Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

Title Aslul Usool.

Author Abdul Syed Shah.

Accession No. ~~227~~ 18255

Call No. 297 Ab 32 A

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date
3	2		
580			
596			
206			
438			
646			
530			
3076			

Title Aslul Usool.

Author Abdul Syed Shah.

Accession No. ~~227~~ 18255

Call No. 297 Ab 32 A

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date
580			
596			
286			
438			
646			
530			
3076			

Title ASLUL USOOL.

Author Abdul Qadir Mehrban Fakhri.

Accession No. 18255

Call No. 297 Ab 32 A

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

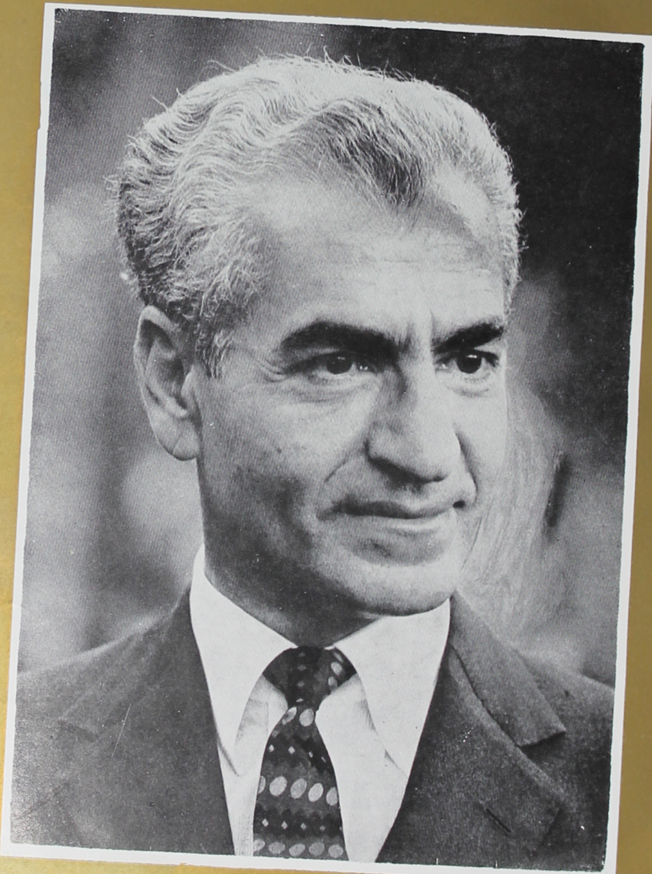
Title ASLUL USOOL.

Author Abdul Qadir Mehrban Fakhri.

Accession No. 18255

Call No. 297 Ab 32 A

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date



Title ASLUL USOOL.

Author Abdul Qadir Mehrban Fakhri.

Accession No. 18255

Call No. 297 Ab 32 A

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

سلسلهٔ انتشارات انجمن آثار ملی
۶۹

ری باستان

مجلد دوم

مذهب و تاریخ و رجال و نواحی ری باستان

با سوی پهنهٔ طهران و دیه‌های گرد آن

تألیف

دکتر حسین کریمان
استاد دانشگاه ملی ایران

فروردین ماه ۱۳۴۹ ش.
طهران

شماره ثبت کتابخانه ملی ۲۸۴ تاریخ ۲۶ر۳ر۴۹
تعداد چاپ : یکهزار نسخه خرداد مـاه ۱۳۴۹
چاپ و صحافی : چاپخانه بهمن

دیباچه

بنام پروردگار بخشنده بزرگ و مهربان

پس از سپاسگزاری بدرگاه خدای یگانه و درود بر خاتم برگزیدگان و پیمبران حضرت محمد مصطفی (ص)

در پرتو الطاف و عنایات ذات شهریاری اعلیحضرت همایون محمد رضا شاه پهلوی آریامهر

مجلد دوم کتاب ری باستان که مکمل و دنباله نخستین مجلد کتاب نامبرده است به معرض انتشار

واستفاده دانش پژوهان و علاقه مندان گذارده میشود.

درباره اهمیت شهر باستانی ری بطور اجمال در پیش گفتار مجلد اول کتاب اشارت شده است و

تکرار آن در اینجا زائد است و اینک تنها ذکر نکاتی چند را مناسب میشناسد.

نخست آنکه در زمستان سال ۱۳۴۷ هنگامیکه در رواق شمالی آستانه حضرت عبدالعظیم (ع)

دست بکار تزیین و تعمیر بودند آثار سردر قدیمی حرم با کتیبه های کوفی بسیار شیوا و آجرکاریهای بس

زیبای عهد سلجوقی در جوانب سردر کنونی پدیدار و کتیبه آن بنام سید شمس الدین مجد الملک

مؤید الدوله ابوالفضل اسعد بن محمد بن موسی نمودار و خوانده شد (صفحات ۴۱۶ تا ۴۱۹ متن همین کتاب)

و با توجه باینکه در مجلد اول کتاب (صفحه ۳۸۹ و ۳۹۰) اشاره به ساختمان بقعه بوسیله مجد الملک محمد

براوستانی وزیر سلطان محمد برکیارق از شاهان سلجوقی شده است کشف کتیبه نامبرده میرساند که بنای

قدیمی حرم مطهر آستان حضرت عبدالعظیم (ع)، بر جای خود باقی مانده الحاقات و تصرفات ادوار بعدی و تزئینات و روسازیهای گوناگون باعث از میان رفتن بنای اصلی و نخستین گشته است و این امر طبعاً بر اهمیت تاریخی آستانهٔ متبرک مزبور نسبت بآنچه قبلاً درباره آن تصور میرفت بسی میافزاید چه بدین ترتیب اثر مذهبی شکوهمند و پر رونقی که نمونه های شیوای هنر معماری و تزئینات آجری و خطوط کوفی زیبای روزگار آبادانی و شهر تاریخی ری را در قرن پنجم هجری نشان میدهد بجا مانده است و چنین یادگار گرانقدری از شهر با عظمت ری باستان پیش از پدیدار شدن آثار مورد ذکر سراغ نمیرفت و انجمن آثار ملی مانند تمام علاقه مندان به ابنیه و آثار تاریخی از این موضوع نهایت خرسند بوده توفیق بزرگی را که بر اثر کاوشها و بررسیهای ارزندهٔ علمی مهندسین دلسوز و با ایمان سازمان ملی حفاظت آثار باستانی نصیب اولیای محترم آستانهٔ مقدس حضرت عبدالعظیم (ع) و سازمان نامبرده شده است صمیمانه تهنیت میگوید.

نکتهٔ دوم آنکه مؤلف ارجمند کتاب در مجلد اول تعدادی ابیات و مطالب عربی را نقل نموده و بقیاس با دانش خویش ذکر ترجمهٔ پارسی آنها را ضروری نشناخته بودند، بر حسب تذکار بسیاری از خوانندگان صاحب نظر و تأیید انجمن آثار ملی مضمون فارسی اینگونه ابیات و مطالب اعم از مجلد اول و مجلد دوم زیر عنوان [illegible] بوسیله مؤلف گرامی تهیه شده در پایان جلد حاضر از صفحه ۸۷۱ تا ۹۳۲ بچاپ رسیده است و امید میرود بدین ترتیب جای نگرانی از این بابت باقی نماند و نیز توضیحات مربوط

به افزودن بعضی جمله ها یا اصطلاح برخی کلمات که پس از پایان چاپ مطالب هر دو مجلّد بمورد دانسته شده

است به سلیقهٔ مؤلف دانشمند کتاب زیر عنوان « فائت استدراکات ... » طیّ صفحات ۸۵۷ تا ۸۶۲

(دربارهٔ مجلّد نخست) و صفحهٔ ۹۳۳ (دربارهٔ مجلّد حاضر) یادآوری گشته است .

در پایان از کوشش ها و زحمات دانشمند گرامی جناب آقای دکتر حسین کریمان نسبت به

گردآوری مطالب دو مجلّد کتاب ری باستان و تحقّق بخشیدن به یکی از خواسته های دیرین

انجمن آثار ملّی دربارهٔ شهر باستانی ری که حقّاً و انصافاً درخور بررسیهای فراوان علمی و تاریخی و شایستهٔ

هرگونه مجاهدت برای روشنتر ساختن تاریخ چند هزار سالهٔ آنست سپاسگزاری می نماید و توفیق روزافزون

همه دوستداران و دلبستگان به آثار معنوی و فرهنگ اصیل ایران و ایرانی و یادگارهای گذشتهٔ آن را

از درگاه احدیّت مسئلت میدارد .

بمنّه و کرمه

انجمن آثار ملّی

معدن مردمی و کان کرم شاه بلاد

ری بود ری، که چو ری در همه عالم نبود

از نزهة القلوب ص ۴۲

ای نام تو بهترین سرآغاز

همچنانکه در آغاز مجلد نخستین این کتاب گفته آمده است، بیشتر شهرهای بزرگ دوران اسلامی تاریخ‌های مستقلی داشته‌اند، و ری نیز در گذشته تاریخی داشته، با کمال تأسف آن همه در طی قرون و تمادی اعصار از میان رفته، و اثر و خبری از آن بر جای نمانده است، اما بیشتر سوابق تاریخی این شهر از حوادث و وقایعی که در طی قرون بیش از هزار سال آبادانی داشته و همه دانشمندانی که این شهر در گذشت دهور و روزگار به فرهنگ و تمدن انسانی تقدیم کرده و صدها رجال دستیاد علمی و ادبی در دامان خود پرورده، در دل کتب و سینه‌ها و روایت‌ها همچنان برجای مانده است.

نگارنده با همهٔ بضاعت مزجاة و رقّتی در راست منظور جمع آوردن اخبار این شهر باستانی و دیه‌های واقع در حومهٔ آن
به بیشتر مواضع و مراجع معتبر سرشناس رجوع کرد، و در این باب از پاره‌ای راهنمائیهای علامه استاد جناب آقای
مجتبی مینوی، که پیوسته ایشان را از این نوع عنایت مخصوص بوده است، برخوردار گشت، و از جمع
و تدوین اطلاعات مکتسب و تلفیق آنها با شواهد موجود و قرائن مستنبط کتاب «دیار باستان» را در دو مجلد شامل
یک مقدمه و چهار باب و یک خاتمه است فراهم آورد، به این امید که گوشه‌ای تاریک از تاریخ بخشی از ایران عزیز
را روشن کند.

این نکته را نیز نا گفته نگذارد که در تألیف این کتاب مشکلات فراوان بر سر راه بود و پیوسته حصول این غرض
را در عقدهٔ تأخیر می‌افکند، و از آن جمله بود تشابه برخی از اخبار و نامها و اشتباه و تحریف و تصحیف در
ضبط و ثبت پاره‌ای از اسامی اشخاص و اماکن در منابع مختلف، و گاه خود این تردید را باعث می‌آمد
در اینکه آیا آنهمه به یک موضوع تعلق دارد یا دو موضوع و یا بیشتر.

در این باب هرچند بقدر وسع بشری و در حدّ طاقت در تشخیص و تعیین اسامی دقّت و احتیاط بکار بسته آمد،
حقیقت از صمیم دل اقرار می‌دهد که بی‌شبهه از اشتباه و سقطات مصون نمانده است، و امید است ارباب
خبرت و بصیرت عذر وی را با سماحت طبع بپذیرند. اَلعُذرُ عِندَ کِرامِ النّاسِ مَقبولٌ.

در پایان این مقال بر خود واجب می‌شناسد که :

نخست از اعضای انجمن محترم آثار ملی خاصه از تیمسار معظم سپهبد آق‌اولی که در طبع و نشر این کتاب مساعدت و عنایت مخصوص مبذول فرموده‌اند .

و دیگر از دوستان دانشمند جناب آقای سید عبدالله انوار و جناب آقای عبدالحسین حائری

در یافتن مراجعی برای آن از مطبوع و مخطوط به این بنده معرفی فرموده‌اند ، سپاسگزاری کند .

نوروز هزار و سیصد و چهل و نه   حسین کریمان

فهرست مندرجات

باب دوم

مذهب ری در دوفصل

فصل اول

پیش از اسلام

موضوع	صفحه

فصل دوم

دورهٔ اسلامی

موضوع — صفحه

باب سوم

تاریخ عمومی ری در شش فصل

فصل اول

ری در مسیر تاریخ در دو بخش

موضوع	صفحه

موضوع **صفحه**

فصل دوم

فصل سوم

فصل چهارم

رجال و معاریف

موضوع	صفحه

خاتمه

موضوع | صفحه

تکمله

فهرست نقشه‌ها و عکسها و تصاویر

بقطع بزرگ

بقطع کوچک

موضوع	صفحه

موضوع | صفحه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی کرم بنی آدم بالحجی والسداد وهداهم

الی سبیل الرشاد والصلوة علی نبیه وآله الامجاد

چنانکه درمفتتح مجلد اول اشارت رفت ، مجلد حاضر ابواب دوم و سوم و چهارم و خاتمۀ کتاب ری باستان را در بردارد ، و در آن از مذهب و تاریخ و علل و اسباب خرابی و دیه‌ها و روستا های ری سخن می‌رود ؛ ونیز دراین مهم که البرز در روزگار های پیشین بر کوه قاف اطلاق می‌گردیده ، و کوه دماوند و فروع آنرا در شمال ری هرگز بدین نام نخوانده‌اند باختصار تحقیق بعمل می‌آید .

باب دوم

مذهب ری در دو فصل

فصل اوّل پیش از اسلام

الف ـ آیین مغان پیش ازرواج دین زردشت:

دین درمعتقدات مردم مشرق قدیم عاملی بارز بوده است. ظاهراً اقوام آریایی

بروزگاران پیش از تاریخ عناصر را می‌پرستیدند [۱] . مردم سرزمین ماد ، که ری نیز جزء آن پهنه است ، دسته‌ای از همان اقوام بوده‌اند که در اعصار تاریخی و پیش از ظهور زردشت بکیش مغان درآمدند ، وری مرکز دینی ایشان بود .

اهل فن یکی از عواملی که بمدد آنها پی بمعتقدات باستانی قومی‌توان برد ، ۵ نامهای خاص بازماندهٔ ازآنها را دانسته‌اند . درمورد مردم مادمتون‌آشوری رامورد استفاده قرار می‌دهند ، و تصاویر بازماندهٔ از آن عهد را نیز بدان منضم می کنند . متون‌آشوری دراین‌باب‌معدودومحدوداست، وچندباراز‌خدایان‌مردم‌ماننا(قومی‌بودند در مغرب‌آذربایجان) وغیره یاد می کند ، وچنین نتیجه‌گرفته‌اند که : کیش سرزمین های غربی مادقدیم بیشتر بادین هوریان (قومی در شمال عراق کنونی) و تااندازه‌ای ۱۰ با دین‌آشوریان ازیك نوع بوده است [۲].

در ماد غربی فرمانفرمایان در بسیاری از موارد بنامهای اکّدی و از آن جمله به اسامی خدایان موسوم بوده‌اند .

درباب‌آیین ماد شرقی- ازجمله سرزمین ری-بغیرازنامهای خاصی که درمنابع شوری بجامانده مدرك دیگری موجود نیست، و از بررسیهای‌آنها چنین‌دریافته‌اند ۱۵ که‌کیش مزدایا زرتشتیگری (نه بطور دربست) در آنجا رایج بوده [۳]. دراین نامها رابطهٔ‌آشکاری بامعتقدات اوستایی‌وجودندارد، اما اعتقادبه‌مزدا اهورا[۴] را درقرن‌های نهم تاهفتم قبل ازمیلاد ثابت می کند .

هردوت درباب مذهب مادیها اطلاع صریحی بدست نمی‌دهد ، وتنهاباختصار از مغان مانند غیب‌گویان وکاهنان مادی یاد می کند، گویا بعهد وی روشن بوده است

---

(۱) تاریخ ایران قدیم ، ص ۲۲۳ س ۱۳ .

(۲) ترجمهٔ تاریخ ماد ، تألیف دیاکونف، ص۴۵۶ ، بارتولد مستشرق معروف روسی در جغرافیای تاریخی ایران (ترجمهٔ فارسی ص ۱۸۴) نیز نفوذ تمدن‌آشوریان را که قبل از مادها بری وارد شده بودند در میان این قوم تاحدودی امکان پذیر می‌داند.

(۳) ترجمهٔ تاریخ‌ماد ، تألیف دیاکونف ، ص ۴۵۷ .

(۴) « « « « ص ۴۵۹ .

که مغان‌کاهنان مادیها هستند ؛ و تواند بود که بهمین سبب نیازی ندید که دراین‌مورد توضیحی بدهد، لکن تصریح‌می کند که رسوم مذهبی وعادات مغان باپارسیان تفاوت داشته است . [۱]

در کتاب ایران باستان ذکر گردیده که، مذهب مغها مذهب رسمی‌مادیها بود.[۲] در تاریخ ایران قدیم درج آمده : ۵

« ... چنین بنظر می‌آید که شاهان ماد مذهب مغها را رسمی و مقام آنها را محکم‌کرده بودند ، چه باوجود تغییراتی که بعد از انقراض دولت ماد روی دادآنها مقام خودشان را حفظ کردند ؛ بنابراین ظن قوی این است که بزرگ شدن ماد اثر مهمی در مذهب مغها وترقی آن داشته ... » [۳]

مغان یك تیره یا یك طبقه یا صنفی حرفه‌ای نبوده اند ، بلکه یکی از قبائل ۱۰ شش‌گانهٔ ماد محسوب می‌شده‌اند، چنانکه هردوت در ذکرقبایل ماد نوشته :

«... دیو کس‌فقط اقوام مادرا توانست گردخود جمع آورد، وبرآنهاحکومت کند . این اقوام مشتمل برچندین قبیله بودند بشرح زیر :

بوز (Bouse) ، پارتاسنی (Parètacénie) ، ستروشات (Strouchate) ، اریزانت (Arizante) ، بود (Boude) ، و مغ (Mages) ، چنین بود شرح قبائل ۱۵ ماد ...» [۴]

مغان‌که ری مرکز ایشان بود ،گویا اصلا نیز از مردم همان سرزمین بوده‌اند؛ دیاکونوف ایران شناس روسی در تحقیق خود در تاریخ ماد در این باب اشارتی چند دارد، بدین قرار :

« شاید قبیلهٔ مغان که‌کاهنان و روحانیان مبلغ تعلیمات زرتشت از میان ایشان ۲۰

---

(۱) ترجمهٔ تاریخ ماد، ص ۴۶۱ .

(۲) ایران باستان ، ج ۱ ص۲۲۰ س ۱ .

(۳) ایران قدیم ، ص ۴۶ س ماقبل آخر.

(۴) ترجمهٔ تاریخ هردوت ، ج ۱ ص ۱۸۸ س۱۹ بند ۱۰۱ .

انتخاب و استخدام می‌شدند از ری بوده‌اند»[۱]؛ و نیز: «محتملاً مغ‌ها (مغان) نیز درهمان حدود (مشرق ماد) می‌زیستند (نزدیك رغا - که در قرون وسطی ری خوانده می‌شد - نزدیك طهران کنونی)[۲]»؛ و نیز «محتملاً سرزمین قبیلهٔ مغان ناحیهٔ رغه ... بوده[۳]»؛ و نیز «ظاهراً سرزمین بدوی قبیلهٔ مغان را باید در همان رغه (ری) جستجو کرد[۴]». ۵

هم وی احتمال می‌دهد که مصمغان مقیم استوناوند دماوند ری، جانشینان قدرت جسمانی و غیر روحانی زرتشت هستند[۵] که درری رئیس ایالت بود.[۶]

اصول مذهب مغان: اصول و فروع مذهب مغان بدرستی روشن نیست. در تاریخ ماد است که: هرتل (Hertel) ایران شناس آلمانی معتقد است که مغان کاهنان کیش قدیمی پرستش خدایان طبیعی یعنی دیوان بوده‌اند که زرتشت آن دین را نفی کرد، و ایشان دین زرتشت را بظاهر پذیرفتند تا از درون متلاشیش کنند.[۷] ۱۰

اما درباب تعالیم دینی ایشان، هردوت مورخ معروف در کتاب خویش، آنجا که در بارهٔ مردگان ایرانیان سخن می گوید، چنین اشارت کند:

«جسد مردگان باید قبل از دفن کردن بوسیلهٔ سگی یا پرنده‌ای شکاری قطعه قطعه شود. در مورد مغان من اطمینان دارم که آنها با مردگان خود چنین می کنند، زیرا آنها این عمل‌را درمنظرعام انجام می‌دهند. در هرحال پارس‌ها، جسد مردگان خود را قبل از مدفون کردن در خاك با موم اندوده می کنند. مغان بادیگر مردم و بخصوص باکاهنان مصری بکلی اختلاف دارند. کاهنان مصری کشتن هرنوع حیوان را عملی زشت و ناپاك می‌دانند و از آن اجتناب می کنند مگر در مواردی که برای ۱۵

(۱) ترجمهٔ تاریخ ماد، ص ۷۱ س ماقبل آخر.
(۲) ترجمهٔ تاریخ ماد، ص ۱۹۴ س ۱۴.
(۳) ترجمهٔ تاریخ ماد، ص ۴۶۳ س ۴.
(۴) ترجمهٔ تاریخ ماد، ص ۴۶۳ س ۱۶.
(۵) رك: ج ۱ مجلد حاضر، ص ۶۴.
(۶) ترجمهٔ تاریخ ماد، ص ۴۶۳ س ۱۰.
(۷) ترجمهٔ تاریخ ماد، ص ۴۶۴ س ۱.

خدایان قربانی می کنند ، درحالی که مغان برعکس ، انواع موجودات را باستثنای سگ و انسان بادست خود می کشند ، و باین کار علاقه‌ای خاص دارند وباهم رقابت می کنند ، و بدون هیچگونه امتیاز مورچگان را در ردیف ماران و دیگر حیوانات وحشی زمینی و هوایی بقتل می‌رسانند . » [۱]

۵ تحقیق گیرشمن ایرانشناس معروف دراین باب چنین است :

« دربارهٔ اصل دین آنان [مغان] که با پارسیان فرق داشته اطلاعات اندکی در دست است ؛ آنان گروهی مجزا را تشکیل می‌دادند ؛ و ازدواج با محارم نزدیك را تجویز می کردند . در فلسفهٔ عالم هستی به دو اصل خدا و اهریمن قائل بودند . در برابر پارسیان، که مردگان خود را دفن می کردند ، مغان اجساد را درمعرض سباع ۱۰ یاطیور طعمه خوارمی گذاشتند تا آنهارا پاره کنند ...» [۲]



مغ بزغاله‌ای را برای قربانی می‌برد
عکس از تاریخ ماد دیاکونف

همو در باب وظائف مغان بعهد هخامنشیان آورده :

« اعمال مغان در زمان هخامنشیان- که طبق همهٔ قوانین و شواهد روحانیت ۱۵ را از مادها به میراث برده بودند- بسیار مهم بود . مغان همراه سپاه می رفتند تا قربانیها را اجرا کنند .

آنان خواب را تعبیر می کردند ، و در تاجگذاری پادشاه جدید ـ که ۲۰ تشریفات آن در معبد پاسارگاد انجام می‌شد ـ شرکت می‌نمودند .

همچنین ایشان مسؤول تربیت جوانان و نگهبان مقابر شاهی ـ مانند

(۱) ترجمهٔ تاریخ هردوت ، ج ۱ ص ۲۲۱ س۱۲ ببعد ضمن بند ۱۴۰.
(۲) ترجمهٔ فارسی تاریخ ایران گیرشمن ، ص ۱۴۸ س ۲۰ ببعد .

آرامگاه کورش ـ بودند .»[۱]

در تاریخ هردوت نیز،در وظیفهٔ تعبیرخواب بوسیلهٔ مغان بعهدشاهان ماد، این اشارت بچشم می‌خورد :

«[آستیاژ آخرین شاه ماد] امر کرد مغانی راکه مفسر خواب او بودند ، و باو توصیه کرده بودندکورش را زنده‌گذارد ، پوست از تن بکشند و کاه در پوست آنها کنند...[۲]»

هم دراین کتاب موضوع ضرورت حضور یکی‌از مغان درمراسم قربانی‌بعهد هخامنشیان چنین درج است:

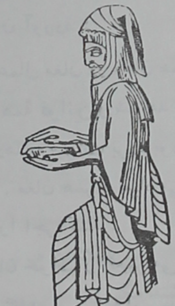
«قاعده بر آنست که هیچ قربانی بدون حضور یکی از مغان اهداء نمی‌شود[۳]»

درکتاب مزدا پرستی در ایران قدیم، مأخوذ از دو رسالهٔ آرتور کریستن‌سن آمده است :

مجسمهٔ کوچك مغ



مغ با ظرف برای هئومه (؟)



زیّ مغان (از مقابل و از پهلو). عکس از تاریخ دیاکونف

(۱) ترجمهٔ فارسی تاریخ ایران گیرشمن، ص۱۴۸ س۱۶ ببعد .

(۲) ترجمهٔ تاریخ هردوت، ج۱ ص۲۱۳ س۱۱ ضمن بند۱۲۸.

(۳) « « « ، ص۲۱۶ س ماقبل‌آخر ضمن بند۱۳۲.

«در عصر هردوت، یعنی در اواسط قرن پنجم پیش از میلاد مسیح، خدمات مذهبی پارسیان بر عهدهٔ مغان مادی بود، ودر قربانیها حضور یکی از مغان که بتواند پشت مربوط بایزدی را که تشریفات بنام او صورت گرفت، بسراید لازم شمرده می‌شد[1]»

برخی از محققان نفوذ افکار فرق دیگر را در مذهب مغان بی‌تأثیر نپنداشته، بلکه پاره‌ای از اصول ایشان را مقتبس از آنها دانسته‌اند؛ ابوریحان در الآثارالباقیه گفته:

«اماالمجوسُ الاقدمین، فهم الّذین کانوا قبل ظهور زرادشت، ولایوجد منهم صرفٌ سازجٌ لایدین بماجاء به زرادشت، بل‌هم من‌قومه ایضًا، اومن‌الشمسیة، ولکنّهُم یذکرون اشیاء قدیمة، و یضیفونها الی دینهم؛ و تلك‌الاشیاء مأخوذةٌ من نوامیس الشمسیّة و قدماءِالحرانیة[2]».

در تاریخ ایران باستان ذکر گردیده:

«از مذهب مغها اطلاعی در دست نیست، ومحققاً نمی‌توان گفت که مذهب زرتشت در این زمان در ماد منتشر بوده یا نه. چون آریانها در عهود قدیم عناصر و مخصوصاً روشنایی را می‌پرستیدند، باید حدس زد که پرستش مهر هم در مذهب مادیها داخل بوده. محققینی که عقیده دارند زرتشت از ماد بباختر رفته، تصور می‌کنند که مغها مذهب را با سحر وجادویی آلوده بودند، زرتشت خواسته اصلاحاتی کند، وچون مغها بر او شوریدند بباختر رفته درآنجا بهره‌مندی یافته است[3]».

درکتاب ایران قدیم اشارت رفته:

«بعضی محققین باین عقیده‌اند که مذهب هرمزد پرستی در میان مادها بوده، ولیکن مغها آنرا آلوده بخرافات وساحری کرده بودند، وزرتشت که از اهل ماد بود خواسته آنرا اصلاح کند، ولی مغها نپذیرفته‌اند؛ در نتیجه او به باختر رفته ودر آنجا

(۱) مزدا پرستی درایران قدیم، ترجمهٔ دکتر ذبیح‌الله صفا، ص ۶۰، س ۲ ببعد.

(۲) الآثارالباقیة، ص ۳۱۸ س ۴.

(۳) ایران باستان، ج ۱ ص ۲۲۰ س ۱ ببعد.

وسیستان مذهب خود را ترویج کرده.[۱]»

بنا برمطالبی که در این مبحث مذکور آمده، و توجه به اخبارمضاجع ومقابر و آتشکدهٔری مندرج در مجلد اول این کتاب (ص۳۴۲-۳۴۷ وص۳۶۶-۳۶۹)، ظاهراً توان گفت عرضه کردن لاشهٔ مردگان به سگان وپرندگان لاشخوار، واحداث استودانها ونواویس برای مردگان، واحترام به آتش، وبنای آتشکده درری پیش ازاسلام ونواحی آن سابقه‌ای دیرینه دارد، وشایدبود که قدمت آن به قبل از آغاز سلطنت شاهان ماد یا پیشتر برسد.

ب- ظهور زردشت واهمیّت دینی ری بنزد زردشتیان:

۱- نامهای کیش زردشت :

کیش زردشت را بنامهای مختلف نامیده‌اند، همچون: آیین مَزْدَ (مَزْدَیسْنَه) ، بهدین، دین مغان (مجوس)، دین پارسی، دین ثنوی[۲]، دین آتش پرستی[۳].

کیش مغان که درآغاز طریقتی خاص بود، پس از ظهور زردشت بر آیین وی اطلاق شد. گمان می‌رود تعلیمات زردشت درمیان مغان قبل ازدیگران رواج یافت، و پس ازآنکه بدین زردشت گرویدند ریاست روحانی را همچنان حفظ کردند، و مغ مرادف کاهن زردشتی گردید[۴]. باید دانست که هر کاهن زردشتی مغ بود، ولی هرمغی کاهن نبود[۵]. مغ و مگوس ومجوس چنانکه اشارت رفت یکی است، و از اینجاست که در عربی زرتشتیان را مجوس گفته‌اند. در قرآن شریف یك مورد از این فرقه‌ذکر رفته است:

«إِنَّ ٱلَّذِينَ آمَنُوا وَٱلَّذِينَ هَادُوا وَٱلصَّابِئِينَ وَٱلنَّصَارَىٰ وَٱلْمَجُوسَ... الآية[۶]».

---

(۱) ایران قدیم، ص۴۶ س۱۹.

(۲) درکتب ملل‌ونحل اسلامی گاه کیش ثنوی خودمستقل وغیرازکیش زردشتی شناخته شده، رك: تلبیس ابلیس، ص۴۷س۱.

(۳) تتبعات زرتشتی تألیف جاکسن ، ترجمهٔ استاد دکترشفق درکتاب ایران ازنظر خاور شناسان، ص ۱۲۳ س آخر .

(۴) مزدیسنا وادب پارسی ، ج۱ ص۸۱ س۱۳ .

(۵) تاریخ ماد دیاکونف ، ترجمهٔ فارسی ص۴۶۴ درکیش مغان.

(۶) قرآن کریم، سورة الحج، آیهٔ ۱۷.

بعهد اسلامی در بیشتر منابع کیش مغان همان آیین زردشتی شناخته شده ، در تاریخ بلعمی در ذکر قصهٔ زردشت آمده :

«وشریعت مغان او نهاد، وملک گشتاسب او را بپذیرفت...»[۱]

۵ شهرستانی در الملل والنحل ایشان را بمناسبت کیش، مجوس، وبسبب انتساب بزردشت زرادشتیه خوانده است.[۲] در عجایب نامه ذکر گردیده:

«زردشت رأس المجوس بود، وازبلخ بود»[۳].

با این حال در اوستای موجود کلمهٔ مغ استعمال نشده، وگویا از آن زمان باز که کیش زردشتی بطورقطع پیروز گشت (عهد ساسانی)، این اصطلاح که کاهنان زردشتی ۱۰ را «مغان» ورئیس مغان را «موبد» می گفتند رسماً شناخته شد.

قدمت ارتباط مغان بکیش زردشت لااقل بقرن چهارم پیش از میلاد می رسد[۴]. چنانکه در مجلد اول کتاب حاضر اشارت رفت، شهرری بـ زمانهای پیش از اسلام مرکز دینی وپایگاه بزرگ زردشتیان بوده است[۵].

۲ـ نام زردشت در اوستا:

۱۵ نام زردشت دراوستا «زَرَتُشْتْرَ» ونام خانوادگیش «سپیتَمَ» آمده است. نام پدرش پوروشَسْپَ ونام مادرش دوغدوا بود. معنی زَرَتُشْتْرَ بطورقطع معلوم نیست، لخت دوم آن بی گمان بمعنی شتراست، لکن لخت نخستین رابعضی بمعنی زرین وبرخی بمعنی زرد ودسته‌ای بمعنی پیر (زر = زال) دانسته‌اند، ونیز سپیتم سفید، وپوروشَسْپَ دارندهٔ اسب خاکستری رنگ، و دوغدوا کسی که گاوهای سفید دوشیده معنی شده است. این

(۱) تاریخ بلعمی ، ص۶۵۶ س ماقبل آخر.

(۲) الملل والنحل ، ج۱ ص۲۴ س ۸، ص ۱۸۵ س ۸.

(۳) عجایب‌نامه ، نسخهٔ عکسی، ج۱ ورق۱۲ ص۲ س۲۱.

(۴) ترجمهٔ تاریخ ماد دیاکونف روسی ، ص ۴۶۲–۴۶۵.

۵ـ مجلد اول ص ۶۲ ، ۶۳ ، ۳۴۲ ، ۳۶۶. موبذان موبذ بزرگ یامصمغان نیزدر ری مقیم بود : ایران قدیم ص۲۱۰ س۵.

معانی همه از یك زندگی نیمه چوپانی حکایت می کند.[1]

۳- زادگاه زردشت :

در تعیین زادگاه وی اختلاف کرده‌اند، ودر این باب درمنابع نام‌ری ودماوند وشیز و آذربایجان وبلخ وخوارزم بچشم می‌خورد.

۵ دیاکونف ایران شناس معروف روسی درتاریخ مادگوید:

«روایات متأخرقرون وسطی بتقریب متفقند که زردشت‌ازمردم ماد بوده‌است... زادگاه پیامبر راگاهی آذربایجان و گاهی ری ذکر می کردند. دراوستا (یسنا۱۹، ۱۸) حتی روایتی وجود دارد که‌خود زرتشت (ویاجانشین‌او) فرمانفرمای‌ری بوده‌است[2]»

ذکر نسبت وی به ری در مجلد نخستین صحائف (۶۲، ۶۳) گذشت، واعادت ۱۰ را نیازی نیست.

در برخی از منابع ری زادگاه مادر وی شناخته شده ؛ شهرستانی در الملل و النحل نقل کرده است:

«ابوهُ کان من اذربیجان، وامهُ من‌الرّی واسمُها دُغدو[3]»

ری چنانکه درصحیفهٔ نخستین‌گذشت، پیش‌از زرتشت مرکز مغان بود،وگویا ۱۵ ظاهراً برای ایجاد وحفظ ارتباط میان‌مغان وزردشت گروهی‌خود وی وبرخی‌مادرش را به این شهر نسبت داده‌اند[4].

صاحب تاریخ حبیب‌السیر درباب وی‌آورده :

«... ابوالحسن عادی گوید که:... از اهل دماوند بود[5]»

---

(۱) تتبعات زرتشتی تألیف جاکسن، ترجمهٔ استاد دکتر شفق درکتاب ایران از نظر خاور شناسان ص۱۲۶ س۳؛ تاریخ شاهنشاهی ایران تألیف اُلمستد، ترجمه درایران از نظر خاورشناسان ص۱۳۳ س۱۲؛ تاریخ ماد تألیف دیاکونف، ص۴۷۲س۷؛ مجلهٔ کاوه، غره‌شعبان ۱۳۳۹قمری، شمارهٔ۴ ص۱۱ س۲۱؛ ایران قدیم، ص۲۱۵ ذیل۱.

(۲) تاریخ ماد ، ترجمهٔ فارسی ص ۷۱ س ۱۵ .

(۳) الملل والنحل ، ج۱ ص۱۸۵ س۹ .

(۴) مزدیسنا وادب پارسی ، ج۱ ص۸۱ س۱۴ .

(۵) حبیب‌السیر ، جزو دوم ازجلد اول ص۱۶ س۱۲ .

قزوینی در آثار البلاد ویرا به شیز آذربایجان واقع میان مراغه و زنجان نسبت داده ، ودر شرح این شهر گفته است :

«... وینسَبُ الیها زرادشتُ نبیُّ المجوس؛ قیل: انه کان من شیز، ذهب الی جبل سبلان مُعْتَزِلاً عن الناس، وأتی بکتابٍ اسمه باستا ...»[۱]

مؤلف عجایب نامه ویرا اهل بلخ دانسته ، و سخنش در صحیفهٔ پیش مذکور افتاد. جاکسن در تتبعات زرتشتی و جمعی دیگر از محققان[۲] باحتمال قوی ویرا اهل مغرب ایران می‌دانند؛ جاکسن گفته:

«... بین محققین تقریباً اتفاق نظر هست که وی ازمغرب ایران یعنی آذربایجان برخاسته، ولی شاید انتشار اولین دین او در باختر بوده است ...»[۳]

پرفسور فقید ، ایران شناس معروف هنینگ بعکس دیگران معتقد است که « ایران ویج » که در اوستا مرز و بوم اصلی ایرانیان بشمار رفته با خوارزم منطبق می‌شود . زردشت در آنجا زاده وبالیده شده است . در آنجا مقارن حکومت خاندان مادی دولتی وجود داشت که گشتاسب حامی زردشت آخرین پادشاه آن بوده ، واین حکومت بدست کورش برافتاد[۴]. هنینگ این نظریه‌را که زردشت ازری ویا آذربایجان برخاسته و بعدها بخاور هجرت کرده ، مردود می‌داند[۵] .

۴ـ زمان ظهور زردشت :

زمان ظهور زردشت نیز باآنکه بیش از سه قرن است که مورد تدقیق وتحقیق

---

(۱) آثار البلاد ، ص۳۹۹ س۱۷ .

(۲) استاد دکتر شفق در ذیل ص۱۲۷ ایران از نظر خاور شناسان نوشته‌اند : برای تفصیل و اسناد نشأت زرتشت ازآذربایجان رجوع شود بکتاب جاکسن موسوم به زرتشت پیامبرایران قدیم ص۱۵۰-۱۷۸.

(۳) ایران ازنظر خاور شناسان ، ص۱۲۶ س آخر، ترجمه ازکتاب تتبعات زرتشتی تألیف جاکسن .

(۴) مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه طهران، شمارهٔ مخصوص یادبود خاورشناسان فقید ، مقالهٔ آقای دکتر احسان یارشاطر ص۷۱۶ س ۱۵ ببعد .

(۵) مجلهٔ فوق ، ص۷۱۷ س۱ .

عالمان آسیایی و اروپایی و آمریکایی قرار دارد، هنوز بدرستی‌روشن نشده است، و همچنان موضوع بحث اهل فن است . پاره‌ای از منابع قدیمی یونانی و غیره‌قدمت آنرا به حدود شش هزارسال پیش ازمیلاد مسیح میرسانند، والی در سنّت زرتشتیان از حدود قرن ششم یا هفتم پیش از میلاد بالاتر نمی‌رود[1] .

۵ از میان اخبارمورخان قدیم روم و یونان خبر « خْسانْتُس یاکسانت لیدیایی » (Xanthos de Lydie) را معتبرتر دانسته‌اند[2]. وی درحدود ۴۲۵ - ۴۶۵ قبل ازمیلاد میزیسته، وگفته‌است که زرتشت ۶۰۰سال پیش‌از لشکرکشی خشایارشا برسریونانیان اروپا زندگی میکرده است[3]

استاد فقید آرتور کریستن‌سن باتوجه باین خبر ومقدمات دیگر معتقد است که

۱۰ بآسانی می‌توان عصر زرتشت را در زمانی مقدم بر هزار سال پیش از میلاد مسیح قرار داد[4] .

استاد پورداود دریشتها در این باب نوشته‌اند :

«گروهی از دانشمندان ومورخین ومستشرقین عقیده دارندکه زرتشت پیش‌از سلطنت مادکه در مغرب ایران در حدود سال هفتصد و سیزده (۷۱۳) پیش از میلاد

۱۵ تشکیل یافته می‌زیسته است، ازآن جمله‌اند :

تیل (Tiele) ، هوگ (Haug) ، وندیشمان (Windischmann) ، ویلهم گیگر (Wilh. Geiger) اولدنبورگ (Oldenburg) ، ادوارد میّر (Edward Meyer) ، میلز (Mills)،مولتون (Moulton) ، بارتولومه (Bartholomae)، ریخلت(Reichelt)،هورن

---

(۱) ایران از نظرخاورشناسان، ص ۱۲۶ س۶ ببعد، ترجمه‌ازکتاب تتبعات زرتشتی تألیف‌جاکسن) برای وقوف به مطالب این سنت که درکتب پهلوی با اندك تفاوت محفوظ مانده‌است، به‌یسناج۱ص۱۰۷رجوع‌شود؛ دیباچهٔ وندیدادترجمهٔ)؛دکترموسی‌جوان‌ص۱۰-۱۵ بقلم مترجم ؛ ایران قدیم ص۲۱۴ س۱ ببعد .

(۲) ترجمهٔ تاریخ ماد دیاکونف روسی ، ص ۴۶۲ س۲ ببعد ؛ تحقیق استاد پورداود در باب زمان زردشت، یسنا ج ۱ ص ۷۹ س۷ ببعد، وص۱۱۰ س۱۹ ببعد .

(۳) مزدا پرستی درایران قدیم، ص ۲۸ س۶.

(۴) مزدا پرستی در ایران قدیم، ص۳۰ س‌ما قبل‌آخر.

(Horn) ، کلمن (Clemen) کریستن‌سن (Christensen) ، مارکوارت (Marquart) ، و غیره . این دانشمندان بتفاوت آراء زمان زرتشت را میان هشتصد، وهزار ودویست سال پیش از مسیح می‌دانند [۱] »

ای. م. دیاکونف ایران شناس معروف روسی در تاریخ مادگفته :

« بعضی از محققان معتقدند زرتشت ... معاصرداریوش اول(۴۸۵-۵۲۲پیش از میلاد) بوده است. نظر «هرتل» (Hertel) و«هرتسفلد» (Herzfeld) چنین است؛ و از میان دانشمندان شوروی نیز آکادمسین و. و. استروُوِه بـا این عقیده مـوافق است. دیگرمحققان پیدایش قدیمترین بخشهای اوستا را مربوط به زمانهای کهن‌تری می‌دانند [۲] »

و نیز : « شرایط اجتماعی که در اوستا شرح داده شده ، از وضعی که حتی در سلطنت ماد ـ قرنهای هفتم و ششم پیش از میلاد ـ حکمفرما بوده ، باستانی تر و مهجورتر است [۳] »

و نیز : « باید اذعان کنیم که گاثاها قبل از دوران هخامنشیان پدید آمده ، و چنانچه درماد شرقی تدوین‌شده‌باشد مسلماً قبل‌از‌تأسیس امپراطوری ماد بوده‌است [۴] »

و نیز : « تقریباً همزمان با تأسیس پادشاهی ماد ـ و پیدایش آن امپراطوری بزرگ ـ تعالیم «مزدیسنا » که به‌گاثاها منجر می گشت و به زردتشت نسبتش می‌دادند درآن سرزمین رواج یافت . تعالیم مزبور بزبان ایرانی وبوسیلهٔ کاهنان ومبلّغانی که از قبیلهٔ ایرانی و شرقی‌ماد موسوم به مغان بودند اشاعه یافت ...[۵] »

بااین‌حال‌پرفسورجیمس‌هنری‌برستد درکتاب روزگارباستانی ولادت‌زردشت را درحوالی ۵۷۰ قبل ازمیلاد دانسته و چنین‌گفته است :

(۱) یشتها ، ج ۲ ص۲۸۳ س ۲۱.
(۲)تاریخ ماد ، ص۶۲ س۱۸ .
(۳) تاریخ ماد ، ص ۷۰ س ۲۰.
(۴) تاریخ ماد ، ص۴۷۸س۲ .
(۵) ـ تاریخ ماد ، ص۴۹۵ س۱۴ .

«... در حوالی ۵۷۰ ق. م. یك پیامبر مادی بنام زرتشت در آن سرزمین، یعنی سرزمین ماد بدنیا آمد...[۱]»

دونالد ویلبر نیز در کتاب ایران گذشته وحال آورده :

«... ظهور دین زرتشت درعهد هخامنشی بود ... بانی این دین زرتشت بود که در قرن ششم پیش از میلاد تولد یافت ، و دین او دین ایران و دین داریوش و خشایارشا و اردشیر اول گردید ... [۲]»

پرفسور هنینگ در باب زمان زردشت می گوید :

«هنوز دلیلی در دست نیست که مخالف سنّت دیرین خود زردشتیان دربارهٔ زمان زردشت باشد . بموجب این سنّت پیامبر باستانی ایران دویست وپنجاه وهشت سال پیش از حملهٔ اسکندر بایران برخاست ، و بنابراین سال تولد او را باید میان سالهای ۶۳۰ و ۶۱۸ پیش از مسیح ، و زندگی او را مقارن آخرین سالهای حکومت خاندان مادی قرارداد...[۳]»

از غور و بررسی و تدقیق و تعمق در مجموع اخبار مذکور و غیر آنها ، و درنظر گرفتن شرایط اجتماعی پیشرفتهٔ عهدماد وهخامنشی، و اینکه در اوستا ازقومی بسیار ساده با مشخصات آداب و رسوم اولیهٔ آریاهای اصلی سخن درمیانست ، ونیز از همدان که از قرن هفتم پیش ازمیلاد شهری معروف بوده در اوستا ذکری نرفته ، و با اینکه دراوستا از آلات فلزی گفتگو شده درگاتها از آهن یاد نشده[۴]، وامثال این نکات در اوستا ، و امعان نظر بهمهٔ شواهد و قرائن ، چنین برمی آید که باید

---

(۱) کتاب روزگار باستانی ، ترجمهٔ استاد دکتر شفق درکتاب ایران ازنظر خاور شناسان ، ص ۱۰۰ س۱۸ .

(۲) ایران گذشته وحال ترجمهٔ استاد دکترشفق درکتاب ایران از نظر خاورشناسان ص ۹ س ماقبل آخر ببعد

(۳) مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات وعلوم انسانی دانشگاه طهران، شمارهٔ مخصوص یاد بود خاورشناسان فقید ، مقالهٔ آقای دکتر احسان یارشاطر ص۷۱۶ س۶ ببعد .

(۴) مزدیسنا و ادب پارسی، ج۱ ص۱۷۵-۱۷۷.

با نظر استاد پورداود، که تاریخ سنتی را دراین باب معتبرندانسته[1] و نوشته‌اند :

«زمان زرتشت از هشتصد تایك هزار ویکصد سال پیش ازمسیح ، آنچنانکه گروهی از تاریخ نویسان و خاورشناسان و اوستا دانها اعتقاد دارند پذیرفتنی‌است[2]»

موافق‌بود. درعهد هخامنشیان تعالیم مغان زردشتی‌دریونان شناخته شده بود، چنانکه دیاکونف روسی در تاریخ ماد نوشته: ۵

«... ارسطو و دیگرشاگردان افلاطون به تعالیم مغان توجه کردند... تعلیمات فیثاغورث را ماخوذ از زرتشت می‌دانند. ...[3]»

۵ ـ اوستا :

اوستا، کتاب دینی زرتشت، در طی زمان دستخوش حوادث فراوان گردیده ، و مقادیر بسیاری از آن از بین رفته است؛ در تاریخ ایران قدیم مذکور است : ۱۰

«موافق عقیدهٔ وست متخصص زبان پهلوی ، از اوستای قدیم (فراهم آمده بعهده ساسانیان) فقط یك ربع آن در دست است، وباقی (از تعصب مسلمانان و هجوم مغول) از میان رفته[4]»

(۱) یسنا، ج۱ ص۱۱۰ س۱۰ ببعد. برای وقوف بیشتر باین اخبار، جز آنچه درمتن ذکررفته به یسنا ، ج ۱ ص۷۵ــ۱۱۰ تحقیق استاد پورداود درباب زمان زرتشت، و دیباچهٔ وندیداد ، ترجمهٔ دکترموسی جوان بقلم خود ایشان‌ص۱۰ـ۱۵ رجوع شود .

(۲) اناهیتا، ص۲۹۰ س۳ ببعد.

(۳) ترجمهٔ تاریخ ماد دیاکونف، ص۴۶۲ س۵. معارف زردشتی را درحکمت یونانی نفوذی بوده و دیاکونف ایران‌شناس روسی‌نوشته:

«در اواخر دوران نفوذ فرهنگ و تمدن یونانی تألیفات گوناگون مذهبی و فلسفی‌و عرفانی ـ که مربوط به تعلیمات گنوستیکها (عارف مشربان) و نوافلاطونیان وغیره بوده، و وغالباً با زرتشتیگری واقعی نسبتی بسیار دور داشته‌و با بهیچوجه بستگی نداشتند ـ بنام «تعلیمات مغان ـ مجوسان» ، «تعلیمات مجوسان و کلدانیان» و«تعلیمات زرتشت» رواج‌پیدا کرده بود» : ترجمهٔ تاریخ ماد ، ص ۴۶۲ س ۹ .

(۴) ایران قدیم، ص۲۱۴ س۱۹.

برطبق‌سنت زردشتیان‌اوستا بهنگام تدوین آنقدرعظیم بود، که‌آن را بردوازده هزارپوست‌گاو نوشته بودند، واسکندر آنرا سوزانید. درتاریخ ایران باستان بنقل از دین‌کرت، یکی از کتب مذهبی بازمانده از پهلوی، نقل‌گردیده:

«اوستا راگشتاسب[1] یا دارا پسردارا در دونسخه بر دوازده هزار پوست گاو با مرکبی از طلا نویسانده، یکی را در گنج شاپیکان (ظ: درشیز؟) و دیگری را درخزانهٔ استخر گذارد، وچون اسکندرقصرشاهان راآتش زد نسخهٔ‌آخری‌بسوخت، ونسخهٔ اولی را هم ازگنج شاپیکان بیرون‌آورده امر کرد آنچه‌که راجع بطب ونجوم بود بیونانی ترجمه شود، و پس از آن‌آنرا هم بسوخت؛ و اوستای زمان ساسانیان در قرون بعد از سینه ها جمع‌آوری شد ...»[2]

مسعودی در مروج الذهب‌آورد:

«... و کُتب هذا الکتابُ فی اثنی‌عشر الف مجلد بالذهب. فیه وعدٌ ووعیدٌ وامرٌ، و نهیٌ و غیر ذلك من الشرایع و العبادات ... فأحرق الاسکندر بعضَ هذا ـ الکتاب ...[3]»

در البدء و التاریخ، در ذکر سلطنت اسکندر درج آمده:

«... واحرق کتاب دینهم‌الذی‌جاء هم‌به زردشت، وقیل‌انه‌کان مکتوباً فی‌اثنی عشر الف جلد من جلودالبقر، فیه مذکور کل ماکان و ماهوکائن الی‌قیام الساعة ...[4]»

---

(۱) در تاریخ بلعمی، ص ۶۵۷ س۲ ببعد نیز نوشتن اوستا، به‌گشتاسب نسبت داده شده لکن مرحوم بهار در ذیل اشاره کردند که در دین‌کرت جمع‌آوری اوستا وزند را به دارای دارایان نسبت می‌دهند نه بگشتاسب. استاد پورداود دریشتها ج۲ ص۲۴۸ س۱ بنقل ازکتاب سوم دینکرد نام‌گشتاسب را ذکر کردند، ونوشته‌اند بنا بسنت‌دیگر بفرمان‌آخرین دارا، دارا پسر دارا یکی ازآن دونسخه را درگنج شپیکان و نسخهٔ دیگر را در دژنبشت گذاشتند، ونسخهٔ دژنبشت درهنگام استیلای اسکندرسوخت. نسخهٔ دیگررا یونانیها برداشته بزبان خود ترجمه‌کردند.

(۲) ایران باستان، ج ۲ ص ۱۵۱۶ س۱۴ ببعد. نیز تاریخ ایران قدیم ص ۲۱۴ س آخر ببعد.

(۳) مروج الذهب، جزء ۱ص ۱۱۰ س۱۹ ببعد.

(۴) البدء و التاریخ، ج ۳ ص۱۵۳ س۶ ببعد.

برخی از محققان و ارباب تصانیف را درباب سوخته شدن اوستا بفرمان اسکندر تامل است .[۱]

از زمان اسکندر ببعد در مذهب زردشت اختلالی شگرف پدیدگردید ، و در طی پانصد سال، رواج آن بتدریج روبکاهش رفت واحکام آن فراموش شد[۲]، تا آنکه بلاش اشکانی فرمان داد آنچه از اوستا باز مانده - خواه آنچه مدون باقی مانده بود ، و خواه آنچه بیادها مانده بود- یکجا فراهم آید[۳] ؛ لکن حدود توفیق او در این امر روشن نیست . تا آنکه نوبت شاهی بخاندان ساسانی رسید، وارد شیر بابکان و پسرش شاپور بدین مهم قیام کردند .

اردشیر هیربدان هیربد تنسر را مأمور گردآوردن باقی ماندهٔ اوستا کرد ، و شاپور فرمان‌داد تاقطعات مربوط به طب و نجوم و جغرافیا وفلسفه راکه نزدهندوان و یونانیان پراکنده بود بدست‌آورده جزء اوستا سازند[۴].

از مجموع اخبار بازمانده در این باب همین قدر برمی‌آید که اوستا بزمان گشتاسب یادارا نوشته شد، و بعهد اسکندر از بین رفت ، وبلاش اشکانی واردشیر و شاپور ساسانی بجمع آوری آن اقدام کردند ؛ لکن حدود این کارها بدرستی روشن نیست[۵].

اگرفرضیه‌دارمستتر، مذکور درج۱ کتاب‌حاضرمربوط به‌منشأ مادی‌داشتن‌زبان

---

(۱) فروغی درتاریخ ساسانیان ، ج ۱ص۱۰ س۱ گفته : این فقره (سوزاندن اوستا) از عقل آن پادشاه دور و خلاف رسم و راه اوست، و دیر می‌توان آنرا قبول کرد . گیرشمن نیز منکر این امراست : ایران گیرشمن ، ترجمهٔ فارسی، ص۲۷۲؛ مزدیسنا و ادب پارسی ج ۱ ص۱۸۹ .

(۲) تاریخ ساسانیان فروغی ، (ترجمهٔ تاریخ رلنسن) ، ج ۱ ص۱۴۷س۱۰ .

(۳) ظاهرا این‌کار بفرمان بلاش اول صورت گرفت ، ودراین باب درمجلد نخستین کتاب حاضرصحائف ۲۸۰- ۲۸۲ شرحی مذکور افتاد .

(۴)تاریخ ساسانیان فروغی، ج ۱ ص ۱۲۵ س۱۱ ببعد ؛ ایران قدیم ، ص ۱۵۳س۸ ببعد ، وص ۱۴۶ س۱۷ ؛ ایران باستان ، ج ۳ ص۲۶۹۱ س۱۶، وج ۲ ص ۱۵۱۶ س ۱۴ ببعد ؛ یشتها ، ج ۲ ص۲۴۸ مقالهٔ استادپور داود درباب آذر گشنسب

(۵) ایران باستان، ج۲ ص۱۵۱۷ س ۱۱ ببعد:

اوستا درست باشد، ونیز برطبق گفتهٔ دیاکونف روسی، زبان اوستا را هم می‌بایست مادی بشماریم، زبان اوستا نیک مطالعه شده است، وواجد ذخیرهٔ لغوی غنی وفراوانست[1].

۶- توحید در آیین زردشتی از نظر محققان خارجی:

خارجیان که در مذهب زردشت تحقیق کرده‌اند، مانند جاکسن و اُلمستد و کریستن سن و گیرشمن وغیرهم، کیش زردشت را ثنویهٔ محض ندانسته‌اند، بلکه آنرا توحیدی اما ناقص شناخته‌اند، جاکسن گفته:

«ثنویت زرتشتی عبارتست از اعتقاد بوجود دواصل یا دو مظهر خیر وشر، ولی این ثنویت چندان عمیق وریشه دار نیست که عقیدهٔ توحید را ازبین ببرد[2]»

ونیز: «... چنانکه مذکور افتاد، بطور کلی می‌توان گفت که: ثنویت یکی از خواص غیرقابل انکار دین زرتشتی است ... آنچه مسلم است وراء این ثنویت عقیدهٔ وحدت هم‌وجود داشته... در نظرزرتشتیان امروزه سِپَنْتَه مَینیو یا روح‌القدس، که در کتاب گاتها آمده یکی ازمظاهر اهور مزد است، واوست که درمقابل اهریمن واقع است نه خود اهورمزد؛ و در واقع اهورمزد خدای متعال است، و سپنته مینیو و انگره مینیو یا اهریمن دروجود او مستهلك‌اند، پس اولی یعنی روح‌القدس اشراقی است ازو. البته چون بااین تعریف سپنته مینیودرذات با اهورمزد یکیست درك نسبت آن دو بهم دشوار است، ومانند نسبت روح‌القدس است به‌اب درانجیل، ازین لحاظ است که مستشرق معروف هاگ (Haug) گوید: دین زرتشت ازنظر کلام دین توحید وازنظر حکمت دین ثنوی است. درهرصورت توان گفت قول زرتشتیان که باارجاع به‌کتاب گاتها می‌گویند: اهورمزد یکیست ولی دو جنبه دارد البته قابل توجهست، ولی جهات دیگر این موضوع توحید تاحدی جدید است، واز زمان ساسانیان شروع می‌کند، ومعاصرین آنرا مورد نظر قرارداده‌اند.»[3]

---

(۱) ج ۱ کتاب حاضر ص۶۰۴ س ۱۰؛ ترجمهٔ تاریخ ماد، ص۸۶ س۱۰.

(۲) تتبعات زرتشتی، تألیف جاکسن، ترجمهٔ استاد دکترشفق در کتاب ایران ازنظر خاورشناسان، ص۱۲۷ س۱۵.

(۳) تتبعات زرتشتی تألیف جاکسن، ترجمهٔ استاد دکترشفق درکتاب ایران از نظر خاورشناسان، ص۱۳۰ س۸ ببعد.

این بود قول جاکسن . ألمستد، پرفسور سابق تاریخ خاور زمین دردانشگاه شیکاگو، درضمن تحقیق از احوال زرتشت ومذهب او آورده :

«[زرتشت] ازشمال غرب بشمال شرق ایـران رفت ، وپیروانی و یارانی پیدا نمود ، و بتدریج دین او کـه دین توحید واخلاق حسنه و کار و کوشش و آبـادی و کشاورزیست توسعه یافت ...»[1] ۵

ونیز: «... زرتشت درگذشت ، وبتدریج عقیده به آلهۀ فرعی، که او رد کرده بود ، باز ازمیان عقاید قدیمی آریائی سربلند کرد ، و شرك و کفر دوبـاره سرزد ، و این گونه عقاید کهنۀ آریائی ، بخصوص توسط مغان (مجوس) ، ازنو مرسوم گردید. مثلاً رسم استعمال عصارۀ گیاه (هومه) که زرتشت آنرا « نوشابۀ مسکر پلید » نامیده ۱۰ بود ، همچنین عبادت مهر وقربانی گاو و پرستش اناهیته (ناهید) از نو بمیان آمد ، و سادگی وصفا و توحید دین زرتشت را مشوب ساخت.»[2]

کریستن‌سن در کتاب ایران درزمان ساسانیان نوشته :

«دین زردشت توحید ناقصی است . اهل این دین عدۀ بسیاری وجودات الهی قائلند ، اما همۀ آنها تجلیات ذات مزدا ، ومجریان مشیّت او هستند . ذات مـزدا را بی‌ضد و بی‌شریك می‌دانند . ثنویت جز در ظـاهر نیست ؛ زیرا کـه نزاع دو خرد ۱۵ مذکور (خرد مقدس وخرد خبیث) منتهی بفیروزی خرد نیك می گردد...»[3]

گیرشمن درتاریخ ایران ، درذکر زرتشت چنین نتیجه گرفته :

«بنابراین دوگانگی ظاهری است ، وآیین زرتشتی توحیدی ناقص می باشد»[4]

مشیرالدوله درکتاب ایران قدیم ازمنابع خویش چنین نقل کرده :

«محققین بعد ازغور درمعتقدات مذهبی آریانهای ایرانی باین نتیجه رسیده‌اند ۲۰ که، مردمان مذکور دراعصار قبل‌ازتاریخ عناصر را می‌پرستیدند ؛ واگر هرمزپرستی

---

۱) تاریخ شاهنشاهی ایران تألیف‌المستد ، ترجمۀ استاد دکترشفق درکتاب ایران‌از نظرخاورشناسان ، ص۱۳۷س۹ ببعد.

(۲) تاریخ شاهنشاهی ایران، تالیف المستد، ترجمۀ استاد دکترشفق درکتاب ایران ازنظر خاورشناسان، ص ۱۳۸ س۸.

(۳) ترجمۀ ایران درزمان ساسانیان ، ص۱۴ س۹.

(۴) ترجمۀ فارسی تاریخ ایران گیرشمن، ص۱۵۴ س۱۱.

هم درمعتقدات آنها داخل بوده ، در هرحال مذهب آنها بمرتبهٔ اعتقاد بخدای یگانه نرسیده بود ؛ ولی در قرون بعد و مخصوصاً دراعصار تاریخی ، مشاهده می‌شود که مذهب زرتشت بتوحید منجر ومنتهی شده ، زیرا تمام اَمْشَ سِپَنْتان و ایزدان آفریدهٔ هرمزند، واهریمن بالاخره مغلوب وتاریکی برطرف خواهد شد.»[۱]

۵ استاد پورداود دریشتها دربیان آیین مزدیسنا گفته‌اند :

«درمزدیسنا ازطرفی بگروه پروردگاران داغ باطله خورده، جملگی ازشیاطین فریفتار خوانده شده‌اند ؛ واز طرف دیگر اساس توحید چنان محکم نهاده شده ، که کسی را مجال تصور شریك ومانندی ازبرای اهورامزدا آفریدگار یگانه باقی‌نمانده است...»[۲]

۱۰ استاد دکترمعین در کتاب مزدیسنا وادب پارسی در بحث از تعلیمات زرتشت درشناختن خدای بزرگ نوشته :

«زرتشت ضدگروه پروردگاران آریایی و دین پیشین آریاییان برخاست «مزدا» «اهورا» یا «مزدا اهورا» - سروردانا - را بخدایی جهان شناخت. ازگروه‌پروردگاران پیشین‌روی گردانید...»[۳]

۱۵ رعایت اختصار رادر این باب ازبحث بیشتر خود داری می‌شود .

۷- آیین زرتشتی ازنظر اسلام وفقیهان و عالمان این دین :

درقرآن‌کریم مذکور است :

«اِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَالَّذینَ هادُوا وَ الصّابِئینَ وَالنَّصاریٰ وَ الْمَجُوسَ وَالَّذینَ أَشْرَكُوا إِنَّ‌اللهَ یَفْصِلُ بَیْنَهُمْ یَوْمَ‌الْقِیامَةِ اِنَّ‌اللهَ عَلیٰ کُلِّ‌شَیْءٍ شَهیدٌ[۴]»

۲۰ از دقت در آیهٔ شریف بآسانی روشن می‌گردد که درآن اهل‌کتاب یعنی مجوس ویهود ونصاری وصابئین دریك شمارند، و ازمشرکان جدا هستند.

مقدسی سنی حنفی[۵] در احسن‌التقاسیم درذکر مذاهب و ذمه (ظاهراً با توجه

(۱) ایران قدیم، ص۲۲۳س۱۳
(۲) یشتها، ج ۱ ص ۳۰ س ۱۶
(۳) مزدیسنا وادب پارسی، ج۱ ص ۱۰۷ س ۲۰.
(۴) قرآن‌کریم، سورة الحج (۲۲) آیهٔ ۱۷
(۵) رك : احسن التقاسیم، ص ۳۹ س۱۶

به‌آیهٔ مذکور) ذمیان را دراین چهار فرقه منحصر دانسته است :

«و امّا الادیان آلّذین هُم ذِمّةٌ فاربعةٌ : الیهود و النصاری و المجوس و الصّابئون[۱]».

شیخ طوسی از عالمان بنام شیعه درالخلاف درکتاب الجزیه برای پرداختن جزیه فرقی میان مجوس ویهود ونصاری قائل نشده وفرموده است : ۵

اِذاانتقل الذمّی مِن دینه الی دین یقرّ اهله علیه، مثل یهودی یصیر نصرانیّاً او نصرانی صار یهودیا اومجوسیاً اقرّ علیه .»[۲]

دراسلام اخذ جزیه تنها از اهل کتاب جایز است ، وازغیر ایشان نمی‌ستانند ؛ چنانکه شیخ طوسی فرموده : ۱۰

«فَخصّ اهلُ الکتاب بالجزیة دون‌غیرهم.»[۳]

طبرسی درمجمع‌البیان در ذیل آیهٔ شریفه «قاتلوا الّذین لایؤمنون بالله... من آلّذین اوتوا الکتاب حتّی یعطوا الجزیة . . . الایة»[۴] درتعیین اهل کتاب چنین آورده است :

«...وهُم آلیَهودُ و النصاری؛ وقالَ اصحابُنا إنّ آلمجوسَ حُکمُهُم حکم‌الیهود والنصاری.»[۵] ۱۵

درتفسیر گازر (جلاءُالأذهان‌وجلاءُ الأحزان) در ذیل همین‌آیت نقل‌گردیده :

«آنان‌که از ایشان جزیت‌گیرند جهودان‌وترسایان وگبران (مجوسان)اند.»[۶]

ابن‌جوزی درتلبیس ابلیس ازقول جاحظ اشارتی بتوحید زردشت دارد ، ازاین قرار :

«قال [الجاحظ] : ومن قول زرادشت «کان‌الله وحده» فلما طالت وحدتُه فکر، ۲۰ فتولّدمن فکرته ابلیسُ. فلمّا مثل بین یدیه واراد قتله فامتنع منه فلمّا رأی امتناعه

---

(۱) احسن التقاسیم، ص ۴۱ س ۱۰ ببعد .
(۲) کتاب‌الخلاف، ج۲ ص۲۰۱ س ۱۶ .
(۳) « « ص۱۹۹س۲۹.
(۴) قرآن‌کریم، سورةالتوبة (۱۰)، آیهٔ۲۹.
(۵) مجمع البیان، ج ۳ ص۲۲ س۴.
(۶) تفسیر گازر، ج۴ ص۵۳ س‌آخر.

ودعه الی مدة»[1].

شیخ حرّ عاملی در کتاب النکاح وسائل الشیعه ، در « باب حکم التمتّع (عقد منقطع) بالکتابیّة» احادیثی نقل می کند که همه مشعر آنست که حکم مجوس در حکم یهود و نصاری است ، بدین قرار:

۵ «وعنهُ (محمّد بن الحسن) ، عن محمّد بن سنان ، عن الرّضا علیه السلام قال : سألتُه عن نکاح الیهودیة والنصرانیّة، فقال: لابأسَ، فقلتُ: فمجوسیّة؟ فقال: لابأسَ به یعنی متعة» .

ونیز : «وعنهُ (محمّدبن الحسن) ، عن ابی عبدالله البرقی، عن ابن سنان، عن منصور الصیقل عن ابی عبدالله علیه السلام، قال: لابأسَ بالرجل أن یتَمَتّعَ بالمجوسیّة.»

۱۰ ونیز: «وعنه (محمّدبن الحسن)، عن البرقی، عن الفضیل بن عبد ربّه عن حمّاد بن عیسی، عن بعض أصحابنا ، عن ابی عبدالله علیه السلام مثله.»[2]

شیخ فخرالدین بن محمّد طُریحی در مجمع البحرین در ذکر مجوس نقل کرده :

«فی الخبر: المجوس کان لهم نَبِیّ فقتلوه، وکتابٌ فحرقوهُ. أتیهم نَبِیُّهُمْ بکتابهم ۱۵ فی اثنی عشر الف جلد ثور.»

نگارنده درمجلّد اول کتاب حاضر فصل نهم صحائف (۱۶۱-۱۶۶) بحثی تحت عنوان «حکم فقهی فتح ری درباب مقام پیروان اوستا » طرح افکند ، و از داستان صلح مردم شهر مقدس زردشتی ری باسپاه عرب، وقرار جزیه با آنها بااتکاء باخبار و احادیث صحیح (غیراز آنچه درمجلّد حاضر ذکر رفته) چنین نتیجه گرفت که:

۲۰ «چون قرارجزیه باغیر اهل کتاب روا نیست ، صلح و جزیهٔ ری ، از دلائل مسلمی است که ثابت می کند که زرتشتیان بشمار اهل کتابند، و آنان را از نظر شریعت مقدس اسلام با پیروان تورات وانجیل تفاوتی نیست »

برای وقوف به مقدمات این استنتاج بدانجا رجوع شود .

این بود نمونه‌ای اندك ازاخبار اسلامی که بموجب آنها مجوس در عداد اهل

---

(۱) تلبیس ابلیس ، ص۶۶ س۱۱ .

(۲) وسائل الشیعه، مجلد هفتم ، ص۴۶۲ .

کتابند. با این‌همه در ترازوی قیاس یکی گوئی اسلامی، جانب کفّهٔ یهود و نصاری را از مجوس وزن و وقری بیشتر است، و در باب فرقهٔ اخیر گاه روایاتی بچشم می‌خورد که آنها را از زمرهٔ اهل توحید بدر می‌برد. گرچه شمارهٔ این دسته از احادیث کم است، و آنهارا بهیچ روی قدرت معارضه ومُباینه با اخبار مُثْبِتِ این دعوی نتواند بود، نظیر این خبر که در تفسیر گازر درج است:

«مجوس اهل کتابند یانه؟ ـ شافعی را دراین دوقول است، وابوحنیفه برآن است که ایشان اهل کتاب نه‌اند، واز امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام روایت کرده‌اند که او گفت که: ایشان را پیغمبری وکتابی بود؛ پیغمبر خود را بکشتند، وکتاب خود را بسوختند.»[۱]

این، بدان سبب است که در پاره‌ای ازموارد دراوستای موجود زلال توحید از شایبهٔ ثنویت صافی نمی‌نماید، وفی‌المثل به‌فرگرد نخستین وندیداد استناد توان کرد، که بنا بمندرجات آن در برابر هریك ازکشورهای ایرانی که اهورمزدا بیافرید، اهریمن نیز یك آفت ویا یك موجود زیان بخش آفرید؛ چنانکه در باب آفرینش ری چنین ذکر رفته:

«دوازدهمین کشور بـا نزهت که من، اهورا مزدا، آفریدم، ری با سه نژاد است. اهریمن پرمرگ برضد آن آفت شك وبی اعتمادی پدید آورد.»[۲]

ازصاحبان تحقیق درمیان عالمان اسلامی واربابِ ملل ونحل، شهرستانی درباب زرتشتیان بالنسبه عمیق‌تر وبشرح‌تر سخن گفته است. وی درجایی مجوس راصاحب شبه کتاب دانسته وچنین آورده:

«مذاهبُ اهل العالم ... مِمَّنْ له کتابٌ منزلٌ محققٌ مثل الیهود و النصاری، و مِمَّنْ له شبهة کتاب مثل المجوس والمانویة، و مِمَّنْ له حدودٌ واحکامٌ دون الکتاب مثل الصابیة الاولی، و مِمَّنْ لیس لـه کتابٌ ولاحدودٌ و احکام شرعیة مثل الفلاسفة[۳]...»

(۱) تفسیر گازر، ج۴ ص ۵۴ س۲.

(۲) وندیداد دارمستتر، ترجمهٔ دکترموسی‌جوان، ص۶۹ س۱، ترجمهٔ قول دارمستتر، ص۲۸۷ س۱: و وندیداد ترجمهٔ سید محمد علی حسنی داعی‌الاسلام، ص۱۲ س۶. نیز، رك: تاریخ ایرانیان کنت دوگوبینو، کتاب اول ص۱۹۵ س آخر.

(۳) الملل والنحل، طبع لیپزیگ، ج ۱ ص ۲۴ س۸.

ودر تعریف مجوس وثنویت آنان سخن را بدینگونه پایان داده است :

«... مسائلُ المجوس کلّها تدور علی قاعدتین : احدیهما بیان سبب امتزاج النور بالظلمة[1]، والثانیةُ بیانُ سببِ خلاص النور من الظلمة.»[2]

از این گفته برمی آید که بنزد وی نیز آیین مجوس بتوحید می کشد، وسرانجام تنها نور (یزدان) باقی، وظلمت (اهرمن) نابود می‌شود؛ وبدین معنی در ضمن بیان عقیدت زرتشت نیز چنین اشارت کرده است :

«...الخیرُ والشرُ والصلاحُ والفسادُ والطهارةُ والخبثُ انّما حصلتْ من امتزاج النور والظُلمةِ ؛ ولولم یَمْتَزِجا لماکان وجود للعالم، وهما یتقاومان ویتغالبان الی ان یغلب النور الظُلمةَ والخیرُ الشرَّ...»[3]

ازمجموع گفتار شهرستانی در الملل والنحل درباب کیش مزدیسنا چنین استنباط توان کرد که وی نیزهمانندعالمان مغرب زمین،از وراءِ غبارثنویت ظاهری غیرحقیقی شاهد زیبای وحدت حقیقی را درآن مشاهده می کرده است.

دیگران ازعالمان اسلام که درفن ملل ونحل وشرح مقالات وآراء و دیانات بحثی کرده‌اند ، و یا آثاری دارندگویا ظاهراً بسبب عدم وقوف یا تعصّب دراین باب بتعمق نپرداخته‌اند ، بدین سبب ازذکر نظر ایشان خودداری می‌شود . و بمناسبت بدین نکته نیزاشارت می کند که‌ازمذهب بوداهیچگونه‌اثری‌درمذهب‌رسمی‌مزدادر ری نیافتند .[4]

مقام آتش در آیین زردشت ، وآتشکدهٔ ری:

از آن زمان باز که نژاد آریایی شناخته شده‌اند ، ایشان را مردمی دانسته‌اند که آتش را درپرستشگاه خویش بزرگ می‌داشته‌اند ؛ و این عنصر از زمان بسیار

---

(۱) وی کلمات نوروظلمت رابجای یزدان واهریمن بکاربرده وخود گفته‌است: یسمون احدهما النور و الثانی الظلمة و بالفارسیة یزدان و اهرمن : الملل والنحل، ج ۱ ص ۱۸۱ س ۱۸ ببعد .

(۲) الملل والنحل، ج ۱ ص۱۸۲ س۱ .

(۳) الملل والنحل، ج ۱ ص۱۸۶ س۱۲ .

(۴) کتاب تمدن ایرانی، ص ۱۳۹ س۶ .

کهن بنزد هندوان و ایرانیان مقدس و محترم بوده‌است، و بگواهی اوستا و ودا (Veda)[1] سرودهای آتش همواره درسرزبانهای پیشینیان ما بوده‌است. استاد پورداود رادرباب آتش و اهمیّت آن تحقیق‌هایی پرارج است[2]؛ ودریسنا درضمن مقالت خویش نوشته‌اند:

«درسنگنبشتهایی که ازهخامنشیان بجای مانده، بسا داریوش دربرابر آتشدان بستایش ایستاده است، درلشکرکشی‌های آنان پیشاپیش، سپاهیان کشورگشای ایرانیان آتشدانهای زرین وسیمین دیده می‌شد، پیش ازپیکار درآتشکده‌ها بمیانجی زبانهٔ آتش از اهورامزدا پیروزی ورستگاری پژوهش می‌کردند، ودر روی هزاران سکّهٔ پادشاهان روزگاران پیش، آتشدان دیده می‌شود...»[3]

در یشتها درهمین باب ذکر کرده‌اند:

«نظر به‌اینکه درآیین مزدیسنا آنچه‌آفریدهٔ اهورا مزداست باید ستوده ومعزز باشد ایرانیان به‌آذر بستگی مخصوصی پیدا کرده‌اند، و آنرا موهبت ایـزدی دانسته شعله‌اش را یادآور فروغ رحمانی خوانده‌اند، وآتشدان افروزان را درپرستشگاهان بمنزلهٔ محراب قرار داده‌اند. در ریگ‌وید هندوان و دراوستای ایرانیان اسم‌پیشوای دینی‌هردو دستهٔ ازآریائیها «آثرون» می‌باشد یعنی آذربان، وآن کسی‌است که ازبرای پاسبانی آتش گماشته شده ...»[4]

درباب قِدمت‌پرستش آتش اشارت کرده‌اند:

«از زمان بسیار کهن‌آتش میان آریائیها بخصوصه مقدس بوده، قطع نظر از گاتها که قِدمت‌آن بعقیدهٔ نگارنده تابهزارسال پیش ازمسیح می‌رسد، درجزوآثـار قدیم ایران دراسحق‌آوند درجنوب بهستان (بیستون) نقشی ازعهد مادها مـانده‌کـه قِدمت‌آن بقرن هشتم پیش ازمسیح می‌رسد، والحال نقش مذکور موسوم است به دکّان داود، وآن قبری است دربدنهٔ‌کوه تراشیده شده، نقش‌آن عبارت است ازیك

(۱) یسناج۲، ص ۱۲۳ س۲ مقالهٔ استاد پورداود؛ ویسپرد، ص ۹۰ س۱ ببعد مقالهٔ استادپورداود.

(۲) رجوع شود به: ویسپرد ص ۸۳ - ۱۰۸؛ یشتها ج ۱ ص ۵۰۴-۵۱۵؛ یسنا ج۲ ص ۱۲۲- ۱۹۶.

(۳) یسنا، ج ۲ ص ۱۲۳ س۳.

(۴) یشتها، ج۱ ص ۵۰۶ س۱۲.

ایرانی که درمقابل آتش ایستاده‌است.»[۱]

قدمت آتش پرستی :

در داستانها گفته‌اند: نخستین کس که آتش پرستید قابیل بود، در تاریخ بلعمی درج آمده :

۵ «آن پسر آدم که نام او قابیل بود، و برادرخویش هابیل را بکشت، از بهر آن که قربان برادرش را آتش بخورد ... پس چون سخت پیرشد ابلیس بیامد و او را گفت : دانی که آتش قربان هابیل چرا خورد و آن تو نخورد ؟ گفت ندانم [گفت] زیرا که هابیل آتش پرستیدی، تو نیز آتش‌بپرست ... قابیل آتش پرستیدن گرفت وسجده‌ها کرد ... ونخستین کس که آتش پرستید او بود، و آتشخانه‌ای بنا کرد [اندر

۱۰ عدن]، وخود وفرزندان او همه بر آتش‌پرستی مردند.»[۲]

درشاهنامه پدید آوردن آتش به هوشنگ پیشدادی منسوبست، کـه وی روزی ماری برسر راه بدید سنگی‌بسویش افکند، وآن سنگ بسنگ دیگر برخورد، و آتشی از آن دوجستن کرد :

بر آمد بسنگ گـران سنگ خـورد
هم آن و هم این سنگ بشکست خرد

۱۵ فـروغی پدید آمد از هر دو سنگ
دل سنگ گشت از فـروغ آذرنـگ

نشد مـار کشته و لیـکـن ز راز
پدیـد آمد آتش از آن سنگ بـاز[۳]

۲۰ ونیز دقیقی در داستان دعوت زرتشت گشتاسب را بکیش خـویش سروده، که وی آتش مقدس را از بهشت آورد بدین قرار :

خجسته پی و نـام او زردهشت
که آهرمن بد کنش را بکشت

(۱) یشتها، ج ۲ ص ۵۰۷ س ۱۴

(۲) تاریخ بلعمی ج ۱ ص ۱۱۰ س ۱۲ ببعد. نیز رك : تلبیس ابلیس ابن‌جوزی ص ۶۶ س ۴، که همین قول را ازتاریخ طبری نقل کرده.

(۳) شاهنامه، طبع بروخیم، ج ۱ ص ۱۹ بیت ۴ ببعد.

بشاه جهان گفت : پیغمبـرم — ترا سوی یزدان همی رهبرم
یکی مجمر آتش بیاورد بـاز — بگفت از بهشت آوریدم فراز
جهان آفرین گفت بپذیر این — نگه کن بدین آسمان و زمین[1]

ابن‌جوزی در تلبیس ابلیس وضع آتش مقدس را به زردشت نسبت داده، که ۵
گفته از آسمان نازل گردیده :
«وقدکان زرادشتُ وضع ناراً ، زعم انّها جاءت من السّماءِ فاكلتْ قربانهم.»[2]

علو مقام آتش در اوستا :

دراوستا غالبا آتش پسر اهـورامزدا خوانده شده است ، و دریسنا ۲۵ بند ۷
چنین آمده :
«آذر پسر اهورامزدا را می‌ستائیم ؛ ترا ای آذر پاك پسر اهـورامزدا (و) رد ۱۰
پاك می‌ستائیم ؛ همهٔ آتشها را می‌ستائیم...»[3]

استاد پورداود نوشته‌اند که ازاین تعبیر علُوّمقام آتش را خواسته‌اند، چنانکه
سفندارمذ فرشتهٔ موکل زمین نیز دختر اهورامزدا نامیده شده[4]. یسنا ۶۲ سراسر در
نیایش آذر است.[5] ۱۵

آتشکدهٔ ری از قدیم باز تاعهد اسکندر :

آتشکده معبد ایرانیان قدیم، و رونق و رواج آن وابسته برونق و رواج کیش
ایشان بوده‌است. درمجلد اول کتاب حاضر ص ۳۴۲ در ذکربقایای موجود آتشکدهٔ
ری واقع درتپه میل،اشارت رفت که ظاهراً قدمت بنای آتشکده در ری به زمانهای
پیش از زردشت می‌رسد ، و روایت تاریخ بلعمی تـرجمهٔ تاریـخ طبری، و مروج
الذهب دراین باب نقل افتاد ؛ هرچند که زمان بنای آثار موجود را از عهد ساسانیان ۲۰
بالاتر ندانسته‌اند، چنانکه لوئی واندنبرگ درکتاب باستان شناسی ایران باستان گفته:

(۱) شاهنامه ، طبع بروخیم، ج۶ ص ۱۴۹۷ بیت ماقبل آخر ببعد، ضمن ابیات منقول
از دقیقی .
(۲) تلبیس ابلیس ص۶۶ س ۱۷.
(۳) یسنا ، ج۱ ص ۲۲۶ س ۹.
(۴) یشتها، ج ۱ ص ۵۱۰ س۱۱.
(۵) رك : یسنا، ج۲ ص ۸۱ – ۸۴.

«آقای ژاك دمرگان در محلی موسوم به «تپه‌میل» یك بنای مستحکم ساسانی مشاهده کرد، که درفاصلهٔ‌چند کیلومتری مشرق چشمه‌علی‌نزدیك شهرچال‌ترخان قرار داشت.

آقای اشمیت نیز از روی قلعه‌ای از زمان ساسانی خاك برداری کرد، و در آن ستونها و گچبریهایی پیدا کرد که مجالس شکار خصوصاً شکار بهرام‌گور[1] را که آهویی را هدف تیر قرار داده بود نشان می‌داد.»[2]

آثار تپه‌میل همان بقایای آتشکدهٔ ری ومتعلقات آن است[3]. دلیل دیگر احتمال قدمت آتشکده در ری آنستکه این شهر مقرمغان وشهری مذهبی بوده است؛ واگر معتقدباشیم که نخستین آتشکدهٔ ری‌نیزدرهمین‌حدودبنیان یافته بوده، وبه‌قرائن‌موجود و روایات کتب اعتماد کنیم، بایدآنرا بعهد ماد و هخامنشیان آباد بپنداریم وبموجب روایات منقول در زیر بپذیریم که این آتشکده همچنان دائر و معمور بود تا زمانی که اسکندر فرمان داد آتشکده‌ها را خراب کنند.

درباب توجه مغان ومردم‌ری درعهد دولت ماد وهخامنشیان بآتش و آتشکده، واحترام وستایش این‌عنصر که‌لازمهٔ‌آن آبادبودن‌آتشکده است تردیدی وجود ندارد، چنانکه استاد پورداود در مقالت خویش در موضوع آذر درکتـاب یشتها، درباب اهمیت آن در ادیان آریایی چنین نوشته‌اند:

«بمـلاحظهٔ آنکـه در میان عناصر آتش لطیف‌تر و زیبـاتر و مفیدتر است، بخصوصه توجه اقوام روی زمین را بخود جلب نموده است. در ادیان‌آریایی مثل برهمنی وزرتشتی وبودائی ـ چنانکه درمذاهب سامی مثل‌یهودی وعیسوی واسلام، حتی نزد بت پرستهای افریقا ـ آتش دارای اهمیت مخصوصی است...»[4]

---

(۱) جهة مشاهدهٔ تصویر شکار بهرام به ج۱ کتاب حاضرص ۵۷۸ـ ۵۸۰ رجوع‌شود.

(۲) ترجمهٔ باستان شناسی ایران‌باستان، ص ۱۲۱ س ۱۱ ببعد.

(۳) اینکه گروهی بقرینهٔ ابنیهٔ مکشوفه درتپه‌میل و چال طرخان گمان برده‌اندکه ری عهد ساسانی درآنجا واقع بوده، وآن بناهـا بقایای آن شهر است، مطلقا رویی در صواب ندارد، وری عهد ساسانی‌بموجب روایت تاریخ بلعمی مذکور در ص ۴۸۷ س ۱۶ ببعد مجلد اول کتاب حاضر درمغرب طبرك محصورمیان باروی بازمانده ازقدیم قرارداشته وحال‌آنکه این ابنیه درجنوب‌شرقی طبرك‌قرار دارند، وظاهرا چنانکه بباید به‌مغان تعلق‌داشته‌اند.

(۴) یشتها، ج ۱ ص ۵۰۵ س ۱۲

قول ایشان درباب نقش بازمانده ازعهد ماد دراسحق آوند، که یک ایرانی را که درمقابل آتش ایستاده است نشان می‌دهد، درسابق گذشت[۱]. دربارهٔ اهمیت آتش بعهد هخامنش علاوه برآنچه ازقول ایشان مذکور در یسنا در صحائف پیشین[۲] نقل افتاد، دریشتها نیز گفته‌اند:

۵ «درقرون بعدهم درآثار پادشاهان هخامنشی درفارس می‌بینیم که پادشاه روبروی آتشدان ایستاده است . در روی مسکوکات عهد هخامنشی نقش آتشکده دیده می‌شود.»[۳]

هرچند بدرستی روشن نیست که شاهان هخامنشی زردشتی بوده‌اند یا نه ، چنانکه جاکسن درکتاب تتبعات زرتشتی گفته :

۱۰ « بعضی دانشمندان بحث کرده‌اند دراینکه آیا شاهان اولیهٔ هخامنشی ثنوی مذهب بوده‌اند یانه، زیرا ازسنگنبشتها این معنی روشن نیست. برخی تصور کرده‌اند، اساساً اولین شاهان هخامنشی زرتشتی نبوده‌اند ... ازعلمای معروف «دارمستتر» و «گِلْدْنِر» را عقیده براین است که داریوش زرتشی بوده ومطالب راجع به دروغ در کتیبه‌های او بوضوح عقیدهٔ وجود شر را دربرابر خیر می‌رساند.»[۴]

۱۵ «هنری برستد» درکتاب روزگار باستانی نوشته :

«ازکتیبه‌ها واظهارات داریوش پیداست که هخامنشیان خداپرست و پیروان مؤمن دین زرتشتی بودند . وقدرت آنان ، آن دین لطیف را درآسیای صغیرهم منتشر ساخت ...»[۵]

درایران باستان مذکور است :

۲۰ «این مسأله که، شاهان هخامنشی وایرانیان این دوره چه مذهبی داشته‌اندروشن نیست، جهت این است که ازکتیبه‌های شاهان هخامنشی اطلاعات کافی راجع باین

(۱) مجلد حاضر ص ۲۵ .

(۲) مجلد حاضر ص۲۵ .

(۳) یشتها ، ج ۱ ص ۵۰۷ س۲۱ .

(۴) تتبعات زرتشتی تألیف جاکسن، ترجمهٔ استاد دکتر شفق درکتاب ایران ازنظر خاورشناسان ، ص۱۲۹ س۱۷ ببعد .

(۵) کتاب روزگار باستانی ، تألیف برستد ترجمهٔ استاد دکتر شفق درکتاب ایران از نظرخاورشناسان ص ۱۰۸ س۲ ببعد.

مطلب بدست نمی‌آید، ومورخین یونـانی‌هم نه دراین مسأله دقیق شده، ونـه لااقل بشرح پرداخته‌اند ...»[۱]

باری، ازاین مجموع چنین استنباط توان کرد که تقدیس آتش بعهد هخامنشیان رواجی کامل داشته وآتشکده‌هابویژه آتشکدهٔ ری ـمرکزمغان ـ معموروداثر بوده است.

خرابی آتشکده‌ها و بی‌رونقی آیین زردشت از زمان اسکندر تاعهدساسانیان:

۵

پس‌ازآنکه اسکندر برایران دست یافت، بهمراه دیگر خرابیها که بدست وی برکشور ایران واردآمد، درامور دینی ایرانیان نیز اختلالی عظیم پدیدگردید[۲]؛ و اوستا بسوخت، وآتشکده ها خراب شد. نویسندهٔ کتاب البدء والتاریخ را در باب تخریب آتشکده‌ها بدین عهد قولی است که درمجلد اول کتاب حـاضر ص۳۴۶ نقل افتاد.[۳] اسکندر درتعقیب داریوش چند روز در ری بماند و بحث آن در ذکر وی در مبحث تاریخ ری بیاید، وبی‌گمان شدت عمل اسکندر دراین شهرمقـدس زرتشتیان بیش از دیگر بلاد بود.

۱۰

خلفای اسکندر نیز درایران بترویج یونانی‌گری اهتمام داشتند، ومذهب اصلی ایرانیان را خوارمی‌گرفتند، وبرپیروان کیش زردشت خفت روامی‌داشتند. در کتاب ایران باستان درج آمده:

۱۵

«بعد ازآمدن اسکندر بایران وانتشاریونانیت درایران، صُوَر یاعلامات ارباب انواع یونانی هم برمسکوکات اشکانی پدید آمد.»[۴]

درتاریخ ساسانیان فروغی ثبت افتاده:

(۱) ایران باستان، ج ۲ ص ۱۵۱۵ س ۱۲ ببعد.
(۲) ایران باستان، ج ۲ ص ۱۵۱۶ س ۱۴ ببعد.
(۳) البدء والتاریخ، ج ۳ ص ۱۵۳ س، ۶ببعد. نظامی در ذکر رفتن اسکندر بری و خراسان در شرفنامه ص ۳۴۷ س ۹ گفته:

بگیلان درآمد بکردار ابر	بدانسان که در بیشه آید هژبر
هرآتشگهی کامد آنجا بدست	چویخ سرد کردش برآتش‌پرست
چو بشکست برهیربد پشت را	برانداخت آیین زردشت را
زگیلان برون شد در آمدبری	بافکندن دشمن افکند پی
برآتش پرستان سیاست نمود	برآورد ازآن دوده یکباره‌دود

(۴) ایران باستان، ج ۳ ص ۲۶۸۸ س۱.

«[خلفای اسکندر] بتوهین مذهب عجم پرداخته ، بلکه دراواخر فاش به‌آیین ایشان بـی‌احترامی می نمودند ... خلفـای او [اسکندر] این مسأله [احترام بکیش زردشت] را مهم وقابل اعتنا ندانسته ، بلکه اپیفان چنانکه گفتیم آشکارا دست بتوهین دین عجم زد...»[۱]

۵ خلاصه بدین عهد همچنانکه اوستای اصلی، کتاب دینی زرتشتیان، ازبین‌رفت، و احکام آن ازذهنها بتدریج فراموش می‌شد. کانون آتشکده‌ها نیز تاریکی می‌گرفت، وآن فضاهای گرم مقدس بسردی می گرایید؛ لکن مصیبت شهرکهن ری ازاین حدود هم فراتر رفت ، زیرا بـزمان سلوکیان ـ چنانکه در مجلد اول صحیفه ۷۶ اشارت شد ـ زمین لرزه‌ای شدید همه بناهای شهر را درهم کوبید، که بیقین بقایای آتشکده‌را ۱۰ نیز باخاك یکسان ساخت. گرچه شهر بدست سلوکوس اول ـ که مانند همه یونانیـان بارباب انواع معتقد بود ـ تجدید بنا یافت ، ونام اوربس بخودگرفت لکن ، ظاهراً چنانکه بیاید آتشکده ، که سلوکوس بدان اعتقاد واعتنائی نداشت، به بتخانه‌ای جهة یونانیان مقیم ری مبدل شد . بعهد اشکانیـان نیز برطبق قـرائن آتشکده هـای کشور عمرانی نیافت ؛ شهرری چنانکه درمطاوی مجلد اول کتاب حاضر از جمله صحائف ۱۵ (۲۷۴-۲۸۶) مذکور آمد ، پایتخت بهارهٔ اشکانیان بود ، لکن احوال این سلاله از نظرمذهب روشن نیست، ودراین باب‌اقوالی‌متناقض بچشم می‌خورد، درایران‌باستان مذکور است :

«راجع بمذهب پارتیهاوشاهان اشکانی باز اطلاعات خیلی کم است، با وجود این ازکلیهٔ اطلاعاتی که بما رسیده ، چنین برمی آیدکه پارتیها قبل از اینکه بایران ۲۰ بیایند ، وزمانی که با سکاها معاشر یا همجوار بودند ، مانند سایرآریانهـا عناصر را می‌پرستیدند ، وپرستیدن آفتاب وماه وستارگان درمذهب آنها داخل بود ؛ بعدکه به ایران آمده با مردمان دیگر ایرانی معاشر شدند ، هرمزد پرستی مذهب آنها گردید، ولی اثراتی هم ازمذهب سابق پارتیها درآنها ماند ...»[۲]

درجای دیگر این کتاب است :

(۱) تاریخ ساسانیان فروغی ، ج۱ص۹.

(۲) ایران باستان ، ج ۳ ص ۲۶۸۷ س ۶ ببعد .

«راجع به‌مذهبی بودن شاهان اشکانی خبری نرسیده‌است، امادر باب بلاش شاه اشکانی روایت پارسی گوید که درصدد جمع آوری اوستا بر آمد ، ولی معلوم نیست که دراین کار موفق شده باشد...»[۱]

در کتاب دُرَرُالتیجان درباب مذهب اشکانیان بتفصیل بحث‌شده، وازجمله چنین آمده است :

«از دین ومذهب و عقاید اشکانیـان اطـلاع درستی نمی‌توانیم حاصل کرد ، چیزی که معین است طرق و شرایع مختلفه را باهم مختلط و درهم کرده بدان معتقد شده بودند.»[۲]

گیرشمن ایران شناس معروف درکتاب خویش آورده :

«پارتیان مانند هخامنشیان زرتشی نبودند ... تثلیث : اهورامزدا ـ مهر ـ ناهید که درزمان هخامنشیان پرستش می‌شد ، بنظرمی‌رسد درزمان پارتیان نیز مورد توجه دین عمومی ویحتمل دین رسمی‌هم بوده است ...»[۳]

درتاریخ اشکانی تألیف دیاکونوو روسی ذکرشده :

«سلاطین پارت زرتشتی‌واقعی‌نبودند، همچنانکه تودهٔ مردم ایران نیززرتشتی نبودند . ووجود پرستش اهورامزدا وکاهنان مغ رانمی‌توان هنوز درآن زمان‌نشانهٔ وجود زرتشتیگری بصورت کیش دولتی دانست...»[۴]

اشکانیان بمذهب مردم مقیم درمملکت خویش کاری نداشتند، وآنها را دراین مهم آزادگذارده بودند .[۵]

درایران باستان مذکور است:

«دورهٔ پارتی هم مانند دورهٔ هخامنشی مذهب رسمی وجود نداشته .»[۶]

(۱) ایران باستان ج۳ ص ۲۶۹۱ س ۱۶ ببعد .

(۲) دررالتیجان، ج ۱ ص ۱۴۲ س ۲۳ ببعد . نیز در این باب برای اطلاع بیشتر بصحائف ۱۴۲ـ۱۴۷ همین مجلد رجوع شود .

(۳) ایران گیرشمن، ترجمهٔ فارسی ص۲۶۸ س۲۰ ببعد، وص۲۶۹ س۸ ببعد .

(۴) ترجمهٔ تاریخ اشکانیان، ص۱۲۴، س۱۶.

(۵) ایران باستان ، ج ۳ ص۲۶۹۰ س۱۱ ببعد ؛ دررالتیجان، ج۱ ص۱۴۵ س۲۰.

(۶) ایران باستان ، ج ۳ ص ۲۶۹۲ س۱۵ ببعد ؛ ایران قدیم ، ص۱۴۷ س۱.

استاد پورداود در این باب چنین اظهار نظر کرده‌اند:

«پارتها یا اشکانیان، که از سال ۲۵۰ پیش از مسیح تا ۲۲۴ پس از مسیح سلطنت ایران داشتند نیز زرتشتی بودند، مگر اینکه پادشاهان اولیهٔ این سلسله کم و بیش در زیر نفوذ یونانیها یعنی سلوکیدها که از سال ۳۲۳ تا ۲۵۰ پیش از مسیح در ممالك هخامنشی سلطنت کردند رفته بودند، ولی محققاً زرتشتی بودند، رفته‌رفته از نفوذ یونانیها بیرون آمده، از عهد بلاش اول، که در میان سنوات ۵۱-۷۸ میلادی سلطنت کرد، ببعد در روی مسکوکات آنان بجای خط یونانی خط آرامی دیده می‌شود؛ و دیگر خود را دوستار یونانیان نمی‌خوانند. بنا بمندرجات دینکرد در کتاب سوم، نخستین پادشاه ایرانی که پس از استیلای اسکندر و پراکنده شدن اوستا بگـرد آوردن اوستا همت گماشت ولخش اشکانی است. این ولخش باید همان بلاش اول باشد که بخصوصه در تاریخ ایران خداپرست و پرهیزگار تعریف شده است.»[۱]

دونالد ویلبر در کتاب ایران گذشته و حال گفته:

«پهلویان ظرف قرن اول بعد از میلاد بتدریج از زیر نفوذ یونان بدر آمدند، و دین زرتشت را از سر نو در ایران رسمیّت دادند، و بلاش اول بین سال ۵۰ و ۷۷ بعد از میلاد احادیث و سنن زرتشتی را جمع و کتاب اوستا را احیا نمود. نسبت به ادیان دیگر نیز مطابق سنت ایرانی بردبار بودند. هم در آن دوره بود که دین عیسوی در سراسر ایران غربی انتشار یافت.»[۲]

دیاکونوو روسی در تاریخ اشکانیان نوشته:

«... کیش زرتشتی در قرن اول و دوم میلادی بموفقیتهای شایان نایل آمد...»[۳]

و نیز: «در کتاب چهارم دنکرت روایتی وجود دارد که در زمان ولوگز[۴] اشکانی (ولوگز اول و یا ولوگز سوم) تنظیم و تدوین اوستا کتاب مقدس زرتشتی آغاز گشت...»[۵]

---

(۱) یسنا، مقالهٔ استاد پورداود در باب توران، ج۱ ص۶۷ س ماقبل آخر.

(۲) ایران گذشته و حال تألیف دونالدویلبر، ترجمهٔ فارسی بوسیلهٔ استاد دکتر شفق در کتاب ایران از نظر خاورشناسان، ص۱۶ س ۱۲ ببعد.

(۳) اشکانیان، ترجمهٔ فارسی، ص۱۱۶ س ۴.

(۴) یعنی بلاش

(۵) اشکانیان، ص۱۲۵ س۱۳.

از تمامی آنچه درباب سلوکیان واشکانیان مذکور افتاده این‌حقیقت را استنباط توان کرد که آیین زردشت حدود پانصد وپنجاه سال ازعهد اسکندر تا پایان سلطنت اشکانیان و آغاز پادشاهی اردشیر بابکان همچنان بی‌رونق بمانده بود،ودرطی این‌مدت دراز جز بعهد بلاش اشکانی هیچگاه مورد حمایت و ترویج شاهـان قرارنگرفت، و ۵ میزان خدمت بلاش باین کیش نیز روشن نیست ، و توان گفت آتشکده هایی کـه خراب گردیده‌بود، همچنان خاموش‌بماند؛ وهمچنین‌گرچه در ری چنانکه درصحائف ۲۸۳-۲۷۲ مجلد اول بازنموده آمده ، دروازه وبازار ومحلتی‌بنام بلاش وبطن‌متاخم بعلم ببلاش اول منسوبست؛ لکن بهیچ روی ذکری یا قرینه‌ای در این بـاب که وی بامر آتشکدهٔ ری نیزتوجهی کرده‌درهیچیك ازمنابع مشهود نیفتاد؛ بلکه قرائن‌خلاف ۱۰ آن را می‌رساند، بدین تقریب:

نخست‌آنکه در کاوش دمرگان و اشمیت در آثار بازمانده از آتشکدهٔ ری و بناهای اطراف‌آن هیچگونه نشانیی‌ازعهد اشکانیان بدست نیامد، وآنچه‌را که‌دیده‌اند چنانکه شرح آن‌گذشت[1] همه را بزمان ساسانیان نسبت داده‌اند .

دُدیگر آنکه در تاریخ ساسانیان فروغی (ترجمه ازتاریخ رلنسن) دراین باب ۱۵ اشارت رفته :

«وقتی که اردشیرصاحب تاج وسریرشد،آتشکده‌ها را خراب وآتش‌مقدس‌را خاموش دید.[2]»

و درهمین کتابست که‌آتشهای مقدس که خاموش شده بود، بفرمان وی از نو روشن گردید[3] . این امر می‌رساند که بـلاش را بموضوع آتشکده‌هـا التفاتی نبوده ۲۰ است .

سدیگر آنکه بنابروایت مسعودی (که ازتاریخ نویسان‌بنام قرون اولیهٔ‌اسلامی است) درمروج‌الذهب، بتفصیلی که درصحائف بعد بیاید، دراوائل عهد ساسانیان در آتشکدهٔ ری بتهائی وجود داشته است . با توجه بدین حقیقت که ایرانیان هرگز بت پرست نبوده‌اند، وبت نداشته و آنرا نمی‌تراشیده‌اند، تردیدی نمی‌ماند که بت‌هـای

(۱) کتاب حاضر ص۲۸ .

(۲) تاریخ ساسانیان ، ج ۱ ص۱۲۵ س۱۱ .

(۳) تاریخ ساسانیان ، ج ۱ ص۱۲۶ س۲ .

موجود در آتشکدهٔ ری ازعهد تسلط سلوکیها و یونانیان براین شهر که بـآن اشارت رفت بجامانده بوده، وآن قوم بت می‌پرستیده‌اند؛ وشاهان نخستین اشکانی‌خود اکثر مروّجان یونانیگری بودند ، وبلاش نیز دربیرون ریختن این بتها ازآتشکده اقدامی نکرده بوده است، وآن محل ظاهراً صورت بتکده‌ای را داشت .

شیوهٔ سلاطین اشکانی ارمنستان نیز دراین باب همینگونه بوده ، و درتـاریخ ساسانیان مذکور درفوق آمده : ۵

«سلاطین اشکانی ارمن بآتش متبرك اورمزد اعتنائی نکرده ، تا درآتشکده‌ها خاموش‌شد ؛ چنانکه موسی‌خورنی مورخ قدیم ارمنی‌گوید : وقتی‌که اردشیر بابکان ارمنستان را فتح کرد، دیدآتش مبارك منطفی‌گشته، حکم کرد آن را دوبـاره روشن کنند.[1]» ۱۰

بعهد ساسانیان :

بعهد ساسانیان کیش زردشت رسمیت یافت ، وبهمراه پیشرفتهای دیگر شؤون این‌دین،کانونهای آتش مقدس‌درآتشکده‌ها نیز باردیگر نور وفروغ خویش را ازسر گرفت ، و ویلبر درکتاب ایران گذشته وحال درضمن بیان‌کارهای مهم اردشیر دراین باب چنین اشارت‌کرده : ۱۵

«این‌پادشاه بعد ازجلوس، دین زرتشت را دین رسمی قرار داد[2]...»

ونیز: «دین زرتشت چنانکه‌گفتیم دراین عهد قوام یافت، وآیین تقدیس‌آتش معمول شد ، وآتشکده‌های مهم در ایران وجود پیداکرد ، آتشکده هـای محلی را آتشکدهٔ وهرام (بهرام) می‌نامیدند...[3]»

ونیز: «درسنوات اخیرآتشکده‌های متعدد هم درنقاط مختلف پیدا شده...[4]» ۲۰

درتاریخ ایران قدیم درج افتاده :

---

(۱) تاریخ ساسانیان ، ج ۱ ص۱۰ س ۶ ببعد .

(۲) ایران گذشته و حال تألیف ویلبر ، ترجمهٔ استاد دکتر شفق درکتاب ایران از نظرخاورشناسان ص۱۸ س ۴ .

(۳) ایران گذشته و حال تألیف ویلبر ، ترجمهٔ استاد دکتر شفق درکتاب ایران از نظرخاورشناسان ص ۲۰ س ۳ .

(۴) ایران‌گذشته و حال تألیف ویلبر ، ترجمهٔ استاد دکتر شفق در کتاب ایران از نظرخاورشناسان ص۲۱س۱۵.

«اردشیر (پاپکان) برای اینکه حسیات مردم را باخود موافق کند بجمع آوری اوستا پرداخت؛ با این مقصود مغها را ترویج، و آتشکده‌های خاموش را روشن، ومذهب زرتشت را مذهب رسمی‌ایران کرد؛ ورئیس روحانیین را، که بلقب مؤبذان مُؤبَذ ملقب بود، بیکی ازبلندترین مقام دولتی ارتقاء داد.[۱]»

۵ از نکات باز گفتنی دیگر در این باب آنکه در پهنهٔ ری باستان، صحرای مشرق و جنوب شرقی ری که آتشکده در آنجا افتاده بنام صحرای ازدان ـ مخفف ایزدان (ظاهراً به مناسبت ستایش آنها در آتشکده) ـ خوانده می‌شده است، و ذکر آن در قصیدهٔ ابن کربویهٔ رازی مذکور درمختصر کتاب البلدان ابن فقیه از مؤلفات قرن سوم بچشم می‌خورد، آنجا که گفت:

۱۰ او کالمدینة شَطّاهَا و شارعُها مِن المُصلَّی الی صحراءِ أَزْدانِ[۲]

در تعیین محل صحراءِ ازدان در مشرق و جنوب شرقی ری، علاوه بر احتمالی که در مجلد اول کتاب حاضر صحائف ۲۵۹، ۲۶۰ رفته، ظاهراً یکی هم اینست که بی گمان این نام فارسی و ازعهد پیش از اسلام بجای‌مانده و با یزدان منسوب است، و ایزدان[۳] از مقدسات آئین مغان و زرتشتیان بوده‌اند، که در آتشکده‌ها مورد ستایش قرار می‌گرفته‌اند؛

۱۵ چنانکه در یازده کیلومتری مغرب شهر قم، در خلجستان نیز کوهی است که در قدیم موقعیت مذهبی داشته، و آثار و علائم دین زرتشت هنوز هم در آن پیداست، و نام آن کوهِ یزدان است[۴].

آتشکدهٔ ری (که فعلا در جنوب شرقی آن شهر افتاده) ظاهراً از قدیم تا عهد انوشیروان درجنوب غربی ری واقع بوده است، مسعودی در ذکر آتشکده‌های پیش از زرتشت،

۲۰ درباب آتشکدهٔ قدیم وفعلی ری نوشته:

«... وبیتٌ آخر ببلاد السیروان والرّی، وکان فیه اصنام فاخرجها انوشیروان،

---

(۱) تاریخ ایران قدیم، ص۱۵۳ س۸ ببعد.

(۲) مختصر کتاب البلدان، ص۲۷۲ س۱۸.

(۳) در آیین مزدیسنا از برای کلیهٔ مخلوقات اهورا، یعنی آنچه مفید و نیك است، فرشته و موکلی قائل هستند بنام ایزد، مانند: آذر موکل آتش و ناهید موکل آب ومهر فرشتهٔ فروغ و غیره: رك مقالهٔ ناهید در یشتها ج ۱ ص۱۵۸ بقلم استاد پورداود.

(۴) قم را بشناسید، جغرافیای قم تألیف نگارنده، ص۶۷ س۳.

وقیل انّ انوشیروان صادف هذا البیت، وفیه نارٌ معظمةٌ، فنقلها الی الموضوع المعروف بالبرکة ...[۱]»

سیروان در نزدیکی ری درسر راه عراق واقع بوده، وشرح آن دربیان دیه‌های ری بیاید . مفاد این روایت آنکه: درآغاز آتشکدهٔ ری میان این شهر وسیروان قرار داشت ، و بت‌هائی درآن بود که انوشیروان بدور ریخت ، و گفته‌اند که انوشیروان راگذر بدانجا افتادو آتشی معظم درآنجا بود، پس آنرا به‌محل معروف به برکه (محل فعلی) منتقل گردانید . ازاینجا معلوم می‌شود که دراین حدود برکه‌هائی وجود داشته.

موضوع وجود برکها ودریاچه‌هادرمشرق وجنوب شرقی ری را ابودلف و یاقوت نیز نقل کرده‌اند ، که ذکر آن در مجلد اول کتاب حاضر ص ۱۹۲ گذشت. بمناسبت اشارت می‌شود که ظاهراً همهٔ بناهایی که ازعهدساسانی درفاصله محل این دو آتشکده کشف شده (تپهٔ مرتضی کرد، وتپهٔ چال ترخان، وتپه میل) گویا به‌مغان ومؤبدان وهیربدان ری تعلق داشته است ، زیرا چون شاهان اشکانی که ری بدانها مخصوص بود با مغان رفتارخوشی نداشتند، ونیزشاهان ساسانی که مروجان مغان بودند، بسبب عناد با اشکانیان نسبت بری نفرتی اظهارمی‌داشتند،[۲] توان گفت که مغان درداخل شهرمقیم نبودند، وآنان رادردامنهٔ جنوبی پهنهٔ ری درجنب آتشکده کویی خاص بوده ، ومعارف زرتشتی را نیز درهمانجا تعلیم می‌داده‌اند ، (ومحتملاً بیمارستان ری که ازپیش ازاسلام تاقرون اولیهٔ اسلامی بجابود، وبدست مغان که طبیب ری نیزهمانها بودند اداره می‌شد، درهمان حدود قرار داشت .[۳]) درمحل ری پیش از اسلام آثار بنائی ازعهد ساسانی وجود ندارد، ونیزنام مکانی مربوط بآن سلسله درکتب در ذکر اماکن درج نیفتاده، برخلاف اشکانیان که باوجود بعد عهد چند محل بنام آنها باقی‌مانده ، و در اماکن مجلد اول درج افتاده .

باری، آتشکده‌ها درمذهب زرتشت درحکم معابد درمذاهب دیگر بوده‌است، استاد پورداود در مقالتی که درباب ناهید دریشتها تهیه‌کرده‌اند چنین نوشته‌اند :

(۱) مروج الذهب ، جزء ۱ ص ۲۹۴ طبع ۱۲۸۳ ، وص ۲۶۵ طبع ۱۳۰۳ه.

(۲) دراین باب به‌مجلد اول کتاب حاضر ص ۳۱۳–۳۱۶ رجوع شود.

(۳) درباب اینکه‌ری ظاهراً درقدیم یکی ازسه مرکز پزشکی بوده، ومحتملا بیمارستانی نیز داشته بکتاب تاریخ طب تألیف دکتر نجم‌آبادی ، ج ۱ ص ۳۰۹ رجوع شود.

«معبدهای ایران‌قدیم بطورعموم آتشکده نامیده میشده ...[۱]»

آتشدان افروزان دراین پرستشگاهها بمنزلهٔ محراب درمساجد بوده است.[۲] در باب ستایش ایزدان در اوستا، درمهریشت است که :

«اگر ازمن (مهر) مردمان درنماز نام برده بستایند ، چنانکه ازسایر ایزدان‌در نماز نام برده می‌ستایند ، هر آینه من خودرا با حیات درخشان و جاودانی خویش در وقت معین از زمان بمردمان پاك خواهم نمود ، دروقت مقرّره فراخواهم رسید.[۳]»

درپایان این مبحث بدین نکته نیز اشارت می‌رود ، که بموجب اخبارموجود، درعهد اسلامی نیز جمعی زرتشتی در ری می‌زیسته‌اند ، بدینقرار:

۱- ابودلف مسعربن‌المهلهل‌درالرسالة الثانیه، درضمن توصیف شهرری‌ازیك زردشتی مقاطعه‌کار سپاه چنین یاد می کند :

«درآنجا یکی‌را ازمجوسان- که بسال سیصد وسی وسه درگذشت _ دیدم، که سپاهیان‌خراسان وهمراهان وسران ایشان‌را سال‌تاسال شرابی درغایت جودت‌باتمامی لوازم آن از بَرّه و طعام و میوه و هدایا می‌بخشید . . . وما بدین روزگار چون او ندیدیم ، وخبر وی مشهور است.[۴]»

۲- درسیاست نامه ثبت افتاده :

«در شهر ری بروزگار فخرالدوله -که صاحب عباد وزیر او بود- گبری بود توانگر، که اورا بزرجومید گفتندی، وبر کوه طبرك ستودانی کرد ازجهةخویش...[۵]»

۳- رافعی‌ازعالمان بنام نیمهٔ دوم قرن‌ششم ونیمهٔ اول هفتم درالتدوین دربیان این‌معنی، که ری وقزوین درنبرد باسپاهیان اسلام بصلح‌گشوده شده ، اشارتی‌به‌باقی بودن آتشکده دراین دوشهر کرده وگفته :

«الاثَری اَنّه تُرِكَ فیهما بیوت النّیران .[۶]»

این سخن می‌رساند که آتشکدهٔ ری تا بعهد وی برسرپا و دائر بوده ، ولازمهٔ

(۱) یشتها ، ج ۱ ص ۱۷۳ س ۷ .

(۲) یشتها ، ج ۱ ص ۵۰۶ س ۱۵ ، مقالهٔ استاد پورداود درباب آذر.

(۳) یشتها ، ج ۱ ص ۴۵۳ س ۳.

(۴) الرسالةالثانیه ، ص ۳۱ س ۱۸ ، ترجمهٔ فارسی آن ، ص ۷۳ س ۱۵ .

(۵) سیاست نامه ، ص ۱۶۹ س ماقبل آخر .

(۶) التدوین ، نسخهٔ عکسی ، ص ۹ س ۱ ببعد .

آن مقیم بودن جمعی زرتشتی دراین شهر است.

ج - یهودیان ری واحترام این شهر بنزد پیروان تورات وانجیل:

چنانکه درصحیفهٔ ۴۹ مجلد اول کتاب حاضر تفصیل یافته، آشوریان مدتها پیش از آغاز استقلال ایران وپیدایی دولت ماد گروهی ازیهودیان رابری کوچانیده و در آنجا مقیم گردانیده بوده‌اند، وداستان توبیت مرد مقدس یهودی درقرن هفتم پیش از میلاد و آمدن فرزند وی براهنمائی فرشته رافائل به ری، ومذکور افتادن نام این‌شهر در دو کتاب توبیت و ژودیت ازضمائم غیر رسمی تورات، که درمجلد اول صحائف ۵۲-۶۲ باز نموده آمده، مربوط بهمین‌عهداست. از آن‌زمان بازشهرری بنزدآن دسته‌از یهودیان قدیم ومسیحیان که کتابهای توبیت و ژودیت را صحیح و معتبر و از ضمائم قانونی تورات می‌شناسند[۱]، بسبب ذکرآن درکتاب مقدس و برکت یافتن ازفرشته رافائل وپیغمبر، تقدّس واحترامی یافته است؛ و درباب این مهم علاوه برشرحی که در صحیفهٔ ۱۰۹ مجلد اول کتاب حاضر مذکورآمده، کرپرترسیّاح معروف انگلیسی نیز درسفرنامهٔ خویش درتأسف ازخرابی شهرچنین گفته:

«... درچنین وضعی، شهری که فرشته وپیامبری آنرا برکت داده‌اند، بچنـان ویرانه‌ای مبدل گردیده، که درآن ازانسان جزآثـار شوم جنگ وگور وی نشانی باز نمانده است.»

اصل سخن وی چنین است:

«Hence, the city which an angel and a prophet blessed with their presence, is now become a scene of such desolation, that the footsteps of man are hardly discernible, except where they have left traces of war, and mark his grave.[۲]»

یهودیان درقرون وسطی تجارت راه ابریشم را بعهده داشتند، وچون ری در سراین راه تجاری واقع بود تجاریهودی وکاروانهای آنها بدین شهر فرودمی‌آمدند،

(۱) یهودیان کنونی و فرقهٔ پرستان، این دوکتاب وچندکتاب دیگر ازضمائم تورات را مجعول وغیر رسمی (Apocryphe) دانسته‌اند: رك مجلد اول کتاب حاضرص ۵۴.

(۲) سفرنامهٔ کرپرتر، ج ۱ ص ۳۵۸ س ۱۲-۱۶.

وتجارت ری بابلاد خاور وباختر باآنها بود[۱]، ودر ری تاپایان عهدآبادی آن،اقلیتی از یهود می‌زیست، و ظاهراً بحکم قدمت اقامت در ری کـوی مخصوص ایشان را در ری برین یاری پیش از اسلام (گویا ظاهراً بحکم همهٔ سوابق تاریخی و مذهبی و تجاری در محلت باطان) باید پنداشت.

د ـ مذهب خرّم دینی در ری :

بموجب روایات منابع خرّم دینی، پس‌ازقتل مزدك بزمان انوشیروان،بوسیلهٔ خرّمه زن مزدك در ری پدیدآمد ، و به‌دعوت وی گروهی از مردم آنجا بدین طریقه گرویدند، درمجمل‌التواریخ دراین باب چنین درج آمده .

«... پس مزدك را زنی بود نام او خرّمه بنت فاده ، بروستای[۲] ری افتاد ، و مردم را دعوت کرد بدین مزدك ، و از آن پس خرّمه دین خواندندشان ، و مـزدکی بجای رهاکردند[۳]، و بعهد هارون‌الرشید قوت‌گرفتند ، و دراین وقت بابك برایشان مهترشد[۴] وجمعی‌بسیار بکشتند، وکارش روزگاری بماند...[۵]»

درسیاست‌نامه نیز در داستان خروج سنباد ذکرگردیده :

«... زن مزدك ، خرمه بنت فاده، بگریخته بود ازمداین با دو کس، وبرستاق ری افتاده ، و مردم را بمذهب شوهر می‌خواند تا باز خلقی در مذهب او آمدند از گبران ؛ ومردمان ایشان را خرّمدین لقب نهادند ؛ و روزگار می‌جستند تا خـروج کنند واین مذهب آشکارا گردانند...[۶]»

---

(۱) رك : مجلد اول‌کتاب حاضر،صحائف ۵۰، ۵۵۲، ۵۵۳.

(۲) معرّب این‌کلمه رستاق است، و هراستان بچند رستاق و هر رستاق بچند طسوج وهرطسوج بچند قریه تقسیم می‌شد : معجم‌البلدان، ج ۱ ص ۴۰ س ۲۱ ببعد.

(۳) بجای رهاکردند ، یعنی ذکر مزدکی را ترك‌کردند ، و عوض مزدکی خرم‌دین گفتند : ذیل ۲ ص ۳۵۴ مجمل‌التواریخ .

(۴) جهة اطلاع بحوادث وکارهای وی، رك : تاریخ طبری،جزء ۱۰ ص۲۶۵، ۳۰۷، ۳۱۴، ۳۱۷، ۳۳۲ ؛ البدء والتاریخ ، جلد ۶ ص ۱۱۴؛ مجمل‌التواریـخ ، ص ۳۵۳ ببعد؛ روضة‌الصفا ، جلد سوم و چهارم (شمارهٔ صفحه ندارد).

(۵) مجمل‌التواریخ، ص۳۵۴ س۱.

(۶) سیاست نامه ، ص ۲۱۳ ، س ماقبل‌آخر.

تعلیم خرمدینان برمحور نور وظلمت بود، وبتناسخ وحلول تمایلی داشتند، و ایشان را باحکام وحلال وحرام اعتقادی نبود. شهرستانی درالملل والنحل درتعریف خرمدینیّه گفته:

«الخرّمدینیّةُ قالوا بأصلین [النوروالظلمة]؛ ولهم میل الی التناسخ والحلول، وهم لایقولون باحکام وحلال وحرام...[۱]» ۵

این بود وضع مذهبی ری در قرون پیش از اسلام.

(۱) الملل والنّحل، ج ۱ ص ۱۸۵ س ۴.

فصل دوم دورهٔ اسلامی

رواج دین مبین اسلام در ری

ری پس از جنگ نهاوند بتفصیلی که در صحائف ۱۵۲-۱۶۱ مجلد اول مذکور افتاد بتصرف مسلمانان در آمد ، و از آن پس دین حنیف اسلام در این شهر نفوذ یافت؛
۵ و هرچند رازیانِ زردشتی باسپاه عرب صلح کردند بدان‌شرط که همانند ذمیّان جزیه وخراج بپردازند وبکیش خویش بمانند وآتشکدهٔ ایشان دائر باشد، لکن با گذشت زمان هرروز شمارهٔ مسلمانان فزونی می‌یافت ، واز زردشتیان کاسته می‌گردید . در اوائل عهد که هنوز تشعُّب و تفرُّق دینی دورهٔ عباسیان پدید نیامده بود، مسلمانان ری بطریقت سنّت وجماعت بودند ؛ و از دربار خلافت امویان اطاعت، و بسوی ایشان
۱۰ میلی داشتند ، وقول ابن اثیر وابن خلدون در این مهم دربیان قیام ابومسلم واستقرار امر عباسیان درفصل پنجم مجلد اول کتاب حاضر در ذکر «پایهٔ ارجمندی مقام ری» گذشت.[۱]

تشیُّع نیزظاهراً درهمان قرن اول هجری بری راه یافت ، واینکه یاقوت‌ظهور تشیع را در ری ازسال ۲۷۵ هجری دانسته وگفته :

۱۵ «وکان اهل الرّی اهل سنّة وجماعة الی ان تَغلَّبَ احمد بن‌الحسن المارداني عليها فاظهر التشيّع ... وكان ذلك فی‌ایّام المعتمد، و تغلّبه عليها فی‌سنة ۲۷۵...[۲]»
رویی درصواب ندارد، ودلیل آن در ذکر مذهب شیعه بیاید .

باری از آن زمان باز که پاره‌ای از رجال دینی در مذهب ابوحنیفه و شافعی خلاف کردند، همانند : ابوالحسن اشعری وحسین نجّار و عبدالله کرّام و عمروعبید

---

(۱) مجلد اول کتاب حاضر، ص ۱۱۴ .

(۲) معجم‌البلدان ، ج ۲ ص ۹۰۱ س ۲.

معتزلی وجهم صفان وغیرهم، وجمعی در اصول وعقلیات بطریق ایشان در آمدند، وتفرّق و تشعّب در فرق مختلف اسلامی پدید گردید[۱]، مسلمانان ری نیز انشعاب یافتند، و فرقه‌هایی منتسب به سه شعبهٔ اصلیِ شیعه وحنفی وشافعی که در آنجا می‌زیستند بوجود آمدند، که تفصیل آن بیش وکم درمنابع بچشم می‌خورد، بدین قرار:

۵ مقدسی در احسن التقاسیم ازمؤلفات قرن چهارم، در ذکر مذاهب اهل جبال گفته:

«امّا بالرّیِ فالغلبةُ للحنفییّن، و هم نجاریةٌ، الاَرساتیق القصبةِ فانهم زعفرانیّةٌ یقفون فی خلق القرآن... وبالرّیِ حنابلة کثیر لهم جلبة. و العوامُ قدتابعُوا الفقهاءَ فی خلق القرآن (با نسخه بدل اضافی: فُقَهاءُ علی مذهب الشافعی اجلّةٌ).»

۱۰ ونیز: «ائمة الجامع مختلفةٌ: یوم للحنفییّن ویوم للشفعوین»، و نسخه بدل لخت اخیر چنین است: «[یومٌ] حنیفیٌّ ویوم حدیثی[۲]».

یاقوت درمعجم البلدان ازقول یکتن رازی در ذکر سبب خرابی شهر آورده:

«...کان اهلُ المدینة ثلاث طوایف: شافعیّةٌ و هم الا قلّ، وحنفیةٌ و هم الاکثر، وشیعةٌ وهم السّواد الأعظم؛ لانّ اهلَ البلد کان نصفهم شیعة. واهل الرستاق فلیس فیهم الاّشیعة، وقلیل من الحنفیین، ولم یکن فیهم من الشافعیة أحد...[۳]»

۱۵ در آثار البلاد قزوینی ذکر رفته:

«واهل الرّی شافعیّةٌ وحنفیةٌ؛ و اصحابُ الشّافعی اقل عدداً من اصحاب ابی حنیفة، و العصبیةُ واقعةٌ بینهم حتی ادّت إلی الحروب، و کان الظفرُ لاصحاب الشافعی فی جمیعها مع قلّة عددهم.[۴]»

در نزهة القلوب درج آمده:

۲۰ «... اهل شهر واکثر ولایات شیعهٔ اثنی عشریند الاّدیه قوهه و چند موضع دیگر که حنفی باشند؛ و اهل آن ولایت، آن موضع بدین سبب قوههٔ خران می‌خوانند...[۵]»

(۱) درباب انشعاب مسلمانان، رك: طبرسی ومجمع البیان، ج ۱ ص ۵۶-۶۷.
(۲) احسن التقاسیم، ص ۳۹۵ س ۱، وص ۳۹۱ س ۹، و ذیل g ازصفحهٔ اخیر.
(۳) معجم البلدان، ج ۲ ص ۸۹۳ س ۱۹.
(۴) آثار البلاد، ص ۳۷۶ س ۱۵.
(۵) نزهة القلوب، مقالهٔ ثالثه، ص ۵۴ س ۱۳.

فرق منتسب بهریك ازسه شعبهٔ اصلی حنفی وشافعی و شیعهٔ مقیم در ری بدین قرار بوده‌اند :

الف ـ حنفیان :

چون صاحبان ملل و نحل در تعیین فرق اسلامی با یکدیگر اختلافی عظیم دارند، وبحث در آن باب ازحوصلهٔ این مقام بیرونست ، ازین رو نگارنده بدانچه در کتاب النقض تألیف عبدالجلیل رازی، وتبصرة العوام منسوب به‌صفی الدین ابوتراب مرتضی بن‌داعی حسنی رازی مقیم در ری آمده قناعت می‌ورزد .

سبب ترجیح این دومنبع بردیگر منابع آنست که (درصورتی که نسبت تبصرة العوام به‌داعی رازی صحیح تلقی گردد[1]) قول این دومؤلف که هردومقیم ری‌بوده‌اند لااقل درباب فرق ری ـ که سخن را گردش برحول آن محور است ـ درست و قابل اعتماد تواند بود .

در کتاب النقض در بارهٔ تعداد فرق منتسب بمذهب بوحنیفه ازنظر کلّی مذکور است:

«نجاریّه و بادنجانیّه ومعتزله و کرامیّه و اسحاقیه وغیر ایشان خود را از مذهب بوحنیفه خوانند؛ ازبهر آنکه بفقه بوحنیفه کار کنند، وطریقهٔ او دارند در فروع مذهب .[2]»

در تبصرة العوام آمده است :

«اصحاب ابوحنیفه و ایشان در اعتقاد پنج فرقت باشند : اول معتزله ، دوم نجّاری ، سوم کرّامی ، چهارم مُرْجّی، پنجم جبری...[3]»

درهمین کتاب ، دربیان ظهور مقالت نجّاریان اشارت رفته است :

«بدان که مقالت نجّار و اصحابش در زمان مأمون بود، و ایشان دراصل سه فرقتند: اول بُرغُوثیّه ، دوم زَعْفَرانیّه ، سیم مستدرکه ، جمله درصفات باری تعالی

---

(۱) مرحوم عباس اقبال در مقدمهٔ این کتاب (ص و) نوشته‌اند : انتساب کتاب تبصره بسید مرتضی بن داعی رازی ، چنانکه درحاشیهٔ مقدمهٔ یکی از دونسخه‌ای که در حین طبع در دست ما بود نیز قید شده ، از جمیع آراء دیگر مشهورتر است .

(۲) النقض ص ۴۹۲ س ۱۵ ، نیز رك : ص ۷۴ س ۱۸ ببعد .

(۳) تبصرة العوام ، ص ۹۱ س ۴.

با معتزله موافق باشند، ونفی رؤیت کنند ...[۱]»

ذکر نجاریهٔ حنفیه در ری علاوه براحسن التقاسیم که مذکور افتاد، درمنابع دیگر نیز بچشم می‌خورد ؛ درکتاب النقض در ذکر جامعهای ری درج افتاده :

«مسجد عتیق ازآنان که مذهب نجّار دارند[۲]».

در باب معتزلیان ری نیز اشاراتی در پاره‌ای از کتب درج است ؛ شهرستانی در الملل والنحل در ذکر فرقهٔ نجاریّه آورده : ۵

«النجاریّةُ اصحابُ الحسین بن محمّدالنجّار؛ و اکثرُ معتزلة الرّیِ و حوالیها علی مذهبه و ان اختلفوا اصنافاً ...[۳]»

محمود غزنوی در سال ۴۲۰ هجری پس‌ازتسخیر ری ودستگیری مجدالدوله نامه‌ای به خلیفه القادر فرستاد و درضمن آن نوشت : ۱۰

«... طایفه‌ای از بدباطنان [مراد بزرگان شیعی‌مذهبند] راکه ملازمش بودند بر دار اعتبار کشیدیم ، و معتزلهٔ ری را بطرف خراسان کوچانیدیم ...[۴]»

جز این دو فرقه که تنها در فروع پیرو مذهب ابوحنیفه بودند و بفقه وی‌عمل می‌کردند ، ظاهراً جمعی حنفی محض هم در ری می‌زیستند،که هم در اصول و هم در فروع از ابوحنیفه پیروی داشتند، وطغرل جهة ایشان جامعی مخصوص بساخت. ۱۵

درکتاب النقض در بیان جامعهای ری ذکرگردیده :

«... و مسجد طغرل است ازآن حنفیان ...[۵]».

چون در این مورد در النقض سه جامع مذکورآمده : جامع روده برای اشعری مذهبان ، جامع طغرل برای حنفیان ، جامع عتیق برای پیروان نجار، و هر فرقه بفتوای عالمان خویش درمسجد مخصوص بخود نماز جماعت می‌گزاردند، از اینجا روشن می‌شود که حنفیان را با پیروان نجّار تفاوتی بوده است . ۲۰

ازآنچه‌گذشت توان دریافت که از حنفیان ری‌گروهی حنفی خالص وجمعی

(۱) تبصرة‌العوام ، ص ۶۲ س ۳.
(۲) النقض ، ص ۵۹۹ س ۱ .
(۳) الملل والنحل ، طبع لیپزیگ، ص۶۱ س ۱۸ .
(۴) حبیب‌السیر ، جزء ۴ ازجلد ۲ ، ص ۵۴ س ۲۴.
(۵) النقض ، ص۵۹۸ س آخر.

نجاریه ودسته‌ای معتزله بودند که‌درشهرمی‌زیستند، وفرقه‌ای طریقهٔ زعفرانیّه داشتند که در روستاها ازجمله دیه قوهه مقیم بودند.

ب ـ شافعیان :

درکتاب النقض در باب فرق منتسب بمذهب شافعی چنین اشارت رفته :

«مجبّره ، و اشاعره ، وکُلّابیّه، و جهمیه، و مجسّمه ، و حنابله ، و مالکیّه، وغیرآن خودرا ازجملهٔ شافعی خوانند ، و بفقه اوکار کنند، علی خلاف فیه بینهم.[۱]»

در تبصرةالعوام چنین درج گردیده :

« اصحاب شافعی شش فرقت باشند ... فرقت اول از اصحاب شافعی‌مشبّهی باشند، و درتشبیه غلّو کنند ... فرقت دوم که ایشان خود را سلفی خوانند ، این قوم بتشبیه نزدیك باشند... فرقت سوم خوارج باشند ... فرقت چهارم ازاصحاب‌شافعی معتزلی باشند ... فرقت پنجم از اصحاب شافعی اشعری باشند . . . فرقت ششم از اصحاب شافعی یزیدی‌اند، و ایشان هم مشبّهیند و هم خارجی...[۲]»

دراینجا بدین‌نکته نیز اشارت می‌رود ،که ظاهراً در ری معتزلهٔ شافعی‌مذهب نمی‌زیستند[۳]، واماکن این‌دسته درتبصرةالعوام درمقام ذکرایشان چنین تعیین‌گردیده:

« در زمان ما آنچه می‌دانیم ، قصبه‌ای هست از اعمال خوزستان میان بصره و عسکر مکرّم،که‌آنرا مُفْرَدات خوانند ، جمله معتزلی باشند ومذهب شافعی‌دارند، و در قدیم اهل ارّجان از بلاد پارس جمله معتزلی بودند شافعی‌مذهب ، و بعضی از اهل پسا ، و هنوز درین زمان در شیرازکاروانسرایی هست خراب که وقف عدلیان پسا بوده‌است.[۴]»

در باب فرقه‌های شافعی‌مذهب ری اشارات زیر در منابع بچشم می‌خورد:

۱ـ حنابلة : در احسن‌التقاسیم مذکور است : « بالرّی حنابلة کثیر[۵]» . در

(۱) النقض ، ص۴۹۲ س۱۷ . نیز رك: ص ۴۹۳ س۱۴، وص۷۴ س۱۴.

(۲) تبصرةالعوام ، ص ۹۸ س ۱ ببعد .

(۳) این‌دعوی مستند بکتب ملل و نحل است، لکن بعید نمی‌نماید که یك یا چند تن معتزلی شافعی مذهب درپاره‌ای از ازمنه درآنجا مقیم بوده باشند .

(۴) تبصرةالعوام ، ص ۹۹ س۱ .

(۵) احسن‌التقاسیم ، ص ۳۹۵ س۵ .

کتاب النقض در چند مورد - چنانکه در صحیفه پیش گذشت - حنابله شاخه‌ای از شافعیان بشمار آمده‌اند ، و در تبصرة‌العوام نیز دراین باب چنین ثبت افتاده :

«جملهٔ شافعیان که دراعتقاد برخلاف شافعی باشند ، چون ازایشان استکشاف مذهب و اعتقاد کنی ،گویند مذهب شافعی داریم و اعتقاد احمد [حنبل][۱]»

۵ احمدبن محمدبن حنبل پیشوای مذهب حنابله از کبار محدّثان بود،وگروهی درفقیه بودنش خلاف کرده‌اند، و اثر وی را در حدیث بیش ازفقه دانسته‌اند. مُسند وی شامل چهل‌هزار حدیث است[۲]. در تبصرة‌العوام ذکرگردیده کـه احمد حنبل و اصحاب وی یك فرقت باشند جمله مشبّهه و مجسّمه[۳].

۲ ـ اشاعره : درکتاب النقض مذکور است :

۱۰ « از شهرهای أعظم در عالم یکی ری‌است لابدّ ؛ و درو جامعی برووده هست از آن أشعری‌مذهبان»[۴].

در مجالس‌المؤمنین دربحث ازخرابی‌ری درج است:

« [شیعه وحنفیه] شافعیه‌را بنا برآنکه دراصول تابع اشعری ومجبّره بوده‌اند، همیشه خوارمی‌ساخته‌اند»[۵].

۱۵ ۳ـ مجبره : درمطاوی کتاب النقض ذکرمجبّره ری فراوان بچشم می‌خورد، و ازآن جمله است :

« بشهر ری با حضور رایت سلطان [مسعود بن محمد] درین مسأله [تا پیمبر دعوت نکند معرفت خدای تعالی ومعارف عقلی هیچ معلوم نشود ، و واجب نباشد؛ وعقل‌ونظررا اثری نباشد] ، ودرمسائل دیگرکه مجبّر بدان منفرد است ، ماجراهای بسیار رفت در پیش تخت سلطان و بحضور ارکان دولت و بحضور ائمّه عـراق و ۲۰ خراسان ؛ و از مذهب خواجه این معنی درست شد ، وعلماء و رؤساءآن طایفه‌بخط خویش بنوشتند و تبرّا کردند ، و از مذهب بتقیّه و خوف سلطان رجوع کردند

(۱) تبصرة‌العوام ، ص ۷۵ س۶ .

(۲) جهة اطلاع بیشتر، رك : ضحی‌الاسلام ، ج ۲ ص ۲۳۵-۲۳۶ .

(۳) تبصرة‌العوام ، ص ۱۰۶ س ۹.

(۴) النقض ، ص ۵۹۸ س ماقبل‌آخر.

(۵) مجالس‌المؤمنین ، مجلس اول ص ۳۸ س ۳۱ ببعد .

وگواه گرفتند...[۱]»

۴ ـ اصحاب حدیث: در کتاب النقض آمده است:

«... سرهنگ ساوتکین جامع جدید می کرد برای اصحاب حدیث، که ایشان را در ری مسجد آدینه نبود...[۲]»

۵ تعریف اصحاب حدیث و اصحاب رأی در مجلد اول کتاب حاضر صحیفهٔ ۴۳۴ در ذیل ۵ گذشت. ظاهراً در این مورد مراد از اصحاب حدیث آن دسته از شافعیان ری‌اند که مطلقا پیرومذهب محمدبن ادریس شافعی بودند، یعنی هم در اصول و هم در فروع از وی تبعیّت می کردند؛ مؤید این احتمال چند چیز است:

نخست آنکه در احسن التقاسیم مقدسی از مؤلفات قرن چهارم نسخه بدل

۱۰ «شفعویین» در ری «حدیثی[۳]» آمده.

دُدیگر آنکه در این شهر چنانکه گذشت هر فرقه را مسجدی خاص بود، فی‌المثل حنفیان مسجد جامعی مخصوص، ونجّاریان منسوب بحنفیان جامع دیگر، و اشعریان شافعی‌مذهب جامعی جداگانه داشتند.

سدیگر آنکه شافعیان ری در این مسجد اقامهٔ عزا می کردند، وصاحب النقض آورده:

۱۵ «خواجه امام بومنصور حفده که در اصحاب شافعی مقدّم ومعتبر است بوقت حضور او بری دیدید که روز عاشورا چه کرد، و این قصّه برچه طریق گفت... در جامع سرهنگ...[۴]»

و بی‌تردید این عزاداری را اشاعره و مجبّره و حنبلیان تشبیه‌گو[۵]، که تنها در فروع تابع شافعی بودند، اقامه نمی کردند، ومخالفت و دشمنی مجبّره و حنبلیان با

۲۰ حضرت امیرالمؤمنین معلوم است[۶]؛ بلکه بوسیلهٔ شافعیان محض برگزار می‌شده، چون امام شافعی را بآن حضرت دوستی بوده چنانکه خود گفته است:

---

(۱) کتاب النقض، ص۴۸۶ س۳ ببعد، ونیز رك: ص۱۰۶ س۷ ببعد، وص۵۹۸ س۳.

(۲) النقض، ص۴۷ س ماقبل آخر

(۳) مجلد حاضر ص۴۳.

(۴) النقض، ص ۴۰۵ س۲.

(۵) تبصرة العوام، ص۷۵ س۱۳. احمد حنبل کتابی کرده است، و در آن کتاب گوید: رسول گفته است هر که علی را اندك مایه دشمن ندارد از من نیست: تبصرة العوام ص۱۰۶ س۱۴.

(۶) النقض، ص۵۱۸ س۲ ببعد.

اِنْ کانَ حبُّ الوصی رَفْضاً فَاِنَّنی اَرْفَضُ العِبادِ[1]

ذکر این نکته نیز ازفایدتی خالی نمی‌نماید که درقول صاحب النقض باآنکه فرق مذکور در فوق هرکدام عنوانی خاص دارند و ذکرآن گذشت و شرح پاره‌ای ازآن موارد مذکورافتاد؛ بااین‌حال‌گاه وی به‌تمامی‌ایشان عنوان کلی«مُجبّره»می‌دهد که القاب مختلف دارند، بدین قرار:

«بدانکه مجبّره را چند لقب است لایق بی‌شبهه: أول ـ مجبّرشان خوانند که گویند: خدای تعالی افعال بد و نیك دربندگان بقهرآفریند. دوم ـ قدری‌شان خوانند که‌گویند: همهٔ کفر و معاصی و بدعتها و ضلالتها بقضاء و قدر خدای تعالی باشد. سیّم ـ مشبّهی خوانندشان که‌گویند: خدای را بدین چشم سر ببینیم، چنانکه ماه شب چهاردهم. چهارم ـ ناصبی خوانندشان که نصب امام را حوالت بخود کنند، وبعداوت آل مصطفی تظاهر کنند. پنجم ـ جهمی خوانندشان که در مذهب متابعت جهم صفوان کنند. ششم ـ کُلّابی‌شان خوانند که در مسائل متابعت ابن‌الکُلّاب کنند. هفتم ـ صفاتی‌شان خوانند که‌گویند: هشت قدیم قائم‌است به‌ذات باری‌تعالی. هشتم ـ مباقلی خوانندشان که در جبر و قدر و عداوت علی(ع) مذهب ابوبکر باقلانی دارند. نهم ـ خارجی‌شان خوانند، که علی (ع) را دشمن‌دارند، و از بیم ترکان حنفی (اکابر و امراءِ آل سلجوق) گویند که علی (ع) را دوست می‌داریم، چنانکه ابن مجبّر[مؤلف بعض‌فضائح‌الروافض] درین کتاب [بعض‌فضائح‌الروافض] عداوت علی (ع) رابیان کرده است. دهم ـ گبرشان‌خوانند بقول رسول (ص) که گفت: قدریّة هذه‌الامّة مجوسها. یازدهم ـ اشعری‌شان خوانند، وگرچه درعهد سلطان مسعودنوّرالله مرقده امامانشان رجوع کرده بودند و خطها باز داده وازآن مذهب بیزار شده[2]، امّا آن بتقیّة بود، وگرچه تقیّة مذهب ملحدان‌است. دوازدهم ـ خودظاهراست که وجوب معرفت خدای‌تعالی بسمع گویندچون باطنیان.[3]»

(۱) النقض، ص۲۱۶ س۲ ببعد.

(۲) رك: ص۴۷ مجلد حاضر

(۳) النقض، ص ۵۹۷ س ۴ ببعد. در تبصرة‌العوام ص۴۸ س۱ نیز جهمیان وکلابیه ونجاریه واشاعره، وص۷۶ س۱مشبهه ومجسمه وحشویه از مجبره شناخته شده‌اند، ودربیان الادیان ص۲۵ س۲۱ ببعد در ضمن‌تعدید ۷۳ فرقه، ازمجبره بصورت دیگری یاد شده است.

در این نکته نیز تردید نیست که قول به جبر در مقالت بسیاری از فرق سنت وجماعت وجود دارد[۱].

ج ـ شیعیان :

در صحیفهٔ ۴۲ مجلد حاضر بدنبال قول یاقوت ، که ظهور تشیع را در ری از سال ۲۷۵ هجری و بدست احمد بن حسن ماردانی دانسته، اشارت رفت که این گفته را نمی‌توان صحیح دانست ، و مدتها پیش از این تاریخ در ری شیعه وجـود داشته است ؛ اینك دلائل این دعوی :

۱ـ استیلای احمد ماردانی برری بعهد حضرت امام‌حسن‌عسکری(ع) بود[۲]. در صورتی که مدتها پیش‌ازاین تاریخ ، یعنی از زمان حضرت امام محمد باقر (ع) (متولد سال ۵۷ یا۵۹ هجری، ومتوفی در ۱۱۷ هجری[۳]) ببعد گروهی از شیعیان ری از صحابه و حواریان امامان (ع) بوده‌اند ، مانند اعین رازی، و یحیی بن ابی‌العلاء رازی ازاصحاب حضرت باقر، وعبدالرحیم بن‌سلیمان رازی، وعطیة‌بن نجیح‌رازی، و عیسی‌بن ماهان رازی، و نعمان رازی، و هشام بن مثنی رازی از اصحاب حضرت صادق (ع)، بهمین ترتیب تا زمان حضرت عسکری، که ذکر ایشان در بحث ازرجال ری بیاید؛ ونگارنده بنام بیست و اند تن از ایشان دست یافت . این مهم خود مسلم می‌سازد که تشیع سالها قبل از تاریخی که یاقوت گفته در ری راه یافته بوده است.

۲ـ در احوال حضرت عبدالعظیم نوشته‌اندکه در هنگام توقف در ری، بطور ناشناخته از منزل بیرون می آمد، و قبری را که اکنون بنزدیکی قبر وی واقع است (امامزاده حمزه) زیارت می کرد، و می‌فرمود که: این قبر یکی از فرزندان حضرت موسی‌بن جعفر علیهما السلام است[۴] . در رسالهٔ منسوب بصاحب عباد در احوال آن حضرت چنین ثبت افتاده :

« فیزور القبر الذی یقابل الآن قبره ، و بینهما الطریق ، و یقـول : هو قبر رجل من ولد موسی‌بن جعفر علیهما السلام[۵]» .

(۱) رك : تبصرة‌العوام، ص۱۴۲ ببعد .

(۲) جنة‌النعیم، ص ۳۹۷ س ۱۶ ببعد .

(۳) تاریخ یعقوبی ، ج۳ ص ۶۰ س آخر .

(۴) کلیات مفاتیح‌الجنان ، ص۵۶۷ س ۱۹.

(۵) مجلد اول کتاب حاضر، ص۳۸۵ س آخر.

در کتاب النقض صاحب مزار سیّد حمزهٔ موسی[1] مذکور آمده، و جمعی دیگر از دانشمندان با این قول موافقند[2]. بهر روی نام صاحب مرقد هرچه باشد در اینکه وی از بزرگان و سادات شیعه و از فرزندان امام موسی کاظم علیه‌السلام است تردیدی وجود ندارد؛ و چون سال وفات حضرت عبدالعظیم را در حدود دویست و پنجاه هجری دانسته‌اند[3]، بناچار فرزند امام موسی پیش از این تاریخ به ری وارد شده و در آنجا درگذشته است، که خود دلیل بر آنست که شیعیان پیش از سال ۲۷۵ به ری راه داشتند،

۳ - در احوال حضرت عبدالعظیم ذکر کرده‌اند، که بهنگام ورود به ری در سکّة الموالی در منزل یکی از شیعیان وارد شد، در رسالهٔ منسوب بصاحب عباد در احوال آن حضرت چنین اشارت رفته:

«... ثمّ ورد الریّ وسکن بساربانان فی دار رجل من الشیعة فی سکّة الموالی..»[4]

این سخن نیز صراحت دارد که ظهور تشیّع در ری مدّتها پیش از تاریخی است که یاقوت ذکر کرد.

۴- در رسالهٔ منسوب بصاحب عبّاد در احوال حضرت عبدالعظیم، در اطلاع یافتن شیعیان ری از ورود آن حضرت چنین ذکر گردیده:

«وکان یقعُ خبرُه الی الواحد بعد الواحد من الشیعة حتی عرفه اکثرهم.»[5]

این سخن بر کثرت شیعیان ری قبل از تاریخی که یاقوت ذکر کرده دلالت صریح دارد.

۵- در باب فضیلت زیارت حضرت عبدالعظیم نوشته‌اند که: یك تن رازی بخدمت حضرت ابوالحسن امام علی‌النقی (ع) آمد. آن حضرت از سفر وی پرسید، در پاسخ گفت بزیارت حسین صلوات‌الله علیه رفتم، فرمود:

«اگر قبر عبدالعظیم را که پیش شماست زیارت می کردی همانند آنکس بودی که حسین صلوات‌الله علیه را زیارت کند.»[6]

(۱) النقض، ص ۶۴۳ س ۵.
(۲) مجلد اول کتاب حاضر، ص ۳۹۵-۳۹۷.
(۳) مجلد اول کتاب حاضر، ص ۳۸۴ س آخر.
(۴) مجلد اول کتاب حاضر، ص ۳۸۵ س ۱۸.
(۵) مجلد اول کتاب حاضر، ص ۳۸۶ س ۱.
(۶) مجلد اول کتاب حاضر، ص ۳۸۶ س ۷.

این مرد که بزیارت حضرت امام حسین و بملاقات امام علی النقی علیهما السلام رفت، بی گمان از شیعیان ری بود، و تاریخ این ملاقات را باید پیش از سال دویست و پنجاه و چهار هجری دانست، چون حضرت امام علی النقی در این سال شهید شد[۱]؛ و نیز واقعهٔ خواب دیدن یك تن از شیعیان ری حضرت رسول را و قول آن حضرت در بارهٔ مرگ حضرت عبدالعظیم معروف است، و اختصار را از ذکرش خودداری می‌شود[۲]. ۵

۶- ابودلف در الرسالة الثانیه قولی دارد که بموجب آن باید ظهور تشیع را در ری پیش از سال ۱۲۵ هجری پنداشت؛ وی گفته:

«در آنجا (ری) نهریست بنام سورین، و مردم ری را دیدم که آنرا مکروه و شوم می‌پندارند. سبب را پرسیدم، پیری گفت: از آن رو که شمشیری که بدان یحیی بن زید را کشته‌اند، در این نهر شسته‌اند.»[۳] ۱۰

در باب نهر سورین و سخن ابودلف بتفصیل در مجلد اول کتاب حاضر صحائف ۱۳۰-۱۳۶ بحث رفت، و ذکر گردید که یحیی بن زید در آخر سال ۱۲۵ کشته شد، و چنانکه در صحیفهٔ ۴۲ مجلد حاضر باز نموده آمد، چون بدان تاریخ سنیان ری متمایل بامویان و هواخواه ایشان بوده‌اند، اضطراراً باید چنان گمان کرد که موضوع شوم دانستن نهر سورین مربوط به شیعیان مقیم آن حدود در آن تاریخ بوده است. ۱۵

از آنچه مذکور افتاد، هیچگونه تردیدی باقی نمی‌ماند که رواج تشیع در ری مدتها پیش از زمان احمد ماردانی بوده است.

باری، شیعیان در شهر ری بتدریج کثرت و قدرت و اعتبار می‌یافتند، تا نوبت شاهی بخاندان بوئیان رسید، و اهمیت و عظمت ایشان فزونی یافت، و دانشمندان و فقیهان و عالمان و شاعران بنام شیعی مذهب در آنجا پیدا شدند؛ لکن چون محمود غزنوی بسال ۴۲۰ هجری بدانجا دست یافت، نسبت بدانان راه خشونت و ایذاء در پیش گرفت، و چون خود حنفی و اشعری متعصب بود، از آزار اکابر شیعه و بی‌حرمتی و قتل آنان چیزی فروگذار نکرد، و بسیاری از آنان را بتهمت قرمطی و باطنی بودن بکشت، و در این باب اشارتی که در نامهٔ وی بخلیفه القادر رفته در ص ۴۵ مجلد ۲۰

(۱) جنة النعیم، ص ۴۰۲ س ۲۵.
(۲) رك: مجلد اول کتاب حاضر، ص ۳۸۶ س ۲.
(۳) الرسالة الثانیه، ص ۳۲ س ۱۳؛ ترجمهٔ فارسی آن، ص ۷۴ س ماقبل آخر.

حاضر گذشت . محمود در قلمرو حکومت خویش هر که را که از پیروان سنت و جماعت نبود بتهمت قرمطی بودن معدوم می کرد ، او خود گفته :

« ... من از بهر عباسیان انگشت در کرده‌ام در همهٔ جهان ، وقرمطی می‌جویم و آنچه یافته آید و درست گردد بر دار می کشند ...»[۱]

۵ عبدالجلیل رازی از جنایات محمود نسبت به شیعه چنین یاد کند :

« به ورود رایت سلطان محمود، که ملك عراق ازدیالمه بستد، و این طایفه را نقصانی رسید از قتل و نهب وصلب، دلالت بطلان مذهب نباشد.»[۲]

رونق امر تشیع درری بعهد سلجوقیان تجدید گردید ، وشیعیان هر چند آزادی و آسایش عهد بوئیان را نداشتند،لکن نسبت بادوار دیگر بالنسبهٔ قدرتمندتر، و از ۱۰ احترام و اعزازی بیشتر برخوردار بودند ، ودر مقامهای عالی سیاسی نفوذ یافتند[۳]؛ چنانکه صاحب النقض در بیان احوال مجدالملك اسعد بن محمد براوستانی قمی، که وزارت برکیارق را در ری[۴] داشت ،گفته :

« در مشورت سلطنت و قوت وزارت و فرماندهی و جهانداری بجائی رسید که مادر سلطان برکیارق را بنکاح بخواست وگنجهای عالم برداشت و بر ۱۵ لشکرهای دنیا ازحد روم تابیوزکند وبلاد ترکستان وچین وماچین فرمانده‌شد.. الخ»[۵]

بزمان نظام‌الملك که مذهب شافعی داشت[۶]، عالمان شیعه محترم بودند ،ووی بتن خویش ازآنان دیدن می کرد، چنانکه بهنگام توقف درری هرهفته به دوریست (درشت فعلی، و شرح آن در بحث از قراء و نواحی ری بیاید) می‌رفت ، و از خواجه جعفر بن محمد ، از اکابر عالمان شیعه و مشهور در انواع فنون ، استماع ۲۰ اخبار می کرد، عبدالجلیل رازی در النقض گفته :

---

(۱) تاریخ بیهقی ، تصحیح دکتر غنی ودکتر فیاض ، ص۱۸۳س۳.
(۲) النقض، ص۵۳س۳.
(۳) طبرسی ومجمع‌البیان، تألیف نگارنده ، ج ۱ ص۱۰۶.
(۴) برکیارق درری بسلطنت نشست، وآنجا را پایتخت قرارداد، رك: مجلد اول کتاب حاضر، ص۲۰۲ وص۴۲۰-۴۲۴.
(۵) کتاب النقض، ص۸۷ س۱۴
(۶) کتاب النقض، ص۹۷ س۲.

«... در هر هفته نظام‌الملك ازشهر ری بدوریست رفتی ، و ازخواجه‌جعفر[1] استماع کردی و بازگشتی از غایت فضل و بزرگی او، وآن خاندانی است بعلم و عفت و ورع و امانت مذکور ...»[2]

شیعیان ری دربن‌عهد آزادانه و آشکارا مجلس عزا و سوکواری برای‌مصائب آل‌طه، که‌ازسنن مخصوص‌ایشانست برپا می‌داشتند،وصاحب بعض‌فضائح‌الروافض که از مخالفان سرسخت شیعیان دراین زمان در ری بودگوید :

«این طائفه روز عاشوراء اظهار جزع و فزع کنند ، و رسم تعزیت را اقامت کنند ، و مصیبت شهداءِ کربلاء تازه‌گردانند ، و بر منبرها قصه‌گویند ، و علماء سر برهنه‌کنند ، و عوام جامه چاك زنند ، و زنان روی خود خراشند و مویه‌کنند.»[3]

این‌سنت را در ری شفعویان وحنفیان نیز متابعت می کردند ؛ چنانکه‌صاحب النقض آرد :

«و بری، که‌ازامهات بلاد عالم‌است، معلوم‌است که شیخ‌بلفتوح نصر آبادی و خواجه محمود حدّادی حنفی‌وغیرایشان درکاروانسرای کوچك و مساجد بزرگ روز عاشوراء چه‌کرده‌اند از ذکر تعزیت ولعنت ظالمان ، و درین روزگار آنچه هرسال خواجه امام شرف‌الائمه ابونصر الهسنجانی کند درهرعاشوری بحضور امراء وترکان وخواجگان وحضور حنفیان، معروف وهمه موافقت نمایند... خواجه امام‌بومنصور حفده، که دراصحاب شافعی مقدم ومعتبر است، بوقت حضور او بری دیدیدکه روز عاشوراء چه‌کرد ، و این قصّه برچه طریق‌گفت ، و حسین (ع) را برعثمان درجه و تفضیل چگونه نهاد . . . [شهاب مشّاط] هرسال چون ماه محرّم درآید ابتداء کند بمقتل عثمان وعلی، و روز عاشوراء بمقتل‌حسین علی (ع) آورد، تاسال پیرار بحضور امیران وخاتون امیر اجلّ این قصّه بوجهی بگفت که بسی مردم جامه‌ها چاك کردندو خاك پاشیدند ، وسرها برهنه‌کردند وزاریها نمودند . حاضران می‌گفتند که : زیادت ازآن بودکه بزعفران جای کنند.»[4]

(۱) برای اطلاع براحوال وی، رك : طبرسی ومجمع‌البیان ، ج ۱ ص۲۹۷-۲۹۹.

(۲) النقض، ص۱۰۸ س‌آخر .

(۳) النقض، ص۴۰۲ س۱۰.

(۴) النقض، ص۴۰۴ س۸.

زعفران جای مکانی بوده که ظاهراً شیعیان مراسم عزاداری را در آنجا برپا می‌داشتند، وذکر آن در مجلد اول کتاب حاضر صحیفه ۱۹۸ در شرح محلتهای ری گذشت.

صاحب کتاب بعض فضائح الروافض، از بزرگترین مخالفان شیعه در ری، قدرت شیعه را بدین هنگام چنین توصیف می‌کند:

۵ «درهیچ روزگاری این قوّت نداشتند که اکنون، چه دلیر شده‌اند! وبه همه دهان سخن می‌گویند. هیچ سرایی نیست از ترکان، که دراوده و پانزده رافضی نیستند، و در دیوانها هم دبیران ایشانند؛ واکنون بعینه همچنانست که درعهد مقتدر خلیفه بود.[۱]»

هم وی درباب قدرت شیعه بعهد مقتدر خلیفه (عهد آل بویه) نویسد:

«استیلای روافض درعهد مقتدر خلیفه بود، از سنهٔ خمس وثلاث مائه، تاسنهٔ ۱۰ ثلاث وعشرین وثلاث مائه که مقتدر را بکشتند...»[۲]

باری، آرامش و آسایشی که شیعیان ری بعهد سلاجقهٔ بزرگ داشتند بمرگ سنجر نقصان پذیرفت، چه خوارزمشاهیان وسلاجقهٔ عراق با شیعه مخالفتی صریح داشتند؛ وآنان مروّج احکام مذهب اهل سنّت و جماعت بوده‌اند[۳]. از آن پس که فاجعهٔ مغولان پیش آمد، فروغ حیات دراین شهر کهن برای همه فرق، اعم از شیعه ۱۵ وسنی تاریکی گرفت، تاآنکه بعد ازسیصد واند سال پس از آن تاریخ چراغ حیات اهل سنت وجماعت دراوائل عهد صفویان بیکبارگی فرومرد[۴]؛ لکن شمع نیم‌روشن حیات شیعیان آنجا همچنان فروزان بماند، وبتدریج افروزنده‌تر گردید؛ و در این باب بشرح درمبحث خرابی شهرری سخن خواهد رفت. به هرروی بعهدسلجوقیان

---

(۱) النقض، ص ۵۳ س ماقبل آخر.

(۲) النقض، ص ۵۴ س ۱۳.

(۳) مقدمهٔ معالم العلما، بقلم مرحوم اقبال، ص ۸ س ۱۳.

(۴) گویا ظاهراً در اوائل عهد صفویان هنوز در ری سنّی وجود داشت، دلیل آن اینکه بقعت ابراهیم خوّاص از عارفان و صوفیان بنام، بزمان شاه طهماسب صفوی آباد ودائر بود، واز وی فرمان تولیتی جهة آن بقعت بدست است که ذکر آن درصحیفهٔ ۴۳۱ مجلد اول کتاب حاضر گذشت. چون صوفیان اوائل عهد اسلامی اهل سنت بودند (تبصرة العوام ص ۱۲۲)، وخوّاص نیزیکی ازمعاریف ایشان بود، باید چنین پنداشت که متولیان ومقیمان اطراف آن بقعت نیزسنّی بودند.

وخوارزمشاهیان شیعیان در ری کثرتی داشتند، وبیشترجمعیت‌شهر براین آیین بودند. اسناد این دعوی جز آنچه درسابق‌مذکور افتاد ، ازمنابع فراهم آمده بعهدسلجوقیان بدین قرار است :

۱- صاحب فضائح‌الروافض، که خودسنی‌مجبّری ومشبّهی[1] وازمردم‌ری‌بوده است، گفته:

«... نه ازبهر آن را که در ری اغلب رافضی‌اند بهتربود ، اگرچه به عدد بسیارند.[2]»

۲- عبدالجلیل رازی ذکر کرده :

«چونست که... اینجاکه رازیان‌بیشترشیعی باشند، بر کثرت اعتمادی‌والتفاتی نباشد .[3]»

۳- درسیاست نامه درفصل‌چهل وهفتم در ذکر قرمطیان وباطنیان درج‌افتاده:

«در ری وآبه وقم وکاشان و ولایت طبرستان ومازندران همه رافضی‌اند.[4]»

ذکر این نکته‌نیز دراینجا ازفایدتی خالی نمی‌نماید، که شیعهٔ اثناعشری خود بدو دسته تقسیم می‌شوند: اصولی‌واخباری. شیعهٔ اصولی را مدار کار براجتهاداست وشیعهٔ اخباری رابرخبر،واین دسته‌اجتهاد نمی کنند.[5]شیعیان ری همه اصولی بودند، وبراساس اجتهادکار می کردند؛ چنانکه عبدالجلیل‌رازی درباب شیعیان عصرخویش گفته :

«ری و نواحی‌بسیارازری، وبعضی ازقزوین ونواحی آن ، وبعضی از خرقان همه شیعی اصولی امامی باشند .[6]»

ازفرق دیگر شیعه، زیدیان و اسماعیلیان در ری ونواحی آن می‌زیستند .

(۱) النقض ، ص۴۸۳ س۶ ببعد .

(۲) النقض ، ص ۴۸۹س۱۸.

(۳) النقض ، ص۴۹۰ س۱۶ ببعد .

(۴) سیاست‌نامه ، ص۲۱۷ س۱.

(۵) طبرسی ومجمع‌البیان ، ج ۱ ص۷۷ ذیل۲ .

(۶) النقض ، ص ۴۹۳ س۲۰.

۱ـ زیدیان :

زیدیان در ری مرکزیت ومدرسه‌های معروف داشتند ؛ عبدالجلیل رازی در باب این طایفه آورده :

«زیدیان طایفه‌ای‌اند از مسلمانان و از امّت محمّد(ص)، که بعدل و توحید خدای و به عصمت انبیا معترف باشند، و بعد از مصطفی(ص) امام بحق علی مرتضی(ع) را دانند، و نصّ خفی گویند ، ومعصوم دانند علی را وحسن را وحسین را ، وبعد از زین العابدین (ع) امامت در زید بـن علی (ع) دعوی کنند ، و بیشتر فقه ایشان فقه بـوحنیفه باشد، وایشان را نیز اجتهادی باشد موافق مذهب فریقین؛ وقیاس درمسائل تفریعات روا دارند بخلاف مذهب شیعه ، و در شهر ری مدرسهای معروف دارند ، و فقهای بسیار برین مذهب هستند .. . در ریّ سادات بسیارند از نقیبان و رئیسان که این مذهب دارند ...[1]»

ونیز: «زیدیه دربعضی ازفروع مذهب امام بوحنیفه دارند ، مگر بدوسه مسألهٔ فقهی که باشیعه باشند ...[2]»

درباب اعتقاد شیعهٔ اثناعشری نسبت بائمهٔ زیدیان ذکر کرده :

«...ائمّهٔ زیدیان ... همه اهل صلاح و زهد و سداد وعفت و ورع بوده‌اند ، و آمران بمعروف وناهیان‌ازمنکر؛ وشیعه درایشان اعتقاد نیکودارند، اما امامشان‌ندانند بفضل و عصمت و نصّیّت ، و غلبةالظّن چنانست که دعوی امامت مطلق‌نکرده‌اند؛ بهری را صلوات‌الله‌علیه نویسند ، وبهری را رضی‌الله‌عنه ...»[3]

موضوع قیام حضرت زید (ع) درکوفه، و نیز اعتقاد شیعهٔ اثنا عشری نسبت بوی، وبیان‌شهادت‌حضرت‌یحیی‌فرزند وی،وذکرمدارس‌زیدیان بمناسبت‌بااختصاری تمام درمجلد نخستین کتاب حاضرصحائف ۱۳۴-۱۳۶ وص ۵۴۲ درج گردیده‌است.

بعهد عبدالجلیل رازی مردم ونك وکن وفرحزاد از آبادیهای آن روزی‌ری و امروزی طهران جملگی زیدی مذهب بوده‌اند، و وی درپاسخ خصم، آنجا که گفت:

---

(۱) النقض ، ص۴۵۸ س۴.
(۲) النقض، ص ۴۹۲ س ماقبل‌آخر.
(۳) النقض ، ص۲۵۹ س ماقبل‌آخر .

«رافضی در بانگ نماز خیر العمل زند، و ملحد نیز همین کند»[۱]، و بیان شریك بودن زیدیان باشیعه در خیر العمل زدن چنین نوشته :

«... پس اگر این جمله (برخی از آداب زیدیان) ملحدی است، و ملحدی خود همین است... امیر اتابك قشقر... و امیر عادل غازی اینانج اتابك بایستی که این ملحدی ازری برداشته بودندی، و ونك و كن و برزاد (= فرحزاد) خراب کرده بودندی، که دو سه دیه را چه محل باشد ...»[۲]

۴- اسماعیلیان :

این فرقه درری ازقرن سوم ببعد نفوذی داشتند، و ابو حاتم رازی، که ذکرش در رجال ری بیاید، ازدعاة بزرگ اسماعیلیان درآن عهد است، اما از زمان حسن صباح ببعد ذکر وشهرتی بیشتر پیدا کردند، وچنانکه درمجلداول کتاب حاضر در ذکرخانهٔ حسن صباح صحیفهٔ ۳۶۲ اشارت رفت، ویرا در رودهٔ شهر ری بکوچهٔ صوفی خانه بود، ودرباب دعوت وی در ری درجهانگشای جوینی چنین ثبت افتاده :

«... همچنین در ولایت طالقان و کوه‌بره و ولایت ری بسیار مردم دعوت صباحی را متقلّد شده بودند ...»[۳]

قبل ازاین تاریخ داعیان اسماعیلی درایران و ماوراءالنهر، درایام امارت امیر نصرو آغازامردیلمیان، فعالیتی داشتند؛ تا آنکه حسن صباح بسال ۴۷۱ هجری بمصر رفت ، ویکسال ونیم بماند وتعلیم گرفت ، وچون باز گشت به‌تبلیغ مذهب اسماعیلی نزاری پرداخت . جنایات واعمال سبعانهٔ پیروان حسن درممالك سلجوقی ولوله و اضطرابی غریب بوجود آورد .[۴]

اسماعیلیان معتقدند پس از وفات حضرت امام صادق علیه‌السلام ، اسماعیل فرزند آن بزرگوار امام هفتم است نه موسی کاظم (ع) . اما اسماعیل در حیات پدر درگذشته بود .

---

(۱) النقض، ص۴۵۷ س ۵.

(۲) النقض، ص ۴۶۰ س۳ ببعد .

(۳) تاریخ جهانگشا، ج ۳ ص۲۰۱ س ماقبل آخر.

(۴) تجارب السلف، ص۲۸۸.

درباب مرگ اسماعیل برخی ازایشان گویند که : نمرد، بلکه ازخوف خلفای بنی‌العباس پنهان گردید . دستهٔ دیگر گویند :گرچه او درگذشت، لکن نصّ بقهقری برنگردد . لذا امامت را درخاندان اسماعیل باقی می‌دانند .

درخصوص شریعت براین عقیدتند که: اسلام ظاهری دارد وباطنی، واگرکسی برباطن شریعت پی‌برد، وظواهر را مهمل گذارد ، براو باکی نیست. ازاین روبیشتر احکام را تأویل کنند.[۱]

درپاره‌ای از اخبار ، اسماعیلیان وقرمطیان فرقتی واحد شناخته شده‌اند، لکن حقیقت آنست که دوگروه جداگانه‌اند.[۲] اسماعیلیان‌را بسبب هفت امامی بودن سَبْعیَّه، وبمناسبت تأویل احکام وقول به اینکه اسلام را ظاهری وباطنی است ، باطنیان نام نهاده‌اند .

ازآنچه تا بدینجا درباب مذهب مردم ری بعداز اسلام بحث رفت ، با توجه به اشارتی که در اواخر فصل اول همین باب در بارهٔ باقی بودن اقلیتی از زردشتی ویهودی دراین شهرشد، توان دانست که حدود ده فرقهٔ اسلامی ودوفرقهٔ غیراسلامی درشهر ری مقیم بوده‌اند .

عصبیّتهای دینی واختلافات وشکوك عقیدتی، وجنگهای مذهبی در ری از دیرباز :

یکی ازمصیبت‌های بزرگی که مردم ری‌از روزگار باستان باآن دست‌بگریبان بوده‌اند، موضوع اختلاف آراءدینی وشکوك‌مذهبی‌است،وگوئی ازمیان‌بلادجهان‌قرعهٔ فال این نوع منازعات را ــ بدان صورت که از آغاز پیدائی تا پایان‌آبادی آن دوام یافته وسرانجام سبب انهدام‌آن شده باشد ــ تنها بنام ری زدند . در باب روزگاران پیش از اسلام دراین مسأله بروایت اوستا (وندیداد ، فرگرد اول بند شانزده) بسنده می‌کند ، درآنجا ذکرشده :

«دوازدهمین کشور بانزهت که من، اهورامزدا،آفریدم ری باسه نژاد است .

(۱) برای اطلاع بیشتر به طبرسی ومجمع‌البیان ، ج۱ ص۱۰۱ــ۱۰۴ رجوع‌شود.

(۲) رك: مجالس المؤمنین، ضمن بیان احوال فاطمیان مصر(شمارهٔ صفحه ندارد).

اهریمن پرمرگ برضد آن آفت‌گناه شك وبی‌اعتمادی پدید آورد.[۱]»

لازمهٔ این سخن وجود اختلاف آراء وشورش دینی قدیمی در آن پهنه است که شرح آن بما نرسیده است ؛ درعهد اسلامی نیز بصورت کاملا شدیدتر، از قرن سوم هجری ببعد وجود داشته است، که ساکنان آن شهر آرامش و آسایش وجان و مال خویش را در آن راه از دست می‌داده‌اند . این نزاعها اغلب جمعی انبوه را به خاك وخون می کشید، وگروهی را بترك خان ومان وجلای وطن مجبور می‌ساخت، وخرابیهای عظیمی را درشهر سبب می آمد . علت این جنگها در این عهد اختلاف فرق دربیان مسائل عقلی واصول دینی بود، که تفصیل آن بیاید .

دراین‌نزاعهاعوام- که پای استدلالشان چوبین بود- دست بشمشیرمی‌بردند، و کشتارهای دست جمعی را سبب می آمدند ، و خواص- که سنان زبان وحربهٔ منطق داشتند- قلم را وسیلهٔ مغلوب کردن خصم قرارمی‌دادند. کتاب نفیس‌النقض، یا بعض مثالب النواصب فی‌نقض بعض فضائح الروافض ، کـه متن کتاب بعض فضـائح الروافض را نیز دربردارد، آینهٔ تمام نمای این نزاعهاست، وما را به کیفیت‌مقالات طرفین مخاصمه آشنا می‌سازد .

نزاع مذهبی میان فریقین در آن عهد درنقاط دیگر نیزهم باقلم وهم باشمشیر جریان داشت ، دراین باب در کتاب النقض چنین ذکرگردیده :

«... اگر به آذربایجان شیعه زبون باشند، وتیغ و قلم بدست شافعی مذهبان باشد، بمازندران شافعیان زبون باشند، وتیغ و قلم بدست شیعیان باشد ...[۲]»

ارباب مسالك و تواریخ اسلامی و صاحبان ملل و نحل، کراراً باین نزاعها اشارت کرده‌اند، که پاره‌ای از آنها درذیل درج می‌افتد:

مقدسی دراحسن‌التقاسیم- که درقرن چهارم بسال ۳۷۵ تألیف یافته[۳]- آرد:

---

(۱) وندیداد دارمستتر ، ترجمهٔ دکتر موسی‌جوان ، ص۶۹ س ۱ ؛ وندیداد ترجمهٔ سید محمدعلی حسنی داعی‌الاسلام ، ص۱۲ س۶.

(۲) النقض، ص۴۹۴ س۲.

(۳) احسن‌التقاسیم، ص۹ س۳.

«يقعُ بالرَّى عصبيّاتٌ فی خلق القران، وبقزوين ايضاً بينَ الفريقين...[۱]»
درعجایب نامه، که در قرن ششم برای طغرل بن ارسلان بن طغرل سلجوقی تنظیم گردیده ، در ذکر ری درج است :
«... وأهل وی مخالفت یکدیگر کنند ازبهردین ...[۲]»
درسال ۵۸۲ بین شیعه وسنی جنگی سخت درگرفت ؛ ابن‌اثیر درحوادث این سال، دربیان وقایعی که پس ازمرگ محمدجهان پهلوان رخ‌داده، اشارتی بنزاع میان شیعیان وسنیان ری کند وگوید :
«کان بمدینة الری ایضاً فتنةٌ عظیمةٌ بین السنیه والشیعة، و تفرّق اهلها ، و قتل منهم ، وخربت المدینة و غیرها من البلاد ...[۳]»
یاقوت که بسال ۶۱۷ هجری ازپیشاپیش تاتارمی گریخت، گذارش به‌ری افتاد و آنجا را خراب‌یافت. سبب‌را ازیکی‌ازعاقلان آنجاپرسید، وچنین‌پاسخ شنید: براثر نزاع مذهبی میان شیعه واهل‌سنت، شیعیان شکست یافتند ، وچون ایشان نابودشدند آتش‌جنگ میان حنفیان وشافعیان‌درگرفت وشافعیان‌پیروزی‌یافتند؛ ومحلتهای‌خراب که‌می‌بینی‌همه‌از آن‌شیعه وحنفیه‌است، وتنها این‌محلت که‌ازشافعیان‌است سالم بماند، و از شیعه وحنفیه هیچکس بجای نماند، مگرآنانکه مذهب خویش را پنهان کنند[۴].
این دعوی از اغراقی خالی نمی‌نماید ، و حتی پاره‌ای از عالمان‌آنرا انکار کرده وباواقع مطابق‌ندانسته‌اند، چنانکه قاضی نورالله شوشتری‌درمجالس‌المومنین آورده :
«... ظاهراً آن مرد عاقل بخوش‌آمد صاحب معجم ، که شافعی مذهب بود، تقریر خرابی ری بر وجه مذکور نموده ، و الا بروجهی که از کتاب النقض مستفاد می‌شود ، شافعی در ولایت ری ازآن‌کمتر وناچیزتر بوده‌اند که طرف‌نزاع حنفیه

(۱) احسن‌التقاسیم ، ص۳۹۶ س۷.
(۲) عجایب نامه، نسخهٔ عکسی متعلق بکتابخانهٔ دانشگاه طهران، ج ۱ ورق ۳۹ ص ۲ س ۱۲.
(۳) الکامل ، جزء ۹ ص۱۷۴ س۳ .
(۴) معجم‌البلدان، ج ۲ ص ۸۹۳ س ماقبل‌آخر .

واقع شوند ، و همیشه حنفیه در آنجا در انکار شافعیه باشیعه موافق بوده‌اند ...[۱]»

قزوینی در آثار البلاد ـ که آنرا بسال ۶۷۴ تألیف کرده[۲] ـ چنین اشارت دارد :

«... والعصبيّةُ واقعةٌ بينهم (اهـل الری) حتى أَدَّتْ إلى الحروب ، وكان الظفر لاصحاب الشافعی فی جميعها ، مع قلّة عددهم...[۳]»

۵ چنانکه پیداست ، قول صاحب آثار البلاد جانب گفتهٔ یاقـوت را قـوتی می‌بخشد.

غیاث‌الدین خواند میر در حبیب‌السیر، نزاع مذهبی مردم را موجب بروز فاجعهٔ قتل عام مغولان در ری داند ،گوید که ایشان بدعوت و تحریض شافعیان، آن جنایت هول را ارتکاب کردند، بدین‌قرار:

۱۰ «... در آن اوقات پیوسته درمیان مردم ری جهة مخالفت مذهب تعصب بود، بنابر آن شافعی مذهبان چون خبر قرب وصول مغولان شنیدند بـاستقبال شتافته ، و جَبَه (Djebe) و سُوبُدای(Subuday)[۴] را برقتل نصف شهر کـه حنفی مذهب بودند تحریض نمودند ، وایشان نخست حنفیه را به تیغ بیدریـغ گـذرانیده ، بعد از آن باخود گفتند که : ازمردمی که درخون متوطنان مولد و منشأ خویش سعی نمایند چه ۱۵ نیکویی توقع توان داشت ؟ آنگاه شافعیه را نیز ازعقب حنفیان روان کردند...[۵]»

نزاع‌مذهبی‌میان‌خواص‌ری بیشتر بصورت‌جلسه مناظره‌درمحافل‌ومجالس‌حکام وامرا وسلاطین بین فریقین صورت می‌پذیرفت، وخصم ملزم ومغلوب می‌گردید[۶].

این بود نبذی از آنچه درمنابع درباب نزاع مذهبی مـردم ری درج افتاد .

---

(۱) مجالس‌المؤمنین ، مجلس اول ، ص۳۸ س۳۱ ببعد .

(۲) بیست مقالهٔ قزوینی، بکوشش‌پورداود، ج۱ص۳۸س۹؛ سرزمینهای‌خلافت شرقی، ترجمهٔ فارسی ، ص۲۴ مقدمه .

(۳) آثارالبلاد ، ص۳۷۶ س۱۵ ببعد.

(۴) چون ضبط این دو نام درمتن حبیب‌السیر محرف وغیرمشکول بود،صورت‌لاتین آن از دائرةالمعارف اسلامی بزبان فرانسوی ، ج ۳ ص۱۱۸۴ نقل گردید .

(۵) حبیب‌السیر ، جزء اول از جلد سوم ص ۲۰ س۱۲.

(۶) رك : النقض‌صحائف ، ۱۰۶-۱۰۷و۴۸۶-۴۸۸و۵۹۸ وغیراینها .

این نزاعها برحسب موضوع مورد اختلاف گاه میان شیعه وسنی، وگاه میان‌شافعیان مجبّر ازیك طرف، وشیعه ومعتزله ازطرف دیگر وقوع می‌یافت.

مسائلی که نزاعهای مذهبی ری را باعث می‌آمد:

اکنون اشارتی موجز بعلل واسباب ومسائل اصولی، که مایهٔ‌آن همه اختلاف درمیان فرق مذهبی مقیم ری بوده می‌شود، و علاقه‌مندان بـاطلاع مبسوط‌تر را به مصنفات‌شیوخ فرق همچون کتاب‌النقض، احسن‌التقاسیم، الملل والنحل‌شهرستانی، تبصرة‌العوام، تلبیس‌ابلیس ابن‌جوزی، بیان‌الادیان، الفرق‌بین‌الفرق، دبستان‌المذاهب کشمیری، ونیزمنابعی‌مانند رحلهٔ ابن‌جبیر، رحلهٔ ابن بطوطه، تاریخ خلفای‌سیوطی، جامع‌اللطیف جارالله قرشی و غراینها رجوع باید کرد.

اصول اختلافات چنانکه ازخلال سطور وجمل صحائف کتاب نفیس النقض ـ که خود آینهٔ تمام نمای کشمکشهای مذهبی در ری است، و در ردّ کتاب بعض فضائح‌الروافض تألیف یك تن‌از مجبّرهای شافعی مذهب ری تنظیم گردیده ـ ومنابع دیگر استنباط‌می‌شود بدین تقریب بوده است:

۱ـ مسألهٔ صفات صانع:

اشعریان برای خداوند نه صفت قدیم اثبات کنند، که باذات‌قدیم باری‌تعالی برروی هم ده‌قدیم می‌شود؛ درتبصرة‌العوام مذکور است:

«... بدان‌که اشعری‌گوید: باری‌تعالی قادرست بقدرت قدیم، وعـالم بعلم قدیم، وحیّ بحیوة قدیم، وباقی ببقاء قدیم، وسمیع بسمع قدیم، وبصیر ببصرقدیم، ومرید به‌ارادت‌قدیم، وکاره بکراهت‌قدیم، ومتکلم بکلام قدیم. نُه قدیم با خدای تعالی اثبات کند وگوید: موجود است لذاته ...[1]»

شهرستانی درالملل والنحل پس از نقل قول وی دراین باب گفته:

«قال: وهذه الصّفاتُ اَزَلیّةٌ قائمةٌ بذاتِه تعالی...[2]»

درباب وجود اشاعره در ری درصحیفهٔ ۴۷ مجلّد حـاضر اشارتی رفت، و علاوه برآن صاحب النّقض مجبّرا ن ری را چنديـن لقب داده، از جمله اشعری و

(۱) تبصرة‌العوام، ص۱۰۹ س ۱۰.
(۲) الملل والنحل، ج۱ص۶۷ س ۱۰.

کُلاّبیشان خوانده ، وچنین ذکر کرده :

«اشعری‌شان خوانند، وگرچه در عهد سلطان مسعود نَوَّرَالله مرقده[1] امامانشان رجوع کرده بودند، وخطها باز داده، وازآن مذهب بیزارشده؛ امّا آن بتقیهٔ بود.[2]»

ونیز: «کُلاّبیشان خوانند ، که درمسائل متابعت ابن الکُلاّب کنند[3].»

۵ درتبصرةالعوام درموردی درباب این دوتن(ابن کُلاّب واشعری)چنین درج آمده:

«... ایشان باری تعالی را ده صفت قدیم اثبات کنند اگرچه درعبارت نیاید ، ابن کُلاّب گوید : این صفات ازلیست ، و اشعری گوید : قدیم است ؛ وگویند : این صفات نه ذات باری است، ونه جز از وی ، ونه بعضی از وی ؛ واین سخن نامعقول بود ومتناقض ، زیراکه چون گفتند صفات نه ذاتست غیریّت اثبات کردند ؛ چون ۱۰ گفتند غیر او نیست اثبات کردند که ذاتست ؛ وتصور نبندد که چیزی نه دو باشد نه یکی ونه بعض ازیکی...[4]»

گفتار این گروه به ترساگری همانندگی دارد ، چه اگر ترسایان به سه قدیم : اقنوم الاب ، اقنوم‌الابن ، اقنوم‌روح‌القدس عقیده‌مندند، وبنظرایشان اگر این سه قدیم نباشد نقصان خالق باشد، این فرقه نیز نه قدیم برای ذات باری‌تعالی‌اعتقاد ۱۵ دارند؛ اما شیعیان بیك قدیم معتقدند ، ومعانی مذکور را ازخدا جدا نمی‌دانند ؛ در تبصرةالعوام در اعتقاد امامیان ذکرشده :

«... گویند قدیم یکی بود ونشایدکه دو بود ، خلاف مجبرّه که نزد ایشان ده قدیم بود : یکی ذات باری‌تعالی و دُه صفاتش ...[5]»

ونیز : «گویند : خدای تعالی قادرست لذاته ، خلاف مجبرّه که نزد ایشان ۲۰ قادر بقدرت بود ؛ وگویند: . . . زنده است وباقی لذاته، بخلاف مجبرّه که‌گویند: حَیّ است بحیات وباقی ببقاء ...الخ[6]»

---

(۱) رك : النقض، صحائف ۱۰۶-۱۰۷و۴۸۶-۴۸۸.
(۲) النقض ، ص۵۹۸ س۲ .
(۳) النقض ، ص۵۹۷ س۱۴.
(۴) تبصرةالعوام ، ص۱۶۳ س ماقبل آخر.
(۵) تبصرةالعوام ، ص۲۰۲ س ۹ .
(۶) تبصرةالعوام ، ص۲۰۰ س۱۳.

علامه در کشف المراد در نفی این امور ذکر کرده :

«لأنَّهُ تعالی یستحیل أن یَتَّصِفَ بصفةٍ زائدة علی ذاته سواء جعلناها معنی، او حالاً، اوصفة غیرهما ؛ لأنَّ وجوب الوجود یقتضی الاستغناء عن کلّ شیءٍ[1]»

فرقهٔ معتزله نیز عموماً باشیعه دراین باب یک سخنند ؛ شهرستانی در الملل و النّحل اعتقاد ایشان را چنین نقل کرده : ۵

«فالّذی یعمّ طائفة المعتزلة من الاعتقاد، القولُ بانّالله تعالی قدیمٌ، والقِدمُ اخصّ وصفِ ذاته ؛ و نَفَوْا الصّفات القدیمة اصلاً، فقالوا : هو عالمٌ لذاته، قادرٌ لذاته حیّ لذاته، لا بعلمٍ و قدرةٍ و حیوةٍ هی صفات قدیمة ...[2]»

صاحب کتاب بعض فضائح الروافض که از مجبّران متعصب شهر ری بوده، درباب موافقت شیعه ومعتزله درصفات خداوند چنین گفته : ۱۰

«فضیحت دوم ایشان (شیعه) را آنست که با معتزله موافقت کرده‌اند، وصفات [قدیم] خدای را انکار کرده‌اند، و اورا خالق لم‌یزلی ورازق لم‌یزلی وسمیع وبصیر لم‌یزلی و متکلّم لم‌یزلی ومرید لم‌یزلی نگویند؛ گویند : سمیع وبصیر است بمعنی عالم وقادر، وعلم وقدرت را خود منکرباشند، وگویند: مرید افعال خویش است نه مرید افعال ما، وبیناست بشرط وجودمرئیات، وسمیع است بشرط وجودمسموعات، ۱۵ و متکلّم است یعنی خالق کلام است، و رازق آنگه بود که رزق آفرید، ومدرِك آنگه بود که مدرك آفریند ...[3]»

۲ـ مسألهٔ رؤیت :

اصل دوم مورد اختلاف مسألهٔ رؤیت صانع است(تعالی الله عن ذلك)؛ اشعری معتقد است که هرموجود قابل رؤیت است، وحق تعالی نیز موجود است، پس دیده ۲۰ شود ؛ درالملل والنحل شهرستانی ثبت افتاده :

«... ومن مَذْهبِ الاشعری انَّ کلَّ موجودٍ فَیَصِحُّ ان یری، فانّ المُصحّح للرویة

(۱) کشف المراد، ص۱۸۲ س۲ .
(۲) الملل والنحل، ج ۱ ص۳۰ س۶ .
(۳) النقض، ص ۵۱۸ س۹.

انّما هوالوجود، والباری تعالی موجودٌ فیصحّ ان یُری ...[۱]»

مجسّمه و مشبّهه نیز قائل بدیدن خداوند با چشم سر هستند، علامّه حلّی در باب ایشان گفته :

«و المجسّمة جوَّزُوا رؤیته لاعتقادهم أنّه تعالی جسمٌ، ولواعتقدوا تجرده لم یجوزوا رؤیته عندهم.[۲]»

۵ عبدالجلیل رازی درالقاب مجبّرهٔ ری این معنی را چنین نقل کرده :

«... مشبّهی خوانندشان ؛که گویند : خدای را بدین چشم سر ببینیم چنانکه ماه شب چهاردهم.[۳]»

در تبصرة العوام درج افتاده :

۱۰ «... بدان که جملهٔ مشبّهه خدای تعالی را جا ومکان اثبات کنند، وگویند: بر عرش نشسته وپاها برکرسی نهاده و سر و دست وجملهٔ اعضا اثبات کنند ؛ وگویند : هرچه او را جا و مکان نباشد ، آن چیز معدوم بود نه موجود...[۴]»

شیعیان قائلند که خداوند را نمی‌توان دید؛ در تبصرةالعوام ذکر رفته :

«[امامیان] گویند: خدای‌تعالی را نتوان دید ؛ خلاف مجبّره که ایشان‌گویند:

۱۵ خدای تعالی را بتوان دیدن بچشم سر درآخرت ؛ و در دنیا خلاف‌کنند ...[۵]»

علامّهٔ حلّی آورده :

«...والدلیل علی امتناع الرُؤیته انّ وجوب‌الوجودیقتضی‌تجرده، ونفی‌الجهة و الحیّز عنه ، فتنتفی‌الرؤیة عنه بالضرورة.[۶]»

معتزله دراین قول باشیعه موافقند، ودر الملل والنحل درمقام ذکر ایشان‌درج

۲۰ افتاده :

---

(۱) الملل والنحل ، ج ۱ ص۷۲ س۱۰ .

(۲) کشف‌المراد ، ص۱۸۲ س۸ .

(۳) النقض ، ص۵۹۷ س۹ .

(۴) تبصرةالعوام ، ص۷۶ س۱۲.

(۵) تبصرةالعوام ، ص ۲۰۱ س۱۴ .

(۶) کشف‌المراد ، ص۱۸۲ س۱۰ .

«... واتّفقوا علی نفی رؤیته الله تعالی بالابصار فی دارالقرار، ونفي التّشبیه عنه ...[۱]»

فرقهٔ نجّاریّه و زعفرانیّه نیز که در ری و پاره‌ای از نواحی آن کثرتی داشتند، در دومسألهٔ مذکور با معتزله همراهند، در تبصرة‌العوام در ذکر ایشان درج گردیده:

«... جمله درصفات باری تعالی بامعتزله موافق باشند، ونفی رؤیت کنند.[۲]» ۵

۳ـ مسألهٔ خلق افعال وعدل :

نجّاریان و کُلاّبیان و اشعریان ـ که در ری فراوان بودند ـ می گفتند که خالق فعل خداست و بنده را کسبی هست[۳]، در باب قول ایشان در معنی کسب در تبصرة‌العوام آمده:

«چون معنی کسب از ایشان پرسی حوالت برچیزهای نامعقول کنند، از بهر آنکه گویند: قدرت بنده را درفعل هیچ تأثیری نیست ، و خالق فعلِ بنده خداست ؛ پس کسب را هیچ معنی نبود، ونه قدرت بنده را.[۴]» ۱۰

و نیز : «... این کسب که وی (اشعری) دعوی می کند ابن راوندی بنهاد ، و نجّار ازو فراگرفت؛ و ابن کُلاّب از نجّار و اشعری از ابن کُلاّب؛ چهارصد سالست تا در محافل و مجالس ملوك و سلاطین با ایشان مناظره می کنند درین مسأله با علما وفضلا، نه معنی کسب که خود دعوی می کنند می‌دانند ، ونه بفهم هیچ عاقل و عالم می‌توانند رسانیدن.[۵]» ۱۵

نسبت دادن افعال را بخداوند اصطلاحاً جبر گویند ؛ شهرستانی در الملل والنحل گفته :

«... الجبرُ هونفیُ الفعل حقیقةً عن العبد، واضافته الی الرّب تعالی ...[۶]»

فرق سنت وجماعت اکثر اهل جبرند.[۷] ۲۰

(۱) الملل والنحل، ج ۱ ص ۳۰ س ۱۴.
(۲) تبصرة‌العوام، ص ۶۲ س ۴.
(۳) تبصرة‌العوام ، ص ۱۶۳ س ۱۱ .
(۴) تبصرة‌العوام ، ص ۱۶۳ س ۱۳.
(۵) تبصرة‌العوام، ص ۱۱۶ س ۱۲.
(۶) الملل والنحل، ج ۱ ص ۵۹ س ۱۵.
(۷) تبصرة العوام ، ص ۱۴۲ آغاز باب ۱۸ .

مؤلف تبصرةالعوام در ذکر اهل جبر نقل کرده :

«... گویند: خیر و شر و کفر و ایمان و فسق و فُجُور و فواحش، و هر فسادی که درعالم واقع می‌شود، چون خدای تعالی آفریند، فعل وی بود، و بقدرت وی حاصل شود ، وارادت و مشیّت خدای تعالی بود ، و بنده بهیچ چیز قادر نبود ، وقدرت بنده را هیچ تأثیری نبود...[۱]»

درالملل والنّحل شهرستانی قول حسین نجّار ــ که در ری پیروان فراوان داشت ــ چنین ثبت افتاده :

«... قال هُو خالقُ اعمالِ العباد خیرها و شرّها ، وحسنها و قبیحها ، و العبدُ مکتسبٌ لها ، و اثبت تاثیراً للقدرة الحادثةِ و سمّی ذالک کسبا علی حسب ما یثبته الاشعری...[۲]»

قول ضرار بن عمرو و نجّار و ابوالحسن اشعری است که :

«انّ‌اللهَ تعالی هو المحدثُ لها (الافعال) ، و العبدُ مکتسبٌ ، و لم یجعل لِقدرةِ العبد اثراً فی‌الفعل، بل‌القدرة والمقدور واقعان بقدرة الله تعالی ، وهذا الاقتران هو الکسب ...[۳]»

و نیز اشعری گوید :

«. . . کفر و ایمان و فسق و فجور و طاعت و عبادت و معصیت و فواحش جمله خدای تعالی آفریند و قضا و تقدیر کند ، و بریشان نویسد و بارادت و مشیّت او باشد، واز کافر کفرخواهد وایمان نخواهد ، و قدرت ایمان بدو ندهد ، و خواهد که اورا ثالث ثلاثه خوانند ... و اگر حق تعالی جملهٔ انبیا را ابداً در دوزخ کند عدل باشد ، واگر جملهٔ کفّار ومشرکان را دربهشت کند تفضّل وانعام بود...جملهٔ قبایح برخدای تعالی روابود الّادروغ... رواباشد که معجزات بردست کذّابان ظاهر کند ، و تصدیق دروغزن کند تا خلق‌را گمراه کند...[۴]»

(۱) تبصرةالعوام، ص ۱۴۲ س ۴.

(۲) الملل والنحل ، ج ۱ ص ۶۲ س ۴.

(۳) کشف‌المراد ، ص۱۸۹ س۲۱.

(۴) تبصرةالعوام ، ص۱۱۱ س ۹ .

پوشیده نیست که نسبت اینگونه معانی بخدای بزرگ تباین و تعارض کلی با عدالت وی ـ که از اصول اعتقاد شیعه و معتزلیانست ـ دارد، وجبریان را نظیر این تهمتها برصانع عادل حکیم زیاد است، چنانکه گویند :

«... روا باشد که خدای تکلیف کند بنده را برچیزی که بر آن قادر نباشد...[۱]»

۵ در الملل والنحل درمذهب اشعری مذکور است :

«... وتکلیف مالایطاق جایزٌ علی مذهبه ...[۲]»

اشعری گوید :

«... در ازل تقدیر کرد که یکی نیکبخت بود، اگر صدهزار سال عمر وی بود، و هر بدی و شرّی و فساد و کفر وقتل انبیا ورسل وجز آن از وی بوجود آمده باشد، عاقبت ۱۰ او در بهشت باشد چنانکه تقدیر رفته است؛ و اگر تقدیر کرده است که یکی در دوزخ بود، اگر چند عمر دنیاست او را عمر دهد وهمهٔ عمر نیکویی کند وطاعت وفرمانبرداری، ومالهایی از آن وی باشد ودر خیرات صرف کند، عاقبت او در دوزخ بود دایم...[۳]»

عبدالجلیل رازی درالقاب مجبّران ـ که در ری قدرتی داشته‌اند ـ ذکر کرده:

«... اول ـ مجبّرشان خوانند ؛ که گویند : خدای تعالی أفعال بد و نیك در ۱۵ بندگان بقهر آفریند . دوم ـ قدری‌شان خوانند؛ که گویند : همهٔ کفر ومعاصی وبدعتها وضلالتها بقضاء و قدر خدای تعالی باشد...[۴]»

باری شیعه ومعتزله این نوع محالات را ـ که پاره‌ای از آنها مبیّن نسبت ظلم وجور بصانع حکیم است ـ قبول ندارند، ومعتقدند که خداوند آنچه را که عقل سلیم قبیح می‌شمارد مرتکب نمی‌شود ، و هیچگاه به احدی ظلم نمی کند ؛ و انسانرا در عمل ۲۰ خویش مختار می‌شناسند ، وبرای نیکوکاران پاداش نیك ، وبد کاران کیفر و تنبیه قائلند ؛ شیعه درباب مسائل مذکور درفوق گوید :

«خدای تعالی شرك وکفر وفسق ونفاق وظلم وجور وفجور و زنا نیافریند و نخواهد... جایز نبود که انبیا را در دوزخ کند وکفّار را در بهشت...هیچکس بی عصیان

(۱) تبصرة العوام ، ص۱۱۲ س۶.

(۲) الملل والنحل ، ج۱ ص۶۸ س۱۴ .

(۳) تبصرة العوام ، ص۱۱۲ س۱۲ .

(۴) النقض ، ص۵۹۷ س۵ .

مستحقّ عقوبت نبود... خدای تعالی همهٔ مکلفّانرا قدرت داده است بر ایمان، و اگر قدرت نداده بودی تکلیف قبیح بودی ... تکلیف مالایطاق زشت بود و خدای تعالی زشتی نکند... اگر کسی عمل نیک و بد می کند، به نیک مستوجب ثـواب و بهشت بود، و بدان بد اگر عفو نکند مستحق عقاب بود...[1]»

اما معتزله ــ که ایشان را اصحاب عدل و توحید نام نهاده‌اند[2]ــ نیز بنده را در کارها مختار شناسد، و نظر ایشان است که: هر که اعتقاد کند که خدای تعالی ضارّ و نافعست کافر بود[3]؛ و اتفاق دارند بر اینکه از صانع حکیم جز خیر سر نزند، شهرستانی در ضمن نقل اقوال ایشان آورده :

«... اِتَّفقوا علی انَّ العبد قادرٌ، خالقٌ لافعاله خیرها وشرها، مستحِقٌ علی ما یفعله ثواباً وعقاباً فی دار الآخرة.[4]»

و نیز: «...اتَّفقوا علی انَّ الحکیم لایفعل اِلاّ الصّلاح والخیر، و یجبُ من حیث الحکمة رعایة مصالح العباد.[5]»

ابوحنیفه و امام شافعی ــ که در اصول و فروع در ری پیروانی داشتند ــ بر خلاف مجبّران و مشبّهان، خود موحّد و عدلی بوده‌اند؛ در النقض درین باب مذکور است:

«... مذهب بوحنیفه و شافعی ظاهر است، اما ایشان هردو موحّد و عـدلی بوده‌اند، و بمحبّت اهل بیت معروف و مشهور...[6]»

۴ــ مسألهٔ حدوث وقدم قرآن :

دیگر از مسائل مورد اختلاف فرق مقیم در ری آن بود که از ایشان جمعی می گفتند که قرآن کریم مُحدث و مخلوق است، و گروهی معتقد بودند که قدیم و غیر مخلوق است؛ مشبّهه قرآن را قدیم می‌دانستند، ودر الملل والنحل است :

«... قالوا (المشبّهة) اجتمعت السّلفُ علی انّ القرآن کلام‌الله غیر مخلوق ،

(۱) تبصرة‌العوام ، صحائف ۲۰۴ ، ۲۰۵ .

(۲) الملل والنحل ، ج ۱ ص ۲۹ س ۸ .

(۳) تبصرة‌العوام ، ص ۵۰ س ۱۹ .

(۴) الملل والنحل ، طبع لیپزیک ، ج ۱ ص ۳۰ س ۱۶ .

(۵) « « « ، ص ۳۰ س ماقبل آخر.

(۶) النقض ، ص ۴۹۱ س ۸ .

و من قال هو مخلوقٌ فهو کافر بالله...[۱]»

اشعریهٔ ری در این قول با مشبّهه همراه بودند.[۲] زعفرانیّهٔ نواحی ری نیز چنین اعتقادی داشتند؛ مقدسی دراحسن التقاسیم آورده:

«سمعتُ بعضَ دعاةِ الصاحب یقول: قد لانَ لی اهل السواد فی کلّ شیءٍ الّا فی خلق القرآن.[۳]».

شهرستانی در الملل و النحل آورده که، با آنکه زعفرانیّه کلام خدا را غیر او دانند، و معتقدند هر غیرخدا مخلوق است، و بدین موجب قرآن باید مخلوق باشد، با این حال هر که قرآن را مخلوق شناسد کافر خوانند، بدین قرار:

«... و من العجبِ انّ الزّعفرانیّةَ قالت: کلام الله غیره، و کلّ ما هو غیره فهو مخلوق، و مع ذلك قالت: کلّ من قال القرآنُ مخلوقٌ فهو کافرٌ.[۴]»

عوام سنّیان شهر ری در قرن چهارم در خلق قرآن تابع فقیهان آنجا بودند، و فقیهان مذهب شافعی داشتند، دراحسن التقاسم ثبت افتاده:

«...و العوامُّ قد تابعوا الفقهاءَ فی خلق القرآن [نخ: و فقهاء علی مذهب الشافعی أجلّةٌ].[۵]»

شیعیان کلام خدا را فعل او دانند، برخلاف مجبّره؛ مؤلف تبصرة العوام قول ایشان را دراین باب چنین ذکر کرده:

«...گویند: باری تعالی متکلّم است و کلام فعل اوست [و قرآن کلام خدا است[۶]]، خلاف مجبّره که گویند: متکلّم است بکلام قدیم...[۷]»

معتزله نیز کلام خداوند را مُحدَث و مخلوق دانند، چنانکه درالملل و النحل درج است:

(۱) الملل والنحل، ج ۱ ص ۷۸ س ۸.
(۲) » » » ص ۷۸ س ۱۲. نیز همین صفحه س ۴.
(۳) احسن التقاسیم، ص ۳۹۵ س ۲.
(۴) الملل والنحل، ج ۱ ص ۶۲ س ۱۱.
(۵) احسن التقاسیم، ص ۳۹۵ س ۵.
(۶) تبصرة العوام، ص ۶۲ س ۶.
(۷) تبصرة العوام، ص ۲۰۱ س ۱۲.

«... واتّفقوا علی انّ کلامَهُ مُحْدَثٌ مخلوقٌ ...[۱]»

۵- مسألهٔ معرفت صانع، و حُسن و قُبح، ومعارف عقلی دیگر:

مجبّره را اعتقاد چنان است که معرفت خدای تعالی بدعوت پیغمبر موکول است، وحسن وقبح رابشریعت وقول رسول حوالت، واثر عقل ونظررا نفی کنند؛

۵ عبدالجلیل رازی در کتاب النقض در ذکر مجبّران ری چنین یاد کرده:

«...ملحد، موجب ومؤثّر درمعرفت باری تعالی قول پیغمبر گوید، واز عقل ونظر تبرّا کند، وحسن وقبح را حوالت بشریعت و قول پیغمبر، و مجبّره را بعینه مذهب این است که نفی عقل و نظر کنند، وحسن و قبح را حوالت بشریعت و قول پیغمبر کنند وگویند: تاپیغمبر دعوت نکند معرفت خدای تعالی ومعارف عقلی هیچ

۱۰ معلوم نشود و واجب نباشد؛ وعقل ونظر را اثری نباشد.[۲]»

سپس بذکرماجرایی دراین باب می‌پردازد که درصحیفهٔ ۴۷ مجلد حاضر بدان اشارت رفت، واعادت را نیازی نباشد.

آیة‌الله علامهٔ حلی در کشف‌المراد درمسألهٔ حسن و قبح درباب اعتقاد اشاعره نقل کرده:

۱۵ «... و امّا الاشاعرةُ فانّهم ذهبوا الی انّ الحُسن و القُبح انّما یستفادان من الشرع، فکلّما امر الشرع به فهوحسن، و کلّما نهی عنه فهو قبیح...[۳]»

مؤلف تبصرة‌العوام قول اشعری را - که در ری پیروان زیاد داشته - دراین مسأله چنین آورده:

«...گوید: حسن وقبح بشرع توان دانستن، هرچه شارع امر کند بدان‌نیکو

۲۰ بود، وهرچه از آن نهی کند زشت بود، پس افعال خدای تعالی نه حَسَن بودونه‌قبیح، زیراکه او مأمور و منهی نتواند بودن ... وگوید: هیچ برعاقل پیش ازورود شرع واجب نبود. وچون شارع آمد بقول او معرفت خدای واجب شد، آنگه بنظر و استدلال معرفت حاصل کند؛ وگوید: نظر در دلایل کردن موجب علم نبود، وگوید:

---

(۱) الملل والنحل، ج۱ ص۳۰ س۱۰.

(۲) النقض، ص ۴۸۵ س۱۶.

(۳) کشف‌المراد، ص۱۸۵ س۲۰.

اگر کسی خدارا بشناسد بصفات وعدل وتوحید، واقرار کند بدان، ومالهای عالم از آن وی باشد، وصرف یتامی ومساکین وفقرا کند، وپلها ورباطها کند پیش از آنکه رسول بیاید، اومستحق هیچ مدح وثواب نباشد، وآن معرفتِ بکمال نه ایمان بود؛ و اگر صدهزار دینار غصب کند یا بدزدد، یا کسی ودیعتی پیش وی بنهد و آنرا رد نکند، یا صدهزار آدمی را بکشد، و با زنان و دختران و کودکان مسلمانان جماع کند و شرع نیامده باشد، این جمله نه‌زشت بود، و برو هیچ لازم نشود، و چون رسول بیاید هیچ مؤاخذهٔ وی نتواند کرد ازبهر آنکه گذشته باشد ...[1]»

این بود طریقت مجبّره و اشاعرهٔ شافعی مذهب مقیم شهر باستانی ری.

معتزلهٔ حنفی مذهب آنجا در این باب مخالف اشاعره بوده‌اند، و سخنان اشعری با اعتقاد معتزله مباینتی کلی داشته، ودراین باب درالملل والنحل درمقام ذکر اشعریه چنین ثبت آمده است:

«... و مذهبه (ابوالحسن الاشعری) فی‌الوعد والوعید والاسماء والاحکام و السمع والعقل مخالف للمعتزلة من کُلّ وجه ...[2]»

شیعیان را نیز اعتقاد برآنست که معرفت خدای تعالی عقلاً واجب بود، و حسن وقبح عقلی است وبفکر واندیشه حاصل شود، درتبصرةالعوام در ذکر اعتقاد امامیان درج افتاده:

«... گویند: معرفت خدای واجب بود عقلاً، خلاف مجبّره که گویند: بشرع واجب شود؛ وگویند: معرفت خدای بفکر واندیشه در دلایل حاصل شود؛ خلاف ملاحده که نزد ایشان بقول معلّم صادق حاصل شود، ونزد صوفیان بریاضت...[3]»

محقق حکیم نصیرالدین طوسی درتجریدالاعتقاد دربارهٔ حسن‌وقبح ذکر کرده:

«... و هما عقْلیان للعلم بحسن الاحسان وقبح الظلم من غیرشرع ...[4]»

چنانکه پیداست، دروجوب معرفت بعقل معتزلهٔ حنفی‌مذهب ری، ونیز حنفیان خالص آنجا (که هم دراصول وهم درفروع از ابوحنیفه پیروی می کرده‌اند) عموماً

---

(۱) تبصرةالعوام، ص۱۰۹ س۴ ببعد.
(۲) الملل والنحل، ج ۱ ص۷۳ س۱.
(۳) تبصرةالعوام، ص۲۰۱ س۲۰؛ نیز، رك: کشف‌المراد، ص۱۸۶ س۱۱.
(۴) متن کشف‌المراد، ص۱۸۶ س۱۱.

با شیعه یك سخن بوده‌اند ، و قول ابوحنیفه در این باب درتبصرةالعـوام چنین نقل گردیده :

«... ابوحنیفه گوید : معرفت خدای تعالی بعقل واجب شود ، صاحب مُتْقَن درکتاب خود این نقل از وی کرده است ...[۱]»

۵ **۶ـ مسألهٔ عصمت انبیاء ازصغائر وکبائر :**

درتبصرة العوام است که مجبّره در باب پیامبران‌گویند :

«پیش ازنبوّت وقوع کبیره ازیشان جایز بود ، وبعد ازنبوت صغایر و سهو و نسیان وخطابر ایشان جایز بود ...[۲]»

ونیز درهمین کتابست :

۱۰ «بدان که این قوم را عادت آنست که همیشه فواحش وعثرات بر انبیا و رسل و ملائکه بندند ، و غرضشان آن بود تا اگر کسی گوید ایشان راکه: مقتدایان شمـا زلّات وکبایر کردند وسجدهٔ بت کردند ، گویند : انبیا نیز کرده باشند...[۳]»

درالنقض است :

«... مذهب خواجه (مؤلف بعض‌فضائح الروافض) وهمهٔ مجبّران چنانست، ۱۵ که‌آدم درخدای تعالی عصیان‌کرد، ونوح ازبرای پسرکافر ازخدا طلب امان‌کرد، و موسی‌عمران عمل‌شیطان کرد، ویوسف صدّیق همت بزنای نسوان‌کرد، و داود بازن اوریا همچنان کرد ... الخ[۴]»

شیعیان انبیا را ازصغایر وکبایر معصوم ، و ایشانرا از فرشتگـان بهتردانند ؛ درتبصرةالعوام دراعتقاد امامیه آمده‌است :

۲۰ «...گویند: جملهٔ انبیاء معصوم‌بودند ازصغایر و کبایر...» ونیز:«گویند انبیاء بهتر ازملائکه باشند ...[۵]»

(۱) تبصرةالعوام ، ص۹۱ س۱۰ .

(۲) تبصرةالعوام ، ص۲۰۸ س۱ .

(۳) » » ص ۱۴۷ س ماقبل‌آخر.

(۴) النقض، ص۶ س۱۹؛ نیز، رك: ص۲۷۵س۲.

(۵) تبصرةالعوام ، ص۲۰۷ س۱۲ و۲۲.

عبدالجلیل رازی در النقض آورده :

«... مذهب شیعهٔ امامیهٔ اصولیه این است، که هر کس خدای را عادل نداند ، وانبیارا معصوم ، ومصطفی را پاکزاده ... مبتدع وضالّ وگمراه باشد .[۱]»

۷ـ مسألهٔ امامت ، وحبّ و بغض نسبت باهل بیت نبوت :

۵ شیعیان معتقدند که حضرت رسول به‌امامت علی‌علیه‌السلام، واو نیز به امامت حضرت امام حسن وصیّت کرد ، و بهمین نهج تا امام غایب ؛ وگویند که : خداوند هرگز زمین را از حجّت ، یعنی پیغمبر یا وصّی ظاهر و یا غایب خالی نگرداند ؛ امّا مشبّهه ومجبّره وحنبلیان ـ که جمع کثیری از ایشان در ری می‌زیستند ـ نه‌تنها نصب امام‌را به‌خود حوالت می کردند، بلکه نسبت بخاندان نبوت بغضی خاص وعداوتی ۱۰ ظاهر داشتند ؛ درکتاب النقض درباب احمد حنبل مذکور آمده :

«یکی ازفقهاء که خواجه (صاحب بعض‌فضائح‌الروافض) آورده از مجتهدان احمد حنبل است ، که عداوت امیرالمؤمنین(ع) ظاهر کرده است، تا علیّ‌بن حشرم روایت کرده است کـه : در محفل احمد حنبل فضائل امیرالمؤمنین (ع) می گفتم ، فَضَرَبُونی وطَرَدُونی، مرا بزدند و براندند...[۲]»

۱۵ در تبصرةالعوام مذکور است :

«احمد حنبل‌واصحاب وی یك فرقت باشند جمله مشبّهه ومجسّمه... وهرگز مشبّهی‌نیابی که اورابغض‌خاندان رسول نباشد ازاندك‌وبسیار؛ واحمدحنبل کتابی کرده است، ودرآن‌کتاب گوید : رسول‌گفته است : هرکه علی را اندك مایه دشمن ندارد ازمن نیست ...[۳]»

۲۰ نیز در النقض است :

«اتفـاق است که از هفتاد و دو گروه از امّت مصطفی (ص) ، دشمن‌تر امیر-المؤمنین علی را خارجیان وناصبیان و مجبّرانند، که اورا قتّال ومسلمان‌کش وخمرخواره و بی‌حمیّت خوانند ؛ و فاطمه (ع) را بدگویند ، و حـق فرزندان او را منکر

---

(۱) النقض ، ص۲۵۸ س۱۱ .

(۲) النقض ، ص ۲۵۸ س۴ .

(۳) تبصرةالعوام ، ص ۱۰۶ س۹ ببعد .

باشند ؛ وشیعه هر کس را که این مذهب دارد دشمن دارند ولعنت کنند ...[۱]»

ونیز در این کتاب در القاب مجبّره ثبت افتاده است :

«... ناصبی خوانندشان ؛ که نصب امام را حوالت بخود کنند، وبعداوت آل مصطفی تظاهر کنند.»

۵ و نیز : «... مُباقلی خوانندشان ؛ که در جبر و قدر وعداوت علی(ع) مذهب ابوبکر باقلانی دارند.»

ونیز: «... خارجی‌شان خوانند که علی را دشمن دارند ، واز بیم ترکان حنفی (آل سلجوق) گویند که : علی(ع) را دوست می‌داریم ؛ چنانکه این مُجَبّر در این کتاب (مؤلف بعض فضائح الروافض در این کتاب) عداوت علی (ع) را بیان کرده

۱۰ است .[۲]»

بیشتر اهل سنت ری گرچه آل رسول را امام نمی‌دانستند، لکن بایشان محبّت می‌ورزیدند .

عبدالجلیل رازی در کتاب خویش، چنانکه درعبارت فوق نیزمشهوداست، ترکان حنفی ری را مُحبّ خاندان نبوت دانسته ، و وضع هر گونه سنّت نیکو و دفع بدعتها

۱۵ را بقدرت تیغ آل سلجوق نسبت داده ، ودر موردی گفته است :

«حقیقت آنستکه دربلاد عالم از بسیط زمین و فسحت دنیا هرخیری که در مسلمانی ظاهر می‌شود ؛ ازمدارس ومساجد وخانقاه ومنابر و سنتهای نیکو و دفع بدعتها ببرکات و قوّت تیغ آل سلجوق است ...[۳]»

ابوحنیفه خود دوستدار اهل‌بیت رسول بوده ، و در النّقض کراراً بدین مهم

۲۰ اشارت رفته ، که از آن جمله است :

«بعد ازوفات علّی مرتضی(ع) بچهل‌سال‌ولادت ابوحنیفه است، وهمه روایت از محمد باقر(ع) وجعفر صادق (ع) کند ، موحّد وعدلی مذهب بوده است ، وبه آل مصطفی تولی کرده ...[۴]»

---

(۱) النقض ، ص۵۱۸ س۲ .

(۲) النقض ، ص۵۹۷ س۱۱ وس۱۶ وس ماقبل آخر.

(۳) النقض ، ص۴۹ س۱۰ .

(۴) » ، ص ۱۳۱ س ۱ .

و نیز درباب اعتقاد شیعه نسبت به بوحنیفه و شافعی نقل کرده :

«...گویند : عدل و توحید مذهب بوحنیفه و شافعی بوده است ؛ وبحب اهل البیت کشته آمده‌اند...[۱]»

ترکان سلجوقی پیرومذهب ابوحنیفه بوده‌اند؛ در راحة‌الصدور ازمؤلفات‌قرن ششم درج است :

«بحمدالله پشت اسلام قوی است ، و اصحاب بوحنیفه شاذان و نازان‌اند و چشم روشن ، و درعرب و عجم و روم و روس شمشیر در دست ترکانست ، و سهم ایشان در دلها راسخ ، وسلاطین آل سلجوق رحم‌الله الماضین منهم ، و ابقی‌الباقین چندان تربیت علمای اصحاب بوحنیفه کرده‌اند که اثر محبّت ایشان در دل پیروجوان مانده است ... اگر درهمه جهان منصبی ازمناصب جز اصحاب بوحنیفه کسی‌داشتی بزخم شمشیر بیرون کردندی وبر اصحاب امام اعظم مقرر داشتندی.[۲]»

ونیز از زبان هاتفی غیبی به بوحنیفه خطاب کرده گوید :

«... رایت مذهب توافراشته، و صفّهٔ اعتقاد تو نگاشته خواهد بود ، مادام که شمشیر دردست ترکان حنیفی مذهب باشد ...[۳]»

درخطاب به سلطان وقت نوشته :

«... شکرانهٔ بسیار و صدقهٔ بی‌شمار واجبست برسلطان روزگار و شهریار کامگار وسایهٔ آفریدگاروصاحب قران هردیار که ملک‌تعالی‌اورا اعتقاد درست‌ومذهب امام اعظم بوحنیفی کوفی رضی‌الله عنه کرامت کرده است...[۴]»

در تاریخ‌گزیده نیز سلجوقشاهیان سنّی و پاك اعتقاد شناخته شده‌اند ، بدین صورت :

«... امّا سلجوقشاهیان ازاینها (زندقه ، اعتزال ، رفض ، حقارت گوهر) پاك بودند ، و سنّی وپاکدین ونیکو اعتقاد...[۵]»

---

(۱) النقض ، ص ۲۵۷ س ۳ .

(۲) راحة‌الصدور ، ص۱۷ س ماقبل‌آخر ببعد .

(۳) راحة‌الصدور ، ص۱۷ س۲۲ .

(۴) » » ، ص۱۹ س۱.

(۵) تاریخ‌گزیده ، تصحیح ادوارد برون ، ج ۱ ص ۴۳۴ س۲ ببعد .

عمیدالملک کندری نیز که وزارت طغرل اول را داشت حنفی بود ومتعصّب ، چنانکه در کتاب تاریخ آل سلجوق تألیف عمادالدین محمد بن محمد طبع مصردر باب وی ذکر گردیده :

«... کان حنفیّ المذهب ، کثیرالتعصّب لمذهبه ...[۱]»

خواجه نظام الملک که پس از عمیدالملک بزمان آلپ‌ارسلان وزارت یافت[۲] طریقت شافعی داشت ، درالنقض است : ۵

«... خواجه نظام‌الملک حسن علی اسحق ، وخواجه کمال‌الدین سمرقندی‌را که سنّی وشافعی مذهب بودند وملحدان ایشانرا بکشتند...[۳]»

شافعی نیزهمانند ابوحنیفه دوستدار خاندان رسول بود، و در کتاب‌النقض در این باب اشاراتی‌موجوداست، که دو مورد آن درصحیفهٔ ۴۸و۷۷درج افتاده، ودرجای دیگر آورده . ۱۰

«... حدیث شافعی محمدّبن ادریس چنانست که او محبّ و دوستار مصطفی (ص) وپیروان آن حضرت بود ، ودر کتاب أسامی الرجال ازشیعه چنین‌گوید که : او شیعی بود ، واشعار وابیات او درمراثی ومناقب آل رسول (ص) همه را دلالت است براعتقاد وی بحب ایشان...[۴]» ۱۵

ویرابهگنامی که برفض نسبت دادند، بتفاخر چنین‌گفت :

«لوکان رفضاً حبّ آل محمد فلیَشْهدِالثقلان أنّی رافضی[۵]»

مذهب شافعی است که درود بررسول درنماز، درتشهّد اخیرفرض است، در الخلاف شیخ طوسی مذکور است :

«أَلصَّلوٰة علی آلنَّبیّ فَرضٌ فی اَلتَّشهُّدَیْنِ ورُکْنٌ من آرکانِ الصَّلوٰة ، وبه‌قال ۲۰

(۱) تاریخ آل سلجوق ، ص۲۸ س‌آخر.

(۲) رك: طبرسی و مجمع‌البیان، ج۱ ص۷ س۱.

(۳) النقض ، ص۹۷ س۲ .

(۴) النقض ، ص ۱۳۱ س۸ .

(۵) » ، ص۵۸۶ س‌آخر.

الشّافعیُ فی التّشهّدِ الأخیر... وقال مالکُ والاوزاعی وابوحنیفة واصحابه إنّهُ غیرُ واجِب.[۱]»

ابیات زیر نیز درهمین باب بوی منسوب است:

یا اهلَ بیتِ رسولِ الله حُبّکُم	فَرضٌ من الله فی القرآن أنزَلَه
یکفیکُم من عظیم الفخر انّکُم	مَن لم یُصلِ علیکم لا صلوة لَه[۲]

۵

از آنچه درصحائف اخیر ثبت افتاده توان دانست که بعهد سلجوقیان شاهان و وزیران و کارگزاران در ری عموماً از دوستاران آل رسول بوده‌اند، وبعهد بوئیان نیز وضع روشن است، چه آنها خودطریقت تشیع داشتند. ظاهراً گویا در اصول، مختار معتزلیان حنفی مذهب ری نیز مذهب اهل البیت بود. گرچه درباب ایشان بخصوص تصریحی بنظر نرسید، لکن درکتاب النقض دربارهٔ معتزلیان خوارزم، که هماننداین ۱۰ فرقه در ری، بمذهب ابوحنیفه بوده‌اند چنین درج افتاده:

«... بخوارزم معتزلان عدلی مذهب باشند، وبفقه اقتداء بامام بوحنیفه کنند، ودراصول مذهب اهل البیت دارند، مگردر دومسألهٔ امامت و وعید که خلاف کنند..[۳]»

(۱) الخلاف تألیف شیخ طوسی، ج ۱ ص۳۴۸س۳.

(۲) النقض، ص۲۱۷ ذیل۲، تحقیق دکترمحدث، بنقل از تحفهٔ اثنا عشریهٔ دهلوی.

(۳) النقض، ص۴۹۳ س۱۰. اهمّ اختلاف معتزلیان با امامیان در دومسالهٔ امامت و وعید است، وآن‌صورت که درتبصرة‌العوام‌صحائف(۲۰۵-۲۱۰) درج افتاده بدین‌تقریب‌است:

الف ـ در امامت: امامیان گویند که: امام باید فاضلترین مردم باشد؛ لکن معتزله امامت مفضول را درست شناسند.

امامیان گویند که: امامان پس‌ازرسول دوازده تن بودند؛ معتزله گویند: چهار تن بودند.

امامیان گویند: امام اگر مغلوب و مقهور باشد تقیه بر وی واجب باشد؛ لکن معتزله روا ندارند.

ب ـ وعید: امامیان گویند: هرکه عمل نیك وبد می کند، بعمل نیك مستوجب ثواب و بهشت باشد و بعمل بد، اگر خدای ویرا نیامرزد سزاوار عقاب باشد، و هیچ عملی عمل دیگررا باطل نکند؛ امامعتزله وجملهٔ اصحاب وعید گویند: نیکی‌بدی وبدی نیکی‌را باطل کند.

امامیان گویند: شفاعت پیامبر وامامان علیهم‌السلام بروز قیامت برای گناه‌کاران‌است؛ لکن معتزله‌گویند: شفاعت برای زیادت درجات است نه اسقاط عقوبت.

امامیان گویند: سؤال نکیرومنکر و عذاب گور حقست؛ ولی‌معتزله‌آنرا منکرباشند، مگرکعبی از معتزله‌که‌گوید: سؤال بدان هنگام باشد که اسرافیل درصور بدمد.

اکابر معتزله حضرت علی (ع) را بردیگر خلفاء نخستین ترجیح می‌داده‌اند ، و درالنقض است :

« ... همهٔ شیوخ معتزله علی (ع) را بر بوبکر و عمر تفضیل نهند در علم و سبقت ...[۱]»

۵ امّا شیعهٔ امامیّه برآنند که هر که امامت علی و فرزندان ویرا ازحضرت امام حسن تا بقائم مهدی علیهم‌السلام انکار کند ضالّ وگمراه ومبتدع باشد[۲]، وهرکه بر-خاندان نبوت یا یکی از امامان ظلم کند ، وپیش از مرگ توبه نکند بر کفر بمیرد.[۳]

این بودشرح مسائل کلی‌موجداختلافهای‌مذهبی‌بین‌مردم ری‌با ایجازی تمام، که سرانجام شهری بدان پایه ازشهرت وعظمت را بفنا ونابودی کشانید .

۱۰ **تعیین بخشهای سه‌گانهٔ ری، که جایگاه سه طایفهٔ شیعه و حنفی و شافعی آن شهربوده است :**

بموجب روایات مذکور درمنابع، پهنهٔ ری ازنظر اقامت طوائف مذهبی‌بسه بخش منقسم می‌شده است : ۱- بخش مخصوص شیعیان . ۲- بخش مخصوص حنفیان . ۳- بخش مخصوص شافعیان ؛ وهمچنانکه درمطاوی صحائف فصل دوم ۱۵ این‌باب اشارت رفت، فرق‌مختلف اسلامی‌مقیم ری ازاین سه طایفه بیرون‌نبوده‌اند .

درقرون پنجم وششم بیشترساکنان ری را شیعیان تشکیل می‌داده‌اند ، واسناد این‌دعوی درصحائف ۵۵، ۵۶ مجلد حاضر درج افتاد ؛ وازاین رو توان دانست که بخش مخصوص بدیشان نیز ازدو بخش دیگر فراخ‌تر بوده است .

اشارت یاقوت درباب طوائف وبخشهای سه‌گانهٔ ری ، در بیان آن داستان که: ۲۰ چون وی ازپیشاپیش تاتار می‌گریخت گذارش بری افتاد ، وآنجا را خراب یافت، وسبب را از یکی ازعقلا پرسید ، وآن‌کس علت خرابی را نزاع مذهبی دانست ، درص۴۳ و۶۱مجلد حاضردرج افتاده ولخت‌های مورد استنادآن روایت دراین‌مقام چنین است :

«... و اتفقَ انّنی اجتزتُ فی‌خرابها فی‌سنة۶۱۷ وانا منهزمٌ من التتر،فرأیتُ

(۱) النقض ، ص۲۷۲س۱۴.

(۲) النقض ، ص۲۵۸س۱۲.

(۳) تبصرةالعوام، ص ۲۰۹ س۱۰.

حیطان خرابها قائما ... فسالتُ رجلاً من عقلاءها ... فقال ... کان اهلُ المدینة ثلاثَ طوایف : شافعیة وهم الاقلّ ، و حنفیّته و هم الاکثر، و شیعة وهم السواد الاعظم... فوقعت العصبیّة بین السُّنة و الشیعة... فهذه المحالُّ الخراب الّتی تری هـی محالُّ الشیعة والحنفیّة، و بقیت هذه المحلّة المعروفة بالشّافعیّة وهی اَصْغرمحالّ الرّی ...[1]»

۵ این قول را در تعیین محالّ سه‌گانه فوائدی چند است که در ذیـل شرح داده می‌شود :

نخست آنکه هرسه محلّت درمسیر یاقوت قرار داشته، و بهنگام عبور ازشهر آنهارا دیده بوده‌است .

دُدیگر آنکه چون در ذکرپاسخ آن مرد رازی محلّتها مصدّر به ادات اشاره به ۱۰ نزدیك «هذه» است، چنین بنظر می‌رسد که در مکان مخاطبه هرسه محلت بچشم دیده می‌شد ، وگوینده میتوانست بانگشت آنها را بیاقوت نشان دهد ، وکلمهٔ «تری» این نظررا نسبت بدومحلهٔ شیعه وحنفیه مسلم می‌سازد، واین امربافرض اینکه قسمتهایی ازهرسه محلت در امتداد راه خراسان که درمسیرمسافران آن دیار ازجمله یاقوت قرار داشته بهم می‌پیوسته است سازگار تواند بود.

۱۵ سدیگر آنکه بخش شیعه نشین بزرگترین، و شافعی نشین کـوچکترین سه بخش بوده است . نتایج مترتب براین قوائد بیاید . اینك شرح این بخشها و تعیین حدود هریك بمدد همهٔ قرائن بتقریب :

۱ـ بخش شیعه نشین :

نشانیها و شواهد وآثار بجملگی این حقیقت را باز می‌نمایاند، که شیعیان در ۲۰ سوی مغرب و جنوب و جنوب شرقی ری عهد اسلامی مقیم بوده‌اند ، و ری برین یاری پیش از اسلام (جزاندکی ازآن) همه بدیشان تعلق داشته بوده‌است، بدین‌قرار:

نخست آنکه در مجلد اول کتاب حـاضر صحائف ۱۵۵، ۱۶۷، ۱۷۲-۱۸۲ ذکرگردیده که بفرمان اعراب بهنگام فتح ری‌شهرقدیم خراب، و ری جدید درسوی شرقی آن ساخته شده، وبعهد امویـان مسلمانان مقیم آن بخش برطبق شرح ص ۴۲ ۲۵ مجلد حاضر بجملگی سنّی‌وطرفدار ایشان بوده‌اند؛ و نیزبعهد خلافت منصورعباسی،

(۱) معجم‌البلدان ، ج۲ ص۸۹۳ س ۱۵ .

بدستور محمد مهدی فرزند وی، در کنار ری جدید از طرف مشرق، محمدیه (= شارستان و کهندژ) را پی‌افکندند و شهر عظمتی یافت، و در تمام این پهنه نیز که در جنوب کوه بی‌بی‌شهربانوی فعلی واقع بود، سنیّان دوست‌دار خلیفه اقامت داشتند. دلیل این‌دعوی آنکه بی‌گمان عمال منصور که بناهای جدید را طرح افکندند هرگز شیعیان را، که با دربار خلافت مخالفتی روشن داشتند، وخروج بزرگان شیعه بعهد آن خلیفه در کتب تاریخ درج است[۱]، در آن بناها رخصت اقامت نمی‌دادند؛ شیعیان خلفای بعد از علی امیرالمؤمنین (ع) را غاصب می‌دانند، ودر کتاب النقض است:

«بعد از علی (ع) تابعهد منصور که صد و پنجاه سال بوده، در آن مدّت هر خلیفه که بوده باشد غاصب وظالم باشد. وحق از امّت درامامت خارج بوده باشد، وکاردین وشریعت واسلام مهمل ومعطل بوده‌باشد...[۲]»

از جانب خلفای اموی وعباسی نسبت‌به‌امامان، وبویژه ازطرف پدربنیان‌گذار محمدیّه ری، منصور نسبت بامام جعفرصادق ـ که تشیع بنام آن حضرت مذهب جعفری نام یافته ـ و دیگر فرزندان حضرت علی وفاطمه علیهما السلام جفاها رفته است؛ صاحب النقض درباب عمل خلفای اموی و عبّاسی نسبت به امامان‌آورده:

«... زین‌العابدین (ع) ازدست هشام عبدالملك منزوی وکوتاه دست؛ باقر (ع) درعهد عمرعبدالعزیز درمانده وممتحن، جعفرصادق(ع) ازدست بوجعفر منصور دوانیقی عاجز و فرو مانده، که چندین هزار نفس زکیّه از اولاد علی و فاطمه در دیوارها داشته؛ و امامی چون بوحنیفه را [به حبّ اهل بیت[۳]] بکشته، موسی کاظم (ع)ازدست هارون‌الرشید مطرود ومهجور ومحروم تابه‌آخرکار بدست سندی‌شاهك مقتول ومسموم، فرمایندهٔ قتل رضا(ع) مأمون به انگور زهرآلود؛ تقی ونقی ازدست معتصم و مستعین درمانده، و زکیّ (ع) همچنین آواره ...[۴]»

باتوجّه بدین نکات روشن می‌شود که در چنان دوره‌ای که تعصب مذهبی با شدتی تمام برهمهٔ شؤون تسلّط داشته، نه شیعه را هیچگاه به اقامت در آن پهنه از

(۱) رك: ابن اثیر وقایع سال۱۴۵.
(۲) النقض، ص۱۳۱ س۱۷.
(۳) النقض، ص ۲۵۷ س۳.
(۴) النقض، ص ۴۲۶ س۴.

ری که بدست کارگزاران خلفا بوجود آمده رغبتی بوده، و نه آن کارگزاران و اتباع آنها چنین اجازتی را بدیشان می‌داده‌اند.

پس باید گفت شیعیان نخستین ری درهمان پهنهٔ قابل اقامت ری برین یاری قبل از اسلام جهة خویش محلّتی بوجود آورده بودند (وجود بقعهٔ امامزاده عبدالله وحضرت عبدالعظیم وحضرت حمزه در آن حدود مؤید این نظر است)، وبتدریج که کثرت و قوّت وقدرتی یافتند به آبادانی وفراخی محلّت خویش بیفزودند، و اکابر ایشان همانند شاهان آل بویه خرابه‌های قدیم را تجدید عمارت کردند[1]؛ و آن پهنه را اندك اندك ازسوی جنوب وجنوب شرقی که ظاهراً (چنانکه در ذکر بیمارستان ری در احوال محمد زکریای رازی بیابد) پیش از اسلام به هیربدان و موبدان ومغان ری مخصوص بوده تا بنزدیکی آتشگاه ری وسعت بخشیدند، و این مجمع از آنچه خلفا بوجود آورده بودند جدا بوده است.

دُدیگر آنکه مضاجع و مراقد بزرگان و سادات شیعه، که احوالشان معلوم و بعهد ما نیز مزار ومطاف است، بتمامی درهمان پهنهٔ مفروض ـ که در بالا بدان اشارت رفت ـ افتاده است؛ همانند مرقد مطهّر حضرت حمزه وحضرت عبدالعظیم وامامزاده طاهر وامامزاده عبدالله وبقعهٔ ابن بابویه[2] وغیر اینها.

سدیگر آنکه اماکن مخصوص شیعیان که جای آنها بمدد قرائن دیگر بدست آمده، همانند: در رشقان، و زامهران ومصلحگاه، وفخرآباد، وفلیسان و غیر اینها همه درهمین پهنهٔ مفروض واقعند.

چهارم آنکه برطبق روایت یاقوت مذکور درص ۸۱ مجلد حاضر، وسخن عبد-الجلیل رازی وصاحب بعض فضائح الروافض، وخبر سیاست نامه مندرج درصحائف ۵۵-۵۶ این مجلد وقرائن دیگر بعهد سلجوقیان قسمت اعظم شهر ری بشیعیان متعلق

(۱) مجلد اول کتاب حاضر، ص ۱۵۵، ۲۰۸.

(۲) وجود بقعهٔ بی‌بی زبیده ـ که درصحائف ۴۱۶-۴۲۴ مجلد اول ذکرش گذشت، واحتمال رفت که وی گویا همان زن ملکشاه ومادر برکیارق است، و ازین رو شیعه نتواند بود ـ منافاتی با گفته بالا نخواهد داشت، زیرا وی چنانکه از اخبار و زندگیش برمی‌آید با شیعیان بسیار نزدیك بوده، ومجدالملك شیعی بزرگترین رجال سیاسی آن عهد وزارتش را داشت وهم وی او را بزنی بخواست.

بوده‌است؛ وچون بخش‌سنی‌نشین‌ری (که بدست‌عمال‌عرب خلفا آباد شد) بدان عهد ازمغرب تا حدود قطب روده وبازار نرمه (ج ۱ مجلد حاضر ص۲۱۹، ۲۲۶) امتداد داشته و سرفلیسان[1] نیز مخصوص ایشان بوده، چنانکه درالنقض اشارت رفته:

«مناقب خوانان در قطب روده و برستهٔ نرمه وسر فلیسان و مسجد عتیق همان خوانند که بدروازهٔ مهران ومصلحگاه[2].»

و مفهوم آن با توجه بمقام سخن اینست که چهار محل نخستین از آن سنیان بوده است؛ همچنین از محلّت باطان نیز قسمتی بدیشان تعلق داشته، ودلیل آن در صحیفهٔ ۱۹۰ مجلد اول کتاب حاضر گذشت، بناچار باید پذیرفت که شیعیان باقی پهنهٔ غربی‌وتمامی عرصهٔ جنوبی وبخشی ازجنوب شرقی ری‌را که ازحدود بناهای‌اعراب جدابوده، دراختیار داشتند، ودر آنجا اقامت می‌گزیدند؛ وبدین توجیه توان‌گفت که پهنهٔ مخصوص ایشان از دوبخش دیگر بزرگتربوده است:

۲- بخش مخصوص شافعیان:

ازمجموع مطالبی که درصحائف اخیر گذشت روشن می‌شود کـه سنیّان در مشرق ری، درپهنهٔ واقع درجنوب کوه بزرگ ری (= کوه بی‌بی شهربـانو) مقیم بوده‌اند؛ واین پهنه‌نیزخود بدوبخش‌منقسم‌می‌شده، که یکی به‌حنفیان‌ودیگری به‌شافعیان اختصاص داشته است. جهة تعیین بخش شافعی نشین شواهد زیربدست است:

نخست‌آنکه این بخش درکنار جامع عتیق مهدی قرار داشته، وشافعیان قرن چهارم درآنجا بجماعت‌نمازمی‌گزارده‌اند، ودراحسن‌التقاسیم ازمؤلفات قرن‌مذکور چنین درج افتاده:

«ائمّة الجامع مختلفة: یومٌ للحنفییّن ویومٌ للشافعییّن...[3]»

دُدیگرآنکه این‌بخش بعهد سلجوقیان به روده (ج۱ کتاب حاضر ص ۱۳۰، ۲۱۹) نیز نزدیك بوده، و شافعیان اشعری درآنجا جامعی داشته‌اند، صاحب النقض نقل‌کرده:

---

(۱) برای اطلاع به محل این اماکن، و اماکن مذکور درسطور قبل وبعد، به مجلد اول کتاب حاضر ذیل این نامها رجوع شود.

(۲) کتاب‌النقض، ص۴۱س۱۴.

(۳) احسن‌التقاسیم، ص ۳۹۱ س ۹.

«... ازشهرهای اعظم درعالم یکی‌ری است لابد ، ودرو جامعی برووه هست از آن اشعری مذهبان...[۱]»

سدیگر آنکه این بخش درسرراهی که ازخراسان به ری منتهی می‌شده‌افتاده بوده، وشرح آن درص ۸۱ در ذکرنتایجی که از روایت یاقوت استنباط توان کرد گذشت. این‌راه، باتوجه به‌نقشه ری‌باستان وشرح اماکن‌ری، همان‌شارع‌ساربانانست که ازدروازهٔ خراسان می گذشت، وغیر ازراه دیگرخراسانست که ازدروازهٔ کوهکین و کهن دژ وشمال قلعهٔ طبرك بشهر می‌رسیده .

چهارم آنکه اگر بر روایت‌صاحب جنة‌النعیم اعتماد کنیم‌این‌بخش‌بسکة‌الموالی ــ که‌شیعیان درآنجا خانه‌داشتند وحضرت عبدالعظیم(ع) بهنگام ورود بری درآنجا اقامت‌گزید[۲]ــ نیز نزدیك بوده است. وی ادعا کرده‌که : درکوچه‌های دیگر نزدیك به سکّة الموالی شافعیان و حنفیان مقیم بوده‌اند .[۳]

جای‌اماکن‌مذکوردرقرائن‌فوق‌درنقشهٔ‌ری‌باستان بتقریب‌مشخص‌گردیده‌است، و بدلالت این مجموع بایدگفت که ، بخش مخصوص شافعیان در مـرکز محمدیـه متمایل بشمال واقع بوده ، و شارع ساربانان از میان‌آن می گذشته ، و محلت جامع مهدی (حدود تقی‌آباد کنونی‌واطراف‌آن) وسرای ایالت (پهنهٔ برج طغرل فعلی) در مشرق ومغرب‌آن افتاده بوده است.

۳ـ بخش مخصوص حنفیان :

از پهنهٔ سنّی نشین ری ، پس از وضع بخش مخصوص شافعیان طبعاً آنچه می‌ماند به حنفیان اختصاص داشته است، که سراسربض‌مشرق ری، ومعظم کهندژیا قلعهٔ طبرك، و پـاره‌ای ازشارستان، وسراسر سرای ایالت را شامـل می‌شده است ؛ قرائن موجود دیگر درباب جایگاه حنفیان نیز بجملگی همین حدود را نشان می‌دهد بدین تفصیل :

درمشرق :

باب هشام درمشرق ری ـ که ازآنجا بخراسان می‌رفته‌اند ـ بظن متاخم بعلم

(۱) النقض ، ص۵۹۸ س ماقبل آخر.
(۲) مجلد اول کتاب حاضر، ص۳۸۵ س۱۸ .
(۳) جنة‌النعیم، ص۳۹۹ س۳ ببعد.

به‌هشام‌بن عبیدالله رازی فقیه بزرگ حنفی متوفی بسال ۲۰۱ هجری نسبت داشته، ودر این باره بشرح درمجلد نخستین کتاب حاضر صحائف ۲۶۱ - ۲۶۴ سخن رفت و اعادت را نیازی نیست، ومحمدبن حسن شیبانی فقیه‌گرانقدر حنفی نیز که بسال ۱۸۹ هجری درخانه هشام مذکور درگذشته‌بوده، درهمان حدود درمقبرهٔ خانوادگی هشام بخاك سپرده شده است[۱]؛ وتردیدی نیست که بزرگان هرفرقه را در محلت ویژه آن فرقه دفن می کرده‌اند، ازین رو بی‌گمان مشرق ری حنفی نشین بوده است.

دراطراف جامع مهدی و کهندژ :

درباب حنفیان اطراف جامع عتیق و کهندژ روایت احسن‌التقاسیم مربوط به قرن چهارم ازپیش دربحث ازبخش شافعیان گذشت، وبعهد سلجوقیان نیز در کتاب النقض ذکر گردیده که، مسجد عتیق از آن فرقهٔ نجاریه از فرق حنفیهٔ ری بوده:

«مسجد عتیق از آنان که مذهب نجار دارند ...[۲]»

ونیز ازپاسخ آن مرد رازی بیاقوت درباب خرابی ری: «فهذه‌المحال‌الخراب التی تری هی‌محال الشیعة و الحنفیة[۳]»، وانضمام این‌سخن بقول یاقوت درباب قلعهٔ طبرك: «وهومتصل‌بخراب‌الری[۴]»، توان‌دانست که شمال کهندژ ری(طبرك)مخصوص حنفیان بوده، زیرا بشرحی که در سابق‌گذشت شیعه در مشرق ری نمی‌زیسته و در کهندژ نبوده‌اند.

درسرای ایالت :

سرای ایالت عمارتی بوده که شاهان سلجوقی وکارگزاران ترك آن خاندان‌در آنجا اقامت داشته‌اند، وازاین معنی‌درمجلد اول‌صحائف ۱۹۹-۲۰۶ بحث‌رفته‌است؛ و چنانکه در صحیفهٔ ۷۷ مجلد حاضر باز نموده آمده، ترکان سلجوقی پیرو مذهب ابوحنیفه بوده‌اند؛ ونیزطغرل سلجوقی در ری مسجدی بزرگ جهة حنفیان پی‌افکند، درالنقض است :

(۱) رك: مجلد اول کتاب حاضر، صحائف ۴۳۴-۴۴۳.

(۲) النقض، ص ۵۹۹ س ۱،

(۳) معجم‌البلدان، ج ۲ ص ۸۹۴ س ۴.

(۴) » » ۳ ص ۵۰۷ س ۲۰.

«... ومسجد طغرل است از آن حنفیان ...[۱]»

و نیز: «... قاضی عمدهٔ ساوه‌ای حنفی که صاحب سخن و معروف است، در جامع طغرل با حضور بیست هزار آدمی این قصّه بنوعی گفت...[۲]»

این مسجد محتملاً درهمان حدود سرای ایالت بنیان یافته بوده است.

در کتاب النقض اشارتی به سُنّی نشین‌بودن قطب روده و بازار نرمه وسرفلیسان ۵ بچشم می‌خورد بدین قرار:

«مناقب خوانان درقطب روده و برشتهٔ (ظ: رسته) نرمه وسرفلیسان و مسجد عتیق همان خوانند که بدروازهٔ مهران ومصلحگاه[۳]»

مراد ازخواندن منقبت مدح آل‌رسول است. بازار نرمه وقطب روده- که‌شرح هر کدام در مجلد نخستین کتاب حاضر درج آمده[۴]- از سوی مغرب بسرای ایالت ۱۰ اتصال داشته‌اند.

از این سخن صاحب النقض چند نکته مستفاد می‌شود: نخست آنکه محل سرای ایالت که بمدد قرائن درنقشهٔ ری باستان تعیین وتشخیص گردیده درست است، زیرا علاوه برهمه نشانهای مذکور درص ۱۹۹-۲۰۶ مجلد اول، بقرینه این روایت النقض درباب قطب روده، آن حدود سنّی نشین بوده، وبصورت زبانه‌ای دربخش ۱۵ شیعه نشین پیش‌رفته بوده است.

دُدیگر آنکه چون ترکان حنفی مذهب در سرای ایالت مقیم بوده‌اند، توان گفت سنیان قطب روده و رستهٔ نرمه مجاور سرای ایالت نیزحنفی بوده‌اند.

سدیگر آنکه بی‌گمان منقبت آل‌رسول دراماکنی خوانده می‌شده که دوستدار آن خاندان بوده‌اند، یعنی درآن حدود مشبّهه و مجبّره و اشاعرهٔ شافعی مذهب که ۲۰ کینهٔ خاندان نبوت را بدل داشته‌اند نمی‌زیسته‌اند، به تعبیر دیگر علاوه برهمهٔقرائن بدین قرینه نیز ساکنان هرچهار نقطهٔ قطب روده و رستهٔ نرمه و سرفلیسان و مسجد عتیق حنفی بوده‌اند؛ ونیز مؤید همین استنباط است اینکه قرائن نشان دهنده محلّت

(۱) النقض، ص۵۹۸ س آخر.
(۲) النقض، ص ۴۰۵ س۵.
(۳) النقض ص ۴۱ س۱۴.
(۴) روده ص۲۱۹، ونرمه ص۲۲۶.

شافعی نشین ری بعهد سلجوقیان برهیچیك ازچهار نقطه فوق قابل انطباق نیست .

ازینجا احتمال‌می‌رود جوان‌مرد قصاب مدفون درسرفلیسان که وصف بقعتش درصحیفهٔ ۴۲۶ مجلد نخستین کتاب حاضر ثبت افتاده ، و احـوالش در کتب رجال شیعه بدست نیامده ، ازرجال مذهب ابوحنیفه بوده باشد .

۵ قول‌صاحب جنةالنعیم درباب حنفیان مقیم اطراف سکةالموالی نیزدرصحیفهٔ ۸۵ مجلد حاضر ، درتعیین بخش شافعیان درج گردیده .

این بود دلائل نگارنده درتعیین بخشهای مخصوص سه طایفه بزرگ مذهبی ری، که باروایت یاقوت مذکور درصحیفه ۸۱ مجلد حاضر نیز مطابقتی کلّی دارد ، و امروز نیز اگرکسی ازچند صد متری جنوب شرقی بـاروی دزرشکان (حدود یك ۱۰ کیلومتری راه ورامین ازسه راه ابن بابویه‌فعلی) بسوی مشرق‌وجنوب شرقی بنگرد، هرسه پهنهٔ مذهبی قدیم درپیش چشم وی قرار می گیرد .

نقشهٔ «تقسیم ری ازنظر اقامت فرق مذهبی» بطریقی فراهم آمده ، که بتقریب با همه اقوال مذکور دراین مبحث مطابقت دارد .

محلت‌های هریك از دو طایفهٔ شیعه و سنی :

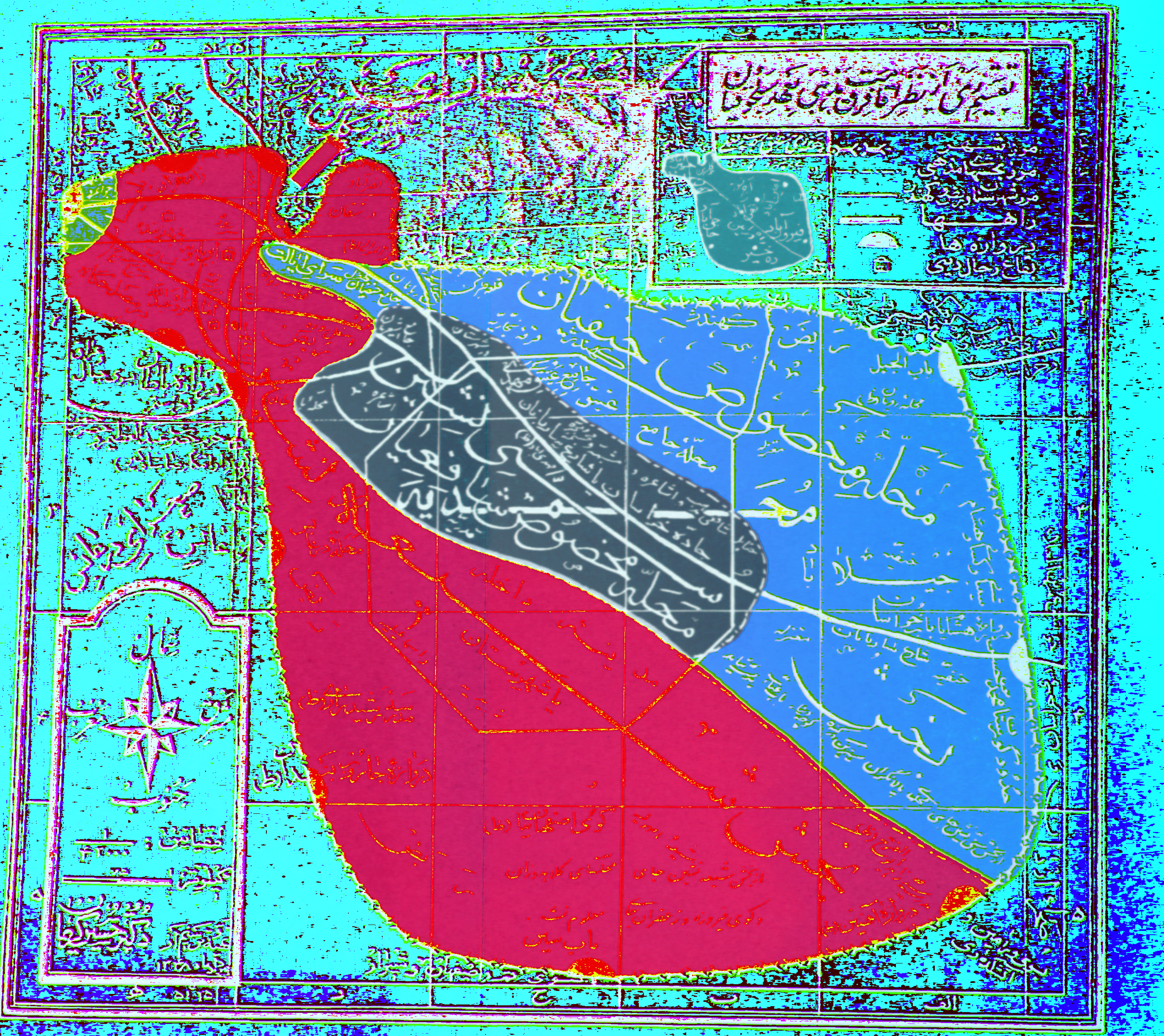
۱۵ بحث از محلّت هـای ری در صحـائف ۱۹۰-۲۱۴ مجلد اول کتاب حاضر بتفصیل‌گذشت ، در اینجا فهرست‌وار اشارتی بنام محلّت های هر یك از دو طایفهٔ شیعه و سُنّی می‌رود :

محالّ شیعه نشین ری :

قسمتی ازمغرب باطان،دررشقان،درعابس، درمصلحگاه، دروازهٔ آهنین،دروازهٔ ۲۰ جاروب بندان ، دیرینه قبه ، قسمتی ازشمال وجنوب روده، زامهران ، زعفران‌جای، فخرآباد ، قسمتی ازمشرق فلیسان ، کـلاهدوزان ، کوی اصفهانیان، کوی فیروزه ، ناهك یاناهق ، مشهد امیرالمومنین ، سرداب .

محالّ سنی نشین:

قسمتی ازمشرق باطان، پالانگران، جیلاباد،درشهرستان، در کنده، مرکزروده یا ۲۵ قطب روده ، رویان ، ساربانان ، سرای ایالت ، سِیزِیْن، مهدی‌آباد، نصرآباد (پیش از تعمیر فخرالدوله وتبدیل به فخرآباد).



نقشه منضمی ری باستان ناظر صفحه ۸۸

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date
3 580			
596			
286			
438			
646			
530			
3076			

اختصار را از ذکر بازارها و کوچه‌ها وشوارع و دروازه‌ها ومساجد، ودیگر اماکن مخصوص هر طایفه خود داری می‌شود ، علاقه‌مندان را به نقشهٔ « تقسیم ری از نظراقامت فرق مذهبی»، ونیز به مجلد اول کتاب حاضر درمقام ذکر هریك ازاین اماکن رجوع باید کرد .

باب سوم

تاریخ عمومی ری در شش فصل

فصل اول ری در مسیر تاریخ در دو بخش

مقدمه :

قدمت ذکر ری با قدمت تاریخ نژاد آریا همراه است، و عمر سفالهای بدست آمده از این شهر کهن را میان چهار هزار سال تا شش هزار سال پیش دانسته‌اند[1]، بنزد عالمان و ارباب مسالك قرون اسلامی نیز کهنگی ری مسلم بود، و گنجهائی که از آن پهنه بدست می آمد نمی دانسته‌اند که عهد آن بچه زمان و کدام سلطان می کشد، چنانکه در آثار البلاد قزوینی از مؤلفات سال ۶۷۴[2] ثبت افتاده :

«... والناسُ يحفرون بها، يجدون جواهر نفيسة وقطاع الذهب، وبها كنوزٌ فی كلّ وقت يظهر منها شیء، لانّها مازالت موضع سرير الملك؛ وفی سنة اربع عشرة وستّمائة فی زمن ايلقلمش (کذا در نسخهٔ مطبوع، صحیح: اِغْدَمِشْ) ظهر بها حبابٌ كان فيها دنانير عجيبةٌ ، ولم يعرف انّها ضرب ایّ ملك...[3]»

این حقیقت ، که نخستین بنیان‌گذار ری را باختلاف هوشنگ پسر کیومرث، کیخسرو پسر سیاوش، شیث پیغمبر، وتنی چند دیگر که شخصیت یا زمان آنها برما بکلی مجهول است دانسته‌اند[4]، خود دلیلی بیّن بر بُعد عهد پیدایی این شهر کهن تواند بود.

---

(۱) رك: مجلد اول کتاب حاضر، ص۹.

(۲) مجلد حاضر، ص۶۲.

(۳) آثار البلاد، ص۳۷۵س۱۵. نیز درهمین صفحه س۷ مذکور است: [الری] قدیمة البناء.

(۴) مجلد اول کتاب حاضر، ص۶۹-۷۲.

در این‌فصل بحوادث و وقایع تاریخیی که درضمن آنها پای ری‌بمیان کشیده آمده، ویا ذکری از آن رفته، ازافسانه‌های ایران باستان، ودوره‌های روشن تاریخی: عهد آشوریها، مادیها، هخامنشیها ، اسکندر وسلوکیها ، اشکانیان ، ساسانیان ، دورهٔ تسلّط اعراب برایران ، طاهریان ، سامانیان ، بوییان، سلجوقیان، تاتارها یا مغولان، آل‌بادوسپان، جلایریان، آل‌مظفّر، تیموریان، قراقوینلو، آق قوینلو ، صفویان تا عهد شاه طهماسب اشارتی موجز می‌رود ، وچون تاریخ‌طهران ــ این فرزند خوش رشد ری ــ رابطه‌ای ناگسستنی باتاریخ آن شهر دارد ، ازین‌رو بمنظور تکمیل این‌مبحث وروشن کردن پیشینهٔ طهران،دامن‌سخن‌را درباب‌حوادث این‌پهنه بااختصاری تمام تا زمان قاجاریان می کشاند .

در این‌مهم‌ازتفصیل‌وتطویل کلام،وبسط تمامت واقعات تاریخی ــ که بی‌گمان صحائفی بیشمار را درمجلّداتی چند فرا می‌گیرد ــ خود داری شد ، و علاقه‌مندان بشرح بیشتر را به اسناد مذکور در ذیل وقایع رجوع باید کرد .

نگارنده‌درتنظیم‌این‌باب‌تاحدّ قدرت وامکان همگی‌منابع معروف ولازم معتمد قدیم‌وجدید خارجی‌وداخلی، رادرمطالعه‌آورد. درمواردی که دربیان‌حقیقتی‌اختلاف یاتشویشی‌دراقوال بنظررسید، اختیار برقول منبع باستانی‌ترافتاد، ودرصورت تردید در صحّت‌آن ، مراعات‌کثرت نسخت‌شد .

بخش اول پیش از اسلام

۱ــ در تاریخ افسانه‌ای ایران باستان :

در مجلّد اوّل کتاب حاضر ص ۷۰ــ۷۲ بنقل از منابع ذکررفت که بنـاء نخستین ری را برخی به شیث پیغمبر پسر آدم؛ وگروهی بـه هوشنگ پیشدادی پسر کیومرث؛ وفرقه‌ای‌بااختلاف‌به رُوی، راز، ری‌ازفرزندان نوح؛ ودسته‌ای به کیخسرو ابن سیاوش نسبت داده‌اند.

درتاریخ بلعمی دربیان‌داستان ضحاك ذکررفته که، فریدون وکاوه هردو به ری آمدند بدین‌قرار :

«... چون‌کاوه به ری آمد آفریدون از پنهانی به‌ری‌آمد ، پس چون‌کاوه خبر

آفریدون شنید شاد شد...»

ابن فقیه نیز در مختصر کتاب البلدان اشارت کرده، که فریدون در تعقیب بیوراسف بری رسید.[۱]

ولادت منوچهر را برخی از تاریخ نویسان در ری، وگروهی در دماوند ری دانسته‌اند، در تاریخ بلعمی در احوال وی مذکور است:

«... این منوچهر بزرگ شد، و برزمین ری بود، و آنجا زاده بود، وگروهی گفتند درزمین دماوند بود...[۲]»

این گفته در تاریخ الکامل ابن اثیر نیز مذکور است[۳].

همچنین در داستان نزاع منوچهر وافراسیاب ذکر ری کراراً بچشم می‌خورد[۴]، درمجمل التواریخ بنای ری زیرین به منوچهر نسبت داده شده[۵]. در غررالسیر ثعالبی نیز، که داستان افراسیاب در ایران پس از مرگ منوچهر درج افتاده[۶]، باز کراراً ذکر ری بمیان آمده، واز آن جمله است:

«لمّا وَقَعَ الاختیارُ علی زوّ [بن طهماسف من ولد افریدون = زاب[۷]] بایعه زال وقارن وطوس وکستهم وکشواذ وسائر القوّاد والاعیان، وهم بازاء افراسیاب بباب الرّی... فمشت السفراء بین زوّ وافراسیاب... واضطرّ افراسیاب إلی مفارقة الرّی لِعزّ الطعام وعوَز العلوفة بها، فتحوّل إلی طبرستان... واقام زوّ فی معسکره بباب الرّی...[۸]»

فردوسی ذکر کرده که، کیقباد صد ده بگرد ری پی افکند:

بسی شهر خرّم بنا کرد کی — چوصد ده بنا کرد برگرد ری[۹]

(۱) تاریخ بلعمی، ص۱۴۶ س۱۷؛ مختصر کتاب البلدان، ص۲۷۴ س آخر.

(۲) طبری، ج ۱ ص۱۹۴ س۲۷. تاریخ بلعمی، ص۳۴۴ س۴.

(۳) الکامل ابن اثیر، ج ۱ ص ۹۲ س۱۵.

(۴) تاریخ طبرستان ابن اسفندیار؛ ج ۱ ص۶۱ س ۳ ببعد؛ تاریخ رویان اولیاءالله، ص۱۸ س۲۵ ببعد، تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۱۵ س۱۱ ببعد.

(۵) مجمل التواریخ، ص۴۳ س۱۱.

(۶) عزرالسیر، ص۱۰۸ س۱ ببعد.

(۷) » » ، ص ۱۳۰ س۳ ببعد.

(۸) غررالسیر، ص ۱۳۱ س۴ ببعد.

(۹) شاهنامه، ج۲ ص۳۱۴ س۱.

در کتاب دیکسینر دولاپرس نقل گردیده، که کیخسرو بری آمد[۱]. ذکر وی در سابق برفت.

۲ـ بعهد آشوریان:

پیش از استقلال ایران وظهوردولت ماد بخشی عمده ازسرزمین ماد دراختیار شاهان آشور بود، و در آغاز قرن هفتم قبل از میلاد درپهنهٔ ماد بیش از پنج ایالت آشوری وجود داشت[۲]، و ری ازآن جمله بود؛ دراین باب در تورات نیز اشاراتی درج است، که بیان آن درصحیفهٔ ۴۱ مجلّد اول کتاب حاضر گذشت، و درهمانجا ذکر گردید که آشوریان برطبق روایت تورات جمعی ازبنی‌اسرائیل‌را به کشور آشور کوچانیدند، ودرشهرهای مادیان مقیم گردانیدند. یهودیان قدیم ری ازآن جمعند[۳]، و داستان توبیت و ژودیت از شخصیتهـای مذهبی یهود (بفـرض صحّت و اصالت) مربوط بهمین عهد است.

بارتولد مستشرق معروف روسی درجغرافیای تاریخیی که برای ایران فراهم آورده گفته:

«آرین‌ها هنگامی که بسمت غرب حرکت می‌کردند، در ری داخل ولایتی شده بودند، که سابقاً عساکر آشوری وارد آنجا شده، و بنابراین مملکت مزبور تا یکدرجه ممکن بود که تحت نفوذ تمدن بین‌النهرین واقع شود. در دورهٔ سلطنت آسارهادون (۶۸۱ ـ ۶۶۸ ق. م.) تا البرز و دماوند رسیده بودند، ولی این سفرها صورت تاخت و تـاز داشت، و مانـع ازآن نگردید کـه مادیها در دورهٔ سلطنت آسور بنی‌پال (۶۶۸ـ۶۲۶ ق.م.) خلف آسورهادون ازموقعی که آشوریها درجاهای دیگر مخصوصاً در خوزستان مشغول بودند استفاده کرده و سلطنت مقتدر مادی را تشکیل دهند[۴].»

---

(۱) دیکسینردولاپرس، ص۲۷۳ س۱۳.

(۲) ترجمهٔ تاریخ ماد تألیف دیاکونف روسی، ص۲۶۷ س۱۶.

(۳) ایران گیرشمن، ترجمه از فرانسوی بانگلیسی، ص ۱۱۵ س ۷ ببعد؛ ترجمهٔ فارسی، ص ۱۰۴ س۱۱ ببعد.

(۴) جغرافیای تاریخی ایران بارتولد، ترجمهٔ فارسی، ص۱۸۴، ۱۸۵.

۴- بزمان استقلال مادها :

سُلطه و تهاجم و تاخت و تازهای دولت آشوبگر آشور درسرزمین‌ماد همچنان ادامه داشت، و درحدود سال ۷۰۰ قبل ازمیلاد بخش غربی ماد بدست آشوریان بود، آخرین لشکرکشی آشوریان به‌خاك مـاد درعهد سارگون دوم درسال ۷۰۶ پیش از میلاد اتفاد افتاد .[۱]

چون نوبت شاهی به هُوَوَخْشَتَرَ که یونانیان کیاکسارس (Cyaxares) نامیده‌اند رسید ، درحدود سالهای ۶۰۵-۶۱۲ قبل از میلاد دست متجاوز آن دولت را از این سرزمین کوتاه ، و آن قوم را پس ازقرنها حکومت منقرض کرد ؛ وازاین تاریخ تـا



بزرگان ماد . از نقشهٔ برجسته‌ای در استخر ـ قرن پنجم ق.م.

عکس از تاریخ ماد دیاکونف

(۱) ترجمهٔ تاریخ ماد تألیف دیاکونف ، ص۲۷۸ س۵، وص۲۸۳ س۲.

سال ۵۹۰ پیش از میلاد پادشاهیهای ماننا و اسکیت (سکاها) مطیع ماد شدند[۱]؛ و از این پس بود که آریائیها به بین‌النهرین و نواحی غربی آسیا نیز دست یافتند.

درمجلد اول کتاب حاضر صحیفهٔ ۴۳ اشارت رفت که ماد اصلی به‌هنگام توسعه به دو بخش ماد بزرگ و ماد کوچك تقسیم گردید، و پهنهٔ ری در حساب ماد بزرگ بود، لکن بعضی‌ها سرزمین ری (صفحهٔ واقع میان دربند دریای گرگان و حوالی قزوین[۲]) را بنام ماد رازی بخش جداگانه بحساب آوردند، و به بخش‌های دوگانهٔ سابق ماد بیفزودند، و آنرا شامل سه بخش دانستند. ظاهراً قول نخستین را رجحانی است.[۳] از اینکه گروهی ری را بعهد دولت ماد بخشی مستقل بشمار آوردند، ارزش این شهر بدان عهد روشن می‌گردد.



پوشاك ساکنان ماد. از چپ براست: سر مردی اسیر از نقش برجستهٔ آنوبانی‌نی (هزارهٔ سوم ق.م.)؛ یکی از بزرگان ماد از روی نقش برجستهٔ استخر (قرن ۵-۶ ق.م.)؛ لولوبیان از لوح فارام - سوئن (هزارهٔ سوم ق.م.)؛ مرد مادی از نقش برجستهٔ دور - شاروکین (قرن هشتم ق.م.)

عکس از تاریخ ماد دیاکونف

(۱) ترجمهٔ تاریخ ماد دیاکونف، ص ۳۸۹ س ۱۴؛ تمدن هخامنشی، ج ۱، ص ۲۲، ۲۳؛ ایران قدیم ص ۴۲، ۴۳.

(۲) ایران باستان، ج ۳ ص ۲۲۱۶ س ۲۱ ببعد،

(۳) ایران باستان، ج ۱ ص ۲۰۷ س ۱۰؛ ج ۳ س ۲۲۱۷ س ۵ ببعد.

مغان که ظاهراً ـ چنانکه درمبحث مذهب گذشت ـ از ری برخاسته بوده‌اند، درآغاز قرن ششم قبل ازمیلاد در دربار شاهان ماد سمت نمایندگی مذهبی را یافته بوده‌اند[۱]؛ و آستیاك درسیاست ازتعالیم مغان استفاده می کرد.[۲] بقول دیاکونف در تاریخ ماد، نمی‌توان تعلیمات مغان را در عهد دولت ماد وهخامنشیان زرتشتیگری خواند[۳]، تعالیم مغان ازقرن هشتم تاقرن ششم قبل‌ازمیلاد یك جریان معین دینی‌بود[۴]، و ری یا مهد مغان را باید مرکز این جریان پنداشت.

۴ـ در دورهٔ هخامنشیان :

کورش بزرگ برآستیاك آخرین پادشاه ماد خروج کرد، وبسال ۵۵۰ قبل از میلاد همدان را بگشود[۵]؛ وازآن پس سرزمین بزرگ ماد را بتصرف گرفت. وی به نقل گزنفن (بفرض صحّت روایت) درپایان عمر، بدان هنگام که پسر خویش کامبیزرا بجانشینی برمی‌گزید، حکومت ماد را (که ری نیز جزء آن بود) به پسر دیگرخود واگذارکرد؛ این معنی درترجمهٔ تاریخ سرگذشت کورش تألیف گزنفن چنین ذکر گردیده :

«... کورس سخنان خود رابانجام رسانید، پسرش کامبیز را به‌جانشینی خود معیّن نمود، وبفرزند دیگرش حکومت مدی وارمنستان ومملکت کادوزینها را واگذار نمود...[۶]»

دروقایع پادشاهی داریوش بزرگ نیزنام ری مکرر مذکورآمده است، پیرنیا درتاریخ ایران قدیم آورده :

---

(۱) تاریخ ماد، ص۴۸۰ س‌ماقبل‌آخر.

(۲) تاریخ ماد، ص۵۱۱ س ماقبل‌آخر

(۳) تاریخ ماد ص ۴۹۰ س۵.

(۴) تاریخ ماد ص۴۹۰ س‌آخر.

(۵) ایران باستان؛ ج ۱ ص۲۶۴ س۷؛ ایران قدیم، ص۵۲ س۳۵ ببعد.

(۶) ترجمهٔ تاریخ سرگذشت‌کورش، ص۳۱۸ س ماقبل آخر، ظاهراً تعالیم مزدیسنا نخست در زمان خشایارشا، پس ازماجرای گئوماتا بطور رسمی مورد حمایت قرار گرفت: ترجمهٔ تاریخ ماد، فهرست حواشی، ص۷۵۸ س۲۱.

«قشون ماد که ساخلو این مملکت بود، به اغوای شخصی که خودرا فْرَوَرْتیش و از اعقاب هُووَخْشَتَر می‌خواند یاغی شد ، ومادی‌ها او را پادشاه کردند . در ابتدا داریوش یکی از سرکردگان خودرا مأمور کرد تا اغتشاش ماد را فرونشاند، وجنگهایی شد که نتیجهٔ قطعی نداد . پس از آن داریوش امر کرد که جنگ را موقوف دارند تا خود او وارد شود...

۵

[داریوش پس از آنکه بابل را بسال ۵۲۱ ق. م. فتح کرد] به ماد تاخته قشون مادی را شکست داد ، و فْرَوَرْتیش را ، که به ری فرار کرده بود، به‌امر او گرفته در همدان بدار آویختند ...[۱]»



عکس از تاریخ ماد دیاکونف

(۱) تاریخ ایران قدیم ، ص۶۶ س ۱۳ ببعد .

دیاکونف روسی موضوع قیام فرورتیش را ، و اینکه ساکنان ماد و پارت و هیرکانیه نیز بدو پیوستند ، و ظاهراً مردم ارمنستان نیز اورا یاری دادند ، و سرانجام کار اورا در کتاب تاریخ ماد مشروح‌تر از تفصیل بالا ذکر کرد که اختصار را از نقل آن خود داری می‌شود.[1] نام ری در کتیبهٔ بیستون، که از داریوش بجامانده، بصورت
۵ رگا (Ragā) درستون دوم وسوم در ذکر وقایعی که با این شهر ارتباط می‌یابددرج افتاده، که شرح آن درمجلد اول کتاب حاضر ص۶۶ گذشت . یونانیان واقوام‌شرقی درمحاورات عادی پادشاه هخامنشی را شاه ماد می‌خواندند؛ و یونانیان جنگهای ایران ویونان را بزمان شاهان هخامنشی جنگهای مادی می گفتند .[2]

۵ـ درحملهٔ اسکندر :

۱۰ اسکندر پس ازوارد آوردن ضربات مهلک برپیکر پادشاهی هخامنشی، وطعمهٔ آتش‌گردانیدن تخت جمشید ، از راه همدان و ری به تعقیب داریوش پرداخت ، در ایران باستان به نقل از آرّین (Arrien) مورخ یونانی مذکور افتاده :

«... آرّین گوید : اسکندر چون شنید که داریوش (سوم) به ماد رفته بدان مملکت پرید ... درهمدان سواره نظام تسالی را مرخص کرد ... با وجود این (از
۱۵ همدان) بهمان سرعت تاخته روز یازدهم به ری رسید . روز دوازدهم می‌توانست به دروازهٔ بحرخزر برسد، ولی داریوش ازاین دروازه گذشته بود . دراین وقت‌قسمتی ازسپاهیان داریوش بخانه‌های خود برگشتند ، و بعضی‌هم به اسکندر تسلیم شدند . چون اسکندر امید نداشت که به داریوش برسد ، پنج روز در ری ماند و استراحت بقشون خود داد ...[3]»

۲۰ موضوع اقامت چند روزهٔ اسکندر در ری در منابع عمدهٔ‌خارجی‌نیزانعکاس دارد ، چنانکه در لاروس قرن بیستم در ذکر راگس (ری) درج آمده :

«Alexandre y séjourna quelques jours en 331[4].»

(۱) ترجمهٔ تاریخ ماد دیاکونف، ص ۵۳۳ـ۵۳۸.

(۲) تاریخ ماد ، ص۵۱۹، س ۱۸ ، و فهرست حواشی‌آن، ص۷۶۷ س ماقبل‌آخر.

(۳) ایران‌باستان، ج ۲ ص۱۴۲۹ـ۱۴۳۱ بتلخیص .

(۴) لاروس قرن بیستم ، جلد پنجم ص ۹۱۱.

مفاد آن اینکه اسکندر بسال ۳۳۱ پیش ازمیلاد چند روزدر آنجا اقامت کرد .

دیاکونف روسی احتمال می‌دهد که اسکندر در ری ساتراپ ماد را تعیین کرد بدینگونه :

«وی ظاهراً در رغه (ری) شخصی بنام اُکسودات (Oksodat) راکه داریوش بسیاه چال افکنده بود به ساتراپی ماد منصوب کرد.[۱]»

مینورسکی در دائرةالمعارف اسلامی تاریخ ورود اسکندر را بری (بنقل از آرّین) تابستان سال ۳۳۰ پیش ازمیلاد نوشته است[۲]. گویا ظاهراً این نکته ازداستان بالا ، که اسکندر درهمدان سواره نظام تسالی را مرخص کرد ، و بعضی از سپاهیان داریوش تسلیم وی شدند، ونیز بشرحی که بیاید کمك خواستن اسکندر ازپایگاههای ری وهمدان سبب ایجاد این فکر گردیده، که از ری سپاهیانی بیامدند ودربرانداختن خاندان کیان (هخامنشیان) با سپاه اسکندر همداستان شدند ، درباب کمك خواستن اسکندر ، درترجمهٔ کتاب اسکندر مقدونی چنین درج آمده :

«قاصدانی که بپایگاههای ری وهمدان گسیل می‌شدند ، و احکام اسکندر را برای فرستاده شدن نیروهای کمکی ابلاغ می کردند ، می گفتند : اسکندر روبمشرق وبا قصای عالم براه افتاده ...[۳]»

داستان کمك دادن سپاهیان ری به اسکندر، در شاهنامه فردوسی ، آنجا که خسروپرویز بهرام چوبینه را مورد شتم وطعن قرار می‌دهد، چنین سروده آمده :

همان از ری آمد سپاه اندکی — که شد با سپاه سکندر یکی
میانها ببستند با رومیان — گرفتند ناگاه تخت کیان[۴]

(۱) تاریخ ماد، ص ۵۴۵ س ۱۲.

(۲) دائرةالمعارف اسلامی ، ج ۳ ، بزبان فرانسوی ص ۱۱۸۳ ، بزبان انگلیسی ص ۱۱۰۶ . موضوع آمدن اسکندر به ری در منابع شرقی نیز درج است. دراخبارالطوال، ترجمهٔ فارسی، ص۴۹ س۹ ، در ذکر اسکندرآمده : « پس ازآن از نیشابور و طوس گذشت تا به سرزمین ری رسید » . قول نظامی نیز دراین‌باب درص۳۰ مجلد حاضر درج آمد .

(۳) ترجمهٔ کتاب اسکندر مقدونی، ص ۱۸۸س۱۹.

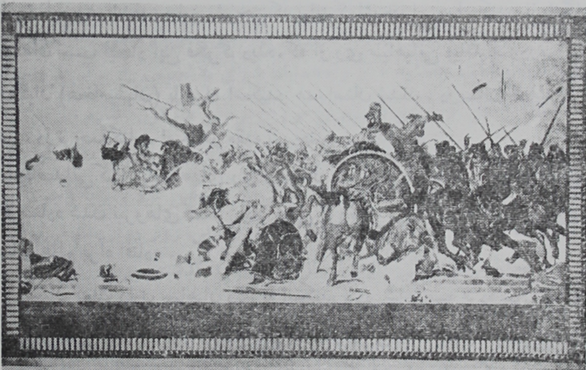
(۴) شاهنامه، جلد نهم ص۲۶۹۶ س ۱.

این همکاریِ با اسکندر در کتاب درر التیجان، بمردم پارت ـ که بعدها سلالهٔ اشکانی ازمیان آنها پیدا شدند ـ نسبت داده شده ، ودرجایی درمقام ذکر ایشان درج افتاده :

«... دراضمحلال طبقه و سلسلهٔ سلاطین کیان ، و انقراض سلطنت ایشان با اسکندر همدست گشتند، بلکه بزعم بعضی محرّك و مهیّج پادشاه مقدونیه شدند...[۱]»

۵

ونیز: «... یکی از مصنفّین گوید : پارتها آنوقت که درتبعیت سلاطین کیان یعنی رعیّت آنهابودند، درادای مالیّات گاهی تهاون ومسامحه‌می‌نمودند، وحقوق‌دولت را بدرستی مرعی ومنظور نمی‌داشتند ، اما هنگام جنگ ازخدمتگزاری دولت چیزی فروگذار نمی کردند ...[۲]»



Pompeii: Mosaic representing the battle of Darius and Alexander at Issus

جنگ داریوش و اسکندر درایسوس ـ پمپئی کاشی کاری. عکس از تاریخ ایران گیرشمن ، ترجمهٔ انگلیسی

۱۰

درمجلد اول کتاب حاضر صحیفه ۳۵۱ اشارت رفت ، که در احوال اسکندر نوشته‌اند که: در ری وماد برای جلوگیری از تجاوزات مردمان شمالی اسکندر قلاع وشهرهائی ساخته بود.[۱]

(۱) دررالتیجان ، ج ۱، ص۱۴۱ س ماقبل آخر.

(۲) دررالتیجان ، ج ۱ ص۱۴۱ س۳.

(۳) رك: ایران قدیم ، ص۱۱۹ س۱۴.

پس ازمرگ اسکندر، آنتیگن یکی ازسرداران وی را بسال ۳۱۶ پیش‌ازمیلاد گذر بر ری افتاد. مینورسکی درمقالت خویش درباب ری در دائرةالمعارف اسلامی بنقل از دیودور سیسیلی آورده :

«Diodore raconte qu, Antigone passa par Rhagae après sa victoire sur son rival Euménès (316 avant J. -C.)[1] » ۵

مفاد آن اینکه : «دیودور حکایت کرده که آنتیگن پس از پیروزی بر رقیب خویش اومنس بسال ۳۱۶ پیش ازمیلاد از ری رد شد.»

وی براثر پیروزی بر اومنس ، مقتدرترین مرد آسیا گردید.[2]

۶ـ درحکومت سلوکیان :

۱۰ بعهد سلوکیان زلزله‌ای شدید شهر ری‌را ویران کرد، وسلوکوس اول‌معروف به نیکاتر(۲۸۰-۳۱۲ پیش‌ازمیلاد[3]) خرابیها را مرمت وشهر را باردیگر آبادگردانید، ونام موطن خویش اوروپس را بر آن نهاد، و بدین جهة درایـام حکومت آن خاندان ری‌را اوروپس(Europos) می‌نامیدند. این قول را از استرابن جغرافی‌دان معـروف یونانی نقل کرده‌اند ، و اسناد آن در مجـلد نخستین کتاب حاضر صحیفهٔ ۷۵ درج ۱۵ افتاده است.

نقشه و چگونگی تجدید بنای ری بوسیلهٔ سلوکوس در ری معلوم نیست، اما دیاکونوو (Diakonov) روسی درباب نقشهٔ شهرسازی سلوکیان چنین نوشته .

«... درعهد شاهان سلوکیه شهرسازی رونق فراوان یافت ... اکثر آنها طبق نقشهٔ معیّنی که «هیپودام» نامیده می‌شد بناشده بود. طبق نقشهٔ مزبور شهر دارای دو ۲۰ خیابان اصلی شمالی جنوبی ، وشرقی غربی بود، که یکدیگر را قطع کرده زوایای قائمه تشکیل می‌دادند ، وکوچه‌ها وخیابانهای جنبی موازی با خیابانهای اصلی ویا

(۱) بزبان فرانسوی ، ج ۳ ص ۱۱۸۳ ، بانگلیسی، ج ۳ ص ۱۱۰۶

(۲)جهة وقوف بکلیاتی دراحوال‌وی بتاریخ «اشکانیان» تالیف‌دیاکونوو (Diakonov) روسی، ترجمهٔ فارسی ص۸-۱۱ رجوع شود .

(۳) کلیاتی‌ازاخبار وی درکتاب مذکور درذیل بالا(اشکانیان)ص۱۲-۱۵درج است.

عمود بر آنها بودند ، و بخشها و یا بلوکهای مربعی از منازل بدین طریق ایجاد می‌گشت.[۱]»

سکّه‌هایی که ازسلوکیان بدست‌است درشهرهای: ری، شوش، تخت جمشید پیدا شده است.[۲]

۵ سلوکیان درپهنهٔ ری و آبادیهای دیگری نظیر آپامه ، که درآن حدود بوجود آورده بودند،گروهی ازمردم مقدونی را بمنظور ترویج یونانیت مقیم گردانیدند.[۳]

۷- بروزگار اشکانیان :

ری چنانکه کراراً درمطاوی کتاب حاضر یاد گردید ، بعهد اشکانیان اهمیّتی خاص پیدا کرد، وسمت پای‌تختی آن دودمان را بیافت، وبنام‌آنان آرْشکیه (Arsakia)

۱۰ نامیده شد.[۴]

این مهم را تاریخ نویسان شرق وغرب هردو دسته ذکر کرده‌اند ، و دراخبار مربوط بدان عهد نام ری فراوان بچشم می‌خورد .

بنوشته‌ها وگفته‌های نویسندگان شرق در باب اشکانیان (حتی بروایت قدماء آنان) نمی‌توان اعتماد کرد، وبا آنکه مورخان قرون نخستین‌اسلامی نسبت به ادوار

۱۵ بعد ، بزمان اشکانیان نزدیک‌تر بوده‌اند ، ظاهراً چنین بنظر می‌رسد که اطلاعشان در این باب تقریباً هیچ است[۵]، با این حال اشارت آنها را نسبت به ری در مقام ذکر

(۱) اشکانیان ، ترجمهٔ فارسی، ص۲۱ س۲ .

(۲) ترجمهٔ کتاب باستان‌شناسی‌ایران‌باستان، تألیف لویی واندنبرگ،ص۲۱۲س۲۲؛

(۳) دائرة المعارف اسلامی صحائف مذکور در رقم ۱ ذیل صفحهٔ قبل؛ ایران باستان ج ۳ ص ۲۱۱۶-۲۱۱۷ ؛ ایران قدیم ، ص۱۱۹ س۱۷ ؛ دررالتیجان ، ج۱ ص۱۹۳ .

(۴) مجلد اول کتاب حاضر ، ص ۷۶ س ماقبل‌آخر.

(۵) اصولا تاریخ اشکانیان نزد مورخان مغرب زمین نیز کاملا روشن‌نیست، واطلاعات موجود در منابع‌کتبی‌کافی نیست، و سکه‌های بدست‌آمده نیز حتی جهة تعیین تواریخ‌وروشن ساختن توالی سلطنت شاهان چندان کمکی نمی‌کند ، چون همه شاهان آن سلسله تا اواسط قرن اول پیش از میلاد در سکه‌ها بنام رسمی و دیهیمی یعنی آرشاك (اشك) خوانده شده‌اند ، و نام شخصی ایشان ذکر نشده، و نیز در این‌سکه‌ها تاریخ سالها فقط از سی‌سال قبل ازمیلاد ببعد، وآنهم گاه نامرتب یاد شده ، رك : ترجمهٔ کتاب اشکانیان ، تألیف دیاکونو روسی ص ۳۸ ببعد .

دودمان اشکانی بکلّی نادیده نباید انگاشت . نمونه را پاره‌ای از این اقوال، که در خلال آنها بنام ری نیز تصریحی رفته، در ذیل درج می‌افتد :

از تاریخ بلعمی درظهور اشکانیان :

«داراءالاکبر را پسری بود نام او اشك، واین اشك بوقت اسکندر خردبوده بود، به ری بود، چون اسکندر برادرش دارالاصغر[کذا]را بکشته بود واین اشك چیزی نتوانست کردن . آنگاه چون انطیخس رومی بیامد وملك از لب دجله ازین سوی تاری بازگرفت، این اشك بزرگ شده بود، برخاست از ری، وبیرون آمد، وسپاه با او گرد آمدند ، و ملوك طوایف هرکس او را یاری کردند ، وحق نعمت پدرش بر خویشتن رعایت کردند، وسپاه فرستادند وخواسته فرستادند . اوسپاهی ازری بکشید وبیامد ، وبا انطیخس رومی حرب کرد و اورا بشکست وبکشت، و آن پادشاهی از ری تا لب دجله بگرفت ...[1]»

ونیز : «وهم آنقدر ملك که از دست آن رومی بیرون کرد از ری تا لب دجله بدان بسنده کرد . وبیش طمع نکرد[2].»

ونیز: «... اشك آن سپاهها همه با ملوك طوایف بازگردانید ، و خود بملك بنشست ازلب دجله تا ری...[3]»

در ذکر طول مدت میان اسکندر وساسانیان نقل کرده :

«... ازوقت ذوالقرنین تا بدان وقت که اردشیر آمد، پانصد و بیست وسه سال بود ، آن مدّتها که ذکر آن کردیم ،که مدّتی از لب دجله تا ری اشکانیان داشته بودند ...[4]»

مؤلف نخبة‌الدهر نیز مستقرّ اشکانیان را ری دانسته وگفته :

«...کان مستقرهم [الاشغانیه] بالرّی...[5]»

(۱) تاریخ بلعمی، ص۷۲۷ س۵ ببعد .

(۲) » » ، ص ۷۲۸ س۴ ببعد .

(۳) تاریخ بلعمی ص۷۳۱ س۳.

(۴) تاریخ بلعمی، ص۷۳۳س۱.

(۵) نخبة‌الدهر فی‌عجایب‌البروالبحر ،ص۲۵۷ س۳.

درالبدء والتاریخ مذکور است که اشکانیان اشك بن دارا را بزرگ می‌داشتند وملکش می‌نامیدند، وازموصل تا ری واصفهان را دراختیار داشت، بدین قرار:

«... وکانُوا یعظّمون [الاشغانون] اشکَ بن‌دارا، ویسّمونه الملك،وکان‌فی‌یده من‌الموصل إلی الریّ واصبهان...[۱]»

۵ این بود نمونه‌ای ازگفته‌های نویسندگان شرق درباب اشکانیان.

درکتاب ایران باستان ودررالتیجان بنقل ازآتنه (Athénée) مذکوراست که، ری پای‌تخت بهارهٔ اشکانیان بوده، ودرگراندآنسیکلیدی نیزذکرگردیده که اشك ری را پای‌تخت خویش قرارداد، ودراین باب درمجلد نخستین صحیفهٔ ۲۸۶ سخن‌رفت.

پیرنیا درتاریخ ایران قدیم نقل کرده:

۱۰ «نظر بفصول چهارگانه مقرسلطنتی بنوبت درچهـار شهر بود: در شهر صد دروازه، ری، همدان، تیسفون (درکنار دجله).[۲]»

مینورسکی نیز بنقل ازآتنه مورخ مذکور درفوق نوشته که شاهان پارت بهار را در ری وزمستان را دربابل می‌گذرانده‌اند، بدین قرار:

«Athénée, dans Deipnosophistae, dit que les rois parthes passent le printemps à Rhagae et l'hiver à Babylone.[3]»

۱۵

نام ری در اخبارمربوط به خاندان‌اشکانی، ازاشك دوم ببعد بچشم می‌خورد، قول‌نیلسون دوبواز درکتاب تاریخ سیاسی‌پارت، درباب تجدید بنای شهرری‌بدست اشك دوم تیرداد یا جانشین‌وی درمجلد اول کتاب حاضر گذشت.[۴]

تیرداد درحدود ۲۱۱ قبل ازمیلاد پس ازسی وهفت سال سلطنت وفات‌یافت[۵].

۲۰ در آغاز عهد این خاندان، ری میان شاهان اشکانی و سلوکیان دست بدست می‌گشت. پیرنیا درایران قدیم ازمنابع خود نقل کرده:

(۱) البدء والتاریخ، ج ۳ ص ۱۵۵ س۷.

(۲) ایران قدیم ص ۱۲۲ ذیل۳.

(۳) دائرة‌المعارف‌اسلامی، بزبان‌فرانسوی، ج۳ص ۱۱۸۳، بزبان‌انگلیسی، ج۳ص۱۱۰۶.

(۴) مجلد اول ص۲۸۷.

(۵) تاریخ سیاسی‌پارت، ص۱۱س۱آخر. ایران قدیم، ص۱۲۲ س۳آخر: «پارتیها جلوس تیرداد را مبدأ تاریخ قرار دادند (۲۴۷ ق.م.)».

«اشک۳ـ اردوان اول بعد از پدر بتخت نشست ، وازگرفتاری انتیوخوس سوم (کبیر) برادر سلوکوس سوم استفاده کرده ولایت مردها (مردها در تپورستان سکنی داشتند) و ری وهمدان را گرفت ؛ ولیکن بعدکه پادشاه مزبور با قشون زیاد بایران آمد اردوان عقب نشسته ، پای تخت خودرا هم بسلوکیها داد...[۱]»

۵

اردوان اول ظاهراً بسال ۲۱۱ پیش ازمیلاد بتخت نشست.[۲]
ری درسلطنت فرهاداول اشک پنجم رسماً بتصرف اشکانیان درآمد، وتا پایان روزگار آن دودمان همچنان دراختیار ایشان بماند . مؤلف دررالتیجان بنقل ازمنابع خویش ذکر کرده :

۱۰

«[فرهاد اول] ازحد متصرفات طبیعی خود قدم بیرون‌گذاشت ، و جلگهٔ ری را تادشت قزوین تملک وتصاحب کرد...[۳]»
ونیز: «بعضی ازمورخین گویند : اشک پنجم ری وقزوین را ضمیمهٔ مملکت پارث نمود ، واو اول پادشاه اشکانی است‌که به این مقصود نایل‌گشته ؛ چه اگرپیش از او عساکر اشکانیان دراین دوناحیه آمده باشند بطور تاخت وتـاز بوده ، یا ازین حدود عبور می‌نموده بطرف عراق عرب می‌رفته‌اند، یعنی چون زوری داشته، مردم

۱۵

این دو ولایت به آنها راهی وآذوقه می‌داده ، نه‌آنکه خودرا رعیّت آنها می‌دانسته ، وآنها را مالك مملکت ؛ فرهاد اول باین تملك وتصاحب فـایز آمد ... درهر حـال ضمیمه شدن ری وقزوین به ممالك اشکانیان ازنتایج قدرت ودلایل عظمت فرهاداول یا اشك پنجم است ...[۴]»
درتاریخ ایران باستان دربیان احوال فرهاد اول چنین ثبت افتاده :
«... پس از تسخیر صفحهٔ ماردها[۵] نظر فرهاد بطرف ری متوجّه گشت ...[۶]»

۲۰

(۱) ایران قدیم ، ص۱۲۳ س۱ ببعد .
(۲) تاریخ سیاسی‌پارت ص۱۲ س۱، امادرایران باستان، ج۳ ص۲۲۰۹ س۷سال۲۱۴ مذکور است .
(۳) دررالتیجان، ج ۲ ص۳۳ س۲۳.
(۴) دررالتیجان ، ج ۲ ص ۳۵ س ۴ ببعد .
(۵) نام‌شهرآمل را از نام این قوم مشتق دانسته‌اند: آمارد، آمالد ، آملد ، آمل: ایران باستان ، ج ۳ ص۲۱۱۶ س۸.
(۶) ایران باستان، ج ۳ ص ۲۲۱۶ س ۲۱.

ونیز : «... ما اطلاع نداریم که فتوحات فرهاد در ری تا کجا امتداد یافته، ولی تردیدی نیست که باگرفتن دربند دریای گرگان قسمت شرقی مملکت ری در تحت استیلای او در آمده ...[۱]»

دراحوال وی نوشته‌اند که شهر خاراکس را در ری پی‌افکند.[۲]

۵ فرهاد بسال ۱۷۴ پیش میلاد درگذشت[۳]، واشك ششم مهرداد اول جای وی‌را گرفت. پیش از مهرداد دولت پارت ازولایت ماردها وری تا هریرودامتداد داشت.[۴] قدرت دولت اشکانی ازاین پس فزونی یافت. تا این زمان به تحکیم مبانی پادشاهی خویش می‌پرداختند، وتوانستند دولت باختررا درمشرق ازمیان بردارند، وسلوکیها را بکلی از ایران برانند.[۵] بدین سبب احتمال می‌رود تبدیل نام ری به

۱۰ ارشکیّه، واماکنی ازری که بنام این خاندان‌است وبدیشان‌نسبت دارد، همانند: محلّت و بازارو باب بلیسان (= بلاسان = بلاشان)، و دزرشکان، و نهر سورینی، وغیره همه بزمانهای پس ازاین تاریخ مربوط می‌گردد. درباب نام ارشکیه[۶]مطلب روشن است، زیرا ری چنانکه گذشت از زمان اشك پنجم رسماً بتصرف اشکانیان در آمد، و این نام نمی‌تواند بقبل از آن تاریخ تعلق یابد. بلیسان نیز، اگر دلائل نسبت آن به‌بلاش

۱۵ مذکور درصحائف ۲۷۴-۲۷۹ مجلد نخستین کتاب حاضر مقبول تلقی گردد، یادگاری‌از زمانهای پس ازاین عهد تواند بود. شرح محلّهٔ بلیسان درصحیفهٔ ۲۰۸، وبازار بلیسان ۲۱۶، و دروازهٔ بلیسان ۲۳۸ و۲۷۲ مجلد اول درج افتاده، و همچنین دزرشکان مذکور درص ۲۸۳-۳۰۳ مجلد اول کتاب حاضر و بناهای رفیع آنرا باید ازعهد پایتختی ری ببعد دانست.

---

(۱) ایران باستان، ج ۳ ص۲۲۰۸ س ۱۰.

(۲) ایران قدیم، ص۱۲۳س۱۳. خاراکس را بعضی با دربند بحرخزر، و برخی با شهرستانك تطبیق کرده‌اند، گروهی نیز در خوزستان نوشته‌اند. تواند بودکه بدین‌نام چند آبادی وجود داشته بوده است: ایران قدیم صحیفهٔ فوق، نیز رك: مجلد اول کتاب حاضر ص۲۱ ذیل۱؛ وتاریخ سیاسی پارت، ص۱۴ س۴ ببعد.

(۳) ایران باستان، ج ۳ ص ۲۲۱۹ س ۶ ببعد. تاریخ سیاسی‌پارت ص۱۴ بسال ۱۷۱.

(۴) » » ، ج ۳ ص ۲۲۲۰ س ۱۱ ببعد.

(۵) ایران قدیم، ص ۱۴۴ س۱۳ ببعد؛ تاریخ سیاسی پارت، ص۱۴.

(۶) برای وقوف به اسناد ذکرآن، رك: مجلد اول کتاب حاضر، ص۷۶.

در منابع هرجا ذکری از قصر (کاخ) شاهان اشکانی در ری بچشم می‌خورد، چنانکه درمجلد اول گذشت، اشارتی به رفعت و بلندی آن دارد[1]، و این خبر نیز در درالتیجان بنقل از لسان‌الملك ازمنابع خارجی درسلطنت خسروبن بلاش بن نرسی درج افتاده :



بلاش اول . عکس از تاریخ ایران گیرشمن

«بعد از بلاش خسروبن بلاش بن نرسی پادشاهی یافت ، و در دارالملك ری ۵ درقصری رفیع که اورا بود بلهو ولعب و شرب مدام پرداخت ...[2]»

این روایت، که درناسخ‌التواریخ مبسوط‌تراست، مؤیّد دیگرشرحی است که در مجلداول کتاب حاضر برای دزرشکان، ونیز کاخ اشکانیان (ج ۱ ص ۳۴۷–۳۵۰) درج آمده.

درشاهنامهٔ فردوسی وتاریخ گزیده ، محلّ ملاقات اردشیر ساسانی با اردوان ، ودزدیدن اردشیر کنیزك او را ، ونبرد آن دوتن وکشته شدن شاه اشکانی ، ری مذکور ۱۰ آمده ؛ درشاهنامه است :

زپیش نیا کودك نیك پی[3] بدرگاه شاه اردوان شد به ری
چو آمد بنزدیکی بارگاه بگفتند با شاه از آن بارخواه

(۱) درباب وصف بناهای شاهان اشکانی ، رك : ج ۱ کتاب حاضر ص۳۴۸ ببعد .

(۲) درالتیجان ، ج۱ ص ۴۰ س ۱۴ . نیز رك: ناسخ‌التواریخ ، انتشارات امیرکبیر، ج۱ هبوط آدم، ص۵۷۴ س۶ ببعد.

(۳) یعنی: اردشیر.

جوانرا بمهر اردوان پیش‌خواند	ز بابك فراوان سخن‌ها براند

. . .

یکی کاخ بود اردوان را بلند	بکاخ اندرون برده‌ای ارجمند

که گلنار بد نام آن ماهروی	نگاری پراز گوهر ورنگ‌وبوی

اردشیر به‌گلنار دل باخت، واورا ازاین کاخ بربود :

۵ چنین گفت با ماهروی اردشیر	که فردا بباید شدن ناگزیر

. . .

ازایوان سوی پارس بنهاد روی	همی‌رفت شادان دل و راهجوی

اردوان چون آگاهی یافت، با جمعی سپاهی بدنبال آن دو شتافت :

همی تاختند از پس اردشیر	بپیش اندرون اردوان و وزیر

اردوان بدیشان نرسید و به ری بازگشت، و انجام دادن این مهم را بانامه ۱۰ ازبهمن فرزند خویش درخواست ؛ لکن بهمن از اردشیر شکست یافت، و اردوان ناگزیر لشکری ازگیل ودیلم فراهم آورد :

زگیل و زدیلم بیامد سپاه	همی‌گرد لشکر بر آمد بماه

وبتن خویش نبرد با اردشیر را بساخت . لکن ازبخت بد اردوان کشته آمد، وتباك نامی تن وی را ازخون بشست ، و دخمه‌ای به آیین شاهان برایش بساخت .



پیروزی اردشیر اول بر اردوان پنجم . منظرهٔ سرتاسری مربوط به قرن سوم میلادی
عکس ازتاریخ ایران گیرشمن

سپاهیان اردشیر به ری درآمدند، لکن آسیبی بکاخ اردوان نرساندند:

نپیمود کس خاك کاخش به پی / زلشکرهرانکس که شدسوی ری

تباك اردشیر را اندرز داد، که دختر اردوان را بزنی بگیرد، تا تاج و گنج اورا باشد. وی بپذیرفت و یك دوماه نیز درکاخ اردوان بماند، سپس از ری راه پارس درپیش گرفت.

ازو پند بشنید و گفتا رواست / هم اندر زمان دختراو بخواست

به ایوان او بود تا یك دو ماه / توانگر سپهبد توانگر سپاه

سوی پارس آمد زری نامجوی / برآسود از رنج و از گفتگوی[1]

درتاریخ گزیده مُلَخَّصی ازاین قصه بدین صورت بچشم می‌خورد:

«اردشیر متولد شد، چون بحدّ بلوغ رسید بخدمت اردوان رفت؛ باسریتی ازسراری اوسربرآوردند وبگریختند وبفارس رفتند. اردوان پسر خودرا بجنگ او فرستاد. اردشیر باو مظفرشد وبجنگ اردوان آمد، و اورا بظاهر ری بعد ازمحاربه بکشت، وبرملك او مستولی شد، و دخترش را زن کرد ... الخ[2]»

مورخان درباب محل آخرین جنگ اردوان با اردشیربابکان ـ که بسال ۲۲۴م. روی‌داده ـ یك سخن‌نیستند؛ فی‌المثل درشاهنامه وتاریخ‌گزیده ـ چنانکه گذشت ـ حدود ری درج گردیده؛ اما درتاریخ طبری، والکامل ابن‌اثیر، وتاریخ ساسانیان فروغی، و درالتیجان، وایران قدیم، و ایران باستان صحرای هرمزجان (هرمزدگان) بین شوشتر و بهبهان مذکورآمده[3]، وثعالبی در غررالسیر دُجَیلْ نقل کرده[4]، و صاحب مجمل‌التواریخ نهاوند دانسته‌است[5]. بهرروی جنگ آخر درهرنقطه که رخ داده‌باشد، ظاهراً دراین‌امر تردیدی نیست که لشکرکشی‌اردوان درنبرد با اردشیر ازقرارگاه وی

(۱) شاهنامه، ج ۷ صحائف ۱۹۲۷-۱۹۴۴.

(۲) تاریخ‌گزیده، ج ۱ ص ۱۰۴ س۵.

(۳) طبری، ج ۲ ص۵۸ س۵؛ ابن اثیر، ج ۱ ص ۲۲۲ س ۱۷؛ تاریخ‌ساسانیان فروغی، ج ۱ ص ۱۱۶ س ۴؛ درالتیجان، ج ۳ ص۱۳۴ س۸-۱۴: ایران قدیم، ص ۱۵۱ س‌آخر؛ ایران باستان، ج ۳ ص۲۵۳۲ س۱۲.

(۴) غررالسیر ص۴۸۰س۱.

(۵) مجمل‌التواریخ، ص ۶۰ س‌آخر.

یعنی ری آغاز گردیده ، واز آن حدود سپاه تجهیز کرد ومقاتله را بساخت ، فردوسی چنانکه گذشت گفته :

ز گیل و ز دیلم بیامد سپاه   همی گرد لشکر برآمد بماه[1]

واگر به‌کارنامهٔ اردشیر پاپکان ـ که در آن بیان این واقعه مشابهتی کلی باسخن فردوسی دارد ـ اعتماد کنیم، در آنجا نیز نام ری و دماوند و دیلمان و مازندران و گیلان بچشم می‌خورد، وترجمهٔ لخت مورد استناد را بدین تقریب ذکر کرده‌اند :



شوش : نقش منبت اردوان پنجم. این پادشاه دراین نقش تاجی برسر ولباسی فاخر برتن دارد ، وبرروی تختی جلوس کرده، وپایهٔ تخت روی دوحیوان افسانه‌ای شبیه به‌شیر قرارگرفته است . ساتراب شهر شوش مقابل او ایستاده ، از دست اردوان تاجی را می‌گیرد که در واقع نشانهٔ قدرتی است که باو تفویض می‌گردد . کتیبهٔ پهلوی اشکانی که در روی آن‌ست مورخ به تاریخی معادل ۲۲۱ بعد از میلاد است: عکس از ایران‌گیرشمن، ترجمهٔ انگلیسی . شرح از باستانشناسی ایران باستان لویی واندنبرگ .

«. . . اردوان از کستك کستك (ناحیه ناحیه ، جانب جانب)، چون از ری

(۱) شاهنامه ، ج ۷ ص۱۹۴۲ س۲.

و دُنباوند و دیلمان و پذشخوارگر[1] سپاه و آخور خواست...[2]»

معهود چنان بوده که شاهان در هر نقطه که برای جنگی آماده می‌شدند، سپاهیانی از مردم همان حدود بهمراه عساکر موجود خویش تجهیز می‌کردند، و در صورت لزوم نیروهای مقیم نقاط دیگر بعداً به آنان می‌پیوستند، و با توجّه به اینکه اردوان بنقل مورخان سراسر عراق و فارس و جبال را در اختیار داشت، چنانکه صاحب غررالسیر نقل کرده : ۵

«... و کانت العراق وفارس والجبال الی الرّی له صافیة ...[3]»

ذکر ری و دماوند و دیلمان دلیل بر آن تواند بود که کار از ری و آن حدود آغاز گردیده بوده است.

۸ـ بزمان ساسانیان : ۱۰

گویا اردشیر چون اردوان را ازمیان برداشت و بر تخت وی بنشست، مهتران وسپاهسالاران وموبدان موبد را پیش خواند، بدیشان وعدهٔ نیکوکاری ودادگری و آرایش دین بهی (کیش زردشتی) داد. در این باب در ملحقات آخر کتاب کارنامهٔ اردشیر پاپکان[4] در ذیل این عبارت متن «... ودخت اردوان را بزنی گرفت، و باز به پارس آمد...[5]» چنین درج آمده : ۱۵

«... سپس (پس از قتل اردوان) اردشیر برگاه اردوان بنشست[6] وداد آراست، و بزرگان و سالاران سپاه و موبدان موبد را بپیشگاه بخواست، وفرمود : من در این پادشاهی بزرگ که یزدان بمن داد نیکی کنم و داد ورزم و دین بهی را بخصوص بیارایم، وگیهانیانرا به آیین فرزندان بپرورم ...[7]»

---

(۱) نواحی کوهستانی گیلان و طبرستان .

(۲) کارنامهٔ اردشیر پاپکان، ترجمهٔ صادق هدایت، ص ۱۸۳ س آخر، ترجمهٔ احمد کسروی ص ۲۷ س ۱۱ .

(۳) غررالسیر، ص ۴۷۳ س ۵.

(۴) این ملحق تنها در دو نسخهٔ جدید از کارنامه موجود است ؛ رك : کارنامهٔ اردشیر ترجمهٔ صادق هدایت، ص ۱۸۴ س ۱ ذیل ؛ و ترجمهٔ کسروی ص ۷۴ ذیل ۷۳.

(۵) کارنامهٔ اردشیر ، ترجمهٔ هدایت ص ۱۸۴ س ۴ ؛ ترجمهٔ کسروی، ص ۲۸ س ۲.

(۶) بنا بر مطالبی که در احوال اردوان گذشت، تختگاه وی ری بوده است .

(۷) کارنامهٔ ارشیر، ترجمهٔ هدایت ص ۲۱۱ س ۶ ؛ ترجمهٔ کسروی ، ص ۷۴ س ۲.

اگر روایت مذکور رویی در صواب داشته باشد ، بموجب آن توان دانست که ، اردشیر پس ازقتل اردوان وبزنی گرفتن دختر وی، درشهر ری درکـاخ اردوان (دزرشکان) چندی بسریرشاهی تکیه زد؛ وهم درآنجا همگان را بعنایت خویش امید بخشید، و از آن پس بپارس بازگشت .

۵ فردوسی نیزتوقف اردشیر را در ری تأیید می کند ، وذکرآن درصحیفهٔ ۱۰۸ درابیات منقول ازشاهنامه گذشت. درصحیفهٔ ۳۴ مجلد حاضر اشارت رفت که، ظاهراً تجدید عمارت آتشکده‌های خاموش وخراب بفرمان اردشیر بود؛ ونیزدرصحیفهٔ ۳۵ گفته آمد که، اردشیر پس ازجلوس دین زرتشت را دین رسمی قرارداد ، وبفرض صحت



اردشیر اول ساسانی . عکس ازموزه طهران

روایت ملحقات کارنامهٔ اردشیر، وعدهٔ آرایش وترویج وتقویت آیین زردشت درشهر

۱۰ دینی و مقدّس زردشتی ری ازسوی اردشیر داده آمد[۱] .

مرزبانی ری بعهد ساسانیان بخاندان مهران واگذار بود ، و این خاندان خود را از تخمهٔ اشکانی می‌دانستند ، وقول کریستن سن در این باب در صحیفهٔ ۳۰۸ و ۳۱۰ مجلد نخستین کتاب حاضر گذشت . از خاندان مهران چند تن همچون شاپور

(۱) اردشیر خود ازخاندانی مذهبی برخاست، وساسان جد وی مؤبد معبدی در استخر بود که برای ناهید، یکی ازایزدان مذهب زردشت، ساخته بودند: ایران باستان، ج۳ ص۲۵۲۹ س۱۶ ؛ ایران قدیم ص ۱۵۱ س۵.

رازی سردارقباد، وبهرام‌چوبین که دعوی‌شاهی کرد، وسیاوخش‌بن مهران مرزبان ری بهنگام حملهٔ عرب نام وشهرتی دارند .

موضوع مرزبانی سیاوخش بن مهران در صحیفه ۱۵۲ مجلد نخستین درشرح فتح ری درج افتاد . مینورسکی درمقـالت خویش درباب ری ، در دائرة‌المعارف اسلامی ، آنجا را تیولی از آن خاندان مهران دانسته است[۱]. ۵

گویا ظاهراً هرمز پسر یزدگرد دوم ـ که پس ازپدر بتخت نشست ـ وسه تن از خاندان وی در ری بدست فیروز کشته شدند ؛ و در این بـاب در مجلد نخستین صحائف ۳۷۸، ۳۷۹ سخن رفت، واعادت را نیازی نیست .

درمجلد اول کتاب حاضرص۷۹، ۸۰مذکور آمد، که‌برخی‌ازمورخان‌گفته‌اند که فیروز شهر ری را احداث کرد و رام فیروز نام نهاد. ۱۰

در تاریخ طبری و تاریخ بلعمی آمده است که قباد پدر انوشیروان در ری بدست شَمِر برادر زادهٔ تُبَع ملك یمن کشته شد، بطلان این دعوی در مجلد نخستین ص ۳۷۹-۳۸۲ بازنموده آمد .

خسرو انوشیروان بُتهای‌آتشکدهٔ ری، واقع میان دیه سیروان و این شهر را بیرون ریخت ، وگفته‌اند که چون وی باین آتشکده رفت‌آتشی بزرگ درآنجا بود، ۱۵ وآنرا بمحل معروف به بر که (تپّه میل فعلی) منتقل‌گردانید ، وسند این‌دعوی در صحیفهٔ۳۶ مجلد حاضر گذشت .

ازحوادث بزرگ این‌عهد موضوع پادشاهی بهرام چوبینهٔ رازی وعصیان وی نسبت به هرمزوخسروپرویز،وسکّه زدن‌درهم‌درشهرری،وتصمیم‌خسروپرویزبتخریب این شهر است، که بیان آن بـا ایجازی تمام در مجلد نخستین صحـائف ۳۱۰-۳۱۶ ۲۰ گذشت ، و از اعادت آن خود داری می‌شود[۲]، ونیز همانجا مذکور افتاد که نگارنده

(۱) دائرة‌المعارف اسلامی، بزبـان فرانسوی ، ج ۳ ص ۱۱۸۳، بزبان انگلیسی ، ج ۳ ص۱۱۰۶

(۲) علاوه برآن اسناد در اخبارالطوال، (ترجمهٔ فارسی ص۳۸۹ و۶ ببعد) نیز درج است: «... بهرام با سپاه خویش سوی عراق رهسپار گشت ، و چون بشهرری رسید درآنجا اقامت گزید ، و سکه‌هایی برای ضرب درهم با تصویر خسروپرویز تهیه کرد وده هزار درهم←

احتمال می دهد که نقش ناتمام بازماندۀ از عهد ساسانیان در صخرۀ کوه دزرشکان ری (کوه سرسرۀ فعلی) به بهرام چوبینه تعلق دارد نه بشاهان ساسانی؛ وبقرائن مؤید این احتمال اشارت رفت.

برطبق روایت تاریخ بلعمی، خسروپرویز بعد از شکستن بهرام چوبینه و استقرار مجدّد بر سریر سلطنت، ری و گرگان و خراسان را به بندوی و بسطام دایی‌های خویش داد؛ دراین کتاب چنین ذکر رفته:

«... وبندوی و بسطام راکه خالان او بودند به خراسان فرستاد، وگرگان و خراسان و ری ایشانرا داد...[1]»

درحملۀ عرب به ایران، در آخرین نبرد که بسال ۲۱ هجری مطابق ۶۴۲ میلادی رخ داد، گویا اعراب در آغاز قصد داشتند در ری بسپاهیان یزدگرد حمله کنند، لکن چون اطلاع یافتند که این سپاهیان درنهاوند گرد آمده‌اند، بدانسو شتافتند، این مهم درتاریخ ایران قدیم چنین ثبت افتاده:

«یزدگرد ازتوقف قشون عرب در بین‌النهرین، و اشتغال آنها به امور داخلی استفاده کرده باز لشکری بیاراست، وچون مسلمین ازتجهیزات یزدگرد مطلع شدند لشکری بسرداری نعمان‌بن مقرن بطرف حلوان حرکت دادند که از آنجا به ری‌حمله کند. درآنجا خبر رسید که قشون یزدگرد درنهاوند است. این بود که نعمان با سی هزار نفر بدان سمت شتافت، وجنگ نهاوند (فتح‌الفتوح) روی داد...[2]»

پس ازشکست یافتن سپاهیان ایران در جنگ جَلُولاء ازلشکرعرب بسال ۱۷ هجری، یزدگرد به امید فراهم آوردن نیروهای تازه راه مشرق درپیش گرفت، و به ری درآمد، وپس از برداشتن آتش مقدس آتشکده، از آنجا بخراسان رفت. لکن در منابع دراین باب اختلافی مشهود است[3]، و برخی ازمورخان نوشته‌اندکه از طریق

→ ازروی آن فراهم کرد، ودستورداد که آنهارا محرمانه بمداین برند و بین‌مردم پخش کنند.»
نظامی نیز در خسرو وشیرین ص۱۱۳ س۵ گفته:

چو آگه گشت بهرام قوی رای — که خسرو شد جهان راکارفرمای
سرش سودای تاج خسروی‌داشت — بدست‌آورد چون‌رای قوی‌داشت

(۱) تاریخ بلعمی، ص۱۰۸۶ س۸.
(۲) ایران قدیم، ص ۲۰۰ س۲.
(۳) رك: ابن اثیر، ج ۳ ص ۵۹ – ۶۱.

اصفهان و کرمان بمرو رفت، و بمناسبت اهمیّت موضوع پاره‌ای از این اقوال با ایجازی تمام درج می‌افتد :

۱- منابعی که اشارتی به ورود یزدگرد به ری دارند :

یعقوبی در تاریخ خود پس از بیان واقعه جَلُولا گفته :

«... هَرَبَ [یزدجرد] فیمن بقی معه فلحق باصبهان ، ثم سار الی ناحیة الرّی.[۱]» ۵

طبری نوشته :

«... فلمّا بلغ یَزْدَجِرْدَ هزیمة اهل جَلُولاء و مصاب مهران[۲] ، خرج من حلوان سائراً نحوی الرّی ...[۳]»

درباب خروج او از ری، وبهمراه داشتن آتش مقدس ذکر کرده :

«... خرج یزدجردُ من الرّی الی اصبهان ... ثمّ عزم علی کرمان فاتاها ، و ۱۰ النّارُ معه ، فارادان یضعها فی کرمان ، ثم عزم علی خراسان ، فاتی مرو فنزلها و قد نقل النار فبنی لها بیتا ...[۴]»

درترجمهٔ تاریخ طبری نقل افتاده :

«... پس چون این فتحها ببوذ ، آنجا بری آتش گاهی بوذ کی از آن قدیم‌تر نبوذ ، یزدجرد آنرا برگرفت و به خراسان رفت به‌نیشابور، و از آنجا به مرو شد، و ۱۵ آتش آنجا بنهاذ ، وایمن بنشست ...[۵]»

فردوسی درشاهنامه در ورود یزدگرد به ری آورده :

چو منزل بمنزل بیامد بری	بر آسود یك چند با رود ومی
ز ری سوی گرگان بر آمد چو باد	همی بود یك چند ناشاد و شاد[۶]

---

(۱) تاریخ یعقوبی، جزء ثانی ص ۱۲۹ س ۴.

(۲) مهران سردار سپاه ایران در جنگ حلولا واهل ری بود ، و در جنگ کشته شد، سپاهیان ری در این جنگ سخت درایستادند وجان را می‌زاند، وسرانجام همه کشته شدند، ازینرو طبری ایشان را در این واقعه اشقی اهل فارس دانسته : طبری ، ج ۴ ص ۱۷۹ - ۱۸۵ ؛ ایران قدیم ص ۱۹۹ .

(۳) تاریخ طبری ، ج ۴ ص ۱۸۵ س ۲۴ .

(۴) « « « ص ۲۶۳ .

(۵) ترجمهٔ تاریخ طبری، چاپ عکسی، ص ۵۵ س ۱۵ .

(۶) شاهنامه، ج ۹ ص ۲۹۸۳ س ۱۲.

درمجمل‌التواریخ درج گردیده :

«اندرسال هفدهم‌هَمْ ازاول فتح حلوان بود ، و یزدجرد چون ازوقعت جَلُولا خبر یافت ازحلوان به ری رفت...[۱]»

ابن‌اثیر درالکامل گفته :

۵ «... ولما بلغت الهزیمة یزدجرد ، سار من حلوان نحو الرّی...[۲]»

ابن اسفندیار درتاریخ طبرستان ، درذکر حکومت وشاهنشاهی «باوْ» اشارت کرده :

«... لشکر اسلام نصرهم‌الله ، بر یزدگرد ظفر یافتند ، واو منهزم به ری افتاد «باوْ» با او بود...[۳]»

۱۰ مرعشی درتاریخ خویش درهمین باب گفته :

«... یزدجرد بهزیمت به ری افتاد ، «باوْ» خدمت او کرد...[۴]»

در روضة‌الصفا درج آمده :

«... چون یزدجرد درحلوان ازواقعهٔ جَلُولا وقوف یافت ، حلاوت زندگانی بر وی تلخ شد ، و فوجی ازسپاه را آنجا گذاشته روی به ری آورد ...[۵]»

۱۵ درتاریخ ساسانیان (ترجمهٔ تاریخ رلنسن) ذکرگردیده :

« شکست نهاوند دولت ساسانیان را منقرض نمود ، و یزدجرد از ری فرار کرده هر روز درجایی وهرشب درمکانی بسرمی‌برد ...[۶]»

درتاریخ ایران قدیم نقل افتاده :

«... آخرین شاه ساسانی بعد ازشکست نهاوند از ری به اصفهان ، واز آنجا ۲۰ به‌کرمان ، وبعد به بلخ ومرو رفت...[۷]»

---

(۱) مجمل‌التواریخ ، ص۲۷۴ س ۱۸؛ نیز، رك : ص ۸۴ س ۴ .

(۲) الکامل ، ج ۲ ص ۳۶۳ س ۸ .

(۳) تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار ، ج ۱ ص ۱۵۴ س ۲۳ .

(۴) » » مرعشی، ص ۲۰۵ س ۱۵ ببعد .

(۵) روضة‌الصفا ، جلد دوم (شمارهٔ صفحه ندارد) .

(۶) تاریخ ساسانیان فروغی، ج۲ ص ۱۶۶ س ۶ .

(۷) ایران قدیم ، ص ۲۰۱ س ۲ .

ازدلائل دیگر اینکه باید یزدگرد از ری بمرور رفته باشد، آنکه دراین فرار اموال و جواهر خود را دردماوند مخفی کرده بود. و بیان آن بنقل از کتاب الذخائر والتحف در ذکر دماوند بیاید.

۲ـ منابعی که ورود یزدگرد را به ری ذکر نکرده‌اند:

درفتوح البلدان مسیر یزدگرد، ازمدائن به حلوان واز آنجا به اصفهان و بعد به اصطخر و کرمان تعیین شده، بدین قرار: ۵

«... قالوا: هرب یزدجردُ من المدائن الی حُلوان ثمّ الی اصبهان، فلمّا فرغ المسلمون من امر نهاوند هرب من اصبهان الی اصطخر... فهرب الی کرمان.[۱]»

حمزهٔ اصفهانی درسنی ملوک الارض آورده:

«... وقد کان خرزاد بن خرهرمز اخو رستم صاحب القادسیة، خرج معه (یزدگرد) حتی اورده اصفهان، ثم کرمان، ثم مرو...[۲]» ۱۰

درطبقات ناصری نوشته آمده:

«یزدجرد شهریار ازمداین بجانب خراسان آمد ازراه خوزستان و پارس.[۳]»

درالبدء والتاریخ، جزء خامس، نیز اشاراتی مشهود است، واز آن مجموع چنین برمی‌آید، که یزدگرد پس از جنگ حلوان به اصطخر رفت، واز آنجا از راه دارابجرد و کرمان وسجستان طریق مرو پیش گرفت. ۱۵

این بود نمونه‌ای از اختلاف تاریخ نویسان دراین باب، لکن ازغور وتعمق دراوضاع واحوال آن عهد که مقام مقتضی بحث درآن باب نیست، وبررسی وتوزین روایات، وتوجّه به این حقیقت که، سردار ایرانی درجنگ جلولا مهران رازی بود، وسپاهیان ری دراین نبرد بیش ازدیگر سپاهیان ایرانی ازخویش رشادت نشان دادند[۴]، وجملگی جان خویش را در باختند، ونیز توجّه همهٔ ایرانیان زردشتی مذهب آنزمان بشهر مذهبی ری، وقرائن و شواهد دیگر چنین توان گفت که قول دستهٔ اول ـ که نسبت ۲۰

---

(۱) فتوح البلدان، ص ۳۱۵ س ۳.

(۲) سنی ملوک الارض، ص ۶۳ س ۸.

(۳) طبقات ناصری، ج ۱ ص ۱۷۳ س ۲.

(۴) رك: ص ۱۱۵ مجلد حاضر ذیل ۲.

بدسته دوم کثرتی نیز دارند، وجملگی ازاکابرتاریخ دانانند- درست است؛ ویزدگرد پس ازبرداشتن آتش مقدس از ری بسوی خراسان شتافت .

یزدگرد سوم ، آخرین پادشاه ساسانی



عکس از تاریخ ایران گیرشمن

از عهد ساسانیان در نزدیکی ری بقایای بنای آتشکده وگچ بریهایی کشف گردیده ، که درباب آنها در مجلد اول کتاب حاضر صحائف ۳۴۲ و۵۷۸ ومجلد دوم صحیفه ۲۸ اشاراتی رفته است . ۵

بخش دوم در دورۀ اسلامی

۱- بعهد خلفای نخستین، و روزگار امویان :

پس از جنگ نهاوند بنیان شاهنشاهی عظیم ساسانی تزلزلی شگرف یافت ، و درکمتر از ده‌سال شهرهای بزرگ هرکدام پس از مقاومتی بقهر یا بصلح بتصرف اعراب درآمد . واقعۀ فتح ری بدست مسلمانان بزمان عمر، درفصل‌هفتم مجلد اول ۱۰ کتاب حاضر صحائف ۱۵۲-۱۶۶ موضوع سخن است[۱]، و در آنجا مسائل مربوط باین امر تفصیل یافته ، وآثار مترتب برآن نیز بازنموده آمده است ، بعهد عمر، مغیرة بن شُعْبَه والی کوفه، کثیر بن شهاب حارثی را ولایت ری ودشتپی (میان ری

(۱) نیز ، رك: ترجمۀ تاریخ اعثم کوفی، ص۱۰۴ .

وهمدان) داد، وی مردم ری راکه نقض عهد کرده بودند دوباره بفرمان آورد[۱]. کثیر بعهد معاویه نیز- چنانکه بیاید - چندی والی ری و دشتپی بود .

عثمان بسال ۲۴ هجری بَراءُ بنُ عازِب[۲] را والی ری گردانید . براء از ری به ابهر رفته آنجا را بگشود ، وسپس به قزوین بازگشت ، و این شهر را نیز بصلح بتصرف آورد[۳]. سعدبن ابی‌وقّاص چون باردوم والی کوفه شد، درآغازسال ۲۵ هجری به ری آمد، وحال آنجا راکه پریشان بود باصلاح آورد، سپس بکوفه بازگشت.[۴]

مردم ری پس از فتح آن شهر بدست مسلمانان پیوسته نقض پیمان می کردند، و آخرین کس که آنجا را بگشود قَرَظَةُ بن کعب انصاری بعهد ولایت ابوموسی در کوفه ازطرف عثمان بود. قرظة بعهد حضرت علی والی کوفه شد وهمانجا درگذشت. ابوموسی پیش ازآن درشورشی ری را فتح کرده بود. درسال مرگ عثمان (۳۵ ﻫ.) والی ری سعیدبن قیس بود[۵].

حضرت علی امیرالمؤمنین علیه السلام عمل ری وهمدان واصفهان را به یزیدبن قیس الارحبی (نخ: الارجی) واگذارد[۶].

درفتوح البلدان بلاذری است که آن حضرت یزیدبن حجبة بن عامربن تَیْم الله بن ثعلبة بن عکابه را والی ری و دشتپی گردانید ، امّا در خراج آن دیار کسری پدید آمد، آن حضرت یزید را بزندان افکند ، چون بیرون آمد به معاویه پیوست[۷].

---

(۱) فتوح البلدان ، ص ۳۱۸ س ۷ .

(۲) برای وقوف به احوال وی، رك : طبرسی ومجمع البیان، تألیف نگارنده، ج۲ ص ۶۷ ، ۶۸.

(۳) معجم البلدان، ج ۱ ص ۱۰۵ س ۷ دربیان فتح ابهر، و ج۴ ص ۸۸ س ۹ ذیل قزوین ؛ التدوین رافعی ، ص ۱۴ س ۲ .

(۴) فتوح البلدان ، ص ۳۱۹ س ۲ ببعد .

(۵) فتوح البلدان ، ص ۳۱۹ س ۴ ببعد ؛ طبری ، وقایع سال ۳۵ هجری .

(۶) طبری وقایع سال ۳۷ هجری ؛ تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ص ۱۷۶ نامهٔ آن حضرت به یزید ؛ ابن اثیر ، ج ۳ ص ۱۶۶ س ۱۳ ؛ منهج المقال ص ۳۷۴ س ۱۲ ؛ نقدالرجال ، ص ۳۷۸ س ۲ ستون راست . درالطبقات الکبری تألیف ابن سعد، ج ۶ ص ۲۳۵ نیزاشارتی به احوال وی شده است .

(۷) فتوح البلدان . ص ۳۱۹ ؛ ترجمهٔ فارسی آن ، ص ۱۵۰ س ۱ ببعد . دراخبار- الطوال و طبری یزید بن حجیة مذکورآمده .

ظاهراً ولایت یزیدبن حجبة در ری پس از یزیدبن قیس، یعنی بعد ازسال ۳۷ هجری بوده است، چون بنابروایت اخبارالطوال و تاریخ طبری درذکروقایع‌صفین، درپیمان نامهٔ حکمیّت درصفرسال ۳۷ هجری ، ابن حجبة در این واقعه درشمار یاران حضرت امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام بوده است[1] ؛ اما درحوادث سالهای بعد نامش ۵ در ردیف یاران معاویه درج آمده است[2].

خواجه ربیع‌بن‌خُثَیْم ابوزید اسدی- مدفون در کنار رودخانهٔ طوس درمشهد، که قبرش مطاف ومزاراست ـ بعهد آن حضرت چندگاهی ریاست لشکر عرب‌را در ری وعراق داشت. درسبب اعزام وی بدین‌سرزمین، درترجمهٔ اخبارالطوال ازمنابع باستانی درذکردعوت امیرالمؤمنین علی(ع) مردم را بسوی صفین وجنگ با معاویه ۱۰ بسال ۳۷ هجری چنین اشارت رفته:

«... قسمت عمدهٔ مردم آمادگی خودرا اعلام کردند ، جز اصحاب عبدالله بن مسعود، وعبیدهٔ سلمانی، وربیع‌بن خُثَیْم که درحدود چهارصد تن ازقاریان بودند، و گفتند : ای امیرالمؤمنان ما با وجود علمی که به فضیلت تو داریم در این جنگ شك داریم، وچون تو ومسلمانان همه نیازمند به‌کسانی هستیدکه با کفّار مبارزه کنند، پس ۱۵ مارا مأمور یکی‌ازمرزها کن‌تا ازمردم‌آنجا دفاع کنیم. پس‌علی آنان‌را مأمورمرزهای قزوین و ری کرد، و ربیع بن خُثَیْم را بفرماندهی آنان برگزید[3].»

ابن ابی‌الحدید شارح نهج‌البلاغه درشرح این خطبه از آن حضرت : «اَللّٰهُمَّ إنّی اَعُوذُبِكَ مَنْ وَعْثاءِ السَّفَر... الخ[4]» ازقـول نصربن مزاحم در کتاب صفین، در این باب چنین نقل کرده :

۲۰ «قال نصر: فأجاب عَلِیّاً (ع) إلی السّیرجُلُّ الناس إلّاَنَّ ... آتاهُ آخـرُونَ من اصحاب عبدالله بـن مسعود ، منهم الرَّبیع بن خُثَیْم ، وهم یومئذ اربع مائة رجل ،

(۱) اخبارالطوال، ترجمهٔ فارسی ص۲۱۸س۱۰؛طبری وقایع سال ۳۷هجری، واقعهٔ پیمان‌نامهٔ حکمیت. از وقایع زمان حضرت امیرالمؤمنین وقعهٔ جمل بسال ۳۶، و وقعهٔ صفین بسال ۳۷ ، و وقعهٔ نهروان باخوارج بسال ۳۸ هجری بوده است : الاصابة فی‌تمییزالصحابة ج ۴ ص ۲۷۱ س ۱۵ .

(۲) رك : طبری وقایع سال ۵۱ هجری .

(۳) ترجمهٔ اخبارالطوال ، ص ۱۸۲ س ۱۵ ببعد .

(۴) نهج‌البلاغه ، باهتمام محمد محیی‌الدین عبدالحمید ، ج ۱ ص ۹۲ س۴ .

فقالوا : یا امیرالمؤمنین انّا قد شککنا فی هذا القتال علی معرفتنا بفضلک ، ولاغنابنا ولابک ولا بالمسلمین عمن یقاتل العدوّ، فولّنا بعض هذه الثغور نکن ثمّ نقاتل عن اهله، فوجّه علی (ع) بـالربیع بن خثیم علی ثغر الرّی ، فکان اوّل لواء عقده (ع) بالکوفة لواء ربیع بن خثیم[۱].»

درنشان دادن احوال ربیع بن خُثیم مفاد این دوروایت باتقریبی یکی است ، و دلالت برآن دارد که ربیع داخل درجملهٔ مُشککین بوده است، واین خود قدحی عظیم و جرحی جسیم است، ازین روگرچه اقوال برخی ازعالمان رجال شیعه برمدح وی دلالت صریح دارد، چنانکه کشی ویرایکی اززهاد ثمانیه شمرده[۲]، ومامقانی درتنقیح-المقال درتوثیق وتعدیل او کوشیده است[۳]، امّا بنزدبرخی دیگرازعالمان امامیه ازثقات مرضیین بشمار نیست؛ با این حال این روایت بلاذری در فتوح البلدان :

«علی رضی الله عنه ربیع بن خثیم ثوری رابه فرماندهی چهار هزار مرد مسلمان بجنگ دیلم فرستاد[۴].»

دلیلی روشن براستقامت وحسن حال وی درتشیّع است.

علماء عامه نیز اورا ممدوح ومرضی ومقبول وموثق می دانند ، وازجملهٔ اکابر اهل زهد وتصوف می شناسند، وجمیع مشایخ عامه، بویژه اصحاب صحاح ستّه ازاو روایت می کنند[۵]. ربیع بسال ۶۱ وبقولی بسال ۶۳ هجری درگذشت[۶]. درطبقات ابن

(۱) شرح نهج البلاغهٔ ابن ابی الحدید، طبع طهران، جلد اول، جـزء ثالث ص۱۶۲ س۱۲ ببعد. درترجمهٔ تاریخ اعثم کوفی ص۲۰۹ برخلاف این روایات، آمده که: دراین دعوت ربیع از ری با چهارهزار مرد مسلح بکمک آن حضرت آمد.

(۲) مجمع البحرین طریحی ، ذیل ربیع ؛ سفینة البحار ، ج ۱ ص ۵۰۶ .

(۳) - تنقیح المقال مامقانی ، ج ۱ ص ۴۲۶ س ۷ ببعد .

(۴) ترجمهٔ فتوح البلدان ، ص ۱۵۷ س ۹ . در قـزوین مسجد ربیع بن خثیم سخت معروف بوده است : ترجمهٔ فتوح البلدان، ص۱۵۷.

(۵) سفینة البحار ، ج ۱ ص ۵۰۷ س ۵ . صاحب جامع التمثیل نیز شمتی از احوال وی را در ص ۱۰۰ این کتاب بیاورده است .

(۶) تنقیح المقال ، مامقانی ، ج ۱ صحیفهٔ مذکور در ذیل ۳ . برای آشنائی بیشتر باحوال وی بتنقیح المقال ، ج ۱ ص ۴۲۴ ، ۴۲۵ ، ۴۲۶ ، ومنتخب التواریخ ص ۱۵۶ ؛ ومرآت البلدان ، ج ۳ ص ۸۲ رجوع شود .

سعد ازمنابع باستانی، محل فوت او با اداة تمریض «قالوا» کوفه قید شده ، بدین قرار:
«قالوا : ومات الرّبیعُ بنُ خُثَیم بالکوفة فی ولایة عبیدالله بن زیاد علیها[۱].»

اگر این روایت را اعتباری باشد ، مدفون بودن او درخراسان محلّ تأمل قرار خواهد گرفت .

۵ بعهد معاویه حکومت بصره وخراسان و ری تاسال پنجاه ویك هجری با زیاد ابن ابیه بود، ودر این سال به پسر وی عبیدالله‌بن زیاد (معروف به ابن زیاد) واگذار گردید[۲] .

معاویه چندی ازجانب خود و زیاد ، کثیر بن شهاب را ولایت ری و دشتپی بداد ؛ دراین باب در فتوح البلدان چنین ثبت آمده :

۱۰ «... وکان مُعاویة ولّاه (کثیر بن شهاب بن الحُصَین بن ذی الغُصَّه الحارثی) الرّیَّ و دَسْتَبی[۳] حیناً من قبله ومن قبل زیاد...[۴] »

کثیر از پیروان عثمان بود، ودرحق علی بن ابیطالب (ع) سخنان ناسزا می گفت، معاویه نیز پس از چندی بر وی خشم گرفت و در دمشق بزندانش افکند و حد زد. کثیر درآغاز امر مختار درگذشت، ومختار سوگند خورد که آن مفتری کذاب را

۱۵ ازگور بدرآورد[۵] .

دراوائل خلافت یزید عبیدالله بن زیاد هنوز به مقام خویش باقی بود[۶] . وی عمربن سعد و شمر را بطمع حکومت ری بفریفت ، و آن دو را به کربلا بجنگ حضرت امام حسین فرستاد ، تا آن جنایت هول را ارتکاب کردند ؛ در ترجمهٔ تاریخ طبری درباب عمر درج گردیده :

(۱) الطبقات الکبری، ج ۶ ص ۱۹۳ س ۴ .

(۲) ترجمهٔ تاریخ طبری ، چاپ عکسی ، ۲۳۹ - ۲۴۳ .

(۳) کورة معروفة بین الری وهمذان و قزوین: معجم البلدان، ج ۲ ص ۵۷۳ و ۶۰۷.

(۴) فتوح البلدان ، ص ۳۰۸ س ۸ ، نیز ص ۳۱۸ س ۷ ببعد رجوع شود .

(۵) ترجمهٔ فتوح البلدان ص ۱۲۶. برای اطلاع بیشتر به احوال وی ، رك: الاصابة فی تمییز الصحابة ، ج ۵ ۲۹۳ رقم ۷۳۷۲ .

(۶) یزید پیش از واقعهٔ کربلا او را معزول کرده بود ، ولی او می خواست با فیصله دادن کار امام علیه السلام بمقام خویش بازگردد ، رك : ج ۱ کتاب حاضر ص ۷۵۲ .

«[ابن زیاد] از میان عمّال عمربن سعدبن ابی وقّاص را ری داذه بوذ، ویرا بخواند وگفت: ترا باسپاه دربادیه بایذ شذن تااثرحسین بیابی واورا بگیری...چون بامداذ بوذ خون حسین برعزل ری اختیار کرده بوذ...[۱]»

برطبق نقل طبری، چون عمرسعد در پیش برد مأموریت خویش در کربلا تساهل وتسامحی نشان می‌داد، ابن زیاد شمربن ذی‌الجوشن را خواسته گفت: ۵

«... چون حسین را یا سرش‌را بیاری سپاه‌سالاری ری ترا. شمر گفت: فرمان بردارم...[۲]»

پس‌ازمرگ یزید بسال ۶۴ مردم ری برهبری فرخان رازی سربطغیان‌برداشتند، وعامربن مسعود امیرکوفه، محمدبن عمیررا بسرکوبی ایشان فرستاد، لکن‌اوکاری ازپیش نبرد وعامر عتاب‌بن ورقاء راگسیل کرد، ودرنبرد سختی که‌رفت فرخان کشته شد و همدستان وی فرار کردند؛ ابن اثیر این واقعه راچنین نقل کرده: ۱۰

«...فی‌هذه‌السنة (۶۴هـ.) بعد موت یزید خالف اهل‌الری، وکان علیهم‌الفرخان الرّازی؛ فوجّه الیهم عامرُبن مسعود، وهو امیر الکوفة، مُحَمَّدبنَ عمیربن عطاردبن حاجب بن زرارةبن عدس التمیمی؛ فلقیه اهلُ‌الرّی، فانهزم محمدٌ؛ فبعث الیهم عامرُ عتابَ‌بن ورقاء الرّیاحی التمیمی، فاقتتلوا قتالاً شدیداً؛ فقُتِل‌الفرخان، و انهزم المشرکون...[۳]» ۱۵

در ربیع‌الاول سال ۶۶ هجری ابواسحاق مختاربن ابی‌عبید بن عمرو ثقفی برکوفه استیلایافت[۴]، ویزیدبن‌ابی‌نجبة فزاری‌رابرسرزمین‌ری ودَشْتَپی‌بگماشت[۵]، و خراج ری وجبال واصفهان وآذربایجان وفارس و جزیره ازین تاریخ بمدت هیجده

(۱) ترجمه تاریخ طبری (چاپ عکسی)، ص ۲۵۹ س ۶، نیز رك: ترجمهٔ اخبار-الطوال ص ۲۷۶ با اندك اختلاف؛ طبری وقایع‌سال ۶۰ هجری؛مجلد نخستین کتاب‌حاضر ص ۱۱۳.

(۲) ترجمهٔ تاریخ طبری (چاپ عکسی)، ص ۲۶۱ س ۸.

(۳) ابن‌اثیر، ج ۳ ص ۳۲۵ س ماقبل‌آخر.

(۴) تاریخ یعقوبی، ج ۳ ص ۵ س ۱۹؛ ابن‌اثیر ج ۳ ص ۳۵۶ س ۱۳.

(۵) اخبارالطوال، ترجمهٔ فارسی، ص۳۱۴ س ۹.

ماه (تا قتل وی در کوفه در رمضان سال ۶۷ هجری[۱]) باو می‌رسید[۲].

مختار کشندگان امام حسین علیه‌السلام را در این مدت یك یك بجست و بکشت و از آن جمله بودند عمر بن سعد بن ابی وقّاص، و شمر بن ذی‌الجوشن که بطمع حکومت ری بجنگ امام بکربلا رفتند، وخولی بن زید. پدر مختار از اجلهٔ صحابه بود. مختار یکسال ونیم امارت وشصت وهفت سال عمر کرد[۳]؛ پس از وی عبدالملك خلیفهٔ اموی (۶۵-۸۶هـ.) عمل ری را به یزیدبن رویم سپرد[۴].

درسال شصت وهشت هجری گروهی ازخوارج بری حمله بردند، و جمعی از مردم ری نیز ایشان را یاری دادند، ودرنبردی که با یزید عامل ری درقریهٔ فیروزبهرام آنجا[۵] کردند پیروز شدند ویزید کشته شد، وحوشب فرزند وی بگریخت؛ ابن اثیر این واقعه را بدین شرح آورده:

«... وقصدوا (الخوارج) الرّیَ وعلیها یزیدبن الحرث بن رویم الشیبانی، فقاتلهم فاعان اهل الری الخوارج، فقتل یزید وهرب ابنه حوشب...[۶]»

بدنبال این واقعه عتاب بن ورقاء سابق‌الذکر، که ازسوی مصعب بن زبیر عمل اصفهان بوی واگذار بود، مأموریت یافت که بری برود، و مردم آنجا راکه بخوارج کمك رسانده بودند سرکوب کند. عتاب در نبرد باآنان پیروزی یافت وغنائم زیادی بدست آورد، وهمهٔ قلاع آن نواحی را نیز بگشود[۷].

(۱) اسدالغابة، ج ۴ ص ۳۳۶ س ۴؛ ابن‌اثیر، ج ۳ ص ۳۸۸ س ۱. یعقوبی ج۳ ص ۱۰ سال ۶۸ درج شده.

(۲) اخبارالطوال، ترجمهٔ فارسی، ص ۳۲۰ س ۲۱ ببعد.

(۳) اسدالغابة، ج ۴ ص ۳۳۶.

(۴) طبری، وقایع سال ۷۱ هجری؛ ابن‌اثیر، ج۴ ص۱۴ س۹؛ معجم‌البلدان، ج۳ ص ۹۲۸ س ۲۰ ببعد.

(۵) به فصل دوم از باب چهارم آبادیهای حوزهٔ ری، دیه فیروز بهرام رجوع شود.

(۶) ـ ابن‌اثیر، ج ۳ ص ۳۹۱ س ۱۰ ببعد. در معجم‌البلدان، ج ۳ ص ۹۲۸ س ۲۰ ذیل فیروزرام محل جنگ دراین قریه ذکر گردیده. نیز، رك: مجلهٔ یادگار سال اول مقالهٔ مرحوم اقبال در باب فیروز بهرام.

(۷) ابن‌اثیر، ج۳ ص ۳۹۲ س ۹ ببعد.

عمل ری ازجانب امویان درحدود سال هفتاد و هفت هجری به عدی بن زیاد واگذاربود[۱]. در همین سال یا سال بعد بفرمان حجّاج ، سفیان بن ابرد کلبی باتفاق اسحق بن محمدبن اشعث حکمران ری با ازارقه بجنگید، وقطری بن نجاة رئیس ایشان را بکشت. سفیان بن ابرد سررا بنزد حجاج آورد ، وحجّاج بنزد عبدالملك بن مروان فرستاد[۲]. ۵

درحدود سال هشتاد وسه هجری قتیبة بن مسلم باهلی ازسوی حجاج والی ری وسپس امیرخراسان شد، وبهنگام ورود قتیبه بری، شَعْبی نیز باوی بری آمد[۳].

بنی امیّه که از اوائل عهد تا بدین هنگام درین نواحی هنوز بر اوضاع مسلط نشده بودند ، و حوادث و وقایع مذکور درسطور بالا شاهد این دعوی است ، در اثر بیدادگریهای بیست سالهٔ حجّاج بن یوسف بهنگام حکومت برعراقین (۷۵-۹۵هجری)، ۱۰ وخانمانسوزیها وخونریزیهای قتیبة بن مسلم درخراسان ، سلطه ونفوذ کامل یافتند[۴]، و ازین پس تاپایان عهد امویان و ظهور ابومسلم خراسانی میل اکثر مردم ری بسوی امویان،وکارشان باوالی خراسان بود واز ایشان اطاعت داشتند؛ سند این دعوی ازقول ابن اثیر[۵]وابن خلدون مغربی[۶]درصحیفهٔ ۱۱۴ مجلد اول کتاب حاضر ثبت آمده، وواقعهٔ مهمی درمنابع مورد استفاده که درآن پای ری بمیان باشد مشهود نیفتاد . ۱۵

قتیبه بسال ۹۶ هجری کشته شد ، و یزید بن مهلّب در سال ۹۷ هجری والی

---

(۱) ترجمهٔ طبری (چاپ عکسی) ، ص۳۵۴ ؛ ابن اثیر ج ۴ ص ۶۳ س ۸ .

(۲) ترجمهٔ اخبارالطوال ، ص ۳۰۲؛ ترجمهٔ طبری (چاپ عکسی) ص۳۵۵ ؛ تاریخ یعقوبی ، ج ۳ ص ۲۱ س ۸ ببعد ؛ ابن اثیر ، ج ۴ ص ۶۸ س ۹ ببعد ؛ تاریخ گزیده ، ج ۱ ص ۲۷۱ س ۱۶ .

(۳) طبری وقایع سال ۸۳ هجری ؛ ترجمهٔ البلدان یعقوبی ، ص ۷۶ ، س ۱۵ ؛ ترجمهٔ طبری (چاپ عکسی) ص۳۶۴-۳۶۶؛ فتوح البلدان ، ص ۳۲۰ ؛ ابن اثیر ، ج ۴ ص ۹۲ س ۱۰، وص۱۰۵ س ۱۴ ؛ ببعد . برای احوال شعبی ، رك : طبرسی و مجمع البیان ، ج ۲ ص ۱۱۴ .

(۴) کتاب خاندان نوبختی ، ص ۶۴ س ۱ .

(۵) ابن اثیر ، ج۴ ص ۳۱۸ س ۱، در وقایع سال ۱۳۱ هجری .

(۶) ابن خلدون ، جزء ثالث ، طبع بولاق ، ص ۱۲۶ س ۴ .

عراق وخراسان گردید. عمربن عبدالعزیز بهنگام خلافت جراح بن عبدالله حکمی را والی آنجا کرد[۱].

عمّال خراسان بتوالی تغییر می‌یافتند، تابسال ۱۲۰ یا ۱۲۱ هجری نوبت به‌نصر ابن سیار رسید[۲]. ظهور ابی‌مسلم ـ مذکور درسابق ـ درسال‌صدوبیست و نه بود، چنانکه حمزهٔ اصفهانی در سنی ملوك‌الارض گفته :

«ظهور ابی مسلم ناقل‌الدولة بخراسان للنّصف من شهر رمضان سنة تسع و عشرین و مائة...[۳]»

ازمدّتها پیش‌ازاین تاریخ چنانکه مذکور افتاد نصربن سیّار ازسوی خلفای اموی‌حکومت عراق وخراسان را داشت[۴] کارابومسلم درخراسان بالاگرفت وشهرت وعظمتی یافت، وبسال صدوسی قحطبةبن شبیب ازسوی ابراهیم امام عباسی بنزدوی رسید، ولوایی راکه امام داده بود تسلیم وی کرد . ابـومسلم قحطبة را امیرالجیوش خویش گردانید[۵]، و ویرا بجنگ نصربن سیّار فرستاد ، نصر شکست یافت و بری آمد ، و از آنجا بساوه رفت و همانجا درگذشت؛ مسعودی در مروج‌الذهب آورده:

«... وقوی امرُ ابی‌مسلم ، وغلب علی اکثر خراسان ، وضعف نصرُبن سیّار من عدم النجدة ، فخرج عن‌خراسان حتی أتی الریّ ، و خـرج عنها فنزل ساوه بین بلاد همدان والریّ فمات‌بها...[۶]»

(۱) تاریخ یعقوبی ، ج ۳ ص ۳۹ ؛ ترجمهٔ البلدان یعقوبی ص۷۷ س۷ ببعد. ترجمهٔ طبری (چاپ عکسی) ، ص ۳۹۳-۴۰۷؛ ابن‌اثیر، ج ۴ ص ۱۳۸ و ص۱۴۴.

(۲) ترجمهٔ طبری (چاپ عکسی)، ص ۴۳۵ س ۱۶ ؛ ترجمهٔ البلدان. ص۷۹ س۵؛ ابن‌اثیر ، ج ۴ ص ۲۳۸ س ۲۳ .

(۳) سنی ملوك‌الارض ، طبع لپزیگ ، ص ۲۱۹ س ۴ . نیز تاریخ گزیده ، ج ۱ ص ۲۸۵ س آخر .

(۴) تاریخ طبری ، ج ۸ ص ۲۹۷ س ۲۸ ؛ مجمل‌التواریخ ؛ ص ۳۰۹ س ۱۳ ؛ ابن‌اثیر ج ٤ ص ۲۳۸ س ۲۳ ببعد ؛ روضة‌الصفا؛ ج ۳ (شمارهٔ صفحه ندارد) ؛ ابن‌خلدون ج ۳ ص ۹۷ س ۸ ببعد .

(۵) الکامل ، ج ۴ ص ۳۱۲ س آخر ؛ روضة‌الصفا ، ج ۳ (شماره صفحه ندارد) .

(۶) ترجمهٔ طبری (چاپ عکسی) ص ۴۶۵ س ۶ ؛ تاریخ یعقوبی ، ج ۳ ص ۸۰ ؛ مروج الذهب ، ج ۲ ص ۱۶۰ س ۲۶ ؛ تاریخ گزیده ، ج ۱ ص ۲۸۵ .

پسر نصر درهم درخراسان صاحب لشکربود ، لکن دربرابر ابومسلم کاری از پیش نبرد؛ وصفحهٔ خراسان ابومسلم را صافی گشت . پس قحطبة بن شبیب کار را دنبال کرد[۱]. گرگان را بقهربتصرف درآورد، وپسر خود حسن را بجانب ری فرستاد. شامیانی که در ری بودند همانند حبیب بن یزیدنهشلی وهمراهانش ازتوجه قحطبه بری وقوف یافتند، وشهرراترك گفتند. حسن درصفرسال صدوسی ویك بشهردرآمد، وهمانجا بماند تاپدرش قحطبه نیز بدانجا رسید ، وبدین ترتیب شهر بدون حرب تسخیر شد[۲]، وامربنی العباس در ری استقراریافت، واکثرمردم ری که بسوی امویان مایل بودند شهر راترك گفتند :

۲ـ بزمان عباسیان :

ابوالعباس عبدالله بن محمدبن علی بن عبدالله بن عباس سفاح بکوشش ابومسلم خراسانی در ربیع الاوّل یاربیع الاخرسال صدوسی ودوهجری بخلافت نشست[۳]، وامویان انقراض یافتند. قحطبه چون بری رسید ابومسلم راازمیل مردم آنجا به امویان بیاگاهانید. ابومسلم دستوری داد تا اموال واملاك ایشان را دراختیارگیرد، جمعی ازاین مردم که به حجّ رفته بودند ، چون بازگشتند درکوفه اقامت گزیدند (۱۳۲ هجری) ؛ سپس شکایت اجحاف ابو مسلم را به سفّاح بردند ، و بفرمان وی املاك به ایشان باز داده شد .

قحطبه در ری طریق حزم و احتیاط پیش گرفت ، راهها را تحت مراقبت درآورد، وهیچکس را جزبه اجازهٔ وی حق عبور از آنها نبود.

اورا اطلاع دادندکه در دَشْتَپی (بخش معروف میان همدان و قزوین و ری) جمعی از خوارج وصعالیك فراهم آمده‌اند ، وی أباعون را با لشکری انبوه مأمور دفع آنها گردانید[۴].

(۱) ترجمهٔ طبری (چاپ عکسی) ، ص ۴۶۵؛ تاریخ گزیده ، ج ۱ ص ۲۸۶ س ۱۱.

(۲) اخبارالطوال ، ترجمهٔ فارسی، ص۳۸۱ س۱۴؛ الکامل، ج۴ ص۳۱۷ س ماقبل آخر ؛ روضة الصفا ، ج ۳ (شمارهٔ صفحه ندارد) .

(۳) ـ تاریخ یعقوبی ، ج ۳ ص ۸۶ س ۵ ؛ مروج الذهب ، ج ۲ ص ۱۶۵ س ۶ .

(۴) ابن ثیراج ، ۴ ص ۳۱۸ س۶.

قحطبه بسال ۱۳۲ درجنگی درنزدیکی کوفه در کنار فرات مقتول گردید[۱].

سفّاح نصربن عبدالعزیز خزاعی را ولایت ری داد، و قنات و محلّت و بازار نصرآباد که شرح آنها درمجلد اول کتاب حاضر صحائف ۱۴۸ و ۲۱۲ و ۲۲۶ گذشت منسوب بدوست.

نصر بن عبدالعزیز تا پایان کار ابومسلم در این شغل باقی بود، بدین هنگام منصور خلیفه نامه‌ای از زبان ابومسلم بدوفرستاد، که عمل ری را به ابوعبیده سپارد، وی پذیرفت. ابوعبیده پس ازاین فریب نصر را محبوس و سپس بدستور منصور مقتول ساخت[۲].

سفّاح بسال صد وسی‌وشش درگذشت وابوجعفر منصور بخلافت نشست[۳]، و بسال صد وسی وهفت ابومسلم را با همه خدمات که به آل عباس کرده بود، بمکرو فریب بکشت، وننگی‌جاودانه‌برای خاندان خویش‌فراهم ساخت[۴] وشرح آن درفصل سوم بیاید.

خروج سنباد خرمی جامه سیاه و تسخیر ری:

سنباد[۵] یك تن‌مجوسی بود ازدیهی ازنیشابور بنام أهن‌وانه (ابن‌اثیر: اهروانه) که به ابومسلم اخلاص می‌ورزید، هرچند در دین معاند او بود؛ زیرا ابومسلم بدان زمان که حاکم دیارخراسان بود اورا یاری داده‌بود تا بدشمنان عرب خود درنیشابور پیروز آمد.

چون ابومسلم کشته شد سنباد بخونخواهی او برخاست، و روی به‌ری نهاد وابوعبیده حاکم آنجارا بشکست، وتمامت خزائن واموال ونعمی‌راکه ابومسلم

(۱) ترجمهٔ طبری (چاپ عکسی) ص ۴۶۹، ۴۷۰؛ ابن‌اثیر، ج۴ ص۳۲۰ س ماقبل آخر ببعد

(۲) معجم‌البلدان، ج ۴ ص ۷۸۶ س ۹

(۳) طبری، ج ۹ ص ۱۵۹ س۱۵؛ سنی ملوك الارض ص ۲۱۹ س ۶ ببعد

(۴) سنی ملوك‌الارض، ص۲۱۹ س۱۲ ببعد؛ ابن‌اثیر، ج ۴ ص۳۵۰ س۱۱. درمروج الذهب ج ۲ ص ۱۸۵، ۱۸۶ واقعهٔ ابومسلم درسال ۱۳۶ مذکور است.

(۵) این نام مخفف «سندباد» نامی قدیمی وایرانی است (آنندراج: ذیل سند باد)

بهنگام رفتن بنزد ابوالعباس، به‌ری بازگذارده بود بدست آورد؛ وقریب صدهزار کس بگردش فراهم آمدند.

ابوجعفر منصور خلیفه چون بشنید، جمهور (در بعض نسخ جهور) بن مرار عِجْلی‌را باسپاهی‌فراوان بسوی ری‌گسیل کرد. سنباد از ری به‌استقبال جمهورشتافت. دوسپاه را دربیابانی میان ری وهمدان تلاقی دست داد، وکوششی سخت رفت. سنباد شکست یافت وبگریخت. لشکریان جمهور تیغ درنهادند، و قریب شصت هزارتن ازسنبادیان را بقتل آوردند، چنانکه آثار استخوانهای ایشان تاسال سیصد همچنان در آن مکان بمانده بود.

سنباد مالی گزاف بهمراه تحفهایی فراوان بـه اصفهبد خورشید در طبرستان پیش کش کرد، واز اوپناه خواست. اصفهبد، «طوس» پسرعمّ خویش را باستقبال او فرستاد. چون بهم رسیدند بسبب آنکه سنباد نخوت وکبری نابجا ازخود نشان داد، طوس برنجید و درفرصتی مناسب اورا بکشت. فاصلهٔ میان خروج و قتل وی هفتاد روز بود[1].

این نخستین بار بود که در دورهٔ خلفا برای مدتی اندك ری از تصرف ایشان بیرون آمد.

جمهور را پس ازاین پیروزی در ری بادطغیان برسر افتاد، و منصور را بسال صد وسی‌وهشت خلع کرد، وغنائمی راکه درجنگ با سنباد بدست‌آورده بود در تصرف خویش گرفت. منصور محمد بن اشعث را با لشکری عظیم بسرکوبی وی فرستاد. جمهور ری را ترك گفت، وبه سوی اصفهان شتافت، لکن ازآنجا دوباره

(۱) جهة وقوف بیشتر دراین باب بمنابع زیر رجوع شود: طبری، ج ۹ ص ۱۶۹ درواقایع سال ۱۳۷ هجری؛ مروج‌الذهب مسعودی، ج ۲ ص ۱۸۶ س آخر ببعد؛ ابن‌اثیر، ج ۴ ص ۳۵۷ درواقایع همین‌سال؛ تاریخ ابن‌اسفندیار، ج ۱ ص ۱۷۴ س ۲؛ تاریخ‌رویان اولیاء الله، ص ۴۴؛ روضة‌الصفا، جلدسوم (شمارهٔ صفحه ندارد)؛ حبیب‌السیر، جزوسیم از جلد دوم ص۴ س۲۵ ببعد؛ دائرة‌المعارف اسلامی بزبان فرانسوی، ج ۳ ص۱۱۸۳، بزبان انگلیسی ج ۳، ص ۱۱۰۶ (درمنبع اخیر و مروج‌الذهب تاریخ این‌واقعه سال ۱۳۶ ذکر گردیده). ایـن داستان در سیاست نامه فصل ۴۶ ص۲۱۳ نیز مذکور است، که بسبب کثرت اغلاط و اشتباهات ارزش تاریخی ندارد.

به‌اشارت برخی ازیاران به نبرد محمد آمد، و درقصر فیروزان بین‌ری واصفهان حرب کردند. جمهور بگریخت وبه‌آذربایجان افتاد؛ وچندی بعدکسانش اورا بکشتند و سرش را بنزد منصور فرستادند[۱].

بسال صد و چهل و یك ابوجعفر منصور خلیفه، محمد فرزند خویش را به‌سرکوبی عبدالجبّار بن عبدالرحمن ازدی، که امارت خراسان داشت و سر بطغیان برداشته بود، فرستاد[۲]. محمدّ - که هم بدین هنگام بلقب المهدی خوانده شد - در این مأموریت بری درآمد، وچون سمت ولایت عهدی داشت جهت تعظیم امر وی خالد برمکی نیز بهمراه بود[۳]. وی حازم بن خزیمه را بجنگ عبدالجبّار فرستاد. عبدالجبار مغلوب ومنکوب گردید. این واقعه پیش ازبناء بغداد بود. (بناء آن شهر را ابوجعفر منصور بسال صد وچهل وپنج درجانب غربی دجله آغاز کرد[۴]).

بنا بگفتهٔ حمزهٔ اصفهانی مهدی حازم را امارت مرو داد، وخود تاسال ۱۴۴در ری بماند، سپس عزم بغداد کرد؛ وبار دیگر درسال ۱۴۶ به ری بازگشت، وتا سال ۱۵۱ درآنجا بماند؛ آنگاه به بغداد رفت[۵].

مهدی دستور داد تا آن بخش از ری را که در قرون سوم و چهارم هجری آباد بود پی‌افکندند. این بخش همان ری زیرین است، که درجنوب شرقی ری‌برین یا ری پیش از اسلام و جنوب کوه بی‌بی شهربانو احداث‌گردید، وشارستان وکهندز (مدینهٔ داخله و قلعه یا فصیل) شهر را شامل می‌شد. ری را از سال ۱۴۹ هجری بنام محمد مهدی محمدیه‌گفتند. این معنی از سکّه‌های مکشوف استنباط می‌شود[۶].

(۱) ابن‌اثیر، ج ۴ ص۳۵۸ س ۱۵ ببعد.

(۲) تاریخ یعقوبی، ج ۳ ص ۱۰۶ س ۱۹ ببعد؛ طبری، ج۹ ص ۱۷۵، ۱۷۶؛ ابن‌اثیر، ج ۴ ص ۳۶۶ س ماقبل‌آخر ببعد.

(۳) تاریخ برمکی، ص۱۵ س۲؛ البدء والتاریخ، ج۶ ص۸۳ س۹؛ مجمل‌التواریخ، ص۳۳۰.

(۴) طبرسی و مجمع‌البیان، ج ۱ ص ۱۶۰ س ۱۱.

(۵) تاریخ پیامبران و شاهان، ترجمهٔ سنی‌ملوك‌الارض و الانبیاء، ص ۲۰۰ س۴.

(۶) تاریخ سکه شناسی ری، ص۳۰،۳۱.

بفرمان مهدی مسجد جامعی نیز بدست عمّار بن ابی الخصیب ساخته شد، وعمّار نام خویش را بر دیوار مسجد بنوشت. برگرد شارستان خندقی و بگرد قلعه خندقی دیگر (درمنابع فارقین درج آمده که معرّب پارگین فارسی است) حفر کردند، آغاز این بناها سال ۱۵۲ و انجام آن ۱۵۸ هجری بود. حصن زینبدی واقع در داخل محمدیّه نیز مورد مرمت قرار گرفت ومهدی در آنجا اقامت گزید[1]. ۵

سکهٔ محمد مهدی در دورهٔ ولایت عهدی، مضروب در محمدیه (ری) بسال ۱۴۹



51 A.

م
مما امر بها
لمهدی محمد
بن امیر المؤمنین
ع

حاشیه : هوالذی ارسل رسوله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون (قرآن کریم : ۹ر۳۳). نقل از تاریخ سکه شناسی ری

ری بدین زمان از حیث عظمت و کثرت جمعیت برادوار سابق پیشی وبیشی یافت، ودر دورهٔ اخلاف وجانشینان مهدی (قرن سوم هجری) باوج عظمت خود رسید، وبقول شاردن سیاح معروف فرانسوی عهد صفوی، در سدهٔ سوم ری پرجمعیت ترین شهر آسیا بود، هم وی گوید :

«مورخین عرب ... مدعی هستند که در روی زمین غیر از بابل هیچ شهری از لحاظ کثرت نفوس، ویا ازجهت ثروت ومکنت اینقدر معظم ومعتبر نبوده است..[2]» ۱۰

بسال صدوچهل وپنج هجری که محمدبن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب (ع) معروف به نفس زکیّه درخلافت منصور درمدینه ظهور کرد، کسان وی در بلاد بپراکندند، ومردم را بقبول امامت وی می خواندند؛ ازجمله یحیی

(۱) مجلد نخستین کتاب حاضر، صحائف ۸۰ - ۸۲ و ۱۷۲ - ۱۸۲.

(۲) سیاحتنامهٔ شاردن، ترجمهٔ فارسی، ج ۳ ص ۵۵ س ۲ ببعد.

برادر او نیز بدین‌منظور بری وطبرستان آمد؛ وکارش دردیلم بالاگرفت ومردم‌شهرها بگردش جمع شدند ، تا رشید بسال ۱۷۷ فضل را مأمور دفع اوگردانید، و این امر فیصله یافت[۱].

محمد مهدی بسال ۱۵۸ پس‌ازپدرش منصور بخلافت نشست. عامل‌ری بسال ۱۶۴ خلف‌بن عبدالله، وبسال ۱۶۶ سعدمولای مهدی بود[۲]. مهدی بسال۱۶۹ درماسبذان درگذشت وگورش آنجاست[۳]. پس‌ازمحمد مهدی، موسی‌هادی خلیفه شد[۴]. ولادت هادی را در سیروان ری بسال ۱۴۶ (تاریخ خلفای سیوطی ۱۴۷) نوشته‌اند. سیروان (شیروان) بنزدیکی‌ری واقع بود، ومحمد مهدی بهنگام‌ورود به‌ری بدانجافرودآمد، و درآنجا بناهایی نیز بساخت[۵].

برحسب روایات‌منابع، موسی‌هادی‌درحیاة پدر به‌ری‌آمد،ودیه‌موسی‌آباد ری را بساخت . درباب توجّه او بسوی ری ونیزساختن شهرموسی درقزوین ، درفتوح‌البلدان ومختصر البلدان ومعجم‌البلدان والمشترك شرحی بدین تقریب مذکوراست:

«...کان موسی‌الهادی لمّاصار الی‌الرّی فی حیوة ابیه ، أتی قزوین فامر ببناء مدینة بازائها، وهی تعرف بمدینة موسی ...[۶]»

ذکرموسی‌آباد ری را یاقوت ازتاریخ ری آبی چنین‌آورده :

«... موسی آباذ قریةٌ بالرىّ ، منسوبةٌ الی موسی‌الهادی ، لانّه احدثها عن الابی ...[۷]»

(۱) مروج‌الذهب مسعودی ، ج ۲ ص ۱۸۷ ، ۱۸۸ ، ۲۱۰ ؛ زین‌الاخبار ، بکوشش نفیسی، ص۴۳ س ۱ ؛ تاریخ بیهقی، ص۴۱۵ ؛ ابن‌اثیر ،ج ۵ ص ۹۰.

۲ ـ طبری، وقایع سال۱۶۴ ؛ ابن‌اثیر ، ج ۵ ص ۶۸ س ۲۱.

(۳) ابن‌اثیر ، ج ۵ ص ۷۱ س ۶ ؛ معجم‌البلدان یاقوت، ج۴ ص ۳۹۳ س ۱۹ . در طبقات ناصری ، ج۱ ص ۱۱۰ س ماقبل‌آخر فوت وی در ری ذکر شده .

(۴) تاریخ‌یعقوبی ، ج ۳ ص ۱۳۶ س ۱۰ درووقایع سال ۱۶۹ ؛ احسن‌التقاسیم ، ص ۱۳۱ س ۸ ؛ ابن‌اثیر ، ج ۵ ص ۷۱ و۷۳.

(۵) معجم‌البلدان ، ج ۳ ص ۲۱۵ س ۱۲؛ تاریخ خلفای سیوطی، ص ۲۸۲ س ۱۲.

(۶) فتوح‌البلدان ، ص ۳۲۳ س ۲ ، ترجمهٔ فارسی آن، ص ۱۵۷ س ۱۷؛ مختصر-البلدان ، ص ۲۸۲ س ۶؛ معجم‌البلدان ، ج ۴ ص ۸۹ س۱؛ المشترك ، ص ۳۹۱ س ۵.

(۷) معجم‌البلدان، ج ۴ ص ۶۸۱ س ماقبل‌آخر.

نهرموسی درری، مذکوردر البلدان یعقوبی گویا ظاهراً بنام موسی الهادی است[۱]. درمجلد نخستین صحیفهٔ ۱۴۵ احتمال رفت ،که نهرجیلانی ری قبل از بناء جیلاباد ، نهرموسی نام داشته .

موسی الهادی بسال صد وهفتاد دربیست وسه سالگی[۲] یا بیست وشش سالگی[۳] درگذشت، وبرادرش ابوجعفر هارون الرشید دربیست ودوسالگی بخلافت نشست[۴]. ۵ چنانکه ازتاریخ زندگی هارون برمی آید، وی بشهرری علاقه‌ای خاص داشت، و ازاین شهر باسروری مخصوص یاد می کرد ،واین ، از آن بابت است که این شهر زادگاه او بود ، وبدینجا دیده بجهان گشود ، و درآخرذی الحجهٔ سال ۱۴۸ از مادر بزاد ، وازشیر زنان آنجا بخورد[۵].

۱۰ هارون فضل بن یحیی بن خالد را بسال ۱۷۷ولایت ری وجرجان و طبرستان و آن حدودبخشید ، ودفع یحیی بن عبدالله را ازوی بخواست[۶]. ولادت فضل هفت روز پیش از ولادت هارون بود، و مادرهریك طفل دیگری را شیرداد[۷]. فضل از کریمان جهان وبه فصاحت وبلاغت سرآمد اقران بود[۸] . فضل بسال ۱۸۰ ازولایت ری معزول گردید، ومحمدّ بن یحیی بن حارث بجایش نشست[۹] .

---

(۱) وجه این احتمال درمجلد نخستین کتاب حاضر، صحیفهٔ ۱۴۶ مذکورآمد.

(۲) البدء والتاریخ، ج ۶ص ۱۰۱ س۵ ببعد.

(۳) ابن اثیر ، ج ۵ ص ۷۹ س ۲۶ . اگر قول یاقوت مذکور در صحیفهٔ قبل را در باب ولادت وی بسال ۱۴۶ بپذیریم عمرش ۲۳ سال خواهد بود .

(۴) طبری ، ج ۱۰ ص۱۷۰ س ماقبل آخر؛ احسن التقاسیم ، ص ۱۳۱ س۹ .

(۵) تاریخ خلفای سیوطی، ص ۲۸۶ س۱۷ ؛ تاریخ ابی الفدا ، ج ۲ ص ۱۳ س ۱۱؛ حبیب السیر ، ج ۳ از جلد ۲ ص ۱۵ س ۱۹ . در ابـن اثیر ج ۵ ص ۸۲ س ۸ سال ولادت ۱۴۵ مذکور است .

(۶) طبری، ج۱۰ ص ۶۲ س ۴ ؛ سنی ملوك الارض، ص ۲۲۳ س ماقبل آخر؛ زین ــ الاخبار، طبع نفیسی ، ص ۴۳ س۱؛ تاریخ بیهقی، ص ۴۱۵؛ ابن اثیر، ج ۵ ص۹۰ س۵ سال ۱۷۶ ذکر شده .

(۷) ابن اثیر ، ج ۵ص ۸۲ س۹.

(۸) تجارب السلف ، ص ۱۴۸ س ۳.

(۹) طبری ، ج ۱۰ ص ۶۹ س۳.

هارون بهنگام خلافت درسالهای ۱۸۹ و۱۹۲ بری آمد، و بار اول جهة تحقیق درامر علی بن عیسی بن ماهان عامل خراسان بود، و دوپسر خویش عبدالله مأمون و قاسم را نیز بهمراه داشت، وازپسر دیگرش محمد نیزخواست تاازبغداد بری بیاید، وچهارماه درآنجا بماند، وعلی بن عیسی با اموال وهدایای فراوان بخدمتش رسید،[۱] که ارزش آنها درکتاب الذخائر والتحف، از مؤلفات قرن پنجم، سی میلیون دینار (ثلثون ألف ألف دینار) ذکرشده[۲]؛ وسپس عبدالله بن مالک خزاعی را والی ری وطبرستان و دماوند و رویان وقومس وهمدان گردانید، و ببغداد بازگشت[۳]. شهر ری هارون را سخت خوش افتاده بود، وقول وی دراین باب، وتعریفی که ازسربان(ساربانان) ری کرده، در مجلد اول کتاب حاضر صحائف ۱۲۱، ۱۲۲ درج آمده.

سکهٔ هارون‌الرشید، مضروب درمحمدیه (ری) بسال ۱۷۵ هجری



75 B.

محمد رسول‌الله
صلی‌الله علیه
وسلم الخلیفة الرشید
یزید

حاشیه: هوالذی ارسل رسوله بالهدی ودین الحق لیظهره علی‌الدین کله ولوکره المشرکون (قرآن‌کریم: ۹ر۳۳). نقل ازتاریخ سکه شناسی ری

هارون بسال ۱۹۲ بار دیگر بری آمد، و از آنجا بخراسان رفت، و در ۱۹۳ بطوس درگذشت[۴].

(۱) مجلد اول کتاب حاضر، ص ۱۲۱ س ۳؛ طبری، ج ۱۰ ص ۹۶ س ۱۵ ببعد؛ تاریخ یعقوبی، ج ۳ ص ۱۵۶؛ ابن‌اثیر، ج ۵ ص ۱۲۰ س ماقبل آخر.

(۲) الذخائر والتحف، ص ۱۹ س ۱۰.

(۳) تاریخ یعقوبی، ج ۳ ص ۱۵۶ س ۴؛ طبری، وقایع سال ۱۸۹؛ ابن‌اثیر، ج ۵ ص ۱۲۲ س ۳ ببعد.

(۴) تاریخ یعقوبی، ج ۳ ص ۱۶۰ س ۱؛ مجمل‌التواریخ، ص ۳۴۸ س آخر.

دراین هنگام مأمون که در مرو اقامت داشت- ورشید بسال ۱۸۹ خراسان و سجستان وجرجان وطبرستان وری ورویان ودماوند تاهمدان وعقبهٔ حلوان اورا داده بود[۱]- بخلافت نشست. مأمون را با برادرش امین درخلافت خلاف افتاد، وبسال ۱۹۵ هجری نزاعی سخت بین سپاهیان آندو بنزدیکی ری درگرفت. مأمون بتصویب فضل بن سهل ریاست سپاه را به‌طاهر بن حسین بن مصعب خزاعی ذوالیمینین داد، وهرثمة بن اعین رانیز به همراهش فرستاد. فرماندهی لشکر امین را علی بن عیسی بن ماهان داشت. طاهر از ری به‌قسطانه (کشتانه) یك منزلی ری رفت، وعلی بن عیسی به‌مسکویهٔ ری (مشکویه) رسید؛ وفاصلهٔ میان آندو هفت فرسنگ بود. آتش جنگ به نزدیکی مسکویه[۲] زبانه کشید. درگیراگیر جدال تیری به مقتل علی بن عیسی رسید وکشته شد، و بغدادیان شکستی فاحش یافتند، وطاهر ازری به‌مأمون نوشت:

«بسم الله الرحمن الرحیم کتابی إلی امیرالمؤمنین، ورأسُ علی بن عیسی بین یدیّ، و خاتمهُ فی اصبعی، و جندُه مصرفون تحت امری. والسلام»

این نامه درتجارب السلف چنین ترجمه گردیده:

«نبذه‌ای عرضه افتاد، وقتی که سرعلی بن عیسی پیش بنده نهاده، و انگشتری او درانگشت بنده، ولشکر او درحکم. والسلام»

نامه‌را بسه روز ازری به‌مرو بردند، ومسافت بین این دوشهر ۲۵۰ فرسنگ بود[۳].

---

(۱) سنی ملوك الارض، ص ۲۲۵ س ۱۵؛ ترجمهٔ آن، ص ۲۰۴ س ۳؛ مجمل التواریخ، ص ۳۴۹ س ۱۲؛ ابن اثیر، ج ۵ ص ۱۰۷ س ۶.

(۲) دراخبارالطوال دینوری نام این محل قلوصه آمده است: اخبارالطوال، ترجمهٔ فارسی، ص ۴۱۵ س ۵ ببعد.

(۳) برای اطلاع بیشتر درباب این نبرد، رك: اخبارالطوال دینوری، ترجمهٔ فارسی ص ۴۱۵؛ طبری، ج ۱۰ ص ۱۳۹ س ۲۳ ببعد؛ مروج الذهب، ج ۲ ص ۲۳۳ س ۳ ببعد؛ زین الاخبار گردیزی، تصحیح مرحوم نفیسی، ص ۴۵ س ۱۸ ببعد، وص ۱۰۶ س ۱۳ ببعد؛ تجارب السلف، ص ۱۵۵ س ۱ ببعد؛ ابن اثیر، ج ۵ ص ۱۴۳ ببعد؛ طبقات ناصری، ج ۱ ص ۱۹۱؛ المختصر ابوالفدا، ج ۲ ص ۲۱ س ۹ ببعد (در این کتاب سال واقعه ۱۹۴ ذکر شده)؛ تاریخ گزیده، ج ۱ ص ۳۰۹ س ۲ ببعد؛ البدء والتاریخ، ج ۶ ص ۱۰۸ س ۷ ببعد؛ حبیب السیر، جزء سیم ازجلد دوم ص ۲۷ س ماقبل آخر.

این واقعه را ـ چنانکه در احوال طاهر بن حسین بیاید ـ مقدمهٔ بیرون آمدن ایران از زیر نفوذ خلفا، و آغاز استقلال آن پس از حملهٔ اعراب بحساب توان آورد. مأمون بسال ۱۹۶ عمل مشرق را بتمامی ـ که از جهة طول میان کوههای همدان و حدود تبت، و از عرض بین دریای طبرستان و دریای هند واقع، و ری نیز جزئی از این جمله بود ـ به فضل بن سهل سپرد[1].

سکهٔ مأمون، مضروب در محمدیه (ری) بسال ۱۹۶



97 C.

لله
محمد رسول‌الله
مما امر به عبدالله عبدالله
المأمون امیرالمؤمنین
الفضل
حاشیه: هوالذی ارسل رسوله بالهدی ودین‌الحق لیظهره علی‌الدین‌کله و لوکره‌المشرکون (قرآن کریم: ۹ر۳۳). نقل از تاریخ سکه‌شناسی ری

مأمون نه‌سال درمرو بماند، سپس بقول حمزهٔ اصفهانی بسال ۲۰۲ عزم عراق کرد، ویرا درطول راه هرشب درجایی وهرروز درمقامی توقفی بود[2]، تادر ذی‌الحجهٔ ۲۰۴ هجری گذرش به ری افتاد[3]، وچند روز در آن دیار بماند. بدین هنگام مردم‌ری ازسنگینی خراج بنزدش شکایت بردند، وی فرمان داد تادومیلیون درهم از آن بکاهند. خراج ری قبلا دوازده میلیون درهم بود[4].

۳ـ سستی گرفتن نفوذ خلفا در ری، و آغاز کارگزاری مجدد ایرانیان در آن دیار در حکومت طاهریان وعلویان:

مأمون چون ازسفرخراسان به بغداد رسید، طاهربن حسین نیز درسلك رجال

(۱) سنی‌ملوك‌الارض، ص۲۲۶ س آخر.
(۲) « « ص۲۲۵.
(۳) طبری، ج ۱۰ ص ۲۵۴ س۱۷ ببعد.
(۴) مختصر کتاب‌البلدان، ص۲۷۰ س۳؛ معجم‌البلدان، ج۲ ص۸۹۶ س۶.

آستان‌خلافت بود، وسامان‌بخشیدن بمهمات آغاز گردید. طاهربن‌حسین که‌می‌دانست مأمون واقعهٔ امین و ذُلّ و هوانی که از دست او کشیده فراموش نخواهدکرد، وسیلت برانگیخت تا خلیفه بسال ۲۰۵ ولایت مشرق را از بغداد تا اقصای خراسان بدو بخشید، که شامل ری ودماوند ورویان وطبرستان و قومس و کرمان وسجستان و خراسان می‌شد؛ بدین ترتیب طاهر روی بخراسان نهاد، امّا درحکومت آن دیار دم از استقلال زد. ۵

طاهربسال ۲۰۷ درگذشت. مأمون عبدالله‌بن طاهررا، که در رقّه بود، تولیت اعمال پدر داد، وطلحة بن طاهر را خلیفهٔ وی درمشرق گردانید، ومثال وتشریف بنامش فرستاد.

طلحة بسال ۲۱۳ سپری شد، وعلی‌بن طلحة قائم مقام اوگردید، لکن جمعی بر وی خروج کردند واورا بکشتند. ۱۰

چون این‌خبر بمأمون رسید عبدالله‌بن طاهررا، که سرگرم فراهم آوردن‌اسباب مقاتلت‌با بابك خرّم دین بود، بخراسان فرستاد؛ وعبدالله درمدت ایام مأمون ومعتصم وصدر خلافت واثق در این شغل باقی بود، تاآنکه بسال ۲۳۰ بمرد؛ و واثق خلیفهٔ عباسی فرزند وی طاهربن عبدالله را برمجموع اعمال پدر والی گردانید. ۱۵

پس ازطاهر که بسال ۲۴۸ فوت کرد، محمدبن طاهربن عبدالله ولایت یافت. ری درطول این مدت همچنان در دست طاهریان بود[1]، تا آنکه در سال ۲۵۰ داعی کبیرحسن‌بن زید درطبرستان ظهور کرد، وآنجا وجرجان را بدست‌آورد، وکارش بالاگرفت. وی سپاهی به سرداری حسن‌بن زید یکی ازکسان خویش به ری گسیل داشت. عامل محمدبن طاهردرری که محمدبن علی بن طاهرنام داشت‌ازپیش حسن بگریخت. حسن یك‌تن از آل‌ابی‌طالب‌را بنام‌محمدبن‌جعفردرری باقی گذارد، وخود از آنجابازگشت. ازاین‌محمّد اموری‌بمنصّه‌ظهورمی‌رسید، که‌رازیان راخوش‌نمی‌آمد. ۲۰

(۱) این تحقیق تلخیصی است از اخبارطاهریان مذکور درمنابع زیر: اخبارالطوال ترجمهٔ فارسی، ص ۴۱۱؛ طبری، ج ۱۰ ص ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۵، ۲۶۶، وج ۱۱ ص ۳، ۱۳؛ سنی‌ملوك‌الارض، ص ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳؛ مجمل‌التواریخ، ص ۳۵۱ - ۳۵۵؛ معجم‌البلدان، ج ۳ ص ۵۰۶؛ ابن‌اثیر ج ۵ س ۳۱۷؛ روضة‌الصفا، ج ۴ (شمارهٔ صفحه ندارد)

محمدبن طاهربن عبدالله ، محمد بن میکائیل را به ری فرستاد . دو سپاه را در خارج ری ملاقات افتاد ، محمدبن جعفر اسیرشد وابن‌میکائیل به ری در آمد . دیری نپائید که حسن‌بن زید سپاهی دیگربه‌ری‌فرستاد. محمد بن‌میکائیل شکست خورد، وبه درون شهر گریخت ، ودرآنجا بدست اصحاب حسن کشته شد، و ری داعی را مسلم گشت[1]. این‌خبرببغداد رسید، وبسال ۲۵۵ موسی‌بن بُغا بفرمان خلیفه المعتزبالله به ری‌آمد وباداعی جنگ کرد، ودست اورا ازری کوتاه‌گردانید. سال‌بعد درایام‌المعتمد نیز جنگ دیگری میان ایشان رخ داد[2]. ری دوباره درسال ۲۵۷ باختیارحسن‌بن زید درآمد[3]. درسال ۲۵۹ موسی‌بن بغاصَلاَبی را والی ری گردانید[4].

گذر یعقوب لیث وعمرولیث صفاری به ری :

درسال ۲۶۰ یعقوب‌را باعبدالله سجزی (سگزی) جنگ افتاد. عبداللهبگریخت وپناه به حسن‌بن زید برد. یعقوب به حسن نامه نوشت، وعبدالله را با برادران ازوی درخواست ، اما حسن پاسخی نداد . یعقوب قصد حسن کرد ، و حسن از پیش وی بگریخت . عبدالله وبرادرانش به ری بنزدیك صَلاَبی (ابن اثیر: صلانی) رفتند .

یعقوب راه ری درپیش‌گرفت ؛ چون نزدیك شد بـه صَلاَبْی نامه فرستاد ، و وی را میان تسلیم عبدالله وبرادران یا محـاربه مختار گردانید ؛ وصلابی بترسید و ایشان را تسلیم کرد[5].

(۱) طبری ، ج ۱۱ ص ۹۰ - ۹۳ ؛ ترجمهٔ سنی‌ملوك‌الارض والانبیاء ، ص ۲۰۹س ۷ ؛ مروج‌الذهب طبع ۱۲۸۳ مصر ، ج ۲ ص ۳۲۴ ، ۳۲۵ ؛ مجمل‌التواریخ ، ص ۴۵۹ ؛ تاریخ ابن‌اسفندیار ، ج ۱ ص ۲۴۳ ؛ ابن‌اثیر، ج ۵ ص ۳۱۶ - ۳۲۹؛ تاریخ گزیده ، ج۱ ص ۳۲۷ ، ۳۲۸.

(۲) تاریخ ابن‌اسفندیار، ج۱ ص۲۴۳ س‌آخر؛ ابن‌اثیر، ج۵ ص ۳۴۵ س۱۶، و ص ۳۶۰ س ۲۱ ؛ تاریخ گزیده، ج ۱ ص ۳۲۸.

(۳) ابن‌اثیر ، ج ۵ ص ۳۶۴ س۳.

(۴) طبری، وقایع سال ۲۵۹.

(۵) طبری ، ج ۱۱ ص ۲۳۴ س۸ ؛ زین‌الاخبار، باهتمام محمدناظم، ص۱۳، باهتمام نفیسی ص ۱۱۴؛ ابن‌اثیر ، ج ۵ ص ۳۷۱ س ۳.

صلابی بسال ۲۶۲ هجری درگذشت، وکَیْغَلَغْ ولایت یافت[۱].

درباب عمرولیث نیز، درکتاب احیاءالملوك سیستانی، درذکرحکومت عمرو پس ازفوت یعقوب، چنین درج آمده :

«عمرو علم پادشاهی برافراخته بقزوین شافته ، باز از قزوین به ری رفته ، از آنجا جهة تنبیه محمدبن لیث ،که درفارس نایب او بود ودم ازعصیان زده بود ، تا ۵ به جانب او رفته ، اورا منهزم ساخته ، مفتخر به دارالملك شیراز درآمد ، بتخت پادشاهی بنشست ...[۲]»

درسال ۲۶۶ اساتکین نامی ازترکان بر ری غلبه یافت، وعامل آن جا طَلَمْجُور را بیرون راند. سپس باپسرش اذکوتکین بقزوین حمله برد، وپس ازوقایعی، وبدست آوردن اموالی به ری بازگشت[۳]. ۱۰

احمد بن‌عبدالله خُجُسْتانی درسال ۲۶۷ قصد عراق کرد وبسمنان رسید ، مردم ری شهررا حصار گرفتند وبتحکیم آن پرداختند . خُجُستانی را انصراف حاصل‌شد، وبه خراسان بازگشت، وبسال ۲۶۸ بدست غلامانش مقتول‌گردید[۴].

حسن‌بن زید علوی داعی کبیر بسال ۲۷۰ درگذشت ؛ وبرادرش محمدبن زید معروف به داعی مطلق بر سرکارآمد ؛ و میان سالهای ۲۷۰-۲۸۷ سلطنت‌کرد . وی ۱۵ بسال ۲۷۲ بفکر تسخیر ری افتاد . در ری اساتکین ترك ولایت داشت. این دورا در خوار ری تلاقی‌دست داد، محمد زید شکسته شد، وبهزیمت بلارجان افتاد[۵].

بسال ۲۷۵ احمدبن حسن ماردانی برری غلبه یافت، و بقول یاقوت تشیّع را

---

(۱) ابن‌اثیر ، ج ۶ ص۱۳ س ۲۱.

(۲) احیاءالملوك سیستانی، ص ۶۰ س ۱۰ ببعد.

(۳) طبری ، ج ۱۱ ص۲۵۵ س ۱۹.

(٤) « « ص ۲۸۷ س۲۴؛ العبرذهبی، جزء ثانی ص۳۸ س۸. خجستان بضم خاوجیم ازجبال هراة است: العبرجزءثانی ص ۳۳ ذیل۱.

(۵) تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار، ج ۱ ص ۲۵۲ س ۱۳ ؛ ابن‌اثیر، ج ۶ ص ۵۵ س ۹؛ تاریخ طبرستان مرعشی، طبع پطرزبورغ ، ص ۲۹۴ ؛ طبرسی و مجمع‌البیان، ج ۱ ص ۹۵ س۱۵.

در آن دیار ظاهر گردانید . وی قبل از این در خـدمت اذکوتکین بن اساتکین سابق الذکر بود[۱].

چون احمد خُجُستانی مذکور در صحیفهٔ قبل سپری شد ، یارانش بنزد رافع ابن هرثمه رفتند . رافع از اصحاب محمدبن طاهربن عبدالله بود[۲]، و عمل خراسان ۵ داشت. وی بدنبال محمدبن زید بارض دیلم در آمد ، وبه حدود قزوین رسید، وبه‌ری بازگشت ، وبدانجا بماند[۳].

المعتضد خلیفه وی را بسال ۲۷۹ ازخراسان معزول کرد، وتولیت آنجارا بـه عمروبن لیث سپرد؛ وبه احمدبن عبدالعزیزبن ابی‌دلف عجلی نوشت تا به‌ری برود، و رافع را از آنجا براند . رافع از احمدبن عبدالعزیز شکست یافت[۴]، و به جرجان ۱۰ رفت. احمد بسال ۲۸۰ درگذشت ، و رافع به‌ری بازگشت[۵].

علیّ بن لیث برادر یعقوب و عمرولیث ، کـه دراین هنگام با او بود در ری وفات یافت[۶]؛ نگارنده باوجودکوشش فراوان ازمدفن وی درمیان خرابه‌های‌موجود این شهر خبری بدست نیاورد.

رافع درنبرد باعمرولیث شکست یافت، وبسال ۲۸۳ بدست ابوسعید درغانی ۱۵ کشته شد، وسرش را به‌عمرو دادند، واو به‌بغداد نزد المعتضد فرستاد، و بسال ۲۸۴ بدانجا رسید[۷].

(۱) معجم‌البلدان ، ج۲ ص ۹۰۱ س۲؛ مجلدحاضر، ص ۴۲ و ۵۰

(۲) رك : ص۱۳۷ مجلدحاضر.

(۳) ابن‌اثیر ، ج ۶ ص ۳۸ س۲۰ وص ۶۵ س۱۲.

(۴) درمروج‌الذهب، ج ۲ ص۳۶۷ س ۵ تاریخ این‌واقعه ۲۷۷ذکر گردیده. طبری ج ۱۱ ص۳۴۱ س ماقبل‌آخر ؛ زین‌الاخبار ، باهتمام استاد نفیسی ، ص۵۲ س ۹ ؛ مجمل التواریخ ، ص ۳۶۷ س ۷؛ ابن‌اثیر ، ج ۶ ص ۷۴ س ۹ .

(۵) طبری، ج ۱۱ ص ۳۴۳ س ۲؛ مجمل‌التواریخ ، ص ۳۶۷ س۱۰ (در این کتاب تاریخ درگذشت احمد ۲۸۶ ذکرشده که ظاهرا غلط است)؛ ابن‌اثیر ، ج ۶ ص ۷۴ س ۱۳ ؛ تاریخ طبرستان مرعشی ، ص ۲۹۷.

(۶) ابن اثیر ، ج ۶ ص ۷۴ س۱۵ .

(۷) مروج‌الذهب ، ج ۲ ص ۳۷۵ س ۱۳ ؛ ابن‌اثیر ، ج ۶ ص ۷۵ س ۵ ببعد .

المعتضد خلیفه چون از قصّهٔ محمدبن زید علوی خبر یافت، بسال ۲۸۱ متوجه بلاد جبل شد، وبه دینور آمد تا به شهر ری رود، لکن چون کردان در دینور غلبه کرده بودند، خود آنجا بماند تا جمع آنها را بگسلد، وپسر خویش علی (المکتفی) را به‌ری اعزام‌داشت، وری‌وقزوین‌وزنجان وابهر وقم وهمدان ودینور را بوی‌سپرد، ۵ وپس ازاین کارها ببغداد بازگشت. رافع ازری بگرگان رفت وگماشتهٔ وی از علی ابن معتضد امان خواست[۱].

معتضد بسال بعد (۲۸۲) وزیر خویش عبیدالله‌بن سلیمان را نیز به ری بنزد علی فرستاد[۲]. عمروبن‌لیث دراین جریانها به علی مکتفی خدمات بسیار کرد[۳].

بهنگام اقامت مکتفی در ری، جایگاهی درآنجا بنا گردید بنام‌مقام مکتفی، که ۱۰ ذکر آن بدین‌گونه درکتاب مختصرالبلدان ابن فقیه ثبت افتاده:

«مات محمد [بن خالدبن یزید بن مزید] فی‌خلافة المعتضد فی‌مقام، المکتفی بالرّی ...[۴]»

بدین هنگام در خراسان حوادث و وقایعی مهمّ بوجود می‌آمد، آل سامان بتدریج قوت وقدرت می‌گرفتند وشوکت می‌یافتند؛ وچون نصربن احمدبن اسدبن ۱۵ سامان صاحب عمل ماوراءالنهر درگذشت، وبرادرش امیراسماعیل‌جایش رابگرفت دم ازآزادی زد، وافسر استقلالی برسرنهاد[۵]. وی عمروبن‌لیث را ازمیان برداشت، وبسال۲۸۷ المعتضد خلیفه منشورخراسان وطبرستان وجرجان‌را بنام وی صادرکرد، و دولت سامانی آغازگردید[۶]. مورخان آل سامان را ازگوهربهرام چوبینه وخاندان

(۱) طبری، ج ۱۱ ص ۳۴۴ س ۷؛ مروج‌الذهب، ج ۲ ص ۳۶۸ س ۱۱؛ مجمل‌التواریخ، ص۳۶۷ س ۱۲؛ ابن‌اثیر، ج ۶ ص ۷۸ س ۵؛ تاریخ طبرستان مرعشی، ص۲۹۷.

(۲) طبری، ج ۱۱ ص ۳۴۶ س ۲۳؛ ابن‌اثیر، ج ۶ ص ۸۰ س ۸.

(۳) مجمل‌التواریخ، ص ۳۷۰ س ۹.

(۴) مختصرالبلدان، ص ۲۷۰ س ۱.

(۵) مروج‌الذهب، ج ۲ ص ۳۸۱ س ۲۳؛ المختصرابوالفدا، ج ۲ ص ۵۹ س۲۱؛ حبیب‌السیر؛ جزءچهارم ازجلد دوم ص ۸ س۱.

(۶) زین‌الاخبار، تصحیح محمدناظم، ص۲۱ س۴؛ مجمل‌التواریخ، ص۳۶۸ س ۱۹؛ حبیب‌السیر صحیفهٔ فوق.

مهران نوشته‌اند ، و دراصل ازاهل ری دانسته‌اند[۱] . اسماعیل را هوس ملك طبرستان در دل افتاد، وبسال ۲۸۷ محمدبن هارون را باسپاهی موفور بدان جانب گسیل کرد، و داعی محمدبن زید علوی درنبرد باوی شهادت یافت ، و طبرستان بسامانیان قرار گرفت[۲]، واسماعیل آنجا را به‌محمد داد .

۵ **۴- بیرون‌آمدن ری ازدست خلفا، وتسلط سامانیان برآنجا :**

بهنگام حملهٔ اسماعیل سامانی بطبرستان، در ری ترکی ازسوی المکتفی بنام أغرتمُش(طبری: أکْرتمُش ،گردیزی:ادکونمش، ابن‌اثیر : الدتمش) والی بود[۳]، که سیرتی‌بس‌ناپسند داشت ورازیان ازوی‌ناراضی‌بودند. محمدبن‌هارون‌باوجودحقوقی که اسماعیل بر وی ثابت داشت، پس‌ازچندی راه عصیان درپیش‌گرفت، بدین‌هنگام ۱۰ مردم‌ری بسبب سوء رفتار والی ، از محمد درخواستند تا بدانجا رود و ری او را باشد ، محمد بدانجا رفت و با اغرتمش ترك بجنگید و ویرا با برادر و دو پسر بکشت ، و بر ری دست یافت . اسماعیل چون واقف شد قصد او کرد و وی را تا قزوین‌براند. محمد راه دیلم درپیش‌گرفت، اسماعیل‌بازگشت واستراحت را بدر ری عصای قرار افکند ، لکن بشهر درنیامد . رازیان بوی پیشنهاد کردند تا عمل ری را ۱۵ بپذیرد. وی‌قبول نکرد وگفت: اینجا شهری‌است نامبارك، وحسین‌بن علی(ع) بسبب آن مقتول‌گردید . اسماعیل ازآنجا به نیشابورآمد. درهمین ایام المعتضدخلیفه‌بمرد، والمکتفی بجایش نشست .

المکتفی عهد ولواءِ خراسان را بوسیلهٔ محمد بن عبدالصمد برای اسماعیل فرستاد، با ذکرآنکه امارت پس ازاوپسرش احمد را باشد، و عهد ولواء ولایت ری ۲۰ و قزوین وزنجان را نیز بدان ضم کرد.

(۱) مجلداول کتاب حاضر ؛ ص ۳۱۶ س ۱۶

(۲) زین‌الاخبار گردیزی، بتصحیح محمد ناظم ، ص ۲۱ س۴؛ ابن‌اثیر ج ۶ ص ۹۶ س ۲۶ ؛ تاریخ طبرستان مرعشی ، ص ۲۹۹ ؛ حبیب‌السیر ، جزء چهارم از جلد دوم ص ۸ س ۲۲.

(۳) ابن‌خلدون، طبع بولاق؛ ج ۳ ص ۳۵۵ ش ۲.

بدین ترتیب ری ـ که با انقراض ساسانیان، بدست اعراب افتاد، وحکومتش از دست خاندان مهران رازی بسال ۲۲ هجری بیرون رفت ـ باردیگر بسال ۲۸۹ یکی از فرزندان همان خاندان باستقلال زمام اختیار آن دیار را بدست گرفت (درسابق اشارت رفت که تاریخ دانان سامانیان را ازگوهر بهرام چوبینه رازی و ازخاندان مهران دانسته اند).

سکهٔ المکتفی که فرمان حکومت ری را به اسماعیل داد، مضروب درالمحمدیه (ری) بسال ۲۹۴



145.

لله	
محمد	لااله الا
رسول	الله وحده
الله	لا شریك له
المکتفی بالله	
ا	

حاشیه : هوالذی ارسل رسوله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون (قرآن کریم: ۹ر۳۳). نقل از تاریخ سکه‌شناسی ری

اسماعیل ولایت ری را به برادرزادهٔ خویش، ابوصالح منصوربن اسحاق بن احمدبن اسد سپرد. وی شش سال در آن دیار بماند . ابوصالح همان کس است که ابوبکر محمد بن زکریای رازی، پزشك و فیلسوف بزرگ ری ، کتاب معروف طبّ منصوری (الکُنّاشه) را بنام وی تصنیف کرد[۱]. منصور بسال ۲۹۰ به ری در آمد[۲]. 5

(۱) داستانی که درسبب تالیف این کتاب درچهارمقالهٔ عروضی سمرقندی ص۱۱۴ درج آمده بهیچ روی رویی در صواب ندارد ، وباحقایق تاریخی مطابق نتواند بود ؛ وجه آن در فصل چهارم همین باب، در ذکر رجال ری در احوال محمد زکریا بیاید .

(۲) طبری ، ج ۱۱ ص۳۷۹ س۱ ببعد ؛ زین الاخبار گردیزی، بتصحیح محمد ناظم، ص ۲۱ س ۴ ببعد ؛ معجم البلدان ، ج ۲ ص ۹۰۱ س ۷ ببعد (دراین کتاب نام اسماعیل بن احمد و محمدبن هارون بخطا احمدبن اسماعیل و احمدبن هارون درج آمده، و باقی داستان همانست)؛ ابن اثیر ، ج ۶ ص ۱۰۱ س ۲۵ ببعد، و ص ۱۰۴ س ۱۲، وص ۱۰۷ س۲ ببعد؛ طبقات ناصری؛ ج۱ص۲۰۶س۱۰ ببعد ؛ حبیب السیر، جزءچهارم ازجلد دوم ص۸س۲۲ ببعد.

دراینجا بمناسبت اهمیت این امر در تاریخ ری، عین عبارت تاریخ گردیزی موسوم به زین‌الاخبار، ازمؤلفات حدود سال ۴۴۰ هجری درج می‌افتد :

«چون ولایت خراسان مراسماعیل راگشت وعهد ولواء معتضد ، اسماعیل بن احمد مرمحمدبن هارون را بفرستاد تاگرگان وطبرستان بگرفت، ومحمدبن زیدبن محمد را بگرفت وسوی اسماعیل فرستاد ، واسماعیل گرگان وطبرستان مرمحمدبن هارون را داد؛ وچون یکچندی برآمد محمدبن هارون عاصی شد واسماعیل قصد او کرد وبه ری شد وادکونمش [کذا، ظ: اُغرتُمش ، اُکْرتُمش] کشته شد، ومحمدبن هارون با دو پسر دستگیر شدند ؛ و این فتح هفدهم رجب بود سنهٔ تسع و ثمانین و ماتین ؛ واسماعیل بازگشت وبه نیشابور آمد ومراحمدبن‌سهل را بدان دیاربگذاشت؛ و اندرین وقت معتضد بمرد ومکتفی بخلافت بنشست ، و عهد خراسان به اسماعیل فرستاد و ازپس او پسراورا احمد؛ وعهد ولواء خراسان بصحبت محمدبن‌عبدالصمد فرستاد باعهد ولایت ری وقزوین وزنگان که باولایت خراسان‌ضم کرده بود؛ وچون محمدبن عبدالصمد به نیشابور رسید اورا کرامت کرد ، سیصد هزار درم صله داد و یا هدیه‌ها بسیار او را بازگردانید . پس ولایت ری اسماعیل مرا بوصالح منصور ابن اسحق‌را داد، ومنصوربن اسحاق احمدبن سهل را سرهنگی داد وحرس خویش برسم اوکرد ، و فرمود تا تیمار همه حشم او بکشد چنانکه درد سری به منصور بن اسحق نیاید، و اسماعیل گرگان پسرخویش احمد را داد[۱].»

اسماعیل‌بن احمدبسال۲۹۵درگذشت[۲]، وی فرزند خویش‌احمدبن اسماعیل‌را ولیعهد کرده‌بود، والمکتفی‌خلیفه،عهدخراسان‌رابه‌احمد فرستاد. المکتفی‌در ذی‌القعدهٔ همین سال رخت بسرای باقی کشید ؛ والمقتدر بجایش نشست[۳]. احمد بن اسماعیل همچنان خراسان را نگاهداشت. احمد بسال ۲۹۶ به ری‌آمد، وعهد مقتدر آنجا بدو رسید، احمد ابوجعفر صعلوک‌را در ری خیلفه خویش‌گردانید وخود بازگشت .

(۱) شمارهٔ صفحه در ذیل ۲ ص ۱۴۳ درج است .

(۲) تاریخ گردیزی ، تصحیح ناظم ، ص ۲۲ ؛ تاریخ ابن اسفندیار ، ج ۱ ص ۲۶۴ س ماقبل آخر ؛ ابن اثیر، ج ۶ ص۱۱۷ س ماقبل آخر؛ العبر، جزء ثانی ص ۱۰۲ س۱۰.

(۳) تاریخ گردیزی ، تصحیح ناظم ، ص ۲۲ س ۱۳ .

(۴) » » » ص ۲۲ س ماقبل آخر .

ابوسعد منصوربن حسین آبی درتاریخ ری - که اصل آن ازبین رفته، و مطالبی پراکنده از آن درمنابع مختلف بچشم می‌خورد[۱]- داستان آمدن احمد بن اسماعیل‌را بری ذکر، وحافظ ابروآنرادرمجمع التواریخ نقل کرده‌است، که چون نمونه‌ای‌است ازتاریخ گم شدهٔ ری، عیناً درذیل درج می گردد:

«... ابوسعدآبی در تاریخ ری‌آورده است که: احمد بن اسماعیل درسنهٔ ستّ وتسعین و مأتین به ری‌آمد ، و سه ماه و بیست و پنج روز در ری بـود . بعد از آن ابوعبدالله‌بن‌مسلم راخلیفهٔ خودساخت واز آنجا برفت. ابن‌مسلم سه‌ماه‌حکومت کرد. بعد از آن محمدبن علی‌بن الحسین المروردی ازقبل احمدبن اسماعیل بری آمد، و اورا صعلوك می گفتند؛ واوحکومت ری کرد تازمانی که احمدبن‌اسماعیل‌را بکشتند، وصعلوك ازحکومت ری‌معزول شد. بعد از آن دیگربار باحاجیان بیامد واتباع‌بسیار بروجمع شده بود، وعرضه داشتی‌بخلیفه المقتدر بالله‌کرد والتماس نمود که‌حکومت ری بوی دهد ومالی سنگین‌قبول کرد، ونصرحاجب معاونت اومی کرد اگرچه‌خلیفه راضی نبود .

القصّه ، حکومت بستد، وچون به ری آمد آن مال که تقبّل کرده بود حاصل نمی‌شد . بنیاد ظلم نهاد ، ومصادرهٔ خلق می کرد تا مال چند حاصل کرد و بفرستاد . چون یوسف‌بن ابی‌السّاج بابرادر صعلوك به‌ری آمد صعلوك بخراسان رفت...[۲]»

بسال ۳۰۱ المقتدر بالله علی‌بن مقتدر فرزند خویش را، که در ری و دماوند و قزوین وزنجان وابهر ولایت داشت ، خلعت بخشید[۳].

درسال ۳۰۴ هجری یوسف‌بن ابی‌الساج- که پس ازوفات برادرش محمد بـن ابی‌الساج ملقب به افشین در۲۸۸ ، در آذربایجان وارمنیه حکومت می کرد[۴]- بجعل،

(۱) ری را درزمانهای پیشین دوتاریخ‌بود: ۱- تاریخ ابوسعدآبی ۲ - تاریخ ری‌شیخ منتجب‌الدین رازی . امروز از این دوکتاب اثری در دست نیست؛ برای اطلاع بیشتر، رك: ص ۳ مجلد اول کتاب حاضر .

(۲) مجمع‌التواریخ سلطانی، تألیف حافظ ابرو، نسخهٔ خطی متعلق بکتابخانهٔ ملی ، ج ۳ ص ۲۰ س ۱۸ .

(۳) ابن‌اثیر ، ج ۶ ص ۱۴۴ س ۶ .

(۴) الکامل ابن‌اثیر، ج ۶ ص ۹۸ س۱۷ .

چنین وانمود، که خلیفه حکومت را بوی داده؛ پس با لشکری بدانسو شتافت ومحمد صعلوك مذکور درصحیفهٔ پیشین که والی ری ازسوی نصربن احمد بود بخراسان رفت، و یوسف بری آمد، وقزوین وزنجان وابهر را نیز دراختیار گرفت.

خلیفه المقتدر رااین تزویر گران آمد، وخاقان مفلحی‌را با سپاهی بسال ۳۰۵ به محاربهٔ یوسف فرستاد. خاقان کاری ازپیش نبرد، و مونس خادم بدین مهم نامزد گردید، واحمدبن علی صعلوك برادر محمد سابق‌الذکر نیز بنزد وی آمد. یوسف بن ابی‌الساج باطاعت خلیفه وپرداخت خراج تن در داد لکن خلیفه نپذیرفت. یوسف پس ازآنکه خراج گزافی ازمردم ری گرفت وشهررا خراب کرد، آنجارا ترك گفت، وخلیفه وصیف بکتمری (Bektimuri) را نامزد ری کرد. یوسف را با مونس نبردی سخت رفت، ومونس شکست یافت وبزنجان گریخت.

درمحرم سال ۳۰۷ مونس را ازنو لشکری کافی فراهم آمد، وبسوی یوسف شتافت، ودراردبیل تلاقی دست داد. این‌باریوسف اسیر گردید وسپاهیانش بگریختند[۱]. دراین هنگام خلیفه حکومت ری و آن نواحی را به علیّ بن وهسودان، وقم وکاشان‌را به احمدبن علی صعلوك داد[۲].

علیّ بن وهسودان را پس ازچندی احمدبن مسافر عمّ وی درقزوین بکشت، و عمل‌ری مجدداً به وصیف‌بکتمری واگذار گردید[۳].

احمدبن علی‌بن صعلوك‌را هوس حکومت ری درسر افتاد، وازقم بدانجارفت وبشهر درآمد و وصیف‌را بشکست وبر آنجا استیلا یافت واز دربار خلافت نیزعمل ری و دماوند وقزوین وزنجان وابهر بر وی مقررشد[۴].

احمدبن فضلان صاحب سفرنامهٔ معروف بسال ۳۰۹ هجری در سفر خویش

(۱) تجارب الامم، ج ۵ ص ۴۶ ببعد؛ ابن اثیر، ج ۶ ص ۱۵۴، ۱۵۵.

(۲) ابن‌اثیر، ج۶ ص ۱۵۶ س ۱؛ تاریخ ابن‌اسفندیار، ج ۱ ص ۲۸۱ س ۱۷؛ تاریخ جهانگشا، ج ۳ حواشی بقلم مرحوم قزوینی، ص ۴۴۲ س ۱۶ ببعد.

(۳) ابن‌اثیر، ج ۶ ص ۱۵۶ س ۹

(۴) » » ص ۱۵۶ س ۱۱ ببعد.

به‌ری درآمد ویازده روز به انتظار احمد بن علی‌صعلوك که در خوار ری بود در این شهر بماند[۱].

درسال ۳۱۰هجری بار دیگرمقتدر خلیفه حکومت ری وقزوین وابهرو زنجان وآذربایجان به یوسف‌بن‌ابی‌الساج سپرد[۲]. وی بسال ۳۱۱ به ری آمد ؛ وبا احمد بن علی‌صعلوك بجنگید، احمد شکسته ومقتول‌شد، ویارانش بگریختند، وابن ابی‌الساج ۵ بر ری استیلا یافت[۳].

مقتدرخلیفه یوسف بن ابی‌الساج را به واسط خواست تا نبرد با قرمطیان را آماده‌گردد.

فاتك غلام یوسف بن‌ابی‌الساج که در ری بود، با دربار خلافت ازدر خلاف درآمد، و ری را بسال۳۱۳ دراختیار خویش‌گرفت. المقتدر به‌نصربن احمد سامانی ۱۰ نامه فرستاد تا به ری برود، وفاتك غلام یوسف را از آن سامان براند. نصربن‌احمد دراوائل سال ۳۱۴ بدانسو شتافت. فاتك بگریخت ونصربن احمد درجمادی‌الاخره

سکهٔ نصر بن احمد سامانی، مضروب در المحمدیه (ری) بسال ۳۲۰



الله محمد رسول‌الله المقتدر بالله نصر بن احمد	لا اله الا الله وحده لا شریك له

حاشیه : آیهٔ ۳۳ از سورهٔ۹ قرآن‌کریم. نقل ازتاریخ سکه شناسی ری

(۱) سفرنامهٔ ابن‌فضلان ، ترجمهٔ فارسی ، ص ۶۱ س ۸ .

(۲)ابن‌اثیر، ج ۶ ص ۱۷۱ س ۲۶ ببعد .

(۳) » » ص ۱۷۵ س ۱۳ ببعد .

وارد شهر ری شد و دو ماه آنجا بماند؛ سپس سیمجور دواتـی را از سوی خویش والی آنجا گردانید، وخود بازگشت؛ چون به‌بخارا رسید سیمجور را طلبیده محمد ابن علی‌صعلوك را بجایش فرستاد. صعلوك تااوائل شعبان سال ۳۱۶ بکارگزاری آنجا مشغول بود؛ دراین سال پهلو بربستر بیماری نهاد، ودرهمان‌حال‌حسن‌بن‌قاسم‌بن‌حسن ابن علی حَسَنی معروف به‌داعی صغیر وماکان‌کاکی را ازطبرستان به ری دعوت‌کرد، وحکومت آنجارا بدیشان بازگذاشت وخود متوجّه خراسان شد ، وچون به دامغان رسید راه سفر آخرت درپیش گرفت[1].

حسن‌بن قاسم باسپاهی کثیر ازگیل و دیلم به ری آمد وعساکر سامانی را از آنجا براند ، وبر ری وقزوین وزنجان وقم دست یافت . بدین هنگام المقتدر خلیفه نامه‌ای شدید به نصربن احمدبن اسماعیل سامانی فرستاد، و وی را از بوجود آمدن این نابسامانیها مورد عتاب قرار داد .

نصراسفاربن شیرویه را باسپاهی‌فراوان‌بجنگ حسن‌داعی وماکان کاکی‌گسیل کرد[2]. وی‌را باداعی وماکان وقایعی است که بسط آن از حوصلهٔ این مقام بیرونست. باری، مرداویج بن زیار که مهتر برادر وشمگیر وبااسفاربود داعی را درسال۳۱۶در آمل‌بکشت، وبدین‌ترتیب علویان‌که بسال۲۵۰ظاهرشدند دراین‌سال‌منقرض‌گردیدند وماکان نیز در ری شکست یافت ، واسفار بر ری وطبرستان وقزوین استیلا پیداکرد، وخطبه بنام‌امیرنصرخواند؛ امّا دیری نپائیدکه‌کار وی بالاگرفت، ونسبت به المقتدر اظهارمخالفت نمود، وپس از آن بامیرنصر نیز یاغی‌شد، وسریری ازطلا جهةخویش به ری نصب‌کرد تا تاج برسرگذارد .

درسال۳۱۷ هجری امیرنصرسرکوبی وی‌را عازم شد، چون به‌نیشابور رسید رسولان شد آمدگرفتند ، وسخن صلح بمیان افتاد، و امیرنصر خراج‌براسفار مقـرر داشته آن ولایت را بدو بازگذارد .

---

(۱) ابن‌اثیر ، ج ۶ ص ۱۸۴ س آخر ؛ حبیب‌السیر ، جزء چهارم از جلد دوم ص ۱۰ س ۱۴ ببعد.

(۲) مروج‌الذهب ، ج ۲ ص ۴۳۰ س ۱۸ ببعد ؛ تاریخ طبرستان مرعشی، ص۱۷۲ س ماقبل آخر .

اسفار در ری وقزوین برمردم ظلمها کرد. درقزوین بسیاری را بجرم آنکه عامل او در آن شهر کشته شد بکشت وشهررا خراب کرد، ومردم ازستم وی به جان آمدند. بنابگفتهٔ مسعودی درمروج الذهب وی بکیش اسلام نبود[۱].

مرداویج درقزوین چون اجحاف او را نسبت بمردم بدید با اوناخوش شد، و با جمعی بساخت وبیعت بستد، وبزنجان رفت وسازحشم کرد، وناگاه بقزوین تاختن ۵ آورد تا اسفار را هلاك کند، اسفار به ری بگریخت، و آنجا نیز نتوانست بماند. سرانجام پس‌از دربدری زیاد وی را درطالقان بیافتند وبکشتند. این واقعه بسال ۳۱۹ هجری بود[۲].

مرداویج دست‌احسان بگشاد وگروهی‌انبوه ازمردم دیلم وگیل بگردش‌فراهم آمدند، مردم شهرهای دیگرنیز چون ازعطایای وی به لشکریانش وقوف یافتند، به ۱۰ سویش شتافتند. کارش بالاگرفت ولشکرش عظیم شد. پس فارغ به ری بنشست، و ماکان ازخراسان بطبرستان آمد وبا اوصلح کرد. مرداویج اکابر دولت خویش‌رابابلاد قم واصفهان‌وهمدان وابهروزنجان گسیل کرد. درهمدان‌عامل آنجا بکمك‌مردم خواهر زادهٔ وی را که از زُبده‌ترین سران سپاهش بود با گروهی از یارانش بکشت، بدین سبب وی از ری بدان سوی‌شتافت، وبهمدان بدروازهٔ معروف به باب‌الاسد (دروازهٔ ۱۵ شیر) که‌راه ری‌وخراسان بدانجامی‌رسید وارد شد. این‌دروازه رابمناسبت پیکرهٔ‌شیر سنگی که برروی پایه‌هایی‌بدانجا نصب کرده بودند باب‌الاسد خواندند[۳].

---

(۱) مروج الذهب، ج ۲ ص ۴۳۰ س ۲۳ ببعد؛ تاریخ حمزهٔ اصفهانی، ص ۱۵۳؛ ابن‌اثیر ج ۶ ص ۱۹۵ س ۱۴؛ تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار، ج ۱ س ۲۹۲ س۷ ببعد؛ حبیب‌السیر، جزء چهارم ازجلد دوم ص۱۰؛ تاریخ مرعشی، ص۱۷۳ س ۱۳؛ طبرسی و مجمع‌البیان؛ ج ۱ ص ۹۶ در باب علویان.

(۲) تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار، ج ۱ ص ۲۹۴ س ۵؛ تاریخ طبرستان مرعشی ص ۱۷۴ س ۱۰ ببعد.

(۳) این شیر یادگاری از روزگار کهن‌آن دیاراست، مسعودی در مروج‌الذهب-که درسال ۳۳۶ تالیف‌آن پایان یافته، یعنی دریازده قرن پیش- این شیر راکه امروز نیزدرآن شهر موجود است چنین توصیف می کند (مروج‌الذهب طبع ۱۲۸۳ ج ۲ ص۴۳۳):

پیش از این سپاهیان خواهرزادهٔ مرداویج در این دروازه فرود آمده، وشیر را برگردانده و بدان آسیب رسانده بودند، و ظاهراً اولین آسیب در این تاریخ بر این شیر وارد آمد.

→

«... وانما سمی هذا الباب بباب‌الاسدلان اسدا من حجـارة کان علی اعمدة من هذا الباب علی‌الطریق المؤدیة الی‌الری و جادة خراسان ، اعظم مایکون من‌الاسدکالثور العظیم کانه اسدحی ، یدنوالانسان منه فیعلم انه حجر قد صوراحسن صورة و مثل اقرب مایکون من تمثیل‌الاسد . فکان اهل همدان به یتوارثون اخبارهم عن‌اسلافهم مستفیضا ؛ فمنهم [کذا ، ظ : فمنها] ان‌الاسکندر بن فیلیبش بنی‌همدان حین انصرف من بلاد خراسان و رجوعه من مطافه من‌الهند والصین وغیرهما ، و ان ذلك الاسد جعل‌طلسما للمدینة وسورها ، و ان خراب‌البلد وفناء اهله و هدم سوره والقتل‌الذریع یکون عندکسر ذلك‌الاسد وقلعه من‌موضعه . وان ذلك من وجه الدیلم والجیل. وکان‌اهل‌همدان یمنعون من یجتازبهم من‌العساکروالسابلة والمولعة من احداثهم أن یقلبوا ذلك‌الاسد او یکسروا شیئا منه ؛ ولم یکن ینقلب لعظمه وصلابة حجره الابالخلق‌الکثیر من‌الناس ...»

ملخص مفاد این عبارت بدین‌تقریب است :

«نسبت‌این‌دروازه به‌شیر بدان‌سبب است‌که در آنجا پیکرهٔ شیری‌ازسنگ را برپایه‌هایی برراهی‌که به ری‌وجادهٔ خراسان می‌پیوندد برافراشته‌اند ، تو گویی این‌شیرعظیم که‌هم پیکر گاوی بزرگ است زنده است ، بسیار زیبا وطبیعی و نزدیك به شیرحقیقی است بدان حدکه تا بدان نزدیك نشوند مصنوع بودن آن را درنیابند . مردم آنجارا دراین باب از پیشینیان اخباری بدست‌است؛ از جمله‌آنکه همدان‌را اسکندردر بازگشت‌ازچین وهندبساخت، این شیر طلسم شهر و باروی‌آن است ، واگرآن را ازجای برکنند و بشکنند شهر خراب وبارومنهدم گردد ، وکشتاری هول‌پیش‌آید . وچنین واقعه‌ای‌ازسوی گیل ودیلم محتمل تواند بود. مردم شهرکسانی‌راکه بدانجا می‌روند ، ونیزجوانان‌حریص وسبکسرخویش را ازبازگونه‌کردن و شکستن‌آن‌مانع می‌آیند؛ این‌پیکره بسبب بزرگی‌وسختی‌جز بگروهی‌انبوه برگردانده‌نشود.»

یاقوت نیز در معجم‌البلدان ، ج ۴ ص ۹۸۸ در ذکر همدان آن را از عجایب آنجا شمرده ، ونوشته‌که درکنار دروازهٔ شهر قرارداشته وطلسم شهر بوده است ، وبلیناس بفرمان قباد بساخت، واشعاری درمقام ذکراین شیرنقل‌کرده، که این بیت ازآن است:

فلو کنت ذانطق جلست محدثا وحدثتنا عن اهل کل زمان

و اشارت‌کرده‌که المکتفی خلیفه تصمیم بنقل آن ببغدادگرفت ، اما توفیق‌نیافت .

مرداویج در همدان بانتقام، کشتاری فجیع کرد، چنانکه بقول مؤلف تاریخ گزیده دوخروار بند ابریشمین ازشلوار مقتولان بیرون کردند. سپاهیان وی تاحدود حلوان پیش رفتند[1].

مرداویج درمشرق ری جیلاباد را طرح افکند، ودرآن بناها وایوانها وطاقهای رفیع وبرکه‌ها ونزهتگاههای شگفت‌آور بوجود آورد، که ببناهای شاهانه ساسانیان 5 مانند بود؛ ونیز زندانی بزرگ وهول‌آور احداث کرد که دریایی آنرا درمیان‌داشت، وهیچ زندانیی را ازآنجا قدرت فرارنبود. این خبر را ابودلف درالرسالة‌الثانیه که بعهد آل بویه تألیف کرده آورده[2]، که با زمان مرداویج فاصله‌ای اندك داشته. متن قول ابودلف درمجلد اول کتاب حاضر صحیفهٔ ۱۹۲ درج افتاده، و اعادت را نیازی 10 نیست؛ ودرهمانجاقول‌یاقوت‌درمعجم‌البلدان نیزدرباب جیلاباد ذکرگردیده. نکته‌ای که قول ابودلف‌را درتعریف شکوه وزیبایی بناها وایوانهای شاهانهٔ جیلاباد ونزهت گاههای آن تایید می‌کند؛ آنستکه مرداویج به تجمل وآرایش عشقی فراوان داشته،

→ درتاریخ ایران قدیم ص۴۷ ذیل۲ درباب این‌شیرچنین ذکررفته:

« این‌مجسمه تا ۹۳۱ میلادی بی‌عیب مانده بود، ولی حالا افتاده ومعیوب شده نلدکه تصور می‌کندکه از دورهٔ مادی است ».

درسال ۹۳۱ میلادی بودکه واقعهٔ حملهٔ مرداویج بهمدان اتفاق افتاد.

این‌مجسمه‌دراثر گزندباران‌وگردش‌آفتاب‌ودستفرسائی‌ابناء روزگار درقرون متمادی، ظرافت وزیباییی‌راکه مسعودی ذکرکرده ازدست داده است. توضیحاً اضافه می‌شودکه قدما را درباب علل‌خرابی هرشهری عقیدتی بوده، وجهة دفع‌آن طلسم می‌ساختند، وخرابی‌ری‌و اصفهان‌وهمدان‌را بدست‌مردم‌دیلم وطبرستان می‌پنداشتند، چنانکه درکتاب‌البدء والتاریخ، ج۴ قسمت جغرافیائی ص ۱۰۳ س۵ مذکور است: « وخراب‌الری و اصفهان و همدان علی‌ایدی الدیالمة والطبریة ». این گفته درتفسیرآیهٔ شریفه « وان من‌قریة الانحن مهلکوها » آمده.

(۱) مروج‌الذهب، طبع ۱۲۸۳، ج ۲ ص ۴۳۲ ببعد؛ مجمل‌التواریخ، ص۳۷۸س۹؛ تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، ج ۱ ص ۲۹۴ س ۱۷؛ تاریخ طبرستان مرعشی‌ص ۱۷۵؛ تاریخ گزیده، ج ۱ ص ۴۱۴.

(۲) رك: ج ۱ کتاب حاضر ص ۱۹۱ ذیل ۴.

چنانکه تاجی از زر برصفت تاج کسری برسر می گذاشت، وبر تختی زرین می نشست، و امیران خویش را نیز برسریر سیمین می نشاند ؛ و چون بتخت جلوس می کرد عسکریانش در فاصله‌ای ازوی صف می کشیدند ؛ وجز حاجبان مخصوص هیچکس را با وی اجازت سخن نبود . این امر را ابوعلی مسکویه[۱] وابن اثیر[۲] وابن وردی[۳] در تاریخ خود ذکر کرده‌اند، که نمونـه‌ای از آن درص ۴۴۶ مجلداول کتاب حاضر درج افتاده .

جیلابادمرداویج، که بتصریح ابودلف ویاقوت درمشرق ری واقع بوده، بی گمان درحدود امین آباد فعلی واراضی جنوبی آن بناگردیده بوده است[۴].

باری، چنانکه گذشت ملك مرداویج بسطتی یافت، ومازندران وری وقزوین و زنجان وقم واصفهان وهمدان را دراختیار داشت، تا آنکه پسران بویه ـ که درسابق از امیران ماکان بودند، واورا ترك گفته به‌نزد وی آمده و خدمتش را می کردند ـ بر وی خروج کردند، وکرمان وفارس را گرفته بجهـانگیری برخاستند؛ وچون عزم عراق کردند در ری خبربمرداویج رسید، وی باصفهان رفت تااین خلل را تدارك کند، اما در آنجا روزی درحمام بدست غلامان بغدر کشته شد (۳۲۳ هجری).

جنازهٔ مرداویج را برای دفن به ری حمل کردند ، دراین بـاب قول ابن اثیر درمجلداول، صحیفهٔ ۴۴۵ درج افتاد، درتجارب الامم نیز آمده:

«تابوت مرداویج حُمِلَ الی الرّی. قال [ابومخلد] فمارأیت یوماً اعظم من الیوم الذی دخل فیه تابوته الری...»

درتاریخ گزیده نیزدرج است که ابن العمید وزیرمرداویج مرقداورا ازاصفهان بردوش اکابر به ری فرستاد وبگور کرد .

---

(۱) تجارب الامم ، ج ۵ ص ۱۶۲ س ۱۳ .

(۲) ابن اثیر ، ج ۶ ص ۱۹۸ س ۱۰ .

(۳) تاریخ ابن‌وردی ، جزء ۱ ص ۲۶۷ س ۶ .

(۴) رك : نقشهٔ ری‌باستان ، مقابل ص ۲۳ ج ۱ .

در باب مدفن وی در ری در مجلد اول صحائف ۴۴۵-۴۵۱ شرحی تحت عنوان «گنبد مرداویج زیاری ورکن‌الدوله» گذشت ؛ وقول صاحب احسن‌التقاسیم مذکور درص ۴۴۶ مجلد اول کتاب حاضر، در وصف قباب عالیهٔ ملوك دیلم در ری بی‌گمان ناظر به گنبدمرداویج ورکن‌الدوله است، ووجه آن درهمان صفحه‌مذکور افتاد.

مرداویج اولین پادشاه ازاولاد زیار است، وبسال ۳۱۵ درصحنهٔ سیاست‌ظاهر گردید، و در۳۱۹ استقلال یافت.[1] ۵

چون مرداویج کشته شد، برادرش وشمگیربن زیار در ری بود. اصحاب مرداویج با وی بیعت‌کردند، و اورا بشاهی برداشتند. وی چون ملك عراق را در اختیارگرفت ماکان‌را ازطبرستان بدر کرد.

درسال ۳۲۸ در مشکویه - دومنزلی ری - میان حسن بویه (رکن‌الدوله) و وشمگیر نبردی سخت درگرفت، حسن بویه دو طرف لشکر وشمگیررا بشکست، چنانکه فراریان آن تاگرگان برفتند ؛ وشمگیر نیز برقلب لشکرحسن زد، وهزیمتیان لشکرحسن تاباصفهان برسیدند[2]، و وشمگیر ظفریافت. ۱۰

امیرنصربن‌احمد سامانی‌در محرم سال۳۲۸ ابوعلی احمدبن محمدبن مظفربن محتاج را از نیشابور بگرگان فرستاد تا ماکان‌کاکی را - که خلع طاعت امیرکرده بود- باطاعت‌آورد. ابوعلی شهررا برماکان حصارکرد، وکار را بر وی تنگ‌گرفت. ماکان اینحال پیش وشمگیر به ری بنوشت، و از وی مدد خواست. وشمگیرپذیرفت واز گیل و دیلم لشکر فرستاد. جنگ بردر گرگان درگرفت وهفت ماه دیرکشید. ۱۵

(۱) ترجمهٔ سنی‌ملوك‌الارض، ص ۲۱۸ ، تجارب‌الامم ، ج ۵ ، ص ۳۱۶ س۲؛ زین‌الاخبار تصحیح ناظم ،ص ۳۰ س ۱۸ ببعد ؛ تاریخ گزیده ؛ ج ۱ ص ۴۱۴ ، ۴۱۵ ؛ابن‌اثیر ج ۶ ص ۲۳۱ - ۲۴۶؛ تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار ، ج ۱ ص ۲۹۵ ؛ مجمل‌التواریخ ص ۳۷۸ س ۹ ؛ تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۱۷۵ ؛ حبیب‌السیر ، جزء چهارم از جلد دوم ص ۵۷ ؛ المختصر ابوالفدا ؛ ج ۲ ص ۷۸ س ۴ ببعد، و ص ۸۳ س ۶ ببعد .

(۲) تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار ، ج ۱ ص ۲۹۶ س ۱۸ ببعد؛ حبیب‌السیر، جزء چهارم از جلد دوم ص ۵۷ س ۲۵ .

ماکان ویارانش بستوه آمده، بطبرستان گریختند. ابوعلی صاحب‌الجیش بر آنجا
استیلا یافت، وفتح‌نامه پیش امیرنصر فرستاد، وتا محرّم سال ۳۲۹ آنجا بماند، بعد
ابراهیم‌بن سیمجور دواتی‌را آنجا بازگذارده، راه ری درپیش گرفت. وشمگیر از
ری به‌ویمهٔ دماوند رفته بود، وکس به ماکان فرستاد تا بدوپیوندد. ماکان به پیش
۵ وشمگیرشد ودر اسحق‌آباد بهم رسیدند. عمادالدوله و رکن‌الدوله فرزندان بویه به
ابوعلی صاحب‌الجیش نامه فرستادند، واورا بقصد وشمگیر برانگیختند، و وعدهٔ
مساعدت دادند. مرادآندو از اینکار آن بودکه ری را ازدست وشمگیر بدر آورند؛
و درآنصورت چون اقامت ابوعلی در ری بسبب وسعت ولایت امکان نداشت، غلبهٔ
خویش را بر ری آسان می‌دیدند.

۱۰ وشمگیر را این معنی دستگیرشد، و بدین هنگام بودکه ماکان‌را بخواند و
حال‌رابوی‌بازگفت. باری، روزپنجشنبه بیست ویکم‌ربیع‌الاول‌سال ۳۲۹ دراسحق‌آباد
ری، سپاهیان ابوعلی صاحب‌الجیش و عسکر رکن‌الدوله از یکسو، و لشکر
وشمگیر وماکان ازسوی دیگرصفها بیاراستند، وکارزار باشارت صاحب‌الجیش آغاز
گردید، ونبردی هول‌درگرفت. صاحب‌الجیش قلب خویش‌بصف ماکان برد، وسخت
۱۵ پای افشرد هردوصف نیك درایستادند، وریشایش می‌جنگیدند، وجان را می‌زدند.
دراین میان چند ترك نبرده شمشیر ونیزه به ماکان رسانیدند، قضارا تیری به پیشانی
ماکان رسید وازپشت بدرآمد واز اسب درغلطید؛ وشمگیر نیز بطبرستان گریخت،
وابوعلی‌صاحب‌الجیش‌را ری بچنگ افتاد. اسکافی‌دبیرنامه‌ای بدین‌تلخیص‌بنوشت:

«امّا ماکان صارکاسمه.»

۲۰ وآنرا برکبوتربستند وبه‌امیرنصرفرستادند. سرماکان را نیزجداکرده همچنان
با تیر به بخارا فرستادند. ابوعلی زمستان را در ری بماند، و لشکر ببلاد جبال
فرستاد، وبرزنجان وابهروقزوین وقم وکرج و همدان تا نهاوند دست یافت وخراج
بستاند. دراین‌میان خبرآمدکه نصربن احمد را وفات رسید، ونوح‌بن نصربه جایش
نشست. صاحب‌الجیش بخراسان بازگشت، و وشمگیر ازگرگان به ری آمد (۳۳۰

هجری[1]). رکن‌الدوله و عمادالدوله چون از بازگشت وشمگیر اطلاع یافتند، بملك ری طمع در بستند. رکن‌الدوله بعزم محاربه بسوی وی آمد، جنگ بین آندو درگرفت. وشمگیر که درواقعهٔ ابوعلی صاحب‌الجیش ضعفی تمام یافته بود، شکست خورد وبطبرستان بگریخت، واز یارانش بسیاری بنزد رکن‌الدوله رفتند، و امان خواستند[2]. 5

امیرنوح‌بن نصرچون بخراسان وماوراءالنهر استقراریافت، بسال ۳۳۳ ابوعلی احمد محتاج صاحب‌الجیش را فرمود تابه‌ری رفته، آن دیار را ازدست رکن‌الدوله مستخلص کند، وی باجمعی کثیر بدانسو شتافت. رکن‌الدوله به پیش بازآمد. درسه فرسنگی ری نبرد کردند. پیروزی رکن‌الدوله را بود، وابوعلی منهزم شد، و درماه صفر ۳۳۳ به نیشابور بازگشت[3]. 10

درجمادی‌الاخر همین سال بار دیگر ابوعلی از امیرنوح دستوری یافت تا به ری برود، جنگیان وی این بار کثرتی داشتند. رکن‌الدوله چون این بدانست، ری‌را ترك گفت؛ وابوعلی برآنجا ودیگر بلاد جبال دست یافت. بدین هنگام امیرنوح، هم بدان منظور که طمع ابوعلی‌را ازخراسان قطع کند تا وی در ری بنشیند، ابراهیم ابن سیمجور را عمل نیشابور داد[4]، ابوعلی که پاداش کوشش خویش را در ری از 15

(۱) ترجمهٔ سنی‌ملوك‌الارض، ص۲۱۸؛ تجارب الامم، ج ۶ ص ۳ ـ ۶؛ زین‌الاخبار بتصحیح محمد ناظم، ص۳۱ س ۱ ببعد؛ ابن‌اثیر، ج ۶ ص ۲۷۲ ـ ۲۸۸؛ تاریخ‌طبرستان ابن‌اسفندیار، ج ۱ ص ۲۹۶ س ۸ ببعد؛ مجمل‌فصیحی، بخش دوم ص ۵۱ س ۱۵؛ تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۱۷۷، ۱۷۸؛ المختصرابوالفدا، ج ۲ ص ۹۳ س ۲۲؛ حبیب‌السیر، جزء چهارم از جلد دوم ص ۵۷. نیز، رك: چهار مقاله، ص ۲۴ ـ ۲۷.

(۲) تاریخ ابن‌اسفندیار، ج ۱ ص ۲۹۸ س ۱۰؛ ابن‌اثیر، ج ۶ ص ۲۸۸ س ۱۳، تاریخ مرعشی، ص۱۷۹ س۹. در این کتاب تاریخ ابن‌واقعه ۳۳۱ ذکر گردیده.

(۳) ابن‌اثیر، ج ۶ ص ۳۱۱ س ۱۹ ببعد؛ حبیب‌السیر، جزء ۴ از جلد ۲ ص ۱۱ س ۲۳. در این کتاب در این‌مورد این واقعه بسال ۳۳۰ مذکور آمده، ولی سطور بعدآن جانب ۳۳۳ را تایید می‌کند.

(۴) ابن‌اثیر، ج ۶ ص ۳۱۲ س ۱ ببعد؛ حبیب‌السیر، صحیفهٔ فوق.

سوی امیر بدینگونه بیافت سر بخلاف برداشت ، وبسوی خراسان بازگشت، ورکن‌الدوله بسال ۳۳۵ از نو بر ری وسایر اعمال جبال دست یـافت ، و خراسانیان را از آنجا براند .

هـ ـ ری و اعتبار وعظمت آن بهنگام پادشاهی بوئیان:

دراین تاریخ دولت بوئیان نضج گرفت وقوام پذیرفت، و کار ایشان باشاهان سامانی نیز سامانی یافت؛ وملکشان بسطتی پیدا کرد، واعمال ری وجبل وفارس واهواز وعراق تانواحی شام وحجاز همه ایشان را شد، ودوشهر بزرگ دنیای آن روزگار، یعنی بغداد وری را دارالملك ساختند، وحسن رکن‌الدوله برادرمعزالدوله وپدرعضدالدوله در ری بنشست. تاریخ‌دانان نسب بوئیان را بنقل از ابن‌مسکویه وابواسحق صابی و غیرهما بیش وکم با ۱۴واسطه به بهرام‌گور می‌رسانند[1] ، و ارباب مسالك را نیز به پای‌تختی ری در این عهد اشاراتی است[2].

ری را ، گرچه بتفصیلی که درصحیفهٔ ۱۴۹ ، ۱۵۱ مجلد حاضر اشارت رفت، مرداویج نیز بپای‌تختی‌خویش برگزید، وبناهایی مشیّد در آن بوجود آورد، لیکن عهد وی‌دیر نپائید ، وفیروزهٔ سریرش‌را هرچند خوش درخشید ولی‌دولتی‌مستعجل داشت.

ری بعهد بوئیان ذکر ونامی دیگریافت ، بناها ومحله‌های مشهور در آن‌بعهد فخرالدوله بوجود آمد ، که در مقام ذکر وی بدین مهم اشارتی برود .

بویه پدر این خاندان مردی دیلمی و متوسط‌الحال بود، و فرزندانش عمادالدوله ورکن‌الدوله ومعزالدوله بخدمت مـاکان درآمدند ، و چون او ضعف یافت بنزد مرداویج رفتند[3]، وپس از آن امر ایشان آنچه بدین کتاب ارتباط می‌یابد بخشی بتلخیص درصحائف اخیر مذکور افتاد، وباقی نیز بیاید.

(۱) الاثارالباقیه ، ص۳۸ س۵ ؛ ابن‌اثیر ، ج ۶ ص ۲۳۰س ۲۰ ؛ المختصرابی‌الفدا ج ۲ ص ۸۳ س ۶ ببعد ؛ حبیب‌السیر، جزء چهارم از جلد دوم ص ۴۷ س ۱؛ تاریخ جهان آرا، ص ۷۶ س آخر .

(۲) صورةالارض ، ص ۳۱۷ س ۱۷ ؛ احسن‌التقاسیم ، ص ۳۹۹ س ۱۷ .

(۳) المختصرابوالفدا ، ج ۲ ص ۸۳ س ۱۰ ببعد .

سلاطین این خاندان را دربسیاری ازمنابع بالقب شاهنشاه یادکرده‌اند[1].

درسال ۳۳۷ مرزبان محمدبن مسافرصاحب آذربایجان ـ که شنیده‌بود سپاهیان خراسان‌به‌ری تاخته‌اند، ورکن‌الدوله‌گرفتار نبردبا ایشان‌است.ـبطمع‌تسخیر آن‌نواحی افتاد وبا پدر وبرادر دراین باب رای بزد، ایشان منعش کردند ولی سود نبخشید، وقصد ری کرد. رکن‌الدوله ازبرادران مدد خواست وبا جمعی کثیر باستقبال‌بقزوین ۵ آمد، دو لشکرتلاقی کردند، عسکرمرزبان‌منهزم وخود وی اسیرگردید ورکن‌الدوله بازگشت[2].

درسال ۳۳۹ منصوربن قراتکین سپهدار سامانیان، بفرمان امیرنوح ازنیشابور مأموریت ری یافت. رکن‌الدوله درفارس بود، وعلی‌بن‌کامه ازجانب او کارگزاری ری داشت. منصور به ری درآمد، وسپاه باطراف فرستاد، و بلاد جبل را باختیار ۱۰ آورد. علی‌بن کامه باصفهان رفت. رکن‌الدوله را خبرشد وپس از وقایعی سخت در اصفهان خراسانیان منهزم شدند وبه ری برگشتند[3].

منصور قراتکین بسال ۳۴۰ درگذشت، وخراسانیان به نیشابور بـازگشتند، و ابوعلی‌بن محتاج به‌جای منصور نصب‌گردید[4].

در سال ۳۴۲ وشمگیر از امیر نوح جهة دفع رکن‌الدوله استمداد کرد. ۱۵ امیرنوح ابوعلی‌بن محتاج را دستوری داد تا با وشمگیر به‌ری برود. شهر ری‌را بر حسن رکن‌الدوله حصار کردند، رکن‌الدوله درقلعهٔ طبرك تحصّن نمود، این دربندان پنج‌ماه دیرکشید، وبه ری مرگ ستور افتاد، سرانجام بپایمردی عبدالرحمن خازن ـ که درعلوم ریاضی دارای تألیف است ـ صلح کردند براین جمله، که رکن‌الدوله همه‌ساله دویست هزار دینار بخزانهٔ امیرنوح برساند، وابوعلی بخراسان بازگردد. ۲۰ این صلح نوح را ملایم نیفتـاد، وشمگیر نیز شکایت فرستاد. نوح سپاهسالاری از

---

(۱) ذیل تجارب‌الامم، ص ۱۶۳ س ماقبل‌آخر؛ مجمل‌التواریخ، ص ۴۶۴ س‌ماقبل آخر؛ تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار، ج ۱ ص۶۱ س۶؛ تاریخ‌رویان اولیاءالله، ص۱۹س۱؛ یادداشتهای قزوینی، ج ۳ ص ۱۶۹ س ۸، و ج ۵ ص ۲۳۷ س ۱۰.

(۲) ابن‌اثیر، ج ۶ ص ۳۳۰ س ۷.

(۳) ابن‌اثیر، ج ۶ ص ۳۳۵ س ۷؛ تاریخ گزیده، ج ۱ ص ۴۱۷ س ۵.

(۴) « « ص ۳۳۶ س ۸، وص ۳۳۸ س ۳.

ابوعلی بازستاند، وابوسعد بکربن مالك را به جایش نشاند. رکن‌الدوله پس‌از این واقعه به جنگ وشمگیر رفت، و اورا به اسفراین راند وبرطبرستان استیلایافت. از آن پس ابوعلی باصناف الطاف رکن‌الدوله اختصاص یافت[۱]، امیرنوح بن نصر در ربیع‌الاخر سال ۳۴۳ رخت بسرای دیگر کشید ، و فـرزندش عبدالملك به جانش ۵ نشست[۲].

بنا بنقل ابن اثیر، درسال ۳۴۴ بزمان عبدالملك بـن نوح نیزسپاهیان‌خراسان قصدری‌واصفهان کردند، ورکن‌الدوله ازبرادرش‌معزالدوله مددخواست، وسرانجام باپرداخت مالی ازجانب رکن‌الدوله صلح کردند[۳].

عبدالملك بن نوح‌بسال ۳۵۰ هجری درگذشت، و برادرش منصور بن نـوح ۱۰ بامارت نشست[۴].

وشمگیر را در خصومت با رکن‌الدوله اصراری تمـام بود ، وپیوسته با وی منازعت می‌نمود؛ تاآنکه بسال ۳۵۶ هجری التجا بمنصور بن نـوح برد ، ومنصور صاحب جیش خراسان، ابوالحسن محمدبن ابراهیم بن سیمجور دواتی را باطاعت ازوشمگیر وعزیمت بسوی ری فرمان داد. رکن‌الدوله چون این بدانست بفرزندش ۱۵ عضدالدوله وبرادر زاده‌اش عزّالدوله بختیارنامه‌نوشت و مدد خواست . ابوالحسن سیمجورازخراسان به وشمگیر پیوست، و ری را عازم شد. قضا را درگرگان‌گرازی ازمیان نیزار برخاست وبرشکم اسب وشمگیر زد و بدو پاره‌کرد. وشمگیر بیفتاد و بمرد. با این پیش‌آمد تصمیم ری سستی یافت، وامیرابوالحسن به‌نیشابور بازآمد و وی را به عجز و توانی منسوب کردند .

۲۰ پس ازوشمگیر پسروی بیستون مقامش راگرفت، وبه رکن‌الدوله نامه‌فرستاد،

---

(۱) زین‌الاخبار گردیزی ، تصحیح محمد ناظم ص ۳۸ س ۱۵ ؛ ابن‌اثیر ، ج ۶ ص ۳۴۴ س ۹ ببعد ؛ تاریخ طبرستان مرعشی ، ص ۱۸۳ س ۲ ؛ حبیب‌السیر، جزء چهارم از جلد دوم، ص۱۲.

(۲) ابن‌اثیر ، ج ۶ ص ۳۴۶ س ۱۴.

(۳) ابن‌اثیر ، ج ۶ ص ۳۴۸ س ۸.

(۴) ابن‌اثیر ، ج۶ ص۳۵۹ س۱۳.

وبا یکدیگر ازدرصلح درآمدند، ورکن‌الدوله وی را بمال ومرد مدد داد. ابن‌العمید وزیر رکن‌الدوله درصدر فتح نامه، این‌عبارت نوشت:

«الحمدلله الذی کفی بالوحوش عن‌الجیوش...»

اثر سستی ابوالحسن سیمجور درسلطنت آل سامان ظاهرگشت، وگرگان و قومس‌وچالوس و رویان ازدست ایشان بدرشد[۱]. ۵

ازین‌پس‌چند سالی مملکت‌آرامش داشت، وبوئیان را باآل سامان منازعتی نبود، و رکن‌الدوله استقلال داشت؛ تاآنکه وی را بیماریی عارض‌شد، ودرهمانحال از ری باصفهان‌رفت‌وفرزندان رابدانجا بخواند، ومملکت برایشان ببخشید. تمامت ولایت فارس‌وکرمان‌واهوازرا بانواحی‌بغداد بعضدالدوله داد، وری‌وهمدان وقزوین و ابهر و زنجان و ساوه وآوه و بعضی کردستان و طبرستان فخرالدوله را بخشید، و ۱۰ مؤیدالدوله را بر یزدو اصفهان و قم وکاشان ونطنز و جرباذقان والی‌گردانید، و از فخرالدوله ومؤیدالدوله‌بخواست‌تانسبت به‌عضدالدوله شرط اطاعت به‌جای‌آرند، و ایشان‌را باتفاق وترك خلاف بخواند، وبراین قرار عقدی و وثیقتی بنوشت.

چون رکن‌الدوله ازاین وصایاآسوده شد ازاصفهان بـازگشت، ودرشب شنبه بیست وپنجم محرم سال ۳۶۶ رخت بسرای دیگر برد. واقعهٔ مرگ وی گویـا مسلم ۱۵ است‌که در ری رخ داد وهمانجا مدفون شد. در این باب بشرح در صحائف ۴۴۷- ۴۵۰ مجلد نخستین سخن رفت واعادت را نیازی نیست[۲].

رکن‌الدوله عمری‌درازیافت، و چهل و چهار سال فرمانروایی داشت، وبقول

(۱) زین‌الاخبار، تصحیح محمدناظم، ص ۴۵؛ ابن اثیر، ج ۷ ص ۲۳ س ۵؛ تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۱۸۴ س ۱؛ روضة‌الصفا، ج ۴ (شمارهٔ صفحه ندارد)؛ تاریخ‌جهان آرا، ص ۷۷ س۲۲ ببعد.

(۲) زین‌الاخبار، تصحیح ناظم، ص ۴۷ س ۹ ببعد؛ ابن‌اثیر، ج ۷ ص۸۰ س ۱؛ جامع‌التواریخ، بکوشش دبیرسیاقی، ص ۱۸ س ۵؛ تاریخ‌گزیده، ج ۱ص۴۱۷؛ المختصر ابوالفدا، ج ۲ ص ۱۲۲ س‌ماقبل‌آخر؛ روضة‌الصفا، جلد چهارم (شمارهٔ صفحه ندارد). مجمل فصیحی، بخش ۲ ص ۸۰؛ حبیب‌السیر، جزء چهارم از جلد دوم، ص ۴۹ س ۱؛ تاریخ جهان‌آرا، ص ۷۷ س ۲۶.

ابوالفدا اورا ازدین ودنیا برخورداریی تمام بود[1].

سکهٔ رکن‌الدوله ، مضروب درالمحمدیه(ری) بسال ۳۵۰



185.

....

محمد رسول‌الله
الطیع‌لله
رکن‌الدولة
ابوعلی
بویه

لا اله الا
الله‌وحده
لاشریك له

نقل از تاریخ سکه شناسی ری

پسران رکن‌الدوله هریك ولایاتی راکه پدر بنامشان نامزد کرد دراختیار گرفتند؛ عضدالدوله در فارس ، و مؤیدالدوله در اصفهان ، و فخرالدوله در همدان نشستند . فخرالدوله دختر زادهٔ حسن فیروزان بود، وآن دو برادر از مادر دیگر.

فخرالدوله بنقل صاحب مجمل فصیحی درایّام پدرنیز درهمدان بود، وپس از آنکه بعداز پدر اندك مدتی حکومت کرد، ازدست برادران بگریخت. بیان این سخن آنکه عضدالدوله بتقسیم پدر راضی نبود، وبسال ۳۶۹ رو بولایت فخرالدوله که درهمدان مقیم بود نهاد؛ سپاه فخرالدوله بوی غدر کردند. وی بناچار از آنجا بیرون آمد، وبه دیلم رفت، واز آنجا به‌گرگان به شمس‌المعالی قابوس‌بن وشگیر پیوست. قابوس در تعظیم وتکریم وی بکوشید. عضدالدوله ملك فخرالدوله را از همدان و ری و آنچه میان آندو بود درتصرف آورد، ودر اختیار برادرش مؤیدالدوله قرار داد ؛ و وی را درآن بلاد خلیفهٔ خویش گردانید، واو به‌ری درآمد وبرآن نواحی استیلا یافت.

(۱) ابن‌اثیر ، ج۷ ص ۸۰ س ۱۴ ببعد؛ المختصر ابوالفدا، ج ۲ ص ۱۲۲ س آخر؛ حبیب‌السیر ، جزء چهارم ازجلد دوم ، ص ۴۹ .

عضدالدوله ومؤیدالدوله کس بنزد قابوس فرستادند ، که فخرالدوله را تسلیم کند تامال یکسال ری او را باشد ، وگرنه جنگ را بسیجد . قابوس پاسخی درشت فرستاد .

عضدالدوله پس ازوقوف بر آن، مؤیّدالدوله‌را باسپاهی عظیم دستورحرکت بگرگان‌داد. مؤیدالدوله ازری بدانسوشتافت. امیرقابوس وفخرالدوله باهمهٔشجاعت ۵ وجلادت تاب پایداری نداشتند، بناچار ببخـارا نامه نوشتند ، و از نوح بن منصور استمداد کردند. نوح‌بن منصور پاسخی فرمود همراه با انواع اعزاز، وبه امیرحسام‌الدوله‌تاش فرمان داد تا ایشان‌را بملك موروث بازرساند. تاش خود بالشکری‌بسوی گرگان شتافت که دارالملك قابوس بود، وفایق‌را فرمود تا ازراه قومس به ری برود و مدد یاران مؤیدالدوله را ببُرَد . پس از آنکه فایق‌یك دومرحله دورشد، تاش‌چون ۱۰ تفرقه را ازحزم دور می‌دید، پشیمان‌گشت و وی‌را بازخواند . چون بگرگان‌رسیدند سپاه دیلم‌پای‌بیفشاردند، وسخت‌در ایستادند وسربازیهانمودندوقحط‌برخاست،چنانکه نخالهٔ جو را برای سدّ رمق باگل خمیر می کردند . چون بطاقت رسیدند در رمضان ۳۷۱ مصاف بیاراستند . مؤیدالدوله فایق را بفریفت تا در وقت حملهٔ دیلمیان پشت فراداد، وشکست‌برسپاه فخرالدوله افتاد. وی راه نیشابوردرپیش‌گرفت‌وصورت‌حال ۱۵ ببخارا نوشت. صاحب عَباد فتحنامه‌ها روان کرد، و ازاین واقعه خللی‌سخت برملك سامانیان واقع شد، و تدارك آن وقایعی را سبب‌آمد که قتل ابوالحسین عتبی ازآن جمله است .

درهمین دار وگیرعضدالدوله‌را مرض‌صرع وفراموشی‌دست داد، که بازحمت چیزی بیاد می‌آورد. این حادثه‌را ازخوف شماتت مخالفان پنهان داشتند، تاسرانجام ۲۰ وی در شوال سال ۳۷۲ بهمین مرض درگذشت ؛ تـابوتش را بمشهد امیر ـ المؤمنین علیه‌السلام حمل کردند. ازآن پس‌گرچه مویدالدوله را تا چندی کر وفرّی

بود، لکن وی نیز در شعبان ۳۷۳ در گرگان دیده از جهان فروبست[۱].

پس از مرگ مؤیدالدوله دیلمیان در انتخاب یك تن از دودمان بویه که پادشاهی را بسزد بشور پرداختند، اختیار بر فخرالدوله افتاد که بزرگتر آن دودمان، و استحقاقش بوراثت معلوم بود. صاحب کافی اسماعیل بن عباد بوی نامه‌ای فرستاد، مشتمل بر تعزیت برادران و تهنیت پادشاهی؛ و برادر او خسرو فیروز بن رکن‌الدوله را بنیابت او نامزد کردند.

سکهٔ مؤیدالدوله، مضروب درالمحمدیه (ری) بسال ۳۶۷



لله	لا اله الا الله
محمد	الطایع لله
رسول الله	الملك السید
مؤیدالدوله	عضدالدوله
ابومنصور	
بویه	

حاشیه، قرآن کریم: ۹ر۳۳. نقل از تاریخ سکه شناسی ری

فخرالدوله بدین هنگام باضیق حال در نیشابور بسر می‌برد. چون نامه بوی رسید بگرگان شتافت، و صاحب و خسرو فیروز و اُمَرا مقدمش را گرامی داشتند، و بنتاش نامه فرستاد، و پس از چندی که وی بگرگان آمد بپاداش خدمتش باو نیکویی‌ها کرد و

(۱) ترجمهٔ تاریخ یمینی، ص ۵۴ ـ ۶۷؛ جامع‌التواریخ، بکوشش دبیرسیاقی، ص ۱۸ ـ ۲۳؛ ابن‌اثیر، جزء ۷ ص ۱۰۱ ـ ۱۱۷؛ تاریخ‌گزیده، ج ۱ ص ۴۲۳ س ۱۶ ببعد؛ تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۱۸۵ ـ ۱۸۸؛ المختصر ابوالفدا، ج ۲ ص ۱۲۷ ـ ۱۲۹؛ مجمع‌التواریخ سلطانی حافظ ابرو، نسخه‌خطی، ج ۳ ص ۳۸؛ مجمل فصیحی، بخش دوم ص ۹۰ س ۲ ببعد؛ تاریخ جهان‌آرا، ص ۷۸ ـ ۷۹.

سرای امارت همچنان آراسته بوی بازگذارد ، و رهسپار ری گردید .

چون کارها بر فخرالدوله قرار گرفت، روزی صاحب پس از درود و تحمید فراوان، بپاداش خدمت خویش ازوی اجازت خواست تا از آن پس درخانه نشیند ، وطریق معاد و ثواب آخرت گزیند ، فخرالدوله نپذیرفت، و وی را گفت :

«کارها بی‌وجود توراست نیاید، واگرتورا تصدّی امور وپیش‌بردکارها پسند نیست، من نیزازآن روی برخواهم تافت.» 5

صاحب زمین را بوسید و شکر به‌جای آورد، و بدنبال آن فخرالدوله خلعت وزارت بوی درپوشید، وصاحب چنان اکرامی بدیدکه هیچ وزیری را از آن نوع نشان نداده‌اند، پس از آن فخرالدوله از تدبیرصائب صاحب برخورداریها یافت[1].

نخستین کار فخرالدوله وصاحب درهمین سال (۳۷۳) ازپیش برداشتن علی‌بن کامهٔ دیلم ـ ازسرداران صحنهٔ سیاست بزمان آل‌بویه در ری ومازندران ـ بود. چون می‌دانستندکه بروی بسبب جلالت‌قدری که دارد آسان دست نخواهند یافت، بحیلت توسل جستند، ومسمومش ساختند ، وثروت و قلاعش را دراختیار گرفتند[2]. 10

علی‌کامه درجنگ فخرالدوله با برادران ، صاحب جیش مؤیدالدوله بود[3].

خلیفه الطایع لله بسال ۳۷۴ خلعت سلطانی وعهد ولوا و زیـادت لقب جهت فخرالدوله فرستاد[4]. 15

---

(۱) ذیل تجارب الامم ، ص ۹۳ ، ۹۴ ؛ ترجمهٔ تاریخ یمینی ، ص ۶۷ ـ ۷۵؛ زین‌ـ الاخبار ، بکوشش ناظم، ص۵۲؛ جامع‌التواریخ، بکوشش‌دبیرسیاقی، ص۲۳ س۱۴؛ ابن‌اثیر، جزء ۷ ص ۱۱۷ س ۵ ؛ تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۱۸۸ س۴ ؛ حبیب‌السیر، جزءچهارم از جلد دوم ص ۵۱ س ۲۱ ؛ المختصر فی اخبار البشر ابوالفدا ، ج ۲ ص ۱۲۹ س ماقبل‌آخر .

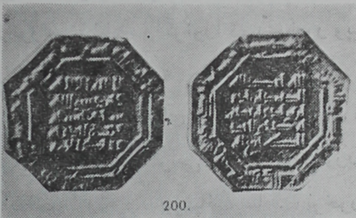
(۲) ذیل تجارب‌الامم، ص ۹۵ س۳.

(۳) ترجمهٔ‌تاریخ یمینی، ص۵۶س۱۱؛ جامع التواریخ رشیدی، بکوشش دبیرسیاقی، ص۲۰.

(۴) ذیل تجارب‌الامم، ص ۹۷ س ۱۸.

فخرالدوله صاحب‌را بسال۳۷۷بضبط اموال طبرستان اعزام داشت، وصاحب آنجارابحیطهٔ ضبط در آورد[1].

سکهٔ فخرالدوله، مضروب در ری بسال ۳۸۰



لااله الاالله	الله احد الله
محمد رسول‌الله	الصمد لم یلد و
شاهانشاه	لم یولد و لم یکن
فخرالدوله	له کفواً احد
وفلك‌الامه	الطایع‌لله

نقل از تاریخ سکه شناسی ری

بنا بنقل منابع درسال ۳۷۸ صاحب بن عباد دستوری‌داد تا درگرگان‌چند تنگهٔ زرسرخ، که وزن هریك هزار مثقال بود سکّه زدند . بریك جانب آن هفت بیت نقش کردند بدین مطلع :

۵

وأحمریحکی‌الشمس‌شکلاً وصورةً فأوصافه مشتقةٌ من صفاتها

وبرجانب دیگرسورهٔ اخلاص ولقب الطایع‌لله ولقب‌فخرالدوله ولفظ‌جرجان را ثبت نمودند[2].

برطبق نقل پاره‌ای ازتاریخ‌نویسان، صاحب عباد را از دیرباز هوس عراق و

---

(۱) روضةالصفا، جلد۴(شمارهٔ صفحه‌ندارد)؛حبیب‌السیر،جزوچهارم‌ازجلددوم‌ص۵۱۰

(۲) دستورالوزرا ، ص ۱۱۹ س ۱۵ ؛ تاریخ ابـن وردی ، ج ۱ ص ۳۰۸ س ۶ ؛ مجمع التواریخ، نسخه‌خطی، ج ۳ ص ۶۷ س ۲۴؛ روضةالصفا، مجلد چهارم (شمارهٔ صفحه ندارد .).

بغداد و ریاست آنجا درسر بود، و انتظار فرصتی مناسب می کشید ؛ تا آنکه شرف‌الدولة بن عضدالدوله درگذشت، و بهاءالدولة بن عضدالدوله در دارالسلام بغداد جای او را گرفت ، و میان او و فخرالدوله وحشتی بوجود آمد ، و این در سال ۳۷۹ هجری بود . ۵

صاحب بدین هنگام فرصت را مناسب یافت، و با برانگیختن اسباب و علل ، هوس تسخیر عراق را در کام فخرالدوله شیرین گردانید ، لکن احتیاط را خود ازمباشرت مستقیم تن می‌زد. تا آنکه روزی فخرالدوله در آن باب باوی رأی زد ، لکن او پاسخی دور و بدین تقریب بوی داد:

«فرمان شاهنشاه راست؛ سعادت او بر همه دشواریها پیروز است؛ هرگاه مهمی درپیش گیرد بدل و جان خدمتش را ایستاده‌ام.» ۱۰

پس فخرالدوله سپاهی انبوه فراهم آورده راه همدان درپیش گرفت، و بدربن حسنویه از کردستان بدو پیوست . کار بر آن قرار یافت که صاحب و بدربن حسنویه از جادّه ببغداد روند، وفخرالدوله ازطریق اهواز.

چون صاحب منزلی دورشد فخرالدوله را چنین وانمودند، که جداشدن صاحب از شاهنشاه مصلحت نبود، چون اطمینان نیست که فرزندان عضدالدوله وی را بسوی خود نکشند ، و صاحب بدیشان میل نکند . فخرالدوله صاحب را بازخواند، و جملگی راه خوزستان درپیش گرفتند . ۱۵

از آنسو بهاءالدوله نیزچون خبرتوجه فخرالدوله را بشنید، عساکررا فراهم آورد، وباستقبال شتافت. دوسپاه را دراهواز تلاقی دست‌داد . اتفاق را درآن ایام آب اهواز طغیان کرد وبسرا پرده و لشکرگاه فخرالدوله رسید و آسیب رسانید ، و جملهٔ آن صحرارا غرقه کرد. لشکریان فخرالدوله چنین گمان بردند که بغدادیان در اینکار خدیعتی کرده‌اند، ونیزچون فخرالدوله را دربذل مال بسپاهیان ضنّتی بود، واز این حیث برایشان تنگ می‌گرفت ، وآنان لشکریان بغداد را دست بازتر ازخویش می‌دیدند ، بدین سبب بی‌محاربه منهزم شدند . ۲۰

فخرالدوله که همیشه درکارها خودکام بود، این بار چارهٔ کار را از صاحب بخواست، صاحب اندیشید و گفت :

«مال بذل باید کرد، که آنچه اکنون خرج گردد پس از سالی دو چندان آن بدست آید.»

۵ فخرالدوله‌را دریغ آمد که مال بجمعی دهد که تنها بصرف گمان، وبدون بکار بردن‌سیف وسنان عنان بتابند، وازمیدان‌جنگ روی بگردانند؛ وچون بیشترسپاهیانش پراکنده بودند، بناچار راه بازگشت به‌ری درپیش گرفت. بهاءالدوله نیز ازدر وفاق درآمد، وقاصدان بسوی عمّ روانه ساخت، و او را خوشدل گردانید ، تا از اندیشهٔ تسخیردارالسلام درگذشت[۱].

۱۰ فخرالدوله در ری فخرآباد را بساخت ، که برطبق شرح یاقوت[۲]، همان دز خراب ری‌باستانی (دزرشکان)[۳] است که فخرالدوله آن را تجدید عمارت کرد،وکاخها وخزائن بزرگ بنیان‌نهاد، ودرتحکیم وتحصین آن بکوشید ، وانواع سلاحها وذخائر درآن تعبیه کرد ، و ظاهراً دارالارهٔ وی آنجا بود[۴] . این محل را نزهت و صفایی خاص بود ، وبربستانها وآب‌های جاری تسلّط داشت . متن قول یاقوت درین باب ۱۵ درمجلد نخستین کتاب حاضر ص ۲۰۸ گذشت .

ازبناهای مهم دیگر ری بعهد بوئیان که ذکر آنها درمنابع مختلف بچشم‌می‌خورد، سرای صاحب کافی اسماعیل‌بن عباد[۵]، کتابخانهٔ وی[۶]، خانهٔ علی‌کامه[۷] و قصر

(۱) ترجمهٔ تاریخ یمینی ، ص ۷۵ س ۱۲ ؛ ذیل‌تجارب‌الامم ، ص ۱۶۳ س ۱۵ ببعد؛ تاریخ گزیده ، ج ۱ ص ۴۲۴ س۱؛ جامع‌التواریخ ، بکوشش‌دبیرسیاقی ، ص ۲۷؛ابن‌اثیر ، ج ۷ ص ۱۳۹ س ۲۰ ببعد ؛ روضة‌الصفا جلدچهارم (شمارهٔ صفحه ندارد) ؛ حبیب‌السیرجزء چهارم ازجلد دوم ص ۵۱ ؛ تاریخ طبرستان مرعشی،ص۱۸۹ .

(۲) معجم‌البلدان ، ج ۳ ص ۸۵۵ س۹.

(۳) رك: مجلد اول کتاب حاضر ص۲۸۳ - ۳۰۳.

(۴) » » » » ص ۳۵۲ - ۳۵۴.

(۵) » » » » ص ۳۵۵ - ۳۶۰.

(۶) » » » » ص ۵۴۳ - ۵۴۹.

(۷) » » » » ص ۳۶۰ - ۳۶۲.

سیدآباد[۱] است، که وصف هریك به‌جای خویش درمجلد نخستین مذکور افتاد.

فخرالدوله را با ناصرالدین سبکتکین مراسله ومهاداة بود[۲]. رواج ورونق کار فخرالدوله هم براثراندیشه‌های درست وتدبیرصائب صاحب بدان پایه رسید، وتا او زنده بود پادشاهی فخرالدوله نظامی تمام داشت.

صاحب درسال ۳۸۵رنجورشد، وکار بوصیت کشید، آخرین بارکه‌فخرالدوله ۵ بعیادتش‌رفت، وی را اندرزهایی‌سودمند دادکه درکتب مذکور است؛ وازآن جمله است:

«... بسیار خون جگرخوردم تا نام امیر بـدین سیرت پسندیده مشهور شد، اکنون بنده می‌رود، اگرامیربرهمان طریقه رود، برکات‌آن‌بروزگار همایون‌بازگردد، وبنده را درآن نامی نباشد، ومن بدین خمولی ذکرراضی‌ام...[۳]» ۱۰

صاحب درشب جمعه بیست وچهارم صفرهمین سال روی درنقاب‌خاك‌کشید[۴].

فخرالدوله پس از صاحب وصیت او را خوار داشت، وهم بروز وفات خزائن او برگرفت، وفرزندان اورا محروم، و ذُوّاب او را مصادره‌کرد[۵]، در ذیل تجارب‌الامم مذکور است:

«قضی ابنُ عبّاد نحبه فـی یومه ... فانفذ فخرُالدولة ثقاتَهُ و خواصَّهُ حتی ۱۵ احتاطوا علی الدّار و الخزائن ... و نُقِلَ جمیعُ ماکان فی‌الدّار والخزائـن الی دار فخرالدولة[۶].»

---

(۱) رك: مجلد اول کتاب‌حاضر، ص۳۵۴.

(۲) ترجمهٔ تاریخ یمینی، ص۱۱۴س ۲۴ ببعد؛ جامع‌التواریخ، بکوشش دبیرسیاقی، ص ۵۸.

(۳) تاریخ گزیده، ج ۱ ص ۴۲۴ س ۹ ببعد.

(۴) التدوین، بنقل‌ازابوسعدآبی، ص۲۳۳س۲۳؛ مجمل‌التواریخ، ص ۳۹۶ س‌آخر؛ انباه‌الرواة، ج ۱ ص ۲۰۲؛ ابن‌اثیر، ج ۷، ص ۱۶۹ س ۲۵؛ المختصر ابوالفدا، ج ۲ ص ۱۱۸ س ۵؛ تاریخ گزیده، صحیفهٔ فوق.

(۵) تاریخ گزیده، ج ۱ ص ۴۲۵ س ۵؛ مجمع التواریخ، نسخه خطی، ج ۳ ص ۶۸ س ۲۳؛ دستورالوزرا، ص۱۲۰ س ۱۴.

(۶) ذیل کتاب تجارب الامم، ص ۲۶۲ س۲.

فخرالدوله در ماه شعبان سال ۳۸۷ هجری در قلعهٔ طبرك کباب گوشت گاو و انگور بخورد، و درد معده‌ای سخت براو دست داد، وهمان روز وفات یافت[۱].

درباب مدفن اودرری، درمجلد نخستین کتاب حاضر، صحائف ۱۳-۱۵ و ۴۵۱-۴۵۹ در تحت عنوان «گنبد فخرالدوله» بشرح سخن رفت، و در صحیفه ۴۴۷ نیزبه مدفن شاهان آل‌بویه اشارت شد، وبدان موجب درمدفون بودن فخـرالدوله در ری تردیدی نیست، ورکن‌الدوله ومجدالدوله‌نیزچنانکه درص۴۴۸و۴۵۵ بازنموده آمده، گویا مسلم است که در ری چهره درنقاب خاك کشیدند.

قضارا درسال مرگ فخرالدوله جمعی ازملوك واکابر عراق وخراسان و دیگر نقاط، درفاصله‌ای اندك درگذشتند، که مأمون‌بن محمد (والی‌جرجانیه)، وامیرنوح بن منصور سامانی، وناصرالدین سبکتکین، وعزیزمصر از آن جمله‌اند[۲].

بنا بمندرجـات مجمل فصیحی فخرالدوله را سه پسربود : اول مجـدالدوله ابوطالب رستم ، دوم شمس‌الدوله ابوطاهر محمد، سوم عزّالدوله ابوشجاع علی[۳].

روزی که فخرالدوله درقلعهٔ طبرك چشم ازجهان فروبست، کلید خزاین‌وی در شهر بنزد فرزندش رستم ابوطالب مجدالدوله (وبگفته ابن اثیر بنزد مادر وی) بود. مجدالدوله دراین موقع بنقل صاحب ذیل تجارب‌الامم وابن‌اثیر درالکامل و ابوالفدا درالمختصر چهارسال، وبروایت مولف تاریخ‌گزیده یازده سال داشت ؛ و چون از شدت شور و شغف دیلمیان رفتن بشهر امکان نداشت، از قیمّ مسجد جامع که بقلعه نزدیك بود جامه‌ای خریدند وبه پیکر فخرالدوله درپوشیدند. ایـن پیکر از آشوب لشکریان چندان بماند که بویناك شد، وبروایت ذیل تجارب‌الامم بدین سبب نزدیکی

(۱) تاریخ یمینی ، طبع ۱۳۰۰ ص ۱۰۹؛ ترجمـهٔ تاریخ یمینی، ص ۱۱۸ س ۱۹ ؛ تاریخ‌گزیده ، ج ۱ ص۴۲۶ س ۶؛ مجمع التواریخ، نسخهٔ خطی ، ج ۳ ص ۶۸ س آخر؛ روضة‌الصفا ، ج۴ (شمارهٔ صفحه ندارد)؛ حبیب‌السیر ، جزء چهارم ازجلد دوم ص ۵۲.

(۲) جامع‌التواریخ، بکوشش دبیرسیاقی، ص۶۱ س ۵ ؛ المختصرفی‌اخبارالبشر، ج۲ ص ۱۴۰ س ۴ ؛ مجمل‌التواریخ ، ص ۳۹۷ س۹.

(۳) مجمل فصیحی ؛ بخش ۲ ص ۹۰ س۲.

بدان ممکن نبود؛ بناچار تابوت را به ریسمانها ببستند، وازپلهٔ قلعه فرو کشیدند، و درنتیجهٔ اینکارشکسته وقطعه قطعه‌شد. پیکررا درپشت کوه طبرك، در دامن کوه‌بزرگ ری، در محلی کـه استودان بزرجومید (که ظاهراً همانست کـه در روی کوه طبرك بقایای تعمیر یافته آن موجود است، وشرحش درج ۱ ص ۴۷۷ گذشت) بدان اشراف داشت دفن کردند، وبنقل صاحب آنندراج (درذیل تبرك)، بعدها دیالمه گنبدی برسرقبر وی برافراختند.

برطبق روایت ذیل تجارب الامم، فخرالدوله بروز مرگ ازمسکوك وشمش و جواهر، به جز آلات مُرَصَّعْ زرین وسیمین وجامه‌های فاخر وسلاح و آلات، بیش ازده میلیون درهم درخزینه موجود داشت، مولف تاریخ گزیده نیز ارقامی اغراق آمیز در این باب نقل می کند، که معقول نمی نماید.

درتاریخ گزیده و روضة الصفا رقم جامه‌های بریده ونابریده موجود، سه‌هزار خروار درج آمده.

چون فخرالدوله درگذشت، علما واعیان وامرا باتفاق، پسروی ابوطالب رستم را برسریر جهـانبانی نشاندند، وسیّده شیرین خواهر اصفهبد پریم مادر وی، کـه ملکه‌ای کاردان و خاتونی صاحب تدبیر بود، کار ملك را متکفّل شد؛ و از دیوان خلافت لقب مجدالدولة وکهف الملّة بنام رستم فرستادند.

وزارت به ابوالعباس ضبّی وابوعلی بن حموله واگذار گردید، این دوتن را با یکدیگر دشمنیی تمام بود.

درسال ۳۸۸ که قابوس پس ازهجده سال معزولی بمملکت خویش بازگشت، وگرگان و طبرستان را درتصرف گرفت، او را بالشکریان مجدالدوله مخاصمت و مقاتلتی افتاد، وازهردوسوی بسیاری کشته آمدند. سرانجام بدان صلح کردند، که عراق همچنان بوئیان را باشد.

درسال ۳۹۳ وزیرابوالعباس ضبّی وزیرمجدالدوله بگریخت، واز ری بنزدبدر ابن حسنویه رفت.

سیّده درسال ۳۹۴ قصر سیدآباد را در ری جهة خویش پی‌افکند، و ذکر آن در مجلد اول ص ۳۵۴ گذشت.

مجدالدوله چون بسن بلوغ رسید، درکار پادشاهی بامادراز درخلاف درآمد، وبی رضای او وزارت به خطیر ابوعلی داد.

۵ در سال ۳۹۷ سیّده رنجیده بقلعهٔ طبرك رفت، و شبی از آنجا بکردستان بنزد بدربن حسنویه شتافت. بدر با انبوهی‌سپاه درملازمت سیده بهمراه شمس‌الدوله برادر مجدالدوله وسپاهیان همدان روی به‌ری نهادند. مجدالدوله شکست یافت. بدر ری را بگرفت و چند محلّت را بسوخت. مجدالدوله و وزیر خطیر ابوعلی باسارت درآمدند ودرطبرك زندانی شدند، و بنقل ابن اثیر شمس الدوله را سیّده ۱۰ بشاهی‌نشاند، وازنو خود اختیارکارها را بدست‌گرفت، وبدر حسنویه را با خلعتها و نواخت فراوان خوشدل به ولایت خویش بازگردانید. شمس‌الدوله قرب سالی در مقام خویش باقی بود، تاآنکه سیّده تغیّر ودگرگونگیی دروی بدید، و دانست‌که مجدالدوله سلیم‌تروسهل‌القیادتر ازویست، اورا به‌جای خویش بازگردانید، وشمس-الدوله راه همدان درپیش گرفت.

۱۵ شمس‌الدوله بسال ۴۰۵ تسخیر ری را عازم شد، مجدالدوله و سیّده رهسپار دماوندگردیدند، سپاهیان ری اطاعت شمس‌الدوله‌را گردن نهادند، وی به‌ری‌درآمد، وازآنجا بطلب مادر وبرادر خارج شد، اما لشکریان بر وی بشوریدند، بناچار راه همدان درپیش‌گرفت، و بمادر وبرادر کس فرستادکه به ری بازگردند.

ابن پولاد و نصربن حسن‌بن فیروزان را نیز بعهد مجدالدوله و مادر در ری ۲۰ واقعاتی است، که بیان آن از حوصلهٔ این مقام بیرون است.

سیّده را در معموری بلاد وآسایش عباد اهتمامی بود. روز هنگام در پس پرده‌ای‌نازك می‌نشست، وبا وزرا وکارداران بی‌واسطه سخن‌می‌گفت، وپاسخ‌قاصدان و رسولان‌کشورها را بی‌تلقین، بسزا می‌داد؛ وپیام سلطان محمود وپاسخ وی که از

کمال تدبیر وخردمندی اوحکایت می کند سخت مشهور است، واختصار را از ذکر آن خود داری می‌شود. تاکار بدست وی بود امرمجدالدوله رونقی داشت.

سکهٔ مجدالدوله، مضروب در محمدیه (ری) بسال۳۸۹



لا اله الا
الله وحده
لا شریك له
القادر بالله

لله
محمدرسول‌الله
الامیر السید
مجدالدوله
وکهف‌الامه ابو
طالب بن فخرالدوله
بن رکن‌الدوله
بویه

حاشیه، قرآن‌کریم: ۹ر۳۳. نقل از تاریخ سکه شناسی ری

سیّده در ری جز قصر سیدآباد که ذکر آن گذشت، دیهی نیز بنام سیّدآباد بساخت، که ذکر آن دربیان دیه‌های ری بیاید.

۵ ابن سینا حکیم و فیلسوف شهیر بعهد این‌مادر وفرزند به ری آمد، و از آنجا بقزوین وهمدان رفت.

سیّده را درشامگاه عمر عجز پیری در رسید، واصابت تدبیر از دست بشد، و مجدالدوله نیز همچنان از ریاست بدراست و مطالعهٔ کتب سرگرم بود، از این‌رو اندك‌اندك اختلال درکارها هویدا آمد؛ ملك بتدریج بشورید، امرا فرمان مجدالدوله ۱۰ را گردن نمی‌نهادند، تا آنکه حشم دیلم دست تعدی برآوردند، و هرکس راه خودکامگی پیش‌گرفت، وهرچه می خواست‌می کرد. مجدالدوله چارهٔ کاررا، ازسلطان

محمود غزنوی مدد خواست؛ لکن بشرحی که بیاید نتیجه برعکس افتاد[۱].

۶- توجه محمود غزنوی به ری :

محمود چون نامهٔ مجدالدوله را بخواند ، حرکت بسوی عراق‌را بامصلحت خویش موافق یافت، وعزم آن سفر کرد.

تردید است که بدین هنگام سیدّه مادر مجدالدوله هنوزحیوة داشت، یارخت بسرای دیگر کشیده بود، روایت منابع دراین‌باب از اضطرابی خالی نمی‌نماید. آنچه ازمطالعه بیشترتواریخ مستفاد می‌شود آنست که وی درحملهٔ محمود به ری زنده‌نبود، و قاضی غفاری درجهان آرا (ص۷۸) تصریح می کند که او درسنهٔ ۴۱۹ (تسع عشر واربعمائه) فوت شد. لکن درمجمل التواریخ (ص۴۰۴) بنقل ازمجموعهٔ ابوسعدآبی وزیر مجدالدوله ، درواقعهٔ حملهٔ محمود به‌ری ذکر گردیده :

«سیدّه بگریخته بود جایی، و فرتوت شده ، و شاهنشاه خرف گشته...»

این‌قول بامنابع دیگرموافق‌نیست، وباداستان پیام سلطان محمودوپاسخ سیدّه نیزسازگار نمی‌نماید . با این‌همه چون منسوب به وزیرمجدالدوله است، که بی‌گمان خود وقایع‌را ازنزدیك می‌دید وشاهدبود، نمی‌توان‌آن را بآسانی انکار کرده ونادیده انگاشت .

باری، محمود بدان منظور که مسعود را بعراق فرستد ، تامحمد بعداز وی در خراسان بی‌منازع‌باشد، درخواست مجدالدوله را دست‌آویز قرارداده راه آن دیاردر پیش‌گرفت، چنانکه درجامع‌التواریخ درج آمده:

---

(۱) ذیل‌تجارب‌الامم ، ص ۲۹۶ س ۱۷ ، و ص ۲۹۷ س۲ ببعد؛ ترجمهٔ‌تاریخ یمینی، ص ۱۱۹س۲۲ ؛ جامع‌التواریخ‌رشیدی، بکوشش دبیرسیاقی، ص۱۴۳س۱۰ ببعد؛ قابوسنامه، ص ۱۲۳ س ماقبل‌آخر؛ ابن‌اثیر؛ ج۷ ص ۱۸۵ ـ ۲۷۴ ؛ مختصرالدول، ص ۳۲۷ س۱۶؛ تاریخ‌گزیده؛ ج۱ ص ۴۲۶ـ۴۲۹؛ روضةالصفا،ج۴ (شمارهٔ صفحه ندارد)؛ حبیب‌السیر،جزء چهارم ازجلد دوم ، ص ۵۴ س ۴ ببعد ؛ المختصرابوالفدا ، ج ۲ ص ۱۴۰ ؛ تاریخ جهان آرا ، ص۷۸ س ۲۴؛ تاریخ نگارستان، ص ۱۵۹ س ۱۰ ببعد .

«غرض محمود از آمدن به ری آن بود، تامسعود را ازخراسان بعراق فرستد، تاملك بعداز وی به محمد ماند...[۱]»

این سفر، واپسین سفرجنگی محمود بود[۲]. وی تاولایت ری درهیچ مکان توقف نکرد[۳]، وبامداد دوشنبه دوازدهم جمادی‌الاولی سال ۴۲۰ درقریهٔ دولاب ری فرود آمد[۴]، درتاریخ بیهقی شرح ورود محمود به‌ری چنین درج آمده :

«... چون به‌ری رسیدند امیرمحمود بدولاب فرود آمد، برراه طبرستان، نزدیك شهر، و امیرمسعود به علی آباد[۵] لشکرگاه ساخت، برراه قزوین ، ومیان هردو لشکر مسافت نیم فرسنگ بود، وهوا سخت گرم ایستاد، ومهتران وبزرگان سردابها فرمودند قیلوله را، وامیرمسعود را سردابه‌ای ساختند سخت پاکیزه وفراخ ، واز چاشتگاه تا نماز دیگر آنجا بودی، زمانی بخواب ودیگر بنشاط[۶].»

مجدالدوله چون این خبر بشنید پنداشت که امیرمحمود بی‌سپاه آمده است ، پس باصدسوار ازحشم وخویشان ونزدیکان خویش، وپیاده‌ای چند بیرون آمد[۷]. یاران محمود وی وفرزندش ابودلف را بگرفتند. محمود چون ازدستگیری او وقوف یافت، بی‌هیچ رنجی به‌ری درآمد، وازخزاین آنجا قرب یك میلیون دینار، وازجواهر بمقدار پانصدهزار دینار، وازجامه‌ها ابریشمین شش‌هزار طاقه، واز آلات ووسائل بی‌حساب دراختیار گرفت؛ سپس مجدالدوله راپیش‌خواند، و وی را پرسید که: شاهنامه‌وتاریخ طبری که درتاریخ فرس واسلامست خوانده‌ای؟گفت: آری. گفت:حال توبحال آنکس

(۱) جامع‌التواریخ ، بکوشش دبیرسیاقی ، ص ۱۶۰ س ۱۷.

(۲) ترجمهٔ تاریخ یمینی ، ص ۲۵۳ س ۲۱ (حاشیه).

(۳) روضة‌الصفا، جلد چهارم (شماره صفحه ندارد).

(۴) تاریخ جهان‌آرا ، ص ۷۸ س ۲۴ ببعد.

(۵) مراد علی‌آباد مجدالدوله است که هم‌اکنون آباداست ؛ رك : ج ۱ کتاب حاضر ص ۳۰۳.

(۶) تاریخ بیهقی، ص ۱۳۴ س ۰۷.

(۷) زین‌الاخبار ، تصحیح محمدناظم ، ص ۹۰ - ۹۱.

نمی‌ماند که آنهارا خوانده باشد . سپس پرسید: آیا شطرنج باخته‌ای؟ گفت: آری. گفت: آیا دیده‌ای که دوشاه درخانه‌ای بگنجند ؟ گفت : نه. گفت: پس چه‌چیز ترا بر آن داشت که خویشتن بکسی تسلیم کنی که ازتو تواناتر است[۱] .

سرنوشت مجدالدوله ازین پس سخت تاریك است، و مندرجات تواریخ در این باب مشوش‌ومضطرب‌است، وشرح آن‌درمجلدنخستین کتاب حاضرص۴۵۵-۴۵۷ گذشت، واعادت رانیازی نیست.

محمود پس از این نهب و تهاجم ناجوانمردانه ، در ری بیدادگریهـا کرد، و بی‌رحمانه جمعی‌بسیار ازشیعیان آنجا راکه کثرتی داشتند، باتهام باطنی وقرمطی‌بودن ازدم تیغ گذرانید، و دویست چوبهٔ دار برپا کرد، واکابر آنها را بدار کشید، وتامدتی همچنان بداشت ، وکارهارا ازایشان بگرفت وبه ترکان سنی‌مذهب داد.

محمود خود حنفی و اشعری متعصب بود، ومخالفان را بتهمت قرمطی بودن ازمیان برمی‌داشت. معتزلهٔ ری را بخراسان‌فرستاد، وکتب کتابخانهٔ ری را،آنچه در فلسفه واعتزال ونجوم بود بسوخت، وجز آن صد بار کتاب بخراسان فرستاد[۲]. شمتی ازکارهای‌وی‌در ری درصحیفهٔ۵۳،۵۲مجلد حاضرمذکور آمد، ودر سیاست‌نامه نیزدر این باب ازقول وی چنین درج افتاده :

«این مهم (فتح عراق) را برغزای هند اختیار کردم ، و روی بعراق آوردم، و لشکر ترك راکه مسلمان وپاك دین وحنفی‌اند، برديلمان و زنادقه وبواطنه‌گماشتم ، تا تخم ایشان ازبیخ بر کنندند؛ وبعضی ازایشان بشمشیر کشته شدند، وبعضی‌گرفتار بند وزندان گشتند ، و بعضی درجهـان پراکنده شدند ، و شغل و عمل همه خواجگـان خراسان را فرمودم ،که پاکیزه مذهبند، ویا حنفی ویا شافعی‌اند، وهردو طایفه دشمن خوارج وباطنیند ، ورضا ندادم که دبیرعراقی قلم برکاغذ نهد ، از آنکه دانستم کـه

(۱) ابن‌اثیر ، ج ۷ ص ۳۳۵ س ۳ ببعد ؛ روضة الصفا ، جلد چهارم (شمارهٔ صفحه ندارد) ؛ حبیب‌السیر ، جزء چهارم ازجلد دوم ص ۲۵.

(۲) مجلد اول کتاب حاضر، ص ۵۴۶؛ مجلد حاضر ص ۴۵

دبیران عراق بیشتر ازایشانند ، وکار بر ترکان شوریده دارند؛ تا به اندك روزگار زمین عراق ازبد مذهبان پاك کردم[1].»

ابن اثیر خلاصهٔ این واقعه را چنین ذکر کرده :

«... وصلب من اصحابه (مجدالدوله) الباطنیة خلقا کثیراً ، نفی المعتزلة الی خراسان؛ و احرق کتب الفلسفة ومذاهب الاعتزال و النُّجوم، واخذ من الکتب ماسوی ذلك مائة حمل ...[2]» 5

فرخی سیستانی درقصیده‌ای درمدح محمود بمطلع زیر :

ای ملك گیتی ! گیتی تراست — حکم تو برهرچه توگوئی رواست

بحادثهٔ ری اشاراتی دارد، که ابیات زیرازآن جمله است :

ملك ری از قرمطیـان بستدی — میل تو اکنون بمنا و صفاست 10

آنچه به‌ری کردی‌هرگز که‌کرد؟! — یا بتمنّا که توانست‌خواست؟!

***

دار فرو بردی باری دویست — گفتی ک:ین درخور خوی شماست

هرکه از ایشان بهوی کار کرد — برسرچوبی خشك اندر هواست

بسکه ببینند و بگویند کهین — دار فلان مهتر و بهمان کیاست 15

اینرا خانه بفلان معدنست — و آنرا اقطاع فلان روستاست

هیچ شهی با تو نیارد چخید — گرچه که با لشکر بی منتهاست

***

توچو سلیمانی و ری چون سبا — حاجب تو آصف بن برخیاست...[3]

---

(۱) سیاست نامه ، ص۶۹ س۵. نیزدراین باب، رك: زین الاخبار گردیزی، تصحیح محمد ناظم، ص ۹۱.

(۲) ابن اثیر ؛ ج ۷ ص ۳۳۵ س ۱۶ ببعد.

(۳) دیوان فرخی، بتصحیح عبدالرسولی ، ص ۲۰ س ۱۵ ببعد.

محمود قزوین وقلاع آن وساوه وآبه واصفهان را نیز بدست آورد، ومسعود پسرخویش را در ری بازگذارد، وبغزنین مراجعت کرد[1].

بهنگام تسخیر ری ، پسر دیگرمجدالدوله ، فناخسرو ازشهر بگریخت ، وپناه بقصران برد[2]. قصران- بشرحی که دربحث از نواحی ری بیاید- برقسمت کوهستانی شمالی طهران فعلی اطلاق می گردیده، وبدوبخش داخل وخارج تقسیم می شده. قصران داخل قلعتی سخت استوار در دیه امامه (انبامه) که مرکز آنجا بود داشت ، و بسبب کوهستانی بودن محل وصعوبت مسلك عمّال رابدانجا دست‌رس نبود.

محمود درسال ۴۲۱ درغزنین درگذشت[3]، و بـدان هنگام مسعود در اصفهان بود. حرّهٔ ختلی عمهٔ مسعود واقعهٔ محمودرا باطلاع مسعود رسانید، و بوی نوشت که:

«سواران بگوزکانان رفتند تا برادرت محمد راهرچه زودتربدینجا بیاورند و برتخت نشانند ، لکن این کار خطیر از وی برنیاید . تو باید بدان ولایت که گرفتی مشغول نشوی وبدینجا آیی . چون اصل غزنین است وآنگاه خراسان، و دیگرجاها همه فرع است[4].»

مسعود ازاصفهان به‌ری آمد، وشهر را آیین بستند. مسعود برکـران شهر در خیمه‌ای که وی را تعبیه کرده بودند فرود آمد .

بنقل بیهقی ، مردم ری خاص وعام خدمت کردند، و وی مردم را بدان بندگی که کرده بودند احماد کرد. نامهٔ القادربالله به‌ری رسید بتعزیت و تهنیت ، و اینکه از

---

(۱) ابن‌اثیر ، ج ۷ ص ۳۳۵ س آخر ببعد ؛ روضة‌الصفا، جلد چهارم (شمارهٔ صفحه ندارد)؛ حبیب‌السیر ، جزء چهارم ازجلد دوم ص ۵۴ س ۲۴ ببعد ؛ مجمل‌فصیحی، بخش ۲ ص۱۴۳ س ۱۲.

(۲) ابن‌اثیر ، ج ۷ ص ۳۴۸ س ۱۲.

(۳) روضة‌الصفا ؛ جلد چهارم (شماره صفحه ندارد).

(۴) تاریخ بیهقی ؛ ص ۱۳ س ۷ ؛ نقل باختصار و تصرف.

سکهٔ مسعود ومحمود، مضروب درمحمدیه(ری) بسال ۴۲۰ (؟)



217 B.

لله	عدل
محمد	لا اله الا
رسول الله	الله یمین الدوله
القادر بالله	وامین الملة
مسعود	ابوالقاسم
	محمود

نقل ازتاریخ سکه شناسی ری

ولایت ری وجبال واصفهان آنچه گرفته اورا مقرراست؛ ومثال داد که بتعجیل بخراسان رود. مسعود بفرمود تا نامه‌را برملا بخواندند، ونسختها از آن بشهرها فرستادند[۱].

مسعود پس از استمالت، مردم ری حسن سلیمان را شحنگی ری داد[۲]، و در رجب سال ۴۲۱ ری را ترك گفت[۳]، وبه نیشابور آمد؛ و درآنجا نیز مردم را مورد عنایت خویش قرارداد[۴].

چون مسعود بخراسان بازگشت، فناخسروبن مجدالدوله سابق‌الذکر گروهی از دیلمیان واکراد را باخود یارگردانیده، ازقصران بسوی ری حرکت کرد، حسن سلیمان نایب مسعود به پیشبازشتافت، ونبردی سخت درگرفت. فناخسرو منهزم شد وبه قصران بازگشت، وجمع زیادی ازیارانش بقتل آمدند[۵].

این واقعه را از ری به مسعود نامه کردند، ولخت‌های زیر از آن نامه است:

(۱) تاریخ بیهقی؛ ص ۱۷ س ۳؛ ابن اثیر، ج۷ ص ۳۳۸ س ۱۴؛ و ص ۳۴۷ س ۱۰.

(۲) تاریخ بیهقی، ص ۲۴ س۸.

(۳) تاریخ بیهقی، ص ۲۵ س۷.

(۴) ابن‌اثیر، ج۷ ص ۳۴۷ س۱۰.

(۵) ابن‌اثیر، ج ۷ ص ۳۴۸ س۱۲.

«... حسن سلیمان تعبیه‌ای کرد سخت نیکو... و افزون از پنجاه و شصت هزار مرد از شهر بدروازه آمده بودند... جنگی قوی بپاشد... ایشان (بوئیان) را هزیمت کردند هزیمتی هول... مردمان حسن رخش برگزاردند، و کشتن برگرفتند... و بسیار بکشتند و اسیر گرفتند... دیگر روز حسن گفت تا اسیران و سرهـا را بیاوردند هشت هزار و هشتصد و اند سر و یك هزار و دویست و اند تن اسیر بودند... وحشتی سخت بزرگ بیفتاد...[1]»

علاءالدوله بن کاکویه را نیز ـ که درخوزستان بنزد ابوکالیجار بود ـ چون خبر وفات محمود رسید، داعیهٔ تصرف ری بدانسو کشانید؛ لکن کارگزاران مسعود بکمك انوشیروان بـن منوچهر وی را از آن نواحی براندند، و در ری و اعمال انوشیروان خطبه بنام مسعود بخواندند[2].

بدین ترتیب ری ازدست دیالمه بیرون رفت. آخرین فرد آن خاندان، ابونصر خسرو فیروز الملك الرحیم ، که امارت بغداد را داشت، درسال ۴۴۷ باسارت طغرل درآمد. طغرل او را بقلعهٔ طبرك ری فرستاد ، ودر سال ۴۵۰ درهمانجا درگذشت ، وحکومت آل بویه بدو پایان یافت[3].

سلطان مسعود امارت ری وهمدان وجبال را درسال ۴۲۲ به تاش فراش سپرد[4]، و وی در آن حدود بنای ظلم واجحاف راگذاشت، ودرسال ۴۲٤ هجری ابوسهل حمدونی برای نظر در امور بلاد جبل ازجانب مسعود عازم ری شد، وی بعکس تاش بامردم آنجا طریق عدل واحسان پیش گرفت . ابن اثیر درباب این دوتن گفته :

«لماسار ابوسهل الی الرَّی اَحْسَنَ الی الناس و اَظْهَرَ العدلَ ، فأزال الاقساط و المصادرات ، وکان تاش فراش قد ملأ البلاد ظلما وجورا ...[5]»

---

(۱) تاریخ بیهقی؛ ص ۴۲.

(۲) ابن اثیر ، ج ۷ ص ۳۴۸ س ۱۵ ، وص ۳۴۹ س ۱.

(۳) ابن اثیر ، ج ۸ ص ۸۷ س ۹ ؛ المختصر ابوالفدا، ج ۲ ص ۱۸۲ س ۱۷ ، وص ۱۸۸ س ۱۵ ؛ تاریخ جهان‌آرا ، ص ۸۱ س ۱ ؛ تاریخ گزیده ، ج ۱ ص ۳۵۴ س ۱۴ ، وص ۴۳۲ س ۱۶ .

(۴) ابن اثیر، ج ۷ ص ۳۵۶ س ماقبل آخر.

(۵) ابن اثیر، ج ۸ ص ۴ س ۱۱ ببعد.

ازاین پس تا تسلّط سلجوقیان بر ری علاءالدوله‌بن‌کاکویه، وجمعی ازغزان را در ری شدآمد، وآنان را با یکدیگر و هم با عمّال غزنویان ترك وتازیی بود، که بحث در آن باب وبیان احوال ایشان درخوراین مقام نیست[۱]، وتنها بدین نکته‌اشارت می‌رود، که‌حملهٔ غزها صدمات وخسارات فراوان بهمراه داشت، وخرابیهایی در ری ببار آورد، که در دورهٔ سلجوقیان مرمت یافت[۲]. ۵

۷-سلاجقهٔ بزرگ وری:

مراد ازسلاجقهٔ بزرگ شعبهٔ اصلی این خاندان، یعنی‌طغرل‌اول، الپ‌ارسلان، ملکشاه، برکیارق، محمد و سنجر است. ازآن پس که مسعود غزنوی بسال ۴۳۱ بدست فرزندان سلجوق شکسته شد، سلجوقیان بیکبارگی قوّت گرفتند، و سپاهیان پراکنده دراطراف خراسان بدیشان پیوستند[۳]. ۱۰

ابراهیم ینال برادر مادری طغرل درسال ۴۳۳ هجری راه ری درپیش‌گرفت.

ری چنانکه درسابق اشارت رفت بدین هنگام بدست غزان بود، رئیس‌ایشان بنام «قزل» درهمین اوان درگذشت. غزان چون از توجه ابراهیم بدان دیار وقوف یافتند پایداری را مصلحت ندیدند، وری را ترك‌گفتند، وراه دیاربکروموصل درپیش گرفتند[۴]. ابراهیم ینال برری وبلاد مجاور آن دست یافت[۵]. ۱۵

طغرل‌بیك بسال ۴۳۴ ازخراسان به ری آمد، وآنجا وبلاد دیگر جبال را در تصرّف گرفت، وقلعهٔ طبرك را باختیارآورد، وابراهیم ینال را بهمدان فرستاد؛ درری بسرای علی‌کامه[۶] نزول کرد، ودرآنجا نهانخانه‌ای بیافت، وخواسته‌ای فراوان‌بدست آورد. درخانهٔ مجدالدوله نیز نهانخانه‌ها یافت، ومالی بیکران ازآنجا برداشت.

---

(۱) ابن‌اثیر، ج ۷ ص۳۳۸-۳۴۱.

(۲) جغرافیای تاریخی ایران بارتولد، ترجمهٔ فارسی، ص ۱۸۰ س۷.

(۳) راحةالصدور، ص ۱۰۲ س۱؛ سلجوقنامهٔ ظهیری، ص ۱۶ س آخر.

(۴) ابن‌اثیر، ج ۷ ص۳۴۱ س۴، ۷.

(۵) ابن‌اثیر، ج ۸ ص ۳۴ س ۱۵.

(۶) ذکر این‌سرا درمجلد نخستین کتاب حاضر، ص ۳۶۰ گذشت.

طغرل ری را دارالملك خویش ساخت، و فرمان داد تا خرابیهای آنجا را عمارت کردند[1]. عادت وی چنان بود که هروقت برای خویش خانه‌ای پی می‌افکند،

سکهٔ طغرلبك ، مضروب در ری بسال ۴۳۴



محمد رسول الله	لا اله الا الله
الامیرالسید	وحده لاشریك له
طغرلبك	القائم بامرالله
محمد بن میکائیل	ابوطالب

حاشیه، قرآن کریم : ۹ر۳۳ . نقل از تاریخ سکه شناسی ری

نخست مسجدی می‌ساخت، پس‌از آن ببناء عمارت‌خود می پرداخت[2]. ذکر دارالامارهٔ سلجوقیان بنام‌سرای ایالت، ومسجد جامع طغرل درری، درمجلد نخستین کتاب‌حاضر بجای خویش گذشت[3]. وی در تجریش فعلی(طجرشت قدیم) نیز کاخی‌ییلاقی‌داشت؛ 5
دراین‌باب ظهیری‌نیشابوری، که درحدود سال ۵۸۲ هجری قمری در گذشت، قولی‌دارد که درمجلد اول کتاب حاضردرج افتاد[4].

(۱) سلجوقنامهٔ ظهیری ، ص ۱۸ س ۷ ؛ راحة‌الصدور ، ص ۱۰۴ س ۸ ؛ ابن‌اثیر ، ج ۸ ص ۳۴ س۲۵ ؛مجمل‌التواریخ، ص ۴۰۶ س‌آخر؛ تاریخ گزیده، ج ۱ ص ۴۳۷ س ۷؛ المختصر،ج۲ ص ۱۷۴ س ۲۷؛ مجمل‌فصیحی ، بخش ۲ ص ۱۶۴ س۱۱ ؛ روضة‌الصفا، ج ۴ (شمارهٔ صفحه ندارد) .

(۲) لب‌التواریخ، نسخهٔ خطی ، ص ۹۸ س ۱۵ ، نسخهٔ چاپی، ص۱۰۵ س ۲۲.

(۳) رك : ج ۱ ص ۱۹۹ - ۲۰۶ و۳۶۲ برای سرای ایالت یا قصر آل سلجوق، و ص ۳۲۷ ، ونیز کتاب النقض، ص ۴۰۵ س ۵، وص ۵۹۸ س‌آخر ، برای جامع طغرل .

(۴) ج ۱ کتاب حاضر، ص ۲۰۱ س ۵ ؛ سلجوقنامهٔ ظهیری، ص۲۲ س ۱۵.

طغرل درمحرم سال۴۴۳هجری باصفهان رفت؛ و آنجا را بپسندید، ودستوری داد تا آنچه ازذخائر وسلاح در ری موجود داشت بدانجا نقل کنند[۱]؛ وپس ازچندی درهمین سال به ری بازگشت[۲].

خاتون‌زوجهٔ طغرل‌در ذی‌القعدهٔسال۴۵۲هجری در زنجان‌درگذشت، وتابوت وی‌را ازآنجا به‌ری نقل کردند،وبخاك سپردند[۳]. ۵

طغرل بسال۴۵۴ عمیدالملك کندری وزیرخویش را فرستاد تا دخترقائم‌خلیفه سیده خاتون را جهة وی بزنی خواستگارگردد[۴]؛ خلیفه که در آغاز بدین امر راضی نمی‌شد، سرانجام صلاح وقت را تن درداد، ومهررا چهارصد درم‌نقره و یکدینار زر سرخ،میزان مهریهٔ حضرت فاطمهٔزهرا سلام‌الله علیها معلوم کردند؛ وقاضی بغداد که تاتبریز بهمراه سیده بود، دراین شهر بروزپنجشنبه ۱۳ شعبان ۴۵۴هجری‌قمری‌صیغهٔ ۱۰ عقد بخواند. سلطان خواست تا زفاف بدارالملك، یعنی ری باشد. عزم آنجا کرد، امّا هوا سخت‌گرم بود؛ ازین‌رو مصمم شد بکاخ ییلاقی خویش در تجریش برود. قضارا درآنجا برعـاف مبتلی‌شد، وبهیچ روی علاج نپذیرفت، تا درهشتم رمضان سال ۴۵۵هجری در آن ده درگذشت، ودخترخلیفه به مُهر خویش ببغداد بازگشت[۵].

داستان‌مرگ طغرل درتجریش، درسلجوقنامه و راحة‌الصدور درج افتاده، و ۱۵ ذکرآن درمجلّد اوّل کتاب حاضر، ص ۴۵۹، ۴۶۰ گذشت.

---

(۱) ابن‌اثیر، ج ۸ ص ۵۴ س ۱۷؛ المختصر فی‌اخبارالبشر؛ ج ۲ ص ۱۷۸ س ۲۷ ببعد.

(۲) ابن اثیر، ج ۸ ص ۶۰ س ۲۷؛ المختصر فی‌اخبار البشر، ج ۲ ص ۱۸۰ س ۹.

(۳) ابن‌اثیر، ج ۸ ص ۹۰ س ۸.

(۴) درباب زن مورد خواستگاری طغرل، درمنابع اختلاف است که دخترخلیفه بود یا خواهر وی: برای اطلاع، رك: طبرسی ومجمع‌البیان، تالیف نگارنده، ج۱ص ۶ ذیل۲.

(۵) سلجوقنامهٔ ظهیری، ص ۲۱ س ۱۴ ببعد؛ راحة‌الصدور، ص۱۱۱ س۶؛ ابن‌اثیر، ج ۸ ص ۹۴ س ۶ ببعد، تاریخ گزیده، ج ۱ ص ۴۳۸ س ۱۷؛ حبیب‌السیر، جزء ۴ از جلد ۲ ص ۸۵ س ۴.

گورخانهٔ طغرل در ری :

تابوت طغرل را از تجریش بشهر ری بردند ، ودر آنجا گورخانه‌ای مجلل با چندین زینت و آلت جهة وی پی‌افکندند، که ظاهراً برج طغرل فعلی قسمتی‌ازبقایای آن بناست، وبنقل صاحب‌النقض قرآنی بخط مرتضی علم‌الهدی در گنبد طغرل نهاده بوده‌است[۱]، وصف‌گورخانهٔ طغرل درمجلد نخستین کتاب‌حاضر،صحائف ۴۵۹-۴۶۶ گذشت، وهمانجا(ص۴۶۱) وعده داده آمد، که درمجلد دوم نیزشواهدی‌درباب وجود گورخانه طغرل در ری بیاید ، اینك آن شواهد :

۱ تتش‌بن الپ ارسلان سلجوقی که بسال ۴۸۸ بر برکیارق خروج کرد و شکست یافت ومقتول‌گردید، در ری درگورخانهٔ طغرل اول مدفون شد[۲].

۲- طغرل بن ارسلان یاطغرل سوم را درسال ۵۹۰ پس ازقتل[۳]، بشرحی که در مجلد اول ذکر گردید[۴]،در ری درتربت طغرل اول‌بخاك سپردند.

این دوقرینه نه‌تنها دلیل بروجود گورخانهٔ طغرل در ری است ، بلکه این حقیقت را نیزتواندبود، که این‌گورخانه تنهابطغرل نخستین تعلق نداشته،بلکه آرامگاه خاندان آل سلجوق در ری بوده است.

پس‌ازهجوم تاتار، که ری ویران شد وعظمت خویش را از دست بداد واندك اندك بصورت دیهی در آمد، تاآغاز‌پای‌تختی طهران دیگرذکری ازاماکن غیرمذهبی آنجا وازجمله این‌گورخانه درمنابع مورد استناد بچشم نمی‌خورد ، اما در مؤلفات عهد قاجاریان درمواضع عدیده از آن یاد شده است، بدین‌قرار:

۱-در کتاب‌جهان‌نما که‌بفرمان‌میرزاتقی‌خان‌امیر کبیر،بتحقیق‌وترجمهٔ‌مسیوژان، وانشاء محمدحسین‌فراهانی‌دراوائل‌پادشاهی‌ناصرالدین‌شاه فراهم‌آمده، ذکرگردیده:

«ازآثارقدیم‌آن (ری) چیزی که حالاباقی است، دوبرج بسیارمرتفع‌است، که نصف بیشترازآنهاکه خراب شده، آن نصف باقی بسیارمرتفع است، وازآجرساخته

---

(۱) النقض ، ص ۶۷۲ س ۱۲.

(۲) بشرح احوال برکیارق درمجلد حاضر رجوع شود.

(۳) به‌شرح‌احوال وی درمجلد حاضر رجوع شود .

(۴) ص ۲۰۵ س۱ ، بنقل ازمجمل‌التواریخ، ص ۴۶۵ س ماقبل آخر .

شده، یکی درسرراه شاهزاده عبدالعظیم است قدری ازراه دور، ازراهی که ازطهران بشاهزاده عبدالعظیم می روند، در آنجا واقع است. ودیگری در دامن کوهی که نزدیك بهمان است؛ وبه دخمهٔ طغرل، وبه نقارهٔخانهٔ ری مشهور است[۱].»

نقاره‌خانه خواندن این برج چنانست که، عمارت واقع در طوس را نیزنقاره خانه گفته‌اند. کوه نقاره‌خانه درکنار برج اخیر واقع بوده، ونام آن نیز ازنام این برج گرفته شده است.

۲ـ در جام‌جم فرهاد میرزا ازمؤلفات سال ۱۲۷۰ هجری چنین تصریح رفته: «درخرابه‌های ری اکنون‌گنبد طغرل سلجوقی باقی است[۲].»

۳ـ مؤلف فرهنگ آنندراج نیز آن را ذکر، وسپس با توهمی‌بی‌اساس انکار کرده‌است، بدین‌شرح:

«گنبذی که هنوز در ری کهنه برجاست، وبعضی قبر طغرل‌سلجوقی دانسته‌اند خطاست، چه طغرل کشته شد وسر اورا ببغداد بردند، وتن اورا برشتری بار کرده پیش سلطان تکش خوارزم‌شاه بردند...[۳]»

چنانکه پیداست، انکار وی را یك اشتباه تاریخی اوسبب آمده است.

۴ـ درالمآثر والآثار اعتمادالسلطنه نیز اشارتی به‌تعمیر برج طغرل‌شده‌است[۴].

درپایان ذکراین نکته ازفائدتی خالی‌نمی‌نماید، که دوبرجی که مسیوژان‌بدان اشارت کرده، ودرنقشهٔ کرپرترنیز(مجلد اول کتاب‌حاضرمقابل‌ص۱۵) یکی‌برمز« E » و دیگری برمز« F »درج آمده، اولی‌در داخل شهرباستانی ری، ودومی درخارج‌شهر درپای‌کوه افتاده بوده است، و برج اخیر برطبق شواهدی که درص ۱۳ مجلد اول کتاب حاضر درج آمده، بظن متاخم‌بعلم گنبد فخرالدولهٔ دیلمی بوده‌است.

(۱) جهان‌نما، نسخهٔ خطی مکتوب بسال۱۲۷۳، ورق ۱۰۸ ص ۲ س ۱۴، ومراد آنکه، برج اول بدخمهٔ طغرل، و برج دوم بنقاره‌خانهٔری مشهور است.

(۲) جام‌جم، ص ۴۶۳.

(۳) آنندراج، ج ۱ ص ۷۶۴ س ۳۰ ستون راست، ذیل تهران.

(۴) المآثر و الآثار، ص ۵۶ س ۲۱ ستون راست.

باری، بهنگام مرگ طغرل وزیر وی عمیدالملک کندری، که هفتاد فرسخ ازری دوربود ، بسرعت در دوروز خودرا بدان شهر رسانید، وطغرل را که هنوزدفن نکرده بودند بخاك سپرد[۱]، و سلیمان بن داود چغری بیك را ، که مادرش بعقد طغرل درآمده بود، وطغرل نیز اورا بجانشینی برگزیده بود، بسلطنت نشاند؛ لکن بعضی ازامرا بدین انتخاب رضاندادند، وبخلاف برخاستند. نظام الملك وبرخی از امیران، الپ ارسلان محمدبن داود چغری بیك را بجای برادرش سلیمان بشاهی برداشتند ، ومردم نیز به وی مایل بودند. عمیدالملك بناچارسلطنت الپ ارسلان را پذیرفت[۲]. الپ ارسلان در ذی الحجّهٔ ۴۵۵ هجری بدارالملك ری آمـد و برتخت مملکت بنشست ، و سلیمان برادر خویش را درکنارگرفت ، و پادشاهی عراق و خـراسان بر او مقرر شد[۳] ؛

سکهٔ الپ ارسلان، مضروب در ری سال ۴۶۱



محمد رسول الله	عدل
السلطان المعظم	لا اله الا
شاهانشاه	الله وحده
ملك الاسلام	لاشريك له
الب ارسلان	القائم بامرالله

حاشیه ، قرآن کریم : ۹ر۳۳. نقل از تاریخ سکه شناسی ری

(۱) ابن اثیر ، ج ۸ ص ۹۴ س ۲۱ ؛ تاریخ دولت آل سلجوق ، طبع ۱۳۱۸ مصر ، ص ۲۵ س ۱۳ .

(۲) ابن اثیر ، ج ۸ ص ۹۵ س ۲۵؛ وزارت درعهدسلاطین بزرگ سلجوقی، ص۴۷ س ۴ ببعد.

(۳) سلجوقنامهٔ ظهیری ، ص ۲۲ س ۱۳ ؛ راحة الصدور ، ص ۱۱۶ س ۱۱ . ایـن منبع ورود ارسلان بهری رانداردـ .

وعمیدالملک کندری را بگرفت و معزول کرد ، و وزارت به نظام‌الملک داد[1].

در آغاز سال ۴۵۶ باالپ‌ارسلان خبر رسید که شهاب‌الدوله قتلمش از بزرگان سلجوقی سر بطغیان برداشته ، قصد تسخیر ری دارد . الپ ارسلان لشکری بزرگ بسوی ری گسیل کرد، وخودنیز درمحرم این سال از نیشابور عازم ری گردید. قتلمش بطغیان خویش ادامه می‌داد ، و دیه‌های اطراف ری را غارت می کرد . چون الپ ارسلان بدان‌حدود رسید، نبردی‌سخت بین دوسپاه درنزدیکی‌ری درگرفت،ولشکریان قتلمش بگریختند ، وچون غبار جنگ فرونشست قتلمش را مرده یافتند. ارسلان در آخر محرم این سال به ری در آمد[2].

سلطان اول ربیع‌الاول از ری بعزم غزو باروميان بیرون آمد، وراه آذربایجان درپیش گرفت، وبلادی چند از آن نصرانیان رابتصرف آورد[3].

اهمیّت ری بدین عهد چنان بود که بسال ۴۶۳ که رومانوس دیوجانس ملک روم نبرد باارسلان‌را عازم‌شد، چون الپ‌ارسلان ملک روم رابصلح دعوت کرد، وی گفت صلح نخواهم کرد مگر در ری (لا أُهادنه الاّ بالرّی)[4].

حسن‌صباح که‌ذکرخانهٔ وی‌درری‌درمجلد نخستین کتاب‌حاضر، صحائف ۲۳۰ و۳۶۲ درج آمده ، بنقل صاحب تاریخ‌گزیده درآغاز امرحاجب سلطان‌ارسلان بود، وی درجایی گفته :

«حسن صباح حاجب الب‌ارسلان بود وشیعی...[5]»

(۱) ابن‌اثیر ، ج ۸ ص ۹۶ س ۱۵ ؛ وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی ، ص ۴۷ س ۱۴.

(۲) ابن‌اثیر ، ج ۸ ص ۹۸ س ۱۲ ببعد ؛ المختصر ، ج ۲ ص ۱۹۳ س ۲۴ ببعد.

(۳) ابن‌اثیر ، ج ۸ ص ۹۸ س ماقبل‌آخر .

(۴) تاریخ مختصرالدول ابن‌العبری، ص ۳۲۲ س ۵. سرجان ملکم در تاریخ ایران ج ۱ ص ۱۱۴ س۶ نوشته که، رومانوس دراین مورد گفت: «معاهدت صورت نبندد مگراینکه پادشاه ایران لشکرگاه خود را بعساکر روم واگذارد، و پایتخت خویش بلاد ری را نیز بگماشتگان این دولت سپارد.»

(۵) تاریخ گزیده ، ج ۱ ، ص ۴۳۹ س آخر ببعد.

درجای دیگر آورده : «در اوّل شیعی اثناعشری بود ، وحاجب سلطان‌ارسلان سلجوقی[۱].»

در سال ۴۶۲ هجری عمیدالدوله بن جهیر ، فرزند فخرالدولة بن‌جهیر وزیر خلیفه ، درشهر ری دختر نظام‌الملك وزیر را بزنی گرفت، وبه بغداد بازگشت[۲].

الپ ارسلان چـون ایران زمین را بتمـامی بتصرف آورد ، بسال ۴۶۵ قصد ماوراءالنهر کرد، وازجیحون بگذشت، و قلعۀ بُرْزُم راکه درکنارآب بود مستخلص گردانید، وچون درموقع سخن باکوتوال‌قلعه یوسف برزمی ، ازو پاسخهای‌درشت شنید ، بفرمود تا او را سیاست کنند . یوسف کاردی برکشید و آهنگ سلطان کرد . سلطان نیز سه‌تیرپیاپی بسوی وی بینداخت اما قضارا هرسه خطا رفت. یوسف‌برسید وزخمی‌مهلك بشاه زد وشاه بخاك درغلطید، وچون‌مرگ را معاینه بدید، وصیت کرد تا ملکشاه فرزندش را بسلطنت بردارند ، و اطاعتش را گردن نهند . بـدین ترتیب

سکۀ ملکشاه، مضروب در ری بسال۴۸۰



عدل	محمد رسول الله
لا اله الا	السلطان المعظم
✿الله وحده✿	شاهانشاه
لاشريك له	معزالدين
المقتدى	ركن الاسلام
بامرالله	ملك شاه

حاشیه، قرآن‌کریم : ۹ر۳۳. نقل ازکتاب تاریخ سکه شناسی ری

(۱) تاریخ گزیده ، ج ۱ ص ۵۱۷ س ۷ ببعد .

(۲) ابن‌اثیر، ج ۸ ص ۱۰۸ س ۱.

ملکشاه بشاهی رسید، ونظام‌الملک همچنان در وزارت بماند[۱].

پس ازاین واقعه از آنجا قصد خراسان کردند، وبه نیشابور، آمدند، و سلطان ملکشاه اکابر بلاد را باطاعت بخواند، وبا عساکر خویش از نیشابور راه ری را در پیش‌گرفت. ابن‌اثیر درباب بازگشت اصحاب الپ ارسلان بنیشابور و آمدن ملکشاه ۵ به‌ری چنین گفته :

«... وعادوا الی خراسان، وقصدُوا نیسابور، وراسل ملکشاه جماعة الملوك اصحاب الاطراف یدعوهم الی الخطبة له والانقیادالیه ؛ و أقام ایاز أرسلان ببلخ ، و سار السلطان ملکشاه فی‌عساکره من نیسابور إلی‌الرّی[۲].»

ملکشاه چنانکه اشارت‌رفت، پس‌از واقعهٔ پدر ازخراسان بعراق‌آمد؛ وگرچه ۱۰ کسوت‌شاهی را برطبق‌وصیت پدر درپوشیده بود، لکن‌طالبان‌ملک اطاعتش راگردن ننهادند، از آن جمله عمش‌قاورد بود که جهان خویش‌را مسلم می‌دانست، واز کرمان بقصد تصرف سریرسلطنت وتسخیرری،روی بعراق نهاد؛ ملکشاه از ری باستقبالش شتافت، و درکرج (بین همدان و اصفهان) میان ایشان مصافی سخت رفت. جنگ سه‌روز دیرکشید. سرانجام پیادگان وسواران قاورد ازمیدان رخ بتافتند، وقاورد را ۱۵ در ماتگاه نبرد تنهاگذاشتند ، وی نیز راه فرار درپیش گرفت ، لکن بدست حشم شاه گرفتارآمد وسرانجام‌کشته شد، وچندان سلاح و متاع و خزائن بدست ملکشاه افتادکه ازحد احصاء بیرون بود.

ملکشاه پس ازاین واقعه‌کرمان را بفرزندان قاورد بازگذارد، وسلاجقهٔ‌کرمان ازاین دودمانند[۳]. دوران شاهی وی را حوادث و وقایع دیگرهست، که بحث درآن ۲۰ باب مناسب این‌مقام نیست.

---

(۱) سلجوقنامهٔ ظهیری ، ص ۲۸- ۲۹ ؛ راحة‌الصدور ، ص ۱۲۰ – ۱۲۳.

(۲) ابن‌اثیر ، ج ۸ ص ۱۱۳ س ۲۸.

(۳) سلجوقنامهٔ ظهیری ، ص ۳۰ س ۳ ؛ راحة‌الصدور ، س ۱۲۶ س ۱۱ ، ابن‌اثیر ج ۸ ص ۱۱۴ س ۱۳؛ تاریخ‌کرمان، تالیف محمدبن‌ابراهیم، ص۱۴ س ۹ ؛ تاریخ گزیده، ج ۱ ص ۴۳۴ س ۱۴ ؛ وص ۴۴۳ س ۸.

بعهد وی مرز ایران ازحدّ چین وکاشغروافغانستان تا دریای مدیترانه‌می‌رسید، واز اقاصی ترك تانهایت روم وشام ویمن خطبه و سکّه بنام اوبود[۱]. وی جهة مطالعهٔ ولایات دوبار از انطاکیهٔ شام تا ماوراءالنهر وحدود خطا وختن، واز دریای خزرتـا حدود یمن وطائف را درنظر آورد[۲] روزگار وی ایام عدل و آرامش بود، و بـلاد آبادان گشت، ومردم آسایش‌یافتند[۳].

شهر ری بدین هنگام آبادانی واعتبار وعظمتی مخصوص پیداکرد، وگرچه پای‌تخت ملکشاه اصفهان بود[۴]، لکن بعهدوی‌وفرزندانش‌برکیارق‌ومحمد دراین‌شهر علم وفرهنگ سخت برونق بود، ومدارس عظیم وخانقاههای معمور درآنجابوجود آمد، که بیان‌آن درمجلد اول کتاب حاضر صحائف ۵۲۸-۵۴۳ گذشت.

ملکشاه بسال ۴۸۵ درگذشت؛ وی‌را نه پسر بود[۵]، ومهمترآنـان برکیارق از زبیده‌خاتون، بتفصیلی‌که بیان‌آن درمجلد نخستین کتاب حاضر، صحائف۴۲۰-۴۲۴ در ذکر بقعت بی‌بی زبیده مذکورآمد، در ری بر تخت شاهی نشست، و ابومسلم سروشیاری دامادخواجه نظام‌الملك ورئیس‌ری جهة وی‌تاجی مرصّع بساخت وبرسر اونهاد[۶]. برکیارق بربسیاری از شهرها از جمله ری و همدان دست یافت[۷].

یکی ازوقایع مهم سلطنت او خروج عمش‌تتش‌بود، که برکیارق درصفرسال ۴۸۸ هجری وی‌را درموضعی درنزدیکیهای ری در راه‌ساوه بشکست ودربندومقتول کرد، وبروایت تاریخ آل سلجوق در اناطولی جثهٔ وی را بگورخـانهٔ سلطان طغرل

---

(۱) سلجوقنامه، ص ۳۱ س آخر؛ المختصر، ج ۲ ص ۲۱۳ س۶.

(۲) تاریخ گزیده، ج ۱ ص ۴۴۴ س ماقبل‌آخر؛ حبیب‌السیر، جزوچهارم ازجلددوم ص ۸۷ س آخر.

(۳) راحة‌الصدور، ص ۱۳۱ س ۴.

(۴) راحة‌الصدور، ص ۱۳۲ س ۱.

(۵) سلجوقنامه، ص۳۴ س۲۰.

(۶) سلجوقنامه، ص۳۵ س‌آخر؛ مجمل‌فصیحی، بخش‌دوم ص۲۰۴ س۹ ببعد.

(۷) ابن‌اثیر، جزء ۸ ص۱۶۷ س۲۶.

بردند وسرش را ببغداد فرستادند[1].

تتش بنقل یاقوت در قریهٔ داشیلوا کشته شد[2].

درمجلد اول کتاب حاضر درذکر برکیارق درصحائف مذکوردرسابق، باخبار وزیران وی و کشته‌شدن‌مادر اوزبیده بفرمان مؤیّدالملك وزیر برادرش‌محمد، وگردن زدن برکیارق‌مؤیدالملك را بدست خویش اشارتی رفت، واعادت را نیازی نیست. ۵

برکیارق با سلطان محمد پنج بار مصاف داد؛ که ازسال ۴۹۳ تا ۴۹۶ طول کشید[3]، و موجب خرابیها و قحط و غلاها - بویژه جنگ سال ۴۹۴ - گردید[4].

درپاره‌ای ازاین جنگها دست برکیارق را بود، و دربرخی دیگرمحمد را.

سرانجام در ربیع‌الاول سال ۴۹۷ دوبرادر صلح کردند بدین‌قرار که، ممالك شمالی سپیدرود‌گیلان تا باب‌الابواب، یعنی آذربایجان و ارّان و دیاربکر و الجزیره وموصل و شام ازآن محمد، و ری و اصفهان وبلاد آل مزید[5] در عراق عرب ازآن ۱۰

(۱) سلجوقنامه، ص۳۶ س۱۶؛ مجمل‌التواریخ، ص ۴۰۹ س۴ (دراین‌کتاب محل نبرد دشت ماوه ذکر گردیده)؛ راحة‌الصدور ص۱۴۳ س۳؛ تاریخ‌آل‌سلجوق درآناطولی، ص۲۰ س۱۱ ببعد؛ ابن‌اثیر، ج ۸ ص۱۷۵ س۲۲؛ المختصر، ج ۲ ص۲۱۶ س۱۴؛ تاریخ گزیده ج۱ ص۴۵۱ س۳ (دراین‌کتاب محل نبردصحرای بلنکومی‌نامیده شده)؛روضة‌الصفا، جلد چهارم (شمارهٔ صفحه ندارد).

(۲) معجم‌البلدان، ج ۲ ص۵۳۸ س۱۴.

(۳) راحة‌الصدور، ص۱۴۸ س۱۲ وذیل۴.

(۴) در این سال در جرجان و دامغان وآن نواحی در اثر اقامت سپاهیان خراسان که بهمراه سنجر بکمك سلطان‌محمدآمده بودند، وخرابکاریهای‌ایشان، کاربدان‌شدت سخت‌شد که مردم گرسنه نه تنها میته و لاشهٔ سگ بلکه یکدیگررا نیز می‌خوردند (ابن اثیر، ج ۸ ۱۹۷ س۹ ببعد)، و نیز گویا ظاهراً آن حکایت که انوری بدین مطلع سروده:

قحطی افتاد وقتی اندر ری   دور ازاین شهر وزنواحی وی   (دیوان سنائی ص۶۷۴ س۱۴)

مربوط بدین واقعه وقحطی آنست، رك: تعلیقات حدیقة‌الحقیقه، ص۶۸۶ س۴ ببعد.

(۵) آل‌مزید یا سلسلهٔ بنی‌اسد درعراق‌عرب امارت داشتند، وشیعه بودند، وازجملهٔ آنها سیف‌الدوله صدقة بن‌منصوراست که بسال۴۹۸ یابقولی۴۹۵هجری‌شهرحله را بنانهاد. وی با سلطان محمدبن ملکشاه بجنگید وکشته شد، رك: طبرسی ومجمع‌البیان، تألیف‌نگارنده، ج۱ ص۲۳ ذیل۴.

برکیارق باشد[۱].

سکهٔ برکیارق، مضروب در ری بسال ۴۸۷



برکیارق		بن ملکشاه	
	محمد رسول الله		لله
	السلطان المعظم		لا اله الا
	رکن الدنیا والدین		الله وحده
	ملك الاسلام		لا شریك له
	والمسلمین ابو		المقتدی
	المظفر		بامرالله

حاشیه، قرآن کریم: ۹ر۳۳. نقل از تاریخ سکه شناسی ری

امیرالشعرا معزی درسال ۴۹۲ هجری بامید پیوستن بخدمت خواجه‌مؤیدالملك از مُنْعِمان قدیم خویش، که شمّتی از احوال وی درمجلد اول کتاب حاضر در ذکر برکیارق (ص۴۲۰-۴۲۳) درج افتاد، ازخراسان به‌ری آمد، و در ذی‌القعدهٔ این سال که سلطان محمد و مؤیّدالملك به ری رسیدند معزی نیز آنجا بود. معزی وی را بقصائدی بستود[۲]، وپس‌ازقتل مؤیدالملك بدست برکیارق درسال ۴۹۴ هجری‌معزی

(۱) ابن‌اثیر، ج ۸ ص۲۲۰ س۹ (دراین کتاب بجای ربیع‌الاول ربیع‌الاخر آمده)؛ تاریخ آل سلجوق در اناطولی ص ۳۲؛ المختصر، ج ۲ ص۲۲۷ س ۱۷؛ وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی، ص۱۱۸.

(۲) دیوان‌امیرمعزی، صحائف: ۵۳، ۵۶، ۶۲، ۱۸۰، ۲۵۱، ۴۲۳، ۴۳۶، ۴۵۸، ۶۰۶، ۶۴۸، ۶۸۲، ۶۸۹، ۶۹۲، ۷۲۸.

خدمت برکیارق را پذیرفت[۱]، و درمدح وی قصائدی غرّا بگفت[۲]، واین دوبیتی در این معنی از ویست:

سلطان جهان برکیارق باید کزدولت اوجهان‌همی آراید
بس برناید تا هنرش بفزاید بندد کمروهمه‌جهان‌بگشاید[۳]

بدین‌عهدابوالفضل‌مجدالملك‌اسعدبن‌محمدبن‌موسی‌براوستانی‌قمی‌شیعی‌وزیر ۵ زبیده خاتون و رئیس استیفاء سلطانی و وزیر برکیارق مقتول بسال ۴۹۲ هجری مشهد شاهزاده عبدالعظیم را بساخت باآلت وعدّت وشمع اوقاف[۴].

برکیارق‌چون ازمهمّ برادر بپرداخت قصد عراق کرد، وچون ببروجرد رسید بیماریی که از سابق داشت شدت یافت؛ فرزند خود ملکشاه راکه طفلی خرد بود ولیعهدکرد، و او را به اتابك ایاز سپرد، و در جمادی الاخر سال ۴۹۸ هجری ۱۰ درگذشت[۵].

سلطان غیاث‌الدین محمد، که باسنجر ازیك مادربود[۶]، چون ازمرگ برکیارق وقوف‌یافت آهنگ‌بغدادکرد، وبا ایازوسیف‌الدوله صدقهٔ مِزْیدی- که برآن بودند تا ملکشاه پسر برکیارق را بسلطنت نگاهدارند - بجنگید وایشان را ازمیان برداشت، وملکشاه را نیز زندانی کرد، وبدین‌ترتیب سلطنت برای وی بی‌منازع شد[۷]وبرادرش ۱۵

---

(۱) وزارت درعهد سلاطین بزرگ‌سلجوقی، ص۲۸۷س۱۳ ببعد.

(۲) دیوان‌امیرمعزی، صحائف: ۱۱۸، ۱۶۴، ۱۶۹، ۳۴۰، ۳۴۴، ۳۴۶، ۵۷۷، ۵۷۹.

(۳) دیوان امیرمعزی، ص ۸۱۱ س۱

(۴) رك: مجلداول کتاب حاضر،ص۳۸۹، ۴۲۰-۴۲۲؛ النقض، ص۲۲۰س۶ ببعد.

(۵) ابن‌اثیر، ج ۸ ص۲۲۳ س۲۰؛ تاریخ آل‌سلجوق درآناطولی، ص۲۲؛ تاریخ گزیده، ج ۱ ص۴۵۳؛ المختصر، ج۲ ص۲۲۸ س۲۵؛ روضة‌الصفا، جلد چهارم (شمارهٔ صفحه ندارد)؛ حبیب‌السیر، جزوچهارم ازجلد دوم ص۹۵ س ۱۸. در ابن‌اثیر والمختصر بجای جمادی‌الاخر ربیع‌الاخر آمده.

(۶) سلجوقنامهٔ ظهیری، ص۳۴س آخر.

(۷) تاریخ آل سلجوق درآناطولی، ص ۲۳؛ تاریخ‌گزیده، ج ۱ ص ۴۵۴ س ۱؛ روضة‌الصفا، جلد چهارم (شمارهٔ صفحه ندارد)؛ حبیب‌السیر، جزو چهارم از جلد دوم ص۹۵ س۲۱.

سنجر ـ که ازسال ۴۹۰ هجری ازطرف برکیارق درخراسان وماوراءالنهر امارت می کرد ـ سیادت وی را برخود فرض شمرد[۱]. او را با اسماعیلیان وقایعی است که بحث در آن باب ازحوصلهٔ این مقام بیرونست[۲].

سلطان محمد پسرخود محمودرا بجانشینی برگزید، ودر ذی‌الحجه سال ۵۱۱ رخت بسرای باقی کشید[۳].

سنجر پس از شنیدن خبرفوت سلطان محمد ازاطاعت امر برادرزاده سر باز زد، وازخراسان بعزم جنگ باسلطان محمود بسوی ری شتافت ، و درجمادی‌الاولی سال ۵۱۳ هجری بنزدیکی ساوه آتش جنگ میان دوسپاه زبانه کشید؛ محمودشکسته‌شد[۴]، وسپاهیانش بپراکندند، وامیرانی چندکشته شدند. سلطان محمود باصفهان گریخت، وسنجر بدارالملك ری آمد. علی‌بار که حاکم ملك محمودیان بود کدخدای خودرا بنزد سنجر فرستاد واز زبان محمود عذر بخواست، که این حرکت ازسر کودکی رفت؛ وقرار بر آن شد که محمود بخدمت سنجربه ری برود ویکماه درخدمت باشد، وشعار سلطنت فروگذارد ودر رکاب سنجر پیاده رود .

بدین‌طریق یکماه سپری‌شد، وسلطان را نسبت بوی دل‌خوش گردید،وسلطنت عراق و آذربایجان وبغداد و دیار بکر وفارس واران وارمن وگرجستان بدو داد ، لکن از هرشهری از امهّات بلادضیعه‌ای درتصرف گرفت ، وعلاوه بر آنها ری را به صورت پایگاهی جهة حفظ قدرت خویش درعراق دراختیار خود نگاهداشت ، تا

(۱) سلجوقنامه ظهیری، ص۳۷ س۶،وص۴۴ س۱۰؛ راحة‌الصدور، ص۱۴۴ س۱۳، و ص۱۶۸ س۱۳؛ وزارت درعهد سلاطین بزرگ سلجوقی، ص۱۹۲ س۱۴.

(۲) رك : طبرسی ومجمع‌البیان ، ج ۱ ص۲۴ س۳ ببعد .

(۳) تاریخ‌آل سلجوق درآناطولی، ص۲۵ ؛ تاریخ گزیده ، ج۱ ص۴۵۷؛ المختصر، ج۲ ص ۲۴۰ س۱۹ .

(۴) ابن اثیر ، ج۸ ص۲۸۶ س ۱۳ ببعد؛ تاریخ‌آل‌سلجوق درآناطولی، ص۲۶ س۸؛ تاریخ گزیده ، ج۱ ص۴۵۷ س‌ماقبل‌آخر ببعد .

هم ذکرش درآن حدود برزبانها جاری باشد، وهم از آن پس دیگردیو طغیان درسر محمود خانه نگیرد[۱].

بدین هنگام سنجر معین‌الدین مختص‌الملوك ابونصر احمد بن فضل کاشی را حاکم و والی ری گردانید[۲]، ودرسال ۵۱۸هجری سنجرفخرالدین طغان یرك‌را به‌ری فرستاد ومختص‌الملوك را بخراسان خواست. ۵

سلطان محمود وبرادرانش تاسنجر درقید حیات بود سیادت و ریاست اورا برخود می‌شناختند.

نام سنجردرخطبه‌ها ازحدودکاشغر تااقصی بلاد یمن، ازخراسان وماوراءالنهر وعراق‌وشام‌والجزیره‌و آذربایجان واران‌وحرمین‌تادر روم‌وبلغاریادمی‌شد[۳]؛لکن‌قلمرو حقیقی سنجر از ری بطرف مشرق تاحدود کاشغر وحوالی سند بود، وقسمت واقعی ۱۰ مملکت خودرا خراسان وماوراءالنهر وترکستان می‌دانست[۴]، وبلاد غربی‌را پسران سلطان محمد وامیران واتابکان سلجوقی اداره می کردند.

امیرمعزی درقصیده‌ای که درمدح ابوالمحاسن قوام‌الدین نظام‌الملك شهاب الاسلام‌عبدالرزاق، برادرزادهٔ خواجه‌نظام‌الملك، ووزیرسنجر[۵]در سالهای ۵۱۱-۵۱۵ سروده بدین‌مطلع : ۱۵

ایا گرفته عراقین‌را بنوك قلم ویاسپرده سماکین‌را بزیرقدم

---

(۱) سلجوقنامه ظهیری ، ص۴۴ س آخر؛ راحة‌الصدور ، ص۱۷۰ س۷؛ ابن‌اثیر ، ج ۸ ص۲۸۶-۲۸۸؛ تاریخ‌آل‌سلجوق‌درآناطولی،ص۲۵؛ تاریخ گزیده، ج۱ص۴۶۳؛المختصر، ج۲ ص۲۴۲س۱۰.

(۲) نسائم‌الاسحار،ص۶۶ س۱. برای وقوف باحوال‌وی، رك : وزارت‌درعهدسلاطین بزرگ‌سلجوقی،ص۲۵۴.

(۳) سلجوقنامهٔ ظهیری ، ص ۴۵ س۱۰ ؛ راحة‌الصدور، ص۱۷۱ س۴ ؛ العبر ذهبی، ج۴ ص۱۴۷.

(۴) وزارت درعهد سلاطین بزرگ سلجوقی، ص۱۹۳ س۱۴.

(۵) برای وقوف باحوال‌وی،رك : نسائم‌الاسحار، ص۵۸-۵۹؛ وزارت‌درعهد سلاطین بزرگ سلجوقی ، ص۲۴۳-۲۴۸.

بجنگ ساوه میان سنجر ومحمـود اشاراتی دارد ، واز آن جملهٔ است ابیات ذیل :

بعزم رزم چو از ری برای وتدبیرت کشید رایت و لشکـر شهنشه اعظم
چوماه چرخ همی نور دادماه درفش چو شیربیشه همی حمله بردشیرعلم

✩✩✩

۵ در آن‌مصاف جهانی‌نهاده روی برزم ز کرد و پارسی وترك و تازی ودیلم

✩✩✩

شدند جمله گریزان ز لشکر سلطان بر آن‌صفت که‌گریزان‌شود زگرگ‌غنم

✩✩✩

بلطف صلح بر آوردی ازمیانهٔ جنگ بفضل نوش بر آوردی از میانهٔ سم

✩✩✩

بنامه‌ای که نوشتی تو ازعجم‌بعرب شدند بندهٔ سلطان عرب،چنانکه‌عجم
ز نام سلطان زینت گرفت در بغداد لواءوخطبه‌ومنشوروم‌هروزرودرم...[۱]

۱۰ درنبرد ساوه امیر منکوبرس باعساکر عراق ومنصوربن صدقه با لشکرعرب جانب محمودرا داشتند، وامیرابوالفضل شاه‌نیمروز وامیرعلاءالدوله‌گرشاسف‌اتابك یزد وقطب‌الدین محمد خوارزمشاه وامیرقماج وامیرأنر بهمراه سنجربودند؛ وازهر فرقه‌ای‌سپاهی درنبرد حضورداشت[۲].

خبرفتح سنجر ده روزه ببغداد رسید ، وخلیفه نام محمود را ازخطبه‌انداخت
۱۵ ونام سنجر را جاری ساخت.

سنجر باردیگربسال ۵۲۲ هجری ازخراسان‌به‌ری آمد، وسبب آن بود که‌چون طغرل‌بن محمدبن ملکشاه ودبیس‌بن صدقه ازعـراق بخراسان رفتند ، دبیس بسنجر چنین‌وانمود، که المسترشد خلیفه وسلطان محمود برانند که وی‌را ازعراق منع کنند.

(۱) دیوان امیرمعزی ، ص۴۸۴–۴۸۶.
(۲) وزارت درعهد سلاطین بزرگ سلجوقی،ص۲۴۷ س۱۶.

سنجر امتحان را باجیشی انبوه راه عراق در پیش گرفت ، وچون به‌ری رسید کس پیش محمود بهمدان فرستاد ، و وی را بنزد خویش بخواند . محمود بسوی عـم شتافت .

سنجر وی را بگرمی پذیرفت ودر کنـارخویش برسریرشاهی نشاند ، و در اکرام وبتجیلش بکوشید. محمود چندگاهی در ری بنزد وی بماند ، تا آنکه سنجر ۵ بخراسان بازگشت ودبیس را بنزد سلطان محمود باقی گذارد ؛ و از وی خواست تا دبیس را مکرّم دارد، و یاریش دهد تا ببلاد خویش بازگردد ؛ پس از آن محمود و دبیس راه همدان را درپیش گرفتند[1].

سلطان‌محمود درشوال ۵۲۵ هجری فرزندخود داود را بموافقت وزیر ابوالقاسم آنَس آبادی درگزینی[2] بسلطنت نشاند، وبسّن ۲۷ سالگی در گذشت. بدین‌هنگام چون انقلاباتی ۱۰ درهمدان و پاره‌ای ازدیگر بلاد جبل بوجود آمده بود، ابوالقاسم آنَس آبادی درگزینی وزیر چنان صلاح دید که با اموال خود به‌ری ـ که پایگاه سنجر در عراق بود ـ پناه برد، ومنتظر نشیند تا سنجر بعراق آید، وتکلیف جانشینی محمود را روشن سازد[3].

سنجر دخترخود ملکه خاتون را بازدواج سلطان محمود درآورد ؛ وچون او بمرد دختر دیگرخویش ماه ملك‌خـاتون را بوی داد. دختراول سنجر بسال ۵۱۶ و ۱۵ دختر دوم بسال ۵۲۴ در گذشتند[4].

سنجر پس‌ازمرگ‌محمود راه عراق درپیش گرفت، وبرادر زاده‌اش طغرل‌بن

(۱) ابن‌اثیر ، ج ۸ ص۳۲۷ س ۵ ببعد .

(۲) انس‌آباد از توابع درگزین ازاعمال همدان بود ، ووزیر مذکور از آنجاست . وی بسال ۵۲۷ بفرمان طغرل ثانی کشته شد : معجم‌البلدان ، ج ۱ ص ۳۷۹ س آخر، ج ۲ ص۵۶۸ س‌آخر ؛ ابن اثیر در وقایع این سال، ج ۸ ص ۳۴۰ س ۷.

(۳) ابن اثیر، ج ۸ ص۳۳۳ س۲۳، وص۳۳۵ س۲۴ ؛ تاریخ‌آل سلجوق درآناطولی، ص۲۷ ؛ وزارت‌درعهد سلاطین‌بزرگ سلجوقی،ص۲۶۹.

(۴) ابن‌اثیر ، ج ۸ ص۳۱۰ س۴، وص۳۳۲ س۱۱ ؛ روضة‌الصفا ، جلد چهارم (شمارهٔ صفحه ندارد).

محمد نیز دراین سفر همراه بود، ودر ربیع‌الثانی سال ۵۲۶ به‌ری رسید ، وطغرل‌را
که بولیعهدی اختیار نموده بود بجانشینی محمود برگزید، وازآنجا رهسپار همدان
شد؛ خلیفه المسترشد بالله ومسعود برادر طغرل نبرد باوی را بسیجیدند ، ودرجنگی
که بین دوسپاه درنزدیکی دینور درهشتم رجب ۵۲۶ هجری رخ داد سنجر پیروز
۵ شد، وطغرل را رسماً بسلطنت نشاند، وبفرمود تا درشهرها بنامش خطبه خواندند ، و
ابوالقاسم أَنَس‌آبادی درگزینی وزیرسلطان محمود را وزیر وی گردانید، وخود به
خراسان بازگشت[1].

مسعود برادرسلطان طغرل بسال ۵۲۷ هجری بعزم نبرد با ملك طغرل بهمدان
رفت . طغرل باستقبالش شتافت، لکن ازوی شکست خورد ، و منهزماً به‌ری آمد ،
۱۰ ومسعود برهمدان استیلا یافت[2]، اما سال بعد (۵۲۸) طغرل شهرهای ازدست رفته را
دوباره ازمسعودبازگرفت[3]. طغرل درمحرم سال ۵۲۹ درهمدان درگذشت، و چون
مسعودبن محمد برادر طغرل وقوف یافت از بغداد بهمدان آمد وبشاهی نشست ، و
سپاهیان بوی پیوستند، وشرف‌الدین‌انوشیروان‌بن‌خالد را وزیرخویش گردانید[4].

سلطان مسعود درسال ۵۴۱ عباس صاحب ری را دربغداد بکشت، و دخترش
۱۵ چون وقوف یافت کس فرستاد تا لاشه‌اش را به‌ری برند و مدفون ساختند[5]. عباس
ازغلامان سلطان محمود بود[6] ، و سلطان سنجر فرمان فرمائی ولایت ری را بوی

(۱) ابن‌اثیر، ج۸ ص ۳۳۶ س ۱۶ ببعد؛ وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی ، ص۲۶۹ س۸.
(۲) ابن‌اثیر، ج۸ ص۳۳۹ س۲۲ ببعد.
(۳) ابن‌اثیر، ج۸ ص۳۴۲ س۱۵ ببعد .
(۴) سلجوقنامهٔ ظهیری، ص۵۵؛ راحة‌الصدور، ص۲۲۶س۱۸؛ ابن‌اثیر، ج۸ص۳۴۵ س۱۴ ببعد . انوشیروان بسال ۵۳۲ درگذشت : تجارب‌السلف، ص۳۰۲ س۱۶.
(۵) راحة‌الصدور، ص۲۳۹؛ ابن‌اثیر، ج۹ ص۱۵س۱۲ ببعد .
(۶) ابن‌اثیر، ج۹ ص۱۵س۱۷.

واگذارد[1]، و اورا درعهد پادشاهی سلاجقهٔ عراق وقایعی است، که ذکر آنها ازحوصلهٔ این مقام بیرونست[2]، وی حاکمی عادل ونیك سیرت بود، وبا باطنیان نبردهای سخت کرد، وقلعهٔ الموت را درحصار گرفت، وبدیهی ازآن اسماعیلیان درآمد، وآتش در آن انداخت[3].

۵ درکتاب النقض ذکرعباس فراوان بچشم می‌خورد[4].

سلطان سنجر پس از آنکه شکست فاحش قطوان ماوراءالنهر را، که از قراختائیان درسال ۵۳۵ بدو وارد آمد، جبران کرد، وکارش از نو نُضجی گرفت وجمع شتات شد، درسال ۵۴۳ هجری بری آمد، وسلطان مسعود بخدمتش رفت، ورسولان خراسان درخدمت بری آمدند، و درحضور سلطان مسعود بارداد، و در روز بار ۱۰ فتحنامهٔ جنگ غوریان وسر سیف‌الدین سوری بن‌الحسین ملك غور را- که بابرادرش سام سربطغیان برداشته بودند، وسلطان بهرامشاه بن‌مسعود ازغزنین باتحف وهدایایی به ری فرستاد- عرض کردند، وفریدکاتب (یافخرالدین خالد هروی) این دوبیتی را مناسب مقام بگفت:

آنها که بخدمتت نفاق آوردند سر جملهٔ عمر خویش طاق آوردند

۱۵ دور از سر تو سام بسرسام بمرد واینك سرسوری بعراق آوردند

سنجر پس ازتجدید پیمان بامسعود شانزده روز در ری بماند، و ضیافت‌های عظیم بپای کرد، وسلطان مسعود وجملهٔ امرای عراق را خلعتهای گرانمایه بخشید، و پس ازآن بخراسان بازگشت.

---

(۱) تاریخ دولت آل سلجوق، ص۱۷۴ س۱۲؛ حبیب‌السیر، جزء چهارم از جلد دوم ص۱۰۶ س۱۳.

(۲) سلجوقنامه، ص ۵۸؛ راحة‌الصدور، ص ۲۳۲؛ تاریخ طبرستان مرعشی، ص۵۶؛ روضة‌الصفا، ج ۴ (شمارهٔ صفحه ندارد)؛ حبیب‌السیر صحیفهٔ فوق.

(۳) ابن‌اثیر، ج۹ص۱۵س۱۹.

(۴) ازجمله: ص۵۲،۸۳،۹۶،۱۰۶،۱۷۳،۳۱۴،۴۸۶،۴۸۸.

سلطان مسعود نیز پس از هجده روز توقف در ری از راه اسدآباد متوجه بغداد شد[1].
مسعود در رجب سال ۵۴۷ هجری در نزدیکی همدان درگذشت[2].

پس از مرگ مسعود بن محمد بن ملکشاه، ملکشاه بن محمود بن محمد بن ملکشاه بشاهی نشست، وی را بر شراب وشکار ولعی بود وایام را بلهو می‌گذراند، وامرا را بار نمی‌داد، وبکار ملك نمی‌پرداخت، سرانجام پس از سه یا چهار ماه پادشاهی امرا وی‌را بگرفتند، ومحبوسش ساختند، وبرادرش محمد رابیاوردند ودرمحرم سال ۵۴۸ درکوشك همدان بر تخت شاهی نشاندند[3].

درهمین سال درجمادی‌الاولی سنجر درجنگ باترکمانان غز شکستی سخت فاحش یافت، وبه اسارت ایشان درآمد[4]، و دردست ایشان بماند؛ و همچنان تااوائل سال ۵۵۱ گرفتار بود؛ ودراین‌هنگام ازچنگ ایشان بگریخت[5]، ودرپی جَبْر شکستها برآمد، لکن بسبب ضعف پیری کاری ازپیش نبرد، تاآنکه بسال ۵۵۱ یا ۵۵۲ درگذشت.

پس ازسنجر لشکر او محمودخان بن محمدخان ازنسل بغراخان خواهرزاده سلطان را بسلطنت برداشتند، ودرنیشابور بتخت نشاندند[6].

---

(۱) سلجوقنـامهٔ ظهیری، ص ۴۶ س ۱۹، وص ۶۴ س ۱۸؛ راحـةالصدور، ص ۱۷۴ س ۱۶، وص ۲۴۳ س ماقبل‌آخر؛ تاریخ گزیده، ج ۱ ص ۴۵۹.

(۲) سلجوقنامهٔ ظهیری، ص ۶۵ س ۱۵؛ راحةالصدور، ص ۲۴۵ س ۱۶؛ حبیب‌ـالسیر، جزء چهارم ازجلد دوم ص ۱۰۶.

(۳) سلجوقنامهٔ ظهیری، ص ۶۶؛ راحةالصدور، ص ۲۴۹ ـ ۲۵۸.

(۴) سلجوقنامهٔ ظهیری، ص ۴۹؛ راحةالصدور، ص ۱۷۹؛ تاریخ گزیده. ج ۱ ص ۴۶۰، ۴۶۱.

(۵) سلجوقنامهٔ ظهیری، ص ۵۱؛ راحةالصدور، ص ۱۸۳؛ تاریخ گزیده، ج ۱ ص ۴۶۲.

(۶) سلجوقنامهٔ ظهیری، ص ۵۲ س ۱۹؛ راحةالصدور، ص ۱۸۴؛ ابن‌اثیر، ج ۹ ص ۵۵؛ تاریخ گزیده، ج ۱ ص ۴۶۳.

۸ ـ ری و شاه غازی اصفهبد مازندران، و سلاجقهٔ عراق و کردستان، و اتابکان و خوارزمشاهیان:

گرچه پادشاهی سلاجقهٔ عراق باروی کار آمدن سلطان محمود پسر سلطان محمد در سال ۵۱۱ آغاز می‌شود، لکن شهر ری چنانکه درمطاوی صحائف اخیر گذشت، برخلاف دیگر بلاد عراق همچنان تا پایان عمر سنجر دراختیار وی ومنظم بولایت خراسان ۵
بود. پس از مرگ سنجر، سلطان سلیمان شاه پسر سلطان محمود بن سلطان محمد برادر زادهٔ سنجر که از عراق بخراسان رفته بود[۱]، باهمه حشمت از محمودخان که خواهرزادهٔ سنجر بود بگریخت، و بطلب ملك عراق پناه بشاه غازی رستم بن علی بن شهریار پنجمین پادشاه از فرقهٔ ثانیهٔ آل باوند ملوك طبرستان برد. شاه غازی وی‌را درحمایت خویش گرفت واحسانها کرد، وجهة وی جملهٔ اسباب سلطنت از خزانه وزرادخانه مهیا ۱۰
ساخت، واورا برگرفت وبه‌ری (قسم سوم تاریخ طبرستان به‌همدان) برد، وبتخت سلطنت نشاند. امرای عراق و آذربایجان برو جمع شدند و ری وساوه اصفهبد شاه غازی را مسلم داشتند[۲]، وخواجه رشیدالدین و طواط دبیر خوارزمشاه بهنگامی که اصفهبد به ری آمد، قصیده‌ای درمدح او بدین مطلع بگفت وفرستاد:

جَلالُكَ بادٍ فی خُراسانَ باهِرُ　　　وَ ذِكْرُكَ سارٍ فِي الْعِراقَيْنِ سائِرُ[۳] ۱۵

ذکر ری نیز دراین قصیده آمده است.

اصفهبد ری‌را بتصرف گرفت؛ وخواجه حسن نجم‌الدین‌را بدان دیار بعمیدی بگماشت، ویکسال وهشت ماه ری واعمال آن تامشکو بتصرف دیوان اصفهبد بود.

---

(۱) سلجوقنامهٔ ظهیری، ص ۶۹ س ۱۱ ببعد؛ راحة‌الصدور، ص ۲۶۵ س ۱۴. این دومنبع‌را درسال بازگشت او اختلافست.

(۲) تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار، ج ۱ ص ۱۰۸ س ماقبل‌آخر ببعد، وقسم سوم ص ۹۰ س ۸ ببعد؛ تاریخ طبرستان ظهیرمرعشی، ص ۶۰ س ۵ ببعد.

(۳) تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار، ج ۱ ص ۱۰۹ س آخر.

ومدرسهٔ شاه‌غازی را ـ که ذکر آن درمجلد نخستین کتاب حاضر ص ۵۳۴ گذشت ـ در محلّت زامهران ری پی افکند، که سالها بماند[1].

این واقعه درایام پادشاهی سلطان محمد بود. دراواخر عهد این پادشاه سنقر اینانج اتابك ملقّب به حسام‌الدین ازممالیك سلطان سنجر بتفصیلی که درص ۴۷۰ مجلد نخستین کتاب حاضر گذشت، ری را بدست آورد، ورسولی باهدایا بخدمت سلطان محمدگسیل داشت، واطاعت او را گردن نهاد، وپس ازوی بلاد دیگرمجاور ری را نیزدراختیار گرفت[2].

سلطان محمدبن محمود در ذی‌الحجّه سال ۵۵۴ درهمدان درگذشت، و امرا مانند موفق گردبازو و اتابك ایاز و غیرهم درباب انتخاب سلطان بشور پرداختند، وقرار چنان شدکه اینانج را ازری بخوانند وباستصواب رای اوکار کنند. اینانج به همدان رفت وقرعهٔ اختیار برسلیمانشاه ـ که بدین هنگام درموصل بود ـ افتاد. اورا طلب‌داشتند، ودر ربیع‌الاول‌سال۵۵۵ هجری به‌همدان رسید، وبرسریرشاهی نشست، و اینانج به‌ری بازگشت، و ارسلان بن طغرل بن محمد ـ که مادرش درحبالهٔ نکاح اتابك ایلدگز بود[3]، جهة استمالت جانب ایلدگز ـ بولی‌عهدی برگزیده شد.

سلیمانشاه همواره بنشاط وعشرت مشغول بود، وثبات و وقاری نداشت، تا آنکه امرا باوی ازدرخلاف درآمدند، وبا صواب دید اینانج والی ری، سلیمانشاه را در آخر رمضان ۵۵۵ هجری درباغی موقوف کردند، و سلطان ارسلان برتخت نشست. سلیمانشاه در ربیع‌الاول ۵۵۶ درگذشت[4].

---

(۱) تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار، قسم سوم ص۹۱ س۹ ببعد؛ تاریخ رویان‌اولیاءالله، ص ۹۱؛ تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۶۰.

(۲) برای وقوف به احوال وی، رك: مجلد اول کتاب حاضر ص ۴۶۷ ـ ۴۷۵.

(۳) سلجوقنامهٔ ظهیری، ص ۷۵ س ۱۴؛ المختصر، ج ۳ ص ۹۵ س۳.

(۴) سلجوقنامهٔ ظهیری، ص ۷۲ - ۷۴، وص ۷۶ س۶؛ راحة الصدور، ص ۲۷۵ - ۲۷۹؛ المختصر ج ۳، ص ۹۵؛ روضة‌الصفا، ج ۴ (شمارهٔ صفحه ندارد).

ایلدگز را ازمادر ارسلان دوپسربود، یکی اتابك نصرة‌الدین جهان پهلوان محمد، و دیگر اتابك مظفرالدین قزل ارسلان، واتابکان آذربایجان ازفرزندان‌اتابك محمد جهان پهلوانند.[۱]

سلطان ارسلان واتابك دراواخرسال ۵۵۵ واوایل ۵۵۶هجری درفصل‌زمستان ازراه ساوه باصفهان رفتند. بدین‌هنگام حسام‌الدین اینانج وعزالدین صنماز(راحة‌الصدور صَتْماز، تاریخ‌گزیده حشمار، روضة‌الصفا و حبیب‌السیرقیماز، تاریخ ابن اسفندیار قسم سوم ص۱۰۹ صبماز، متن مطابق است باسلجوقنامهٔ ظهیری که اقدم این‌منابع‌است) بمخالفت سلطان اتفاق کردند، وکس‌فرستادند وملك محمد بن‌طغرل برادرسلطان ارسلان را ازپارس بخواندند وبشاهی برداشتند. سلطان و شرف‌الدین گردبازو با لشکر بدرهمدان‌آمدند، واینانج وعزالدین قصد درهمدان کردند.سلطان ارسلان واتابك ایلدگز و امرا باستقبال مخالفان رفتند. در نزدیکی قلعهٔ فرزین در نواحی کره رود مصافی سخت رفت. سرانجام سلطان ارسلان ظفر یافت، و سپاهیان محمد بگریختند. محمّدمنهزماً بخوزستان رفت، وعزالدین راه قم در پیش‌گرفت، و اینانج به‌ری‌شد. سلطان ارسلان واتابك ایلدگز وپاره‌ای ازامرا بتعقیب اینانج به‌ری آمدند، و اینانج بناچار بسوی‌گرگان شتافت.[۲]

دراین هنگام بسبب غیبت طولانی اتابك ایلدگز از ارّان وآذربایجان، ملك ابخاز را طمع بلاد اسلام در دل افتاد. اتابك وسلطان دفع وی را روی بدان دیار نهادند، وآن مهم را ازپیش برداشتند.[۳]

اتابك وسلطان درآخرسال ۵۶۰ هجری راه ری را در پیش گرفتند.[۴]

---

(۱) سلجوقنامهٔ ظهیری، ص ۷۵ س۲۱.

(۲) سلجوقنامهٔ ظهیری، ص ۷۶، ۷۷ ؛ راحة الصدور، ص ۲۸۶، ۲۸۷ ؛ تاریخ گزیده، ج ۱ ص ۴۷۱ س ۱۱ ببعد ؛ روضه‌الصفا جلدچهارم (شمارهٔ صفحه ندارد) ؛ حبیب السیر، جزءچهارم ازجلد دوم ص ۱۱۰ س ۲۵ ببعد.

(۳) سلجوقنامه، ص ۷۷ س ۶ ؛ راحة‌الصدور، ص ۲۸۷ س ۹ ببعد.

(۴) سلجوقنامه، ص ۷۸ س ۱۵ ؛ راحة‌الصدور، ص ۲۹۱ س۱۵.

شرف‌الدین گردبازو بسال ۵۶۱ هجری درظاهر ری زیر گنبد فخرالدوله وفات یافت[۱].

اصفهبد رستم‌بن علی سابق‌الذکر، سنقر اینانج را مدد کرد و ازگرگان به ری فرستاد[۲].

سلطان ارسلان روزشنبه یازدهم جمادی‌الاولی سال ۵۶۱ از ری بیرون آمد، و در دولاب طهران نزول کرد، ودرهمین روزفرستادهٔ اصفهبد ورسول اینانج بدرگاه رسیدند.

پیش ازاین، اینانج حاضربود که جز ری ولایات دیگری که در دست دارد باز گذارد، تاسلطان بدو دل خوش کند، و ری تنها برو مقرّر باشد، اما چون خبرفوت گردبازو بدو رسید ازاین تصمیم بازگشت، واز ساوه تاجرباذقان را نیز بخواست. سلطان نپذیرفت، ورسول اومُستخَفّ بازگشت. اینانج بترسیدو ناامیدشد، وبخوارزمشاه تکش پناه برد، واستمداد کرد.

سلطان ارسلان بهمدان آمد، واتابك ایلدگز به آذربایجان رفت، وعمربن‌علی‌بار را والی ری گردانید. عمر ـ که از هجوم ناگهانی اینانج صاحب ری ایمن نبود ـ بتعمیروتحکیم قلعهٔ‌طبرك پرداخت. اینانج بسال۵۶۲هجری بامددی که ازخوارزمشاه بوی رسید به‌ری آمد، وطبرك را درحصارگرفت. عمرعلی‌بار ازپیش به اتابك نامه فرستاده و کمك خواسته بود. اینانج چون کار تسخیر قلعه را مشکل دید به ابهر وزنجان رفت تا دستبردی بزند. اتابك بدین هنگام بدان حدود نزدیك شده بود. اینانج وخوارزمیان چون ازوصول اتابك اطلاع یافتند، راه‌گرگان درپیش‌گرفتند.

سلطان ارسلان و اتابك به‌ری آمدند. سلطان زمستان را در ری بماند، و اتابك به آذربایجان رفت. عمرعلی‌بار راه طغیان درپیش گرفت. لکن بتدبیر سلطان که‌بدین زمان درساوه بود (بسال ۵۶۳ هـ.) دستگیر وزندانی شد. اینانج بدین‌هنگام به پیش اصفهبد علاءالدوله حسن‌بن رستم ششمین پادشاه فرقهٔ دوم باوندیه از ملوك طبرستان بود، و دخترخود عایشه خاتون را بعقد وی درآورده بود، و چون ازگرفتاری عمر

(۱) سلجوقنامه، ص ۷۹ س ۱؛ راحة‌الصدور، ص ۲۹۲ س ۵.

(۲) تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار، قسم سوم ص۹۲ س۷.

علی بار وقوف یافت، با کمکی که از اصفهبد گرفت قصد ری کرد، و نصرة الدین محمد پهلوان و امرایی که درخدمت سلطان بودند به ری رفتند، و در تلاقیی که دست داد پیروزی اینانج را شد، وتاحد ساوه ومزدقان پیش رفت، وبه محمد پهلوان رسید ، خواستند اورا بگیرند اماچون دختردیگرخودقتلبه‌را بدوداده بوددستورداد تا اورا رها کنند واز آنجا به‌ری بازگشت . ۵

اتابك ایلدگزچون این‌واقعه‌را بشنید در آغاز سال ۵۶۴ هجری راه عراق درپیش گرفت وبدرری‌رسید. اینانج باستحکام‌دیوارشهروقلعهٔ‌طبرك پرداخت، ومنجنیق وعراده بساخت. اتابك سخت پای افشارد وبمقاومت درایستاد و مبلغ‌ها خرج کرد ، تا کار براینانج تنگ شد وامان خواست، ورسولان شدآمد گرفتند، وقرار چنان شد که روز دیگر ایشان‌را ملاقات باشد؛ اماچون‌روزشد اینانج‌رادرخیمه‌ای که درپس سورشهر، ۱۰ درکنار دروازهٔ دولاب زده بود کشته یافتند، وغلامان مراقب گریخته .

سلطان‌ارسلان که‌درخرقان‌بود به‌ری آمد، وآن‌ولایت‌وی‌رامسخرشد. اتابك‌ایلدگز ومحمد‌پهلوان دامادا‌ینانج وسلطان‌ارسلان که بردر ری‌بودند، اورا دردامن کوه طبرك دفن کردند[۱]؛ وهنوز بقایای بنا و آثار آن گنبد درپای کوه‌طبرك(نقاره‌خانهٔ فعلی) باقی است،وشرح آن درمجلد نخستین کتاب حاضر ص ۴۶۷-۴۷۵ گذشت. ۱۵

بدین هنگام ری را به‌نصرة‌الدین محمد پهلوان برادر مادری سلطان دادند، و قلعهٔ‌طبرك‌راخراب کردند. سلطان‌ارسلان درنیمهٔ رجب‌سال ۵۷۱ هجری روی درنقاب خاك کشید[۲].

---

(۱) سلجوقنامهٔ ظهیری ، ص ۷۹ - ۸۱ ؛ راحة‌الصدور ، ص ۲۹۲ - ۲۹۶ ؛ ابن - اثیر، ج۹ ص۱۰۴ س ۱۰ ببعد؛ تاریخ‌ابن‌اسفندیار ، قسم سوم ص ۱۱۲ س۱؛ تاریخ گزیده ، ج ۱ ، ص ۴۷۲ س ۵؛ تاریخ طبرستان مرعشی ، ص۴۴۶ س۸؛ المختصر ، ج۳ ص ۵۱ س ۴ ؛ روضة‌الصفا ، ج ۴ (شمارهٔ صفحه ندارد)؛ حبیب‌السیر ، جزء چهارم از جلد دوم ص ۱۱۱ س ۳.

(۲) سلجوقنامهٔ ظهیری، ص ۸۲ س ۱۳ ؛ راحة‌الصدور، ص ۳۰۱ س۶؛ حبیب‌السیر ، جزء چهارم ازجلد دوم ، ص۱۱۱س ۱۳ ببعد. در دو منبع‌اخیر بجای رجب جمادی‌الاخره ضبط است .

پس از ارسلان پسرش طغرل بن ارسلان بشاهی نشست؛ و تا اتابك محمد پهلوان زنده بود، ملك او رونق وطراوت داشت. اتابك پهلوان در ذی الحجه ۵۸۱ هجری درشهر ری درقلعهٔ طبرك (ظ : کهندزشهر) که فرزندانش اقامت داشتند ، واو تعمیر کرده بود درگذشت، وتابوتش رابهمدان بردند[۱]، وطغرل درساوه بود. هرچندخطبه در شهرها بنام طغرل بود، لکن اختیارکارها را محمد پهلوان بدست داشت. این خبربه عثمان قزل ارسلان برادر محمد پهلوان در اران رسید وبعراق آمد، واختیار کارها را بدست گرفت. طغرل حکم وی راگردن ننهاد، وگروهی از امراء نیز بوی گرویدند ، وبرپاره‌ای ازشهرها دست یافتند، وبین او وقزل ارسلان منازعاتی رخ داد، که گاه دست سلطان را ودیگرگاه اتابك را بود[۲].

از اتابك محمدجهان پهلوان گویا چهار پسر بماند: اتابك ابوبکر ،وقتلغ اینانج،و امیرامیران، واُزبك. قتلغ اینانج وامیرامیران هردو از دختر اینانج سنقرقتلبه بودند، امیرامیران درشروان وقتلغ اینانج در ری بامادرش بود[۳]. قزل ارسلان دررمضان سال ۵۸۶ هجری برطغرل دست یافت[۴]، و وی را در قلعهٔ دِزِمار در آذربایجان محبوس ساخت؛ وجهة نکاح قتلبه دختراینانج زن برادرخویش به‌ری آمد واورا بزنی گرفت[۵]، و عظمتی تمام یافت، و جملهٔ بلاد عراق را بتصرف آورد ، و اسباب سلطنت تمام بساخت؛ اما در شوال ۵۸۷ هجری که در کوشك کهن همدان بوداورا کشته وپاره پاره

(۱) ذیل سلجوقنامهٔ ظهیری ، ص ۸۵ س ۱۶ ؛ راحة‌الصدور ، ص ۳۳۷ س ۷ ببعد؛ ابن‌اثیر در وقایع‌سال ۵۸۲، ج ۹ ص ۱۷۳ س‌ماقبل آخر؛ تاریخ ابن اسفندیار ، قسم سوم ص ۱۵۲ س۲ ببعد ؛ مختصرالدول، ص ۳۸۳ س ۹.

(۲) ذیل سلجوقنامه ، ص ۸۶ ، ۸۷ ؛ راحة الصدور ، ص ۳۳۷ ببعد ؛ ابن‌اثیر ، ج ۹ ص ۱۸۹ س ۱ ، وص ۱۹۷ س ۱۸ ؛ تاریخ ابن‌اسفندیار ، ج ۱ ص ۱۱۵ س ۶ ببعد ، وقسم سوم ص ۱۵۲ س ۱۲ ؛ المختصر ، ج ۳ ص ۸۵.

(۳) تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار، قسم سوم ص ۱۵۲ س۶؛ طبقات سلاطین‌اسلام، ص ۱۵۴. نام امیر امیران در تاریخ طبرستان‌آمده است .

(۴) ذیل سلجوقنامهٔ ظهیری ، ص۸۹ س ۵ ؛ راحة‌الصدور ، ص ۳۶۲ س ۱۴ ؛ تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار ، قسم سوم ص ۱۵۳ س۵ ؛ تاریخ گزیده ، ج ۱ ص ۴۷۵.

(۵) راحة‌الصدور ، ص ۳۶۳ س ۶ ؛ تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، قسم سوم ص ۱۵۳ س۶.

یافتند. قتلغ اینانج ومادرش به ری بازگشتند، وطغرل نیز ازقلعه خلاص یافت[۱] و روی بعراق نهاد، وقتلغ اینانج باستقبال رفت ، و درنبردی که درجمادی‌الآخره سال ۵۸۸ درقزوین بین آندو واقع شد، طغرل ظفریافت،و قتلغ اینانج راه فرار درپیش گرفت .

بدین‌هنگام خوارزمشاه تکش به‌ری آمد، وقلعهٔ طبرك بگرفت و بملك عراق طمع دربست، وطغرل با لشکر فراوان بدر ری بسردولاب فرود آمد. تکش پیام فرستاد که «باید درهمهٔ عراق سکّه وخطبه بنام ما باشد». سرانجام قرار بر آن شد که ملك ری را به تکش بازگذارند ، ودختر سلطان طغرل را بعقد یونس خان پسر تکش درآوردند ، بدین قرار تکش بازگشت. طغرل مصلحت وقت را ، قتلبه خاتون دختر اینانج ومادر قتلغ اینانج را درنکاح آورد، اما او باپسر اتفاق کرد تا سلطان را زهر دهند ؛ سلطان دریافت، وهمان شربت بخورد زن داد و بمرد . سلطان قتلغ اینانج را بگرفت ومحبوس کرد ، لکن پس ازچندی بشفاعت ارکان دولت آزادش ساخت[۲].

تکش بهنگام بازگشت ازری درسال ۵۸۸ هجری امیری ازقبل خویش بنام طمغاج درقلعهٔ طبرك بجای گذارد، وباستحکام آن بکوشید .

سلطان طغرل باردیگر ری وقلعه رابدست آورد، وبتفصیلی که بیان آن درمجلد نخستین کتاب حاضرصحائف ۵۱۳-۵۱۶ گذشت،فرمان داد تا قلعه را خراب و باخاك یکسان ساختند،واز آن دزعظیم زمینی خالی بیش نماند، ودیگر هرگزرنگ عمارت نیافت؛وازاین تاریخ ببعد هرجاسخن ازقلعهٔ طبرك بمیانست مراد کهندز شهرری است، که بمناسبت قرارداشتن درکنارطبرك وقلعهٔ آن بدین نام موسوم بوده وعالمانی داشته ، وذکر آن درمجلد اول کتاب حاضر ص ۱۷۷-۱۸۲ وص ۴۹۸-۵۰۳ گذشت .

(۱) ذیل سلجوقنامهٔ ظهیری ، ص ۸۹ س ۷ ببعد؛ راحة‌الصدور، ص ۳۶۳ س ۱۶؛ تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار ، قسم سوم ص ۱۵۴ س ۶ ؛ ابن‌اثیر ، ج ۹ ص ۲۱۸ س ۱.

(۲) ذیل سلجوقنامهٔ ظهیری ، ص ۹۰ س ۱ ؛ راحة‌الصدور ، ص ۳۶۶ س ۶ ببعد ؛ تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار ، قسم سوم ص ۱۵۶ س ماقبل‌آخر ببعد ؛ تاریخ گزیده ، ج ۱ ص ۴۷۶ .

درمحرم سال ۵۹۰هجری سلطان طغرل باقتلغ اینانج ـ که ازطغرل بخوارزمشاه تکش پناه برده‌بود، وتکش سپاهی بمدد وی‌فرستاد- درخوار ری‌جنگ کردند، وطغرل پیروزگردید.

طغرل به ری آمد و بنشاط وطرب نشست.

۵ بدین هنگام آوازهٔ آمدن خوارزمشاه بتن خویش متواترشد، تاروز پنجشنبه آخر ربیع‌الاول سال ۵۹۰ هجری خوارزمشاه تکش با لشکری فراوان بدروازهٔ ری فرود آمد. طغرل بر کوهی که گنبدفخرالدوله بدان متصلست ایستاده‌بود، چون لشکرخصم بدید بزیر راند. او بزوربازوی خویش سخت مغروربود. درحال جنگ‌را بساخت، ومیمنه ومیسره‌بپرداخت. ازدوسو حمله‌ای برفت، درحملهٔ دوم امرا ـ که باوی‌بسبب ۱۰ استزادتی که داشتندیکدل نبودند ـ اورا بازگذاردند وعنان بازکشیدند، و وی آسان بدست خصمان افتاد. دورش را گرد فروگرفتند، واز اسبش بیفکندند. قتلغ اینانج در رسید و حربه‌ای برسینه‌اش زد وبکشت، وسرش‌را برداشت. تکش نیزبرسید. سررا ببغداد فرستاد، وجثه‌اش را درچهار بازار ری، دربازار روده بردار کردند، وتا سه روز همچنان آویخته نگاه داشتند[۱]، سپس درگورخانهٔ طغرل اول دفن کردند[۲]؛ با ۱۵ قتل وی شمع بزم دولت آل‌سلجوق در این دیار بیکبار فرو مرد.

ثُمَّ انقَضَتْ مُدَّةُ إِقْبَالِهِمْ وَ دَوْلَةُ الدُّنْيَا مَتَاعُ الغُرُور

تکش خوارزمشاه را عراق مسخرگردید، وپس از چندی از ری متوجه همدان شد، وچهارم ماه رجب سال ۵۹۰ درهمدان بتخت نشست، وفرزند خویش یونس خان را بعراق بازگذاشت، وایالت ری بوی داد، و اصفهان را بقتلغ اینانج

(۱) ذیل سلجوقنامهٔ ظهیری، ص۹۱؛ راحةالصدور، ص۳۶۶–۳۷۲؛ تاریخ جهانگشا، ج۲ص۳۱؛معجم‌البلدان یاقوت، ج۳ ص۵۰۷ذیل طبرك؛ تاریخ ابن‌اسفندیار، قسم‌سوم ص۱۵۸؛ ابن اثیر، ج ۹ ص ۲۳۰ س ۴؛ نسائم‌الاسحار، ص۹۲؛ تاریخ گزیده، ج۱ ص۴۷۶–۴۷۸؛ مجمل فصیحی بخش‌دوم، ص۲۷۱؛ روضةالصفا، جلدچهارم (شمارهٔ صفحه ندارد)؛ حبیب‌السیر، جزء چهارم ازجلد دوم ص۱۱۳ س۱۶؛ المختصر، ج۳ص۹۴.

(۲) مجمل‌التواریخ، ص۴۶۵ س ماقبل آخر.

بخشید ، و امیر میاجُق را جهت دفع خصمان مدد ایشان گردانید ، و خود بخوارزم بازگشت[۱].

بسال ۵۹۱ مؤیدالدین بن قصّاب وزیر خلیفه که درخوزستان بود، بر ری و آن حدود دست یافت، وخوارزمیان را ازآنجا بیرون راند، وبدین موقع اورا با قتلغ اینانج درحدود کرج همدان کروفری روی داد، وقتلغ شکسته شد. امّاوزیرپس ازچندی درگذشت، وخوارزمشاه جهة استرداد بلاد ازدست رفته بهمدان آمد، وسپاه خوارزمشاه عساکر خلیفه را ازآن حدود براند[۲].

خوارزمشاه پس ازاین پیروزی بخراسان بازگشت .

قتلغ اینانج چون دراوائل سال ۵۹۲هجری بهری آمد ، بتحریك دختر سلطان طغرل زن یونس‌خان ـ که باخوارزمیان مواضعه نهاده بود که قصاص پدر را از او بازخواهند ـ بفرمان میاجُق مغاقصةً کشته شد، بدانسان که اورا زنده بسان گوسفندی سربریدند[۳] .

پس ازآنکه خوارزمشاه بخراسان بازگشت ، امرا و ممالیك پهلوانیه اتفاق کردند، وکوکجه مملوك اتابك پهلوان محمدبن ایلدگز را درسال ۵۹۱ به ریاست برداشتند، وبر ری وبلاد مجاورآن دست یافتند، وخوارزمیان را ازآنجا براندند ، و از دربار خلافت منشور فرمانروائی ری و ساوه وقم وکاشان بنام وی صادرگردید[۴].

خوارزمشاه تکش درسال ۵۹۵ خبریافت که میاجُق راه طغیان در پیش گرفته است، لذا در ربیع‌الاول این‌سال رهسپار ری ـ که دست بدست می‌گشت ـ و دیگر بلاد جبل شد. میاجُق بترسید وبگریخت ، وسرانجام گرفتار وزندانی شد[۵].

---

(۱) ذیل سلجوقنامهٔ ظهیری، ص۹۲؛ راحة‌الصدور، ص۳۷۵؛ جهانگشا، ج۲ ص۳۳؛ ابن‌اثیر، ج۹ص۲۳۱ س۱.

(۲) ابن‌اثیر، ج۹ ص۲۳۲، ۲۳۳.

(۳) راحة‌الصدور، ص۳۸۰ س۲۰؛ جهانگشا، ج۲ ص۳۸ س۱.

(۴) ابن‌اثیر ، ج۹ص۲۳۴ س۱۰ ؛ المختصرابوالفدا ، ج۳ص۹۶ س۵؛ جهانگشای جوینی، ج۳، حواشی مرحوم قزوینی، ص۴۱۰ س۳.

(۵) ابن‌اثیر، ج۹ ص۲۴۸ س۱.

خوارزمشاه تکش در سال ۵۹۶ در شهرستانه میان نیشابور وخوارزم درگذشت، و فرزندش قطب‌الدین محمد بجایش نشست[۱].

در سال ۶۰۰ هجری شمس‌الدین آیتُغمِش یا آیدُغمِش مملوك دیگر اتابك پهلوان جمعی از ممالیك وغیر ایشان‌را باخود یارساخت، وقصد کوکجه کرد و وی‌را بکشت، و بلادش را از ری و همدان واصفهـان و غیره بتصرف خویش درآورد؛ وملك را بنام ازبك بن پهلوان گردانید، و تدبیر کارها را خود برعهده گرفت، واتابك را تنها نام بود[۲].

شمس‌الدین آیتُغمش را ذکر وشهرتی فراهم آمد، ونامش برزبانها افتاد، و قدرتش افزون شد، وبا صاحب خویش ابوبکر بن پهلوان ازدرخلاف درآمد، تاآنکه بسال ۶۰۸ یکی از ممالیك ازبك‌بن‌پهلوان‌محمدبن‌ایلدگز، بنام منکلی بر وی خروج کرد، وممالیك پهلوانیه نیز بوی‌گرویدند؛ آیتغمش از پیش وی بگریخت و ببغداد رفت، ومنکلی بر ری واصفهان و همدان وآن نواحی دست یافت[۳]. آیتغمش تاسال ۶۱۰ دربغدادبماند، درمحرم این‌سال بهنگام مراجعت‌ازبغداد بهمدان مقتول‌گردید و منکلی بی‌منازع ماند[۴].

منکلی تاسال ۶۱۲ برروی‌کاربود. دراین‌سال درنبردی که میان او ازیکطرف، وازبك‌بن پهلوان ولشکریان خلیفه ازطرف دیگر روی‌داد منکلی منهزم شد، وبساوه رفت و درآنجا کشته شد[۵]؛ و ازبك بن پهلوان، اِغْلَمِشْ مملوك برادرخویش اتابك ابوبکربن محمدبن‌ایلدگزرا که ازبرکشیدگان سلطان‌محمدخوارزمشاه بود بجای‌وی بگمارد. اِغْلَمِش ازسلطان محمد خوارزمشاه اطاعت داشت، وبعهد وی دربلادجبال بنام وی خطبه می‌خواندند[۶].

(۱) ابن‌اثیر، ج۹ ص۲۵۰ س۶.
(۲) ابن‌اثیر، ج۹ ص۲۶۵ س۱۹؛ المختصر، ج۳ ص۱۱۱ س۱۵.
(۳) ابن‌اثیر، ج۹ ص۳۰۵ س۱۴.
(۴) ابن‌اثیر، ج۹ ص۳۰۷ س۷؛ المختصر ابوالفدا، ج۳ ص۱۲۱ س۱۶.
(۵) ابن‌اثیر، ج۹ ص۳۰۹ س۳ ببعد؛ المختصر، ج۳ ص۱۲۲ س۲۷.
(۶) ابن‌اثیر، ج۹ ص۳۰۹ س۲۱، و ص۳۱۳ س۴؛ سیرة جلال‌الدین، ص۵۳ س۲ ببعد؛ تاریخ شهاب‌الدین محمد خرندزی، باهتمام استاد مجتبی مینوی، ص۲۲ س ۲ ببعد؛ المختصر، ج ۳ ص۱۲۲ س۲۸.

بزمان‌وی درسال۶۱۴هجری درشهر ری گنجی قدیمی بدست آمد ، که صاحب آثار البلاد ازآن یاد کرده است[۱]. إغْلَمِش درهمین سال بدست باطنیه کشته شد[۲].

خوارزمشاه علاءالدین محمدبن تکش ، چون ازقتل وی اطـلاع یافت ، جهة آنکه بلادجبال ازطاعت وی‌خارج نگردد بدان سو عازم شد، وبه ری در آمد،وآنجا را بتصرف گرفت[۳]. ۵

چون إغْلَمِشْ را بکشتند، اتابك سعدبن زنگی صاحب بـلاد فارس را هوس تسخیرعراق‌درسرافتاد،ودرهمین‌سال(۶۱۴هـ.)راه‌ری‌درپیش‌گرفت.محمدخوارزمشاه در دامغان اطلاع یافت ، که اتابك پاره‌ای از نـواحی ری را باختیارآورده است ، پس برسرعت خویش بیفزود، ودر ناحیهٔ خَیْل‌بزرگ ،که ازآبادیها ری ومیان ری و قزوین واقع بود[۴] ، باتابك رسید. اتـابك چون مقدمهٔ لشکر را بدید گمـان بُرد که ۱۰ اُزبکیانند‌که بدان حدود تجاوز کرده‌اند. پس با قـلّت عساکر جنگ را بساخت ، و برقلب‌لشکرخوارزمشاه زد، وسه‌صف ازصفوف وی‌را بدرید، وبسیاری‌ازخوارزمیان را بکشت، وجمعی‌را مجروح کرد .

خوارزمشاه‌چون‌آن شجاعت وجلادت‌بدید، بفرمود تا چترشاهی‌رابگشودند. سپاهیان اتابك‌چون‌آن‌بدیدند پشت‌بدادند، ورو‌ی بگریزنهادند. اتابك پیاده شدوزمین ۱۵ ببوسید، پس‌دستش‌را ببستند، وبحضرت‌آوردند. سلطان‌بفرمود تا اورا باحتیاطی‌تمام نگهدارند.

درهمان روزها بپایمردی ملك زوزن قرار برآن افتاد، که‌اتابك‌سعد دخترخود ملکه خاتون را بازدواج پسر سلطـان جلال‌الدین مینگ‌برتی درآورد ، و پسر خود اتابك زنگی را ببارگاه سلطنت بفرستد ، و همه ساله ثلث ارتفاعات فارس را بخزانه ۲۰ شاهی برساند، وپاره‌ای ازبلاد خویش را بگماشتگان سلطان بازگذارد . اتابك سعد

---

(۱) آثارالبلاد ، ص۳۷۵ س۱۶ . درنسخهٔ مطبوع دراین‌مورد نام وی بغلط ایلقلمش ثبت افتاده .

(۲) ابن اثیر ، ج ۹ ص۳۱۳ س۵ ؛ آثارالبلاد ، ص ۳۰۲ س ۱۳ ، دراینجا محرفاً انقلمس‌ضبط گردیده ؛ جهانگشای جوینی، ج۳ ص ۴۱۰، حواشی‌مرحوم علامه قزوینی.

(۳) ابن‌اثیر، ج۹ ص۳۱۲ س‌آخر.

(۴) معجم‌البلدان ، ج ۲ص۵۰۹ س۲۱.

بااین شرایط رخصت بازگشت بملك خویش بیافت ، و خوارزمشاه بوی خلعت شاهانه درپوشید. شیخ سعدی رحمه‌الله خود درابه‌اتابك سعدبن‌زنگی منسوب ساخته‌است.

اتابك را دراین بازگشت باپسرش نصرة‌الدین وقایعی است، که بحث آن در خور این مقام نیست.

۵ دراین سفر ازبك‌بن پهلوان نیز باطاعت خوارزمشاه گردن نهاد[۱].

خوارزمشاه پسرخود رکن‌الدین غورسانجی[۲] را بعراق بازگذارد و مراجعت کرد، ودرمحرم ۶۱۵ بمرو رسید. رکن‌الدین به ری رفت واسماعیلیان‌راکه بدعوت مردم ری مشغول بودند سیاست کرد، وطرف‌نشینان عراق را که سربطغیان برداشته بودند مطیع گردانید . وی درسال ۶۱۹ بدست مغول کشته شد[۳].

۱۰ ۹- ری از فاجعهٔ مغول تا اوائل عهد صفویان (دورهٔ ایلخانان و چوپانیان وآل بادوسپان وآل جلایر وآل مظفر و تیموریان و قراقوینلوها و آق قوینلوها)، و اشارتی بتاریخ طهران تاآغاز پای‌تختی آن:

ایلخانان :

چنگیز چون بر سمرقند دست یافت، شنید که سلطان محمد خوارزمشاه بعراق ۱۵ گریخته است، لذا جبه (Djebe) وسوبدای (Subuday)[۴] را با سی هزار سوار مأمور

(۱) ابن اثیر، ج۹ ص۳۱۳ س۶ ، وص۳۱۴ س۱؛ جهانگشای جوینی، ج ۲ ص ۹۷ س۴؛ سیرة جلال‌الدین، ص۵۳ س۲؛ تاریخ شهاب‌الدین محمد خرندزی، ص۲۲ س۲ ببعد؛ روضة‌الصفا، جلدچهارم (شمارهٔصفحه‌ندارد)؛ المختصر، ج۳ ص۱۲۴س۱۸ ببعد؛ حبیب‌السیر، جزء چهارم ازجلد دوم ص۱۲۸ س۲۳ ؛ تاریخ جهان‌آرا ، ص ۱۲۶.

(۲) ضبط این نام درمنابع مختلف است . صورت متن مطابق تاریخ جهانگشا مصحح علامه قزوینی است. درطبقات ناصری، ج۱ ص۳۱۴ غوریشانستی وبمعنی‌غوری‌شکن آمده.

(۳) سیرة جلال‌الدین، ص۱۴۱ س۱۴ ؛ تاریخ شهاب‌الدین خرندزی، ص۹۵س۱۰؛ تاریخ جهانگشا، ج۲ص۲۰۸ س۲؛ ابن‌اثیر، ج۹ ص۳۱۳ س۲۳؛ جهان‌آرا، ص ۱۲۱.

(۴) نام این‌دوسردار درسیرة‌جلال‌الدین، ص۱۰۲ وترجمهٔ‌آن بنام تاریخ‌شهاب‌الدین خرندزی، ص۶۵ یمه نوین وسبتی (سبطی)؛ ودرطبقات ناصری، ج ۱ ص۳۱۲ س۱۸، و ج ۲ ص۱۰۸ س۵ یمه نوین (نوین بمعنی سردار) و سوده بهادر؛ و در تاریخ جهانگشاج. ۱ ص۱۱۵ یمه و سبتای ، و در دیگر منابع ، در بیشتر موارد بصورت متن ، و در پاره‌ای از موارد محرف ومغلوط است .

دستگیری وی کرد. ابن اثیر این دسته از تاتار را تتر مغرب (التتر المغربة) نامیده است، زیرا مسیر ایشان بسوی غرب خراسان بوده است. سلطان محمد درماه صفر ۶۱۷ از کنار جیحون به نیشابور رسید، ودر آنجا جمعی از لشکریان بدو پیوستند، ودر ربیع الاول این سال راه عراق در پیش گرفت، وبنقل مؤلف سیرة جلال الدین بفرمود تاصندوقهای جواهر را ــ که خراج تمامت روی زمین ببهای آن وفا نمی کرد ــ بقلعهٔ اردهــن از قلاع مستحکم نواحی ری در راه دماوند وطبرستان درسه منزلی ری سپردند. این جواهرها بعدها بدست تاتارها افتاد، و صندوق‌ها را همچنان سر بمهر بپیش چنگیز بردند.

چون سلطان محمد برسید از دیگر جانب قاصد خراسان در رسید، و خبر داد که لشکردشمن نزدیك آمده است.

سلطان از ری متوجّه قلعهٔ فرزین (نزدیك سلطانیهٔ فعلی) شد، واز آنجا به گیلان و مازندران روی آورد، وبه جزیرهٔ آبسکون افتاد، وآن واقعهٔ معروفست.

در آن ایام بنقل مؤلف حبیب السیر میان مردم ری ازجهة اختلاف مذهب تعصّب بود. شافعیان آنجا چون از وصول مغولان اطلاع یافتند باستقبال شتافتند، و جبه و سوبدای را بجنگ باحنفیان برانگیختند. مغولان نخست به نهب وقتل حنفیان پرداختند، وسپس بسراغ شافعیان ــ که درخون مردم شهرخویش شده بودند ــ رفتند. شهر را غارت کردند، جمعی بیشمار را بکشتند، وزنان را اسیر کردند، و اطفال را ببندگی بردند، و ازستم ونهب وقتل وفجایع دیگر کاری کردند که تا بدان روز چشمی ندید وگوشی نشنید.

مغولان در ری نماندند ودرطلب خوارزمشاه آن شهررا ترك گفتند، و جبه به تعقیب سلطان بهمدان رفت، وسوبدای راه قزوین درپیش گرفت[۱].

(۱) سیرة جلال الدین، ص ۱۰۲، وص ۱۰۵-۱۰۷؛ تاریخ شهاب الدین محمد خرندزی، ص ۶۵، وص ۶۶-۶۸؛ طبقات ناصری، ج ۱ ص ۳۱۲ س ۱۸، وج ۲ ص ۱۰۸ س ۵ (دراین منبع مذکور است که، سلطان محمد ازنشابور بمازندران رفت نه بری)؛ تاریخ جهانگشا، ج ۱ ص ۱۱۵، ج ۲ ص ۱۱۲ ببعد؛ ابن اثیر، ج ۹ ص ۳۳۳ س ۲۸ ببعد، وص ۳۳۴ س ۱۳ ببعد، وص ۳۳۵ س ۱۷ ببعد؛ جامع التواریخ، بکوشش دکتر کریمی، ج ۱ ص ۳۸۰؛ تذکرهٔ دولتشاه، ص ۱۵۰؛ حبیب السیر، جزء چهارم ازجلد دوم ص ۱۸۲، ۱۸۳، وجزء اول ازجلد سوم ص ۱۹، ۲۰؛ فتوحات الاسلامیه، ج ۲ ص ۶.

قول دیگری در باب حرکت سلطان محمد بسوی عراق ذکر کرده‌اند، که به موجب آن سلطان از نیشابور بمازندران رفت، ومغولان همچنان بتعقیب وی بودند، واز هرمنزل که صبح سلطان بیرون می‌شد لشکر مغول شب بدانجا فرود می‌آمد، و آرام وقرار را ازسلطان بگرفتند، تاسلطان بقلعه‌ای از آن خویش درجزیرهٔ آبسکون رفت.

چون مغولان از دست یافتن بسلطان مأیوس شدند بازگشتند، و شهرهای مازندران را یکی پس ازدیگری بگشودند واز آنجا به ری آمدند، وآن جنایات هول را ارتکاب کردند[1].

ابن اثیر روایت نخستین را از قول تاجرانی که خود درهمدان بهنگام وصول خوارزمشاه حضورداشتند نقل کرده، وروایت دوم را اززبان فقیهی که دربخارا اسیر مغولان بوده، وبعد نجات یافته آورده، و قول نخستین را صحیح دانسته و چنین گفته است:

«...وکان‌هذا هوالصحیح؛ فإنّ الفقیهَ کان‌حینئذ مأسوراً،وهؤلاءالتّجار اخبروا انّهم کانوا بهمذان، و وصل خوارزمشاه، ثم وصل بعدَه من اَخْبَرَهُ بوصول التتر؛ ففارق همذان ...[2]»

گویا ظاهراً وجه جمع این دوقول چنین تواند بود، که سلطان محمد برای‌رد گم کردن، پس ازخروج از نیشابور لشکریان را بدودسته تقسیم کرد، دسته‌ای را به مازندران فرستاد، وخود با دسته دیگر راه عراق درپیش گرفت.

پس ازمرگ خوارزمشاه پسرش سلطان غیاث‌الدین صاحب کرمان وجبال و ری، که بقول صاحب جهانگشا درآن وقت در قلعهٔ قارون بود از آنجا بیرون آمد، وپس از کرّ و فرّی درکرمان وفارس، درسال ۶۱۹ قصد اتابك سعد کرد، ودرفارس غنائمی بدست آورد، وبفصل زمستان به ری آمد، وبسلطنت نشست.

در اثناء این حال، سلطان جلال‌الدین مینگ‌برتی از هندوستان به‌ری رسید،

(۱) طبقات ناصری، صحائف مذکور درذیل صفحهٔ قبل؛ ابن‌اثیر، ج۹ص۳۳۳؛ المختصر ابوالفدا، ج۳ ص۱۳۳، ۱۳۴.

(۲) ابن‌اثیر، ج۹ ص۳۳۴ س۱۶.

ودرسرای اوفرود آمد. غیاث‌الدین رامجال تدبیر نماند. بقلعهٔ سلوقان ری رفت. مادرش از جلال‌الدین برای وی امان خواست، و کس بوی فرستاد که آرام گیرد. غیاث‌الدین چون ایمن شد، بخدمت بازگشت، واز دراطاعت درآمد، و دوبرادر یکدیگررا در کنار گرفتند؛ وجلال‌الدین بسلطنت نشست، و دولت غیاثیه زائل و دولت جلالیّه جانشین آن گردید؛ سپس اردوی جلال‌الدین راه همدان درپیش گرفت[۱]. ۵

طایفه‌ای ازمغولان بار دیگردر اوائل سال ۶۲۱ بفرمان چنگیز به ری وهمدان و دیگر بلاد آن حدود هجوم بردند. این طایفه غیر از طایفهٔ غربیّه مذکور در سابق‌اند.

ازمردم ری آنچه درحملهٔ نخستین تاتار جان سالم بدر بردند، پس از خروج آن قوم خونخوار بشهر بازگشتند، وسرگرم جبرشکسته‌ها وتعمیرخرابیها بودند، که ۱۰ ناگهان گرفتار دسته‌ای دیگرشدند. مردم را بهیچ روی قدرت دفع نبود. مغولان تیغ درنهادند وبهرصورت که خواستند وتوانستند اهل شهررا بکشتن گرفتند، وشهر راغارت وخراب کردند، وازآنجا بساوه وقم وکاشان رفتند، وآن بلاد را نیزبخاك و خون کشیدند[۲].

ری که عروس شهرهای دنیا بود[۳]، درفاجعهٔ مغول چنان ضربتی خورد که دیگر ۱۵ هیچگاه نتوانست اعتبارپیشین خویش‌را بدست آورد[۴]. نجم‌الدین دایهٔ رازی صاحب

(۱) ابن‌اثیر، ج۹ص۳۵۱س۱۴ ببعد، وص۳۵۳س۱۶؛ سیرة جلال‌الدین، ص۷۴و۱۷۷؛ تاریخ شهاب‌الدین محمدخرندزی، ص۴۰ و ۱۲۹؛ تاریخ جهانگشا، ج۲ ص۱۵۲؛ تاریخ گزیده، ج۱ ص۴۹۹ س۲؛ روضةالصفا، جلد چهارم (شمارهٔ صفحه ندارد)؛ مقالت‌علامهٔ فقید محمد قزوینی، درمقدمهٔ نفثةالمصدور باهتمام دکترامیرحسن یزدگردی، ص‌شصت‌وهفت.

(۲) ابن‌اثیر، ج ۹ ص ۳۵۲ س‌آخر؛ شذرات‌الذهب، ج ۵ ص۹۴ س ۷؛ فتوحات الاسلامیه، ج ۲ ص۲۴ س۵.

(۳) مجلد اول کتاب حاضر، ص۱۱۷، ۱۱۸.

(۴) بارتولد درجغرافیای تاریخی‌خود، ص۱۸۰ گفته: «بعد از قتل وغارت مغول‌شهر دیگر اهمیت سابق خودرا بدست نیاورد». آذربیکدلی را نیز درآتشکده، ج۳ ص۱۰۶۶ س۱۸، چنین قولی است. ازین پس در عراق عجم، اصفهان معتبرترین شهرها شد، چنانکه محمد دمشقی متوفی بسال ۷۲۷ درنخبةالدهر، ص۱۸۳ دروصف عراق عجم نوشته: «...عین بلاده اصفهان ...»

مرصادالعباد درمقدمهٔ این کتاب، در باب شمارهٔ شهادت یافتگان ری بدست مغولان چنین گفته :

«... ازیك شهر ری، که مولد و منشأ این ضعیف است ، قیاس کرده‌اند ، کـه کمابیش ، هفتصد هزار آدمی بقتل آمده است و اسیر گشته ، ازشهر و ولایت...[۱]»

۵ با این حال ری پس از واقعهٔ مغول هنوز از امّهات بلدان محسوب بوده، وعظمت و اعتباری داشته، و تا دوسه قرن بعد نامش در پاره‌ای ازوقایع تاریخی که شرحش بیاید درج می آمده، و نیز به تفصیلی که در بحث از خرابی ری ذکر گردد، در اوائل عهدصفویان از ری هنوز بصفت شهر یاد می‌شده است .

زکریای قزوینی در آثار البلاد- که آن را در سال ۶۷۴ ، یعنی بیش از نیم قرن ۱۰ پس از واقعهٔ مغول تألیف کرده- از ری بدین صورت یاد کرده است:

«الرّیُ مدینةٌ مشهورةٌ من اُمّهاتِ البلاد واعلامِ المُدُن[۲].»

وصف «من امّهات البلاد و اعلام المدن» در این تاریخ در باب ری بسیار جالب است، وچون مؤلف آثار البلاد خود اهل قزوین ازشهرهای همسایه ری بوده است، وشرحی مفید ازمحصولات ری که بقزوین حمل می‌شده می‌دهد، توان گفت قول وی در ایـن ۱۵ باب باحقیقت مطابق تواند بود، و نیز چنانکه ازتاریخ سکه شناسی ری تألیف جرج مایلز امریکائی برمی آید، سکّه‌هائی از ری مضروب درسالهای ۷۰۴-۷۳۳ هجری از محمد خدابنده و ابوسعید بدست آمده که می‌رساند شهرری در آن سالها هنوز آباد و دارالضرب بوده است ، و در این باب درفصل ششم ، در ماجرای خرابی ری بحثی بیاید .

۲۰ باری، ری مانند همهٔ بلاد ایران بچنگ مغولان افتاد . چنگیز بسال ۶۲۴هـ .

(۱) مرصادالعباد ، ص۹ س۱۱ ؛ هفت اقلیم ، ج۳ ص ۴ ببعد؛ ملحقات روضة‌الصفا ، ج۹ ص۱۹۷؛ ریاض السیاحة ص۶۶۹ . نجم‌الدین دایه بسال ۶۵۴ در گذشت : نفحات‌الانس ص۴۳۵ ؛ هفت اقلیم ، ج۳ ص۱۰.

(۲) آثارالبلاد ، ص۳۷۵ س۶.

در ۶۴ سالگی درگذشت[۱]، و پس ازوی از سال ۶۲۴ تا ۶۴۶ بترتیب اوگتای و گیوك ومنگو ریاست کل مغول را داشتند، وایشان را قاآنان (خانان) کل مغول می گفتند[۲].

منگو چون در سال ۶۴۶ بتخت قاآنی نشست تغییراتی دراداره ممالك مغول بوجود آورد؛ ازجمله آنکه برادر خود هلاگورا بایران فرستاد ، و او بجای حکام ولایتی سلالهٔ خویش را درایران سلطنت داد[۳]، وایران ازاین تاریخ دارای شعبه‌ای مخصوص از خاندان چنگیزی شد، که ایشان را سلسلهٔ ایلخانان ــ یعنی خانان مطیع محلّی ــ گفته‌اند[۴].

هلاگو برهمهٔ امرای محلی دست یافت ؛ بغداد را تسخیر کرد ، و خلیفه المستعصم را بکشت، فرزندان او قریب یك قرن باستقلال در ایران سلطنت کردند، ونسبت بقاآنان چنین احترام را مراعات می‌نمودند، و ایّامی بالنسبه خوش داشتند ، وبآرامی‌وصلح پادشاهی‌می کردند، وبه پیروی‌ازشاهان پیشین ایران درتشویق ارباب ادب و دانش اقبالی نشان می‌دادند[۵].

وصف‌ری‌درسال ۶۷۴ که عهدسلطنت آباقا ازاین‌سلاله بود، بنقل از آثارالبلاد درصحیفهٔ پیش گذشت .

درمیان شاهان این دودمان غازان‌خان را به‌ری و آبادکردن آن توجّهی بوده ، وذکر این شهر دروقایع سلطنت او جای بجای بچشم می‌خورد.

غازان درسال ۶۹۴ بتخت نشست[۶]، ودرهمان سال به ری آمد . ذکرآمدن او به‌ری درمجمل فصیحی‌دروقایع سال ۶۹۴چنین عنوان یافته :

---

(۱) طبقات سلاطین‌اسلام ، تألیف استانلی‌لین‌پول ، ترجمهٔ عباس اقبال،ص۱۸۲س۹.

(۲) « « « « « « « ص ۱۸۴ س۶، وص۱۹۰س۱۴ ببعد .

(۳) طبقات سلاطین اسلام، ص۱۸۷.

(۴) غرض از این عنوان آن بوده است ، که سمت اطاعت ایلخانان را نسبت بقاآنان برسانند ، و این احترام همه وقت از طرف ایلخانان ایران رعایت می‌شد : طبقات سلاطین اسلام ، ص۱۹۳ س۶.

(۵) طبقات سلاطین اسلام ، ص۱۹۳، ۱۹۴.

(۶) المختصرابوالفدا، ج۴ ص۵۲ ؛ طبقات سلاطین اسلام ، ص۱۹۵ س۱۵.

«... حرکت فرمودن غازانخان درمنتصف شوال بجانب ری...[۱]»

تعمیر ری بفرمان غازان ، درنزهة‌القلوب بدین صورت ثبت افتاده :

«... درعهد غازانخان، ملك‌فخرالدین ریی ، بحکم یرلیغ درو اندك عمارتی افزود، وجمعی را ساکن گردانید[۲].»

اینکه‌صاحب‌نزهة‌القلوب‌تعمیرری رادرعهدغازانخان‌بوصف«اندك»ذکر کرده، گویاظاهراً ازمسامحت وتساهلی‌خالی‌نیست، چون‌درتاریخ غازانی‌تألیف رشیدالدین فضل‌الله، درباب تجدید عمارت خرابیها بعهد غازان چنین اشارت رفته:

«این‌زمان بیمن عدل شامل او [غازانخان] هرسال درهرشهری زیادت از هزار خانه می‌سازند ، و خانه‌ای راکه قیمت صد دینـار بود این زمان هزار دینار می‌ارزد و زیادت[۳]»

بارتولد مستشرق روسی ازتعمیر ری بدست غازانخان چنین یادکرده :

«... قسمتی ازشهر ری در دورهٔ سلطنت ایلخان غازان ترمیم‌گردید. درسمت شمالی شهر درپای کوه قلعه بناشده ـ و یا بعبارت صحیح‌تر ترمیم یافت ـ که موسوم به طبرك بود...[۴]»

(۱) مجمل فصیحی ، بخش دوم ص۳۷۲ س۴.

(۲) نزهة‌القلوب،مقالهٔ ثالثه ص۵۳س۱۰ ببعد. نیزرك: جهان‌نمای کاتب‌چلپی،صاحب کشف‌الظنون ، ص۲۹۱ س‌آخر.

(۳) قسمت سوم تاریخ‌غازانی، ص۱۵۸ س۱۶ ببعد . شاردن سیاح معروف فرانسوی، که بعهد صفویان از ایران دیدن‌کرده ، درسیاحتنامهٔ خویش ، ترجمهٔ فارسی ، ج۳ ص۵۶ س۱۳ نوشته :

«شصت سال بعد (پس از فاجعهٔ مغول) فخرالدین سلطان پارت (ظ: عراق عجم) که با غازان‌خان تاتار شاهنشاه ایران بمصالحه گرائیده بود ، در تجدید و تعمیر بنای شهر ویران ری، اهتمام بسیارورزید ، ولی‌باوجوداین‌درآرزوی خود توفیق‌نیافت ، وبه مقصدنرسید...»

این‌سخن‌چنانکه پیداست مبتنی برتحقیق وتتبع نیست .

(۴) ترجمهٔ جغرافیای تاریخی ایران، تألیف بارتولد ، ص۱۸۱ س۴.

مینورسکی نیزدرمقالت خویش درباب ری‌اشارت کرده، که درسلطنت غازان قلعهٔ طبرك ری تعمیریافت، لکن پاره‌ای اسباب‌وعلل‌اقتصادی(آبیاری؟)، اگرسیاسی و مذهبی نبوده باشد، آباد شدن مجدّد ری را مانع می‌آمد. قول وی چنین است:

«La citadelle de Tabarak fut rebâtie sous Ghazān Khān (1295-1304) mais quelques raisons économiques (irrigation?), sinon politiques et religieuses, ont dû s'opposer à la restauration de Raiy...»[۱]

مراد ازقلعهٔ طبرك دراین دوگفته بی‌گمان کهندژ شهر است، که آنرا نیز قلعهٔ طبرك می‌گفتند، و وصف آن درمجلد نخستین کتاب حاضرصحائف ۱۷۷-۱۸۲درج آمده؛ نه‌آن قلعهٔ بلندی که تاسال ۵۸۸ برفرازکوه طبرك درمحل کهندژ شهر بجابوده و نام‌کهندژ نیز ازآنست، و دراین سال بفرمان طغرل سوم خراب وبا زمین یکسان گردید[۲].

بخشی راکه غازان‌خان آبادکرد در ادوار بعد نیز تادیری‌آباد بماند، چنانکه شاهرخ تیموری درسفر سال ۸۳۲ به‌ری بهمان بخش فرود آمد؛ و ذکرآن درمجمل فصیحی درحوادث سال ۸۳۲ چنین آمده:

«... چهارشنبه پنجم رمضان‌المبارك به طبرك ری ... نزول همایون افتاد..[۳]»

ونیز درمطلع سعدین است که شاهرخ (درسال ۸۵۰) بـه قلعهٔ طبرك درآمد، بدین قرار:

«... حضرت خاقان سعید عـازم قلعهٔ طبرك شده احرام زیـارت مقابر اکابر بست...[۴]»

گویا ظاهراً مراد ازگوراکابر ،گور ابراهیم‌خوّاص وگنبداینانج ودیگرمقابری

(۱) دائرة‌المعارف اسلامی بزبان فرانسوی، ج۳ ص۱۱۸۴ س۵ ستون راست.

(۲) برای شرح قلعهٔ معروف طبرك، رك: ج ۱ کتاب حاضر، ص۴۸۱-۵۱۶ وبرای خرابی‌آن ص۵۱۳-۵۱۶.

(۳) مجمل فصیحی، ج ۳ ص۲۶۳ س۲.

(۴) مطلع سعدین، ج ۲ جزو۲ ص۸۷۴ س۶.

است که درشمال قلعهٔ طبرك (= کهن‌دژری) ودامن کوه طبرك (نقاره خانهٔ‌فعلی) واقع بوده است[۱].

غازان خان بسال ۷۰۳ ـ که سال وفات وی است ـ ظاهراً با تنی ناسالم بار دیگر به‌ری آمد، اما هوای آنجا اورا سازگار نیفتاد وبیماریش شدت یافت، درمجمل فصیحی دروقایع این‌سال مذکور است:

«مرض غازان‌خان در ری بسبب مخالفت هوای ری متمادی شد، و او جمیع مردم لشکری وغیره را جمع کرده هر کس‌را بقدر مرتبه عطای بسیار داد، واومتوجه تبریز شد واز ری چون بحدود قزوین رسید وفات یافت[۲].»

چوپانیان وآل بادوسپان وآل جلایر وآل مظفر:

تخت‌ایلخانی بامرگ ابوسعید بهادرخان درسال ۷۳۶[۳] ملعبهٔ دست امرا گردید، وایشان هر کدام یکی ازدست پروردگان خویش را جهة اجرای مقاصد خود، شایستهٔ این مقام اعلام‌می کردند[۴].

بلاد عراق بدین‌هنگام میان امیرشیخ حسن ایلکانی یاشیخ حسن بزرگ، وامیر شیخ حسن چوپانی یاشیخ حسن کوچك دست بدست می گشت[۵].

ری جزءِ منطقهٔ نفوذ طغاتیمور (۷۳۹-۷۵۲) قرارگرفت[۶]؛ وی را امیرشیخ حسن بزرگ به‌ایلخانی برداشته‌بود[۷]. طغاتیموردرمازندران وپاره‌ای ازولایات‌خراسان

(۱) رك: مجلد اول کتاب حاضر، ص ۵۰ ذیل ۳.

(۲) مجمل فصیحی، ج ۳ ص ۱۰ س آخر. نیز برای اطلاع بیشتر دراین باب، رك: المختصر ابوالفدا، ج ۴ ص ۵۲ س ۸؛ تاریخ جهان‌آرا، ص ۲۱۴ س ۱؛ حبیب‌السیر، جزء اول از جلد ۳ ص ۹۱؛ یادداشتهای قزوینی، ج ۵ ص ۴۰ س آخر، بنقل ازجامع‌التواریخ.

(۳) حبیب‌السیر، جزء اول ازجلد سوم ص ۱۲۴.

(۴) طبقات سلاطین اسلام، ص ۱۹۴ س ۹.

(۵) حبیب‌السیر، جزء اول ازجلد سوم ص ۱۲۸، ۱۲۹.

(۶) دائرة‌المعارف اسلامی بزبان فرانسوی، ج ۳، مقالهٔ مینورسکی در باب ری، ص ۱۱۸۴ س ۱۲ ستون راست.

(۷) لب‌التواریخ، نسخهٔ مطبوع، ص ۱۵۶ س ۲۱؛ طبقات سلاطین اسلام، ص ۱۹۶ ذیل صفحه.

فرمانفرمائی داشت[۱]، ونسبش به برادر چنگیز می‌رسد[۲].

درمجمل فصیحی دروقایع سال ۷۴۲ ذکر گردیده:

«گریختن امیرابراهیم صواب که وزیر امیر پیرحسین چوپانی بود پیش امیر مبارزالدین ولی، که او پسر علی هندو بود از امراء معتبر طغاتیموری مازندران بود، وسربداران‌را ازاستراباد وشاسفان‌بیرون‌کرد، وضبط‌طبرستان نمود، وسمنان وفیروز کوه و ری ورستمدار بگرفت...[۳]»

اما دیری نپائیدکه ری به اختیار شاهان آل بادوسپان درآمد.

بدین‌هنگام‌درطبرستان،در رویان،رستمدار، جلال‌الدوله اسکندربن‌تاج‌الدوله زیاربن شاه کیخسرو از آل بادوسپان رستمدار معروف به ملك اعظم ، و برادرش فخرالدوله شاه غازی‌بن تاج‌الدوله حکومت داشتند[۴].

جلال‌الدوله پس ازمرگ پدر بسال ۷۳۴ هجری پادشاهی یافت[۵]. وی چون ملك موروث رابتصرفّ گرفت وکارها را نظام بخشید، بقاع کوهستانی میان قزوین‌و سمنان را بدست آورد ، که ری واعمال آن نیز درآن ردیف بود ، و تمامت ری و قزوین مال خود را بخزانهٔ اومی‌رسانیدند[۶].

درسال ۷۵۶ درحدود ری شورشی بوجود آمد ،که ملك اعظم جلال‌الدوله فرونشاند، وسرکشان‌را باطاعت آورد؛ درتاریخ ظهیرالدین مرعشی دراین‌باب‌چنین مذکور است :

«[امیر پولادقیا] باتمامت امرا وارباب ری حشرکرده و لشکرکشیده در زیر طهران به‌مقام خونی جمع شدند . موکب ملك اعظم با لشکرمنصور دربرابر ایشان

(۱) حبیب‌السیر، جزء اول‌ازجلد سوم، ص۱۲۹س‌ماقبل‌آخر؛ دائرةالمعارف اسلامی ص مذکور در ذیل صفحهٔ قبل .

(۲) تاریخ جهان‌آرا، ص ۲۱۸ س ۱۴؛ طبقات سلاطین اسلام، ص۱۹۶ ذیل‌صفحه .

(۳) مجمل فصیحی ، ج۳ ص۶۲ س ماقبل‌آخر.

(۴) تاریخ طبرستان‌مرعشی، ص۳۱۹–۳۲۱.

(۵) تاریخ طبرستان مرعشی ، ص۹۹ .

(۶) تاریخ رویان اولیاءالله، ص۱۲۱ ؛ تاریخ طبرستان مرعشی، ص۱۰۲.

لشکرگاه بساخت ، وهمان روز مصاف دادند . امرای ری چون نسبت بالشکر ملك مشارٌالیه ضعفی درخود مشاهده کردند، تزلزل وتخشع پیش گرفتند، وقاصد فرستادند وصلح طلبیدند[۱].»

ذکر«ارباب ری» و «امرای ری» دراین روایت دلیل برمعمور ومسکون بودن ری دراین تاریخ است.

درسال ۷۵۹چند تن ازامرای ایغور مثل امیرکبیر پیراحمد، وامیرزادهٔ بزرگ اروم‌قیا ، وامیرعبیده، وامیرحسن لاذی بمخالفت برخاستند ، و اتفاق‌کردند که قلعهٔ قوسین ری بدست فروگیرند، ودست نواب ملك را ازری ونواحی آن کوتاه سازند. ملك اعظم جلال‌الدوله خواست تابتن خویش بدفع ایشان بکوشد، لکن فخرالدوله شاه‌غازی ازوی درخواست تا اورا به‌انجام‌دادن‌این‌مهم‌رخصت‌دهد. درنبردی که‌رفت ترکان شکست یافتند، وآتش فتنه فرومرد؛ وآن نواحی همچنان بدست این خاندان بماند[۲].

سرزمین ری بعدها ازدست این سُلاله بیرون رفت، وپـای امیر ولی بدانجـا بازشد. درسال ۷۷۲ یعنی یکسال پس از قتل جـلال‌الدوله اسکندر[۳]، امیر ولی ، که پس از طغاتیمورخان[۴] برولایت جرجان استیلا یافت، در عرادان خوار ری باسلطان اویس ایلکانی نبردکرد، وشکسته شد، وسلطان اویس به‌ری دست یافت[۵]؛ این واقعه

(۱) تاریخ ظهیرالدین مرعشی ، ص۱۱۵ س۸ ببعد .

(۲) تاریخ رویان اولیاءالله، ص۱۳۱ س ماقبل‌آخر؛ تاریخ ظهیرالدین مرعشی ، ص ۱۱۶ س۳. نیز برای اطلاع به‌اخبار این دو برادر، رك: تاریخ جهان‌آرا، ص ۱۸۶،۱۸۵ که احوال ایشان به‌اختصار یاد شده است .

(۳) جلال‌الدوله اسکندر را در شهرکجور درسال ۷۷۱ بقتل‌آورده : تاریخ مرعشی، ص ۱۴۷ س‌آخر.

(۴) طغاتیموربدست سربداران‌کشته شد: حبیب‌السیر، جزء اول ازجلد سوم‌ص۱۳۱؛ جهان‌آرا ص۲۱۸.

(۵) شیخ حسن بزرگ که پادشاهی‌آل جلایر یا ایلکانیان را بنیاد نهاد ، و بر عراق دست یافت ، وبغداد را پای‌تخت خویش ساخت ، بسال۷۵۷ درگذشت ، وپسرش سلطان‌اویس بجایش نشست : حبیب‌السیر، جزء اول ازجلد سوم ص۱۳۱؛ طبقات سلاطین اسلام ص۲۱۹.

درمجمل فصیحی وحبیب‌السیر بدین تقریب درج رفته :

«درسال ۷۷۲ امیرولی، که بعد ازقتل طغاتیمورخان بر ولایت جرجان استیلا یافته بود، نسبت بسلطان اویس راه خلاف پیش گرفت. سلطان اویس سرکوبی وی را عازم شد، و درعرادان خوار ری بوی‌رسید، ونبردی سخت درگرفت . امیر ولی هزیمت یافت، وسلطان تاسمنان‌بدنبالش شتافت . پس ری راکه‌گرفته بود به قتلقشاه سپرد وخود بازگشت. پس ازدوسال قتلقشاه ازری به اصفهان رفت، ومنصب وی به عادل آقا تعلق گرفت[1].»

امیرولی باردیگر درسال ۷۷۴ بحدود ری حمله برد[2].

سلطان اویس درسال ۷۷۶ درگذشت، و پسرش سلطان حسین روی کارآمد[3]. بزمان وی عادل آقا بفتح پاره‌ای ازقلاع ولایت ری، که امیر ولی درتصرف داشت، همّت گماشت ، وسلطان اکثر امرا ولشکریان را بکمك وی نامزد کرد[4].

شاه شجاع ازآل مظفررا نیز دراین حدود گاه ترکتازیی بود، وی‌بسال ۷۷۷ تبریز را بتصرف آورد ، لکن پس ازچهارماه بشیراز برگشت ، با این حال حدود متصرفات اورا ازطرف شمال تا ری وهمدان دانسته‌اند[5]. درخلال آن احوال درسال ۷۸۴ سلطان حسین بدست برادرش سلطان احمد درتبریز کشته شد.

تیموریان:

ازین پس‌مصیبت دیگری به‌ری ومردم‌آن روی‌می‌آورد، واین شهر کهن‌ــ که یکبار درفاجعهٔ مغول‌بخاك وخون کشیده‌شد، وبناهای آبادآن خراب، وباخاك یکسان گردید، وهفتصد هزارتن‌ازمردم‌بی‌گناه آن کشته‌شدندــ باردیگر لگدکوب سمّ ستوران

---

(۱) مجمل فصیحی، ج۳ ص ۱۰۴ س۱۶ ؛ حبیب‌السیر ، جزء اول از جلد سوم ص ۱۳۶ س ۲۹.

(۲) حبیب‌السیر، جزء اول از جلد سوم ص۱۳۷ س۵.

(۳) حبیب‌السیر، جزء اول از جلد سوم ص۱۳۷ س۱۲ ببعد .

(۴) حبیب‌السیر، جزء اول از جلد سوم ص۱۳۸ س ۲ ، ص ۱۳۹ ؛ طبقات سلاطین اسلام ، ص۲۱۹ س۱۶ ؛ تاریخ‌آل مظفر، تألیف دکترستوده، ج۱ ص۱۸۹ ببعد.

(۵) تاریخ‌آل مظفر، تألیف دکترستوده، ج۱ ص۲۱۵ س۲۲ ببعد .

سپاه جنگجوی قهارخونخوار دیگر یعنی امیرتیمور شد .

امیرتیمور یا تیمور لنگ ، که اروپائیـان ویرا بتحریف تمرلان (Tamerlane) گفته‌اند ، نسبت را به پدران چنگیز می‌رساند، ویکی ازاجدادش سمت وزارت‌جغتا پسر چنگیز را داشت .

تغلقتمورخان درماوراءالنهر وی را حکومت کش‌داد[۱]. وی بسال۷۸۲ لشکر-کشی به‌ایران راآغاز کرد[۲]. تیمور امیرولی را از جرجـان براند، وآنجارا به لقمان پسرطغاتیمور داد ، ودرشوال سال ۷۸۶ (=۱۳۸۴ میلادی) علم عزیمت بصوب ری برافراشت وآنجارا بدون مقاومتی بدست آورد، وزمستان را درآنجا بماند.امیرولی که درجرجان ازوی‌شکست یافته‌بود به‌ری فرار کرد، وازآنجا به‌رستمدار گریخت[۳].

تیمور درفصل بهار ازری بسلطانیه رفت[۴].

تیمور دریورش اول (۳ ساله) درسال ۷۸۹ به‌ری‌آمد ، وبنه (آغرق) راآنجا گذاشته ازراه همدان به‌اصفهان رفت[۵]، وسلطان زین‌العابدین ازآل مظفرکه درآنجا بود منهزم شد ، و در فرار به‌خراسان به ری افتاد ، وبا فرار وی شاه منصور پسرعم وی را عراق مسلم شد ، و درآنجا استقرار یافت . سلطان زین‌العابدین چون به ری رسید، موسی جوکار والی ری ازجانب تیمور، وی‌را بگرفت وبند کرد، و بنزد شاه

(۱) لب‌التواریخ ، نسخهٔ مطبوع، ص۱۸۴،۱۸۵؛ جهان‌آرا ، ص۲۲۵-۲۲۷؛ طبقات سلاطین اسلام ، ص۲۳۶ ؛ سفرنامهٔ دروویل ، ص۲۲ س۱۳ ببعد . در طبقات سلاطین اسلام بجای تغلقتمور، طغاتیمورآمده‌که صحیح نمی‌نماید .

(۲) حبیب‌السیر، جزء سوم از جلد سوم ص۲۲ س۲۷.

(۳) « « « « ص۲۶ س۲۷؛ مجمل فصیحی، ج۳ ص ۱۲۳ س۱۵ ؛ جغرافیای بارتولد، ص ۱۸۱ ؛ دائرة‌المعارف اسلامی بـزبان فرانسوی ، ج۳ ص ۱۱۸۴ س۱۵ ستون راست .

(۴) ظفرنامهٔ شرف‌الدین علی یزدی، طبع کلکته۱۸۸۸م. ، ج۱ ص۳۸۹س۲.

(۵) ظفرنامهٔ شرف‌الـدین علی یزدی، طبع کلکته ۱۸۸۸م. ج ۱ ص ۴۳۰ س ۱۷؛ حبیب‌السیر، جزء دوم از جلد سوم ص۳۹ س۲۵.

منصور فرستاد، وشاه منصورهمان روز اورا میل کشید وبقلعهٔ سفید محبوس ساخت[۱].

تیمور دریورش دوم (پنج ساله) نیز درسال ۷۹۵ ازراه دامغـان وسمنان بری وارد شد[۲]، دراین یورش زمام حکومت آذربایجان وری و دربند وباکو را با توابع بشاهزاده معزالدین میرانشاه واگذارد[۳]، ودرسال ۷۹۸ درمراجعت از آذربایجان بـه سمرقند، درعراداان ری به خانواده وافراد خود (اوروق) پیوست[۴]. ۵

دریورش سوم(هفت ساله) درسال ۸۰۲، درمسیرخویش بەری درآمد(وبروایت کتاب منم تیمور جهانگشای - بفرض صحت آن - تیمور به مزارمحمدبن‌بابویه‌رفت ودرآنجا سوره‌ای ازقرآن بخواند، تیمور برای علما احترامی مخصوص قائل بود وخودگفته : من هرگزدست بخون یك عالم‌نیالوده‌ام)، وسپس‌چون ازخوارگذشت، درقریهٔ ایوانك توقف نمود[۵]. ۱۰

درمراجعت از این یورش به‌سمرقند، در رمضان۸۰۶ ازقراباغ حرکت‌کرده متوجه ری‌گشت، ودرغرهٔ ذی‌القعده ازحدود قزوین بجلگهٔ ری درامد، و درمرغزار سارق‌قمش خرگاه بپاداشت، وچهارپایان و اثقال زیـاده را براه ری وخوار روانه ساخت[۶]؛ وامیرسلیمانشاه‌رابحکومت‌ری‌وفیروزکوه‌منصوب‌گردانید،وروزاول‌محرم

---

(۱) تاریخ‌گزیده، ج۱ ص۷۴۷ س۳ ؛ لب‌التواریخ ، نسخهٔ مطبوع، ص۱۶۸ س۱۹ ؛ تاریخ جهان‌آرا، ص۲۲۴ س۱ ؛ تاریخ‌آل مظفر، تألیف دکتر ستوده، ج۱ ص۲۳۷س۱۲.

(۲) ظفـرنامهٔ شامی ، ص۱۲۹ س ۱۴ ؛ حبیب‌السیر، جزء سوم ازجلد سوم ص ۳۶ س ۸ ببعد .

(۳) حبیب‌السیر، جزء سوم از جلد سوم ص۳۶ س۲۴.

(۴) مجمل فصیحی ، ج۳ ص۱۳۹ س۱۰.

(۵) ظفرنامهٔ شرف‌الدین علی یزدی، طبع کلکته ۱۸۸۸م. ج ۲ ص۲۱۱ س‌آخـر ؛ ظفرنامهٔ شامی، ص۲۱۲؛ منم‌تیمورجهانگشا، بقلم تیمور(؟) ص۳۴۸س۳۱. پاره‌ای ازاخبار وی که‌گفته‌اند بقلم خوداو درکتاب منم تیمورجهانگشا درج آمده، با آنچه در منابع دیگر مذکور درفوق نوشته شده قابل انطباق نمی‌نماید، واخباراین‌کتاب قابل اعتماد نیست .

(۶) ظفرنامهٔ شرف‌الدین علی یزدی، طبع ۱۳۳۶ ، ج۲ ص ۴۰۲ س ۹ ببعد ؛ ذیل ظفرنامهٔ نظام‌الدین شامی ، ص۱۶ س ۲؛ تاریخ جهان‌آرا ، ص۲۲۹ س۱۸ ببعد .

۸۰۷ برنیشابور عبور کرد ومتوجّه ماوراءالنهرشد[1]، ودرسال ۸۰۷ هجری (= ۱۴۰۵ میلادی) بدان هنگام که درپی‌اجرای نقشهٔ جاه‌طلبانهٔ‌خویش درباب فتح چین‌بود، در ماه‌شعبان درشهر اترار درسن هفتاد ویکسالگی درگذشت[2].

در روز سه‌شنبه هشتم ژوییه ۱۴۰۴ میلادی، مطابق با روزهای آخرسال۸۰۶ هجری قمری، کلاویخو، رئیس تشریفات سلطنتی اسپانیا، بهنگامی که بسفارت‌بنزد تیمور می‌رفت ری را بدید، ودرسفرنامهٔ خویش درباب آن نوشت که، بناهای این شهردراین تاریخ متروك مانده، و ویران‌گشته وشهر بکلّی ازسکنه خالی شده‌است[3].

گویا ظاهراً سبب این‌خرابی‌زلزلهٔ عظیمی‌بود که‌اندکی‌پیش‌ازهجوم تیمور در آن‌شهربوقوع‌پیوسته‌بود[4]، لکن‌غیرمسکون بودن‌آنجا باقرائن وشواهد تاریخی که‌از این پس درباب شهر ری مذکور می‌افتد، بهیچ روی سازگاری ندارد، ودراین معنی بتفصیل دربحث ازخرابی ری درفصل ششم همین باب سخن برود.

چون تیمور درگذشت، برخی ازامراء میرزا خلیل سلطان‌بن میرزا میرانشاه ابن امیرتیمور را بسلطنت برداشتند، ودرسمرقند برتخت نشاندند، وشاهرخ میرزا فرزند تیمورنیزکه پس‌ازپدربارث و استحقاق‌درهرات بسلطنت‌نشست، شاهی‌ماوراء-النهر وترکستان را برخلیل‌سلطان مسلم داشت؛ لکن پس ازچهار سال یکی از امراء وی بنام امیر خداداد اورا گرفته ومحبوس ساخت، ومیرزاشاهرخ پس ازاستماع آن اخبار بماوراءالنهررفت، وسرخداداد را ـ که‌کشته شده بود ـ بنزد وی آوردند، و میرزا خلیل ازحبس خلاص شد، وپس ازعهد وپیمان بخدمت میرزا شاهرخ رسید،

(۱) حبیب‌السیر، جزء سوم از جلد سوم ص ۷۶ س ۱۸ ببعد؛ لب‌التواریخ، نسخهٔ مطبوع، ص۱۸۸ س۸.

(۲) مجمل فصیحی، ج ۳ ص ۱۵۵ س۱؛ تاریخ جهان‌آرا، ص۲۳۰ س۱؛ طبقات سلاطین اسلام، ص۲۳۷ س۱۴.

(۳) سفرنامهٔ کلاویخو، ترجمهٔ مسعودنیا، ص۱۷۵ س۱۷.

(۴) ذکراین زلزله چنانکه درشرح خرابی‌ری بیاید، درکتاب «منم تیمورجهانگشا» آمده، لکن بروایت‌آن‌کتاب اعتمادی نیست.

واحترام یافت ، وشاهرخ ویرا بعراق و آذربایجان، که بعهد تیمور نامزد پدرش بود، روان داشت ، این واقعه در سال ۸۱۲ بود .

سلطان خلیل پس ازمدتی در شهر ری[1] بعـارضه‌ای دوسه روزه، در چهارشنبه شانزدهم رجب سال ۸۱۴ رخت بسرای باقی کشید[2]، ودرهمان شهرمدفون شد[3].

۵ شاهرخ میرزا بعهد سلطنت چند بار جهة دفع قرایوسف و پسرانش اسکندر ومیرزاجهانشاه ازسلاطین قراقوینلو ـ که بر آذربـایجان و عراق عرب وبعضی از عراق‌عجم‌وپاره‌ای ولایات ری دست‌یافته‌بودند[4]ـ به‌ری رسید وآنجا ونواحی آن را مُخیّم خویش ساخت ، نخستین آن موارد سال ۸۲۳ بود، وقـرایوسف درهمین سال وفات یافت[5].

۱۰ درسال ۸۳۲ هجری که امیراسکندر پسر قرایوسف سلطانیه را ازتصرف‌مردم میرزا شاهرخ بیرون برد، شاهرخ میرزا باردوم ازخراسان بیرون‌آمد وقصد اوکرد، وچهارم ماه مبارك‌رمضان درظاهرطبرك ری (شمال‌شارستان‌شهر) سراپرده‌برافراشت، وجهة اجتماع سپاه طبرستان وعراق واصفهان و فـارس و لرستان چند روز درآنجا بماند، ومرقد مطهرحضرت‌عبدالعظیم، وآرامگاه ابراهیم‌خوّاص، وامام‌محمدشیبانی ۱۵ را زیارت‌کرد ، و مراسم آن بجاآورد . پس ازجمع شدن سپاهیـان در ری بسوی

(۱) درتاریخ جهان‌آرا ، و لب‌التواریخ نسخهٔ خطی صریحاً « شهرری » درج‌آمده ، و از ری بوصف شهر یاد شده است ، که حاکی از مسکون وآبادبودن‌آنجاست.

(۲) ظفرنامهٔ یزدی ، طبع ۱۸۸۸ ، ص۷۲۰ ببعد؛ مطلع سعدین ، جلد۲، جزء اول ص۱۲۴ س۱۹ ببعد ؛ مجمل فصیحی ، ج۳ ص۲۰۷ س۱۰ ببعد ؛ حبیب‌السیر، طبع ۱۲۷۱ ، جزو سوم از مجلد ثالث ص۱۸۹ س۲۶ ؛ لب‌التواریخ ، نسخهٔ خطی ص ۱۹۰ س ۶ ببعد ، نسخهٔ چاپی ص۱۹۱ س ماقبل‌آخر؛ تاریخ جهان‌آرا ، ص۲۳۶ س۲۵.

(۳) رك: مجلد اول کتاب حاضر ، ص۴۶۴ .

(۴) لب‌التواریخ نسخهٔ مطبوع، ص۲۱۱ـ۲۱۸ ؛ تاریخ جهان‌آرا ، ص۲۴۷ـ۲۵۱.

(۵) لب‌التواریخ ، نسخهٔ مطبوع ، ص۲۱۳س۱۶؛ تاریخ جهان‌آرا، ص۲۴۸ س۱۸؛ دیار بکریه ، ج۱ ص۷۳ س۱۴ ، وص۸۳ س۲ ببعد.

آذربایجان حرکت کرد، ودرذی‌الحجّهٔ این سال درسلماس امیراسکندر را بشکست[۱].

چون شاهرخ بخراسان بازگشت، درسال ۸۳۴ باردیگر اسکندر آذربایجان را درضبط آورد، وبرادر خود امیر ابوسعید را، که ازسوی شاهرخ در آذربایجان‌بود بکشت، ودرسال ۸۳۷درشیروان دست بقتل‌عام زد[۲]. شاهرخ چون براین‌احوال‌وقوف یافت، باردیگر که‌نوبت‌سوم بوداز‌خراسان در ربیع‌الثانی سال۸۳۸ متوجّه عراق شد، تا فتنهٔ اسکندر را دفع کند. شاهرخ دراواسط جمادی‌الأخری به‌ری رسید؛ وچون فصل زمستان بود و برف وسرما حرکت را مانع می‌آمد، دستوری داد تا در آنجا طرح‌قشلاق‌افکندند، وامرا وارکان‌دولت بوریاها‌بساختند و آن‌زمستان آنجا بماندند[۳]. میرزا جهانشاه برادر اسکندر درنیمهٔ ذی‌حجّه در ری بخدمت شاهرخ پیوست. چون فصل زمستان سپری شد، و بهار در رسید عازم آذربایجان شدند. شاهرخ دفع شراسکندر را به‌میرزاجهانشاه واگذار کرد ــ که‌گفته‌اند: بدمست رابغمزهٔ ساقی‌حواله کن ــ اسکندر که تاب مقاومت نداشت بگریخت، و شاهرخ حکومت آذربایجان را تا حد روم و شام به میرزا جهانشاه واگذارد، واز آنجا بیرون‌آمد. این‌واقعه بسال ۸۳۹بود[۴].

شاهرخ درسال ۸۴۶ حکومت ری و قزوین وقم و سلطانیه را به محمد میرزا نوادهٔ خویش‌فرزند بایسنقر میرزا پسرخود داد. بایسنقردرزمان حیات پدر درگذشته

(۱) مطلع سعدین، جلد دوم، جزء اول ص ۳۲۱، ۳۲۲؛ مجمل فصیحی، ج ۳ ص ۲۶۴ س۲؛ لب‌التواریخ، نسخهٔ مطبوع، ص۲۱۵ س۴؛ تاریخ جهان‌آرا، ص ۲۴۹ س۹؛ حبیب‌السیر، جزء سوم از جلد سوم، ص۱۲۸ س۲۸.

(۲) لب‌التواریخ، نسخهٔ مطبوع، ص۲۱۵ س۱۱ ببعد.

(۳) حبیب‌السیر، جزء سوم ازجلد سوم‌ص۱۳۲ س۴.

(۴) مطلع سعدین، جلد دوم، جزء دوم ص۶۷۳ س۱۱ ببعد؛ دیار بکریه، ج ۱ ص۱۰۸،۱۰۹؛ تاریخ جهان‌آرا، ص۲۴۹ س۱۱؛ مجمل فصیحی، ج ۳ ص ۲۷۶ س ۱۶ استطراداً اشاره به قشلاق شاهرخ در ری؛ لب‌التواریخ، نسخهٔ مطبوع، ص۱۸۹ و۲۱۵.

بود. محمد میرزا باجلال وابهتی تمـام بعراق آمد ، و ولایات مذکور را در حبالهٔ دولت خویش آورد[1].

محمد میرزا پس از مدتی بـا جدّ خویش طریق عصیان پیش گرفت[2]. میرزا شاهرخ جهة تدارك كار وی ازخراسان بیرون آمد، ومتوجه فارس شد. میرزا محمد ازفارس بکردستان گریخت. میرزا شاهرخ بازگشته به ری آمد ، ودرفشاپویه قشلاق گرفت؛ چون فصل زمستان بپایان رسید، بامداد یکشنبه ۲۵ ذی‌حجّه سال ۸۵۰ موافق اول نوروز ویرا داعیهٔ زیارت آستان مقدس حضرت عبدالعظیم ومراقد مشایخ طبرك پیدا آمد، وبهنگام طلوع خورشید ازفشاپویه عازم قلعهٔ طبرك شد. درطی راه استری که مرکوب وی بود سرکشی کردن گرفت، وشاهرخ بسبب ضعفی که داشت خویشتن را ضبط نمی‌توانست کرد. پس از استر فرود آمد، واورا برتخت روان انداخته عزم بازگشت کردند، اما درد معده بر وی مستولی شد ، وغشی عظیم ویرا دست داد ، و بحالت احتضار افتاد، و پیش از آنکه ببارگاه برسند، عازم سفر آخرت گردید . نعش اورا بخراسان بردند[3].

ازنکات مهم وبازگفتنی دراین واقعه آنستکه در آن ذکری درپاره‌ای ازمنابع باوصف شهر یعنی بصورت «شهری» آمده ، واین معنی می‌رساند که قسمتهایی از آنجا هنوز آباد و معمور بود ، و صورت شهر داشت . چنانکه ابوبکر طهرانی اصفهانی[4] مؤلف کتاب دیاربکریه ـ که خود بهنگام سوارشدن شاهرخ در ری حضور داشته ـ گفته :

(۱) حبیب‌السیر، جزء سوم از جلد سوم ص۱۳۵ س۸ ؛ دیار بکریه، ج ۲ص ۳۱۶، ۳۱۷ ؛ لب‌التواریخ، نسخهٔ مطبوع، ص۱۹۵ س آخر.

(۲) دیار بکریه، ج۲ ص۲۸۵ س۴.

(۳) مطلع سعدین ، جلد دوم ، جزء دوم ص۸۷۴؛ شرف‌نامه یا تاریخ کردستان ، ج ۲ ص۹۸ ؛ دیار بکریه ، ج۲ ص۲۸۷ ، ۲۸۸ ؛ لب‌التواریخ ، نسخهٔ مطبوع ، ص ۱۹۰ س ۲۱ ، و ص۱۹۶ س۱ ببعد ؛ تاریخ جهان‌آرا ، ص ۲۳۱ س ۱ ؛ حبیب‌السیر، جزء سوم از جلد سوم ص۱۳۷ ، ۱۳۸ ، وص۱۵۶ .

(۴) دیار بکریه، ج۱ ص۴ س ماقبل آخر.

«... در روز نوروز سلطانی، حضرت خاقانی را داعیهٔ زیارت آستانهٔ مقدّسهٔ مشهد عبدالعظیم که در «شهر ری»[۱] پیدا شد [کذا، ظ: پیدا باشد]، ازفشاپویهٔ ری عند طلوع‌الصبح سوار گشته ... در وقت سوار شدن این بندهٔ حقیر محرّر این مسوّده بر درگاه حاضر بود...[۲]»

۵ چون شاهرخ وفات یافت، میرزاسلطان محمد مذکور درسابق به ری آمد، وبتخت شاهی عراق وفارس نشست، وآن حدود را مسخرساخت[۳].

درهمین اوان میرزا جهانشاه قراقوینلو رفته رفته آن طرف عراق را که بـه آذربایجان اتصال‌داشت، درحوزهٔ تصرف می‌آورد[۴]، تاآنکه سلطانیه وقزوین‌وهمدان بوی تعلق گرفت[۵].

۱۰ ازاین تاریخ (۸۵۰) تاسال۸۵۵ هجری سه‌نوبت میان سلطان محمدوبرادرش میرزا بابر، که برتمام‌ولایت خراسان استیلایافته بود[۶]، محاربه رخ داد[۷]. در دونوبت اول ظفر سلطان محمدرا بود. در نوبت آخر سلطان محمد ـ که بدین هنگام غروری سخت بهم رسانیده بود ـ درآخر پائیز از ری کوچ کرده ازسمنان وبسطام گذشته در اسفراین درموضع چناران بابرادربجنگید وشکست یافت، ودر ۱۳ ذی‌الحجّه بفرمان

۱۵ برادر کشته شد[۸]. مدت تسلّط وی بر ری و ولایات عراق شش سال بود.

پس ازسلطان محمد، میرزا بابر درپادشاهی‌استقلال یافت، ودرسال۸۵۶عراق

---

(۱) این اشارت ناقض قول کلاویخو است، که درص۲۲۴ مجلد حاضر گذشت.

(۲) دیار بکریه، ج۲ ص۲۹۰ س۶ ببعد.

(۳) لب‌التواریخ، نسخهٔ مطبوع ص۱۹۶ س۷؛ دیار بکریه، ج ۲ ص ۳۱۸ س ۱۲؛ تاریخ جهان‌آرا، ص۲۳۱ س۱۷.

(۴) دیار بکریه، ج۲ ص۲۹۵ س۹.

(۵) « « ص۲۹۷ س۴.

(۶) « « ص۳۱۸ س۱۶.

(۷) برای وقوف به تفصیل آن، رك: دیار بکریه، ج۲ ص۳۱۸-۳۲۳.

(۸) لب‌التواریخ، نسخهٔ مطبوع، ص۱۹۶ س۱۱؛ دیار بکریه، ج۲ ص ۳۲۴ س۱۰ ببعد؛ تاریخ جهان‌آرا، ص۲۳۱ س۲۱ ببعد.

(واز جمله ری) ویزد وشیراز داروغه‌نشین او شد[۱]؛ تا آنکه بسبب خروج میرزا علاء‌الدوله آن دیار را بمیرزا سنجر سپرده بخراسان رفت[۲].

درسال ۸۵۶ هجری درغیبت میرزا بابر، بتدریج تمامت عراق بتصرف میرزا جهانشاه بن قرایوسف قراقوینلو ـ که چنانکه درص ۲۲۶ مجلد حاضر اشارت‌رفت در سال ۸۳۹ بحکم میرزا شاهرخ حکومت آذربایجان بدو تعلق گرفته بود ـ ۵ در آمد[۳].

میرزا جهانشاه قراقوینلو:

میرزا جهانشاه بتدریج قدرت وعظمتی بهمرسانید، ودرسال ۸۶۲ بخراسان دست یافت ودرشهر هرات فرود آمد، و قرب شش‌ماه باستقلال درآن حدود بماند[۴]، و ۱۰ کوکب سیادتش باوج عروج و استوا رسید. میرزا سلطان ابوسعید ـ که در ترکستان وماوراءالنهر سلطنت داشت ـ سپاهی انبوه فراهم آورده، دفع میرزا جهانشاه راعازم شد[۵]. بدین هنگام به‌میرزا جهانشاه خبر رسانیدند، که پسرش حسن‌علی تبریز را بگرفته وسر بطغیان برداشته است.

وی چون صلاح را در توجّه به آذربایجان دید؛ بدین‌سبب حکایت مصالحه باسلطان ۱۵ ابوسعید درمیان آورد، وخراسان را به ابوسعید مسلم داشت، ودر اوائل سال ۸۶۳ بعراق بازگشت، وبه‌ری رسید؛ از آنجا سپاهی بجانب تبریز روانه کرد. حسن علی بگریخت، ومیرزا جهانشاه ازدنبال به تبریز در آمد[۶].

(۱) لب‌التواریخ، نسخهٔ مطبوع، ص۱۹۷ س۶.

(۲) تاریخ‌جهان‌آرا، ص۲۳۱ س‌آخر؛ لب‌التواریخ، نسخه مطبوع، ص۱۹۷ س۸.

(۳) دیار بکریه، ج ۲ ص ۳۳۵، ۳۳۶؛ لب‌التواریخ، نسخهٔ‌مطبوع، ص ۲۱۶ س ۱۵ ببعد؛ تاریخ جهان‌آرا، ص ۲۴۹ س ۲۴ ببعد.

(۴) لب‌التواریخ، نسخهٔ مطبوع، ص ۲۰۰ س۲۰، وص ۲۱۶ س ماقبل‌آخر؛ تاریخ جهان آرا، ص ۲۴۹ س ۲۷.

(۵) لب‌التواریخ، نسخه مطبوع، ص ۲۰۰ س ۲۴؛ وص ۲۱۷ س ۳.

(۶) دیاربکریه، ج۲ ص۳۵۸،۳۵۹؛ لب‌التواریخ، نسخهٔ‌مطبوع، ص ۲۰۱ س۱ ببعد، وص ۲۱۷ س ۵ ببعد؛ تاریخ جهان‌آرا، ص ۲۴۹ س۲۸ ببعد.

میرزا جهانشاه را پس ازاین وقایعی است ، که بحث در آن باب درخور این مقام نیست، تمامت ممالك عراق‌عرب وعجم (وازجمله‌ری) وکرمان وسواحل‌دریای عمان و آذربایجان تاسرحد روم وشام درزیرنگین اوبود ، اما بتدریج ستارهٔ اقبالش بافول‌گرایید ، ودولتش روبضعف رفت، تا آنکه درسال ۸۷۲ بدفع حسن‌بیك‌بن‌علی

۵ بیك‌بن قراعثمان آق قوینلو (اوزون حسن) که حکومت دیاربکر را داشت ، بدانجا لشکرکشید، اما کاری ازپیش‌نبرد، وزمستان فرارسید ، خواست بازگردد ، درموقع کوچ کردن در عصر روز دوازدهم ربیع‌الثانی بهنگامی که او در منزل خفته بود و لشکریانش ازپیش رفته ، حسن‌بیك فرصت یافته باجمعی از لشکریان خویش برسر اوریختند و ویرا درهنگام فراربکشتند[1].

۱۰ **آق قوینلوها:**

چون این خبر انتشاریافت احوال ولایات منقلب‌گشت، و امرا خروج کردند، درری وخوار امرای‌رستمدار وجلاویان بودند.[2] ازعراق وفارس و کرمان‌وآذربایجان بطلب سلطان ابوسعیدگورکان ازفرزند زادگان تیمور، که درترکستان وماوراءالنهرو خراسان وسیستان تا طبرستان پادشاهی داشت، فرستادند[3].

۱۵ ابوسعید چون براین‌احوال وقوف یافت، نخست حُکّام بلادی را که ازسوی عراق بود بعراق فرستاد؛ این حکام بعراق درآمدند ودر ری نزول کـردند[4]، وعراق را مسخر ساختند؛ سپس خود اودراواخرحوت مطابق اواخرشعبان۸۷۲ متوجه‌عراق وآذربایجان شد[5].

سلطان چون ازعراق‌گذشت وبمیانه رسید، حسن‌علی‌وجمعی‌ازامراء جهانشاه

(۱) دیار بکریه ، ج ۲ ص ۴۲۲ - ۴۲۵ ؛ لب‌التواریخ، نسخهٔ مطبوع، ص ۲۰۱ س ۱۴ ، وص ۲۱۸ س ۱ ببعد؛ تاریخ جهان‌آرا، ص۲۵۰ س ۱۰ ، وص ۲۵۲ س۰۷

(۲) دیاربکریه ، ج ۲ ص ۴۳۲ س ۱۵ .

(۳) « « « ص ۴۳۳ س ۱ ببعد ،

(۴) « « « صحیفهٔ فوق، و ص ۴۴۳ س ۱۵.

(۵) لب‌التواریخ ، نسخهٔ مطبوع، ص ۲۰۱ س ۲۰ ببعد.

بوی پیوستند[۱]، و از سوی حسن بیك قاصدان بنزد وی می آمدند و تقاضای صلح می کردند، و او ازغایت غرور نمی پذیرفت. حسن بیك چون ازصلح مأیوس گشت راه خلاف پیش گرفت. ابوسعید از راه اردبیل بقراباغ رسید. حسن بیك راهها را از هرسو مسدود ساخت تا دراردوی سلطان ابوسعید قحطی پدیدآمد. حسن بیك با ۵ امرای سلطان ابوسعید جنگ کرد و پیروز شد. ابوسعید ـ که عرصهٔ عراق وخراسان و ماوراءالنهر تاحدودهند وخطا که ملك اوبود درنظرش چون چشم ترکان تنگ می نمود ـ در آن محل بسوراخی که مخفی تواند شد راضی بود ونمی یافت، خواست معاودت نماید حسن بیك باپسران در رسیدند، و اورا در وقتی که از اردو بیرون رفته و راه سلطانیه وری را پیش گرفته بود، بگرفتند وبازگردانیدند؛ وچون ابوسعید گوهرشاد ـ ۱۰ بیگم زن شاهرخ میرزا رابناحق کشته بود، اورا بعد ازسه روزبدست یادگارمحمد که نبیره‌زادهٔ گوهرشاد بیگم بود دادند، و اوبقصاص خون گوهرشاد دربیست ودوم رجب سال ۸۷۳ ابوسعید را بکشت[۲].

حسن بیك آن زمستان را درمغان بماند، و داروغگان بتمامی ولایات آذربایجان وعراق روان داشت[۳].

۱۵ ری را به دارابیك داد[۴]؛ و خود درسال ۸۷۴ بعراق آمد، وازآنجا به شیراز رفت[۵]. حاصل آنکه به مدتی اندك عراقین و فارس و کرمان و آذربایجان را باختیار آورد[۶]، و سکّه بنامش زدند[۷].

(۱) دیاربکریه، ج ۲ ص ۴۷۱، ۴۷۲، و ص ۵۰۹ س ۱ ببعد.

(۲) دیار بکریه، ج ۲ ص۴۸۸ـ۴۹۱؛ تاریخ گیلان ودیلمستان مرعشی، ص۳۲۵س ۹ ببعد؛ لب‌التواریخ، نسخهٔ مطبوع، ص ۲۰۱، ۲۰۲، و ص۲۲۰؛ تاریخ جهان‌آرا، ص ۲۳۷، ۲۳۸، و ص ۲۵۲.

(۳) تاریخ جهان‌آرا، ص ۲۵۲ س ۲۷.

(۴) دیار بکریه، ج۲ ص ۴۹۹ س ۸.

(۵) دیاربکریه، ج۲ ص ۵۲۴ س۱۰ ببعد؛ لب‌التواریخ، نسخهٔ مطبوع، ص ۲۲۰ س ماقبل آخر.

(۶) لب‌التواریخ، نسخهٔ مطبوع، ص۲۲۱ س۶.

(۷) دیاربکریه، ج ۲ ص ۵۱۴ س ۱۴، وص ۵۲۴ س۱۱ ببعد.

از این پس ری و نواحی آن بمدتی قریب ۳۰ سال در تصرف شاهان آق قوینلو بود، تا آنکه شاه اسماعیل صفوی آن دودمان را بر انداخت.

حسن بیك یا اوزون حسن، درشب عید فطر سال ۸۸۲ در تبریز درگذشت[۱].

بعهد این خاندان گاه ازسوی پادشاه گیلان تجاوزهایی بحدود ری و قزوین می‌شد، چنانکه بزمان رستم بیك بن مقصود بیك بن اوزون حسن، در پادشاهی کار کیا میرزاعلی بن کار کیاسلطان محمد در گیلان، میرعبدالملك سیفی که مقدم امرای گیلان بود، بعضی از بایندریه (بایندری = آق قوینلو) را در ری وقزوین بقتل آورده، وسلطانیه را غارت کرد، و ایبه سلطان را بمقابله با لشکر قاجار بگیلان فرستادند، چون ایبه سلطان از حوالی قزوین گذشت میر عبدالملك ازو فرار کرد. لشکر قاجار بسیاری از لشکر گیلان را در ماه رمضان ۸۹۸ بقتل آوردند[۲].

از میان شاهان آق قوینلو، محمدی میرزا پسر یوسف بیك بن اوزون حسن را به ری توجهی بود. وی را درحدود سال ۹۰۳ جمعی از امرای آق قوینلو در عراق بسلطنت برداشتند[۳]. محمدی میرزا تمامت ولایت عراق را بتصرف آورد، ودر ملك ری رحل اقامت افکند، ایبه سلطان والوندبیك برادر محمد بدفع وی بعراق آمدند، وچون بحدود ری رسیدند محمدی میرزا فرار کرده بقلعهٔ اِستا (یا استاره درمازندران) بنزد حسین کیای جلاوی رفت. ایبه سلطان والوندبیك درقم قشلاق گرفتند، و برادر ایبه کزل احمد رابالشکری جهة دفع محمدی میرزا در ورامین بگذاشتند. دراواخر زمستان محمدی میرزا باتفاق حسین کیای جلاوی بر کزل احمد شبیخون زدند ولشکرش را متفرق ساختند.

دراین وقت محمدی میرزا را درعراق ترقیی تمام دست داد، واکثر امرای عراق بقدم اخلاص پیش وی رفتند، وسلطنتش را پذیرفتند. با ایبه سلطان ومختار السلطنهٔ الوند در شوال سال ۹۰۴ جنگ کردند، ایبه سلطان کشته شد و الوند بحدود دیاربکر رفت، ومحمدی میرزا به تبریز آمد.

(۱) لب التواریخ، نسخهٔ مطبوع، ص ۲۲۱ س ۲۱؛ تاریخ جهان آرا، ص ۲۵۳ س ۱۳.

(۲) لب التواریخ، نسخه مطبوع، ص ۲۲۶ س ۱ ببعد. برای اطلاع براحوال کار کیا میرزاعلی، رك: تاریخ جهان آرا، ص ۸۵ س ۱۷.

(۳) لب التواریخ، نسخهٔ مطبوع، ص ۲۲۸ س ۲۳ ببعد.

دراین هنگام برادران ابیه سلطان، سلطان مراد از نسل حسن را بفارس بردند و بپادشاهی برداشتند. محمدی میرزا جهة دفع ایشان عزم عراق کرد، ودرسنهٔ ۹۰۵ درحدود اصفهان جنگ کردند، و محمدی میرزا بقتل آمد[1]، وسلطان مراد استیلا یافت، ودر مصالحهٔ با الوند میرزا عراق وفارس اورا شد[2].

5

صفویان :

دراوائل سال ۹۰۷ شاه اسماعیل صفوی آذربایجان را ازتصرف الوندمیرزای آق‌قوینلو بدرآورد، وپس ازیکسال بجهة دفع سلطان مراد بجانب عراق حرکت کرد، ودرتاریخ ۲۴ ذی‌الحجّه شال ۹۰۸ درحدود همدان وی را بشکست؛ وعراق را نیز باختیار گرفت[3].

10 در ربیع‌الاول سال ۹۰۹ بشیراز رفت، وسراسرعراق و فارس و کرمان اورا شد، وآن زمستان را درقم گذراند.

بدین موقع میرحسین کیای جلاوی را ــ که از سوی شاهان آق قوینلو مدتها حاکم فیروزکوه ودماوند وخوار وسمنان بود ــ عصیانی عظیم دست داد. وی به‌ری آمده، والیاس بیك ایغوت‌اغلی را، که ازجانب شاه اسماعیل حاکم ری بود، بقتل
15 آورده، ومردم آنجا را غارت کرد. بعضی ازبقایای امرای آق‌قوینلو نیز بوی پناه برده بودند.

شاه اسماعیل دراواخر زمستان در دوازدهم رمضان ازراه کاج و دیر (راه قدیم قم به‌ری) در ری فرودآمد، وازآنجا بقلعهٔ گلخندان که درتصرف جلاویان بودرفت، وآنجا وقلعهٔ فیروزکوه را بتصرف آورده بپای قلعهٔ استا(درمازندران) که حسین کیای
20 جلاوی وچندتن دیگر بدانجا تحصّن نموده بودند رفت، وآنرا نیز پس از مقاومتی

(۱) حبیب‌السیر، جزء چهارم ازجلد سوم ص ۲۲ س ۸؛ لب‌التواریخ، نسخهٔ مطبوع ص ۲۲۹، ۲۳۰؛ تاریخ جهان‌آرا ص ۲۵۶.

(۲) لب‌التواریخ، ص ۲۳۰ س ماقبل‌آخر؛ تاریخ جهان‌آرا، ص ۲۵۷ س ۱۲.

(۳) لب‌التواریخ، نسخهٔ مطبوع، ص ۲۳۱، ۲۳۲ و ص۲۴۲، ۲۴۳، وص ۲۵۶؛ تاریخ جهان‌آرا، ص ۲۵۶، ۲۵۷ و ص ۲۶۶، ۲۶۷.

بگشود. (مؤلف کتاب لب التواریخ یحیی بن عبداللطیف، که از ناقلان این اخبار است در این سفر خود ملازم رکاب شاه اسماعیل بود) . پس از فتح قلعه ، اردوی شاه اسماعیل به ری مراجعت کرد[۱] .

شاه اسماعیل بار دیگر در سال ۹۲٤ از قم بری آمد، ودر آنجا چند روزی بیمار شد ؛ صاحب حبیب السیر در این باب گفته :

«بعد از انقضاء فصل دی ، حضرت اعلی از قم به ری خرامید [۹۲۴ ه]. در آن مملکت مزاج همایون از سرحدّ اعتدال به مقام اعتلال انتقال کرد ، و اندك سقمی عارض ذات ملکی ملکات شده قوای طبیعی روی بضعف آورد ... در روز دهم از حدوث آن حالت مسألت فقرا ومساکین عزّ اجابت یافت (یعنی شاه بهبود پیدا کرد)...»[۲]

شاه اسماعیل پس از بازیافت صحت، از ری عازم اصفهان شد.[۳]

وی درصباح دوشنبه ۱۹ رجب سال ۹۳۰ در گذشت ، وشاه طهماسب پسرش بجایش نشست[۴].

شاه طهماسب بسال ۹۴۳ بری آمد، ودر تاریخ جهان آرا در احوال وی در وقایع این سال چنین اشارت رفته :

«... درصباح سه شنبه دهم ربیع الثانی از آنجا (قزوین) بری رفته، در آنجا خواجه میرك شرف الدین کرمانی که سالها منشی دیوان اعلی بوده ، وفات یافت ، مهم او به محمدی بیك برادر امیر زکریا مفوّض گشت[۵].»

شهرری، هرچند بشرحی که درفصل ششم همین باب در بحث ازخرابی ری بیاید، پس ازفاجعه مغول عظمت واعتبار پیشین خویش را ازدست بداد ، لکن تابدین

---

(۱) لب التواریخ ، نسخهٔ مطبوع ، ص ۲۴۳ ، ۲۴۴؛ تاریخ جهان آرا ص ۲۶۸.

(۲) حبیب السیر، جزء چهارم ازجلد سوم ص ۸۵ س ۱۵.

(۳) « « ص ۸۶ س ۲۶.

(۴) لب التواریخ ، نسخهٔ مطبوع، ص ۲۵۹ س۹، وص ۲۶۲ س ۱۰ ؛ تاریخ جهان آرا، ص ۲۸۱ س ۴.

(۵) تاریخ جهان آرا ، ص ۲۹۲ س ۶.

تاریخ در حوادث و وقایع و اتفاقاتی که بدان پهنه تعلق می‌یافته - هنوز ذکر و شهرتی داشته ، ومحور کارها و محطّ رحال ومهبط رجال بوده است ، وهمهٔ اخباری که ازص ۲۱۴ مجلد حاضر تابدین‌جا درج افتاده، که درپاره ازآنها از ری بوصف شهر یاد شده[1] ، شاهد این دعوی است ؛ لکن ازاین تاریخ ببعد طهران ، این فرزند خوش رشد مادر ری ، جای ویرا می‌گیرد، و نام وآوازه پیدا می کند ؛ و شاهان به هنگام گذر از آن پهنه بدانجا روی می‌نهند ، و ازین پس خردك خردك آبادانی و وسعت پیدا می کند . تا آنکه‌بصورت شهری درمی‌آید ، و پای تخت کشورمی‌شود.

درآغاز عهد صفویان هنوزگاه از ری بوصف شهر یاد می‌شده ، وذکرآن در فصل ششم درمبحث خرابی ری بیاید .

شاه طهماسب و طهران:

هرچند موضوع بحث ازتاریخ‌ری ونواحی‌آن، بعهد شاه طهماسب که‌طهران مورد توجه قرارمی‌گیرد پایان می‌یابد ، وبتدریج طهران وارث شهرت وعظمت آن شهرکهن می‌شود، ودر داروگیرهای آن پهنه دیگر ذکری از ری بچشم نمی‌خورد؛ لکن چون بی‌گمان تاریخ ری مقدمه‌ای برای تاریخ طهران تواند بود، تتمیم فائدت را جهة تکمیل تاریخ آن دیار ، این بحث تاآغاز پای‌تختی طهران- که تاریخش از آن پس‌روشن است- با اختصاری تمام ادامه می‌یابد.

شاه طهماسب بسال ۹۴۴ به طهران درآمد، درتاریخ جهان‌آرا در وقایع این سال چنین درج آمده :

« نوروز ایت ئیل دوشنبه نهم شوال درجمادی الاخر ظاهرطهران معسکر همایون‌گردید ؛ ودر آنروز حکم مطاع بگرفتن میرقوام‌الدین نوربخش شده...[2]»

طهران بسبب کثرت میاه واشجارمورد توجه شاه‌طهماسب قرارگرفت، وبسال

(۱) رك ، ص ۲۲۵ مجلد حاضر، واقعه مرگ سلطان خلیل در ۸۱۴ هجری ، و ص ۲۲۸،۲۲۷ مرگ شاهرخ در ۸۵۰ هجری .

(۲) تاریخ جهان آرا ، ص ۲۹۲ س ماقبل آخر . نیز، رك : مرآت‌البلدان ، ج ۱ ص ۵۱۲ س ۱۰.

۹۶۱ فرمان داد بارویی بگرد آن احداث کردند، که دورش شش‌هزار گام بود، وصد وچهارده برج بعددسور قرآن کریم برای باروقرارداد، ودرهر برجی یك سوره‌ازسور قرآن مجید دفن کردند ، و چهار دروازه برای شهر بساختند[1]، و دور بارو خندقی بوجود آوردند، چون خاك خندق کفایت ساختن قلعه وبرج را نمی کرد ، ازچال میدان و چال حصار برای بارو خاك برداشتند ، و ازهمان وقت این دو محل بدین دو نام شهرت یافت[2]

دنبالهٔ تاریخ پهنهٔ ری، یا تاریخ طهران تا آغاز عهد پایتختی :

ارك طهران که سالها مقرسلطنت بود ، ازبناهای افغانیهاست که در کنار شهر احداث کرده بودند[3]، وایشانرا عادت چنان بود که ارك را درمحلی می‌ساختند که از یکسو بصحرا بپیوندد که درمواقع خطرراه‌گریز باشد[2]. این صحرامیدان سپه (میدان توپخانه) فعلی طهران بوده است، و درزمان زندیه نیز عماراتی در آنجا ساخته شد[4]. ارك محاط بقلعه وخندقی علاوه برقلعه وخندق بزرگ شهر بود[5].

(۱) این چهاردروازه بدین قرار بود : اول ـ دروازهٔ حضرت عبدالعظیم یا دروازهٔ اصفهان درجهة شمالی خیابان مولوی فعلی، ابتدای بازار دروازه . دوم ـ دروازهٔ دولاب در مدخل بازارچهٔ نایب‌السلطنه درخیابان ری فعلی. سوم ـ دروازهٔ شمیران درمدخل پامنار . چهارم ـ دروازهٔ قزوین درمدخل بازارچهٔ قوام‌الدوله درمیدان شاپور فعلی . اما دروازه دولت که‌درمدخل خیابان باب‌همایون قرارداشت، راه‌ورود به‌ارك بود، وارك‌راچنانکه‌درمتن‌همین‌صفحه اشارت رفته‌افغانیها بناکردند، ودروازهٔ محمدیه را نیزمحمدشاه ساخت، رك: نقشهٔ دارالخلافهٔ طهران درذکرطهران درمبحث نواحی‌ری مجلدحاضر؛ اطلاعات ماهانه سال۴شمارهٔ۹(۴۵) آذر ۱۳۳۰ مقالهٔ آقای مصطفوی ص ۵.

(۲) مرآت‌البلدان ، ج۱ ص۵۱۱ س۱۲ ببعد؛ ملحقات روضة‌الصفا ، ج ۸ ص ۱۵۱ س ۲۳ ، و ج ۹ ص ۱۹۷ س ۷ ؛ احسن‌التواریخ ص۴۸۹ س۸؛ آنندراج ذیل ری وتهران؛ زینت‌المجالس ، ص ۷۱۵ .

(۳) جهانگشای نادری ، ص ۱۰۰ س ۵ .

(۴) المآثروالآثار ، ص۶۰ س۲ ستون چپ.

(۵) جهان نمای‌مسیوژان، ورق۱۰۳ص۱س۸.

طهران تازمان شاه طهماسب بارو نداشت[۱].

بازارهای طهران نیز هم بدان عهدآبادانی یافت، و این قصبه صورت شهر بخود گرفت، چنانکه امین احمد رازی در هفت اقلیم گفته :

«طهران درزمان فرمان فرمای ایران شاه طهماسب صفوی بزینت باره وزیور اسواق متحلی گردید، سمت شهریت پذیرفت...[۲]»

با این حال درزمان شاهان صفوی عمارت مهمّ سلطنتی درطهران ساخته نشد[۳]. دانشمند محقق ونویسندهٔ مفضال آقای جمال زاده درمقالت خویش درباب طهران نوشته‌اند :

«... در عهدآخرین پادشاهان صفوی بعضی اوقات طهران مقرّموقّتی دربار شد، وحتی شاه‌سلیمان (۱۰۷۸–۱۱۰۹) درآنجا قصری بنانهاد...[۴]»

ونیز درمرآت‌البلدان درذکر چهارباغ‌طهران اشارت رفته که، این چهارباغ درمحلی‌بوده که حالا(زمان مؤلف) ارك سلطنتی وعمارات‌دیوانی است، وشاه عباس ماضی آنرا بناکرده است[۵].

قریب یك ثلث فضای درون باروی شاه طهماسبی را خانه‌ها ، و دو ثلث دیگر را باغهای شهر در میان داشت .

پیترو دولاوال (Pietro della Valle) ایتالیائی‌سیاح مشهور، که بعهد شاه‌عباس درسال ۱۰۲۸هجری بایران سفرکرده وطهران را دیده، چنین می گوید:

(۱) سفرنامهٔ کلاویخو ، ترجمهٔ فارسی، ص۱۷۵ س ۱۰ . کلاویخو اواخرذی‌الحجهٔ سال ۸۰۶ هجری به طهران آمد و آنجا را بدید .

(۲) هفت‌اقلیم، ج ۳ ص ۷ س۱ ببعد . نیز، رك: جهان نمای‌کاتب‌چلپی، صاحب کشف الظنون، ص ۲۹۲ س ۲۶.

(۳) مرآت‌البلدان ، ج ۱ ص ۵۱۱ س ۱۹.

(۴) مجلهٔ‌کاوه شمارهٔ۲غرهٔ جمادی‌الاخره سال۱۳۳۹قمری ص۱۰ س۱۶ستون راست.

(۵) مرآت‌البلدان، ج۱ ص۵۱۹ س۲۴ ، وج۴ ص۳۲ س۲۲.



طهران و بارو و برجهای شاه طهماسبی آن در آغاز عهد پایتختی (با تصرفات آقا محمدخان قاجار)
دروازهٔ اصفهان در سمت جنوب (خیابان مولوی فعلی) دیده می‌شود
عکس از سفرنامهٔ کر پرتر

«طهران بزرگتر از کاشان لکن جمعیت آن کمتر است . یـک ثلث از اراضی داخل بارو را بناها، و دوثلث دیگر را باغها تشکیل می‌دهد. در آنجا میوه‌های خوب ازهرنوع بعمل می آید که به‌اطراف می‌برند . در تمام کوچه‌ها جویهای آب روانست

که پس از پیچ وخمها بباغها می‌رسد . در کوچه‌های داخل آبادی درختهای چنار فراوان کاشته‌اند ، و پاره‌ای از این درختها بقدری بزرگ است که چهار نفر بسختی آنرا دربغل می‌گیرند. اما درطهران عمارت قابل ذکری وجود ندارد[۱].»

این بود شرح اجمالی بناهای شاه طهماسب صفوی، وصورت شهرطهران.

درسال ۹۹۵ شاه‌عباس بزرگ درطهران پدر خودراکه باشارت مرشدقلی‌خان زندانی کرده بود احضار کرد، ومورد بزرگداشت قرارداد[۲].

درسال ۹۹۶ شاه عباس بقصد تنبیه عبدالمؤمن خان ازبك ، که در خراسان شورشی برپا کرده بود، ازقزوین بعزم خراسان به طهران‌آمد، ودراین شهربیمار شد، وپنجاه روز دربستر بماند، وسپاهیانش بپراکندند. وی چون از معالجت اطبا طرفی برنبست، بآستان حضرت عبدالعظیم التجا برد وبهبود یافت[۳]. نوشته‌اندکه شاه‌عباس دراین سفر لعنت کردکسی راکه ازخارج شهر طهران داخل این شهر شود وشب را درآن بیتوته نماید[۴].

درسال ۱۰۵۱ پادشاه ماوراءالنهر امامقلی‌خان بعزم زیارت مکهٔ معظمه بطهران رسید، وشاه عباس‌دوم ازقزوین جمعی‌را تاطهران‌باستقبال فرستاد، و ویرا به‌اعزازی تمام به قزوین بردند[۵].

ازصفویان‌شاه‌سلطان‌حسین‌درطهران چندی‌توقف‌نمود. وی‌درسال۱۱۳۵، بدان هنگام‌که محمودافغانی به‌پاره‌ای ازبلادایران تسلّط داشت، درطهران مقیم بود، ودر اینجا سفیر سلطان احمد سوم را پذیرفت[۶]، و ویرا بعمارت چهارباغ[۷]که عمارت

(۱) مرآت‌البلدان ، ج۱ ص۵۱۱ س ۲۴؛ مجلهٔ کاوه شمارهٔ ۲ ، غرهٔ جمادی‌الاخره سال ۱۳۳۹ قمری، مقالهٔ دانشمند محقق آقای جمال‌زاده دربارهٔ طهران ، ص ۹ س ۱۸ ستون چپ .

(۲) مرآت‌البلدان ، ج ۱ ص۵۱۳ س۴ .

(۳) مرآت‌البلدان ، ج ۱ ص۵۱۳ س۶ .

(۴) مرآت‌البلدان ، ج ۱ ص۵۱۱ س۲۰ .

(۵) » » ص۵۱۳ س۱۴ .

(۶) مرآت‌البلدان، ج۱ ص۵۱۳ س۲۴ .

(۷) ذکراین چهارباغ درصحیفهٔ ۲۳۷ مجلد حاضر گذشت .

سلطنتی طهران بود وارد ساختند[۱].

دراین سال افغانیها درطهران خرابیها وخسارات زیادی وارد ساختند[۲].

درسال ۱۱۳۷ شاه طهماسب ثانی چون درقزوین ازقتل شاه سلطانحسین اطلاع یافت بتخت جلوس کرد، سپس به آذربایجان وشیروان رفته ، از طریق طارم بطهران آمد، وازفتحعلی‌خان قاجار استمداد کرد، وبسوی لاریجان ومازندران رفت . پس‌از حرکت وی درفاصله‌ای اندك اشرف افغان ازراه قم بطهران رسید، وشهررا درحصار گرفت. فتحعلی‌خان بقصد الحاق به اردوی شاه طهماسب بقریهٔ ابراهیم آباد طهران رسید، ویکروز درحوالی طهران جنگی سخت بین او واشرف برفت ، وشب هنگام بسوی لاریجان راند تا بشاه طهماسب بپیوندد[۳].

نادر را درضمن مسافرتهای خویش‌گاه‌گذر بطهران می‌افتاد[۴]، و در وقایع‌سال ۱۱۴۴هجری یکبار ولایت طهران را مخیّم حشم خویش ساخت[۵].

درسال ۱۱۵۴ هجری پس ازتیراندازی بسوی نادر، پسر وی رضاقلی میرزا دستوری یافت که درطهران بماند، ومالیات طهران با خراجات سرکار شهزاده مقرر گردید[۶]. بدنبال این توقیف بود که رضاقلی میرزا بنزد پدر احضار و به فرمان وی کور شد[۷].

(۱) مرآت‌البلدان ، ج۱ ص ۵۱۹ س۲۴ .

(۲) مجلهٔ‌کاوه شمارهٔ ۲ غرهٔ جمادی‌الاخره سال ۱۳۳۹ قمری، مقالهٔ ممتع نویسندهٔ محقق آقای جمال‌زاده در بارهٔ طهران ، ص۱۰ س۲۵ ستون راست .

(۳) مرآت‌البلدان ، ج ۱ ص ۵۲۱ س ۱ ببعد؛ جلد اول تاریخ قاجاریه ازمجلدات ناسخ‌التواریخ، ص۷ س۲۲.

(۴) جهانگشای نادری ، ص۱۳۶ س۱۶، دروقایع سال ۱۱۴۳ .

(۵) جهانگشای نادری ، ص۱۸۵ س۴ .

(۶) جهانگشای نادری در وقایع سال۱۱۵۴ ، ص ۳۶۷ س۱۷؛ درهٔ نادره، ص۵۹۱ س ۱ .

(۷) درهٔ نادره ، ص۵۹۱ – ۵۹۳.

در سال ۱۱۷۱ محمد حسن خان قاجار که در شیراز بمقابله با کریم خان زند سرگرم بود، چون بر وی غالب نیامد بازگشت، و از راه اصفهان بطهران رسید[۱].

هم در سال ۱۱۷۱ ــ که سپاه محمدحسن خان قاجار از گرد وی بپراکندند، و سرگرم سرکوب کردن امیران یاغی خویش بود، وطهران و نواحی آن خالی ماند ــ کریم‌خان زند نزول و توقف درطهران را صلاح دولت خویش دید؛ پس بدین‌شهر درآمد، و درعمارت و آبادانی و وسعت آن بکوشید[۲]. 5

درسال ۱۱۷۲ سبزعلی نام کرد باتفاق محمدعلی‌خان قاجار برادرمحمد حسین خان دوّلو محمدحسن خان‌را بکشتند، وسرش را به‌طهران نزدکریم‌خان فرستادند. سررا بهنگامی که کریم‌خان در دارالامارهٔ خویش برمسند سلطنت نشسته بود، به‌پیش او آوردند؛ وی فرمان داد تا آنرا بشستند و در حضرت شاهزاده عبدالعظیم بخاک سپردند. 10

بدین هنگام سلطنت ایران مستقلاً کریم‌خان را شد، و در دیوان خانهٔ طهران بشاهی نشست. تاریخ این واقعه درناسخ‌التواریخ سال ۱۱۷۱ درج آمده[۳].

کریم‌خان درتابستان سال ۱۱۷۳ بسبب بدی هوای طهران بشمیران رفت، و فرمان داد درغیبت او عمارت سلطنتی ودیوانخانهٔ بزرگ وباغ جنب دیوانخانه و حرمخانه در طهران بساختند. ویرا در عمران این شهر اهتمامی بلیغ بود، وقصد داشت که آنجا را پایتخت خویش قراردهد[۴]. 15

درسال ۱۱۷۶ چون کار دولت کریم خان قوام یافت، وخاطرش از تشویش مخالفان بیاسود، وملك خراسان را بفرزندان نادرشاه بازگذارد، ازصرافت توقف‌در

(۱) مرآت‌البلدان، ج ۱ ص ۵۲۲ س ۱. برای وقوف برجریان این واقعهٔ رك: ناسخ‌التواریخ، جلد اول تاریخ قاجار ص ۱۰-۱۳.

(۲) ملحقات‌روضة‌الصفا، ج۹ ص۱۹۷ س۱۶؛ مرآت‌البلدان، ج۱ ص۵۲۲ س۷ ببعد.

(۳) ناسخ‌التواریخ، جلد اول تاریخ قاجار ص ۱۴ س۲ ببعد؛ مرآت‌البلدان، ج ۱ ص۵۲۲ س۱۵.

(۴) مرآت‌البلدان، ج۱ص ۵۲۲ س ۲۰

طهران بیفتاد، وبولایت فارس رفت، ودرشیراز متمکن گردید، وحکومت طهران را به غفورخـان محول کرد ، و چون او در وبای طهران بمرد طاهرخـان زند جایش را بگرفت[۱].

درسال ۱۱۹۷ هجری وبائی سخت درطهران بروز کرد ، که جمعی بسیار از اهالی آن دیار را بکشت، که از آن‌جمله غفورخان مذکور درسطور فوق بود[۲].

درسال ۱۱۹۸ علی‌مرادخان زند که دراصفهان و آن نواحی استقلالی یافته‌بود، وداعیهٔ سلطنت داشت، عزم محاربه با آقا محمدخان قاجار راکرد وبه طهران رسید. آقا محمد خان که در استراباد بود قوائی در آنجا ومازندران بسر کوبی نیروی علی‌مرادخان بگمارد، وویس‌خان پسر ویرا منهزم ولشکرش را متفرق گردانید[۳].

در سال ۱۱۹۹ علی‌مرادخان بسبب طغیان جعفرخـان دراصفهـان ، ازطهران بدان دیارباز گشت، ودر مورچه‌خورت درگذشت[۴].

درهمین سال آقامحمدخان قاجار از مازندران آهنگ عراق کرد ، پس از فتح اصفهان وقم وهمدان بطهران آمد و آنجا را بتصرف گرفت[۵].

درروزیکشنبه نوروزسال ۱۲۰۰هجری نبوی، مطابق بایازدهم جمادی‌الاولی، آقامحمد خان‌قاجار درطهران براریکهٔ شاهی‌جلوس کرد، وبنامش سکّه زدند، وخطبه خواندند، وقاسم‌خان دولو بکوتوالی قلعه طهران مأمورشد. طهران درایـن تـاریخ پای‌تخت کشور شد، و این شهر را دارالخلافه خواندند[۶].

(۱) ملحقات روضةالصفا ، ج ۹ ص ۱۹۷ ؛ مرآت‌البلدان، ج۱ ص۵۲۳ س۱۲.

(۲) مرآت‌البلدان، ج ۱ ص۵۲۵ س۳.

(۳) مآثرالسلطانیه، ص۱۷ ؛ ناسخ‌التواریـخ ، جلد اول تاریخ قاجار ص ۲۳ س۱۹؛ مرآت‌البلدان، ج۱ ص۵۲۵س۱۰.

(۴) ناسخ‌التواریخ، جلداول تاریخ‌قاجارص۲۵س۲؛مرآت‌البلدان، ج۱ص۵۲۵س۱۵.

(۵) مآثرالسلطانیه ، ص۱۷ ؛ ناسخ‌التواریخ ، جلد اول تاریخ قاجار ص ۲۵، ۲۶ ؛ مرآت‌البلدان‌صحیفهٔ فوق .

(۶) ملحقات روضةالصفا ، ج۹ص ۲۰۰ س۱۶؛ مرآت‌البلدان ، ج۱ ص ۵۲۶ س ۶. تاجگذاری آقا محمدخان در نوروز سال ۱۲۰۹ بود: ناسخ‌التواریخ، جلد اول تاریخ‌قاجار ص۴۱ ؛ مرآت‌البلدان، ج۱ ص۵۲۷ س۲۳ .

مطالب این‌فصل بدین‌جا پایان می‌پذیرد، و بمناسبت بدین‌نکته اشارت می‌رود که اگردرپاره‌ای ازموارد، ذکربرخی‌ازنامها یانقل‌بعضی ازحوادث فُجائی‌وبی‌مقدمه بنظرمی‌رسد، سبب آنست که دراین مهمّ بناءکاربراختصاربوده‌است، وبیان‌احوال‌همه اشخاص(هرقدرهم‌مختصرباشد)، ونیزتمهید مقدمه‌ای‌برای ثبت‌وقایع‌سخن‌را بدرازا می‌کشاند، و این خلاف مقصود بود. ۵

فصل دوم

ری و حوادث ناشی از قهر طبیعت:

شهر باستانی ری را پیش آمدهای مرگ خیز ، و رویدادهـای نـابود کنندهٔ بی‌زنهار ـ که ارادهٔ مردم را دربوجودآمدن‌آنها مدخلیّتی نبوده ، همانند بیماریهای مُهلك، وزمین لرزه‌های مخرب، وخشکسالیها، که زیانهای مالی‌وجـانی بسیار وارد می‌ساخته ـ فراوان بوده است ؛ واهمّ آنچه در این باب درمنابع مورد استفاده بنظر رسیده، بدین تلخیص است : ۱۰

۱ـ بعهد سلوکوس اول‌معروف به نیکاتر (Nicator) که درسالهای ۲۸۰-۳۱۲ پیش از میلاد مسیح بر کشور ما حکومت داشت، زمین لرزه‌ای شدیـد شهر ری را ویران‌کرد . وی این شهر را از نـو بساخت ، و بیاد موطن خویش نام « اورپس » (Europos) بدان داد. دراین باب، وذکراسنادآن درمجلد اول کتاب حاضر،ص۷۵، ۷۶ بشرح سخن رفت. ۱۵

۲ـ بسال ۲۳۶ هجری زلزله‌ای شدید در ری موجب مرگ چهل وپنج هزار تن آدمی شد؛ این واقعه در کتاب تبصرة‌العوام چنین ثبت افتاده :

«...متوکل‌بفرمود تا تربت حسین (ع) وشهدا را شیار کردند وبکاشتندتامردم بزیارت نروند ، درسال دویست وسی‌وشش ازهجرت ؛ ودر آنروز زلزله ظاهر شد ۲۰

درجملهٔ روی زمین، و در شهر ری چهل و پنج هزار آدمی در آن هلاك شدند...[۱]»

۳- درسال ۲۴۱ ازهجرت بادی سرد، که ازسرزمین ترک برخاست وبسرخس رفت وموجب اتلاف نفوس فراوان- بسبب ابتلاء آنان بزکام- می گردید، ازسرخس به نیشابور و ازآنجا به‌ری رسید؛ این باد از ری بهمدان و ازآنجا بسوی حلوان گذشت[۲].

۴- هم درسال ۲۴۱هجری زمین لرزه‌ای سخت خانه‌های ری را خراب کرد، وچندان جمعیت در زیر دیوارها مدفون شدند، که شمارهٔ آنها از حدّ احصاء بیرون بود، این زلزله تا چهل روز متوالیاً تکرار می‌یافت؛ ابن اثیر در وقایع این سال گفته:

«وفیها کانَتْ بالرّیِ زلزلةٌ شدیدةٌ هدمت المساکنَ، ومات تحتَها خلقٌ کثیرٌ لایحصون، وبقیت تَتَرَدَّدُ فیها اربعینَ یوماً...[۳]»

گویا قوام رازی را دراین دوبیت:

زان زلزله که بود گه یحیی بن معاذ
ری‌شد خراب، اگرچه ترا اعتبار نیست
بیجان شدند سیصد و پنجه هزار خلق
معلوم کن، چو قول منت استوار نیست[۴]

بدین واقعه نظر بوده است[۵]. یحیی بن معاذ بسال ۲۵۸ درگذشت[۶].

(۱) تبصرة‌العوام، بتصحیح مرحوم اقبال، ص۱۹۶ س۴.

(۲) تاریخ پیامبران وشاهان، ترجمهٔ سنی ملوك‌الارض والانبیا، ص۱۷۶ س۱۰.

(۳) الکامل، ج ۵ ص۲۹۶ س ماقبل‌آخر.

(۴) دیوان قوامی‌رازی، ص۱ س۱۰.

(۵) درباب وجه این‌احتمال، رك: دیوان قوامی‌رازی، تعلیقات دانشمند محترم‌آقای دکترمحدث، ص۱۷۴-۱۷۷.

(۶) ابن‌اثیر، ج ۵ ص۳۶۷ س ۱۳؛ نفحات‌الانس، ص۵۵؛ هفت اقلیم، ج۳ ص ۸؛ آثارالبلاد، ص۳۸۱.

۵- درسال ۲۴۲ هجری زمین‌لرزه‌ای سخت وسیع درنواحی کومش ورساتیق آن، و ری وخراسان ونیشابور وطبرستان و اصفهان بوجود آمد، وکوهها خرد شد و زمینها شکافهایی شگرف برداشت ، بدانسان که انسانی آسان می‌توانست بدرون آن برود؛ یعقوبی درباب این حادثه نقل کرده :

«وکانت الزلازلُ بقومس و نیسابور وماوالاها سنة ۲۴۲ ، حتی مات بقومس خلق کثیر[۱]» .

سیوطی در تاریخ الخلفا درذکر متوکل عبّاسی نوشته :

« وفی سنة اثنتین و اربعین زلزلت الارض زلزلة عظیمة بتُونُس [کذا، ظ : بقومس] واعمالها والریّ وخراسان ونیسابور وطبرستان واصبهان؛ و تقطّعت الجبالُ و تشقّقت الارضُ بقدر ما یدخل الرجل فی الشق...[۲]»

درشذرات الذهب نیز این واقعه درج آمده[۳].

۶- در سال ۲۴۹ هجری زلزله‌ای مخرب شهرری را سخت تکان داد، وخانها خراب شد، وجمعی کثیر بهلاکت رسیدند ، و باقی مردم شهر را ترک گفته ببیابانها پناه بردند؛ طبری این واقعه را درشرح حوادث سال ۲۴۹ ذکر کرده ، وابن اثیر نیز دربیان حوادث این سال چنین نوشته:

«وفیها اصاب اهلَ الریّ زلزلةٌ شدیدةٌ ورجفةٌ هدمت الدّورَ ، و مات خلقٌ من اهلها ، وهرب الباقُونَ فنزلوا ظاهرَ المدینةِ[۴]» .

۷- درسال ۲۸۰ هجری در ری و طبرستان آبها بخشکید، وچنان شد که هرسه رطل (هررطل = ۱٫۲۷۹۵ کیلوگرم[۵]) آب را به یکدرهم (هر درهم مساوی قدرت

---

(۱) تاریخ یعقوبی، ج ۳ ص۲۱۵ س۱۳.

(۲) تاریخ الخلفا، طبع سال۱۲۷۳ ، ص۳۵۴ س۱۵.

(۳) شذرات الذهب ، ج ۲ ص ۹۹ س ۱۹.

(۴) ابن اثیر، ج ۵ ص۳۱۴ س۱۱.

(۵) مجلد اول کتاب حاضر، ص۵۹۹ س۱۱.

خرید ۲۵ ریال[۱]) می‌فروختند وقیمتها فزونی گرفت ؛ ابن اثیر درضمن حوادث این سال آورده :

«وفیها غارت المیاهُ بالریّ وطبرستان، حتی بلغ الماء ثلاثة ارطالٍ بدرهم ، و غلت الاسعار[۲].»

۵ ۸- درسال ۲۸۱ نیز مانند سال قبل از آن ، در ری و طبرستان خشکسالی و بی‌آبی بود، وطبری وابن‌اثیر دربیان وقایع این‌سال نقل کرده‌اند :

«وفیها غارت المیاه بالریّ و طبرستان[۳].»

۹- درسال ۳۴۴ وبائی بی‌امان بری روی‌آورد، وازمردم آنجا چندان‌بکشت که بشمار نمی‌آمد، وازجملهٔ هلاك شدگان ابوعلی‌بن‌محتاج صاحب جیوش‌خراسان

۱۰ بود؛ ابن‌اثیر درحوادث این‌سال نوشته :

«فی‌هذه السنة وقع بالریّ وباء کثیر مات فیه من‌الخلق مالایحصی، وکان فیمن مات ابوعلی‌بن محتاج الذی کان صاحب جیوش خراسان ومات معه ولده ، و حمل ابوعلی الی الصغانیان، وعاد من‌کان معه من القوّاد الی خراسان...[۴]»

۱۰- درمستهلّ ذی‌الحجه سال ۳۴۶ زلزله‌ای سخت ، بسیاری از بناهای شهر

۱۵ ری را درهم فرو ریخت ، و جمعی کثیر از مردم آنجا را بکشت ؛ ابن اثیر درنقل رویدادهای این‌سال گفته :

«...کانت زلزلة بالری ونواحیها مستهلّ ذی‌الحجّه ، أخربت کثیراً من البلد وهلك من أهلها کثیر...[۵]»

درشذرات‌الذهب‌نیز- بنقل‌ازمنتظم‌ابن‌جوزی- این‌حادثه باتفصیلی‌بیشترشرح

۲۰ داده آمده، که اختصار را ازدرج آن خودداری می‌شود[۶].

(۱) مجلد اول کتاب حاضر، ص۵۹۸ س۱۵.

(۲) الکامل ، ج ۶ ص ۷۷ س ۷ .

(۳) طبری ، ج ۱۱ ص ۳۴۴ س ۶ ؛ الکامل ، ج ۶ ص ۷۸ س ۴ .

(۴) الکامل ، ج ۶ ص ۳۴۸ س ۲۴ .

(۵) « « ص ۳۵۳ س ۲ .

(۶) شذرات الذهب ، ج ۲ ص ۳۷۱ س ۱۸ .

۱۱- درسال ۳۴۷ درشهرهای جبال (که ری نیز در آن شمار است) بیماری وبا کشتاری عظیم کرد، وبیشتر درگذشتگان زنان وکودکان بودند؛ ابن‌اثیر این واقعه را چنین نقل کرده:

«فی‌هذه السنة کان ببلادالجبل وباء عظیم مات فیه‌اکثر اهل البلاد، وکان اکثر من مات فیه‌النساء و الصبیان؛ وتعذّر علی‌الناس عیادة المرضی و شهود الجنائز، لکثرتها..[1]» ۵

۱۲- در ربیع‌الاول سال ۵۲۴ هجری دربلاد جبل (که ری نیز در آن ردیف است) وعراق وموصل والجزیره زلزله‌ای عظیم روی داد، که خرابی‌بسیاری راسبب آمد؛ ابن‌اثیر درضمن پیش‌آمدهای این سال‌گفته:

«و فیها کانت زلزلة عظیمة فی‌ربیع‌الاول، بالعراق و بلدالجبل والموصل و الجزیرة، فخربت کثیراً[2].» ۱۰

۱۳- درسال ۵۷۱ هجری شهرهای واقع میان عراق تا ماوراء ری دستخوش زلزله‌ای عظیم گردید، وجمعی انبوه بهلاکت رسیدند، وبناهای فراوان باخاك یکسان شد، وآسیب بیشتر بری و قزوین وارد آمد؛ در الکامل ابن اثیر این حادثه چنین درج آمده: ۱۵

«وفیها زلزلت بلادالعجم من جهةالعراق الی ماوراءالری، وهلك فیها خلق کثیر، و تهدمت دورکثیرة؛ و اکثر ذلك‌کان بالری وقزوین[3].»

۱۴- دراواخرقرن‌هشتم‌بعهد تیمور، گویا زلزله‌ای‌سخت‌عظیم‌شهرری‌راخراب وباخاك‌یکسان ساخت، وشرح آن حادثه در ذکرماجرای خرابی ری، بنقل از کتاب «منم تیمور جهانگشا» بیاید[4]. ۲۰

---

(۱) الکامل، ج ۶ ص ۳۵۴ س‌آخر.

(۲) « « ۸ ص ۳۳۲ س ۲۰.

(۳) « « ۹ ص ۱۳۸ س ۱۶.

(۴) تردید در این قول بسبب مشکوك بودن اصالت کتاب «منم تیمورجهانگشا» است.

این بود اهمّ مصائبی که مردم ری راازقهرطبیعت رسید، لکن‌همهٔ اینها- پس‌از نزاعهای داخلی براثر تعصبهای دینی - در برابر آنچه در آغاز قرن هفتم از دست خونخواران مغول کشیده‌اند مشتی است ازخروار واندکی است ازبسیار ، واگر نام شهر ری در ادوار بعد درذکر زلازل وامراض عام مرگبارو‌قحط سالها درمنابع کمتر ۵ بچشم می‌خورد ظاهراً بدان سبب است، که این شهر دیگر ذکر وشهرت و عظمت و اعتبار روزگار‌پیشین خودرا ازدست‌داده بوده، و ازآن‌پس دراین‌نوع رویدادها ذهن وقایع نگاران وفکرارباب تألیف را بسوی خویش‌معطوف ومتوجّه نمی کرده‌است.

فصل سوم

تمثیلات ولطائف و ضرب‌المثل‌ها و طرائف و ترکیبات و ظرائفی که بر ۱۰ مبنای ری ورازیان مبتنی‌است:

ازدیر بازهرناحیت‌وبقعت،ونیز برخی‌ازافرادو‌جمعیّت‌راحوادث‌واتفاقات‌ووقایع واختصاصات وقصص وتمثیلاتی‌بوده‌است، که مشابه‌آنها در دیگر جایها ومیان دیگر اقوام‌وجودنداشته‌است،ومحصّلی‌ازآنها‌بگذشت روزگاران‌بنام‌آن‌بقعت‌وفردوجمعیت بصورت‌مثل‌ولطیفه‌وحکمت درقالب ترکیبات یاجمله‌های‌کوتاه در زبانها سائرودائر ۱۵ گردیده‌است، نظیر‌حکمای‌یونان ونقاشان‌چین‌وساحران‌هند ومشك تبت‌وشکراهواز و ایرادهای بنی‌اسرائیل وتیراندازان ترك وآتش ابراهیم وگرگ یوسف ونگین‌سلیمان وعصای موسی و سیرت اردشیر وعدل انوشیروان وایوان‌کسری و پیراهن عثمان و فضائل‌علی(ع)ومواعید عُرقوب ونیزمشك بدیارترك وعود بهند بردن، وزیره‌بکرمان وخرما بهجروعنبر بدریای اخضرفرستادن وامثال اینها.

۲۰ ری و رازیان را نیز در طول قرون از اینگونه اختصاصات و تمثیلات سهمی بزرگ بوده، وگویندگان ونویسندگان درنظم ونثربدانها تمثّل می‌جسته‌اند، که‌برخی ازآنها هنوز هم معروف است. دراین‌فصل بپاره‌ای ازاین‌معانی که تابحال بجا مانده است بترتیب، باتفصیلی مناسب وذکر شواهد اشارت می‌رود:

۱ـ انار ری:

انارناحیت ری‌را در روزگارگذشته ذکروشهرتی مخصوص‌بوده، وازطرائف ثماربلادبحساب‌می‌آمده‌است، چنانکه درثمارالقلوب ثعالبی دروصف کشمش‌هرات ذکرگردیده:

«وقد يُعَدُّ من طرائف ثمرات البلاد ، قشمش هراة وتين حُلوان ... ورُمّان الرّي ...» ۵

و نیز : «ومِنْ خصائص الرِّي الثياب الحَسَنَه ... والرّمّان المعروف بالهبرج [كذا]، والمعروف بالامليسى. وكان يُحْمَل إلى السلطان مع خراج الرىّ...[۱]»

شرح انار ری، درمجلد اول کتاب حاضر ص ۵۸۶، ۵۸۷ درج افتاده.

انار ری ونواحی آن درقدیم مثل بوده است، چنانکه درآغاز قرن ششم هـ . ۱۰ ابن بلخی درفارس‌نامه، انار بلوك کَوار از کورهٔ اردشیرخورهٔ فارس‌را بانار طهران‌ری تشبیه‌کرده، وگفته :

« ... همه میوه‌های آنجا بغایت نیکوست ، خاصه انارکی مانند انار طهرانی است...[۲]»

۱۵

۲ـ برود ری:

بُرود جمع برد است که بمعنی نوعی جامهٔ خط دار نفیس است ، و در ری نیك فراهم می آمده است، و وصف آن درمجلد اول کتاب حاضر ص۵۷۳ گذشت . ابومنصور ثعالبی‌درثمارالقلوب فی‌المضاف‌والمنسوب ذکرکرده، که برود ری‌همانند برود یمن‌موصوف بوده، وآنرا ازباب تشبیه ببرود عدن ، عدنیّات می گفته‌اند ، واز ۲۰ ابیاتی که بدانها استشهاد جسته است یکی قول هرثمی است بدین صورت :

هبِ البُرد بالرَّیّ لم یُنْسَجِ — و فی سَفَط البزّ لم یُدْرَجِ
رسولُك ذاكَ الذّی قال لی — تجیءُ معَ الفَجْر لِمْ لاتَجی![۳]

(۱) ثمارالقلوب ، ص ۵۴۱ س ۸ ، و ص ۵۳۹ س ۷.

(۲) فارسنامه ، ص ۱۷۵ س ۲ .

(۳) ثمارالقلوب ، ص ۵۳۹ س ۱ .

۳- بری حد مرز خویش ندانستن، و از بلخ و کالنجر خبر دادن:

نظیر کورخانه‌نشین بغداد خبرده است، ومرحوم دهخدا درامثال‌وحکم درذیل مثل اخیر این بیت را آورده است :

تو بری اندر ندانی گفت حدّ مرز خویش

۵ چون سخن لائی همی ازبلخ و کالنجرمرا[1]

۴- بهار ری:

بروزگار باستان خوشی هوای بهار ری ، و زمستان بغداد ، و پائیز همدان ، وتابستان اصفهان مثل بوده ، وابن فقیه دراین باب چنین ذکر کرده :

«قالوا: شتاءُ بَغْداذ، و ربیعُ الریِّ، و خریفُ همذان، ومصیف اصبهان[2].»

۱۰ **۵- رای (وخرد) را در ری بازگذاردن:**

این‌مفهوم درقالب جملهٔ «تَرکتَ الرأیَ بِالریِّ» درلسان وقلم اهل ادب ساری وجاری است، یعنی رای (صواب) را در ری بازگذاردی. سبب پیدایی این‌مثل‌واقعهٔ قتل ابومسلم خراسانی است، واصالتش وابسته بدانست که ابومسلم‌دراین واقعه بری رفته باشد، اینک مُلَخَّص این داستان وتحقیقی دراین باب:

۱۵ منصور را در دل نسبت به ابومسلم - باوجود خدمات فراوانی که به‌آل‌عباس کرده بود- بعلل واسبابی کینه بود، وچند بار سفاح را پند داد که اورا باید کشت؛ اما سفاح نمی‌پسندید. چون خلافت منصور را شد، ابومسلم بفرمان وی بجنگ عبدالله ابن علی‌عمّ خلیفه - که درشام داعیهٔ خلافت داشت - رفت ، و کار اورا سپری کرد، وغنائمی بدست آورد . منصور کس فرستاد تاآن غنائم را برسنجد. ابومسلم برنجید

۲۰ وگفت :

«چگونه من درخون مسلمانان امینم ، اما دراموال خائن ؟!»

این سخن را بمنصور رسانیدند . ابومسلم عزم خراسان کرد و بنزد منصور

---

(۱) امثال وحکم، ذیل کور خانه نشین بغداد خبرده .

(۲) مختصر کتاب البلدان ، ص ۲۲۷ س ۴ .

نیامد. منصور را دل مشغول شد، که مبادا ابومسلم تشویشی بوجود آورد؛ پس بمکر بابومسلم نامه‌نوشت وازوی استمالت کرد واورا بطلبید، ابومسلم وقعی ننهاد. منصور نامه‌ای دیگر نوشت ؛ وبفرمود تابزرگان بنی‌هاشم نیز نامه‌ها نوشتند و ابومسلم را برآمدن ترغیب کردند. منصور فرستادهٔ خویش را دستوری داد که اگر ابومسلم باز نگردد، ویرا تهدید کند که خلیفه بتن خویش بجنگ او خواهد رفت.

چون نامه‌ها برسید ابومسلم با مالك هیثم که یار او بود مشورت کرد. مالك گفت: «زنهار که باز نگردی که اگر بجنگ او افتی ترا بکشد، بری برو وآنجامقام ساز، که اگر حالتی نامطلوب پیش آید بخراسان وجاهای دیگر توانی رفت».

ابومسلم رسول را گفت که: «من بخراسان می‌روم والبته بازنگردم».

رسول چون چنین دید، خلوتی ساخت و پیام منصور را بگزارد. ابومسلم زمانی بیندیشید پس گفت: «بیایم».

منصور را چون ازآمدن او خبرشد، بتعظیمی تمام اورا بشهر درآورد و مورد اکرام قرارداد.

اما روز دیگر چندکس را باسلاح درمقام خویش مخفی کرد، وکس بدنبال ابومسلم فرستاد، وچون بیامد، باوی درشتی وتوبیخ آغاز کرد، وهرچند ابومسلم عذرمی‌نهاد مفید نمی‌آمد، تاآنکه دستها را بعلامت برهم زد، آن کسان ازمخفی گاه درآمدند، و تیغ در ابومسلم نهادند، و ویرا بکشتند. این واقعه در سال ۱۳۷ هجری بود[۱].

ظاهراً ابومسلم دراین سفراز حلوان ـ که درمرز عراق وجبال قراردارد ـ بازگشت وبه ری نرسیده بود، لکن صاحبان پاره‌ای ازمنابع متاخرنوشته‌اند، که ابومسلم در راه عزیمت بخراسان تا شهر ری برفت، و ازآنجا بدعوت خلیفه ـ برخلاف اندرز ناصحان ـ بعراق بازگشت؛ وچون در امر خلیفه متردّد شد از نزدیکان خلیفه تدبیر پرسید، ویرا گفتند: «تَرَکْتَ آلرَّأیَ بالرَّی». و ازآنگاه باز این جمله مثل شد و بماند.

(۱) مجمل التواریخ، ص ۳۲۵–۳۲۸؛ تجارب السلف، ص۱۱۲ – ۱۱۵.

بنابروایات منابع معتمد قدیمی چنین بنظر می رسد، که گرچه به ابومسلم اندرز داده شد تا بری برود، لکن او از حدود عقبه حلوان فراتر نرفت واز آنجا بازگشت، واین مثل در واقعهٔ ابومسلم بوجود نیامده است، وآنچه در آن حادثه گفته شد. بنابنقل یعقوبی چنین است: «الرأیَ ترکْتَهُ وراءَ العقبة» که شرح آن بیاید.

۵ گویا ظاهراً سبب تغییر جمله اخیر بصورت مذکور درسابق، مناسبت شبه اشتقاقی است که در دو لفظ «الرای» و «الرّی» مشهود است، وشاعران و نویسندگان را نیز درباهم آوردن این دو کلمه تعمدی بوده است، چنانکه معزی درمدح قوام الدین وزیر سنجر سروده:

بعزم رزم چو از «ری» «برای» وتدبیرت کشید رایت ولشکر شهنشه اعظم[1]

۱۰ که ذکر ری در حادثهٔ ابومسلم نیز بشهرت و قبول آن مدد بخشیده است، و رُبَّ شُهْرَةٍ لا اَصْلَ لَها.

اینك لختهای مورداستناد از روایات منابع قدیمی، که در آنها ذکری ازرفتن ابومسلم به ری مشهود نیست، ومثل «ترکْتَ الرَّی بالرَّی» نیزدرآنها نیامده:

۱ـ الامامة والسیاسة یا تاریخ الخلفاء الراشدین، تألیف ابن قتیبه متوفی بسال ۱۵ ۲۷۶ هجری:

دراین کتاب که ازمنابع معتمد قدیمی است، درمقام ذکر قتل ابومسلم مطلقاً از رسیدن وی بری، ونیز ازجملهٔ «ترکت الرای بالری» سخنی بمیان نیست[2].

۲ـ اخبارالطوال: دراین کتاب آمده:

«[پیك خلیفه منصور] دراثنای راه به او رسید ...[3]»

۲۰ چنانکه ملاحظه می شود دراین منبع نیزذکری از آمدن ابومسلم به ری درج نیفتاد

۳ـ تاریخ یعقوبی: در این کتابست:

«فانصرف ابومسلم... ونفذ لوجهه حتی جازحلوان... فمازال رسل ابی جعفر

(۱) رك: مجلدحاضر، ص ۱۹۴.

(۲) الامامة والسیاسة، ج ۲ ص ۱۴۴ ـ ۱۴۶.

(۳) اخبارالطوال، ترجمهٔ فارسی، ص ۳۹۷ س ۱۶.

حتی فتلوه عن رأیه واقبل نحوالعراق . فلما جاز عقبة حلوان قال لمالك بن الهیثم ما الری قال : الرای ترکته وراءالعقبة[۱].»

حلوان درآخرحدود عراق، درمرز جبال ازسوی بغداد قراردارد[۲].

۴- تاریخ طبری :

«اخذ ابومسلم طریق‌حلوان ... [فلما وصل‌الیه‌کتبٌ من قبل‌الخلیفه وبنی‌هاشم بحلوان]ارسل‌ابومسلم‌الی‌نیزك، قال: یانیزك‌انّی‌والله مارأیت‌اعقل‌منك، فقد جاءت‌هذه الکتب، وقد قال‌القوم ماقالوا. قال: لااری ان تاتیه واری ان تاتی الریّ فتقیم بها ... [فلما یئس‌رسول الخلیفة من‌رجوع ابی‌مسلم، قال له: یقول لك امیرالمؤمنین: لستُ من‌العباس ان لم تأتنی، ان و کلتُ امرك الی احد سوای، ولوخضتَ البحر لخضتُه حتّی اقتلك ، فوجم طویلا] فکتب ابومسلم الی‌ابی‌جعفر بخبره انه منصرف‌الیه ... فقدم المدائن فی‌ثلاثة آلاف ، و خلف‌الناس بحلوان فدخل علی ابی‌جعفر [ورای ما رای][۳].»

چنانکه مشهود است این روایت نیز حاکی ازآنست‌که ابومسلم ازحلوان بازگشت، وبشهر ری نرسید.

۵- مروج‌الذهب مسعودی :

«سار ابومسلم من الجزیرة ، و قد اجمع علی خلاف المنصور ، واجتاز علی طریق خراسان متنکّباً للعراق یرید خراسان ... وکتب [المنصور] الی ابی مسلم : انّی‌قداردت مذاکرتك باشیاء ... فقرءالکتاب ومضی‌علی‌حاله . فسرّح الیه المنصور جریربن یزید ... فارادان یجیبَ الی‌الرجوع، فقال‌له مالك‌بن الهیثم: لاتفعل . وقال لمالك و یلك لقد بلیت بابلیس ... [یعنی الجریر] . فلم یزل به حتی اقبل به علی المنصور...[۴]»

(۱) تاریخ یعقوبی ، ج ۳ ص ۱۰۳ س ۱ ، ۹ .

(۲) معجم‌البلدان، ج ۲ ص۳۱۷ س۳.

(۳) تاریخ طبری ، جزء نهم ، ص ۱۶۲- ۱۶۵.

(۴) مروج الذهب ، جزء ثانی ص ۱۸۵ .

دراین قول نیز به رسیدن ابومسلم بری اشارتی نرفته است.

۶- سنی ملوك الارض حمزهٔ اصفهانی :

«... ثم نقل ابومسلم منصرفاً الی خراسان فی رجب. فنزل حلوان یوم الخمیس لثلث عشرة لیلة خلت من شعبان . فاتته رسل ابی جعفر . فرجع الیه قادماً المدائن عشیّة یوم الثلثا لخمس بقین من شعبان ، فقتله غداة یوم الاربعا لاربع بقین منه، سنة سبع وثلثین ومائة (۱۳۷)[۱]»

۷- مجمل التواریخ :

«[ابومسلم] سوی خراسان رفتن عزم کرد، وبه حلوان آمد، ومنصور به‌مدائن آمد... پس نامه‌ها فرستادن گرفت به بومسلم وعهدها کردن، وفرمود تاهمه بنی‌هاشم بوی نامه نوشتند ... وبرآخر عیسی عم خود را بفرستاد، وازچندگونه درشت ونرم پیغام داد درنهان وآشکارا تا ابومسلم‌را سربگردانید... پس به‌مدائن آمد روزسه‌شنبه بیست وپنجم شعبان... الخ[۲].»

۸- ابن‌اثیر: وی پس‌ازذکرهمه‌مقدمات که درصفحات پیشین بدانها اشارت‌شد، گفته :

«... قدم [ابومسلم] المدائن فی ثلاثة آلاف رجل، وخلف الناس بحلوان...[۳]»

۹- تجارب السلف :

ملخص روایت این کتاب باتصرفی درص ۲۵۱ مجلد حاضر گذشت، و در آن برفتن ابومسلم به ری اشارتی نیست.

۱۰، ۱۱، ۱۲- درمختصر ابوالفدا[۴] و تاریخ ابن‌خلدون[۵] و روضة الصفا[۶] نیز

(۱) سنی ملوك الارض، طبع لیپزیگ، ص۲۱۹ س۱۲.

(۲) مجمل التواریخ ، ص ۳۲۶ .

(۳) الکامل ، ج ۴ ص ۳۵۳ س ۱۹.

(۴) المختصر ، ج ۱ ص ۲۲۶ س ۲۰ ببعد .

(۵) تاریخ ابن‌خلدون ، ج ۳ ص ۱۸۳ س ۶ .

(۶) روضة‌الصفا ، ج ۳ (شمارهٔ صفحه ندارد) .

مذکور است که ابومسلم سپاهیان خویش را درحلوان باقی‌گذارد. علاوه براین‌اسناد که همه دلالت برعدم اصالت مثل «ترکت الرأی بالری» دارند، این مثل در مجمع الامثال میدانی نیز نیامده است.

اما منابعی که ذکر کرده‌اند که‌ابومسلم درسفر بخراسان به ری رسید:

۵ ۱ـ تاریخ سیستان:

«چون منصور بنشست حیلت کشتن ابومسلم کرد، که از وی بروزگار برادر آزرده بود، ونامه‌ها نبشتن‌گرفت، وبومسلم به مرو بود(؟)؛ و رسولان همی فرستاد منصور سوی او، واو همی نیامد، آخرسوگندان خورد اورا وعهدها گرفت به ایمان مغلّظه که ترا هیچ آزار ازجهة من نباشد، وباتو خیانت نکنم ... به نیشابور آمد، ۱۰ باز هدیّها ورسولان فرارسیدند ازسوی منصور، تا به‌ری‌آمد. چون بری رسیدرای وخرد آنجا بگذاشت[۱] وبهمدان شد ... الخ[۲]»

این روایت چنانکه پیداست، ازسهو وتشویشی خالی نمی‌نماید، وابومسلم در این‌واقعه باتفاق مورخان هیچگاه بمرو نرسید.

۲ـ البدء والتاریخ:

۱۵ «لمّا اخذ ابومسلمِ علی طریق الجبال ... اشتدّرعب ابی جعفر ... فاجتمع الرأی وعمل‌المکائد ... واتاه ابومسلم وهو بالرومیة ... فهابه ابومسلم، وکان استشار باذوَیه رُجلاً من اصحابه بالری عند ورود الرُّسُل علیه، فاشار علیه بالامتداد الی خراسان ... فقال ابومسلم: هوذا اری یرمینی فما الرای قال: تَرَکتَ الرأیَ بالرّیِ فذهبت مَثَلاً ...[۳]»

۲۰ ۳ـ تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار:

«بعد بیعت، منصور ابومسلم را اجازت داد که باخراسان رود، وچون بحلوان

(۱) اشاره به: ترکت الرای بالری.

(۲) تاریخ سیستان، ص ۱۳۷ س آخر.

(۳) البدء والتاریخ، ج ۶ ص ۸۰ س ۱.

رسید ازآنکه بعهد برادر استخفافها دیده بود ازابومسلم پشیمان گشت ، وانتقام آنرا مجمّزان روانه کرد که بحضرت مهمی حادث شد که بی رأی ومشورت تودر آن مداخله نتوان روا داشت ؛ باید که بازگردی. ابومسلم خود ازحلوان گذشته بود، قاصد بری بدو رسید ونبشته بدو رسانید ... سنبادنام نایبی بود اورا با خزانه و اموال بری فرو داشت؛ و او پیش منصورشد تاآن دید که گفت ، و مثل آمد: تَرَکْتُ الرَّأیَ بالرَّی.»

۵- مختصرالدول ابن‌العبری: بموجب روایت این کتاب نیز ابومسلم در ری با یکی از یاران درباب رفتن بنزد منصور مشورت کرد و او صلاح ندانست، لکن ابومسلم نشنید وبرفت، واین جمله رادرحال گرفتاری بوی گفتند[۲].

۴- تاریخ گزیده ، پس از رسیدن ابومسلم بنزد منصور:

«... ابومسلم درکار خلیفه متردّد شد ، از وزیر تدبیر پرسید ، گفت : تَرَکْتَ الرَّأیَ بالرَّیِ ، مثلی شد[۳] :»

۵- تاریخ رویان اولیاء الله :

روایت این کتاب مطابق تاریخ ابن اسفندیار است[۴].

۶- مجمل فصیحی دروقایع سال ۱۳۹ (تسع وثلاثین ومائه) :

« مراجعت ابومسلم از ری و آمدن ببغداد ، و ملاقات او با ابوجعفر منصور خلیفه، وچون ازپیش خلیفه بیرون آمد، باکسی‌ازنزدیکان خلیفه مشورت کرد ، که‌رای بیندیش . او درجواب گفت : تَرَکْتَ الرَّأیَ بالرَّی ، واین مثل مشهورشد ...[۵]»

۷- حبیب‌السیر :

برطبق روایت این کتاب نیز نوشتهٔ منصور درسمع قبول‌ابومسلم جای نیافته وعنان یکران تا بلدهٔ ری باز نکشید[۶].

---

(۱) تاریخ طبرستان ، ج ۱ ص ۱۶۷ س ۱۶ ببعد.

(۲) مختصرالدول ، ص ۲۰۸ س ۷ .

(۳) تاریخ گزیده ، ج ۱ ص ۲۹۲ س ۱۵ ببعد.

(۴) تاریخ‌رویان اولیاءالله ، ص ۴۴ س ۶ ببعد .

(۵) مجمل فصیحی ، ج ۱ ص ۲۱۰ س ۶.

(۶) حبیب‌السیر، جزء سوم ازجلد دوم ص۴ س ۸.

منابع اخیر گذشته از آنکه در قوّت و قدمت بپای منابع دستهٔ اول ـ که در آنها مراجعت ابومسلم از حلوان ذکر گردیده ـ نمی‌رسند ، خود نیز در شرح داستان یك جهت‌نیستند، وسخن را درهریك رویی‌خاص است. باری، بدین مثل در متون پارسی جا بجای استشهاد شده است ، همچون کلیله و دمنه[۱] ، و نفثةالمصدور زیدری[۲]، وسندبادنامه[۳]، وتاریخ جهانگشا[۴] وغیره اینها . ۵

۶ـ خانه‌های زیرزمینی ری :

مردم ری خانه‌های خود را در زیرزمین می‌ساختند ، و این امر در روزگار باستان صورت مثل یافته بوده است ، چنانکه مولانا گفته :

عمارتیست خراباتیان شهر مرا که خانهاش نهان درزمین چوری باشد

دراین باب درمجلداول کتاب حاضر، صحائف ۳۳۲-۳۳۵ بشرح سخن رفته است ، بدانجا رجوع شود . ۱۰

۷ـ خرابه شهرری :

این ترکیب که پس ازخرابی ری بوجود آمده ، تمثیلی است برای اماکنی، که درآنها همهٔ چیزها بهم‌ریخته، ونظم وترتیبی درجای دادن اشیاء بکار نرفته‌است، ونیز درمورد خانه‌هایی گفته می‌شود، که خاك وخاشاك وگرد وغبار اطراف وزوایای آن‌را فراگرفته، وخرده ریزهٔ چیزها پهنهٔ آن را پوشانیده است . این مثل دربسیاری ازآبادیهای ری باستانی وتهران فعلی ازجمله قراءِ رودبار قصران، مانندآهاروا‌وشان سائر و دائراست[۵]. ۱۵

---

(۱) کلیله‌ودمنه ، ص ۱۱۷ س ۹.

(۲) نفثةالمصدور، تصحیح و توضیح دکتر امیرحسن یزدگردی ، ص۱۰ س ۷ ، نیز رك : حواشی و تعلیق این کتاب ، ص ۱۴۰، ۱۴۱.

(۳) سندبادنامه ، باهتمام احمدآتش، طبع استانبول ص ۲۴۶ س ۴.

(۴) تاریخ جهانگشا، ج ۲ ص ۱۱۲ س ۱۷.

(۵) در دیوان قطران ، نسخهٔ مطبوع بسال ۱۳۳۳ هجری شمسی این رباعی درج آمده که درآن، دست بصابون ریی شستن‌کنایه ازسخت دل برکندن بکار رفته است:

۸ـ رازی را چکار با مروزی یا مرغزی، و نیز مروزی را چکار با رازی:

مثل است برای دو تن یا دو چیز که نسبت بیکدیگر کمال تباعد را دارند، ظهیر گفته:

ترا چه نسبت با دیگران و این مثل است
که مرغزی را هرگز چکار با رازی[1]

۹ـ شراب ملک ری:

حرارهای بدین صورت در بوف کور صادق هدایت درج آمده:

«بیا بریم تامی خوریم شراب ملك ری خوریم حالانخوریم کیخوریم[2]»

← آنی که وفا نباید از مهر تو جست | در وعده مخالفی و درپیمان سست
بی شرمی و بیدادگری پیشهٔ تست | دست از تو بصابون ریی باید شست

وصف صابون ریی درمنابع دیگر مورد استفاده بنظر نیامده است، لکن ذکر مشابه‌صورت این کلمه یعنی «صابون رقی» جای بجای بچشم می‌خورد، که مصرف طبی داشته واز روغن زیت می‌ساخته‌اند، و درکتب این فن مانند بحرالجواهر (ص ۱۸۴ س ۱۲) ومخزن‌الادویه توصیف آن آمده است؛ مرحوم دهخدا درلغت‌نامه در ذیل کلمهٔ صابون نقل کرده:

«صابون رقی صابون عراقی است که در قریهٔ رقه از اعمال شام سازند، وآن مصنوع از زیت و پیه است(فهرس مخزن الادویه ص ۲۶).»

ابی‌صابون درنقاط دیگر چون نابلس نیز ساخته می‌شده است (نخبةالدهر، ص ۲۰۰ س ۱۷)

محتمل است صابون ریی مذکور در رباعی قطران محرف صابون رقی باشد (گرچه مشدد بودن رقی و مخفف بودن ریی با این صورت محتمل تا حدی ناسازگار می‌نماید). نگارنده اطلاع بر رباعی قطران را مدیون دوست گرانمایهٔ با فضیلت آقای دکتر محمدامین ریاحی است

(۱) دیوان ظهیرفاریابی، مصحح دکتر امیرحسن یزدگردی که هنوز بطبع نرسیده است؛ دیوان‌ظهیر، نسخهٔ مطبوع، ص ۱۵۰ س ۱۱؛ امثال و حکم دهخدا.

(۲) بوف کور، طبع‌چهارم، ص ۹۲، ۱۰۶، ۱۱۵، ۱۲۳.

این حراره در منابع قدیمی مورد استفاده بنظر نرسید، وچنانکه بر اهل فن پوشیده نیست رنگ کهنگی وقدمت نیز ندارد. ذکر نوشابهٔ ری در ص ۵۸۸ مجلد اول کتاب حاضر گذشت ، وشراب آنجا را اهمیتی بوده است .

۱۰- شهرهٔ ری :

۵ درلعبتان ری بیاید .

۱۱- صاحب ری :

شاعران، درگذشته ممدوحانِ خویش را باصاحب ری مقایسه می کردند، ودر این باب شواهدی درمجلد اول کتاب حاضر، درذکر«ری وشاعران بزرگ» صحائف ۱۲۳-۱۲۵ مذکور آمد، و همانجا اشارت رفت که، با آنکه صاحب درعرف پیشینیان ۱۰ بهنگام اضافه به اماکن، پادشاه وسلطان را معنی می دهد، ودلائلی دراثبات این دعوی اقامه گردید، درپاره‌ای اشعار این ترکیب چنان بکار رفته که گویی مراد صاحب عباد است، که در ری وزارت بوئیان را داشت .

۱۲- طرفهٔ ری :

درلعبتان ری بیاید .

۱۵ **۱۳- عالم ری :**

بعهد پیشین همانگونه که حاتم درسخا مثل بوده، عالم ری نیز در دها مثل بوده، وگویندگان جودت فکر ممدوحان خود را بـا زیرکی عالمان ری برمی سنجیده‌اند ؛ چنانکه رشید وطواط درمدح علاءالدوله اتسز، درقصیده‌ای بدین مطلع :

ای منور بتو نجوم جلال — وی مقرر بتو رسوم کمال

۲۰ گفته :

عالم ری بر دهات غبی — حاتم طی برسخات عیال[1]

بحث ازعلم وفرهنگ ری درمجلد اول کتاب حاضر ص۵۲۶-۵۵۰ گذشت.

(۱) دیوان رشیدالدین وطواط ، ص ۳۱۴ س ۱۶.

۱۴ـ لطایف رازی :

رازیان را ـ چنانکه اشارت رفت ـ لطائف وطرائف وظرایفی خوش بود که بدان مثل می‌زدند، اثیراخسیکتی سروده :

در انتظـار عراقی لطـائف خوش تو
بسا لطایف رازی که داد غصّه مرا[1]

۱۵ـ لعبتان و زیبایان ری :

زیبایان ونیکویان طنّاز ری را ازدیرباز ذکروشهرتی بوده است. ابن کربویهٔ رازی درنیمهٔ قرن سوم هجری زیبا پیکر عشوه‌گر رازی را به آهو بچه‌ای باغُنج و دلال‌تشبیه می کندکه صورتش به‌ماه می‌ماند،ودرجامه‌های دیبا می‌خرامد، وفریفتگان خویش را واله وسرگشته می‌سازد ؛ وی درقصیده‌ای عربی درباب ری که تمامت‌آن درمجلد اول کتاب حاضرصحائف ۱۸۴-۱۸۷ درج افتاده ، گفته :

وَشَادِنٍ غَنِجٍ کَالْبَدْرِصُوْرَتُهُ   یَمِیْسُ فی حُلَلٍ تَلْهُو بِفتّانِ[2]

شاعران زیباپسند گاه بخوبان ری صفت طرفهٔ ری می‌داده‌اند ، و معشوق را بدیشان تشبیه می کرده‌اند، درکلیله ودمنه‌والمعجم این‌رباعی از متکلّفی نقل افتاده:

اندر برم وبریزم ای طرفهٔ ری   درخانه ترا ودرقدح پیش تو می
بیرون‌کشم و پاك کنم هم از پی   ازپای‌تو موزه‌وز بناگوش‌تو خوی[3]

بیتی از رودکی شاعر معروف درمجلد اول کتاب حاضر ، ص ۱۲۳ بنقل از مرحوم قزوینی بدین صورت مذکورآمده :

ای قبلهٔ خوبان من ای طرفهٔ ری   لب‌را به‌سپید رگ‌بکن‌پاك ازمی

مصراع نخستین این بیت درکتاب محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی تألیف مرحوم سعید نفیسی چنین است :

---

(۱) دیوان اثیرآخسیکتی ، ص ۴۵۱ س ۳ درمفردات .

(۲) مختصرکتاب البلدان ، ص ۲۷۳ س ۵.

(۳)کلیله و دمنه باهتمام استاد مینوی ، ص ۴۱۲، و ذیل ۶ ص ۲۱۶، و ذیل ۱۰ ص ۴۱۲ ؛ المعجم ، ص ۲۷۵ س ماقبل‌آخر.

ای طرفهٔ خوبان من ای شهرهٔ ری[1]

وی نیز محبوب خویش را بوصف «طرفهٔ ری» یا «شهرهٔ ری» بستوده‌است.

اثیراخسیکتی درغزلی بدین مطلع :

خیز تا دست طرب یکدم ، بجام می زنیم

دوستگانی بر رخ ماه مبارك پی ، زنیم ۵

ازاین نیکویان بصورت لعبتان ری یادکرده، وچنین گفته :

پای ، در میدان عشق لعبتان غُزنهیم دست، برفتراك مهرلعبتان ری زنیم[2]

۱۶ـ مارا بگازران ری چکار که جامه را پاك شویند یا ناپاك :

این‌مثل درنهی ازعیب‌جوبی ازکار دیگران گفته می‌شده‌است[3].

۱۷ـ مرغزی و رازی : ۱۰

این مثل صورتی دیگر است ازمثل «رازی را چکار با مروزی» ظهیرگفته:

تو ملك بردی، از این پس بگرد توکه رسد

که این سخن مثل مرغزی است با رازی[4]

مولانا در دیوان شمس سروده :

روزی دو همره آمد جان غریب با تن ۱۵

چون‌مرغزی‌ورازی، چون‌مغربی‌وطوسی[5]

ونیز :

مقصودشمس دینست، هم صدر وهم خداوند

وصلم بخدمت اوست، چون‌مرغزی ورازی[6]

---

(۱) محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی، تالیف سعید نفیسی، ص ۵۱۷ س ۱۲. مرحوم دهخدا نیز درلغت‌نامه در ذیل «طرفه» این‌بیت را بهردوصورت بیاورده است.

(۲) دیوان اثیر آخسیکتی ، ص ۳۸۱ س ۱.

(۳) امثال و حکم دهخدا .

(۴) دیوان ظهیرفاریابی ، مصحح دکتر امیر حسن یزدگردی که هنوز بطبع نرسیده است ؛ نسخهٔ مطبوع ، ص ۵۵ س ۷ (با اندك اختلاف) ؛ امثال و حکم دهخدا .

(۵) دیوان شمس، ج ۶ بیت ۳۱۱۹۳.

(۶) دیوان شمس ، ج ۶ بیت ۳۱۵۴۱.

۱۸ـ ملك ری :

ملك ری را بعهد پیشین ارج و اعتباری خاص بوده است و بدان مثل می‌زدند، ملك‌جویان و امرای معروف گاه برای دست‌یافتن بدانجا هرخطری را استقبال می‌کردند، و گفتهٔ ابن سعد :

أأترك مُلكَ الرَّيِ و الرّيُ رَغْبَتُهْ　　أمْ أرجع مَذْمُوماً بقتل حسين

که تمامت و شرح آن در ص ۱۱۳ مجلد اول کتاب حاضر درج آمده گواه این دعوی است ؛ و نیز ظهیر را در ضمن قصیده‌ای درمدح اتـابك نصرةالدین، بعُظم و اهمیت ملك ری اشارتی است، آنجا که گفته :

کسی که عزّ قبول تو یافت درعالم　　بچشم‌همت او ملك ری‌نماید خوار[1]

ذکر ملك ری درشراب ملك نیز گذشت .

۱۹ـ نصول (پیکانها) ری :

پیکانهای ری درشهرت در ردیف سهام ترك ، ومثل بوده است ، چنانکه ابو- منصور ثعالبی گفته :

«سِهامُ التُّرك یُضْرَبُ بهـا المثل ، و تُذْکَرُ مع سِهام التُّرك رِماحُ العرب ، و مَزاریق‌الهِنْد ، و رایات الدَّیلَم ، و نُصُولُ الرَّیِ[2].»

۲۰ـ نقب رازی :

رازیان دراحداث نَقْبهای طولانی وایجاد راهروهای زیرزمینی بروزگارباستان معروف و مشهور بوده‌اند ، وذکر آن در مجلد اول کتاب حاضرص ۳۳۵ برفت ، و قول ابودلف دربارهٔ ضرب‌المثل بودن نقبهای رازی درهمانجا گذشت .

نمونهٔ طرائف :

درنزهةالقلوب نقل افتاده :

(۱) دیوان ظهیر ، نسخهٔ‌مطبوع ، ص ۱۶ س ۶ ، نسخهٔ مصحح آقای دکتریزدگردی که هنوز بطبع نرسیده است.

(۲) ثمارالقلوب ، فی‌المضاف و المنسوب ، ص ۶۲۷ س ۱۱.

«در مضحکات آمده که اصفهانی و رازی را درباب خوشی شهر با هم مناظره شد. هریك هنرشهر خود عرض می کرد. اصفهانی گفت : خاك اصفهان مرده را تا سی‌چهل سال نریزاند، رازی گفت : خاك ری مردهٔ سی‌چهل ساله را بردر دکان بداد وستد دارد ونمی‌راند ؛ وبدین مضحکه اصفهانی را ملزم گردانید[1].»

۵ این داستان در منابع دیگرنیز نقل افتاده[2].

(۱) نزهةالقلوب ، مقالهٔ ثالثه، ص ۵۲ س ماقبل آخر.

(۲) هفت اقلیم، بنقل از نزهةالقلوب، ج ۳ ص ۶ س ۱۴ ؛ زینت‌المجالس، ص ۷۱۵ س ۱۰ .

دراینجا ذکر این نکته نیز از فایدتی خالی نمی‌نماید که پاره‌ای از ارباب ذوق و صاحبان قریحت و فکر بلند درساختن قصه‌های حکیمانه که‌مبتنی برپندی و عبرتی است، گاه داستان خویش‌را بصورتی پرداخته‌اند، که یامحل آن قصه‌ری ویاقهرمان داستان یك‌تن رازی فرض شده یا بوده است ، نظیر:

(۱) داستان‌درزی دروازهٔ گورستان‌ری، مذکور درقابوسنامه ص۴۷؛ حاوی این‌لطیفه «درزی نیز درکوزه افتاد».

(۲) داستان زدن موبد ری مذکور درشاهنامه ج ۸ ص ۲۶۵۷ س ۵ بدین قرار:

یکی موبدی داستان زدبری — که‌هرکس که دانا بودنیك‌پی
اگر پادشاهی کند یك زمان — بپرد روانش سوی آسمان
به از بنده بودن بسالی دراز — بفر جهـاندار بردن نماز

(۳) حکایت قحطی‌ری مذکور در دیوان سنائی ص ۶۷۴ س ۱۴ بمطلع :

قحطی افتاد وقتی اندر ری — دور از این‌شهروزنواحی‌وی

بازگوکننده این حقیقت :

تا بدانی که در سرای بسیج — هیچکس‌نیست ایچ کس‌راهیچ

(جهة اطلاك درباب این قحطی به‌تعلیقات حدیقةالحقیقة ص ۶۸۶ رجوع شود)

(۴) قصهٔ دیوانهٔ ری مذکور دردیوان انوری ص۳۶۱ س‌آخر بدین مطلع :

درحدود ری‌یکی دیوانه بود — سال‌ومه‌کردی بکوه‌دشت گشت

مبین این نکته :

راحت هستی و رنج نیستی — برشما بگذشت وبرماهم گذشت

(۵) افسانهٔ مسجد عاشق‌کش ری‌مذکور درمثنوی مولانا ص ۵۷۷ – ۵۹۸ بمطلع:

یك‌حکایت‌گوش‌کن ای‌نیك‌پی — مسجدی‌بد برکنار شهر ری

شامل معارف بسیار.

←

فصل چهارم

رجال و معاریف ری :

گویا درجهان شهری نتوان یافت که در تـوالی اعصار وقرون بمیزان ری در دامن خود رجال بزرگ دینی وسیاسی وعلمی پرورش داده ، و بزرگانی نام‌آور از حکمت‌دانان وفیلسوفان وفقیهان وحافظان حدیث وشاعران وادیبان ومشایخ واقطاب واهل خیروصلاح عرضهٔ جهان بشریت کرده باشد.

زردشت را گروهی از ری دانسته‌اند ، مغان را محققان به‌ری نسبت داده‌اند، دودمان‌مصمغان که قرنها درحدود دماوند حکومت داشتند بدان پهنه منسوبند ، مرکز تعلیم معـارف زردشت و مغان ـ که ارسطو و دیگرشاگردان افلاطون بدان بی توجه نبودند ، وبرخی حکمت فیثاغورث را مأخوذ از آن دانسته‌اند[1]، ری بوده است.

بعهد اسلامی نیز ظاهراً پس ازیکی دوشهر بدان‌شمار که از ری ـ یاپهنهٔ فعلی طهران ـ دانشمندان ومتفکران و روات احادیث واخباروفقیهان و رجال دیگر شؤون معارف اسلامی برخاسته‌اند در هیچ شهری بوجود نیامده‌اند.

با این حال چون تاکنون کسی در مقام جمع آوری نام و بیان احوال ایشان برنیامده، ودرمجموعه‌ای یکجا فراهم نیاورده‌است، نسل حاضر این‌پهنه را ازکثرت ایشان ـ که خود مایه سرافرازی بسیاروافتخار مردم این‌دیار توانند بود- خبری‌بدست نیست .

→ ازاین مقوله است این‌مثل: «نقصت ریح‌سوخرا. وهبت‌لمهران ریح» یعنی: باد سوخرا فرونشست و باد [شاپور از خاندان] مهران[ری] وزیدن‌گرفت. که سبب پیدایی آن‌درمقدمهٔ فصل چهارم همین‌باب دربیان احوال شاپور رازی در ذکر رجال ری بیاید.

همچنین پاره‌ای از مصنوعات دیگر سر پنجهٔ هنرمندان و اربـاب حرف ری نیز به روزگار باستان درنفاست و ظرافت شهرهٔ آفاق بوده است ، همچون منیر (پارچه دو پوده) رازی، مذکور درص ۵۷۱ ، ۵۷۲، ج۱ کتاب حاضر، وثیاب رازی که دردنیا بی‌نظیر بود، و شرح آن درص ۵۷۲ ج ۱ گذشت.

(۱) بفصل اول ازباب دوم کتاب حاضر، درمذهب مردم ری رجوع شود .

جام جم و نگین سلیمان ، بسالها در کیسهٔ تو بودو، توخودبی‌خبر از آن

نگارنده بدین‌منظور منابع معتمد قدیم وجدید را، از کتب مسالك ورجال و تراجم‌احوال‌خاصه‌وعامه،وتواریخ‌وملل‌ونحل‌وغیراینها، آنچه‌دردسترس بود درمطالعه گرفت،وفهرستی‌از احوال‌رجال طبقات مختلف این‌سرزمین- بتفصیلی که‌بیاید- فراهم آورد،(لکن‌اختصار رامتعرض‌ذکر نام کسانی که بدان‌دیارسفری کرده‌یاچندی در آنجا مقیم بوده‌اند چنانکه‌شیوهٔ صاحب تاریخ بغداد وتاریخ قزوین‌است نشد)،ودراین‌مهم - بدون‌آنکه دعوی استقصاکند- بکوشید تا احوال رجال عمده و صاحب شهرت و نام ری و نواحی آنرا باختصار فراهم آورد ، و از تطویل سخن پرهیز کرد ؛ زیرا بحث مشروحتر مستلزم صرف وقت بسیار وفراهم آوردن تألیف مستقل درصحائف بی‌شمار بوده‌است، و اکثراین رجال شایانی‌آن را دارندکه خود به تنهائی موضوع تحقیق رساله یاکتابی جداگانه قرارگیرند .

در ایراد نام بزرگان طهران تاآغاز شهر شدن آن - بسبب اهمیت خاصی کـه یافته - اصراری بیشتررفت .

درمیان اصحاب حضرت رسول صلی‌الله علیه وآله، ازرجال عهد اسلامی‌ری - تاآنجاکه تحقیق نگارنده اجازت می‌دهد - نامی مشهود نیامده است ، زیرا آن سرزمین بعهد آن حضرت هنوز مفتوح نشده بوده است، لکن از زمان حضرت امام محمد باقرعلیه‌السلام[1] (نیمهٔ‌دوم‌قرن اول‌هجری) ببعدبزرگان‌دینی‌پیدا می‌شوندوشمارهٔ رجال با نام مذهبی شیعه و سنی ری بتدریج افزایش می‌یابد ، که بیست و انـد تن ازشیعیان،ازحواریان امامان‌علیهم‌السلام[1] وجمعی ازسنیان ازمعاشران تابعان بوده‌اند. بدیگربیان رجال‌نامی‌دینی‌ری‌هیچیك صحابی‌نبوده‌اند وازتابعان، وتابعانِ تابعان‌آغاز می‌شوند ؛ که طبقهٔ ثانی ازایشان‌کم وطبقات دیگر فراوان بوده‌اند.

ذکراین‌نکته نیز ازفایدتی‌خالی‌نمی‌نماید، که بیان اسباب مدح وقدح وتعدیل وجرح ، واشارت به‌درجهٔ وثاقت وقوت قبول در احـوال و اقوال حافظان و روات

(۱)چنانکه‌در ذکررجال ری‌بیاید،ازرازیان شمارهٔ اصحاب حضرت امام علی‌النقی‌از دیگر امامان بیشتر است، وگویا سبب آن، وجود حضرت عبدالعظیم در ری و تبلیغ‌وی بوده که بفرمان‌آن‌حضرت بدان‌حدود مهاجرت‌کرد: (ج ۱ کتاب حاضر ص ۳۸۴ .)

حدیث و فقیهان فرق مختلف ری، بیشتر مقتبس از اعتقاد اهل نحلهٔ مخصوص ایشان است، که گاه موردقبول دیگرفرق نیست. اینك بیان احوال رجال ری در دوبخش :

بخش نخستین پیش از اسلام

زردشت و خاندان وی :

۵ دراین باب، که گروهی زردشت وپدرش پورشسب، وجمعی دغدویه مادر وی



« س – ۹ » نگاره‌یی از زرتشت پیامبر باستانی ایران از نقاشی نامعلوم که در تالار نقاشی درسدن Dresden می‌باشد .

زرتشت . عکس ازکتاب ادیان بزرگ

را اهل ری دانسته‌اند، درمجلد نخستین کتاب حاضر ص۶۲ ببعد، ونیز درمجلد حاضر ص۱۰ ببعد سخن رفت، واعادت را نیازی نیست.

مغان :

این فرقه که هم پیش از زردشت وهم پس ازظهور وی در ری پیشوائی مذهبی داشتند، بنا به تحقیق برخی از محققان ظاهراً از مردم ری بوده‌اند، وهم در آنجا زاییده وبالیده گشته‌اند ؛ (بحث دراین باب درمفتتح مجلد حاضر صحائف ۳، ۴ گذشت ، بدانجا رجوع شود) .

اما بعدها چون متصرفات و املاك و ضیاع واراضی متعلق به معابد زرتشتی بوجود آمد ، و توسعه گرفت ، ظاهراً در نقاط دیگر غیر از ری نیز مانند آذربایجان باستانی وغیره مستملکاتی جهة مغان تأسیس گشت[1].

کلمهٔ « مُغ » اساس نامگذاری بسیاری از اماکن شرق را تشکیل می‌دهد ، و هم اکنون پس ازقرنها در ترکیب نام نزدیك به چهل محل از اماکن کشورما، لفظ «مغ» دیده میشود[2] ؛ و «قلعهٔ مغ» در تاجیکستان نیز از این مقوله است[3].

مصمغان :

مصمغان لقبی است دینی بمعنی بزرگ مغان ، و برملوك دماوند ری اطلاق می گردیده ، که سالها در آن ناحیت پیشوائی دینی داشتند، و ظاهراً چنانکه درص ۴ مجلد حاضر اشارت رفت ، مصمغان درحوزهٔ ری جانشین قدرت جسمانی و جهانی و خاکی زردشت بوده‌است، همانگونه که مُوبَد ریاست معنوی وروحانی را داشته‌است. حکومت مصمغان تاسال ۱۴۱ هجری دوام یافت ، تفصیل و اسناد این دعوی درباب چهارم در ذکرنواحی ری، دربحث ازقلعهٔ استوناوند بیاید.

(۱) ترجمهٔ تاریخ ماد ، ص۴۶۳ س ۱۶ ببعد.

(۲) رك : فرهنگ آبادیهای کشور ، ص ۴۵۱ .

(۳) ترجمهٔ تاریخ ماد ، ص ۷۴۸ س ۱۰ ببعد .

از رجال غیردینی مهم[۱] ری پیش از عهد ساسانیان درمنابع مورد استفاده ذکری بنظر نرسید. رجال بزرگ عهد ساسانیان بترتیب حروف تهجی بدین شرحند.

بهرام چوبینه :

وی بهرام بن بهرام گشنسب است ازدودمان بزرگ مهران، و این دودمان مدعی بودندکه ازنسل ملوك اشکانیند ، اخبار مربوط به وی، درمجلد نخستین کتاب حاضر ص ۳۱۰-۳۱۶ درج آمده واعادت را نیازی نیست .

رستم فرخ هرمز (فرخزاد) :

رستم سردار ایران درجنگ یزدگرد با اعراب درفتح قادسیه بسال ۱۴ هجری بود، وبدست هلال بن علفه مقتول گردید[۲]. در کتاب فتوح البلدان ازمنابع معتمدقدیمی به رازی بودن وی درذکر جنگ قادسیه چنین اشارت رفته :

«... واقبل رستم، وهومن اهل الرّی ، ویقال بل هومن اهل همذان...[۳]»

رستم پیش از آن حکومت خراسان را داشت[۴].

زینبدی (زینبی) بن قوله :

نام وی در واقعهٔ فتح ری بدست اعراب بسال ۲۲ هجری بچشم می‌خورد، که چون بامرزبان ری سیاوخش بن مهران مخالفت داشت ازو روی بتافت وبا مسلمانان از درسازش درآمد ، وبوساطت وی میان مردم ری با سپاه عـرب صلح افتاد. خبر زینبدی در مجلد نخستین کتاب حاضر ص ۱۵۳-۱۵۵ در ذکر فتح ری درج آمده است .

---

(۱) قید «مهم» دراینجا بدین منظور است که اشخاصی، همچون «گابائل» و«گابریاس» مذکور درص ۵۶ مجلد اول کتاب حاضر (بفرض صحت آن داستان) ونظائرایشان ازاین مبحث خارج شوند .

(۲) تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ص ۱۲۳ س ۵؛ ابن اثیر ، ج ۲ ص ۳۳۵ س ۱۶؛ ایران قدیم ص ۱۹۸ س ۵ . نام پدر هـلال را درپاره‌ای ازمنابع متأخر مانند ایران قدیم علقمه ذکر کردند .

(۳) فتوح البلدان، ص ۲۵۵ س ۱۶.

(۴) ایران قدیم ، ص ۱۹۶ س ۱۳.

سیاوخش بن مهران بن بهرام چوبین :

سیاوخش، مرزبان ری بهنگام فتح آن شهر بوسیلهٔ سپاه اسلام بود ، وداستان این فتح بشرح درفصل هفتم مجلد اول ص ۱۵۲-۱۶۶ درج آمده است .

شاپور رازی :

وی نیز ازخاندان بزرگ‌مهران در ری، وازمقتدرترین نجبای ایران بعهد قباد ۵ پدر انوشیروان بوده است. قباد بکمك وی سوخرا را، که بکلی از او سلب قـدرت کرده بود ازمیان برداشت ، اخبار وی درمجلد اول کتاب حاضر ص۳۰۸-۳۱۰ ثبت افتاده است . این مثل را درواقعهٔ شاپور وسوخرا گفته‌اند : «نَفَقَتْ ریحُ سوخرا، و هَبَّتْ لِمِهْرانَ ریحٌ[1]»؛ که بدین صورت «خَمَدَتْ ریحُ سوخرا ، وهَبَّتْ لِسابُورَ ریحٌ[2]» نیز آمده است. یعنی : بادسوخرا فرونشست وباد شاپور مهران وزیدن گرفت . ۱۰

فرخان بن زینبدی (زینبی) :

درفتوح البلدان بلاذری، درواقعهٔ فتح ری بجای زینبی ابوالفرخان که درطبری ذکرشده ، پسراو فرخان بن زینبی ثبت آمده، وروایت آن کتاب درمجلد نخستین کتاب حاضر ص۱۵۶ نقل گردیده‌است . وجه جمع این دوقول ظاهراً چنین است که معتقد شویم این پدر وپسرهردو درآن واقعه شرکت داشته‌اند. قلعهٔ فرخان مذکور درجلد۱ ۱۵ کتاب حاضر ص ۵۲۱-۵۲۴ ظاهراً بنام وی است .

مهران رازی :

وی سردار ایران درجنگ جلولاء بااعراب درسال ۱۶ هجـری بود که مقتول گردید، یزدگرد پس ازجنگ قادسیه وتصرف مـدائن بوسیلهٔ سپاه اسلام ، درحُلوان نزدیك جلولاء لشکری فراهم ساخت ونبرد را بسیجید ، وجنگی هول بین اعراب و ۲۰ ایرانیان درگرفت ، سپاهیان ری‌دراین جنگ شجاعتی نمایان ازخویش ظاهرساختند وکوششی سخت کردند، تاآنکه جملگی‌درکنار سردار خود مهران رازی کشته‌شدند،

(۱) تاریخ‌طبری ، ج ۲ ص ۸۸ ص۳ ببعد، داستان شاپور و سوخرا.

(۲) تاریخ رویان اولیاءالله ، ص ۲۳ س ۳، دربیان همان داستان.

و طبری لشکریان ری را درین حرب ـ بسبب پایداری که داشتند ـ اشقی اهل فارس دانسته است[۱].

بخش دوم بعهد اسلامی

دراین دوره ـ چنانکه گذشت ـ عالمان دینی ورجال سیاسی وپزشکان ومتکلمان وعرفا ومتصوّفه وشاعران فراوان از ری و نواحی آن برخاسته‌اند[۲]، که نام و نبذی از ترجمهٔ احوال ایشان در ذیل بترتیب حروف تهجی ثبت می افتد :

حرف الف

ابراهیم بن احمد بن عبدالله ، ابواسحاق رازی :

وی درقزوین شغل قضا داشت ، درسفرحج ببغداد درآمد، ودرآنجا از محمد ابن ایوب رازی و یوسف بن موسی مروروذی حدیث بگفت ؛ محمد بن مظفر و ابوحفص بن شاهین از وی روایت حدیث کنند . وی درسال ۳۳۷ زنده بود[۳].

ابراهیم بن علان کلینی :

وی عالمی شیعی مذهب واز کُلین فشافویهٔ ری، وازمنسوبان محمدبن یعقوب کلینی بوده است. نجاشی در رجال خویش در ذکرمحمدبن یعقوب اشارتی بخال وی علان کلینی دارد[۴]. احتمال داده‌اند که گویا وی همان ابراهیم بن علان است[۵].

(۱) تاریخ طبری ، ج ۴ ص ۱۷۹ – ۱۸۵ ؛ ترجمهٔ طبری ، نسخهٔ عکسی ، ص۱۸ س۲؛ ابن‌اثیر ، ج ۲ ص ۳۶۱ س آخر ببعد ؛ ایران قدیم ، ص ۱۹۹ س ۳ ببعد.

(۲) ازبزرگان ساوه ذکری بمیان نیامده است، زیرا گرچه برخی از ارباب مسالک آنرا از توابع ری دانسته‌اند، لکن درپاره ازمنابع مستقلاشهری ازجبال بحساب آمده است. اصطخری ص ۱۲۶ س۴ ببعد گفته: وساوة ربماکانت من‌عمل‌الجبال و ربماکانت من‌عمل‌الری. نیز، رك: صورة‌الارض ۳۲۵ س۱۹؛ نخبة‌الدهر، هر ص ۱۸۴ س۶.

(۳) تاریخ بغداد ، ج ۶ ص ۱۰ س ۲۰ ؛ التدوین رافعی ، ص ۱۸۴ س ۱۳.

(۴) رجال نجاشی، ص ۲۶۶ س ۱۷.

(۵) تنقیح‌المقال مامقانی ، ج ۳ ص ۶۶ س ۱۵.

ابراهیم بن علی بن محمد مقری، ابومنصور رازی:
وی ازعالمان شیعی مذهب ری بوده است ، و شیخ منتجب‌الدین در فهرست خویش او وپسرش سعد را بوصف «صالحان فاضلان» بستوده است[۱].

ابراهیم بن عیسی، سنی رازی:
وی ازمردم دیه سِنّ ری بوده، وازنوح‌بن انس روایت حدیث کند ، وابوبکر نقّاش نیز از او روایت کند[۲]. ۵

ابراهیم بن عیسی رازی :
وی عالمی‌شیعی بوده‌است؛ وابن حجرنام اورا بنقل ازتاریخ‌ری‌منتجب‌الدین بیاورده است[۳].

۱۰

ابراهیم بن مختار ، ابواسماعیل تمیمی خواری رازی :
وی ازمحمد بن اسحق بن یسار وابن جریج و مالك بن انس روایت حدیث کند ، ومحمد بن حمید رازی نیز از وی روایت کند. ابراهیم ببغدادآمد و حدیث بگفت[۴].

ابراهیم بن مصعب رازی :
وی ببغداد درآمد، واز سلمةبن فضل‌ازمحمدبن اسحاق روایت حدیث‌کرد . ۱۵
عبدالرحمن بن ابی‌حاتم نام اورا ذکرکرده است[۵].

ابراهیم بن موسی، حافظ[۶] کبیر ابواسحق رازی فراء :
وی از ابوالاحوص وجریربن عبدالحمید وجمعی دیگر استماع حدیث کرد،

(۱) فهرست منتجب‌الدین، نسخهٔ خطی، ورق ۳ ص ۲ س ۲ ؛ لسان‌المیزان، ج ۱ ص ۸۵ ؛ امل‌آلامل ، قسم‌ثانی ، ص ۴۵۸ س ۹.
(۲) معجم‌البلدان ، ج ۳ ص ۱۶۹ س ۹ ببعد.
(۳) لسان‌المیزان ، ج ۱ ص۸۵.
(۴) تاریخ بغداد ، ج ۶ س ۱۷۴ س۱۷.
(۵) تاریخ بغداد ، ج ۶ ص ۱۷۹ س ۱۶.
(۶) حافظ دراصطلاح محدثان کسی است که یکصدهزار حدیث را متناً و سنداً بخاطر سپارد،وازحفظ بداند(هدیةالاحباب‌ص۱۲۱س‌ماقبل‌آخر)؛ وبنزدقاریان‌برآنکس‌اطلاق‌می‌شود که قران را بباطن‌سپارد و ازحفظ بخواند (راهنمای دانشوران، ج ۱ ص ۱۹۶ س ۱ستون راست) .

وبخاری ومسلم وابوداود وابوزرعه و محمدبن اسماعیل ترمدی وگروهی دیگر نیز از اوحدیث‌شنیدند. درگذشتش درحدود سال ۲۳۰ یاقبل ازاین تاریخ بود[1].

ابراهیم بن نصر، ابواسحق محدث رازی :

وی از حدیث‌دانان عصرخویش بوده است، از تصنیفات او مسند درحدیث است. بسال ۳۸۵ هجری درگذشت[2].

ابراهیم بن یوسف‌بن خالد، ابواسحاق هسنجانی رازی:

وی از دیه هسنجان ری بود، وجهة کسب دانش رخت سفر بسوی عراق‌وشام ومصر بربست، وازجمعی کثیر استماع حدیث‌کرد. از محمودبن خالد واحمدبن ابی الجواری و عباس بن ولید و جمعی دیگر روایت کند، و ابوعمرابن مطّر و ابوبکر اسماعیلی‌وغیرهما ازاو روایت کنند؛ وی مسندی بالغ برصد جزء تألیف کرد. وفاتش بسال ۳۰۱ هجری بود[3].

ابن کربویهٔ رازی :

ابن کربویه‌از رجال‌قرن‌سوم ری‌وازیاران حسین‌بن‌احمدعلوی کوکبی‌است از فرزندان حضرت سجاد. حسین‌بن احمد درسال ۲۵۱ درقزوین خروج کرد وقزوین و ابهر وزنجانرا ازدست گماشتگان عباسی بدرآورد، لکن درسال ۲۵۳ ازموسی بن بوغا مأمور خلیفه شکست یافت. قصیدهٔ پر ارجی از ابن کربویه در آغاز فصل نهم مجلد اول کتاب حاضرص ۱۸۴ بدین مطلع درج آمده :

یامُنیَةَ هَیَّجَتْ شَوْقی و اَحْزانی   لاٰ تُبعدینی فبعد الدّار اَضْنانی[4]

---

(۱) تذکرة‌الحفاظ ذهبی، ج۲ ص ۳۲ س ۱۸.

(۲) هدیة‌العارفین، ج ۱ ص ۷ ص۸.

(۳) الانساب، ورق ۵۹۰ ص ۲ س۱۶ ؛ معجم‌البلدان، ج۴ ص ۹۷۴ س‌ماقبل‌آخر ؛ العبر ج۲ ص ۱۱۸ س ۹؛ تذکرة‌الحفاظ، ج۲ ص ۲۳۵ س ۱۳ ؛ شذرات الذهب، ج ۲ ص ۲۳۵ س ۴؛ الاعلام زرکلی، ج ۱ ص ۷۶ ؛ معجم‌المؤلفین، ج ۱ ص ۱۳۱.

(۴) برای‌اطلاع ازاحوال حسین‌بن‌احمد، رك: مروج‌الذهب، طبع مصر ۱۲۸۳، جزء ثانی ص ۳۲۴ وقایع سال ۲۵۰ ؛ ابن‌اثیر، ج ۵ ص ۳۳۰س ۳، و ص ۳۳۷ س ۱۶؛ تاریخ جهان‌آرا، ص ۷۳ س ۷ ؛ ریاض الانساب، ج ۱ س۱۲۳ س ماقبل‌آخر.

ابواسحق دولابی رازی:

وی ازمشایخ آن‌سامان واز اجلهٔ ابدال بوده‌است[1].

ابوبکر رازی:

وی از صوفیان بنام است، و درآغازکار بسفر مکّه رفت و مشایخ صوفیه را دریافت ویکسال آنجا بماند. گفته‌اند از مشایخ کسی از وی گریان‌ترنبود، وهرمرید ومبتدی که اورا می‌دیداز کثرت عبادت وگریه وبی‌صبری، ونیزاضطرابی که درسماع داشت شیفته‌اش می‌شد[2].

ابوثابت رازی:

وی ازمعروفان دانشمندان ری وسالکان طریقت آن دیاربوده، وجامی احوال اورا درنفحات الانس بیاورده، واز مشاهیر علما وقُرّاء وفقرا دانسته است. ابوثابت بایوسف بن حسین همزمان بوده است[3].

ابوطیب رازی:

وی ازمتکلمان بنام‌شیعه است، ودرفقه وامامت دارای مؤلفاتی‌است، وذکرش درفهرست کتب شیخ طوسی بدینگونه بچشم می‌خورد:

«ابوالطیّب الرّازی من جلّة المتکلّمین، له کتب کثیرة فی الامامة والفقه وغیرهما من الاخبار، وله کتاب زیارة الرّضا علیه‌السلام وفضله ومعجزاته نحواً من مأتی ورقة[4]»

ذکر وی دربسیاری ازمنابع دیگر شیعه نیزآمده است[5].

ابوعمر مهرقانی رازی:

وی ازمردم مهرقان ری بوده، وازعبدالرحمن بن مهدی ویحیی‌بن سعیدقطّان

---

(۱) الانساب سمعانی، ورق ۲۳۳ ص ۲ س ۱۰.

(۲) نفحات الانس، ص ۱۹۷ س۳ ببعد؛ هفت اقلیم، ج ۳ ص ۱۱ س‌ماقبل‌آخر.

(۳) نفحات‌الانس، ص ۹۹ س ۲۳.

(۴) فهرست کتب شیخ طوسی، ص ۳۷۶ س ۱۰.

(۵) مانند: معالم‌العلما، ص۱۲۶ س‌ماقبل‌آخر؛ نقدالرجال تفرشی، ص۳۹۱ س۳ ستون راست.

وابو داود طیالسی روایت حدیث می کند، وابوحاتم رازی ازوی روایت کند[1].

ابوالفتح رازی :

ابوالفتح وزیر طغرل‌بیك سلجوقی بود ، و احوالش در تجارب‌السلف چنین درج آمده:

۵ «او اولین وزیراولین سلطانست ازسلجوقیان، وهو ابوطالب محمد طغرل‌بیك بن میکائیل‌بن سلجوق، ودرمبدء کار دراصفهان خدمت علاءالدولة بن کاکویه می کرد صاحب اصفهان ، وبعد از آن ملازمت پسرش فرامرز نمود و فرامرز اورا به رسالت پیش‌سلطان طغرل‌بیك فرستاد. طغرل‌بیك چون اورا بدید بپسندید ، وبفرمود تاملازم درگاه باشد واو نیز رغبت نمود . طغرل‌بیك اورا خلعت داد و وزارت باو تفویض

۱۰ کرد... [سپس] از اینجا پیش ابوکالیجار بن بویه رفت و بوزارت رسید ، و بسیار نگذشت که‌ابوکالیجار او را معزول کرد و بگرفت، و این حال در شعبان سنهٔ تسع و ثلثین واربعمائة بود[2].»

ذکراین ابوالفتح تنها در تجارب‌السلف‌درج آمده، ودرمنابع‌دیگر۔بناباستقصاء مرحوم‌عباس‌اقبال۔ خبری‌ازوی دیده نشده‌است، وبنا به استنباط‌آن مرحوم این‌وزیر

۱۵ همان‌ذوالسعادات محمدبن جعفربن‌محمدبن‌فسانجس‌است، که درتاریخ ۴۳۶ بهنگام ورود ابوکالیجار ببغداد وزیر وی‌بود، ودر ۴۳۹ چنانکه درتجارب‌السلف آمده این سلطان اورا بگرفت ودرحبس‌انداخت، ودر رمضان سال۴۴۰درحبس‌بمرد[3]. ابن‌اثیر اشعاری از محمد بن جعفر وزیر ابوکالیجار مقبوض در ۴۳۹ ۔که مرحوم اقبال وی را همان ابوالفتح دانسته۔ نقل کرده است، این دوبیت ازآن جمله است :

۲۰ أوَدِّعکُم و انّی ذواکتئاب وأرحل‌عنکم والقلبُ‌آبی

و اِنّ فراقکُم فی کُلّ حالٍ لأوْجَعُ‌من‌مُفارقَةِ‌الشَّباب[4]

---

(۱) معجم‌البلدان ، ج ۴ ص ۶۹۹ س ۹ .

(۲) تجارب‌السلف ، ص ۲۶۰ ـ ۲۶۱.

(۳) وزارت درعهدسلاطین بزرگ سلجوقی، ص ۳۷ ـ ۳۹.

(۴) ابن‌اثیر ، ج ۸ ص ۴۶ س آخر ببعد .

مرحوم علاّمه قزوینی نیز دریادداشتها ازوی یادی کرده، وگفته:

«... گویا هموست که درما فرّوخی باتجلیل زیاد ازاو نام می‌برد، وگویا همو باشدکه مخدوم صاحب ویس ورامین است...[1]»

خواجه ابوالقاسم طهرانی رازی:

وی درآغاز عهد صفویان می‌زیست، وازطهران ببلاد گرجستان رفت، وهم درآنجا درگذشت.[2] 5

ابوالقاسم وسقندی رازی:

وی ازدانشمندان وَسْقَند ری بوده است، وبسال **۳۱۷** درگذشت[3].

ابوالمفاخر رازی:

ملك الفضلاء ابوالمفاخر رازی از شاعران با نام عصرسلجوقیان بود، و به 10 روزگار سلطان غیاث‌الدین محمدبن ملکشاه می‌زیست. ازفنون علم بهره‌ای وافر داشت، اشعار اوبیشتر بطریق لغز است، وقصائدی مصنوع ومتین درمدح امام ثامن ابوالحسن علی‌بن‌موسی‌الرضا علیه آلاف التحیة‌والثنا سروده‌است، که‌پاره‌ای‌ازابیات آنها مغلق ومعقّد وفهمشان دشوار است، واین ابیات از آن جمله است:

بال مرصّع بسوخت مرغ ملمّع بدن 15
اشك زلیخا بریخت یوسف گل پیرهن
صبح بر آمد ز کوه دامن اطلس‌کشان
چون نفس‌جبرئیل ازگلوی اهرمن... الخ

گویا ظاهراً ابوالمفاخر رازی مذکور درفهرست منتجب‌الدین، وبنقل از آن کتاب درامل‌الآمل بصورت زیر همو باشد: 20

«الشیخ شمس‌الدین ابوالمفاخر بن محمدالرازی مداح آل‌رسول‌الله(ص)صالح فاضل[4].»

---

(۱) یادداشتهای قزوینی، ج ۳ ص ۲۲۰ س ۱۶.
(۲) تحفهٔ سامی، ص ۱۷۶ س آخر.
(۳) معجم‌البلدان، ج ۴ ص ۹۲۸ س ۱۳.
(۴) فهرست منتجب الدین، نسخهٔ‌خطی، ورق ۴ ص ۱ س ۶؛ امل‌الآمل، قسم ثانی ص ۵۱۵ س ۲۰.

شاعرانی که شیوهٔ وی را تتبع کرده‌اند، درصفت طلوع نیّر اعظم کمتربدین سیاق گفته‌اند.

شیخ ابوالمفاخر را بنزد شاهان وامیران حسن قبولی تمام بوده‌است. دولتشاه سمرقندی از ابوطاهرخاتونی صاحب تاریخ آل سلجوق نقل کرده، که چون سلطان مسعود بن محمد بن ملکشاه[1]، بهنگام عزیمت بمازندران در ولایت ری فرود آمد، سپاهیان او چهارپایان خویش را در مزارع آن شهر رها کردند و زیانی فراوان وارد ساختند؛ ابوالمفاخر این قطعه بساخت وبسلطان فرستاد:

ای خسروی که سایس حکم تو بر فلک
برتر ز طاق و طارم کیوان نشسته است
لطفت به آستین کرم پاك می کند
گردی که برصحیفهٔ دوران نشسته است
بر تخت ری تو ساکن و از حکم نافذت
درملك چین بمرتبه خاقان نشسته است
شاها سپاه تو که چو مورند و چون ملخ
بر گرد دخل و دانهٔ دهقان نشسته است
باران عدل بار که این خاك سالهاست
تا بر امید وعدهٔ باران نشسته است

سلطان چون این بخواند لشکریان را از خرابی منع و زجر کلی فرمود[2]. مشابه این داستان را زکریای قزوینی به جلال خواری رازی و طغرل بن ارسلان در ری با اشعاری نظیر یا مشابه همین اشعار نسبت داده، و عوفی و امین احمد

(۱) جهةاطلاع اجمالی به احوال وی به ص ۱۹۶ مجلد حاضر رجوع شود.

(۲) تذکرة الشعراء دولتشاه سمرقندی، ص ۸۶ ـ ۸۸؛ هفت‌اقلیم، ج ۳ ص۳۳، ۳۴، نسخهٔ خطی آن‌در مدرسهٔ سپهسالار، ص۸۷۶؛ مجمع‌الفصحا، بخش ۲ ص۹۳۶ س ۱۵؛ آتشکدهٔ آذر، ج ۳ ص ۱۱۰۱؛ جنة‌النعیم، ص ۵۲۴ س ماقبل‌آخر.

نیز درذکر فضل خواری واقعهٔ جلال خواری را باسلطان تکش در ری آورده‌اند[۱].

ابوالهیثم رازی:

وی ازنحودانان زمان خویش بود، ومؤلفات نُصَیْربن أبی نصیرنحوی رازی را بنزد اوبخواند، ودرهرات ازوی‌روایت کرد.

قفطی درذکر نُصَیْر گفته : ۵

«وله (نُصَیرالرّازی) مؤلفات حسان ، سمعها منه ابوالهیثم‌الرازی ، رواها عنه بهراة[۲].»

نصیر رازی چنانکه بیاید خود نحو را ازکسائی آموخت.

سال فوت وی دربغیةالوعاة ۲۷۶ مذکور آمده است[۳].

۱۰

احمدبن ابراهیم، معروف بعلان کلینی رازی :

وی عالمی شیعی وازکلین فشافویهٔ ری ، و ازمنسوبان محمدبن یعقوب کلینی بوده است، ونامش درکتب رجال شیعه درج آمده است[۴].

احمدبن ابراهیم نرمقی رازی :

وی اهل‌دیه نرمق (یا نارمك کنونی) بوده است، و ازسهل‌بن عبد ربّه سندی روایت حدیث کند، ومحمد بن مرزبان آدمی شیرازی ازوی روایت کند[۵]. ۱۵

احمد بن اسحق رازی :

درکتب رجال شیعه ، رازی مطلق وی است ،که ثقه و عـدل و از اصحـاب ابوالحسن ثالث علی‌بن محمدالهادی علیهما السلام امام دهم بوده‌است ، برخی وی

(۱) آثارالبلاد، ص ۳۶۳، ۳۶۴ ؛ لباب‌الالباب ، ج ۱ ص ۲۷۶ س۲۲ ؛ هفت‌اقلیم، ج ۳ ص۳۲.

(۲) انباه‌الرواة ، ج ۳ ص ۳۴۷ س ۸ .

(۳) بغیةالوعاة، ص ۴۱۰ س۷.

(۴) منهج‌المقال، ص ۳۱ س۵؛ نقدالرجال، ص ۱۷ س ۱۴ ستون راست؛ تنقیح‌المقال، ج ۳ ص ۶۶ .

(۵) الانساب سمعانـی ، ورق ۵۵۸ ص ۱ س مـاقبل‌آخـر؛ معجم‌البلدان ، ج ۴ ص ۷۷۵ س ۸ .

را ازوکلاء قائم علیه‌السلام دانسته‌اند. اورا بنزد محدثان وفقیهان شیعه منزلتی عظیم است[۱].

احمدبن حسن ، ابوعلی رازی :

وی از امامیان‌ری وظاهراً ازمشایخ اجازه بوده است، و از ابوالحسین اسدی روایت کند، و تلعکبری نیز ازو روایت کند . شیخ طوسی نام او را درکتاب رجال بیاورده است[۲].

احمدبن حسن‌بن احمد ، ابوالعباس خطیب رازی :

نام وی در التدوین رافعی درج آمده، که بسال **۳۷۶** درقزوین از پدرش ، از جدش، ازپدرش حدیث می گفت[۳].

احمدبن حسن‌بن بندار، ابوالعباس حافظ رازی :

رافعی نام وی را درالتدوین بیاورده‌است، وازمحمدبن اسحق‌بن عباداستماع حدیث‌کرد ، و خلیل حافظ از وی روایت کند[۴].

احمدبن حسن‌بن حیدة رازی :

نام‌وی درتاریخ‌بغداد درج آمده، ودرآن‌شهر ازمحمد بن ایوب رازی روایت حدیث می کرد[۵].

احمدبن حسن‌بن محمد بزاز، حافظ ابوحاتم معروف به ابن خاموش رازی:

وی از واعظان مشهورری بود، وخط را خوش می‌نوشت، وبقزوین رفت، و ازعالمان آنجا استماع حدیث‌کرد، ونیز درآنجا جمعی ازوی استماع‌حدیث‌کردند. از ابوالحسن علی بن احمد بن ادریس روایت‌کند[۶].

---

(۱) منهج‌المقال، ص ۳۱ س ۲۵ ؛ نقدالرجال، ص ۱۷ س ۱۰ قبل آخر ستون چپ، و ص ۴۰۸ س ۱۴ ستون راست؛ تنقیح‌المقال ، ج ۱ ص ۴۹ س ۳۲ ، وج ۳ ص ۵۱ س ۳۱؛ جنة‌النعیم، ص ۵۲۳ س ۱۸ .

(۲) نقدالرجال تفرشی ، ص ۲۰ س ۲ ؛ رجال مامقانی ، ج ۱ ص ۵۴ س ۳۷ .

(۳) التدوین رافعی ، ص ۱۸۷ س ۷ .

(۴) التدوین ، ص ۱۸۷ س ۳۲ .

(۵) تاریخ بغداد ، ج ۴ ص ۹۰ س ۹.

(۶) التدوین ، ص ۱۸۹ س ۱۶ .

احمد بن حسن ، بیلی رازی :

وی ازقریهٔ بیل ری بوده است ، و از محمدبن حُمَید رازی روایت کند ، و ابوجعفر عُقَیْلی نیز ازوی روایت کند[۱].

احمدبن‌الحسین بن ابی القاسم بن علی‌بن بابا ، ابوالعباس رازی القصرانی الاذونی : ۵

وی اهل أذون از دیه‌های قصران خـارج (شمیران کنونی) بوده است ، و از صلحاء مشایخ زیدیه بشمار است ، وچون بری درمی آمد بوی تبرّك می‌جستند ، و محضرش‌را مغتنم می‌شمردند . سمعانی از او درأذون قصران روایت کند ، ولادتش درآن‌دیه بسال ۴۹۵ اتفاق افتد[۲] .

احمدبن حسین بن اسحق‌بن عتبة ، ابوالعباس رازی مصری : ۱۰

وی ازمحدثان زمان خویش بود، وازمقدام‌بن داود رعینی وطبقهٔ وی استماع حدیث کرد. وفاتش بسال ۳۵۷ هجری بود[۳].

احمدبن حسین‌بن علی‌بن ابراهیم ، حافظ ابوزرعهٔ رازی صغیر :

وی ازعالمان بنام زمان خویش بود، وبسال ۳۴۷ بدمشق درآمد، و ازمحضر مشایخ آنجا استفادت جست ؛ وهم درآنجا حدیث بگفت . احمد کثیرالسفر بود، و ۱۵ بدین‌سبب اورا لقب جَوّال دادند، اومشایخ فراوان داشت که ازجملهٔ آنهاعبدالرحمن ابن ابی‌حاتم است ، وجمعی از اکابر نیز مانند تمام رازی و دیگران از وی روایت کنند . احمد حسین بسال ۳۷۵ هجری درطریق مکه مفقودگردید[۴].

---

(۱) معجم‌البلدان، ج ۱ ص ۷۹۸ س ۱۴.

(۲) معجم‌البلدان ، ج ۱ ص ۱۸۰ س ۱۱، ج ۴ ص ۱۰۵ س ۱۹.

(۳) شذرات الذهب ، ج ۳ ص ۲۲ س۱۵.

(۴) تاریخ بغداد ، ج۴ ص۱۰۹ س ۴ ؛ التدوین، ص ۱۹۳ س ۲۳؛ معجم‌البلدان،ج ۲ ص ۹۰۰ س ۱۲ ؛ تذکـرة‌الحفاظ ، ج ۳ ص ۱۹۴ س ۴؛ العبر ، ج ۲ ص ۳۶۸ س۷ ؛ لسان‌المیزان ، ج ۱ ص ۱۵۸؛ شذرات الذهب، ج ۳ ص ۸۴ س ۱۳؛ معجم‌المؤلفین، ج ۱ ص ۲۰۵ .

احمدبن حسین، فناکی رازی :

فنّاکی فقیهی شافعی مذهب بود، ودرعراق وخراسان فقه بیاموخت، وتألیفی دارد که کتاب المناقضات از آن‌جمله است. وی بسال۴۴۸ درگذشت[1].

احمدبن حمدان بن احمد ورسامی لیثی، ابوحاتم رازی:

۵ وی ازداعیان وزعماءِ معروف اسماعیلی‌است، ودرحدود سال ۳۰۰ هجری امر دعوت‌راعهده‌دار شد[2]. ابوحاتم‌درکتاب‌خویش«اعلام‌النبوة» طبیب‌بزرگ وفیلسوف عالی‌قدر محمدبن زکریای رازی را رد کرده، وچنین گفته :

«زعم‌الملحدُ، ای‌الرازی، انّه استدرك بفطنته مالم‌یفطن‌له من تقدمه، وابدع مقالته السّخیفه، وزعم انه نظیربقراط فی‌الطبّ وسقراط فی‌استخراج اللطائف[3].»

۱۰ **احمدبن عبدالله بن سلیمان، ابوالحسن رازی :**

نام وی درتاریخ بغداد درج آمده است. این قول را۔ که ازلطفی‌خالی نتواند بود۔ از اعمش نقل‌کرده است :

«التحملُ للأَصدقاءِ ثُلثا الظرف[4].»

احمدبن عبدالله بن علی، ابوالعباس الفرائضی‌رازی :

۱۵ وی ببغداد درآمد، وازسلیمان‌بن معافی بن سلیمان حدیث‌بگفت. ابوالحسن دارقطنی وابوحفص‌بن شاهین ازوی روایت کنند[5].

احمدبن عبدالله صنعائی، ابوالعباس رازی یمنی :

وی ازمورخان عصرخویش بوده است. ازتصانیفش درالسحابة فی‌مواضع وفیات‌الصحابة، وتاریخ یمن است. وی پس از سال ۴۶۰ درگذشت[6].

---

(۱) التدوین رافعی، ص ۱۹۴ س ۳۰ ؛ معجم‌المؤلفین، ج ۱ ص ۲۰۷.

(۲) مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات، شمارهٔ ۵۳، مقالهٔ پرفسورس. م. شترن، ص ۲۵ س۱۰.

(۳) السیرة الفلسفیة، مقدمهٔ پول کراوس، ص۷۹ س ۱. نیز،رك: النقض، ص۳۳۰س ۸ ؛ لسان‌المیزان، ج ۱ ص ۱۶۴، بنقل از تاریخ ری منتجب الدین؛ الاعلام زرکلی، ج ۱ ص ۱۱۶.

(۴) تاریخ بغداد، ج۴ ص۲۱۵ س‌ماقبل‌آخر.

(۵) تاریخ بغداد، ج ۴ ص ۲۳۰ س ۱۶.

(۶) معجم‌المؤلفین، ج ۱ ص ۲۹۴.

احمدبن علی حافظ ، ابو بکر رازی اسفراینی :

وی را محدثی ثقه ومفید دانسته‌اند ، ودرفن خویش سعی وجهدی داشت . از زاهربن احمد فقیه وشافع بن محمد وگروهی دیگر حدیث می گفت ، وابوصالح مؤذن ودیگران ازوی روایت کنند . درگذشتش پیش ازسال ۴۳۰ بود[۱].

۵

احمدبن علی ، ابوبکرفقیه رازی :

وی شیخ حنفیه و امام اصحاب رأی بود ، و با ابوالحسن کرخی مصاحبت داشت. در زهد ودین شهرتی یافت . سمت قاضی‌القضاتی بر وی عرضه داشتند ، و نپذیرفت . اورا مصنفاتی چند است . چون شرح مختصر الطحاوی ، احکام‌القرآن ، المناسك . مرگش بسال ۳۷۰ بود[۲].

۱۰

احمدبن علی بن اسماعیل بن علی بن ابی بکر، ابوالعباس اسفذنی رازی :

وی ازمحدثان ری ، وازقریهٔ اِسْفَذْن آنجا بود ، که بسال ۲۹۱ در مراجعت ازحج دربغداد درگذشت . از ابراهیم بن‌موسی فرّاء نقل حدیث کند ، وابوالقاسم طبرانی نیز ازوی روایت کند[۳].

احمدبن علی بن عباس ، ابوالعباس (یا ابوعلی) خضیب ایادی[۴] رازی :

۱۵

وی ازعالمان شیعی مذهب ری درقرن چهارم ومتهم بغلوّ است. کتاب‌الشفا والجلا فی‌الغیبة ، وکتاب‌الفرائض ، وکتاب‌الآداب و غیراینها را تألیف کرد[۵].

احمدبن علی بن عبدالرحیم ، ابوعلی رازی :

وی بقزوین رفت، وازابوالحسن قطّان استماع حدیث کرد[۶].

---

(۱) تذکرة‌الحفاظ ، ج ۳ ص ۲۷۱ س ۱ .

(۲) ترجمهٔ‌الفهرست ابن‌ندیم، ص ۳۸۵ س۹؛ تاریخ بغداد، ج۴ ص۳۱۴ س۱؛ العبر ج ۲ ص ۳۵۴ س ۱۱ ؛ شذرات‌الذهب ، ج ۳ ص ۷۱ س ۲ .

(۳) تاریخ بغداد، ج ۴ ص ۳۰۷ س ۵؛ معجم‌البلدان ، ج ۱ ص ۲۴۶ س۱۵.

(۴) پاره‌ای ازمنابع، مانند لسان‌المیزان «ابادی».

(۵) رجال نجاشی ، ص ۷۱ س ۲ ؛ منهج‌المقال ، ص ۳۸ س ۳۴ ، نقدالرجال ، ص ۲۵ س ۱۱ ؛ لسان‌المیزان ، ج ۱ ص ۲۳۴ ؛ معجم‌المؤلفین ، ج ۲ ص۶.

(۶) التدوین رافعی، ص ۲۰۵ س۲۸.

احمدبن علی بن عمر بن حبیش ، ابوسعید اشعری رازی :

وی ببغداد درآمد، وازمحمدبن ایوب واحمدبن نصر رازیان حدیث بگفت. دارقطنی وابن شاهین ازوی روایت کنند[1].

احمدبن علی بن عیسی بن مالك ، ابوعبدالله رازی :

۵ وی ازعالمان بنام عصربود ، وبه‌بغداد درآمد و درجانب شرقی منزل گرفت . از ابوحاتم محمدبن‌ادریس رازی واحمدبن حمویهٔ رازی روایت حدیث می کرد، و محمدبن اسماعیل وراق وابوحفص‌بن زیّات نیز ازوی روایت کنند[2].

احمدبن عیسی بن علی بن ماهان ، ابوجعفر رازی :

وی سفری ببغداد کرد، وآنجا از ابی‌غسان زُنَیْج وغیره حدیث بگفت. مکرم

۱۰ ابن احمد قاضی از وی روایت کند[3].

أحمدبن‌فارس، علامه أبوالحسین رازی :

وی ازلغت‌دانان ری است، وچندی درهمدان بماند، واز ابوالحسن قطّان و گروهی دیگر روایت کند . از تألیفاتش المُجْمَل است. احمد بن فارس بسال ۳۹۵ در ری درگذشت[4].

۱۵ **احمدبن فرات ، ابومسعود حافظ رازی :**

وی از حدیث دانان بنام است ، وطوف بلاد می کرد، وشام ومصر وبغداد و بصره وکوفه وحجاز ویمن وجزیره را بدید، وازأبا أسامه وطبقهٔ وی استماع‌حدیث کرد. مسند وتفسیر تألیف نمود[5]. گفته‌اندکه اورا بامحمدبن یحیی‌بن مَنْدة مجاراة

(۱) تاریخ بغداد ، ج ۴ ص ۳۱۱ س ۱۵.

(۲) تاریخ بغداد ، ج ۴ ص ۳۰۹ س ۱۱.

(۳) تاریخ بغداد ، ج ۴ ص ۲۷۸ س ۱۸.

(۴) العبر ، جزء ثالث ص ۵۸ س ۴.

(۵) تاریخ بغداد ، ج ۴ ص ۳۴۳؛ العبر ، ج ۲ ص ۱۶ س ۱۵.

و منـازعت بود[۱]. و أبوعمران رقّی[۲] وحسن بن محمد بصری از وی روایت کنند. احمدبن فرات بسال ۲۵۸ درگذشت[۳].

احمدبن محمد، ابوبکر مقری زاهد رازی:

وی بسال ۴۹۶ درقزوین حدیث می‌گفت[۴].

۵ **احمدبن محمد، ابوالحسین رازی:**

نام وی درالتدوین رافعی درج آمده، و درقزوین از سلیمان‌بن یزید استماع حدیث کرد[۵].

احمدبن محمد، ابوزرعهٔ رازی:

وی ازمشایخ عصر وشاگرد شبلی بوده است، گفته‌اند که او همه روزه طیبت

۱۰ می‌کرد و درویشان را می‌خنداند[۶].

(ازشهرری وپاره‌ای بلاد دیگر دانشمندان متعددبرخاسته‌اند، که کنیهٔ ابوزرعه داشته‌اند[۷].)

احمدبن محمدبن ابی‌سلم، ابوالحسین رازی:

رافعی وی را واسع‌الروایه ومشهور دانسته‌است، ودرقزوین حدیث‌می‌گفت.

۱۵ ابن ابی‌حاتم واسحق‌بن محمد ازاو روایت کنند. وی درسال ۲۷۲ هجری‌زنده بود[۸].

احمدبن محمدبن ابی‌سلمة رازی:

وی ببغداد رفت، وازسهل‌بن عثمان عسکری وحفص‌بن عمر مهرقانی حدیث

---

(۱) العبر، ج ۲ ص ۱۲۰ س ۱۱.

(۲) العبر، ج ۲ ص ۱۴۷ س ۸.

(۳) العبر، ج ۲ ص۱۸۷ س ۵. نیز، رك: تذکرةالحفاظ، ج ۲ ص۱۱۳؛ هفت‌اقلیم، نسخهٔ خطی مدرسهٔ عالی سپهسالار، ص ۸۶۲؛ الاعلام زرکلی، ج۱ ص ۱۸۶.

(۴) التدوین رافعی، ص ۲۱۳ س ۷.

(۵) التدوین، ص ۲۲۲ س۳۱.

(۶) نفحات‌الانس، ص ۳۱۹ س۸.

(۷) معجم‌البلدان، ج ۲ ص ۸۹۸، ۹۰۱؛ نفحات‌الانس، ص ۳۱۹.

(۸) التدوین، ص ۲۱۵ س ۲۳.

بگفت. اسحق بن محمدبن فضل زیّات وابوسعیدابن اعرابی ازو روایت کنند[۱]. احتمال اتحاد دو تن اخیر می‌رود.

احمدبن محمدبن حسن بن زیاد، ابوبکررازی:

وی برادر ابویحیی زعفرانی‌است. ببغداد رفت، ودرآنجا ازمحمدبن‌حمید رازی ومحمدبن یحیی الذهلی حدیث بگفت. محمدبن عمروعقیلی وعبدالباقی‌بن قانع از وی روایت حدیث کنند[۲].

أحمدبن محمدبن حسین حافظ، ابوالعباس بصیر رازی ضریر:

ویرا ازارکان‌حدیث‌دانسته‌اند، وخطیب توثیقش کرده‌است. از عبدالرحمن‌بن ابی‌حاتم روایت کند. در نیشابور از ابوحامد بن‌بلال وگروهی دیگر استماع‌حدیث کرد. به قزوین وبخارا ونیشابور وبغداد سفر کرد. این‌محدث کور از مادر بزاد، اما هوش سرشار داشت. وی بسال **۳۹۹** درگذشت.

ابوالقاسم ازهری ومحمدبن عبدالملک بن بشران و سلیم رازی از وی روایت کنند[۳].

احمدبن محمدبن حمزه، فرائضی رازی:

وی ببغداد ازابوالعباس اصم نیشابوری حدیث بگفت، ویوسف‌بن عمرقواس از او روایت کند[۴].

احمدبن محمدبن دراج، ابوجعفرالقطان رازی‌الاصل:

وی‌ازحسن‌بن‌عرفة وابویحیی‌محمدبن‌سعیدبن‌غالب ضریرعطّارروایت حدیث کند، وابوحفص‌بن‌شاهین وعبدالله‌بن احمد بن‌عبدالله تمّار ازاو روایت کنند[۵].

---

(۱) تاریخ بغداد، ج ۵ ص ۲۴ س ۲۰.

(۲) تاریخ بغداد، ج ۴ ص ۴۲۵ س ۱۱.

(۳) التدوین رافعی، ص ۲۵۲ س ۲۰؛ تذکرة‌الحفاظ، ج ۳ ص۲۱۸ س۳؛ العبر، ج ۳ ص ۶۹ س ماقبل آخر.

(۴) تاریخ بغداد، ج ۴ ص ۴۳۸ س ۱۷.

(۵) تاریخ بغداد، ج ۵ ص ۶ س ۱۰.

احمد بن محمدبن سلیمان، ابوغالب رازی :

وی ازعالمان شیعی‌مذهب ری، وشیخ‌این‌فرقه درعصرخویش بود. اوراتألیفی بوده است، مانند التواریخ که قریب هزار ورقه ازآن نوشته شد ولی ناتمام ماند، و ادعیة‌السفر والافضال. وی‌بسال ۳۶۸ درگذشت[۱].

۵ **احمدبن محمدبن سهل، ابوبکر رازی :**

وی از محمد بن عثمان و محمد بن عبدالله بن ابی‌الثلج روایت‌کند، و ابوالحسن قطّان و دیگران ازو روایت کنند. احمد بسال ۲۹۵ در قزوین حدیث می‌گفت[۲].

احمدبن محمدبجلی، ابومسعود محدث رازی :

۱۰ وی پسرابوبکررازی محمدبن عبداللّه‌بن عبدالعزیز بن شاذان صوفی واعظ است، وبسال ۴۴۹ درگذشت، و دارای تصانیفی است[۳].

احمدبن محمدبن فضل، ابوالعباس رازی معروف به غضبان :

وی از شاگردان احمدبن فارس بوده‌است، وبسال ۴۱۸ هجری‌بقزوین رفت، وازکتاب احمدبن فارس حدیث بگفت[۴].

۱۵ **احمدبن محمدبن مظفر رازی :**

وی‌ازفقهاء حنفیهٔ ری بوده‌است، ازمؤلفات او، حل‌مشکلات مختصرالقدوری فی‌الفروع (درفقه حنفی) است. احمد بسال ۵۰۰ هجری درگذشت[۵].

درمعجم‌المؤلفین نام احمدبن مظفررازی دیگر باهمین مشخصات مذکوراست که بسال ۶۴۲ درگذشت[۶].

(۱) معالم‌العلماء ابن‌شهرآشوب، ص ۱۵ س ۱۲، وذیل ۵ همین صفحه.

(۲) التدوین، ص ۲۱۶ س ۱۲.

(۳) العبر، جزء ثالث ص ۳ س ۱۰ ببعد؛ هدیة‌العارفین، ج ۱ ص ۷۷ س ۳۳.

(۴) التدوین، ص ۲۱۹ س ۱۶.

(۵) هدیة‌العارفین، ج ۱ ص ۸۱.

(۶) معجم‌المؤلفین، ج ۲ ص ۱۸۰.

احمدبن محمدبن مظفر بن مختار، ابوالمحامد بدرالدین رازی :

وی ازعالمان و ادیبان حنفی مذهب ری بوده است . از مصنفات اوست : إذکارالقران فی‌الادعیه، الاستدراك فی‌الحدیث؛ المقامات(در۱۲ مقامه). سال فوتش‌را درحدود ۶۳۱ نوشته‌اند[۱].

۵ **احمدبن محمدبن مقاتل ، ابوبکر رازی :**

وی ببغداد رفت، وازپدر خویش واحمدبن بکربن یوسف حدیث بگفت . عبدالباقی‌بن‌قانع وابوالقاسم طبرانی ازوی روایت کنند. رافعی نیز ازاحوال‌وی در التدوین شرحی بیاورده است . ذکرپدر وی بجای خویش بیاید[۲].

احمدبن محمدبن‌نصر، سمسار رازی :

۱۰ نام وی درلسان المیزان بنقل ازتاریخ ری منتجب‌الدین درج آمده است[۳].

احمدبن محمدبن یحیی شحام، ابوالعباس رازی :

رافعی درالتدوین ذکر کرده‌است،که وی قبل ازسال ۳۰۰ بقزوین درآمد[۴].

احمدبن محمدبن یعقوب، ابوعلی‌مسکویهٔ رازی :

وی ازمعاریف حکما ودانشمندان قرن چهارم است ، و درفن کتابت و انشا و ۱۵ تاریخ وعلوم اوائل همچون حکمت ومنطق ورياضی دستی قوی داشت ، ومصنفاتی معروف مانند تجارب‌الامم، وفوزالاصغر، وفوزالاکبر، وجاویدان خرد بفارسی، و تهذیب‌الاخلاق و غیراینها از خود بجای گذاشت . ابن‌مسکویه بسال ۴۲۱ باصفهان درگذشت[۵].

---

(۱) هدیة‌العارفین ، ج ۱ ص ۹۲ س ۱۶ ؛ معجم‌المؤلفین، ج ۲ ص ۱۵۸.

(۲) تاریخ بغداد ، ج ۵ ص ۹۸ س ۴ ؛ التدوین ص ۲۴۳ س ۱۵.

(۳) لسان‌المیزان ، ج۱ ص ۳۰۵.

(۴) التدوین ، ص۲۲۲ س ۱.

(۵) معجم‌الادبا ، ج ۵ ص۵ س۱ ؛ ذیل کتاب تجارب الامم ، ص ۵ س ۱۵ ببعد ؛ کنزالحکمه ، ترجمهٔ نزهة‌الارواح شهرزوری ، ج ۲ ص ۹۸ س ماقبل آخر و ذیل ؛ هدیة‌الاحباب ، ص ۸۷ س ۶ ؛ سفینة‌البحار ، ج ۲ ص۵۴۰ س ۵ ؛ الاعلام زرکلی ، ج ۱ ص ۲۰۴.

کتاب اخلاق ناصری خواجه نصیرطوسی ترجمهٔ کتاب اوست[۱].

احمدبن موسی رازی :

وی درنحو ولغت دست داشت، وبلیغ وغزیرالروایه بود. ازمؤلفاتش تاریخ اندلس است. بسال ۳۴۴ درگذشت[۲].

احمد بن یعقوب، مقری رازی :

وی درتاریخ تسلطی داشت، وکتاب تاریخ اخبار بنی‌العباس راتألیف کرد، وفاتش بسال ۳۰۰ هجری بود[۳].

میرزا احمد قانعی طهرانی رازی:

وی ازشاعران اوائل‌عهد صفوی است وقانعی تخلص‌داشت؛ وسرگرم‌کارهای دیوانی بود[۴].

اسحق‌بن اسماعیل رازی، ملقب به حیویه :

ابن‌سعد درطبقات نام حَیَّویه‌را در ردیف فقیهان ومحدثان قرون اولیهٔ هجری ذکر کرده‌است. وی‌حدیث می‌گفت، وجمعی‌ازوروایت‌کرده‌اند، وبری درگذشت[۵].

اسحق‌بن سلیمان القیسی، ابویحیی علامهٔ رازی :

وی بافضیلت وثقه‌بود، وبکوفه رفت وچندسال درآنجا بزیست سپس به ری بازگشت. از حنظلة‌بن ابی‌سفیان وابن ابی‌ذئب وجمعی دیگر روایت‌کند، واحمدبن حنبل و محمدبن رافع ازو روایت‌کنند . وی عابدی خاشع بوده است، و یکی از ابدالش دانسته‌اند . وفاتش در ری بسال ۱۹۹ هجری بود[۶].

---

(۱) جنة‌النعیم ، ص ۵۲۴ س ۲۲.

(۲) بغیة‌الوعاة ، ص ۱۷۲ س ۱ .

(۳) هدیة العارفین ، ج ۱ ص ۵۶ س ۱۶ .

(۴) تحفهٔ‌سامی ، ص ۱۷۷ س ۸.

(۵) الطبقات الکبری لابن‌سعد ، ج ۷ ص ۳۸۱ س ماقبل‌آخر.

(۶) الطبقات الکبری لابن‌سعد ، ج ۷ ص ۳۸۱ س ۱۱ ؛ تذکرة‌الحفاظ ، ج ۱ ص ۳۲۳ س ۱۰ ؛ شذرات‌الذهب ، ج ۱ ص ۳۵۶ س ۱۸.

اسعدبن سعدبن محمد، حمامی رازی :

وی فقیهی صالح وشیعی مذهب بوده‌است، وبرشیخ اجل شمس الاسلام حسن بن حسین بن بابویه بخواند[1].

اسماعیل بن احمدبن عباس بن ابراهیم عصار، ابوسعدبن ابی‌علی رازی :

۵ نام وی درالتدوین رافعی درج آمده ،که از ابوسعد سمان و دیگران استماع حدیث کرده[2].

اسماعیل بن اسماعیل، مجدالدین رازی :

وی از فقهاء عصر خویش در ری بود ، و بشغل قضا اشتغال داشت ، از مصنفاتش القرائن‌الـرکنیه فـی فروع‌الفقه الشافعی است ، وی بسال ۷۵۰ هجـری ۱۰ درگذشت[3].

اسماعیل بن حمدون ، ابوالقاسم رازی :

رافعی در التدوین‌نام وی را در ردیف دانشمندانی که ازقزوین دیدن کرده‌اند بیاورده است[4].

اسماعیل بن علی‌بن حسین‌بن محمد زنجویه ، ابوسعد سمان حافظ رازی :

۱۵ ابن‌زِنْجَوَیْه‌را مؤلفات‌فراوان‌بوده‌است، وبرای کسب دانش‌رخت سفرغربت بست، ودرعراق ومکه ومصروشام استماع‌حدیث کرد، وازمُخَلّص وطبقه وی روایت کند . در مذهب ابوحنیفه وشافعی بصیر بود اماطریقت اعتزال داشت ، واز رؤوس ایشان بشمار می آمد. ابوبکرخطیب ودیگران از وی روایت‌کنند، بنقل ابن‌حجرنام وی درتاریخ ری منتجب‌الدین درج بود . از محضرقریب چهارهزار استاد استفادت ۲۰ جست، وبسال ۴۴۵ یا ۴۴۷ هجری درگذشت .

(۱) فهرست منتجب‌الدین، نسخهٔ خطی، ورق ۳ ص۱ س۱۰ ؛ منهج‌المقال، ص۵۴ س ۱۹ ، امل‌الآمل، قسم ثانی ص ۴۶۲ س ۹ ؛ تنقیح‌المقال، ج ۱ ص ۱۲۴ س۶.

(۲) التدوین ، ص ۲۴۷ س ۱۶ .

(۳) معجم‌المؤلفین ، ج ۲ ص ۲۶۲.

(۴) التدوین ، ص ۲۴۵ س ۱۳.

وی از کبار حفاظ ، ودر قراءآت ممتاز، ودر حدیث وفقه وزهد و عبادت وتبحر در علم زبانزد بود[۱].

اعین ، ابومعاذ رازی :

وی عالمی شیعی بوده، و درعهد حضرت امام محمد باقر (ع) می‌زیسته، واز اصحاب آن‌حضرت بشمار بوده است. تفرشی در نقدالرجال بنقل از رجال شیخ طوسی او را ازصحابهٔ آن حضرت دانسته است[۲]. ۵

افضل سارانی رازی :

ساران محلّتی ازقصبهٔ طهران بوده ، وافضل در آغاز عهد صفویان ازآنجا برخاسته است ، ویرا درهجو وهزل دستی بود؛ این مطلع ازوست :

تا باغ حسن تازه شد از نوبهار عشق　　گلها شکفت بررخم ازلاله‌زار عشق[۳] ۱۰

افضل نامی :

وی نیز درآغاز سلطنت صفویان از قصبهٔ طهران برخاسته ، واشعارش بغایت متین‌ورنگین است، اودرجوانی به‌مفاجا درگذشت. برخی گمان برده‌اند که نوربخشیّهٔ آن حدود مسمومش ساختند؛ این مطلع اوراست :

همیشه داغ غمم بر دل حزین بودست

گلی که چیده‌ام از عاشقی همین بودست[۴] ۵۱

مولانا امیدی طهرانی‌رازی :

امیدی معاصر شاه اسماعیل صفوی بود. مولد وی قصبهٔ طهرانست ، وپدرش رئیس وکدخدای آنجا بود. امیدی درجودت طبع وحدّت ذهن سرامد همهٔ شاعران

(۱) التدوین، ص ۲۳۴ س ۲۵ ؛ معجم‌البلدان ، ج ۲ ص۸۹۹ س ماقبل آخر؛ العبر، ج ۳ ص ۲۰۹س ۵؛ تذکرة‌الحفاظ ، ج ۳ ص ۳۰۰ س ۶ ؛ لسان‌المیزان ، ج ۱ ص ۴۲۲؛ شذرات الذهب، ج ۳ ص۲۷۶ س۱۰ ؛الاعلام زرکلی، ج۱ ص ۳۱۶ ؛ معجم‌المؤلفین، ج ۲ ص ۲۸۱ .

(۲) نقدالرجال، ص۴۹ س ۱۴ ستون راست ؛ جنة‌النعیم، ص۵۲۳ س ۲۴.

(۳) تحفهٔ‌سامی، ص ۱۶۲ س۴.

(۴) تحفهٔ‌سامی ، ص ۱۲۶ س ۸.

عصرخویش بود. درآغاز شباب جهة تحصیل علم بشیراز رفت و درسلك شاگردان
مولانا جلال‌الدین محمد دوانی منخرط گردید، و کتب متداول زمان را بخواند ، و
در طب نیز رنج برد ، و سرانجام در فنون فضیلت و کمال منتهی گردید . ظاهراً
در اواخر کار درطهران مقیم بود، و درهمانجا بسال ۹۲۵[1] جمعی برسرش ریختند و
۵ بقتلش رساندند، بعضی از مردم این جنایت را بنوربخشیه آن دیار نسبت کرده‌اند .
اشعار امیدی به غرابت خیالات وبدایع معانی مزین است؛ این ابیات ازوست:

تا بخـاطر باشد ای بد عهد پیمـان منت
بسته بر انگشت باید رشتهٔ جان منت

***

۱۰ ای جغد به ویرانهٔ ما خـانه نسازی
ترسم که توهم با من دیوانه نسازی

***

کس‌رانبینم روزغم‌جزسایه درپهلوی‌خود
آنهم‌چوبینم‌سوی‌اوگرداندازمن‌روی‌خود[2]

۱۵ پسر امیدی خواجه محمد طاهر نیز ازپیرایهٔ فضیلت عاطل نبوده است[3].

امین احمد رازی :

امین‌احمد مؤلف‌تذکرهٔ عمومی‌هفت اقلیم‌است، که در آن‌شاعران را به‌ترتیب
اقالیم طبقه بندی کرده و ترجمهٔ احوال ایشان را بیاورده است . پدر وی خـواجه

---

(۱) درتحفهٔ سامی ، ۹۲۵ درج‌آمده، لکن چون ماده تاریخ سال فوتش را مصراع :
آه ازخون ناحق من‌آه ذکر کرده‌اند ۹۲۷ می‌شود.

(۲) تحفهٔ‌سامی، ص۱۰۱ س ۴؛ هفت‌اقلیم، ج ۳ ص ۶۳، نسخهٔ خطی آن متعلق بمدرسهٔ
عالی سپهسالار، ص ۸۹۷ س ۵؛ آتشکدهٔ‌آذر، ج ۳ ص ۱۰۶ س ۲ ؛ مجمع‌الفصحا ، بخش۴
ص ۱۰ س ۲۸ .

(۳) هفت‌اقلیم ، ج ۳ ص ۶۷. نسخهٔ خطی آن متعلق بمدرسهٔ عالی‌سپهسالار ،ص۹۰۰.

احمد مورد لطف شاه طهماسب صفوی قرار داشت، وچند سال کلانتری ری بدو واگذار بود[۱].

امین احمد هفت اقلیم را بسال ۱۰۰۲ پس از شش سال صرف وقت بپایان آورد[۲].

۵

حرف ب

بدر کیا بن شرفشاه بن محمد حسینی رازی:

شیخ حرعاملی نام وی را درامل الآمل بنقل از منتجب الدین ذکر، و با اداة «فاضلٌ، دیّنٌ» توثیقش کرده است[۳].

بکر بن صالح رازی:

۱۰

وی شیعی وازصحابهٔ حضرت موسی بن جعفر بوده است، احوالش در رجال نجاشی بدین صورت ضبط افتاده است:

«بکر بن صالح الرازی مولی بنی ضبّه، روی عن ابی الحسن موسی علیه السلام ضعیفٌ. له کتاب نوادر یرویه عدّة من اصحابنا».

ابن شهر آشوب کتب زیر را نیز بوی نسبت داده است: درجات الایمان و وجوه الکفر، الاستغفار، الجهاد. نام وی درمنابع معتمد شیعه درج است[۴].

۱۵

بندار بن احمد بن عبدالله رازی بزار:

نام وی در التدوین درج است، و بقزوین از ابوالفتح راشدی استماع حدیث کرد[۵].

(۱) هفت اقلیم، ج ۳ ص ۷۱ س ۱۴.

(۲) هفت اقلیم، ج ۱ ص ۴-۶؛ مرآة البلدان، ج۱ ص ۵۱۱ س ۴ در ذکرطهران. ماده تاریخ سال تألیف این جمله از امین احمد است: تصنیف امین احمد رازی.

(۳) امل الآمل، قسم ثانی ص۴۶۳ س ماقبل آخر.

(۴) رجال نجاشی، ص ۷۹ س ۷؛ معالم العلما، ص۲۴ س۵؛ منهج المقال، ص ۷۱ س ۱۴؛ نقد الرجال، ص ۵۹؛ جنة النعیم، ص ۵۲۳ س ۲۴.

(۵) التدوین رافعی، ص ۲۵۷ س ۱۶.

بندار،۱ ملك الكلام الرازی :

بندار از کوهستان ری برخاست ، وشاعر مجدالدولة بن فخرالدولهٔ دیلمی ، و ازمجلسیان ومخصوصان دربار وی بوده‌است. صاحب عباد درتربیتش اهتمامی داشت. بندار بسه زبان عربی و فارسی ودیلمی شعـر می‌سرود. سخنش متین وطبعش وقّاد بود. سال فوتش در مجمل فصیحی ۴۳۳ هجری قمری درج افتاده ؛ این رباعی وی راست :

تا تاج ولایت علی بر سرمه — هر روج مرا خوشتر ونیکوترمه
شکرانهٔ این که میر دین حیدرمه — از فضل خدا و منّت مادر مه[۲]

حرف ت

تقی بن ابی‌طاهر بن هادی، نقیب رازی :

وی فاضلی باورع بود، وبرعالم اجل مرتضی ذوالفخرین بخواند[۳].

تمام بن محمد بن عبدالله بن جعفر ، حافظ ابوالقاسم بجلی رازی دمشقی :

تمام درحدیث شامیین دستی قوی داشت، وآنرا نیك می‌دانست . ازخیثمه و ابوعلی حصائری وطبقهٔ ایشان روایت کند ، و از پدر خـویش و جمعی دیگر از بزرگان‌فن استماع‌حدیث کرد. درشیوهٔ خویش بی‌مانند بود؛ وگفته‌اند درحفظ وخبر

(۱) نام وی بضم باء عربی وکسر پاء فارسی هر دو دیده شده، چنانکه در پاره‌ای از منابع همچون تذکرهٔ دولتشاه وهفت‌اقلیم «پندار» آمده است؛ لکن درمجمل فصیحی؛ ونیزدر مقالات مرحوم عباس‌اقبال (مجلهٔ یادگار ، سال پنجم شمارهٔ ۴ و ۵ ص ۱۵۰ لهجهٔ‌طهرانی؛ مجلهٔ مهر شمارهٔ۳ سال۶ احوال بندار) و برخی منابع دیگر بصورت متن ضبط گردیده‌است. بدین صورت جز بندار بن‌احمد رازی مذکور درسابق، عالمان وبزرگان دیگرنیزموسومند ، مانند بندار اصفهانی و بندارله و غیرهما (انباه‌الرواة ، ج ۱ ص ۲۵۶ ، ۲۵۷).

(۲) تذکرهٔ دولتشاه ، ص ۴۸ س ۸؛ هفت اقلیم، ج۳ص۲۱ س ۱۵، نسخهٔ خطی‌آن، ص ۸۶۹ ؛ مجمل فصیحی ، بخش دوم ص ۱۶۳ س ۱۱ ؛ آتشکدهٔ آذر ، ج ۳ ص ۱۰۶۷ س ۲ ؛ مجمع‌الفصحا ، بخش ۱ ص ۴۳۹ ؛ ریاض‌العارفین ، ص ۲۹۰.

(۳) فهرست منتجب‌الدین، نسخهٔ‌خطی ، ورق۴ ص ۲ س ۳ ؛ امل الآمل ، قسم ثانی ص ۴۶۴ س۴.

چون او دیده نشد. وی بسال ۴۱۴ هجری در ۸۴ سالگی درگذشت، و در صنف خویش مأمون وثقه بوده است، پدرش ابوالحسین ازمحدثان بنام ری بود[۱].

حرف ج

جریر بن عبدالحمید بن جریر [بن] قرط بن هلال بن اقیس ضبی، ابوعبدالله رازی:

نام وی درطبقات ابن‌سعد وتاریخ بغداد والتدوین رافعی درج آمده، واصلش ازکوفه بود وبسال ۱۰۷ در آنجاولادت یافت؛ ازمغیرة‌بن‌مقسم وحصین‌بن‌عبدالرحمن روایت کند، و ابوداود طیالسی و دیگران ازو روایت کنند، و بسال ۱۸۸ در ری درگذشت[۲].

جعفر بن احمد بن محمد، ابوالقاسم رازی:

وی ازمشایخ بزرگ عصر بود و به نیشابور می‌نشست، مالی فراوان داشت وهمه‌را خرج این طائفه کرد.

مشایخ ری گفته‌اند: ابوالقاسم رازی را چهارچیز بود که کس دیگررا نبود: جمال ومال وزهد بکمال وسخاوت بی‌زوال؛ وی‌بسال ۳۷۸ درگذشت[۳].

جعفر بن احمد بن وندك، ابوعبدالله رازی:

وی‌ازمتکلمان ومحدثان شیعی‌مذهب‌ری بوده، وکتابی‌درامامت نوشته‌است[۴].

جعفر بن عبدالله بن فناکی، ابوالقاسم رازی:

وی مُسْنَدمحمدبن‌هارون رویانی‌را، ازاو روایت کند؛درسال۳۸۳در گذشت[۵].

جعفر بن محمد بن احمد بن عباس، دوریستی (درشتی) رازی:

شیخ منتجب‌الدین دراحوال وی گفته:

---

(۱) معجم‌البلدان، ج۲ ص۹۰۰ س۴؛ العبر، ج ۳ ص ۱۱۵ س ۱۰؛ شذرات‌الذهب، ج ۳ ص ۲۰۰ س ۸؛ الاعلام زرکلی، ج ۲ ص ۷۰.

(۲) طبقات، ج ۷ ص ۳۸۱ س ۱؛ تاریخ بغداد، ج ۷ ص ۲۵۳ س ۱۲؛ التدوین، ص ۲۵۹ س ۲۳.

(۳) نفحات الانس، ص ۱۲۳ س ۲۲؛ هفت اقلیم، ج ۳ ص ۱۱ س ماقبل آخر.

(۴) نقدالرجال، ص ۶۸ س۱۶ ستون راست، بنقل از رجال نجاشی.

(۵) العبر، جزء۳ ص۲۳ س۳.

«الشیخ الجلیل ، ابوعبدالله ، جعفر بـن محمدالدُّوریستی ثقة عَیْنٌ عَدْلٌ قَرأ علی شیخنا المفید، ابی‌عبدالله محمدبن محمدبن نعمان[۱].»

وی از اکابر علمای‌امامیه در ری ومعاصرشیخ طوسی بوده‌است، از شیخ‌مفید بی واسطه و از شیخ صدوق بواسطهٔ پدرش محمد روایت کند[۲] ، او را مؤلفات فراوانست ، مانند کتاب‌الکفایة وکتاب‌الرّد علی الزّیدیه وغیره[۳].

جعفر بن محمدبن حسن بن زیاد ، ابویحیی زعفرانی رازی :

وی از پیشوایان علم‌تفسیر بوده‌است . سیوطی او را بوصف «صدوق ، ثقة» بستوده است . از سهل‌بن عثمان عسکری و علی‌بن محمد طنافسی و جمعی دیگر روایت حدیث‌کند ، واسماعیل صفار و ابوسهل‌بن‌قطان وابوبکر شافعی ازو روایت کنند ؛ بسال ۲۷۹ درگذشت[۴].

جعفر بن محمدبن موسی‌بن جعفر ، ابومحمد دوریستی رازی، نوادهٔ ابوعبدالله سابق‌الذکر :

خاندان دوریستی همه اهل فضیلت وازعالمان شیعی مذهب ری بوده‌اند، واز آنان یکی نیزاین‌دانشمنداست. وی همزمان باخواجه نظام‌الملک بود[۵]، ونظام‌الملک باآن جلالت قدر ـ باآنکه شافعی مذهب بود ـ در مجلس درسش حضور می‌یافت ، و ازافاداتش بهرمند می‌شد ، صاحب النقض گفته :

«... در هرهفته نظام‌الملک ازشهر ری بدوریست رفتی ، و از خواجه جعفر استماع کردی وبازگشتی‌ازغایت فضل وبزرگی او، وآن خاندانی است بعلم وعفت و ورع وامانت مذکور خلفاً عن‌سلف...[۶]»

جعفر بن یحیی بن علاء ، ابومحمد رازی :

وی وپدرش هردو ازدانشمندان شیعی مذهب ری وثقه بوده‌اند . پدرش‌یحیی

---

(۱) بحارالانوار مجلسی ، ج ۲۵ ، فهرست شیخ منتجب الدین، ص۴ س ۲۵ ، نیز فهرست خطی، ورق ۴ ص ۲ س ۱۲ ؛ منهج‌المقال، ص۸۵؛ امل الآمل ، قسم ثانی ص ۴۶۴ س ۲۶ ؛ نقدالرجال، ص ۷۳.

(۲) هدیة‌الاحباب ، ص ۱۳۶ س ۷ .

(۳) بحار مجلسی صحیفهٔ فوق ؛ تنقیح‌المقال مامقانی ، ج ۱ ص ۲۲۴.

(۴) طبقات المفسرین سیوطی، ص ۱۰ س ۷.

(۵) مجالس المؤمنین، مجلس پنجم، ص۱۹۸.

(۶) النقض ، ص ۱۰۸ س‌آخر.

ازحضرت صادق علیه‌السلام روایت می کند . یحیی قاضی ری بود[۱].

حرف ح

حارث بن مسلم ، الروذی الرازی :

وی ازقریهٔ رودهٔ ری بوده است، وحسین‌بن علی‌بن مرداس خرّاز ازو روایت کند[۲].

۵

حجاج بن حمزه، خشابی‌رازی :

نام ویرا یاقوت در ذکر قریه خشاب (بتخفیف) بدین صورت آورده است : «حجّاج بن حمزة الخُشَابی العجلی‌الرازی، روی عنه عبدالرحمن‌بن‌ابی‌حاتم، روی عن‌جماعة ...[۳]»

۱۰

حجابن محمد، خشابی رازی:

سمعانی نام ویرا در الانساب بیاورده، وگفته که از محمد بن اسماعیل روایت حدیث کند ، و صالح بن‌محمد اسدی نیز ازوی روایت کند . گویا این هردو یك تن باشند[۴].

حسن‌بن ابی‌الحسن بن محمد ، ورامینی رازی :

۱۵

وی شیعی و صالح وبه قهرمان معروف بوده ، و منتجب‌الدین ازو بصورت «مناظر، عالم، ادیب» یادکرده است[۵].

حسن‌بن ابی‌حلیمة ، رازی الاصل :

نسبت وی بهمین صورت درتاریخ بغداد درج آمده ، ازیحیی‌بن معین‌روایت حدیث‌کند ، وحسین‌بن احمدبن صدقة‌الفرائضی نیز ازو روایت کند[۶].

---

(۱) نقدالرجال تفرشی ، ص ۷۵ س ۳ ستون چپ.

(۲) معجم البلدان ، ج ۲ ص ۸۳۳ س۱۳.

(۳) معجم‌البلدان ، ج ۲ ص ۴۴۳ س۱۳.

(۴) الانساب ، ورق ۱۹۹ ص ۲ س۶.

(۵) فهرست منتجب‌الدین ، نسخهٔ خطی ، ورق۶ ص ۲ س ۴ ؛ امل‌الآمل ، قسم ثانی ص ۴۶۶ س۲۱.

(۶) تاریخ بغداد ، ج ۷ ص۲۹۶ س ۱۰ .

حسن بن تاج‌الدین قاضی احمدبن جلال‌الدین قاضی حسن بن انوشیروان، قاضی‌القضاة حسام‌الدین ، ابوالفضائل رازی :

وی حنفی وقاضی‌ملطیه و آن نواحی ازبلادروم بوده است . یونینی ازوی در وقایع سال۶۷۷ یادکرده، ومؤلف شذرات‌الذهب فوت اورا بسال ۶۹۹نوشته‌است[۱].

۵ **حسن‌بن احمدبن لیث رازی :**

بنقل رافعی وی بقزوین ازابی جعفربن محمدبن فرج استماع حدیث کرد[۲].

حسن‌بن احمدبن محمدبن هیثم عجلی رازی :

وی ازعلماء شیعه بوده است، وبکوفه درآمد ، وازتصنیفاتش الکتاب‌الجامع است، و درحدود سال ۴۰۰ هجری درگذشت[۳].

۱۰ **حسن‌بن اسحق‌بن عبید ، قاضی ابومحمد رازی :**

وی از فقهاء ثقهٔ شیعی مذهب ری بود ، و درفقه دارای مؤلفاتی است . در امل‌الآمل نام جدّ وی بجای عبید ، عبدالله آمده است[۴].

حسن‌بن جعفربن محمد دوریستی رازی :

شیخ حر عاملی درباب وی نوشته :

۱۵ «فاضل جلیل مدحه‌القاضی نورالله فی‌مجالس‌المؤمنین و اثنی‌علیه و ذکر انه شاعر[۵].»

حسن بن حدان[۶]الرازی :

ابن حُدّان ازجَسْربن فَرْقَدْ روایت کند ، وابوحاتم‌ازوعلم‌حدیث اخذکرد[۷].

---

(۱) ذیل‌مرآة‌الزمان یونینی، ج۳ ص۲۹۵ س۷ ؛ شذرات الذهب ، ج۵ص۴۴۶س۸.

(۲) التدوین ، ص۲۶۷ س۱۷ .

(۳) معجم‌المؤلفین ، ج۳ ص۲۰۳ .

(۴) فهرست خطی‌منتجب‌الدین ، ورق ۵ ص ۲ س ۵ ؛ امل‌الآمل ، قسم ثانی ص۴۴۶ س آخر .

(۵) امل‌الآمل ، قسم ثانی ص۴۶۷ س۴ .

(۶) نخ : حبان .

(۷) میزان‌الاعتدال ، ج ۱ ص ۴۸۳ س۱۰.

حسن بن حسین بن بابویه، شمس الاسلام قمی رازی:

مدرسهٔ شمس الاسلام حسکا بابویه در ری، مذکور در مجلد اول کتاب حاضر ص ۵۳۱ بنام اوست، وهمانجا اشارتی باحوال وی نیزشده‌است[1].

حسن بن حمزه علوی ، ابوطاهر رازی :

بنقل رافعی وی درقزوین ازسلیمان بن احمد حدیث بگفت، و ابونصرعجلی از وی روایت کند[2].

حسن بن عباس بن ابی‌مهران، ابوعلی مقری رازی :

وی دربغداد ساکن گردید ، وازسهل بن عثمان عسکری و عبدالمؤمن بن علی زعفرانی حدیث بگفت ، و یحیی بن محمدبن صاعد و محمد بن مخلّد ازو روایت کنند[3] .

حسن بن عباس بن حریش ، ابوعلی رازی :

وی ازرجال شیعی مذهب ری‌است، و ازابوجعفرثانی حضرت جواد علیه‌السلام روایت کند؛ در روایت ضعیفش دانسته‌اند؛ وکتاب ثواب قراءة انا انزلناه ازتألیفات اوست[4].

حسن بن علی بن حسین بن علویه ، ضیاءالدین ورامینی رازی :

حسن عَلُویه شیعی وعالمی واعظ وصالح بوده‌است[5].

حسن بن علی خیاط رازی :

وی نیز ازعالمان شیعی مذهب ری بوده است، واحوالش بنقل از رجال شیخ طوسی در نقدالرجال درج است[6].

---

(۱) نیز ،رك : امل الآمل ، قسم ثانی ۴۶۷ س۰۷

(۲) التدوین، ص۲۹۳ س آخر.

(۳) تاریخ بغداد ، ج ۷ ص۳۹۷ س۰۱

(۴) معالم العلما ، ص۲۹ س۸ ؛ منهج المقال، ص ۱۰۱ س۲۱ ؛ نقدالرجال ، ص ۹۱ س ۱۹ ستون راست .

(۵) فهرست منتجب الدین، نسخهٔ خطی ، ورق۶ ص۲ س۳ ؛ امل الآمل ، قسم ثانی ص ۴۶۸ س۰۴

(۶) نقدالرجال ، ص۹۳ س۷ ستون چپ .

حسن بن قاسم ، ابوعلی رازی :

وی درنحو ولغت استادی ومهارت داشت ، وملازم مجلس صاحب عبادبود، والمبسوط را درلغت تألیف کرد، وتا سال ۳۸۵ هجری زنده بود[۱].

حسن بن محمد بن حسن، ابومحمد ازرق رازی :

وی ببغداد درآمد ، و ازمحمدبن مقاتل رازی و عبدالرحمن بن سلمه رازی حدیث بگفت ، محمدبن مخلد ازوی روایت کند[۲].

حسن بن محمدبن حسن ، موفق الدین خواجه آبی رازی :

وی عالمی شیعی وساکن دیه راشدهٔ شنست ری بود، و همانجا درگذشت؛ وی فقیهی صالح وثقه بود[۳].

حسن بن محمد رازی :

نام وی درالتدوین رافعی مذکورآمده ، ودرقزوین از ابوالحسن قطان استماع حدیث کرد[۴].

حسن بن مظفر بن ابراهیم رودی ، ابوعلی رازی :

وی اهل محلّت روده درشهر ری بود، وازابوسهل موسی بن نصر رازی روایت حدیث کند، وابوبکر محمدبن ابراهیم مقری ازو روایت کند[۵].

حسن بن یوسف بن ابی المتاب رازی :

رافعی درالتدوین از وی ذکری کرده است. وی درقزوین ساکن گردید، و از سلیم بن مخلد روایت حدیث کند[۶] .

---

(۱) بغیة الوعاة ، ص ۲۲۶ س ۱۳ ؛ معجم المؤلفین ، ج ۳ ص ۲۷۰.

(۲) تاریخ بغداد ، ج۷ ص ۴۱۲ س ۱ .

(۳) فهرست منتجب الدین ، نسخهٔ خطی ، ورق ۶ ص ۱ س ۶ ؛ امل الآمل، قسم ثانی ص ۴۶۹ س ۱۵ .

(۴) التدوین ، ص ۲۸۰ س ۵.

(۵) الانساب سمعانی ، ورق ۲۶۲ ص ۲ س ۶ ؛ معجم البلدان ، ج ۲ ص ۸۳۳ س ۱۴؛ المشترك، ص ۲۱۳ س ۹.

(۶) التدوین ، ص ۲۸۰ س ۳۲.

حسن صباح :

در مجلد اول کتاب حاضر، در ذکر خانهٔ حسن صباح در ری ص ۳۶۲-۳۶۵ اشاراتی به احوال وی رفته است، واعادت رانیازی نیست.

حسین بن ابی الحسین هموسه[۱]، رشیدالدین ورامینی رازی : ۵

وی ازعالمان فاضل ورامین است[۲].

حسین بن احمدبن محمدبن سعید، ابوعبدالله رازی :

وی ازقزوین دیدن کرد، ونامش درالتدوین درج آمده‌است[۳].

حسین بن الجهم بن بکیر بن اعین رازی[۴] :

وی وبرادرش حسن بن جهم بن بکیر بن اعین[۵] شیعی هستند، وازابوالحسن موسی ۱۰ و الرضا علیهما السلام روایت کنند. حسین بن جهم از اصحاب موسی کاظم (ع) بوده است[۶].

حسین بن حسن، ابومعین حافظ رازی :

برخی نام ویرا محمدبن حسین نوشته‌اند. وی ازاکابر حافظان حدیث است، واز سعیدبن ابی مریم وموسی بن اسماعیل و دیگران روایت حدیث کند، و ابونعیم بن عدی ومحمدبن فضل محمدآبادی وابن ابی حاتم نیز ازاو روایت کنند. وی بسال ۲۷۲ ۱۵ درگذشت[۷].

(۱) در فهرست خطی منتجب الدین «مهوسه» است، لکن ظاهراً بقرینهٔ نامهای مشابه دیگردرآن پهنه، از جمله محمدبن ابی الحسن بن هموسه، صورت متن که ضمناً مطابق با امل الآمل است درست است.

(۲) فهرست منتجب الدین، نسخهٔ خطی، ورق ۶ ص ۲ س ۵؛ امل الآمل، قسم ثانی ص ۴۷۱ س ۱۷.

(۳) التدوین، ص ۲۸۲ س ۴.

(۴) بقرینهٔ نسبت برادرش که زراری است، محتمل است نسبت وی نیز زراری باشد، که بسهو آنرا رازی نوشته‌اند، گرچه مانعة الجمع نیز نتواند بود.

(۵) منهج المقال، ص ۹۷ س ۱۶.

(۶) منهج المقال، ص ۱۱۲ س ۸؛ نقدالرجال، ص ۱۰۳ س ۱۲ ستون راست.

(۷) تذکرة الحفاظ، ج ۲ ص ۱۶۴ س ماقبل آخر؛ شذرات الذهب، ج ۲ ص ۱۶۲ س ۱۷.

حسین بن علی بن محمد بن احمد الخزاعی ، ابوالفتوح رازی :

وی از اکابر مفسّران شیعه است، ومجملی از احوالش درمجلد اول کتاب حاضر درشرح «مزار رجال وشخصیتهای مذهبی» در ذکر «بقعهٔ ابوالفتوح رازی» ص۴۲۹ درج آمده، واعادت را نیازی نیست .

۵ **حسین بن محمد اشنانی ، ابوعبدالله رازی :**

وی ازعالمان شیعه است . ابن‌بابویه او را بصفت «عدل» بستوده است[۱].

حسین بن محمد بن ابراهیم ، ابومحمد عطار رازی :

وی‌ببغداد رفت و آنجا ساکن‌شد، وازسهل‌بن‌زنجله حدیث بگفت، ومحمد بن خالد ازاو روایت کند[۲].

۱۰ **حسین بن محمد بن حسین بن مهلب ، ابوعلی مؤدب رازی :**

وی نیز ببغداد رفت و آنجا بماند ، و از ابی‌حاتم محمد بن ادریس رازی و محمد بن ایوب رازی روایت‌حدیث کرد، ابوحفص‌بن شاهین وابن ثلاج نیز از او روایت کنند[۳].

حسین بن محمد ، ابوعبدالله رازی :

۱۵ بنقل رافعی وی بقزوین ازسلمان بن بهرام حدیث بگفت[۴].

حسین بن محمد ویمی ، ابومحمد رازی :

وی از ویمهٔ دماوند است ، و از محمد بن سعید طبری روایت حدیث کند ، وابومحمد اسماعیل‌بن‌ابراهیم‌مقری از او روایت کند[۵].

حسین بن هیثم بن ماهان ، ابوربیع کسائی رازی :

۲۰ وی دربغداد ساکن شد، وازمحمد بن صباح جرجرائی و هشام‌بن عمّار دمشقی

---

(۱) نقدالرجال تفرشی ، ص۱۰۹ س۲ ستون‌چپ .

(۲) تاریخ بغداد ، ج ۸ ص۹۲ س۳.

(۳) تاریخ بغداد ، ج ۸ ص۹۸ س۱۴.

(۴) التدوین ، ص۲۸۶ س۲۸.

(۵) الانساب، ورق ۵۸۷ ص۱ س۲۵ .

ودیگران روایت حدیث کرد، وعبدالصمدبن علی طستی واحمدبن فضل بن خزیمه ازو روایت کنند[1].

مولانا حسین رازی :

وی ازشاعران ری درآغاز عهد صفویان بوده است ، وخط نستعلیق‌رابالنسبه خوش می‌نوشت ؛ این مطلع ازوست : ۵

کی نسبت قـد تو بشمشاد تـوان کرد
صد سرو به بـالای تو آزاد توان کـرد[2]

حفض [کذا ، ظ : حفص] بن عمر مهرقانی رازی :

وی ازمردم مهرقان ری بوده است، وازعبدالرحمن‌بن مهدی و یحیی‌بن آدم و جمعی دیگر روایت کند . و ابوحاتم رازی ازو روایت کند . ویرا عالمی صدوق دانسته‌اند[3]. ۱۰

مولاناحقی :

وی درولایت ری دریکی ازمزارات مشغول بود ، و ازشاعران آغـاز عهد صفویان بشمار می‌آمد ؛ این مطلع اوراست : ۱۵

لعل لبت‌که راحت جـانست و کام عمر
یکـدم بکام از او نرسیدم تمـام عمر[4]

حکام‌بن سلم، ابوعبدالرحمن رازی :

حَکّام بن‌سَلْم از اسماعیل‌بن ابی‌خالد و زبیربن عدی و دیگران روایت کند ، وسعیدبن‌محمد اصفهانی و ابراهیم بن موسی فراء ازو روایت کنند ، حَکّام در بغداد حدیث بگفت ، بسال ۱۸۹ در مکه پیش ازآنکه حج کند درگذشت[5] . ۲۰

---

(۱) تاریخ بغداد ، ج ۸ ص۱۴۵ س۱۲.
(۲) تحفهٔ سامی، ص۱۷۷ س۱۲.
(۳) الانساب سمعانی ، ورق ۵۴۵ ص۲ س۲۸ .
(۴) تحفهٔ سامی، ص ۱۶۳ س ۱۶ .
(۵) طبقات ابن‌سعد، ج۷ ص۳۸۱ س۵؛ تاریخ بغداد ، ج ۸ ص ۲۸۱ س ۵؛شذرات الذهب ، ج ۱ ص ۳۲۵ س۸.

حماد [یا ابوحماد] رازی :

بنقل ابو تراب رویانی ابوحماد در سُرَّمَنْ رَأی بخدمت حضرت امام علی النقی (ع) مشرف شد ، و پس ازشنیدن پاسخ مسائل خویش ، از آن جناب دستوری یافت که در ری مشکلات دینی خود را از حضرت عبدالعظیم (ع) بپرسد، و نیز سلام آن حضرت را بوی برساند[۱].

حمدالله رازی :

حمدالله در اوائل عهد صفویان ازولایت ری برخـاست . پدرش از ثروتمندان آن دیاربود، لکن او بدرویشی گرائید، وگوشه نشینی برگزید؛ این مطلع اوراست:

اگر بی گـل نظر بر روی نیکوی تو اندازم
چسان دیگر زخجلت روی برروی‌تو اندازم[۲]

حرف خ

خضر بن محمدبن علی حبلرودی رازی نجفی :

وی را در چند نوع از علوم تخصص بود، مؤلفاتی دارد که از آن جمله است تحفة‌المتقین فی اصول‌الدین، خلاصة‌الاصول والمیزان. خضر در حدود سال ۸۵۰ هجری درگذشت[۳].

خموشی طهرانی رازی :

وی نیز ازشاعران ری در آغاز دولت صفویان بوده است؛ این رباعی ازوست:

ای درد تو سرمایهٔ درمان کسی وی جمع ز تو دل پریشان کسی
فریاد زدست تو که ازسنگدلی یکدم نکنی گوش به افغان کسی[۴]

حرف د

دقاق ، ابوعلی رازی :

وی ازفقیهان بزرگ ری وصاحب کتاب‌الحیض است. برموسی بن نصر رازی و ابی علی استاد ابی‌سعید برذعی بخواند[۵].

---

(۱) کتاب شرح حسب ونسب حضرت عبدالعظیم ، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی ، ص ۲۷ س۵ ببعد ؛ جنة‌النعیم، ص۱۲۷ س ماقبل آخر؛ مجلد اول کتاب حاضر ، ص۳۸۶ س۱۰.

(۲) تحفهٔ سامی ، ص۱۷۸ س۴.

(۳) معجم‌المؤلفین ، ج۴ ص۱۰۲.

(۴) تحفهٔ سامی ، ص۱۶۳ س۲۵؛ مجمع‌الفصحا ، بخش۴ ص۲۳۴.

(۵) طبقات‌الفقهاء ابی‌اسحاق ، ص۱۱۹ .

دهخدای ابوالمعالی رازی :

نام او درچهارمقاله در ردیف برهانی وامیرمعزی وعمیدکمالی ثبت آمده ؛ و مداح غیاث‌الدین مسعودبن محمدبن ملکشاه بوده است . وی از شاعران بنام عهد سلجوقیانست ، وبصفای ذکا و وفور فضل در آن روزگار بی‌همتا بود. شاعران زمان ریزه‌خوار موائد فوائدش بودند ؛ چند بیت ازیك قصیدهٔ وی :

حَبَّذا خسرو ایران و نشستنگه بار
که کند دیدن او دیده پر از رنگ و نگار

مرغزاریست پر از سنبل مانند فسوس
بوستانیست پر از نرگس باخواب وخمار

***

یارب این بچّهٔ ترکان چه بتانند که هست
دیده مردم نظّاره ازیشان چو بهار

***

نظر زهره و مریخ بهم بافته‌اند
که همه رود نوازند و همه تیغ گذار

بگه رزم ندارند بجز اسب و سلاح
بگه بزم ندانند مگر بوس و کنار... الخ

وی بقول صاحب مجمع الفصحا در ۵۴۱ درگذشت. مرحوم استادعباس اقبال اورا با ابوالمعالی نحّاس رازی که ذکرش بیاید یکی دانسته است[۱].

دهقانی رازی :

وی درآغازعهد صفویان در ولایت ری می‌زیست، ومکتب داربود، وشعرنیز می‌گفت ، واز صلاحیتی خالی نبود؛ این مطلع وی راست :

(۱) چهارمقاله، ص۴۵ س۴، تعلیقات چهارمقاله، ص۱۴۷ س ۷؛ لباب‌الالباب، ج ۲ ص۲۲۸ س۱۱؛ هفت اقلیم ، ج ۳ ص۳۹ ، نسخهٔ خطی آن ، ص۸۷۹؛ مجمع‌الفصحا، بخش۱ ص۱۹۷ س۱۴ ؛ حواشی وتوضیحات حدائق‌السحر ، ص۱۲۰-۱۲۴.

لعل لب توجانا جامیست پر زباده   یارب بود که بینم لب برلبت نهاده[۱]

حرف ذ

ذوالمناقب بن طاهر بن ابی المناقب حسنی رازی :

وی ازعالمان شیعی مذهب ری بود، ومنتجب الدین درباب او گفته :

5 «فاضل صالح له کتاب التواریخ ، وکتاب المنهج فی الحکمة، وکتاب الریاض وکتاب السیر[۲].»

حرف ر

رحیمی طهرانی رازی:

وی دراوائل عهد صفویان درطهران می‌زیست ، بعلم نجوم ومقدمات اندکی

10 آشنا بود؛ این مطلع اوراست :

طمع زوصل بریدم بهجرخو کردم   وداع خوشدلی وترك آرزو کردم[۳]

رشیدالدین بن عباس بن علی بن علوی درامینی رازی :

منتجب الدین نام ویرا در ردیف عالمان شیعی ری درج کرده، و واعظی صالح بوده است[۴].

15 **شاه رضا:**

وی خلف شاه بهاءالدوله از سلسلهٔ نوربخشیه، وفاضلترین فرزندان شاه قاسم نوربخش بود ؛ ازوست :

بروز وصلت از آن خاطر غمین دارم

که دشمنی چو فراق تو درکمین دارم[۵]

20 **روح بن محمد قاضی سبط حافظ ابی بکر ابن سنی ، ابوزرعهٔ رازی :**

وی از ابوالحسین صفار و جعفر بن عبدالله فناکی و دیگران روایت حدیث

(۱) تحفهٔ سامی، ص۱۶۲س۲۳.

(۲) فهرست منتجب الدین، نسخهٔ خطی، ورق ۷ ص۱ س ماقبل آخر؛ امل الآمل ، قسم ثانی ص۴۷۵ س۲۳ .

(۳) تحفهٔ سامی، ص۱۶۲ س۱۱.

(۴) فهرست منتجب الدین ، نسخهٔ خطی ، ورق۱۱ ص۲ س۴ .

(۵) آتشکدهٔ آذر، ج۳ ص۱۰۷۸ س آخر.

کند، وببغداد رفت وحدیث بگفت. وی ادیبی‌شافعی‌مذهب ، و دراصفهان عهده‌دار شغل قضابود ؛ بسال ۴۲۳ درگذشت[۱].

روحی رازی :

وی و برادرش نیستی رازی ازشاعران آغاز دورهٔ صفویان بوده‌اند. روحی را طبعی خوب وشعری مرغوب بوده‌است ؛ این مطلع ازوست : ۵

نشان دهند رقیبان من مرا از تو ندیده‌ام من بیدل بجزجفا ازتو[۲]

حرف ز

زراتشت بهرام پژدو :

وی‌شاعرزرتشتی ری‌وسرایندهٔ زراتشت‌نامه‌بسال۶۷۷هجری(۶۴۷ یزدگردی) است ، وهم بسال ۶۷۷ در ری اردویرافنامه را ازپهلوی بنظم فارسی برگردانید . ۱۰ وی درپایان‌سده هفتم هجری‌ازجهان‌درگذشت[۳].

زکریابن مسعود اشقر، ابویحیی خواری رازی :

زکریا ازعلی‌بن حرب موصلی روایت حدیث کند[۴].

زیادبن علی سری رازی :

وی بُسرّ ازقراءِ ری‌منسوبست[۵]، وازاین قریه عالمان دیگری نیز برخاستندکه ۱۵ نامشان درالانساب سمعانی درذکر این نسبت بچشم می‌خورد . سمعانی زیادبن‌علی را صدوق وثقه دانسته است[۶].

---

(۱) تذکرةالحفاظ ، ج ۳ ص۱۹۵ س۵ ؛ معجم‌المؤلفین ، ج ۴ ص۱۷۴ .

(۲) تحفهٔ سامی، ص۱۶۳ س۴.

(۳) ویسپرد ، سوگندنامه، ص۱۶۵ س۲۳ ؛ یسنا ، ج۲ ص۱۷۹ س۱۵ ، و ص ۱۸۱ س۶ ؛ مقالهٔ استاد پورداود درباب آتش .

(۴) معجم‌البلدان ، ج ۲ س ۴۷۹ س۱۴ ؛ المشترك ، ص۱۶۱ س۴.

(۵) رك : مجلد اول کتاب حاضر، ص۲۳۱-۲۳۵ شارع سر.

(۶) الانساب ، تألیف سمعانی، ورق۲۹۸ ص۱.

مولانا زین‌الدین سلطان، سائلی طهرانی رازی:

وی کدخدا زادهٔ طهران در آغاز دورهٔ صفویان بوده ، ودرشعر سائلی تخلص می‌کرده است[1] .

حرف س

۵ **مولانا سائل دماوندی رازی :**

وی ازآه دماوند ری است ، وسام میرزا صاحب تحفه ، اورا درفنون فضائل وجودت فهم بی‌مثل ومانند دانسته، و درشعر وانشا نیز دستی قوی داشته است ؛ این رباعی اوراست :

هرگز لب اهل درد خندان نبود   جز گریه نصیب دردمندان نبود
۱۰ بیزارم از آن دل که پریشان نبود   دور افکنم آن دیده که‌گریان نبود

سائل درآغاز جوانی بهمدان رفت ودرآنجا ساکن شد، ودرآخر عمرگرفتار اختلال دماغ گردید ، وبسال ۹۴۰ هجری درگذشت[2] . ذکر وی درهفت اقلیم و آتشکدهٔ آذرنیز بچشم می‌خورد[3] .

سحری طهرانی رازی :

۱۵ وی ازمعاصران صفویه بوده ، وبزبان محلی طهرانی‌اشعاربسیار داشته است، و از آن جمله است :

کَی‌بُو‌که همچو دسته گل ، گل دیم من زدر درا
هم شَوِ غم بپا بِشُو ، هم روز بد بسر درا
طفلی خورده خون ما که ، اگر دَوْدهانشا
۲۰ ماچ کنی هزار جا ، شیر بجه شکر درا[4]

(۱) تحفهٔ سامی ، ص۱۶۳ س۱۹ .

(۲) تحفهٔ سامی ، ص۱۲۲ س۱۰ .

(۳) هفت اقلیم، ج ۳ ص۸۸ س۱۰ ، نسخهٔ خطی مدرسهٔ سپهسالار، ص۹۱۶؛ آتشکده، ج۳ ص۱۰۷۹ س آخر.

(۴) مجمع‌الفصحا ، بخش۴ ص۳۸ .

درمجلد اول کتاب حاضر ص۶۱۱ ذیل۲ نیز ابیاتی ازوی نقل افتاد.

سعدبن ابی‌طالب‌بن عیسی ، معین‌الدین ابوالمکارم متکلم، معروف به نجیب رازی :

نام‌وی‌در کتاب النقض در ردیف متبحران علما ازمتأخران درج آمده، وشیخ منتجب‌الدین نیز احوال ویرا باختصار درفهرست بیاورده‌است . او را مؤلفاتی چند همانند سفینة‌النجاة فی‌تخطئة‌البغاة و کتاب علوم العقل وغیرهما بوده است[۱].

سعدبن احمدبن عبدالعزیز ، ابوالمعالی ادیب رازی :

درکتاب مقدمهٔ نقض ، بنقل از ابن‌الفوطی درج آمده :

«الکافی ابوالمعالی سعدبن احمد ... ذکره‌الوزیر ابوسعد الآبی فی‌تاریخ‌الری الذی صنفّه وقال : کان من بیت ریاسة[۲].»

سعدبن سعیدبن مسعود، ابوالفتوح حنفی رازی :

احوال وی درالتدوین درج آمده، وبسال ۵۵۲ درقزوین از ابوطاهرمحمدبن عبدالعزیز زعفرانی حدیث بگفت[۳].

سعدالحق ، میرنصیبی طرشتی رازی :

وی ازطبقهٔ سادات نوربخشیهٔ طرشت (درشت) بوده است، و در اوائل حال از ری بشیراز رفت ، واز خدمت ملاجلال دوانی استفادت برد . سال وفاتش ۹۱۴ هجری است[۴].

سعیدبن سنان شیبانی رازی:

ابن سعد درطبقات درمقام ذکر فقیهان وحدیث‌دانان قرون اولیهٔ اسلامی ری

(۱) النقض ، ص ۱۸۹ س ۲ ؛ فهرست، نسخهٔ خطی، ورق۸ ص۱ س۱۱ ؛ امل‌الآمل قسم ثانی‌ص۴۷۶ س۲۷.

(۲) مقدمهٔ نقض ، ص۴۶ س۲۰ .

(۳) التدوین، ص۳۱۲ س۲۱ .

(۴) آتشکدهٔ آذر ، ج ۳ ص۱۱۱۲ س‌آخر .

نام اورا بیاورده است . اصلش از کوفه بود ودر ری اقامت داشت، همه‌ساله به حج می‌رفت، مردی بدخوی بود[1].

سلم بن میمون الزاهد ، الخواص رازی :

وی از مالك وابن عیینه روایت کند، ومحمدبن عوف وسعدبن عبدالله بن عبدالحکم از وی روایت کنند . سلم از کبار صوفیان است[2].

سلمك مغنی رازی :

وی از مغنیّان وسرودگویان بنام بوده، ونامش در کتاب الذخائر والتحف از مؤلفات قرن پنجم هجری درج آمده است[3].

سلمة الأبرش بن الفضل، ابوعبدالله رازی :

ابن سعد درطبقات احوال وی را بیاورده وتوثیق کرده است. سلمه بامحمدبن اسحاق مصاحبت داشت، واز وی المغازی والمبتدا را روایت کند. عمری دراز بیافت وبری درگذشت ، اورا درنماز خاشع ترین مردم دانسته‌اند[4].

سلیم بن ایوب بن سلیم (بالتصغیر) شافعی رازی :

سُلَیْم درآغاز عمر فنون ادب را بکمال بیاموخت ، وپس از چهل سالگی به فراگرفتن فقه پرداخت . سُلَیْم رخت سفر ببغداد کشید . عمرخویش را بدرس گفتن جهة طالب علمان گذارد، ونسبت بدانان شفقتی داشت .

سُلَیْم درسفرمکه پس از انجام اعمال حجّ بسال ۴۴۷ درساحل جدّه دردریای قُلْزُم غرق‌شد . گفته‌اند بهنگامی که سلیم دربغداد بود، نامه‌هائی که ازری برای وی می‌رسید هیچیك را نمی‌گشود وهمه راجمع می کرد، تاموقعی که ازتحصیل علم فراغ حاصل کرد، پس همهٔ آن نامه‌ها رابگشود وبخواند، وبه اخبار دردناك مندرج درآنها ــ که اگر قبلاً خوانده بود ازکار علم باز می‌ماند همانند مرگ کسان و خویشان ــ

---

(۱) الطبقات‌الکبری ، ج ۷ ص ۳۸۰ س ۱۰ .

(۲) میزان‌الاعتدال ، قسم ثانی ص ۱۸۶ س ۱۹ .

(۳) الذخائر والتحف، ص ۱۱۷ س ۸.

(۴) الطبقات‌الکبری ، ج ۷ ص ۳۸۱ س ۷.

وقوف یافت. وی شاگرد ابوحامد اسفراینی‌است، واز احمدبن محمد بصیر روایت کند[۱].

سندی‌بن عبدویه دهکی رازی:

وی ازدهك ری و از رواة معروف است، ومحمدبن حمّاد طهرانی از وی روایت کند. احوالش درالانساب سمعانی[۲] ومعجم‌البلدان[۳] یاقوت درج آمده‌است. ۵

یاقوت درذیل دهك بترجمهٔ احوال او چنین اشارت دارد:

«السَّندی‌بن عَبْدَوَیْهْ الدّهکی، یروی عن ابی اُوَیْس و اهل المدینة والعراق؛ روی عنه محمدبن حمَّاد الطهرانی ...»

سهل‌بن زنجلة (سهل‌بن ابی‌سهل)، ابوعمرو رازی:

وی ازسفیان‌بن عیینه وابومعاویه و غیرهما استماع حدیث کرده است، و ابن ماجه وادریس‌بن عبدالکریم ودیگران ازوروایت حدیث کنند،سهل‌واسع‌الرحله بود. دربغداد بسال ۲۳۱ حدیث می‌گفت. وی کتاب السنن را درحدیث تألیف کرده‌است، و درحدود ۲۳۵ هجری درگذشت[۴]. ۱۰

سهل‌بن زیاد آدمی، ابوسعید رازی:

وی ازعالمان شیعی مذهب ری است، قول شیخ طوسی درباب وی مختلف ۱۵

(۱) طبقات الشافعیه تألیف ابوبکر بن هبة‌الله، ص ۵۰؛ انباه‌الرواة، ج ۲ ص ۶۹ س ۵ رقم ۲۹۱؛ العبر، ج ۳ ص ۲۱۳ س ۱۱؛ شذرات الذهب، ج ۳ ص ۲۷۵ س ۱۸؛ هدیة‌العارفین، ج ۱ ص ۴۰۹ س ۳؛ جنة‌النعیم، ص ۵۲۴ س ۲۴؛ الاعلام زرکلی؛ ج ۳ ص ۱۷۶.

(۲) الانساب، ورق ۲۳۵ ص ۱ س ۹.

(۳) معجم‌البلدان، ج ۲ ص ۶۳۴ س ۷.

(۴) تاریخ بغداد، ج ۹ ص ۱۱۶ س آخر؛ تذکرة الحفاظ، ج ۲ ص ۳۵ س ۱۰؛ الاعلام زرکلی، ج ۳ ص ۲۰۹؛ هدیة‌العارفین، ج ۱ ص ۴۱۱ س ۴؛ معجم‌المؤلفین، ج ۴ ص ۲۸۳.

است ، نجاشی وی‌را درحدیث ضعیف وغیرمعتمد شمرده ، ابن شهرآشوب نیزاورا ضعیف دانسته است .

سهل ازاصحاب ابوالحسن ثالث امام‌هادی علی‌النقی(ع)بوده‌است. کشی در رجال آورده‌که ، وی از ابوجعفر (امام محمد تقی) و ابوالحسن (امام علی‌النقی) وابومحمد (امام حسن عسکری) علیهم‌السلام روایت می کند . وی کتاب‌النوادر را تألیف کرده است[1].

سهل‌بن زیاد وحسن‌بن زیاد رازی و احمدبن مهران و تنی چند دیگر در ری از حضرت عبدالعظیم روایت حدیث کنند[2].

حرف ش

شاپور طهرانی رازی :

وی شاعری از اولاد امیدی طهرانی‌بود، و دیوانی‌بوجودآورد. دوبار به هند رفت، ودرآنجا ازدولت سلطان سلیم بهره‌مندگردید . در آغاز فریبی تخلّص داشت وسرانجام شاپور را برگزید ؛ ازوست :

اگر دلدار بی مهر است منهم غیرتی دارم
که اورفت‌ازنظرمن نیزخواهم رفت‌ازیادش[3]

شامی رازی :

وی درنقدالرجال بنقل از ربیع‌الشیعه از وکلاء قائم علیه‌السلام شناخته شده، واحوالش چنین درج آمده :

«الشامی کان من اهل الرّی ، وکان من وکلاء القائم علیه‌السلام ، کذا فی ربیع‌الشیعه[4].»

---

(۱) فهرست‌شیخ طوسی، ص۱۶۴ س ۶؛ رجال‌کشی ، ص ۳۴۹ س ۲۲ ؛ معالم‌العلما، ص ۵۰ س ۷ ؛ منهج‌المقال، ص ۱۷۷ س ۹ ؛ نقدالرجال ، ص ۱۶۵ ؛ جنة‌النعیم ، ص۵۲۳ س ۱۶ ؛ معجم‌المؤلفین ، ج ۴ ص ۲۸۴ .

(۲) جنة‌النعیم ، ص۳۴۸ س۸ ببعد؛ زندگانی حضرت عبدالعظیم تألیف محمد رازی، ص ۱۱۶ .

(۳) آتشکدهٔ آذر ، ج ۳ ص ۱۰۸۲ س‌آخر؛ مجمع الفصحا، بخش ۴ ص ۴۴ .

(۴) نقدالرجال تفرشی ، ص ۴۰۹ س ۸ ستون راست .

شروانشاه‌بن محمد ، موفق‌الدین حافظ رازی :

وی محدثی شیعی وصالح ودیّن بوده است[۱].

شریف محمد طهرانی رازی :

وی ازجملهٔ خوش طبعان طهران در آغاز دولت صفویان بود ؛ در شعر طبعی نیکو داشت و صبری تخلص می‌کرد ؛ این مطلع ازوست : ۵

ماه من ! تاعلم حسن برافراخته‌ای　　خوبرویان‌همه‌راخاک‌نشین‌ساخته‌ای[۲]

شعیب‌بن سهل‌بن کثیر، ابوصالح رازی :

شُعَیبْ بعهد معتصم قضاءِ رصافه رابعهده داشت، ومعتقدبخلق‌قرآن‌ونفی‌صفات ورؤیت حق بود. مردم عامه بخانه‌اش ریختند، و بسوزاندند و غارت‌کردند. شعیب نخستین قاضی است‌که منزلش را آتش زدند ، واثاثه‌اش‌را بسرقت بردند، وی‌بسال ۱۰ ۲۲۸ هجری ازقضا معزول شد[۳].

شیخ شهاب‌الدین رازی :

شهاب‌الدین ازشیخ زاده‌های ری در آغاز قرن دهم بود ، و از فضائل بهره‌ای تمام داشت ، وقصائد وغزل بسیار سرود ؛ این مطلع ازوست :

بی خبر از سرم آن سرو روان می‌گـذرد ۱۵
من بجان کندنم و عمـر دوان می‌گذرد[۴]

حرف ص

مولانا صابر رازی :

وی ازشاعران اوائل قرن دهم ری وخطیب آن دیار بود ؛ این مطلع ازوست:

گهی کـه تیر ترا ازدل رمیده کشم　　بدین‌بهانه که‌پاکش کنم بدیده کشم[۵] ۲۰

---

(۱) فهرست منتجب الدین ، نسخهٔ خطی، ورق ۸ ص ۲ س ۱۷ ؛ امل‌الآمل، قسم‌ثانی ص ۴۷۸ س ۱ .
(۲) تحفهٔ سامی ، ص ۱۳۸ س ۳ .
(۳) الاعلام زرکلی ، ج ۳ ص ۲۴۴ س ۴ ستون چپ .
(۴) تحفهٔ‌سامی ، ص ۱۳۶ س ۱۰ .
(۵) تحفهٔ سامی ، ص ۱۷۶ س ۲۳ ؛ آتشکدهٔ آذر ، ج ۳ ص ۱۰۸۷ س ۲۶ .

صاعدبن محمدبن احمدبن ابی‌بکر بن محمد حنفی رازی :

وی جوامع‌الفقه ، و کتاب‌الاحساب والانساب را تألیف کرد[۱].

صالح‌بن سلمةبن ابی حماد، ابوالخیر رازی:

نام ابوالخیر زاذویه (= زادویه یا زادبه) وشیعی بوده‌است، وامام ابوالحسن عسکری(ع) راملاقات کرده‌است ، ویرا مؤلفاتی است، واز آن جمله‌است کتاب‌خطب امیرالمؤمنین علیه‌السلام و کتاب نوادر . امر وی را ابهامی است .

بنقل مامقانی ، شیخ طوسی گاه اورا از اصحاب حضرت جواد ودیگرگاه از اصحاب حضرت هادی وزمانی ازاصحاب امام‌حسن عسکری می‌نویسد[۲].

صالح‌بن شعیب، ابوبکر قاری رازی :

وی ازمردم قار (ظ : غار) ری و ازقدماء ادیبان ولغت‌دانان بوده است ، وبه عهد ثعلب‌نحوی (متوفی‌بسال۲۹۱) ببغداددر آمد، وباابوالعباس‌مبرّدمباحثه ومناظره داشت ، ودرلغت غالب می‌آمد امّا درنحو مغلوب می‌شد .

یاقوت نام اورا درمعجم‌البلدان والمشترك، در ذکرقار آورده است[۳] .

میرصیدی طهرانی رازی :

وی‌ازسادات طهران‌بزمان شاه اسماعیل‌صفوی بود،وبهندوستان‌رفت وهمانجا درگذشت؛ ازوست :

درین فصل‌گل هرچه داری بمی ده مبادا که دیگر بهاری نیاید[۴]

حرف ط

طاهربن حسن ، ابوالعلاء رازی :

نام وی درالتدوین رافعی درج افتاده ، و درقزوین صحیح محمد بن اسماعیل بخاری را استماع کرد[۵].

---

(۱) هدیة‌العارفین ، ج ۱ ص ۴۲۱ س ۲۰ .

(۲) فهرست کتب شیخ‌طوسی، ص۱۶۷ س ۸ ؛ رجال کشی ، ص ۳۴۹ س ۱۸ ؛ رجال نجاشی ، ص ۱۴۰ س ۱۹ ؛ نضدالایضاح، ص ۱۶۷ س ۲ ؛ منهج‌المقال، ص ۱۸۰ س۱ و س ۱۵ ؛ نقدالرجال ، ص ۱۶۹ س۷ ستون راست ؛ تنقیح المقال مامقانی ، ج ۲ ص۹۱ س ۴.

(۳) معجم‌البلدان ، ج ۴ ص ۱۲ س ۱۲ ؛ المشترك ، ص ۳۳۸ س ۳ .

(۴) آتشکدهٔ آذر ، ج ۳ ص ۱۰۸۹ س آخر .

(۵) التدوین ، ص ۳۳۳ س ۱۹ .

طاهر بن حسن ، شحام رازی :

وی بنقل رافعی درقزوین ازمحمدبن سلیمان‌بن یزید وعلی‌بن احمدبن صالح استماع حدیث کرد[۱].

طلحة‌بن اعلم جیانی رازی :

وی از دیه‌جی نزدیك طهران برخاسته است ، وجی را چنانکه بیاید جیان نیز گفته‌اند، سمعانی درالانساب آورده :

«جیان‌قریة من قری‌الرّی، منها ابوالقاسم طلحة‌بن الاعلم‌الحنیفی‌الجیانی...[۲]»

حرف ع

مولانا عارفی رازی :

عارفی از دهقانان اوائل قرن دهم هجری بود ، و شاعری اورا از آن کار باز آورد؛ این مطلع ازوست :

بی گل روی تو گلگشت گلستان نکنم

لب ببندم، سخن از غنچهٔ خندان نکنم[۳]

عبادبن احمد، ابوصالح کیلینی(کلینی) رازی :

وی از کُلین ورامین ری است ، و شیخ ابوجعفر محمدبن یعقوب کـلینی از کلین فشاپویه ری . ابوصالح از محمدبن ایوب روایت کند[۴].

عباس‌بن عبیدالله ، اقطع رازی :

وی ببغداد رفت، وازهارون‌بن سعیدالایلی حدیث‌بگفت ، وعبدالصمدبن علی الطسّی ازو روایت کند[۵].

---

(۱) التدوین ، ص ۳۳۳ س ۱۶ .

(۲) الانساب ، ورق ۱۴۶ ص ۲ س ۲۷ .

(۳) تحفهٔ سامی ، ص ۱۵۸ س ۶ .

(۴) معجم‌البلدان ، ج ۴ ص ۳۳۴ س ۷ .

(۵) تاریخ بغداد ، ج ۱۲ ص ۱۵۱ س ۱۳ .

عباس بن علی بن علویه ورامینی رازی:

بنقل شیخ حرّ عاملی، شیخ منتجب‌الدین ازوی بوصف «واعظ، صالح» یاد کرده است[۱].

عباس بن فضل بن شاذان بن عیسی، ابوالقاسم مقری رازی:

۵ وی و پدر وجدش ائمهٔ علم قرآن بوده‌اند. عباس ازمحمدبن حمید و احمدبن ابی‌شریح و وهب بن ابراهیم استماع حدیث کرد، و ابوالحسن قطّان وسلیمان‌بن‌یزید ومحمدبن اسحق کیسانی از او حدیث شنیدند. عباس درقزوین حدیث بگفت[۲].

عبدالباقی بن احمد، ابوطیب خومینی رازی:

نام وی درتاریخ بغداد، ومعجم‌البلدان ذیل خومین ری درج آمده، وبجوانی ۱۰ ببغداد رفت وباتفاق ابوبکرخطیب بن ثابت استماع‌حدیث می کردند، وازمشایخ‌وی می‌نوشت. وی محدثی صدوق بود، وپس ازسال ۴۲۰ درگذشت[۳].

عبدالجبار بن احمد قاضی معتزلی رازی:

عبدالجبار بن احمد ازمعتزلیان شافعی مذهب شهر ری بود[۴]، که درفروع‌مذهب شافعی ودراصول طریقت اعتزال داشت[۵]؛ وقضاء ری واعمال آن بعهد صاحب‌عباد ۱۵ بوی واگذاربود، وبسال ۳۶۷ هجری بدریافت خلعت وسمت نائل آمد، وبه ری و بلاد تحت فرمان مؤیدالدوله قاضی‌القضاة بود[۶]، و تصانیفی همچون دلائل النبوة در دومجلد وعمدة الأدلّة وغیر اینها دراصول فقه وطریقت اعتزال بوجودآورد.

صاحب عبادجزاعطاء سمت‌قضابوی نیکوئیها کرد، بااین‌حال چون‌درگذشت قاضی عبدالجبّار به ترحّم (رحمت فرستادن) بر وی، بدان سبب که در هنگام مرگ ۲۰ توبه‌ای از او ظهور نیافت، و بنزد وی محقق نشد، رای نداد. از این رو قاضی را

(۱) امل‌الآمل، قسم‌ثانی ص ۴۷۹ س ۳.

(۲) التدوین، ص ۳۹۳ س ۳.

(۳) تاریخ بغداد، ج ۱۱ ص ۸۹ س ۱۷؛ معجم‌البلدان، ج ۲ ص ۴۹۹ س ۲۱.

(۴) ابن اثیر، ج ۷ ص ۳۱۵ س ۳ وذیل ۲.

(۵) حبیب‌السیر، جزء چهارم از جلد دوم ص ۵۲.

(۶) ابن‌اثیر، ج ۷ ص ۹۳ س آخر.

بقلت رعایت و وفا نسبت داده‌اند ؛ و پس از آن فخرالدولهٔ دیلمی ویرا بگرفت و مصادره کرد[۱].

قاضی بسال ۴۱۴ درشهر ری درگذشت ، وعمری درازبیافت ، ومردم ازاقطار جهان استفادت را بمحضرش می‌شتافتند[۲].

۵ **عبدالجبار بن عبدالله بن ابراهیم بن برزه، ابوالفتح رازی :**

واعظ جوهری تاجرعبدالجبار ، ازعلی بن محمد قصار وگروهی دیگرروایت کند ، ونود سال بزیست وبسال ۴۶۸ هجری درگذشت[۳].

عبدالجبار بن عبدالله بن علی مقری ، شیخ مفید رازی :

وی فقیه شیعه در ری بعهد سلاجقهٔ بزرگ بود ، و از شیخ طوسی روایت ۱۰ کند[۴] ، در ری مدرسه‌ای بزرگ داشت که بزمان ملکشاه و برکیارق جهة شیعیان احداث گردیده بود ، و ذکر آن درمجلد اول کتاب حاضر ص ۵۳۶ گذشت؛ دراین مدرس چهارصد تن ازفقیهان ومتکلّمان ومتعلمان ازبلاد جهان ازمحضرش استفادت می‌جستند[۵] . شیخ منتجب‌الدین دراحوال وی آورده :

«الشیخ المفید عبدالجبّار بن عبدالله بن علی المقری الرازی، فقیه الاصحاب بالرّی، ۱۵ قرَأَعلیه فی زمانه قاطبة المتعلمین من السّادَة والعلماء، وهو قد قرَأَ علی الشیخ ابی جعفر الطوسی جمیع تصانیفه، وقرَأَ علی الشّیخین، سالار، وابن البراج، وله تصانیف بالعربیة والفارسیة فی الفقه[۶]».

(۱) ذیل کتاب تجارب الامم ، ص ۲۶۲ س ۱۳ ؛ ابن‌اثیر ، ج ۷ ص ۱۷۰ س ۷ ؛ حبیب‌السیر ، جزء چهارم از جلد دوم ص ۵۲ .

(۲) ابن‌اثیر ، ج ۷ ص ۳۱۵ س ۱۳ و ذیل ۲ .

(۳) العبر ، ج ۳ ص ۲۶۷ س ۵ .

(۴) هدیة‌الاحباب ، ص ۲۴۴ س ۱۳ .

(۵) النقض ، ص ۴۷ س آخر ، و ص ۱۸۲ س ۳ .

(۶) جلد ۲۵ بحار، فهرست، ص ۷ س ۳۲؛ نسخهٔ خطی فهرست ، ورق ۹ ص ۲ س ۷ ؛ امل‌الآمل ، قسم ثانی ص ۴۷۹ س ۱۰ .

ازجملهٔ شاگردان وی یکی عالم ومفسر وفقیه جلیل‌القدر فضل‌بن حسن طَبرِسی مؤلف تفسیر مجمع‌البیان است، ودر ریاض‌العلماء و روضات الجنات و مستدرک الوسائل و ریحانة‌الادب بدین معنی تصریح رفته است[۱].

عبدالجبار بن عبدالوهاب رازی:

وی در ری صاحب باغی بود که حضرت عبدالعظیم را پس از فوت در آنجا مدفون ساختند، و از آن پس آن باغ را بر اهل شرف و تشیع وقف کرد[۲]. نامش در کتب رجال شیعه، همانند فهرست طوسی و رجال کشی و نجاشی ومنهج‌المقال ونقد الرجال و تنقیح‌المقال و غیره بنظر نرسید، لکن هرجا که احوال حضرت عبدالعظیم مذکور است، نام وی نیز درج است.

عبدالجبار بن محمدبن احمد، ابومحمد خواری رازی:

وی بنقل صاحب شذرات الذهب مفتی وامام جامع نیشابور بود. از بیهقی و قشیری وگروهی دیگر استماع حدیث کرد، وبسال ۵۳۶ درگذشت[۳].

عبدالجبار بن محمد خواری رازی:

احوال وی نیز درشذرات‌الذهب درج آمده، که‌ازواحدی‌ودیگران استماع حدیث کرد، ودر۵۳۴ بمرد[۴]. احتمال اتحاد دوتن اخیر قوتی دارد.

عبدالجلیل بن ابی الحسین بن ابی الفضل، نصیرالدین ابوالرشید قزوینی رازی:

اصل وی از قزوینست لکن در ری توطن داشت[۵].

شمّتی از اخبار وی درمجلد اول کتاب حاضر دربحث ازمدارس ری، درذکر

---

(۱) ریاض العلماء، ج ۲، باب‌الفا، فضل‌بن‌حسن؛ روضات الجنات، ص ۵۱۱؛ فوائد مستدرک الوسائل، ص۴۸۷؛ ریحانة الادب، ج ۳ ص ۱۸.

(۲) مجلد اول کتاب حاضر، ص ۳۸۶، ۳۸۸.

(۳) شذرات الذهب، ج ۴ ص ۱۱۳ س ۳.

(۴) شذرات الذهب، ج ۴ ص ۱۰۵ س ۱.

(۵) التدوین رافعی، ص ۳۴۲.

مدرسهٔ عبدالجیل رازی ص۵۳۷-۵۳۹ درج آمده، واعادت رانیازی نیست. عبدالجلیل با تألیف کتاب نفیس النقض برعموم رازیان منتی بزرگ نهاده است.

عبدالجلیل بن ابی الفتح مسعود بن عیسی متکلم، رشیدالدین ابوسعید رازی :

وی ازعالمان بنام ری بعهد سلجوقیان بود، ودر ری درمحلّت دروازهٔ جاروب بندان مدرسه‌ای داشت ،که درآن بیش از دویست دانشمند معتبر درس دین و اصول فقه و علم شریعت می‌خواندند . ذکر این مدرسه در مجلد نخستین کتاب حاضر ص ۵۳۴گذشت . عبدالجلیل قزوینی رازی صاحب النقض و منتجب‌الدین و شیخ حر عاملی ویرا استاد اهل زمانه درعلم اصول دانسته‌اند[۱] . اورا مؤلفاتی ارجمند است ، مانند نقض التصفّح ابی الحسین بصری، والفصول فی الاصول علی مذهب آل الرسول[۲].

عبدالجلیل بن عیسی بن عبدالوهاب، ابوسعید رازی :

وی متکلّمی فقیه ومتبحّر واستاد ائمه بعصرخویش بود، وبامخالفان مناظراتی داشت. عبدالجلیل را تصانیفی اصولی است، وازعالمان عهد سلجوقیان واز مشایخ ابن شهرآشوب بوده است[۳].

نام وی درکتاب النقض در بیان متبحران از علماء متاخّر درج آمده ، و منتجب‌الدین وحرّ عاملی نیز ذکر کرده‌اند[۴].

برخی از متتبعان احتمال داده‌اند که وی همان عبدالجلیل بن ابی الفتح مذکور درسابق است وهردو یك تننند، والله اعلم[۵].

---

(۱) النقض، ص ۳۶ س۵؛ فهرست منتجب‌الدین ، نسخهٔ خطی، ورق ۹ ص۲ س آخر؛ امل‌الآمل ، قسم‌ثانی ص ۴۷۹ س۱۹ .

(۲) النقض، ص۱۸۶ س۲، وص ۴۷۲ س۲؛ ریاض العلما، باب العین المهمله؛ فهرست منتجب‌الدین وامل‌الآمل صفحات فوق .

(۳) معالم العلما ، ص ۱۳۲ س ۷؛ مقدمهٔ نقض و تعلیقات آن ، ص ۲۶ س ۲ ببعد.

(۴) النقض ، ص ۱۸۶ س ۲، و ذیل ۳ همین صفحه ؛ فهرست منتجب‌الدین ، نسخهٔ خطی، ورق ۱۰ ص ۱ س ۵ ؛ امل‌الآمل ، قسم‌ثانی ص ۴۷۹ س۲۵ .

(۵) برای اطلاع بتفصیل آن، رك : امل‌الآمل ، قسم‌ثانی ص ۴۷۹ س ۲۵ ببعد ؛ مقدمهٔ نقض و تعلیقات آن، ص ۲۵ ، ۲۶ .

عبدالرحمن بن ابی‌حازم‌الرکاب ، ابوالقاسم رازی :

وی ازفقیهان و محدثان ری بود، وذکرش درالتدوین درج افتاده است ، وبه قزوین رفت ، وبسال ٤٦٧ ازابومنصوربن زیاده استماع حدیث کرد[1].

عبدالرحمن بن احمدبن حسن‌بن بندار عجلی ، ابوالفضل رازی :

وی مقربی زاهد و امامی عالم عامل و کثیرالتصانیف بود . در ری ازجعفربن فناکی، ودرنیشابور ازسلمی، و درمکه ازابن فراس استماع حدیث کرد. گفته‌اند در مکه ازمادر بزاد . از مصنفاتش یکی جامع‌الوقوف است . بسال ۴۵۴ هجری به نیشابور درگذشت[2].

عبدالرحمن بن حسن، ابوالفضل مقری رازی :

وی صاحب اللوامح فی‌القراءات است ، وبسال ۴۵۴ هجری درگذشت[3] به احتمال بسیار قوی دوتن اخیر یکی هستند، گرچه درپاره‌ای از منابع ذکرشان دوبار درج افتاده است.

عبدالرحمن بن سعدبن یحیی رازی :

رافعی در التدوین احوال ویرا بیاورده است، و درقزوین از ابوالحسن قطان استماع حدیث کرده است[4] .

عبدالرحمن بن عبدالله‌بن سعد ، ابومحمدبن ابی عبدالرحمن مقری دشتکی رازی :

اصل‌وی ازمروبود، امّا او وپدرش درری‌اقامت‌داشتندذکرش‌درالتدوین درج است، واز ابوسلمان شیبانی و زهیربن معاویه ودیگران روایت کند ، محمدبن بکیر وحجاج‌بن حمزه ازو روایت کنند[5] . ذکرپدرش بیاید .

(۱) التدوین ، ص ۴۵۷ س ۲۲ .

(۲) شذرات الذهب ، ج ۳ ص ۲۹۳ س ۴ ؛ الاعلام زرکلی ، ج ۴ ص ۶۵ ؛ معجم‌المؤلفین ، ج ۵ ص۱۱۶ .

(۳) هدیة العارفین ، ج ۱ ص ۵۱۷ س ۵ ؛ معجم‌المؤلفین ، ج ۵ ص ۱۳۴ .

(۴) التدوین، ص۳۴۶ س ۶.

(۵) التدوین، ص ۳۴۶ س ۲۹.

عبدالرحمن بن عمر بن محمد بن سهل صوفی ، ابوالحسین رازی :

وی عالم بعلم افلاك و منجم عضدالدولهٔ دیلمی بوده است . از مؤلفاتش یکی الکواکب‌الثابته است که مبتنی بر کتاب مجسطی بطلمیوس است، لکن بمتابعت آن اکتفانموده، بلکه‌خودنجوم‌را یکی‌یکی رصدواندازه ومکان آنها را معین کرده است، دیگراز مؤلفاتش مطارح الشعاعات و ارجوزه‌است، وی‌بسال ۳۷۶ هجری‌در گذشت[۱]. ۵

عبدالرحمن بن محمد بن ادریس ، ابومحمد بن ابی‌حاتم حنظلی رازی :

وی امام حدیث و تفسیر، ومردی عابد وصالح[۲]، ویکی ازحفاظ بنام ری بود. جهة کسب دانش رخت سفر بسوی پاره‌ای ازبلاد همانند عراق و مصر ودمشق کشید، و از محضر درس اکابر عصر استفادت جست. کتاب پرسود الجرح والتعدیل را تألیف کرد، اورا مؤلفات دیگر نیز درفقه وتفسیر و تاریخ و غیراینها ذکر کرده‌اند[۳]؛ ۱۰ بسال ۳۲۷ در ری درگذشت[۴] . پدر اومحمدبن ادریس‌بن منذر حنظلی‌نیز- که‌ذکرش بیاید- ازبزرگان‌ودانشمندان‌ری بشماربود، ودرشهرری‌دروازه ومسجدی‌بنام اووجود داشت، که شرح آنها درمجلد اول کتاب حاضرمذکور افتاد[۵].

عبدالرحمن‌بن محمد بن سلم، حافظ‌کبیر ابویحیی رازی :

۱۵ وی امام جامع اصفهان و مصنف مسند و تفسیر بوده است ، و از سهل بن عثمان و عبدالعزیز بن‌یحیی ودیگران روایت‌حدیث‌کند، وابواحمدعسال‌وابوالشیخ و دیگران ازو روایت‌کنند ، بسال ۲۹۱ درگذشت[۶].

---

(۱) الاعلام زرکلی ، ج ۴ ص ۹۳ ؛ معجم‌المؤلفین ، ج ۵ ص ۱۶۲ .

(۲) هفت اقلیم ، ج ۳ ص ۱۲ س ۷ .

(۳) التدوین ، ص ۳۴۹ س ۶ .

(۴) معجم‌البلدان ، ج ۲ ص ۸۹۸ س آخر ؛ ابن اثیر ، ج ۶ ص ۲۷۱ س ۱۱ ؛ المختصر ابوالفدا، ج ۲ ص ۹۱ س۲۷؛ مجمل فصیحی ، بخش ۲ ص ۴۹ س ۳؛ العبر ،جزء ثانی ص ۲۰۸ س ۴ ؛ تذکرة‌الحفاظ، ج۳ص۲۶س۹؛ طبقات‌المفسرین،ص۱۷س۱۸؛شذرات الذهب،ج۲ص۳۰۸س۱۶؛الاعلام زرکلی، ج ۴ ص ۹۹ ؛ هدیة العارفین، ج ۱ ص ۵۱۳.

(۵) معجم‌البلدان ، ج ۲ ص ۳۴۸ س ۱۷ ؛ مجلد اول کتاب حاضر، ص ۲۳۹ س ۸ دروازهٔ حنظله ، و ص ۳۲۸ س ۵ مسجد حنظله .

(۶) تذکرة‌الحفاظ ، ج ۲ ص ۲۳۴ س ۱۱ ؛ الاعلام زرکلی، ج۴ ص ۹۹ ؛ هدیة‌العارفین، ج ۱ ص ۵۱۳ س ۹ ؛ معجم‌المؤلفین ، ج ۵ ص ۱۷۵ .

عبدالرحمن بن محمدبن یوسف ، ابومحمد طرائفی رازی :

وی بسال ۳۹۱ درسفرحج ببعداد رفت، واز محمدبن عیسی بن محمدوسقندی ومیسرةبن علی قزوینی و غیرهما حدیث بگفت[۱].

عبدالرحیم بن سلیمان رازی کوفی :

۵ وی بکوفه رفت، وعالمی شیعی وثقه واز اصحاب حضرت صادق علیه‌السلام بوده است. درشذرات الذهب ومعجم المؤلفین سال فوتش ۱۸۷ ذکر گردیده‌است[۲].

عبدالصمدبن محمد ، رشیدالدین رازی الدوعی :

وی از فقهاء شیعی مذهب ری بوده ، و نامش در پاره‌ای از منابع شیعه درج افتاده است[۳].

۱۰ **میرعبدالصمد رازی :**

وی در آغاز عهد صفویان در ری شغل قضا داشت ، و اسلاف او نیز در ری همه قاضی بودند ، برعلم فقه وانشا وقوفی داشت ، و شعر نیز می گفت ؛ این مطلع ازوست :

ز هر یکدانه خالت خرمن غم بر جگر دارم

۱۵ بیا بنگر که از تخم محبت من چه بردارم[۴]

عبدالعزیز بن حسین بن حسن، ابومحمد مجدالدین رازی:

وی به ابن الخلیلی معروف است ، واز اولاد تمیم‌داری صحابی بوده است . مردی کثیرالتَعَبُّد بود ، و بفقرا وصلحا حسن ظنی داشت . درسال ۶۸۰ در دمشق درگذشت[۵].

---

(۱) تاریخ بغداد ، ج ۱۰ ص ۳۰۱ س ۷ .

(۲) منهج المقال ، ص ۱۹۳ س ۱۴ ؛ نقدالرجال ، ص ۱۸۷ س آخر ستون راست ؛ شذرات الذهب ، ج ۱ ص ۳۱۵ س آخر ؛ معجم المؤلفین ، ج ۵ ص ۲۰۵ .

(۳) فهرست منتجب الدین ، نسخهٔ خطی، ورق ۱۲ ص۲ س ۴ ؛ امل الآمل، قسم‌ثانی ص ۴۸۰ س ۲۲ .

(۴) تحفهٔ سامی ، ص ۴۰ س ۱۳ .

(۵) ذیل مرآةالزمان ، ج ۴ ص ۱۱۱ س ۱۱ .

عبدالعزیزبن محمد نصرآبادی رازی :

وی از محلت نصرآباد ری بود ، و ابوحاتم محمدبن ادریس رازی ازو روایت حدیث کند[۱].

عبدالعزیز رازی :

وی امام ری وازمشایخ مشهور بود ، وبا ابوالقاسم رازی ونابلوسی صحبت داشت[۲]. احوال او بدرستی روشن نیست . ۵

عبدالکریم بن ابراهیم بن محمدبن‌حسن نحوی ،ابوسعید رازی :

وی‌ازنحودانان بزرگ ری بود، ودرآنجا بافادت اشتغال داشت. برای‌تکمیل معلومات خویش رخت سفر بعراق کشید ، وشام وبیت‌المقدس را نیز بدید[۳].

عبدالکریم بن احمد وزان، ابوسعد رازی : ۱۰

وی نخستین فرد بیت وزان در ری ـ ازخاندان علم وفضل آن دیار ـ بوده است[۴]، ودر باب این خاندان درمجلد نخستین کتاب حاضر ص ۵۴۱، ۵۴۲ ذکری رفته است .

عبدالله بن احمد رازی :

تفرشی در نقدالرجال آورده که ، نجاشی در ترجمهٔ محمدبن احمدبن یحیی ویرا به ضعف نسبت داده است[۵]. ۱۵

عبدالله بن جعفر بن محمد بن موسی بن جعفر ، شیخ ثقه ابومحمد دوریستی رازی :

یاقوت در ذیل دوریست (درشت) ری در معجم‌البلدان آورده :

«ابومحمد دوریستی، که خود را ازفرزندان حذیفهٔ یمان ، از صحابهٔ حضرت ۲۰

(۱) الانساب ، ورق ۵۶۱ ص ۱ س ۲۶ .

(۲) طبقات الصوفیهٔ انصاری ، ص ۳۱۲ س ۸ ببعد .

(۳) انباه‌الرواة ، ج ۲ ص ۱۹۰ س ۱۲ رقم ۴۰۳ .

(۴) الانساب سمعانی ، ورق ۵۸۲ ص ۲ س ۶ .

(۵) نقدالرجال تفرشی ، ص ۱۹۴ س ۵ ستون راست .

رسول می‌داند، بدانجا منسوبست، و از فقیهان شیعهٔ امامیه است، وبسال **۵۶۶** ببغداد درآمد، وچند گاهی درآنجا بزیست، وازنیای خویش، محمدبن‌موسی، دراخبارائمهٔ اثناعشر حدیث گفت، و از بغداد بشهر خود بازگشت، و شنیدم که اندکی پس‌از سال ۶۰۰ درگذشت[۱].»

شیخ منتجب‌الدین‌درفهرست خویش ویرا توثیق کرده وستوده است[۲]، وشیخ حرعاملی درامل‌الآمل نوشته:

«عبدالله‌بن‌جعفر... کان عالماً فاضلاً صدوقاً... یروی‌عن‌جدّه ابی‌جعفرمحمدبن موسی‌بن جعفرعن جدّه ابی‌عبدالله جعفربن محمدالدوریستی عن‌المفید[۳].»

عبدالله بن حسن‌بن ایوب بیلی رازی :

وی از زاهدان دیار ری بود، وازسَهْل بن زَنْجَلَه وغیره استماع حدیث‌کرد، و ابوعمروبن نُجَیْد ازو روایت کند. نام ویرا سمعانی در الانساب[۴] و یاقوت در المشترك[۵] و معجم‌البلدان[۶] در ذکر قریهٔ بیل آورده‌اند.

عبدالله‌بن داهربن یحیی، ابوسلیمان(یا ابویحیی)، رازی :

وی به‌احمری معروف بود، وببغداد رفت، وازپدرش وعبدالله بن‌عبدالقدوس حدیث بگفت؛ احمدبن علی‌خرّاز وفضل‌بن سهل اعرج ودیگران از او روایت‌کنند. گویند نام پدرش محمد، وداهرلقب وی بوده است[۷].

---

(۱) معجم‌البلدان، ج ۲ ص ۶۲۱ س ۷.

(۲) فهرست منتجب‌الدین، ضمیمهٔ بحارالانوار، ج ۲۵ ص ۹ س ۹، نسخهٔ خطی‌فهرست، ورق ۱۱ ص ۲ س ۱۳.

(۳) امل‌الآمل، قسم‌ثانی ص ۴۸۲ س ۲۲.

(۴) الانساب، ورق ۱۰۰ ص ۲.

(۵) المشترك، ص ۷۸ س ماقبل آخر.

(۶) معجم‌البلدان، ج ۱ ص ۷۹۸ س ۱۳.

(۷) تاریخ بغداد، ج ۹ ص ۴۵۳ س ۳.

عبدالله بن سعد بن عثمان، ابوعبدالرحمن دشتکی رازی:

وی از دشتك ری بود ، واز پدرخویش سعد ومقاتل بن حیّان روایت کند ، و پسرش عبدالرحمن بن عبدالله و محمدبن حمید رازی از وی روایت کنند. سمعانی و رافعی نام پدر اورا سعد نوشته‌اند ولی یاقوت سعید ذکر کرده است[1] احوال پسرش عبدالرحمن درسابق گذشت[2]. ۵

عبدالله بن عبدالعزیز، ابومحمد خواری رازی :

نام وی درالتدوین درج آمده ، وبسال ۴۱۹ درقزوین بوده است[3].

عبدالله بن محمدبن حماد رازی :

وی از اصحاب حضرت امام جواد (ع) است[4].

۱۰ **عبدالله بن محمدبن خالد ، حافظ ابوبکرحبال رازی :**

وی عالم بحدیث وصاحب تصانیف بود، ومذهب کوفیان داشت ، ودرقزوین قضاوت می کرد، و بسال ۳۱۲ درگذشت[5].

عبدالله بن محمدبن شاهاور، نجم‌الدین دایه صوفی رازی :

ذکر وی درنجم‌الدین بیاید .

۱۵ **عبدالله بن محمد بن عبدالرحمن شعرانی، ابومحمد رازی :**

وی باصل ازری بود، لکن بنیشابور بزرگ شد. باجنید ومشایخ دیگرصحبت داشت، وازاصحاب بوعثمان حیری بود، وبسال ۳۵۳ روی درنقاب خاك کشید[6].

---

(۱) الانساب سمعانی ، ورق ۲۲۷ ص ۱ س ۵ ببعد ؛ التدوین در ذکر پسرش عبدالرحمن، ص ۳۴۶ س ۲۹ ؛ معجم البلدان ، ج۲ ص ۵۷۷ س ۱ .

(۲) مجلد حاضر، ص۳۱۸ .

(۳) التدوین، ص۴۶۱ س ۳۲ .

(۴) منهج‌المقال ، ص ۲۱۱ س ۱۳ ؛ نقدالرجال ، ص ۲۰۶ س‌آخر ستون راست؛ جنة‌النعیم، ص ۵۲۳ س۱۷ .

(۵) التدوین ، ص ۳۷۸ س ۱۳ .

(۶) طبقات الصوفیهٔ انصاری ، ص ۴۳۸ س ۳ ؛ تاریخ نیشابور حاکم ابوعبدالله ، ص ۱۶۰ س ۱۲ .

عبدالله بن محمدبن عبدالکریم بن یزید، حافظ ابوالقاسم رازی :

وی برادر زادهٔ ابوزرعهٔ رازیست، وازیونس بن عبدالاعلی واحمدبن منصور رمادی و دیگران روایت کند، از استادان عراق استماع حدیث کرده است، بسال ۳۲۰ هجری درگذشت[۱].

۵ **عبدالله بن محمدبن عبدالوهاب، ابوسعید قرشی رازی صوفی :**

وی از محمد بن ایوب بن ضُرَیس بجلی روایت کند، در اواخر عمر راه بخارا درپیش گرفت، وهمانجا بسال ۳۸۲ درگذشت، بهنگام مرگ ۹۴سال داشت[۲].

عبدالله بن محمدبن علی بن عباس بن هرون تمیمی رازی :

وی ازشیعیان ری بود، نسختی ازحضرت امام رضا علیه‌السلام داشت، ابومحمد ۱۰ حسن بن عبدالله‌بن محمدبن عباس ازو روایت کند[۳].

عبدالله بن محمد خراز، ابومحمد رازی :

وی ازکابر مشایخ ری است، وسالها درمکه مجاور بود، و ورعی تمام داشت جز حق نگفت، و روزی جزازوجه حلال نخورد. با ابوحفص نیشابوری وابوعمران کبیرمصاحبت داشت، واصحاب بایزید ویرا بزرگ می‌داشتند. وی پیش‌ازسال ۳۱۰ ۱۵ هجری ازدنیا برفت[۴].

عبدالله بن محمد رازی :

وی شیعی و از اصحاب حضرت جواد (ع) بوده است[۵].

---

(۱) التدوین، ص ۳۷۸ س ۲۵ ؛ شذرات الذهب، ج ۲ ص ۲۸۶ س ۲.

(۲) العبر، ج ۳ ص ۲۱ س ۵ ؛ معارف محقق ترمدی، حواشی و تعلیقات، ص۱۱۶ س ۸.

(۳) نقدالرجال تفرشی، ص ۲۰۷ س ۳ ستون راست بنقل از نجاشی. نیز، رك : منهج‌المقال، ص ۲۱۱ س ۲۴.

(۴) شرح رسالهٔ قشیریه، ص ۱۸۳ س ۱۶ ببعد ؛ طبقات الصوفیهٔ انصاری، ص۳۳۰ س ۶ ؛ طبقات الصوفیه سلمی، ص ۲۸۸ س ۲ ببعد؛ طبقات الکبری شعرانی، ج ۱ ص ۸۴ س ۱۳.

(۵) منهج المقال، ص ۲۱۱ س ۱۶ ؛ جنة‌النعیم، ص ۵۲۳ س ۱۷.

عبدالملک بن محمد بن عبدالملک ورامینی :

ویرا فقیهی صالح وخیر و فاضل دانسته‌اند[۱].

مولانا عبدی :

وی از شاعران ری دراوائل قرن دهم هجری است ؛ این مطلع اوراست :

با درد و داغ دیدهٔ گریـان نشسته‌ام   در آب و آتش ازغم‌جانان نشسته‌ام[۲] ۵

عبیدالله بن عبدالکریم بن یزید بن فروخ ، ابوزرعهٔ رازی :

وی از پیشوایان حافظان حدیث درجهان اسلامی است ، ودرحرمین وعراق و شام والجزیره ومصر وخراسان از ابونعیم وخلادبن یحیی وقبیصة‌بن عقبه و دیگران استماع حدیث کرد، صاحب تاریخ بغداد درباب وی گفته :

۱۰ «کان اماماً ربّانیا متقناً حافظا مکثراً صادقاً. قدم بغداد غیرمرة ، و جـالس احمدبن حنبل وذاکره وحدث .»

ذهبی درتذکرة‌الحفاظ از بخاری ازپسر احمد بن حنبل چنین نوشته :

« ... نزل ابوزرعة عندنا فقال لی‌ابی : یا بنی قداعتضت عن نوافلی بمذاکرة هذا الشیخ...»

۱۵ رزکلی در الاعلام درباب وی آورده :

«کان یحفظ مائة الف حدیث ، ویقال : کل حدیث لایعرفه ابوزرعة لیس له اصل ...»

جمعی کثیر ازوی روایت کنند. ابوزرعه در ری بسال ۲۶۴ درگذشت[۳] .

عتاب بن محمد بن احمد بن عتاب، ابوالقاسم حافظ رازی‌ورامینی:

۲۰ وی یکی از حفّاظ صدوق ری بود ، و ازمحمد بن محمد بن سلیمان باغندی

(۱) فهرست منتجب‌الدین ، نسخهٔ خطی، ورق ۱۲ ص ۲ س ۲ ؛ امل‌الآمل ، قسم‌ثانی ص ۴۸۳ س ۲۹ .

(۲) تحفهٔ سامی ، ص۱۶۳ س ۱۰ .

(۳) تاریخ بغداد ، ج۱۰ ص۳۲۶ س ۲ ؛ التدوین ، ص۳۹۰ س۲۲؛ تذکرة‌الحفاظ، ج ۲ ص ۱۲۴ س ۲؛ شذرات‌الذهب ، ج ۲ ص ۱۴۸ س ۱۳؛ الاعلام زرکلی، ج۴ ص۳۵۰؛ معجم‌المؤلفین، ج ۶ ص ۲۳۹ .

وابومحمد عبدالرحمن بن ابی حاتم رازی وابوالقاسم بغوی و تنی چند دیگر روایت حدیث کند ؛ وابوبکر محمدبن ابراهیم و ابن برکان و پسرش سلمه نیز از وی روایت کنند ، سال فوتش پس ازسال ۳۱۰ هجری بوده است[۱].

عثمان بن حامدبن احمد ، ابوسعیدالثلاج رازی :

وی ببغداد رفت، وازاحمدبن محمدبن میمون وعلی بن ابراهیم قطّان قزوینی روایت حدیث کرد[۲].

امیرعجیبی :

وی از شاعران و سادات ری در اوائل عهد صفویـان بود ؛ و این مطلع ازوست :

دارم بسینه ناوکی از چشم پرفنت   پنهان نمی کنم، نظری هست بامنت[۳]

مولانا عزالدین :

عزالدین ازشاعران ولایت ری در آغاز عهد صفویان بود، و درطهران مکتب داری می کرد. مردی متّقی و درویش بود؛ این مطلع ازوست :

مه من کاکل مشکین بروی خود پریشان کن
برای چشم بد خورشید را در ابر پنهان کن[۴]

عزیر (کذا درنسخه) بن اسحق بن عبیدالله ، ابوالقاسم جعفری رازی :

بنقل رافعی وی درقزوین ازمحمدبن احمدبن هـارون کوفی حدیث بگفت ، ومیسرةبن علی ازو روایت کند، عزیر از ابوزرعه روایت کند[۵].

عطیةبن نجیح ، ابومطهر رازی :

وی شیعی و ازاصحاب حضرت صادق علیه السلام بوده است[۶].

(۱) الانساب ، ورق ۵۸۰ ص۱ س آخر؛ معجم البلدان، ج ۴ ص ۹۱۸ .

(۲) تاریخ بغداد . ج ۱۱ ص ۳۱۱ س ۸ .

(۳) تحفهٔ سامی ، ص ۴۲ س ۱۷ .

(۴) تحفهٔ سامی ، ص ۱۷۷ س ۲۴ .

(۵) التدوین ، ص ۴۵۴ س ۲۱ .

(۶) منهج المقال ، ص ۲۲۱ س ۱۶ ؛ نقدالرجال، ص ۲۲۱ س ۱۳ ستون چپ .

شیخ علاءالدولهٔ رازی :

وی متولی مزار اندرمان ری در آغاز عهد صفویان بود، صحبتی خوش داشت، وبخدمت فقرا قیام می کرد؛ این مطلع ازوست :

شب وصل است رحمی کن ز من بستان روان جانرا
که پیشت میرم و دیگر نبینیم روز هجرانرا[۱] ۵

امام اجل علاءالدین خواری رازی :

علاءالدین فاضلی فصیح بود ، و در نظم ونثر دست داشت ، این قطعه را در رنجش خود از مریدان ومردم آن دیار گفته :

از ملالت ای مریدان می‌روم | بر دل وجان داغ حرمان می‌روم
هر کجا شهری است اقطاع منست | گر به ایران گر به توران می‌روم ۱۰
صد هزاران ترك دارم در ضمیر | هر کجا خواهم چو سلطان می‌روم
تخت منبر چون مسلم شد مرا | چتر برگیرم چو شاهان می‌روم[۲]

علی بن ابراهیم بن ابان، علان ابوالحسن کلینی رازی :

وی از عالمان شیعی مذهب واهل قریهٔ کلین فشاپویه ، واز منسوبان محمدبن یعقوب کلینی بوده است . اورا ثقه واز وجوه عالمان دانسته‌اند ، کتابی بنام اخبار القائم علیه السلام دارد[۳]. باحتمال قوی وی همان علی بن محمد بن ابراهیم است که ذکرش در ص ۳۳۳ بیاید . ۱۵

علی بن ابراهیم بن ابی طالب ، نجم الدین ابوتراب ورامینی رازی :

وی بنقل شیخ منتجب الدین فقیهی واعظ وفاضل بوده است[۴].

علی بن ابراهیم بن محمد ، ابوالقاسم دهکی رازی : ۲۰

وی ازقریهٔ دهك ری، واز راویان اخبار و جامعان اشعار بوده است ، و کتاب

(۱) تحفهٔ سامی ، ص ۱۷۸ س ۱۶ .

(۲) لباب الالباب ، ج ۱ ص ۲۷۵ ص ۹ ؛ هفت اقلیم ، ج ۳ ص ۳۱ س ۱۵ ، نسخهٔ خطی هفت اقلیم مدرسهٔ سپهسالار ، ص ۸۷۵.

(۳) منهج المقال ، ص ۲۳۷ س ۴ .

(۴) فهرست منتجب الدین، نسخهٔ خطی، ورق ۱۲ ص۱ س ۲ ؛ امل الآمل، قسم ثانی ص ۴۸۴ س ۲۶ .

اغانی را برابوالفرج علی‌بن حسین اصفهانی بخواند[۱].

علی‌بن ابراهیم وراق رازی :

بنقل تفرشی در نقدالرجال ، شیخ صدوق نام ویرا در عیون‌الاخبار بیاورده است. او از تلامذهٔ سعدبن عبدالله بوده است[۲].

۵ **علی‌بن ابی‌بکر أسفیذنی رازی :**

وی محدث واهل دیه أَسفیذن ری بوده است، و از حمّاد بن یحیی از قَتاده از انس‌بن‌مالك ازحضرت‌رسول‌صلی‌الله‌علیه‌و آله روایت کرد، که: «مَن حُوسِبَ عُذِّبَ». حسن‌بن علی‌بن حارث همدانی از وی روایت کند[۳].

علی‌بن ابی‌طالب ، رشیدالدین جنازی[۴] رازی :

۱۰ وی ازعالمان شیعی‌مذهب ری، وفقیهی فاضل بوده‌است، ونظمی لطیف‌دارد[۵]

علی‌بن احمدبن ابراهیم‌بن ثابت ، حافظ ثقه ابوالقاسم ربعی رازی :

وی‌ببغداد رفت وازمحمدبن یوسف‌بن النضرهروی وعمربن سهل‌بن‌اسماعیل حافظ ودیگران حدیث بگفت، و در ری بسال ۳۷۹ درگذشت[۶].

علی‌بن احمدبن علی‌بن یوسف ، ابوالحسین ورامینی رازی :

۱۵ وی ازمحمدبن منصوربن ابی‌الجهم روایت‌کند، بسال ۳۷۷ درغزائی‌بقزوین رفت ، خلیل حافظ از وی روایت کند[۷].

---

(۱) معجم‌الادبا ، ج ۱۲ ص ۲۱۶ س ۶ .

(۲) نقدالرجال ، ص ۲۲۴ س ۹ ، ستون چپ .

(۳) معجم‌البلدان، ج ۱ ص ۲۵۱ س ۱۳.

(۴) کذا در فهرست ، در امل‌الآمل خیاری.

(۵) فهرست منتجب‌الدین ، نسخهٔ خطی، ورق۱۲ ص ۱ س ۸؛ امل‌الآمل ، قسم‌ثانی ص ۴۸۵ س ۴ .

(۶) تاریخ بغداد ، ج ۱۱ ص ۳۲۶ س ۱۸ .

(۷) التدوین ، ص ۴۵۹ س ۲۵ .

علی بن احمد بن علی خراز رازی :

وی متکلمی جلیل القدر وشیعی مذهب ، ودر کلام صاحب تصانیف بود، وبفقه آل نبی انسی بسیار داشت، ودر ری بزیست و در همان شهر درگذشت، سال ولادت و وفاتش معلوم نشد[۱]. ۵

علی بن احمد بن مکی، حسام الدین ابوالحسن رازی :

وی فقیه حنفی بود ، چندی در ایام نورالدین محمود درحلب بزیست، سپس بدمشق آمد و آنجا ساکن شد. از مؤلفاتش خلاصة الدلائل و سلوة الهموم است ،ودر دمشق بسال ۵۹۸ درگذشت[۲].

علی بن بخار، ابوالحسن رازی :

وی ببغداد رفت، ودر آنجا جمعی از وی در دارالقطن کتابت حدیث کردند[۳]. ۱۰

علی بن جعفر بن سعید السعیدی ، حذاء مقری ابوالحسن رازی :

وی بشیراز رفت ، از آثارش مصنف فی القراءات الثمان وجزء فی التجوید است ، وی بسال ۴۱۰ هجری زنده بود[۴].

علی بن حسن هسنجانی رازی :

۱۵ وی ازدیه هسنجان ری بود، وازهشام بن عمّار وسعید بن ابی مریم ویحیی بن بُکَیْر ونُعَیم بن حَمّاد واحمد بن حنبل ودیگران استماع حدیث کرد، وعبدالرحمن بن ابی حاتم وابوقریش محمد بن جمعة الحافظ و غیرهما از او روایت کنند ، علی بسال ۲۷۵ هجری درگذشت[۵].

علی بن حسین بن جنید، حافظ ابوالحسن رازی:

۲۰ وی در بلد خویش به مالکی شهرت داشت، و ازحفـاظ مشهور ری و مردی

(۱) منهج المقال ، ص ۲۲۵ س آخر ؛ نقدالرجال ، ص ۲۲۶ س ماقبل آخر ستون چپ ؛ جنة النعیم ، ص ۵۱۹ س ۲۴ ، و ص ۵۲۳ س ماقبل آخر .

(۲) هدیة العارفین ، ج ۱ ص ۷۰۳ س ۹ ؛ الاعلام زرکلی، ج ۵ ص ۶۱ .

(۳) تاریخ بغداد ، ج ۱۱ ص ۳۵۵ س ۱۰ .

(۴) معجم المؤلفین ، ج ۷ ص ۵۲ .

(۵) معجم البلدان ، ج ۴ ص ۹۷۵ س ۴ .

کثیر السفر بود، و از ابوجعفر عُقَیلی وطبقهٔ وی حدیث شنید. عبدالرحمن بن ابی‌حاتم و دیگران ازو روایت کنند. مرگش بسال ۲۹۱ روی داد، ویرا بمناسبت تصنیف حدیث مالك مالکی گفته‌اند[۱].

علی بن حسین، ابوالفرج رازی:

وی یکی از کتّاب عضدالدوله بود، وصاحب کتاب مفتاح الطب است[۲].

علی بن حسین قرجی رازی:

یاقوت درمعجم البلدان نام ویرا در ذکر قریهٔ قَرْج آورده است، وی از ابراهیم ابن موسی فرّاء روایت کند، و عُقَیْلی نیز ازو روایت کند[۳].

علی بن الخراز رازی:

وی عالمی شیعی ومتکلمی جلیل بود، وبفقه انسی داشت، ودر ری مقیم بود و همانجا درگذشت، و تواند بود که وی همان علی بن احمدبن علی خراز، مذکور در سابق باشد[۴].

علی بن سعیدبن بشیر بن مهران، حافظ ابوالحسن رازی:

وی نزیل مصرومحدث آن دیار بوده‌است، ازعبدالاعلی بن حماد وعبدالرحمن ابن خالدبن نجیح و دیگران روایت کند، و ابوسعیدبن اعرابی و محمدبن احمدبن خروف و دیگران ازوی روایت کنند، وبسال ۲۹۷ درگذشت[۵].

علی بن سلیمان بن حسن بن جهم بن بکیر بن اعین، ابوالحسن رازی:

وی عالمی شیعی وبحضرت صاحب الامر صاحب اتصال بوده‌است، وتوقیعاتی بنام وی صادر گردیده است، وی فقیهی ثقه وبا ورع بود. علامه در خلاصه وجمعی او را

---

(۱) تذکرة الحفاظ، ج ۲ ص ۲۱۸ س ۱۷؛ العبر، ج ۲ ص ۸۹ س ۱؛ شذرات الذهب، ج ۲ ص ۲۰۸ س ۱۰؛ جنة النعیم، ص ۵۲۴ س ۶.

(۲) جنة النعیم، ص ۵۲۴ س ۱۷.

(۳) معجم البلدان، ج ۴ ص ۵۳ س ۵.

(۴) منهج المقال، ص ۲۳۳ س ۳؛ نقدالرجال، ص ۲۳۴ س ۵ ستون چپ.

(۵) تذکرة الحفاظ، ج ۲ ص ۲۸۴ س ۲.

رازی دانسته‌اند، لیکن نجاشی وجمعی‌دیگر زراری نوشته‌اند. چنین‌اختلافی درباب نسبت حسین بن جهم[1] نیز بنظر می‌رسد[2].

علی بن عباس جراذینی رازی:

وی از دانشمندان و متکلمان و فقیهان شیعی مذهب ری بوده است، لکن در روایت ضعیفش دانسته‌اند، نجاشی نسبت وی را «خراذینی» نوشته است، اورا مؤلفاتی‌است، همچون کتاب‌الآداب والمروءات‌وکتاب‌الرّدعلی‌السلیمانیّة (طایفه‌ای ازغلاة) . وی در ری مقیم بود و درهمانجا درگذشت[3]

علی بن عبدالجبار بن عبدالله بن علی مقری رازی :

وی فقیهی صالح وشیعی بوده است[4].

علی بن عبدالله بن ابی‌منصور، ابوالحسن رازی :

وی نیز شیعی ومحدث وفقیهی صالح بوده است[5].

علی بن عبدالله بن منصور، مذکر رازی :

بنقل رافعی وی درقزوین از ابوالفتح راشدی استماع‌حدیث کرد[6].

علی بن عبیدالله بن حسن بن حسین بن با بویه، ابوالحسن‌منتجب‌الدین‌حافظ‌رازی:

وی از اکابر عالمان شیعی مذهب قرن ششم هجری ، و صاحب تاریخ ری

(۱) مجلد حاضر ، ص ۲۹۹ .

(۲) منهج‌المقال ، ص ۲۳٤ س ۱ ؛ نقدالرجال، ص ۲۳۶ س۱۰ ستون چپ .

(۳) فهرست‌کتب شیخ طوسی ، ص ۲۲۳ س ۷ ؛ رجال نجاشی ، ص ۱۸۰ س ۱ ؛ نضدالایضاح ، ص ۲۲۳ س ۴ ؛ منهج‌المقال ، ص ۲۳۴ س ۳۳ ؛ نقدالرجال ، ص ۲۳۷ س ۱۶ ستون چپ .

(۴) فهرست منتجب‌الدین ، نسخهٔ خطی ، ورق ۹ ص ۲ س۱۱ ؛ امل‌الآمل ، قسم‌ثانی ص ۴۸۸ حاشیه سمت راست .

(۵) فهرست منتجب‌الدین، نسخهٔ خطی ، ورق ۱۱ ص۱ س۱۳؛ امل‌الآمل، قسم ثانی ص ۴۸۸ س ۲۵ .

(۶) التدوین ، ص ۴۱۴ س ۸ .

مذکور در مجلد اول کتاب حـاضر ص ۵ ـ ۷ است[1]. پدرش نیز در ری می‌زیست چنانکه شیخ حرعاملی گفته :

«عبیدالله‌بن حسن... القمی نزیل الری ثقة من‌اصحابنا[2] ...»

ذکر جدّ وی صاحب مدرسه در ری نیز بجـای خویش (۲۹۷ مجلد حاضر) درج افتاده.

علی‌بن قاسم‌بن عباس‌بن فضل‌بن شاذان ، ابوالحسن قاضی رازی :

خطیب بغداد ورافعی از وی بتجلیل یاد کرده‌اند؛ ازعبدالرحمن‌بن‌ابی‌حاتم و احمدبن خالد حروری ودیگران استماع حدیث کرد، ببغداد رفت و حدیث بگفت ، ابوالحسن قاضی‌القضاة ری بود ، و بسال ۳۸۳ در همانجا درگذشت . ذکر جد وی عباس‌بن فضل نیز در ص۳۱۳ گذشت[3].

علی‌بن‌مجاهدبن مسلم‌بن رفیع ، ابومجاهد رازی :

وی را به ابن‌الکابلی می‌شناسند ، و محدث و اخباری است ، صاحب النقض درباب او گفته :

«... علی ازری برفته بود بتعلم، وبا احمد حنبل بری آمده بود، ومدتی بری بمانده ازمذهب احمد حنبل گفتی .»

کوی مجاهد بدر مصلحگاه ری بنام پدر وی بود. علی در بغداد از محمد بن اسحاق‌بن‌یسار وجعدبن ابی‌الجعدودیگران حدیث بگفت، صلت‌بن مسعود جحدری واحمدبن حنبل وگروهی دیگر از وی روایت کنند. او تاسال ۱۸۰ هجری زنده‌بود[4].

---

(۱) نیز، رك : التدوین ، ص ۴۱۴ س ۳۳ ؛ الاعـلام زرکلی، ج ۵ ص ۱۲۵ ؛ امل‌الآمل ، قسم‌ثانی ص ۵۱۶ س ۳۰ .

(۲) امل‌الآمل، قسم‌ثانی ص ۴۸۳ س آخر .

(۳) تاریخ بغداد، ج ۱۲ ص ۵۳ س ۱۰ ؛ التدوین، ص۴۲۱س۹.

(۴) تاریخ بغداد ، ج ۱۲ ص ۱۰۶ س ۱۳؛ النقض ، ص ۲۶۸ س ماقبل آخر، و نسخه بدل ذیل ۱۵ ؛ معجم‌المؤلفین ، ج ۷ ص ۱۷۵ .

علی بن محمد بن ابراهیم بن ابان، ابوالحسن علان کلینی رازی :

وی را با محمدبن یعقوب کُلَیْنی نسبت بوده، و ازعالمان بانام شیعه است ، کتاب اخبارالقائم از مؤلفات اوست . علان در راه مکه کشته شد[1].

علی بن محمدبن علی خراز رازی :

وی عالمی‌شیعی‌است، ودر کلام وفقه شیعه کتبی دارد که از آن‌جمله‌است: ۵ الایضاح فی الاعتقادات الشرعیه علی مذهب الامامیه ، کفایة الاثر فی النصوص علی‌الائمة الاثنا عشر . وی را قمی نیزمی‌گفته‌اند ، و از رجال قرن چهارم هجری است[2].

علی بن محمد بن‌عمر، ابوالحسن بن قصار رازی :

وی فقیهی شافعی ، وقرب ۶۰ سال مفتی آن دیار بوده است . ابن قصّار از ۱۰ همهٔ رشته‌های علوم بهره داشت[3].

علی بن محمد، شیخ متکلم زین‌الدین ابوالحسن رازی:

صاحب النقض نام ویرا در ردیف متبحران علماء ازمتأخران، در کتاب نفیس النقض نقل کرده است ، واز رجال قرن ششم است . قول منتجب‌الدین درباب وی ۱۵ بدین شرح است :

« الشیخ زین‌الدین ابوالحسن علی بن محمد الرازی المتکلّم استاد علماء الطائفة فی‌زمانه ، وله نظم رائق فی‌مدائح آل‌الرسول علیه وعلیهم‌السلام، ومناظرات مشهورة مع‌المخالفین ، وله مسائل فی‌المعدوم والاحوال ، وکتاب‌الواضح ، ودقایق الحقایق[4].»

---

(۱) نقدالرجال ، ص ۲۴۱ س ۲۰ ستون راست ، و ص ٤١٠ س ١٣ ستون راست ؛ جنة‌النعیم، ص ۵۱۶ س ۱۰ ؛ تنقیح المقال ، ج ۳ ص ۶۶ س ۱۵ ببعد .

(۲) معالم‌العلما ، ص ۶۳ س ۹ ؛ امل‌الآمل، قسم‌ثانی ص ۴۹۰ س ۵؛ معجم‌المؤلفین، ج ۷ ص ۲۱۷ .

(۳) العبر ، ج ۳ ص ۶۴ س ۶ .

(۴) النقض ، ص ۱۹۱ س ۱ و ذیل۳ ؛ فهرست منتجب‌الدین ، نسخهٔ خطی، ورق ۱۰ ص ۲ س ۴ ؛ امل‌الآمل ، قسم‌ثانی ص ۴۸۹ س ماقبل‌آخر؛ معجم‌المؤلفین ، ج ۷ ص ۱۹۷.

علی بن محمود بن حسن حمصی، جمال الدین رازی :

وی متکلم شیعی در اواخر قرن هشتم هجری بود ، از مؤلفاتش کتاب مشکاة الیقین فی اصول الدین است[1].

علی بن یوسف بن جعفر کلینی رازی :

۵ وی شیعی و بنقل منتجب الدین فقیهی صالح بوده است[2].

علی ، شیخ شهاب الدین رازی :

وی نیز شیعی و از دانشمندان وشاعران اندرمان ری بوده است، وپدر درپدر وی تولیت امامزاده ابوالحسن را داشتند که در دیه اندرمان است ؛ این بیت اوراست :

بگذشت بهار ولب جویی نگرفتیم   در پای گلی دست سبویی نگرفتیم[3]

۱۰ **علی رازی:**

نام وی درمعجم المولفین درج آمده ، وفاضل وصاحب تالیف بوده است، از مؤلفاتش تهذیب الاسماء واللغات ذکر گردیده است، و بسال ۶۸۶ درگذشت[4].

میرزا علی خلقی طهرانی رازی :

وی در آغاز عهد صفویان به مهمات دیوانی اشتغال داشت ؛ این مطلع ۱۵ اوراست :

برگل روی تو از سنبل نقاب افتاده است؟

یانقاب ازمشک تر بر آفتاب افتاده است؟[5]

عمادی شهریاری :

شهریار ازمحال ری، و دارای دیه‌های آبادان بوده‌است، وظاهراً اصل عمادی ۲۰ از آنجاست. گروهی بر آنند که عمادی غزنوی و عمادی شهریاری هردویکی و برخی دیگر مانند تقی الدین معتقدند که دو کسند، در تذکرهٔ عوفی شاعری بنام عمادالدین الغزنوی در

(۱) معجم المؤلفین ، ج ۷ ص ۲۳۸ .
(۲) فهرست منتجب الدین ، نسخهٔ خطی، ورق ۱۱ ص ۲ س ۱.
(۳) هفت اقلیم ، ج ۳ ص ۵۷ س ۲ ، نسخهٔ خطی مدرسه سپهسالار، ص ۸۹۲ .
(۴) معجم المؤلفین، ج۷ص۹۲.
(۵) تحفهٔ سامی ، ص ۱۵۸ س ۹

سلك شاعران غزنین منتظم است، لکن بدعوی امین احمد رازی و گروهی دیگر اشعاری که درذیل نام وی درج آمده در پاره‌ای از نسخ معتبر بنام عمادی شهریاری یافته شده‌است. اصل دیوان وی موجود نیست لکن قریب دوهزار بیت از اشعارش متداول است[۱]. راوندی در راحة الصدور تصریح کرده که عمادی ازشاعران سلطان طغرل بن محمدبن ملکشاه سلجوقی بوده است[۲]. در راحة الصدور درچند مورد از او یاد شده و اشعاری ۵ نقل گردیده، واز جمله این قصیده درمدح طغرل است، که درلباب الالباب عوفی (ج ۲ ص ۲۶۲) بنام عماد الدین غزنوی ضبط شده، وهمین امر مسلم می‌سازد که عوفی بخطا وی را غزنوی دانسته :

کار خرد ساخته است، کام هنر حاصل است
هیچ بهانه نماند، شاه جهان طغرل است ۱۰

نیست زمانه ز نقص خشك لب و تر مژه
زانك تر و خشك او ملك شه کاملست

خاك نجُنبد ز باد، ملك چنان ثابت است
آب نکاهد ز نار، شاه جهان عادل است... الخ[۳]

۱۵ عمادی شهریاری درمدیحه‌ای که برای قوامی رازی همشهری خویش بسروده، ری را شهرخود دانسته و چنین گفته :

ای قوامی هر که چون تو نانباست تا قیام الساعه فخر شهر ماست[۴]

قوامی رازی در اوائل امر در ری پیشهٔ نانوایی داشت، و در اشعار خویش بدین شغل و لوازم آن اشاراتی دارد؛ بدین دلیل نیز در رازی بودن عمادی تردیدی ۲۰ باقی نمی‌ماند[۵].

---

(۱) لباب الالباب عوفی ، ج ۲ ص ۲۵۷ ؛ آتشکدهٔ آذر ، ج ۲ ص ۵۷۴ ، ج ۳ ص ۱۰۹۳ ؛ هفت اقلیم ، ج ۳ ص ۲۳ ـ ۳۱ ؛ تاریخ ادبیات دکتر صفا ، ج۲ ص ۷۴۳-۷۵۰.

(۲) راحة الصدور ، ص ۲۰۹ س ۶ ، و ص ۲۱۰ س ۴ .

(۳) راحة الصدور ، ص ۲۱۰ س ۸ ؛ هفت اقلیم ، ج ۳ ص ۲۳ س ماقبل آخر .

(۴) دیوان قوامی ، ص ۲۰ س ۸ .

(۵) دیوان قوامی ، مقدمه ، ص کب س ۱۰ .

عمادی بنقل آذر در آتشکده بسال ۵۷۳ در گذشت. وی بنقل راوندی دربدایت کار بملك مازندران عمادالدوله فرامرزبن شهریار ازخاندان آل باوند شاه مازندران اختصاص داشت، ولقب از او دارد. گرچه عظمت شاعری راازطغرل یافته است[۱].

شمس‌الدین محمدبن قیس رازی درالمعجم درمبحث «انتحال»، اشعاری نقل می کندکه هم بسنائی منسوب است وهم بعمادی، بدین‌مطلع:

گرد رخت صفت زدست‌لشکردیو وپری

ملك سلیمان تراست،گم‌مکن انگشتری

و هریك ازاین دوتن تخلص خویش را درآخر بیاورده‌اند، وعمادی تخلص بشاه مازندران کرده، بدین صورت:

شاه‌فرامرز راد، دولت ودین‌راعماد خسرومازندران، مایهٔ نیك اختری

وبقول‌صاحب المعجم: چون‌هردودریك‌عصربوده‌اند معلوم‌نیست که‌سابق کدام است وغاصب کدام[۲].

صاحب مجمع‌الفصحا نیز اشارت باختلاف اقوال درباب وی کند[۳].

عمربن ابی‌قیس رازی:

نام وی درالتدوین درج آمده، وبقزوین رفت وقضای آنجا را بعهده‌گرفت. وی از زبیربن عدی روایت کند[۴].

عمربن احمدبن ابی‌بکر رازی:

وی فقیه شافعی، وصاحب کتاب جامع الفتاوی فی‌اقوال‌الائمة الاربعه است، عمر بسال ۷۰۷ هجری زنده بود[۵].

عمربن حسین‌بن حسن، ضیاءالدین ابوالقاسم رازی:

وی‌خطیب ری وپدرفخرالدین رازی وفقیه شافعی‌است. ازآثارش غایة‌المرام

(۱) راحة‌الصدور، ص ۲۱۰ س ۴.
(۲) المعجم فی‌معاییراشعار العجم، ص ۳۴۰ – ۳۴۲.
(۳) مجمع‌الفصحا، بخش ۲ ص ۸۸۹ س ۱۵.
(۴) التدوین، ص ۴۴۵ س ۳۰.
(۵) معجم‌المؤلفین، ج ۷ ص ۲۷۳.

فی‌علم الکلام در دومجلد است ، وی تا سال ۵۵۹ هجری درقید حیات بود[۱].

عمربن حسین‌بن‌عبدالرحیم زعفرانی رازی :

وی ازفرزندان رؤسای زعفرانیهٔ ری است ، وبسال ۵۶۴ درقزوین از قاضی عطاءالله‌بن علی استماع حدیث کرد[۲].

عمربن حسین خرمابادی، ابوحفص رازی : ۵

خرّماباد ازدیه‌های ری بوده است، وذکرش بجای خویش‌بیاید، وابوحفص از آنجاست. وی خطیب جامع اصحاب حدیث در ری بود، وابوطاهر سِلَفی ازوی روایت کند. سِلَفی ولادتش را از قول خود وی در حدود سال ۴۴۲ نقل کرده‌است[۳].

عمربن العلاء رازی :

وی از مردم ری و قصاب بود، وبهنگام خروج سنباد درایـام منصور[۴] با وی بجنگید ، جمهور (دربعضی نسخ جهور) بن مـرار عجلی ویرا بنزد منصور برد. منصور باو منزلت بخشید، و والی طبرستانش گردانید. بعهد مهدی نیزعمل‌طبرستان داشت. وی صاحب جوسقی‌در ری‌بود، که ذکرش درص۲۵۹مجلد اول گذشت. سال مرگ عمر درحدود ۱۶۵ هجری بود[۵]. ۱۰

عمربن محمدبن اسحاق ، عطار رازی : ۱۵

وی از ری‌بطبرستان رفت. احوالش‌بنقل ابن‌حجر درتاریخ ری منتجب‌الدین درج افتاده بوده‌است[۶].

---

(۱) هدیةالعارفین ، ج ۱ ص ۷۸۴ س ۱۲ ؛ معجم المؤلفین ، ج ۷ ص ۲۸۲ .

(۲) التدوین ، ص ۴۴۰ س ۱۳ .

(۳) معجم‌البلدان ، ج ۲ ص ۴۲۷ س ۲ ؛ المشترك ، ص ۱۵۴ س ۱۵ .

(۴) مجلد حاضر، ص ۱۲۸ .

(۵) ترجمهٔ فتوح‌البلدان، ص ۱۸۹ س۱ ؛ معجم‌البلدان، ج ۳ ص۵۰۶ س۶؛ الاعلام زرکلی ، ج ۵ ص ۲۱۵ .

(۶) لسان‌المیزان ، ج ۴ ص ۳۲۶ .

عمر بن محمدبن عبدالله رازی بغدادی :

وی مؤلفی فاضل و شافعی مذهب بود . از آثارش مسامرةالندمان و موانسة الاخوان فی‌الاخبار والاشعار است، وی بسال ۷۲۸ درگذشت[1].

عمر بن محمودبن ابی‌بکربن عبدالقادر بن ابی‌بکر ، سراج الدین رازی :

۵ وی فقیهی حنفی مذهب بود . از تصانیفش جزء فی‌منع‌الاستبدال است ، وی بسال ۷۱۷ هجری درگذشت[2].

مولانا عنایت رازی :

وی ازملازادهای ری در آغازدولت صفویان بود، وبه تجارت اشتغال‌داشت، وشعرنیز می‌سرود؛ این مطلع ازوست :

۱۰ مرا تـو دیده و از دیده هـم عزیز تری
چه دیده‌ای که بر احوال من نمی‌نگری[3]

امیرعنایت‌الله رازی :

شاهزاده سام میرزا درتحفهٔ سامی از و بدینگونه یادکرده است :

«متولی مزار امامزاده عالی مقدار سید عبدالعظیم است که در«شهرری» است.

۱۵ پیش از تولیت شعر می‌گفت؛ واین رباعی از اوست :

بیت

ای دل طلب وصال جانان نکنی — تامحنت هجربرخودآسان‌نکنی
تا پـا ننهی ز ورطـهٔ عقل برون — سرمنزل خویش کوی‌جانان‌نکنی[4]»

در این خبر چنانکه مشهود است ، از ری بوصف «شهر» یـاد شده ، ومعلوم

۲۰ می‌شودکه درآغاز قرن دهم ـ که دولت صفویان برروی کار آمد ـ ری هنوز بدان پایه آباد بوده‌که صورت شهرداشته است .

---

(۱) معجم‌المؤلفین ، ج ۷ ص ۳۱۲ .

(۲) معجم‌المؤلفین ، ج ۷ ص ۳۱۹ .

(۳) تحفهٔ سامی ، ص ۱۷۷ س ۵ .

(۴) تحفهٔ سامی ، ص ۴۱ س ۱۳ .

عیسی بن ماهان ، ابوجعفر رازی :

وی بروایت منهج المقال ونقدالرجال وجنةالنعیم از اصحاب حضرت صادق علیه‌السلام بوده است[۱]. درتاریخ بغداد و شذرات الذهب نیز ذکر عیسی بن ماهان ابوجعفررازی بچشم می‌خورد، که ازعطاءبن ابی‌رباح وربیع‌بن‌انس‌خراسانی‌روایت کند، و شعبه و جریر و وکیع از وی روایت حدیث کنند ، و حج بسیار بجا آورد، وبسال ۱۶۱در ری درگذشت[۲]. بروایت ابن‌سعد درطبقات اصل‌وی ازمرو بوده است، ودربغداد وکوفه حدیث بگفت[۳].

امیرعین‌القضات رازی :

وی از خاندان قاضی میرعبدالصمد رازی، وقاضی ری دراوائل‌عهد صفویان است ، وطالب علم بود ودرشعرگوئی تفنّنی داشت ؛ این مطلع ازوست :

جهان‌طفل است وپیرعشق استاد سبق‌خوانش
سبق رسوائی و ویرانهـا کنج دبستانش[۴]

حرف غ

غالب بن علی بن غالب، ابومسلم دنباوندی رازی :

رافعی درباب وی درالتدوین آورده :

«سمع کتاب‌الاحکام لابی‌علی حسن‌بن علی‌الطوسی من‌علی‌بن احمدبن صالح بقزوین سنة ثمان وسبعین وثلثمائه[۵].»

غفوری رازی :

وی درآغاز دولت صفویه می‌زیست ، و درخوانندگی و قوفی داشت ؛ این مطلع ازوست :

(۱) منهج‌المقال ، ص ۲۵۶ س ۱۱ ؛ نقدالرجال، ص۲۶۲، جنةالنعیم؛ ص ۵۲۳ س ماقبل‌آخر .
(۲) تاریخ بغداد ، ج ۱۱ ص ۱۴۳ ؛ شذرات الذهب ، ج ۱ ص ۲۵۲ س ۱ .
(۳) الطبقات الکبری، ج ۷ ص ۳۸۰.
(۴) تحفهٔ سامی ، ص ۴۰ س ۲۱ .
(۵) التدوین، ص ۴۶۳ س ۲ .

سیرتی گرهست خوبان را بود بسیار خوب
ورنه صورت می‌نماید بردر و دیوار خوب[1]

حرف ف

ملك فخرالدین ریی :

۵ وی همان کس است که بقول صاحب نزهة القلوب درعهد غازان خان در ری اندك عمارتی افزود وجمعی راساکن گردانید؛ ذکر کار وی درص ۲۱۶ مجلد حاضر گذشت، واعادت رانیازی نیست، وچنانکه درذیل همان صفحه اشارت رفته شاردن سیاح معروف ازوی بلقب سلطان یاد کرده .

فضل بن عباس ، حافظ ابو بکر فضلك صائغ رازی :

۱۰ خطیب بغداد ویرا حافظی ثقة وثبت دانسته است، فضل را بطوف بلاد رغبتی بود، وازعیسی قالون وهدبة بن خالد و دیگران روایت حدیث کرد، و محمد بن مخلد عطار ومحمد بن جعفر طبری و دیگران ازو روایت کردند ؛ وی بسال ۲۷۰ در بغداد درگذشت[2].

فضل الله جلال الدین ملك الکلام خواری :

۱۵ وی در اواخر عهد آل سلجوق می‌زیست ؛ و بدان هنگام که سلطان تکش خوارزمشاه بردیار عراق استیلا یافت، وبردر ری معسکر ساخت، فضل الله بحضورش بار یافت ؛ واین رباعی درمدح خوارزمشاه ازوست :

ای شاه! عراق چیست؟! یثرب بستان آفاق ز دست متقلّب بستان
خورشید صفت برا ز مشرق روزی برشام زن و خراج مغرب بستان[3]

۲۰ وی لقب جلال الدین داشت، ودرلباب الالباب وهفت اقلیم درضمن بیان احوال وی داستانی شبیه به آنچه درباب ابوالمفاخر وسلطان مسعود گذشت، با اشعاری به همان وزن وقافیت ، درباب وی و سلطان تکش درشهر ری ذکر گردیده ، و نیز این

(۱) تحفهٔ سامی ، ص ۱۶۲ س ۱۴ .
(۲) تاریخ بغداد ، ج ۱۲ ص ۳۶۷ ؛ التدوین، ص ۴۶۶ س ۶؛ تذکرة الحفاظ ، ج ۲ ص ۱۵۹؛ هدیة العارفین ، ج ۱ ص ۸۱۸ .
(۳) لباب الالباب ، ج ۱ ص ۲۷۸ س ۲۰ ؛ هفت اقلیم، ج ۳ ص ۳۲ ، ۳۳ ، نسخهٔ خطی مدرسهٔ سپهسالار، ص ۸۷۵.

داستان جلال‌الدین خواری در آثارالبلاد قزوینی در ذیل خوار، با اشعاری کمابیش همانند همان‌اشعار درج افتاده، با این‌تفاوت که بجای تکش، طغرل‌بن ارسلان‌مذکور آمده[1]. (تحقیق درباب این داستان واشعار مذکور در آن، که ابیاتی چند از آن اگر مسروق از ابوالمفاخر نباشد توارد غریبی‌است، ازحوصلهٔ این مقام بیرون است).

۵ **فهمی طرشتی رازی :**

اصل وی از دیه طرشت (درشت)است؛ ازوست :

که براحوال زار من نگریست　　　که بر احوال زار من نگریست[2]

حرف ق

قاسم‌بن نوربخش ، امیربهاءالدوله قوام‌الدین رازی :

۱۰ وی‌درطب‌دست‌داشت،وکتاب‌خلاصة‌التجارب‌رابفارسی‌دراین‌فن‌تألیف‌کرد،و مجلدی بزرگ بود ،که بنقل‌صاحب هدیة‌العارفین در دارالکتب سلطان بایزیدعثمانی موجود بوده است، وبسال ۹۰۷ ازتألیف آن فراغ یافت[3].

قاسم دولابی رازی :

نام وی درالانساب سمعانی در ذکر دولاب ری درج آمده، واز قدماء مشایخ ۱۵ ری است ، وی مجاور مکه بود و یکسال پیش از دخول قرمطیان بدانجا درگذشت[4].

مولانا قاسم :

وی درآغازدولت صفویان می‌زیست، وپسرخطیب طهران بود، ودرطلب علم کوششی داشت، وبسیار درویش نهاد بود؛ این مطلع ازوست :

۲۰ صبرم کم است و درد دلم بیش ، چون کنم؟
با درد بیش و صبر کم خویش چون کنم[5]؟

---

(۱) آثار البلاد، ص ۳۶۳ ، ۳۶۴ .

(۲) آتشکدهٔ آذر ، ج ۳ ص ۱۱۱۱ س۷؛ هفت اقلیم، نسخهٔ خطی مدرسه سپهسالار، ص ۹۱۲ .

(۳) هدیة العارفین ، ج ۱ ص ۸۳۲ س۳ .

(۴) الانساب ، ورق ۲۳۳ ص ۲ س ۵ .

(۵) تحفهٔ سامی، ص ۱۷۸ س ۱ .

قربی رازی :

اصل وی از دماوند است، مردی آهسته و وارسته بود؛ اوراست :

می‌فرستم بر او قاصد و می‌گوید رشك
سببی ساز خدایا که به منزل نرسد[۱]

۵ **مولانا قنبر :**

مولانا قنبر از زرّین کمران ری در آغاز عهد صفویان بود ، و درشعر قنبری تخلص می کرد ؛ این بیت اوراست :

دل که در کوی بلا بی سر و پا می گردد
بهر نظارهٔ آن شوخ بلا می گردد[۲]

۱۰ **قوامی شرف‌الشعرا، بدرالدین رازی :**

قوامی از گویندگان بنام ری در نیمهٔ اول قرن ششم بود ، و بعصر خویش دربلاد عراق رتبتی شایسته ومقام واحترامی بسزا داشت ، اشعارش اکثر در مدح خاندان‌نبوت‌وسادات وفرزندان‌ایشان‌است. تخلصش‌از لقب‌قوام‌الدین ابوالقاسم‌وزیر انس‌آبادی[۳] درگزینی ممدوح[۴] وی است[۵]. عبدالجلیل‌رازی در کتاب النقض درمقام ۱۵ برشمردن شعرای فارسیان‌که شیعی ومعتقد بوده‌اند ، وهمه توحید وزهد وموعظت و منقبت گفته‌اند نام قوامی را نیزبیاورده است[۶]؛ ودرجای دیگر که از شاعران‌سرایندهٔ «اشعار و ابیات بزرگ‌که معنی هربیت را بهای جهانی سزد» یاد نموده نام قوامی‌را نیز در آن ردیف ذکر کرده است[۷].

(۱) آتشکدهٔ آذر ، ج ۳ ص ۱۱۱۱ س آخر ؛ هفت اقلیم ، ج ۳ ص ۹۱ ، نسخهٔ خطی، ص ۹۱۸ .

(۲) تحفهٔ ساسی ، ص ۱۷۸ س ۷ .

(۳) رك: مجلدحاضر، ص۱۹۵؛ دیوان قوامی، حواشی و تعلیقات بقلم دانشمندمحترم آقای دکتر محدث ، ص ۲۴۹ - ۲۵۴ .

(۴) دیوان قوامی ، ص ۴۴ .

(۵) وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی، ص ۲۰۰ س‌آخر ، و ص ۲۷۴ س ۶.

(۶) کتاب النقض ، ص ۲۵۲ س ۱۴ .

(۷) » » ص ۶۲۸ س ۵ .

اشعار قوامی چنانکه صاحب نقض نیز اشارت کرده، برمبنای توحید ومنقبت و موعظت وزهد وحکمت ومرثیت سروده شده، وبه اشعار سنائی مانندگیی دارد؛ چنانکه خود قوامی نیز از میان شاعران خود را در ردیف سنائی می‌شناسد، آنجا که می‌گوید :

شاد باش ای قوامی هنری کاهل ری را سنائی دگری[۱] ۵

***

خراسان و عراق امروز اقطاع دو شاعر شد
قوامی را عراقی دان، سنائی را خراسانی[۲]

عمادی شهریاری، قوامی را درابیاتی بدین مطلع بستود :

ای قوامی هر که چون تو نا نباست تا قیام الساعه فخر شهر ماست ۱۰

قوامی نیز درحق عمادی اشعاری بدین مطلع بگفت :

آفتاب ملك و دین رای تو باد آسمان عقل وجان جای تو باد[۳]

سال ولادت و وفات قوامی بدست نیست[۴].

حرف ل

لطفی طهرانی رازی : ۱۵

وی بتوارث در طهران به شغل صرّافی اشتغال داشت، و شعر نیز می‌گفت؛ این مطلع وی راست :

آه کز دیدن او گریه بر آورد مرا آخراین گریه بلائی بسر آورد مرا[۵]

خواجه لهراسب :

وی برادر امیدی رازی، وازگویندگان اوائل عهد صفویان است. پاره‌ای از ۲۰

(۱) دیوان قوامی، ص ۱۴ س ۱۸ .
(۲) دیوان قوامی، ص ۱۰۷ س ۱۶ .
(۳) « « ص ۲۰ س ۷ وس ۲۱ .
(۴) لباب الالباب عوفی، ج ۲ ص ۲۳۶ س۳ ؛ هفت اقلیم، ج ۳ ص ۳۴ س ۹ ببعد ؛ دیوان قوامی، مقدمه بقلم دکتر محدث ص ۱ ـ کج .
(۵) آتشکدهٔ آذر، ج ۳ ص ۱۱۱۲ س ۴ .

اوقات ریاست قصبهٔ طهران بدو واگذار بود. طبعی‌خوش داشت، واشعار جدّ وهزل بسیار می گفت، ودرهزل‌مناظرهٔ ترك وگیلك وچغندر نامهٔ اوشهرتی یافت[۱].

حرف م

مبشر بن احمدبن علی ، ابورشید رازی بغدادی شافعی :

وی شدیدالذکاء و درحساب و فرائض عالم ، ودرجبر ومقابله و مساحت و خواص‌اعداد‌امام عصربود، ودرهمهٔ اینها تصنیف داشت، وبرسالت‌بشام رفت وبسال ۵۸۹در رأس‌عین درگذشت. ازمصنفاتش‌یکی کتاب فی‌الفرائض علی مذهب‌الشافعی ومالك است[۲].

سیدمجتبی بن داعی بن‌قاسم حسنی (منتجب‌الدین حسنی) ، ابوحرث رازی :

وی‌ازفقیهان بنام شیعیان وبرادرسیدمرتضی‌بن‌داعی رازی صاحب‌تبصرة‌العوام است‌که ذکرش بیاید، واز مشایخ شیخ منتجب‌الدین قمی است، وبا غزالی همزمان بوده است. نام این دوبرادر در اکثرمنابع بهمراه هم مذکور افتاده است[۳]. سید مجتبی وبرادر وپدرش ازمشاهیر فقهاء عصرخویش بوده‌اند[۴].

محمد بن ابان بن عایشه، قصرانی رازی :

وی برادر ولیدبن ابان بود ، و ولید کتابت عیسی بن جعفررا بعهده داشت . محمد ازهشام‌بن عبدالله روایت حدیث‌کند؛ ویرا کذّاب دانسته‌اند[۵].

محمد بن ابراهیم بن احمد بن عبدالله ، قاضی ابو عبدالله اخباری رازی قزوینی :

رافعی احوال ویرا بیاورده است . درمعجزات ومبعث و مغازی وقصص و تواریخ عالم بود ، و در اینها صاحب مصنفات مطول ومختصر است ، واز آن جمله

(۱) تحفهٔ سامی،ص ۷۶ س ۲۱.

(۲) الاعلام زرکلی ، ج ۶ ص ۱۵۳ ؛ معجم‌المؤلفین ، ج ۸ ص ۱۷۵ .

(۳) فهرست منتجب‌الدین ، نسخهٔ خطی ، ورق ۱۵ ص ۱ س ۶ ؛ جنة‌النعیم ، ص ۵۲۵ س ۱۸؛ سفینة‌البحار ، ج ۱ ص ۵۲۶ س ۷ .

(۴) قصص‌العلما، ص ۴۱۶ س ۱۸.

(۵) الانساب سمعانی ، ورق ۴۵۵ ص ۲ س ۶ .

است مجموع‌التواریخ . وی از پدر خویش ، ابواسحق ابراهیم بن احمد قاضی و دیگران استماع حدیث کرد[۱].

محمدبن ابراهیم‌بن حبیب ، ابوایوب فورارِدی رازی :

وی از دیه فورارد ری است، واز شیبان‌بن فروح وعبدالاعلی‌بن حمّاد وتنی چند دیگر روایت حدیث کند[۲]. ظاهراً گویا سلم بن منصور مقری فورارِدی مذکور ۵ درلسان‌المیزان بنقل‌ازتاریخ ری‌منتجب‌الدین ابوالحسن‌بن‌بابویه‌نیزازهمین‌دیه‌است[۳].

محمدبن ابراهیم‌بن زیادبن عبدالله ، ابوعبدالله طیالسی رازی:

وی عـالمی جوال و کثیرالسفر بوده است ، و ببغداد و مصر و طـرسوس و کرمانشاه حدیث بگفت وعمری دراز بیافت . از ابراهیم‌بن موسی‌فراء، ومحمد بن ۱۰ حمید رازی ودیگران روایت حدیث کرد، یحیی‌بن محمدبن صاعد و حسن بن‌محمد بن شعبه ازو روایت کنند[۴].

محمدبن ابراهیم‌بن محمدبن عبدالعزیز ، ابوجعفر حنفی رازی :

وی شیخ حنفیان ومدرس ایشان درموصل بوده است، وبه‌اربل‌تردّدی‌داشت. کتب الفرائض، الفقه، النوری فی‌مختصرالقدوری از مؤلفات اوست ، وبسال ۶۱۵ ۱۵ هجری درموصل درگذشت[۵].

محمدبن ابراهیم‌بن محمد ، ابوعبدالله قصار رازی :

احوال وی‌درتاریخ بغدادآمده‌است، وابوالقاسم ابن‌ثلاج ذکرمی کند که وی برای او ازحسن‌بن علی‌بن زیاد بسال **۳۲۳** حدیث بگفت[۶].

(۱) التدوین ، ص ۳۷ س ۱۱ .

(۲) الانساب، ورق۴۳۲ ص ۲ س ۲۸ ببعد .

(۳) لسان‌المیزان ، ج ۳ ص ۶۵ .

(۴) تاریخ بغداد ، ج ۱ ص ۴۰۴ س ۱۸ .

(۵) هدیة العارفین ، ج ۲ ص ۱۰۹ س ۳۰ ؛ الاعلام زرکلی، ج۶ ص۱۸۶ ؛ معجم‌المؤلفین ، ج ۸ ص ۲۱۸ .

(۶) تاریخ بغداد ، ج ۱ ص ۴۰۹ س ۱۱ .

محمد بن ابراهیم، علان کلینی رازی:

وی عالمی شیعی واز رجال قرن سوم و از کلین فشاپویهٔ ری بوده است، و ارباب رجال شیعی اورا بوصف «خیر» ستوده‌اند[1].

محمدبن ابی‌بکر بن عبدالقادر[2]، زین‌الدین، ابوعبدالله حنفی رازی:

وی ازفقهاء حنفیه ومفسر وادیب ولغوی وصوفی بوده است. مصر و شام را بدید وبسال ۶۶۶ بقونیه بود. وی عم شهاب‌الدین محمودبن عبدالقاهر است. ویرا مؤلفات زیاداست مانند مختارالصحاح درلغت که اول رمضان‌سال ۶۶۰ه. ازتألیف آن فراغ یافت، وشرح‌المقامات الحریریه، وحدائق‌الحقائق درتصوف وغیراینها. مرگ وی بعد ازسال ۶۶۶ هجری اتفاق افتاد[3].

محمدبن ابی‌الحسن بن هموسه، افضل‌الدین ورامینی رازی:

وی فقیهی شیعی و واعظی فاضل بوده است[4].

محمد بن ابی‌زید (یا ابی‌یزید) رازی:

وی شیعی و ازاصحاب حضرت جواد امام محمدتقی علیه‌السلام بوده است، اصل وی ازقم است[5].

محمدبن ابی‌الیمین بن ابی‌الشمس، ابوالشمس مقری رازی:

بنقل رافعی وی در قزوین از ابوالعباس احمدبن محمد مقری استماع حدیث کرد[6].

---

(۱) منهج‌المقال، ص ۲۷۳ س ۲۱؛ نقدالرجال، ص ۲۸۲؛ تنقیح‌المقال، ج۳ ص ۶۶ س ۱۵ ببعد.

(۲) هدیةالعارفین: عبدالمحسن.

(۳) هدیةالعارفین، ج ۲ ص ۱۲۴ س ۱۹؛ الاعلام زرکلی، ج ۶ ص ۲۷۹؛ معجم المؤلفین، ج ۹ ص ۱۱۲.

(۴) فهرست منتجب‌الدین، نسخهٔ خطی، ورق ۱۶ص ۱ س ۱۷؛ امل‌الآمل، قسم‌ثانی ص ۴۹۵ س۱۴.

(۵) منهج‌المقال، ص ۲۷۷ س ۱۲؛ نقدالرجال، ص ۲۸۴، و ص ۲۸۵.

(۶) التدوین، ص ۱۸۱ س ۲۲.

محمدبن احمدبن ابراهیم ، ابوعبدالله رازی :

وی دربغداد ازابوعامر عمروبن تمیم طبری حدیث بگفت ، معافی بن زکریا ازو روایت کند[1].

محمدبن احمد بن جنید ، ابوعلی ابن جنید اسکافی رازی :

وی امامی فاضل وصاحب تصنیف است وحدود ۵۰ کتاب نوشت، واز آن جمله است تهذیب الشیعه لاحکام الشریعه . وی بسال ۳۸۱ هجری درگذشت[2].

محمدبن احمدبن حمادبن سعید انصاری، حافظ ابوبشر دولابی وراق رازی :

وی عالم بحدیث واخبار وتواریخ بوده است، ودر حرمین وعراق و مصر و شام از احمدبن ابی‌شریح رازی وبُندار محمدبن بشّار وگروه دیگر روایت حدیث کرد ، و۸۶ سال بزیست، و صاحب تصانیف است ، و ابوبکر محمد بن ابراهیم بن مقری وابوالقاسم سلیمان‌بن احمد و دیگران از وی روایت کنند. کتابی در رجال بنام الکنی والاسماء داردکه درحیدرآباد دکن بطبع رسیده است . سال فوت محمدبن احمد ۳۱۰ یا ۳۲۰ هجری بین مکه ومدینه بود[3].

محمدبن احمدبن سلام صوفی رازی :

ذکروی درالتدوین درج آمده ، وبسال ۳۵۶ هجری از میسرةبن علی استماع حدیث کرده است[4].

---

(۱) تاریخ بغداد ، ج ۱ ص ۲۶۹ س ماقبل آخر .

(۲) الاعلام زرکلی ، ج ۶ ص ۲۰۳ .

(۳) الانساب سمعانی ، ورق ۲۳۳ ص ۲ س ۱۴ ؛ تذکرة الحفاظ ، ج ۲ ص ۲۹۱ س ۱۵ ؛ العبر ، جزء‌ثانی ص ۱۴۵ س آخر ؛ هفت اقلیم ، ج ۳ ص ۱۹ س ۱۴ ببعد ؛ شذرات الذهب ، ج ۲ ص ۲۶۰ ؛ هدیة العارفین ، ج ۲ ص ۳۱ ؛ الاعلام زرکلی ، ج ۶ ص ۱۹۸؛ معجم‌المؤلفین ، ج ۸ ص ۲۵۵ ؛ مجلهٔ یادگار ، سال اول شمارهٔ دوم مهرماه ۱۳۲۳ ص ۱۵ دولاب بقلم‌مرحوم اقبال.

(۴) التدوین ، ص ۵۵ س۳۳ .

محمدبن احمدبن عباس بن فاخردوریستی (درشتی) رازی :

محمددوریستی عالمی شیعی است، وشیخ حر عاملی وی را فقیهی فاضل دانسته است[۱].

محمدبن احمدبن عیسی بن عبدك، ابوبکر رازی:

وی دربغداد ساکن شد، و از محمدبن ایوب رازی و عمروبن تمیم رویانی و دیگران حدیث بگفت، ابوالحسن دارقطنی و دیگران ازو روایت کنند. وی درسال ۳۴۸ درگذشت[۲].

محمدبن احمدبن محمد بن عبدالله ، ابوجعفر مقری رازی :

بنقل رافعی وی درقزوین ازپدرش ابوالعباس احمدبن محمد مقری بسال ۵۴۷ استماع حدیث کرده است[۳].

محمدبن احمد ، ابوعبدالله جامورانی رازی :

وی شیعی، وبنابراصل تضعیف قمیان ازضعاف محدثان است[۴].

محمدبن احمد، ابوعبدالله رازی :

وی بنقل صاحب جنةالنعیم ازاصحاب حضرت امام عسکری(ع) بوده است[۵].

محمدبن احمد فارسی ، ابوعبدالله رازی :

از وی درمعجم المؤلفین ذکری رفته، وعالمی فاضل ومؤلف کتاب الوزرا بوده است[۶].

محمدبن ادریس بن منذربن داودبن مهران ، حافظ شرق ، ابوحاتم حنظلی رازی :

ابوحاتم عالمی بزرگ وقوی حافظه و کثیرالعلم و درمتن واسناد بارع بود، و درجمع وتصنیف وجرح وتعدیل وتصحیح وتعلیل نظیرنداشت، وی واسع الرحله

---

(۱) امل الآمل ، قسم ثانی ص ۴۹۶ س ۲۹ .

(۲) تاریخ بغداد ، ج ۱ ص ۳۱۷ س ۱۲ .

(۳) التدوین ، ص ۶۱ س ۳۲ .

(۴) منهج المقال ، ص ۲۷۷ س آخر ؛ نقدالرجال، ص ۳۹۲ س ۲ ستون راست .

(۵) جنةالنعیم ، ص ۵۲۴ س ۷ .

(۶) معجم المؤلفین ، ج ۸ ص ۳۰۷ .

بود، وعراق وشام‌ومصر و بلاد روم را بدید، وخود می‌گفت:

«درطلب حدیث بیش‌از ۱۰۰۰ فرسنگ راه با قدم پیمودم.»

حنظلی‌ازعبیدالله‌بن موسی ومحمدبن عبدالله انصاری واصمعی وابونعیم وابو مُسهِر وگروهی بی‌شمار دیگر استماع حدیث کرد.

ابوحاتم درهمان میدان‌می‌تاخت که بخاری وابوزرعه رازی ومسلم‌می‌تاختند، ۵ و از اقران ایشان بود.

ولادتش در ری بسال ۱۹۵، و مرگش در بغداد بسال ۲۷۷ اتفاق افتاد. می‌گفت:

«کتابت حدیث را درسال ۲۰۹، (۱۴ سالگی) آغاز کردم.»

هنوز بریش نیامده بود که در طلب حدیث سفر خویش را آغاز کرد. از ۱۰ مؤلفات وی تفسیر قرآن، الجامع درفقه، طبقات‌التابعین، کتاب‌الزّینة وغیر اینها است. پسر وی عبدالرحمن نیز ــ که ذکرش درص۳۱۹مجلد حاضر گذشت ــ از اکابر عصر بود[1].

محمدبن اسحق‌بن عاصم‌البراد، ابوعاصم الرازی:

نام وی درتاریخ‌ری منتجب‌الدین درج آمده‌بوده، وابن حجر درلسان‌المیزان ۱۵ بنقل از آن کتاب بیاورده است[2].

محمدبن اسماعیل‌بن زیاد، ابوبکر دولابی رازی:

وی ازعالمان دولاب ری است، وبسال ۲۷۵ هجری درگذشت[3].

---

(۱) تاریخ بغداد، ج ۲ ص۷۳ س ۷؛ التدوین، ص ۶۹ س ۳۱؛ معجم‌البلدان، ج ۲ ص ۳۴۸ س ۱۶؛ الانساب، ورق ۱۷۹ ص۱ س ۲۴؛ معالم العلماء ابن شهرآشوب، ص ۹۳ س ۱؛ تذکرة الحفاظ، ج ۲ ص ۱۳۲ س ۱۴؛ العبر، ج ۲ ص ۵۸ س ۵؛ منهج‌ــ المقال، ص ۲۸۲ س ۱۴؛ نقدالرجال، ص ۲۹۱ س ۱۹؛ شذرات‌الذهب، ج ۲ ص ۱۷۱ س ۲؛ هدیة‌العارفین، ج ۲ص ۱۹ س ۲۳؛ الاعلام زرکلی، ج ۶ ص ۲۵۰؛ معجم‌المؤلفین، ج ۹ ص ۳۵.

(۲) لسان‌المیزان، ج ۵ ص ۷۰.

(۳) الانساب سمعانی، ورق ۲۳۳ ص ۲ س ۲۶.

محمدبن اسماعیل بن موسی بن‌هارون، مکتب ابوالحسین رازی :

وی به بغداد رفت ودرقصر عیسی‌بن علی ساکن شد، واز ابوعمران موسی‌بن نصر وابوحاتم رازی ومحمدبن ایوب رازی ودیگران روایت حدیث کرد، محمدبن اسماعیل تاسال ۳۵۰ زنده بود[1].

۵ **محمدبن ایوب بن‌هشام رازی :**

نام وی در تاریخ ری منتجب‌الدین درج بوده ، و در لسان‌المیزان بنقل از آن کتاب آمده است[2].

محمدبن ایوب‌بن یحیی بن ضریس بجلی ، محدث حافظ ابوعبدالله رازی :

وی محدث ری وثقه ومصنف واز رجال نامی آن دیار بوده‌است؛ از مسلم‌بن ابراهیم وقعنبی و دیگران روایت کند، ولادتش درحدود ۲۰۰ هجری و وفاتش در۲۹۴ ۱۰ واقع شد ؛ مؤلفاتی دارد همانند فضائل‌القرآن ، تفسیرالقرآن[3].

محمدبن بدران‌بن عمران، ابوجعفر رازی :

وی ازعیون رجال‌شیعی‌مذهب ری بود ودرکوفه ساکن‌شد، وباقی‌عمرمجاور گردید. نام پدر وی را بکران نیز نوشته‌اند[4].

۱۵ **محمدبن جعفربن حمکویه، ابوالعباس رازی :**

بنقل خطیب وی به بغداد رفت، و از ابوحـاتم رازی وعمربن مدرك قاضی و دیگران حدیث بگفت ، ابوحفص کتانی ومعافی‌بن زکریا ازوی روایت کنند[5].

محمدبن‌جعفربن محمد قصار، ابوجعفررازی :

ابن‌حجرعسقلانی‌درلسان‌المیزان احوال ویرا بنقل ازتاریخ ری منتجب‌الدین ۲۰ بیاورده است[6].

---

(۱) تاریخ بغداد ، ج ۲ ص ۵۰ س ۱۷ .
(۲) لسان‌المیزان ، ج ۵ ص ۸۷ .
(۳) التدوین ، ص ۷۴ س ۱۸ ؛ شذرات الذهب ، ج ۲ ص ۲۱۶ س ۱۴ ؛ الاعلام زرکلی ، ج ۶ ص ۲۷۰ ؛ معجم‌المؤلفین ، ج ۹ ص ۸۳ .
(۴) منهج‌المقال ، ص ۲۸۵ س ۳۵ ، وص ۲۸۷ س ۳۴ .
(۵) تاریخ بغداد ، ج ۲ ص ۱۳۷ س ۱۲ .
(۶) لسان‌المیزان ، ج ۵ ص ۱۰۵ .

محمدبن جعفر، ابو بکر اشنانی فقیه رازی :

وی اهل حدیث وفقه، و در این دو فن صاحب تألیف بود[۱].

محمدبن جعفر، ابو الحسین اسدی رازی:

وی شیعی ویکی ازابواب بوده‌است، وبسال۳۱۲هجری درگذشت،وگویا ظاهراً وی همان محمدبن جعفررازی است که درجنةالنعیم درباب او ذکرشده : ۵

«... امام عصرارواحنا له‌الفداء درسال ۲۹۰ درحق وی مدح نمودند، وتوقیع آن بزرگوار عجل‌الله فرجه را بری آوردند ، و فرمایش آن بزرگوار است : إِنَّهُ مِنْ ثِقاتنا[۲].»

محمدبن حسان، ابوعبدالله رازی:

وی ازاصحاب حضرت هادی امام‌علی‌النقی ومعروف‌بزینبی است، وکتابهای فراوان دارد، ازجمله کتاب عقاب ،کتاب ثواب‌الاعمال ،کتاب شیخ وشیخه است . ۱۰ درجنةالنعیم است که وی ازاصحاب حضرت هادی(ع) بود.

امراورابین‌بین ذکرکرده‌اند ، و از ضعفا زیاد روایت می کند[۳].

محمدبن حسن بن عبدالرحمن ، ابو بکر، ابن وارث رازی :

خطیب بغداد درباب وی نوشته : ۱۵

«قدم علینا فی‌ایام [أبی] عمربن‌مهدی، وحدث عن‌ابی‌عبدالله محمدبن‌احمدبن بانیاك الارجانی. علقت عنه احادیث[۴].»

محمدبن حسن‌رازی :

وی شیعی وفاضل وصالح بوده است[۵].

---

(۱) التدوین ، ص ۷۸ س ۱۱ .

(۲) منهج‌المقال، ص ۲۸۸ س ۳۲ ؛ جنةالنعیم، ص ۵۲۴ س ۸ .

(۳) فهرست کتب شیخ طوسی ، ص ۲۸۳ س ۳ ؛ رجال نجاشی ، ص ۲۳۹ س ۳ ؛ معالم‌العلما، ص ۹۲ س آخر ؛ نضدالایضاح ، ص ۲۸۳ س آخر ؛ نقدالرجال، ص ۲۹۸ ؛ جنةالنعیم ، ص ۵۲۴ س ۱ .

(۴) تاریخ بغداد ، ج ۲ ص ۲۱۶ س ۲۳ .

(۵) امل‌الآمل ، قسم‌ثانی ص ۵۰۰ س ۱۳ بنقل از شیخ منتجب‌الدین .

محمد بن حسین بن حسن رازی :

وی ازرجال فاضل قرن پنجم هجری ری بود، وکتاب نزهة الکرام وبستان العوام را تألیف کرد[1].

محمد بن حسین بن محمد حسنی ، سید رئیس تاج الدین کیسکی :

۵ صاحب النقض نام ویرا در بیان متبحران علما از متأخران ذکر کرده است ، منتجب الدین ازو بدین طریق یاد کرده است:

«... وجه السادة فی الری، فاضل فقیه، له نظم حسن وخطب لطیفة...[2]»

وی بسال ۴۷۷ درقید حیات بود[3].

محمدبن حسین، ابومعین طبرکی رازی:

۱۰ نام وی در کتب معتبر همانند انساب سمعانی معجم البلدان یاقوت با اختلافی درج آمده، ومنسوب به طبرك ری (کهندژ ری) است، (که قلعۀ طبرك نیز منسوب بدانجاست). ابومعین ازمحضر اساتید دمشق ومصروشام وغیراینها استفادت جست، وبرخی ازعالمان مانند ابوعبدالله محمدبن احمدبن مسعود البزتینی وغیره ازوروایت کنند. ابومعین از کبارحفّاظ ری بوده است[4].

۱۵ **محمدبن حماد، ابوعبدالله حافظ طهرانی رازی :**

وی ازرجال قرن سوم هجری است، ودرمصر وشام وعراق حدیث بگفت ، و بسال ۲۶۱ (یا ۲۷۱) هجری درعسقلان شام درگذشت. نام طهران نخستین بار درمنابع، درترجمۀ احوال وی ضبط افتاده است .

---

(۱) معجم المؤلفین ، ج ۹ ص ۲۳۸ .

(۲) النقض ، ص ۱۸۴ س ۴ ؛ فهرست منتجب الدین ، نسخۀ خطی، ورق ۱۴ ص ۲ س ۵ ؛ امل الآمل ، قسم ثانی ص ۵۰۱ س ۳۱ .

(۳) النقض ، ص ۱۸۸ س ۱۴ ذیل بنقل از اربعین منتجب الدین .

(۴) الانساب ، ورق ۳۶۶ ص ۲ س ۲۰؛ معجم البلدان ، ج ۳ ص ۵۰۸ س ماقبل آخر. کنیۀ وی در الانساب ابوعبدالله است .

احوال وی باختصار در تاریخ بغداد خطیب[۱]، والانساب سمعانی،[۲] و التدوین رافعی[۳]، ومعجم البلدان،[۴] والمشترك[۵] تألیف یاقوت، و تذکرة الحفاظ[۶]، ومیزان الاعتدال،[۷] والعبر ذهبی[۸] و لسان المیزان ابن‌حجر[۹] و شذرات الذهب[۱۰] درج افتاده. در تاریخ بغداداست که عبدالرحمن بن ابی‌حاتم وی را صدوق وثقه دانسته. سمعانی درالانساب ویاقوت درالمشترك درذکر طهران ازوی بدین تقریب یاد کرده‌اند: 5

«ینسب الیها ابوعبدالله محمدبن حَمّاد الطهرانی الرّازی؛ سمع عبدالرّزاق بن هَمّام وغیره؛ روی عنه الأئمّة وهو امامٌ فاضلٌ مشهورٌ من اهل الطب و الرِحلة، و کان من ثقات المسلمین... وکان جوّالاحدّث بالرّی و بغداد و شام... قال عبدالرحمن بن ابی‌حاتم الرازی: سمعت منه مع ابی بالرّی وببغداد و باسکندریة، وهوصدوق ثقة... وکانت وفاته بعسقلان من الارض الشام سنة ۲۶۱.[۱۱]» 10

در لسان المیزان درج آمده:

«محمدبن حَمّاد الطّهرانی الرّازی ابوعبدالله الحافظ؛ عن یعلی بن عبید وابی علی الحنفی وابی‌عاصم؛ وعنه ابن ماجة وثقة ابن ابی‌حاتم.[۱۲]»

در تذکرة الحفاظ، و میزان الاعتدال ذهبی و شذرات الذهب عبدالحّی بجای «الطهرانی»، «الظهرانی» رازی باظاء معجمه درج افتاده که صحیح نمی نماید، ونیز خطیب وذهبی وعبدالحی سال فوتش را ۲۷۱ نوشته‌اند. 15

(۱) تاریخ بغداد، ج ۲ ص ۲۷۱ س ۱۴.
(۲) الانساب، ورق ۳۷۴ ص ۱ س ۱۶.
(۳) التدوین، ص ۸۶ س ۱۹.
(۴) معجم البلدان، ج ۳ ص ۵۶۴ س ماقبل آخر.
(۵) المشترك، ص ۲۹۸ س ۲.
(۶) تذکرة الحفاظ، ج ۲ ص ۱۶۸ س ۶.
(۷) میزان الاعتدال، قسم ثالث ص ۵۲۷ ص ۱۲.
(۸) العبر، جزء ثانی ص ۴۸ س ۸.
(۹) لسان المیزان، ج ۶ ص ۶۸۷ س ۷.
(۱۰) شذرات الذهب، ج ۲ ص ۱۶۱ س ۱۷.
(۱۱) الانساب و المشترك، صفحات فوق.
(۱۲) لسان المیزان، صحیفهٔ فوق.

محمدبن حمدان بن اسحاق ، ابو بکر بزار رازی :

وی بنقل رافعی، درقزوین ازمنذربن شادان حدیث بگفت[۱].

محمدبن حمیدبن حیان، حافظ ابوعبدالله رازی :

ابن حُمَیْد ازمحدثان وحفاظ ری است وببغدادرفت وحدیث بگفت، وازجریربن عبدالحمید و یعقوب بن عبدالله قمی روایت کند ، و احمد بن حنبل و پسرش عبدالله و دیگران ازو روایت کنند . وی بسال ۲۴۸ درگذشت[۲].

۵

محمدبن خالد ، ابوالعباس رازی :

وی عالمی شیعی وازاصحاب حضرت امام هادی علی‌النقی(ع) بوده است[۳].

محمدبن خلف، ابوبکر رازی:

وی‌ازعلماء شیعی مذهب‌ری ومتکلمی جلیل بوده‌است، ونجاشی دراحوالش نوشته .

۱۰

«محمدبن‌خلف‌ابوبکرالرازی متکلّم جلیل‌من‌اصحابنا، له‌کتاب فی‌الامامة[۴].»

احوالش‌درمنهج‌المقال‌در دومورد، ونیز در نقدالرجال درج افتاده؛ درمنهج‌ـ المقال‌درمورد دوم ذکرشده که، ظاهراً وی‌ازرجال‌ابومحمدعسکری(ع) بوده‌است[۵].

محمد بن زکریا، ابوبکر پزشك وفیلسوف بلند قدر رازی :

۱۵

وی‌را اعراب «الرازی» ومؤلفان‌لاتین قرون وسطی«رازس» (Razes) گفته‌اند، وازاطباء کبار وفیلسوفان عالی‌مقدار ایرانی‌دورهٔ اسلامی است. گرچه محمدبن‌زکریا

---

(۱) التدوین ، ص ۸۶ س ۳۰ .

(۲) تاریخ بغداد ، ج ۲ ص ۲۵۹ س۲؛ العبر، ج ۱ ص ۴۵۲ س۷؛ تذکرةالحفاظ، ج ۲ ص ۶۷ س آخر ؛ شذرات الـذهب ، ج ۲ ص ۱۱۸ س ۹؛ الاعلام زرکلی ، ج ۶ ص ۳۴۳ .

(۳) منهج‌المقال ، ص ۲۹۵ س ۱۵ ؛ نقدالرجال ، ص ۳۰۵ س ۱۳ ستون داست .

(۴) رجال نجاشی ، ص ۲۷۰ س ۲ .

(۵) منهج المقال ، ص ۲۹۵ س ۲۹ ، وص ۳۸۴ س ۱۴؛ نقدالرجال ، ص ۳۰۵ س ۱۸ ستون چپ .

را بیشتر محققان مشرق و مغرب بطب و کیمیا شناخته‌اند، اما او بعصر خویش از دانشمندان‌جامع بشمار بوده، ودرغالب رشته‌های علوم زمان صاحب مؤلفات عدیده است؛ جز آنکه‌تسلطش درطب و کیمیا بیشتربوده، تا بدان‌پایه که سایرفضائل‌ومقامات وی را تحت‌الشعاع‌قرارداده بوده است. درابن‌سینا جنبهٔ فلسفه برپزشکی ودر رازی پزشکی‌برفلسفه غلبه داشت[۱]. از آغازجوانی اواطلاع‌کاملی بدست نیست، وگفته‌اند: ۵ دربدو جوانی درشمار صنّاع واهل حرفت بود وپس ازچندی بکیمیاگری پرداخت[۲] و زرگری را پیشه ساخت. کشف زیت‌الزاج (اسید سولفوریك) والکحول (الکل) را بوی‌نسبت داده‌اند[۳]. رازی‌بسبب‌سروکاریافتن باادویه وعقاقیربدرد چشم مبتلاشد؛ این ناراحتی او را بسوی مداوا کشانید. کحّال پانصد دینار دست مزد طلبید. رازی گفت: کیمیا این‌است؛ واز آن پس‌بآموختن‌طب پرداخت. درپاره‌ای ازمنابع آمده‌که ۱۰ وی درجوانی عودمی‌نواخت، وکار علمی را پس از آنکه به‌چهل سالگی رسید آغاز کرد[۴]. ظاهراً استاد وی درطب علی‌بن‌ربّن طبری مصنف فردوس‌الحکمه بود[۵]. وی دراین‌فن بغایتی رسیدکه تصانیفش دراین علم ناسخ مؤلفات پیشینیان‌شد، وکتابهایی پر ارج تألیف‌کردکه اغلب بزبان لاتینی ترجمه‌گردید، ودرکتابخانه‌های معتبراروپا موجود است، وآثار وی دراین رشته بنزد یهودیان ومسیحیان نیزمانند مسلمانان مهم ۱۵

(۱) الفهرست ابن‌ندیم، ص ۴۱۵ س ۲۰، ترجمهٔ فارسی الفهرست، ص ۵۳۱؛ طب‌اسلامی ادوارد براون، ترجمهٔ فارسی، ص ۷۸ س ۱۹ ببعد.

(۲) مسعودی را درمروج‌الذهب بتسلط وی بعلم‌کیمیااشارتیست، رك: ج ۲ ص۳۷۴.

(۳) کنزالحکمه، ترجمهٔ نزهة الارواح، ج ۲ ص ۲۹؛ سیرةالفلسفیة مقدمهٔ محققانهٔ دکتر محقق، ص۴. درباب کشف‌اسید سولفوریك والکل، و نسبت‌آنها بوی اقوالی است، که مقام ذکر آنها را برنمی‌تابد.

(۴) العبر، جزء ثانی ص ۱۵۰ س ۷؛ شذرات الذهب، ج ۲ ص ۲۶۳.

(۵) هفت اقلیم، ج ۳ ص ۱۸؛ کنزالحکمه صحیفهٔفوق؛ سیرةالفلسفیه، مقدمهٔ دکتر محقق، ص۴،۵،۶. چون علی بن ربن بسال ۲۴۰ درگذشت، پاره‌ای ازدانشمندان شاگردی رازی را بنزد وی قبول ندارند.

می آمده و تا قرن هفدهم میلادی حجّت بلا معـارض بوده است. عمدهٔ آن کتب بدین شرح است :

۱ـ الجامع الکبیر معروف به الحاوی، که ظاهراً صورت تعلیقاتی را داشت، و پایان نیافته و از مسودّه به مبیضّه آورده نشده بوده است، و شامل همهٔ اقوال یونان و روم و هند و عرب است، و بزرگترین تألیف رازی است. رازی پانزده سال اخیر عمر خویش را صرف فراهم آوردن مطالب این کتاب کرد[1]، که در سی مجلد گرد آمد. چون رازی درگذشت ابوالفضل بن العمید بر آن دست یافت، و باهتمام شاگردان رازی تنظیم گردید[2].

۲ـ الکناش المنصوری، که آنرا برای ابوصالح منصور بن اسحاق بن احمد بن اسد برادرزادهٔ امیر اسماعیل تألیف کرد ؛ و این کتاب پس از الحاوی مهمترین کتاب اوست، و در آن علم با عمل جمع شده است، و مباحث طبی در ده مقالت آمده. ابوصالح منصور بشرحی که در صحائف ۱۴۳، ۱۴۴ مجلد حاضر درج آمده، شش سال از طرف امیر اسماعیل سامانی میان سالهای ۲۹۰-۲۹۵ هجری عامل ری بود، و با رازی مصادقت و مؤالفت داشت[3].

۳ـ تقسیم العلل ، که معروف به «التقسیم و التشجیر» است .

۴ـ من لایحضره الطبیب .

(۱) السیرة الفلسفیه ، ص ۱۰۲ س ۱۲ .

(۲) السیرة الفلسفیه ، مقدمه در احوال و آثار رازی بقلم دکتر محقق ، ص ۳۳ س ۱۱ ببعد .

(۳) الفهرست ابن ندیم، ص ۴۱۵ س ۲۰ ببعد. اینکه در پاره‌ای از منابع همانند تعلیقات چهار مقاله (ص ۳۷۷ س ۱۳)، ومقدمهٔ السیرة الفلسفیه، احوال و آثار وافکار رازی (ص ۳۴ س ۱۳) ذکر شده که : منصور در سنهٔ ۲۹۰ از جانب پسر عم‌خود احمد بن اسماعیل بن احمد دومین پادشاه سامانی در ری حکومت کرده درست نیست ؛ وی از جانب عموی خـویش اسماعیل بن احمد حاکم ری شد (رك : ص ۱۴۴ مجلد حاضر قول گردیزی)؛ واسماعیل تـا سال ۲۹۵ پادشاه بود ، و در این سال در گذشت ، وپسرش احمد بن اسماعیل روی کار آمد (رك: ص ۱۴۴ مجلد حاضر، ومنابع مذکور درذیل ۲ در آن صفحه).

منشأ این اشتباه ظاهراً خطای یاقوتست در معجم البلدان (ج ۲ ص ۹۰۱)، که بجای اسماعیل بن احمد ، احمد بن اسماعیل آورده .

۵- الادوية المسهلة الموجودة فی کل مکان .

۶- کتاب الجدری والحصبة[1].

رازی طبیب خودآموخته‌ای بود که بهیچیك ازمکاتب ارتباط نداشت. وی از بزرگترین ومبتکرترین پزشکان اسلامی واز مؤلفان پراثر است. آثار طبّی او زودتر ازدیگرآثارش مورد توجه عموم قرارگرفت. او در مؤلفات خویش علم را با عمل تألیف داد، وشیوه‌ای مخصوص برای‌خویش برگزید، که همان شیوهٔ مشاهده وتجربه است، وبروش قیاسی اعتنائی‌نداشت، وبنگرش علمی‌وگزارش بالینی اهمیت‌می‌داد[2].

نوشته‌اند که وی درعمل جراحی سخت ماهر بود، ونخستین طبیبی است که رودهٔ‌گوسفند را برای بخیه بکار برد، و در پاك نگاهداشتن زخمها از الکل استفاده می کرد. نوشته‌هایش درباب آبله وسرخك منطقی‌ترین تشریح این‌دو بیماری است[3].

رازی نخستین پزشکی بود که درباب عمل آب مروارید شرحی نگاشت، و دربارهٔ واکنش طبیعی مردمك چشم در برابر نور سخن گفت[4]، همچنین دانه‌های سفیداب سرب را برای درمان چشم بکاربرد[5].

---

(۱) برای وقوف بنام‌کتب طبی‌وی، رك: السیرةالفلسفیه، مقدمه، ص ۲۱ ببعد ؛ کتاب مؤلفات و مصنفات ابوبکر محمدبن زکریارازی، با تصحیحات و حواشی دکتر محمود نجم‌آبادی.

(۲) طب‌اسلامی ادوارد براون، ترجمهٔ فارسی، ص ۸۴ س ۱۲ ؛ السیرةالفلسفیة، مقدمه، ص ۳۱ س ۱۲ ببعد.

(۳) تاریخ طب ایران، ج۱ ص ۱۵ س ۱ ببعد. گروهی عقیده دارندکه وقتی رازی نوشت‌که، سرخکهای تندرنگ‌تر از آنهاکه رنگ ملایمی دارند خطرناکترند، در حقیقت فرق بین سرخك ومخملك را دریافته بوده است. رك: کتاب میراث ایران، ص ۴۷۶ س۴ ببعد. رساله‌ای‌که رازی در آبله و سرخك نوشته دراروپا مشهورتر از دیگر رسائل اوست. این رساله زینتی است برآثار طبی‌اسلامی، ودرتاریخ شناخت بیماریهای واگیردارقدیمترین رساله‌ای است‌که راجع به آبله نوشته شده است: طب اسلامی ادوارد براون، ترجمهٔفارسی، ص ۸۱ س ۱۵ ببعد.

(۴) کتاب میراث ایران، ترجمهٔ فارسی، ص ۴۷۴ س ۱۱.

(۵) » » » » » » ص ۴۷۸ س ۲.

رازی در آغاز در شهرری بیمارستان آنجا را اداره می کرد[۱]، و پس از آن تصدّی بیمارستان بغداد بدو واگذار گردید[۲]. بوی لقب «طبیب مارستانی» دادند. ابن ندیم نوشته که: رازی در مجلس درس می نشست، و دانشجویان در برابرش حلقه‌وار زانوی تَـلَمُّذ بزمین می نهادند، شاگردان این دسته پس از آنها، و شاگردان دسته دوم نیز پس از آن دسته دایره‌وار قرار می گرفتند[۳]. رازی کریم النفس و بلند نظـر و پرفضیلت و نیکوکار بود، و با بیماران و فقیران حسن سلوك داشت و با آنان بمهربانی رفتار می کرد، و با همه یکسان بود[۴].

داستانی که در چهار مقاله در باب معالجهٔ امیر منصور بن نوح بن نصر بدست محمد بن زکریای رازی درج آمده[۵]، بهیچ روی رویی در صواب ندارد، و بکلی مجعول است؛ زیرا منصور بن نوح در سال ۳۵۰ بسلطت نشست[۶]؛ و حال آنکه محمد زکریا سالها قبل یعنی در سنهٔ ۳۱۱[۷] یا ۳۲۰[۸] درگذشت. محل فوت و مدفن رازی در معجم البلدان یاقوت، و دائرة المعارف اسلامی ری، و در معجم المؤلفین بغداد مذکور آمده[۹]، و نگارنده با همهٔ ولعی که در یافتن محل گور وی در پهنهٔ ری داشت کوچکترین نشانـه‌ای از آن

(۱) ابن خلکان، طبع ۱۲۸۴، ج ۲ ص ۱۹۳ ؛ تاریخ البیمارستانات فی الاسلام، ص ۲۶۶.

(۲) مختصر الدول ابن العبری، ص ۲۷۴ س ۱۴.

(۳) الفهرست ابن ندیم، ص ۴۱۵ س ۲۰ ببعد، ترجمهٔ فارسی الفهرست، ص ۵۳۱.

(۴) » » ص ۴۱۶ س ۳، ترجمهٔ فارسی الفهرست، ص ۵۳۱.

(۵) چهار مقاله، ص ۱۱۴ س آخر ببعد.

(۶) رك: مجلد حاضر، ص ۱۵۸.

(۷) معجم البلدان یاقوت، ج ۲ ص ۸۹۸ س ۱۹ ؛ العبر ذهبی، جزء ثانی ص ۱۵۰ س ۷ ؛ شذرات الذهب، ج ۲ ص ۲۶۳ ؛ الاعلام زرکلی، ج ۶ ص ۳۶۴؛ حواشی و تعلیق مینورسکی بر حدود العالم، ص ۲۳۴ س ۲۳.

(۸) السیرة الفلسفیة، مقدمهٔ پول کراوس، ص ۷۳؛ مقالهٔ مرحوم عباس اقبال در مجلهٔ مهر، سال سوم شمارهٔ ۷ آذر ۱۳۱۴ ص ۶۴۹، در این دو منبع هر دو سنه ذکر گردیده؛ مختصر الدول، ص ۲۷۴ س ۱۱.

(۹) معجم البلدان، ج ۲ ص ۸۹۸ س ۱۹ ؛ دائرة المعارف اسلامی، ج ۳ ص ۱۲۱۳؛ معجم المؤلفین، ج ۱۰ ص ۶.

بدست نیاورد، وشرحی دراین باب بیاید . بنا بروایت ابن ندیم وابن‌العبری رازی‌را سری بزرگ بود[1] .

محمد زکریا درفلسفه نیزصاحب رای ونظر بود، ودربسیاری ازمسائل فلسفی سر از ربقهٔ تقلید قدما بیرون کشید .

۵ پل‌کراوس (Paul Kraus) مستشرق معروف ـ که عنایتی خاص بتاریخ فلسفهٔ اسلامی درقرون نخستین ازهجرت دارد ـ درباب رازی چنین می‌گوید :

«ابوبکرمحمدبن زکریای رازی نه تنها یکی ازمشاهیر اطبای اسلامی است، بلکه بواسطه عدّهٔ زیادی کتاب که بقلم او درفلسفه نگاشته شده ، وآراء خاصی که در این رشته از او بیادگار مانده، درشمار بزرگان فلاسفهٔ اسلام نیز معدوداست[2].»

۱۰ راز شهرت نیافتن رازی را درفلسفه درنکات ذیل توان یافت :

۱ـ عقاید فلسفی‌رازی باافکارعامهٔ مسلمانان ازمعتزلی واشعری وشیعی‌سازگار نبود ، بدین سبب ازهرسو بمخالفتش برخاستند، وقول ابوحاتم رازی اسماعیلی در باب وی درصحیفهٔ ۲۸۰مجلد حاضر درج افتاد .

دیگر از این نوع مخالفان وی ابوالقـاسم عبدالله‌بن احمد بن محمود بلخی ۱۵ رئیس‌معتزلهٔ بغداد، وابوالحسن شهید بن‌حسین‌بلخی فیلسوف ومتکلم وشاعرمعروف را توان ذکرکرد[3].

۲ـ چنانکه درسابق‌اشارت رفت، رازی دربسیاری ازمسائلْ خود صاحب‌نظر بود، ومخالفان چون‌سخنش رانمی‌فهمیدند، ویانمی‌خواستند بفهمند بجهلش‌منسوب می‌کردند ، چنانکه شهرزوری صاحب «نزهة‌الارواح و روضة‌الافراح» گفته :

۲۰ «رازی هرچند درعلم طب ماهر ودرصنعت طبابت حاذق بوده، ولکن ازعلم فلسفه بهره‌ای نداشته . قاضی صاعد اندلسی می‌گوید: بواسطه بی‌بضاعتی رازی در

---

(۱) الفهرست ابن‌ندیم ، ص ۴۱۵ س ماقبل‌آخر ، ترجمهٔ فارسی‌آن ، ص ۵۳۱ ؛ مختصرالدول ابن‌العبری ، ص ۲۷۵ س ۲ .

(۲) السیرة الفلسفیة ، مقدمهٔ پل‌کراوس ، ص ۷۳ .

(۳) بـرای وقوف بیشتر، رك : السیرة الفلسفیة ، مقدمـهٔ دکتر مهدی محقق ، ص ۱۳ - ۱۶ .

علوم حکمیّه وعدم تبحّر او در فلسفه مقصود و مرام حکما را نفهمیده، از این جهت آراء او درعلوم عقلیّه مضطرب است وسخنانش واهی وسخیف . عقاید سست و مذاهب ضعیف را قبول کرده، و راه هدایت را گم نموده و به سرچشمهٔ مقصود نرسیده[۱].»

۵ ۳- طلوع کوکب درخشان آسمان حکمت ودانش ایران، ابوعلی حسین بن سینا، واستیلا یافتن فلسفهٔ ارسطو براثر تعلیمات وی براذهان[۲]، افکار رازی- که تعقیب سیرهٔ سقراط حکیم بود، و وی را قدوه و پیشوای خویش می‌شمرد[۳]- مورد مخالفت قرارگرفته بتدریج بدست فراموشی سپرده‌شد . ابن سینا نسبت به رازی چنین‌داوری کرده است :

۱۰ «... این متکلّف فضول شأنش نظر کردن در قاروره است ، و تفکّر و تأمّل نمودن در براز ، اورا بافلسفه چکار..[۴]»

این سخنان درشت وناهموار والفاظ زنندهٔ ابن‌سینا - که اظهار آن ازحکیمی چون اومستکره، ودون شأن می‌نماید - واقوال دیگرخصوم ومخالفان موجب آمد که آراء فلسفی رازی با وجود کوشش ابوریحان بیرونی در شناساندن او ، مورد اعتنا ۱۵ قرار نگیرد[۵] .

ازچندی پیش گروهی ازخاورشناسان فاضل متوجه اهمیّت خاص آراء فلسفی رازی و کتب ورسائل وی دراین باب شدند . نخستین آنها دوبوئر (De Boer) آلمانی است[۶]، ومشهورترین ایشان پل کراوس (Paul Kraus) است که رسالهٔ معروف محمدبن زکریا را بنام «السیرة الفلسفیة» با مقدمه‌ای نفیس وترجمهٔ آن بزبان فرانسوی منتشر

---

(۱) کنزالحکمه، ترجمهٔ نزهة الارواح شهرزوری، ج ۲ ص ۳۰ س ماقبل آخر ببعد.

(۲) رك: مقالهٔ مرحوم اقبال در مقام رازی، ص ۶۴۹، مجلهٔ مهر سال سوم شمارهٔ ۷، آذرماه ۱۳۱۴ .

(۳) السیرة الفلسفیة ، ص ۹۱ ، ۹۲ ؛ مقالهٔ مرحوم اقبال ، ص ۶۵۳ .

(۴) کنزالحکمه ، ج ۲ ص ۳۱ س ۹ .

(۵) مقالهٔ مرحوم اقبال ، ص ۶۴۹ ؛ احوال و آثار و افکار رازی ، تحقیق دکتر محقق در مقدمهٔ السیرة الفلسفیة ، درمطاوی مقاله .

(۶) مقدمهٔ پل کراوس برالسیرة الفلسفیة ، ص ۷۳ س آخر .

کرده است[۱]. مطالب آغاز و انجام السیرة الفلسفیه در دفاع از سیرت خود رازی، و قسمت وسطای آن شرح سیرتی است که هر فیلسوفی باید بدان متصف باشد[۲].

افکار فلسفی رازی را بغیر از آنچه در السیرة الفلسفیة درج آمده ، از کتابهای وی نیز - که هر چند پاره‌ای از آنها از بین رفته، لکن موافقان و مخالفانش فقره‌هایی از آنها را نقل کرده‌اند - توان دریافت. همانند : «البرهان» و «العلم الإلهی» و «الطب الروحانی» ۵ و «المدخل الی العلم الطبیعی» موسوم به «سمع الکیان» و مقالهٔ اودر «الزّمان والمکان و المدّة والدهر والخلأ» و نظائر اینها[۳].

رازی در دفاع از خویش در برابر کسانی که ویرا فیلسوف نمی‌شناختند در «السیرة الفلسفیه» گفته :

۱۰ «لولم تکن عندنا منه الا القوّة علی تألیف مثل هذا الکتاب لکان ذلك مانعا عن أن یُمَحّی عنّا اسم الفلسفة ... فان لم یکن مبلغی من العلم المبلغ الذی استحقّ ان أسمّی فیلسوفا فمن هو لیت شعری ذلك فی دهرنا هذا[۴].»

شمارهٔ مؤلفات رازی چنانکه گذشت در فنون مختلفه بسیار زیاد بوده است. وی بهنگام تألیف «السیرة الفلسفیة» در باب مؤلفات خود در فنون فلسفه از علم طبیعی ۱۵ والهی چنین نوشته :

«قرابة مأتی کتاب ومقالة و رسالة خرجت عنّی إلی وقت عملی هذه المقالة فی فنون الفلسفة من العلم الطبیعی والإلهی[۵].»

ازسخنان اوست که گفت :

---

(۱) مقالهٔ مرحوم اقبال، ص ۶۵۰ .

(۲) مقدمهٔ پل کراوس ، ص ۸۳ س ۴ .

(۳) السیرة الفلسفیة، ص ۱۰۰ س آخر ببعد ، ومقدمهٔ کراوس، ص ۷۴ ببعد، وشرح احوال و آثار رازی در مقدمهٔ السیرة، ص ۳۹ .

(۴) السیرة الفلسفیة ، ص ۱۰۰ س ۱۸ ببعد ، و ترجمهٔ آن در آخر، ص ۱۲۱ س ۹ ببعد .

(۵) السیرة الفلسفیة ، ص ۱۰۱ س ۹ ببعد .

«اگر توانی بغذا معالجه کنی زنهار به ادویه مکن ؛ واگر بداروی مفرد توانی به مرکب مکن[۱].

سخنی در باب بیمارستان ری، و تاریخچه ومحل احتمالی آن :

محققان داخلی وخارجی که ازدیرباز دراحوال محمد زکریای رازی بحث و تحقیق کرده‌اند، ودربارهٔ وی بانواع سخن گفته‌اند، هیچیك را بموضوع بیماستان‌ری ـ که رازی ادارهٔ آنرا متکفل بوده ـ و اطلاعات مربوط بدان، از قبیل تاریخچه ونام بنیان گذار ومحل این بیمارستان اشارتی نیست. نگارنده گرچه در طی مطالعات خویش دراخبار این‌شهر، دراین زمینه هیچگونه تصریحی نیافت، لکن بمدد دلالت روایات واخبارری‌وقرائن‌وشواهد وآثارچنین‌استنباط می کند، که‌گویاظاهراً می‌توان محل این بیمارستان را در جنوب شرقی شهر ری باستان، و ایجاد آنرا بزمانهای پیش از اسلام، و بنیان‌گذار آنرا مغان پنداشت؛ اینك بیان این دعوی با اختصاری تمام :

ری قبل‌از اسلام دراطراف ونواحی جنوبی چشمه علی شهرری فعلی، درپهنهٔ واقع میان‌باروی عظیمی که بروزگاران پیش‌ازاسلام‌احداث‌گردیده، در کنار کوه‌ری (کوه بی‌بی شهربانوی کنونی)، ودرسوی مغرب وجنوب غربی آن واقع بوده است، وآن بخش را در دورهٔ اسلامی ری‌برین یا ری‌علیا می‌گفته‌اند، در برابر ری عهد اسلامی در جنوب کوه ری، که آنرا ری زیرین یا ری سفلی می‌نامیده‌اند.

در اثبات این دعوی وتعیین این محل علاوه برهمهٔ دلائل وقرائن ونصوص و روایات که درمجلد اول کتاب حاضر؛ صحائف ۱۱-۱۵ و ۲۴-۲۷ و۱۶۷-۱۷۲ درج افتاده، دو دلیل پرارج دیگر نیز بدست است:

نخست آنکه جنگ مردم ری با اعراب درفتح این شهر، دردامن کوه ری در کنار شهر اتفاق افتاده، چنانکه طبری نوشته :

---

(۱) شذرات الذهب، ج ۲ ص ۲۶۳ س ۱۰ ؛ هفت اقلیم، ج ۳ ص ۱۸ س ۴ .

«فَـالتَقَوْا [مَعَ ٱلمُسْلِمِينَ] فِى سَفْحِ جَبَلِ ٱلرَّى إِلى جَنْبِ مَـدِينَتِهَا ، فَاقتَتَـلوُا بِهِ[1].»

ابن اثیر نیز این خبر را بیاورده است[2]. یعنی سپاه ری را با مسلمانان در دامن کوه ری ، پهلوی شهر تلاقی دست داد، ودر آنجا بقتال پرداختند .

بموجب این‌قول‌شهر از کوه ری- که محل آن‌روشن است- فاصله‌ای نداشته، ودر پهلوی آن واقع بوده است . ۵

دُدیگر آنکه در تاریخ بلعمی در بیان همین جنگ ذکر گردیده :

«...زینبی آن لشکر برراه روستا ببرد، وازپس کوه بداشت، دیگرروز ایشان بحرب بایستادند ، وحرب اندر گرفتند [زینبی] مدد سپاه بیاورد از پس کوه طبرك به پهلوی خراسان بشهر اندر آورد...[3]» ۱۰

چون‌خراسان‌درسوی‌مشرق واقع‌است، این‌روایت‌باروشنی‌کامل‌دلالت دارد که کوه طبرك درمشرق ری عهد ساسانی، ودر کنار راهی که از روستا ازسمت خراسان (مشرق) بشهر می‌رسیده افتاده بوده، وشهر درمغرب کـوه طبرك - ودرنتیجه‌درمغرب کوه ری - واقع‌بوده است، و زینبی از آنجا مدد برای سپاه اسلام برده است ؛ واین همان محلّ موردسخن است.مقصوداز‌ذکر وتعیین‌محل شهر‌بیاید. (درباب کوه‌طبرك - که در دامن کوه‌بزرگ ری قرارداشته - وقلعهٔ آن، درمجلد اول کتاب حاضر،فصل سیزدهم، ص ۴۸۱-۵۱۶ بتفصیل سخن رفته است). ۱۵

ری قبل‌ازاسلام بشرحی که درصحائف ۶۲-۶۵مجلداول، وص۳ مجلد حاضر بازنموده‌آمده ، مرکز دینی عظیم کشور، وپایگاه بزرگ مغان و زردشتیان بوده ، و ظاهراً گویا مغان دراصل نیز ازهمین ناحیه برخاسته‌اند . ۲۰

وظیفهٔ مغان تنها توجه بامور دینی نبود ، بلکه مشاغـل تربیت نسل جوان

(۱) تاریخ طبری ، طبع نخستین مصر ، ج ۴ ص ۲۵۳.

(۲) الکامل ابن‌اثیر ، ج ۳ ، ص ۱۱ س ۱۹ .

(۳) تاریخ بلعمی ، نسخهٔ عکسی ، ص ۵۰ س ۲ .

ومعلمی وطبابت ومنجمی وسالنامه نگاری را نیز برعهده داشتند، و پیرنیا در ایران باستان و ایران قدیم درباب مغها ذکر کرده :

«بسیاری از آنها طبیب ومدرس ومعلم ومنجم وسالنامه نگار بودند...[۱]»

گیرشمن ایرانشناس معروف دربیان اعمال مغان، ایشانرا ضمناً مربّی جوانان و مسؤول تربیت آنان دانسته است[۲]. اصولاً در قدیم نام مغان، با دانش و حکمت مترادف بوده و ماژ و مغ و ماگوش مفهوم دانشور و خارق‌العاده داشته است[۳]، و بدان روزگار معارف وعلوم ازدین جدا نبوده، واوستا جملگی علوم زمان را ازطب و نجوم و مسائل اجتماعی وفلسفه و جغرافیا وتاریخ و غیره دربرداشته[۴]، وهمهٔ اینها بوسیلهٔ مغان تعلیم می‌شده است.

مرکزاین تعلیم درری- بنابراین اصل کلی که: معمولاً درقدیم معارف واصول وآداب مذاهب دراماکن مقدس ومعابد وپرستشگاهها تدریس وتعلیم می‌شد ــ همان محل آتشکدهٔ ری یا ضمائم و متعلقات آن بوده است، ودلیل دیگر آن اینکه هیربذان که روسای آتشکده‌ها وخادم آتش بودند، وظیفهٔ تعلیم را نیز بعهده داشتند.

دراین باب، که رئیس آتشکده را هیربذ می گفتند ، در تاریخ ایران قدیم در ذکر مراتب روحانیت درج افتاده :

«... بالاتر ازمغها مؤبذان یارؤسای مغها وهیربذان یا رؤسای آتشکده‌ها...[۵]»

درکتاب السامی فی‌الأسامی ذکرشده :

«الهربذ خادم آتشکده ...[۶]»

کلمهٔ هیربذ خودبمعنی‌معلم است ، استاد پورداود درحواشی یسنا نوشته‌اند:

---

(۱) تاریخ ایران باستان، ج ۳ ص ۲۶۹۱ ؛ ایران قدیم، ص ۱۴۶ س ماقبل‌آخر .

(۲) تاریخ گیرشمن ، ترجمهٔ فارسی ، ص ۱۴۸ .

(۳) تمدن هخامنشی ، ج ۱ ص۲۹۴

(۴) تاریخ ایران قدیم ، ص ۲۱۴ س آخر . نیز ، ایران باستان ،ج ۲ ص ۱۵۱۶ .

(۵) تاریخ ایران قدیم ، ص ۲۱۰ س ۳ .

(۶) السامی فی‌الأسامی ، ص ۱۳ س آخر.

«هیربد که در اوستا ائثرپئیتی (aêthra paiti) و در پهلوی ارپت (êhrpat) شده، و درفارسی هیربدگوییم ، بمعنی آموزگار است. ائثر (aêthra) بمعنی آموزش[۱]»

پورداود مشابه این سخن را درمقالهٔ خویش در کتاب فریدون نیز آورده‌اند[۲].

در تأیید این نکته که هیربـذان وظیفهٔ تعلیم را بعهده داشتند ـ علاوه بر آنچه مذکور افتاده ـ در وندیداد نیز در نشاندادن ساعات مناسب دعا و تعلیم، چنین مذکور افتاده :

« در آغاز روز و پایان آن، در آغاز شب و پایان آن، باید خرد و پارسائی را نیرو بخشید، و به نماز و دعا پرداخت ، و تعالیم هیربدان واتروپتهارا که ازقدیم الایام تعلیم داده‌اند آموخت، وسط روز و وسط شب برای خوابیدن واستراحت نمودن است[۳].»

محل آتشکدهٔ ری، چنانکه درصحائف ۳۶و۳۷ مجلد حاضر و ص ۳۴۲ مجلّد اول این کتاب اشارت رفته، ظاهراً ازقدیم تاعهدانوشیروان درجنوب غربی ری، واز آن زمان باز در دوازده کیلومتری جنوب شرقی ری عهد ساسانی برفراز تپه میل بوده، که آثار آن بدین عهد نیز باقی است . دراین حدودها آثار بناهای کهنه فراوان است، که ازروی پاره‌ای از آنها مانند آثار چال ترخان ـ که جمعی آنجا را شهری گمان برده‌اند[۴] ـ وتپه میل

(۱) یسنا ، ج ۲ ص ۲۲ س ۱۳ .

(۲) کتاب فریدون ، ص ۱۰۴ س ۲۰ ستون چپ مقالهٔ پورداود .

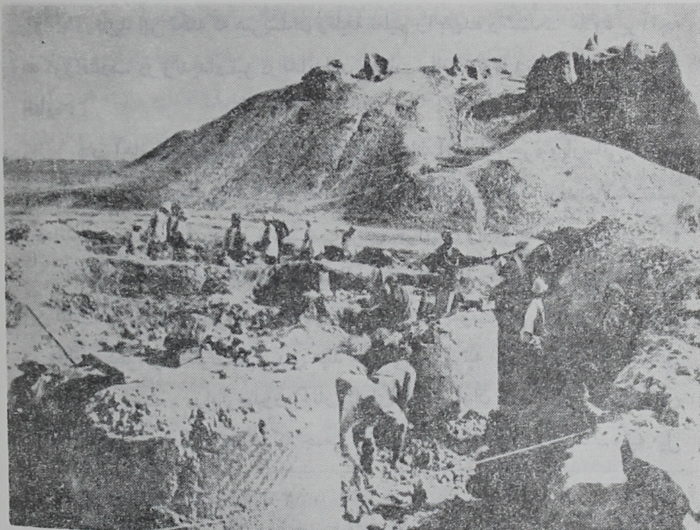
(۳) وندیداد، ترجمهٔ دکتر موسی جوان، فرگرد ۴ بند ۴۵ ص ۱۱۰ . مراد آموزش در سطح عالی است، وگرنه تعلیم دینی در اوستا بر هرمزداپرستی واجب است ، و در این مورد دستور بند ۴۴ همین فرگرد در همین صفحه چنین است :

«از مزداپرستان ، خواه برادر و خواه دوست ، هرگاه یکی بدیگری نیاز آورد ، و وام نقدی طلب نماید ، و یا زنی را خواستگاری کند ، و یا تعلیمات دینی بخواهد ، باید به وی وام دهند، و یا زن بنکاح وی آورند، و یا کلام مقدس به او بیاموزند» .

(۴) باستان شناسی ایران باستان ، ص ۱۲۱ س ۱۲. اینکه چال ترخان ـ در حدود بهنام ورامین ـ شهر تلقی شده، (وبعضی ری پیش از اسلام را آنجا خیال کرده‌اند، وحال آنکه با هیچیك از نصوص و قرائن منطبق نیست)، این اعتقاد مطابق است باقول یاقوت در باب تعددری در پهنهٔ ری در معجم البلدان ، ج ۲ ص ۸۹۳ س ۱۰ ، آنجا که گوید :

←

خاکبرداری شده است، وظاهراً بحکم قرائن ازضمائم آتشگاه بوده ، وهمه بمغان و روحانیان زردشتی تعلق داشته، ودلیل آن درصحیفهٔ ۳۷مجلدحاضردرج گردید،واختصار را ازتکرار آن خود داری می‌شود.



گودبرداری ازکاخ عهدساسانی درچال‌ترخال ، عکس ازکتاب پرواز برفراز شهرهای قدیمی ایران

پس محتملاً مرکز تعلیم وتعلّم نیز آن حدود بوده است، وبا فرض صحت انتساب این حدود بمغان، وبا توجه بهمهٔ مطالب گذشته باید گفت که تعلیم پزشکی ۵

→ «... قال‌العمرانی: الری بلدبناه فیروزبن یزدجرد، و سماه‌رام فیروز، ثم ذکرالری المشهورة بعدها، وجعلهما بلدتین‌ولااعرف الاخری ...»

این تلقی- اگر رویی در صواب داشته باشد - پاسخگوی بسیاری از مشکلات دربارهٔ محل ری تواند بود، که مقام مقتضی بحث درآن باب نیست.

در بارهٔ تعددری در مجلد نخستین کتاب حاضر ص۲۳ - ۲۵ سخن رفت، ونیز درباب چهارم در ذکر بهزان (بهنان ، بهنام ؟) اشاراتی بیاید، وهیچیک از دشواری وابهامی‌خالی نیست . دربارمغان در ری بسیار عظیم و همانند دربارپاپ درواتیکان بوده است .

وتربیت پزشك نیز بعهد پیش ازاسلام درهمـان پهنه (یعنی درجنوب و جنوب شرقی شهر ری قدیم) صورت می گرفته است.

این نکته نیز مسلم است که وجود بیمارستان از شرایط اصلی احداث مراکز تعلیم پزشکی است، و ری پیش ازاسلام را نیز باید بیمارستانی بوده باشد، مؤیداین دعوی است اینکه درکتاب تاریخ طبّ دکترنجم آبادی آمده : 5

«... تربیت پزشك درایران باستان بنظر می‌رسد درسه مرکز ری وهمدان و پرس‌پلیس‌انجام می‌یافته، و آموزشگاههای طبی در دوران ایران باستان دراین‌شهرها بوده است ... بـاز چنین بنظر می‌رسدکه درشهرهـای همـدان و ری و پرس‌پلیس بیمارستانهایی وجود داشته ... و طبیعی است کـه تربیت پزشکان در این مراکـز (بیمارستانها) انجام می گرفته است...[1]» ۱۰

حال‌ـ اگراحتمال وجود بیمارستان در ری پیش ازاسلام رویی درصواب‌داشته باشدـ توان‌گفت که درسده‌های نخستین اسلامی‌نیز این‌بیمارستان درهمان محل باقی وبجا مانده بوده‌است ، زیرا چنانکه درصحیفهٔ ۱۶۴ و۱۶۵ مجلد اول کتاب حـاضر مذکورافتاد، فتح ری بدست سپاه اسلام بصلح‌انجام یافته وآتشکدهٔ ری تا قرون بعد بجا بوده ، ومغان بکار خویش ادامه می‌داده‌اند ، و باید این بیمارستان بعدها باختیار ۱۵ پزشکان اسلامی درآمده باشد .

این حقیقت مـهمّ نیز، که «بیمارستانهای عمده‌ای که بعهد اسلامی درشهرهای بزرگ بوجودآمده عموماً نام بنیان‌گذار وتاریخ بنای‌آن روشن است ، لکن درشهر ری که ازنظرعظمت پس ازبغداد بوده وصفت عروس دنیا ولقب امّ‌البلاد داشته[2] نام بنا نهندهٔ بیمارستان بزرگ‌آن وتاریخ ایجادش معلوم نیست[3]»، خود موجب ومسبّب ۲۰ دیگری است‌برای پیدا آمدن این‌فکر که: عهد بناء اصلی‌این‌بیمارستان به‌قبل ازاسلام می کشد، منتها دردورهٔ اسلامی مرمّت یافته است؛ وچون بشرحی که‌گذشت محتملاً این بیمارستان ازشهر دور وبه آتشکده نزدیك بوده است ، گویـا ظاهراً محل خانهٔ

(۱) تاریخ طب ، ج ۱ ص ۳۰۹ .

(۲) مجلد اول کتاب حاضر ، ص ۱۱۷ – ۱۲۰ .

(۳) تاریخ البیمارستانات فی‌الاسلام، تالیف الدکتور احمد عیسی‌بك ، ص ۲۶۶ س۱.

محمد بن زکریای رازی را نیز، که سالها دراین بیمارستان بکاراشتغال داشت ـ و کوچکترین اشارتی درذکربناهای داخلی شهر ری درباب آن بنظرنمی‌رسد ـ می‌توان درهمان حدودها پنداشت، واگرچنین باشد تواند بود، روزی درمیان آن همه‌آثارغیر مکشوف باستانی‌پهنهٔ جنوبی وجنوب شرقی‌ری، درحدود ده‌خیر وفیروزآبادکنونی ۵ تا تپه‌میل وچال ترخان ومدفن‌محمد بن‌حسن‌شیبانی ودیگرتپه‌های‌آن حدود، نشانه‌ای ازگور محمد زکریا یا محل‌کار وی بدست‌آید. والعلم عندالله.

احوال زکریای رازی وبحث ازبیمارستان ری بدینجا پایان می‌یابد.

محمدبن سعیدبن سابق رازی:

او محدث قزوین بود، و از ابوجعفر رازی و طبقهٔ وی روایت کند، و بسال ۱۰ ۲۱۶هجری درگذشت[۱].

محمدبن سلیمان‌بن حسن‌بن جهم‌بن بکیر بن اعین‌بن سنسن، ابوطاهر رازی:

وی از دانشمندان شیعه است، وبسال ۳۰۱هجری درگذشت. کتاب‌الآداب و الموعظة، وکتاب الدعا از تألیفات اوست. نسبت وی درهدیّة العارفین و معجم‌المؤلفین«رازی»، ودر نقدالرجال«زراری» درج آمده، وچنین‌اختلافی‌درنسبت‌علی‌بن ۱۵ سلیمان‌بن حسن‌بن جهم[۲]نیزوجود دارد[۳].

محمدبن صباح، حافظ ابوجعفر مزنی دولابی رازی:

ابن‌صبّاح ازاعیان‌حافظان حدیث است، وولادتش در دولاب ازقراء ری بوده است. وی‌دربغدادشهرت‌یافت،ودر کرخ بسال۲۲۷هجری‌درگذشت. احمدبن‌حنبل‌از وی‌اخذ حدیث‌کرد، و وی‌را بزرگ می‌داشت. بخاری دوازده حدیث ومسلم بیست ۲۰ حدیث ازو روایت کرده‌اند، کتاب«السنن» از مؤلفات اوست[۴].

---

(۱) شذرات الذهب، ج ۲ ص ۳۸ س ۵.

(۲) مجلد حاضر، ص۳۳۰،۳۳۱.

(۳) نقدالرجال، ص ۳۰۹ س ۱۴ ستون چپ؛ هدیةالعارفین، ج ۲ ص ۲۵ س ۳؛ معجم‌المؤلفین، ج ۱۰ ص ۴۹.

(۴) الاعلام زرکلی، ج ۷ ص ۳۵.

محمدبن عبدالجبار عتبی ، ابوالنضر رازی :

اصل وی ازری ونشأتش درخراسان بود، ونیشابور راوطن ساخت، وریاست انشا درخراسان و عراق بدو منتهی شد؛ واز شمس‌المعالی قابوس درخراسان نیابت داشت. ازمؤلفاتش یکی‌تاریخ یمینی‌است‌که برای سلطان‌محمود تألیف‌کرد . عتبی بسال ۴۲۷هجری درگذشت[۱]. ثعالبی احوال اورادریتیمةالدهر(ج۴) بیاورده است . ۵

محمدبن عبدالحمیدبن قبه ، ابوحفص رازی :

وی شیعی و متکلمی عظیم‌القدر وحسن‌العقیده بود، درآغاز مذهب اعتزال داشت. سپس ازآن بگردید. ابن‌بطّه ازوی اخذ حدیث‌کرد[۲].

محمدبن‌عبدالرحمن بن‌قبه ،ابوجعفر رازی :

وی فقیه ومتکلم عظیم‌القدرواز اعیان دانشمندان شیعی‌مذهب‌ری‌بود ، درآغاز ۱۰ مذهب اعتزال‌داشت وبعدها آنرا ترك‌گفت. دربرخی ازمنابع احوال وی بامحمدبن عبدالحمیدسابق‌الذکر خلط شده است. وی بعصرخویش شیخ و پیشوا بوده است. نجاشی دررجال اورا توثیق‌کرده است. او را مؤلفاتی‌است همانندکتاب انصاف در امامت، وکتاب‌التعریف دردّ بر زیدیّه وغیراینها. وی‌پنجاه باربزیارت‌حج رفت. وباابوالحسین سوسنجردی وابوالقاسم‌بلخی شیخ معتزله دربغداد همزمان بود[۳]. ۱۵

محمد بن ابی‌سعد عبدالکریم بن ابی‌العباس احمد ، عمادالدین ابوعبدالله وزان :

وی از رؤساء معروف شافعیان ری درقرن ششم هجری بوده، که بسال ۵۹۸ درگذشت ، ومدرسهٔ و زّانیان ری باستان بنام اوست. شمتی از احوال عمادالدین و

(۱) نیز، رك: الاعلام زرکلی ، ج ۷ ص ۵۶ ؛ معجم‌المؤلفین ، ج ۱۰ ص ۱۲۶ ؛ مقدمهٔ جرفاذقانی،ص۳ س۹ بقلم مصحح.

(۲) منهج المقال ، ص ۳۰۱ س ۳۵ ؛ جنةالنعیم ، ص ۵۲۴ س ۴ .

(۳) فهرست‌کتب شیخ طوسی، ص۲۹۷ س‌ماقبل‌آخر؛ رجال‌نجاشی، ص ۲۶۵ س۱۶؛ نضدالایضاح، ص۲۹۷ س‌ماقبل‌آخر؛ معالم‌العلما، ص۸۵ س۸؛ منهج‌المقال ، ص ۳۰۲ س۹ ؛ نقدالرجال، ص ۳۱۴ ؛ معجم‌المؤلفین ، ج ۱۰ ص ۱۴۸ ؛ جنةالنعیم ، ص ۵۱۵ س ۱ ؛ سفینةالبحار ، ج ۱ ص ۳۲۶ س ۴ ؛ هدیةالاحباب ، ص ۸۲ س ۱۲ .

فضیلت بیت وزّان درمجلد نخستین کتاب حاضر،ص۵۴۱، ۵۴۲ درج افتاد، واعادت را نیازی نیست. سمعانی درباب وی گفته :

«... کان اماماً اصولیاً...»[۱]

محمدبن عبدالله بن ابراهیم بن قاسم ، ابوالحسین حارثی نحوی رازی :

وی ازری بطبرستان رفت وچندی درآنجا مقیم بود ، سپس بری بازگشت ، گفته‌اند او بهمان سال ازمادربزاد که ابوزرعه بمرد (۲۶۴ هـ)، وی از ابن‌وهب حدیث روایت کند[۲].

محمدبن عبدالله بن ابی‌النجیب ، ابوعبدالله طهرانی رازی :

رافعی درالتدوین ازوی یاد کرده ، واز رجال قرن ششم بوده است[۳].

محمدبن عبدالله بن جعفر بن عبدالله بن الجنید ، ابوالحسین رازی :

وی یکی ازحافظان ری و معروف به ابوالرستاق بوده‌است ، وازاساتید شهر خویش وبلاد خراسان وعراق وشام استماع حدیث کرد ، و دمشق را وطن گرفت و آنجا بزیست. أقدم شیوخ وی محمدبن أیوب بن ضُرَیْس واساتید دیگرش محمدبن حمص مهرقانی وعبدالوهاب بن مسلم بن واره بوده‌اند . وی را مصنفاتی چند است مانند مُصَنَّفٌ فی‌اخبارالشافعی واحواله . بسال ۳۴۷ هجری درگذشت.

فرزند وی تمّام بن محمد رازی نیز چنانکه گذشت از محدثان بنام عصر ، واز حفّاظ ثقه ومأمون بوده‌است[۴].

محمدبن عبدالله بن حسین، ابوبکر ناصح رازی :

وی قاضی ری و از اعیان فقیهان حنفیهٔ آن دیار بوده است ، وبه اعتزال‌میلی

---

(۱) الانساب سمعانی ، ورق ۵۸۲ ص ۲ س ۹ . نیز ، رك : التدوین ، ص ۸۹ س آخر ؛ شذرات الذهب ، ج ۴ ص ۳۳۷ س ۷ ؛ معجم‌المؤلفین، ج ۱۰ ۱۸۶ .

(۲) بغیةالوعاة ، ص ۵۱ س ۲۷ .

(۳) التدوین ، ص ۱۷۲ س ماقبل‌آخر .

(۴) معجم‌البلدان ، ج ۲ ص ۹۰۰ س ۴ ؛ العبرذهبی ، جزءثانی ص ۲۷۷ س ۹ ؛ تذکرةالحفاظ ، ج۳ ص ۱۰۵س ۱۴ ؛ شذرات‌الذهب ،ج ۲ ص ۳۷۶ س ۱ ؛معجم‌المؤلفین، ج ۱۰ ص ۲۰۷ س ۱۱ .

داشت، و در رجب سال ۴۸۴ رخت بسرای جاوید کشید[۱].

محمدبن عبدالله بن عبدالعزیز بن شاذان، صوفی واعظ، ابو بکر بجلی[۲] رازی:

وی بنیشابور بود و از کبار مشایخ آن بلاد بشمار است. بَجَلی رازی سید مشرق و پدر محدّث ابومسعود احمدبن محمد بَجَلی رازی است که ذکرش گذشت؛ واستاد ابوعبدالله سلمی ـ سلمی تاریخ خودرا براساس تاریخ وی کرد ـ، وشاگرد ابوبکر بیکندی است[۳]؛ وازیوسف بن حسین رازی وابن عقده وغیره روایت کند. گویا وی شعرنیز می‌سروده، درهفت اقلیم در ذکر بزرگان ری دو رباعی بوی منسوب آمده، که یکی این است:

سیر آمده‌ای ز خویشتن می‌باید | برخاسته‌ای ز جان و تن می‌باید

در هرگامی هزار بند افزونست | در دورجهان بند شکن می‌باید[۴]

ابوبکر درنیشابور بسال ۳۷۶ درگذشت[۵].

محمدبن عبدالله بن یزداد، ابو بکر خباز رازی:

بنقل رافعی وی درقزوین ازحمویةبن یونس آملی استماع حدیث کرد[۶].

محمدبن عبدالله نصرآبادی، ابوعمر رازی:

وی از محدّث نصرآباد ری بوده است، از ابونهیر عبدالرحمن استماع حدیث کرد، محمدبن یوسف رازی ازوی روایت حدیث کند[۷].

---

(۱) ابن‌اثیر، ج ۸ ص ۱۶۰ س ۱.

(۲) این کلمه درطبقات الصوفیه، نسخهٔ مطبوع، بصورت نحلی، ودرالعبر و نفحات‌الانس بصورت متن، درج‌آمده، و این وجه درست است.

(۳) طبقات الصوفیهٔ انصاری، ص ۴۴۴ س ۱؛ العبر، جزء ثالث ص ۳ س ۱۰؛ نفحات‌الانس جامی، ص ۲۳۰ س ۱۶.

(۴) هفت اقلیم، ج ۳ ص ۱۱ س ۱۹.

(۵) تاریخ بغداد، ج ۵ ص ۴۶۴ س ۳؛ شذرات الذهب، ج ۳ ص ۸۷ س ۱۹.

(۶) التدوین، ص ۱۲۷ س ۲۶.

(۷) الانساب سمعانی، ورق ۵۶۱ ص ۱ س ۲۵.

محمدبن عثمان صیدنانی رازی :

بنقل رافعی وی درقزوین ازعلی بن احمدبن صالح حدیث شنید[1] .

محمدبن علی بن ابی القاسم رازی :

وی بنقل رافعی ، درقزوین ازقاضی عطاءالله بن علی وعلی بن مختار بسال ۵۷۱ استماع حدیث کرد[2] .

محمدبن علی بن حسول ، ابوالعلاء وزیر صفی :

محمدحَسُّول ازکاتبان پرمایه وادیب ، وبزمان خود بفنون فضیلت وحسن نظم ونثروتدبیر وزارت معروف ومشهور بود . خاندانش ازهمدان بوده‌اند، لکن اودرری نشأت‌یافت، ودرمحلّت زامهران خانه‌داشت. ازصاحب‌بن عبّاد واحمدبن فارس استماع کرد. در ری متقلّد دیوان رسالت شد . عمدهٔ شهرت او بعصر آل سلجـوق بود . سال مرگ او را ۴۵۰ نوشته‌اند . کتاب تفضيل الأتراك على سائر الاجناد از تألیفات اوست[3] .

محمدبن علی بن عمر ، ابومنصور لغوی رازی :

وی شیخ وقت خویش درلغت بوده است . یاقوت درباب او گفته :

«محمدبن علی بن عمر... احد حسنات الرّی وعلمائها الاعیان ، جيّدالمعرفة باللغة، باقعة الوقت وفرد الدهر وبحر العلم...»

اهل فن ازمحضرش استفادت می‌جستند. وی به‌اصفهان درآمد، وبه‌نقل روایت پرداخت، وجمعی‌ازاواخذ کردند، و مُسند ابوبکر محمدبن هارون متوفی بسال ۳۰۷ را بر وی بخواندند . درلغت تصنیفی بزرگ بنام «الشامل» دارد؛ وبقوْل قفطی ـ که پاره‌ای از آنرا دراختیار داشت ـ این کتاب بزرگ کثیر الالفاظ و قلیل الشواهد است .

(۱) التدوین ، ص ۱۳۳ س ۹ .

(۲) التدوین ، ص ۱۳۹ س ۷ .

(۳) دمیةالقصر باخرزی ، ص ۹۰ س ۸ ؛ التدوین رافعی، ص ۱۷۴ س ۱۸ ؛الاعلام زرکلی ، ج ۷ص ۱۶۲ .

وی دربادی امر ازندیمان صاحب عبّاد بود، سپس ازو کناره گرفت، و بسال ۴۱۶ درگذشت[۱].

محمدبن علی ، ابوزیدکیا غضائری رازی :

غضائری ازاکابر شاعران روزگار سلطان محمود غزنوی‌است، واز ری‌بدربار وی شتافت ، وبا شاعران دارالملك غزنین به معارضه ومشاعره پرداخت. صنعت کاشیگری را غضاره‌گویند[۲]، واین هنرچنانکه درمجلد نخستین کتاب حاضرص۵۵۶-۵۷۰ بازنموده آمده در ری رونقی بسزا داشته ، ونسبت غضائری بدانست که پدرش کاسه‌گر بوده است .

غضائری‌رادرفن شاعری ، بویژه در دوصنعت اغراق واشتقاق قدرتی بکمال بوده است ، چنانکه درقصیده‌ای بدین مطلع :

اگر مراد بجاه اندر است و جاه بمال
مرا ببین که ببینی جمال را بکمال

که درمدح محمود بساخت، این اغراق بگفت:

صواب کردکه پیدانکرد هردوجهان — یگانه ایزد دادار بی نظیر و همال
وگرنه هردو ببخشیدی بروز عطا — امید بنده نبودی به ایزد متعال

ومحمود صلهٔ این اغراق‌را هفت بدرهٔ زر بغضایری بخشیدکه ازچهارده‌هزار درم مملوبود. غضائری‌را درمدح اهل‌بیت رسول(ص)چندقصیده وقطعه است؛ واین دوبیت ازآنجمله است :

مرا شفاعت این پنج تن پسند بود
که روز حشر بدین پنج تن رهائم تن
بهین خلق و برادرش ، دختر و دو پسر
محمد و علی و فاطمه حسین و حسن

(۱) انباه‌الرواة قفطی ، ج ۳ ص ۱۹۴ س ۱ ؛ معجم‌الادباء ، ج ۱۸ ص ۲۶۰ ؛ بغیة‌الوعاة ، ص ۷۹ س ۱۱ .

(۲) عرایس‌الجواهر، ص۳۳۸ . درهدیة‌الاحباب، ص۸۰ س ۱ مذکوراست: الغضائر بفتح‌الغین والضاء‌المعجمتین جمع‌غضارة وهی‌الآنیة‌المعمولة‌من‌الخزف وماقدیصنع لدفع‌العین.

وفات غضائری بنقل صاحب مجمع الفصحا بسال **۴۳۶** روی داده است[۱].

درچهار مقاله درج آمده :

«... امّا اسامی آل بویه باقی ماند به استاد منطقی و کیا غضائری و بُندار...[۲]»

استاد دکتر معین درتعلیقات چهارمقاله نوشته‌اند :

«... کیا کلمه‌ای است که غالباً در القاب ملوك وامرا وبزرگان ومشاهیر اهالی طبرستان وگیلان ودیالمه و آن صفحات درقرون وسطی اطلاق می شده است...[۳]»

محمدبن علی، نصیرالدین رازی :

وی ازشیعیان فاضل ری و نزیل ورامین بوده است[۴].

محمدبن عمر بن حسین بن حسن، فخرالدین علامه ابوعبدالله خطیب رازی :

اصل وی ازطبرستان‌است، ودرسال **۵۴۳** یا**۵۴۴** درشهر ری ازمادر بزاد. وی دراصول اشعری ودر فروع شافعی بود[۵]. تفسیر کبیرش از تعریف و توصیف بی‌نیاز است.

فخرالدین این تفسیر را براساس تفسیر ابوالفتوح رازی (رَوْحُ‌الجِنان و رُوْحُ الجَنان) بنانهاده است[۶]. ویرا درانواع علوم مُصَنَّفات عظیمه ومؤلفات‌فخیمه‌است.

---

(۱) لباب الالباب عوفی ، ج ۲ ص ۵۹ س ۱ ببعد ؛ تذکرهٔ دولتشاه سمرقندی ، ص ۳۹ س ۴ ؛ هفت اقلیم ، ج۳ ص۱۹ ، نسخهٔ خطی مدرسهٔ سپهسالار، ص۸۶۸ ؛ مجمع‌الفصحا، بخش ۲ ص ۹۲۱ س۳ ببعد؛ آتشکدهٔ آذر ، ج ۳ ص ۱۰۹۸ .

(۲) چهار مقاله ، ص ۴۵ س ۲ .

(۳) تعلیقات چهار مقاله، ص ۱۴۳ س ۲.

(۴) فهرست‌منتجب‌الدین، نسخهٔ‌خطی، ورق ۱۷ص۱س۷؛ امل‌الآمل،قسم‌ثانی‌ص۵۰۴ س ۱۱ .

(۵) ابن‌اثیر ، ج ۹ ص ۳۰۲ س ۲۲ ؛ هفت اقلیم ، ج ۳ ص ۱۵ س آخر ؛ خطط مقریزی ، ج ۴ ص ۱۸۵ س ۲ ؛ شذرات الذهب ، ج ۵ ص ۲۱ ؛ الاعلام زرکلی، ج ۷ ص ۲۰۳ ؛ هدیة الاحباب ، ص۲۰۹ س۶ ؛ معجم‌المؤلفین، ج ۱۱ ص ۷۹ .

(۶) طبقات المفسرین ، ص ۳۹ ؛ طبرسی و مجمع‌البیان ، تألیف نگارنده ، ج ۲ ص ۲۰۹ .

او بی‌گمان یکی از نوابغ روزگار و نوادر دهر بود، و در علوم اوائل و اصول کلام و فنون ظاهری از جدل و مناظره و بحث و معارضه بمرتبتی بلند رسید، و صاحب ذهنی قوی و فکری عمیق بود، و در ذکاء و عقلیات هیچکس بپایش نمی‌رسید؛ عالمان و فاضلان عصر از عهدهٔ اعتراضات و تشکیکات او - که درمسائل موجب حیرت می‌شد - بر نمی‌آمدند[۱]. بر وی خرده گرفته‌اند که گاه شبهه و تشکیك شدیدی که وارد می‌کرد خود ۵ نیز بدرستی از عهدهٔ حل آن بر نمی‌آمد، و یکی از اهل مغرب چنین اعتراض کرده:

«یوردالشبهة نقداً و یحلّها نسیئةً[۲]».

فخرالدین با آن همه تبحر و تسلّط دراصول، گفته: من التزم دین العجائز فهو الفائز[۳].

زکریای قزوینی در آثارالبلاد وی‌را مجدّد دین در رأس مائهٔ سادسه دانسته ۱۰ است[۴].

نخستین استاد وی پدرش بود، و پس از مرگ او از محضر کمال سمنانی و مجدالدین جیلی استفادت جست، و فقه و حکمت آموخت[۵]، و پس از فراغ از کسب کمالات بافادت پرداخت.

حلقهٔ درس وی‌چندان بابرکت و هیمنه و شکوه بود که غالب سلاطین دربرابر ۱۵ آن سر تعظیم و تکریم فرود می‌آوردند، و گروهی انبوه از عالمان معروف و فاضلان مشهور همانند زین‌الدین کشی، و قطب‌الدین مصری، و شهاب‌الدین نیشابوری، استفادت را در آن حلقه حضور می‌یافتند[۶].

وی بماوراءالنهر رفت و بنزد غیاث‌الدین غوری و برادرش شهاب‌الدین رتبت

---

(۱) کنزالحکمه، ج ۲ ص ۱۴۵ س ۱۶.

(۲) هدیةالاحباب، ص ۲۱۰ س ۲.

(۳) » » » » س ۱.

(۴) آثار البلاد، ص ۳۷۷ س ۱۲.

(۵) کنزالحکمه، ج ۲ ص ۱۴۶ س ۵؛ هفت اقلیم؛ ص۱۶ س ۱ ببعد.

(۶) » » » ج ۲ ص ۱۴۶ س ۷.

ومنزلت بیافت، ودر بخارا ویرا باعالمان آن دیار داستانهاست، که مقام ذکر تفصیل آنرا برنمی‌تابد، تا آنکه باکرّامیانش خلاف افتاد وبغزنین مهاجرت کرد، وبتدریس اشتغال نمود؛ سپس بپیش علاءالدین تکش رفت، وتکش او را بتعلیم فرزند خویش سلطان محمد بگمارد. فخرالدین‌رادراین کار تمکّن واعتبار فراوان حاصل آمد، واز آنجا به هرات رفت ورحل اقامت افکند، وسلطان برای او مدرسه‌ای بنیاد نهاد[۱].

درالعبر و شذرات‌الذهب در وقایع سال ۵۹۵ نقل گردیده که، چون فخرالدین بهرات‌درآمد، مورداجلال وبزرگداشت ارکان دولت قرار گرفت، واین معنی کرامیّه را گران‌آمد؛ تا آنکه روزی وی را با قاضی زاهد مجدالدین‌بن قدوه در مجلسی مناظره‌ای دست داد، ودست فخرالدین را بود، وابن قدوه ملزم وموهون شد. صباح روز بعد پسر عمّ مجدالدین درمجلس موعظه‌ای در ضمن سخن اشارت بدین معنی کرد که، وی جز آنچه ازرسول‌اکرم رسیده باشد نمی‌گوید، وباقول‌ارسطو وکفریّات ابن‌سینا وفلسفهٔ فارابی ـ که دست موزهٔ فخرالدین است ـ آشنائی ندارد. از چه‌رو روزپیش شیخی ازشیوخ اسلام که اهتمامش بحمایت ازدین‌خداوند است بدان‌صفت مورد شتم قرارگرفته است، پس بگریست وبگریاند. کرّامیه بشوریدند وآتش‌فتنه بالاگرفت. سلطان‌لشکرفرستاد وایشانرا آرام‌گردانید، واز رازی بخواست که ازآنجا بیرون رود[۲].

فخرالدین درسال ۶۰۶هجری در روزعید فطر، درشصت واند سالگی‌بسرای باقی شتافت، و در دامنهٔ کوه مزداخان بنزدیکی هرات مدفون‌گردید[۳].

---

(۱) آثار البلاد، ص ۳۷۷، ۳۷۸؛ کنزالحکمه، ج ۲ ص ۱۴۶.

(۲) العبر، جزء چهارم ص ۲۸۵ س ۵؛ شذرات الذهب، ج ۴ ص ۳۱۸س۱۸.

(۳) التدوین رافعی، نسخهٔ اسکندریه، ص ۱۴۲ س۳۳ ببعد؛ ابـن‌اثیر، ج ۹ ص ۳۰۲ س ۲۰؛ آثار البلاد، ص ۳۷۹ س ۷؛ کنزالحکمه، ج ۲ ص ۱۴۶س ۲۰؛ مجمل فصیحی، بخش‌دوم ص ۲۸۳ س ۱۰؛ هدیةالاحباب، ص۲۱۰ س۳. نیز درباب‌احوال‌وی، رك: ابن‌خلکان، طبع ۱۲۸۴ ج۲ ص ۴۸؛ طبقات الشافعیهٔ ابی‌بکربن هدایةالله، ص۸۲؛ طبقات الشافعیة الکبری‌سبکی، ج ۵ ص ۳۳؛ مقالهٔ ممتع مرحوم سعیدنفیسی، مجلهٔ‌ایران امروز، سال نخست، شمارهٔ دوم و سوم ص ۳۴ ببعد، و شماره های بعد آن.

نوشته‌اند که نسب امام فخر به ابوبکر بن ابی قحافه می‌رسد. وی را بهنگام مرگ غلامان و کنیزکان فراوان بوده‌اند که بسیاری از ایشانرا آزاد کرد، و نیز مالی فراوان داشت که بفقیران شهر بخشید. بعد از او پسر بزرگش ابوبکر بجایش نشست، و حوزهٔ درس و مجلس وعظ اورا متصدّی شد[۱].

۵ اصحاب منطق و حکمت و کلام بفخرالدین لقب «امام» دادند. فخرالدین به غایت محتشم و با وقار بود، وچون برمی‌نشست قریب سیصد طالب علم رکابش را ملازم می‌شدند؛ ویرا چنانکه اشارت رفت دراصناف علوم وفنون تصانیف پرارج است، واز آن جمله است: تفسیر کبیر، کتاب الاربعین، تذهیب الدلائل، کتاب الزبدة، شرح اشارات[۲] و حدایق الانوار در شصت علم مختلف بنام علاءالدین تکش[۳] و ۱۰ غیر اینها.

امام فخر تفنّن را، گاه قطعه شعری یا رباعیی می‌سرود، واز وی است:

در رهگذرم هزار جا دام نهی گویی کشمت اگر درو گام نهی
یك ذرّه زمین‌زدام توخالی‌نیست گیری و کشی وعاصیم نام نهی[۴]

هدایت درمجمع الفصحا وریاض العارفین ازوی بصورت «محمدبن حسن» ۱۵ باحذف نام پدر وجد یاد کرده است[۵].

محمدبن عمربن هشام، حافظ ابوبکر رازی:

وی از حفّاظ ومحدثان ری ومعروف به قماطیری است، ودراستماع وروایت وجمع حدیث اهتمام داشت[۶].

---

(۱) کنزالحکمه، ج ۲ ص ۱۴۷ س ۱.

(۲) هفت‌اقلیم، ج ۳ ص ۱۶ س ۱۱ ببعد.

(۳) تاریخ جهان‌آرا، ص ۱۲۱ س ۱۱.

(۴) مجمل فصیحی، بخش دوم ص ۲۸۳ س ۱۰ ببعد، که احوال او باختصار درج آمده.

(۵) مجمع الفصحا، بخش ۲ ص۹۳۳؛ ریاض العارفین، ص ۳۹۲.

(۶) معجم البلدان، ج ۲ ص ۸۹۸ س ۲۰.

محمدبن عیسی بن ابراهیم بن رزین ، ابوعبدالله نحوی مقری تیمی اصفهانی رازی :

اصل ابن رَزین از اصفهان وولادتش درری بود، ودرعربیّت وقراءات استاد و راوی حدیث بوده است، وبسال **۲۵۳** یا **۲۴۳** درگذشت[۱].

۵ **محمدبن عیسی بن سلمة ، ابوبکر قاضی رازی :**

ذکر وی درالتدوین درج آمده، وبسال **۳۱۶** درقزوین بوده است[۲].

محمد بن عیسی بن محمد بن سعید، ابوحاتم و سقندی رازی:

وی دانشمندی ثقه بود، وبسال **۳۴۱** هجری درگذشت ، واز عبدالرحمن بن ابی‌حاتم روایت کند[۳].

۱۰ **محمدبن فضل بن‌موسی، ابوبکرقسطانی‌رازی:**

وی اهل قسطانهٔ ری و از رجال قرون اولیهٔ اسلامی بوده است؛ وازمحمدبن خالد عبدی وهدبة‌بن خالد و دیگران روایت کند ، ومحمدبن مخلّد وابوبکر شافعی وابن‌ابی حاتم ازوی روایت کنند[۴].

محمدبن قیس، شمس‌الدین‌رازی :

۱۵ ترجمهٔ احوال وی درکتب تاریخ وتذکره که مورد استفاده بود بنظر نرسید ، شمس قیس مؤلف کتاب پرارج المعجم فی معاییر اشعارالعجم است، که درسه فن ادب : علم عروض ، علم قوافی وعلم نقدالشعر فراهم آمده ، وبگفتهٔ علامهٔ قزوینی دراین‌فنون کتاب دیگری بدین کمال وتحقیق وتنقیح وجامعیّت و اشباع تألیف نشده ویا بما نرسیده است[۵] .

---

(۱) بغیة‌الوعاة ، ص ۸۸ س۴ ؛ الاعلام زرکلی ، ج ۷ ص ۲۱۳ .

(۲) التدوین ، ص ۱۴۵ س ۲۵ .

(۳) معجم‌البلدان ، ج ۴ ص ۹۲۸ س ۱۳ .

(۴) تاریخ بغداد ، ج ۳ ص ۱۵۲ س ۱۱ ؛ الانساب سمعانی ، ورق ۴۵۲ ص۲ س۸؛ معجم‌البلدان ، ج ۴ ص ۹۴ س ۲۰.

(۵) المعجم فی‌معاییر اشعارالعجم، مقدمهٔ علامهٔ استاد قزوینی، ص الف س۱۱ .

مؤلف دراین کتاب اشارتی به اهل ری بودن خود دارد آنجا که گوید :

«... سلسلهٔ حب‌الوطن درجنبانید، و داعیهٔ مقام ری که مسقط‌الرأس و مقطع سُرّه بوددرباطن ظاهر گردانید ، عزیمت اقامت را تصمیم داد ...[1]»

وی دیرزمانی درماوراءالنهر و خراسان وخوارزم مقیم بود ، تاآنکه درسال ۶۱۴[2] که سلطان علاءالدین محمدبن تکش خوارزمشاه روی بعراق نهاد[3] او نیز به همراه سلطان بعراق آمد ، وخود دراین باب چنین گفته :

«[درشهور سنهٔ اربع عشرة وستمائه] رایات اعلی‌سلطان سعید محمدبن تکش اعلی‌الله درجتهما ولقّن یوم‌الحساب حجّتهما برصوب عراق‌درحرکت‌آمد، وخاطر خدمت رکابش را مستحکم گشت ... بعد تراخی مُدّةالغُربة و تمادی آمَد الغیبة بعراق رسیدم...[4]»

ازاین تاریخ ببعد تا مدت هفت یا هشت سال که کشور ایران پایمال ستوران مغول بود ومردم بی‌گناه این آب وخاك بدست آن قوم بخاك وخون کشیده می‌شدند ، محمدبن قیس درشهرهای مختلف عراق ازترس جان از این شهر بآن شهر تنقّل و تحول داشت ، و درحدود سال ۶۲۳ بفارس رفت وبخدمت اتابك سعدبن زنگی (۵۹۹-۶۲۸) پیوست، واتابك ویرا درغایت احترام پذیرفت؛ وپس‌از درگذشت‌سعد بسال ۶۲۸ وجلوس پسرش‌اتابك ابوبکربن‌سعد، وی درسلك ملازمان آن پادشاه قرار گرفت[5]؛ سال فوتش معلوم نیست.

محمدبن قیس جز المعجم تألیفات دیگری نیزدارد ، مانند المعرب فی‌معاییر اشعارالعرب، الکافی فی‌العروضین والقوافی ، حدائق‌المعجم[6].

---

(۱) المعجم ، ص ۴ س ۹ .

(۲) « ص ۲ ، ۳ .

(۳) مجلد حاضر، ص ۲۰۹.

(۴) المعجم ، ص ۳ س ماقبل آخر .

(۵) المعجم ، مقدمهٔ علامه قزوینی ، ص هـ ، و .

(۶) « « « « « ص ح .

محمدبن کثیر بن سهل رازی :

وی ببغداد از عم خود شعیب‌بن سهل‌بن کثیر معروف به شعبویه قاضی‌حدیث بگفت ؛ عبدالباقی بن قانع قاضی ازوی روایت کند، بسال ۲۸۷ درگذشت[1].

محمد (بقولی محمود) بن‌محمد،قطب‌الدین بویهی رازی :

۵ اصل قطب‌الدین ازورامین‌ری بود،وگویامنسوب به آل‌بویه‌است،برخی‌ازمحققان اورا ازاحفاد ابن‌بابویه دانسته‌اند. وی ازشاگردان علامّه جمال‌الدین حسن‌بن‌یوسف ابن‌مطهرحلّی است، وکتاب قواعدالاحکام علامه را بخطّ خود کتابت و براو قراءت کرد، وعلامه بسال ۷۱۳ برظهراین کتاب برای اواجازت نوشت.

قطب‌الدین بشیخ جلیل‌القدرشهید اول محمدبن مکّی اجازهٔروایت داد، وشیخ ۱۰ شهیددراجازهٔ ابن خازن فرمود :

«من در دمشق بسال ۷۶۸ بخدمت قطب‌الدین رازی بویهی رسیدم ، و از محضرش استفادت جستم ، واو مرا بجمیع مصنفاتش اجازه داد ، که آنهارا ازاو با جمیح مرویاتش روایت کنم، و او تلمیذ خاص امام جمال‌الدین [علامّه] بود.»

اکابرعالمان‌شیعه‌همانند محقق‌ثانی، ومیرزاعبدالله‌صاحب‌ریاض‌العلما، وقاضی ۱۵ شوشتری، وشیخ‌حُرّعاملی جملگی ویرا شیعه دانسته‌اند، مگرصاحب‌روضات‌الجنات که (درباب قاف) ویرا درعداد علماء عامّه بشمار می‌آورد؛ و درشذرات‌الذهب نیز شافعی بحساب آمده .

قطب‌الدین پس ازوفات سلطان ابوسعید بهادرخان و وزیر وی خواجه‌غیاث‌الدین محمد که مربّی اهل فضل بودند رخت سفربشام کشید ، و درآنجا وی را با ۲۰ شیخ‌تقی‌الدین‌سبکی‌ازفقهاء شافعیه معارضاتی دست‌داد. وفاتش دردمشق درذی‌القعدهٔ سال ۷۶۶ وبقولی ۷۷۶ اتفاق افتاد، و در صالحیّه مدفون شد. ازمؤلفات او کتاب محاکمات میان شراح‌اشارات، درةالاصداف، تحفةالاشراف ، شرح بر کتاب‌مطالع، شرح شمسیّه که بخواهش خواجه غیاث‌الدین فراهم آمده وغیراینهاست .

---

(۱) تاریخ بغداد ، ج ۳ ص ۱۹۴ س ۱۴ .

سیوطی در بغیة‌الوعاة نام وی را محمود ذکر کرده است. وی‌را قطب تحتانی گفته‌اند در برابر قطب دیگری که با او در قسمت اعلای مدرسهٔ ظاهریهٔ دمشق مقیم بود[۱].

محمدبن مسلم‌بن ابی‌الفوارس، ابوعبدالله رازی :

وی عالمی فاضل بوده است. از آثارش کتاب الاربعین‌است ، وبسال ۵۸۱ ه‍ . زنده بود[۲]. ۵

محمدبن مسلم‌بن عثمان‌بن عبدالله معروف به ابن واره ، ابوعبدالله رازی :

وی ازعبیدالله‌بن موسی عبسی وبکربن عبدالله قاضی ودیگران استماع حدیث کرد. عالمی‌متقن وحافظی فهم بود، وببغداد حدیث بگفت. بخاری ونسائی وجمعی دیگر ازوی روایت کنند. ابن‌ابی‌حاتم اورا ثقة وصدوق دانسته است. ۱۰

ذهبی درتذکرة‌الحفاظ ازقول طحاوی آورده که سه‌تن در ری بوده‌اندکه در روی‌زمین دروقت خودمانند نداشتند: ابوحاتم، وابوزرعه، وابن‌واره. وی‌بسال ۲۷۰ درگذشت[۳].

محمدبن مقاتل رازی :

وی حنفی وفاضل بود . از آثارش المدعی والمدعی‌علیه است. بسال ۲۴۲ه‍. درگذشت. ذکرپسرش احمدبن محمد درص ۲۸۶ گذشت[۴]. ۱۵

---

(۱) طبقات‌الشافعیة‌الکبری ، تألیف سبکی ، ج ۶ ص ۳۱ ؛ بغیة‌الوعاة ، ص ۳۸۹س ۱۶؛ امل‌الآمل، قسم‌ثانی ص ۴۹۸ و۵۰۶ ؛ نقدالرجال، ص ۲۷۳ ، ۳۳۰ ؛ شذرات‌الذهب، ج ۶ ص ۲۰۷؛ هفت اقلیم، نسخهٔ‌مطبوع، ج۳ ص۴۲، نسخهٔ خطی‌مدرسه سپهسالار، ص۸۸۱؛ قصص العلما ، ص ۳۵۳ س ۲۳ ؛ تنقیح‌المقال ، ج ۳ ص ۶۶ ؛ سفینة‌البحار ، جزء ثانی ص ۴۳۷ س ۱۵ ببعد ؛ هدیة الاحباب ، ص ۲۱۷ س ۱۴ ؛ الاعلام زرکلی ، ج ۶ ص۲۶۸.

(۲) معجم‌المؤلفین ، ج ۱۲ ص ۲۱ .

(۳) تاریخ‌بغداد، ج۳ص۲۵۶ س‌ماقبل آخر؛التدوین، ص۱۵۷س۱۸؛ تذکرة‌الحفاظ، ج ۲ ص ۱۳۹ س ۱۴ .

(۴) التدوین ، ص ۱۵۹ س ۱ ؛ معجم‌المؤلفین ، ج ۱۲ ص ۴۵ .

محمدبن موسی بن بشیر بن جنادبن لقیط کتانی (نخ: کنانی) رازی:

وی مورخ ومتفنّن درعلوم واز اهل ری‌بود، وبه تجارت ازمشرق به‌آندلس بنزد ملوك بنی‌مروان رفت، ودربازگشت درالبیرة بسال **۲۷۳** ﻫ. درگذشت. ازآثارش کتاب الرایات است. زرکلی نسبت وی‌راکنانی نوشته‌است[۱].

۵ **محمدبن موسی بن جعفربن محمد دوریستی رازی:**

وی عالمی شیعی وفقیهی فاضل وجلیل بوده است، واز جد خویش جعفربن محمد ازشیخ مفید روایت کند[۲].

محمدبن موسی بن معقل، ابوالعباس رازی:

ویرا گاه بنام احمدمی‌نامند، وبنقل رافعی درقزوین ازعبیدالله‌بن‌فضالة‌نسوی حدیث بگفت[۳]. ۱۰

محمدبن موسی بن نصر، ابوعبدالله رازی:

از وی درعیون الاخبار صدوق روایات فراوان نقل‌گردیده است[۴].

محمدبن مهران، حافظ اوحد، ابوجعفر جمال رازی:

وی ازمعتمربن سلیمان وابن‌عیینه ودیگران استماع حدیث‌کرد، وبخاری و مسلم و ابوداود وابوزرعه ازوی حدیث شنیدند، بسال **۲۳۹** درگذشت[۵]. ۱۵

محمدبن یزداد رازی:

وی ازعالمان شیعه واز اصحاب حضرت امام عسکری علیه‌السلام بوده‌است، و ازمحمدبن حسین بن ابی‌الحطاب روایت کند[۶].

---

(۱) نفح‌الطیب، ج۲ ص۱۰۳ س ۲۵؛ الاعلام زرکلی، ج۷ ص ۳۳۸؛ معجم‌المؤلفین، ج ۱۲ ص ۶۲.

(۲) امل‌الآمل، قسم‌ثانی ص ۵۰۸ س ۲.

(۳) التدوین، ص ۱۶۰ س ۲۲.

(۴) از جمله، ترجمهٔ فارسی آن‌کتاب، ج ۲ ص ۴۸۲ س ۱۷.

(۵) تذکرة الحفاظ، ج ۲ ص ۳۲ س ۱۰.

(۶) نقدالرجال، ص ۳۳۹ س ۱۱ ستون چپ.

محمدبن یعقوب‌بن اسحق ، ابوجعفر ثقة‌الاسلام کلینی رازی :

کُلَیْن بضم‌کاف وفتح لام ازدیه‌های فشاپویه ازاعمال ری است ، وابوجعفر کُلَیْنی منسوب بدانجاست، ومزار پدر وی یعقوب‌بن اسحق نیزدرآنجا واقع‌است. اینکه یاقوت درمعجم‌البلدان آورده.

«کُلَینْ المرحلة الاولی من‌الرّی لمن‌یرید خوار علی‌طریق‌الحاج[۲].» ۵

این کُلَین مورد بحث نیست. درتلفّظ این کلمه لغت‌دانان وصاحبان رجال را اختلاف است ، واثبات دعوی را تحقیق حاج ملامحمد باقر درجنة‌النعیم دراین باب- درضمن ذکرقبرشیخ یعقوب پدر کلینی- درذیل ثبت می‌افتد:

«بدانکه درلفظ کلین شبهات‌کثیره بین علماء رجال‌ورجال‌ازلغویین شده‌است؛ مرحوم علاّمه درخلاصه فرموده است : الکُلَیْنی مضمومُ‌الکاف مخفّف‌اللاّم منسوب ۱۰ الی الکُلین من‌قری الرّی؛ وشهید ثانی علیه‌الرّحمه بتشدید اللاّم درطریق اجازه‌اش خوانده است؛ ومرحوم مَجْلسی طاب ثراه نیزکُلَّینی بتشدید ضبط نموده است ؛ و بعضی ازعلماء برای رفع شبهه از تخفیف لام و تشدید فرموده‌اند : کُلَیْن بر وزن زُبَیْر وازاین وزن معلوم می‌شود لام‌آن مخفّف است؛ وصاحب قاموس گفته است : کَلین‌کَامیرْ قَرْیَةٌ بالرّی ، منها محمدبن یعقوب الکَلینی مِنْ فقهاء الشیعه ؛ و فی ۱۵ کتاب تبصیر المنتبه بتحریرالمشتبه للشیخ‌الحافظ احمدبن حجرالعسقلانی: الکُلَینی بالضّم وامالة اللاّم ثم یاءٌ ساکنة ثم نون . ابوجعفر محمدبن یعقوب الکلینی من رؤساء فضلاء الشیعة ایام المقتدر وهومنسوب الی کُلَین من قری العراق ؛ و آنچه شیخ حرّعاملی طاب ثراه فرموده است : من از فضلاء ری شنیده‌ام کَلین وکُلَیْن دوقریه است ، کُلین که مصغر است قبرشیخ یعقوب پدر محمد است و برصاحب ۲۰ قاموس مشتبه شده است، و در مثل می‌گویند اَهْلُ مَکّةَ اَعْرَفُ بِشِعابِها . و صاحب کتاب عوائد الایام فرموده است : کُلین بروزن زبیر قریهٔ موجودهٔ در وادی کرج است ، و از آنجا گذشتم ، و فیها قبرالشیخ یعقوب والد الشیخ ابی جعفر . بعبارة

(۱) قصص‌العلما ، ص ۳۹۶ س ماقبل آخر .
(۲) معجم‌البلدان ، ج ۴ ص ۳۰۳ س ۸ .

اخری کُلین از قرای فشافویه ، یك فرسخ است بـه «کِنارِ گرد » ، وقبر پدر شیخ ابوجعفر در دست چپ است زمان رفتن اهل طهران ببلدهٔ قم،وکَلین بروزن امیر از دهات ورامین است؛ ومرحوم شیخ یعقوب در کَلین مدفون نیست وبرصاحب‌قاموس مشتبه شده است[۱].»

۵ این بود قول صاحب جنةالنعیم .

از این دیه جزعالم جلیل‌القدر محمدبن‌یعقوب، چندتن دیگر ازرجال دانشمند وثقهٔ شیعی مذهب برخاسته‌اند ، مانند عالمان معروف به علان که ذکرهمهٔ آنها بجای خویش گذشت[۲].

باری، کلینی نخستین سه‌تن از بزرگان شیعه موسوم به‌محمّدومکنّی به ابوجعفر ۱۰ است ، که کتابشان درحکم ارکان بناء معارف شیعه است[۳]، واول دانشمندی است که اخبار را مبوّب کرده است. کتاب وی کافی یکی از کتب اربعه است که درمدت بیست سال در(۱۶۰۹۰)[۴]حدیث فراهم آمده‌است. ازاین‌شماره،۵۰۷۲ حدیث‌صحیح و۱۴۴ حَسَن و ۱۱۱۶ موثق و۳۰۲ قوی و۹۴۵۶حدیث ضعیف[۵] شناخته‌شده‌است[۶]. درمنابع است که‌ابن اثیر درجامع‌الاصول گوید :

---

(۱) جنةالنعیم ، ص ۵۱۵ س۱۸ . نیز، رك:فهرست کتب شیخ‌طوسی، ص ۳۲۶س۱۰ احوال کلینی ؛ قصص‌العلما ، ص ۳۹۶ س آخر ؛ سفینةالبحار ، ج ۲ ص ۴۹۵ س ۲ درباب کلین‌فشافویه مولد ابوجعفر .

(۲) رك : جنةالنعیم ، ص ۵۱۶ س ۸ ببعد .

(۳) دوم ایشان‌ابوجعفرمحمدبن علی‌بن بابویه قمی، متوفی‌بسال ۳۸۱ ملقب به‌صدوق، صاحب‌کتاب‌من‌لایحضره‌الفقیه ومدفون به‌ری است ؛ وسوم ایشان ابوجعفر محمدبن‌حسن‌طوسی ملقب به‌شیخ‌الطائفه، متوفی بسال ۴۶۰ وصاحب کتاب‌تهذیب الاحکام وکتاب استبصار است . و چهار کتاب‌کافی و من‌لایحضره‌الفقیه و تهذیب الاحکام واستبصار را ارکان اربعهٔ معارف شیعه دانسته‌اند (طبرسی ومجمع‌البیان، ج ۱ ص ۸۷) .

(۴) ظهرالاسلام ، ج ۴ ص ۱۲۵ ؛ الشیعه و فنون الاسلام ، ص ۳۳ س ۱۱ .

(۵) برای آشنائی بااین مصطلحات ، رك : قوانین الاصول میرزای قمی ، اواخر مجلد اول ؛ جنةالنعیم، ص ۳۳۳-۳۳۵ ؛ تاریخ آداب‌العرب ، ج ۱ ص ۳۲۶ ، ۳۲۷ .

(۶) قصص‌العلما ، ص ۳۹۷ س ۱۰ . در این صحیفه از این‌کتاب و ص ۵۱۷ س‌آخر جنةالنعیم شمارهٔ احادیث ۱۶۱۹۹ درج آمده .

«ابوجعفر محمدبن یعقوب الرازی فقیه و امام است بنابر مذهب اهل‌البیت علیهم‌السلام، ودر حرف نون از کتاب نبوة گفته است که : محمدبن یعقوب کلینی‌از مجدّدین در راس مائهٔ ثالثه است[۱].»

ازمؤلفات دیگرکُلینی کتاب رسائل الائمّه، کتاب ردّ برقرامطه، کتاب رجال وغیر اینهاست. ۵

کُلَینی دربغداد بسال ۳۲۸یا۳۲۹ هجری- که سال تناثرنجوم بود- درگذشت، ودرباب الکوفه مدفون شد، واکنون‌مزارش دربازار بغداد نزدیك جسر مشهور و معروف ومطاف‌است[۲].

محمدبن یعقوب‌بن عبدالحی رازی :

بنقل‌رافعی‌وی بسال‌۳۷۸هجری درقزوین ازعلی‌بن‌صالح بیاع‌الحدید استماع حدیث کرد[۳]. ۱۰

محمدبن یعقوب‌بن محمد رازی :

وی نیز بسال ۳۷۸ درقزوین ازعلی‌بن احمدبن صالح استماع حدیث کرد[۴].

احتمال اتحاد دوتن اخیر قوتی دارد.

محمدبن یعقوب‌بن یوسف‌بن حبیب ، ابوعبدالله رازی : ۱۵

نام وی نیز درالتدوین رافعی درج آمده است[۵].

---

(۱) این قول مبتنی بر این حدیث نبوی است : ان‌الله یبعث لهذه‌الامة علی‌رأس کل مائةسنة من‌یجدد لهادینها (جنة‌النعیم، ص ۵۱۶ س‌آخر). بعقیدهٔ‌شیعه رأس مائهٔ ثانیه‌حضرت امام رضا، وراس‌مائهٔ رابعه سیدمرتضی بود (جنة‌النعیم، ص۵۱۷ س۵ ببعد؛ قصص‌العلما ، ص ۳۹۷ س ۷).

(۲) جهةاطلاع بیشتر به احوال وی، رك : رجال نجاشی ، ص ۲۶۶ ؛ معالم‌العلما ، ص ۸۸ ؛ منهج‌المقال ، ص ۳۲۹؛ نقدالرجال، ص ۳۳۹ و ص۳۴۰؛ الاعلام زرکلی ، ج ۸ ص ۱۷ ؛ هدیة الاحباب ، ص ۲۲۷ ، ۲۲۸ ؛ معجم‌المؤلفین ، ج ۱۲ ص ۱۱۶ .

(۳) التدوین ، ص ۱۶۶ س ۲۳ .

(۴) التدوین ، ص ۱۷۶ س ۱۵ .

(۵) التدوین، ص ۱۶۶ س آخر.

محمدبن یوسف‌بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم ، ابوبکر رازی:

کنیهٔ وی را ابوعبدالله نیز گفته‌اند؛دربغداد ازمحمدبن حمید رازی و احمدبن سعید همدانی ودیگران حدیث بگفت، ومحمدبن مخلد دوری ومحمدبن‌عباس‌نجیح و دیگران ازو روایت کنند[1].

۵ **محمدبن امیریوسف ، امیرغیاث‌الدین شکرابی رازی :**

وی ازشکراب ازمضافات دماوند ری بوده است ، درآغاز نزد عم خود امیر فخرالدین تلمذکرد ، سپس بمجمع مولانا سیف‌الدین تفتازانی درآمد ، وباندك روزگاری سرآمد عالمان زمان گردید . شاه اسماعیل صفوی نخست زمام قضایای شرعیهٔ خراسان را بکف وی نهاد ، وپس ازآن امارت را نیز برآن منصب بیفزود . ۱۰ سرانجام بسال۹۲۷ بدست‌گماشتهٔ امیرخان که امیرالامرای خراسان بودمقتول‌گردید. وی شعر نیزمی‌سرود وخلقی تخلص می کرد ؛ این بیت ازوست :

باستغنای قدت سرورا رفتار بایستی   بتریف دهانت غنچه راگفتار بایستی[2]

ذکرشکراب درآبادیهای ری بیاید .

محمد شاه‌بن القسم حسینی ، عزالدین ورامینی رازی :

۱۵ وی شیعی وفاضل ودارای نظم ونثربود[3].

مولانا میرمحمد حلیمی طهرانی رازی :

پدر وی درآغاز عهد صفویان رئیس طهران بود، لکن او ترك‌آن کارکرد و آنچه داشت بامردم درمیان داشت ؛ این مطلع وی راست :

راز دل با غنچه بلبل در میان آورده است

۲۰ آنچه دردل داشت‌گویا برزمان‌آورده است[4]

---

(۱) تاریخ بغداد ، ج ۳ ص ۳۹۷ س ۹ .

(۲) هفت اقلیم ، ج ۳ ص ۳۸۷س۱ ، نسخهٔ خطی مدرسهٔ سپهسالار، ص ۹۱۵؛ آتشکدهٔ آذر ، ج ۳ ص ۱۰۷۸ س ۴ .

(۳) فهرست منتجب‌الدین، نسخهٔ خطی ، ورق ۱۷ ص ۲ س ۱ .

(۴) تحفهٔ سامی ، ص ۱۵۷ س ماقبل آخر .

محمد شریف ، خموشی طهرانی :

ذکر وی درص ۳۰۲ مجلد حاضر بعنوان خموشی طهرانی گذشت .

خواجه محمد طاهر پسر مولانا امیدی رازی :

درتحفهٔ سامی ازوی بصورت طایری‌رازی یاد شده‌است. وی‌را بوفورسیاقت وکاردانی وصنوف عطوفت ومهربانی ستوده‌اند. گاه بسنت آباء خویش بسرودن شعر، بدین‌نوع ابیات طبع آزمائی می کرد . ۵

آنکه رفت از سرکوی تو بـه آزار منم
وانکه برد از تو بـدل حسرت دیدار منم[1]

میرمحمد عوامل رازی :

وی ازسادات اوائل عهد صفویان در ری بود، ودرشعر متقی تخلص داشت . ۱۰
در تعریف مازندران گفته:

اندرین مازندران کس را چرا گیرد ملال
کیک‌رقاص است وچنگی‌پشه‌وخوش‌خوان‌شغال[2]

محمدقلی‌سلیم طهرانی رازی :

وی در شعر سلیم تخلص می کرد ، و به کشمیر رفت و درآنجا بسال ۱۰۵۷ ۱۵
هجری درگذشت . دیوان شعری نیز دارد[3].

سید محمد نوربخش :

وی درجوانی بولایت ری آمد ودرقریهٔ سلقان رحل‌اقامت افکند، وبسیار کس ازمردم‌آن دیار بمتابعت او درآمدند و مرید ومعتقد شدند، وفرزندانش در آن‌حدود شهرتی یافتند؛ وسیدجعفر پسربزرگتر سیدمحمد را لطف طبعی بود ، شاه قاسم از ۲۰
فرزندان وی نیز مورد لطف بزرگان بویژه شاه اسماعیل صفوی قرارداشت .

---

(۱) تحفهٔ سامی ، ص ۱۴۱س ۱۴ ؛ هفت اقلیم ، ج ۳ ص ۶۷ س ۶ . برای اطلاع به احوال پدرش به ص ۲۸۹ ، ۲۹۰ مجلد حاضر رجوع شود .

(۲) تحفهٔ سامی ، ص ۴۱ س ۸ .

(۳) هدیةالعارفین ، ج ۲ ص ۲۸۴ .

یکی از بزرگان این دودمان شاه قوام است که خلق کثیری بگردش جمع آمدند، وبردست بزرگی نشست، ورتبش از اسلاف درگذشت. خاندان نوربخشیّه را در آغاز عهد صفویان درپهنهٔ ری وقایعی است که ذکر آنها درخور این مقام نیست[۱].

محمد قاضی ورامینی رازی :

۵ وی ازسادات ورامین و کلانتر آن دیار بود، ودرخدمت سلاطین صفوی ویرا مقداری پدیدآمد، وانیس مجلس وجلیس محفل شد. برادر وی قاضی عطاءالله نیز خوش‌ذوق وبذله‌گو وشیرین کلام بود[۲].

محمودبن امیرك ، نصرالدین رازی :

وی متکلمی شیعی‌بود، ونامش در فهرست منتجب‌الدین درج آمده است[۳].

۱۰ **محمودبن حسن‌بن علویه ، تاج‌الدینی ورامینی رازی :**

وی شیعی وفقیهی صالح بوده است[۴].

محمودبن علی‌بن حسن ، سدیدالدین حمصی رازی :

حمصی ازفقیهان ومتکلمان بنام شیعیان ری بود، وچنانکه درمجلد اول کتاب حاضر ص ۵۳۵، ۵۳۶مذکور آمد، درمدرسهٔ شاه غازی، واقع درمحلت زامهران‌ری ۱۵ درس می‌گفت. صاحب نقض در مقام بر شمردن متبحرّان علما از متأخران نام وی را ذکر کرده است[۵].

فتوای وی درمسألهٔ ارث ابن عم ابوینی وعمّ ابی که باخال وخاله باشند در

(۱) هفت اقلیم ، ج ۳ ص ۴۲ .

(۲) هفت اقلیم، ج ۳ ص۴۹، ۵۰، نسخهٔ خطی‌آن، ص۸۸۶ وص ۸۸۷؛ آتشکده‌آذر، ج ۳ ص ۱۰۹۳ ؛ مجمع‌الفصحا ، بخش ۴ ص ۷۹ .

(۳) فهرست منتجب‌الدین، نسخهٔ خطی، ورق ۱۵ ص ۲ س ۷ .

(۴) فهرست‌منتجب‌الدین ، نسخهٔ خطی، ورق ۱۷ ص ۱ س۱۰ ؛ امل‌الآمل ، قسم ثانی ص ۵۰۹ س ۶ .

(۵) النقض ، ص ۱۹۰ س ۳ .

کتب فقهی معروف است[۱]. وی پس از سال ششصد درگذشت.

درضبط کلمهٔ حمص اختلاف کرده‌اند. فیروزآبادی درقاموس درمادهٔ حمض گفته: مَحمودُبن علي الحمُصيّ بضمتين مُشدَّدةً متكلّم شيخ لِلفَخْر الرّازی. در سفینة‌البحار حِمْصی بکسر حاء ومنسوب به شهر معروف حِمْص درشامات ویا قریه‌ای در ری مذکور آمده، وآنچه ازلسان‌المیزان درمقام ذکر وی استنباط می‌شودمنسوب دانستن آن به حِمَّص یا حِمِصّ - بمعنی نخود - انسب می‌نماید[۲]. ۵

حمصی گاه شعرنیز می‌سروده، ودرقصص‌العلما ذکرگردیده که این‌اشعار به خط شهید اول از وی یافته شده:

قدكنتُ أبْكي و دٰاری[۳] مِنك دٰانيَةٌ فحُقَّ ذلكَ اِذْشَطَّتْ بِكَ الدّٰارُ

ابكی لذكرك سِرًّا ثمّ اَعْلَنَهُ فَلي بُكاءان: اِعْلانٌ و اِسرارُ ۱۰

محمود صبوری:

وی ازشاعران‌اوائل‌عهدصفویان است، ودرطهران‌بکتابت اشتغال داشت؛ این بیت ازوست:

نیست اشك لاله گون کزچشم پر خون می‌رود
از غمت خون‌شد جگر، وز دیده بیرون می‌رود[۴] ۱۵

سیدمرتضی‌بن داعی‌بن قاسم حسنی، ابوتراب صفی‌الدین رازی:

وی غیرازسید مرتضی‌علم‌الهدی است[۵]، وقرب صد سال بعد ازاومی‌زیست.

---

(۱) هدیة‌الاحباب، ص ۱۲۷ س ۱.

(۲) لسان‌المیزان، ج ۵ س۳۱۷؛ جنة‌النعیم، ص۵۲۵ س ۶؛ قصص‌العلما، ص۴۲۵ س ۴؛ سفینة‌البحار، ج ۱ ص ۳۴۰ س ۲۱: هدیة الاحباب، ص ۱۲۶ س ۱۴؛ مقدمهٔ‌نقض، ص ۸۶-۸۹. نیز رك: فهرست منتجب‌الدین، نسخهٔ خطی، ورق۱۵ ص۱ س۱۴؛ امل‌الآمل، قسم‌ثانی ص ۵۰۹ س ۹؛ معجم‌المؤلفین، ج ۱۲ ص ۱۸۱.

(۳) در اصل «ودادی» که درست نمی‌نماید.

(۴) تحفهٔ‌سامی، ص ۱۵۸ س ۳.

(۵) ولادت‌علم‌الهدی در۳۵۵، و وفاتش‌در۴۳۶هجری اتفاق افتاد؛ هدیة‌الاحباب، ص ۲۰۳ س ۱۴؛ سفینة البحار، ج ۱ ص ۵۲۶ س ۳.

سیدمرتضی رازی معاصر غزالی وازمشایخ شیخ منتجب الدین بود. کتاب تبصرة العوام دربیان مذاهب وملل منسوب بدوست . نام وی اکثر بانام برادرش سیدمجتبی رازی همراه است. این دوبرادر ازشیخ الطایفه ابوجعفرطوسی وسیدین سندین سیدمرتضی وسید رضی روایت کنند[1].

۵ **مستی رازی :**

مَستی ازشاعران اوائل عهد صفویان ولایت ری است، وجه تسمیه‌اش گویا بیان واقع بوده است. صاحب تحفهٔ سامی درباب او گفته:

«مردی فقیر است ، اما نعوذبالله ازخـر گدائی او که اگـر کسی چیزی نداشته باشد که بوی بدهد، وی گوید: اگرچیزی نداری برای من فاتحه بخوان » .

۱۰ این مقطع اوراست :

مَسْتی سگ دیوانهٔ آن طرفه غزالست

دیوانه و مَسْت است، ندارد خبر ازمـا[2]

قاضی مسعود رازی :

وی دراوائل عهد صفویان برمسند قضایای ری تمکنّ داشت ، وپسرقاضی میر عبدالصمد است ، پدر و اجداد وی در ری بشغل قضا اشتغال داشتند . قاضی مسعود ۱۵ درطبع شعر وسلیقهٔ معمّا و تتبعّ فقه وانواع فضائل شهرتی داشت؛ این مطلع ازوی است :

نه مرا شهرهٔ شهر ایـن دل حیران کرده

فاش اسرار مـرا دیدهٔ گریان کرده[3]

(۱) فهرست منتجب الدین ، نسخهٔ خطی ، ورق ۱۵ ص ۱ س ۶ ؛ قصص العلما ، ص ۴۱۶ ، ۴۱۸ ؛ جنة النعیم ، ص ۵۲۵ س ۱۶ ببعد ؛ سفینة البحار ، ج ۱ ص ۵۲۶ س ۶ ؛ معجم المؤلفین، ج ۱۲ ص ۲۱۵ .

(۲) تحفهٔ سامی ، ص ۱۶۸ س ۲۵ .

(۳) تحفهٔ سامی ، ص ۴۰ س ۱۷ .

مسعود رازی شاعر معروف :

وی از مدّاحان سلطان مسعود غزنوی بوده[1]، و بدان هنگام که خصمان بر او بشوریدند مسعود رازی اورا اندرزی بداد، اما اورا خوش نیفتاد. این داستان در تاریخ بیهقی چنین درج آمده .

«امیر رضی الله عنه بجشن مهرگان نشست روز سه‌شنبه بیست وهفتم ذوالحجه [سال ۴۳۰ هجری] ، وبسیار هدیه ونثار آوردند، وشعرا را هیچ نفرمود، وبرمسعود رازی خشم گرفت، وفرمود تا اورا بهندوستان فرستادند؛ که گفتند که او قصیده‌ای گفته است ، وسلطان را در آن نصیحتها کرده ، ودر آن قصیده این دو بیت بود :

مخالفان تو موران بدند و مار شدند
بر آر زود ز موران مار گشته دمار
مده زمانشان زین بیش و ، روزگار مبر
که اژدها شود ار روزگار باید مار

این مسکین سخت نیکو نصیحتی کرد، هرچند فضول بود، وشعرا را باملوکان [کذا] این نرسد[2].»

هم دراین کتاب درباب شفاعت برای مسعود رازی ذکر گردیده :

«روز پنجشنبه هژدهم ماه جمادی الاخری [سال ۴۳۱ هجری] امیر بجشن نوروز بنشست، وهدیه‌های بسیار آورده بودند، وتکلّف بسیار رفت ، وشعر شنود ازشعرا... مسعود شاعر را شفاعت کردند، سیصد دینار صله فرمود بنامه، وهزار دینار مشاهره هر ماهی[3]»

ازاشعار مسعود رازی اندکی بیش بجانمانده است[4].

(۱) لباب الالباب ، ج ۲ ص ۶۳ س ۲ ؛ مجمع الفصحا ، بخش ۳ ص ۱۱۷۰ .
(۲) تاریخ بیهقی ، ص ۵۹٤ س ۱ .
(۳) تاریخ بیهقی ، ص ۶۱۱ س ۵ .
(۴) هفت اقلیم، ج ۳ ص ۳۸ س ۹ ببعد . نیز ، رك: تحقیق مرحوم عباس اقبال در باب وی : حواشی واضافات حدائق السحر، ص ۱۰۹ ، ۱۱۱ .

امیر مسیب رازی :

وی در آغاز عهد صفویان می‌زیسته ؛ وازسادات بدخشان وسیدی خلیق بوده است ؛ این مطلع درمنقبت امیرالمؤمنین ازوست :

هرگه رسم بخاك در مرتضی علی جان را فدا کنم بسر مرتضی علی[1]

۵ **معلی بن منصور ؛ ابویعلی حافظ رازی :**

وی دربغداد ازمالك‌بن انس ولیث‌بن سعد ودیگران حدیث بگفت، وعلی‌بن المدینی‌وابوبکربن‌ابی‌شیبه ودیگران‌ازو روایت کنند. معلی‌فقیه اصحاب رای بود، و از ابویوسف قاضی اخذ حدیث کرد[2].

ملکشاه غازی لواسانی رازی :

۱۰ وی ازمردم لواسان‌ری واز رجال سیاسی آن سامانست، که ذکرش درحوادث و وقایع پهنهٔ رستمدار وتنکابن‌وکلاره‌دشت وکلاره رستاق مازندران بعهد خاندان آق‌قوینلو درسالهای ۸۹۰-۹۰۰ بچشم می‌خورد ؛ وحوزهٔ حکومتش کلاره دشت و نواحی آن بود.

درباب‌حوزهٔ عمل اودرتاریخ‌خانی- دروقایع سال۸۹۹-۹۰۰-چنین مذکور

۱۵ آمده :

«... ملکشاه غازی حاکم کلاره دشت با ملك جهانگیر سلسلهٔ دوستی پیش گرفته ...[3]»

ونیز:«کیامحمد کیا الغاره بکلاره‌دشت برده‌شاه‌غازی وبرادر اوملك مظفّر و فرزندان اورا دستگیر کرده روانهٔ خدمت میرزا علی‌گردانید ..[4]»

(۱) تحفهٔ سامی، ص ۴۳ س ۶.

(۲) الکنی‌والاسماء دولابی، ج۲ص۱۶۹ س‌آخر؛ تاریخ بغداد، ج۱۳ ص۱۸۸ س۵.

(۳) تاریخ خانی ، ص ۷۴ س ۱۵ .

(۴) تاریخ خانی ، ص ۷۵ س ۶ ببعد .

درهمین کتاب به لواسانی بودن وی به تصریح وتعریض چنین اشارت رفته :

«... برموجب اشارت میرزا علی ، بطلب ملکشاه غازی لواسانی فرستاده آوردند.[۱]»

ونیز: «... میرزاعلی... نزد سلطان‌هاشم وملوك‌رستمدارفرستاد، وملك‌اشرف وملکشاه غازی لواسانی... جمع آمدند...[۲]» ۵

ونیز:«... کیامحمد کیا ازمنزل‌جنگ عنان‌گردانیده درپی ملکشاه غازی‌رفت، و باتفاق متوجه لواسان شدند ، واز آنجا بکلاره رستاق، واز آنجا به تنکابن سعادت خدمت سلطان‌هاشم را دریافت...[۳]»

ظاهراً وی همان‌کس است که نامش بر روی صندوق متبرّك بقعهٔ امامزاده یحیی در طهران ، بازمانده از سال ۸۹۵ ، بدین صورت دیده می‌شود : ۱۰

«قد امر بنحتِ هذا القبرخلاصةُ الملوك والسلاطین عضدُ الدولة ملکشاه‌غازی ایدّالله دولته ، ابن‌المرحوم [ال]مغفور ملك شاهرخ نور قبره تقرّ باالی‌الله[۴].»

بدین قرار پدر وی ملك شاهرخ نام‌داشته وتواند بود که بقرینه کلمه «ملك» صاحب سمتی نیز بوده است

برطبق نقل‌مرعشی درتاریخ‌گیلان ودیلمستان درسال ۸۶۷هجری میرزا شهرخ نامی‌دردیلمان‌حکومت‌داشت، ولی‌معلوم نیست که همین‌ملك‌شاهرخ‌است، ویادیگری است . ۱۵

اینکه برخی از ارباب قلم بقرینهٔ «ملك شاهرخ» این ملك شاه را فرزند شاهرخ تیموری پنداشته‌اند ، بهیچ روی روبی در صواب ندارد ، زیرا گذشته از

---

(۱) تاریخ خانی ، ص ۹۱ س ۶ .

(۲) تاریخ خانی ، ص ۹۴ س ۱۶ .

(۳) تاریخ خانی ، ص ۹۳ س ۳ .

(۴) برای اطلاع دراین‌باب، رك: اطلاعات‌ماهانه سال‌چهارم شمارهٔ۶ (۴۲)، شهریور ۱۳۳۰، ص ۲۴ مقالهٔ دانشمندآقای سید محمد تقی مصطفوی دربارهٔ امامزاده یحیی .

(۵) تاریخ گیلان مرعشی، ص ۲۹۱ س ۳ .

اینکه ازسال فوت شاهرخ تیموری تا این تاریخ بالغ برچهل و پنج سال می گذرد، و ری مدتها پیش از تصرف خاندان تیموری بیرون رفته باختیار قراقوینلوها و سپس آق‌قوینلوها درآمده بود، درهیچیك از کتب تاریخی فرزندی بنام ملکشاه غازی به شاهرخ تیموری نسبت داده نشده.

ملکشاه غازی راجزملك مظفر ــ که درسابق بنامش اشارت‌رفت ــ برادر دیگری نیز بنام ملك کیخسرو بوده است[1].

منصوربن‌حسین آبی، وزیر رازی:

وی امامی‌وازعالمان ادب وتاریخ آن دیار است، ومتقلّد مشاغل‌بزرگ‌بود، وبا صاحب عباد مصاحبت‌داشت، ومجدالدوله وی‌را وزیرخویش‌گردانید[2]. مجملی از احوال وی درمجلد نخستین کتاب حاضر ص۳-۵ گذشت. برادر وی ابومنصور محمد نیز ازعظماء کاتبان، ودر طبرستان وزیرملك آن حدود بود[3].

منصوربن عباس، ابوالحسین رازی:

وی شیعی واز اصحاب حضرت جواد امام محمد تقی، و حضرت هادی امام علی‌النقی علیهما السلام بود. دربغداد بباب‌الکوفه خانه داشت. ویرا مضطرب‌الامر دانسته‌اند. کتاب نوادر کبیر را تألیف کرد. احمد بن ما بنداذ وبرقی از وی روایت کنند[4].

منصور بن علی، استاد منطقی رازی:

منطقی‌مانند بُندار وغضائری از ری‌برخاسته، واین‌هرسه‌تن باآل‌بویه‌همزمان ومداح آن خاندان بوده‌اند[5].

---

(۱) تاریخ خانی، ص ۹۲ س ۸. برای اطلاع بیشتر باحوال ملکشاه غازی، رك: تاریخ خانی، ص ۷۲-۷۵، و ص ۹۱-۹۴.

(۲) الاعلام زرکلی، ج ۸ ص ۲۳۷؛ مقدمهٔ نقض، ص ۴۴ س ۲۳.

(۳) معجم‌البلدان، ج ۱ ص ۵۷ س آخر.

(۴) منهج‌المقال، ص ۳۴۶ س ۶؛ نقدالرجال، ص ۳۵۴ س ۱۶ ستون چپ.

(۵) چهار مقاله، ص ۴۵ س ۲.

منطقی مدّاح فخرالدولهٔ دیلمی بود، و با صاحب اسماعیل بن عبّاد نیز مناسباتی داشت، و در حضرت وی اشعاری عربی و فارسی دارد، و در این هر دو نوع صاحب قدرت بود. منطقی در دوازده سالگی به استاد بدیع الزمان همدانی رسید و کسب کمالات کرد.

وی گاه منطقی و دیگرگاه منصور تخلص می کرد. بنا بتحقیق استاد دکتر معین ۵ در تعلیقات چهارمقاله، در تذکره‌ها ۴۸ بیت بنام او ثبت افتاده است[۱]. ابیاتی از وی در حدائق السحر و المعجم باستشهاد درج آمده[۲].

موسی بن محمد رازی:

وی فقیه و شافعی مذهب بود، و بسال ۷۳۰ درگذشت[۳].

موسی بن نصیر، ابوسهل فقیه رازی:

۱۰ وی‌را با محمد بن حسن شیبانی مصاحبت بود، از آثارش کتاب الشفعه، و کتاب المخارج است[۴].

حرف ن

ناصر بن مهدی بن حمزه، وزیر ابوالحسن نصیرالدین رازی:

وی از جانب نقیب مرتضی عزّالدین یحیی نیابت نقابت بلاد عجم داشت، ۱۵ و پس از قتل عزالدین یحیی، بسال ۵۹۱ ببغداد رفت، و وزارت الناصر لدین الله خلیفهٔ عباسی را متقلّد گردید، و بعد از نیل بوزارت نقابت طالبیان را بشرف الدین محمد پسر عزالدین یحیی داد. وی فاضلی محتشم و حسن الصورة و مهیب بود. اصل ناصر از مازندران و منشأش ری بود[۵].

(۱) لباب الالباب، ج ۲ ص ۱۶ س ۱۹ ببعد؛ حدائق السحر، حواشی و توضیحات، ص ۹۱ س ۸؛ چهارمقاله، تعلیقات، ص ۱۴۱ ص ۱۴؛ مجمع الفصحا، بخش ۳ ص ۱۱۸۰ س ۱۰؛ صاحب بن عباد، ص ۱۳۵، ۱۳۶.

(۲) حدائق السحر، ص ۴، ۴۷، ۸۳؛ المعجم فی معاییر اشعار العجم، ص ۲۳۰، ۲۵۱.

(۳) هدیة العارفین، ج ۲ ص ۴۷۹ س ۲۰؛ معجم المؤلفین، ج ۱۳ ص ۴۵.

(۴) معجم المؤلفین، ج ۱۳ ص ۴۹.

(۵) ابن اثیر، ج ۹ ص ۲۳۶ س ۲۸؛ دیوان قوامی رازی، تعلیقات، ص ۲۱۳، ۲۳۴.

شیخ نجم‌الدین، معروف بدایهٔ رازی:

نام وی‌را عبدالله‌بن محمدبن‌شاهاور نوشته‌اند[1]. وی از اصحاب شیخ‌نجم‌الدین کبری[2]، و تربیت‌یافتگان مکتب‌شیخ مجدالدین بود. گویند که در کشف حقایق قوّت وقدرتی داشت. درواقعهٔ چنگیزی ازخوارزم بیرون آمد وبروم رفت. اورا بامولانا جلال‌الدین وشیخ صدرالدین قونیوی اتفاق مصاحبت افتاد.

نوشته‌اند که وقتی هرسه در مجلسی جمع بودند و نماز شام قائم شد، و امامت نجم‌الدین‌را بود، ودر هردو رکعت سورهٔ قل‌یاایّها‌الکافرون بخواند. پس‌از فراغ ازنماز مولانا جلال‌الدین بروجه طیبت شیخ صدرالدین راگفت که: ظاهراً این سوره را یکبار برای شما خواند ویکبار برای ما.

وی صاحب مرصادالعباد و تفسیر بحرالحقایق است؛ ازوست:

شمع ارچه چو من داغ جدایی دارد با گریه و سوز آشنایی دارد
سر رشتهٔ شمع به که سر رشتهٔ من کان رشته سری بروشنایی دارد

وفاتش‌بسال۶۵۴اتفاق افتاد، وگفته‌اند که قبرش درشونیزیهٔ بغداد بیرون مقبرهٔ سری سقطی و شیخ جنید واقع بود[3]. قول نجم‌الدین در باب شمارهٔ مقتولان ری بدست چنگیزیان درمجلد حاضرص۲۱۴ مذکور افتاد. هدایت وی‌را طهرانی‌دانسته است[4].

---

(۱) معجم‌المؤلفین، ج ۶ ص ۱۲۲.

(۲) وی احمدبن عمرصوفی خوارزمی است. گفته‌اند: چون همواره درمباحثات علمی غلبه ویرا بود، بدین‌سبب طامهٔ کبری لقب گرفت، که بتلخیص‌کبری گفتند: هدیةالاحباب، ص ۲۵۳، ۲۵۴.

(۳) نفحات‌الانس، ص۴۳۵ س ۲ ببعد؛ هفت‌اقلیم، ج ۳ص۱۰ س ۲ ببعد؛ آتشکدهٔ آذر، ج ۳ ص ۱۱۱۳ س آخر.

(۴) ریاض‌العارفین هدایت، ص ۲۴۸ س ۲۱.

نحاس[۱]، ابوالمعالی رازی:

دولتشاه سمرقندی نام ویرا درتذکره ذکر کرده، و اورا ازشاعران زمان سلطان غیاث‌الدین ابوالفتح محمدبن‌ملکشاه دانسته، وازمعاصران ابوالمفاخررازی[۲] ومنجیك وشبل‌الدوله شمرده‌است[۳]. جوینی درجهانگشا به رازی‌بودن وی تصریح کرده‌است[۴].

مرحوم عباس اقبال آشتیانی ویرا بادهخدا ابوالمعالی رازی[۵] یکی‌دانسته، ودر حواشی واضافات حدائق‌السحر چنین‌گفته :

«بعقیدهٔ نگارنده این‌ابوالمعالی‌نحّاس رازی که درهمان‌زمان دهخداابوالمعالی رازی می‌زیسته با اویکی‌است، وتذکره نویسان متأخراین دو ابوالمعـالی را دونفر شمرده واحوال واشعارآنها را مخلوط نموده ، وشرح و تفصیلهای نامربوط در این باب ذکر کرده‌اند...»

وی سپس بذکر دلائلی می‌پردازدکه ملخّص آنها چنین است :

«۱- از ابوالمعالی‌نحّاس درکتب‌قدیم چون‌چهارمقاله وحدائق‌السحروالمعجم ولباب‌الالباب ذکری‌نیست، واول‌بارکه نام اومستقلاً درتذکره‌ها آمده درهفت اقلیم امین احمد رازی است، که معلوم نیست به چه سندی او را در ذیل‌شعرای اصفهـان آورده[۶].

۲- جوینی‌صریحاً ابوالمعالی‌نحّاس را رازی می‌نویسد، وبعید بنظرمی آید که دونفرشاعر ابوالمعالی نام هردو ازاهل ری دریك زمان دردستگاه‌سلاجقه بـاشند، و نظامی‌عروضی وعوفی فقط بذکر یکنفرازآنها، آن‌هم مطلقاً باسم بلمعالی‌رازی بدون

---

(۱) تخلص این شاعر رانحاس‌باحاء مهمله‌ونخاس باخاء معجمه هردو ضبط کرده‌اند: وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی ، ص ۲۸۶ ذیل ۱ .

(۲) مجلد حاضر، ص۲۷۵.

(۳) تذکرهٔ دولتشاه ، ص ۸۸ س ۷ .

(۴) جهانگشا ، بتصحیح مرحوم قزوینی ، ج ۲ ص ۲ .

(۵) مجلد حاضر ، ص ۳۰۳ .

(۶) رك : هفت اقلیم ، ج ۲ ص ۳۵۸ س ۳ .

ذکر قیدی که یکی را ازدیگری جدا کند اکتفا کنند، واز دیگری نام نبرند.

۳- اشعاری که باسم ابوالمعالی نحّاس یادداشت شده، باسم دهخدا ابوالمعالی رازی هم ثبت است، واز آن جمله است قطعهٔ ذیل :

هـوا بطبع لیطف تـو نسبتی دارد

۵ از این سبب مددجان خلق گشت هوا ..، الخ[۱]»

این بود ملخصّ قول مرحوم اقبال . درحـدائق‌السحر در مواردی به ابیاتی از بلمعالی رازی استشهاد رفته، وصاحب‌المعجم نیز عین همان شواهد را آورده‌است[۲].

نصر بن ابی ناصر رازی :

رافعی نام وی را درالتدوین ذکر کرده است، وابوالحسن قطان ازوی‌روایت ۱۰ کند[۳].

نصر بن مهدی‌بن نصر بن مهدی، ابوالفتح ونکی رازی :

وی ازسادات دانشمند ونك، و ولادتش بسال ۴۷۸ در ری ، و زیدی مذهب بود. نصر ازابوالفضل یحیی‌بن حسین علوی زیدی استماع حدیث کرد[۴].

علی بن‌محمدبن نصر بن‌مهدی ونکی نسّابه مذکور در لباب‌الانساب[۵] نیزاز ۱۵ منسوبان وی بوده است .

نصیر بن ابی‌نصیر رازی:

نُصَیر از ادیبان ونحودانان بزرگ ری بود ، واصمعی و ابوزید انصـاری را

---

(۱) حدائق‌السحر، حواشی و توضیحات، ص ۱۲۰ - ۱۲۴.

(۲) حدائق‌السحر، صحائف ۳۴، ۳۵ ، ۵۶ ؛ المعجم ، صحائف ۲۲۲،۲۸۳،۳۰۴.

(۳) التدوین ، ص ۵۰۹ س ۲۳ .

(۴) الانساب سمعانی ، ورق ۵۸۶ص ۱ س ۱۶ ببعد ؛ مجلهٔ یادگار ، سال اول‌شمارهٔ دوم ص ۱۶ که اشتباهاً درآن سال ولادت ، سال وفات ذکر شده .

(۵) اوائل لباب‌الانساب بیهقی، در عنوان «فی‌ذکرمن‌صنف فی‌علم‌الانساب‌فی‌البلدان»؛ نیز درهمین کتاب تحت‌عنوان «فصل‌فی‌انساب النسابین من آل رسول‌الله (ص)» در ذیل عنوان «نسابة‌الری» .

بدید ، وباکسائی نحوی مصاحبت داشت و این فن را از وی بیـاموخت؛ قفطی در انباه‌الرواة گفته:

«کان عَلاَّمَةً نحویّاً ، جالس‌الکسائیّ ، واخذ عنه‌النحوَ ، و قرأَ علیه‌القرانَ . وله مؤلفاتٌ حِسان، سمعها منه أبوالهیثم الرازیّ ، رواها عنه بهراة، وکان نُصَیرصدوقَ اللّهجة، کثیرَالأدب، حافظاً. وقدرأی الأصمعیّ ، وأبازید الأنصاریّ وسمع‌منهما[1].» ۵

وی بسال ۲۴۰ ه‍ . درگذشت[2].

مولانا نظام رازی :

وی ازجملهٔ حفّاظ آستانهٔ حضرت عبدالعظیم دراوائل عهدصفویان بود، ودر کتیبه نویسی دستی داشت؛ این بیت اوراست :

چگونه بادگران‌بینمش؟!که نپسندم غبار غیر ز غیرت بگرد دامانش[3] ۱۰

نعمان رازی :

وی شیعی و از اصحاب حضرت صادق علیه‌السلام بوده‌است[4].

امیرنورالله رازی :

وی پدر امیر عنایت‌الله[5] رازی شاعر ومتولی امامزادهٔ عـالی مقدار حضرت عبدالعظیم است، که بهمان‌خدمت اشتغال داشت ، و شعر نیز می‌سرود؛ این مطلع از اوست : ۱۵

دست رقیب داشت بدست آن نگـار مست

خندان ز من‌گشت و ، مرا گریه داد دست[6]

(۱) انباه‌الرواة ، ج ۳ ص ۳۴۷ س ۷ .

(۲) بغیة‌الوعاة، ص ۴۰۴ س۱۹ ؛ شذرات‌الذهب، ج۲ ص ۹۵ س ۱۵ ؛ معجم‌المؤلفین، ج ۱۳ ص ۱۰۰ .

(۳) تحفهٔ سامی، ص۱۷۸ س۳.

(۴) منهج‌المقال ، ص ۳۵۳ س ۲۹ .

(۵) رك : مجلد حاضر، ص ۳۳۸ .

(۶) تحفهٔ سامی، ص ۴۱ س ۱۷ .

نیستی رازی :

وی نیز ازشاعران اوائل دورهٔ صفویان ری بوده ؛ و این مطلع او راست :

بی لب لعلت ببزمی جـام نتوانم گرفت

بی تو ای آرام جان! آرام نتوانم گرفت[1]

۵ **حرف و**

مولانا وصلی رازی :

وی‌نیز دراوائل عهدصفویان ازمحلّهٔ ساران قصبهٔ طهران برخاست، وبزرگ زادهٔ آن محلّت بود؛ این مطلع ازوست :

ناز کم‌کن به تبسم مکش ای یـار مرا

۱۰ پیش اغیار مکن بهر خدا خوار مرا[2]

وفائی رازی :

وی ازجمله مریدان نوربخشیّه بود[3] ، وخویشتن را در نظرمـردم بلند مرتبه می‌نمود، وشعر می‌گفت؛ این مطلع ازوست:

ای‌که گوئی بمن : آن عـارض زیبا منگر

۱۵ عاشقم عـاشق ، از آن رو نکنم قطع نظر[4]

ولیدبن ابان ضبی رازی :

وی ازاصحاب حضرت امام‌رضا علیه‌السلام بوده است[5].

حرف هـ

هبةالله بن حسن‌بن منصور، ابوالقاسم رازی :

۲۰ وی طبری‌الاصل وبه‌لالکائی‌معروف بوده،وببغداد رفت و آنجارا وطن‌گرفت، ازعیسی بن علی‌بن عیسی وزیر، و ابوطاهر مخلص و دیگران استماع حدیث‌کرد ،

(۱) تحفهٔ سامی ، ص ۱۶۳ س ۱ .

(۲) تحفهٔ سامی ، ص ۱۶۲ ص ۸ .

(۳) رك : مجلد حاضر، ص ۳۸۸،۳۸۷ .

(۴) تحفهٔ سامی، ص ۱۶۳ س ۷ .

(۵) منهج‌المقال ، ص ۳۵۶ س ۷ ؛ نقدالرجال ، ص ۳۶۴ س ۱۵ ستون راست .

ونیز در ری ازجعفربن عبدالله فناکی وعلی بن محمدبن عمرقصار حدیث شنید . خطیب بغداد ازوی روایت نوشت. وی بسال ۴۱۸ در دینور درگذشت. از آثارش مذاهب اهل السنة وکتاب رجال الصحابه و غیر اینهاست[۱].

هدایت الله رازی :

وی ازسرایندگان وتاجران ولایت ری دراوائل عهد صفویان بود؛ واین مطلع ازوست :

بحال من نظری کن که عاشق زارم   غریب وخسته دل وناتوان وبیمارم[۲]

هشام بن عبدالله رازی :

وی فقیه حنفی وازعالمان بنام ری بوده است، ودروازهٔ هشام آن شهر- که درمشرق قرار داشته و از آنجا بخراسان می رفته اند - ظاهراً بنام اوست . نبذی از احوال وی درمجلد اول کتاب حاضر ص ۲۶۱-۲۶۳ درشرح دروازهٔ هشام، و۴۳۴،۴۳۷ درذکر گورخانهٔ شیبانی وهشام در ری ثبت افتاده است[۳].

هشام بن مثنی رازی :

وی ازشیعیان ری واز اصحاب حضرت صادق علیه السلام بوده است[۴].

همدمی رازی :

وی ازگویندگان قصبهٔ طهران دراوائل عهد صفویان بود، وبه عصاری اشتغال داشت؛ این مطلع ازوست:

آه کز دیدن او گریه برآورد مرا   آخر این گریه بلائی بسرآورد مرا[۵]

---

(۱) تاریخ بغداد ، ج ۱۴ ص ۷۰ س ۱۲ ؛ معجم المؤلفین ، ج ۱۳ ص ۱۳۶ .

(۲) تحفهٔ سامی ، ص ۱۷۷ س ۱۵ .

(۳) نیز، رك: الکنی والاسماء دولابی، ج۲ ص۱۴۲ س آخر؛ تذکرة الحفاظ، ج ۱ ص ۳۵۱ س ۳؛ الاعلام زرکلی، ج ۹ ص ۸۵.

(۴) منهج المقال ، ص ۳۶۷ س ۱۹ ؛ نقدالرجال ، ص ۳۶۹ س ۴ ستون چپ ؛ جنة النعیم ، ص ۵۲۴ س ۱۰ .

(۵) تحفهٔ سامی ، ص ۱۶۴ س ۲ .

حرف ی

یارعلی طهرانی :

وی نیز در آغاز دورهٔ صفویه ازطهران برخاست، و دراوائل‌حال‌بشیراز رفت و دیرگاهی به اکتساب فضائل سرگرم بود، ودر طب وقوفی بهمرسانید و بمعالجت پرداخت ، وشعر نیز می‌گفت ؛ این‌مطلع ازوست :

ای دل روش عشق زپروانه بیاموز   جان‌دادن‌از آن عاشق‌دیوانه بیاموز[۱]

یحیی بن ابی بکر، ضریر رازی:

وی ازرجال شیعه واز اصحاب امام هادی علیه‌السلام بود ، وبه‌ضریرشهرت داشت[۲].

یحیی بن ابی‌العلاء رازی :

وی از اصحاب حضرت امام باقر علیه‌السلام بود، وصاحب کتابست[۳].

یحیی بن ضریس رازی :

ابن‌ضُرَیس ازقاضیان قرون‌نخستین‌ری بوده است، ودرهمان شهر درگذشت[۴].

یحیی بن محمدبن علی‌بن مطهر، عزالدین ابوالقاسم مرتضی‌رازی :

وی پس ازپدر نقابت طالبیه ری وقم وآمل را بعهده داشت، و سیدی عالم و فاضل وبزرگوار بود. وی را ازپدر روایات احادیث بوده است، او وپدرش محمدبن علی‌بن مطهر قمی از رجال بسیار معروف و مشهور خاندان بزرگ نقباء ری از

---

(۱) تحفهٔ سامی ، ص ۱۳۷ س ۲ .

(۲) منهج‌المقال، ص۳۶۹ س۸ ؛ نقدالرجال، ص۳۷۱ س۷ ستون راست؛ جنة‌النعیم ، ص ۵۲۴ س ۱۱ .

(۳) معالم‌العلماء ، ص۱۱۷ س ماقبل‌آخر ؛منهج‌المقال، ص ۳۶۹ س ۱۳؛ جنة‌النعیم، ص ۵۲۴ س ۱۲ .

(۴) الطبقات الکبری‌لابن‌سعد، ج۷ ص۳۸۰ س۸. ذکر وی درفتوح‌البلدان بلاذری، ص ۳۱۹ س ۴ نیز بچشم می‌خورد ، که‌بکربن‌هیثم از وی در باب نقض عهد مردم ری پس‌از فتح نخستین‌آن شهر وگشودن‌آن درآخرین بار بدست قرظة بن‌کعب انصاری مذکور درص ۱۱۹ مجلد حاضر ، مطالبی نقل می کند .

خاندانهای قدیم وشریف وبیوت نجیب واصیل شیعه بوده‌اند. عزالدین یحیی بدست علاءالدین تکش خوارزمشاه شهید گردید، وفرزندانش به بغداد منتقل شدند[۱].

یحیی بن‌معاذ، ابوزکریا رازی:

وی از زهاد وصوفیان بنام، وازطبقهٔ اُولای اهل طریقت است. باولقب واعظ دادند؛ از یوسف‌بن حسین رازی نقل کرده‌اند که گفت: ۵

«درصد وبیست شهر رفته‌ام بدیدار علما وحکما ومشایخ، هیچکس ندیده‌ام قادرتر برسخن چون یحیی معاذ رازی[۲].»

قزوینی در آثارالبلاد آورده:

«کان شیخ الوقت وصاحب اللّسان فی الوعظ والقبول عندالنّاس[۳].»

گفته‌اند: از مشایخ نخستین کس که برمنبر رفت او بود، این‌معنی در کشف‌ ۱۰ المحجوب بدین صورت درج آمده:

«نخست کس ازمشایخ این‌طایفه ازپس خلفاء راشدین که برمنبر شد او بود[۴].»

ویرا درحقیقت رجاءگامی استوار بود، و هجویری (بنقل ازحصری) و شیخ عطّار این مهم را بدین مفهوم گفته‌اند:

«خداوند تعالی را دویحیی بود: یکی از انبیاء و دیگر از اولیاء، یحیی بن ۱۵ زکریا علیه‌السلام طریق‌خوف‌را چنان سپرد که (همه صدیقان بخوف او ازفلاح‌خود نومید گشتند، ویحیی بن‌معاذ طریق رجا را چنان سلوک کرد که[۵]) دست همه مدّعیان

(۱) فهرست منتجب‌الدین، نسخهٔ خطی، ورق ۱۸ ص ۲ س ۶. نیز برای اطلاع به احوال پدرش به دیوان قوامی، تعلیقات، ص ۱۹۳ - ۲۱۲، وجهة احوال خودش، ص۲۱۲- ۲۲۴ رجوع شود.

(۲) طبقات الصوفیهٔ انصاری، ص ۸۵ س ماقبل آخر؛ نفحات الانس‌جامی، ص ۵۵ س ۱۱.

(۳) آثار البلاد، ص ۳۸۱ س ۱۲.

(۴) کشف‌المحجوب هجویری، ص ۱۱۲ س ۲۱؛ تذکرة الاولیاء، ج ۱ ص ۲۶۶ س ۱۸.

(۵) مفهوم عبارت بین‌الهلالین ازکشف‌المحجوب ساقط است.

برجاء فروبست. گفتند : حال یحیی بن زکریا علیه‌السلام معلوم است، حال این یحیی چگونه بود؟ گفت: بمن رسیده است که هرگز وی‌را جاهلیّت نبود، و بـراو کبیره‌ای نرفت؛ واندر معاملت وبرزش جدّی تمام داشت که کسی طاقت آن نداشت، اصحاب گفتند : ایّها الشیخ ! مقامت مقام رجاست ومعاملتت معاملت خائفان ؟ گفت: بدان ای‌پسر که ترك عبودیّت ضلالت بود، وخوف ورجاء دوقائمهٔ ایمانند (محال باشد که کسی بورزش رکنی‌از ارکان ایمان بضلالت افتد[1])، خائف عبادت کند ترس قطعیّت را وراجی امید وصلت‌را، تاعبادت موجودنباشد نه‌خوف درست آید نه رجاء، وچون عبادت حاصل آید این‌خوف‌ورجاء بجمله عبارتی‌بود، و آنجاکه عبادت باید عبارت هیچ سود ندارد[2].»

خواجه عبدالله انصاری هروی درطبقات‌الصوفیه آورده :

«شیخ‌الاسلام گفت کی : فرایحیی معاذ گفتند کی: قومی اندکی می گویند کی ما بجائی رسیده‌ایم، که مارا نماز نباید کرد. گفت: بگو رسیده‌اند، بسقررسیده‌اند[3].»

یحیی‌را دربیان معرفت سخنان بلند بسیار است، که شیخ عطار پاره‌ای از آنها را درتذکرة‌الاولیاء بیاورده است[4]. وی صاحب تصانیف وسخنان موزون است ، در کشف‌المحجوب است :

«وی را اندرین‌تصانیف بسیارست،ونکت واشارات بدیع...[5]»

یحیی‌را درری وام بسیاربرآمد، که برغازیان وحاجیان وفقرا وعلما وصوفیان صرف کرده‌بود،داینان مطالبه کردند، پس‌راه‌خراسان درپیش گرفت، چون ببلخ‌رسید بخواهش‌مردم‌مدتی آنجاسخن گفت وایشان‌را پند داد، وصدهزاردرم‌سیم ویرا فراهم آمد . از آنجا بازگشت تا بری برود و وام بگـزارد ، امـا دزدان راهش بزدند و سیمش‌بستدند وبعد ـ بنقل‌عطار ـ بهرات‌رفت‌وهفت شترواز نقره ویرافراهم‌شد، وچون

(۱) مفهوم عبارت بین‌الهلالین از کشف‌المحجوب ساقط است.

(۲) کشف المحجوب ، ص ۱۱۲ س ۱۲ ؛ تذکرة‌الاولیاء ، ج ۱ ص ۲۶۶ س ۸ .

(۳) طبقات‌الصوفیهٔ انصاری ، ص ۸۶ س ۳ ؛ نفحات الانس جامی ، ص ۵۵ س ۲۳ .

(۴) تذکرة‌الاولیاء ، ج ۱ ص ۲۶۶ ـ ۲۷۷ . نیز ، رك : شرح رسالهٔ قشریه ، ص ۱۱۵-۱۱۹ .

(۵) کشف‌المحجوب ، ص ۱۱۲ س ۲۱ .

به‌نیشابور رسید در آنجا در جمادی‌الأولی سال ۲۵۸ در گذشت ، ودرمقبرهٔ باب معمر مدفون شد ، و وصیت کرد که مال را بغریمان دهند[۱].

یحیی بن معلی بن منصور ، ابوزکریا رازی :

وی را ابوعوانه نیزگفته‌اند. ازپدر خویش وابوسلمه تبوذکی استماع حدیث کرد ، واسماعیل بن فضل بلخی وعباس بن علی نسائی ودیگران ازو روایت کنند ، ۵ یحیی دربغداد ساکن بود[۲].

یعقوب بن اسحق کلینی رازی :

وی پدر عالم بزرگ شیعی مذهب ، ودانشمند نحریر بی‌نظیر محمدبن یعقوب صاحب کافی است ، که بفضیلت وتقوی مشهور بوده است . قبرش در کُلَیْن از قراء فشاپویه است[۳]. ۱۰

یعقوب بن محمد، ابویوسف رازی:

وی را درعلم حساب تسلط بود . از آثارش الجوامع فی‌الحساب ، حساب الخطأین وغیر اینهاست . وی درقرن سوم هجری می‌زیست[۴].

یوسف بن حسین بن علی بن یعقوب ، زاهد ابویعقوب رازی :

وی را ازکبار ائمه ومشایخ عصر خویش وازطبقهٔ ثانیه دانسته‌اند[۵]، که بانواع ۱۵

(۱) کشف‌المحجوب، ص۱۱۳؛ تاریخ‌بغداد، ج۱۴ ص۲۰۸؛ طبقات‌الصوفیهٔ انصاری، ص ۸۵ س ۹ ؛ آثارالبلاد قزوینی، ص ۳۸۲ ؛ تذکرةالاولیاء ، ج ۱ ص ۲۷۷؛ ابن‌خلکان، طبع۱۲۸۴، ج۲ ص۳۶۵؛ تاریخ نیشابور، ص۱۴۵، وص ۱۴۹، و ص۱۵۲؛ طبقات‌الکبری شعرانی ، ج ۱ ص۶۹ ؛ العبر ،ج ۲ ص ۱۷ س ۱۳ ؛ نفحات الانس ، ص ۵۶؛ شرح رسالهٔ قشریه، ص ۱۱۷؛ ابن‌اثیر ،ج ۵ ص ۳۶۷ س ۱۳؛ هفت اقلیم، ج ۳ ص ۷؛ الاعلام‌زرکلی، ج ۹ ص ۲۱۸ ؛ معجم‌المؤلفین ، ج ۱۳ ص ۲۳۲ ؛ مطلع‌الشمس ، ج ۳ ص ۱۵۰ و۱۵۱ .

(۲) تاریخ بغداد ، ج ۱۴ ص ۲۱۲ س ۱۶ .

(۳) جنة‌النعیم ، ص ۵۱۵ ، ۵۱۶ ؛ سفینة‌البحار ، ج ۲ ص ۴۹۵ س ۳ .

(۴) ترجمهٔ الفهرست ابن‌ندیم ، ص ۵۰۴ س۲ ؛ معجم‌المؤلفین ، ج ۱۳ ص ۲۵۲ .

(۵)طبقات الصوفیه انصاری، س ۲۲۰ س ۹ ؛ نفحات الانس ، ص ۹۷س۱۱؛ شذرات الذهب ، ج ۲ ص ۲۴۵ .

علوم ظاهری وباطنی آراسته، وشیخ ری وامام جبال‌ومقتدای این‌طایفه بود. اوطریق ملامت داشت و مردم را برخود می‌شورانید ، و قبول ایشان را برخویشتن ویران می‌ساخت ، وخودرا ازچشمها می‌افکند ، و در اسقاط تصنّع نظیر نداشت ، زبانش دربیان معارف واسرار سخت گویا بود، بابسیاری ازمشایخ صحبت داشت، شاگرد ۵ ذوالنون مصری‌است، وبا ابوتراب نخشبی‌ویحیی‌بن معاذ رازی وغیر ایشان‌مصاحبت کرد، درسفر رفیق ابوسعید خرّاز بود. وی‌را باجنید مکاتباتی نیکوست. عمری‌دراز بیافت. فوت وی بسال۳۰۳ یا۳۰۴ واقع شد. ازاحمد حنبل و دُحَیم وغیرهماروایت کند[۱].

یوسف‌بن محمود بن محمد، عزالدین طهرانی رازی :

۱۰ وی از طبقهٔ فقها بوده است . از مؤلفاتش شرح کنز الدقائق فی فروع‌الفقه الحنفی است که بسال ۷۷۳ هجری درقاهره از تألیف آن فراغ یافت[۲].

شهر ری ـ این مهد معارف اسلامی ـ را عالمانی بنام ازطایفهٔ نسوان نیز بوده است، که نام برخی ازآنها درمنابع بچشم می‌خورد، ازآن جمله است :

فاطمة بنت محمدبن حسین رازی :

۱۵ وی ازمشایخ ابن‌جوزی است، ودراعلام‌النساء مذکور است :

«فاطمة ... محدّثة سمع منها عبدالرحمن‌بن الجوزی، یوم‌الخمیس فی ۱۰ جمادی الاخرة سنة ۵۲۰ ه .[۳]»

این بود اشارتی به‌احوال رجال عمدهٔ ری با ایجازی تمام؛ وچنانکه درآغاز این مبحث یادکرده آمد، اختصار را از ذکر رجالی که بیان احوال ایشان ارتباطی

---

(۱) طبقات‌الصوفیهٔ سلمی، ص۱۸۵ ؛ تاریخ بغداد ، ج ۱۴ ص ۳۱۴ ؛ طبقات‌الکبری شعرانی ، ج۱ص ۷۷؛ کشف المحجوب ، ص ۱۲۴؛ تذکرةالاولیاء ، ج ۱ ص۲۸۰؛ ابن‌اثیر ج ۶ ص ۱۵۷ س ماقبل‌آخر ؛ العبر ، ج ۲ ص ۱۲۸ ؛ شرح رسالهٔ قشیریه، ص ۱۶۷؛هفت اقلیم ، ج ۳ ص ۸ .

(۲) معجم‌المؤلفین ، ج ۱۳ ص ۳۳۴ .

(۳) اعلام‌النساء، ج۴ص۱۰۰ س‌ماقبل‌آخر، بنقل از «مشیخةابن‌الجوزی. مخطوط».

بدون شدّت بـاری پیدا می کند، همچون وزیـر ابوالفضل بن العمید[۱] قمی و پسرش ابوالفتح[۲]؛ ویا بزرگانی که از ری دیدن کرده‌اند، همانند سعید بن جُبَیر[۳] و ابـن‌سینا حکیم‌معروف[۴] وابوطالب مأمونی[۵] وابوحیان توحیدی[۶] وبدیع‌الزمان همدانی[۷] وصدها تن امثال ایشان خود داری رفت .

فصل پنجم

5

درگذشتگان و مدفونان در ری از رجال دیگر بلاد :

شهر بزرگ‌ری ازدیرباز تاپایان‌روزگار آبادی، بسبب‌شهرت‌واهمیت‌وتاثیری که درفرهنگ وتجارت‌وسیاست جهان داشت، همواره مرکزرجال و محطّ رحال بود، و بزرگان زمان ازهرسو بدانجا روی می‌نهادند، که شرح پاره‌ای ازآنها را درصحائف تاریخ وکتب رجال مطالعه توان‌کرد. دراین فصل با اختصاری تمام بذکرگروهی‌از بزرگان‌که ایشانرا درآن شهر مرگ در رسیده ، ویا مدفنشان آنجا بوده می‌پردازد.

10

الف- پیش‌ازاسلام:

ازاین عهد دراین باب اطلاعی بدست نیست ، و ظاهراً گویا استخوان هرمز

---

(۱) تجاب‌السلف ، ص ۲۲۵ س ۱۸ ، و منابع دیگر .

(۲) » » ص ۲۳۰ س ۱۵ . »

(۳) فتوح‌البلدان ، ص ۳۲۰ س ۱۰ .

(۴) چهار مقاله ، ص ۱۲۳ س ۱۶ ، تعلیقات چهار مقاله ، ص ۴۳۴ س ۳ ببعد ، مقدمهٔ چهارمقاله، ص‌هیجده س۱۳ ببعد؛ لب‌التواریخ نسخهٔ‌خطی، ص۹۴س‌آخر، نسخهٔ‌مطبوع ص ۹۷ س ۲۱ ؛ دستورالوزرا ، ص ۱۲۸ س ۱۶؛ کتابی درجغرافیا ؛ ص ۱۳۶ س ۸. بنقل استاد دکتر معین ، بنا بـر رسالهٔ سر گذشت ، قسمت اول کتاب قانون راشیخ در جرجان (حدود سال ۴۰۳) و قسمتی را در ری (حدود ۴۰۵) و بقیه را در همدان (بین ۴۰۵ و ۴۱۴) تصنیف کرده است : تعلیقات چهار مقاله، ص ۳۹۴ س ۱ .

(۵) کتاب صاحب عباد ، ص ۱۶۸ .

(۶) کتاب صاحب عباد ، ص ۷۶ - ۸۵ .

(۷) کتاب صاحب عباد ، ص ۱۷۸ - ۱۷۹ .

پسریزدگرد دوم ساسانی وسه‌تن از افراد خاندان وی درشهر ری نهـاده شده است ، وسند این‌قول درمجلد اول کتاب حاضرص۳۷۸، ۳۷۹ درج افتاده، و اعادت‌رانیازی نیست .

ب ـ دورهٔ اسلامی :

۵ در قرون اسلامی جمعی کثیر ازمعاریفی که به ری آمدند درآنجا درگذشتند ، ونیز تابوت گروهی از بزرگانرا پس ازمرگ جهة دفن ازدیگر نقـاط بدانجا منتقل کردند. این‌جمع ازتمام طبقات مردم آن عهد از فرزندان‌امامان و ذراری معصومان، وشاهان وشاهزادگان ورجال سیاسی، وفقیهان وعالمان وصوفیان بوده‌اند.

درکتاب‌منتقلة الطالبیّه تألیف نسّابه‌سیدابو اسماعیل ابراهیم بن عبدالله‌بن‌حسن، ۱۰ نام قریب شصت وپنج تن ازفاطمیان وعلویان وطالبیان[۱] ـ که ازبلاد خویش هجرت کرده وبتدریج تاحدود سالهای اواخر نیمهٔ اول واوائل نیمهٔ دوم قـرن پنجم به ری درآمده‌اند، ویا باصطلاح علماء رجال ورسم عرف ایشان «نزیل‌ری» بوده‌اند ـ درج افتاده[۲]، که از آن جمله‌اند حضرت عبدالعظیم وامامزاده طاهر وامامزاده عبدالله‌علیهم السلام . لکن چون احوال پاره‌ای ازایشان بدست نیست، ونیز مسلم نیست که‌همگی ۱۵ رادرشهرری مرگ در رسیده، ویادرآنجا مدفون‌شده‌باشند، ومدفنشان‌معلوم‌نیست، از

(۱) درعرف‌ارباب‌انساب ورجال، ساداتی که‌ازنسل‌حضرت‌امام‌حسن‌وحضرت‌امام‌حسین علیهما السلام باشند «فاطمی»، وساداتی که‌ازفرزندان آن‌دوامام ومحمدبن‌علی‌وعباس‌بن‌علی‌وعمر بن‌علی‌علیهم‌السلام باشند «علوی»، وآنها که ازنسل‌حضرت‌علی‌بن‌ابی‌طالب وجعفربن‌ابی‌طالب وعقیل‌بن‌ابی‌طالب علیهم‌السلام باشند «طالبی»، وآنها که‌ازذراری عبدالمطلب باشند«هاشمی»، و آنهاکه از سلالهٔ نضربن‌کنانه باشند « قرشی» ، و آنهاکه از نسل یعرب بـن‌قحطان هستند « عرب » خوانده می‌شوند : سرالانساب ابی‌نصر بخاری ، ص ۱ س ۲ . نضر بن‌کنانه را قریش‌خوانند : کتاب انساب ابن‌مهنا احمدبن علی‌بن‌حسین (شمارهٔ صفحهٔ ندارد).

(۲) منتقلة الطالبیه، نسخهٔ خطی ، صحائف ۷۳ـ۷۹. اینها غیرازآن دسته از سادات هستندکه بنواحی ری درآمده‌اند، و مدفن بسیاری ازآنها هنوز دردیه های اطراف ری‌بجا ومطاف و مزار است . نام هریك از دستهٔ اخیر درکتاب مذکور در ذکر نام آبادیهای ری که بترتیب حروف تهجی درج‌گردیده ثبت افتاده است .

این‌رو جز تنی چند، ازذکر نام بقیه خودداری می‌شود، وطالبان رابدان کتاب نفیس، و یا جنةالنعیم که مؤلف با فضیلت آن تمامی آن مطالب را نقل کرده رجوع باید کرد[1].

اینک ذکر این بزرگان:

ابراهیم بن احمد بن اسماعیل خواص، ابواسحق:

۵ وی ازعارفان بنام قرن سوم هجری است، که بسال ۲۹۱ هجری درجامع مهدی ری درگذشت، ذکر بقعهٔ وی ومختصری ازترجمهٔ احوالش درمجلد اول کتاب حاضر، درفصل مصاجع ومقابر، ص ۴۳۰-۴۳۴ ثبت افتاده است. مشایخ بزرگ از اطـراف واکناف برای زیارتش بدان بقعت روی می آوردند؛ صاحب النقض گفته:

«شیوخ مقدّم وپیران محتشم ازاقصی بلاد شام وحجاز ومغرب پای افزار در ۱۰ پای کرده هزار فرسنگ زمین می‌پیمایند، تا بزیارت شیخ بایزید بسطامی رسند، یـا بزیارت پیرمحمدالمقدسی، یا بزیارت بوبکر طاهران، یا ابراهیم خوّاص ...[2]»

ابراهیم بن احمد بن عبدالله بن محمد، ابواسحق مراغی:

وی درقزوین از ابراهیم معبّر ودیگران استماع حدیث کرد. درحـدود سال ۴۸۰ هجری در ری درگذشت[3].

۱۵ **ابراهیم بن حبیب فزاری، ابواسحق:**

وی منجم مخصوص منصوردوانیقی، وازریاضی‌دانان وحکیمان قرن دوم هجری بوده‌است. شمّتی ازاحوال اودرمجلد اول کتاب حاضر، ص ۴۴۳، ۴۴۴ درفصل مضاجع ومقابر، درذکر بقعهٔ وی درج گردیده است.

ابوالمظفر بن خجندی:

۲۰ وی بزرگ آل‌خجند بعصر خویش بود، وبقول ابن‌اثیر بسال ٤٩٦ هجری در

(۱) جنةالنعیم، ص ۴۹۸ - ۵۰۲، و امامزاده های اعمال ری، ص ۵۰۲، ۵۰۳.

(۲) النقض، ص ۶۴۴ س ۸. نیز، رك: تـاریخ بغداد، ج ۶ ص ۷ س ۸؛ طبقات الکبری شعرانی، ج ۱ ص ۸۳ س ۱۱.

(۳) التدوین، ص ۱۸۴ س ۵.

ری بدست مردی علوی مقتول و درجامع آنجا مدفون شد ، بحث دراین باب در مجلد اول کتاب حاضر، ص۴۴۴ گذشت .

احمدبن فارس بن زکریابن محمدبن حبیب، ابوالحسین قزوینی :

وی در علوم مختلف زمان تسلط داشت ، امّا شهرتش بیشتر در لغت بوده است. او را جهة تعلیم مجدالدولة‌بن فخرالدوله بری بردند، و صاحب عباد او را بزرگ می‌داشت . ازمصفاتش ، المجمل درلغت، حلیةالفقها ، جامع‌التأویل در تفسیر وغیر اینهاست. اصل وی ازهمدان بوده است، وبقزوین رفت وچندی نیز در زنجان‌بماند، وبسال۳۹۵درشهرری درگذشت، ومقابل آرامگاه قاضی‌علی‌بن‌عبدالعزیز جرجانی مدفون شد[۱].

اسماعیل بن عباد صاحب کافی، ابوالقاسم :

سمعانی ویرا ازطالقان قزوین‌دانسته، ودرچهارمقالهٔ عروضی سمرقندی ازوی با نسبت «الرّازی» یاد شده[۲] و به ری منسوب آمده است ، لکن مرحوم بهمنیار در کتاب‌صاحب بن‌عباد باتکاء قرائن‌وشواهدی استوار، ازجمله اشعاری‌ازخود صاحب ویرا اصفهانی‌ومولدش‌را طالقانچهٔ آن بلد ذکر کرده است[۳]. وی درسال۳۶۶ هجری بفرمان مؤیدالدوله ازاصفهان به‌ری رفت ووزارت یافت، وازآن پس‌ری انجمن‌گاه ادبا وشعراونویسندگان‌ومرکزدانش وفرهنگ گردید[۴]. پس‌ازمؤیدالدوله بشرحی که درص۱۶۲،۱۶۳ مجلد حاضرذکررفت فخرالدوله در ری بشاهی‌رسید، وصاحب راهمچنان دروزارت باقی نگاهداشت.

پاره‌ای از اخبار صاحب ومرگ وی درری درمجلد نخستین کتاب حاضر، در ذکر «سرای صاحب عباد» ص ۳۵۵ - ۳۶۰ درج افتاد ، و اعادت را نیازی نیست .

---

(۱) معجم‌الادباء، ج ۴ ص ۸۰، و ذیل ص ۸۱ ؛ معجم‌المؤلفین، ج ۲ ص ۴۰ .

(۲) الانساب سمعانی، ورق ۳۶۳ ص ۲ س ۱۷ ؛ چهار مقاله ، ص ۲۸ س ۱۴؛ در تاریخ گزیده نیز بیك روایت وی رازی شمرده شده (تاریخ گزیده،طبع‌لیدن، ج۱ ص۴۲۳).

(۳) کتاب صاحب عباد، ص ۳۵ ، ۳۶ .

(۴) کتاب صاحب عباد، ص۴۲ .

اینانج سنقر حسام‌الدین :

وی ازممالیك سنجر بود، وپس ازشکست او ازغزان ازخراسان بگریخت‌وبه ری آمدو آنجارابدست آورد،وبسال ۵۶۴بدست غلامانش‌مقتول‌شد. بقایای گنبداینانج درپایان‌کوه طبرك در ری‌هنوز بجای‌است. بحث ازاین گنبد واحوال اینانج درمجلد اول، ص ۴۶۷-۴۷۵ گذشت.

تتش‌بن‌الب‌ارسلان سلجوقی،تاج‌الدوله :

چون ملکشاه بسال ۴۸۵ هجری ددگذشت ، و برکیارق بتفصیلی که درمجلد اول کتاب حاضر ص ۴۲۰-۴۲۴ مذکورآمد در ری بسلطنت نشست ، عمّش تتش بر وی خروج کرد. برکیارق درصفرسال ۴۸۸ ویرا درمحلی درنزدیکیهای ری در راه ساوه بشکست ودربند ومقتول کرد. این‌محل‌را یاقوت داشیلوانامیده است[1]. بروایت مؤلف تاریخ آل‌سلجوق‌درآناطولی– که نسخهٔ‌منحصربفردآن درکتابخانهٔ‌ملی‌پاریس مضبوط است– جثّهٔ تتش را بری بردند، ودرگورخانهٔ طغرل اول مدفون کردند ، و سرش را ببغداد فرستادند[2]. وصف‌گورخانهٔ طغرل درمجلد اول، ص ۴۵۹-۴۶۶ و در مجلد حاضر، ص۱۸۲،۱۸۳ مذکورآمده .

جوانمرد قصاب :

ظاهراً اول‌بار در نزهة‌القلوب موضوع مدفون بودن وی در ری درج آمده[3] ذکربقعهٔ‌وی‌درمجلداول،ص۴۲۶-۴۲۹گذشت، وهمانجااشارت‌رفت که‌درمنابعی که‌در دست‌رس بود هیچگونه ذکری از احوال وی بنظرنرسید ، وظاهراً در آن محلّت که

(۱) معجم‌البلدان ، ج ۲ ص ۵۳۸ س ۱۴ .

(۲) سلجوقنامه، ص ۳۶ س۱۶ ؛ مجمل‌التواریخ، ص ۴۰۹ س ۴ ؛ راحة‌الصدور، ص ۱۴۳ س ۳ ؛ تاریخ‌آل سلجوقی درآناطولی، ص ۲۰ س ۱۱ ببعد ؛ ابن‌اثیر ، ج ۸ ص۱۷۵ س ۲۲ ؛ المختصر، ج ۲ ص ۲۱۶ س ۱۴ ؛ تاریخ گزیده، ج ۱ ص ۴۵۱ س۳؛ روضة‌الصفا، جلد چهارم (شمارهٔ صفحه ندارد)

(۳) نزهة‌القلوب ، مقالهٔ ثالثه ، ص ۵۴ س ۱۶ .

بقعهٔ وی افتاده است بعهد آبادانی ری سنیان مقیم بوده‌اند[۱].

حجاج بن أرطاة نخعی، مکنی به ابوارطاة :

وی که در سفر مهدی عباسی بری بهمراه او بود ، در این شهر درگذشت[۲]. حجاج از عالمان و حدیث‌دانان بنام اوائل عهد عباسیان بود، و بهنگامی که منصور خلیفه بسال ۱۴۵ تصمیم ببناء بغداد گرفت جمعی از دانشمندان و ارباب فضل و عدالت و فقیهان و معتمدان و مهندسان را بخواند تا در امر بنا نظر و وقوف و اشراف داشته باشند، از جملهٔ آنها ابوحنیفه و حجّاج بن ارطاة بودند[۳].

عالمانی بنام چون ابوعصمة نوح بن ابی‌مریم فقیه و قاضی مرو از حجّاج بن أرطاة حدیث بیاموختند[۴] . فوت وی را در ری بسال ۱۵۰ (پاره‌ای منابع ۱۴۵) نوشته‌اند[۵].

سید زاهد حسین بن عبدالله ابیض بن عباس، ابوعبدالله علیهم السلام :

وی همان امامزاده عبدالله معروف و مدفون در ری است، و ذکر بقعهٔ وی در مجلد اول در فصل دوازدهم - که خاص بحث از مضاجع و مقابر است - ص۳۹۸-۴۰۲ گذشت ، و در همانجا باختلاف قول درباب صاحب بقعه - که عبدالله ابیض بن عباس است، یا پسرش ابوعبدالله حسین، و یا نوادهٔ عبدالله بن عباس - اشارتی برفت، و استنباط خویش

(۱) ظاهراً «جوانمرد» شهرت وی است، و نامش معلوم نیست؛ چنانکه در نیشابور نیز سه‌تن با شهرت جوانمرد مدفونند : جوانمرد ابوشختویه، و جوانمرد علمدار، و جوانمرد ثرداد (تاریخ نیشابور، ص ۱۵۱ س ماقبل آخر). ذکر جوانمرد سرخس نیز در مجلد اول کتاب حاضر، ص ۴۲۸ گذشت .

(۲) فتوح البلدان ، ص ۳۲۰ س ۱۳ ببعد ؛ مختصر البلدان، ص ۲۶۹ س ۱۷ .

(۳) الکنی والاسماء دولابی، ج۱ ص۱۱۲ س۲۱؛ تاریخ بغداد، ج۱ ص۷۰؛ معجم البلدان یاقوت ، ج ۱ ص ۶۸۱ س ۱۰ ببعد ؛ ابن اثیر ، ج ۵ ص ۱۵ س ۳ ؛ مرآت البلدان، ج ۱ ص ۲۳۲ س ۱۰ .

(۴) العبر حافظ ذهبی ،ج ۱ ص ۲۶۴ س ۲؛ تذکرة الحفاظ ، ج ۱ ص ۱۷۵ س۱۵.

(۵) معجم البلدان ، طبع گوتینگن، ج ۶، فهارس، ص ۳۷۵ س ۲۱؛ منهج المقال، ص ۹۳ س ۷؛ نقد الرجال، ص۸۲ ؛ شذرات الذهب ، ج ۱ ص ۲۲۹؛ تهذیب الاسماء. ص ۱۹۸؛ الاعلام زرکلی، ج۲ ص ۱۷۴ .

را- که باید صاحب مرقد مشهور را همان ابوعبدالله حسین بن عبدالله بن عباس متوفی بسال ۳۱۹ دانست- درج کرد.

حضرت امامزاده حمزه (ع):

در کتاب النقض ثبت افتاده:

«اهل ری بزیارت سید عبدالعظیم روند، و بزیارت سیدعبدالله الابیض (نخ: ابوعبدالله)، و بزیارت سیدحمزهٔ موسی...[1]» 5

در مجلد اول، ص ۳۹۵-۳۹۷ بحث درباب آن بزرگوار، واختلاف اقوال مربوط بدین موضوع گذشت.

خاتون زوجهٔ سلطان طغرل اول:

وی در ذی القعدهٔ سال ۴۵۲ هجری درزنجان درگذشت، وتابوتش جهة دفن به 10 ری منتقل گردید؛ ابن اثیر دروقایع این سال گفته:

«... فیها فی ذی القعدة تُوُفِّیَتْ خاتون زوجة السلطان طغرلبك بزنجان، فوجد علیها وجداً شدیداً وحمل تابوتها إلی الرّی فدفنت بها...[2]»

خلیل سلطان بهادر بن امیرزاده امیرانشاه بن تیمور گورکان:

وی چنانکه درمجلد حاضر صحائف ۲۲۴، ۲۲۵ مذکور آمد، پس از تیمور 15 چندی بشاهی نشست، لکن سرانجام گرفتار و محبوس گردید، و میرزا شاهرخ اورا خلاص کرد، وبعراق و آذربایجان- که بعهد تیمور نامزد پدرش بود- فرستاد.

سلطان خلیل درشهرری بعارضهٔ مرض دوسه روزه، درشب چهارشنبه شانزدهم رجب سال ۸۱۴ درگذشت، وهمانجا بخاك سپرده شد[3].

زبیده خاتون دختر یاقوتی بن داود سلجوقی: 20

وی دختر عم و زن ملکشاه و مادر برکیارق است، که بسال ۴۹۲ بدستور مؤیّدالملك در قلعهٔ طبرك ری زندانی و سپس خفه گردید. تفصیل وقایع مربوط

(۱) کتاب النقض، ص ۶۴۳ س ۴.

(۲) ابن اثیر، ج ۸ ص ۹۰ س ۸.

(۳) مجلد اول کتاب حاضر، ص ۴۶۴ و ذیل ۲ آن صفحه.

بوی در مجلد اول کتاب حاضر، درشرح بقعهٔ بی‌بی‌زبیده، درصحائف ۴۲۰-۴۲۳ثبت افتاده، واستنباط نگارنده دراین‌باب، که ظاهراً صاحب بقعهٔ بی‌بی زبیده وی است-که در ری حالتی کمابیش‌مشابه حالت‌سیدهٔ شیرین‌زن‌فخرالدوله داشته- درهمانجا درج گردیده است.

۵ **سلم‌بن قتیبه باهلی :**

وی که درایام مروان حمار و ابوجعفر منصورامارت بصره را داشت، بسال ۱۴۹ درشهر ری درگذشت، ابن‌اثیر دروقایع این سال گفته :

«وفیهامات سلم‌بن قتیبة‌الباهلی بالری، وکانَ مشهورا عظیم‌القدر[۱].»

این روایت درالمختصر ابوالفداء نیز درج آمده‌است[۲]. وی امیری عاقل و ۱۰ عادل بود.

شادملك، زوجهٔ خلیل‌سلطان نوادهٔ تیمور:

چون خلیل‌سلطان بشرح مذکور درسابق در ری درگذشت، شادملك زن او نیز- که تحمل‌مرگ شوی را نداشت- خنجری بشدت برسینهٔ خود فروبرد، بدانسان که ازپشت بدرآمد، ودر دم جان بداد، واو و شوهرش هردو را در یك‌گور در ری ۱۵ مدفون ساختند[۳].

سیدبزرگوار حضرت طاهربن ابی‌طاهر محمدالمبرقع بن محمد (ع) :

وی امامزاده طاهر مدفون در جوار حضرت عبدالعظیم، واز اعقاب حضرت حسین‌بن‌زیدشهیدبن‌علی بن‌حسین‌علیهم‌السلام است. اشارتی موجز به‌احوال آن حضرت درمجلد اول، درذکر مرقدآن بزرگوار، ص۳۹۷، ۳۹۸ رفته است، وبدین‌نکته نیز ۲۰ اشارت‌می‌رود که مدفون‌بودن پسروی امامزاده مطهّر در ری مسلم نیست.

---

(۱) ابن‌اثیر ، ج ۵ ص ۲۸ س ۹ ، و ذیل ۲ .

(۲) المختصر ، ج ۲ ص ۵ س ۱۸ .

(۳) عجایب‌المقدورفی‌اخبار تیمور ، ترجمهٔ فارسی، ص ۲۹۲ ؛ س ۱۸ ؛ تاریخ‌ایران سرجان ملکم ، ترجمهٔ فارسی ، ج ۱ ص ۱۵۹ س ۱۹ .

طغرل بیك، سلطان رکن‌الدین ابوطالب بن میکائیل بن سلجوق :

نام اسلامی وی محمد است، واحوالش درصحائف ۱۷۹-۱۸۱ مجلد حاضردرج آمده، واشارت رفته که در رمضان سال ۴۵۵ درخانهٔ ییلاقی خویش درتجریش ری درگذشت، وجسدش را از آنجا بشهرری بردند ومدفون ساختند؛ وگورخانه‌ای مجلّل باچندین زینت وآلت برایش بساختند، که بحث آن درمجلد اول کتاب حاضردرتحت عنوان «برج طغرل» درصحائف ۴۵۹-۴۶۶، ودرمجلد حاضر درذیل «گورخانهٔ طغرل در ری» ص ۱۸۲، ۱۸۳ گذشت.

طغرل بن ارسلان بن طغرل بن محمد بن ملکشاه، یاطغرل سوم:

این پادشاه سلجوقی چنانکه درص ۲۰۶ مجلد حاضر دراحوال وی گفته آمده درسال ۵۹۰ در ری کشته شد، وسرش را ببغداد فرستادند، وتنش را دربازار روده (در محل چهار بازار ری[1]) بردار کردند، وتا سه‌روز همچنان آویخته نگاهداشتند، سپس درگورخانهٔ طغرل مدفونش ساختند.

عباس والی ری :

وی ازغلامان سلطان محمود سلجوقی بود، وسنجر فرمانفرمائی ولایت را به وی داد؛ عباس بدست سلطان مسعود سلجوقی درسال ۵۴۱ دربغداد مقتول گردید، ودخترش کس فرستاد تا لاشه‌اش را بری بردند ومدفون ساختند[2]. شمه‌ای ازاحوال او درص ۱۹۶، ۱۹۷ مجلد حاضر درج افتاده است.

سید جلیل عبدالعظیم بن عبدالله بن علی، ابوالقاسم علیهم‌السلام :

مزار فایض‌الانوار آن حضرت در ری پیوسته مطاف مؤمنان ومعتقدان بوده است. احوال آن بزرگوار درمجلد اول کتاب حاضر، درفصل مضاجع ومقابر، در ذکر زیارتگاههای ری، صحائف ۳۸۴-۳۹۵ ثبت افتاده است. (آرامگاه اعلیحضرت رضاشاه کبیر بانی ایران نوین، واحیاکنندهٔ افتخارات دیرین این سرزمین در آن تربت

(۱) مجلد اول، ص ۲۱۷ س ۵ ببعد؛ مجلد حاضر، ص ۲۰۴ - ۲۰۶.
(۲) ابن اثیر، ج ۹ ص ۱۵.

نمونهٔ قسمتهای مختلف کتیبهٔ کوفی از خشت پخته و سفالی متعلق به عشر نهم قرن پنجم بشیوهٔ شکوهمند رازی با تزیینات الحاقی، که درسال جاری بهنگام تعریض در ورودی حرم درپیرامون آن از زیر اندود نمایان شده وتحت تعمیراست.

... الله الرحمن الرحیم امر ببناء هذه القبة المطهرة علی ساکنها سلام

صاحبـ... سید شمس الدین مجد الملک مشید الدوله ابو الفضل

اسعد بن محمد بن موسی ثقة امیر المؤمنین اطال الله بقاه

وکلاء اداه - علی یدی عبد الـ... الی رحمة الله ز...

ای الـ...

متن کتیبهٔ پیرامون در، تحریر مهندس با فضیلت پیرنیا، نزدیک بشیوهٔ اصلی
(جای کلمات خرد شده ولایقرء نقطه چین شده است)



انتهای کتیبه، درکنارهٔ سمت چپ درگاه، وتزیینات الحاقی آن

معطر درجنب آن بقعت منوّر پی افکنده شده است). بتازگی کتیبه‌ای تاریخی بخط کوفی



لچکی جناغ سردر گوشهٔ راست



لچکی جناغ سردر گوشهٔ چپ



قسمتی از کتیبهٔ سردر



نمونه‌ای از منبت کاری در قدیمی، دارای نقش سبك پارتی متعلق بعهد آل بویه (برطبق نظر مهندس عالی قدر پیرنیا) که از دیوار بیرون آمده است

از دوران سلجوقی بنام مجدالملك وزیر بر کیارق، مربوط بحدود سالهای ۴۸۰-۴۹۰ هجری بدور در ورودی بقعهٔ حضرت عبدالعظیم کشف گردیده، که سند بسیار ارزنده و مهمی برای بنای اصلی این آستانهٔ مقدسه است؛ و نمونه‌هائی از آن در صحائف پیشین درج آمد. ذکر بنای مجدالملك در این بقعهٔ مبارکه، در مجلد اول کتاب حاضر، ص۳۸۹، ۳۹۰، و احوال مجدالملك در ص ۴۲۰-۴۲۲ همان مجلد گذشت[۱]. ۵

علی بن حمزهٔ کسائی، ابوالحسن نحوی:

وی از قاریان هفتگانه و از گوهر ایرانیست، و استاد رشید و امین و مأمون بود، و بسال ۱۸۹ درسفر رشید به ری او و محمدبن حسن‌شیبانی بهمراه وی بودند، و این هردوان دریك روز در ری در گذشتند. درباب احوال و مدفن وی در مجلد اول کتاب حاضر ص ۴۳۸-۴۴۳ بشرح سخن رفت. ۱۰

علی بن عبدالعزیز بن حسن بن علی بن اسماعیل، ابوالحسن جرجانی:

وی قاضی ری در ایام صاحب بن عباد، و ادیبی اریب بود، و بسال ۳۹۲ در ری در گذشت[۲].

---

(۱) مشاهد و بقاع طالبیان را متوکل عباس بتحریض وزیر ناصبی خویش عبدالله بن‌یحیی بن خاقان خراب کرد، و مقابر شهدای کربلا را آب بست و کشت کرد، و تا بعهد داعی محمدبن‌زید که بسال ۲۷۰ پس از برادرش حسن بن‌زید روی کار آمد (مجلد حاضر، ص۱۳۹) مشهد امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و مشهد امام حسین علیه‌السلام و سایر مشاهد طالبیه خراب بود، محمدزید مشاهد را عمارت مختصر فرمود و بهرموضع بتخمین دخمه ومقبره پدیدآورد، تا بعهید بوئیان که عضدالدوله مشاهد را عمارت اساسی کرد، و قصبه و حصار و خانه و بازار بساخت (تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، ج ۱ ص۲۲۴)؛ و پس از یك قرن و چند سال وزیر سعید شهیدمجدالملك اسعدبن محمدبن موسی براوستانی قمی بعهد سلجوقیان قبه امام‌حسن، وزین‌العابدین وامام باقر و امام صادق علیهم‌السلام راکه ببقیع در یك حظیره مدفونند، ومشهد موسی‌کاظم و محمدتقی علیهماالسلام کـه درکاظمین بغداد است، و مشهد حضرت عبدالعظیم و بسیاری دیگر از مشاهد سادات علوی و اشراف فاطمی علیهم‌السلام را تعمیری استوار کـرد (النقض، ص۲۲۰). برای بقعهٔ حضرت عبدالعظیم، پس‌ازبناء عهدآل بویه اساسی‌ترین بناها را مجدالملك بساخت. برطبق نظر مهندس ارجمندگرامی پیرنیا قسمتهایی در زیر وکنار کتیبهٔ عهد سلجوقی ازآل بویه است.

(۲) معجم‌الادبا، ج ۱۴ ص ۱۴ س ماقبل آخر.

علی بن لیث، برادر یعقوب وعمرو لیث:

علیّ بن لیث، که درسال ۲۸۰ با رافع بن هرثمه در ری بود، دراین شهر وفات یافت. ابن‌اثیر دراین باب چنین آورده :

«[سنة ثمانين و مائتين] واقام رافع بالری باقی سنته، ومات علی‌بن الليث معه فی‌الری[1].»

علی بن أبی‌القاسم منصور بن أبی‌سعد، شرف‌الدین ساعدی:

وی قاضی نیشابور بود، ودر رمضان سال ۵۵۴ در ری درگذشت ، ودرمقبرهٔ محمدبن حسن شیبانی مدفون شد، ابن‌اثیر دروقایع این سال[2] گفته :

«وفیها توفی شرفُ‌الدین علی‌بن ابی‌القاسم منصور بن أبی‌سعد الساعدی قاضی نیسابور فی‌شهر رمضان، وکان موته بالرّی، و دُفن‌فی‌مقبرة محمدبن الحسن‌الشیبانی صاحب ابی‌حنیفة رضی‌الله عنهما ، وکان القاضی حنفیا ایضاً[3].»

فخرالدوله دیلمی، وپدر و پسر وی:

فخرالدوله، چنانکه در ص۱۶۸ مجلد حاضر گفته آمده، درماه شعبان سال۳۸۷ درقلعهٔ طبرك ری براثر درد شدید معده درگذشت . درباب مدفن وی در مجلد اول کتاب حاضر صحائف ۱۳-۱۵ و ۴۵۱-۴۵۹ تحت عنوان گنبد فخرالدوله بشرح بحث رفت، ومُحَصَّل سخن آن بود که گنبد فخرالدوله درشمال ری درفضایی باز میان کوه نقاره‌خانه وتیزی پیش‌آمده کوه ری درمشرق کارخانهٔ گلیسیرین درپای کوه پی‌افکنده شده بوده ، وازشهر فاصله‌ای اندك داشته، و استودان بزرجومید زردشتی بدان مشرف‌بوده است، اما امروز اثری از آن بجای نیست .

---

(۱) ابن اثیر ، ج ۶ ص ۷۴ س ۱۵. اصطخری درالمسالك، ص۱۴۲ س۵ مرگ او را در دهستان دانسته و چنین گفته : «... و اماعلی بن‌الليث‌فكان استامن الی‌رافع بجرجان، ومات بدهستان وقبره هناك» .

(۲) در نسخهٔ مورداستفادهٔ نگارنده ، تاریخ مذکور در مفتتح وقایع این سال اشتباها بجای ۵۵۴ ، ۵۵۷ ذکر گردیده است .

(۳) ابن‌اثیر ، ج ۹ ص ۶۷ س ۲۶ .

گویا مسلم است که رکن‌الدوله پدر فخرالدوله نیز در ری درگذشته‌است، و دراین باب درمجلد نخستین ص ۴۴۸ سخن رفت ، ونیز گفته‌اند که مجدالدوله پسر فخرالدوله در ری درگنبد پدر بخاك سپرده شده، و بحث آن درص ۴۵۵ مجلد اول گذشت .

قتلغ اینانج ، پسر اتابك پهلوان :

وی که بسال ۵۹۰ طغرل سوم‌را در ری بکشت وسرش را برداشت[۱]، خود در سال ۵۹۲ در ری بفرمان میاجق مغاقصةً کشته شد[۲]. در راحة‌الصدور است که :

«دخترسلطان زن یونس‌خان با ایشان این مکیده ساخته بود، که قصاص پدر ازقتلغ‌اینانج بازخواهد، خوارزمیان باقتلغ اینانج رای زدند که یزکی بساوه‌می‌باید فرستاذ سواران جنگی را از بیش‌ها [کذا] داشتند وقتلغ اینانج را بسان‌گوسفند سر ببریدند ، فخرالدین سَرْوَرْ سر وتن اورا بـاز خریذ و بهمذان بتربهٔ پذرش فرستاذ ، ... درماه جمادی‌الآخرة سنة اثنتین و تسعین وخمس مائة او را دفن کردند[۳].»

محمد بن البسان، ابوعبدالله جیلی :

وی شیخی صوفی ومتعبد وآمربمعروف ودر بادی امر متفقّه بود ، چند بار بقزوین رفت، بسال ۵۹۶ در ری درگذشت[۴].

محمدبن حسن شیبانی :

وی فقیه بزرگ حنفی است که بـا ابوحنیفه مصاحبت داشت ، و احـوال او بااستناد بمنابع مختلف درمجلد اول کتاب حاضر درذکر گورخانهٔ وی ص۴۳۴-۴۳۷ درج آمده‌است، واشارت رفت که وی‌و کسائی‌بسال۱۸۹دریك روز درری‌درگذشتند، و رشید پس از دفن آن دوبزرگ گفت :

---

(۱) مجلد حاضر، ص۲۰۶.

(۲) مجلد حاضر ، ص ۲۰۷ .

(۳) راحة‌الصدور، ص۳۸۰ س‌ماقبل آخر .

(۴) التدوین ، ص ۷۴ س ۱۰ .

«دفنت الفقه والعربیّة بالرّی.»

محمدبن خالدبن یزیدبن مزید شیبانی :

وی وبرادرش احمد در ری مدفون شده‌اند. احمد بهنگـام ولایت موسی‌بن بُغا، ومحمد درخلافة المعتضد درمقام مکتفی، درگذشته‌اند[۱].

۵ **محمدبن عبدالملك ، ابوالحسن فقیه صفار :**

وی از وجوه فقیهان در قزوین بوده است، و چندی در ری حدیث بگفت، و بسال ۳۵۹ در ری درگذشت، وتابوتش رابقزوین بردند، و درمقبرۀ طریق دستجرد مدفونش ساختند[۱].

محمدبن علی‌بن حسین بن‌بابویه قمی ، ابوجعفر ملقب بصدوق :

۱۰ وی ازاکابر عالمان شیعه است که بسال ۳۸۱ در شهرری درگذشت، وبقعه‌اش مزار ومطاف است. نبذی از احوال وی در ذکربقعه‌اش درمجلداول ص ۴۲۴-۴۲۶ مذکورآمده است.

مرداویج زیاری :

مرداویج-چنانکه درذکر گنبد وی‌درمجلد اول‌ص۴۴۵، وشرح احوال‌وی در ۱۵ مجلد حاضر ص۱۵۲ گفته‌آمد - بسال ۳۲۳ در اصفهان درحمام مقتول شد، و وزیر اوابن‌العمید مرقدش‌را ازاصفهان‌بردوش‌اکابر بری‌فرستاد، وظاهراً درشمال‌جیلاباد ری (امین‌آبادکنونی)که ازبناهای خود وی بود، در دامن کوه بربلندیی بخاك‌سپرده‌شد.

شرف‌الدین موفق گردبازو :

وی ازامیران مقتدرسلطان مسعود سلجوقی بود، وبسال ۵۶۱ درری‌درگذشت.

۲۰ در راحة‌الصدور آمده :

«روزچهارشنبه چهارم‌ماه‌جمادی‌الاولی‌سنة‌احدی‌وستین[وخمسمائة]وفات‌یافت

---

(۱) مختصر کتاب البلدان ، ص ۲۶۹ س ماقبل آخر.

(۲) التدوین ، ص ۱۳۰ س ۸ .

شرف‌الدین گردبازو بوذ برظاهرری بزیرگنبذ شاهنشاه، وتابوت اوبهمذان بردند به مدرسه‌ای که‌بنانهاذه است، وخداوند اتابك [پهلوان‌محمد] دربارگاه اوسه‌روز تعزیت داشت ، وامرا واعیان دولت همه حاضر شذند وغمگین بوذند [۱]»

مشابه‌این قول درسلجوقنامه نیز درج است[۲].

۵

فصل ششم

ماجرای خرابی ری، وسبب درآمدن‌آن ازصورت شهری بزرك درطی چند قرن بحالت دیهی خرد

گرچه درزمانهای پیش از اسلام وپس از آن - بتفصیلی که درصحائف ۲۴۳-۲۴۸ مجلد حاضر مذکور افتاد- گاهگاه قهرطبیعت درشهر باستانی‌ری مصائبی‌بزرگ، از زلزله‌های‌مخرّب وبیماریهای‌بی‌امان وخشك سالیهای کشت سوز وبلیات وآفات‌دیگر ۱۰ بوجودمی‌آورد، که درآن‌حوادث ده‌ها وصدها هزارتن ازساکنان‌آن ازبین می‌رفتند، وبخشی وسیع ازشهربانهدام وخرابی می‌گرایید؛ ونیز کشتارهای دستجمعی‌چنگیزیان دمار از روزگار مردم آن دیار درآورد، و جمعی کثیر را بخاك و خون‌کشید ، لکن این‌حوادث بیش وکم برای دیگربلاد نیز- که هنوز موجودیت وشهرت و عظمتشان باقی است - اتفاق افتاد . ۱۵

آن عامل که ری را پس ازقرنها آبادی و بزرگی - که گاه آنرا عروس دنیا می‌دانستند[۳]، و دیگرگاه ام‌البلادش می‌خواندند[۴] - بجایی کشاند که آن همه قصور معمور وعمارات دلکش وبازارهای آباد و سرایهای فرح بخش را ازدست بداد و اندك‌اندك بصورت دیهی‌خرد درآمد (که بجای شهرری قریهٔ شاهزاده عبدالعظیمش

(۱) راحة‌الصدور . ص ۲۹۲ س ۵ .

(۲) سلجوقنامه ، ص ۷۹ س ۱ .

(۳) مجلد اول کتاب حاضر ، ص ۱۱۷ س ۱ ببعد .

(۴) » » » » ص ۱۱۸ س ۳ ببعد .

نام دادند[۱]) نزاعهای دینی پی گیر، وجنگهای مذهبی ونفاقها وپراکندگیهای داخلی فرق متعدد ومختلف مذهبی آن بود، که نظیر آنهارا بدین شدّت وحدّت در هیچیك از بلاد نشان نداده‌اند، ودلیل این دعوی بیاید.

دراینجا نخست اقوال محققان داخلی وخارجی را درباب خرابی ری وسبب آن ازقرن چهارم ببعد، که تشعب مذهبی در آنجا پیدا شده می‌نگارد، وسپس بذکر حقیقت مستنبط ازمنابع متعدد همراه با قرائن وشواهد می‌پردازد.

اصطخری متوفی درنیمهٔ اول قرن چهارم[۲] درالمسالك والممالك دراین باب گفته :

«أکثر المدینة [= شارستان ری] خراب ، والعمارة فی الربض...[۳]»

درترجمهٔ فارسی این کتاب ـ که ظاهراً از قرن پنجم وششم[۴] باقی مانده است ـ عبارت فوق بدین صورت بفارسی بر گردانده شده:

«شارستان بیشتر خراب است، وربض آباد است[۵].»

ابن حوقل درصورة الارض نوشته :

«واکثر المدینة خراب، والعمارة فی الربض[۶].»

مقدسی در احسن التقاسیم آورده :

«وهو بلد کبیر نحو فرسخ فی مثله ، الاّ ان اطرافه قدخربت[۷].»

درقرن پنجم نیزدر ری خرابیهایی وجود داشت، که طغرل اول بتعمیر آن همت گماشت، واین معنی را ابن اثیر دروقایع سال ۴۳۴ بدین صورت ذکر کرده :

(۱) جغرافیای جهان‌نمای فلوغون رفائیل ، ص ۳۴ س ۸ .

(۲) رك : پشت جلد این کتاب، و نیز ص ۹ ، مقدمه بقلم دکتر محمد جابر.

(۳) المسالك و الممالك اصطخری ، ص ۱۲۲ س ماقبل آخر .

(۴) مقدمهٔ این کتاب ، بقلم آقای ایرج افشار ، ص ۱۲ س ۴ .

(۵) ترجمهٔ فارسی المسالك و الممالك، ص ۱۷۰ س ۱۲ .

(۶) صورت الارض ، ص ۳۲۱ س ۲۲ .

(۷) احسن التقاسیم ، ص ۳۹۱ س ۱۷ .

«وامر طغرلبك بعمارة الرّی، وكانت قد خربت...[۱]»

بروایت یاقوت اندکی پیش از حملهٔ مغول نیز بیشتر ری خراب بوده است، وی درمعجم البلدان دراین باب چنین نقل کرده :

«وكانت مدينة عظيمة خرب اكثرها؛ واتفق انّنی اجتزتُ فی خرابها فی سنة ۶۱۷ و انا منهزم من التّتر، فرأيتُ حيطان خرابها قائمًا و منابرها باقية و تزاويق الحيطان فی حالها لقرب عهدها بالخراب، الاّ انّها خاوية علی عروشها.[۲]»

وی سبب این خرابی را نزاعهای مذهبی دانسته، وشرح آن بیاید.

درآثارالبلاد قزوینی درباب خرابی ری بدینگونه اشارت رفته :

«وذکر انّها خربت مرارًا بالسیف والخسف...[۳]»

درنزهةالقلوب- ازمؤلفات سال ۷۴۰هجری- درباب خرابی ری وعلل آن پس از حملهٔ مغول وپیش از آن چنین مذکور آمده :

«... اکنون که ری خراب است ورامین شهر آنجاست...[۴]»

ونیز: «اهل شهررا برسرسنگی باهم مخاصمت افتاد. زیادت ازصدهزار آدمی بقتل آمدند، وخرابی تمام بحال شهر راه یافت، و درفترت مغول بکلی خراب شد، ودرعهد غازانخان ملك فخرالدین رئی بحکم یرلیغ درواندك عمارتی افزود وجمعی را ساکن گردانید...[۵]»

کلاویخو (Clavijo) رئیس تشریفات سلطنتی اسپانیا، سفیرهانری سوم پادشاه کاستیل دراسپانیا بهنگامی که بسفارت بنزد تیمور می‌رفت ، در روز سه شنبه هشتم

(۱) ابن‌اثیر ، ج ۸ ص ۳۴ س ۲۸ .

(۲) معجم البلدان ، ج ۲ ص ۸۹۳ س ۱۵ .

(۳) آثار البلاد ، ص ۳۷۵ س ۱۸ .

(۴) نزهةالقلوب ، مقالهٔ ثالثه ، ص ۵۲ س ۱۱ .

(۵) « « « « ص ۵۳ س ۸ .

ژوییه۱۴۰۴[۱] ،میلادی- مطابق باروزهای آخرسال۸۰۶هجری-ری رادیده،ودرسفرنامهٔ خویش درباب آن چنین آورده است :

«... سه‌شنبهٔ بعد [تاریخ فوق] بهنگام غروب آفتاب ازتهران براه افتادیم ، و پس ازپیمودن دوفرسخ درجانب‌راست بناهای شهری عظیم‌را دیدیم که متروك مانده و ویران گشته بود . امّا بسیاری ازبرجهای آن هنوزهم برپا بود ، و خرابه‌های چند مسجد را دیدیم. این آثار همان شهر ری است که درگذشته بزرگترین شهر همهٔ آن منطقه بود. اما اکنون دیگراین شهر بکلی خالی از سکنه است[۲].»

درهفت اقلیم امین‌احمد رازی دوبار بخرابی‌ری اشارت رفته، وملقّق عبارت آن دومورد چنین است:

«اصحاب تواریخ نوشته‌اند که آن شهر بکرّات بسبب قتل عام و زلزله ویران شد وباز عمارت یافت، تاحادثهٔ چنگیز بوقوع پیوست، وکرت دیگرقتل‌عام شد ، ونوعی خراب‌گردید که نقش آبادانی بالکلیه ازوی محوگشت[۳].»

صاحب زینت‌المجالس نوشته :

«شهر ری اکنون خرابست، و از زمان قتل‌عام مغول تا این زمان ویران مانده است...[۴]»

شاردن‌سیّاح‌معروف‌فرانسوی- که بعهدصفویان‌ازایران دیدن کرده-درسیاحت‌نامهٔ خویش در باب خرابی ری ذکر کرده :

---

(۱) درکتاب خاطرات اسقف‌سلطانیه راجع به تیمورلنگ، ص ۴۳۰، بجای۱۴۰۴، ۱۴۰۳ ذکرگردیده :«... روز دوشنبه‌هشتم ماه سپتامبر سال ۱۴۰۳ میلادی در شهرسمرقند مقرر شد که سفیر پادشاه کاستیل بحضور تیمور بیك برسد ...» . متن مطابقست با تاریخ سفرنامهٔ کلاویخو .

(۲) ترجمهٔ سفرنامهٔ کلاویخو ، ص ۱۷۵ س ۱۷ .

(۳) هفت اقلیم ، ج ۳ ص ۴ س ۳ ، وص ۶ س ۱۹ .

(۴) زینت المجالس ازمؤلفات سال ۱۰۰۴ هجری، نسخهٔ خطی، ص ۷۱۴ س‌آخر . نیز، رك : ص ۷۱۵ س ۱۴.

«... آخرین خرابی این‌شهر در نتیجهٔ جنگهای داخلی، در دورهٔ اسلامی تاتار درپارت (عراق عجم) وقوع یافت ... این جنگهای داخلی باتهاجمات تاتار(مغول) دست بهم داده ، بلدهٔ معظم ومشهور ری را در پایان سدهٔ ششم هجری مبدل بویرانه ومحکوم بنابودی کرد...[۱]»

۵ متأخران را نیز دراین‌باب اقوالی است که چند نمونهٔ آن درج می‌افتد.

در ریاض‌السیاحه نقل گردیده :

«بسبب صدمات پی‌درپی روبخرابی نموده ... در زمان هجوم چنگیزخانی قتل‌عام رفت، ودیگرصورت عمارت نگرفت...[۲]»

درملحقات تاریخ روضة‌الصفا تألیف رضاقلیخان هدایت مذکور آمده :

۱۰ «... درزمان دولت چنگیزخان، چنانکه درتواریخ مسطور است، از اختلاف اهالیش بقتل‌عام رفت، ودیگر آبادی نگرفت[۳].»

در جنة‌النعیم درج افتاده :

«زمانیکه لشکرچنگیزخان به قتل‌عام مأمورشدندری راهم خراب کردند...[۴]»

درآنندراج، فرهنگ معروف اشارت رفته :

۱۵ «[ری] زمان هجوم لشکرتاتار مغول بامر چنگیزخان بقتل‌عام خراب شد ، و دیگرصورت آبادانی نگرفت...[۵]»

ونیز :

«[ری] شهرمشهور است که درایران بوده ، درفتنهٔ مغول ویران شد...[۶]»

---

(۱) سیاحتنامهٔ شاردن ، ترجمهٔ فارسی ، ج ۳ ص ۵۶ س ۲ ببعد .

(۲) ریاض‌السیاحهٔ شیروانی ، ص ۶۶۹ س ۶ .

(۳) ملحقات روضة‌الصفا ، ج ۹ ص ۱۹۶ .

(۴) جنة‌النعیم ، ص ۳۹۱ س ۲۲ .

(۵) آنندراج ، ج ۱ ص ۷۶۴ س ۲۱ ستون راست .

(۶) آنندراج ، ج۲ ص ۲۴۶ س ۱۹ ستون چپ .

در کتاب اناهیتا نوشته‌آمده :

«پس از یورش چنگیز درندهٔ دیگری از همان تخمه ونژاد، تیمورلنگ تتار در سال ۷۸۳ (کذا) هجری به ری روی‌آورد. آسیبی که از او بـه ری رسیده آن شهر کهنسال را پس از بیش از دوهزار سال پایداری یکسره ویران کرد ، از آن پس دیگر سخنی از شهر و مردم آنجا نیست ، بلکه از ویرانهٔ ری باید نام برد.[۱]»

در کتاب آستانهٔ ری درج شده :

«... باوجود تمام‌این کشتارها و ویرانیها (قتل‌عام مغول) ری هنوز شهری‌بود مسکون ودارای آثار وابنیه ؛ اما حملهٔ تیمورلنگ تاتار بسال ۷۸۳ (کذا)[۲]هجری کار این شهر تاریخی را یکسره ساخت ، بطوریکه تامدتها جز خرابه و ویرانه چیزی از آن نماند[۳].»

از نویسندگان خارجی متأخّر نیز دراین‌باب اقوالی‌بدست است، که بیش‌وکم مشابه مطالب مذکور درفوق، وظاهراً مقتبس ازهمانهاست، ونمونه را بدوسه مورد از آن اقوال اشارت می‌شود.

سرربرت کرپرتر انگلیسی که بزمان فتحعلی‌شاه به ایران‌آمده، و خرابهٔ ری را دیده درسفرنامهٔ خویش چنین نقل کرده :

«... آخرین حادثه‌ای که سرنوشت این شهررا تعیین کرده ، نتیجهٔ جاه‌طلبی و خونخواری است ، که ازمشخصات برجستهٔ حکومت جانشینان بلافصل چنگیزخان است، وپیش ازآنکه دوقرن ازغارتگری و ویران ساختن حصارهای این شهرسپری گردد، نام این‌شهر چنان ازخاطره‌ها فراموش‌شد که دیگراسمی از آن بعنوان اقامتگاه بشری باقی‌نماند ...»

---

(۱) اناهیتا ، ص ۲۳۱ س ۴ .

(۲) تیمور بسال۷۸۲ لشکرکشی به‌ایران راآغازکرد، اما بسال ۷۸۶ هجری مطابق ۱۳۸۴ میلادی علم عزیمت بصورت ری برافراشت وآنجا را بدست‌آورد، رك: مجلد حاضر، ص ۲۲۲ .

(۳) آستانهٔ ری ، ص ۱۲ س ۲۱ .

قول خود وی چنین است :

«The last blow which sealed the fate of this city, was received from the insatiable avarice and thirst of blood, which marked the dominion of the immediate successors of Zingis Khan; and, before the lapse of two centuries after their direful sacking of its walls, it was so lost, as to be no more named as a residence of man[۱].»

در گراند آنسیکلپدی بزبان فرانسوی ذکر گردیده :

«... آن شهر بوسیلهٔ مغولان که تمام جمعیت شهر را قتل‌عام کردند کاملاً خراب شده‌بود، غازانخان در مسکون گردانیدن مجدّد آن کوششی بی‌فایده کرد.»

عبارت متن آن کتاب چنین است :

«Elle fut entièrement détruite par les Mongols, qui en exterminèrent toute la population (1221). Ghazan Khan essaya en vain de la repeupler.[۲]»

در این دو گفته- چنانکه مشهود است- خرابی کامل ری بواقعهٔ مغول نسبت داده شده است.

مینورسکی ایرانشناس معروف در دائرة‌المعارف اسلامی در این باب چنین نوشته :

«سپاهیان تیمور بسال ۱۳۸۴ میلادی (۷۸۶ هجری) ری را بدون هیگچونه مقاومتی بتصرّف در آوردند ، امّا این کار در حوزهٔ ری صورت گرفت نه شهر ری ؛ زیرا کلاویخو که بسال ۱۴۰۴ از آن ناحیه عبور کرد تأیید می کند که ری‌دیگر مسکون نیست: به‌ذکر «ری» در عهد شاهرخ (مطلع السعدین تحت وقایع سال ۸۴۱=۱۴۳۷) وهمچنین عهد شاه اسماعیل در حبیب‌السیر نباید اهمیت داد.»

سخن وی بدین صورت است :

«En 1384 les troupes de Timur occupèrent Raiy sans coup férir, mais il s'agissait sûrement de la localité de Raiy et non pas de la ville car Clavijo qui traversa la région en 1404, confirme que Raiy n'était plus habitée. Il ne

(۱) سفرنامهٔ کرپرتر ، ج ۱ ص ۳۶۴ س ۱۶ ببعد .

(۲) لاگراند آنسیکلیدی ، ج ۲۸ ص ۳۰۵ س ۳۵ ستون چپ .

faut pas non plus attacher d'importance à la mention de «Raiy» à l'époque de Shāh-rukh (Matla al-sadain, sous l'année 841 = 1437) et même de Shāh Ismāil, Habib al-siyar.[۱]»

دراین گفته بسخن کلاویخو استناد و بدان اعتماد شده است. اختصار را از ذکر اقوال دیگر مستشرقان خودداری می‌شود.

ازمجموع روایات نویسندگان داخلی و خارجی که در صحائف اخیر درج افتاده دومطلب عاید می گردد:

نخست کیفیت وحدود وکمیّت خرابی‌است، که بموجب آنها این شهر کهنسال پس‌ازقرنها پایداری دربرابرمصائب ونوائب، سرانجام بعهد چنگیز یاتیمور یکسره ویران گردیدو بکلی ازسکنه‌خالی‌شد، وازوی‌جز آثارخرابه‌هائی‌چندچیزی‌بجای‌نماند.

دُدیگر سبب این خرابی است، که دربیشتر آنها هجوم چنگیز و دربرخی‌حملهٔ تیمور مذکور آمده، و گویا ظاهراً نویسندگان دستهٔ اول بروایت نزهة‌القلوب: «در فترت مغول بکلی خراب شد[۲]»، و دستهٔ دوم به‌گفته کلاویخو: «اما اکنون دیگر این شهربکلی خالی ازسکنه است[۳]» نظرداشته‌اند؛ واز آنچه ازمنابع مختلف دیگرادوار بعد دراین باب استنباط توان کرد، مانند تاریخ جهانگشا، آثارالبلاد قزوینی، نخبة‌الدهر، جامع‌التواریخ، مجمل فصیحی، مطلع سعدین، تاریخ‌رویان اولیاءالله، تاریخ طبرستان مرعشی، ظفرنامهٔ تیموری، ظفرنامهٔ شامی، دیار بکریه، تاریخ جهان‌آرا، لبّ‌التواریخ، شرف‌نامه، تحفهٔ سامی، حبیب‌السیر؛ و نیز سکّه‌های مضروب در ری پس‌ازعهد مغول وامثال اینها سخنی‌بمیان نیست، وچنانکه‌گذشت مینورسکی‌به‌اتکا قول کلاویخو بروایت مطلع سعدین وحبیب‌السیر اعتماد نکرده است.

امّا حقیقت و واقعیّت مستنبط ازروایات منابع مذکور درفوق وغیر آنها در این‌باب چنانستکه، ری هیچگاه بصورت کلی خراب نشد، وهرگز ازجمعیت خالی

(۱) دائرة‌المعارف اسلامی، بزبان فرانسوی، ج ۳ ص ۱۱۸۴ س ۱۵ ستون راست.

(۲) مجلد حاضر، ص۴۲۵.

(۳) مجلد حاضر، ص۴۲۶.

نگردید، بلکه خرابیی که در آنجا ازقرون چهارم وپنجم تا اوائل قرن هفتم وپیش‌از حملهٔ مغول بوجود آمده بود[۱]، درفاجعهٔ مغول بیش ازپیش توسعه یافت، با این‌حال پس ازهجوم تاتار ری هنوز ازبلاد معظم عصربشمار بود.

خرابی در این شهرهمچنان افزونی می‌یافت تا بار دیگرگرفتار تاخت و تاز سپاهیانی عظیم یعنی لشکرتیمور، ونیز ظاهراً زلزله‌ای سخت گردید وآسیبی‌فراوان دید، لکن هنوزهم صورت بقعتی مسکون‌راداشت، وبرخلاف آنچه ازسخن کلاویخو فهمیده می‌شود، متروك وخالی ازسکنه نشد.

این‌شهر نیمه‌جان ازاین پس نیزتاقرن دهم واوائل عهد صفویان ـ که بصورت دیهی درآمد ـ همچنان بموجودیّت خویش ادامه داد، چنانکه درآثار این عهد هنوز از آن بنام «شهر ری» یاد می‌شده است، و درمنابع مورد استفاده وصف «خرابه» یا کلمه‌ای مشابه آن درباب این شهر بنظر نرسید؛ وسبب این خرابی نیز حمله‌چنگیز یا هجوم تیمور نبود.

اکنون‌بشرح این‌مهم، که ری‌هرگزازسکنه خالی‌نشد، وتاعهد صفویان‌صورت شهر داشت می‌پردازد؛ وچون خرابی ری را ازعهد مغول ببعد دانسته‌اند، این‌مبحث را به دوبخش: ازمغول تاعهد تیمور، واز غهد تیمور تا زمان شاه طهماسب صفوی منقسم می‌سازد، سپس سبب اصلی خرابی تدریجی ری را شرح می‌دهد، و در این منظور ازتکراراجمالی پاره‌ای مطالب ـ که درمقام خویش بشرح از آنها سخن‌رفته، و دراین مقام اشارت بدانها ضروری می‌نماید ـ نمی‌هراسد.

بخش اول ـ اوضاع این‌شهر پس ازحملهٔ مغول وقتل‌عام هفتصد هزارتن[۲] ازمردم ری، تاهجوم تیمور وعبورکلاویخو ازآنجا:

۱ـ درتاریخ جهانگشا، دراحوال شرف‌الدین خوارزمی ذکرگردیده:

«... بری رسید (پس ازسال ۶۴۲)... عورات را سافرات الوجوه ورجال را

(۱) رك: مجلد حاضر، ص ۴۲۴، ۴۲۵.

(۲) مجلد حاضر، ص ۲۱۴.

حافیات الارجل از خانها بیرون می‌آورد و مال می‌گرفت ... چهار پای در اندرون مسجد [جامع ری] راندند. روزحرکت پوشش تمام نبود، فرشهای مسجد بنفس‌خود برسر بایستاد تاپوشش بارها کردند...[۱]»

به استناد این روایت ، بدین زمان ری جمعیتی داشت ومسجد آن مفروش و معمور بود.

۲- درآثارالبلاد زکریای قزوینی از مؤلفات سال ۶۷۴ - که بیش از نیم قرن ازفاجعهٔ مغول فاصله دارد - ری از امهات بلاد شناخته شده ، و روایت آن کتاب در ص۲۱۴ مجلد حاضر گذشت.

وی دراین کتاب شرحی‌مفید ازمحصولات ری‌می‌دهد، ودرباب انگورملاحیّهٔ آن می گوید :

«... هذا النوع یبقی إلی الشتاء ، ویحمل من‌الرّی إلی قزوین طول‌الشتاء[۲].»

چون این مؤلف خود در شهری می‌زیسته که همسایهٔ ری بوده ، و از ری و محصولات آن‌که بدان زمان بقزوین حمل می‌شده شرحی مفید داده ، بدین موجب توان دانست که درآن عهد ری هنوز آباد وشهری مشهوربوده ، وبقول وی‌ازامهات بلاد بشمار می‌آمده است .

۳- غازان بسال ۶۹۴ هجری که سال‌جلوس وی بتخت سلطنت بود[۳]بموجب روایت مجمل فصیحی به ری‌آمد[۴]، لازمهٔ این سفر آنست‌که ری معموربوده باشد نه متروك؛ هرچند اوخود نیز آبادیهایی درآنجا بوجودآورد که شرح آن‌گذشت[۵]. غازان

(۱) جهانگشای جوینی، ج۲ ص ۲۷۸ س۱.

(۲) آثارالبلاد ، ص ۳۷۶ س۵ .

(۳) المختصر ابوالفدا ، ج ۴ ص ۵۲ ؛ طبقات سلاطین اسلام ، ص۱۹۵ س۱۵ .

(۴) مجمل فصیحی ، بخش دوم ص ۳۷۲ س ۴ .

(۵) مجلد حاضر، ص ۲۱۶ ، ۲۱۷.

درسال۷۰۳نیز که سال مرگ اوست بار دیگر به‌ری آمد، وشرح آن درص۲۱۸مجلد حاضر مذکورافتاد.

٤ـ مؤلف کتاب نخبةالدهر ـ که بسال ۷۲۷ درگذشت، وایّام حیاتش مصادف باعصرموردبحث بوده‌است ـ درفصل سادس این کتاب دروصف عراق‌عجم وجبال، از ری بهمان صورت دیگر بلاد آن حدود، همانند ابهر وزنجان وحلوان ودامغـان و سمنان وامثال اینها یاد کرده وچنین گفته :

«... و الرّیّ، و کانت مقرّ ملك بنی‌بویه... ویسمّی رام‌فیروز و ریّ اردشیر... ویسمّی ایضاً محمدیّه ...[1]»

وبهیچ روی سخنی ازخرابی یاغیر مسکون بودن آن بمیـان نیاورده است. (جزاین‌که ری، که درقرن چهارم ازاصفهان بزرگتربود، چنانکه اصطخری گفته : «ولیس من العراق إلی خراسان بعد الرّیّ مدینة اکبر من اصفهان...[2]»، در این عهد [اوائل‌قرن هشتم] بموجب قول وی که نوشته «... وعین بلاده [جبال] اصفهان...[3]» اصفهان جای آنرا گرفت).

۵ـ ری بدین‌عهددارالضرب بوده، وسکّه‌هایی‌ازسالهای۷۰۴،۷۱۷،۷۲۲،۷۳۳و غیره‌بنام‌محمدخدابنده وابوسعیدمضروب‌درآنجابدست‌است، که‌شرح آنهادرصحائف ۲۱۸ـ۲۲۰ کتاب تاریخ سکّه شناسی ری تألیف جرج مـایلز (George C. Miles) ثبت افتاده. این خود دلیلی قاطع برآباد ومسکون بودن ری درآن سالها تواندبود.

۶ـبدین‌عهد صنعت سفالسازی در ری از نو رونقی یافت واهمیتی پیدا کرد، وکوزه‌گران ری وکاشان کارخودرا پس ازفاجعهٔ مغول ازسرگرفتند[4].

دونالد ویلبر را درکتاب ایران بدین مهم اشارتی است، بدین‌صورت :

(۱) نخبةالدهر، ص ۱۸۴ س ۹.

(۲) المسالك اصطخری، ص ۱۱۷ س ۱۲.

(۳) نخبةالدهر، ص ۱۸۳ س ۱۱.

(۴) کتاب تمدن ایرانی، تألیف چند تن ازخاورشناسان فرانسوی، ص ۲۹۱ س ۱.

«از آثار سفالین بعد ازسال ۱۲۲۰ میلادی (مطابق ۶۱۷ هجری) که دورهٔ حملهٔ وتخریبات مغول بود تاسال ۱۲۴۲ (مطابق ۶۴۰ هجری) تقریباً چیزی نمانده ، ولی از آن تـاریخ ببعد صنعت سفال سازی در ری و کاشان و نقاط دیگر تجدید حیات کرد...[۱]»

۵ درنیمهٔ دوم قرن‌هفتم واوائل قرن هشتم درشهرهای ری وکاشان وساوه نوعی ظروف مینایی بوجودآمد[۲].

۷- در سال ۷۵۶ هجری درحـدود ری شورشی بوجودآمد ، که ملك اعظم جلال‌الدوله ـ که در رویان ورستمدارحکومت داشت ـ فرونشاند. دراین‌واقعه سخن از «ارباب ری» و«امرای ری» بمیان می آید، واولیاءالله ومرعشی درتاریخ رویان و ۱۰ تاریخ طبرستان آورده‌اند :

«[امیرپولاد قیا] باتمامت «امرا و ارباب ری» حشر کرده ولشکر کشیده درزیر طهران به مقام خونی‌جمع شدند... «امرای ری» چون نسبت با لشکر ملك مشارٌالیه ضعفی درخود مشاهده کردند... صلح طلبیدند[۳].»

این قول نیزآباد ومسکون بودن ری را دلیلی دیگرتواند بود .

۱۵ ۸- بسال ۷۵۹چند تن ازامرای ایغوراتفاق کردند که قلعهٔ قوسین‌ری‌را بدست گیرند،ودست‌خوّاب‌ملك جلال‌الدوله‌را ازری‌ونواحی آن کوتاه سازند،لکن‌فخرالدوله شاه غازی برادر جلال‌الدوله آن ترکان را بجای خویش نشاند[۴].

---

(۱) ترجمهٔ فارسی تاریخ دونالـه ویلبر ، درکتاب ایران از نظر خاور شناسان ، ص ۴۶ س ۳ .

(۲) تاریخ عمومی هنرهای مصور ، ج ۲ ص ۲۵۰ س ۱۱ .

(۳) تاریخ رویان اولیاءالله ، ص ۱۳۱ س ۱۶ ؛ تاریخ ظهیرالدین مرعشی، ص۱۱۵ س ۸ ببعد .

(۴) تاریخ رویان اولیاءالله، ص ۱۳۱ س ماقبل‌آخر؛ تاریخ ظهیرالدین مرعشی، ص ۱۱۶ س ۳. احوال جلال‌الدوله و فخرالدوله علاوه براین منابع، در تاریخ جهان‌آرا، ص ۱۸۶،۱۸۵ نیز باختصار درج‌آمده است .

از آنچه تابدینجا نقل افتاد، توان دانست که بروایت نزهةالقلوب از مؤلفات سال ۷۴۰هجری درباب خرابی ری که: «درفترت مغول بکلی خراب شد» بهیچ‌روی نمی‌توان اعتماد کرد، و آنرا قاطع پنداشت و صحیح تلقّی نمود؛ و این قول را بهیچ صورت قدرت تعارض با آنچه تاکنون دراین باب مذکور آمده نتواند بود.

۹- ازسالهای ۷۷۲و۷۷۴و۷۷۶ نیز اخباری درباب ری درصحیفه ۲۲۰، ۲۲۱ مجلد حاضر درج رفته، بدانها رجوع شود. ۵

۱۰- مرحوم علامه قزوینی دریادداشتها آورده:

«دریکی ازنسخ تاریخ‌گزیدهٔ پاریس (S. P. ۱۷۵) بعد از ختم تاریخ مغول وابوسعیدخان درسنهٔ۷۳۶ قریب ده‌ورقی الحاقی‌دارد (344b-334b) ازمصنّف‌نامعلوم مشتمل بروقایع واقعه ازتاریخ مذکور الی سنهٔ ۷۷۳ بتفصیل، یعنی وقایع ۳۷ سال بعد ازوفات ابوسعیدخان؛ واین‌قطعهٔ الحاقی خیلی نفیس ومتضمن بسیاری معلومات مهمه است، باری مقصود دراینجا این است که ازاین قطعه واضحاً معلوم می‌شود که شهرری تاسنهٔ ۷۷۲ هنوزبرسرپا وباقی‌بوده‌است، چون مکرّر ازتسخیر ری‌وفتح‌قلاع آن دراین‌سنه وسنوات قبل صحبت می‌کند[۱].» ۱۰

۱۱- تیمور - چنانکه درص ۲۲۲ مذکورشد - در شوال ۷۸۶ بری آمد وآنجا را بدون مقاومتی بدست‌آورد، وآن زمستان را درآنجابماند، و درفصل بهار ازری بسلطانیه رفت[۲]. این خبرنیزمسکون بودن ری را درآن‌سال دلیلی تواند بود. ۱۵

۱۲- تیمور- بشرح ص۲۲۲مجلد حاضر- بسال۷۸۹نیز بری‌آمد وبنهٔ‌خویش را درآنجا بازگذارد وبه اصفهان رفت[۳]، ودرکتاب منسوب به تیمور بنام «منم‌تیمور

(۱) یادداشتهای قزوینی، ج ۵ ص ۴۰ س ۶.

(۲) حبیب‌السیر، جزء سوم ازجلد سوم ص ۲۶ س۲۷، وطبع۱۲۷۱ص۱۳۹ س۲؛ مجمل فصیحی، ج۳ ص۱۲۳ س۱۵؛ ظفرنامهٔ شرف‌الدین علی یزدی، طبع ۱۸۸۸، ج۱ ص۳۸۹ س۲.

(۳) ظفرنامه، طبع ۱۸۸۸، ج۱ ص۴۳۰ س۱۷؛ حبیب‌السیر، جزء دوم از جلد سوم ص۳۹ س۲۵.

جهانگشا[۱]» درشرح جنگ اصفهان ، درذکر عبور او ازری، ازاین شهربدینگونه یاد شده است:

«ازطوس، راهی عریض بسوی ری می‌رود، ومن آن راه‌را پیش گرفتم، وبدون اینکه بمقاومتی برخورد کنم به‌ری رسیدم ولی ری ویرانه‌ای بیش نبود و روستائیان پیرامون آن‌شهرمی گفتند که صدها جنازه زیرخرابه‌های ری مدفون است، وهیچکس نمی‌تواند آن جنازه‌ها را بیرون بیاورد. ۵

شهرری شهری بود بزرگ واقع در دامنهٔ کوهی که یك سر آن را کوه‌شمیران می‌خواندند وسر دیگرش راکوه کن‌می گفتند و جمعیت ری ازنیشابور بیشتربود، و قنواتی که از کوههای شمیران وکن جاری می‌گردیدآن شهر را مشروب می کرد؛ ولی دوسال قبل از اینکه من به‌ری برسم، درنیمه شب زلزله‌ای مهیب شهر را بلرزه ۱۰ درآورد، وآن شهر بزرگ پس ازچند دقیقه ویران‌گردید ، و ازری غیر از ویرانه‌ای باقی نماند . عده‌ای ازمردان و زنان‌که توانسته بودند هنگام زلزله بگریزند از شهر خارج شدند، ودرقریه‌های اطراف مسکن گرفتند .

از روزی که شهر ری بر اثر زلزله ویران گردیده کار بازماندگان آن شهر

---

(۱) این کتاب ازمجموعه‌ای است بنام واقعات تیموری یاملفوظات تیموری، که حاوی پاره‌ای مطالب تاریخی است، نسخهٔ منحصر بفردآن درکتابخانهٔ جعفرپاشا حاکم یمن بوده ودوقسمت داشته، یکی‌ملفوظات ودیگری‌تزوکات، وبپاره‌ای‌از زبانهای‌اروپایی نیز ترجمه‌شده. احتمال می‌دهندکه این کتاب‌مخترع وملفق اخباری‌است ازظفرنامهٔ شامی‌وظفرنامهٔ یزدی که دارای پاره‌ای اغلاط تاریخی نیز هست . با این حال خبر مربوط بری ظاهراً گویا رویی درصواب دارد، زیرا ری که قبل ازتیمور وبعداز او پیوسته مسکون و مأهول بوده بزمان او کلاویخو آنرا از سکنه خالی یاد کرده است ، با توجه باینکه تیمور با مردم ری جنگی نکرده و قتل عامی ننموده ، باید خبر مربوط بزلزله ری را بشرح مذکور در متن درست پنداشت تا قول کلاویخو وجهی پیداکند ؛ و بعدها پاره‌ای ازاین خرابیها مرمت یافت . برای بهتر شناختن این کتاب بمقدمهٔ استاد مفضال مجتبی مینوی بر تزوکات تیموری ، طبع افست باهتمام کتابفروشی اسدی رجوع شود .

وروستائیان اطراف این‌شده که درخرابه‌های شهرجستجو می نمایند تااینکه اشیائی را که براثر زلزله زیرخاك مدفون گردید بیرون بیاورند. بعضی از آنها، گاهی وارد خانه‌هایی می‌شوند که قسمت‌هائی از آن‌سالم مانده، ودرآن خانه‌ها زر وسیم‌وفرشهای گرانبهـا بدست می‌آورند، و عده‌ای از روستائیان اطراف ری ازاین راه ثروتمند شده‌اند، ومن تصور می کنم تاروزی که روستائیان درپیرامون ویرانهٔ شهری زندگی می کنندکار آنها این‌خواهد بود که پیوسته درخرابه‌های شهرکاوش‌نمایند تابتوانند زر وسیم‌وفرشهای گرانبها وچیزهای دیگربدست بیاورند. برای اینکه فرصت‌قشون‌کشی ازدست نرود، من در ری زیاد توقف نکردم، وبسوی اصفهان براه افتادم...[۱]»

گرچه اصالت کتاب «منم تیمور جهانگشا» ونسبت‌آن به تیمور ظاهراً درست نمی‌نماید، وبرخی از اهل فن‌آنرا مجعول و ملفق از منابع دیگر - نه بقلم تیمور - می‌پندارند، لکن این عدم اعتماد در باب نسبت‌آن به تیمور است، نه اصل کتاب؛ وهرچند متن کتاب - وازجمله تاریخ برخی ازمهاجمات تیمور- ازاغلاط واشتباهاتی خالی‌نیست، لکن متنی‌است بالنسبه کهن و دارای پاره‌ای اطلاعات مفید، و ظاهراً گویا اصل خبر مربوط بزلزله‌ری مذکور درسطوربالا -که خود محملی برای قـول کلاویخو مذکور درص ۴۲۶ مجلد حاضرتواند بود، وآنرا بخوبی توجیه می کند- صحیح است، زیرا نکاتی درست درباب ری درآن درج است که مشابه‌آنها درمنابع دیگرنیست. این روایت نیز - بافرض صحت -آبادبودن ری راتا این تاریخ مؤیدی است،وبقراینی که بیاید خرابی این زلزله بعدها مرمت شد.

۱۳- تیموردر۷۹۵ از راه سمنان بری‌واردشد[۲]،وبدین‌موجب‌ری دراین‌تاریخ مسکون بود.

۱۴- دراواخر توقف تیمور درایران، حدود سال ۸۰۶ درجلوگیری ازطغیان

(۱) منم تیمورجهانگشا، برگردانده از زبان فرانسوی بفارسی، ص۹۵س۲۷.

(۲) ظفرنامهٔ شامی، ص۱۲۹ س۱۴؛ حبیب‌السیر، جزء سوم از جلد سوم ص ۳۶ س۸ ببعد.

اسکندر شیخی ، درمنابع سخن ازپیادگان ری بمیان است ، درظفرنامهٔ تیموری نقل گردیده :

«شاهزادهٔ بختیار ونویین نامدار درطهران ری بیست روز توقف کردند ، و از پیادگان ری وقم وکاشان وساوه ودرگزین وآن نواحی دوهزار مرد جمع آوردند، و
۵ ازپی اسکندر روان شده ...[۱]»

درتاریخ طبرستان مرعشی مذکور افتاده :

«چون خبرطغیان او [اسکندر شیخی] بمسامع علیه [تیمور] رسید، امیرسلیمان شاه [حاکم ری[۲]] را بافوجی ازپیاده‌های ری وقم وکاشان واصفهان وقومش درعقب بفرستاد...[۳]»

۱۰ گمان نرود که مراد ازری نواحی آنست، زیرا دراخبارتیمورذکر ری‌ونواحی ری هر کدام جداگانه مذکور افتاده است[۴]، ونیز دراین اخبار از ری بهمان صورت یاد شده که ازقم وکاشان وساوه ، وهمچنین ذکر «طهران ری» و قید «آن نواحی» در خبر اول خود مؤیدآنست که مراد ازری نفس شهر است.

در همین اوان بود که کلاویخو از ری عبور کرد، و درسفرنامهٔ خود نوشت:
۱۵ «اکنون دیگراین‌شهربکلی‌خالی‌ازسکنه است[۵]»؛ واگراین‌قول صحیح تلقی شود باید سبب آنرا همان زلزله‌ای پنداشت که ذکرآن گذشت . ظاهراً این خرابیها تا حدودی تعمیریافت، چون‌بدلائلی که بیاید ری ازاین پس نیزمعمور ومسکون بود.

شهرری بتدریج روبانهدام می‌رفت نه بصورت فجائی وناگهانی .

دراین‌زمان قسمت اعظم شهر، وظاهراً ازسوی مشرق وجنوب شرقی- صرف

---

(۱) ظفرنامهٔ تیموری، ج۲ ص۴۰۴ س۱۲، وطبع ۱۸۸۸، ج۲ ص ۵۷۲ س۲ .

(۲) مجلد حاضر، ص۲۲۳.

(۳) تاریخ طبرستان مرعشی، ص۴۴۱ س۷.

(۴) مجلد حاضر، ص۲۲۳.

(۵) مجلد حاضر، ص ۴۲۶.

نظر از اثرزلزله مذکور- خراب بود ورنگ ویرانه‌ای را داشت؛[۱] بویژه بخش واقع درسراه خراسان، که خرابی آن حدود قدیمی بود، ویاقوت درسال ۶۱۷ بهنگامی که از پیشاپیش مغول می گریخت وازخراسان بری رسید، بدین‌مهم‌اشارت کرد و ذکرش گذشت[۲].

5 **بخش دوم - اوضاع‌شهر ری از این‌تاریخ تاسلطنت شاه طهماسب صفوی:**

۱- این نکته را انکار نتوان کرد که مزارهای مقدس ری، همانند بقـاع مطهّر حضرت عبدالعظیم وامامزاده عبدالله وامامزاده طاهر وحضرت حمزه، ومراقد رجال مذهبی چون‌ابن‌بابویه وابراهیم خواص وامام محمدشیبانی وغیراینها درتمام‌حوادث ری همچنان آباد بمانده و مطاف بوده است ، دلیل این دعوی آنکه هیچ خبری در 10 منابع مورد استناد بنظر نرسید که مهاجمی آن اماکن را خراب کرده باشد ، و حتی بقعهٔ ابراهیم خواص‌نیز که درمرکزحوادث ری وجنب قلعهٔ طبرك قرار داشت، بشرحی که درمجلد اول مذکور آمد[۳]، تازمان شاه‌طهماسب همچنان‌آبادبمانده بود، و شاهرخ‌تیموری‌بسال۸۳۲پاره‌ای ازاین‌اماکن‌را زیارت کرد وشرحش‌بیاید، وازاینجا توان‌گفت که بی‌گمان در حدود وحوالی این اماکن، ازمتولّیان وزائران ومجاوران 15 و مقیمان پیوسته جمعیتی می‌زیسته ، یعنی شهر ری بکلی متروك و غیرمسکون نبوده است. (مراقدرجال سنی‌مذهب بعهد صفویان بتدریج ازبین رفت.)

۲- خلیل‌سلطان بن امیرانشاه بن تیمور، که بفرمـان میرزا شاهرخ حکومت عراق‌وآذربایجان‌را داشت، درسال۸۱٤درشهرری بعارضهٔ مرض‌دوسه‌روزه‌درگذشت

---

(۱) دلیل این استنباط آنست که این حدود ازشهر (که در جنوب کوه بی‌بی شهربانو فعلی قرار داشت) در سر راه خراسان یا نزدیك بدان واقع بود ، و مهاجمان خراسانی که ازآنجا وارد شهرمی‌شدند، بی گمان قتل و تخریب را از همانجا شروع می کردند ؛ و نیمهٔ غربی‌وجنوب غربی (ری آباد فعلی) ازآنجا فاصله داشته است.

(۲) مجلد حاضر، ص۴۲۵.

(۳) مجلد اول کتاب حاضر ، ص۴۳۰-۴۳۴.

ودرهمان شهر مدفون گردید[1]. صاحب عجایب‌المقدور و سرجان ملکم در تاریخ خود درباب مدفن خلیل‌سلطان و زوجه‌اش‌شادملك نوشته‌اندکه این هردو را دریك قبردر شهرری دفن کردند[2]. (بتفصیلی که‌درمجلد نخستین کتاب‌حاضرص۴۶۴ گذشت‌جمعی ازنویسندگان برج طغرل را مدفن خلیل سلطان وهمسرش شادملك پنداشته‌اند) این ۵ حادثه نیز دلیل برمسکون ومأهول بودن شهرری بدان زمانست .

۳- شاهرخ‌فرزند تیمور درعهد سلطنت چندبار بری‌آمد وآنجا ونواحی‌آنرا مخیّم خویش ساخت، واز آن‌جمله درسال۸۳۲ درچهارم رمضان درظاهر طبرك ری (شمال شارستان شهر) سراپرده برافراشت ، ودرهمین سفرمرقد حضرت عبدالعظیم وابراهیم خواص وامام محمد شیبانی‌را زیارت کرد، واز آنجا به‌آذربایجان‌رفت[3]؛ و ۱۰ درسال ۸۳۸ سراسر زمستانرا در ری بماند. مرگ وی نیز چنانکه درص ۲۲۷ مجلد حاضر اشارت رفت، درسال۸۵۰ هجری بهنگامی که ازفشاپویهٔ ری بزیارت‌حضرت عبدالعظیم ومراقد مشایخ‌طبرك می‌رفت اتفاق افتاد، وچنانکه درهمان صفحه مذکور گردید، دراین واقعه ازری بوصف شهریاد شده‌است .

۴- درسال ۸۶۳ میرزا جهانشاه‌بن قرایوسف قراقوینلو بهنگامی که برای‌دفع

---

(۱) ظفرنامهٔ یزدی، طبع ۱۸۸۸ ص۷۲۰؛ مطلع سعدین ، ج۲، جزء ۱ ص۱۲۴ س ۱۹ ؛ مجمل فصیحی، ج۳ ص ۲۰۷ س ۱۰؛ حبیب‌السیر ، طبع ۱۲۷۱ ، جزء سوم از مجلد ثالث ص۱۸۹س۲۶؛ لب‌التواریخ، نسخهٔ خطی،ص۱۹۰س۶، نسخهٔ چاپی، ص۱۹۱ س‌ماقبل آخر؛ تاریخ جهان آرا، ص۲۳۶ س ۲۵ . درتاریخ جهان‌آرا و لب‌التواریخ خطی صریحاً «شهر ری» قید شده .

(۲) عجایب المقدور فی اخبار تیمور ، ترجمهٔ فارسی، ص۲۹۲ س۱۸؛ تاریخ ایران سرجان ملکم ، ترجمهٔ فارسی، ج۱ص ۱۵۹ س۱۹.

(۳) مطلع سعدین، جلد۲، جزء ۱ ص۳۲۱، ۳۲۲؛ مجمل فصیحی، ج ۳ص ۲۶۴س ۲؛ لب‌التواریخ، نسخهٔ مطبوع، ص۲۱۵س۴؛ تاریخ جهان‌آرا ، ص۲۴۹ س۹؛ حبیب‌السیر، جزء ۳ جلد ۳ ص۱۲۸ س۲۸.

پسرخویش حسن‌علی ازخراسان به تبریز می‌رفت به‌ری وارد شد، و از آنجا سپاهی بجانب تبریز روانه کرد[۱].

۵- محمدی میرزا ازشاهان آق‌قوینلو- که درسال ۹۰۳ درعراق بسلطنت‌رسید- به ری توجهی داشت، وچندی نیز درآنجا رحل اقامت افکند[۲].

۶- شاه اسماعیل‌صفوی در دفع‌فتنهٔ میرحسین کیای جلاوی حاکم آق‌قوینلوها ۵ در فیروزکوه و دماوند و سمنان ــ که الیاس‌بیك حاکم ری از جانب وی رابکشت- بسال ۹۰۹ ازقم بری‌آمد و ازآنجا بدفع شورشیان رفت[۳]، وی بار دیگردرسال ۹۲٤ وارد ری‌گردید، ودرآنجا چند روزی بیمارشد[۴].

۷- شاه طهماسب صفوی بسال ۹۴۳ به ری‌آمد[۵].

۸- از شاه طهماسب فرامینی بدست است‌که مفادآنها مفید این نکته است‌که ۱۰ بدان عهد شهر ری را هنوز سکنه و جمعیتی بوده ، لخت مورد استناد فرمانی‌که بتاریخ سلخ ربیع الاولی سال ۹۴۳ در باب تولیت بقعهٔ ابراهیم خوّاص ازسوی وی صادرگردیده، درمجلد اول‌کتاب حاضر، در ذکر بقعهٔ ابراهیم خوّاص(ص۴۳۱) درج افتاده و اعادت را نیازی نیست.

درفرمان دیگری از وی ازسال ۹۵۰ هجری نوشته شده : ۱۵

«... جمیع زواری‌که توطن درآستانهٔ مقدسه نمایند بغیر ازمـردم و رعایای

(۱) دیاربکریه ، ج۲ ص۳۵۸، ۳۵۹ ؛ لب‌التواریخ، نسخهٔ مطبوع، ص۲۰۱ س۱ ، وص۲۱۷ س۵ ؛ تاریخ جهان‌آرا، ص۲۴۹ س ۲۸.

(۲) لب‌التواریخ، نسخهٔ مطبوع، ص۲۲۸-۲۳۰؛ حبیب‌السیر، جزء۴ ازجلد۳ ص۲۲ س ۸؛ تاریخ جهان‌آرا، ص ۲۵۶.

(۳) لب‌التواریخ ، نسخهٔ مطبوع، ص۲۴۳، ۲۴۴؛ تاریخ جهان‌آرا، ص۲۶۸.

(۴) حبیب‌السیر، جزء چهارم ازجلد سوم ص۸۵ س۱۵.

(۵) تاریخ جهان‌آرا، ص ۲۹۲ س۶.

ری اصلاً احدی مانع نشود، و کسانی که در ری متوطن بوده به‌فراغت اوقات گذارده شوند...[۱]»

دلالت این دوفرمان برمعمور ومسکون بودن ری نیازی به بسط سخن ندارد.

۹- چنانکه از پیش اشارت رفت شهر ری از قرن هفتم ببعد بتدریج بتوالی اعصار و دهور و تعاقب سنین وشهور روی به انهدام وخرابی‌رفت[۲]؛ لکن تا روزگار نخستین سلطنت صفویان هنوز رنگ آبادی وبزرگی بکلی از آن زدوده نیامده بود، بلکه‌گاه درمنابع مربوط بدین زمان نیز- آنجاکه سخن از ری بمیان می آید - از آن بوصف «شهر ری» یاد می گردد ، چنانکه سام میرزا فرزند شاه اسماعیل صفوی در تحفهٔ سامی - که آنرا درحدود سال ۹۵۷ هجری دراحوال هفتصد تن ازشاعران‌عصر اول وروزگار نخستین‌صفویه بپایان آورده[۳]- در ذکر امیرعنایت‌الله رازی چنین‌نوشته:

«امیرعنایت‌الله- متولی مزار امامزادهٔ عالی‌مقدار سید عبدالعظیم است،که در «شهر ری» است[۴].»

بدان روزگار طهران هنوز بشمار قصبه‌ای از اعمال ری بود ، چنانکه در کتاب مذکور دراحوال امیدی رازی ذکررفته :

«...مولدا وقصبهٔ طهرانست از اعمال ری ...[۵]»

۱۰- در اوائل قرن دهم هجری (آغاز دولت صفویه) ری دارای بزرگان و شاعرانی بوده، که نام قریب به بیست ودوتن آنها درتحفهٔ سامی درج آمده ، وبه

(۱) آستانهٔ ری ، ص۷۹ س۵ .

(۲) مجلد حاضر، ص۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۸ .

(۳) تحفهٔ سامی، ص۴ س۱۰.

(۴) تحفهٔ سامی، ص۴۱ س ۱۳.

(۵) تحفهٔ سامی، ص۱۰۱ س۴ ببعد. همچنین درص۷۶ س۲۱ در ذکرخواجه لهراسب، ودرص۱۶۲ س۴ در ذکر افضل سارانی، ودر ص۱۶۴ س۲ در ذکرهمدمی رازی ازطهران به وصف قصبه یاد شده است .

احوالشان در کتاب حاضر درمبحث رجال ری اشارت رفته است ؛ واینها غیر از آن جمعی هستند که در کتاب مذکور بولایت ری (نه‌خود ری) منسوب شناخته آمده‌اند.

۱۱– دراوائل قرن یازدهم هجری هنوز پاره‌ای ازقسمتهای معمور قدیمی ری بجا بود، چنانکه درکتاب زینت‌المجالس از مؤلفات سال ۱۰۰۴ هجری آمده :

«... آن شهر وولایت (ری) مرتبه بمرتبه ویران می‌شد، تاکار باینجا رسید که عشر عشیری ازمعموری اول باقی نمانده است...[۱]» ۵

این قول مُفْهِم این حقیقت است که درتاریخ ۱۰۰۴ هجری هنوز قریب یك دهم ازشهر ری بصورت قدیم خود آباد مانده بوده است.

شاه‌طهماسب‌صفوی‌را به‌تعمیربقاع‌متبرك، وازجمله مشهد حضرت‌عبدالعظیم، اهتمامی‌بود[۲]؛ چنانکه بسال ۹۴۴ به‌امروی ایوان حضرت عبدالعظیم را پی‌افکندند،[۳] ۱۰ وبسال ۹۵۰ محجّر مضبوطی به‌دور صندوق آن حضرت بساختند[۴]؛ وچون درآن‌ایام مردم از هر دیار به زیارت و طواف آن آستانه می‌آمدند و کثرت جمعیت می‌شد[۵]، بفرمان او ۲۴ دکّان و۲۴ منزل درآن حدود بساختند ؛ دراین باب در فرمانی از وی مکتوب بسال ۹۵۰ درج آمده :

«بردرحمام بیست وچهار دکّان تهیه نمایند، که صنّاع [درنسخهٔ مطبوع صباغ] ۱۵ درآنجا نشسته به خرید وفروخت مشغولی نمایند[۶].»

ونیز درفرمان همانسال :

«درحوالی‌حمام یا محلّی دیگر که مناسب باشد محوطه‌ای تهیه نماید ، و در

(۱) زینت‌المجالس، نسخهٔ مطبوع، ص ۷۶۸ س ۸.

(۲) فرمان شاه طهماسب بتاریخ ۹۶۱ هجری ، آستانهٔ ری، ص ۸۵ س ۱.

(۳) کراسه‌المعی، ج ۱ ص ۲۳۲ ؛ تاریخچهٔ وقف دراسلام، ص ۶۸ .

(۴) فرمان شاه طهماسب بتاریخ ۹۵۰ ، آستانهٔ ری، ص ۷۹ س ۱۴.

(۵) » » » » » ، ص ۷۸ س ۱۱.

(۶) آستانهٔ ری ، ص ۸۰ س ۸ .

اندرون محوطه بیست و چهار منزل که دیوارهای [در نسخهٔ مطبوع قوارهای] منازل به‌گل وخشت باشد، وسقف بآجر و گچ تهیه نماید[۱].»

با همهٔ عنایتی که وی بری داشت، از آن زمان باز که بفرمان او طهران مورد توجّه قرارگرفت، وباروی آنجارا بسال ۹۶۱ بساختند[۲]، وبگفته امین احمد رازی : طهران بزینت باره وزیور اسواق متحلی گردید وسمت شهریت پذیرفت[۳] ، دیگر در اخبار آن پهنه از «شهر ری» سخنی بمیان نمی آید؛ چه ، دولت طهران آغاز گردید ، ودولت ری پایان یافت، که «وَ لِلْبقاعِ دُوَلٌ» ؛ خانه‌های طهران آباد شد؛ و خانه‌های ری خراب.

خَلَتْ مَنازِلهم عَنهُمْ وَ هَلْ مَلأَ   لَمْ تَخْلُ فی هذهِ الدُّنیا مَنازِلُهُمْ

مردم آنجا از وضیع وشریف راه شهرجدید را درپیش گرفتند، و مهد باستانی خویش را ترک گفتند، وشعلهٔ پرنور فرهنگ و فضیلت در آنجا رفته رفته بخاموشی گرایید ، ومدارس ومکاتب خالی ماند .

مَدارسُ آیاتٍ خَلَتْ من تِلاوة   وَ مَنزِلُ وحیٍ مُقفر العَرَصات

از قرن یازهم هجری تـا سی‌واند سال پیش ، از آن شهر کهن چند هزارساله اندازهٔ دیهی‌بیش بجای نماند، که بنام آستانهٔ مقدس‌حضرت عبدالعظیمش می‌نامیدند؛ چنانکه درجهان نمای فلوغون رفائیل از مؤلفات عهد قاجاریان مطبوع بسال ۱۲۶۷ دراین باب چنین اشارت رفته :

«درقرب وجوار این شهر [طهران] بهشت آثار دهی است معظّم قریب بچهار صد خانوار ، ودرآن قریهٔ بهجت مدار مشهد و مزاری نوربار واقعست که فارسیان

(۱) فرمان شاه طهماسب بسال ۹۵۰ ، آستانهٔ ری، ص ۷۸ س ۱۸ .

(۲) مرآت‌البلدان ، ج ۱ ص ۵۱۱ س ۱۲ ببعد ؛ ملحقات روضة‌الصفا، ج ۸ص۱۵۱ س ۲۳ ؛ ج ۹ ص ۱۹۷ س۷ ؛ احسن‌التواریخ ، ص ۴۸۹ س ۸؛ آنندراج، ذیل ری‌وتهران.

(۳) هفت اقلیم ، ج ۳ ص ۷ س ۲ ببعد .

شاهزاده عبدالعظیمش خوانند ... ودرقدیم آنجارا ری می‌گفته‌اند[۱].»

این‌دیه درسالهای اخیر بتدریج وسعت یافت و آباد شد، و اکنون صورت شهر دارد که بحث از آن خارج ازموضوع این کتابست.

علت اصلی خرابی تدریجی ری:

چنانکه درص ۴۳۰ ثبت افتاد، سبب خرابی ری باعتقاد گروهی فترت مغول، و بعقیدهٔ جمعی یورش تیموری بود، و هردو دسته مدعی خرابی‌کامل این شهرشدند، لکن همانگونه که بمدد اسناد ومدارك وشواهد و قرائن درصحائف اخیر باز نموده آمد، ری بتدریج خراب شد؛ و درمقام تشبیه پیکری نیرومند و سالمی را همانند بود، که درهرروز مقداری ناچیز سمّ بوی بخورانند، که پس ازچندگاه از آن وجود قوی جزاندامی نحیف‌ونزار وناتوان‌مشرف بموت چیزی بجای نخواهدماند، امّا این‌سمّ مهلك برای‌ری نه‌فاجعهٔ مغول‌بود، نه‌هجوم‌تیموری، زیرا هرچند چنگیزیان، چنانکه صاحب مرصادالعباد گفته، هفتصد هزارتن ازمردم این شهررا بخاك و خون کشیدند[۲]؛ واین خود مصیبتی عظیم برای این شهر بود، لکن عمل آن خونخواران بگواهی تاریخ باپاره‌ای از بلاد دیگر دردناکتر وفظیع‌تر از رفتار ایشان با ری و رازیان بود، چنانکه فی‌المثل درنیشابور تمام سکنه را بکشتند وهفت شبانه روز آب بشهر بستند، وتمام عمارات را بازمین هموار ساختند، ودر آنجا جو کاشتند؛ وتلفات مردم را دراین حادثه بتقریب تایك میلیون وهفتصد وچهل هزارنفر تخمین زده‌اند؛ اما نیشابور مرده ازنوجان گرفت ودوباره شهری بزرگ و آباد شد؛ وهمچنین بخارا که بقول آن مرد بخارائی، مغولان «آمدند و کندند سوختند و کشتند و بردند ورفتند»

(۱) جهان نمای فلوغون رفائیل، ص ۳۴ س ۸. در جهان‌نمای خطی مسیوژان، که بفرمان میرزاتقی‌خان امیرکبیر فراهم‌آمده، نوشته شده (ورق ۱۰۸ ص ۲ س ۱۰): هشتصد خانه سکنهٔ این قصبه (حضرت عبدالعظیم) است.

(۲) مرصادالعباد، ص ۹ س ۱۱.

اما بخارا هنوز باقی وشهری با نام است؛ وبرهمین منوال است حال مرو وهرات[1].

تیمور نیز چنانکه درص ۲۲۲ مجلد حاضر درج آمد، ری را بدون مقاومتی بدست آورد، ودرآنجا قتل و کشتاری از وی نشان نداده‌اند.

پس علتی که خرابی و نابودی تدریجی ری را سبب آمد، باید مصیبتی باشد عظیم‌تر ونائبه‌ای مهلکتر ازمصیبت هجوم چنگیز و تیمور. ۵

ازغور وبررسی وتعقّل وتعمق درمجموع اخبار وحوادث قرون اسلامی ری بخوبی روشن می‌شود که آن مصیبت، نفاق وپراکندگیی بوده است که دراثر عصبیتهای فرقه‌ای واختلافات وشکوك عقیدتی ونزاعهای مداوم مذهبی ازقرن سوم ببعد درمیان جمعیت آن شهر بوجود آمد و روزبروز فزونی می‌یافت، وبذر کینه وبغضاء و عداوت را در دلهای می‌پراکند، وایشان را مانع می آمد.تا در مواقع بروزمصائب بزرگ، ۱۰ همچون هجوم مغول ویورشهای تیمور مانند مردم دیگر بلاد دست وفاق و یکدلی بیکدیگر بدهند وباتفاق بمقابله برخیزند، یا خرابیهای حاصله را مرمت کنند. دراین شهر چنانکه درسابق مذکور آمد[2] قریب دوازده فرقهٔ مذهبی می‌زیستند (ظاهراً تشعب مذهبی ازنظر کثرت فرق مخالف‌هم درهیچ شهری بدین میزان نبود)، وآنها را در مسائل عقلی واصول دینی، همچون صفات خداوند ومسألهٔ رؤیت وی وخلق افعال و ۱۵ عدل وحدوث وقدم قران ومعرفت بسمع وعقل وحسن وقبح ومعارف عقلی دیگر و عصمت انبیاء ومسألهٔ امامت وحبّ وبغض نسبت بخاندان نبوت وامثال اینها بایکدیگر اختلاف ومنازعتی شدید بود، که شرح آن درصحائف ۵۹-۸۰ مجلد حاضرهمراه با

---

(۱) برای وقوف بیشتر، رك : معجم‌البلدان ، ج ۴ ص ۸۵۷ ؛ لب‌التواریخ، نسخهٔ مطبوع، ص ۱۳۷ س ۱۱ ببعد ؛ تاریخ ایران از مغول تا افشار ، تألیف رضا پازوکی، طبع ۱۳۱۶ ص ۱۱-۲۶ .

(۲) مجلد حاضر ، ص ۵۹ .

اسناد ومدارك گذشت، بدانجا رجوع شود[۱]؛ ونتیجهٔ این منازعات پیگیر دوچیزبود: یکی تفرق تدریجی مردم آن وجلاء وطن ایشان ورفتن بسوی ورامین و طهران، و جاهای دیگر. دوم خرابی روزافزون شهر.

آثار این خرابی ـ چنانکه ازمجموع اخبار مستفاد می‌شود ـ از قدیم در مدینهٔ ری (= شارستان) ظهوری بیشتر داشت، و اندك تأمّلی در نقشهٔ مذهبی شهر، (مقابل ص ۸۸) سبب آنرا بروشنی باز می‌نماید. ۵

بیان این سخن آنکه هرگاه مجموع شواهد وقرائن واسناد و مستنبطاتی که به اتکاءآنها نگارنده نقشهٔ مذهبی ری رافراهم آورد ـ و آن جمله درصحائف ۸۰-۸۹ مجلّد حاضرمذکور افتاد ـ موجّه وآن نقشهٔ بتقریب صحیح تلقی گردد، برحسب آن معلوم خواهد شدکه ملتقی و محلّ برخورد سه فرقهٔ اصلی، مدینه (= شهرستان) بوده، که ۱۰

---

(۱) اینکه بعضی از محققان جهات مادی و اقتصادی، و نزاع مردم شهر را با مردم نواحی در خرابی ری نیز عاملی مداوم پنداشته‌اند، چنانکه در کتاب «اسامی دهات کشور» جلد اول ص ۲۴۵ نوشته شده:

«بعقیدهٔ استاد بارتولد جغرافی‌دان معروف بین اهالی شهر نه تنها از لحاظ مذهبی بلکه از جهات مادی و اقتصادی اغلب اختلاف بوده، و مخصوصاً اختلاف بین اهالی شهر و سکنهٔ اطراف اغلب منجر به‌کشتار های زیاد و خرابی شهر شده» (رك: ترجمهٔ جغرافیای تاریخی ایران بارتولد ص ۱۸۰)؛ ظاهراً رویی در صواب ندارد، چون هیچ مسألهٔ اقتصادی ومادی که به تنهائی در طی چند قرن همانند مسألهٔ «اختلاف مذهبی» موجب آن همه‌کشت وکشتار شده باشد در اخبار ری مشهود نیفتاد؛ و نیز در هیچ سند تاریخی نزاع مداوم مردم شهر را باساکنان نواحی نشان نداده‌اند.

تواند بودکه بارتولد را بقول یاقوت، آنجاکه درباب خرابی قبل‌ازواقعهٔ مغول گفت: وکان‌اهل‌الرستاق و هم‌حنفیة یجیئون الی‌البلد بالسلاح الشاك ویساعدون اهل‌نحلتهم فلم‌یغنهم (معجم‌البلدان، ج ۲ ص ۸۹۴ س ۲)، وقول صاحب نزهة‌القلوب در این روایت: اهل شهر را برسرسنگی با هم مخاصمت افتاد، زیادت از صد هزار آدمی بقتل آمدند(نزهة‌القلوب، مقالهٔ ثالثه ص ۵۳ س ۸)، نظر بوده؛ که این هردو رابايد معلول همان شقاق ونفاق مذهبی دانست.

حنفیان در شمال و مشرق و شافعیان در مرکز و شیعیان در جنوب و مغرب آن اقامت داشته‌اند؛ و نزاعهای پی‌گیر مذهبی - که برحسب موضوع مورد اختلاف، گاه میان شیعه و سنی، و دیگر گاه میان شافعیان مُجَبّر از یك طرف، و شیعه و حنفیان معتزلی از طرف دیگر رخ می‌داد - در این بخش (پهنهٔ جنوبی خیابان تقی آباد و امین آباد کنونی) که هر سه فرقهٔ بزرگ همسایهٔ هم بوده‌اند بوقوع می‌پیوست، نه در ربض شهر، که هرسویی از آن مخصوص یکی از فرق بوده است، و محمل گفتهٔ اصطخری و ابن حوقل که:

«واکثر المدینة خراب والعمارة فی الربض[1]»

همین نکته است؛ و نیز ظاهراً دلیل آنکه بازارها همه در ربض شهر بنا گردیده بوده، چنانکه در احسن التقاسیم درج افتاده:

«والاسواق والعمارات بالربض ...[2]»

(وحال آنکه بموجب نسخه بدل احسن التقاسیم، پیش از آن تاریخ (قبل از عهد مقدسی، یا قبل از آغاز نزاعهای مذهبی) بازارها همه در «عمارة الداخلة» یعنی مدینهٔ ری[3] (=شارستان) واقع بوده، بدین قرار:

«و قد کانوا اخذوا [الاسواق] فی عمارة الداخلة ثمّ ترکوه[4].»)

جز همین نزاعها وکُشت و کشتارها و غارتها در آن حدود نتواند بود.

عصبیت دینی وخصومت و نفاق مذهبی میان مردم آن شهر بپایه‌ای شدت داشت، که جز منازعات دینی، کوچکترین سببی از اسباب سیاسی یا اقتصادی و مادّی نیز بزرگترین حادثه را در آنجا می آفرید، نظیر واقعه‌ای که صاحب نزهة القلوب نقل کرده، که ذکر آن در ص ۴۲۵ مجلد حاضر گذشت، و بموجب آن بسبب سنگی نزاعی بزرگ میاد مردم ری در گرفت، و بیش از صد هزار آدمی کشته شدند، و در شهر خرابیی تمام بوجود آمد.

(۱) مجلد حاضر، ص ۴۲۴.

(۲) احسن التقاسیم، ص ۳۹۱ س ماقبل آخر.

(۳) مجلد اول کتاب حاضر، ص ۱۷۶ س ۳.

(۴) احسن التقاسیم، ص ۳۹۱ ذیل (٥).

درمجالس المؤمنین درباب داستان منقول از یاقوت درمعجم البلدان درسبب خرابی ری ونزاع فرق مذهبی آنجا انکارگونه‌ای رفته ، وچنین ذکرگردید:

«مخفی نماندکه آنچه بعضی ازعقلا[1] دربیان سبب ظاهری خرابی ری روایت نموده خلاف ظاهراست، وظاهراً آن مرد عاقل بخوش آمد صاحب معجم که شافعی مذهب بوده تقریرخرابی ری بروجه مذکورنموده...[2]» ۵

مفهوم این سخن ـ چنانکه ازلغت «سبب ظاهری» مستنبط است ـ آنستکه خرابی آن شهربخواست خداوند بوده است[3]، پاسخ آنکه این نکته جای انکارنیست که چون ذات حق امری را اراده کندآن امرخواهد بود، که :

إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.[4]»

لکن خداوند نعمت بخشیده را ازقومی بازنستاند مگرآنکه آن قوم خوداسباب تغییر و زوال آنرا فراهم آورند، که: ۱۰

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ.[5]»

این بودبحث ازماجرای خرابی تدریجی شهرکهن ری. نکته‌ای که دراینجا باقی می‌ماند روشن کردن این مسأله است که ازچه رو امروزازبقایای آثارآن همه بناهای عظیم ری باستان جزبرخی بقاع متبرك وبقایای مقابری چند، چیزی فراچشم نمی‌آید، وآن پهنه همانند زمینهای عادی ومعمولی صاف وهموارگشته، تابدان پایه که اهل فن را در تعیین محل حقیقی ری بتردید واداشته، وموجب اختلاف سخن شده است[6]. ۱۵

(۱) اشاره بقول یاقوت : «فسألت رجلاً من عقلائها» : معجم البلدان ، ج۲ ص۸۹۳ س۱۷ .

(۲) مجالس المؤمنین ، مجلس اول ص ۳۸ س ۳۱ .

(۳) چنانکه درهمین مورد درمعجم البلدان درصفحهٔ فوق از قول آن عاقل رازی نقل گردیده که گفت : اما السبب فضعیف، ولکن الله اذا اراد امرا بلغه .

(۴) قرآن کریم ، سورهٔ یس(۳۶) آیهٔ ۸۲ .

(۵) قرآن کریم ، سورهٔ رعد (۱۳) آیهٔ ۱۱ .

(۶) رك : مجلد اول کتاب حاضر، ص۲۳ س ماقبل آخر ببعد .

پاسخ آنست که از آن تاریخ که طهران رونق یافت و رشد کرد و جای ری را بگرفت، و بخصوص از آغاز پایتختی آن ، افراد سودجو بازماندهٔ بناهای ری را ازبنیاد برانداخته، وآجرهای پخته ومحکم آنرا به طهران برده برای فروش عرضه می‌داشتند[۱]، وآن کاروان تا بدان‌هنگام که تمامت‌بناهای کهنهٔ ری سرنگون ونابود شد میان‌ری‌وطهران‌درشدآمدبود،وآنچه که‌از آسیب‌این‌جمع بر کنار بماند‌بکلنگ‌گروهی دیگر‌از‌بیکارگان پول‌طلب بامید یافتن‌گنج بیرنج شکافته وخراب وزیر وزبرگردید ، همچون تل‌ِخرابهٔ خانهٔ صاحب عباد[۲] واستودان بزرجومید[۳]؛گرچه این بنای اخیراز نومرمت یافت، واکنون نیزبرفراز کوه نقاره‌خانه‌بجایست. برخی‌دیگرازآن‌آثار را مردم کنونی‌آن‌حدودبدست‌خود خراب کرده، بامصالح‌آن ساختمانهای جدید بوجود آورده‌اند، همانند برج‌تمام سنگی‌واقع درفضای بازمیان‌کوه نقاره‌خانه وتیزی پیش

---

(۱) در جغرافیای تاریخی ایران تألیف بارتولد (ص ۱۸۲ س۵) ذکر شده: «اهالی طهران درگذشته وتایك اندازه هم تا بامروزبرای ساختمانهای خود ازآجرهای ری‌استفاده می‌کنند».

این‌غارتگری شدیدتر ازآن بودکه عمال ابوجعفرمنصور دوانیقی درسال ۱۴۶هجری درتیسفون پای‌تخت ساسانیان وایوان‌کسری کردند. منصوربا یاران خویش-که خالد برمك نیز درآن میان بود- درباب خراب‌کردن ایوان ونقل‌آجرهای‌آن جهة بناء بغداد مشورت کرد. خالد صلاح ندانست وگفت: مردم خواهندگفت‌که پادشاهی خواست‌که عمارت شهری کند، تاعمارت دیگری را خراب نکرد نتوانست. منصورنپذیرفت وبتخریب‌آنجا فرمان‌داد امادرعمل معلوم گردیدکه سود آن بخرج وفا نمی‌کند،آن‌کار را رهاکردند . خالدگفت : ترك مصلحت نیست چه در روزگار خواهندگفت‌که پادشاهی ساخت و دیگری خراب‌کردن نتوانست. بااین‌همه‌دست ازآنجا بازداشتند؛ لکن‌کارتخریب ری همچنان ادامه‌یافت: ابن‌اثیر ج۵ ص۲۰ س۲۸ در وقایع سال۱۴۶؛ تاریخ نگارستان، طبع ۱۲۷۵ ص۳۳ س۱۵ با اندك اختلاف .

(۲) مجلد اول کتاب حاضر ، ص۳۵۹ س۱.

(۳) « « « ص۴۷۹ س۱.

آمدهٔ کوه ری که تاحدود سال۱۳۰۹ هجری قمری برپا بود[۱]، و دو تن فرانسوی بنام اوژن فلاندن و پاسکال کست آن را بدیدند و تصویرش را برداشتند[۲] (این برج که بر-طبق قرائن مذکور درمجلد نخستین کتاب حاضر[۳] درمحل گنبد فخرالدوله قرارداشته ظاهراً همان گنبد بوده است) .

علاوه براینها درسالهای اخیرجمعی یهودی جهة بدست آوردن اشیاء عتیقه و نفیس حفاریهائی غیرعلمی درخرابه‌های ری بعمل آوردند، وتتمهٔ آثار موجود رانیز بدین ترتیب از بین بردند[۴]. ۵

(۱) دکتر فووریه درسفرنامهٔ خود بنام «سه‌سال در دربارایران» (از۱۳۰۶تا۱۳۰۹ هجری قمری ، ص۱۹۴ س ماقبل‌آخر، ترجمهٔ فارسی بوسیلهٔ عباس اقبال) در ذکر دو برج ری ، دربارهٔ این برج نوشته : از « دیگری که کوچکتر است قریب بنصف‌آن خراب شده» . پس نصف این گنبد در سال ۱۳۰۹ قمری بجا بود . برج اول برج طغرل است لکن او نام هیچیك را ذکرنکرده .

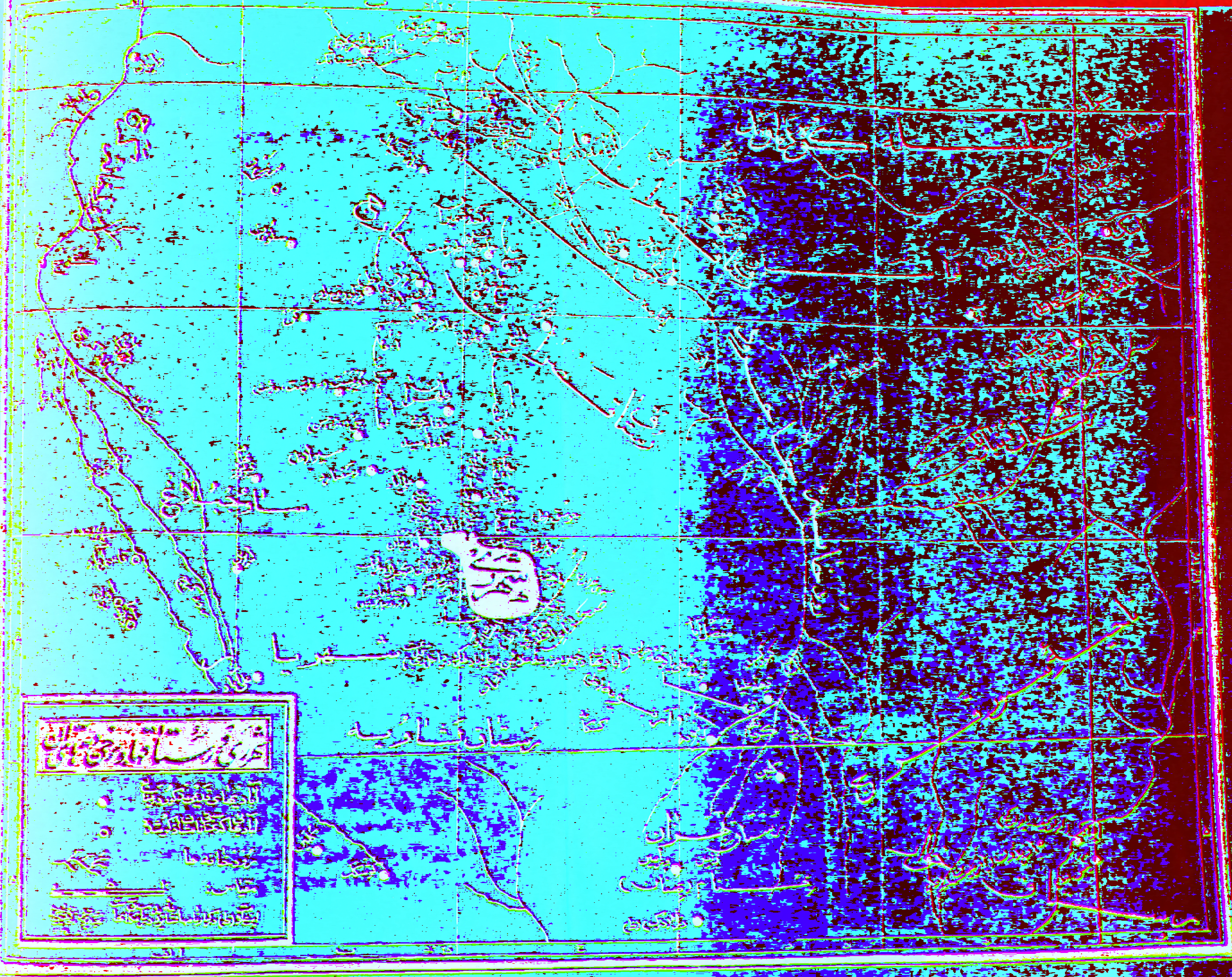
(۲) مجلد اول کتاب حاضر، ص ۴۵۷ س۹ ببعد .

(۳) مجلد اول کتاب‌حاضر، ص۴۵۱–۴۵۳.

(۴) دیه حضرت عبدالعظیم درایام‌سلطنت‌خاندان جلیل‌پهلوی بتدریج وسعت وآبادانی پیدا کرد،وبصورت شهری کوچك اما زیبا با تأسیسات مختلف درآمد، و از نونام «شهر ری» بخود گرفت، و برتعداد جمعیت آن بتدریج بیفزود؛ و اکنون آن پهنه باضافه دهستان غار بصورت شهرستان درآمده است ، دراین شهر ادارات دولتی وبانکها ومؤسسات شعبه افتتاح کرده‌اند ، در اطراف آن باغهای باصفا بوجود آمده است ، و بیمارستان فیروز آبادی در آنجا یکی از بهترین بیمارستانهای طهران است، که برای بیماران‌آن شهرستان وغیرایشان فوق‌العاده مفید واقع گردیده است. جمعیت‌شهرستان ری برطبق سرشماری‌سال۱۳۴۵هجری شمسی ۱۷۳۹۲۰ ، وجمعیت شهرری۱۰۲۹۹۳ نفراست. این رقم درسال ۱۳۲۸ فقط۱۲۲۱۹ نفربود. هوایش معتدل اما درتابستان چون ری باستان گرم است. درآن حوالی‌کارخانه‌های مهمی همچون‌کارخانهٔ سیمان‌سازی، وکارخانهٔ گلیسیرین،وکارخانهٔ تصفیهٔ مس، وکارخانهٔ‌آجر نسوز احداث‌گردیده است. بازار سرپوشیدهٔ شهر ازحیث طول وتنوع مغازه‌ها جالب است. ←

تاریخ عمومی ری بدینجا پایان می‌پذیرد.

→ ایستگاه راه‌آهن در قسمت غربی شهر ری قرار دارد. راه طهران به‌ورامین از مشرق شهر و راه طهران به‌قم از وسط آن شهر می گذرد. آرامگاه اعلیحضرت رضا شاه کبیر، که ساختمان آن از سال ۱۳۲۶ هجری شمسی آغاز گردید، از بدایع هنر معماری بشمار است. (برای اطلاع بیشتر باوضاع فعلی این شهر بکتاب پهلوی، نشریهٔ اطلاعات بمناسبت تاجگذاری شاهنشاه آریامهر، ص ۲۷۱، ۲۷۲ رجوع شود.)



باب چهارم

نواحی ری

فصل اول کلیاتی درباب روستاها و دیه‌ها

تعریف : ازدیرباز دروصف دهستانها ودیه‌های ری درمنابع تعـاریفی بچشم می‌خورد، ازجمله دراحسن‌التقاسیم ، چنین ذکرگردیده :

«فاما الرّی ، فإنّها کورة نزیهة کثیرة‌المیاه، جلیلة القری ، حسنة الفواکه ، واسعة الارض ، خطیرة‌الرساتیق...[1]»

ونیز : «... لِمُذَکِّرِیهِمْ فنّ ، ولرساتیقهم شأن...[2]»

قدمت :

قدمت پاره‌ای ازنواحی ری کمتر ازخود ری نیست، چنانکه کنت دوگوبینو در وصف دماوند گفته :

«... این بلدهٔ کوچك که مسلماً یکی ازقدیمترین شهرهای دنیاست ، امروز در میان دسته‌های انبوه درخت بید... پنهانست[3]. »

قدمت دماوند از افسانه‌های باستانی ایران نیز مستنبط است، چنانکه صاحب تاریخ جهان آرا آورده :

---

(۱) احسن‌التقاسیم ، ص۳۸۵ س۵ .

(۲) احسن‌التقاسیم ، ص۳۹۱ س۲.

(۳) ترجمهٔ تاریخ ایرانیان ، کتاب اول ، ص۴۰ س ۱۵ .

«کیومرث‌بن لاود... اصطخر فارس ودماوند وبلخ ازمنشآت اوست[۱]»

درتاریخ‌بلعمی درذکرآبادیهای آن‌حدود، درحدیث کیومرث چنین‌درج‌آمده:

«نخستین پادشاه اندرجهان او بود... بافرزندان خویش بکوه دماوندآمدند، وآنجا قرارگرفتند وبسیار شدند ... وآنجا شهرها ومأویها کردند...[۲]»

درشاهنامهٔ فردوسی در ذکر آمدن کیقباد باصطخر فـارس، بنای صد ده در اطراف ری بوی نسبت داده شده، وچنین درج گردیده :

بسی شهر خرّم بنا کرد کی چو صدده‌بنا کرد برگردری[۳]

نواحی ری برروی هم به دومنطقه متمایز ازیکدیگرتقسیم می‌گردیده : منطقهٔ کوهستانی، که اراضی شمال و پاره‌ای از مشرق ومغرب را شامل می‌شده ، و منطقهٔ جلگه‌ای، که قسمت عمدهٔ اراضی‌جنوبی وجنوب‌شرقی وجنوب‌غربی‌را دربرداشته.

باستان شناسان دربسیاری ازنقاط هردومنطقهٔ نواحی ری، مانند : ایوان‌کی و برغان وفشند واطراف کرج و دروّس شمیران[۴] و غیر اینها آثاری ازدوران پیش از تاریخ یافته‌اندکه همه از تمدنی کهن در آن حدود حکایت می کند، وبحث درآن‌باب درخور این مقام نیست.

دانشمند گرامی آقای مصطفوی، رئیس پیشین ادارهٔ باستان شناسی ، دربـاب جلگهٔ شهریار درمقالتی چنین نوشته‌اند :

«ذکراین نکته مناسبت دارد، که جلگهٔ وسیع وآباد شهریار ازقدیم‌ترین‌ادوار تاریخ ایران مسکون بوده است، چنانکه نمونه‌هایی ازظریفترین و زیباترین ظروف سفالی منقوش مـربوط بحدود شش هـزار سال پیش در تپهٔ کوتاهی در شمال قریهٔ

(۱) تاریخ جهان‌آرا ، ص ۲۸ س ۲۱ .

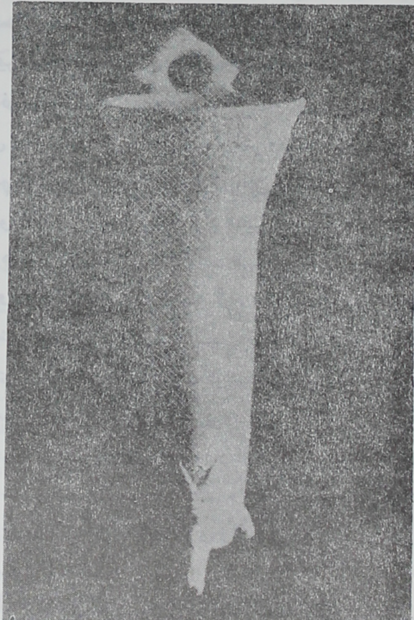
(۲) تاریخ بلعمی ، بتصحیح مرحوم بهار ، ص ۱۱۳ س ماقبل آخر.

(۳) شاهنامه ، ج۲ ص ۳۱۴ س ۱.

(۴) چند ظروف مکشوفه در دروس شمیران، نگارش حبیب‌الله صمدی ، فصلی ازمجلد سوم گزارشهای باستان شناسی سال ۱۳۳۴، ص ۱۳۹.

«اورین»(Orin) بین «آدران» (Aderan) و«قاسم آباد» شهریار کشف گردیده است .

ظرف مکشوف از درروس



عکس از کتاب باستان شناسی ایران باستان

قطعات اینگونه سفالها برسطح زمین وداخل تپهٔ مزبور زیاد دیده می‌شود ، و حکایت از وجود مرکز تمدن و سکونت هزاران سال پیش در آن نقطه می‌نماید، و همچنین پیدایش ظروف و آثار چند هزارساله درتپه‌های متعدد کوه البرز در نواحی مختلف بین کرج وقزوین ، از قبیل تپه‌های «خوروین» و «آجین دوجین» و«پشند» دلیل مسکون بودن تمام جلگهٔ پهناوربین طهران وقزوین می‌باشد، ادامهٔ همین مسکون بودن و آبادی قدیم جلگهٔ مزبور سبب شده است که درعهد ساسانیان هم تپه‌های

برج‌های استحکاماتی و آتشکده‌های فروزان متعدد در نقاط مختلف این ناحیه بنیاد گردد[۱].»

ازاین نمونه است آثاری که از قبور تپّهٔ قیطریه بتازگی بدست آمده ، و در ذکر کیش و آیین مردم نواحی ری بدانها اشارت برود .

۵ **آب وهوای نواحی ری :**

در سابق ذکر رفت که نواحی ری ازنظر وضع طبیعی به دوبخش کوهستانی وجلگه‌ای منقسم می‌شده است. آب و هوای این نقاط را برحسب موقعیّت و وضع جغرافیایی می‌توان به سردسیر ومعتدل وگرمسیر تقسیم کرد :

نقاط کوهستانی (یاقصران) دارای آب هوایی ییلاقی، ونقاط واقع در دامنهٔ کوه ۱۰ دماوند معتدل و دیه‌های واقع در جلگه گرم ، و آبادیهایی که در دامنه‌های شمالی وشمال غربی وشمال شرقی قرارداشتند بسبب فراوانی آب حاصل‌خیزتر بوده‌اند ، و دههای جلگه‌ای ازآب رودهای قسمت کوهستانی مشروب می گردیده‌اند . صاحب نزهة‌القلوب ازسه رود بدین شرح نام می‌برد:

۱- جاجرود: «آب‌جاجرود ازکوه دماوند برمی‌خیزد، وبولایت ری‌می‌ریزد، ۱۵ ودرحدود قوهدعلیا واسان مقاسمه می کنند، وقریب چهل‌جوی از آن بر[می]دارند ؛ واکثرولایات ری را آب از آن است ، ودربهار هرزه‌آبش درمفازه منتهی می‌شود. طولش سی فرسنگ باشد[۲].»

۲- رود کرج: «آب کرهرود ازکوههای طالقان‌وقزوین برمی‌خیزد، ودرولایت ساوجبلاغ چند نهر ازو برمی‌دارند، و ولایت شهریار و ری اکثر بدان رود مزروع ۲۰ است ، ودر بهار فاضل آبش برمفازه منتهی می‌شود . طولش بیست و پنج فرسنگ باشد[۳].»

---

(۱) اطلاعات ماهانه، شمارهٔ ۷۰ (جلد ۶)، دیماه۱۳۳۲ ص۲۴، مقالهٔ آقای‌مصطفوی درباب : تخت کیقباد، تخت کیکاووس، تخت رستم .

(۲) نزهة‌القلوب، مقالهٔ ثالثه ، طبع لیدن، ص۲۲۰ س۱۵.

(۳) » » » ص ۲۲۰ س۱۹ .

۳ـ رود کردان : «آب کردان رود از کوههای حدود طالقان برمی‌خیزد، و در ولایت ری می‌ریزد، هرزه‌آبش دربهار درمفازه منتهی می‌شود[۱].»

درمنطقهٔ جلگه‌ای ری‌نیز کوههای کم ارتفاعی وجود دارد، که بنامهای کنونی: کوههای قره‌گچ و کوه‌نمك وسه‌کوه درمشرق ؛ و کوه سه‌پایه درمرکز، و کوه‌القادر وکوه‌نمك درمغرب؛ و کوههای حسن‌آباد درجنوبست‌که تاکویر امتداد دارد[۲]. ۵

معادن نواحی ری :

ازدیربازدرآن‌نواحی- بویژه در نقاط‌کوهستانی-معادنی شناخته شده بود، و مورد بهره برداری قرار داشت . در تاریخ ایران باستان است‌که بعهد هخامنشیان ازدماوند لاجورد استخراج می‌شده[۳]، وگویاهم بـدین سبب بود‌که بعهد باستانی‌تر کوه‌دماوند راکوه لاجورد می‌خواندند، چنانکه درتاریخ ایران باستان درذکروقایع حدود سالهای ۷۴۴ قبل ازمیلاد آمده : ۱۰

«... بعد یکی ازسرکردگان آسوری از مادگذشته تابیکنی (Bikni) یـاکوه لاجورد (دماوندکنونی) راند . آسوریها اینجا را آخردنیا پنداشتند...[۴]»

در الرسالة الثانیه تألیف ابودلف دربحث از قصران ذکر شده :

«بها حمّات صغار تنفع من‌الجرب ومعادن خفیة...[۵]» ۱۵

محصولات نواحی ری :

آبادیها ودیه‌های اطراف ری پربرکت و حاصلخیز بوده است، واز هرنقطه محصولی‌مناسب آب وهوای آن‌بدست می آمده‌است، چنانکه دررسالهٔ‌ابودلف درباب میوهٔ نقاط‌کوهستانی ری اشارت رفته :

---

(۱) نزهة‌القلوب ، مقالهٔ ثالثه ص ۲۲۲ س ۹ .

(۲) کتاب اسامی دهات‌کشور ، ج ۱ ص ۲۲۰ ص ۱۷ .

(۳) ایران باستان ، ج ۲ ص ۱۵۱۱ س ۶ .

(۴) ایران باستان ، ج ۱ ص ۱۷۰ س ۶ .

(۵) الرسالة الثانیه ، ص ۳۳ س ۵ .

«...ومن الریّ الرستاق یقال له قصران وهی جبالٌ شامخة ... واکثر فاکهة الریّ من هذه الجبال...[۱]»

یاقوت درمعجم البلدان در ذکر جبال واقع میان قصران داخل وقصران خارج آورده :

۵ «... واکثر فواکه الریّ من نواحیه[۲].»

درباب فراوانی غلات ولایت ری درنزهة القلوب آمده :

«... وازآن ولایت غلّه و دیگر ارزاق به بسیار ولایات برند...[۳]»

درعجایب نامه درذکر نعمتهای ری ازانار طهران سخن بمیان آمده :

«... پنبه وسنجد رازی ونار طهرانی وانگور...[۴]»

۱۰ مؤلف حدودالعالم ازطیلسانهای پشمین نواحی ری چنین تعریف کرده است :

«... وازنواحی طیلسانهای پشمین نیکو خیزد ...[۵]»

(برای اطلاع بمسائل اقتصادی ری، به مجلد اول کتاب حاضر، ص۵۵۱-۵۹۹ رجوع شود.)

کیش وآیین مردم نواحی ری :

۱۵ چنانکه درمطلع بحث ازمذهب ری مذکورافتاد، قوم آریا بعهد قبل از تاریخ عناصر را می پرستیدند، ومردم ماد پیش از ظهور زردشت بکیش مغان در آمدند و ری مرکزاین کیش بود. بی گمان سیرمذهب و آیین درمیان مردم نواحی ری نیزدرهمین مسیر بوده است. آثاری که کاوشکاران اداره کل باستان شناسی در عملیات حفاری تپهٔ قیطریهٔ شمیران یافتند، معتقدات مردم سه هزارسال قبل آن حدود را، قبل از رواج

(۱) الرسالة الثانیه، ص ۳۳ س ۱ .

(۲) معجم البلدان، ج ۴ ص ۱۰۵ س ۱۹ .

(۳) نزهة القلوب، مقالهٔ ثالثه ص ۵۴ س ۹ بعد .

(۴) عجایب نامه، نسخهٔ عکسی، ورق ۳۹ ص ۲ ش ۵ .

(۵) حدودالعالم، ص ۱۴۲ س ۱۲ .

آیین مغـان می‌شناساند . در این محل قبور فراوان و شمارهٔ زیادی ظروف سفالین خاکستری و زرد وقرمز که درکنارمردگان قرار داشت، و وسائل زینتی چون دستبند

آبخوری مکشوف ازتپه‌های قیطریه

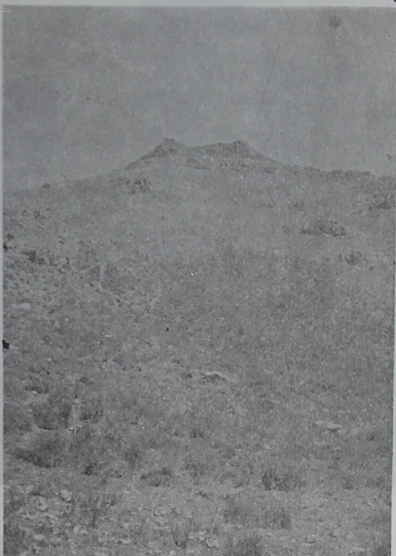


عکس‌از روزنامهٔ اطلاعات

وپای بند وگوشواره وسنجاق و سوزن برنزی وچندگردن بند ازدانهای سنگی عقیق وسرمه‌دان ، وسرنیزه برای دورکردن موجودات موهومی کشف شده است. ظروف پر ازغذای خشك شده بوده است . مردگان را گویا روبآفتاب دفن می کردند . این آداب متعلق به آریائی‌های آن عهد است[1].

(۱) رجوع‌شود به: روزنامهٔ اطلاعات، شمارهٔ ۱۲۷۶۴ بتاریخ ۲۳ آذر۱۳۴۷ ص۱؛ کیهان، شمارهٔ ۷۶۲۰ مورخ ۲۶ آذر ۱۳۴۷ ص۲؛ کیهان، شمارهٔ ۷۶۳۱ مورخ۱۰دیماه ۱۳۴۷ص۱؛ کیهان، شمارهٔ۷۷۶۳بتاریخ ۲۰ خرداد ۱۳۴۸ ص۱. نظیراین آثاردر کوهستان شمالی تهران نیز، در دیه ایگل درضمن راه‌سازی آنجا پیداشد، ونگارنده خودآنهارا بدید←

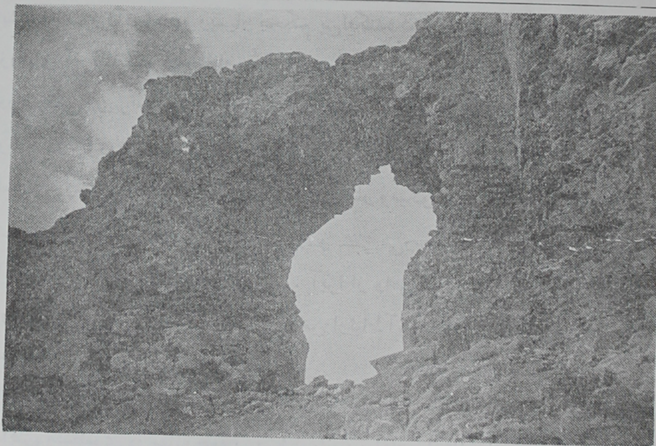
چون زردشت ظهور کرد طریقت او دراین حدود نیز رواج یافت، و از عهد ساسانی بقایای آتشکده‌ای چند در نقاط مختلف بجا مانده است. از آن جمله است آتشکدهٔ شهرستانك و آهار (که از هریك قریب نه کیلومتر فاصله دارد) و درمحل بدان «قلعه دختر» یا «قصر دخترك» گویند، و درمرتفعات شمالی راه مالرو آهار به شهرستانك واقع است.



دورنمای آتشگاه برفرازکوه (قلهٔ سمت چپ) ازکمرگاه جنوبی کوه (شمال راه مالرو آهاربشم، نزدیك گردنه)

←واین مجموع مطابقت دارد با گفتهٔ فوستل‌دوکولانژ فرانسوی که در کتاب تمدن‌قدیم (ترجمهٔ فارسی ص۱ س۱۰) در بارهٔ اعتقاد نژاد هند و اروپائی در قدیم، در باب زندگی پس از مرگ گفته:

«نژاد هند و اروپائی را، که مردم یونان وایطالیا نیز ازآن جمله‌اند، هرگز این عقیده نبودکه آدمی پس ازحیات چند روزهٔ این‌عالم یکباره نابود گشته، واز مزایای‌هستی محروم ماند... [ص۳ س۱۱] مردمان قدیم چنان بحیات انسان در زیر خاك معتقد بودند، که همیشه اشیائی مانند البسه وظروف وآلات حرب وعیره را، چون مورد احتیاج مردگان



مدخل اطاق جنوبی آتشگاه بدالان، و دیوارها وفضای دالان
ازجبههٔ جنوبی، راه‌ورودخارجی آن درسوی شمال‌شرقی مقابل همچنین مدخل است

این آتشگاه برروی قله‌ای مرتفع درحد مشترك آهار وشهرستانك، درپهنهٔ مربعی بابعاد تقریبی ده‌متر، در کنار خط فرضی شمالی جنوبی مارّبرتمام قلل آنجا، ازحدود شمشك تاحدود توچال بنیان یافته، ودو اطاق ویك‌دالان‌را شامل است. طول اطاقهادر جهة شمال‌شرقی جنوب‌غربی است، ومدخل آنها از سمت شمال شرقی بوده و آفتاب بدرون آنهامی تابیده‌است. ابعاد داخلی آنهابتقریب پنج‌متردرسه‌متراست، ودالان در ۵ جنوب دواطاق‌قرار دارد. پوشش اطاقها ودالان که اکنون فروریخته ازطاق گهواره‌ای بوده است. بنا، که اکنون قسمت عمدهٔ آن خراب‌شده‌است، ازسنگ لاشه وملاط گچ

→ می‌پنداشتند، با آنان بخاك می‌سپردند. برگور مرده شراب می‌ریختند تا تشنگی او را فرونشاند، و خوردنیها می‌نهادند تا از رنج گرسنگی بیاساید. اسبان و غلامان مرده را سرمی‌بریدند، بگمان آنکه چون آنان را با مرده درخاك کنند، مانند ایام حیات بخدمت او خواهند پرداخت».

بشیوهٔ معمول آن زمان، وبسیار محکم پی‌افکنده شده است . قسمتی از بنا و کف و زوایای آنرا کلنگ گنج‌طلبان بیهوده‌جو منهدم کرده‌است. ارتفاع این نقطه ازسطح دریا رقمی درپیرامون سه‌هزارمتر ووصول بدان‌سخت دشواراست. مناظر آبادی‌های واقع درمشرق ومغرب این بنا، ونیزقلهٔ مرتفع دماوند ازآنجا بسیار جالب ودیدنی است . درمشرق مزارع وباغها ومرتفعات آهار ومیگون واوشان وغیره، ودر مغرب شهرستانك وسرك بخوبی دیده می‌شود، و بنظر می‌رسد این آتشگاه در قدیم بتمامی آبادی‌های آن حدود تعلق داشته است. آبرا از دامن کوه بدانجا می‌برده‌اند. درنیمهٔ دوم پائیز و سراسر زمستان برف و بهمن ارتباط آنجا را با آبادیهای اطراف بکلی قطع می کند[۱].

لویی واندنبرگ درکتاب باستان شناسی ایران باستان وصفی از آن بیاورده[۲]، وآقای مصطفوی در مقالهٔ بقعهٔ بی‌بی‌شهربانو، وآقای باستانی‌پاریزی درمجلهٔ باستان شناسی نیز اشارتی به تحقیق « ماکزیم سیرو » (Maxime Siroux) مهندس و معمار فرانسوی دربارهٔ این بنا کرده‌اند[۳] .

همچنین بقایای دوآتشکده برفراز کوهستانهای مغرب شهریارباقی است، که مردم محل یکی را بنام «تخت کیکاوس» و دیگری بنام « تخت رستم » می‌شناسند . آقای مصطفوی این بنا را بدین صورت معرفی کرده‌اند :

«تخت کیکاوس: برفراز تپهٔ سنگی‌مشرف بآبادی بیدکنه‌است، وبعضی‌ازمردم آنجا با توجه به‌آثار آتشکدهٔ مورد بحث اظهار می‌دارند که نام اصلی آبادی مزبور

(۱) نگارنده درتاریخ ۲۳ر۴ر۱۳۴۷ هجری‌جهة‌تحقیق درباب این‌بنا، که از دسترس دوراست، بدانجارفت وعکسها ازخود وی است. برخی اطلاعات را دراین‌باب ازپدر گرامی خویش، حاج اسماعیل‌بن‌علی اوسط کریمان، بلغه‌الله مناه‌فی‌اولاه واخراه، بدست‌آورد.

(۲) باستان‌شناسی ایران باستان ، ص ۱۲۲ س ۲ .

(۳) فصلی از مجلد سوم گزارشهای باستان‌شناسی ، بقعهٔ بی‌بی‌شهربانو ، ص ۱۰ س۷؛ مجلهٔ باستان‌شناسی ، شماره اول و دوم ، بهار و تابستان سال ۱۳۳۸ ص ۱۰۹ س ۳ .

بتکده بوده، و کم کم به بید کنه تغییر شکل یافته است[۱]...

آنچه از تخت کیکاوس باقی‌مانده ، آثـار سکوی مصنوعی چهار ضلعی غیر منظمی است که هرضلع آن درحدود ده‌متر باسنگ لاشه وملاط گچ ساخته شده، در قلهٔ تپهٔ مزبور ازبلندی قریب هشتاد متر به اراضی وسیعی ازجلگه مشرف ومسلط است. درسمت جنوب تپه ، درکنار درخت انجیر کوهی کنهسالی، که بیش ازسیصد سال عمردارد، دیوار کوتاهی‌ازسنگ وگچ دیده می‌شود، که سابقاً اطاق چهارگوشی بوده مدخلی از سمت شمال شرقی داشته ، وآفتاب بدرون آن نمی‌تابیده است . طول وعرض خارجی‌اطاق‌هر کدام مختصری کمتر ازپنج متر می‌باشد. این‌اطاق‌چهار گوش را مردم محل ، چهار طاق می‌خوانند ، و همین خود دلیل دیگری برآتشکده بودن تخت کیکاوس درزمان قدیم می‌باشد . آتش مقدس را درون این اطاق‌محفوظ نگهداشته، هنگام ادای مراسم مذهبی آنرا برفرازسکوی بالای کوه می‌بردند، وپس ازانجام آیین مذهبی آنرا مجدداً باطاق مزبور آورده و نگهـداری می‌نمودند ... متاسفانه از این چهار طاق تاریخی عهد ساسانی جزقسمت کمی از یـک دیوار چیز دیگری باقی نمانده است...[۲]»

درباب تخت رستم چنین نوشته‌اند:

«تخت رستم: بمسافت قریب‌یك فرسخ‌درجنوب تخت کیکاوس قرار دارد... برخلاف تخت کیکاوس که چیز مهمی از آن باقی نیست... درتخت رستم‌آثار بیشتر ومهمتری ازآتشکدهٔ عهد ساسانی‌باقی وپایدار مانده است ؛ وبطور کلی مشتمل‌بردو

---

(۱) در باب وجودبت در آتشکدهٔ ری قبل از انوشیروان ، بـه ص ۳۶ ، ۳۷ مجلد حاضر ، روایت مروج‌الذهب مسعودی رجوع شود . بعید نمی‌نماید که آتشکده مـذکور در آنجا همین‌آتشکده باشد ، که انوشیروان آتش‌آنرا به آتشکده‌ای‌که خود برای ری بساخت منتقل‌کرد .

(۲) اطلاعات ماهانه ، شمارهٔ ۷۰ (جلد ۶) ، دیماه ۱۳۳۲ مقالهٔ آقـای مصطفوی ، ص ۲۴ .

قسمت می‌باشد : یك قسمت صفهٔ بزرگی در دامنهٔ تپه سنگی، در ارتفاع تقریبی چهل متری کف جلگه ، دیوار سنگی متصل با ملاط و اندود گچ اطراف آن ساخته‌اند ، و در نتیجه محوطهٔ وسیعی از تپّه را بشکل متوازی‌الاضلاع بطول تقریبی بیست‌وسه متر و به پهنای قریب به‌همین اندازه بصورت سکوئی در آورده‌اند ، که محلّ اجتماع
۵ نیایش کنندگان بهنگام ادای مراسم مذهبی بوده است ، بنزدیك همین صفه ، بر روی تپه ، بنای سنگی باپوشش گنبدی شکل ساخته‌اند، که هنوز باقی و مشتمل بر یك اطاق و یك ایوان می‌باشد. طول مجموع این بنا از خارج کمی بیش از هشت متر و عرض آن بالغ بر چهار متر و نیم است. قسمت دیگر سکوی دوطبقه نزدیك به نیمدایره شکل بر فراز تپه در ارتفاع قریب صدوچهل متری کف جلگه است ، که با احداث دیوارهای
۱۰ سنگ و گچ، واستفاده از تیزیهای نوك تپه سکویی بوجود آورده‌اند، و این سکوی دو طبقه‌هم مانند طبقهٔ بالای تخت کیکاوس محل افروختن آتش بوده، واز دور و نزدیك مردم اطراف ناظر وشریك در مراسم عبادت می‌گشته‌اند... دربارهٔ تخت‌رستم،دانشمند فقید، پرفسور «هرتسفلد» و برخی نویسندگان دیگر اروپایی قبلاً اطلاعاتی گردآورده ومنتشر نموده‌اند . تخت کیکاوس راهم آقای مهندس «سیرو» فرانسوی چند سال پیش
۱۵ ضمن مقالهٔ مفیدی معرفی کرده ودر تدوین این مقاله از مطالب آن نیز استفاده شده‌است[1]»

اثر دیگری از عهد پیش از اسلام در رودبـار قصران (= قصران داخل) در شمال‌شرقی توچال وشمال‌غربی اوشان در دیهی بنام «ایگل» وجود دارد، که مردم آنجا بدان تخت کیقباد گویند .

این محل یکی از استودانهای زردشتیان مقیم آن حـدود بوده ، که استخوان
۲۰ اموات خویش را ـ بتفصیلی که شرح آن در مجلد اول کتاب حـاضر ص ۳۶۶-۳۷۲ گذشت ـ در آنجا قرار می‌داده‌اند. دانشمند گرانقدر آقای مصطفوی در شرح این محل چنین نوشته‌اند :

---

(۱) اطلاعات ماهانه ، مقالهٔ مذکور در سابق .

«تخت کیقباد: برفراز صخره‌ای از کوهستان البرز، متصل ومشرف بقریهٔ ایگل ... سکویی طبیعی وجود دارد، که مردم آنرا تخت کیقباد می‌خوانند.

بربالای این تخت دوحفره بشکل چاه بعمق قریب پنج متر، وبفاصلهٔ نزدیك دومتر درسنگ کوه کنده‌اند، وراهرو ودهلیزهای متعدد زیرزمینی هر کدام بطول چند متر ازاین دوچاه منشعب می گردد، ویکی از همین دهلیزها هم دوچاه را بیکدیگر ۵ مربوط می‌سازد. عبورازاین دهلیزها پس‌ازخاکبرداری وتخلیهٔ کامل آنها براثرریزش آب وتنگنایی برخی نقاط آن بسیاردشوار است، وباوجوداین جویندگان گنج فارغ ننشسته درون تمام‌این چاهها ودهلیزهارا کاوش کرده‌اند، ودر نتیجه‌ازنظرعلم واطلاع علاقه‌مندان به‌آثار باستانی وضع زیرزمین یکی از دخمه‌های آرامگاه ایرانیان پیش ازاسلام را روشن نموده‌اند. بامشاهدهٔ خاکها ومهره‌های گلی کوچك که ازحفره‌های تخت کیقباد ۱۰ بیرون آمده‌است، معلوم می گردد که قریب هزارسال پیش‌هم درمحل مزبوردست‌کاری وتجسّس کامل نموده مجدداً آنهارا پر کرده‌اند، وآرامگاه زرتشتیان آن محل را بحال خود نگذارده‌اند...[۱]»

جز آنچه مذکور افتاد، در حوزهٔ ری باستان، هم در نقاط کوهستانی و هم در جلگه، از این نوع یادگارهای تاریخی فراوان بچشم می‌خورد، که اگر در باب آنها ۱۵ بوسیلهٔ متخصصّان فن تحقیق علمی بعمل‌می آید، کیش وآیین وعرف آداب و فرهنگ پیشینیان را روشن‌تر خواهد ساخت.

علاوه براینها نام پاره‌ای ازاماکن آن حدودخود معرف مذهب، واعتقادمردم باستانی آن دیار بآئین زردتشتی، و پرستش آتش است، همانند: مغانك دماوند[۲]، وآدران ارنگه[۳]، وآدران شهریار[۴] وآتشگاه ساوجبلاغ[۵]، وغیر اینها. کلمهٔ آدران از ۲۰ افزودن پسوند «ان» ـ که در اماکن برای نسبت فراوان است ـ به‌کلمه «آدر» که

---

(۱) اطلاعات‌ماهانه، شمارهٔ ۷۰ (جلد ۶)،دیماه ۱۳۳۲ مقاله آقای مصطفوی.ص۲۵.

(۲) کتاب اسامی دهات کشور، ج۱ در شرح دهستانهای طهران، ص ۲۵۶ رقم ۳۹.

(۳) کتاب‌اسامی دهات کشور ، ج ۱ درشرح دهستانهای طهران، ص ۲۶۴رقم۷۲۶.

(۴) « « « « « « « ص ۲۵۹ « ۳۲۲.

(۵) « « « « « « « ص ۲۵۷ « ۱۱۱.

صورتی است از آذر و آتش[۱] بوجود آمده است ؛ چنانکه مؤلف تاریخ ایران قدیم درشرح آتشکده‌های عهد ساسانی نوشته :

«... هرده نیز آتشی داشت موسوم به آذران...[۲]»

پس ازظهور آیین مقدس اسلام وفتح ری، مردم نواحی‌ری نیز بتدریج بدین آیین گرویدند. نفوذاسلام‌درمیان اهالی‌جلگه‌ای‌ری سریع‌تر از نقاط کوهستانی‌صورت گرفت،چنانکه‌استوناوندری ازمحال‌دماوند- که بین آمل‌وری‌واقع بود وتاری‌دوازده فرسنگ فاصله داشت، وجایگاه دائمی‌مصمغان پیشوای روحانی‌زرتشتیان بود- تاسال ۱۴۱هجری باختیار مسلمانان درنیامد، ودراین سال عمال منصور آنجارا بگشودند؛[۳] ومردم کوهستان شمال‌ری- که بخش‌جنوبی آن ازمضافات‌ری بحساب‌می آمد- تاقرون سوم وچهارم برکیش‌پیشین خویش باقی بودند، چنانکه مسعودی درمروج‌الذهب درذکر حسن‌بن‌علی ملقب به اطروش گفته :

«... وظهر ببلاد طبرستان‌والدیلم الاطروش... واخرج عنها المسوّدة، وذلك فی‌سنة احدی وثلث مائة ، وقدکان اقام فی‌الدیلم والجبل سنین، وهم جاهلیة و منهم مجوس. فدعاهم الی‌الله‌تعالی؛ فاستجابوا واسلموا، الاّ قلیلاً منهم فی‌مواضع‌من‌بلاد الجیل والدیلم فی‌جبال شاهقة وقلاع واودیة ...[۴]»

اصطخری درالمسالك درذکر دیلم نقل کرده :

«وقدکان الدیلم دادکفر، یسبی من رقیقهم إلی ایام الحسن‌بن زید ، فتوسّطهم

(۱) رك : برهان قاطع ، باهتمام دکتر معین ، ج ۱، کلمات : آتش ، آدر ، آذر و ذیل آنها .

(۲) ایران قدیم، ص ۲۱۰ س۸.

(۳) معجم‌البلدان ، ج ۱ ص ۲۴۴ س ۱۰ ببعد ؛ ابن‌اثیر ، ج ۴ ص ۳۶۷ ،۳۶۸؛ ابن‌خلدون ، طبع بولاق ، ج ۳ ص ۱۲۶ س ۹؛ ایران قدیم، ص۲۰۲ س ۵؛ مجلهٔ‌مهر،سال سوم، خرداد ۱۳۱۴ ـ خرداد ۱۳۱۵ ، شمارهٔ شش ص ۵۵۰ س ۱۸ ببعد، مباحث لغوی‌بقلم مرحوم بهار .

(۴) مروج الذهب ، طبع ۱۲۸۳ ، جزء ۲ ص ۴۳۰ س ۱۰ ببعد . نیز رك ، تاریخ ابن‌اسفندیار، ج ۱ ص ۲۶۸ س ۱۶ .

العلویة وأسلم بعضهم، وفیهم إلی یومنا هذا[1] کفّار بالجبال المتصلة بها[2].»

مشابه این سخن در صورة‌الارض ابن حـوقل نیز درج آمده ، ولخت مورد استناد بدین صورت است :

«...وفیهم إلی یومناهذا[3] فی‌الجبال کُفّار[4].»

۵

مهاجرت سادات بدین نواحی :

درپاره‌ای از آبادیهای اطراف ری، وبویژه در دیه‌های‌واقع در درّه‌های جبال شمالی ـ که قسمت مهمی از آن بنام‌قصران داخل‌ازاعمال ری بحساب بوده‌ جمعی ازفرزندان امامان وسادات حسنی وحسینی مدفونند ،که تحقیق‌دراحوال ایشان‌خارج ازموضوع‌این کتابست؛ وتنها بدین‌نکته اشارت می‌رود، که قدماء این سادات‌سه‌دسته اند : دستهٔ نخست آنها که بهنگام ولایت عهدی حضرت امام رضا علیه‌السلام بدین نقاط رسیدند؛ دستهٔ دوم آنهاکه درخروج برخی ازفرزندان علی(ع) برخلیفه‌شرکت داشتند، وپس‌از شکست وی بدین‌حدود گریختند ؛ دستهٔ سوم آنهاکه درایام‌حکومت علویان درمازندران وپاره‌ای از نقاط‌ری بهمراه ایشان بوده‌اند. ۱۰

درباب دستهٔ نخستین، مرعشی درتاریخ طبرستان چنین‌گفته :

«... چون مـأمون بخلافت نشست درتربیت سادات می‌کوشید ... و بمدینه بفرستاد وعلی‌بن‌موسی‌الرضاعلیه صلوات‌رب‌الاعلی راطلب نمود ونزد خودآورد... و ولیعهدگردانید ... سادات ازآوازهٔ ولایت ، وعهدنامهٔ مأمون که برحضرت امامت پناهی داده بود روی بدین طرف نهادند، واو[امام] رابیست ویك برادر دیگربودند. این‌مجموع برادران وبنواعمام ازسادات حسینی وحسنی بولایت ری وعراق‌رسیدند ۱۵

---

(۱) اصطخری کتاب خود رابسال ۳۴۰ تالیف کرد: بیست مقالهٔ قزوینی،طبع‌پورداود، ج ۱ ص۳۷ س۱.

(۲) المسالك ، ص ۱۲۱ س ۱۲ .

(۳) صورة‌الارض درحدود ۳۶۶ هجری فراهم آمده : بیست مقاله قزوینی ، صحیفهٔ مذکور درفوق .

(۴) صورة‌الارض ، ص ۳۲۰ س ۱۹ .

... [مأمون] به امامت‌پناهی غدر کرد، و زهر به‌انگور تعبیه کرده بحضرت امام بحق داد ... چون سادات خبر غدر مأمون که باحضرت رضا کرد بشنیدند، پناه بکوهستان دیلمستان و طبرستان بردند، و بعضی بدانجا شهید گشتند و مزار و مرقد ایشان مشهور ومعروف است، وبعضی درهمانجا توطن نمودند، و اولاد و اتباع ایشان باقیست[۱].»

دستهٔ دوم چنانکه گذشت، کسانی هستند که بهنگام ظهور و خروج فردی از اولاد علی علیه‌السلام برخلیفه، بهمراه وی بودند، و چون اوشکسته می‌شد خلیفه به تعقیب یاران و کسان واتباع‌وی می‌پرداخت، وساداتی که از آن‌ورطه خلاص‌می‌یافتند روی‌بکوهستان‌عراق ودیلم می‌نهادند؛ وچون اصفهبدان مازندران در آغاز کار که‌قبول اسلام کردند شیعه بودند، اقامت سادات در آن نقاط آسان می‌نمود[۲]. بزرگانی از این نوع که برخلفاء عباسی خروج کردند عبارتند از: محمد بن عبدالله بن حسن بعهد منصور دوانیقی[۳]، که موسی برادراو وحسین وعلی فرزندان حضرت‌زیدوجمعی‌دیگر ازسادات با وی‌بودند[۴]؛ وابراهیم بن‌عبدالله‌بن حسن‌برادر دیگرمحمدبن عبدالله‌بعهد منصور[۵]؛ وحسین‌بن علی‌بن حسن درخلافت هادی[۶]؛ و ابوعبدالله محمدبن ابراهیم معروف به‌ابن طباطبا بعهد مأمون[۷]؛ ویحیی‌بن عمربن یحیی الطالبی بعهد المستعین[۸] در کوفه، وامثال این بزرگواران.

(۱) تاریخ طبرستان مرعشی، طبع پطرزبورغ در۱۲۶۶، ص ۲۷۵ س ۱۷.

(۲) تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۲۷۸.

(۳) ابن‌اثیر، ج ۵ ص ۲ س ۳.

(۴) » » ص ۱۱ س ۲۴.

(۵) » » ص ۱۵ س ۱۹.

(۶) » » ص ۷۴ س ۲۴.

(۷) » » ص ۱۷۳ س ماقبل آخر.

(۸) » » ص ۳۱۴ س ۱۹.

پاره‌ای از خلفاء بنی‌عباس را درقلع وقمع سادات اهتمامی سخت بوده است، چنانکه متوکّل خلیفهٔ عباسی بسال ۲۳۶ فرمان داد تاروضهٔ مطهُر حضرت سیدالشهدا را خراب کردند، وجمعی از دوست‌داران خاندان‌علی‌علیه‌السلام را بکشتند، ابن‌اثیر دروقایع این سال گفته :

۵ «فی هذه‌السنة امر المتوکّل بهدم قبرالحسین بن علی علیه‌السلام، وهدم ماحوله من‌المنازل والدور، وان یبذرویسقی موضع قبره، وان یمنع النّاس من اتیانه؛ فنادی بالناس فی‌تلك النّاحیة : من وجدناه عند قبره بعد ثلاثة حبسناه فی المُطْبق . فهرب الناس وترکوا زیارته وخرب وزرع ، وکان المتوکّل شدید البغض لعلی‌بن ابی‌طالب علیه‌السلام ولاهل بیته ، وکان یقصد من یبلغه عنه انّه یتولی علیّاً و اهله باخذ المـال ۱۰ والدم...[۱]»

دستهٔ‌سوم جمعی کثیر ازساداتی‌هستند که از آن‌پس که درطبرستان علویان‌زیدی مذهب برای خودسلسله‌ای تشکیل دادند بدیشان پیوستند . چنانکه ابن‌اسفندیـار در تاریخ طبرستان گفته :

«[سال ۲۵۳] درین وقت بعدد اوراق اشجـار سادات علویّه و بنوهاشم از ۱۵ حجاز واطراف شام وعراق بخدمت او [حسن‌بن زید] رسیدند . درحقّ همه مبرّت و مکرمت فرمود، وچنان‌شد که هروقت که‌پای‌دررکاب آوردی سیصد نفر علوی شمشیر کشیده گرداگرد اوکلّه بستندی ، وسید امام ناصرکبیر حسن‌بن علی می گوید درین وقت، شعر:

کَأَنَّ ابنَ‌زَیْدٍ حینَ یَغدُو بِقَوْمِهِ	بُدُورُ سَماءٍ حَوْلَهُ اَنجُمٌ زُهْرٌ
فَیابُؤْسَ قَوْمٍ صَبَّحَتْهُمْ خُیُولُهُ	وَیانُعْمَ قَوْمٍ نالَهُمْ جُودُهُ الْغَمْرُ[۲]» ۲۰

مردم قصران ری‌را بسادات علوی میلی‌بوده است، درتاریخ طبرستان‌مرعشی ذکر رفته:

(۱) ابن‌اثیر ، ج ۵ ص ۲۸۷ س ۱۷ .

(۲) تاریخ ابن‌اسفندیار ، ج ۱ ص ۲۴۳ س ۹ .

«... خبر آوردند که برادر سید حسن بن زید که داعی‌الصغیر حسنی اوست بشلمبهٔ دماوند رسید واصفهبد بادوسپان بدو پیوست، ومردم لارجان وقصران هم بدو پیوستند...[۱]»

مشابه این سخن با اختلافی در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار نیز بچشم می‌خورد[۲].

باری، ظاهراً ببرکت وجود این سادات بود که تمام مردم دیه‌های شمالی ری وبسیاری از نقاط دیگر از آغاز شیعه بودند، چنانکه صاحب کتاب النقض گفته:

«... ری ونواحی بسیاری از ری... شیعی اصولی امامی باشند...[۳]»

و یاقوت در معجم‌البلدان ذکر کرده:

«... واهل الرستاق، فلیس فیهم الاشیعة، وقلیل من الحنفیین، ولم‌یکن فیهم‌من الشافعیة احدٌ[۴].»

درنزهة‌القلوب درج گردیده:

«... اکثر ولایات شیعهٔ اثناعشریند الاّ دیه قوهه وچند موضع دیگر، که حنفی باشند؛ واهل آن ولایت آن موضع بدین سبب قوههٔ خران می‌خوانند...[۵]»

مردم پاره‌ای ازدیه‌های قصران خارج (شمیران کنونی) همانند «ونك» و«کن» و«فرحزاد» بعهد سجلوقیان شیعهٔ زیدی بوده‌اند[۶].

روستاها و دیه‌های نواحی ری:

کلمه «روستا» درفارسی خودبمعنی ده وقریه است[۷]، ومعرب آن رستاق‌است،

---

(۱) تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۲۷۶ س ۶.

(۲) تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار، ج ۱ ص ۲۳۳ س ۱۵.

(۳) النقض، ص ۴۹۳ س ۲۰.

(۴) معجم‌البلدان یاقوت، ج ۲ ص ۸۹۳ س ۲۰.

(۵) نزهة‌القلوب، مقالهٔ ثالثه ص ۵۴ س ۱۴.

(۶) النقض، ص ۴۶۰ س آخر.

(۷) فرهنگ آنندراج، وبرهان قاطع تصحیح دکتر معین، ذیل این کلمه.

همانند کلارستاق وبالارستاق درطبرستان، که بصورت رسداق ورزداق نیزبکار رفته است، لکن‌درعرف ارباب مسالك ـ چنانکه بیاید ـ رستاق‌بردهستان وگاه برشهرستان اطلاق می‌گردیده است، چنانکه یاقوت درتعریف رستاق گفته:

«... انهم [الفرس] یعنون بالرستاق کل موضع فیه مزارع وقری ... فهوعند الفرس بمنزلة السواد عنداهل بغداد...» ۵

ونیز «ینقسم الاستان الی‌الرساتیق، وینقسم‌الرستاق الی الطساسیج، وینقسم کل طسوج الی عدةمن‌القری[۱].»

درمنابع مورد استفادهٔ نگارنده، نخستین بار درالبلدان یعقوبی ذکرروستاهای ری بچشم می‌خورد؛ در این کتاب آنجاکه از ری یاد شده مذکورآمده :

«... وله رساتیق واقالیم ...[۲]» ۱۰

در قرن سوم ری را هفده رستاق‌بوده، وابن‌فقیه درمختصر کتاب البلدان چنین ذکر کرده است :

«... والرّی سبعة عشر رستاقا، ومنها الخُوار و دنباوند و وِیمَه وشَلَنْبَه ،هذه التی فیها المنابر...[۳]»

درعرف پیشینیان منبر بودن درآبادیی ،کنایه از آن بود که آن آبادی دارای مسجد جامع است، یعنی‌شهراست ودیه نیست[۴]. ۱۵

درالمسالك اصطخری نیز آبادیهای مذکور شهر تلقی‌گردیده، که هر کدام را جداگانه ضیاع ورساتیق بوده ، وچنین درج افتاده است:

«و امّا الخُوَار، فانّها مدینة صغیرة نحـو ربـع میل ، وهی عامرة و بهاناسٌ یرجعون الی شرف، ولهم ماء جاریخرج من ناحیة دنباوند ، ولهم ضیاع ورساتیق. ۲۰

(۱) مجعم‌البلدان ، ج ۱ ص ۴۱ س ۹ ، و ص ۴۰ س ۲۰ .

(۲) البلدان یعقوبی، ص ۲۷۶ س ۵ ببعد.

(۳) مختصر کتاب البلدان ، ص ۲۷۴ س ۱۶ .

(۴) تاریخ بلعمی ، تصحیح مرحوم بهار ، ص ۳۷۰ س ۶ ذیل، شرح ذیل ۳.

واما وِیمه و شَلَنبَه فهما من ناحیة دنباوند ، و همـا مدینتان صغیرتان اصغر من الخوار واکبرهما وِیمه...[۱]»

درقرن چهارم بجز آبادیهای مذکور که هر کدام صورت شهری را داشت، در نواحی ری دیه‌هایی نیزموجود بود که بقول اصطخری دربزرگی ازاین شهرهابیش، و درهر دیهی قرب ده هزارنفر مرد زیادت می‌زیست ، منتها برطبق گفتهٔ ابـن حوقل منبر نداشت[۲].

اصطخری نقل کرده :

« وللری سوی هذه‌المدن قری تزید فی‌الکبرعلی هذه‌المدن کثیراً، مثل‌سُدّ و ورامین‌وأرنبویه وورزنین ودزاه وقوسین وغیرذلك من‌القری التی‌بلغنی أنّ فیهامایزید أهلها علی عشرة آلاف رَجل.[۳]»

در المسالك اصطخری بجز آبادیهای بزرگی که ذکر آنها گذشت ، رساتیق ذیل نیز مذکورآمده بدین صورت :

«ومن رساتیقها المشهورة قصران الداخل والخارج و بِهزان[۴] والسّن وبشاویه ودنباوند و رستاق قوسین وغیر ذلك[۵].»

این تفاصیل را درترجمهٔ المسالك اصطخری اندك اختلاقی است، که ازذکر آن صرف نظر می‌شود[۶].

ابن‌حوقل نیز درصورة‌الارض این مطـالب را بتمامی آورده است ، که چون اختلاف آن اندك است نیازی بنقل ندارد[۷].

---

(۱) المسالك ، ص ۱۲۳ س ۴ ببعد .

(۲) صورة‌الارض ، ص ۳۲۲ س ۶ .

(۳) المسالك ، ص ۱۲۳ س ۷ .

(۴) این کلمه، که گروهی آنرامحرف تهران پنداشته‌اند و تفصیل آن بیاید، درصورت الارض بهنان درج آمده، و نسخه بدل‌احسن‌التقاسیم ص ۳۸۶ ذیل (f) نیزچنین است .

(۵) المسالك ، ص ۱۲۳ س ۹ .

(۶) ترجمهٔ فارسی المسالك ، بازمانده از قرن ۵ یا ۶ ، ص ۱۷۱ .

(۷) رك : ص ۳۲۲ آن‌کتاب .

درحدود العالم نیز آنجاکه از آبادیهای ری شرحی ثبت افتاد، ببزرگی و آبادانی آنها اشارت شده است؛ چنانکه درذکرطالقان وخوار وساوه و آوه‌وبوسنه و روده درج گردید:

«طالقان- شهر کیست ازری بدیلمان نزدیک.

۵ خوار - شهر کیست از ری آبادان ...

ساوه، آوه، بوسننه [کذا، ظ: بوسنه] روده- شهرکهایی‌اند انبوه و آبادان و بانعمت بسیاروخرم وهوای درست وراه حجاج خراسان[۱]».

درنیمهٔ دوم قرن چهارم شهرهای قزوین وابهر وزنجان وساوه وآوه وشلنبة و خوار ازشهرهای‌ری، وقم‌ودماوند وشهرزور ازنواحی‌آن محسوب بوده‌اند، چنانکه ۱۰ مقدسی دراحسن‌التقاسیم آورده است:

«وللریّ قم، آوه، ساوة، آوه [مکرّراً]، قزوین، ابهر، زنجان، شلنبة، ویمة»

ونیز «... ولها من‌المدن‌آوه، ساوة، قزوین، أَبْهَرْ، شلنبة، الخوار، ومن النواحی قُم، دُمَّاوند، شهرزور...[۲]»

(تاریخ تألیف حدودالعالم ۳۷۲، واحسن‌التقاسیم ۳۷۵ است[۳].)

۱۵ مقدسی درباب رساتیق ری گفته:

«... ومن‌الرساتیق: قوسین، قصران‌الداخل، قصران الخارج، سَرّ، بِهْزان[۴] قَرجْ. جنی، سیرا، فیروزرام[۵].»

یاقوت نیز درآغاز قرن هفتم شمارهٔ رستاقهای ری را هفده ذکر کرده:

«والریّ سبعة عشر رستاقا، منها دنباوند و ویمه و شَلَمْبَة ...[۶]»

---

(۱) حدودالعالم، ص ۱۴۲.

(۲) احسن‌التقاسیم، ص۵۱ س ۱۲، وص ۳۸۶ س ۱

(۳) حدودالعالم، ص سه س ۴ مقدمه بقلم دکتر ستوده؛ احسن‌التقاسیم ص ۹ س۳.

(۴) نسخه بدل (در دو نسخهٔ خطی): بهنان.

(۵) احسن‌التقاسیم، ص ۳۸۶ س ۲.

(۶) معجم‌البلدان، ج ۲ ص ۸۹۶ س ۲۰.

درنزهت‌القلوب ازمؤلفات سال ۷۴۰[1] هجری درباب نواحی ری بحثی بدین تفصیل ذکر گردیده :

«قلعهٔ طبرك بجانب شمال درپای کوه افتاده است ، ولایت قصران درپس آن کوه افتاده است، ودیگرنواحی چون مرجبی وقها که درصحراست ؛ وتمامت‌ولایت سیصد وشصت پاره دیه است[2]؛ ودیه دولاب وقوسین وقصران وورزنین وفیروزرام که فیروز ساسانی ساخت، واکنون فیروزبران می‌خوانند، ورامین و خاوه قرای بهنام و سبورقَرْج است ، وقوهه وشندر وطهران وفیروزان ازمعظم ناحیت غار است.

این ولایت بچهار قسم است :

ناحیت اول بهنام و دراو شصت‌پاره دیه است. ورامین وخاوه ازمعظم قرای آن ناحیه است .

دوم ناحیت سبورقَرْج، و در او نود پاره دیه‌است. قوهه وشندر وایوان کیف از معظم قرای آنجاست .

سیوم ناحیت فشابویه است ودر او سی‌پاره دیه است . کوشك و علی آباد و کیلین وجرم وقوج آغاز معظم قرای آنجاست .

چهارم‌ناحیت غاراست، وسبب‌تسمیهٔ غارآن است که امامزاده[ای]ازفرزندان امام موسی‌کاظم علیه‌السلام را در ری قصد کشتن او کردند ، واو ازآن ظالمان فرار نموده درنواحی جال‌کولی غاری پدیدآمد؛ امامزاده پناه‌بدان غاربرده غائب شد، و الحال آن ناحیت را جهت غائب شدن‌آن بزرگوار بناحیت غار نامیده شد، ودر او چهل پاره دیه است، طهران ومشهد امامزاده حسن بن‌الحسن علیه‌السلام که به جیان مشهوراست، وفیروزبهرام ودولت‌آباد ازمعظم قرای‌آن ناحیت است[3].»

---

(۱) سرزمینهای خلافت شرقی ، ص ۲۴ مقدمه .

(۲) این شماره مربوط بزمان مؤلف است، که از ۱۷رستاق ری تنها ۴ رستاق‌بنام‌ری باقی‌ماند، وبقیه را جدا ساخته بودند، ودر سابق بیشتر بوده است.

(۳) نزهة القلوب ، مقالهٔ ثالثه ص۵۳ س ۱۲ ببعد .

از آنچه تا بدینجا مذکور آمد، روشن می گردد که ظاهراً[1] از قرن سوم[1] تا قرن هفتم[2] آبادیهای اطراف ری بر هفده رستاق منقسم بوده است، که نام عمدهٔ آنها گذشت. حوزهٔ عمل ری در نیمهٔ دوم قرن چهارم بعهد بوئیان بسیار وسیع بوده، و شهرهائی مانند ساوه و قزوین و ابهر و قم را ـ چنانکه در احسن التقاسیم نقل گردیده[3] ـ در میان داشته است، و گویا این شهرها تا آخر عهد بوئیان ری، همچنان جزء عمل آن شهر بوده است. 5

پس از فاجعهٔ مغول بتدریج دائرهٔ آن حوزه تنگ گردید، و رودبار قصران بعهد غازانخان تعلق بولایت رستمدار مازندران گرفت[4]، و در آغاز قرن هشتم از هفده رستاق ری تنها «بهنام» و «سبورقَرجْ» و «فشابویه» و «غار» بنام ری باقی ماند، که شرح آنها در صفحهٔ پیش بنقل از نزهة‌القلوب درج افتاد، و بقیه را از آن جدا کرده بودند، و بتفصیلی در صحیفهٔ ۲۱۹ مجلد حاضر گذشت، جلال‌الدوله اسکندر بن تاج‌الدوله زیار از آل بادوسپان در 10 رستمدار و رویان، که بسال ۷۳۴ هجری در طبرستان در سرزمین رستمدار بپادشاهی رسید، بقاع کوهستانی میان قزوین و سمنان را بدست آورد، وحتی به بیابان رفته آنچه متصل بکوهستان بود از اعمال ری متصرف شد، و چندی تمامت ری و قزوین در اختیار آن خاندان بود.[5] امین احمد رازی پس از ذکر رساتیق ری گفته :

«در این ایام (زمان تألیف نزهة‌القلوب) چهار بلوك نخستین (مذکور در نزهة‌ـ 15 القلوب) [را] رازی اعتبار کرده، باقی را علیحده ساخته‌اند[6].»

این بود کلیاتی در باب روستاها و دیه‌های نواحی ری.

(۱) مختصر کتاب البلدان ، ص ۲۷۴ س ۱۶ .

(۲) معجم البلدان ، ج ۲ ص ۸۹۶ س ۲۰ .

(۳) مجلد حاضر ص ۴۷۳ .

(۴) هفت‌اقلیم بنقل از نزهة‌القلوب، نسخهٔ مطبوع، ص ۴ س ۱۱؛ نسخهٔ خطی مدرسهٔ سپهسالار، ص ۸۵۶ س ۵ .

(۵) تاریخ اولیاءالله، ص ۱۲۱ س ۱۷ ببعد .

(۶) هفت‌اقلیم، ص فوق.

فصل دوم

نام آبادیها :

در این فصل نام آبادیهای نواحی ری باستان ـ که از منابع متعدد و مختلف جغرافیایی و تاریخی و مذهبی و انساب و غیر اینها فراهم آمده، و مربوط به ازمنهٔ پیشین تا اواسط ۵ عهد صفویان است، و نیز قراء و مزارعی که در فرامین شاه طهماسب صفوی ذکر گردیده ـ به ترتیب حروف تهجّی درج می افتد.

در اینجا بیان این نکته از فایدتی خالی نمی نماید، که بسیاری از دیه‌های باستانی ری در طی گذشت اعوام و قرون، در اثر پیش آمدها و حوادث همچون زلزله‌ها و بیماریها و خشکسالیها و جنگها بکلی خراب و نابود شده، و جای خودرا بدیهی دیگر ۱۰ با نام دیگر داده است، و بدین عهد از بیشتر آنها نه نامی بجای است و نه نشانی؛ و از آنچه باقی مانده نیز برخی بسبب تغییر و تحریفی که در نامشان رخ داده شناختنشان چندان آسان نیست، و در پاره‌ای از موارد متعسّر بل متعذّر می نماید، فی المثل دوریست باستانی امروز طرشت و درشت، و نرمق نارمك نامیده می شود، و طجرشت صورت تجریش بخود گرفته، و برزاد به فرحزاد تبدیل یافته، و قصران خارج جای خودرا به شمیران ۱۵ سپرده، و برهمین قیاس است بسیاری از اماکن دیگر؛ ازینرو در باب این نوع آبادیها در پاره‌ای از موارد جهت رفع توهم در تعدد اماکن بسبب تعدد نامها ـ که بی گمان موجب التباس مطلب برخواننده و اضطراب در روش تعیین اماکن در نقشه است ـ اضطراراً بتطورّ کلمه ـ که خود مربوط به فنّ اشتقاق لغت و زبان شناسی و خارج از حد کار نگارنده است ـ باتکاء تفحّص و تتبّع در منابع مختلف، و توجه بلهجهٔ مردم محل ۲۰ بدون دعوی اصابت نظر اشاراتی رفته است.

تعیین محل دقیق بعضی از آبادیهای قدیم بسبب مشکلات مذکور درفوق دشوار و در برخی از موارد غیر ممکن است؛ بدین سبب در نقشه‌ای که جهت نواحی ری فراهم گردیده، هرجا که نام آبادیی درج افتاده، اما نقطهٔ معیّنی برای آن مشخص

نشده، مبیّن آنست که آن حدود تقریبی است. درذکر نامها درکتاب نیزهرکدام که
جای آنها بدست است درکنارشان نخست حرف ابجد وسپس عدد بشیوهٔ مجلد اول[۱]
ثبت افتاد، وهرکدام که حدودشان بتقریب شناخته شده ستاره‌ای درکنار رموز قرار
داده آمده، وآن دسته که محلشان باتمام کوششی که رفته شناخته نگردیده هچگونه
رمزی‌ندارند، وآنچه خارج ازحد نقشه است جهتشان ذکرگردیده است. ۵

اینك نام آبادیها:

حرف «الف»

آپامه (Apaméa):

آپامه بنابمندرجات دررالتیجان، قلعه‌ای استوار بود، که سلوکوس نیکاتر در
حوالی ری پی‌افکند[۲]؛ و معسکر وی در آن حدود بود. مؤلف دررالتیجان قول ۱۰
کنت دوگوبینو وزیرمختار فرانسه مقیم دربار ناصرالدین شاه راکه معتقد بود قلعه
آپامه‌درحدودسرخ‌حصارطهران بناگردیده‌بوده‌مردود دانسته، وآنرابانقطه‌ای‌درشمال
دوشان تپّه طهران ـ که عامه‌گنج‌آباد وسنگرافراسیاب می‌گفتند ـ منطبق دانسته[۳]، و
درآن باب شرحی مبسوط بیان‌کرده است. درایران باستان درذکر سلوکوس نیکاتر
یا سلوکوس اول درج آمده: ۱۵

«بقول «آپ‌پیان»، مورخ یونانی ازقرن دوم‌میلادی، اوبیش‌از۶۰شهربناکرد؛
ازجمله ۱۶ شهرموسوم به‌آن تیوخیا، یعنی‌انطاکیه باسم‌آن تیوخوس پدرسلوکوس،

۱ــ برای سهولت یافتن اماکن، نقشه‌ای‌که بدین منظور فراهم آمده از جهة عمودی
وافقی به خانه‌هایی‌تقسیم گردیده. جهة افقی باحروف ابجد وجهة عمودی با عدد نشان داده
شده؛ ودرکنار نامهایی‌که جای‌آنها بتقریب یابتحقیق بدست‌آمده نخست حرف ابجد وسپس
عددثبت‌آمده، وملتقای‌خانه‌های‌آن‌دو درنقشه محل‌آن مکان‌را نشان می‌دهد. اداة تمریض «ظ»
(=ظاهراً) درکناربرخی ازنامها نشان نوعی تردید درباب درستی مکان آنهاست.

(۲) دررالیتجان، ج ۱ ص ۱۹۳ س ۸ ببعد، نیز ج ۲ ص ۳۴ س ۱۸ ببعد.

(۳) « » ص ۱۹۴.

۹ شهر موسوم به سلوکیّه بنام خود او، ۵ شهر باسم لائُدیسه مادر سلوکوس، ۳ شهر باسم آپام آ (Apaméa) زن ایرانی او...[۱]»

درجای دیگر درباب زنان سلوکوس اول دراین کتاب چنین ذکر گردیده:

«سلوکوس دوزن بیشترنداشت: یکی آپامای ایرانی، و دیگری سْتِراتونیس (Stratonice)[۲].»

ونیز «این دخترکه نامش آپامه (Apama) بود بعدها ملکه و مادر ولیعهد دولت سلوکی گردید. ازاینجاست که سلسلهٔ سلوکی را بعض مورخین و نویسندگان سلسلهٔ مقدونی وایرانی گفته‌اند...[۳]»

دردرالتیجان درجایی‌درذکرسلوکوس‌نیکاتر، درباب‌سه‌شهرموسوم‌به‌آپامه‌که وی ساخته چنین اشارت رفته:

«دراوان پادشاهی‌خود سه شهرساخت... وسیمی را تقریباً دریك فرسخی‌شهر طهران درطرف شمال، که‌آنرا نیز باسم مادرخود [کذا، ظ: زن خود] آپامی موسوم ساخت.[۴]»

بهرروی، باوجود این‌اخبارتعیین محل این‌آپاما ازدشواریی خالی نیست.

مزرعه آبهٔ غار، مشهور به ده‌خیر (ج ـ ۴):

نام این مزرعه بهمین‌صورت در فرمانی‌از شاه طهماسب که بسال ۹۶۱ صادر گردیده ضبط افتاده است. ده‌خیر امروز نیز در بخش دهستان غار موجود است[۵]، و ذکرش بیاید.

---

(۱) ایران باستان، ج ۳ ص ۲۰۶۳ س ۱۵ ببعد.

(۲) ایران باستان، ج ۳ ص ۲۰۵۹ س ۴.

(۳) ایران باستان، ج ۳ ص ۲۰۵۴ س ۱۱.

(۴) دررالتیجان، ج ۱ ص ۲۴ س ۱۲.

(۵) آستانهٔ ری، ص۳۲ س ۱۲، وص ۸۹ س ۱۱.

آشب (درمغرب) :

آشَب بخشی ازناحیهٔ طالقان ری بود، وفضل بن یحیی بدانجا درآمد. سرمای آنجا شدید وبرفش زیاد بوده است[۱].

آوه (درجنوب غربی) :

آوه درنیمهٔ دوم قرن چهارم جزء حوزهٔری بوده، ودراحسن التقاسیم دراین باب ۵ چنین درج آمده :

«... ولها (الرّی) من المدن آوة ،ساوة ... شلنبه، الخُوار[۲]...»

درحدود العالم که چند سال پیش از احسن التقاسیم تألیف یافته، آوه شهرکی آبادان وپرنعمت تلقی گردیده بدین صورت :

«ساوه، آوه ، ... شهرکهایی اند انبوه وآبادان وبا نعمت بسیار وخرّم وهوای ۱۰ درست ، وراه حجاج خراسان[۳].»

یاقوت درالمشترك گفته :

«آبه ثلاثة مواضع : الأول بُلَيدَةٌ بينها و بين ساوَةَ نحـو خمسة اميال ، بين الری وهمذان. اهلها شيعة. منها الوزيرابوسعد منصوربن الحسين[۴] واخوه ابومنصور محمد الآبيان، والعامّة تُسَمّي هذه البلدةَ آوه ، وكثيراً ماكان يقع بين اهلها و اهـل ۱۵ ساوَةَ الحربُ على المذهب، الثانی... من قری اصفهان، الثالث آبه من قری مصر.[۵]»

آه (هـ ـ ۲) :

آه از دیه‌های دماوند ، و زادگاه مولانا سائل است ، که نامش در ص ۳۰۶

(۱) معجم البلدان، ج ۱ ص ۶۳ س ۱۹ .

(۲) احسن التقاسیم ، ص ۳۸۶ س ۱ .

(۳) حدودالعالم ، ص ۱۴۲ س ۱۵ .

(۴) وی همان کس است که نخستین تاریخ را برای ری بنوشت، که متاسفانه فعلا موجود نیست ، رك : ج ۱ کتاب حاضر ص ۳۰ .

(۵) المشترك ، ص ۵ س ۷ .

مجلد حاضر درج آمده است. از این آبادی درهفت اقلیم چنین یاد شده :

«... آه ازمضافات دماوند است، ومردمش اکثر ببرزگری اشتغال دارند.[۱]»

آه امروز جزء دهستان سیاه‌رود است، وچشمه‌های متعدد ازآبهای‌معدنی دارد که ساختمانهایی جهت بیمارستان و استفاده ازآبهای مذکور درکنارآنها بنیان یافته است[۲]. ۵

مزرعهٔ ابروهه (درجنوب شرقی) :

درفرمانی که ازسال ۹۶۱ ازشاه طهماسب باقی است، نام این مزرعه در ذکر مزارع موقوفهٔ حضرت عبدالعظیم چنین درج آمده :

«... مزرعهٔ ابروهه عن‌بلوك سبورقَرْج ...[۳]»

۱۰ درحدود سبورقرج قدیم ، آن بخش که امروز دهستان علاء است نام مزرعهٔ ابرهه بچشم می‌خورد[۴]. آیا این همانست ؟

ابهر (درمغرب) :

این آبادی درنیمهٔ دوم قرن چهارم ازمضافات ری بوده ، وذکرش در احسن‌التقاسیم بدین صورت درج افتاده است :

۱۵ «ولَهاَ (الری) مِنَ اَلمدُن ... قزوین ابهر شلنبه الخُوار...[۵]»

أذون (ب ـ ۳*) :

أذون ازدیه‌های‌قصران خارج (شمیران‌کنونی) بوده، وابوالعباس احمدزیدی ازآنجا بوده است، یاقوت درباب این قریه آورده :

---

(۱) هفت اقلیم ، ج ۳ ص ۸۸ س ۱۰ .

(۲) کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۳۹ س ۱ .

(۳) آستانهٔ ری ، ص ۸۸ س ۱۹ .

(۴) کتاب اسامی دهات کشور ، ج۱ ص ۲۷۴ رقم ۱۳۲ .

(۵) احسن التقاسیم ، ص ۳۸۶ س ۱ .

أَذُون بالفتح ثم الضّم وسكون الواو وآخره نون قرية من نواحی کورة قصران الخارج من نواحی الرّی. ینسب إلیها ابوالعباس احمدبن الحسین بن بابا الزیدی، سمع منه ابوسعد[۱].»

اذون را قلعه‌ای استوار بوده‌است. ذکر قریهٔ اذون وقلعهٔ آن در تاریخ طبرستان مرعشی و تاریخ رویان اولیاءالله درذکر احوال جلال‌الدوله اسکندربن تاج‌الدوله زیار و برادرش فخرالدوله از آل بادوسپان، که چندی برری نیزدست داشتند[۲]، بچشم می‌خورد، مرعشی چنین گفته:

«جمعی از امراء ایغور جمع گشته بقریهٔ ادون [کذا] ری رفتند، وحصاری را که در میان ده مذکور بود محکم گردانیدند، وتمامی اهالی آن ملک را که اهل اعتبار بودند درحصار آوردند، وامیرزاده دلسون‌قیارا بسرداری آن قلعه موسوم گردانیدند. حضرت ملکی مآبی چند نوبت ایشان را باطاعت دعوت کرد قبول نکردند ... سنهٔ ستّ و خمسین وسبعمائه (۷۵۶) قلعهٔ ادون مفتوح گشت وامیرزاده دلسون‌قیا را بااهالی قلعه بجان ومال امان دادند، وقلعهٔ ادون رافرمودند گرفتن، وآن جماعت را اجازت دادند که بقلعهٔ صید که زیرطهرانست روند...[۳]»

امیردلسون‌قیا پس ازاین واقعه نیزتن باطاعت درنداد و همچنان برسر طغیان بود تاآنکه بقضای الهی از دنیا رحلت کرد[۴]. مجموع اخبار مربوط بـه أذون مؤید این حقیقت است که آنجا را ازشهر ری فاصله‌ای چندان نبوده‌است، و گویا ظاهراً می‌توان احتمال داد که اذون همان اوین کنونی بوده است، وبیان این سخن درذکر اوین بیاید.

اردهن (شمال شرقی):

اردهن قلعه‌ای استوار درناحیهٔ دماوند ازسوی طبرستان بوده، که تا ری مسیر

(۱) معجم البلدان، ج ۱ ص ۱۸۰ س ۱۱ ببعد، ج ۴ ص ۱۰۵ س ۱۹ ببعد.
(۲) مجلد حاضر، ص ۲۱۹.
(۳) تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۱۱۴ س ۱۶ ببعد.
(۴) تاریخ طبرستان مرعشی، بدنبال داستان فوق.

سه‌روز فاصله داشته است، یاقوت درمعجم‌البلدان گفته :

«اردهن بالفتح ثمّ السکون وفتح الدال المهملة وهاء ونون قلعة حصینة من اعمال الری ، ثمّ من ناحیة دنباوند بین دنباوند و طبرستان ، بینها و بین الریّ مسیرة ثلاثة ایّام ...[۱]»

۵ صاحب آثارالبلاد نیز آنجارا قلعه‌ای محکم و حتی استوارتر از استوناوند دانسته، ومعتقد بوده که اگر رکن‌الدین غورسانجی درفتنهٔ مغولان بجای استوناوند دراردهن پناه می‌گرفت، مغولان نمی‌توانستند بدو دست یابند، قول وی چنین است :

«... وقد عرض علیه (رکن‌الدین) استوناوند و أردهن ، فترجّح استوناوند فی نظره مع حصانة اردهن. قالوا: لوکان علی‌اردهن رجل واحد لم تؤخذمنه قهراً ابداً

۱۰ إلاّ إذا أعوزته المیرة...[۲]»

این قلعه چندی در تصرف اسماعیلیان قرارداشت ، وابوالفتوح خواهرزادهٔ حسن صباح آنجا را بدست‌آورد ؛ ابن‌اثیر درذکرقلاع این فرقه چنین نقل کرده :

«... ومنها اردهن ، وملکها ابوالفتوح ابن‌اخت الحسن‌بن الصّباح...[۳]»

چنانکه درص ۲۱۱ مجلد حاضرگذشت، سلطان محمدخوارزمشاه بسال ۶۱۷

۱۵ درفرار ازپیشاپیش مغول، بفرمود تاصندوقهای جواهررا بقلعهٔ اردهن سپردند . این صندوقها بعدها بدست تاتارها افتاد، وبه‌پیش چنگیزبردند.

ارنبویه (۵ ـ ۴) :

ارنبویه دیهی بزرگ ازنواحی ری بوده ، که تاآن شهرحدود یك منزل فاصله داشته است، چنانکه درتاریخ طبرستان ابن اسفندیار آمده :

۲۰ «...خلیفة[بن‌سعید[۴]]چون‌این‌سخن بشنیدازشهرری کوچ کرد، وبیك‌منزلی‌ری بدیه ارنبو معسکرساخت...[۵]»

---

(۱) معجم البلدان ، ج ۱ ص ۲۰۴ س ۱۰ .
(۲) آثار البلاد ، ص ۲۹۳ س ۱۸ .
(۳) ابن‌اثیر ، ج ۸ ص ۲۰۲ س۱۷ .
(۴) تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار ، ج ۱ ص ۱۹۶ س ۱۳ .
(۵) « « « « ص ۱۹۷ س ۹.

ارنبویه از آب جاجرود مشروب می‌شده‌است[۱].

جمعیت ارنبویه بعهد آبادی ازده‌هزارتن می‌گذشته، واصطخری وابن‌حوقل دراین باب بدین تقریب نقل کرده‌اند :

«... ورامین وارنبویه و ورزنین ... بلغنی انّ فی احدها مایزید من‌اهلها علی عشرة آلاف رجل[۲].»

یاقوت درباب تلفّظ این کلمه، وتعریف این آبادی گفته است :

«ارنبویه بفتح اوّله و ثانیه وسکون النون وضم الباء الموحّدة وسکون‌الواو و یاء مفتوحة وهأ مضمومة فی‌حال‌الرفع- ولیس کنِفْطوَیه وسیبویه -- من‌قری‌الرّی ، مات بها ابوالحسن علی بن حمزة الکسائی النّحوی المقری ، و محمد بن الحسن الشیبانی...[۳]»

درباب این‌قریه، واینکه ظاهراً درقدیم‌ضیاع شرقی‌ری بجملگی بحساب‌حوزۀ ارنبویه بوده ، درمجلد اول کتاب حاضرص۴۴۱ سخن رفته است .

ازدورقان (ظ : درجنوب) :

نام‌آزْدُوْرَقان در فهرست کتب شیخ طوسی‌ونضدالایضاح علم الهدی درذکر سلمةبن خطاب ابوالفضل براوستانی آزدُوْرَقانی‌درج آمده، بدین تقریب :

«... ألأزْدُوْرَقان (بالزاء والدال المهملة والواو والرّاء المفتوحة و القاف والنون بعدالالف) قریة من‌سواد الرّی...[۴]»

ودرنقدالرجال[۵] وهدیةالعارفین[۶] نیزدرذکرسلمةبن‌خطاب قریه‌ای ازری‌شناخته

(۱) مرآت‌البلدان ناصری، ج ۱ ص۲۳ س ۱۸ ببعد درشرح این قریه.

(۲) المسالك ، ص ۱۲۳ س ۷ ببعد ؛ صورةالارض ، ص ۳۲۲ س ۶ ببعد.

(۳) معجم‌البلدان ، ج ۱ ص ۲۲۳ س ۷ .

(۴) فهرست کتب شیخ طوسی ، ص ۱۵۸ س ۱۰ رقم ۳۳۰ ؛ نضدالانصاح ، ص ۱۵۸ س ۳ .

(۵) نقدالرجال، ص۱۵۷.

(۶) هدیةالعارفین ، ج ۱ ص ۳۹۵ س ۱۰ .

شده، لکن درتاریخ قم در ردیف آبادیهای رودآبان آن شهرستان درج افتاده[1] . در هدیةالعارفین بصورت ازدیرقان آمده است .

اسان (د ـ ۴ *) :

این نام درنزهةالقلوب درذکر آب جاجرود ثبت افتاده ، بدین ترتیب :

«آب جاجرود ... درحدود قوهدعلیا واسان مقاسمه می کنند...[2]»

گویا ظاهراً میان این کلمه و کلمهٔ لواسان (که هر دومحل دریك حدودواقعند) مناسبت‌است. محل تقریبی آن بقرینهٔ محل قوهه تعیین گردید .

استاذ خرذ :

استاذ خرذ ازدیه‌های ری بوده ، ویاقوت گفته :

«أُستَاذخُرَذ بضّم الخاء المعجمه، وفتح الراء وذال معجمة ... من قری الری[3].»

استاذ افزون :

نام این آبادی درمنتقلة الطالبیه، وجنةالنعیم بنقل از منتقلةالطـالبیه در ذکـر امامزادگانی که بنواحی ری آمده‌اند بدین صورت ضبط افتاده است:

«استاذ افزون مـن‌رستاق الری ... باستاذ افزون من ناقلة قم احمد الزاهدبن محمد...[4].»

استناباذ (هـ ـ ۳ *) :

أُستناباذ قلعه‌ای استوار از اعمـال ری بوده ، ودر ده فرسنگی ری درحوزهٔ دماوند ازسوی طبرستان قرارداشته، ونام دیگرش أُسْتُونـاوند بوده است که ذکرش بیاید ، یاقوت گفته :

(۱) تاریخ قم، ص۱۱۳، و۱۳۵.

(۲) نزهةالقلوب ، مقالهٔ ثالثه ص ۲۲۰ ص ۱۵ .

(۳) معجم‌البلدان ، ج ۱ ص ۲۴۰ س ماقبل‌آخر .

(۴) منتقلةالطالبیه ، نسخهٔ عکسی، ص ۷۰، ۸۴ ، نسخهٔ خطی، ص ۴ ، ۱۹ ؛ جنةـ النعیم ، ص۵۰۲ س ۲۲ . دراین کتاب بجای استاذ، استاق نوشته شده.

«اُسْتُناباذ بالضّم ثم السّکون و ضمّ التّاء المُثنّاة ونون والف وباء موحدة و الف وذال معجمة ، قلعة بین الرّی و بینها عشرة فراسخ من ناحیة طبرستان ، و هی اُسْتُوناوند ...[1]»

استوناوند (هـ ـ ۲ *) :

استوناوند که آنرا اُسْتُناباد و جَرْهُد نیز گفته‌اند ، برطبق گفتهٔ ابن اثیر در وقایع سال ۴۹۴ ، بین ری و آمل قرارداشته ، و وی آنرا یکی ازقلاع ملاحده دانسته و گفته :

«... من قلاعهم المذکورة استوناوند وهی بین الرّی و آمل...[2]»

بمدد این قرینه ، وقول یاقوت درباب فاصله قلعه استوناوند ازری، بحدود تقریبی مکان این‌قلعه پی‌توان برد. این‌قلعه بعهد آبادی سخت استواربوده، وچنانکه گفته‌اند سه‌هزار واندسال از تاریخ بناء آن می گذشته است. این قلعه جایگاه دائمی مصمغان (بزرگ پیروان شریعت زردشت) بوده‌است که تاسال ۱۴۱ استقلال خود را حفظ کرده بوده، ودراین سال که عبدالجبار بن عبدالرحمن ازدی امیرخراسان سربه طغیان برداشت، منصور محمدمهدی فرزند خویش را به‌سرکوبی وی‌گسیل کرد ، و چون عبدالجبار منکوب گردید منصوردریغ داشت که آن‌نفقات ومخارج باطل‌شود؛ از این رو به پسرنوشت که بغزاء طبرستان همت گمارد ، وی که در ری بود سپاهی بدانسواعزام داشت؛ وآن واقعه را تفصیلی است. سپاهیان وی پس ازگشودن آنجا استوناوند را نیز بدست‌آوردند، و دولت مصمغان[3] برافتاد، ودو دختر اورا باسارت

(۱) معجم‌البلدان ، ج ۱ ص ۲۴۳ س ۱۳ .

(۲) ابن‌اثیر ، ج ۸ ص ۲۰۲ س ۱۷.

(۳) ظاهرا مصمغان نوعی استقلال سیاسی نیز داشته، وازخود صاحب قصر وبارگاه بوده است ، مرحوم بهار، ملك‌الشعرا، درمقالتی درمباحث لغوی (مجلهٔ مهرسال‌سوم. خرداد ۱۳۱۴ ـ خرداد ۱۳۱۵ شمارهٔ شش ص ۵۵۰) درفرق‌موبد و مصمغان چنین نوشته‌اند :

«... درین دومورد چنین مستفاد می‌شود که القاب مختوم به «پد» لقبهایی بوده که از طرف دولت بمردم اعطاء می‌شده ، چنانکه موپد و هیرپد... ولی مسمغان ، که ازحیث‌معنی←

ببغداد بردند، ومهدی ایشان را بخرید، و مادر منصوربن مهدی یکی از آندو است[۱]، یاقوت درذکر استوناوند چنین نوشته :

«... ومنهم من یقول استناباذ وقد تقدّم، وهواسم قلعة مشهورة بدنباوند من اعمال الرّی ویقال له جَرْهُد ایضاً، وهی من القلاع القدیمة و الحصون الوثیقة. قیل إنّها عُمِرَت منذ ثلاثة آلاف سنة ونیف، وکان فی ایام الفرس مَعْقِلاً للمصمغان، ملك تلك النّاحیة یعتمد بکُلّیته علیه، و معنی المصمغان مس مغان، والمس الکبیر و مغان المجوس فمعناه کبیر المجوس؛ وحاصره خالدبن برمك حتی غلب علی ملکه و قلع دولته، وأخذ بنتین له وقدم بهما بغداد، فشراهما المهدی واولدهما؛ فاحداهما ام المنصوربن المهدی...[۲]»

آنچه ازمجموع مندرجات منابع استنباط می گردد آنستکه اخبار مربوط به احوال مصمغان واعمال وی، بااخبارسلطانان وپادشاهان وکارهای قائدان سیاسی بیشتر

→ باموبد فرق ندارد، لقب دولتی نبوده بلکه لقبی بوده است که از طرف ملت وشریعت بکسی اعطا می‌شده، یامقامات علمی و فضلی و زهدش وی را باین مقام نائل می‌نموده است. متن تاریخ هم این معنی را تایید می کند، چه ازطرفی می‌بینیم که موبد وموبدموبدان همواره در پیشگاه شاهنشاهان مورد مشورت و مصدر مشاغلی‌است ... امامسمغان چنین نیست. مسمغان یك پیشوای روحانی است که ازمعاشرت بادرباریان و حضوردرپیشگاه اکاسره‌خودداری‌دارد. جایگاه دائمی خداوند این لقب درایالت «ری» و محل نشیمن او در «استیناوند» از محال دماوند و فیروزکوه، و درآن شهرصاحب قصر و بارگاه ... وظاهرا حکمداری آن ولایت هم برطبق قانون و وراثت بااوبوده است.

مسمغان را هیچوقت دردربار پادشاهان نمی‌یابیم، و او خود درمیان ملت زردشتی صاحب یك نوع استقلال سیاسی و نفوذکلمهٔ دینی‌بود، و بهمین سبب هم بعداز سقوط‌خاندان ساسانی فرمانروائی مسمغان را تزلزلی روی نداده، و تاعصر خلافت عباسیان به‌حال‌خود باقی بود.»

(۱) طبری، ج ۹ ص ۱۷۶ س ۲۷؛ ابن‌اثیر، ج ۴ ص ۳۶۷ س ۱۸؛ ابن خلدون، طبع بولاق، ج ۳ ص ۱۲۶ س۹؛ ایران قدیم، ص ۲۰۲ س ۵؛ سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۳۹۶ س‌ماقبل‌آخر.

(۲) معجم‌البلدان، ج ۱ ص ۲۴۴ س ۶. نیز: آثارالبلاد، ص ۲۹۳ س۱۴.

مشابهت وهمانندگی دارد تا تکالیف و وظائف موبدان و پیشوایان مذهب زردشت ، ازاین‌رو اگراورا ملك دماوندبنامند ـ چنانکه اصفهبدان ملك مازندران بوده‌اند ـ مناسب‌تر می‌نماید ، تا اینکه تنها یك پیشوای روحانیش بدانند ، هرچند کلمه «مصمغان» که لقب اوست در معنی باکلمه «موبد» فرقی نداشته باشد ، اینك دلائل این دعوی :

۵ ۱ـ طبری درواقعه فتح ری بسال ۲۲ هجری بدست نعیم‌بن مقرن[۱]، ذکر کرده که ، درپایان چون مردم ری راباپایمردی زینبی (=زینبدی) باسپاه عرب صلح‌افتاد، ونعیم‌امان نامه جهت ایشان‌بنوشت ، مصمغان‌نیز کس فرستاد، وازنعیم صلح طلبید و پذیرفت‌که جزیه وخراج بپردازد ، بدان شرط‌که سپاه اسلام وی را بحـال خویش بگذارند ومتعرضش نشوند، نعیم پذیرفت وامان‌نامه‌ای ـ که صورت آن درذیل درج ۱۰ افتد ـ جهت وی ومردمش بنوشت، اینك قول طبری دراین‌باب :

«... وراسله المصمغان فی‌الصلح علی‌شیء یفتدی به‌منهم ، مـن غیر ان یسأله النّصر والمنعة؛ فقبل‌منه‌وکتب بینه وبینه کتابا علی‌غیرنصر ولامعونة علی‌احد. فجری ذٰلك لَهُم[۲].»

مشابه این‌گفته درالکامل ابن اثیر[۳] و فتوحات الاسلامیه نیز با اختصاری درج ۵ آمده[۴]. صورت‌نامهٔ نعیم (امان‌نامه) برای‌مصمغان چنین بوده است:

«بِسْمِ ٱللّٰهِ ٱلرَّحمٰنِ الرَّحِیْم هذا کتاب من نعیم بـن مقرّن لمردانشاه مصمغـان دنباوند، وأهل دنباوند و الخُوَار و اللّارِز[۵] و آلشِرز[۶]. انّك امن ومن دخل‌معك علی

(۱) برای اطلاع بدان واقعه، به مجلداول کتاب حاضر، ص ۱۵۳ ببعد رجوع شود.

(۲) تاریخ طبری ، جزء رابع ص ۲۵۳ س ۲۳ ، در وقایع سال ۲۲.

(۳) ابن‌اثیر ، ج ۳ ص ۱۲ س ۳.

(۴) فتوحات الاسلامیه ، ج ۱ ص ۱۳۰ س ۱۶ ببعد، دروقایع فتح ری.

(۵) لارز : بتقدیم‌الراء و کسرهاثم‌زاء ؛ قریةمن‌اعمال آمل‌طبرستان یقال‌لهاقلعة لارز بینها وبین‌آمل یومان : معجم‌البلدان ، ج۴ ص ۳۴۱ س ۱۲.

(۶) شرز : أرن (بفتحتین) و شرزبلدان بطبرستان : معجم‌البلدان ، ج ۱ ص ۲۲۳ س ماقبل‌آخر . شرز : بکسراوله و ثانیه وتشدیده ، وآخره‌زاء، جبل‌فی‌بلادالدیلم ؛ لجأالیه مرزبان‌الری لمافتحهاعتاب‌بن‌ورقاء : معجم‌البلدان ، ج ۳ ص ۲۷۵ س ۸.

الکفّ ان تکفّ اهل ارضك وتتقی من ولیالفرج بمائتی الف درهم وزن سبعة فی کل سنةلایغار عَلَیك و لایُدْخل علیك الاّ باذن ما أقمتَ علی ذلك حتی تُغیّر. ومن غیّر فلاعهْدَ له ولالمن لم یُسْلِمه[1].»

بموجب این نامه مصمغان پذیرفت که سالانه دویست هزاردرهم جزیه بپردازد، چنانکه زینبی ومردم ری جزیه پذیرفتند[2]. ونیز این نامه صراحت دارد که در آن تاریخ مردم دماوند وخوار و لارِزْ و شِرِزْ دراطاعت مصمغان بوده‌اند.

۲ـ ابوریحان در آثارالباقیه، آنجاکه انواع القاب ملوك رابرمی‌شمارد، کلمهٔ «مصمغان» را لقبی برای ملوك دماوند می‌داند، بدین صورت:

«... ملوك‌جبال طبرستان«إصْفَهْبَذْ». ملوك دنباوند «مَصْمغان». ملوك غرجستان «شار»... ملوك فَرْغانَة «إخشید». ملوك أسروشَنَة «أفشین»[3].»

۳ـ ابن‌اثیر درونایع سال ۱۳۱، درذکر ابومسلم چنین گفته:

«... وکتب إلی المصمغان صاحب دنباوند ...[4]»

ونیز درونایع سال ۱۴۱، آنجاکه منصور خلیفه دستور فتح طبرستان را به‌پسر خویش مهدی می‌دهد، بمناسبت ازمصمغان چنین یادکرده:

«... وکان الاصبْهبذیومئذ محاربا للمصمغان «ملك‌دنباوند» معسکرا بازائه...[5]»

۴ـ یاقوت نیز چنانکه درص ۴۸۶ مجلد حاضرگذشت استوناوند را جایگاه استوارمصمغان پادشاه آن حدود (= ملك تلك‌الناحیة) دانسته، وازوی بوصف«ملك» یادکرده است.

بدین ترتیب تردیدی باقی نمی‌ماند که مصمغان بیش از آنکه یك رهبردینی

---

(۱) تاریخ طبری، ج ۴ ص۲۵۳ س ۲۳.

(۲) مجلد اول کتاب حاضر، ص۱۵۴.

(۳) الآثارالباقیه، ص ۱۰۱ س۹.

(۴) ابن‌اثیر، ج ۴ ص ۳۱۸ س۱۱.

(۵) ابن‌اثیر، ج ۴ ص ۳۶۷ س ۲۰.

ویك پیشوای مذهبی باشد ، یك پادشاه محلی مقتدری بوده است . وظیفهٔ دینی وی بدرستی روشن نیست .

دیاکونف روسی ، پس از اشارت بروایت اوستا ، که زرتشت در ری هم حکومت روحانی داشته وهم رئیس مغان بوده[۱] ، چنین ذکر کرده :

«محتملاً بدین سبب مدتها بعدهم جانشین قدرت جسمانی وغیر روحانی وی در ناحیهٔ مزبور «رئیس مغان» یا مس مغان وبعربی «مسمغان ، کبیرالمجوس» نامیده می‌شد. درزمان ساسانیان وحتی درعهداعراب نیز مالکان فئودال ناحیهٔ دماوند ــ در شمال تهران ــ (که شاید درگذشته اراضی وسیعتری را درتصرف داشتند) دارای این لقب بودند. اینان بازماندگان خاندان پارتی قارن محسوب می‌گشتند[۲].»

وی درباب انتساب مغان بدماوند ، درشرح اجرای مراسم تدفین در ماد در قرنهای هفتم وششم قبل ازمیلاد بوسیلهٔ مغان چنین گفته :

«اجرای مراسم تدفین را خود مغان بعهده داشتند ، و این رسم را باخود از میهن خویش ـ ازدامنه‌های دماوند ـ آورده ...[۳]»

برای اطلاع بیشتردرباب مصمغان بمقالهٔ مینورسکی در دائرةالمعارف اسلامی درذیل این کلمه نیز رجوع شود[۴].

باری استوناوند پس از فتح سپاهیان منصور بقول یاقوت بدفعات خراب شدو تجدید عمارت یافت ، وآخرین خرابی آن بدست ابوعلی چغانی صاحب جیش خراسان در حدودسال ۳۵۰ صورت گرفت، که بعداً علی بن کُتامه [کذا، ظ : کامه] دیلمی آنجارا آباد گردانید، وذخائروخزائن خویش رادر آن گرد آورد؛ وسپس به فخرالدوله تعلق گرفت، پس از آن باطنیان بدان دست یافتند. تا آنکه سلطان محمدبن ملکشاه آنجارا درسال ۵۰۶

(۱) مجلد اول کتاب حاضر، ص۶۴.

(۲) تاریخ ماد ، ترجمهٔ فارسی، ص۴۶۳ س ۱۰.

(۳) » » » » ص ۴۹۶ س۱۱.

(۴) دائرةالمعارف اسلامی ، بزبان فرانسوی ، ج ۳ ص ۴۵۲، ۴۵۳.

بگشود و خراب کرد[1]. گویا در این واقعه قلعه بکلی خراب نشد، یا آنکه بار دیگر مورد تعمیر قرار گرفت، زیرا بنا بروایت ترجمهٔ سیرت جلال الدین[2] و آثار البلاد، رکن الدین غورسانجی خوارزمشاه بهنگام ورود تاتار بدانجا پناه برد، و تاتار آنجا را آتش زدند تا به رکن الدین دست یافتند و اورا بکشتند، روایت آثار البلاد در این باب چنین است:

۵ أُسْتُونٰاوَنْد ... تحصّن بها ابن خوارزمشاه رکن الدین غورسایحی [کذا، ظ: غورسانجی] عند ورود التتر، سنة ثمانی عشرة وستمائة، ... فتحصّن بها فعلم التتر به و نزلوا علیها، وجمعوا حطباً کثیراً جعلوه حولها، ثمّ اضرموا فیه النار، فانصدع صخرها و تفتّت، وزالت حصانتها ثمّ صعدوا، وابن خوارزمشاه قاتل حتی قتل[3]»

در تاریخ جهانگشای جوینی در این مورد بجای قلعهٔ استوناوند قلعهٔ فیروزکوه ۱۰ ذکر گردیده، که مغولان رکن الدین را در آنجا با تمامت متعلقان و کسان، ومردم قلعه بکشتند[4].

اسحق آباد (هـ - ۳ *):

اسحق آباد از دیه‌های دماوند و بنزدیکی ویمه واقع بوده است، و ذکر آن در داستان قتل ماکان بچشم می‌خورد، در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار مذکور است:

۱۵ «... ماکان از دنباوند مراجعت کرد باری، صاحب الجیش ابوعلی از گرگان بدامغان آمد برعزیمت عراق، وشمگیر از ری باز گشت به‌ویمهٔ دنباوند آمد وبماکان فرستاد تا بدو پیوندد، ماکان ابن‌عم خویش حسن فیروزان را بساری بنشاند واوپیش وشگمیر شد و به اسحق آباد هردو بهم رسیدند، روز پنجشنبه بیست ویکم ربیع الاول سنهٔ تسع وعشرین وثلثمائه (۳۲۹) صفها بر کشیدند مقابل صاحب الجیش ... شمشیر

---

(۱) معجم البلدان، ج ۱ ص ۲۴۴ س ۱۴.

(۲) ترجمهٔ سیرت جلال الدین، ص ۹۵ س ۱۳.

(۳) آثار البلاد، ص ۲۹۳ س ۱۴.

(۴) جهانگشای جوینی، ج ۲ ص ۲۱۰ س ۸.

بماکان رسانیدند[۱]، اورا کشته از اسب جدا کردند...[۲]»

وقوع این حادثه دراسحق‌آباد درمنابع دیگرنیز همچون الکامل ابن‌اثیر[۳] و حبیب‌السیر[۴] وغیرهما درج آمده است.

اسفذن :

إسْفَذْن یکی ازقراء ری بوده است؛ ومحدث ابوالعباس احمدبن‌علی‌مذکور ۵ درص ۲۸۱ مجلد حاضر از آنجا بوده‌است؛ یاقوت نوشته :

«إسْفَذْن بالکسر ثمّ السّکون وفتح‌الفاء وسکون الذّال المعجمة و نون‌من قری الری، ینسب الیها ابوالعباس احمدبن علی... الإسْفَذْی الرّازی...[۵]»

اسفیذن :

أَسْفِیذَنْ‌از آبادیهای ری بوده‌است و آنرا أَسفِذَن نیزمی گفته‌اند، وغیراز آبادی ۱۰ مذکور درسابق‌است، وعلی‌بن ابی‌بکررازی اسفیذنی مذکور درص۳۲۸مجلد حاضر از آنجا بوده است ؛ یاقوت‌آورده :

«أَسْفِیذَن مثل شطرالذی قبله (= بالفتح ثم‌السکون و کسرالفاء و یاء ساکنة و ذال معجمة مفتوحة) وزیادةالنون من‌قری الرّی ، ویقال أَسْفِذَن باسقاط‌الیاء ، ینسب ۱۵ الیها علی‌بن ابی‌بکر الرّازی الأسفیذنی ...[۶]»

أسك (و ـ ۲) :

درحدود العالم درتعریف این آبادی نقل افتاده :

---

(۱) در این نبرد تیری به پیشانی ماکان رسید و از پشت بدر آمد ، رك : ص ۱۵۴ مجلد حاضر .

(۲) تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ، ج ۱ ص ۲۹۷ س ۵ ببعد .

(۳) ابن‌اثیر ، ج ۶ ص ۲۷۸ س ۷ ببعد .

(۴) حبیب‌السیر ، جزء چهارم ازجلد دوم ص ۵۷ س ۲۵ ببعد.

(۵) معجم‌البلدان ، ج ۱ ص ۲۴۶ س ۱۴.

(۶) معجم‌البلدان ، ج ۱ ص ۲۵۱ س ۱۳.

«اسك ـ دهیست بزرگ ببراکوه نهاده ، وبرسرآن کوه آتشیست که دایم‌همی درفشد شب وروز ، وحرب رقیان[۱] آنجا بوده است اندرقدیم[۲].»

اصطخری درباب فاصله آن ازری چنین ذکر کرده :

«من الرّی الی برزیان مرحلة خفیفة، ومن برزیان الی نامهند[۳] مرحلة کبیرة، ومن نامهند إلی اسك مرحلة[۴].»

عبارت صورة‌الأرض ابن‌حوقل نیزدراین‌باب باالمسالك اصطخری مطابق‌است جزآنکه اسك اشك نوشته شده‌است[۵] . صاحب احسن‌التقاسیم این منازل را بعکس ترتیب ذکر کرده است[۶].

ابن‌اسفندیار درذکر عجایب طبرستان ازقول علیّ بن ربّن گفته :

«یکی کوه دماوند است که علیّ‌بن‌ربّن الکاتب‌درکتاب فردوس‌الحکمه‌آورده است که : ازدیه أَسْك تاقلّه بدو روزشوند، واوهمچون گنبدی مخروط است...[۷]»

اسك امروز نیز بجایست .

افرندین (هـ ـ ۵ *) :

این دیه همان افریدون است، ودر ردیف بعد مذکورافتد.

افریدون یا افریدین (هـ ـ ۵ *) :

این دیه درسرراه خراسان در نه فرسنگی ری واقع بوده است ، دراعلاق‌النفیسه درباب آن چنین درج آمده :

(۱) در ذیل آن آمده : ازرقیان .

(۲) حدودالعالم ، ص ۱۳۷ س ۱۵

(۳) درترجمهٔ المسالك اصطخری، ص ۱۷۴ س ۶ : مامهن.

(۴) المسالك ، ص ۱۲۶ س ۷

(۵) صورة‌الارض ، ص ۳۲۵ س ۲۰ .

(۶) احسن‌التقاسیم ، ص ۳۷۲ س ۱۱

(۷) تاریخ ابن‌اسفندیار ، ج ۱ ص ۸۲ س آخر.

«من الرّی إلی افریدون ۹ فراسخ، الطریق فی سواد الرّی حتی تنتهی الی قریة یقال لها کرمانه عن یمین الطریق، وعن الیسار جبال، و تمرّ فی انهار تجری نحو ثمانین نهراً یقال لها هشتاذ روذان[1] تخوضها کلّها حتی توافی قریة افریدون، ومن افریدون الی الخُوار ۸ فراسخ[2].»

۵ این نام در کتاب الخراج قدامة بن جعفر[3]، والمسالك ابن خرداذبه[4] و صورة الارض ابن حوقل افریدین ثبت افتاده ، عبارت ابن حوقل چنین است :

«فمن الری إلی افریدین قریة مرحلة ، ومن افریدین الی کهده مرحلة، ومن کهده الی خوار مرحلة[5].»

در المسالك اصطخری[6] و ترجمه فارسی آن[7] افرندین است، و تواند بود که افرندین ۱۰ مصحّف افریدین باشد، وافریدین وافریدون هردو یکی است .

مشهد امامزاده حسن (ب ـ ۳) :

در نزهة القلوب در ذکر دیه های غار ری چنین مذکور است :

«طهران و مشهد امامزاده حسن بن الحسن علیه السلام، که به جیان مشهور است[8].»

این امامزاده بر خلاف گفتهٔ صاحب نزهة القلوب حسن بن حسن حسن [مثنّی] فرزند ۱۵ حسن مجتبی نیست، چون حسن مثنّی داماد حضرت سیدالشهدا علیه السلام در مدینه در بقیع مدفون است[9]. صاحب کتاب جنة النعیم بنقل از کتاب منتقلة الطالبیه در باب این امامزاده چنین روایت کرده است :

(۱) مراد نهرهای منشعب ازرود جاجروداست.
(۲) اعلاق النفیسه، مجلد سابع ص ۱۶۹ س ۶.
(۳) الخراج (ضمیمهٔ المسالك ابن خرداذبه). ص ۲۰۰ س ۱۶.
(۴) المسالك ابن خرداذبه ، ص ۲۲ س ۱۳.
(۵) صورة الارض ، ص ۳۲۵ س ۲۳.
(۶) المسالك ، ص ۱۲۶ س ۱۰.
(۷) ترجمهٔ فارسی المسالك، ص ۱۷۴ س ۱۰.
(۸) نزهة القلوب ، مقالهٔ ثالثه ص ٥٤.
(۹) جنة النعیم ، ص ۱۰۶ س ۲۲ ببعد.

«... این مزار قطعاً حسن مثنّی نیست ... در کتاب منتقلة الطالبیه... نقل کرده است : ازمدفونین ری حسن امیراست، و اونسب را بحسن امیرپسر زیدبن حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام... می رساند بدینگونه: بالرّی الحسن امیربن ابی عبدالله محمد عزیزبن احمد الخطیبی ابن الحسن بن جعفربن هٰروُن بن اسحق الکوکبی ابن الحسن الامیربن زیدبن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام، بعبارة دیگر شش پشت نسب را به حسن بن زید جدّ دوم حضرت عبدالعظیم می رساند، وبه هشت فاصله بحضرت امام حسن مجتبی (ع) ؛ پس براین بیان حضرت امامزاده حسن ملقب به امیراست مانند جدّ بزرگوارش وحسنی است، واسحق کوکبی که فرزند حسن بن زید است کنیه اش ابوالحسن است، واورا کوکبی خواندند برای آنکه سفیدی برسیاهی چشم وی بود مانند کوکب، وجعفربن هرون که از اجداد آن بزرگوار [است]، و امامزاده حسن امیرمذکورنسب را از او بحسن بن زید می رساند، درشهر آمل شهید شدبدست رافع بن لیث [کذا] وقبر اورا زیارت می نمایند.[۱]»

این امامزاده اکنون نیز مطاف ومزار است.

أنبابه (هـ ـ ۳ *) :

أُنبَابَه دیهی ازری بنزدیکی دماوند بود، یاقوت درمعجم البلدان ذکر کرده : «أُنبَابَةُ بالضم و تکریر البـاء الموحدة من قری الرّی، من ناحیة دُنباوند بالقرب منها قریة تسمی بها[۲].»

أنبامه (ج ـ ۳) :

انبامه ،که امروز آنجا را «امامه» گویند ، آبادیی بزرگ از قصران داخل (رودبار قصران فعلی) بوده وقلعتی استوار داشته است؛ یاقوت گفته : «أَنْبامَه قلعة قرب الرّی[۳].»

(۱) جنة النعیم ، ص ۱۰۷ س ۱۳ ؛ نیز: ص ۵۰۰ س ۹ ببعد بااندك اختلاف.

(۲) معجم البلدان ، ج ۱ ص ۳۶۷ س ۱۴.

(۳) معجم البلدان، ج ۱ ص ۳۶۹ س ۱۲.

انبامه درقدیم امیرنشین قصران داخل بوده است، و آن حدود را وقایعی است، درتاریخ طبرستان ابن اسفندیار درج آمده :

«[سلطان طغرل بن ارسلان] چون بدامغـان رسید ، و آن ولایت هنوز بحکم شاه اردشیر[بن حسن بن رستم بن علی، ازفرقهٔ ثانی ازباوندیهٔ طبرستان] بود، مثال نبشت تا چندانکه آنجا باشد علوفه دهند، وبا قزل ارسلان [از اتابکان آذربایجان] عهد کرد، وخوار وری بادیوان گرفت، وبدوازده هزاردینار رازی. آن روز قلعهٔ انبامه ازامیران قصران بنایبان خویش سپرد[1].»

این واقعه دراواسط نیمهٔ دوم قرن ششم، درحدود سال ۵۸۱ بود ؛ وقلعهٔ انبامه چنانکه گذشت بنایبان شاه اردشیر سپرده شد ، تاآنکه درحدود سال ۵۸۷ عمادوزّان رازی، از رؤسای معروف شافعیه[2]، آنجا را بمدد لشکرقتلبه دختراینانج[3] وزن قزل‌ارسلان[4] برای چند ماهی بدست آورد، لکن شاه اردشیر دوباره آنجارا بگرفت. این واقعه درتاریخ طبرستان بدینگونه ثبت افتاده :

«... عماد وزّان حشر گرد کرد، چون شاه [اردشیربن حسن] باآمل آمدند ؛ و بپایان قلعهٔ امامهٔ قصران شد با لشکرقتیبه [کذا (؟)][5] ومستخلص کرد، ورئیس قصران عادل نام را آنجا بنشاند بمدت هفت هشت ماه. دگرباره شاه اردشیر بیامد ومحاصرهٔ قلعه داد. شب وروز نگذاشت که آسایند، تا به زدال کانی پهلوان گفتند، مردی بسطامی

(۱) تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، قسم سوم ص ۱۵۲ س ۲۱. پیش ازاین تاریخ، ری و نواحی آن درتصرف قزل ارسلان ازاتابکان آذربایجان بود ، رك : تاریخ طبرستان ، ج ۱ ص ۱۱۵ .

(۲) رك . مجلد اول کتاب حاضر، ص ۵۴۱، ۵۴۲.

(۳) رك: مجلد حاضر ۲۰۴.

(۴) رك: مجلد اول کتاب حاضر ص ۴۷۱ س ۲ ببعد.

(۵) نام وی ظاهراً «قتلبه» است، که بغلط در پاره‌ای از تواریخ بصورت « قتیبه » که عربی ونام مردانست درآمده : مجلد اول کتاب حاضر ص ۴۷۲ .

رسن درسرحائطی افکند وبرشد وبعد از آن سی‌مرد رابر کشید، وبمکابره وقهرقلعه ستدند، وعادل را باجملهٔ اتباع وزن وفرزند او کشته، وسرعادل را که درکرده مدت یکسال بقصران درآویخته داشتند ...[۱]»

استواری قلعه انبامه بدان پایه بود که ذکر آن در ردیف قلعهٔ فیروزکوه وقلعهٔ استوناوند ری آمده، ـ درتاریخ طبرستان درپادشاهی حسام‌الدوله اردشیر بن‌حسن مذکوردروقایع‌فوق، دربیان قلعه‌های‌معموری که وی‌رادراختیاربوده چنین درج‌افتاده است :

«... بچندین مواضع که یاد رفت اورا قلعه‌های معموربود باخاصّگانو کوتوال ومشرف وقلعه‌ها وچهارپایان که ذخیره قلعه‌بردندی، وهفت‌هزارمرد خاصّه وخاصهٔدر را نام برجریدهٔ عارض بود، و مفصّل اینست :

... حرف، درون تمیشه ، کوه و دشت : انبامه ... سواته‌کوه، پیروزکوه ، استوناوند ...[۲]»

درآثار ظهیرالدین مرعشی نیزنام انبامه (امامه) درمواردی بچشم می‌خورد[۳].

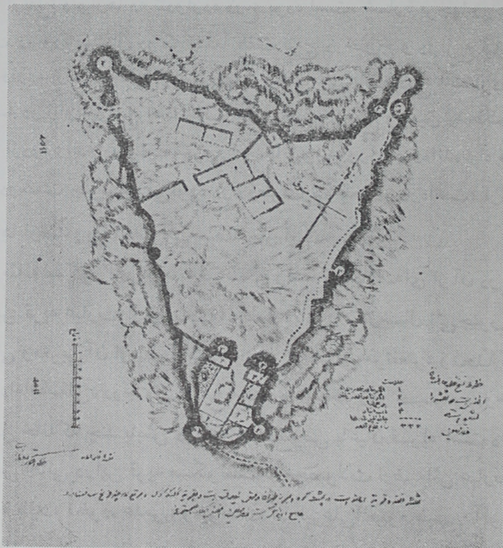
درتعریف و توصیف قلعهٔ انبامه ازپیشینیان مطلبی درمنابع بنظرنرسید ، لکن درزمان ناصرالدین‌شاه قاجار (دریکی از روزهای سال ۱۳۰۴ هجری قمری که وی بدین‌آبادی رفته بود) ، اعتمادالسلطنه وزیر دارالتألیف ، بمعتمدالسلطان عارف‌خان افندی مترجم ترکی عثمانی دستور دادکه سوار شود و بگرد امامه بگردد ، و جغرافیای‌آنجا را فراهم‌آورد. وی در این باب مقالتی مفیدگردآورد، ودر ضمن‌آن درباب بقایای این قلعه نیزشرحی نوشت ،که ملخّص‌آن با اندك تصرف چنین است:

(۱) تاریخ طبرستان ، قسم سوم ص ۱۵۵ س ۲۲ .

(۲) تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار ، قسم سوم ص ۱۲۴ س ۱۳.

(۳) ازجمله، تاریخ گیلان ودیلمستان وی دربیان وقایع سال۸۳۲، ص۱۵۴س۳ببعد، که ذکر قلعهٔ امامه و قلعهٔ شمران طهران‌آمده است.

مقطع قلعهٔ امامه، ترسیم عارف‌خان افندی



عکس از کراسهٔ الدعی

«قلعهٔ عتیقهٔ مخروبه‌ای است واقع در ربع فرسخی شمال شرقی قریهٔ مذکور که درطرح شبیه مثلث متساوی‌الساقین است وفقط ازسنگ و آهك وشن بنانموده‌اند، وسنگهائی که درقلعه بکاربرده‌اند تخته سنگهای قطور بزرگ‌است، واز وضع معلوم می‌شود که‌دستی خراب کرده‌اند نه‌اینکه بمرور خراب شده‌باشد. ضلع شرقی‌وغربی این‌قلعه پنجاه ذرع، وضلع جنوب مشرقی آن چهل ودوذرع و کثیرالاضلاع وعبارت ازخطوط مختلطه است، صحن قلعه صاف نیست، زمینی است عارضه‌دار و اغلب پرتگاه، وپرازسنگهای‌بلند که مانند شاخ از زمین‌بالاآمده. صحن قلعه‌را یك‌سنگلاخ مانع‌التردّد نموده است. درسمت شمال قلعه گویا ارك حکومت بوده وعمارتی هم

داشته‌است، قطر دیوار قلعه در بعض جا دو و غالباً سه‌ذرع است، و نظر بارتفاع برجهای بازمانده، ارتفاع دیوارها ده تادوازده ذرع بوده است. شمارهٔ برجها روبمغرب سه و روبجنوب دو وروبمشرق دو که جمعاً هفت برج درخارج و دوبرج نیز روبجنوب در داخل دارد، ارتفاع حالیهٔ این برجها ازهشت الی یازده ذرع است، درجنب برج جنوبی کـه در زاویه واقع است آب‌انباری خیلی وسیع وعمیق ومحکمی ساخته و آب آنرا ازدرهٔ واقع درسمت مغربی قلعه باتنبوشه‌آورده بوده‌اند. راه قدیم قلعه از درهٔ واقع‌درسمت جنوب‌شرقی‌بوده در دوطرف تپهٔ قلعه دو دره‌است. ارتفاع قلعه از سطح دره‌ها ازصد وپنجاه مترالی سیصد متر است...[۱]»

درمقالهٔ مذکور ازدیه امامه نیزسخن رفته، که خلاصه‌ای از آن درج می‌افتد:

«این قریه عبارت ازدو محلّه، وطول آبادی آن ازشمال الی‌جنوب، وسطوح مایلهٔ شمالی ومغربی آن ازسطوح‌مائله جنوبی ومشرقی مرتفعتر، ومحلّهٔ «امامهٔ علیا» درشمال و«امامهٔ‌سفلی» درجنوب واقع‌است. سه‌مسجد ودو حسینیّه ودوحمام‌دهقانی وصد وچهل خانه‌که چند بابش دوطبقه ومخصوص باعیان قـریه است دارد. قریب هفتصد نفس اهالی دراین قریه مسکونست. محصولات ارضیه‌اش عبارت ازگندم، جو، ارزن، باقلا، نخود، عدس، ومیوجات آن نیزعلی‌العموم سیب، آلوچهٔ جنگلی وخیلی‌کم ازمیوجات بستانیست. تربت دوامامزاده (امامزاده‌نورالله وشاهزاده‌حسین) ویك قلعهٔ عتیقهٔ مخروبه در داخلهٔ حدود این قریه بانظار می‌رسد[۲].»

(۱و۲) کراسهٔ‌المعی، نسخهٔ خطـی متعلق بمجلس شورای ملـی، ص۱۱۳۰. گویا ظاهرا می‌توان احتمال دادکه پناهگاه ابن‌کربویهٔ‌رازی ازاصحاب حسین‌بن‌احمدعلوی، پس ازشکست حسین بن‌احمد بسال ۲۵۳ هجری ازموسی‌بن‌بوغا (تاریخ جهان‌آرا ص ۷۳) آنجا که‌گفت: و شردونی عن‌صحبی‌وعن‌ولدی حتی‌لجات الی‌اجبال قصران (مختصرالبلدان ص ۲۷۳)، ونیز پناهگاه فناخسرو پسرمجدالدوله دیلمی، که در واقعهٔ فتح ری بدست محمود غزنوی بسال ۴۲۰ بقصران پناه برد (مجلد حاضر ص ۱۷۶) همین قلعهٔ انبامه بوده است؛ چون درآن عهود قصران داخل بسبب کوهستانی بودن وسختی‌راه‌برای پناهندگان مأمون‌تر از قصران خارج بودکه در جلگه قرار داشت، و قلعهٔ انبـامه نیز تنها قلعهٔ استوار قصران داخل بوده است.

امامه امروز نیز ازقراء آباد آن حدود است[1].

اندرمان (ب ـ ۴) :

نام این آبادی در تحفهٔ سامی درذکرشیخ علاءالدوله درج آمده :

«شیخ علاءالدوله ـ متولّی مزار «اندرمان» ری است ...[2]»

5 امین احمدرازی نیزدراحوال‌شیخ‌شهاب‌الدین‌علی، از این آبادی‌چنین یاد کرده:

«... شیخ شهاب‌الدین علی اباعن جد از متولیان امامزاده ابوالحسن است ، که درقریهٔ اندرمان ، که روضه‌ای است از روضه‌های جنـان ، مدفونست ... آبی که قریب دو آسیا گردش باشد همیشه از میان اندرمان جریان می‌پذیرد ، و این آب از یك کاریز است ، و طرفه آنکه از وقتی که آن کاریز احداث شده هیچ وقت بـایر

10 نگشته ، وآبش نیز تنزّل ننموده بلکه در تزاید بوده[3]...»

این دیه امروز نیز آباد است[4].

اوین (ب ـ ۲) :

در ایون بیاید .

اهواز :

15 بنام این ده دراحسن‌التقاسیم بدین صورت اشارت رفته :

«الاهواز مصر خوزستان، وقریة بالرّی...[5]»

دراین‌باب هیچگونه ذکری درجای دیگر مشهود نیفتاد .

ایرین (ب ـ ۴) :

نام این آبادی درفرمان شاه‌طهماسب صفوی که بسال ۹۶۱ هجری‌صادر گشته،

20 وموقوفه‌های‌حضرت عبدالعظیم‌را برمی‌شمارد، بدین صورت ضبط افتاده است:

---

(۱) فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۳۵ رقم ۱۸۱۱.

(۲) تحفهٔ سامی ، ص ۱۷۸ س ۱۶.

(۳) هفت‌اقلیم ، ج ۳ ص ۵۷ س ۱۲ .

(۴) فرهنگ‌آبادیهای‌ایران، ص ۳۹ رقم ۲۲۳۰.

(۵) احسن‌التقاسیم ، ص ۲۵ س ۹.

«... مزرعهٔ ایرین واقع دربلوك غار ری...[۱]»

این قریه اکنون نیز باقی است[۲].

ایلمان (ب ـ ۳) :

نام ایلمان ـ که اکنون بدان الیمان (الیمون) گفته می شود ـ در فرمانهای بجا مانده از شاه طهماسب درج است. در فرمان سال ۹۶۱ وی که درسابق ذکر آن برفت مذکور است: ۵

«... مزرعهٔ ایلمان وجلال آباد غار ری...[۳]»

ودرفرمان صادره بسال ۹۵۰ نیز ازقنات آنجا یاد شده است :

«... درسال گذشته که قنات ایلمان جدید بائرشده بود ...[۴]»

ایوانك یا ایوان کیف یا ایوان کی (هـ ـ ۵) :

صورت نخستین درظفرنامهٔ تیموری، دربحث ازآغازیورش هفت سالهٔ تیمور چنین نوشته شده : ۱۰

«... چون ازخوارگذشته قریهٔ ایوانك از فرّ نزول همیون رشك ایوان کیوان گشت...[۵]»

صورت دوم در نزهةالقلوب در شرح ناحیت سبور قرج بدینگونه مذکور آمده : ۱۵

«... ناحیت سبورقَرْجْ، و دراو نود پاره دیه است. قوهه وشندر وایوان کیف ازمعظم قرای آنجاست...[۶]»

صنیع الدوله درمطلع الشمس ازآن بصورت ایوان کی یاد کرده واظهارداشته، که

---

(۱) آستانهٔ ری ، ص۳۱ س ۵.

(۲) فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۴۳ رقم ۲۵۵۴.

(۳) آستانهٔ ری ، ص۳۳ س ۳.

(۴) آستانهٔ ری، ص ۸۰ س ماقبل آخر . نیز، رك : ص ۷۸ س ۲، وص ۸۱ س۲۱.

(۵) ظفرنامهٔ تیموری ، ج ۲ ص۱۵۵ س ۱۲.

(۶) نزهةالقلوب ، مقالهٔ ثالثه ، ص ۵۳ س ماقبل آخر .

چون در آن حدود خرابه‌ای کهنه و باستانی موجود بوده که می گفتند: ایوانی است که در زمان کیان ساخته‌شده، بدین‌سبب این آبادی را در آن نزدیکی ایوان کی خوانده‌اند، که در اثر کثرت استعمال ایوان کیف شده[1].

ذکر این آبادی درمنابع قدیمی بنظر نمی‌رسد، فی‌المثل در المسالك اصطخری نام‌منازل میان‌ری وخوار چنین است:

«من الری الی افرندین مرحلة ، ومن افرندین الی کهدة مرحلة ، ومن کهدة الی خوار مرحلة[2].»

نام کهده در ترجمهٔ اصطخری کهنده است[3]، که قاعدة درهمان‌حدودهای ایوانکی واقع بوده است، روایت صورة‌الارض مطابق المسالك است[4]، و دراحسن التقاسیم چنین‌است:

«من الری إلی کیلین مرحلة، ثُمَّ إلی کیس مرحلة، ثمّ الی الخُوَار مرحلة...[5]»

برخی از محققان آنرا با «خاراکس» از آبادیهای قدیم ری منطبق می‌دانند[6].

ایوین یا اوین (ب ــ ۲) :

ذکر این آبادی را توضیحی دربایست است، بدین تخلیص :

بعهد سلجوقیان، بتفصیلی که درص ۵۷، ۵۸ مجلد حاضر گذشت، مردم ونك و کن وفرحزاد ری زیدی‌مذهب بوده‌اند، ودلیل این دعوی درهمانجا از کتاب النقض مذکور افتاد، دراین‌لخت ازروایت منقول از النقض «...ونك و کن و برزاد(فرحزاد) خراب کرده بودندی...» کلمهٔ «ونك» را نسخهٔ بدلی است که محشی دانشمند کتاب النقض، دکتر محدّث آنرا درذیل شمارهٔ ۱۴ صفحهٔ ۴۶۰ النقض چنین نوشته‌اند :

(۱) مطلع‌الشمس، ج ۳ ص ۳۶۱ ، ۳۶۲.

(۲) المسالك، ص ۱۲۶ س ۱۰.

(۳) ترجمهٔ المسالك، ص ۱۷۴ س ۱۰.

(۴) صورة‌الارض، ص ۳۲۵ س ۲۳.

(۵) احسن‌التقاسیم، ص ۴۰۰ س ۱۱.

(۶) ایران باستان ، ج ۳ ص ۲۲۱۸ س ۱۸.

«خ ل : «ودیك» ، ودریك نسخهٔ قدیمی معتبری «وایون» ، وگمان می کنم که نسخهٔ متن اقرب بصواب باشد، بجهت اینکه اندکی پیش (ص ۴۵۸-۴۵۹) ازترجمهٔ حال سیدابو الفتح ونکی معلوم شدکه او زیدی بوده است، وایـن امر خود قرینه‌ای است که اهل آن ده قدیماً زیدی مذهب بوده‌اند والله العالم ؛ و بنابر نسخهٔ ثالثه قویاً محتمل است که مراد از «ایون» همین اوین باشد که فعلا هست؛ پس یا درقدیم «اوین» را بصورت «ایون» می‌نوشته‌اند، ویا درنتیجه تصحیف و تحریف کتاب ونسّاخ بآن صورت افتاده است ، و بنابر نسخهٔ دوم می‌تواند بود کـه مصحف و محرف «دهك باشد...»

چنانکه ازاین بیان معلوم می گردد، دریك نسخهٔ قدیمی معتبر از پنج نسخهٔ خطی النقض تألیف عبدالجلیل رازی ـ که نسخهٔ مطبوع بـاتـکاء وبراساس آنهاطبع یافته[1] ـ صریحاً ایون بجای ونك درج آمده، وبنابر نسخهٔ دیگری قویّاً محتمل است که مراد از ایون همین اوین کنونی باشد.

نکته مهم آنکه ناگزیربنزدنویسندهٔ ایون(اوین) بجای ونك، روشن بوده‌است که مردم ایون نیزهمچون ونك ـ که دو دیه همسایه هستند ـ زیدی مذهب بوده‌اند ، وگرنه این لفظ را باونك هیچگونه قرابت ویا مشابهت کتابتی یا لفظی‌نبوده است تا یکی بصورت دیگری‌محرف شود. واحتمال اینکه ایون همان اوین باشد نیز چنانکه گذشت‌بسیارقوی‌است، وازنوع ایلمان والیمان مذکور درسابق، وسلوقان وسولقان که درحرف «سین» بیاید وده‌ها مثال دیگر است .

دراینجا ذکر این‌نکته نیز ازفائدتی خـالی نمی‌نماید، که ظاهراً گویا «أذون» که ذکر آن درص ۴۸۰ مجلّد حاضربرفت همان «ایون» است؛ واین احتمال‌محفوف بقرائن قویه‌ای است بدین تقریب :

۱ـ ظاهراً هردوآبادی زیدی مذهب بوده‌اند؛ درمنابع درذکر اذون نـام‌عالم بزرگ احمدبن حسین ابوالعباس اذونی منسوب بدانجا درج افتاده، که احوالش در

(۱) مقدمهٔ نقض ، ص ۹۰ س ۱۸.

ص۲۷۹مجلد حاضر گذشت، و وی عالمی زیدی بوده، و این امرخود قرینه‌ای قوی است که مردم اذون این مذهب را داشته‌اند ؛ مردم ایون نیز بنا بمندرجات النقض چنانکه گذشت زیدی‌مذهب بوده‌اند.

۲- هردو آبادی درشمیران کنونی قرارداشته ؛ اذون از نواحی قصران خارج بوده است، و قصران خارج بتفصیلی که در مقام خود بیاید، برشمیران کنونی اطلاق ۵ می گردیده است، و ایون (= اوین) و کن‌وفرزاد مذکوردرالنقض نیزدر آنجا قراردارد.

۳- حرف‌ذال‌دراذون- وپاره‌ای کلمات‌دیگر- برطبق قاعده- وخاصه درتلفظ مردم قصران-بایدبه«ی»بدل‌شود، و این کلمه درقرون اسلامی بتدریج صورت«ایون» بخودبگیرد، زیرا ازجمله تغییراتی که در نام اماکن در زبان فارسی بعمل‌آمده است تبدیل حرف ذال بیاء است، چنانکه مرحوم بهار در سبک شناسی گفته : ۱۰

«... ایرانیان ذالهای معجمهٔ قدیم را خاصّه درآخرنام بلاد ودهات بیاء‌تحتانی مجهولی بدل‌کرده‌اند، چون تُرغُبَذ و تُرغُبی[1] وماذان ومایان[2]...[3]»

وازهمین مقوله است: جرباذقان وجربایقان[4]، وآذربادگان وآذربایجان[5]، و روذه ورویه[6] در ری، وباب روذگران بجای رویگران درسیستان[7] وغیراینها .

درزبان فارسی کلمات دیگر جزنام اماکن که درآنها ذال بیا بدل‌شده زیادند ، ۱۵

(۱) جایی درخراسان : سبک‌شناسی ، ج ۱ ص ۲۱۴ س ۲.

(۲) نام سه‌دیه: درآذربایجان وخراسان و دامغان : مجلد اول کتاب حاضر، ص ۴۷. س ۱۵ .

(۳) سبک شناس، ج ۲ ص ۳۱۱ س ۳ ذیل .

(۴) طبرس و مجمع‌البیان ، ج ۱ ص ۱۴۹ س ۳ ببعد.

(۵) یادداشتهای مرحوم قزوینی ، ج۴ ص ۲۳۷.

(۶) مجلد اول کتاب حاضر ، ص۲۱۷.

(۷) المسالك اصطخری ، ص ۱۳۹ س۱۴.

چون دشمناذگی ودشمنایگی[۱]، و پاذیز بجای پاییز[۲]، و آذین بجای آیین[۳] وجزاینها.

علاوه براینها هنوز در قصران ری- وبویژه دیهای قصران داخل که بسبب صعوبت مسلك باخارجیان کمتر اختلاطی داشته‌اند، وزبان محلّی باستانی ایشان بالنسبه محفوظ مانده، همانند اوشان و آهار ومیگون وغیره- حرف ذال‌را در کلمات «یا» تلفظ کنند، ۵ وافعالی که دارای این حرف هستند ظاهراً بدون استثناء همه بـا «یا» تلفظ می‌شوند، همچون: بشوین بجای شدن، وبخندین بجای خندیدن، وببخشین بجای بخشیدن، و برسین بجای رسیدن، وبکشین بجای کشیدن، وصدهامثال‌دیگر؛ واین کار در بسیاری‌از موارد دراسامی نیزصورت‌می گیرد، چنانکه پدر را پیر،ورودهٔ گوسفند را رویه،ودوده را دویه، وقریهٔ رودك آنجا را رویك تلفظ کنند[۴].

۱۰ قوّت اطّراد این قاعده در آن حدود بپایه‌ای است که اگر بفرض کلمه «أذون» امروز پیدا می‌شد، مردم آنجا خواه وناخواه آنرا «ایون» تلفظ می کردند[۵].

۴- مشابهت کاملی که کلمه «أذون» با ریشه کلمهٔ آیین - کـه بقول اهـل فـن «آذُو نیك» و «أذوِین» است - دارد (وشاید بود که خود همان کلمه باشد) این‌احتمال را مؤیدی دیگر دراین تبدیل تواند بود. مرحوم بهار - که دراین فن وقوفی داشت- ۱۵ درسبك شناسی- درذکرجهانگشا وکلمهٔ «آذین» - چنین ذکر کرده :

«... آذین ازلغت «أذْوِین» و «أذونیكْ» پهلوی است که درزبان دری برطبق

---

(۱) کلیله ودمنه بتصحیح استاد مینوی، ص ۱۲۷ س ۳ و ذیل ۳، وص۱۶۳ س ۷، ۸، ۱۱و ذیل س۲.

(۲) راحةالصدور ، ص ۳۴۲ س۲.

(۳) شاهنامه ، ج ۱۰ ص ۲۰۸۱ س ۲ ؛ دیوان خاقانی ، ص ۸۲۵ ص ۱۰؛ کلیله و دمنه ، ص ۲ س ۹ ؛ تاریخ بیهقی ، ص ۱۷ س۵.

(۴) حرف دال درکلمات فوق برطبق قاعده همه دراصل ذال بوده است.

(۵) نگارنده درفراهم‌آوردن‌لغات مورد استعمال قصران بمنظور تکمیل کار کتاب «ری باستان» کوششی بکار برده، وبویژه درتنظیم قواعد دستوری زبان‌آن حدودمطالعاتی کرده‌است، و منشأ دعوی فوق آشنایی و وقوفی است که دراین باب وی را حاصل آمده است.

قاعدهٔ عام، که اغلب ذالهای قدیم را بیا بدل سازند چون پاذ وپای ، پذ ویی، پتامبرو پیامبر، پتمان[۱] وپیمان، فارمد وفارمی... آذین هم آیین شده است[۲]...»

ونیز ازاین مقوله است: «ادونیك = آینه. ادوین = آیین[۳]»، که این دالها برطبق قاعده دراصل همان ذال بوده است. زبان مردم پهنهٔ ری، چنانکه درمجلداول کتاب حاضر ص ۶۰۶-۶۰۹ مذکور آمد، درزمان پیش ازاسلام پهلوی بوده است. در نواحی ری ۵ باستان آبادیهای دیگری نیز وجود داشت که نام آنها با آذین ترکیب یافته بود ، همچون جراذین ومشکاذین که ذکرشان بیاید .

اگر تفصیلی که گذشت موجه تلقّی گردد ، معلوم خواهد شد که اذون وایون همان اوین است، وهرسه نام یك محل است که هنوز باقی است، ودانشگاه ملی ایران ۱۰ در جنب آن بنیان یافته است.

أية :

یاقوت درمعجم البلدان آورده :

«أَيَّةُ بالفتح و التشدید من اعمال الرّی[۴].»

حرف «ب»

۱۵ **(بالغ اباد ج ـ ۳) :**

نام این محل درفرمان شاه‌طهماسب، که درباب موقوفه‌های حضرت عبدالعظیم بسال ۹۶۱ صادرگردیده، بدین صورت درج آمده است:

«چهارهرز[۵] وبالغ آباد واقعه درشمران[۶].»

این مکان گویا متعلق به زرگنده ازآبادیهای شمیران بوده است ، چون ازسال

---

(۱) حرف ت دراین کلمات صورتی ازحرف ذال است.

(۲) سبك‌شناسی، ج ۳ ص ۷۴ س ۵.

(۳) سبك‌شناسی ، ج ۱ ص ۲۱۳ س ۱۴.

(۴) معجم البلدان ، ج ۱ ص ۴۲۹ س ۱۷ .

(۵) چاله‌هرزکنونی که درجادهٔ شمیران نزدیك بقلهك واقع است .

(۶) آستانهٔ ری ، ص ۳۲ س ۱۱.

۱۲۲۹ قمری فرمانی در کتاب آستانهٔ ری ضبط آمده که در آن نوشته شده :

«... قریهٔ زرگنده ، و اسلکه و بالغ آباد و چهارهرز متعلق بقریهٔ مذکوره ؛ که واقع است دربلوك شمیران دارالخلافهٔ طهران...[1]»

بامهر (د ـ ۳ *) :

۵ این آبادی دریك منزلی ری در راه طبرستان واقع بوده، و یاقوت درمعجم البلدان نقل کرده :

«بامهر بکسر المیم قریة بینها و بین الرّی مرحلة علی طریق طبرستان...[2]»

قول صاحب احسن التقاسیم را درتعیین این فاصله باسخن یاقوت اختلافی است بدین صورت (ازاسك به‌ری):

۱۰ «... ثم الی اسك مرحلة، ثم الی بامِهرْ مرحلة، ثم الی برزیان مرحلة، ثم الی الری مرحلة[3].»

بانك :

بُانُك یکی از دیه‌های ری بوده، و یاقوت آورده :

«بَانُك بضمّ النون و کاف من قری الرّی، نسبوا الیها بعض اهل العلم[4].»

۱۵ **برا (هـ ، و ـ ۱، ۲ *) :**

این آبادی در حوالی قلّه دماوند قرار داشته ، واصطخری آنجا که از این کوه نام برده چنین ذکر کرده است :

«... و حوالی هذه القُلّه قری ، منها قریة دبیران ودرمیة وبرا وغیرها من القری...[5]»

---

(۱) آستانهٔ ری ، ص ۱۰۹.

(۲) معجم البلدان ، ج ۱ ص ۴۸۱ س ۱۲.

(۳) احسن التقاسیم ، ص ۳۷۲ س ۱۲.

(۴) معجم البلدان ، ج ۱ ص ۴۸۴ س ۱۷.

(۵) المسالك ، ص ۱۲۳ س ۱۶.

درترجمهٔفارسی‌المسالك‌اصطخری تنها دوقریهٔ نخستین–وبهمین‌صورت‌درج–
آمده‌است[1]، و ظاهراً ابن‌حوقل را درنام این سه‌قریه با اصطخری‌اختلاف است، ودر
صورة‌الارض– نسخهٔ مورد استفاده– چنین درج آمده :

«... وحول هذه‌القبّة قریً منها قریة دیبران ودرمنه وبوأوغیرها من‌القری.[2]»

۵ **برزیان (د – ۳ *) :**

این آبادی درسرراه ری بطبرستان قرارداشته، و فاصلهٔ آن یك مرحلهٔ سبك
بوده است، اصطخری درالمسالك گفته :

«الطریق من‌الرّی إلی طبرستان : من الرّی إلی برزیان مرحلة خفیفة ، و من
برزیان الی نامهند مرحلة کبیرة ...[3]»

۱۰ قول ابن‌حوقل دراین باب مشابه قول‌اصطخری است[4]. مقدسی نیز فاصلهٔری
وبرزیان را یك مرحله ذکرکرده است[5].

برسنین :

نام برسنین‌درکتاب منتقلة‌الطالبیه درج آمده، وصاحب جنة‌النعیم نیز آنرا نقل
کرده است، بدین صورت:

۱۵ «برسنین من رستاق الرّی[6].»

گویا ظاهراً ورزنین‌مذکوردرکتب مسالك همان برسنین‌است؛ که درالمسالك
وصورة‌الارض در ردیف دیه‌هایی ثبت‌افتاده که ببزرگی‌شهری بوده‌اند، بدین‌تقریب :

---

(۱) ترجمهٔ فارسی‌المسالك ، ص ۱۷۲ س ۱.

(۲) صورة‌الارض، ص ۳۲۲ س۱۸.

(۳) المسالك‌اصطخری ، ص ۱۲۶ س ۷.

(۴) صورة‌الارض ، ص ۳۲۵ س ۲۰.

(۵) احسن‌التقاسیم ، ص ۳۷۲ س ۱۲.

(۶) منتقلة‌الطالبیه، نسخهٔ عکسی، ص۸۷ وص۱۰۰ ، نسخهٔ خطی ص ۲۴ ، و ص۴۳؛
جنة‌النعیم ، ص۵۰۲ س ۲۵.

«و لـلرّی سوی هذه المدن (خوار و ویمه وشلمبه) قری تزید فی قدرها وجلالتها علی هذه المدن... مثل سد و ورامین وارنبویه و ورزنین...[۱]»

یاقوت درمعجم البلدان ازاین آبادی[۲] بدین صورت یاد کرده :

«ورزنین من اعیان قری الرّی کالمدینة[۳].»

درنزهة القلوب درذکر دیه‌های ری نقل شده :

«... دولاب وقوسین وقصران و ورزنین وفیزوزرام...[۴]»

علی بن محمد ورزنینی ملقب بصاحب الـزنج از بزرگـان اصحاب فتنه بعهد عباسیان از این دیه بوده‌است[۵].

بشاویه (ج، ب ـ ۴) :

اصطخری دربیان رستاقها (دهستانها)ی ری گفته :

«ومن رساتیقها المشهورة قصران الداخل والخارج وبهزان والسُّن وبشاویه.[۶]»

درترجمهٔ فارسی این کتاب بصورت «بسا» درج آمده :

---

(۱) المسالك، ص ۱۲۳ س ۷ ؛ صورة الارض، ص ۳۲۲ س ۶.

(۲) در دهستان ارنگه دیهی بنام «ورزن» وجود دارد : کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۶۴ رقم ۷۵۳. درترجمهٔ کتاب تاریخ ماد تالیف دیاکـونف، ص ۲۳۴ س ۹ مذکور است :

«ظاهرا بخش یا بلوك جماعت روستایی با «ورزان» ـ که بزبان پارسی باستان «وردن» (Vardana) یعنی دهکده یا نقطهٔ مسکون ـ گفته می‌شد مطابقت داشت.

... کلمهٔ «ورزن» با ریشهٔ فعل ورز بمعنی کارکردن نیز مربوط است. گمان می‌رود که «ورزن» نقطهٔ مسکون یا دهکدهٔ جماعتهای روستایی مجاور یکدیگر بوده است، وممکن‌است با «ویس» (Vis) یا دهکده انطباق پذیر باشد، و یاچند «ویس» راکه بهٔیکدیگر پیوسته‌بودند دربر می گرفته است»

(۳) معجم البلدان، ج ۴ ص ۹۲۱ س ۵.

(۴) نزهة القلوب، مقالهٔ ثالثه، ص ۵۳ س ۱۳ ببعد.

(۵) الاعلام زرکلی، ج ۵ ص ۱۴۰.

(۶) المسالك ، ص ۱۲۳ س ۹.

«... وروستاهای قصرانین درونی وبیرونی، بهزان، السن، وبَسا...[۱]»

ابن حوقل درصورةالارض آورده :

«ومن رساتیقها المشهورة القصرالداخل و القصرالخارج و بهنان والشبر و بشاویه...[۲]»

این نام بصورت فشابویه وفشافویه نیز درمنابع مذکور آمده. درمنتقلةالطالبیه ۵ و بنقل از آن کتاب درجنةالنعیم با حرف فا ثبت افتاده است : «فشابویه من رستاق الری[۳].»

درنزهةالقلوب بصورت فشابویه ذکرگردیده، بدین‌ترتیب :

«... سیوم‌ناحیت فشابویه است، ودر او سی‌پاره دیه است، کوشك وعلی‌آباد وکیلین ... معظم قرای آنجاست...[۴]» ۱۰

نام فشابویه درمطلع سعدین سمرقندی نیزدرذکر واقعهٔ مرگ شاهرخ‌تیموری بسال ۸۵۰هجری درج آمده، که درمجلد حاضرص ۲۲۷ نقل‌گردیده واعادت‌را نیازی نیست .

دهستان بشاویه درجنوب دهستان غار واقع است، وبدین عهد ۵۴ دیه دارد[۵].

بشم (ظ : ج ، د ـ ۴ *) : ۱۵

بشم موضعی بوده میان ری و طبرستان سخت سرد ، یاقوت درمعجم‌البلدان نوشته :

---

(۱) ترجمهٔ فارسی‌المسالك ، ص۱۳۱ س ۱۰ . بسا یافسا نیزنام شهری درفارس است که درالمسالك اصطخری، ص ۷۸ و معجم‌البلدان، ج۱ ص۶۰۸، و ج۳ ص۸۹۱ درج‌آمده، و تواند بود که دراشتقاق‌کلمه با این‌بسا یا بشابویه مناسبتی داشته باشد ، یاقوت در ج ۳ در باب بسا گفته : واصلهافی کلامهم الشمال من‌الریاح.

(۲) صورةالارض ، ص ۳۲۲ س۱۰.

(۳) منتقلة الطالبیه، نسخهٔ عکسی، ص۱۵۹ ، ۱۶۲ ، نسخهٔ خطی، ص۱۰۴، ۱۰۸؛ جنةالنعیم ، ص ۵۰۳ س ۱۰ .

(۴) نزهةالقلوب ، مقالهٔ ثالثه ص ۵۴ س ۱ .

(۵) کتاب اسامی دهات‌کشور ، ج ۱ ص ۲۴۹ س ۸.

«بَشْم بالفتح وسکون الشین موضع بین الرَّیّ وطبرستان شدید البَرد ، قدبُنی علی کلّ صَیْحَةٍ کِنٌّ یُلْجَأ الیه یُسَمّی جانبوذه ...[۱]»

اکنون نیز درگردنه‌های کوههـای لواسان و رودبـار قصران (میان طهران و مازندران) دوموضع درنواحی افچه و آهاربدین نام مشهوراست، لکن معلوم نیست ۵ آنکه یاقوت ذکر کرده یکی‌ازاین دواست یا موضعی دیگر.

مرعشی درتاریخ گیلان ودیلمستان بجای بشم، بژم بکاربرده که‌از آن‌جمله بژم نور و قلعهٔ نوراست[۲]. چنانکه درذیل جوسق خلیفه بیاید، درقدیم یکی‌ازراههای ری بمازندران طریق افچهٔ لواسان ولار و بلدهٔ نور ورویان ، وگردنهٔ افچه ــ سخت‌ترین طرق طبرستان ـ بود[۳].

۱۰ **بلنکومی (درمغرب) :**

درتاریخ گزیده ذکرشده است که برکیارق درصحـرای بلنکومی با عمّ خود تتش بجنگید (سال ۴۸۸)[۴].

مزرعهٔ بندکردان (الف، ب ـ ۴ *) :

نام این مزرعه در فرمانی از شاه طهماسب کـه بسال ۹۵۰ هجری نوشته شده ۱۵ درج آمده است[۵]، ونیز درفرمان سال ۹۶۱ وی چنین نوشته شده‌است :

«...مزرعهٔ بندکردان‌شهریار که فولادقبا[کذا؛ ظ: قیا]وقف بر آستانه کرد...[۶]»

ذکر امیرفولادقیا، دربیان‌وقایع‌سال۷۵۶هجری درص۴۳۴مجلدحاضر گذشت.

بوأ (و، هـ ـ ۱، ۲ *) :

بوأ دربرا گذشت.

---

(۱) معجم‌البلدان ، ج ۱ ص۶۳۴ س ۱۲.
(۲) تاریخ گیلان و دیلمستان‌مرعشی، ص۲۹۶ س ۱۴.
(۳) مرآت‌البلدان ، ج ۴ ص ۲۶ س ۷ ببعد.
(۴) تاریخ گزیده ، ج ۱ ص۴۵۱ س ۳.
(۵) آستانهٔ ری ، ص ۷۸.
(۶) آستانهٔ ری ، ص ۳۲ س ۱۵ .

بوسنه (درمغرب) :

نام این آبادی در منابع قدیمی درج آمده ؛ و در فتوح البلدان ذکر گردیده که عمروبن معدی کرب پس ازغزای ری در بازگشت درگذشت، ودر کرمانشاهان که محلّی بالای «روده» و«بوسنه» است مدفون گردید :

۵ «قال [بکربن هیثم] : وکان عمروبن معدی کرب الزبیدی غزا الرّیَ اَوّلَ ما غُزیت، فلما انصرف توفّی فدفن فوق روذة و«بوسنة» بموضع یسمی کرمانشاهان[۱].»

قدامةبن جعفر کاتب در کتاب الخراج درذکرراه همدان بهری نوشته :

«... ومن الاساورة الی روذه وبوسنه ثلثة فراسخ ...[۲]»

درالمسالك ابن خرداذبه بوسته وروذه ذکرشده[۳]، که گویا درست نباشد.

۱۰ درحدود العالم نقل افتاده :

«ساوه، آوه، بوسننه [کذا، ظ : بوسنه] روده ـ شهرکهایی اند انبوه و آبادان وبانعمت بسیار وخرم [و] هوای درست وراه حجّاج خراسان[۴].»

ازعبارت فتوح البلدان و کتاب الخراج والمسالك ابن خرداذبه چنین مستفاد میشود که بوسنه به روده نزدیك بوده است، مقدسی دراحسن التقاسیم درباب فاصلهٔ

۱۵ روده ازری چنین آورده :

«تاخذ من الرّی الی قُسْطان مرحلة ، ثم الی مُسکویه مرحلة ، ثم الی وبروه [کذا] مرحلة ، ثم الی ساوه مرحلة ، ثم الی سُوخَقین مرحلة ، ثم الی المَصْدَقان مرحلة ثم الی الرُوذَة مرحلة ...[۵]»

روده ـ چنانکه بیاید ـ بری تعلق داشته، وآنرا با شهر ری هفت منزل فاصله

۲۰ بوده، فاصلهٔ بوسنه را نیزبدان قیاس باید کرد.

(۱) فتوح البلدان ، ص ۳۲۰ س ۱۱.

(۲) الخراج (ضمیمهٔ المسالك ابن خرداذبه)، ص ۲۰۰ س۹.

(۳) المسالك ابن خرداذبه، ص۲۲ س ۱.

(۴) حدودالعالم، ص ۱۴۲ س۱۵.

(۵) احسن التقاسیم ، ص ۴۰۰ س ماقبل آخر.

بهزان (ج، ۵ ـ ۵):

بهزان یکی از دهستانهای مهم ری بوده، واصطخری در المسالك در ذکر رستاقهای ری چنین آورده :

«ومن رساتیقها المشهورة قصران الداخل والخارج وبهزان و السنّ...[۱]»

۵ در المسالك اصطخری طبع ۱۹۲۷ بتصحیح دخویه مستشرق معروف، نسخه بدل بهزان بصورت تهران در ذیل آمده، که برخی از محققان از جمله علامه مرحوم قزوینی احتمال داده‌اند که باید این درست باشد[۲]، وتحقیق در آن باب در ذکر طهران بیاید. در ترجمهٔ فارسی المسالك اصطخری ـ کـه ظاهراً متعلق بیك دو قرن پس از وفات وی است ـ عبارت فوق بدین صورت برگردانده شده :

۱۰ «... وروستاهای قصرانین درونی وبیرونی وبهزان والسن...[۳]»

دراین کتاب نسخه بدل بهزان ازدومنبع «بهمهان» [کذا] آمده است. درصورة الارض ابن حوقل نسخهٔ مورد استفادهٔ نگارنده بجـای بهزان «بهنان» درج آمده، بدین قرار :

«ومن رساتیقها المشهورة القصر الداخل والقصر الخارج وبهنان...[۴]»

۱۵ مقدسی دراحسن التقاسیم درذکر روستاها گفته :

«... ومن الرساتیق قوسین، قصران الداخل، قصران الخارج سرّ بهزان...[۵]»

دراین کتاب نیز نسخه بدل بهزان ازدومنبع «بهنان» ثبت افتاده .

درهمهٔ منـابع مـذکور درفوق ـ چنانکه مشهود است ـ بهزان رستاق یعنی دهستان تلقی گردیده، ودرهیچیك قریه یادیه بحساب نیامده است. یاقوت نیزدرباب

(۱) المسالك ، ص ۱۲۳ س ۹.

(۲) بیست مقالهٔ قزوینی، باهتمام پورداود ، ج ۱ ص ۳۶،۳۷.

(۳) ترجمهٔ فارسی المسالك ، ص ۱۷۱ س ۱۰.

(۴) صورة الارض ابن حوقل ، ص ۳۲۲ س ۱۰.

(۵) احسن التقاسیم ، ص ۳۸۶ س ۲.

آن اندکی مشروح‌تر سخن گفته، درموردی آنجا را موضعی از ری دانسته نه‌قریه‌ای ازقراء آن، و آورده که جمعی گفته‌اند: شهری درابتدا در آنجا بوده، وپس ازخرابی آن مردمش بمحل فعلی منتقل شده‌اند، وفاصلهٔ میان بهزان وری شش‌فرسنگ است، قول وی چنین است :

۵ «بِهْزانُ بالسّکون و الزّاء والف ونون موضع قرب الرّی، قالوا : وهناك کانت مدینة الرّی، فانتقل اهلها الی موضعها الیوم وخربت، وآثارها الی الیوم باقیة؛ وبینها وبین مدینة الرّی ستة فراسخ[۱].»

(نسخه بدل این کلمه در معجم البلدان یاقوت نیز آنجا که عیناً از المسالك اصطخری چنین نقل شده : «قال [اصطخری] ومن رساتیقها المشهورة قصران الداخل والخارج

۱۰ وبهزان والسن.[۲]» بهنان ذکر گردیده[۳].)

وی درمورد دیگر بهزان‌را از رستاقها بشمارمی‌آورد، وازقول جعفربن‌محمد الرازی چنین نقل می‌کند :

«قال[جعفر بن محمد] وکانت الری تدعی فی الجاهلیة ازاری، فیقال: انّه خسف بها، وهی علی اثنی عشر فرسخا من موضع الری الیوم علی طریق الخوار بین المحمدیة

۱۵ وهاشمیة الری، وفیها ابنیة قائمة تَدُلُّ علی انّها کانت مدینة عظیمة، وهناك ایضاً خراب فی رستاق من رساتیق الرّی یقال له البهزان بینه وبین الرّی ستة فراسخ یقال ان الرّی کانت هناك ...[۴]»

(نسخه بدل «البهزان» دراین مورد «البهدان» و«المهدان» است[۵].)

---

(۱) معجم البلدان ، ج ۱ ص ۷۶۹ س ۱۳.

(۲) معجم البلدان ، ج ۲ ص ۸۹۴ س ماقبل آخر.

(۳) معجم البلدان ، ج ۵ ص ۲۲۵ س ۱۶.

(۴) معجم البلدان ، ج ۲ ص ۸۹۵ س ماقبل آخر.

(۵) معجم البلدان ، ج ۵ ص ۲۲۵ س ۱۷.

رستاق چنانکه درص ۴۷۱ مجلد حاضر گذشت، بمعنی بخشی بزرگ ودهستان وگاه شهرستانست، ویاقوت درباب رساتیق ری گفته:

«والری سبعة عشر رستاقا منها دنباوند و ویمة وشلمبة[1].»

نتایجی که ازجمع اقوال مربوط به بهزان عائد می‌گردد چنین است:

۱- ظاهراً بهزان و بهنان هردونام - که درمتن منابع و نسخه بدل آنها ذکر شده - مربوط بیك محل است، چون در هرمنبعی که یکی درج گردیده دیگری نیامده است، ودر هیچیك ازمنابع هردوباهم ضبط نیفتاده است.

۲- چنانکه در سابق اشارت رفت بهزان در ری نام دهستانی بوده است، و همچنین است نسخه بدل آن یعنی بهنان.

۳- بهزان درشش فرسنگی ری وظاهراً درسوی جنوب و جنوب شرقی قرار داشته، وقول یاقوت که گفت: «وهناك ایضاً خرابٌ... الخ» همین‌سورا نشان می‌دهد، و لفظ «هناك» به محلّی که قبلاً ذکر آن گذشت (علی طریق الخوار بین المحمديّة و هاشمیةالری) برمی گردد، چنانکه متأخران نیز - آنجاکه به چنین خرابه‌ای اشارتی دارند- همین جهت، یعنی حدود پهنهٔ‌شرقی‌ورامین‌رانشان داده‌اند، که‌بی گمان دراین‌باب به اقوال قدما نظر داشته‌اند. درکتاب دررالتیجان ثبت افتاده:

«... بزعم بعضی از فضلا «راگز» یاری «قلعهٔ ایرج‌است»، که نزدیك شهر ورامین می باشد... جلگهٔ ری چون تاورامین‌منبسط است، قلعهٔ ایرج درانتهای‌شرقی جلگهٔ مزبوره واقع، ودرآن وقت قلعهٔ نظامی معتبری بوده...[2]»

درمرآت‌البلدان‌ذکرگردیده:

«...خرابهٔ معروف بقلعهٔ ایرج، واقع است درنقطهٔ شمال‌مشرقی شهرورامین، واز آثار بسیار کهنه وقدیم است...[3]»

(۱) معجم‌البلدان، ج ۲ ص ۸۹۶ س ۲۰.

(۲) دررالتیجان ، ج ۲ ص ۳۴ س ۱۲.

(۳) مرآت‌البلدان ، ج ۱ ص ۵۹۵ س ۱ ملحقات.

در کتاب ایران باستان درج آمده :

«... محلّ شهرری را درخرابه‌های قلعهٔ ایرج کنونی واطراف آن می‌دانند.[۱]»

درهیچیك ازمنابع قدیم وجدید محلی درشمال ری ویا درمشرق ویامغرب آن نشان نداده‌اند ، که‌کسی آنجا را خرابه‌های ری باستان‌گمان برده باشد. بعهد ما آن پهنه ازری که درشش فرسنگی‌جنوب شرقی آن ودرحدود ورامین ونزدیکی‌راه‌خوار قراردارد بهنام خوانده می‌شود، و چنین بنظرمی‌رسد که این بهنام همان بهنان‌است ، وتبدیل دوحرف میم ونون بیکدیگر علاوه بر آنکه در ادب‌فارسی شایع‌وذایع‌است، همانند : بان وبام ونردبان و نردبام وانباژ وامبازو وهران وبهرام و خنب وخم ودنب ودم[۲] وامثال اینها، در آبادیهای ری‌نیزسابقه دارد؛ چنانکه در نزهةالقلوب‌در ذکر این آبادیها آمده:

«...و«فیروزرام» که فیروزساسانی‌ساخت،واکنون «فیروزبران» می‌خوانند[۳].»

ونیز دنباوندرا دماوند وانبامه را امامه‌گفته‌اند. یاقوت درتعریف دماوندچنین ذکرکرده:

«دُباوند ... ویقال دنباوند ... ویقال دماوند[۴].»

وازاین‌مقوله است نامهند ومامهن که ذکرشان بیاید، وهردو یکی‌هستند .

ذکر بهنام درنزهةالقلوب وهفت اقلیم نیز درشرح نواحی ری درج است؛ در نزهةالقلوب چنین مذکور است :

«... ورامین، وخاوه قرای بهنام وسبورقرج است .»

---

(۱) ایران باستان، ج۳ ص ۲۲۱۷.

(۲) رك : کتب لغت، ازجمله برهان قاطع‌تصحیح استاد دکتر معین ذیل‌این‌کلمات، و نیز سبك‌شناسی مرحوم بهار، ج ۱ ص ۲۱۸ ، ۲۱۹ تبدیل «میم» و «نون» بیکدیگر .

(۳) نزهةالقلوب ، مقالهٔ ثالثه ص ۵۳ س۱۶.

(۴) معجم‌البلدان ، ج ۲ ص ۵۴۴ س۲۰.

ونیز: «ناحیت اول بهنام ودر او شصت پاره دیه است، ورامین وخاوه ازمعظم قرای آن ناحیه است[1].»

در دیکسینر دولاپرس نام بهزان ثبت نیفتاده، وبجای آن بهنان آمده است[2].

بهنام (ج، د ـ ۴، ۵) :

۵ ذکر آن بنقل از نزهةالقلوب درسطور بالا گذشت، ونیز به ورامین رجوع شود.

بهنان (ج، د ـ ۴، ۵) :

بحث آن درشرح بهزان برفت، ونسخه بدل آن کلمه است.

مزرعهٔ بی‌بی مریم (ب، ج ـ ۴ *) :

نام این‌مزرعه درفرمانی ازشاه طهماسب که بسال ۹۶۱ کتابت یافته، در ردیف ۱۰ موقوفه‌های آستانهٔ حضرت عبدالعظیم بدین صورت درج آمده :

«... مزرعهٔ بی‌بی مریم بلوك غـار ری بالثلث، که امیرقبا وقف آستانـهٔ منوره نموده...[3]»

بیستی :

این آبادی ازدیه‌های قدیم‌ری بوده، وسمعانی درالانساب آورده:

۱۵ «البیستی بکسرالباء وسکون الیاء... هذه‌النسبة الی بیستی، وهی‌قریة من‌قری الرّی، اظن منها ابوعبدالله احمدبن مدرك البیستی[4]...»

یاقوت دراین باب چنین ذکر کرده :

«بیستی بالکسر ثمّ السّکون، قال‌ابوسعد[سمعانی]: اظنّها(؟)من‌قری الرّی‌ینسب

---

(۱) نزهةالقلوب، مقالهٔ‌ثالثه ص۵۳؛ هفت‌اقلیم، نسخهٔ‌مطبوع، ج۳ ص۴س۱۰، نسخهٔ خطی مدرسهٔ سپهسالار، ص ۸۵۶.

(۲) دیکسینردولاپرس، ص ۲۷۶.

(۳) آستانهٔ ری، ص ۸۸ س ۲.

(۴) الانساب، ورق ۹۹ ص ۱ س ۱۰.

الیها ابوعبدالله احمدبن مدرك البیستی، روی عن عطّاف بن قیس الزاهد[۱]...»

بیل (درمغرب) :

ظاهراً بیل نام دیه یا ناحیه‌ای ازری بوده است، وسمعانی گفته :

«...ظنّی انّها من قری الری والله اعلم ، اوموضع بها[۲].»

۵ یاقوت درمعجم البلدان از دومحلّ بدین نام یاد کرده، که یکی از ری ودیگری ازسرخس بوده است بدین قرار :

«بیل بالکسر و اللاّم ، قال ابوسعد: ظنّی انها من قری الرّی، وقال نصر: بیل ناحیة بالرّی ینسب الیها عبدالله بن الحسن ... وبیل ایضاً من قری سرخس...[۳]»

ودرالمشترك نیز نقل کرده:

۱۰ «بیل موضعان... الأول ناحیة بالرّی ... الثانی بیل من قری سرخس.[۴]»

گویا ظاهراً این ناحیه درمغرب ری درسوی قزوین واقع بوده، ودنبالهٔ آن پهنه بقزوین می‌رسیده، ویا قسمتی از آن جزء روستاهای آنجا بوده‌است. همانند دشتپی که ذکر آن بیاید ـ و ناصرخسرو در سیاحت‌نامهٔ خویش (سفرنامه) در عبور از ری و قزوین بسال ۴۳۸ چنین گفته :

۱۵ «... دوازدهم محرّم سنهٔ ثمان وثلثین واربعمائه ازقزوین برفتم براه بیل وقپان که روستای قزوین است، واز آنجا بدهی که خرزویل خوانند...[۵]»

حرف «ت»

تجریش (ب ـ ۴) :

درطجرشت بیاید .

---

(۱) معجم البلدان، ج ۱ ص ۷۹۰ س ۱۰.

(۲) الانساب سمعانی ، ورق ۱۰۰ ص۲.

(۳) معجم البلدان، ج ۱ ص ۷۹۸ س ۱۲.

(۴) المشترك ، ص ۷۸ س ۱۸ .

(۵) سیاحت‌نامهٔ ناصرخسرو ، ص ۱۰ س ۲ ، طبع برلین آن کتاب ، ص ۶ س ۶.

مزرعهٔ ترسناباد :

ذکر این مزرعه درفرمانی ازشاه طهماسب که بسال ۹۵۰ نوشته شده، آمده‌است[۱] .

تهران (ب ـ ۳) :

درطهران بیاید .

۵ حرف «ج»

جائج (ج ـ ۳) :

جائج یکی از آبادیها قدیمی لواسان کوچك ، ودرجنوب غربی گلندوك فعلی واقع بوده است ؛ و رود جاجرود بدان منسوبست ؛ که ظاهراً دراصل جائجه رود بوده، و سپس آنرا جاجه رود وجاجرود گفتند؛ چنانکه مرعشی درتاریخ طبرستان در ۱۰ ذکر قصرعلی کامه[۲] درکنار این رود گفته :

«... علی کامه درقصران بکنار جاجه رود قصر بنیاد کرد ، وآنجا می بود ، و الحال آن وادی راکوشك دشت می‌خوانند...[۳]»

اولیاءالله درتاریخ رویان آورده:

«... کوشك علی کامه که درجاجرود نهاده‌است بدو(علی بن کامه)منسوبست[۴].»

۱۵ درمرآت‌البلدان درذیل جائج، درباب این‌قریه چنین مذکورآمده:

«جائج قریه‌ای‌است ازقرای لواسان، دراین زمان دراین قریه زیاده ازسه‌چهار خانوار دیده نمی‌شود، لکن ازخرابه و آثار چنین معلوم ومستفاد می گردد که جائج محل آباد معتبری بوده ، امامزاده‌ای در جائج مدفونست موسوم به امامزاده عبدالله از اولاد حضرت‌امام موسی‌کاظم علیه‌السلام. رود جاجرود منسوب به‌این آبادی‌بوده ۲۰ و اصلاً جائجه‌رود [بوده] ازکثرت استعمال جاجرود شده ... از قریهٔ کلندوك که

(۱) آستانهٔ ری ، ص ۷۸.

(۲) رك : مجلداول کتاب حاضر، ص ۳۶۰ ـ ۳۶۲.

(۳) تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۳۱۴.

(۴) تاریخ رویان اولیاءالله، ص ۸۳ س ۱۲.

خارج شدیم، تقریباً وصل به‌قریهٔ مزبوره مختصر آبادی که مقبرهٔ امامزاده باگنبدسفید ازگچ‌داشت بنظر رسید معلوم شد که این آبادی موسوم به‌جائج‌است وامامزده‌معروف به‌امامزاده عبدالله ... وجه تسمیهٔ این‌رودخانه بجاجرود باصطلاح حالیه، وجاجه‌رود باصطلاح ظهیرالدین صاحب تاریخ طبرستان اینست که بواسطهٔ قرب جوار قریهٔ حالیه جائج وشهریاقصبهٔ قدیم جائج باین رودخانه، این رودخانه بجائجه‌رودموسوم شده، بعدها از کثرت‌استعمال جاجه‌رود می‌شود. رفته‌رفته آنرا جاجرود می‌گویند... محتمل‌است این‌نقطه که حالا بحصارك موسوم است قلعه ومحکمهٔ آبادی شهرجائج بوده که اعراب بعداز استیلا وغلبه برایران یاخودشان دراین محل مساعد بنای این قلعه‌را نموده‌اند، یا ازقدیم ایرانیان بجهت حفظ یکی ازراههای مازندران که ازافچه ولار به بلده‌نور ورویان واز آنجا بمازندران می‌رفته‌است بنای این قلعه راکرده ، و بجهت محقری محکمه که چندان عظمتی نداشته حصارك نامیده و بصیغهٔ تصغیر خوانده‌اند. علی ای‌حال تل حصارك که متمم ومنتهای آبادی جائج است تاموضعی که سابق‌ذکر کردیم وموسوم بشاهانی‌ومحل‌قصرعلی‌کامه بوده‌چندان‌مسافت‌ندارد[۱].»

این اخبار ، گرچه بیشتر آن مستند بسند معتمد و موثقی نیست ، تنها اطلاعی است که دراین باب بدست است .

جائج- چنانکه‌گذشت- بدین‌زمان‌جزء دهستان‌لواسان‌کوچك‌است، ودرکتاب اسامی دهات‌کشور وفرهنگ‌آبادیهای ایران بصورت جائیج ثبت افتاده است[۲].

جال‌کولی (ب ، ج ـ ۴ *) :

نام این‌محل درنزهة‌القلوب درسبب تسمیهٔ غار چنین ذکرگردیده :

«... امامزاده[ای] ازفرزندان امام‌موسی‌کاظم‌علیه‌السلام را در ری قصدکشتن اوکردند، واواز آن ظالمان فرارنموده درنواحی «جال‌کولی» [کذا، ظ : چال‌کولی] غاری پدیدآمد. امامزاده پناه بدان غاربرده غائب شد[۳]...»

(۱) مرآت‌البلدان ، ج ۴ ص ۹-۱۳ .

(۲) اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۶۶ رقم ۸۶۱ ؛ فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۱۱۵ رقم ۱.

(۳) نزهة‌القلوب ، مقالهٔ ثالثه ص ۵۴ س ۲ ببعد.

جاموران (ظ : ج ـ ۲) :

جاموران ازقراء باستانی ری است، ومحمدبن احمد ابوعبدالله جامورانی از آنجا بوده است[۱]. در کتاب راهنمای دانشوران جاموران معرب جماران ازدیه‌های شمیران طهران شناخته شده‌است[۲]، واین گفته از قوتی خالی نمی‌نماید.

۵ **جرا (درجنوب) :**

این قریه درفاصلهٔ میان آوه و ورامین قرار داشته ، و ذکرش دراحسن التقاسیم چنین آمده است:

«... ثم الی آوه مرحلة، ثم الی قریةجرا مرحلة، ثم الی رباط جرا مرحلة ، ثم الی ورامین مرحلة...[۳]»

۱۰ **جراذین :**

باجیم وبرخی باخا خوانده‌اند. علی بن عباس جراذینی متکلم شیعی وفقیه بدانجا منسوبست[۴] . تواند بود که این آبادی همان آبادی مذکور در ردیف سابق باشد.

هرچند ـ چنانکه اشارت شد ـ جراذین در برخی منابع مانند رجال نجاشی دراحوال علی بن عباس[۵] بصورت خراذین با «خ» درج افتاده است لکن به‌تایید منابع دیگر با

۱۵ «جیم» اقو است.

جرجنبان (ظ : الف ـ ۴*) :

این آبادی دیهی بزرگ، ومیان ساوه و ری واقع بوده است؛ یاقوت درمعجم البلدان آورده :

جَرْجَنْبَان بفتح الجیمین وسکون الرّاء و النون والباء موحدة ، ثم الف و نون

۲۰ قریة کبیرة بین ساوَةَ والرَّیّ لها ذکر فی الاخبار[۶].»

---

(۱) منهج المقال، ص ۲۷۷ ؛ نقدالرجال، ص ۳۹۲.

(۲) راهنمای دانشوران، ج ۱ ص ۱۲۶ س۱۵ ستون‌چپ.

(۳) احسن التقاسیم ، ص ۴۰۱ س ۷.

(۴) فهرست شیخ طوسی، ص ۲۲۳ س۷ ؛ نضدالایضاح ، ص ۲۲۳ س۴؛ منهج المقال، ص ۲۳۴ س ۳۳ ؛ نقدالرجال، ص ۲۳۷ ؛ تاریخ طهران، ص ۱۵ س۲۵.

(۵) رجال نجاشی ، ص ۱۸۰ س ۱.

(۶) معجم البلدان ، ج ۲ ص ۵۵ س ۱۲.

جرم (ظ : درجنوب غرب) :

درنزهةالقلوب ، درذکر فشابویه چنین درج است :

«سیوم ناحیت فشابویه است، ودر او سی‌پاره دیه است : کوشك ... جرم.[۱]»

جرهد (هـ ـ ۳*) :

جَرْهَد نام دیگر اُستوناوند است ، که بیانش در صحائف ۴۸۵-۴۹۰ مجلد حاضر گذشت، بدانجا رجوع شود. ۵

جلال‌آباد غار ری (ظ : ب ـ ۴*) :

نام این آبادی درفرمان شاه طهماسب که بسال۹۶۱کتابت یافته، بدین صورت درج افتاده:

«... مزرعهٔ ایلمان وجلال‌آباد غار ری...[۲]» ۱۰

جوسق :

جوسق معرّب کوشك است، و یاقوت از ابوسعدآبی صاحب تاریخ از میان رفتهٔ ری نقل کرده که نام دیهی در ری بوده است، بدین صورت :

«... والجوسق من‌قری‌الرّی عن‌الآبی ابی‌سعد منصورالوزیر...[۳]»

ودرالمشترك درذکر اماکن موسوم به جوسق آورده : ۱۵

«... السادس جوسق قیرزان من‌قری الری...[۴]»

هم‌اکنون‌درحوزهٔ ری‌باستان، سه‌آبادی بنام‌کوشك درشهریار[۵] وفشاپویه[۶] و

---

(۱) نزهةالقلوب ، مقالهٔ ثالثه ص ۵۴ س ۱.

(۲) آستانهٔ ری ، ص ۳۳ س ۳.

(۳) معجم‌البلدان ، ج ۲ ص ۱۵۳ س ۱ .

(۴) المشترك، ص ۱۱۳ س ۳. محتمل است‌کلمه «قیرزان» دراین روایت زائد و بی‌مورد باشد . وجه آن اینکه در معجم البلدان درهمین مقام پیش از جوسق ری ذکر جوسق قیروان آمده است، وگمان می‌رود درالمشترك این‌دومحل بایکدیگر خلط شده، و نیز بعدها یکی ازکتاب قیروان را به‌سهو قیرزان نوشته باشد .

(۵) اسامی دهات‌کشور، ج۱ ص۲۶۱ رقم ۴۲۹.

(۶) اسامی دهات‌کشور ، ج۱ ص ۲۶۴ رقم ۷۱۸.

دهستان سیاه[1]رود موجود است، لکن بهیچ روی روشن نیست که جوسق مذکور در فوق یکی ازاین سه آبادی‌است، یامحل دیگری بوده است.

جوسق (ج ـ ۳) :

این جوسق نام قلعتی عظیم درناحیهٔ سِّر در ری بوده است ، کـه درمجلد اول کتاب حاضر صحائف ۲۳۲-۲۳۵ و ۵۲۱-۵۲۴ بتفصیل در آن بـاب سخن رفت ، و ۵ جای آن بتقریب نموده آمد، واعادت را نیازی نیست.

جوسق (ظ : ج، د ـ ۲) :

همچنین جوسق نام کوشکی‌است که یکی‌ازخلفا جهت خویش درناحیهٔ قصران داخل ری پی‌افکنده بوده، ویاقوت این‌مهم را درمعجم‌البلدان والمشترك بدین‌تقریب ۱۰ نقل کرده است :

«...والجوسق‌جوسق‌الخلیفة بالقرب من‌الری من‌رستاق قصران‌الداخل...[2]»

محل این جوسق بتحقیق معلوم نشد، وگویا ظاهراً می‌توان احتمال دادکه در فاصلهٔ میان‌گلندوك فعلی وجاجرود، بنزدیکیهای دبه سبو کوچك (د - ۲) درحدود تپه شاهانی بناشده بوده، وچند قرینه این احتمال را تأیید می کند :

۱۵ نخست آنکه صاحب مرآت‌البلدان از قول یك تن اهل قریهٔ سبو چنین‌گفته :

«... این بلندی(در آن‌نزدیکی) مشهور بشاهانی‌است، واز قراری که اجدادما می گفتند درقدیم‌الایام عمارت‌پادشاهی‌بوده، وداینجادفینه وگنج‌هم تصور نموده‌اند، امااز آنجائی که هروقت‌خواسته‌اند آنجاراحفر کنند مارزیاد دیده که اززیرزمین‌بیرون می‌آیند جرأت نکرده زیاد حفر نمایند، همین قدر کرده‌اند که سنگهای خرابه و آثار ۲۰ قدیمه را متدرجاً ازسطح زمین جمع نموده همهٔ‌آن اراضی‌را قابل زراعت کرده‌اند، مگر این‌تل وبلندی را... آثار خرابه ببالا اراضی پشت کوشك معروف است...[3]»

---

(۱) اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص۲۶۵ رقم ۸۳۲.

(۲) معجم‌البلدان ، ج ۲ ص۱۵۳ س ۷ ؛ المشترك ، ص ۱۱۳ س ۰۷

(۳) مرآت‌البلدان ، ج ۴ ص ۱۰ س ۰۳

دُ دیگر آنکه درحوزهٔ قصران داخل، که تمام آبادیها درشعاب وفواصل کوهها قرارگرفته و وصول بدانها سخت دشوار بوده، نقطه‌ای که درقدیم صعوبت راه‌نداشته همین حدود است ، چنانکه علی‌کامهٔ دیلمی نیز که از سرداران عصر آل بویه بود، درهمین حدود برای خود کاخ بساخت، ومرعشی گفته :

۵ «... علی‌کامه درقصران بکنار جاجه‌رود قصربنیادکرد... والحال آن وادی راکوشك دشت می‌خوانند...[۱]»

کوشك خلیفه ظاهراً چنانکه ازروایت یاقوت برمی آید بعهد وی آباد وبی گمان متأخر برقصرعلی‌کامه بوده است .

سدیگر آنکه نام «تپه شاهانی» اگر بمناسبت کاخی که در آنجا بنیاد یافته بوده باشد، نسبت کلمه شاهانی بخلیفه متأخرمناسب‌ترمی‌نماید تا به‌یك امیر محلی متقدم. ۱۰

چهارم آنکه این نقطه علاوه برسهولت راه‌آن واعتدال کامل هوا ونزدیکی به ری، محل عبور راه ری بمازندران ازطریق افجه ولار، وبلدهٔ نور ورویان نیزبوده است[۲].

جی (ب ــ ۳) :

۱۵ این قریه که امروز ازسوی مغرب بشهرطهران اتصال یافته، ازآبادیهای قدیمی ری باستانست، ویاقوت درالمشترك ازآن بدین صورت یاد کرده است:

«..جیّ وسیرا قلعة حصینة من‌اعمال الرّی، من‌اعمال قصران الفوقانی...[۳]»

قصران خارج بتفصیلی که در شرح آن بیاید آبادیهای دامنهٔ کوه توچال را درشمال‌ری شامل‌می‌گردیده، وخود بدو بخش‌فوقانی(شمیران کنونی‌تاحدود طهران‌و دولاب) وتحتانی (پهنهٔ جنوبی طهران تاشمال‌کوه ری) منقسم بوده، وجیّ چنانکه ۲۰ یاقوت‌گفته ازدیه‌های قصران فوقانی بشمار می‌آمده است.

---

(۱) تاریخ طبرستان مرعشی ، ص ۳۱۴.

(۲) مرآت‌البلدان ، ج ۴ ص ۱۲ س ۷؛ وص ۲۶ س ۷ ببعد.

(۳) المشترك ، ص ۱۱۸ س ۳ .

نگارنده چنین می پندارد که آبادی «جنی» مذکور در نسخهٔ مطبوع احسن التقاسیم، آنجا که در ذکر رساتیق ری درج آمده :

«سرّ بهزان قَرْج جنی سیرا فیروز رام[1].»

همین جیّ است که بدان صورت تحریف یافته، و این احتمال را چند امر تأیید می کند : ۵

نخست آنکه دخویه مصحح این کتاب در ذیل صفحه تصریح می کند که نسخهٔ «C» یکی از دو نسخت خطی که کتاب باتکاء و اعتماد بدانها بطبع رسیده نقطه (نون) نداشته، و نیز خود وی را نسبت بصورت این کلمه در نسخهٔ دیگر تأملی بوده است بدین صورت .

۱۰ «Sic B; C sine punctis[2]»

دُ دیگر آنکه نام جنی و سیرا، وجی و سیرا در احسن التقاسیم و المشترك بدنبال هم آمده ، وظاهراً باید هردو نامی که درهر دو کتاب پیش ازسیرا ذکر گردیده است، یکی باشد .

سدیگر آنکه آبادیی بنام جنی در منابع دیگر که بدانها دسترس بوده است ۱۵ بنظر نرسید.

اگراین احتمال را رویی درصواب باشد، توان دانست که درقرن چهارم جی از آبادیهای معظم ری بوده است.

جی در الانساب سمعانی و نزهة القلوب بصورت جیان آمده .

درالانساب مذکوراست:

۲۰ «... وجیان قریة من قری الری، منها ابوالقاسم طلحة بن الاعلم الحنیفی الجیانی[3]»

در نزهة القلوب در ذکر مشهد امامزاده حسن ثبت افتاده است :

«...مشهد امامزاده حسن... که بهجیان مشهور است...[4]»

---

(۱) احسن التقاسیم ، ص ۳۸۶ س ۳.

(۲) یعنی: «کذا درنسخهٔ B ؛ نسخهٔ C بدون نقطه».

(۳) الانساب سمعانی، ورق ۱۴۶ ص۲ س۲۷.

(۴) نزهة القلوب، مقالهٔ ثالثه ص ۵۴.

بدین زمان جی دوقسم است : جی علیا وجی سفلی .

صاحب مرآت البلدان درشرح «جی» اصفهان این کلمه رامعرب «کی» دانسته است[۱]؛ واگر این قول صحیح تلقی گردد، گویا توان گفت که جیان نیز در اصل کیان بوده است .

جیلان : ۵

نام این آبادی درمنتقلة الطالبیه درضمن بحث ازامامزادگانی که درنواحی ری مدفون شده‌اند درج آمده، ودرجنة النغیم بنقل از آن کتاب ذکر گردیده :

«جیلان من سواد الرّی؛ذکرمن وردجیلان من ولدالحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام ... بجیلان ابوطالب محمدبن علی بن جعفر...[۲]»

حرف «چ» ۱۰

چال گاویان (درمغرب) :

این نام درکتاب النقض درذکر «زکریا» ازسران ملاحده چنین درج گردیده:

«این زکریا علیه اللعنة اولاً کوفی نبود اصلش ازچال گاویان بود...[۳]»

نسخه بدل این کلمه دراین کتاب «چال گاوانان» و«چاه کاویان» است. درتاریخ طبرستان ابن اسفندیار نیز درذکر اینانج واصفهبد حسن بن رستم نام این آبادی چنین ثبت آمده : ۱۵

«... چهارهزار سوار وپیاده با او (اینانج) سپرد تا بری شد ، وبموضعی که «چاله کاوانان» گویند بحدّ مزدغان مصاف داد وایلدگز را بشکست...[۴]»

این آبادی درحوزهٔ ساوه افتاده بوده است[۵].

---

(۱) مرآت البلدان، ج ۴ ص ۳۴۶ حاشیهٔ سمت چپ.

(۲) منتقلة الطالبية، نسخهٔ عکسی، ص ۱۰۲، ۱۰۴ ، نسخهٔ خطی، ص ۵۰، ۵۲؛ جنة النعیم ، ص ۵۰۳ س ۱.

(۳) النقض ، ص ۳۲۳ س ۱۲.

(۴) تاریخ طبرستان ، قسم سوم ص ۱۱۰ س ۶ .

(۵) برای وقوف بدین واقعه ، رك : مجلد حاضر ص ۲۰۳.

چهارهرز (ب ـ ۳) :

این محل‌همان چاله‌هرز معروف کنونی‌واقع‌درجنوب قلهك است ، که نامش درفرمان سال ۹۶۱ شاه طهماسب ذکر گردیده[۱] ، وبدان زمان گویا به زرگنده ازقراء شمیران در همان حدود تعلق داشته بوده است[۲].

حرف «خ»

خاراکس (ظ : ب ـ ۱) :

مرحوم حسن پیرنیا ازمنابع خویش در تاریخ ایران قدیم در ذکر پادشاهی اشك پنجم فرهاد اول نقل کرده که این‌شاه شهر«خاراکس» را در ری بنانمود[۳]، و در ذیل آن‌آورده که «خاراکس» را بعضی با دربند بحرخزر وبرخی با شهرستانك‌تطبیق کرده‌اند؛ ودرتاریخ ایران باستان درتعیین محل خاراکس چنین نوشته :

«درباب محل کنونی «خاراکس» مادی عقاید مختلف است، وبعضی آنرا با «ایوان کی» کنونی مطابقت می‌دهند (راولین‌سن) ، برخی گویند که در کوههای‌البرز مثلا شهرستانك‌کنونی واقع بوده (گوبی‌نو)[۴].»

درهمین کتاب دراحوال «ایزیدورخاراکسی» نوشته شده :

«خاراکس را اکثراً محلی درخوزستان می‌دانند ، ولی برخی عقیده دارندکه در ری یا درحوالی آن بوده[۵].»

کنت‌گوبینو درتاریخ ایرانیان درذکر«شخرهٔ محکم» گفته :

«شخره (Chakhra) می‌تواند مشتبه شود به شرکس(=خاراکس Charax) که پطولمه(Ptolomée) درعدادشهرهای‌پارت‌بشمار آورده‌است. ای‌زدر (Isodore) که ازجغرافیون اهل محل‌است می‌گوید: شخره دروسط جبال بحرخزر واقع شده‌بود.

---

(۱) آستانهٔ ری ، ص ۳۲ س ۱۱.

(۲) رك : مجلد حاضر ، ص ۵۰۵ بالغ‌باد.

(۳) ایران قدیم ، ص ۱۲۳ س ۱۳ .

(۴) ایران باستان ، ج ۳ ص ۲۲۱۸ س ۱۸.

(۵) ایران باستان ، ج ۱ ص ۹۳ س ۱۰.

واضح است مقصود از جبال بحرخزر سلسلهٔ طولانی کوههایی است که در ساحل آن دریا امتداد یافته است، یعنی البرز. بنابراین قول راولینسون (Rawlinson) برای شخرهٔ دو نقطه معین کرده ، یکی درشمال شرقی ری نزدیك تنگه‌های جنب فیروزکوه، واین احتمال خیلی ضعیف است... و دیگر در شش هفت لیو فاصلهٔ شهرری طرف مغرب درپای کوه ومدخل جلگه نزدیك محلی که امروز به کرج موسوم است؛ واین قول بصواب اقرب است، وبعقیدهٔ من این اسم آخری (کرج) که به شخره بی شباهت نیست تعلّقش به محل کمترباشد تا بیك رودخانهٔ کوچکی که از آنجا می گذرد. این رودخانه ... حقیقةً از البرز بیرون می آید ودرست دراین محل آفتابی شده بطرف جنوب جریان می یابد؛ اماتا آنجا خط سیرش ازمشرق بمغرب ازمیانهٔ دورشته کوه خیلی مرتفع از وسط درّهٔ وسیعی بوده ... درمیان این دره تقریباً درپنج فرسنگی طهران، سمت شمال شرقی چند قریه واقع شده که شهرستانك می نامند ؛ و من با کمال میل وعقیده شخرهٔ قدیم را در آنجا می بینم ...[۱]»

بارتولد مستشرق روسی درجغرافیای تاریخی ایران گفته :

«سلوکی‌ها نزدیك معبر کوهستانی شهرخاراکس را بنا کردند، وفرهاد اول از پادشاهان سلسلهٔ اشکانی درنیمهٔ اول قرن دوم قبل ازمیلاد ملت مردرا بدانجا کوچانید[۲].»

این بود اقوال محققان درباب بناء ومحل شهرخاراکس. این نکته را نیز قرائن محلی تأیید می کند که بناء شهرستانك خیلی کهنه و قدیمی است.

خالدآباد (ظ : ج، د ـ ۴، ۵ *) :

نام این آبادی درمعجم البلدان چنین درج آمده :

«...خالدآباد من قری الرّی مشهورةٌ...[۳]»

بدین عهد نیز در دهستان بهنام وسط از حوزهٔ ورامین دیهی بنام خالدآباد موجود است.

(۱) تاریخ ایرانیان ، کتاب اول ص ۱۴ س ۱.

(۲) جغرافیای تاریخی ایران تالیف بارتولد ، ترجمهٔ فارسی، ص ۱۷۸ س آخر.

(۳) معجم البلدان ، ج ۲ ص ۳۹۰ س ۱.

(۴) کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۶۸ رقم ۱۰۴۲ .

خاوه (ج - ۵ *) :

نام این آبادی در نزهة‌القلوب در بیان نواحی ری بدین صورت ضبط افتاده‌است:

«ناحیت اول بهنام و دراو شصت پاره دیه است، ورامین وخاوه ازمعظم‌قرای آن ناحیه است...[۱]»

۵ بدین زمان درحوزهٔ ری باستان دو آبادی بنام خاوه وجود دارد، که یکی جزء دیه‌های دهستان بهنام عرب[۲] و دیگری از دهستان شهریار است[۳]، و ظاهراً در اینجا اولی مراد است.

خراذین :

رك: جراذین .

۱۰ **خرماباد :**

نام این آبادی را یاقوت در معجم‌البلدان و المشترك بدین تقریب ذکر کرده است :

«خُرَّمَاباذ من قری الرّی، ینسب الیها ابو حفص عمر بن الحسین الخرماباذی خطیب جامع اصحاب الحدیث بالری...[۴]»

۱۵ بدین عهد نیز دردهستان ساوجبلاغ آبادیی بدین‌نام موجود است[۵].

خسراهاباد :

بنابروایت یاقوت، درمعجم‌البلدان، این آبادی ازدیه‌های مشهور ری و همچند شهری بوده است، وی گفته :

«خُسْرَاهَاباذ من مشاهیرقری الری کبیرة کالمدینة[۶]»

---

(۱) نزهة‌القلوب ، مقالهٔ ثالثه ص ۵۳ س ۱۸ ببعد .

(۲) کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۶۷ رقم ۹۸۲ .

(۳) « « « « ص ۲۶۰ رقم ۳۶۶ .

(۴) معجم‌البلدان ، ج ۲ ص ۴۲۷ س ۱ ؛ المشترك ، ص ۱۵۴ س ۱۵ .

(۵) کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۵۷ رقم ۱۵۷ .

(۶) معجم‌البلدان ، ج ۲ ص ۴۴۱ س ۱۲ .

بنظر می‌رسد که این کلمه صورتی از خسرو آباد باشد، و بدین نام آبادیی در دهستان ساوجبلاغ وجود دارد[۱].

خشاب :

این نام ظاهراً معرب خوشاب، و بنقل یاقوت بمعنی دارندهٔ آب خوش و گوارا بوده است، وی در معجم البلدان آورده :

۵

« خُشاب من قری الری معناه بالفارسیّة الماء الطیّب، ینسب الیها حجاج بن حمزة الخشابی العجلی الرازی ... وقال ابوسعد [سمعانی] الخُشّابی وذکر حجّاجاً، وما اراه الاّ غلطاً منه[۲].»

خوار (جهة جنوب شرقی) :

۱۰

خوار بسیار کهنه و باستانی است، و بنا بگفتهٔ بارتولد مستشرق روسی، بطلمیوس آنجارا «خوارا» ذکر کرده[۳]، نام خوار از قدیم باز در تمام منابع معتمد آمده، و در بیشتر آنها از آن باهمیت و بزرگی یاد شده، همانند مختصر البلدان ابن فقیه[۴] و المسالك اصطخری[۵] وصورة الارض ابن حوقل[۶] وحدود العالم[۷] واحسن التقاسیم[۸] والاعلاق النفیسه[۹] وشاهنامه فردوسی[۱۰] ومنتقلة الطالبیه[۱۱] ومعجم البلدان یاقوت[۱۲] والمشترك[۱۳] وآثار البلاد قزوینی[۱۴]

---

(۱) کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۵۷ رقم ۱۵۸ .

(۲) معجم البلدان ، ج ۲ ص ۴۴۳ س ۱۳ . نیز، رك : الانساب ، ورق ۱۹۹ ص ۲ س ۶ .

(۳) جغرافیای تاریخی ایران بارتولد ، ترجمهٔ فارسی ، ص ۱۷۸ س ۵.

(۴) مختصر البلدان ، ص ۲۷۴ س ۱۶.

(۵) المسالك، ص ۱۲۳ س ۴ ، ترجمهٔ فارسی آن، ص ۱۷۱ س ۳.

(۶) صورة الارض ابن حوقل ، ص ۳۲۲ س ۱.

(۷) حدود العالم ، ص ۱۴۲ س ۹ .

(۸) احسن التقاسیم، ص ۲۵ س ۹ ، وص ۳۸۶ س ۱.

(۹) الاعلاق النفیسه ، ص ۱۶۹ س ۶ ببعد .

(۱۰) شاهنامه فردوسی ، ج ۱ ص ۲۹۰ س ۵ و موارد دیگر.

(۱۱) منتقلة الطالبیه ، نسخهٔ عکسی، ص۱۱۵، نسخهٔ خطی، ص ۶۲.

(۱۲) معجم البلدان ، ج ۲ ص ۴۷۹ س ۱۱.

(۱۳) المشترك ، ص ۱۶۱ س ۱.

(۱۴) آثار البلاد ، ص ۳۶۳ س ۱۷ .

وامثال اینها، که مزید فائدت را پاره‌ای از آن اقوال درذیل نقل می‌شود :

اصطخری آنجارا شهر کی کوچك وچند ربع میلی درمثل آن‌دانسته، که آبادبوده است، وگوید: مردمانی معروف دارد، وآب‌ازرودی که از دماوند است می‌برند، و آنجارا مزارع و دهستانهاست؛اصل قول وی چنین است:

«وامّا الخوار، فإنّها مدینة صغیرة نحوربع‌میل،وهی‌عامرة وبهاناس‌یرجعون الی‌شرف، ولهم ماء جار یخرج من‌ناحیة دنباوند، ولهم ضیاع ورساتیق.»

تعریف ابن‌حوقل دراین‌باب مشابه‌گفتهٔ‌اصطخری است، وهردو درجای دیگر سمنان را ازخوار ری کوچکتر ودامغان را بزرگتر دانسته‌اند[1]. مؤلف حدودالعالم گفته :

«خوار ـ شهر کیست ازری‌آبادان ...»

یاقوت که بسال ۶۱۳خوار را دیده،آنرا شهری‌بزرگ اما بیشتر آنجارا خراب یافته، وفاصله‌آنرا از ری مقدار بیست فرسنگ ذکر کرده ، وی درمعجم‌البلدان چنین آورده است:

«خُوار بضمّ اوله و آخره راءٌ ، مدینة کبیرة من اعمال الری بینها وبین سمنان للقاصد الی‌خراسان علی‌راس الطریق، تجوز القوافل فی‌وسطها. بینها وبین‌الری‌نحو عشرین فرسخا جئتها فی‌شوال سنة ۶۱۳ وقد غلب‌علیها الخراب...»

قول وی درالمشترك نیزبیش وکم مشابه‌گفته بالاست.

خوایه :

این محل درهشت فرسنگی ری قرارداشته ، ویاقوت درباب آن چنین آورده:

«خُوایَه بضمّ اوّله وبعد الالف یاءٌ مثنّاة من تحت من‌اعمال‌الری علی‌ثمانیة فراسخ عن الزمخشری[2].»

خومین :

نام این دیه درمعجم‌البلدان ضبط افتاده، ودانشمندی بنام ابوطیب عبدالباقی ابن احمد داشته، بدین‌قرار:

(۱) اصطخری ، ص ۱۲۴ س ۱ ؛ صورة‌الارض ، ص ۳۲۲ س ۲۴.
(۲) معجم‌البلدان ، ج ۲ ص ۴۸۷ س ۱۵ .

«خُومِین بضمّ اوّله وسکون ثانیه وکسرمیمه و آخره‌نون من قری‌الری ، منها ابوالطیّب عبدالباقی‌بن احمدبن عبدالله الخومینی‌الرازی ...[۱]»

خوی (درجنوب) :

درقدیم ، در آن حدود که حوزهٔ قم بحوزهٔ ری می‌پیوست، ناحیه‌ای‌وسیع بنام خوی وجود داشت، که بخشی از آن بری ودیگربخش به قم تعلق می‌گرفت. ۵

درتاریخ قم درموردی درباب دیه‌های خوی قم چنین درج آمده :

«خوی قمی۔ سوی الرازی۔ سی ودو دیه[۲].»

یعنی‌خوی‌قمی‌سوی‌خوی رازی؛ ونیزدرمبحث «آن‌دیه‌ها که ازشهرهای دیگر که بنزدیك قم‌اند باقم اضافت کرده‌اند این‌اند» ذکرشده :

«... وازناحیت ری رستاق خوی...[۳]» ۱۰

ونیز:«...بحقیقت ودرستی که ازری‌با قم بیشتررستاق خوی اضافت‌گرده‌اند، وکتاب ری[۴] بدین ناطقست[۵].»

ده‌خیر (ج ـ ۴) :

ده خیر در ربض‌شهر ری‌باستان ازسوی جنوب، ودرفاصله‌ای ازفیروزآباد و حاجی آبادکنونی و در میان آنها قرار دارد ؛ و ذکرش درفرمان شاه طهمـاسب که بسال ۹۶۱ در باب موقوفه‌هـای آستان حضرت عبدالعظیم نوشته شده ، چنین درج آمده‌است : ۱۵

«... مزرعهٔ آبهٔغار، مشهوربه ده‌خیر...[۶]»

(۱) معجم‌البلدان ، ج ۲ ص ۴۹۹ س ۲۰.

(۲) تاریخ قم ، ص ۵۸ س آخر. درباب دیه‌های خوی ، رك: تاریخ‌قم ، ص ۱۴۱.

(۳) تاریخ قم ، ص ۵۹ س ۵ .

(۴) منظورکتاب مالیاتی ری بوده.

(۵) تاریخ قم ، ص ۵۸ س ۱۲.

(۶) آستانهٔ ری ، ص ۳۲ س ۱۲.

این مزرعه یکی ازپنج مزرعه‌ای است که از شانزده رقبهٔ موقوفهٔ مذکور در فرمان شاه‌طهماسب هنوز بجایست[۱].

خیل (درمغرب) :

بدین نام شهرکی و کوره‌ای میان ری وقزوین وجود داشت، ویاقوت درباب آن درمعجم‌البلدان چنین آورده :

خَیْلٌ بلفظ الخیل‌التی ترکب کورةٌ و بلیدةٌ بین‌الرّی و قزوین ، محسوبة من اعمال الرّی، وهی الی قزوین اقرب، بینها وبین قزوین عشرة فراسخ، ولهاعدة قری ومنبرو اسواق[۲].»

این محل‌را درتاریخ ری حوادث و وقـایعی است، از جمله آنکه بسال ۶۱۴ سلطان محمد خوارزمشاه دراین محل اتابك سعدبن زنگی‌راکه قصد تسخیر عـراق داشت بشکست، درتاریخ جهانگشا آمده :

«سلطان بامردان‌کاریزك وار بتعجیل مانند برق براند، به خیل بزرگ به اتابك رسید...[۳]»

ونیز غازان خان را درآنجا مرگ در رسید، دریادداشت های قزوینی بنقل‌از جامع‌التواریخ درج افتاده :

«بعد ازسه روز [سنهٔ ۷۰۳] رایات همایون [غازان‌خان] ازآنجا [ساوه] کوچ نمود وبجانب ری توجه نمود... وچند روزی درحدود ری مقام فرمود ، و درحدود خیل بزرگ[۴] ازاعمال ری... وفات یافت درحدودقزوین...[۵]»

---

(۱) آستانهٔ ری ، ص ۳۳ س ۱۶ .

(۲) معجم‌البلدان، ج ۲ ص ۵۰۹ س ۲۱.

(۳) تاریخ جهانگشا، ج ۲ ص ۹۷ س ۷ . نیز، رك : تاریخ محمدخرندزی، ترجمهٔ سیرت جلال‌الدین، ص ۲۲ س۲ ببعد.

(۴) درمجمل فصیحی، ج ۳ ص ۱۰ س آخر ذکر شده : از ری چون بحدود قزوین رسید وفات یافت .

(۵) یادداشتهای قزوینی ، ج ۵ ص ۴۰ س آخر.

حرف «د»

داشیلوا (درمغرب) :

این دیه در دوازده فرسنگی ری در راه ساوه واقع بوده ، و بدانجا تتش سلجوقی بسال ۴۸۸ درنبرد بدست بر کیارق کشته شد[۱]، درمعجم‌البلدان نام این‌قریه بدینگونه درج گردیده :

«داشیلوا قریة بینها و بین‌الرّی اثناعشرفرسخا، بهاکان مقتل‌تاج‌الدولة تتش‌بن الب‌ارسلان فی‌صفرسنة ۴۸۸ والله اعلم[۲].»

مزرعهٔ دانگه استره :

نام این‌مزرعه درفرمانی ازشاه‌طهماسب که بسال ۹۵۰ هجری نوشته شده‌درج آمده است[۳].

داودآباد (درجنوب غربی) :

نام‌این‌آبادی‌را قدامةبن‌جعفر کاتب‌در کتاب‌الخراج،[۴] وابن‌خرداذبه‌درالمسالک[۵] درذکر راه همدان به ری‌بیاورده‌اند، قدامة‌گفته :

«... من روذه الی داودآباذ اربعة فراسخ ، ومن داودآباذ الی سوسنقین ثلثة فراسخ...»

چون روده بشرحی که بیاید بری تعلق داشته ، بتبع داودآباد نیز ازآن ری بوده است .

---

(۱) درمجمل‌التواریخ، ص۴۰۹س۴ ببعد، محل‌این‌جنگ میان ساوه وری‌در دشت‌ماوه ذکر شده ، از اینجا معلوم می‌شود این ده دردشت‌ماوه واقع بوده .

(۲) معجم‌البلدان، ج ۲ ص ۵۳۸ س۱۴ محمداقبال در ذیل۲ ص ۱۴۳ راحةالصدور محل نبرد تتش وبر کیارق مذکور درمتن را از کتاب زبدةالنصرة و نخبةالعصرة چنین ذکر کرده : «ذلك فی ۱۷ صفرسنة ۴۸۸ عندقریة‌یقال‌لها «داشیلو» علی ۱۲ فرسخا من‌الری».

(۳) آستانهٔ ری ، ص ۷۸ .

(۴) الحراج، ضمیمهٔ‌المسالك ابن‌خرداذبه، ص ۲۰۰ س ۱۰.

(۵) المسالك ابن‌خرداذبه، ص ۲۲ س ۱.

دبیران (و ـ ۲ *) :

این‌ده در کنار قـلـّهٔ دماوند افتاده بوده، واصطخری درذکر این کوه گفته:

«... وحوالی هذه‌القلّه قری، منها قریة دبیران ودرمیة ...[۱]»

این نام‌ونام دیه پس‌از آن در ترجمهٔ مسالك اصطخری متعلق‌بقرن‌پنجم‌یاششم‌نیز بهمین صورت است،[۲] لکن درصورةالارض ابن‌حوقل دیبران ودرمنه آمده بدینقرار:

۵

«... و حول هذه‌القبة قری ، منها قریة دیبران و درمنه ...[۳]»

درمیه (و ـ ۳ *):

شرح آن در روایات مربوط به‌دبیران در سطور فوق گذشت، علی بن شروین که بر کنار جیحون اسیر گردید از درمیه بود[۴].

۱۰

درود (درمغرب درحدود ساوه) :

قدامةبن جعفردرالخراج[۵] وابن خرداذبه درالمسالك[۶] نام‌این آبادی را دربیان فواصل آبادیهای میان همدان وری ذکر کرده‌اند، قول قدامة چنین است :

«... من سوسنقین الی‌دروذ اربعة فراسخ، ومن‌دروذ الی‌ساوه خمسةفراسخ.»

آبادیهای آن حدود تا روده همه بری تعلق داشته است .

۱۵

مزرعه دز (ب، ج ـ ۴ *) :

نام این‌مزرعه درفرمان صادر ازشاه طهماسب بسال ۹۶۱، درضمن بیان‌موقوفه‌های‌آستانهٔ حضرت عبدالعظیم ثبت افتاده :

«... مزرعهٔ دز واقع دربلوك غار ری ...[۷]»

---

(۱) المسالك اصطخری ، ص ۱۲۳ س ۱۶.

(۲) ترجمهٔ المسالك ، ص ۱۷۲ س ۱ .

(۳) صورةالارض ، ص ۳۲۲ س ۱۸ .

(۴) منابع مذکور درشرح «دبیران».

(۵) الخراج ، ضمیمهٔالمسالك ابن‌خرداذبه ، ص ۲۰۰ س ۱۱.

(۶) المسالك ، ص ۲۲ س ۲.

(۷) آستانهٔ ری ، ص ۳۳ س ۶ .

دزاه یا دزك در ورامین (ج ، د ـ ۵ *) :

این آبادی درجنوب ری ودرسرراه قدیم قم بری قرارداشته است، ودراعلاق‌النفیسه ازمؤلفات نیمهٔ دوم قرن سوم چنین ذکر گردیده :

«فاذا خرج من‌قم الی الرّی، فمن قم الی قارص ۸ فراسخ، ومنه الی‌دیر گچین ۹ فراسخ، ومنه الی‌دزاه، ومنه الی الری[۱].» ۵

ونیز: «منه [دزاه] الی‌الری ۷ فراسخ[۲].»

اصطخری دزاه را در ردیف آبادیهایی از ری ذکر کرده ،که از پاره‌ای از شهرهای آن حوزه بزرگتربوده، وبیش ازده هزار مرد داشته است، بدین‌شرح :

«... وللّری سوی‌هذه‌المدن (خوار، ویمة، شلنبة) قری تزید فی‌الکبرعلی‌هذه المدن کثیرا ، مثل سدّ و ورامین ... ودزاه وقوسین... بلغنی ان‌فیها ما یزید اهلها علی عشرة آلاف رجل[۳].» ۱۰

درترجمهٔ فارسی مسالك دراین مورد نام این دیه بصورت «دزا»[۴] درج آمده است. ابن‌حوقل نیزهمین مطلب را باصورت «دزك[۵]» بجای «دزاه» بدین عبارت بیان کرده است :

«وللرّی سوی هذه‌المدن (خوار، ویمه، شلنبه) قری تزید فی‌قدرها و جلالتها علی هذه‌المدن کثیراً ... مثل سد و ورامین... ودزك وقوسین...[۶]» ۱۵

اصطخری سراسرفاصلهٔ میان‌ری ودزاه را بجز دوفرسنگ آباد دانسته، وچنین گفته :

(۱) الاعلاق‌النفیسه ، ج ۷ ص ۱۹۱ س ۲ .

(۲) « « « ص ۱۹۰ س ۱۱.

(۳) المسالك ، ص ۱۲۳ س ۷.

(۴) ترجمهٔ فارسی المسالك ، ص۱۷۱ س ۹.

(۵) درالمسالك ، طبع ۱۹۲۷ ص ۲۰۹ س ۵ نیز نسخه بدل دزاه بصورت «دزك» و «دزه» آمده است

(۶) صورة الارض ، ص ۳۲۲ س ۶ .

«الطریق من الری إلی اصبهان : من الری إلی دِزَة مدینة ـ فیها منبر ـ مرحلة ، ومن الری الیها عمارة الاّ مقدار فرسخین فی وسط الطریق ، ومن دزه إلی دیرالجص مرحلة.[۱]»

در ترجمهٔ فارسی این کتاب نیز مذکور است:

۵ «از ری تا دزه یك مرحله. و در این مرحله همه آبادانی است الاّ دو فرسنگ...[۲]»

اما ابن حوقل ـ بعکس اصطخری ـ در صورة الارض در ضمن تعریف این ده نوشته است که در فاصلهٔ میان ری و دزه جز مقدار دو فرسخ در وسط راه آبادیی وجود ندارد، بدین شرح :

«... فمن الرّی الی دزه، مدینة ـ فیها منبر ـ ولهاماء جارٍ فی نُهَیرٍ صغیرٍ، مرحلة

۱۰ ولیس من الری الیها عمارة غیر مقدار فرسخین فی وسط الطریق...[۳]»

قول اصطخری در این باب صحیح تر می نماید (چنانکه در بسیاری از مطالب مورد اختلاف در موارد دیگر نیز چنین بوده است.)

منازل راه قدیم ری بقم چنانکه از اعلاق النفیسه نقل گردید، و در منابع دیگر نیز درج است بترتیب عبارت بوداز: ری، دزاه ، دیر گچین یا دیر الجص، قارص ـ که در

۱۵ المسالك اصطخری[۴] و صورة الارض ابن حوقل[۵] و پاره‌ای منابع دیگر[۶] بجای آن کاج ذکر گردیده ـ قم . دزاه در معجم البلدان یاقوت نیز ببزرگی یاد شده که در ردیف بعد بیاید[۷].

---

(۱) المسالك ، ص ۱۳۴ س ۱۵.

(۲) ترجمهٔ المسالك ، ص ۱۸۶ س ۸ .

(۳) صورة الارض ، ص ۳۴۱ س ۲۵.

(۴) المسالك ، ص ۱۳۴ س ۱۹ ؛ ترجمه فارسی آن ، ص ۱۸۶ س ۱۱.

(۵) صورة الارض ، ص ۳۴۲ س ۵ .

(۶) احسن التقاسیم ، ص ۴۰۱ ذیل «i».

(۷) دزك واقع در ایوان کیف (هـ ۵)، مذکور در کتاب اسامی دهات کشور، ص ۲۷۳ رقم ۶ با این ذراه یا دزك ارتباطی ندارد.

دزاه قصران (ج ـ ۲) :

یاقوت دزاه را ازمشاهیردیه‌های ری وهمچند شهری‌دانسته، که یکی‌درورامین ودیگری درقصران واقع بوده است؛ قول وی چنین است :

«دزاه من مشاهیر قری الرّی کالمدینة کبراً ، وهما دزاه‌قصران ودزاه‌ورامین[۱]».

گویا ظاهراً دزاه قصران همان دزاشیب کنونی واقع در شمیران درمشرق ۵ تجریش‌ومتصل بدان بوده‌است، که به‌سبب شیب‌تند زمین بعدها آنجا را دزاشیب نام داده‌اند . درقدیم ناحیه‌شمیران‌راقصران‌خارج‌می گفته‌اند، وشرح آن‌بجای خود بیاید؛ ومحتملاً ازسوی شمال تاحدود امامزاده قاسم فعلی را دزاه ودزك می‌نامیدند،مؤید این احتمال آنکه در داستانی که درشرح سفربی‌بی شهربانو ودخترش بی‌بی زبیده ۱۰ ازکربلابری‌وحوادثی که برسرایشان آمده ساخته‌اند، وبرلوحه‌ای‌بخط‌نستعلیق خوش نگاشته وبردیوار رواق بقعه بی‌بی‌زبیده درشهرری فعلی‌نصب کرده‌اند، درذکرقاسم ثانی پسرقاسم‌بن حسن (ع)، محل بقعهٔ امامزاده قاسم (درشمیران) دزج علیا نامیده شده است، بدینقرار :

«... آنگاه سعدبن ضریر... [به‌حجّاج] گفت : درقلعهٔ شمیران جماعتی از ۱۵ ملوك‌زادگان هستند که پسرقاسم‌بن حسن که قاسم ثانی نام دارد نزد ایشان است ... قاسم‌ثانی را گرفته بنزد آن ملعون برده شهید کردند... ملك زادگان نعش قاسم‌ثانی را به موضع «دزج علیا» آوردند ... درمحلی که سرمبارك‌قاسم‌بن‌حسن‌دفن‌بود دفن نمودند ...[۲]»

تردیدی نیست که اصل این داستان که تحقیق وفراهم آن را به مرحوم فاضل ۲۰ دربندی منسوب دانسته‌اند ، مطلقاً نادرست است[۳] ؛ لکن ذکر «دزج علیا» در آن که

---

(۱) معجم‌البلدان ، ج ۲ ص ۵۷۲ س ۱۳.

(۲) هم‌اکنون این‌لوحه دربقعهٔ بی‌بی‌زبیده موجود است، و نیز رجوع شودبه مقالات دانشمند سید محمد تقی مصطفوی در اطلاعات ماهانه شمارهٔ ۵ (۵۳) مرداد ۱۳۳۱سال پنجم ص۲۱ ، ومجلهٔ باستان‌شناسی ـ فصلی‌ازمجلد سوم گزارشهای باستان‌شناسی، بنای بی‌بی‌شهربانو و بی‌بی‌زبیده ، ص ۴۷ ببعد .

(۳) رك : جنة‌النعیم، ص ۱۲۴ س ۵ ببعد ؛ مجلد اول کتاب حاضر، ص۴۱۶-۴۲۰.

ظاهراً در چند قرن اخیر بوجود آمده از اهمیتی خالی نتواند بود ، و هرگاه آبادی امامزاده قاسم که در بلندی قرار دارد «دزج علیا»نامیده شده باشد، بی گمان دزاشیب فعلی نیز که بدان متصّل و در زیر آن واقع است «دزج سفلی» نامیده‌می‌شده است.

دستبی (درمغرب) :

دستبی معرب دشتپی است، وتحقیق دراین باب در دشتپی بیاید. ۵

دستجرد (ظ : ج ـ ۲) :

دستجرد دیهی در ری بوده، ودراحسن‌التقاسیم درج افتاده :

«دستجرد مدینة بالصّغانیان، وقری بالرّی ونیسابور...[۱]»

یاقوت درالمشترك در ذکر آبادیهایی بدین نام نقل کرده:

«... ودستجرد من‌قری الرّی ...[۲]» ۱۰

امروز نیز درحدود لواسان کوچك دیهی بنام دستگرد (ج ـ ۲) وجود دارد [۳].

دشتپی (درمغرب) :

دشتپی ـ چنانکه‌گذشت ـ معرب آن دستبی است، ودرقدیم بردشتی پهناور که میان ری و همدان قراردارد اطلاق می گردیده، که نیمی از آن به ری و نیم دیگر به همدان متعلق بوده، واز انضمام آن هردو بیکدیگر قزوین بوجودآمده است، چنانکه ۱۵ صاحب تاریخ قم گفته :

«... چنانچه دو رستاق دستبی، که یکی را دستبی ری می‌خوانند، وآن دیگر را دستبی همدان ، وهردو را موسی‌بن بغا جمع کرده و هردو را یك کوره گردانید و غزوین [کذا] نام نهاد...[۴]»

ابوعبدالله جیهانی را درکتاب المسالك والممالك (که‌گویا چندسال پیش از ۲۰

(۱) احسن‌التقاسیم ، ص ۲۵ س ۷ .

(۲) المشترك ، ص ۱۸۰ س ۹.

(۳) کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۶۶ رقم ۸۶۳.

(۴) تاریخ قم ، ص ۵۷ س ۲۰.

تألیف تاریخ قم یا درهمان سنوات تألیف یافته)[1] دراین باب قولی است مشابه آنچه از تاریخ قم نقل افتاده، ورافعی آنرا درالتدوین چنین ذکر کرده:

«فقد ذکر ابوعبدالله الجیهانی...ضُمّ الیها [قزوین] رستاق من همدان کبیر القدر کثیر المال یقال دشتپی همدان ، ثم ضمّ الیها رستاق من رساتیق الرّی یقال له دشتپی الرّی فصارت قزوین کورة مفردة جلیلة؛ والذی ضمّ الیها دشتپی الری موسی بن بغا...[2]» ۵

بگفتهٔ بلادری فتح دشتپی از طرف سپاه اسلام بهنگام خلافت عمر بدست عروة بن زیدالخیل الطائی بهنگام فتح ری صورت گرفت، وی در فتوح البلدان چنین ذکر کرده :

«عمر بن الخطّاب کتب الی عمّار بن یاسر ، وهو عامله علی الکوفة، بعد شهرین من وقعة نهاوند، یامره ان یبعث عروةَ بن زیدالخیل الطائی الی الری و دَسْتَبی فی ثمانیة الف ففعل ، وسار عروةُ الی ماهناك، فجمعت له الدیلم و امدّهُم اهلُ الرّی فقاتلوه فاظهره الله علیهم فقتلهم واجتاحهم...[3]» ۱۰

رافعی را نیز درالتدوین دراین باب قولی است مشابه با گفتهٔ بالا[4] که اختصار را ازنقل آن خودداری می‌شود.

---

(۱) اصل عربی تاریخ قم بسال ۳۷۸ نوشته شده، وترجمهٔ فارسی آن ازسال ۸۰۵،۸۰۶ است (مقدمهٔ تاریخ قم طبع ۱۳۱۳)؛ سال تألیف کتاب جیهانی معلوم نیست، واصل آن کتاب نیز در دست نیست، اما جیهانی درسالهای ۳۶۵- ۳۶۷ وزارت منصور بن نوح را داشت (مقدمهٔ تاریخ گردیزی بقلم سعید نفیسی، ص۲ س۱۷).

(۲) التدوین ، نسخهٔ عکسی، ص ۹ س ۱۳. ابن فقیه را درمختصر البلدان، ص ۲۸۲ س ۱۷ ،درباب انضمام دو بخش دشتپی قولی دیگری است، بدین قرار: «ولم تزل دستبی علی قسمیها، بعضها الی الری و بعضها الی همدان، الی ان سعی رجل من ساکنی قزوین تمیمی من بنی ریاح یقال له حنظلة بن خالد ابومالك فی امرها حتی صیرت کلها الی قزوین. فسمعه رجل من اهل بلده وهو یقول کورتها و انا ابومالك ، فقال بل افسدتها وانت ابوهالك». روایت مندرج درمتن اصح بنظر می‌رسد.

(۳) فتوح البلدان ، طبع ۱۸۶۶ م. ص ۳۱۷ س ۱.

(۴) التدوین رافعی، نسخهٔ عکسی ، ص ۹ س ۳.

درمجلد اول کتاب حاضر، ص۱۵۶-۱۶۰ اختلاف قول درباب فاتح ری درج افتاد ، واشارت رفت که اصحّ اقوال ظاهراً قـول طبری است، وبگفته وی نُعَیْم بـن مُقَرّن آنجا را فتح کرد، ودرآن قول نیز ذکر ورود نُعَیْم به دشتپی بچشم می‌خورد، آنجاکه گفت .

۵ «قالوا : و خرج نعیم‌بن مقرّن من واج روذ ... الی دستبی ، ففصل منها الی الرّی ... الخ[1]»

که بی‌گمان دَشتپی و دیگر نواحی واقـع درمسیرسپاه اسلام همه در این فتح گشوده شد.

ظاهراً دشتپی ری معمور و وسیع‌تر ازدشتپی همدان بوده ، وقریب نـود دیه ۱۰ داشته‌است، ویاقوت درمعجم‌البلدان دراین باب چنین گفته :

«دَسْتَبَی... کورة کبیرة کانت مقسومة بین‌الرّی و همـذان ؛ فقسم منها یُسمّی دستبی الرازی، وهو یقارب التسعین قریة ؛ وقسم منها یسمّی دستبی همدان، وهوعدّة قری، و ربّما أضیف الی قزوین فی بعض‌الاوقات لاتّصاله بعملها...[2]»

بنقل اصطخری و ابن‌حوقل راه ری به ابهر و زنجان از طریق قزوین دورتر ۱۵ واز دشتپی از راه یزدآباد آنجا نزدیکتر بود ، اصطخری در این باب چنین آورده :

«الطریق من‌الرّی إلی حد أذربیجان ... و من اراد الطریق القصد ، لم یدخل قزوین، وجعل الطریق علی قریة تسمّی یَزدْاباذ من‌رستاق دَسْتَبَی[3].»

مفاد گفتهٔ ابن‌حوقل نیزهمانند اصطخری است، با این تفـاوت که وی بجای «دستبی» «دشته» آورده :

۲۰ «... ومضی علی‌یزد اباذ من رستاق دشته[4].»

---

(۱) تاریخ طبری ، جزء ۴ ص ۲۵۳ س۱.

(۲) معجم‌البلدان ، ج ۲ ص ۵۷۳ س ۶.

(۳) المسالك ، ص ۱۲۶ س۱ .

(۴) صورةالارض ، ص ۳۲۵ س ۱۷.

منسوب به دستبی را به‌لغت عرب دستوای می گفته‌اند، و یاقوت در این باب در ذیل کلمهٔ دَسْتَوا چنین ذکر کرده :

«... قال حمزة: المنسوب الی دَسْتبَی دَسْتَفَایْ ویعرّب علی الدستوایّ...[1]»

درقرن سوم عمارتی مشهور بنام قصرجابردر دشتپی وجود داشته، که ذکرش درمنابع آمده است، ودرکتاب مختصرالبلدان ابن فقیه چنین مذکور است:

«... وقصرجابر بدستبی منسوب الی جابر، احد بنی زمّان بن تیم الله بن ثعلبة[2].»

دشتپی‌را «دشتوه» نیزنوشته‌اند، چنانکه درمجمل التواریخ آمده است:

«یزدجرد، شروین پرنیان راکه رئیس روستای دشتوه بود بحدّ قزوین ، بروم فرستاد.[3]»

دشتك :

ذکر این قریه در الانساب سمعانی و معجم البلدان یاقوت بچشم می‌خورد . سمعانی گفته :

دشتك وهی قریة بالرّی ... فمنها ابوعبدالرحمن عبدالله بن سعدبن عثمان الدشتکی...[4]»

یاقوت آورده :

«قال الحازمی، قال البخاری: دشتك قریة بالرّی ینسب الیها ابوعبدالرحمن[5]...»

دشته (درمغرب) :

این محل همان دشتپی است، که ذکرآن بنقل ازصورة الارض درسابق گذشت .

دماوند (هـ ـ ۳) :

دماوند ـ که پیشینیان آنرا دنباوند می‌گفته‌اند ـ حوزه‌ای است ییلاقی واقع

(۱) معجم البلدان ، ج ۲ ص ۵۷۴ س ۱۵.

(۲) مختصر کتاب البلدان ، ص ۲۷۰ س ۱.

(۳) مجمل التواریخ ، ص ۸۶ س ۹ . در ذیل (۲) همین صفحه بنقل از دینوری ، شروین الدشتبای ذکر گردیده.

(۴) الانساب ، ورق ۲۲۷ ص ۱ س۵.

(۵) معجم البلدان ، ج ۲ ص ۵۷۶ س آخر.

در دامنهٔ کوهی بهمین نام در شمال شرقی ری باستان و بسیار قدیمی؛ گویا ظاهراً پس از پایان یافتن دورهٔ آتش فشانی قلّهٔ دماوند، اولین شهر و آبادی در آنحدود بوجود آمد، درافسانه‌های باستانی آنرا به نخستین خدیو ایران و سرپادشاهان کیومرث منسوب دانسته‌اند، چنانکه در تاریخ بلعمی در حدیث کیومرث مذکور آمده:

۵ «نخستین پادشاه اندرجهان او بود... با فرزندان خویش بکوه دماوند آمدند، و آنجا قرار گرفتند و بسیار شدند... و آنجا شهرها و مأویها کردند...[۱]»

در قدمت آن در احوال بیوراسب اشارت رفته:

«... جمشید به‌طبرستان بود به‌دماوند...[۲]»

صاحب تاریخ جهان‌آرا نوشته:

۱۰ «کیومرث بن لاود... اصطخر فارس ودماوند وبلخ از منشآت اوست...[۳]»

کنت‌دوگوبینو درقدمت این آبادی گفته:

«[دماوند] این بلدهٔ کوچك که مسلماً یکی از قدیمترین شهرهای دنیاست، امروز درمیان دسته‌های انبوه درخت‌بید ... پنهان است...[۴]»

دماوند درقدیم یکی ازرستاقهای هفده‌گانهٔ ری‌بوده، و ابن‌فقیه درمختصر البلدان

۱۵ نقل کرده:

والریّ سبعة عشر رستاقا، ومنها الخُوَار ودنباوند و ویمة وشلنبة...[۵]»

اصطخری درذکر رستاقهای ری آورده:

«ومن رساتیقها المشهورة قصران الداخل والخارج... وبشاویه ودنباوند...[۶]»

---

(۱) تاریخ بلعمی، بتصحیح مرحوم بهار، ج ۱ ص ۱۱۳ س ماقبل آخر.

(۲) تاریخ بلعمی، بتصحیح مرحوم بهار، ج ۱ ص ۱۳۲ س ۱۶.

(۳) تاریخ جهان آرا، ص ۲۸، س ۲۱. نیز، رك: هفت‌اقلیم، ج ۳ ص ۸۵ س ۱۶.

(۴) تاریخ ایرانیان، کتاب اول ص ۴۰ س ۱۵.

(۵) مختصر کتاب‌البلدان، ص ۲۷۴ س ۱۶. نیز، رك: معجم‌البلدان، ج ۲ ص ۸۹۶ س ۲۰.

(۶) المسالك، ص ۱۲۳ س ۹.

سخن ابن‌حوقل نیز درذکر رساتیق ری باتقریبی مشابه گفته اصطخری‌است، لکن ازدماوند بصورت «دنبا» یادکرده است[۱].

مقدسی آنرا بشکل دُمَّاوند نوشته، بدینقرار:

«...ومن النواحی: قمّ، دُمَّاوَنْد، شهرزور...[۲]»

۵ دماوند ـ چنانکه گذشت ـ نام رستاقی بوده شامل چندین آبادی، ودوشهرعمده داشته بنام ویمه وشلنبه، که رودی بنام هبر آن دورا ازهم جدامی‌ساخته، وابودلف در الرّسالة الثانیه ذکر کرده:

«... ودنباوند مدینتان تعرف احداهما بویمة والاخری بشلمبة ... ویخرج من بین المدینتین واد یقال له وادی الهبر (نخ: الهیر)...[۳]»

۱۰ درحدودالعالم درج افتاده:

«... ویمة، شلنبه ـ دوشهرست ازحدود کوه دنباوند...[۴]»

دریکی ازدونسخهٔ خطی احسن التقاسیم، که نسخهٔ مطبوع براساس آن دوفراهم آمده چنین نوشته شد:

«دمـاوند رستاق واسع علی طریق طبرستان فی وسط الجبال اسم مدینته ...

۱۵ (ویمة) وبه منابر وهی بلدالجوز والفواکه...[۵]»

سمعانی درالانساب نام آنرابصورت دباوندودنباوند آورده[۶]، ویاقوت نیزدرمعجم‌البلدان چندبار ازاین ناحیه یادکرده، که پاره‌ای ازیك مورد آن درذیل درج می‌افتد:

دُبَاوَنْد...ویقال دُنْباوند ایضاً بنون قبل الباء، ویقال دماوند بالمیم ایضاً کورة

(۱) صورة‌الارض، ص ۳۲۲ س ۱۱.

(۲) احسن التقاسیم، ص ۳۸۶ س ۲.

(۳) الرسالة‌الثانیه، ص ۳۳ س ۱۵.

(۴) حدودالعالم، ص ۱۴۷ س ۳.

(۵) احسن التقاسیم، ص۳۹۲ ذیل‌صفحه س ۸.

(۶) الانساب سمعانی، ورق ۲۲۱ ص ۱ س ۲۵، وورق ۲۲۹ ص ۲ س۲۸.

من کور الرّی بینها و بین طبرستان، فیها فواکه و بساتین وعدّة قری عامرة وعیون کثیرة وهی بین الجبال...[۱]»

آشوریان که پیش از روی کار آمدن دولت ماد بر مغرب ایران دست داشتند حدود دماوند را آخر دنیا می‌پنداشتند ، در تاریخ ایران باستان نوشته شده :

۵ «... یکی از سر کردگان آسوری از ماد گذشته تا بیکنی (Bikni) یا کوه لاجورد (دماوند کنونی) راند. آسوریها اینجارا آخر دنیا پنداشتند...[۲]»

این جریان مربوط به حدود ۷۴۴ قبل از میلاد است.

از قدیم در نواحی دماوند و کوه آن علاوه بر چشمه‌های آب معدنی معادن دیگر نیز می‌شناخته‌اند ، در تاریخ ایران باستان ذکر لاجورد آن بعهد هخامنشیان بچشم ۱۰ می‌خورد[۳].

ابودلف در الرسالة الثانیة، و یاقوت بنقل از وی در معجم البلدان از معادن سنگ سرمه (انتیمون) و مُرْتَك (کف نقره) وسرب و زاج واقع در نزدیکی کوه دماوند بدین شرح یاد کرده‌اند :

«... وبالقرب من هذا الجبل معدن الکحل الرازی والمُرْتَك والأسْرُبْ والزّاج[۴].»

۱۵ بعهد باستان در حدود کرمان ذکر کوه دماوند دیگری در منابع درج آمده ، و بنقل ابن فقیه بنزدیکی شهر «خُواش»[۵] و در هفت فرسنگی آن، و بقول یاقوت بنقل از ابن

---

(۱) معجم البلدان ، ج ۲ ص ۵۴۴ س ۲۰ ، نیز رك : ص ۶۰۶ - ۶۰۹.

(۲) ایران باستان ، ج ۱ ص ۱۷۰ س ۶.

(۳) ایران باستان ، ج ۲ ص ۱۵۱۱ س ۶.

(۴) الرسالة الثانیه، ص۳۵ س ۱۴ ، ترجمهٔ فارسی آن بنام «سفرنامهٔ ابودلف در ایران» ص ۷۹ س ۷ ؛ معجم البلدان ، ج ۲ ص۶۰۸ س ۱۷.

(۵) مختصر کتاب البلدان ، ص ۲۰۶ س۱۰.

فقیه درحوالی «حواشیر»[۱] واقع بوده ، و زکریـای قزوینی نیز آنـرا درشرح شهر دَمِنْدان از ابن‌فقیه نقل کرده است[۲].

درکتاب الذّخائر والتحَف ازمؤلفات قـرن پنجم هجری مـذکور است که ، چون‌خالدبن‌برمک طبرستان ودماوند را بسال۱۴۳[۳]بگشود وبراصفهبد ظفریافت،در آنجا مالی بیکران و کمربندها وشمشیرهای مزیّن بدرّ ویاقوت وزمرّد بیافت که از کثرت ونفاست بقیمت درنمی‌آید، واشارت رفته‌که این نفائس از آن آل‌ساسان‌بوده است،که درفرار ازعراق بمرو (درشکست از اعراب) درآن مواضع بودیعت نهاده بوده‌اند[۴]. این نیز دلیلی دیگراست‌که یزدگرد سوم چنانکه در ص۱۱۴ مجلد حاضر مذکور افتاد ازراه ری بخراسان رفت.

دوریست (ب ـ ۳) :

این‌دیه همان درشت‌کنونی است،که دراین عصر به‌طهران اتصال یافته‌است، درکتاب النقض عبدالجلیل ذکردوریست بدین شرح آمده است :

«... درهرهفته‌نظام‌الملك ازشهرری‌بدوریست رفتی وازخواجه جعفر[۵]استماع کردی[۶]...»

یاقوت درشرح دوریست چنین آورده :

«دوریست بضمّ الدّال و سکون الواو و الرّاء ایضاً یلتقی فیه ساکنان ثُمَّ یاءٌ مفتوحة وسین‌مهملة ساکنة وتاءٌ مثنّاة من فَوْقها من‌قری‌الری، ینسب‌الیها عبدالله بن جعفربن محمد... الدُّوریستی...[۷]»

(۱) معجم‌البلدان ، ج ۲ ص ۶۰۰ س ۱۵.

(۲) آثارالبلاد ، ص ۱۹۲ س ۱۸.

(۳) این واقعه چنانکه در ذکر استوناوند ص ۴۸۵ مجلد حاضر گذشت، بسال ۱۴۱ هجری رخ داد .

(۴) الذخائروالتحف ، طبع کویت ، ص ۱۷۶ س ۴ رقم ۲۲۲.

(۵) جهةوقوف به‌احوال وی ، رك: مجلدحاضر، ص ۲۹۴ .

(۶) کتاب‌النقض ، ص ۱۰۸ س آخر .

(۷) معجم‌البلدان ، ج ۲ ص ۶۲۱ س۵ .

درانطباق دوریست به درشت فعلی در کتب رجال شیعه همانند ریاض‌العلماء و روضات‌الجنات وهدیة‌الاحباب وغیرها دراحوال بزرگان دوریست اشاراتی بچشم می‌خورد، درکتاب اخیر درذیل الدوریستی درج آمده:

«شیخ ثقه... جعفربن محمدبن احمدبن العباس درشتی رازی ازاکابر علمای امامیه ومعاصر شیخ طوسی‌است...[1]»

ودرآن دوریستی ، درشتی تلقی‌گردیده است.

دوریست‌را «طرشت» نیز گفته‌اند که منسوب‌بدان طرشتی می‌شود، واین‌نسبت درکتیبهٔ ضریح امامزاده سید نصرالدین (ناصرالدین) بازمانده از سال ۹۹۳ دیده می‌شود. دانشمند محترم آقای مصطفوی درمقالتی که درباب بقعهٔ امامزاده سیدنصر-الدین واقع درضلع غربی خیابان خیام طهران نوشته‌اند، چنین ذکر کرده‌اند:

«[قدیمترین تاریخ آن] در کتیبه‌ای که روی قطعهٔ طویل چوب بخط ثلث‌بطور برجسته نوشته وبالای پنجرهٔ آهنین درپشت ضلع شمالی ضریح نصب‌است... چنین است... بعمل استاد قطب‌الدین بن سیف «طرشتی» فی‌سنة ثلث وتسعین وتسعمائه[2].»

امین‌احمد رازی نیزدرهفت اقلیم درذکرشاه قاسم‌بن شاه قوام‌الدین ازسادات نوربخشیه گفته :

«بعد ازقضیهٔ والد خود درطرشت رحل اقامت افکنده...[3]»

دولاب (ج ـ ۳) :

تلفظ این کلمه بشرحی که درقول یاقوت بیاید ، بفتح حرف نخستین‌است، لکن بیشتر محدثان بضم تلفظ کرده‌اند . دولاب که درسابق درجنوب شرقی طهران واقع‌بوده وبدین عهد بدان اتصال یافته، ازدیه‌های قدیمی ری‌است . درتاریخ بیهقی درذکر ورود محمود غزنوی بری‌آمده :

«... چون بری رسیدند امیرمحمود بدولاب فرود آمد، برراه طبرستان‌نزدیک شهر...[4]»

---

(۱) هدیة‌الاحباب، ص۱۳۶ س۷ . نیز.رك: یادداشتهای قزوینی ، ج۵ص۲۹۱س۱۱.
(۲) اطلاعات ماهانه ، ج ۴ (سال ۴) شمارهٔ ۴۵ (۹) آذرماه ۱۳۳۰ ص ۳ سطر نه.
(۳) هفت‌اقلیم ، ج ۳ ص ۴۶ س ۱۹ .
(۴) تاریخ بیهقی ، ص ۱۳۴ س ۷.

سمعانی درالانساب گفته :

«الدوّلابی ... جماعة ینسبون الی قریة من‌قری الری یقال لها الدولاب[1].»

در راحة‌الصدور دراحوال سلطان ارسلان‌بن طغرل ذکرگردیده :

«... روزچهارشنبه یازدهم جمادی‌الاولی [سنة ۵۶۱] سلطان عالم ازشهر ری بیرون‌آمذ وبسر دولاب فروذآمذ[2]...»

ونیز «... سلطان برسردولاب همچنان مقیم می‌بوذ...[3]»

دراین کتاب درموارد دیگر نیز ذکردولاب بچشم می‌خورد[4].

ابن‌اسفندیار درشرح سلطنت منوچهر پیشدادی درتاریخ طبرستان آورده :

«... افراسیاب آنجاکه دولاب وطهران است لشکرگاه کرد...[5]»

ظهیرالدین مرعشی نیز این قول‌را درتاریخ طبرستان نقل کرده‌است[6]. یاقوت درمعجم‌البلدان آورده:

«دَوْلاب بفتح اوّله‌و آخره‌باءٌ موحدة، واکثرالمحدثین‌یروونه بالضم، وقدروی بالفتح، وهو فی‌عدة مواضع منها.. دَوْلاب من قری الری ینسب الیها قاسم الرازی من قدماء مشایخ الرّی، قدم مکة ومات‌بها...[7]»

قول وی درالمشترك نیز باتقریبی مشابه گفتهٔ بالاست[8].

ازشاعران ری قوامی رازی ازگویندگان نیمهٔ اول قرن ششم[9] ازدولاب ری بدینگونه یادکرده است :

(۱) الانساب ، ورق ۲۳۳ ص الف س ۲۶ ببعد .

(۲) راحة‌الصدور ، ص ۲۹۲ س ۲۰.

(۳) راحة‌الصدور ، ص ۲۹۳ س ۱۷.

(۴) راحة‌الصدور ، ص ۳۴۰ س ۱۲ ، ص ۳۴۲ س ۲.

(۵) تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار ، ج ۱ س ۶۱ س ۳.

(۶) تاریخ طبرستان مرعشی ، ص ۱۵ س ۱۱ ببعد .

(۷) معجم‌البلدان ، ج ۲ ص ۶۲۲ س ۶.

(۸) المشترك، ص ۱۸۵ س۱۲.

(۹) مجلد حاضر، ص۳۴۲.

چه داری از پس پیری امید برنائی ؟!   ورای قصران ای دوست کی بود دولاب ؟![۱]

که بموجب آن دولاب جزء قصران (انتهای قصران فوقانی) محسوب می‌شد، (پهنهٔ قصران بشرحی که درجای خود بیاید تا نزدیکیهای کوه ری ادامه داشت). نام دولاب در نزهة‌القلوب نیز درج آمده است[۲]. این دیه گویا بعهد صفویان آبادیی وسیع وبزرگ بوده‌است، چون امین احمد رازی در ذکر ابوبشر محمد بن احمد بن حمّاد دولابی[۳] آنجا را چنین توصیف می کند :

«...دولاب قریه‌ای است از اعمال ری متصل به‌طهران، والحال شهرری عبارت از آنست[۴]..»

مرحوم عباس اقبال دروجه تسمیهٔ دولاب چنین گفته :

«دولاب لغتی است فارسی ومرکب، ودرقدیم یك عده از آبادیهایی راکه بـا «دول» یعنی «دلو» مشروب وسیراب می‌شده باین اسم خوانده بوده‌اند، ودرممـالك اسلامی چند قریه بهمین اسم معروف بوده ...[۵]»

مؤید این قول است اینکه درحدودالعالم دروصف شهر «بزده» ازشهرهای ماوراء‌النهر آمده : «آبشان ازچاهها ودولابهاست[۶].»

درسوی شمال‌غربی شهرری ، درجنب دزرشکان دروازهٔ بوده‌است بنام دروازهٔ دولاب (د-۱ نقشهٔ ری) که بیانش درمجلد اول کتاب حاضر، ص۲۴۰ گذشت، واز آنجا ازراه دولاب بطبرستان می‌رفته‌اند .

درقدیم درکشورهای اسلامی آبـادیهایی متعدد بنام دولاب وجود داشته ،که نامشان درمنابع مذکور درفوق وجز آنها[۷] بچشم می خورد.

(۱) دیوان قوامی، ص۸۹ س آخر.

(۲) نزهة‌القلوب ، مقالهٔ ثالثه ص ۵۳ س ۱۳ ببعد .

(۳) مجلد حاضر ، ص ۳۴۷ .

(۴) هفت‌اقلیم ، ج ۳ ص ۱۹ س ۱۶ .

(۵) مجلهٔ یادگار ، سال اول ، شمارهٔ دوم ، مهرماه سال ۱۳۲۳ ص ۱۵ س۶ ببعد.

(۶) حدودالعالم ، ص ۱۰۸ س ماقبل‌آخر .

(۷) ازجمله: احسن‌التقاسیم، ص۳۵۵ س۵؛ حدودالعالم ، ص۱۴۹ س ۱۰، وص۱۵۰ س ۴ ؛ تاریخ یزد جعفری ، ص ۱۵۱ س ۱ ببعد .

دولت‌آباد (ج ـ ۳):

نام‌دولت آباد در نزهة‌القلوب‌در ردیف‌دیه‌های‌غار‌از نواحی‌ری‌چنین‌درج افتاده است :

«چهارم‌ناحیت غاراست... ودر او چهل‌پاره دیه‌است، طهران...وفیروزبهرام و دولت آباد ازمعظم قرای آن ناحیت است...[۱]» ۵

این‌قریه‌ظاهراً همان دولت آباداست که‌درفاصله‌راه‌طهران بشهرری واقع‌است.

ده‌خاتون (ظ : د، هـ ـ ۵) :

نام این قریه درنزهة‌القلوب درذکر آبادیهای واقع درمسیر راه‌خراسان درج افتاده، که ازآنجا تامشهد پنج‌فرسنگ، واز آنجا تاشهر ری سه‌فرسنگ بوده‌است[۲].

ده‌خیر (ج ـ ۴) : ۱۰

ذکر آن درحرف «خ» گذشت.

دهك (ظ : درمغرب) :

نام این دیه‌را سمعانی[۳]ویاقوت[۴] بفتح حرف اول ضبط کرده‌اند ، وبکسر نیز گفته‌اند، وچند تن‌از رواة ازجمله سَندی بن عَبْدَوَیه بدانجا منسوبند؛ یاقوت گفته :

«دَهَكُ بفتح اوله وثانیه قریة بالرّی. ینسب الیها قومٌ من‌الرواة، منهم علی‌بن ابراهیم الدّهکی،والسّندی‌بن عَبْدَوَیه الدهکی؛ یروی عن‌ابی اوُیَس... ووجدته بخطّ عبدالسلام البصری الدِهکی بکسر اوّله وفتح ثانیه .» ۱۵

درباب محل‌آن هیچگونه تصریحی درجایی بنظر نرسید، گویا ظاهراً می‌توان احتمال‌داد که نام بازاردهك‌نو درری[۵] ازنام‌آن‌ماخوذبوده‌است،مؤیداین احتمال‌است نسخه‌بدل‌دهك‌نو درمسالك‌اصطخری طبع۱۹۲۷صحیفهٔ۲۰۷ که‌بصورت‌دهك‌آمده، و آن بازار ظاهراً درشمال غربی ری واقع بوده‌است، وشهر ری‌را اماکنی که بنام دیه‌ ۲۰

(۱) نزهة‌القلوب ، مقالهٔ ثالثه ص ۵۴ .

(۲) نزهة‌القلوب، مقالهٔ ثالثه ص ۱۷۳ س۱۰.

(۳) الانساب ، ورق ۲۳۵ ص ۱ س ۹ .

(۴) معجم‌البلدان، ج ۲ ص ۶۳۴ س ۶.

(۵) مجلد اول کتاب حاضر، ص ۲۱۹ س ۳ .

های اطراف بوده زیاداست، چون دروازهٔ دولاب‌وشار ع‌سرورستهٔ‌نرمه[۱] وامثال اینها؛ وچون این‌اماکن درشهردرجهتی که‌آن دیه‌ها واقع‌بوده‌قرارداشته‌است، تواند بودکه دهك نیز درمغرب ری افتاده بوده، وبدین عهد نیز دردهستان شهریار که درمغرب و جنوب غربی ری‌باستان (الف، ب ـ ۴) واقع است دیهی بنام «دهك»[۲] وجود دارد، ۵ وبعید نمی‌نماید که همان دهك باستانی باشد. در باب اماکنی از ری که محتملاً نام آنها ازنام این‌دیه‌گرفته شده‌است به‌مجلد اول کتاب حـاضر: ص۲۱۱ محلهٔ ناهك و ص۲۱۹ بازار دهك‌نو، رجوع شود.

دیبران (و ـ ۲):

این‌دیه‌همان «دبیران»است که درصورة‌الارض بدین‌صورت‌درج آمده، وشرح ۱۰ آن درص ۵۳۴ مجلد حاضر گذشت.

دیرالجص یا دیر گجین یا دیر کردشیر (درجنوب):

دیر درفارسی بمعنی‌گنبد است[۳]، درالمعجم آمده است:

«منزلی کی ازطرف اصفهان برصوب ری‌هست وآنرا دیرگچین می‌خوانند، گنبدی مجصّص‌بوده است[۴].»

۱۵ این‌منزل رباط یاکاروانسرایی باگنبدی‌گجین بود، که آنرا دردومنزلی‌جنوب ری، در راه ری بقم درکویر جهت کاروانیان درنهایت استحکام باآجر وگچ ساخته بوده‌اند، چون آن حدود (نواحی سیاه‌کوه) مـأوای دزدان بوده است، وشرح‌آن بیاید. اصطخری وابن حوقل ومقدسی راه میان ری وقم را چهـارمنزل بدین تقریب ذکرکرده‌اند:

۲۰ «... من‌الرّی إلی دزه ... مرحلة ... ومن دزه الی دیرالجص مرحلة... ومن دیرالجص إلی‌کاج... ومن‌کاج إلی قم منزل...[۵]»

---

(۱) به‌مجلد اول‌کتاب حاضر، ذیل این‌نامها: ص۲۴۰ دروازهٔ دولاب، ص۲۳۱شارع سر، ص ۲۲۶ رستهٔ نرمه رجوع شود.

(۲) کتاب اسامی دهات‌کشور، ج ۱ ص۲۶۰ رقم ۳۶۹.

(۳) آنندراج، ج ۲ ص ۱۳۲ ستون ۳ س ۲۹.

(۴) المعجم، ص ۱۴۹ س ۱۱.

(۵) المسالك، ص ۱۳۴ س ۱۵ ببعد؛ صورة‌الارض، ص ۳۴۱ س ۲۵ ببعد، احسن التقاسیم، ص ۴۰۱ ذیل صفحه س ۱۰، و ص ۴۹۱ ذیل صفحه س۱.

از تاریخ قم چنین استنباط می‌شود که، آنجا که قمرود در جهت شمال‌شرقی قم در حدود مسیله‌و کویر بزمین فرومی‌رود نزدیکیهای دیر گچ بوده‌است؛ عبارت آن کتاب چنین است :

«وبعضی روایت کرده‌اند هم ازمردم قم، که آن آب که مستغنی بودند از آن ، وبدان احتیاج نداشتند ، ازرودخانه‌های قمرود وقارص‌وسناباد، می‌رفت تابیابانی که بنزدیك دیر گچ است... وآنجا سوراخی بزرگ است آن‌آب درآنجا می‌رود ، و نمی‌دانند که از آنجا بکجا می‌رود.[1]» ۵

مینورسکی ایران‌شناس معروف درتعلیقات خویش برالرسالة‌الثانیهٔ ابودلف، درتعیین مکان دیرالجصّ چنین نوشته :

«چون مرداب کنونی میان طهران و قم پیش ازقرن نوزدهم وجود نداشته ، جادهٔ آنجا بخطّ مستقیم بوده، ودرفاصلهٔ دوپنجم آن ازطرف ری، ودرست درسمت جنوبی آن خرابه‌های کاروانسرائی واقع درمیان دوتپه کشف شده است ، که گمان می‌رود محل «دیرالجص» باشد[2].» ۱۰

این‌نشانی باقول صاحب تاریخ قم قابل‌انطباق می‌نماید، وآن نقطه درجنوب ری‌قدیم وشمال شرقی‌قم واقع‌است. ازنشانیهای دیگرآنکه دردوسوی راه قدیم ری به‌قم دورشته‌کوه قرارداشته، یکی کرکس‌کوه درسمت چپ ؛ ودیگری سیاه‌کوه در سمت راست؛ وسیاه‌کوه جایگاه دزدان بوده است ؛ وازکرکس‌کوه تا دیرالجص چهارفرسنگ ، و از دیرتا سیاه‌کوه پنج فرسنگ ، و از سیاه‌کوه تاکرکس‌کوه نه فرسنگ، وازکرکس‌کوه تادزه هفت‌فرسنگ بوده‌است. اصطخری‌این مهم‌را چنین گفته است : ۱۵ ۲۰

«... الطریق من الرّی إلی اصبهان بین سیاه کوه وکَرْکَسْ‌کوه ـ وکرکس‌کوه عن‌یسار السائر، وسیاه‌کوه عن‌یمینه، وسیاه‌کوه ایضًا مأوی للصوص ـ لیس بها عمارة، ومن کرکس‌کوه إلی دیرالجصّ ۴ فراسخ، ومن دیرالجص إلی‌سیاه‌کوه ۵ فراسخ ،

---

(۱) تاریخ قم، ص ۴۷ س ۱۵.

(۱) سفرنامهٔ ابودلف (ترجمهٔ الرسالة‌الثانیه) ، ص ۱۳۲ س ۲۵.

و بین‌سیاکوه و کرکس کوه ۹ فراسخ علی دیرالجص ، و من کرکس کوه إلی دزه ۷ فراسخ[۱].»

گویا ظاهراً اینکه درپاره ازمنابع نظیرثمارالقلوب ثعالبی ازدزدان ومتواریان نواحی ری ذکری رفته[۲]، مراد همان لصوص سیاه کوه وحوالی دیرگچین بوده‌اند.

۵ سخن ابن‌حوقل نیز دراین باب باگفته اصطخری همانندگی کامل دارد، اما برخی نکات برآن افزوده شده‌است، وازآن جمله دروصف سیاه کوه‌گوید :

«وسیاه‌کویه جبلٌ اسود قبیح‌المنظر والمخبر...[۳]»

تعریف بنای دیرگچین :

توصیف این‌بنابیش وکم درمنابع متعدد درج آمده است، ازگفته اصطخری ۱۰ وابن حوقل چنین برمی‌آیدکه دیرگچین بصورت کاروانسرائی، با آجر وگچ بنیان یافته بود، که دیده‌بان شاهی جهت حفظ جان ومال‌مسافران‌در آن اقامت داشتند. آنجا منزلگاهی جهت مسافران، وفاقد درخت وکشتزار، ودارای چاه‌آب شوری بود. آب آن بکارآشامیدن‌نمی‌آمد، وجهت‌شرب‌درخارج‌بنا دوبرکه وجود داشت که‌آب‌باران درآنجاگردمی‌آمد، کویرآنجارا ازدوسو درمیان‌داشت. عبارت آن دو کتاب بتقریب ۱۵ چنین است :

«دیرُالجصّ رباطٌ من جصّ وآجر، یسکنه بذرقة السلطان ؛ وهومنزل للمارّة ؛ ولیس به زرعٌ ولا شجرٌ ، وفیه بئرٌ مالحٌ الماء لایُشرب، وماؤهم من‌المطر فی‌حوضین خارجین من هذالدیر؛ والمفازة تحیط به من کلا الجانبین.[۴]»

مقدسی نیز شرحی دراین‌باب بیان داشته، وبموجب آن‌هریك ازآجرهای این ۲۰ بنا برابر خشت خامی بزرگ بود . پهنه‌ای وسیع وقابل استفاده ومفید ، و درهایی

(۱) المسالك اصطخری، ص ۱۳۵ س ۶ ؛ ترجمهٔ فارسی‌آن ، ص ۱۸۷ س ۳ .

(۲) ثمارالقلوب درچند مورد ، ازجمله ص ۲۳۸ ، ۲۳۹ .

(۳) صورةالارض ، ص ۳۴۲ س ۱۷ ببعد . نیزدراین باب باحسن‌التقاسیم، ص ۴۹۰ رجوع شود .

(۴) المسالك، ص۱۳۴ س۱۷، ترجمهٔ فارسی‌المسالك، ص۱۸۶ س۹، که دراین‌مورد متن عربی بتلخیص ترجمه گردیده است ؛ صورةالارض ، ص ۳۴۲ س ۱ .

آهنین داشت؛ وبردر رباط خواربار فروشی نشسته بود. درخارج بنا حوضهای مدوّری ساخته بودند که آب باران در آن جمع می‌شد، وبدان عهد خلل و شکستگی بدان بنا راه یافته بود، قول وی دراحسن التقاسیم چنین است :

«دیرُالجص، وهومن آجر، کلُّ اجرّة مثل اللبنة العظیمة؛ واسع کثیرالمرافق، علیه ابوابٌ حدیدٌ؛ وعلی بابه بقّال مقیم. وحیاضُ الماء خارجٌ منه مدوّرةٌ یجتمع فیها ماءُ المطر، غیرانی رأیته شعثا.[۱]» ۵

ابودلف را نیز در الرسالةالثانیه در توصیف این دیر بیانی است که اگرخیال پردازیهای وی‌را درآن مدخلی نباشد، عظمت این‌دیررا روشن‌تروبهتر نشان می‌دهد، وی نوشته: قلعتی عظیم با بنائی شکوهمند درمیان کویرساخته شده که ازبناهای مردم عاد(مردمی شبیه یا از بقایای قوم عاد) است ، و برجهایی سخت رفیع و بزرگ و باروبی پهن و بلند دارد ، که ازآجرهایی بزرگ ساخته شده است ؛ و در داخل بارو بناها وخانه‌ها وسقف‌های ضربی پی افکنده‌شده است، وپهناوری صحن قلعه دوجریب یا بیشتراست؛ وبرستونی ازآن نوشته‌اند : هریك ازآجرهای این‌قصر باقیمتی برابر یك درهم و دوثلث درهم وسه‌رطل نان ویك دانگ ادویه ویك صراحی شراب ناب بکار رفته‌است، وهرکه باور ندارد سرخود را بهرکنی‌ازبناکه خواهد بکوبد[۲]. این حصن دیرگچین‌است، وبگردآن آبگیرهایی‌پهن وبزرگ درسنگ‌حفر کرده‌اند، قول وی چنین است: ۱۰ ۱۵

«فی وسط هذه‌المفازة [بین‌قم والری] حصنٌ عظیمٌ عادیٌّ هائلُ البناء، له‌ابرجةٌ مفرطةُ الکبر والعلوّ ، وسوره عریضٌ عالٍ مبنیٌّ بالاجرالکبار؛ وداخله ابنیة [و] آزاج و عقود ؛ ویکون تقدیرُ صحنه جریبین مساحة اواکثر؛ و علی بعض اساطینه مکتوبٌ : تقوم الاجرة من آجر هذاالقصر بدرهم وثلثی وثلثة أرطال خبز ودانق توابل ۲۰

---

(۱) احسن‌التقاسیم ، ص ۴۹۱ س ۱ .

(۲) سربردیوار، یاسنگ ، یاخشت کوبیدن کنایه ازغیظ‌خویش را تشفی نبخشیدنست؛ ازنوع : «موتوابغیظکم». در رباعیی منسوب بمولاناآمده: وانکس‌که قبولست ، چه‌رومی‌وچه زنگ تسلیم و رضا باید ، ورنی‌سروسنگ (کلیات‌شمس، ج۸ ص۱۸۱رباعی۱۰۷۲). حافظ درغزلی‌سروده: سرتسلیم‌من‌وخشت‌درمیکده‌ها مدعی گرنکندفهم سخن گو سروخشت(دیوان حافظ، باهتمام محمدقزوینی ، ص ۵۶ س ۴).

وقنینته خمرصاف ؛ فمن صدّق بذلك ، و الاّ فلینطح رأسه بای ارکانه شاء ؛ و هـذا الحصن یعرف بدیر کچین، و حوله صهاریجٌ منقورة فی الحجارة واسعةٌ عظیمةٌ[1].»

بنیان‌گذار این دیر کیست ؟ :

نام این دیر بنابنقل پاره‌ای ازمنابع «دیر کردشیر» است، وبناء آنرا به‌اردشیر ابن بابك نسبت می‌دهند، قزوینی در آثار البلاد گفته :

«دیرُ کردشیرفی وسط مفازة معطشة مهلکة بین‌الرّی والقمّ . لولا هذا الدیر لم یتیسّر قطعها. بناها اردشیر بن بابك...[2]»

در تاریخ قم بروایتی بناء آن بـه انوشیروان نسبت داده شده ، و چنین ذکر گردیده :

«... چنین گویند که : در کتاب سیرملوك عجم مسطوراست که ملك‌روم قومی از عمالقه ازبقایای قوم‌عاد پیش کسری انوشیروان فرستاد، وایشان‌را جثّه‌های‌بزرگ وقامتهای‌بلند بود، چنانچ بعضی مردم که ایشان را خلقی‌عظیم می‌باشد تشبیه ایشان‌به قوم‌عادمی کنند، ومی گویند که: مردم‌عادی‌اند. چون آن طایفهٔ عمالقه پیش‌انوشیروان آمدند، بردست ایشان دیرجصّ را درراه قم بنانهاد؛ وگویند که : این‌دیر پیشتر ازاین زمان بزمانی بعید بنانهاده‌اند...[3]»

می‌توان چنین پنداشت که بناء دیرمتعلق بزمانهای خیلی قدیم‌تر بوده ، وبعهد این دوپادشاه تجدید عمارت یافته است.

این دیر رابعهداسلامی نیزچندتن از بزرگان موردتعمیرقرارداده‌اند، واز آن‌جمله معین‌الدین‌مختصّ‌الملوك ابو نصراحمدکاشی‌وزیرسلطان سنجراست؛ درنسائم‌الاسحار دراحوال وی ذکرشده :

«... واز مشاهیر ابواب‌البرّآن و زیر رباط قهرود است، و رباط احمدآباد،

(۱) الرسالة‌الثانیه، ص۳۰ س ماقبل‌آخر؛ ترجمهٔ فارسی‌آن، ص۷۲ س۱. این‌مطالب را یاقوت درمعجم‌البلدان، ج۲ ص۶۹۰ ازابودلف نقل‌کرده، وقزوینی نیز در آثارالبلاد، ص ۳۷۱ س ۱۹ این عبارات را با اندك تغییری بدون‌ذکر ماخذ نقل ، آورده است.

(۲) آثارالبلاد ، ص ۳۷۱ س ۱۸.

(۳) تاریخ قم ، ص ۲۶ س ۷.

ورباط دیر گچین، واصلاح راه وشارع دیر گچین که میان ری وقم است بگچ وسنگ، ودیه کاج که ملک ابو العباس ضبّی بوده، وزیر معین الدین ازورثهٔ نظام الملک خریده بدان وقف کرد...[۱]»

حرف «ر»

راشدة شنست : ۵

نام این دیه در احوال موفق الدین حسن بن محمد خواجهٔ آبی رازی درج آمده، که در آنجا مقیم بوده، وذکرش بجای خویش برفت[۲].

ظاهراً شنشت - که بجای خویش بیاید - همین شنست است. شنشت دیهی همچند شهری بوده، وگویا راشدة از نواحی آن بوده است. نام دیهی بصورت راشته در فرهنگ آبادیهای ایران درج است، که از توابع طهران است.[۳] ۱۰

رام‌فیروز (ب - ۳) :

رام‌فیروز نام دیگر فیروز بهرام است، ودرحرف «فا» بیاید.

رباط خمارتکین (در جنوب شرقی) :

نام این محل درنزهة القلوب بدین صورت ثبت افتاده:

«... از ری تا ورامین شش فرسنگ، ازورامین تا «رباط خمارتکین» شش فرسنگ، ازو تاخوار ری معروف به‌محلّهٔ باغ شش فرسنگ.[۴]» ۱۵

رنبویه (ج، د - ۴*) :

رنبویه نام دیگر ارنبویه است، که بجای خویش درص ۴۸۲ مجلد حاضردرج آمده است؛ یاقوت درباب رنبویه گفته :

«رَنْبُوِیَه بفتح اوّله وسکون ثانیه ثم باءٌ موحدةٌ وبعدالواو یاءٌ مثنّاة من تحت مفتوحة، وهی قریة قرب الرّی، بهامات علی بن حمزة الکسائی النحوی ومحمدبن حسن الشیبانی صاحب ابی حنیفة فدفنابها...[۵]» ۲۰

---

(۱) نسائم الاسحار، ص ۶۸ س ۱.
(۲) مجلد حاضر، ص ۲۹۸.
(۳) فرهنگ آبادیهای ایران، ص ۲۲۱ رقم ۶۹.
(۴) نزهة لقلوب، مقالهٔ ثالثه ص ۱۷۳ س ۱۳.
(۵) معجم البلدان، ج ۲ ص ۸۲۴ س ۲۰.

روده (درجنوب غربی) :

قدامة‌بن جعفر و ابن‌خرداذبه در بیان فواصل آبادیهای میان ری و همدان نام آنرا ذکر کرده‌اند[1]. بلاذری درفتوح‌البلدان درواقعهٔ فتح ری نقل کرده، که عمروبن معدی‌کرب زبیدی بهنگام بازگشت ازغزاء ری‌درگذشت، ودرکرمانشاهان ری‌بالای روده وبوسنه مدفون‌گردید ، بدین شرح :

«قال[بکربن الهیثم] : وکان عمروبن معدی کَرِب الزّبیدی غزا الرّی، اوّلَ ما غُزِیت، فلمّا انصرف توفی، فدفن‌فوق روذةوبوسنة بموضع یسمّی کرمانشاهان...[2]»

درحدودالعالم ازروده بوصف شهرك یادگردیده، بدین صورت :

«ساوه، آوه، بوسنه، روده ـ شهرکهایی‌اند انبوه وآبادان وبا نعمت بسیار و خرّم [و] هوای درست وراه حجاج خراسان.[3]»

بموجب این‌قول روده درسرراه حجاج واقع بوده‌است؛ وبرطبق‌گفتهٔ‌مقدسی دراحسن‌التقاسیم این‌آبادی سه‌منزل ازساوه فاصله داشته است، بدین‌قرار:

«وتاخذ من‌الری... ثم الی ساوة مرحلة ، ثم الی سُوتَقین مرحلة ، ثم الی المَصْدَقَان مرحلة، ثم الی الرُّوذَة مرحلة ...[4]»

حارث‌بن مسلم رودی رازی ازاین دیه بوده است.

یاقوت درمعجم‌البلدان‌گفته :

«روذه بضمّ‌اوّله وسکون ثانیه وذال معجمة واخره‌هاءٌ، محلّةٌ بِالرّی، و روذه ایضاً قریة بِالرّی، قالوا: وبروذه‌مات عمروبن معدی‌کرب منصرفاً‌عن‌الرّی...قالوا: ودفن فی‌موضع یقال له‌کرمانشاه... والمتواترعن العلماء انّه مات فی‌الطریق‌ودفن بروذه علی قارعة الطریق، وقد نسب الی هذالقریة الحارث‌بن مسلم...[5]»

(۱) الخراج قدامة بن‌جعفر، ضمیمهٔ‌المسالك ابن‌خرداذبه ، ص ۲۰۰ س۹؛ المسالك ابن‌خرداذبه، ص ۲۲ س۱.

(۲) فتوح‌البلدان ، ص ۳۲۰ س ۱۱.

(۳) حدودالعالم ، ص ۱۴۲ س ۱۵.

(۴) احسن‌التقاسیم ، ص۴۰۰ س ماقبل آخر.

(۵) معجم‌البلدان ، ج ۲ص۸۳۳ س۷.

وی درالمشترك نیز بتلخیص ازاین دیه یادکرده است[۱].

حرف «ز»

زامین (ج ـ ۵ *) :

بنقل یاقوت درمعجم‌البلدان‌زامین درنزدیکی ورامین قرارداشته، وی درشرح ورامین گفته : ۵

«ورامین... بلیدة من نواحی الرّی قرب زامین متجاورتین فی طریق القاصد من‌الری الی اصبهان...[۲]»

حرف «س»

ساوجبلاغ (الف، ب ـ ۳) :

این بخش که درشمال باختری ری قدیم واقع است، گویا در قدیم بنام‌دیگر خوانده می‌شده‌است،چون درمنابع باستانی ذکری‌ازساوجبلاغ بچشم نمی‌خورد، و ساوجبلاغ فعلی قسمتی ازدشتپی قدیم است، درنزهةالقلوب نام‌آن در مواردی درج آمده، ازجمله : ۱۰

«ساوجبلاغ ولایتی است که دراوان سلاجقه مال بری می‌داده، ودر عهدمغول سوا شده... ازاعظم قرای آنجا خراو ونجم‌آباد وسنقرآباد است.» ۱۵

صاحب‌نزهةالقلوب‌درذکر رودکرج محل‌آن‌را نیزنشان می‌دهد ، بدین‌قرار:

«آب کرهرود ازکوههای طالقان وقزوین برمی‌خیزد، ودر ولایت ساوجبلاغ چند نهر ازوبرمی‌دارند، و ولایت شهریار وری اکثر بدان رود مزروع است...[۳]»

قریهٔ بزرگ سنقرآباد[۴] هنوز بجای است[۵].

امین احمد نیز درهفت اقلیم آن‌را ذکرکرده است[۶]. ۲۰

(۱) المشترك ، ص ۲۱۳ س ۷.

(۲) معجم‌البلدان ، ج ۴ ص ۹۱۸ س ۱۴.

(۳) نزهةالقلوب ، مقالهٔ ثالثه ص۶۳ س ۱۴، وص ۲۲۰ س ۱۹.

(۴) سرزمینهای خلافت شرقی ، ص ۲۳۵ س ۱۳ ببعد.

(۵) کتاب اسامی دهات‌کشور ، ج ۱ ص ۲۵۸ رقم ۱۷۲.

(۶) هفت اقلیم ، نسخهٔ مطبوع، ج ۳ ص ۴ س ۱۰ ، نسخهٔ خطی مدرسهٔ سپهسالار، ص ۸۵۶س ۴.

ساوه (درمغرب) :

ساوه را بروزگار باستان گاه ازاعمال جبال بحساب می آوردند، ودیگرگاه به‌ری مُنْضَمّ می‌ساختند، اصطخری گفته :

«... وساوة ربما كانت من عمل الجبال، وربما كانت من عمل الرّى...[۱]»

۵ ابن‌حوقل آورده :

«... وساوه ربما ارتفعت فى اعمال الجبال، و ربما ضمّت إلى الرى...[۲]»

مقدسی ساوه را درشمار شهرهای تابع ری بدینگونه ذکر کرده‌است :

«... ولها من المدن آوَة، ساوَة، قزوين، ابهر، شلنبة، الخُوَار ...[۳]»

نام‌ساوه‌در کتاب الخراج[۴] قدامة‌بن‌جعفرو المسالك[۵] ابن‌خرداذ ازجغرافی‌دانان

۱۰ قرون اولیه اسلامی نیزدرج آمده. ساوه‌را تاری سه‌منزل فاصله بوده است،اصطخری نقل کرده :

«من الرّى الى قسطانة مرحلة، ومن قسطانة إلى مشكويه‌مرحلة، ومن‌مشكويه‌الى ساوة مرحلة ۹ فراسخ...[۶]»

قول ابن‌حوقل نیز دراین باب مشابه گفته اصطخری است[۷].

۱۵ ساوه که درفاصلهٔ میان‌ری وهمدان قرارداشته، درقرون‌پیشین انبوه وآبادان‌وبا نعمت بوده است، ومؤلف حدودالعالم گفته :

«ساوه ، آوه... شهرکهایی‌اند انبوه وآبادان وبا نعمت بسیاروخرم [و]هوای درست وراه حجّاج خراسان[۸]»

یاقوت ذکر کرده :

---

(۱) المسالك ، ص ۱۲۶ س ۶.

(۲) صورةالارض، ص ۳۲۵ س ۱۹ .

(۳) احسن التقاسيم ، ص ۳۸۶ س ۱.

(۴) الخراج، ضميمهٔ المسالك ابن‌خرداذبه، ص ۲۰۰ س ۱۲.

(۵) المسالك ابن خرداذبه، ص۲۲ س ۳.

(۶) المسالك ، ص ۱۲۶ س ۵.

(۷) صورةالارض، ص ۳۲۵ س۱۸.

(۸) حدودالعالم، ص ۱۴۲ س۱۵.

«ساوه... مدينة حسنة بين الرّی وهمذان فی وسط، بينهاوبين كل واحد من همذان والرّی ثلاثون فرسخاً...[۱]»

مردم ساوه پیش از رسمیت یافتن مذهب تشیع سنّی شافعی بوده‌اند، در کتاب النقض درج آمده :

«اگر بساوه بمذهب شافعی حکم کنند ، به‌ری بمذهب بوحنیفه حکم و فتوی کنند...[۲]» ۵

مردم ساوه را بااهل آوه در آن نزدیکی که شیعهٔ امامی بوده‌اند ، پیوسته برسر مذهب نزاع می‌شده‌است، درمعجم‌البلدان آمده :

«...فساوه سنية شافعية و آوه اهلها شيعة امامية، وبينهما نحوفرسخين و لايزال يقع بينهما عصبيّة...[۳]» ۱۰

ساوه راکتابخانه‌ای بس بزرگ بود که ظاهراً دردنیا نظیر نداشت ، وگویا در هجوم مغولان بدست آن قوم وحشی بسوخت، در کتاب النقض ذکر رفته :

«کتب‌شیعهٔ اصولیه ظاهروباهراست... باصفهان درکتب‌خانهٔ بزرگ، وبساوه درکتب‌خانهٔ بوطاهرخاتونی...[۴]»

یاقوت آورده : ۱۵

«...كان بها [ساوه] دار كتب لم يكن فی الدنيا اعظم منها. بلغنی انهم(التتّر) احرقوها...[۵]»

صنعت ساختن ظروف سفالین درساوه رواجی بسزاداشته، وپوپ در کتاب شاهکارهای هنرایران دراین‌باب اشاراتی دارد، بدین قرار:

«... ری‌رقیب بزرگ این‌شهر (کاشان) بود... ساوه‌هم دراین فن رقیبی‌بشمار می‌رفت ...[۶]» ۲۰

---

(۱) معجم‌البلدان ، ج ۳ ص ۲۴ س ۶.
(۲) النقض ، ص ۴۹۴ س ۵.
(۳) معجم‌البلدان ، ج ۳ ص ۲۴ س ۸.
(۴) النقض ، ص ۱۲ س ۸.
(۵) معجم‌البلدان ، ج ۳ ص ۲۴ س ۱۱.
(۶) شاهکارهای هنرایران ، اقتباس دکترخانلری، ص۸۱ س ۳ ستون‌راست ببعد .

ونیز: «بعضی ازظرفهایی که درساوه پیدا شده ، خصوصیات کار ری و کاشان را باهم جمع دارد (لوحهٔ ۹۷ ب). دراینجا طرح زیبائی بسبك مینیاتور ری دیده می‌شود، که شامل بعضی‌تزیینات غیرمعمول نیزهست. نقش شیربانی که شیردست وپا درازبی‌اعتنائی‌رابراه‌می‌بردخالی‌ازجنبهٔ فکاهی‌نیست. ترنج وحاشیه ورنگ‌اینجابیش ازشیوهٔ کاشان است... درساوه بقدری سفالینه‌های منقش بشکل جانوران یافت شده که گمان می‌رود نقش جانوران ازخصائص کارهنرمندان این شهر است...[۱]»

کاسهٔ نقش رنگارنگ ، ساوه (؟) قرن هفتم



عکس ازکتاب شاهکارهای هنر ایران، اقتباس دکتر خانلری (لوحهٔ ۹۷ب)

ساوه درهجوم قوم تاتار بکلی خراب‌گردید ، ومردم آن از دم تیغ بیدادآن قوم گذشتند، لکن پس از آن ازنوآباد شد وجمعیت پیدا کرد، یاقوت درباب این واقعه چنین گفته :

(۱) شاهکارهای هنر ایران، اقتباس دکترخانلری، ص ۸۳ س‌آخر ستون چپ ببعد.

«[سنة ۶۱۷] فجاءها التترالكفّار الترك، فخُبِرْتُ انّهم خرّبوها وقتلوا كلّ من فيها، ولم يتركوا احداً البتّةَ...[۱]»

درنزهةالقلوب نيزشرحی مفيد درباب ساوه و ناحيت‌ها و ديه‌های آن درج افتاده است[۲].

سبورقرج (د، ه، و ـ ۴، ۵) : ۵

سبورقرج يكی‌از رستاقهای ری باستان بوده، وشامل چندين ده آباد می‌شده است، درنزهةالقلوب مذكور است :

«... ناحيت سبورقرج ، ودر اونود پاره ديه است، قوهه وشندر وايوان كيف ازمعظم قرای آنجاست...[۳]»

۱۰ نام سبورقرج درفرمان سال ۹۶۱ شاه‌طهماسب نيز، درذكرمزرعۀابروهه درج آمده است .[۴]

ظاهراً سبورقرج همانست كه‌درمنابع‌باستانی‌تر تنها بصورت«قَرْج» ضبط افتاده، كه ذكر آن درحرف «ق» بجای خود بيايد.

سد (ظ : ج ـ ۴*) :

۱۵ اصطخری وابن‌حوقل نام‌اين آبادی رادرردیف ديه‌هائی ذكر كرده‌اند ، كه از شهرهای ويمه وشلنبه وخوار بزرگتر بوده است، اصطخری گفته :

«...وللری‌سوی‌هذه‌المدن (خوار،ويمه،شلنبه)قری‌تزيدفی‌الكبرعلی‌هذه‌المدن كثيراً، مثل سُدّ وورامين ...[۵]»

قول ابن‌حوقل نيزبتقريب مشابه گفته اصطخری است[۶].

---

(۱) معجم‌البلدان، ج ۳ ص۲۴ س۱۰.

(۲) نزهةالقلوب ، مقالۀ ثالثه ص ۶۳ س۲ .

(۳) نزهةالقلوب ، مقالۀ ثالثه ص ۵۳.

(۴) آستانۀ ری ، ص ۸۸ س۱۹. نيز: ص ۳۲ س ۵.

(۵) المسالك ، ص ۱۲۳ س۷.

(۶) صورةالارض ، ص ۳۲۲ س۶.

ظاهراً از نسخ مطبوع المسالك اصطخری، و نیز بیشتر نسخ خطی موجود از آن، شرحی درباب سدّ ساقط شده و افتاده است، چون یاقوت درمعجم‌البلدان قول اصطخری را در این باب بدین صورت نقل کرده است:

«قال الاصطخری : وبالرّی قریة تعرف بالسَّدّ، منها علی فرسخین ؛ یقال انّ مفاتیح بساتینها المعروفة اثناعشر الف مفتاح وکان یُذْبَح بهذه‌القریة کلّ یوم مائة و عشرون‌شاة ، واثنتاعشرة بقرة وثورٌ[۱].»

دخویه و دکترمحمد جابرحسینی مصحّحان نسخ‌المسالك نیز بدین سقط توجه و آن را بصورت نسخه بدل نقل کرده‌اند[۲]؛ که بموجب آن این آبادی عظمتی خاص داشته، و آن را ازشهر ری دو فرسنگ بیش فاصله نبوده است . مُحْتملاً این‌دیه در جنوب ری‌واقع، و به‌آبادیهای قَرْج یا سبورقَرْج که ذکرش گذشت‌نزدیك‌بوده است؛ مؤیداین‌احتمال آنکه یاقوت مغیرة‌بن‌یحیی بن‌مغیرة وَهْبَنی راسدّی خوانده‌است، و هم وی‌وهبن‌را ــ که بموجب‌این قول باید‌آن را ازدیه‌های‌منظم به‌سدّ پنداشت ، یعنی وهبن‌ازتوابع‌سد وسدازتوابع‌ری بوده ــ درشمار‌رستاق قَرَجْ ذکر کرده‌بدین‌صورت:

«وَهْبَن ... من‌رستاق القَرْج بالرّی؛ ینسب الیها مغیرةبن یحیی‌بن المغیرة السدّی الرازی الوهبنی...[۳]»

بدین موجب توان گفت وهبن‌گاه بحساب سدّ ودیگرگاه بشمار دیه‌های قرج بوده‌است؛ وچون قرج درسوی جنوب وجنوب‌غربی‌ری افتاده بوده، بناچار سدّ نیز درآن سو واقع بوده‌است .

سرخاباد :

نام این دیه درمعجم‌البلدان یاقوت چنین‌درج آمده :

«سَرْخَابَاذ من‌قری الرَّی معروفة...[۴]»

درتعریف این دیه هیچگونه شرح دیگری بنظر نرسید .

(۱) معجم‌البلدان، ج ۳ ص ۵۳ س ۱.

(۲) المسالك ، تصحیح دخویه، ص ۲۰۹ ، تصحیح دکترجابرحسینی ، ص۱۲۳.

(۳) معجم‌البلدان ، ج ۴ ص ۹۴۲ س ۱۰ .

(۴) معجم‌البلدان ، ج ۳ ص ۷۱ س ۱۸.

سر (ج ـ ۴*) :

در باب این مکان در مجلد اول کتاب حاضر صحائف ۲۳۲-۲۳۵ و۵۲۱، ۵۲۲ بحثی رفت ، وگفته آمد که سرّ نام دیه وناحیتی از نواحی ری بوده‌است ، که ظاهراً درسوی مشرق وجنوب شرقی آن‌افتاده بوده‌است، ودر یکی ازدو نسخت خطی احسن‌التقاسیم که نسخهٔ مطبوع باتکاء آن دوفراهم آمده درباب محل آن و هنر مردمش چنین درج‌آمده :

«وسُرُّ قريبة من المفازة عامرة، واكثرهم يبخسون الاكسيةالرفيعة والطيالسة الحسنة[۱].»

سلوقان (ب ـ۲) :

نام‌این‌دیه در تواریخ دراحوال‌سلطان غیاث‌الدین پسرسلطان‌محمد خوارزمشاه بچشم‌می‌خورد، که‌پس‌ازمرگ‌پدر بری آمد وبشاهی نشست؛وچون‌برادرش جلال‌الدین مینك‌برتی‌بدانجا رفت ازپیش وی بگریخت وبه‌سلوقان رفت[۲]. درسیرت‌جلال‌الدین درج‌آمده:

«... فلمّا اتاه (غیاثَ‌الدین) المنذرُ، رکب فرس النوبة الی‌قلعة سلوقان و دخل جلال‌الدین خیمته...[۳]»

در ترجمهٔ فارسی این کتاب ذکر گردیده :

«... ناگاه نفیرشنید، ازسرشتاب‌اسپ نوبت‌را سوارشده به‌قلعهٔ سلوقان‌رفت، جلال‌الدین به‌خیمهٔ او درآمد...[۴]»

امین‌احمد رازی درهفت‌اقلیم دروصف این دیه چنین نوشته :

«... همچنین کوهستانیست در دوفرسنگی، مشهور به کندوسلقان، که‌آن نیز از بسیاری‌آب روان و کثرت درختان ومیوه‌های الوان غیرت بوستان جنان تواند بود ؛

(۱) احسن‌التقاسیم ، ص ۳۹۲ ذیل صفحه س ۷ .
(۲) رك : مجلد حاضر ص ۲۱۲،۲۱۳.
(۳) سیرة جلال‌الدین ، ص ۱۷۸ س ۵.
(۴) ترجمهٔ فارسی سیرةالسلطان جلال‌الدین ، یاتاریخ شهاب الدین خرندزی ، ص ۱۲۹ س۱۲.

وازفواکهش امرود وشفتالو نوعی خوب می‌شود که همه کس را آرزوی آن‌می‌بود، که چون زبان همیشه در دهان داشته باشد...[۱]»

سن (ظ : ج ـ ۴) :

اصطخری سِنّ را ازرساتیق مشهور ری دانسته، وچنین گفته:

۵ «... ومن رساتیقها المشهورة ... بهزان والسِنّ وبشاویه...[۲]»

سمعانی درالانساب درذکرهشام‌بن عبیدالله رازی سِنّی[۳]، ازاین‌محل‌بوصف‌دیه نامی برده‌است[۴]. یاقوت درمعجم‌البلدان گفته :

«... والسِنُّ فی‌موضع من اعمال الرّی ، ینسب‌الیه ابراهیم بن عیسی السنّی الرازی ... وقد نسبوا الی سنّ الرّی ایضاً هشام‌بن عبدالله السنّی الرازی...[۵]»

۱۰ وی درالمشترك نیزهمین مطالب‌را ذکرکرده ، بااین تفاوت که سن‌راموضعی ازاعمال‌ری دانسته است[۶].

درهدیةالعارفین نیزدرنسبت هشام‌بن‌عبدالله‌ـ که همان‌عالم مذکور درفوق‌است‌ـ چنین ثبت افتاده:

«هشام‌بن عبدالله الرازی المازنی السنی‌الحنفی المتوفی سنة۲۰۱...[۷]»

۱۵ در باب محل سِنّ تصریحی در جایی بنظر نرسید ، لکن ظاهراً گویا می‌توان چنین‌احتمال داد که ازآبادیهای واقع درجنوب شرقی یامشرق ری بوده‌است، ووجه آن نخست اینکه درکتاب مختصرالبلدان ابن‌فقیه در تمام موارد ذکر «سنّ» نسخه

(۱) هفت‌اقلیم، نسخهٔ مطبوع ، ج۳ ص ۷ س۸، نسخهٔ خطی‌مدرسهٔ سپهسالار.ص۸۵۸.

(۲) المسالك اصطخری، ص۱۲۳س ۹.

(۳) برای وقوف به احوال وی ، رك : مجلد اول کتاب حاضر، ص ۲۶۱ -۲۶۳.

(۴) الانساب ، ورق ۳۱۵ ص ۲ س ۲۲ ببعد .

(۵) معجم‌البلدان ، ج ۳ ص ۱۶۹ س ۹.

(۶) المشترك ، ص ۲۵۸ س ۳ .

(۷) هدیةالعارفین ، ج ۲ ص ۵۰۸ .

بدل آن ، بصورت «سُنّ» درج آمده[۱]، وچون در آن پهنه آبادی بنام «سُنّ» درمنابع دیگر مورد استفاده بنظر نرسید، شاید بتوان گفت که این کلمه همان «سِنّ» مورد بحث است، واگر این احتمال رویی درصواب داشته باشد باید چنین تصور کرد که این دو آبادی هردو دریك سوی ری قرار داشته، وکاتبان متصرف گاه یکی و دیگرگاه دیگری را می‌نوشته‌اند، وچون «سِنّ» - بشرحی که درذکر آن گفته آمد - درمشرق وجنوب شرقی ری واقع بوده‌است، محل سن نیزدرهمان حدود بوده‌است . ۵

دو دیگر آنکه هشام بن عبیدالله رازی مقیم مشرق شهر ری که ظاهراً دروازهٔ خراسان آنجارا بنام وی باب هشام گفته‌اند[۲] چنانکه گذشت اهل سِنْ بوده، واین رسم را درقدیم سابقه‌ای فراوان است که چون مردم آبادیی بشهری درمی آمدند بنزدیکی همان دروازهٔ ورود راه آبادی خویش مسکن برمی گزیدند واقامت می کردند، واگر ۱۰ این مطلب در این مورد نیزصادق باشد باید محل «سن» را درمشرق ری دانست .

سونقین یاسوسنقین (درمغرب):

این محل درکتاب الخراج قدامة بن جعفر کاتب والمسالك ابن خرداذبه بصورت سوسنقین[۳]، ودراحسن التقاسیم در بیان مسافت میان ری و همدان بصورت سونقین[۴] درج آمده، که درفاصلهٔ ساوه بهمدان یك منزل پس ازساوه واقع بوده‌است. عبارت ۱۵ احسن التقاسیم چنین است:

«... ثم الی ساوة مرحلة، ثم الی سونقین مرحلة، ثم الی المصدقان[۵] مرحلة...»

سیدآباد :

این قریه ازبناهای سیّده شیرین زن فخرالدوله بوده است، یاقوت آورده:

(۱) مختصرالبلدان ، ص ۲۶۹ س ۱۵ و ذیل آن، ونیز چنین است درذکر شارع سر شهر ری، که نام آن ازنام قریه یارستاق سراقتباس شده(ج۱ کتاب حاضر، ص۲۳۴) وهمچنین درصحائف ۲۲۷، ۲۳۶، ۲۷۰ . کتاب مذکور.

(۲) مجلد اول کتاب حاضر ، ص ۲۳۹ و ۴۳۶ ، ۴۳۷.

(۳) الخراج، ضمیمهٔ المسالك ابن خرداذبه، ص ۲۰۰ س ۱۱ ببعد؛ المسالك ابن خرداذبه، ص ۲۲ س ۲.

(۴) احسن التقاسیم، ص ۴۰۰ س آخر.

(۵) نخ : المزدقان

«سیّد آباذ قصرٌ بالرّی وقریة من قراها، و کلاهما انشأتهما السیّدة شیرین بنت رستم الاصفهبد اُمُّ مجدالدولة بن فخر الدولة[1]».

ظاهراً گویا می‌توان چنین پنداشت که این قریه بادیه‌سعیدآباد کنونی (الف-۳، ۴) درنزدیکی فیروزبهرام ودرشمال غربی ری باستان قابل انطباق است، ودرطی ۵ زمان تحریف یافته.

مزرعهٔ سیدعبدالله ابیض (ب - ۴):

نام این مزرعه درفرمان سال ۹۶۱ شاه‌طهماسب، درضمن برشمردن موقوفه‌های آستانهٔ حضرت عبدالعظیم، چنین ذکرگردیده:

«مزرعهٔ سید عبدالله ابیض النصف، که میرغیاث‌الدین محمود میرکمال وقف ۱۰ نموده... ومزرعهٔ مذکوره دربلوك غار واقع است...[2]»

ظاهراً این مزرعه درحدود امامزاده عبدالله فعلی واقع بوده است.

سیرا (ظ: ب-۳):

مقدسی دراحسن التقاسیم درضمن برشمردن رساتیق ری ازاین مکان بدین صورت یادکرده:

۱۵ «... ومن الرساتیق قوسین... قَرجْ جنی سیرا فیروزرام.[3]»

درسابق درذکر «جی» اشارت رفت که ظاهراً «جنی» دراین مورد همان «جی» است که بدین‌صورت تحریف‌یافته، یاقوت درالمشترك جی وسیرا را ازاعمال‌قصران فوقانی دانسته و چنین گفته:

«... جیٌّ وسیرا قلعة حصینة من‌اعمال الرّی، من‌اعمال قصران الفوقانی.[4]»

۲۰ قصران - بشرحی که درجای خویش بیاید - برآبادیهای واقع درشمال ری اطلاق داشته، و آنچه در داخل دره‌های کوه توچال دماوند در درهٔ لواسان و رودبار

(۱) معجم‌البلدان، ج ۳ ص ۲۱۱ س ۳.
(۲) آستانهٔ ری، ص ۳۱ س ۱۳، وص ۸۸ س ۶.
(۳) احسن‌التقاسیم، ص ۳۸۶ س ۳.
(۴) المشترك، ص ۱۱۸ س ۳.

افتاده بوده قصران داخل، وبقیه که دردامنهٔ جنوبی سلسله کوه توچال تاحدود ری قرار داشته قصران خارج بوده است، نیمهٔ شمالی این بخش اخیرا که مشرف برنیمهٔ جنوبی است قصران فوقانی می گفته اند، وجیّ اکنون نیزدرهمین بخش بجای است؛ وظاهراً بقرینه قول مقدسی که سیرا را با جنی (ظ : جی) و فیروزرام واقع درهمان حدود باهم آورده ، وبگفتهٔ یاقوت که جی وسیرا هردو از اعمال قصران فوقانی هستند، می توان محل سیرا را نیز در همان نزدیکیها ، یعنی درحدود پهنهٔ جنوبی فرودگاه مهرآباد فعلی دانست؛ وبدین نکته نیزاشارت می رود که این مکان غیراز«سیرا»[1] واقع دردهستان ارنگه است .

سیروان (ظ : ب ـ ۴*) :

این قریه در نزدیکی شهرری، در مغرب یاجنوب غربی افتاده بوده ، ومهدی پسرمنصور دوانیقی در آن هنگام که بدستور پدر عازم دفع فتنهٔ خراسان گردید، بهنگام ورود به ری بدانجا درآمد وبناهایی بساخت، وهادی فرزند وی نیز بسال ۱۴۶ بدان دیه ازمادر بزاد، بلاذری درفتوح البلدان گفته :

«قال [جعفربن محمدالرازی] وکان المهدی فی اوّل مقدمه الرّی، نزل قریة یقال لها السیروان...[2]»

یاقوت درمعجم البلدان نوشته :

«... والسیروان ایضاً موضع قرب الرّی کان المهدی نزله فی حیوة المنصور حین وجّهه الی خراسان، وبنی فیه ابنیة آثارها الی الآن باقیة بها ؛ و ولد فیها الهادی ایضاً فی سنة ستّ و اربعین.[3]»

قول وی درالمشترك نیز بهمین مفاد است[4].

ذکرآتشکدهٔ قدیم ری که بنقل مسعودی درمروج الذهب تاقبل ازانوشیروان در فاصلهٔ بین ری وسیروان واقع بوده، درمبحث مذهب ری، ص ۳۶، ۳۷ مجلد حاضر گذشت.

(۱) کتاب اسامی دهات کشور، ج۱ ص ۲۶۴ رقم ۷۴۲.
(۲) فتوح البلدان ، ص ۳۲۰ س ۴.
(۳) معجم البلدان ، ج ۳ ص ۲۱۵ س ۱۲ .
(۴) المشترك ، ص ۲۶۴ س ۱۶.

سینك (د ـ ۲) :

این ده بدین زمان از توابع لواسان کوچك است[۱]، ودرجنوب افچه قراردارد؛ لکن بروزگار پیشین در شمار آبادیهای قصران داخل (رودبار قصران کنونی) بوده است، وظهیرالدین مرعشی درتاریخ طبرستان ـ آنجاکه ازغلبهٔ سادات بر آمل، وفرار بقیة‌السیف چلاویان بولایت قصران، وپناه بردن ایشان بملوك استندار یادمی کند ـ چنین می نویسد :

«... کیا حسن کیا براحوال ایشان (چلاویان) ملتفت نشد ، وازبر خود براند. بالضرورت روی بولایت قصران نهادند ، و بملوك استندار پناه جستند. چون ملوك گاوباره نظر براصالت خود کردند، ودانستند که اطفال‌را درجرایم پدران، وبد کاری ایشان دخلی نیست، قریهٔ خزك (کذا، ظ : حنزك = هنزك)[۲] وسینك را بدیشان مسلم داشتند ...[۳]»

مزرعهٔ سینك (الف ـ ۳) :

این سینك غیرازده مذکوردرفوق ، وازتوابع شهریار است . نام این‌مزرعه درفرمان شاه طهماسب مکتوب بسال ۹۶۱ در ردیف رقبات موقوفهٔ آستانهٔ‌حضرت عبدالعظیم بدین صورت ضبط آمده :

«... مزرعه سینك و ده واریز ازتوابع شهریار...[۴]»

این مزرعه در ردیف یکی ازپنج مزرعه‌ای است ، که از شانزده رقبهٔ موقوفهٔ مذکور درفرمان شاه طهماسب تا بدین زمان باقی است[۵].

حرف «ش»

شاش :

نام این‌ده دراحسن‌التقاسیم بدین صورت ضبط آمده :

---

(۱) کتاب اسامی دهات‌کشور ، ج ۱ ص ۲۶۶ رقم ۸۶۵.

(۲) رك : مجلهٔ یادگار ، سال ۵ ، شمارهٔ ۱۰ ، خرداد ۱۳۲۸ قصران ری‌بقلم دکتر منوچهر ستوده ص ۶۰ .

(۳) تاریخ طبرستان مرعشی ، ص ۳۵۲ س ۱۲ .

(۴) آستانهٔ ری ، ص ۳۱ س آخر .

(۵) آستانهٔ ری ، ص ۳۳ س ۱۶.

«الشّاش کورة بهیطل، وقریة بالرّی.[۱]»

درباب این‌دیه هیچگونه ذکردیگری درجایی بنظر نرسید.

مزرعهٔ شاهی :

نام این مزرعه درفرمان شاه‌طهماسب مکتوب بسال ۹۶۱، درباب موقوفه‌های حضرت عبدالعظیم چنین ذکرگردیده : ۵

«مزرعهٔ شرقی مشهور به مزرعهٔ شاهی.[۲]»

شخره (ظ : ب ـ ۱) :

نام این آبادی درکتاب تاریخ ایرانیان تألیف کنت‌گوبینوچنین مذکورآمده :

«...بعد از بنای راگا یاری، شخره (Chakhra ،محکم یا قوی) و بعد وارنا (مربع) را آریانهابنا نهادند، شخره می‌تواند مشتبه شود به شرکس (Charax)که ۱۰ پطولمه (Ptolomée) درعداد شهرهای پارت بشمار آورده است...[۳]»

وی پس ازشرحی ازقول ایزیدور درباب نشانی شخره‌که دروسط جبال‌بحر خزر واقع بوده، وباشهرستانك قابل انطباق‌است ، چنین گوید :

«... من باکمال میل وعقیده شخرهٔ قدیم‌را درآنجا (شهرستانك) می‌بینم.[۴]»

این‌محل باخاراکس قابل انطباق است . ۱۵

دراین باب به شرح خاراکس،ص۵۲۶ مجلد حاضر نیزرجوع شود.

مزرعهٔ شرقی :

همان مزرعهٔ شاهی است‌که ذکرش گذشت .

شکرآب (ظ : ب ـ ۲*) :

این‌آبادی ازمضافات دماوند بوده است ، و امیر غیاث‌الدین محمدبن امیر ۲۰

(۱) احسن‌التقاسیم ، ص ۲۵ س ۵.

(۲) آستانهٔ ری ، ص ۳۲ س ۱۷ .

(۳) تاریخ ایرانیان ، قسمت اول ص ۱۳ س ماقبل‌آخر.

(۴) « « « « ص ۱۴ س ۱۹.

یوسف ازعالمان وگویندگان بنام عصرخویش[۱] از آنجا برخاست، امین احمد رازی درذکروی ، ازشکرآب چنین یادکرده :

«شکرآب موضعی‌است ازمضافات دماوند ..... »[۲]

ظاهراً گویا این محل همان شکراب قصران داخل یا رودبار قصران درحوزهٔ لواسان‌فعلی درنزدیکی دیه‌آهار است ، که هم‌اکنون قسمتی از آبادی وبقعه سادات آنجا موجود است ، ودرسابق دیهی آباد بوده وچند تن سادات از فرزندان حضرت زید درآنجا مدفونند، وجمعیت شکراب بدیه آهار مهاجرت‌کردند؛ و بنظر می‌رسد که درآن عهدلواسان و قصران داخل بسبب نزدیکی درحساب حوزهٔ دماوند بوده است؛ چنانکه ناصرخسرو که بسال۴۳۷ هجری ازحدود ری عبورکرده، درسفرنامه کوه دماوند را کوه لواسان خوانده وگفته :

«... میان ری و آمل کوه دماوند است مانند گنبدی، وآنرا لواسان گویند.[۳]»

ویاقوت درالمشترك قصران را ازنواحی‌قرب دماوند دانسته ونوشته:



گوشه‌ای ازبقایای‌آبادی قدیمی‌شکراب (بقعهٔ سیدزاهد وسید طاهروسادات دیگر)

(۱) رك : مجلد حاضر ، ص ۳۸۶.

(۲) هفت اقلیم ، ج ۳ ص ۸۷ س ۱.

(۳) سیاحت‌نامهٔ ناصرخسرو ، ص۸ س‌آخر.

«قصران ناحية من نواحي الرّي، قرب دنباوند...[۱]»

سادات شکرابی مربوط بدین محل هم اکنون در دیه‌های اطراف شکراب و حتی درپاره‌ای از دیه‌های شمیران مـانند ونك معروفند. آبادیهایی بنام شکراب در اردبیل وشوشتر و مشهد وهمدان وبیرجند وجود دارد[۲]، لکن درنواحی ری جزدیه مذکور درسطور فوق آبادی دیگری بدین نام درمنابع مورد استفاده بنظرنمی‌رسد. ۵

شلمبه یا شلنبه (هـ ـ ۳):

این آبادی که هنوز موجود است شهرکی از نواحی دماوند و بسیار سرد بوده است، باغ وبستان و کشتزار فراوان داشته وبسیارقدیمی‌است، وشعرمنسوب به‌بهرام گور:

۱۰

منم شیرشلنبه ومنم ببرتله[۳]

شهرتی دارد، واز کهنگی شلمبه حکایت می کند، ذکراین آبادی درتمام کتب مسالك درج آمده، وهمه‌جا نامش بانام «ویمه» ـ شهرکی دیگردرهمان حدود ـ همراه است، و ویمه ازشلنبه بزرگتر بوده‌است.

شلنبه درحدود شش کیلومتری جنوب دمـاوندکنونی درکنار رود دماوند از سوی مشرق افتاده است، ابن‌فقیه چنین ذکر کرده: ۱۵

«والرّیّ سبعة عشر رستاقاً، ومنها الخُوَار و دنباوند و وِيمَه و شَلَنْبَه، هذه التی فیها المنابر[۴].»

ونیز: «... وبین ساریة وشلنبة علی‌طریق الجبال ۳۰ فرسخا...[۵]»

اصطخری نوشته:

۲۰

«ویتصّل بالرّی: الخُوَار و شَلَنْبَه و وِيمَه...[۶]»

---

(۱) المشترك، ص ۳۴۶ س ۷.

(۲) فرهنگ آبادیهای ایران، ص ۲۸۴ (از رقم ۷۰۱ تا ۷۰۶)

(۳) المسالك والممالك ابن‌خرداذبه، ص ۱۱۸ س ۱۵.

(۴) مختصر کتاب البلدان، ص ۲۷۴ س ۱۶.

(۵) « « ص ۳۰۳ س۱۱.

(۶) المسالك، ص ۱۲۲ س ۸، ترجمهٔ فارسی آن، س ۱۶۹ س ۱۷.

و نیز: «... واما ویمّه و شَلَنْبَه فهُما من ناحیة دنباوند، وهما مدینتان صغیرتان اصغرمن الخُوار، واکبرهما ویمة، ولَهُما زروع ومیاه وبساتین، ولهما اعناب کثیرة وجوز، وهی اشدّ تلك النواحی برداً...[۱]»

ابن حوقل نیز درصورة‌الارض نام‌این آبادی را ذکر کرده، وچون مفاد سخنش همان‌است که اصطخری گفته، لذا اختصار را ازذکر آن خودداری‌می‌شود[۲].

در حدودالعالم درج افتاده :

«ویمه، شلنبه ـ دوشهرست ازحدودکوه دنباوند، واندر وی بتابستان وزمستان سخت سرد بود، وازین کوه آهن افتد.[۳]»

ابودلف را نیز دربارهٔ شلمبه و ویمه شرحی مفید است، وی از وادیی یاد می کند بنام «هبر» که آن دوشهررا ازیکدیگرجدا می‌سازد، وآب آن وادی به خوار ری می‌رسد، این نشانی درتعیین‌محل ویمه که امروزظاهراً بجانیست بسیارمفید است وبجای خود بیاید، باری قول ابودلف چنین است :

«دنباوند مدینتان : تعرف احد اهما بویمَة ، والاخری بشلمبة؛ وفی کلّ واحدة منهما مسجد جامع وبینهما قری کثیرة، وجبال عالیة، ویخرج من‌بین المدینتین و اد یقال له : وادی‌الهبر[۴] عجیب الشأن کثیرالشجر والحمّات والمیاه والغیاض فنفذ ماؤه إلی خوار الرّی...[۵]»

دراحسن‌التقاسیم نیز شلنبة درشمار شهرهای حوزهٔ ری بدین صورت ضبط افتاده :

«... ولها (الری) من‌المدن آوة ، ساوة، قزوین ، ابهر، شلنبة، الخُوار...[۶]»

---

(۱) المسالك اصطخری، ص ۱۲۳ س ۵ ، ترجمهٔ فارسی‌آن ، ص ۱۷۱ س ۶ .
(۲) صورة‌الارض ، ص ۳۲۱س ۸ ، وص ۳۲۲ س ۴.
(۳) حدودالعالم ، ص ۱۴۷ س ۳ .
(۴) نسخه بدل : الهیر.
(۵) الرسالة‌الثانیة ، ص ۳۳ س ۱۵ ؛ ترجمهٔ فارسی آن ، ص ۷۶ س ۱۵.
(۶) احسن‌التقاسیم ، ص ۳۸۶ س ۱.

یاقوت در اوائل قرن هفتم در معجم البلدان از مزارع و بساتین و میوه‌های آنجا بخوبی یاد کرده ، و بگفتهٔ وی اهل جرجان و طبرستان بقاضی آنجا در کراهت صورت مثل می‌زدند، قول وی چنین است:

«شَلَمْبَهْ... بلدة من ناحية دنباوند، قريبة من ويمة، لها زروع و بساتين و اعناب كثيرة و جوز؛ و هي اشدّ تلك النواحي برداً . يضرب اهل جرجان و طبرستان بقاضيها المثل فی اضطراب الخلقة ، قال بعضهم فيه :

رأيتُ رأسا كدُبَّهْ، و لِحْيَةً كمِذَبَّهْ فقلت ذا التيس من هو؟ فقيل قاضی شَلَمْبَهْ[1]»

در آثار البلاد قزوینی، نسخهٔ مطبوع مورد استفادهٔ نگارنده نام آبادیی بصورت «شکمبه[2]» با وصفی مشابه گفتهٔ یاقوت در باب شلمبه درج است، که بی گمان آن صورت غلط و مراد همان شلمبه است[3].

شمیران (ب، ج ـ ۴) :

شمیران که اکنون بر مجموع آبادیهای واقع در شمال طهران و دامنهٔ جنوبی سلسلهٔ توچال اطلاق می گردد ، در سابق نام قلعه‌ای در این حدود بوده ، و آن پهنه را سراسر قصران خارج می گفته‌اند، و شرح آن بیاید. سیدظهیرالدین مرعشی در چند مورد در کتاب تاریخ گیلان و دیلمستان[4] و همچنین در تاریخ طبرستان آنرا ذکر کرده است، در کتاب اخیر در موضوع «تشریف بردن سید مرتضی بصوب رستمدار بمخالفت ملک کیومرث و ملاقات با سید محمد گیلانی» چنین نوشته :

«حضرت امیرسید محمد نورّ قبره سپهسالار کیا محمد بن نوپاشا را با لشکر رودبار و دیلمستان و بعضی از گیلان بطرف پشتکوه بتاخت و تاراج بفرستاد، و طالقان را تاراج کرده و نهب و غارت نموده بسیار مال و مواشی آوردند و تا پای قلعهٔ شمران

(۱) معجم البلدان ، ج ۳ ص ۳۱۵ س آخر.

(۲) در شعر مذکور ، و فهرست آخر آن کتاب نیز چنین است .

(۳) آثار البلاد ، ص ۳۹۷ س ۱۳.

(۴) از جمله : تاریخ گیلان و دیلمستان ، فصل سیزدهم در ذکر فرستان لشکر جهة تسخیر قلاع کوهستان رستمدار ، از وقایع سال ۸۳۲ ص ۱۵۴ س ۳ ببعد، که ذکر قلعهٔ امامه و قلعه شمران آمده. نیز، رك: مجلهٔ یادگار، سال پنجم شمارهٔ دهم خرداد ۱۳۲۸ ، ص ۶۱ مقالهٔ قصران بقلم دکتر منوچهر ستوده .

وقصران بتاختند...[۱]»

که ذکر قصران قرینه‌ای است مفیدبدین‌معنی، که قلعه شمران همین قلعهٔمورد بحث است. درزمانهای پیشین درنقاط مختلف جهان، از جمله هرات[۲] وطارم[۳] وحتی دراندلس (اسپانیا) قلاعی بدین نام موسوم بوده است ، ذکر قلعه شمیران اندلس درنخبةالدهر درشرح انهار آنجا چنین آمده است :

«... ونهر رباح ، ومخرجه من تحت قلعة شمیران ...[۴]»

کاتب چلپی صاحب کشف‌الظنون درجهان نمای خویش که بزبان ترکی‌فراهم آورده شمیران طهران را بصورت «سمیران» نوشته است[۵].

اطلاق کلمه شمیران برقصران خارج ، درمنابع مورد استفاده نخستین باردر فرمانی ازشاه طهماسب مورخ بتاریخ ۹۶۱ هجری در ذکر چهارهرزو بالغ‌آباد از رقبات موقوفهٔ آستانهٔ حضرت عبدالعظیم بنظررسید، بدین صورت :

«چهارهرز (چاله‌هرز کنونی) وبالغ‌آباد واقعه درشمران.[۶]»

چون سال تألیف تاریخ طبرستان مرعشی۸۸۱ هجری است[۷]، این تغییرنام در فاصلهٔ هشتاد سال میان ایندو تاریخ بعمل آمده است. درهفت اقلیم امین احمدرازی از مؤلفات سال ۱۰۰۲ هجری نیز همین کلمه بجـای قصران بکار رفته است[۸]. قلعـه شمیران گویا ظاهراً باتوجه به‌قول مرحوم قزوینی مذکور درص ۴۹۵ مجلد اول این

(۱) تاریخ طبرستان مرعشی، ص۴۹۷ س۱۳.

(۲) روضات‌الجنات فی‌اوصاف مدینةهرات ، بخش ۲ ص ۵۵ س۸.

(۳) الرسالةالثانیه ، ص ۱۱ س ۵ ، ترجمهٔ فارسی آن ، ص ۴۴ س ۱۳.

(۴) نخبةالدهر ، ص ۱۱۲ س ۵ .

(۵) جهان نمای چلپی ، ص ۲۹۲ س ۲۸.

(۶) آستانهٔ ری ، ص ۳۲ س ۱۱ .

(۷) تاریخ طبرستان مرعشی ، ص ۱۲۱ س ۱۱.

(۸) هفت اقلیم ، نسخهٔ مطبوع ، ج ۳ ص ۴ س ۱۰ ، نسخهٔ خطی مدرسهٔ سپهسالار ، ص ۸۵۶ س ۴ .

کتاب همان است که آثار آن بین دربند و پس قلعه درشمال تجریش بجـاست ومردم محل بدان قلعهٔ شاه‌میران گویند، وخاندان شاه‌میرانی آن حدود معروفند.

شندر (ظ: د، هـ ـ ۴،۵*) :

نام این دیه درنزهةالقلوب درذکرناحیت سبورقرج چنین درج آمده :

«...ناحیت سبورقرج ، ودر او نودپاره دیه است، قوده وشندر وایوان کیف ازمعظم قرای آنجاست[۱].» ۵

شنده (درمغرب) :

این نام درمنتقلهالطالبیه درباب شین ذکرگردید، ودرجنةالنعیم نیز بنقل ازآن کتاب ثبت افتاده است، بدین صورت :

«شنده من رستاق الری .[۲]» ۱۰

ظاهراً گویا این آبادی همان است که درکتاب اسامی دهـات کشور بصورت «شن‌ده» در ردیف دیه‌های دهستان ساوجبلاغ درج آمده است[۳].

شنشت (ظ : درمغرب، بقرینه قهیا مذکور درخبرآن):

این آبادی دیهی بوده همچند شهری، ودرآنجا وقایعی میان علویان و مأموران خلیفه درایام متوکل تا المعتضد رخ داد؛ یاقوت درباب آن گفته : ۱۵

«شَنْشَتْ من‌قری الرّی المشهورة کبیرة کالمدینة من قِهیا ، کانت بها وقایع‌بین اصحاب‌السلطان والعلویة مشهورة ، من‌ایام المتوکّل الی ایام المعتضد[۴].»

شهرزور (درجنوب غربی) :

شهرزور بخشی پهناور میان همدان و اربل، وشامل‌چند دیه وشهر بوده‌است؛ وشهرآن که نیز شهرزور گفته می‌شده کوچك بوده است[۵]. ۲۰

(۱) نزهةالقلوب، مقالهٔ ثالثه ص ۵۳ س ماقبل‌آخر.

(۲) منتقلةالطالبیه ، نسخهٔ عکسی ، ص ۱۴۱ ، ۱۴۴ ، نسخهٔ‌خطی ص۸۶ ، ۸۹؛ جنةالنعیم ، ص ۵۰۳ س۳ .

(۳) کتاب اسامی دهات کشور ، ج۱ ص ۲۵۸ رقم ۱۸۱.

(۴) معجم‌البلدان ، ج ۳ ص ۳۲۹ س ۲.

(۵) المسالك ، ص ۱۱۸ س۱۱ ؛ معجم‌البلدان ، ج ۳ ص ۳۴۰ س ۳ ، آثارالبلاد، ص ۳۹۷ س۲۰

شهرزور بموجب روایت احسن التقاسیم درنیمهٔ دوم قرن چهارم از جملهٔ نواحی ری بشمار می‌آمد ، بدین‌قرار:

«... و[لـلرّی] من‌النواحی‌قم، دُمْاوند، شَهْرَ زور...[1]»

شهرستانك (ب ـ ۱) :

۵ این دیه از آبادیهای قدیم ری باستانست، و وجود بقایای آتشکده‌ای از عهد ساسانیان درآن‌حدود که ذکر آن درص ۴۶۰-۴۶۲ مجلّد حاضر برفت گواه این دعوی است. این‌آبادی را گاه باخارا کس[2] ودیگر گاه باشخره[3] منطبق دانسته‌اند، واحتمال اتحاد هرسه نیز می‌رودو دراین باب بجای خویش سخن رفت.

شهریار (الف، ب- ۴) :

۱۰ ازشهریار درکتب مسالك باستانی همچون مختصرالبلدان ابن فقیه، المسالك اصطخری، صورة‌الارض ابن‌حوقل ، حدودالعالم ، احسن‌التقاسیم ، معجم‌البلدان ، آثارالبلاد، نخبة‌الدهروامثال‌اینها، که بیش‌وکم به رستاقهای ری اشارتی کرده‌اند، و نیز در سخن مورخان قدیم ذکری بنظر نرسید ؛ در نزهة‌القلوب از آن بصورت ولایت شهریار بدینگونه یاد شده است :

۱۵ «آب کرهرود از کوههای طالقان و قزوین برمی‌خیزد ... و ولایت شهریار و ری اکثراً بدان رود مزروع است...[4]»

درهفت اقلیم دربیان احوال عمادی شهریاری[5] که بزمان طغرل بن محمد بن ملکشاه یاطغرل دوم سلجوقی می‌زیسته ازاین بخش بدین شرح تعریفی رفته است :

«شهریار بلوکیست ازبلوکات ری متضمن قریات معمور و آبادان و بحسب

---

(۱) احسن‌التقاسیم ، ص ۳۸۶ س ۲ .

(۲) مجلد حاضر ، ص ۵۲۶.

(۳) مجلد حاضر ، ص ۵۶۹.

(۴) نزهة‌القلوب ، مقالهٔ ثالثه ص ۲۲۰ س ۱۹.

(۵) مجلد حاضر ، ص ۳۳۴-۳۳۶ .

مرغزار وبساتین و باغات رجحان برباقی بلوکات دارد.[۱]»

درفرمان شاه‌طهماسب مکتوب بسال ۹۶۱، وتاریخ جهان‌آرا از مؤلفات سال ۹۷۲[۲] نیز این‌نام بچشم می‌خورد[۳].

شیروان (ظ : ب ـ ۴*) :

رجوع شود به سیروان . ۵

حرف «ص»

قلعهٔ صید (ب ـ ۳) :

ذکر این‌قلعه درص ۴۸۱ مجلد حاضردربحث از اذون، بنقل ازتاریخ طبرستان مرعشی گذشت، و اشارت رفت کـه زیرطهران واقع بوده است؛ اعـادت را نیازی نیست . ۱۰

حرف «ط»

طالقان (درشمال غربی) :

طالقان ری که امروز نیز بهمین نام بجایست درقدیم شهرکی آبادان بوده ، و ذکرآن درحدود العالم چنین‌آمده است :

«طالقان ـ شهرکیست از ری بدیلمان نزدیك.[۴]» ۱۵

طالقان درالمسالك اصطخری‌وصورة‌الارض‌ومعجم‌البلدان ازتوابع قزوین، و درالانساب سمعانی بخشی از آن از قزوین وقسمتی ازتـوابع ری بحساب‌آمده ، و صاحب انساب ، ابوعبدالله السیّدی از رجال آنجارا ذکرکرده است[۵].

---

(۱) هفت اقلیم، نسخهٔ مطبوع ، ج ۳ ص ۲۳ س۱۴ ، نسخهٔ خطی مدرسهٔ سپهسالار ، ص۸۷۰ س ۱۳ .

(۲) یادداشتهای قزوینی، ج ۵ ص ۱۹۵ س ۱۶.

(۳) آستانهٔ ری ، ص ۳۱ س‌آخر ؛ تاریخ جهان‌آرا ، ص ۱۱۶ س ۲۲ ، وص ۲۷۴ س ۱۹ .

(۴) حدودالعالم ، ص ۱۴۲ س ۸ .

(۵) المسالك ، ص ۱۱۸ س ۱۵ ؛ صورةالارض ، ص ۳۱۴ س ۲۴ ؛ معجم البلدان، ج ۳ ص ۴۹۲ س ۴؛ الانساب ورق ۳۶۳ ص ۲ س ۵، و ورق ۳۶۴ ص ۱ س۲ .

درنزهةالقلوب نیز درذکر «کردان‌رود»[۱] و «کرهرود»[۲] (رودکرج فعلی) نام آن آمده است.

درمنابع آبادیهای دیگری نیز بنام طالقان درگوزکانان وطخارستان واصفهان درج افتاده است[۳].

۵ **طجرشت (ب - ۲) :**

نام این دیه درمنابع در ذکر واقعهٔ مرگ طغرل اول سلجوقی مذکورآمده، در سلجوقنامه است :

«... وفاتش درخمس وخمسین واربعمائه بدر شهرری بدیه طجرشت که خانهٔ او بود.[۴]»

۱۰ در راحةالصدور آمده است :

«... بقصران بیرونی بدر ری بدیه طجرشت از جهت خنکی هوا نزول فرمود.[۵]»

این دیه بزمان حاضر تجریش گفته می‌شود، مرحوم عباس اقبال در مقالتی نوشته :

۱۵ «... شبهه‌ای نیست که این قریهٔ طجرشت که بدر ری و جزء قصران سفلی [کذا؟] بوده، وبخنکی هوا شهرت داشته همین تجریش حالیه است...[۶]»

مرحوم علامه قزوینی باتردیدی مختوم‌بیقین چنین گفته :

---

(۱) نزهةالقلوب، مقالهٔ ثالثه ص ۲۲۲ س ۹.

(۱) نزهةالقلوب، مقالهٔ ثالثه ص۲۲۰ س ۱۹.

(۳) حدود العالم، ص ۹۷ س ۱ ؛ معجم‌البلدان، ج ۳ ص ۴۹۱؛ سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۴۴۹ س ۲۰، وص ۴۵۵ س ۴ ؛ یادداشتهای قزوینی، ج ۵ ص ۲۴۸ س ۷.

(۴) سلجوقنامه، ص ۲۲ س ۱۵.

(۵) راحةالصدور، ص ۱۱۲ س ۱.

(۶) مجلهٔ یادگار، سال اول شمارهٔ ۲ ص ۱۶ س۷.

«طجرشت: گویا همان قریهٔ تجریش حالیه است که درشمیران واقع است، بلاشك.[۱]»

طرشت (ب - ۳) :

طرشت همان دوریست (درشت) است، ووجه آن درص ۵۴۶ مجلد حاضر گفته آمد.

طورین :

یاقوت درمعجم البلدان درباب این دیه چنین گفته :

«طورین بعدالراء المکسورة یاءٌ مُثَنّاة من تحت ونون، قریة من قری الری[۲].»

ذکر دیگری از این دیه در جایی بنظر نرسید .

طولان :

نام این دیه درمنتقلة الطالبیه درج آمده، ومؤلف جنة النعیم درنقل آن چنین گفته: «در باب حرف طاء «طیبه»[۳] و «طولان» را از سواد ری خوانده است، و از امامزادگان ذکری نکرده است.[۴]»

طهران (ب - ۳) :

طهران، شهری که اکنون بدین پایه از عظمت وآبادانی وزیبائی و اهمیّت رسیده است، درقرون نخستین اسلامی یکی ازدیه‌های کم اهمیت ری بوده وذکر و شهرتی نداشته است. نام طهران نخستین بار در احوال ابوعبدالله حافظ محمد ابن حمّاد طهرانی رازی ازرجال نیمهٔ اول قرن سوم، متوفی بسال ۲۶۱ هجری (یا ۲۷۱ هجری) که ذکرش بجای خویش برفت بچشم می خورد، ونسبت وی بطهران درتاریخ

---

(۱) یادداشتهای قزوینی ، ج ۵ ص ۲۹۱ س ۶.

(۲) معجم البلدان ، ج ۳ ص ۵۵۹ س ۲۰

(۳) در جنة النعیم طینه، لکن در منتقل الطالبیه طیبه است .

(۴) منتقلة الطالبیه ، نسخهٔ عکسی، ص ۱۴۹ ، ۱۵۰ ، نسخهٔ خطی، ص ۹۴ ، ۹۵؛ جنة النعیم ، ص ۵۰۳ س ۵ .

بغداد[1] و الانساب سمعانی[2] و التدوین رافعی[3] و معجم البلدان[4] و المشترك یاقوت[5] و تذکرة الحفاظ[6] و میزان الاعتدال[7] و العبر ذهبی[8] و لسان المیزان ابن حجر[9] و شذرات ـ الذهب[10] وغیر اینها درج آمده است؛ وبه‌اختلاف اقوال درباب این نسبت نیز در شرح حالش اشارت رفت.

۵ در کتب مسالك قدیمی همانند المسالك ابن خرداذبه و البلدان یعقوبی و اعلاق النفیسهٔ ابن رسته و مختصر البلدان ابن فقیه و المسالك اصطخری و صورة الارض ابن حوقل و حدود العالم و احسن التقاسیم مقدسی وغیر اینها در ذکر قراء و رساتیق ری، و نیز در تواریخ آن عهد همچون اخبار الطوال دینوری، و تاریخ یعقوبی و تاریخ طبری و ترجمهٔ آن تاریخ بلعمی وسنی ملوك الارض حمزهٔ اصفهانی و مروج الذهب مسعودی و غرر السیر ثعالبی

۱۰ وامثال اینها در ذکر وقایع پهنهٔ ری از طهران ذکری نرفته‌است.

دی‌خویه (M. J. de Goeje) مستشرق معروف هلندی و طابع نفایس کتب تاریخی وجغرافیایی، ازجمله المسالك اصطخری، درصحیفهٔ ۲۰۹ طبع ۱۹۲۷ میلادی کتاب اخیر درذیل «بهزان»[11] ازرساتیق ری بانسخه بدل «بهنان»، نوشته: «شایداین

(۱) تاریخ بغداد، ج ۲ ص ۲۷۱ س ۱۴.

(۲) الانساب، ورق ۳۷۴ ص ۱ س ۱۶.

(۳) التدوین، ص ۸۶ س ۱۹.

(۴) معجم البلدان، ج ۳ س ۵۶۴ س قبل آخر.

(۵) المشترك، ص ۲۹۸ س ۲.

(۶) تذکرة الحفاظ، ج ۲ ص ۱۶۸ س ۶.

(۷) میزان الاعتدال، القسم الثالث ص ۵۲۷ س ۱۲.

(۸) العبر، جزء ثانی ص ۴۸ س ۸.

(۹) لسان المیزان، ج ۶ ص ۶۸۷ س ۷.

(۱۰) شذرات الذهب، جزء ثانی ص ۱۶۱ س ۱۷.

(۱۱) رك: مجلد حاضر، ص ۵۱۲ ببعد.

کلمه را تهران باید خواند»، ومرحوم علامه قزوینی[1] واستاد عباس اقبال[2] نیز هر کدام درضمن مقالتی این نظر را تأیید کرده‌اند.

این استباط بدلائی که درذیل بدانها اشارت می‌رود ظاهراً موجه نمی‌نماید، ودرست نتواند بود، بدینقرار:

۵ نخست آنکه بهزان ازرستاقهای مشهور ری بود، وکلمهٔ «رستاق» را ارباب مسالك بردهستان وگاه برشهرستان اطلاق می کردند نه بر ده وقریه، وقول یاقوت در تعریف رستاق در ص ۴۷۱ مجلد حاضر گذشت، وبموجب آن مجموعهٔ چند دیه واراضی‌محیط برآنها را طسوج، ومجموع چند طسوج را رستاق، وچند رستاق را استان می‌گفتند، واصطخری نیز از ذکررستاتیق‌ری همین معنی‌را خواسته بوده آنجا ۱۰ که گفته:

«ومن رساتیقها المشهورة قصران‌الداخل و الخارج و بهزان والسّن و بشاویه ودنباوند...[3]»

چون قصران داخل وخارج بتفصیلی که در ذکر آنها بیاید، وباقی این اماکن چنانکه در شرحشان گذشت همه دهستانهای بزرگ بوده‌اند[4]، و ذکر قراء ری در ۱۵ کتاب اصطخری جداگانه آمده است؛ لکن طهران دیهی بیش نبود، وذکرش بنقل ازمنابع درج افتد، وپهنه‌ای که طهران در آن واقع است خود در قدیم جزء رستاق قصران‌فوقانی‌محسوب می‌شده، چنانکه «جی» و«دولاب» دو دیه همسایهٔ طهران ازدو سوی مشرق ومغرب بشرحی که درذکر آنها گذشت، جزء قصران فوقانی بوده‌اند؛ وناحیه قصران تا نزدیکی شهرری ادامه می‌یافته وشرح آن بیاید؛ از این‌رو بهزان را ۲۰ تهران (=طهران) پنداشتن صحیح نتواند بود.

دُدیگر آنکه میان رستاق بهزان وری شش فرسنگ فاصله بوده‌است، وذکر

(۱) بیست مقالهٔ قزوینی، جزء اول باهتمام پورداود ص ۳۶.

(۲) ایران امروز، اسفند ۱۳۲۰، ص ۴.

(۳) المسالك، ص ۱۲۳ س۹.

(۴) مجلد حاضر، ص ۵۱۲، ص ۵۶۴، ص ۵۰۸، ص ۵۴۱.

آن درصحیفهٔ ۵۱۳ مجلد حاضر بنقل از یاقوت برفت ، وحال آنکه طهران بنقل وی تا ری فقط قرب یك فرسخ فاصله داشته[۱].

سدیگر آنکه کلمه «بهزان» در ترجمهٔ فارسی اصطخری نیز ــ که یکی دوقرن پس ازعصر اصطخری، یعنی درقرون ۵ و۶ هجری فراهم آمده ــ بهمین صورت درج افتاده نه بصورت تهران (=طهران)[۲]. ۵

چهارم آنکه در رستاق بهزان خرابه‌ای بزرگ همچند پهنهٔ شهری وجود داشت که قدما می‌پنداشتند که ری باستانی آنجا بوده است، وبیان این مطلب درص ۵۱۳ مجلد حاضر گذشت ، وحال آنکه درحدود طهران تاکنون هیچیك ازجغرافی‌دانان و تاریخ نویسان قدیم وجدید بوجود چنین خرابه‌ای اشارتی نکرده‌اند.

۱۰ طهران درقدیم‌الایام بداشتن انارخوب معروف بوده، وانار دیگربلاد بپای آن نمی‌رسیده، چنانکه در آثارالبلاد درذکر این‌دیه آمده :

«... رمّانهم فان مثلها غیر موجد فی‌شیء من البلاد.[۳]»

منابعی که در آنها ذکرطهران مستقلاً ویا بصورت نسبت (طهرانی) درج آمده ونگارنده را بدانها دست‌رس بوده، برحسب ترتیب زمانی بدین تقریب است:

۱۵ ۱ــ تاریخ بغداد، تألیف خطیب بغدادی متوفی بسال ۴۶۳ هجری:

دراین کتاب محمدبن حمّاد به طهران ری منسوب آمده ، وذکر آن درصحیفهٔ ۳۵۳ مجلد حاضر گذشت .

۲ــ فارسنامهٔ ابن بلخی ، که بنام سلطان محمد بن ملکشاه سلجوقی در فاصلهٔ سالهای پانصد تا پانصد ده هجری فراهم آمده[۴]:

---

(۱) معجم‌البلدان، ج ۳ ص ۵۶۴ س ۱۶.

(۲) ترجمهٔ فارسی‌المسالك، ص ۱۷۱ س۱۰.

(۳) آثارالبلاد ، ص ۳۴۱ س ۱.

(۴) فارسنامه، مقدمه، ص(و) ، ومتن ، ص۲.

دراین کتاب درذکر بلوك «کَوار» از کورهٔ اردشیرخورهٔ فارس، انار آنجا به انار طهران همانند شده است، بدینقرار:

«. . همه میوه‌های آنجا بغایت نیکوست، خاصه انار کی، مانند انار «طهرانی» است...[1]»

۵ ۳ـ الانساب سمعانی ازمؤلفات حدود ۵۵۵ هجری :

دراین کتاب در ذکر طهران اصفهان و طهران ری چنین نقل گردیده:

«... وطهران ایضاً قریة بالرّی، والیهاینسب الرمّان الحس... واما المتنسب الی‌طهران الرّی ـ وهی اشهرمن طهران اصبهان ـ خرج منها ابوعبدالله محمد بن حمّاد الطهرانی الرازی... الخ[2]»

۱۰ ۴ـ عجایب نامه، که جهت طغرل بن ارسلان بن طغرل سلجوقی چندسالی پس از الانساب تألیف یافته :

دراین منبع ذکرشده :

«ری شهریست معظم، نعمتها آیداز آنجا نیکو، پنبه وسنجد رازی ونار طهرانی.[3]»

۵ـ سلجوقنامه، تألیف ظهیرالدین نیشابوری ، متوفی بسال ۵۸۲ :

۱۵ دراین کتاب درج آمده :

«روز سه‌شنبه هفتم رجب این سال (۵۶۱ هجری) والـدهٔ سلطان [ارسلان بن طغرل بن محمد] ومظفرالدین قزل ارسلان بعزم نخجوان ازلشکرگاه [در ری] حرکت فرمودند، بالای طهران فرود آمدند...[4]»

۶ـ راحة‌الصدور، که بسال ۵۹۹ هجری فراهم آمده :

۲۰ دراین کتاب روایت سلجوقنامه مذکور درفوق بدین‌صورت ثبت افتاده :

«روزسه شنبه هفتم ماه رجب [سنهٔ ۵۶۱] والـدهٔ سلطان و امیرسپاه سلاّر کبیر

---

(۱) فارسنامه ، ص ۱۷۵ س ۲.

(۲) الانساب، ورق ۳۷۳ ص ۲ س آخر ببعد. نیز ، رك : ص ۳۵۳ مجلد حاضر .

(۳) عجایب‌نامه ، نسخهٔ‌عکسی ، ورق ۳۹ ص ۲ س ۵.

(۴) سلجوقنامه ، ص ۷۹ س ۱۰ .

مظفرالدولة والدین قزل‌ارسلان ازلشکرگاه حرکت فرموذند برعزیمت نخجوان و ببالای طهران فروزآمذند...[۱]»

۷- تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار، ازمؤلفات سال ۶۱۳ هجری:

دراین کتاب درذکروقایع مربوط به‌منوچهر پیشدادی وافراسیاب نوشته‌شده:

۵ «... افراسیاب آنجاکه دولاب و طهران است لشکرگاه کرد، و هرروز بر منوچرچیرگی می‌یافت...[۲]»

۸- معجم‌البلدان یاقوت، که درسال ۶۲۱ هجری تدوین گردیده:

یاقوت بسال ۶۱۷ - بدان هنگام که ازپیشاپیش‌مغول می گریخت- بری‌درآمد وآنجارا ازنزدیك بدید، ودرباب طهران شرحی مفید ازقول یکی‌ازمردم صادق‌ری

۱۰ نقل‌کرده. بنابگفتهٔ وی، این آبادی دیهی بزرگ بود، که بناهای آن در زیرزمین قرار داشت، و هیچکس جز بارادهٔ مردم آن بدانجاراه نمی‌یافت، وایشان دربیشتراوقات نسبت به سلطان وقت طریق عصیان می‌پیمودند، و وی را جز مدارای با ایشان گزیری نبود.

طهران دوازده محلّت داشت که هریك با دیگری در حال نزاع بود؛ و مردم

۱۵ محلّتی به‌محلّت‌دیگردرنمی آمدند. طهران‌راباغ‌وبوستان‌فراوان‌بود، که‌همانندشبکه‌ای بناها را درمیان داشت، وخود حائلی دربرابر تهاجم بحساب می آمد. مردم آنجا با وجود محروس بودن باگاوکشت نمی‌کردند واینکار را با بیل انجام می‌دادند؛ بدان سبب که ایشان‌را دشمنان فراوان بود، ومی‌ترسیدند که گاوشان بغارت‌برود.

یاقوت ازرجال آنجا ابوعبدالله محمدبن‌حمّادطهرانی راذکرکرده‌است. اصل

۲۰ قول وی چنین است:

«طهران بالکسر ثمّ‌السّکون وراءٌ وآخره‌نون وهی عجمیّة وهم یقولون‌تهران، لأنّ الطاء لیست فی‌لغتهم، وهی من‌قری‌الرّی بینهما نحو فرسخ. حدّثنی الصادق‌من اهل‌الرّی انّ طهران قریة‌کبیرة مبنیّة تحت‌الارض لاسبیل لاحد علیهم الاّ بارادتهم،

(۱) راحة‌الصدور، ص ۲۹۳ س ۱۳.

(۲) تاریخ طبرستان، ص ۶۱ س ۳.

ولقد عصوا علی السلطان مرارا، فلم یکن له فیهم حیلة الاّ بالمدارات؛ وانّ فیها اثنتی عشرة محلّة کلّ واحدة تحارب اختها، ولایدخل اهل هذه المحلة الی هذه؛ وهی کثیرة البساتین مشتبکة ، وهی ایضاً تمنع اهلها. قال : وهم مع ذلك لایزرعون علی فُدُن البقر وانّما یزرعون بالمرور ، لانهم کثیرو الاعداء ویخافون علی دوابّهم من غارة بعضهم علی بعض ... ینسب الیها ابوعبدالله محمدبن حمّاد الطهرانی...[1]» ۵

۹- المشترك یاقوت :

یاقوت این کتاب را پس از معجم البلدان تالیف کرده ، و در آن از طهران ری وطهران اصفهان باختصار سخن گفته است[2].

۱۰- التدوین، تألیف رافعی قزوینی، متوفی بسال ۶۲۳ :

دراین کتاب نیز نام طهران درذکر نسبت محمدبن حمّاد طهرانی رازی ومحمد بن عبدالله بن ابی النجیب ابوعبدالله طهرانی رازی ذکر گردیده ، و در صحائف ۳۵۳ و ۳۷۰ مجلّد حاضر بدینمعنی اشارت رفت . ۱۰

۱۱- آثارالبلاد زکریای قزوینی، که درسنهٔ ۶۷۴ هجری نوشته شده :

دراین کتاب این نام با تاء منقوط یعنی بصورت «تهران» ضبط آمده، ومطالب آن نیز بیش وکم همانندگفته یاقوت، و ظاهراً مقتبس ازمعجم البلدان وی است ، از اینرو اختصار را از نقل آن خود داری می‌شود[3]. ۱۵

۱۲- نزهة القلوب که بسال ۷۴۰ هجری فراهم آمده :

دراین کتاب نقل گردیده :

«طهران قصبه‌ای معتبراست، وآب وهوایش خوشتر از ری است ودرحاصل

---

(۱) معجم البلدان ، ج ۳ ص ۵۶۴ س ۱۵ .

(۲) المشترك، ص ۲۹۸ س ۱. نیز ، رك : ص ۳۵۳ مجلد حاضر در ذکر محمدبن حماد طهرانی .

(۳) آثارالبلاد ، ص ۳۴۰ س ۱۴ .

مانند آن، و در ماقبل اهل آنجا کثرتی عظیم داشته‌اند[۱].»

۱۳، ۱۴، ۱۵- العبر و میزان الاعتدال و تذکرة الحفاظ ابی عبدالله ذهبی متوفی بسال ۷۴۸ :

در این سه منبع نیز طهران در نسبت محمد بن حمّاد رازی درج آمده، و این معنی، و اینکه در نسخهٔ مطبوع دو منبع اخیر بجای الطهرانی، الظهرانی (که درست نمی‌نماید) ذکر گردیده، در ص ۳۵۳ مجلد حاضر گذشت .

از این پس ذکر طهران در منابع فراوان بچشم می‌خورد که نقل آنها تطویل بلا طائل است ، همانند ظفرنامهٔ تیموری[۲] لسان المیزان ابن حجر[۳] ، تاریخ طبرستان مرعشی[۴]، هفت اقلیم امین احمد رازی[۵]، زینت المجالس اصفهانی[۶] ، ریاض السیاحه شیروانی[۷]، روضة الصفای ناصری[۸]، مرآت البلدان[۹] و امثال اینها .

(۱) نزهة القلوب ، مقالهٔ ثالثه ص ۵۵ س ۲ .

(۲) ظفرنامهٔ شرف الدین یزدی ، طبع ۱۸۸۸، ج ۲ در طغیان اسکندر شیخی ص ۵۷۲ س ۲ .

(۳) رك: ص ۳۵۳ مجلد حاضر.

(۴) تاریخ طبرستان مرعشی، در داستان منوچهر پیشدادی، ص۱۵ س۱۱.

(۵) هفت اقلیم، نسخهٔ مطبوع، ج۳ ص۷ س۱ ، نسخهٔ خطی مدرسه سپهسالار، ص۸۵۸ س۷.

(۶) زینت المجالس، نسخهٔ خطی. ص۷۱۵ س۴؛ مرات البلدان، ج۱ ص۵۰۹ س۸؛ مجلهٔ کاوه ، منطبعهٔ برلن شمارهٔ ۲ ، غره جمادی الاخره سنهٔ ۱۳۳۹ مقالهٔ نویسندهٔ دانشمند آقای جمال زاده، ص۹ س۷.

(۷) ریاض السیاحه، ص ۶۹۴ س۱۳.

(۸) ملحقات روضة الصفای ناصری، تالیف هدایت ، ص ۱۹۷ س ۷ ببعد.

(۹) مرآت البلدان ، ج ۱ ص ۵۰۸ ببعد. در اینجا بدین نکته اشارت می‌رود. که در کتاب الکنی والاسماء تالیف محمد بن احمد بن حماد دولابی رازی متوفی بسال ۳۱۰ هجری، مذکور در ص ۳۴۷ مجلد حاضر- که انتظار می‌رفت بسبب قرب عهد و نزدیکی موطن مؤلف با ابوعبدالله محمد بن حماد طهرانی ازوی ذکری رفته باشد- درمقام بیان رجال مکنی به ابوعبدالله، نام ابوعبدالله محمد بن حماد طهرانی بنظر نرسید .

پس از اعتبار یافتن طهران ظاهراً اهالی ری و ورامین بتدریج به‌طهران نقل‌مکان کردند[۱].

گویا از سیاحان اروپایی نخستین کس که در باب طهران در سفرنامهٔ خویش شرحی نگاشته کلاویخو (Clavijo) رئیس تشریفات سلطنتی اسپانیاست. وی بهنگامی که بسفارت بدربار تیمور می‌رفت، در تاریخ یکشنبه ششم ژوییه سال ۱۴۰۴ میلادی، برابر با روزهای آخر سال ۸۰۶ هجری به‌طهران رسید، و آنجارا چنین وصف کرده :

«... یکشنبه ششم ژوییه [۱۴۰۴ میلادی] بعد ازظهر بشهری رسیدیم که «تهران» نام داشت. در آنجا باباشیخ را درانتظار خویش یافتیم ، ودرحقیقت وی به پیشواز ما آمده بود، ومارا به‌شهر به‌مهمانسرایی برد که‌تیمور خود بهنگام گذشتن ازاین حدود در آن منزل می کرد، ودرواقع بهترین‌خانهٔ شهر بود...

شهر تهران محلی است بسیار پهناور وبرگردآن دیواری نیست ، و جایگاهی خرم وفرح‌زاست که در آن همهٔ وسایل آسایش یافته می‌شود؛ اما آب وهوای آنجا چنانکه می‌گویند ، ناسالم و در تابستان گرمای آن بسیار زیاد است . تهران در ناحیه‌ای واقع است که بنام ری معروف است. این‌ناحیه فوق‌العاده پهناور وحاصل خیز است...[۲]»

دورطهران ـ چنانکه کلاویخو گفته ـ دیواری نداشت، تا آنکه شاه طهماسب صفوی ـ بتفصیلی که درصحیفهٔ ۲۳۶،۲۳۵ مجلد حاضر گذشت ـ فرمان داد بارویی با صد وچهارده برج بگرد آن احداث کردند ، که دورش شش هزارگام بود . از این تاریخ طهران صورت قلعه‌ای استوار بخود گرفت، ودرمنابع متأخر نیز ازاین آبادی بوصف قلعه یاد شده است ، چنانکه درکتاب «مآثر السلطانیه» در ذکرفتح طهران بدست آقا محمدخان قاجار چنین ذکر گردیده:

---

(۱) جغرافیای تاریخی ایران تالیف بارتولد ، ترجمهٔ فارسی ، ص ۱۸۱ س ماقبل آخر .

(۲) سفرنامهٔ کلاویخو ، ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا ، ص ۱۷۴ س ۱۳ ببعد .

«... در فصل خریف عطف عنان بمازندران نمود . دربهارسال دیگر(۱۱۹۸) برسر«قلعهٔ طهران» توجه فرمود، آنجارا محاصره کرد...[۱]»

چنانکه درص۲۳۶ مجلد حاضر گذشت، ازهمان عهد شاه‌طهماسب خندقی‌نیز گرداگرد باروی‌قلعه بوجود آورده‌بودند[۲]، درآغاز عهد پایتختی‌طهران تادیری این‌خندق وجودداشته، ودرمقابل هردروازه‌ای برجی‌گلی نیز بنیاد یافته بوده، چنانکه در کتاب مأموریت ژنرال‌گاردان درایران مربوط بزمان فتحعلی‌شاه ذکرشده :

«... در طهران جلوی هر دروازه‌ای از ۲۰۰ تا ۳۰۰ قدم برجی‌گلی ساخته‌اند، و روی‌آن را اندود کرده ، وخندقی نیز گرداگرد طهران هست که هیچ قسمت آن از قلعه دیده نمی‌شود...[۳]»

ژوبر (Jaubert) فرستادهٔ ناپلئون بدربار فتحعلی‌شاه، که درسال ۱۸۰۶ میلادی مطابق ۱۲۲۱ هجری‌قمری درطهران بوده، برج وباروی آنرا متوسط وساختمانهای شهررا بی‌اهمیت دانسته، وگفته :

«برج وباروی طهران بنظرمن خیلی متوسط آمد ، و هیچگونه ساختمانی که بتوان آنرا با بناهایی سنجید که می‌گویند زینت بخش اصفهان است درآن وجود ندارد. کاخ وباغهای شاه خیلی وسیع است[۴].»

وی جمعیت طهران رادرآن تاریخ سی هزارتن نوشته، وگفته که فتحعلی شاه مصمم است که رودخانه‌ای (ظ : رودکرج) درآنجا روان سازد[۵].

---

(۱) مآثرالسلطانیه ، ص ۱۷ س ۵ (شمارهٔ صفحه ندارد، اوراق شمرده شود).

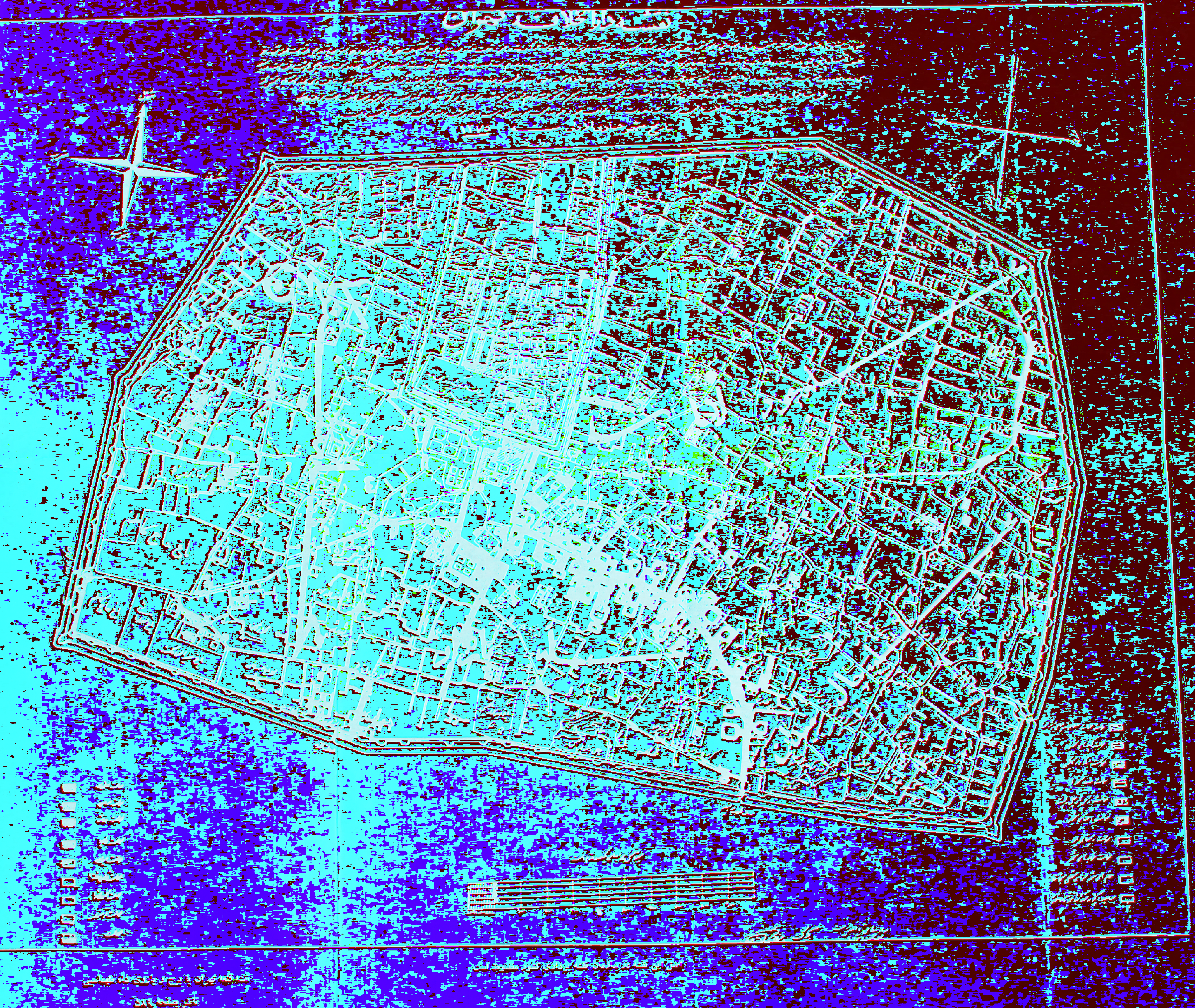
(۲) مرحوم دهخدا درلغت‌نامه ، کندن خندق و بزرگ‌کردن طهران را از کارهای آقا محمدخان دانسته است، و نیز گفته : «خندق و دیوار دورعمارت سلطنتی ، که حد شمالی آن میدان سپه وشرقی آن خیابان ناصرخسرو و جنوبی آن خیابان بوزرجمهری وغربی‌آن خیابان جلیل‌آباد (خیام) بوده ، وپشت‌خندق دیوار قطور بلندی ازگل داشته است، شاید از کارهای آقا محمد باشد» (لغت نامه ، ذیل طهران) .

(۳) مأموریت ژنرال گاردان درایران، ترجمهٔ عباس اقبال، ص ۶۸ س ۱۶ .

(۴) مسافرت درارمنستان وایران ژوبر ، ترجمهٔ فارسی ، ص ۲۵۴ س ۶.

(۵) » » » » » » ص ۲۵۴ س ۱۱.

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date
500			
596			
286			
438			
646			
530			
3076			


نقشه دارالخلافه طهران

درجهان‌نمای خطی مسیوژان آمده :

«اصل شهر محاط است بدیواری محکم، که دیوار راخندقی عمیق وعریض محیط است، وشش دروازه دارد[۱] که محل عبوراست[۲].»

هستهٔ اصلی طهران قدیم با محلات دوازده‌گانهٔ آن مذکور در قول یاقوت و زکریای قزوینی[۳] همان پهنه است که شاه‌طهماسب بگرد آن بارو احداث کرده بوده ۵ و درنقشهٔ مقابل همین‌صفحه ملاحظه‌می‌شود، که حدود آن برحسب خیابانهای کنونی طهران چنین بوده است :

۱ـ حد شرقی آن خیابان ری کنونی. ۲ـ حد شمالی خیابان امیرکبیر (برق)، میدان سپه وخیابان سپه. ۳ـ حد غربی بااندکی انحراف‌خیابان شاهپور. ۴حدجنوبی ۱۰ حدود خیابان مولوی .

محلّات دوازده‌گانهٔ باستانی را بدین زمان محلّهٔ سنگلج و بخشی ازمحلّهٔ ارک و محلّهٔ عودلاجان[۴] و محلّهٔ چال‌میدان و محلّهٔ بازار درمیان دارد .

---

(۱) شرح این‌شش‌دروازه درص۲۳۶مجلد حاضرذیل۱ آمده‌است، بدانجا رجوع‌شود.

(۲) جهان نمای مسیوژان ، فراهم آمده درآغاز سلطنت ناصرالدین‌شاه ، ورق ۱۰۳ ص ۱ س ۱ .

(۳) مجلد حاضر ، ص ۵۸۴-۵۸۵.

(۴) نام محله‌های دوازده گانه طهران قدیم درجایی‌بنظر نرسید، لکن بی‌گمان قدمت بسیاری از نامهای موجودکنونی، همانند سنگلج و عودلاجان و غیره بزمانهای پیش از عهد صفویان می‌رسد، و یادگاری از مصطلحات مربوط بزندگانی‌آن‌عهد و لهجهٔ مردم دیه‌طهران باستانست، که همانند ده‌نشینان کنونی شمیران وآبادیهای مجاور آن سخن می‌گفتند (رك‌ج۱ کتاب حاضر، ص ۶۱۱)، آقای مصطفوی درمقالتی در باب «تهران قدیم وجدید» دراطلاعات ماهانه (ج ۴ شمارهٔ ۴۶ ص ۲ ببعد) نوشته‌اند :

«اسم‌سنگلج باظهار یکی ازدوستان دانشمندکه سمت استادی دارند، سنگ‌رج ومربوط به‌محل رج‌بندی و تقسیم‌آب بنظررسیده است...» (درماوراءالنهر نیزمحلی‌بنام سنگلنج‌وجود داشته‌که ذکرآن درحدودالعالم ص۱۲۱ بچشم می‌خورد.) همچنین چون حرف(ع) درفارسی وجود ندارد ، گویا توان گفت عودلاجان نیز در اصل اودلاجان بوده ، و نیز ظاهرا گویا ←

اماکن وبقاع متبرك قدیمی طهران همانند بقعه‌های سید اسماعیل[1] و امامزاده

→ می‌توان احتمال داد که ، اودلاجان نیز «اوددراجان» بوده و اوهمان آب در لهجه محلی ، و دراجان با پسوند (ان) که برای مکانست ازمصدر «درآجیدن = دراجین» گرفته شده، که هم اکنون درآبادیهای اطراف ری قدیم ـ که ازاختلاط با اجانب محفوظ مانده مانند اوشان وآهار از دههای رودبارقصران و برخی ازاماکن شمیران ـ بکارمی‌رود، وبمعنی بخش کردن آب نهرست به چندین شاخه کوچك درآبیاری ، گذرسر پولك (پول در لهجهٔ محلی = پل) در عودلاجان این گفته راتاییدی‌تواند بود. تبدیل الف به‌عین در تعریب اسامی سابقه دارد، همچون عابسکین و عنزلی درآبسکون و انزلی و غیراین‌دو (رك: ج۱ کتاب حاضر ص ۲۵۳)؛ و تبدیل را به لام نیزچنین‌است، چون بالفروش بجای بارفروش(جهان نمای مسیوژان، ورق۱۱۱ ص۱س ماقبل آخر) و غیره.

نام اماکنی ازطهران که قدیمی وبلهجهٔ محلی است کم نیست، چنانکه مرحوم قزوینی دریادداشتها، جلدپنجم ص۳۰۲ نوشته‌اند:

«اول کوچهٔ وزیردفتر از طرف خیابان فرمانفرما معروف‌است به‌سر گو گل، زیراکه سابق آنجا گاوهای کوچه‌های اطراف گله می‌شدند، و بعد چوپان آنها را به صحرا می‌برده است.»

اما از اماکن جدید نام بسیاری از جاها منسوب برجال عهد قاجاریان است:

مرحوم قزوینی دریادداشتها ، جلدپنجم ص ۳۰۱ درباب حسن‌آباد نوشته‌اند: «محلهٔ حسن‌آباد درشمال غربی‌طهران را مرحوم میرزا یوسف آشتیانی صدراعظم معروف به آقا باسم پدرش میرزاحسن‌مستوفی‌الممالك آباد کرد، وآنوقت اراضیی بود واقع‌درخارج‌طهران... مرحوم مستوفی‌الممالك خیابان فرمانفرما را ازمقابل کوچهٔ وزیر دفتر تاونك خیابان‌درست کرد ، واطراف خیابان را اراضی خرید وآبادکردکه از جمـله حسن‌آباد ، بهجت‌آباد ، یوسف‌آباد، ونك، اوین بوده‌است، ووجه تسمیهٔ یوسف‌آبادهم باسم‌خودش میرزایوسف‌است».

ونك و اوین ازآبادیهای باستانی ری بوده‌اندکه ذکر آنها بجای خودگذشت.

بنای باغ جنت رابکریم‌خان‌نسبت داده‌اند. کریم‌خان چنانکه درص۲۴۱ مجلد حاضر گذشت عمارت سلطنتی‌ودیوانخانه و حرمخانه وباغ بساخت. ازبناهای قدیم پیش از زندیه‌درطهران چیزی نمانده است، و بناهای این شهر بیشتر ازعهد قاجاریـه است. بزمان‌آقا محمد خان قصوری در ارك بنیان یافت. (لغت نامه، ذیل طهران)

(۱) رك : مقالهٔ آقای مصطفوی ، اطلاعات ماهانه شمارهٔ ۵ (۴۱) مرداد ۱۳۳۰ سال ۴ ص ۴.



یحیی[۱] و امامزاده زید[۲] و سیدنصر الدین (ناصر الدین)[۳] و امامزاده سیدولی[۴] که بحث درباب آنها از حوصلهٔ این مقام بیرون است، و بی‌گمان همه پیش از عهد صفویان موجود بوده‌اند و نشان دهنده موقع طهران باستان هستند ، جملگی در محدوده مذکور در فوق واقعند.

ذکر رجالی که تا اواسط عهد صفویان از دیه طهران برخاسته‌اند، بمناسبت در مطاوی مبحث رجال ری درج آمده است . ۵

اقوال مربوط به موقع جغرافیایی طهران در مجلد اول کتاب حاضر صحائف ۸۸، ۸۹ درج افتاده، و اعادت را نیازی نیست . موجزی از اخبار مربوط به طهران و تاریخ آن تا روزگار پایتختی، در فصل اول از باب سوم در پایان بحث از ری در مسیر تاریخ، صحائف ۲۳۵-۲۴۳ مجلد حاضر گذشت؛ و تفصیل بیشتر در این باب ـ بویژه تحقیق در بارهٔ ۱۰ طهران از آغاز دورهٔ پای‌تختی آن تا حال ـ هرچند کاری است بسیار ضروری و مفید، اما ورود در آن مناسب این تألیف ـ که موضوع آن بحث از اوضاع و احوال ری باستان ونواحی آن، و یا بدیگر بیان روشن کردن سوابق طهران و پهنهٔ آن از قدیم‌ترین زمان است ـ نتواند بود. در پایان بمناسبت بدین نکته اشارت می‌رود که از مجموع مطالب مذکور درباب طهران توان دریافت که این شهر برخلاف دعوی برخی از مستشرقان ، ۱۵ جدیدالولاده و نوظهور نیست بلکه آبادیی بالنسبه ریشه‌دار و قدیمی است[۵]، و از نیمهٔ اول قرن سوم ببعد ذکر ونامی داشته است .

---

(۱) رك : مقالهٔ آقای مصطفوی ، اطلاعات ماهانه شمارهٔ ۶ (۴۲) شهریور ۱۳۳۰ سال ۴ ص ۲۴.

(۲) « « « « « « شمارهٔ ۷ (۴۳) مهر ۱۳۳۰ سال ۴ ص ۲۱.

(۳) « « « « « « شمارهٔ ۹ (۴۵) آذر ۱۳۳۰ سال ۴ ص ۳.

(۴) « « « « « « شمارهٔ ۱۱ (۴۷) بهمن ۱۳۳۰ سال ۴ ص ۷.

(۵) بارتولد مستشرق روسی درجغرافیای تاریخی ایران (ترجمهٔ فارسی، ص ۱۸۳) نوشته :

«طهران پای‌تخت کنونی ایران باندازه‌ای شهرجدید است، که شرح و تعریف آنرا نمی‌توان در دورهٔ جغرافیای تاریخی‌وارد نمود.»

طیبه :

نام این آبادی درمنتقلة الطالبیه ، در ذکر امامزادگانی که وارد ری شدند درج افتاده ، ودرجنة النعیم بنقل از آن کتاب چنین آمده است :

«درباب حرف طاء طیبه وطولان‌را ازسواد ری خوانده است، وازامامزادگان

۵ ذکری نکرده است.[۱]»

حرف «ع»

عباس آباد :

نام این دیه درتاریخ جهانگشای جوینی، درذکر حرکت هولاگو بفتح قلاع ملاحده، بدین صورت مذکور آمده است:

«ملتمس او (رکن‌الدین خورشاه) را پادشاه مبذول فرمود، و در «عبّاساباد»

۱۰ ری بانتظار آن مقام کرد ...[۲]»

ازسطور ماقبل این عبارت ـ که درآن سخن ازقصران ری درمیانست ـ چنین استنباط توان کرد، که این‌عباس‌آباد از شهر ری چندان دور نبوده است .

عرادان خوار ری :

۱۵ ذکر این محل درواقعهٔ نبرد میان امیر ولی وسلطان اویس ایلکانی مذکور در ص۲۲۰،۲۲۱ مجلد حاضر بچشم می‌خورد، که پیروزی سلطان اویس را بود. برای وقوف بدین داستان بدانجا رجوع شود .

مزرعهٔ علائین (ج ـ ۴) :

نام این مزرعه درفرمان سال ۹۶۱ شاه‌طهماسب چنین درج آمده است :

۲۰ «مزرعهٔ علائین واقع دربلوك غار ری.[۳]»

(۱) منتقلة الطالبیه، نسخهٔ عکسی ص ۱۴۹ ، ۱۵۰، نسخهٔ خطی، ص ۹۴ ، ۹۵؛ جنة النعیم ، ص۵۰۳ س۵ . دراین‌کتاب بجای طیبه طینه درج آمده که صحیح نیست .

(۲) جهانگشا ، بتصحیح مرحوم قزوینی ، ج ۳ ص ۱۰۹ س ۱۱.

(۳) آستانهٔ ری ، ص ۳۱ س ۹.

در کتاب آستانهٔ ری، در ذکر پنج رقبهٔ باقی از شانزده رقبهٔ موقوفهٔ مذکور در فرمان شاه طهماسب، در باب این مزرعه چنین نوشته شده :

«... امروزه معمورترین این رقبات مزرعهٔ علائین است ، که واقع شده در حومهٔ ری فعلی، وتاخود صحن بیش از سه کیلومتر فاصله ندارد، واز آب چشمه‌علی معروف مشروب می‌شود.[۱]» ۵

علی‌آباد (ب ـ ۳) :

در تاریخ بیهقی در ذکر ورود محمود غـزنوی بری جهت تسخیر این دیار ذکر گردیده :

«... چون بری رسیدند امیرمحمود بدولاب فرودآمد، براه طبرستان نزدیک شهر؛ وامیرمسعود به‌علی‌آباد لشکرگـاه ساخت برراه قـزوین ، ومیان هردو لشکر مسافت نیم فرسنگ بود ...[۲]» ۱۰

آقای مصطفوی دانشمندمحترم درضمن مقالتی درتحقیق این گفتهٔ بیهقی چنین نوشته‌اند :

«[پس از ذکردولاب] علی‌آباد نیز درجنوب غربی فرح‌آباد کنار کیلومتر ۴ خط راه‌آهن شمال واقع گشته ، آبادی معظم وپررونقی است که قسمت اعظم آن به ورثهٔ مرحوم مجدالدوله تعلق‌دارد، وبنام علی‌آباد مجدالدوله خوانده می‌شود؛ ودر سطح اراضی پست و بلند جنوبی آن قطعات سفالهای قرون اول هجری و آثار قدیم نمودار، وگوئی آبادی‌مزبور درزمان قدیم کمی‌روبطرف جنوب واقع بوده‌است.[۳]» ۱۵

علی‌آباد (ج ـ ۴):

این علی‌آباد دیهی درزیرقلعهٔ طبرك بوده، ویاقوت درباب آن چنین نقل کرده است : ۲۰

«عَلِيّابَاذ معناه عمارة عليّ عدّة قرى بنواحي الرّيّ ، منها واحدة تحت قلعة

(۱) آستانهٔ ری ، ص ۳۳ س ۱۶.

(۲) تاریخ بیهقی ، س ۱۳۴ س ۷.

(۳) اطلاعات ماهانه ، شمارهٔ ۵ (۵۳) مرداد ۱۳۳۱ سال پنجم ص ۲۰.

طبرك، والباقی متفرق فی نواحیها ، کذا خبّر ابن الرازی.[۱]»

علی آباد (ظ : ب ـ ۴) :

نام این علی آباد در نزهة القلوب، درذکر فشاپویه بدین صورت درج گردیده :

«... سیوم ناحیت فشابویه است، و در او سی پاره دیه است ، کوشك وعلیاباد

۵ وکیلین... معظم قرای آنجاست.[۲]»

بزمان حاضر درفشابویه سه دیه بنام علی آباد موجود است[۳]، ومعلوم نیست که منظوراز قریهٔ فوق کدام یك از اینهاست، لیکن ظاهراً بقرینهٔ محل کوشك و کیلین گویا علی آبادی که در آن حدود بنزدیکی راه قم واقع است مراد بوده است .

درحوزهٔ ری باستان، درعصر حاضر برروی هم بالغ برهیجده دیه بنام علی آباد

۱۰ موجود است[۴]، که بی گمان قدمت پاره‌ای از آنها بقرون نخستین اسلامی می رسد .

عیالانه :

در کتاب النقض درذکر «زکریّا» ازسران ملاحده آمده :

«... ولادتش بدهی ازنواحی ری که عیالانه خوانند ...[۵]»

مزرعهٔ عیسا باد :

۱۵ نام این مزرعه در فرمانی ازشاه طهماسب که بسال ۹۵۰ نوشته شده درج است[۶]

مزرعهٔ عین آباد :

این مزرعه نیز در فرمان شاه طهماسب مکتوب بسال ۹۶۱ ذکر گردیده است[۷].

حرف «غ»

غار (ب ، ج ـ ۳ ، ۴) :

۲۰ غار نام ناحیتی در نزدیکی ری باستان بوده است؛ در نزهة القلوب درذکر نواحی ری مذکور آمده :

---

(۱) معجم البلدان ، ج ۳ ص ۷۱۴ س ۱۷.

(۲) نزهة القلوب ، مقالهٔ ثالثه ص ۵۴ س ۱ .

(۳) کتاب اسامی دهات کشور ، ص ۲۶۴ ارقام ۶۹۴ ، ۶۹۹ ، ۷۰۰.

(۴) رك : کتاب اسامی دهات کشور ، ص ۲۵۶ ـ ۲۶۷.

(۵) النقض ، ص ۳۲۳ س ماقبل آخر.

(۶) آستانهٔ ری ، ص ۷۸.

(۷) آستانهٔ ری ، ص ۳۱ س ۱۸ .

«... چهارم ناحیت غار است، و سبب تسمیهٔ غار آن است که امامزاده[ای] ازفرزندان امام موسی کاظم علیه‌السلام را در ری قصد کشتن او کردند، واو از آن ظالمان فرار نموده درنواحی «جال کولی»[1] غاری پدیدآمد. امامزاده پناه بدان غار برده غایب شد، والحال آن ناحیت را جهت غایب شدن آن بزرگوار بناحیت غار نامیده شد...[2]» ۵

گویا قریهٔ قار ری که یاقوت درمعجم‌البلدان و المشترك ذکر کرده همین‌غار است، وذکرآن درحرف«ق» بیاید.

حرف «ف»

فرزاد (ب ـ ۲) :

۱۰ این‌آبادی، که اکنون آنرا فرحزاد گویند ، بسیار قدیمی است ؛ ودر کتاب منتقلةالطالبیه بصورت «فرّزاد»[3] از سواد ری درج آمده، و روایت‌آن‌کتاب درجنة‌النعیم نیزذکرگردیده است[4].

فرّزاددر کتاب‌النقض«برزاد» ثبت‌افتاده، ومؤلف به‌طنزخطاب بخصم، نسبت به‌سه دیه «ونك» و«کن» و«برزاد»که مردمش زیدی مذهب‌بوده‌اند، چنین‌گفته :

۱۵ «... بایستی که‌این ملحدی (به‌طعنه کنایت‌ازپیروی‌مذهب‌زیدیه) ازری‌برداشته بودندی، و ونك و کن و برزاد خراب کرده بودندی...[5]»

یاقوت درمعجم‌البلدان نوشته :

«فرّزاذ بفتح اوّله وتشدیدثانیه وفتحه‌ثم‌زاءٌ واخره ذال معجمة من‌قری‌الرّی[6]»

---

(۱) مجلد حاضر ، ص۵۱۹.

(۲) نزهةالقلوب ، مقالهٔ ثالثه ص ۵۴ س ۲.

(۳) منتقلةالطالبیة، نسخهٔ عکسی، ص ۱۵۹، ۱۶۲، نسخهٔ خطی، ص ۱۰۴ ، ۱۰۸.

(۴) جنةالنعیم ، ص ۵۰۳ س ۶ .

(۵) النقض ، ص ۴۶۰ س ماقبل آخر.

(۶) معجم‌البلدان یاقوت ، ج ۳ ص ۸۷۲ س ۱۲ .

مرحوم عباس اقبال درمقالتی درمجلهٔ یادگار ذکر کرده :

«فرحزاد قریهٔ دیگری است درشمال‌غربی طهران بین تجریش و کن، نام این قریه نیزدر کتاب منتقلة‌الطالبیه مذکوراست، اما بشکل فرّزاذ که املای صحیح‌قدیم آن فرّه‌زاد است بتشدید راء . بعدها قیاس عامیانه فرّه‌را که بتدریج بتحفیف راء ۵ استعمال‌می‌شد به‌فرح‌عربی مبدّل‌ساخته‌وفرّه‌زاد وفرزاد را فرحزاد کرده است...[۱]»

فشابویه (ب، ج ـ ۴) :

همان بشاویه است که ذکر آن درصحیفهٔ ۵۰۸ مجلد حاضر برفت .

فورارد :

سمعانی از این‌آبادی یادکرده است[۲]، ویاقوت نیز درباب‌آن چنین نوشته :

۱۰ «فُورَارَد بالضم ثم‌السکون وراءٌ مکرّرة واخره دال مهملة من قری‌الرّی[۳].»

فهرمد (ب، ج ـ ۳، ۴*) :

نام این‌دیه را یاقوت در معجم‌البلدان‌آورده ، و ذکر کرده که درآنجا میان ابن‌میکال و علویان نبردی رخ داده بوده است :

«فِهرِمِد من قری الرّی ، کانت بها وقعة بین اصحاب الحسین بن زیدالعلوی ۱۵ [کذا][۴] وبین ابن‌میکال ؛ وکان ابن‌میکال من قبل‌الظاهر فی‌ایام‌المستعین[۵].»

فیروزان(ظ : ج ـ ۴) :

نام این‌آبادی درنزهة‌القلوب چنین ذکرگردیده :

«... طهران وفیروزان ازمعظم ناحیت غار است...[۶]»

---

(۱) مجلهٔ یادگار ، سال اول شمارهٔ ۲، ص ۱۷ س ۱ .

(۲) الانساب ، ورق ۴۳۲ ص۲ س ۲۸ .

(۳) معجم‌البلدان ، ج ۳ ص ۹۲۲ س ۵ .

(۴) گویا وی برادرحسن‌بن زید بوده است، (رك : تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار، ج ۱ ص۲۳۳ س۱۵ ببعد). جهة وقوف بوقایع مربوط به ابن‌میکال در ری، رك: مجلد حاضر، ص ۱۳۸ .

(۵) معجم‌البلدان ، ج ۳ ص ۹۲۴ س آخر.

(۶) نزهة‌القلوب ، مقالهٔ ثالثه ص ۵۳.

این دیه غیراز فیروزبهرام غار است که ذکرش بیاید ، گویا ظاهراً فیروزان همان است که بدین زمان فیروزآباد[۱] نامیده می‌شود، که در جنوب شرقی پهنهٔ ری افتاده .

فیروزبهرام (ب - ۳) :

این آبادی که اکنون جزء حوزهٔ غاراست ودرگوشهٔ شمال‌غربی ری باستان و جنوب غربی طهران افتاده است، ازبناهای فیروزساسانی است، ودرطی تاریخ بنامهای «رام‌فیروز» و«فیروزرام» و«فیروزبران» نیزخوانده شده است، درپاره‌ای از روایات این نام‌بشهر ری داده شده بوده‌است، وذکر آن در مجلداول کتاب‌حاضر برفت.[۲]

درتاریخ بلعمی درخبر فیروزبن یزدگرد ذکرشده :

« .. سه‌شهر بناکرد: یکی بحد ری رام‌فیروزآباد[۳]، دیگربحدگرگان نام او روشن فیروز، وبحد دیگر[آذربایگان] نام او شهرام فیروز...[۴]»

مقدسی فیروزرام را ازرساتیق ری دانسته و نوشته :

«... ومن‌الرساتیق قوسین... قَرْج، جنی، سیرا، فیروزرام[۵].»

یاقوت درمعجم‌البلدان درذکر این قریه اشارت‌کرده، که درآنجا میان‌یزیدبن حارث والی ری ازسوی امویان و فرخان پادشاه ری جنگی روی داد ، و فرخان با کمك زبیربن ماجور خارجی یزید را باسیصدتن از اشراف کوفه با زنش بکشت، بدین عبارت :

«فیروزرام من‌قری‌الرّی ؛ کان عبدالملك‌بن مروان ولّی الرّی یزیدبن‌الحارث ابن یزیدبن رُؤَیم اباحَوْشَب وقیل ولاّه مُصْعَبُ‌بن الزبیر، فَوَرَدَ الرّیَ ایّام الزبیربن

(۱) کتاب اسامی دهات‌کشور ، ج ۱ ص ۲۶۳ رقم ۶۱۶.
(۲) مجلد اول کتاب حاضر ، ص ۱۹ س ۱۵ ببعد.
(۳) مصحح در ذیل این‌کلمه نوشته : دراصل فیروزآباد.
(۴) تاریخ بلعمی، بتصحیح مرحوم بهار، ج ۱ ص ۹۵۴ س ماقبل‌آخر.
(۵) احسن‌التقاسیم ، ص ۳۸۶ س ۲ .

الماجور الخارجی بمواطأة من الفرخان ملك الرّی، وامداده بالمال و الرّجال؛ فواقعوا یزید بن الحارث بقریة فیروزرام، فقتلوه و ثلثمایة رجل من اشراف الکوفة ، و قتلت معه امرأته امّ حوشب...[1]»

درنزهة‌القلوب درشرح دیه‌های ری ذکر گردیده :

۵ «... فیروزرام که فیروزساسانی ساخت، واکنون فیروزبران می‌خوانند...[2]»
دراین کتاب در مورد دیگر درذکر دیه‌های ناحیهٔ غار ازآن بصورت فیروز- بهرام یادگردیده[3].

قلعهٔ فیروزکوه (ه، و ـ۳*) :

این قلعه بنزدیکی کوه دماوند با اساسی سخت استوار پی افکنده شده بوده ،
۱۰ وبه بلدهٔ ویمه در آن نزدیکی اشراف داشته، و ویمه درشمار ربض آن بوده است . یاقوت که‌خود آنجارا ازنزدیك بدید، نام آنرا درمعجم‌البلدان و المشترك ضبط کرده، در معجم‌البلدان گفته :

«... فیروزکوه قلعة فی بلاد طبرستان قرب دنباوند، مشرفة علی بلدة یقال لها وَیْمَه رایتُها[4].»

۱۵ درالمشترك نوشته :
«فیروزکوه قلعة قرب جبل‌دنباوند، ربضها مدینة صغیرة تسمی وَیْمَه‌رأیتها[5].»

حرف «ق»

قار (ظ : ب،ج ـ ۴) :

بنا بنقل یاقوت این دیه از آبادیهـای ری بوده است . وی در معجم‌البلدان

---

(۱) معجم‌البلدان ، ج ۳ ص ۹۲۸ س ۲۰ .
(۲) نزهة‌القلوب، مقالهٔ ثالثه ص ۵۳ س ۱۶.
(۳) نزهة‌القلوب ، مقالهٔ ثالثه ص ۵۴ س۸.
(۴) معجم‌البلدان ، ج ۳ ص ۹۳۰ س۷.
(۵) المشترك، ص ۳۳۵ س‌ماقبل آخر.

والمشترك آنرا آورده ، واشارتی بـه‌احوال ابوبکر صالح بن شعیب قاری رازی از ادیبان ولغت‌دانان بزرگ آنجا کرده است ؛ درمعجم‌البلدان گفته :

«... وقارُ ایضًا قریة بالرّی. قال ابوالفتح نصر: منها ابوبکر صالح‌بن‌شعیب القاری...[1]»

قول وی درالمشترك نیز بهمین مفاد است[2]. ۵

ظاهراً این نام همان است که درنزهةالقلوب باغین (غار) درج آمده، وذکرآن درص ۵۹۵،۵۹۴ مجلد حاضر گذشت ، ونام قریهٔ غار درناحیت غار در کتاب اسامی دهات کشور ضبط است .[3]

قرج (ظ: ۵، ه ـ ۴، ۵):

ذکر قَرْج در منابع در ردیف رستاقهای ری ثبت افتـاده ، دراحسن‌التقاسیم نوشته شده : ۱۰

«... ومن الرساتیق قوسین ... سرّ، بهزان ، قَرْج ...[4]»

یاقوت درمعجم‌البلدان نقل کرده :

«قَرْجُ بالفتح ثمّ السّکون والجیم کورة بالرّی، ینسب الیهـا علی‌بن الحسین القَرْجی .» ۱۵

ونیز درذکر وَهْبَن آورده :

«وَهْبَن ... من رستاق‌القَرْج[5].»

قَرْج گویا ظاهراً همان ناحیه است که درنزهةالقلوب سبور قَرْجْ نامیده شده،

(۱) معجم‌البلدان ، ج ۴ ص ۱۲ س ۱۲.

(۲) المشترك ، ص ۳۳۸ س ۳.

(۳) کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۶۳ رقم ۶۱۵ .

(۴) احسن‌التقاسیم ، ص ۳۸۶ س۲.

(۵) معجم‌البلدان ، ج ۴ ص ۵۳ س ۵ ، وص ۹۴۲ س۱۰.

و ذکرش در سابق برفت[۱].

امروز نیز درسرراه طهران بورامین آبادیی بنام قرچك (ج - ۴)[۲] که درحوزهٔ سبور قَرْج قدیم واقع است وجود دارد.

قزوین (درمغرب) :

۵ درنیمهٔ دوم قرن‌چهارم قزوین ازتوابع ری بحساب بوده، ودراحسن‌التقاسیم در ذکر ری چنین درج آمده :

«ولها من‌المدن آوة، ساوة، قزوین ، ابهر، شلنبه ، الخُوار...[۳]»

قسطانه (در جنوب غربی) :

قسطانه درسرراه ری بساوه قرار داشته ، و منزل اول بوده است ؛ و بروایت ۱۰ اعلاق‌النفیسه ازری هفت فرسنگ فاصله داشته است[۴]. اصطخری درالمسالك‌گفته :

«الطریق من‌الرّی إلی الجبال : من‌الرّی إلی قسطانة مرحلة ، ومن قسطانة إلی مشکویه مرحلة ، ومن مشکویه إلی ساوة مرحلة ۹ فراسخ...[۵]»

درترجمهٔ فارسی این کتاب ونیزدرالانساب سمعانی کشتانه ذکرگردیده‌است[۶]. روایت صورة‌الارض[۷] واحسن‌التقاسیم[۸] نیزمشابه‌گفتهٔ اصطخری است، یاقوت درمعجم ۱۵ البلدان‌نقل کرده :

---

(۱) مجلد حاضر، ص ۵۶۱.

(۲) کتاب اسامی دهات‌کشور ، ج ۱ ص ۲۶۸ رقم ۱۰۶۴.

(۳) احسن‌التقاسیم، ص ۳۸۶ س ۱.

(۴) الاعلاق‌النفیسه، جزء ۷ص ۱۶۸س۱۶. نیز، رك: الخراج قدامة‌بن جعفر، ضمیمهٔ المسالك ابن‌خرداذبه، ص ۲۰۰ س ۱۴ ؛ المسالك ابن‌خرداذبه ، ص۲۲ س۴.

(۵) المسالك ، ص ۱۲۶ س ۵.

(۶) ترجمهٔ فارسی المسالك ، ص ۱۷۴ س ۱ ؛ الانساب، ورق ۴۵۲ ص۲ س۸.

(۷) صورة‌الارض ، ص ۳۲۵ س ۱۷.

(۸) احسن‌التقاسیم ، ص ۴۰۰ س ماقبل‌آخر.

«قُسْطانَه بالضمّ ویُروی بالکسر وبعدالالف نون قریة بینها و بین‌الری مرحلة فی طریق ساوة یقال لها کستانة، ینسب الیها ابوبکر محمد بن الفضل. . . الرازی القسطانی...[1]»

قصرالملح (درجنوب شرقی) :

این مکان بنقل قدامةبن جعفر درالخراج[2] وابن خرداذبه درالمسالك[3]، درهفت فرسنگی خوار، درسرراه خوار به خراسان واقع بوده است. ۵

قصران (ب، ج ، د ـ ۱، ۲، ۳) :

درقدیم تمام پهنهٔ واقع درشمال ری و آبادیهای کوهستانی آنجا را تا سرحد مازندران قصران می‌گفتند ، وبدوبخش ممتاز قصران داخل وقصران خارج منقسم می‌شد، قصران داخل برآبادیهایی اطلاق می‌گردید که در داخل دره‌های متفرع از سلسلهٔ البرز درحدودتوچال قرارداشتند، که حدّ شرقی آن به‌لواسان وحدّ غربی آن به کوههای دیه قدیمی شهرستانك می‌رسید ، این آبادی‌ها را اکنون مجموعاً رودبار قصران‌می‌خوانند بااین‌تفاوت که درقدیم حوزهٔ قصران داخل وسیع‌تربوده، وپاره‌ای از دیه‌هاکه بدین زمان تابع لواسان کوچك هستند در سابق بحساب قصران داخلی بوده‌اندمانند سینك وهنزك، چنانکه مرعشی گفته: ۱۰ ۱۵

«...[چلاویان] روی بولایت قصران نهادند، وبملوك استندار پناه جستند... [ملوك گاوباره] قریه خزك (کذا ، ظ : حنزك = هنزك) و سینك را بدیشان مسلم داشتند...[4]»

قصران خارج بدان‌پهنه گفته می‌شده، که دردامنهٔ جنوبی سلسلهٔ البرز درحدود

(۱) معجم‌البلدان ، ج ۴ ص ۹۴ س ۲۰.

(۲) الخراج ، ضمیمه‌المسالك ابن خرداذبه ، ص ۲۰۱ س ۱ .

(۳) المسالك ابن‌خرداذبه ، ص ۲۲ س آخر.

(۴) تاریخ طبرستان مرعشی ، ص ۳۵۲ س ۱۲ . نیز،رك : ص ۵۶۸ مجلدحاضردیه سینك. وص ۲۷۲ س ۹، وص ۴۰۴ س ۹، وص ۴۰۵ س۴ تاریخ مرعشی .

توچال بمحاذات قصران داخل افتاده بوده وتـاحدودکوه ری می‌رسیده، چنانکه در نزهة‌القلوب درذکر قلعهٔ طبرك آمده :

«قلعهٔ طبرك بجانب شمال [شهر] در پای کوه افتاده است ، ولایت قصران در پس آن کوه افتاده است...[۱]»

۵ این تقسیم درباب قصران داخل وخارج مطابق است باآنچه درمنابع باستانی درج است، که شرح آن بیاید. این‌نام قدیمی است[۲]، ودرمنابع مورد استفاده نخستین بار درقصیدهٔ ابن کربویهٔ رازی ازرجال نیمهٔ اول‌قرن سوم، ازاصحاب حسین‌بن احمد علوی مشهور بکوکبی، که بسال۲۵۱ هجری‌خروج کرد[۳]، بدین صورت بنظر رسید:

(۱) نزهة‌القلوب ، مقالهٔ ثالثه ص ۵۳ س ۱۲.

(۲) وجهٔ تسمیه‌آن بوجه مرضی طبع روشن‌نشد، لکن‌تردیدی نیست‌که این کلمه‌عربی نیست بلکه معرب کلمه‌ای فارسی است‌که در ترکیبش لفظ «کوه» وجود داشته، که‌کاف آن در تعریب بصورت «ق» درآمده . چنانکه‌درکوهستان و قهستان دیده می‌شود ، ومحتملااصل کلمه « کوه سران » بوده است بمناسبت‌کوهستانی بودن محل. این احتمال را چند قرینه تایید می کند .

نخست‌آنکه چون پسوندمکان «آن» ازآخر آن برداشته شود «کوه سر» می‌ماندکه در آن حدود در میان آبادیهای ری و مازندران نظیر فراوان دارد، چون رودسر ، بابلسر ، چابکسر ، رامسر ،کیاسر ، گچسر ، دربندسر ، سنگ سر ،آخن‌سر و امثال اینها .

ددیگر آنکه جزقصران ری هرمکان دیگری‌نیزکه قصران نام داشته‌کوه و یاکوهستانی بوده ، چنانکه درکتاب عجایب‌المخلوقات (ص۱۰۸ س۲) مذکور است: «قصران کوهی است بزمین سند ، وقصران نام شهری است . شیخ‌الرئیس گوید : عسل بجبال قصران همچون تلی بیفتد ...»

سدیگر آنکه قبل ازاسلام نیز گاه‌ازآبادیهای‌کوهستانی واقع میان ری وطبرستان بنام کوه‌آن حدود یادمی کرده‌اند ، چنانکه در کارنامهٔ اردشیر بابکان مذکور است (ص ۱۱۰ ، ۱۱۱ مجلد حاضر) «اردوان ازکستك کستك چون از ری و دنباوند ودیلمان و پذشخوار گر سپاه وآخرخواست» ، واینجا مراد از پذشخوار گر که‌کوه دماوندست‌آبادیهای‌آنجاست.

(۳) رك: ابن‌اثیر ، ج ۵ ص ۳۳۰ س ۱۳ ؛ تاریخ جهان‌آرا، ص ۷۳ س ۷.

«و شرّدونی عن صحبی وعن ولدی حتّی لجأتُ الی اجبال قصران[1]»

پس از آن قصیده نام هردو قصران (قصران الداخل و قصران الخارج) در المسالك اصطخری[2]، وصورة الارض ابن حوقل[3]، واحسن التقاسیم[4] در مقام ذکر رساتیق ری درج آمده، که اختصار را از نقل آنها خود داری می‌شود.

۵ ابو دلف از رجال قرن چهارم در الرسالة الثانیه در باب بلندی کوههای آنجا و دشواری دستن یافتن مرزبان ری برمردم آن حدود بهنگامی که سر بطغیان کشند، و اینکه ایشان را بمنظور حفظ اطاعت بنزد کارگزار ری وثیقه‌هایی بوده، و نیز بیشتر میوه‌های ری از آنجا می‌رسیده، قولی دارد بدینقرار:

«ومن الرّی الرستاق یقال له قصران، وهی جبال شامخة عالیة، اذا امتنع ۱۰ أهلها علی السلطان لحمل الخراج لم یقدر علیهم، وإنّما لهم عند صاحب الری رهائن؛ واکثر فاکهة الرّی من هذه الجبال.[5]»

سمعانی در الانساب در نسبت «القصرانی» از هردو قصران یاده کرده، وخودشبی را در قصران خارج بسر برده[6].

در راحة الصدور در بیان مرگ طغرل اول ذکر تجریش و قصران خارج ۱۵ بدینگونه درج است:

«... بقصران بیرونی بدر ری بدیه طجرشت از جهة خنکی هوا نزول فرموذ.[7]»

سنائی در حدیقه نام قصران را آورده، وظاهراً از آن بعد مسافت را خواسته است:

---

(۱) مختصر کتاب البلدان ابن‌فقیه، ص ۲۷۳ س ۱۲.

(۲) المسالك، ص ۱۲۳ س ۹.

(۳) صورة الارض. ص ۳۲۲ س ۱۰.

(۴) احسن التقاسیم، ص ۳۸۶ س ۳.

(۵) الرسالة الثانیه، ص ۳۳ س ۱.

(۶) الانساب، ورق ۴۵۵ ص ۲ س ۵.

(۷) راحة الصدور، ص ۱۱۲ س ۱.

ای بساریش کاندرین خانست که خداوند آن بقصر آنست[۱]

در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار نام هردو قصران ثبت افتاده :

«... مردم قصران درون و بیرون جمله بخدمت ملك شهید [اصفهبد حسن بن رستم، ازفرقهٔ ثانیهٔ باوندیه] آمدند...[۲]»

۵ یاقوت نیز درمعجم‌البلدان درضمن اشارت بهردوقصران ، از رهائنی که مردم آنجارا بنزد صاحب ری بود تا سربطغیان برندارند سخن گفته ، ونیز بیشترمیوه‌های ری را ازآن نواحی دانسته است، بدین شرح :

«قصران‌الداخل وقصران‌الخارج ... هماناحیتان کبیرتان بالریّ فی جبالها ، فیهما حصن مانع یمتنع علی‌وُلاة الرّی فَضْلاً علی‌غیرهم، فلاتزال رهائن‌اهله عند من

۱۰ یتملّك الرّی ؛ واکثرفواکه الرّی من نواحیه ...[۳]»

وی درالمشترك نیز اشجار وفواکه قصران را ستوده است[۴].

زکریّاقزوینی باشتباه قصران‌را نام قریه‌ای ازقرای ری دانسته ،که بدوقسمت قصران داخل وقصران خارج منقسم می‌شده، بدینقرار:

«قَصْران اسم قریة من‌قری الرّی؛ وهی قسمان: یقال لاحدهما قصران‌الداخل،

۱۵ وللآخر قصران الخارج...[۵]»

درنزهة‌القلوب نیز درذکرنواحی ری، نام قصران و دولاب وقوسین ورزنین و فیروزرام و غیر اینها ذکر شده[۶].

قصران خارج خود بدوبخش فوقانی وتحتانی تقسیم می‌شده ، و نیمهٔ شمالی آن‌راکه مرتفع‌وکوهستانی‌بوده قصران‌فوقانی، ونیمهٔ دیگررا که بنابمفاد گفتهٔ‌صاحب

---

(۱) حدیقه ، ص ۳۶۸ .

(۲) تاریخ طبرستان ، قسم سوم ص ۱۱۱ س ۲۲.

(۳) معجم‌البلدان ، ج ۴ ص ۱۰۵ س۱۵.

(۴) المشترك ، ص ۳۴۶ س ۷.

(۵) آثارالبلاد ، ص ۴۴۰ س ۷.

(۶) نزهة‌القلوب ، مقالهٔ ثالثه ص ۵۳ س ۱۳ ببعد.

نزهةالقلوب که درسابق گذشت[۱]، تا پس کوه شمالی ری می‌رسیده ، قصران تحتانی می‌گفته‌اند؛ دلیل این‌دعوی آنکه بنا بگفتهٔ یاقوت دیه جی در مغرب طهران ازاعمال قصران فوقانی بوده‌است، وی درالمشترك آورده :

«...جیُّ وسیرا قلعة حصینة من‌اعمال الرّی، من‌اعمال قصران‌الفوقانی[۲].»

۵ که بموجب این‌گفته حد قصران فوقانی تا طهران ودولاب که باجی از دامنهٔ کوه توچال هم فاصله هستند می‌رسیده ، ونیز از این بیت قوامی رازی می‌توان استنباط کرد که دولاب حد جنوبی این قصران بوده است .

چه داری از پس پیری امید برنائی
ورای قصران ای دوست کی بود دولاب[۳]

۱۰ قصران خارج را ظاهراً درمیان سالهای ۸۸۱-۹۶۱ هجری ببعد بمناسبت‌غلبهٔ نام قلعهٔ شمیران درآن حدود، شمیران گفته‌اند، وذکر این‌مطلب درشرح شمیران در صحائف ۵۷۴،۵۷۳ مجلد حاضر گذشت ؛ لکن قصران داخل‌را هنوز بهمان نام‌وبا افزودن کلمهٔ رودبار[۴] برسرآن «رودبارقصران» گویند.

امین احمد رازی دربارهٔ قصران داخل‌آورده :

(۱) مجلد حاضر ، ص ۶۰۲ .

(۲) المشترك ، ص ۱۱۸ س ۳ .

(۳) دیوان قوامی رازی ، ص ۸۹ س آخر.

(۴) کلمهٔ «بار» ظاهرا دراین‌مورد بمعنی کنار (رود ودریا) است، چنانکه درزندوهومن یسن، بخش ۳ یادگار جاماسپ درضمن پاسخهای جاماسپ به‌گشتاسپ شاه (ص ۱۱۹ س۲۸ بند ۴۳ بفرض صحت ترجمه) چنین‌آمده : «وپس از آن ازنزدیکی بار دریای پذشخوارگر (بحرخزر) مردی مهرایزدی راببینند...» یعنی کنار دریا. مرحوم قزوینی دریادداشتها (ج ۴ ص ۹ س ماقبل‌آخر) نوشته : بار بمعنی زمین یامکان یاکثرت : زنگبار ، دریا بار (بلاد سواحل) ، رودبار ، هندوبار ، سعدی گوید :

قلم بیمن یمینش چوگرم رو مرغی است — که خط بروم برد دمبدم زهند و بار

«... درنزهة‌القلوب آمده که رودبارقصران[1] نیز ازتوابع ری است، و در عهد غازان‌خان تعلق بولایت رستمدار گرفته...[2]»

ظاهراً این نخستین روایتی است که در آن‌قصران داخل رودبارقصران نامیده‌شده، وسبب آن وجود رودهای فراوانی است که‌در درّه‌ها ومیان آبادیهای آنجا جریان دارد، واز مجموع آنها جاجرود بوجود می آید.

گل قصرانی در ری‌باستان شهرتی داشته، وذکر آن درمجلد اول کتاب حاضر ص ۵۹۱ برفت.

برای برخی اطلاعات دیگر درباب قصران به شرح اذون ، انبامه ، جائج ، جوسق خلیفه ، سینك ، شمیران ، طجرشت مذکور در همین فصل و جغرافیای درّهٔ رودبار قصران ، تألیف حاج محمد میرزا مهندس رجوع شود[3].

قلوس :

این آبادی در ده فرسنگی ری واقع بوده، و یاقوت گفته :

«قَلوُس بالفتح ثمّ الضمّ و آخره سین مهملة ، قریة علی عشرة فراسخ من الری[4].»

قلوصه (درجنوب غربی، میان ری وساوه):

نام این محل در ترجمهٔ اخبارالطوال ، درشرح نبرد طاهربن حسین سردار مأمون وعلی‌بن عیسی‌فرمانده لشکرامین درنزدیکی ری بدین صورت درج آمده:

«...[طاهر] درمیان سپاه خود ندا در داردکه ازشهر بیرون روند ، ودرمحلی

---

(۱) درنسخهٔ مطبوع هفت‌اقلیم که بسیارمغلوط و غیرقابل اعتماد است، رودبار وقصران است که صحیح نیست .

(۲) هفت‌اقلیم، نسخهٔ مطبوع، ج۳ ص۴ س۱۱؛ نسخهٔ خطی‌مدرسهٔ عالی‌سپهسالار، ص ۸۵۶ س ۵ .

(۳) مجلد حاضر بترتیب صحائف : ۴۸۰ ، ۴۹۴ ، ۵۱۸ ، ۵۲۲ ، ۵۶۸ ، ۵۷۳، ۵۷۸ .

(۴) معجم‌البلدان ، ج ۴ ص ۱۶۸ س ۲ .

بنام قلوصه اردو بزنند... علی‌بن عیسی روی به‌قلوصه آورد...[۱]»

چون بتفصیلی که در ذکر این حادثه درخلافت مأمون، ص۱۳۵ مجلد حاضر بیان شد، محل این‌جنگ درنزدیکی مسکویه ری بوده، باید محل قلوصه را در آن حدود پنداشت. احتمال اتحاد این‌آبادی با آبادی مذکور قبل از آن بسیار قوی‌است.

۵

قم (درجنوب غربی) :

قم درنیمهٔ دوم قرن چهارم درحساب نواحی ری بوده، ومقدسی گفته :

«ومن النواحی قم، دمّاوند ، شهرزور...[۲]»

قوج آغاز (در جنوب غربی) :

نام این‌دیه در نزهةالقلوب درذکر دیه‌های ناحیت فشابویه درج افتاده[۳].

۱۰

قوسین :

قوسین‌نام رستاقی در ری‌بوده، که دیهی بزرگ بهمین‌نام داشته، وقلعتی‌محکم درآنجا ساخته بوده‌اند؛ اصطخری ازرستاق قوسین ری چنین یادکرده :

«ومن رساتیقها المشهورة قصران الداخل و الخارج ... و رستاق قوسین و غیرذلك.[۴]]

۱۵

مشابه این‌قول درصورةالارض[۵] واحسن‌التقاسیم[۶] نیز درج آمده است.

اصطخری دیه‌قوسین‌را در ردیف دیه‌هائی آورده، که آنهارا ازشهر کهای‌خوار و ویمه وشلنبه بزرگتردانسته ، وجمیعتشان را بیش ازده‌هزار نفر نوشته بدینقرار:

و«لـدیّ سوی هذه‌المدن (الخُوار ، وِیدمة ، شلنبة) قـری تزید فی‌الکبر علی

---

(۱) ترجمهٔ احبارالطوال دینوری ، ص ۴۱۵ س ۵ ببعد.

(۲) احسن‌التقاسیم ، ص ۳۸۶ س ۲.

(۳) نزهةالقلوب، مقالهٔ ثالثه ص ۵۴ س ۱ ببعد.

(۴) المسالك ، ص ۱۲۳ س ۹.

(۵) صورةالارض، ص ۳۲۲ س ۱۰.

(۶) احسن‌التقاسیم ، ص ۳۸۶ س ۲ .

هذه‌المدن کثیراً، مثل سدّ ... ودزاه وقوسین وغیرذلك من‌القری التّی بلغنی انّ فیها مایزید اهلها علی عشرة آلاف رجل[1].»

این وصف درصورةالارض ابن‌حوقل نیز بهمین تقریب ثبت افتاده[2]. درنزهة‌القلوب نیز نام این‌دیه آمده است[3].

۵ قلعهٔ قوسین بتصریح اولیاءالله در تاریخ رویان[4]، و ظهیر مرعشی در تاریخ طبرستان[5] از امهات‌قلاع قدیم ری‌بوده‌است. ذکرهجوم امرای ایغور درسال ۷۵۹ بدین قلعه بقصد بیرون‌آوردن آن ودیگر نواحی ری ازتصرف جلال‌الدوله و فخرالدوله ازشاهان آل بادوسیان، در صحیفهٔ ۲۲۰ مجلد حاضر گذشت.

محل قوسین- باتمام کوششی که دریافتن آن بکار رفت- شناخته نیامد، لکن از ۱۰ مجموع اخبار چنین مستنبط است که درسرراه بلاد بزرگ قرارنداشته، ونیز ازشهر ری چندان دور نبوده است.

قوههٔ دشتپی (درمغرب) :

درنواحی ری‌باستان دوآبادی بنام قوهه وجود داشت، یکی‌دردشتپی قدیم که حدود ساوجبلاغ فعلی‌بوده‌است، ودیگری درسبورقَرْج. ذکرقوههٔ دشتپی‌درسفرنامهٔ ۱۵ ناصرخسرو چنین آمده است :

«... مردادماه سنهٔ خمس عشر و اربعمائه از تاریخ فرس [از ری] بجانب قزوین روانه شدم وبدیه قوهه رسیدم...[6]»

این قوهه امروز جزء دهستان ساوجبلاغ است[7].

(۱) المسالك ، ص ۱۲۳ س ۷، ترجمه فارسی آن ، ص ۱۷۱ س ۹.
(۲) صورةالارض ، ص ۳۲۲ س ۶.
(۳) نزهةالقلوب ، مقالهٔ ثالثه ص ۵۳ س ۱۳ ببعد.
(۴) تاریخ رویان ، ص ۱۳۲ س آخر.
(۵) تاریخ طبرستان مرعشی، ص۱۱۷ س۶ ببعد.
(۶) سفرنامهٔ ناصرخسرو (سیاحت‌نامه) ، ص ۹ س ۷.
(۷) کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۵۸ رقم ۱۹۸.

ظاهراً درسابق این قوهه را گاه بنام «قِها» می‌خوانده‌اند، یاقوت در معجم‌البلدان درذیل قها گفته :

«قِها بالکسر والقصر قریة عظیمة بین الرّی وقزوین ولیست المعروفة بقوهذ وان کان بعضهم یتلفّظ بهما سواءً.[۱]»

۵

قوهۀ سبورقرج (ج، د-۴) :

قسمتی از پهنۀ سبورقرج که قوهه در آنجا واقع بوده، اکنون بنام دهستان بهنام پازکی در ورامین مشهور است، قوهه نام دو دیه در آن حدود بود، که یکی را قوهۀ علیا یا قوهۀ آب می‌نامیدند، و در حدود کبود گُنبد فعلی قرار داشته، و آب جاجرود در آن حدود مقاسمه می‌شده، و مستقر صوفیان بوده است، ودیگری را قوهۀ سفلی یا قوهۀ حمیر (خران) می‌گفتند، وسبب این تسمیه بیاید. دو قوهه از هم قرب یك فرسنگ فاصله داشته، و قوهۀ سفلی میان قوهۀ علیا وری افتاده بوده است. یاقوت که خود آن محل را از نزدیك بدید، از آن بنام قوهذ یاد کرده، ودر معجم‌البلدان چنین گفته: ۱۰

«قُوهَذ بالضم ثمّ السکون والهاء مفتوحة وذال معجمة، والعامّة تقول قُوهه بالهاء؛ وهو اسم لقریتین کبیرتین بینهما وبین الرّی مرحلة: قوهذ العُلْیَا وهی قوهذ الماء، لانّ عندها تنقسم میاه الانهار التی تتفرّق فی نواحی الرّی، و عهدی بها کبیرة ذات سوق واربطة وخانقاه حسن للصوفیة فی سنة ۶۱۷ قبل ورود التتر الیها، وقوهذ السُّفلی وتعرف بقوهذ خَرَان ای قوهذ الحمیر، وبینها وبین العلیا فرسخ، وهی بین العلیا والرّی، عهدی ایضاً بها عامرة ذات سوق وبساتین وخیرات.[۲]» ۱۵

درنزهة‌القلوب در باب تقسیم آب جاجرود در آنجا چنین ذکر گردیده :

«آب جاجرود ... در حدود قوهد علیا و اسان مقاسمه می کنند، و قریب چهل جوی از آن بردارند...[۳]» ۲۰

(۱) معجم‌البلدان، ج ۴ ص ۲۰۸ س ۲.

(۲) معجم‌البلدان، ج ۴ ص ۲۰۵ س ۱۱.

(۳) نزهة‌القلوب، مقالۀ ثالثه، ص ۲۲۰ س ۱۵.

محل مقاسمهٔ این آبرا بزمان حاضر کبودگنبد گویند ، در کتاب اسامی دهات کشور درذکر دهستان ورامین چنین آمده :

«... رودجاجرود پس از گذشتن ازقریهٔ پارچین درکبودگنبد بچند شعبهٔ مجزا از یکدیگر تقسیم شده...[۱]»

۵ سبب تسمیهٔ قوههٔسفلی به‌قوههٔ خران آن بود، که درسابق ازمیان آبادیهای نواحی ری- که همه مذهب‌شیعهٔاثناعشری داشتند- مردم آن دیه‌سنی‌حنفی بودند، درنزهةالقلوب دراین باب چنین اشارت رفته :

«... اکثرولایات شیعهٔ اثناعشری اند الاّ دیه قوهه وچند موضع دیگرکه حنفی باشند ، و اهل آن ولایت آن موضع بدین سبب قوههٔ خران می‌خوانند...[۲]»

۱۰ این قوهه درهمان حدود امروز نیزبجای است[۳]

قهای دشتپی (درمغرب):

این‌دیه آبادیی بزرگ‌ومیان‌ری وقزوین‌واقع بود، وقول‌یاقوت‌دراین‌باب درذکر قوههٔدشتپی گذشت[۴]. ذکراین‌محل‌درمیان منابع‌مورداستفاده نخستین‌باردرتاریخ‌طبری درذکرفتح ری بدست مسلمانان بنظررسید، که زینبی (= زینبدی) یکی ازسپاهیان

۱۵ سیاوخش مرزبان ری بمخالفت با وی درآنجا باعراب پیوست[۵] بدینقرار:

«... خرج نعیم‌بن مقرّن من واج روذ[۶] فی‌الناس وقداخربها الی دَستْبَی ... و خرج الزینبی ابوالفرّخان [من‌الری] فلقیه‌الزینبی بمکان یقال له قِها مسالما ومخالفاً لملك الرّی...[۷]»

(۱) کتاب اسامی دهات کشور ، ج۱ص۲۵۳ س۰۷.

(۲) نزهة القلوب، مقالهٔ ثالثه ص ۵۴ س۱۳.

(۳) کتاب اسامی‌دهات کشور، ج۱ ص۲۶۶ رقم۹۰۷.

(۴) مجلدحاضر، ص۶۰۹.

(۵) رك : مجلد اول کتاب حاضر، ص۱۵۳.

(۶) موضعی میان همدان وقزوین : معجم البلدان، ج۴ ص۸۷۲.

(۷) تاریخ‌طبری، جزء۴ ص۲۵۳س۱.

قزوینی در آثار البلاد در شرح قزوین، در بیان احوال ابومحمد بن احمد نجّار قزوینی داستانی نقل کرده و در ضمن آن گفته :

«... قهاناحیة من اعمال الریّ...[۱]»

از جمع این گفته و قول طبری و روایت یاقوت چنین بر می آید که در فاصلهٔ میان قزوین و ری ناحیه‌ای بنام قها وجود داشته، و مرکز آن نیز که دیهی بزرگ بوده قها نامیده می‌شده که گاه آنرا قوهه نیز می گفته‌اند. ۵

در راحة‌الصدور در ذکر استیلاء خوارزمشاه بر مملکت عراق درج آمده :

«میاجق را در نواحی قِها بشکستند...[۲]»

قهای سبورقرج (ج، د ـ ۴) :

این قها بر ناحیتی در سبور قَرَجْ در راه میان خوار و ری اطلاق می گردیده، و ۱۰ دو قوهۀ علیا و سفلی جزء آن ناحیت بوده‌است، یاقوت در معجم البلدان بدنبال شرح دیه قهای واقع میان ری و قزوین سخن را چنین ادامه می‌دهد :

«...و[قها]ناحیة بالرّی بین الخوار و الری، منها قوهذ الماء و قوهذالحمار[۳].»

در ترجمهٔ فارسی المسالك اصطخری، در بحث از روستاهای ری ذکر گردیده:

«... و روستاهای قصرانین درونی و بیرونی... ودماوند و کها و مرکوی[۴].» ۱۵

این گفته در اصطخری نسخهٔ مطبوع مورد استفاده درج نیفتاده، لکن در نسخه بدل طبع ۱۹۲۷ آن کتاب ذکر قوهذ بچشم می خورد[۵]، و نیز یاقوت از اصطخری چنین نقل کرده:

«قال [الاصطخری] وللریّ قری کبار... وعدّ منها قُوهَذ والسُدّ و مرجبی و غیر ذلك...[۶]»

---

(۱) آثارالبلاد ، ص۴۳۷ س۱۹.

(۲) راحة الصدور ، ص۳۹۸ س ۲۰.

(۳) معجم‌البلدان ، ج۴ ص۲۰۸ س۳.

(۴) ترجمهٔ المسالك ، ص۱۷۱ س۱۰.

(۵) المسالك، طبع ۱۹۲۷، ص۲۰۹ س۵ نسخه بدل (g).

(۶) معجم البلدان ، ج۲ ص۸۹۴ س ۲۰.

در نزهة‌القلوب در ذکر نواحی ری اشارت رفته :

«... دیگر نواحی چون مرجبی وقها که‌درصحر است[۱].»

از مطالب چندسطر اخیر بدرستی روشن می گردد که کها وقها وقوهذ هرسه‌نام یکی بوده،وقول یاقوت نیز که‌درقوههٔ دشتپی گذشت.«کان بعضهم یتلفظ بهما(قیهاوقوهذ) سواءً[۲].»-این‌دعوی‌را برهانی‌قوی‌تواندبود. وبقرینهٔ وصف آن به‌بزرگی بی گمان‌مراد ازسه نام اخیرهمان قوههٔ دشتپی‌است،که اهمیتش بیش‌ازقوههٔ سبورقرْج بوده است.

حرف «ك»

کاسب (درجنوب شرقی) :

نام این‌آبادی درکتاب الخراج قدامة‌بن جعفر[۳] والمسالك ابن‌خرداذبه[۴] در بیان راه ری به‌خوار درج آمده،که بموجب کتاب نخستین منزل‌سوم و کتاب دوم‌منزل دوم بوده است؛ ومحتمل است که همان کیسب باشد که بجای خودمذکور افتد .

کاواص (الف ـ ۳، ۴*) :

نام این‌دیه درتاریخ ابن‌اثیر درذکر نزاع طاهربن حسین و علی‌بن عیسی دو سردار مأمون وامین درسال ۱۹۵ هجری بچشم می‌خورد، بدینقرار:

«فخرج [طاهر] من‌الرّی ... علی خمسة فراسخ من الرّی بقریة یقال لها کاواص...[۵]»

شرح این نبرد-که بنزدیکی مسکویهٔ ری واقع شد - در ص۱۳۵مجلد حاضر گذشت .

---

(۱) نزهة القلوب ، مقالهٔ ثالثه ۵۳ س۱۳ .

(۲) مجلدحاضر ، ص۶۰۹ .

(۳) الخراج، ضمیمهٔ‌المسالك ابن‌خرداذبه، ص۲۰۰ س۱۷.

(۴) المسالك ابن خرداذبه، ص۲۲ س۱۲.

(۵) ابن اثیر ، ج۵ص۱۴۴ س۱۰.

کرج (الف ـ ۲) :

این نام درقدیم برچند موضع اطلاق داشته ، که ازجمله کرج ابودلف ـ شهری درفاصلهٔ میان همدان واصفهان ـ و کرج ری بوده است. دراحسن التقاسیم ذکر گردیده:

«کرج ناحية ومدينة لهمذان وقرية بالری[۱].»

یاقوت در معجم البلدان درذکر اماکن مسمّی بدین نام آورده : ۵

«... وكَرَج من قرى الرّي أُخْرىَ ...[۲]»

وی در المشترك نیز ازکرج ری یادکرده است[۳].

کرمانشاهان (در جنوب غربی) :

این محل بنقل بلاذری موضع دفن عمروبن معدی کرب زبیدی بوده است ، وی درفتوح البلدان درشرح فتح ری وذکرعمرو گفته : ۱۰

«... فلمّا انصرف[من الرّی] توفّى، فدفن فوق روذة وبوسنة بموضع يسمّى كرمانشاهان...[۴]»

یاقوت نیز این قول را درمعجم البلدان ذکر کرده است[۵].

کرمانه (د ـ ۴*) :

نام این آبادی در اعلاق النفیسه درج آمده، و روایت آن در ذکـر افریدون ۱۵ گذشت،واعادت را نیازی نیست[۶]. مراد ازهشتاد رودان مذکور در آن روایت نهرهای متفرع از رود جاجرود است، وذکر آن بیاید.

---

(۱) احسن التقاسیم،ص۲۵س۶.

(۲) معجم البلدان ،ج۴ ص۲۵۱س۱۵.

(۳) المشترك، ص۳۶۸ س۱۲.

(۴) فتوح البلدان ، ص۳۲۰ س۱۰ ببعد.

(۵) رك : روده ، مجلدحاضرص۵۵۶.

(۶) مجلد حاضر، ص۴۹۳ .

کسکانه (ج ـ ۴*) :

بنا بروایت مقدسی دراحسن‌التقاسیم، این آبادی در فاصلهٔ میان ورامین و ری واقع بوده، و آن روایت چنین‌است:

«...ثمّ الی رباط جرا مرحلة ، ثمّ الی ورامین مرحلة ، ثمّ الی کسکانة مرحلة، ثمّ الی الرّی مرحلة ...[۱]»

کشتانه (درجنوب غربی) :

این آبادی همان قسطانه واصل‌فارسی آنست، که ذکرش بجای خویش گذشت[۲].

کلین فشابویه (ب ـ ۵) :

درحوزهٔ ری‌باستان دو دیه بدین‌نام‌موجودبوده، که اکنون نیز هردوبجایست، یکی درناحیهٔ فشابویه‌افتاده‌است، ودیگری‌دربهنام‌سوختهٔ ورامین. درتلفظ‌این کلمه که آیا بصورت مُکَبَّر بروزن امیر باید خواند یا مصغّر بروزن حسین، ویا صحیح آن کیلین‌است اختلاف کرده‌اند، درفرهنگ‌آنندراج اصل‌آن باگاف فارسی درج افتاده وچنین ذکررفته:

«...گِلین بکسرکاف فارسی منسوب بگل‌را گویند... نام دیهی درحوالی‌ری که قلعه‌ای‌گلین داشته، ومنسوب بدانجارا گلینی‌می‌خوانده، وکِلین بکاف عربی‌همانا معرّب آن باشد...[۳]»

فیروزآبادی در قاموس نوشته :

«کَلین‌کامیر قریة بالرّی، منها محمدبن یعقوب الکَلینی من فقهاءالشیعة.»

عالمان شیعه‌اکثر کلین‌فشابویه‌را بتصغیروبروزن حُسَین تلفظ کرده‌اند، چنانکه صاحب قصص‌العلما آورده :

---

(۱) احسن‌التقاسیم ، ص۴۰۱ س۸.

(۲) مجلدحاضر ، ص۶۰۰

(۳) آنندراج ،ج۳ ص۵۳ س۲۸ ستون وسط.

«کُلَین بضمّ کاف و فتح لام است چنانکه علاّمه وشیخ الطـایفه شیخ طوسی بدان تصریح کرده‌اند، وازمشایخ خلفاً عن‌سلف بدین وجه مسموع گشته ، و بالفعل نیز درالسنهٔ اهالی آن ولایت یعنی ری وتوابع آن بدین وجه قراءت می‌شود...[۱]»

درکتاب جنة‌النعیم نیز بـدین اختلافات اشارت رفته ، و کُلَیْن موجـه تلقی گردیده[۲]. ازمجموع روایات‌منقول‌دراین‌باب که مقام مقتضی بحث بیشتر نیست چنین ۵ توان‌گفت: در اکثر استعمال قریه‌ای که در فشابویه واقع است مصغّر وبروزن حُسَین است، وآنکه در ورامین‌است مکبّر وبروزن‌امیراست.

کُلین فشابویه درنزهة‌القلوب، در ذکرنواحی چهارگانهٔ ری بصورت کیلین درج گردیده :

۱۰ «سیوم‌ناحیت فشابویه است، ودراو سی‌پاره دیه است ، کوشك و علی‌آباد، وکیلین ... معظم قرای آنجاست.[۳]»

(کلین ورامین‌نیز-که در ردیف بعدبیاید-دراحسن‌التقاسیم‌بدین‌صورت‌است.)

این‌دیه ازطهران‌قرب سی‌وهشت کیلومتر، وازجادهٔ قم پنج کیلومترفاصله‌دارد، وفقیه وعالم جلیل‌القدر محمدبن یعقوب‌بن اسحق کلینی و چندتن دیگر از بزرگـان ۱۵ شیعه ازآنجابرخاسته‌اند، که‌درمبحث‌رجال‌بنامشان‌اشارت‌رفت. مزاریعقوب‌بن‌اسحق درآنجا واقع است .

کلین بهنام ورامین (د ـ ۵) :

این کلین دریك منزلی راه ری بخوار واقع است، ودراحسن‌التقاسیم آمده :

«... من‌الری الی کیلین مرحلة، ثمّ الی کَیسْ مرحلة،ثمّ الی الخُوَارمرحلة[۴].»

۲۰ یاقوت درمعجم‌البلدان درجایی مصغرا چنین ذکر کرده :

---

(۱) قصص‌العلماء، ص۳۹۶ س‌آخر. نیز، رك: منهج‌المقال، ص۳۱س۶.

(۲) جنة‌النعیم، ص۵۱۵س۱۸.

(۳) نزهة‌القلوب ، مقالهٔ ثالثه ص۵۴س۱.

(۴) احسن‌التقاسیم ، ص۴۰۰ س۱۱.

«کُلین المرحلة الاولی من الرّی لمن یرید خُوار علی طریق الحاج[۱].»

ودر جای دیگر آن‌را بصورت کیلین بکسر کاف آورده، وبازار آن را نیز بهمین نام یاد کرده، بدین شرح:

«کیلین بالکسر ثم السکون و کسر اللاّم و آخره نون من قری الرّی علی ستة فراسخ منها، قرب قُوهَذا العُلْیا ؛ فیها سوق یقال لها کیلین، ینسب الیها ابوصالح عبادبن احمد الکیلینی...[۲]»

کن (ب ـ ۳):

کن ـ که بدین‌عهد نیز آباد است ـ یکی‌از دیه‌های باستانی حوزهٔ ری‌است. نام آن در کتاب‌النقض از مؤلفات حدود ۵۶۰ هجری ذکر گردیده، و روایت آن درذیل فرزاد درج افتاده، بدانجا رجوع شود[۳].

یاقوت در معجم‌البلدان در ذیل این نام آورده :

«...کَنٌّ ایضاً من قری قصران ...[۴]»

کوشك (ظ : ب ـ ۵):

نام این‌ده در نزهة‌القلوب درردیف آبادیهای فشابویه مذکور آمده، و آن‌روایت درذیل کیلین گذشت[۵]. گویا این دیه همان است که در نقشه اشتال آلمانی در نزدیکی کلین فشابویه بصورت کوشکك ثبت گردیده ، چون در کتاب اسامی دهات کشور،از نشریات ادارهٔ آمارعمومی نیزدراین‌ناحیه‌بجای کوشکك کوشك مذکور آمده است[۶].

(۱) معجم‌البلدان ، ج۴ ص ۳۰۳ س ۸ .

(۲) معجم‌البلدان ، ج۴ ص ۳۳۴ س ۶ .

(۳) مجلد حاضر ، ص ۵۹۵ .

(۴) معجم‌البلدان ، ج۴ ص ۳۱۲ س آخر .

(۵) مجلد حاضر، ص ۶۱۵.

(۶) کتاب اسامی دهات کشور ، ج۱ ص ۲۶۴ رقم ۷۱۸.

کوشك دشت (ج ـ ۳) :

بنا بنقل ظهیر مرعشی در تاریخ طبرستان ، علی‌کامه در قصران داخل بکنار جاجه‌رود قصری بساخت ، و از آن پس آنجا را کوشك دشت نامیده‌اند ، قول وی چنین است :

«...علی‌کامه درقصران بکنار جاجه‌رود قصر بنیاد کرد، و آنجا می‌بود؛ والحال آن وادی را کوشك دشت می‌خوانند، وتلّی که آنجاست قصرعلی‌کامه بوده است.[۱]» ۵

اولیاءالله نیزدرتاریخ رویان کوشك علی‌کامه راذکرکرده است[۲]. برای‌اطلاع بیشتر در باب این محل به شرح جوسق خلیفه رجوع شود[۳].

کومین (درمغرب) :

۱۰ این‌دیه درفاصلهٔ میان ری وقزوین واقع بوده است، یاقوت گفته :

«کومین ایضاً قریة بین‌الری و قزوین[۴].»

کها (دوناحیه دردشتپی‌وسبورقرج):

این‌نام ، اصل فارسی قهاست‌که درصحائف ۶۱۰، ۶۱۱ مجلد حاضر مذکور آمده .

۱۵ **کهده (ظ : درجنوب شرقی) :**

این قریه ظاهراً همان‌کهنده است‌که در ردیف بعد مذکور افتد .

کهنده (ظ : در جنوب شرقی) :

نام این‌ده درالمسالك اصطخری در دومنزلی راه ری به خوار ذکرگردیده ، بدین‌قرار:

---

(۱) تاریخ طبرستان مرعشی،ص۳۱۴.

(۲) تاریخ‌اولیاءالله ، ص۸۳ س۱۲.

(۳) مجلد حاضر ، ص۵۲۲.

(۴) معجم‌البلدان ، ج۴ ص۳۳۰ س۱۶.

«من الرّی الی افرندین مرحلة ، ومن افرندین الی کهدة مرحلة ، ومن کهدة الی خوَار مرحلة...[۱]»

درمتن این کتاب چنانکه مشهود است کهده ثبت افتاده، لکن نسخه بدل آن بنقل ازسه منبع از نسخ مخطوط ، که طبع کتاب براساس آنها انجام یافته ، کهنده است ، وصورت اخیر باترجمهٔ فارسی آن کتاب که متعلق به یکی دو قرن پس از فوت اصطخری است مطابق است، دراین ترجمه چنین مذکور است :

«از ری تا افرندین یك مرحله ، واز آنجا تا کهنده یك مرحله، و از کهنده تا خوار یك مرحله ...[۲]»

باتوجه بعادت مردم ری در تلخیص وتخفیف کلمات ونامهای اماکن- که نمونه‌های فراوان آن درمجلد اول ومجلد حاضر مذکور آمده - تردیدی باقی نمی‌ماند که مراد از کهدة همان کهنده است، ابن حوقل نیز بدین صورت مخفف آنرا نقل کرده :

«فمن الرّی الی افریدین قریة مرحلة، ومن افریدین الی کهده مرحلة، ومن کهده الی خوارمرحلة...[۳]»

برطبق این قرائن کهنده درحدود ایوان کیف فعلی واقع بوده است .

کیاسار باد :

این نام در کتاب منتقلة الطالبیه در بیان امامزاده‌هائی که بری آمدند ذکرشده ، و درجنة النعیم به نقل از آن کتاب چنین درج افتاده:

«کیاسارباد[۴]: زیدالمجدری الغازی بن هبةالله بن حمزة سراهنك بن علی...[۵]»

---

(۱) المسالك ، ص۱۲۶س۱۰.

(۲) ترجمهٔ فارسی المسالك ، ص۱۷۴ س۱۰ .

(۳) صورةالارض، ص۳۲۵س۲۳.

(۴) در متن جنةالنعیم کیاباد وکیاسیاباد است که مغلوط است .

(۵) منتقلة الطالبیه، نسخه عکسی،ص۱۶۸ ، ۱۷۵، نسخهٔ خطی ص۱۱۶، ۱۲۶ جنة النعیم ، ص ۵۰۳ س۱۴.

این نام بصورتهای کناساباد و کیاساباد نیز درهمین منبع مذکور آمده، که ظاهراً صورت نخستین سهو کاتب وصورت ثانی مخفف کیاسارباد است.

کیس (ظ: هـ ـ ۵):

این دیه در دومنزلی شهرری درسرراه خراسان واقع بوده، ومقدسی دراحسن‌التقاسیم چنین ذکر کرده:

«... من الرّی الی کیلین مرحلة، ثم الی کَیْس مرحلة، ثی الی الخُوَار مرحلة.[۱]»

بنا بر آنچه در باب کهنده گذشت، توان گفت که این دو دیه کاملاً بهم نزدیك بوده‌اند.

کیسب (ظ: هـ ـ ۵):

این دیه نیز درفاصلهٔ میان ری وخوار واقع بوده، ویاقوت آورده:

«کَیْسَبُ قریة بین الرّی و خُوَار الری.[۲]»

احتمال اتحاد سه‌دیه اخیررا قوتی است.

کیلین (دودیه درفشابویه و ورامین):

ذکراین نام-که باکلین مطابق است- درصحائف ۶۱۴-۶۱۶ گذشت.

حرف «ل»

لواسان (د، هـ ـ ۲):

لواسان حوزه‌ای است وسیع که شامل چندین دیه است، و درشمال شرقی ری باستان افتاده است. این نام گاه بر کوه دماوند درهمان حدود اطلاق می‌شده است، ناصرخسرو که درمحرّم سال ۴۳۸ [مرداد ۴۱۵ تاریخ فرس] در ری بوده، درذکر کوه دماوند گفته:

«... میان ری و آمل کوه دماوند است مانند گنبدی، و آنرا لواسان گویند.[۳]»

(۱) احسن‌التقاسیم، ص ۴۰۰ س ۱۱.
(۲) معجم‌البلدان، ج ۴ ص ۳۳۳ س ۲.
(۳) سیاحت نامه (سفرنامه) ناصرخسرو، ص ۸ س آخر.

ذکر لواسان در کتب مسالك و تواریخ قدیمی بنظر نرسید ، لکن در تاریخ طبرستان مرعشی مکرّر آمده است ، از جمله :

«... [سادات] متوجّه قصران شدند، و بفتح قلاع آن دیار مشغول گشتند... در مدت دو سال جمیع قلاع که در آن بقاع بود از طالقان تا لواسان مجموع بتحت تصرف سادات کرام در آمد.[۱]»

لواسان را، لباسان نیز می‌گفته‌اند، چنانکه نام سازندهٔ در قدیمی و نفیس بقعهٔ سید اسماعیل در طهران که از سال ۸۸۶ هجری بجامانده، در لوحهٔ زیرین لنگهٔ راست چنین خوانده می‌شود :

«عمل استاد حسین بن حسن نجّار لباسانی[۲].»

و نام سازندهٔ صندوق مرقد امامزاده یحیی، مورخ بتاریخ ۸۹۵ هجری نیز بر روی آن چنین ذکر گردیده :

«عمل استاد حسین و اخوه محمد بن حسن لباسانی[۳].»

ملکشاه غازی که ذکرش در صحیفه ۳۹۲ مجلد حاضر برفت از آنجاست .

حرف «م»

مزرعهٔ مافتان (ب ـ ۴*) :

نام این مزرعه در فرمان شاه‌طهماسب، که بسال ۹۶۱ در باب رقبات موقوفهٔ حضرت عبدالعظیم نوشته شده، بدین‌صورت درج آمده :

---

(۱) تاریخ طبرستان مرعشی ، ص۴۰۴ س۹. نیز، رك : ص ۴۰۵ س۴.

(۲) اطلاعات ماهانه، سال‌چهارم‌شمارهٔ ۵(۴۱)مرداد ۱۳۳۰ص۶، مقالهٔ‌آقای‌مصطفوی درباب سید اسماعیل.

(۳) اطلاعات ماهانه، سال چهارم شمارهٔ ۶ (۴۲) شهریور ۱۳۳۰ ص۲۵، مقالهٔ‌آقای مصطفوی درباب امامزاده یحیی. نیز، رك : اطلاعات ماهانه، شمارهٔ (۴۳) مهر ۱۳۳۰ بقعه امامزاده زید ص۲۱، وشمارهٔ (۵۱) ۱۳۳۱ امامزاده قاسم ص ۱۸، بقلم‌آقای مصطفوی.

«... مزرعهٔ مافتان بلوك غار ری...[۱]»

درکتاب آستانهٔ ری درباب پنج رقبهٔ باقی مانده ازشانزده رقبهٔ موقوفه‌چنین نوشته شده :

«... پنج رقبهٔ باقی عبارتند از: مافتان (مافتون)، علائین ، ده‌خیر، هوسنه، و سینك .[۲]»

5

مامهن (د ـ۳*) :

نام دیگر این آبادی نامهند است وذکرش بیاید.

دشت‌ماوه (درمغرب) :

دشت‌ماوه آنجا بوده که درقریهٔ داشیلوای[۳] آن پهنه تتش سلجوقی بسال۴۸۸ درنبرد بدست بر کیارق کشته شد، درمجمل‌التواریخ مذکور است :

۱۰

«... عمّ او [بر کیارق] تتش بیامد با سپاه بسیار بطمع پادشاهی ، و همدان بگرفت، وسوی ری رفت، وبی‌اندازه سپاه عراق با وی بودند، ومیان ساوه و ری مصاف کردند جائی که آنرا دشت‌ماوه خوانند وتتش کشته شد...[۴]»

مزرعهٔ مبارك‌آباد، معروف به‌خیرآباد (ب ـ ۴) :

۱۵

نام این‌مزرعه درفرمان شاه‌طهماسب که بسال ۹۶۱ هجری صادرگردیده درج آمده، بدین صورت :

«... مزرعهٔ مبارك آباد معروف به‌خیرآباد غار ری ، مزار سلطان عبدالعظیم است ، وطغرل وقف‌آستانهٔ منوره نموده ، وتولیت آنرا به سیدشرف‌الدین ماضی داده ...[۵]»

(۱) آستانهٔ ری، ص۳۲ س۱.

(۲) آستانهٔری ، ص۳۳ س۱۶.

(۳) رك : مجلدحاضر ، ص۵۳۳.

(۴) مجمل التواریخ ، ص۴۰۹ س۴.

(۵) آستانهٔ ری ، ص۹۰ س۱۲ .

مؤلف آستانهٔ ری نوشته :

«... این طغرل قطعاً همان سلطان طغرل‌بن محمدبن ملکشاه بن آلب‌ارسلان سلجوقی می‌باشد، که معاصر المسترشدبالله، خلیفهٔ بیست و نهم عباسی است که درسنهٔ پانصد وبیست ونه وفات یافته است...[۱]»

۵ **محلهٔ باغ (درجنوب شرقی) :**

درنزهةالقلوب ذکرشده :

«...ازری تاورامین شش‌فرسنگ، ازورامین تارباط خمارتکین شش‌فرسنگ، ازو تاخوار ری معروف به محلّهٔ باغ شش‌فرسنگ.[۲]»

مرجبی (درمغرب) :

۱۰ مرجبی ناحیتی میان ری وقزوین و شامل دیه‌های بسیار و قلعتی استوار بوده است، یاقوت درمعجم‌البلدان آورده :

«مَرْجَبی ناحیة بین الرّی وقزوین، ذات قری کثیرة وعمارة ونبت کثیر، و فیها قلعة حصینة شهیرة ، واهلها یسمونها مرکبویه ، وتکتب فی الدیوان کماکتبناه.[۳]»

بموجب لخت اخیر این روایت توان دانست که مرکوی مذکور درترجمهٔ ۱۵ فارسی المسالک اصطخری ، همین ناحیت است . دراین کتاب درذکررساتیق ری چنین اشارت رفته :

«... و روستاهای قصرانین درونی وبیرونی... کها ومرکوی.[۴]»

مؤید دیگر این‌حدس روایت نزهةالقلوب‌است، که در آنجا نیزمانند ترجمهٔ المسالک قها ومرجبی که معرب کها ومرکوی است باهم ذکرشده بدینقرار :

(۱) آستانهٔ ری ، ص۴۹س۳ ببعد.

(۲) نزهةالقلوب ، مقالهٔ ثالثه ص۱۷۳س۱۳ .

(۳) معجم‌البلدان ، ج۴ص۴۹۰ س۳.

(۴) ترجمهٔ المسالک ،ص ۱۷۱ س۱۱.

«ودیگر نواحی چون مرجبی وقها که درصحراست...[1]»

مزدقان (درمغرب) :

مزدقان شهرکی ازنواحی ری ومعروف بوده‌است، ودر احسن‌التقاسیم بصورت مصدقان درج افتاده بدینقرار:

«... ثمّ الی‌ساوة مرحلة، ثم الی‌سوتَقین مرحلة، ثم‌الی‌المصدقان‌مرحلة...[2]» ۵

درتاریخ راحة‌الصدور درذکر سلطنت طغرل‌بن ارسلان مذکور است :

«... روزدیگرسرهنگ بیزك لشکرسلطان رسیده بوذکـه به‌هفتاذ بَوْلان با درِ مزدقان می‌بوذند...[3]»

یاقوت درمعجم‌البلدان نوشته :

«المَزْدَقانُ بلیدة من نواحی الرّی معروفة، أخْرَجَتْ قوما مـن اهل‌العلم، وهی بین‌الرّی وساوه، ومزدقان مدینة صغیرة من‌مدن قهستان، قاله السلفی فی کتاب‌معجم‌-السفر ، قـال شهیق بن شروین‌بن محمدبن الفـرج الارموی بمزدقـان ، وکان یخدم الصوفیة برباط بمزدقان، ویعنی‌بقهستان ناحیة الجبل، فهما واحد[4].» ۱۰

درنزهة‌القلوب آمده :

«مزدقان ... درحکومت داخل بلوك ساوه است[5].» ۱۵

مزدقان بدین عهد نیزباقی است[6]،لکن باعتبار روزگارباستان نیست.

---

(۱) نزهة‌القلوب ، مقالهٔ ثالثه ص۵۳ س۱۳.

(۲) احسن‌التقاسیم، ص۴۰۰، س‌آخر.

(۳) راحة‌الصدور، ص۳۴۹ س۸. نیز، رك : تاریخ ابن اسفندیار ، قسم‌سوم ص ۱۱۰ س۷ که بصورت مزدغان آمده.

(۴) معجم‌البلدان ، ج ۴ص۵۲۰ س۱۲ .

(۵) نزهة القلوب ، مقالهٔ ثالثه ص ۶۶ .

(۶) فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۴۴۵ رقم ۱۲۳۰.

مسکویه (درجنوب غربی) :

این نام معرب مشکویه است، وذکر آن بیاید .

مشکاذین :

دراین قریه بسال ۲۵۱ هجری میان یاران حسن‌بن زیدعلوی وعبدالله‌بن عزیز نبردی رخ داد وعلویان شکسته شدند، یاقوت گفته :

«مشکاذین قریة من‌قری الری ، کانت بها وقعة بین اصحاب الحسن‌بن زید-العلوی وبین‌عبدالله‌بن عزیزصاحب‌الطاهرة، انهزم‌فیها العلویون وذلک فی‌سنة۲۵۱ [۱].»

مشکویه (درجنوب‌غربی) :

این‌آبادی شهرکی در دومنزلی ری بود، ودرسرراه ری بهمدان قرارداشت [۲]، درالمسالک اصطخری وصورة‌الارض ابن‌حوقل ذکری از آن بدین‌تقریب ثبت‌افتاده:

«الطریق من‌الرّی الی‌الجبال: من‌الری‌الی قُسْطانه مرحلة، ومنها الی مُشْکُویه مرحلة، ومنها الی‌ساوهَ مرحلة تسعة فراسخ [۳].»

این شرح دراحسن‌التقاسیم نیزبچشم می‌خورد [۴].

یاقوت درمعجم‌البلدان نوشته :

«مُشکویَه من اعمال الرّی ، بلیدة بینها وبین‌الرّی مرحلتان علی‌طریق‌ساوه [۵].»

مشکویه‌را درحوادث ری ذکر ونامی است، درجنگ بین امین ومأمون‌بسال

---

(۱) معجم‌البلدان ، ج۴ ص۵۴۲ س‌آخر.

(۲) الخراج قدامة‌بن جعفر، ضمیمۀ المسالک ابن‌خردادبه، ص۲۰۰س۱۳ ؛ الاعلاق النفیسه ، مجلد هفتم ص۱۶۸ س۱۶ ؛ المسالک ابن خردادبه ، ص۲۲ س۰۴.

(۳) المسالک ، ص ۱۲۶ س۵ ، ترجمۀ فارسی‌آن ص ۱۷۴ س۱؛ صورة الارض ، ص ۳۲۵ س۱۷.

(۴) احسن التقاسیم ، ص۴۰۰ س، قبل‌آخر.

(۵)معجم البلدان ، ج۴ ص۵۴۳ س۰۹

۱۹۵ هجری، طاهربن حسین سردار مأمون وعلی‌بن عیسی امیر امین را بنزدیکی
مسکویه تلاقی دست‌داد، وعلی‌بن عیسی کشته شد، وشرح این واقعه درصحیفه ۱۳۵
مجلد حاضرگذشت. همچنین درسال ۳۲۸ هجری میان رکن‌الدوله و وشمگیر در
مشکویه نبردی سخت رفت که درص ۱۵۳ مجلد حاضربدان اشارت رفت.
ابوعلی مسکویه ـ که احوالش درصحیفه ۲۸۶ همین مجلد باختصار درج آمده ـ ۵
ازاین آبادی بود.

مفضل آباد (د ـ ۴*):

مفضّل آباد بنقل قدامة‌بن جعفر درالخراج وابن خردادبه درالمسالک درچهار
فرسنگی ری، درسرراه ری بخوار قرار داشته، ومنزل اول بوده است:
۱۰ «من الرّی الی مُفَضَّل آباذ اربعة فراسخ...[1]»

مقام خونی (ب ـ ۳):

نام این مکان ـ که درزیرطهران واقع بوده ـ درذکروقایع شاهان آل بادوسپان وری،[2]
درتاریخ رویان اولیاءالله وتاریخ طبرستان مرعشی بدین تقریب درج گردیده:
«... امیرپولادقیا باتمامت امراءِ ری حشر کرده ولشکر کشیده، در زیرطهران
۱۵ به مقام‌خونی جمع شدند...[3]»

موسی آباد:

یاقوت درمعجم‌البلدان درمقام برشمردن آبادیهایی بدین نام، چنین ذکر کرده:
«...وموسیاباذ قریة بالرّی منسوبة الی موسی‌الهادی، لانه احدثها، عن‌الآبی[4].»

---

(۱) الخراج، ضمیمهٔ المسالک ابن‌خردادبه، ص۲۰۰ س۱۶؛ المسالک ابن‌خردادبه، ص۲۲ س۱۲.

(۲) مجلد حاضر، ص۲۱۹، ۲۲۰.

(۳) تاریخ رویان اولیاءالله، ص۱۳۱ س۱۶؛ تاریخ ظهیرالدین مرعشی، ص۱۱۵.

(۴) معجم‌البلدان، ج ۴ ص۶۸۱ س ماقبل آخر.

امروز نیز درحوزهٔ ری‌باستان چندآبادی بدین نام معروف است[۱]، لکن معلوم نیست آنکه موسی الهادی ساخته کدام است .

مهران (ج ـ ۳) :

مهران ازدیه‌های کهنه وباستانی قصران خارج ری‌بوده، وازبسیاری ازآبادیها و روستاهای ری قدیمی‌تر است. درتاریخ بلعمی در ذکرسلطنت قباد پدرانوشیروان درج آمده :

« اورا سپهبدی بود به ری شاپور نام، ازدهی نام‌آن مهران...[۲] »

مرحوم هدایت درملحقات روضة‌الصفا نوشته :

«تهران ومهران دراین اراضی دوقریه بودند ، وبعد از خرابی ری‌بازماندگان این نواحی به تهران جمع شدند...[۳]»

دیه مهران بمرور دهور اهمیت پیشین خویش را از دست بداد ، و بزمان قاجاریان دیهی کوچك ومرکز باروت سازی بود، درفرهنگ آنندراج ضبط افتاده:

«... [مهران] نام دهی است کوچك در نزدیکی شهرطهران ،که در آنجا کارخانهٔ باروت‌سازی دولتی است..[۴]»

بدین عهد از دیه عظیم مهران قدیم تنها باغی بدین نام در مشرق جادهٔ قدیم شمیران، درحدود سه‌راه ضرابخانه بجامانده است. خاندان‌بزرگ مهران که سالها مرزبانی ری را داشتند[۵]، وبزرگانی چون شاپور رازی[۶]، وبهرام چوبینه[۷]که از میان

(۱) کتاب اسامی‌دهات کشور، ج ۱ص ۲۶۳رقم۶۵۸،وص ۲۶۸ ارقام ۱۰۷۶،۱۰۷۷.

(۲) تاریخ بلعمی، بتصحیح مرحوم بهار ، ج ۱ ص۹۶۶ س۴، وذیل‌همین‌صفحه رقم۲.

(۳) ملحقات روضة الصفا ، ج ۹ص۱۹۷ س۷ . نیز،رك : مرآت البلدان ، ج۱ ص ۵۲۵ س۱۹ .

(۴) آنندراج ، ج ۳ ص۴۸۱ س۲۳ ستون وسط .

(۵) مجلد اول کتاب حاضر ، ص۳۱۳ ؛ مجلد حاضر، ص۱۱۲ ، ۱۱۳.

(۶) مجلد اول کتاب حاضر، ص۳۰۸.

(۷) » » » ص۳۱۰ .

ایشان برخاستند بدین‌دیه منسوبند، و نیزبظن متاخم بعلم نام دروازه ومحلت‌زامهران ری‌باستان‌ازنام این دیه اشتقاق یافته، وشرح آن درمجلد اول کتاب حاضربرفت[1].

مهرقان :

سمعانی و یاقوت نام‌این‌قریه را ذکر کرده‌اند، یاقوت در معجم‌البلدان‌آورده:
مِهْرِقان بالقاف و آخره‌نون، من‌قری‌الرّی عن ابی‌سعد [سمعانی]، ینسب الیها خضر ابوعمر المهرقانی الرازی...[2]»

گویاهمین شخص‌است که نامش‌درالانساب بصورت حفص‌بن عمرالمهرقانی درج آمده[3].

حرف «ن»

نامهند (د ـ ۳*) :

نامهند درسرراه ری به‌طبرستان، ودر دومنزلی ری واقع بوده است، وظاهراً گویا محل‌آن باحدود آبادیهای بومهن یارودهن کنونی قابل‌انطباق باشد. درالمسالك اصطخری آمده :

«من‌الرّی إلی برزیان مرحلة خفیفة ، و من برزیان الی نـامهند مرحلة کبیرة ، ومن نامهند إلی‌آسك مرحلة ...[4]»

درترجمهٔ فارسی این کتاب بصورت مامهن درج گردیده :

«... از ری تا مامهن مرحله ـ نه‌فرسنگ، وازمامهن تاپلور مرحله...[5]»

روایت صورة‌الارض دراین باب مطابق است بامتن عربی المسالك[6].

باحتمال قوی بامهر مذکور درسابق نیز شکل‌محرفی‌ازنام همین‌آبادی است، که در اثر خطای کتاب بدان صورت نوشته شده است.

(۱) مجلد اول کتاب حاضر، ص۳۰۲ .
(۲) معجم‌البلدان ، ج۴ ص۶۹۹ س۸.
(۳) الانساب، ورق ۵۴۵ ص۲ س۲۸ ؛ مجلدحاضر ،ص۳۰۱ س۸.
(۴) المسالك ، ص۱۲۶ س۷.
(۵) ترجمهٔ فارسی المسـالـك ،ص ۱۷۴س۵.
(۶) صورة‌الارض، ص ۳۲۵ س۲۰.

نرمق (نارمك) (ج ـ ۳) :

نرمق یا نرمه همان است که در این زمان بدان نارمك گویند ، ودرشمال شرقی محل ری باستان واقع است، سمعانی در الانساب گفته :

«النّرمقی ... هذه النسبة الی نرمق، وهی قریة من قری الرّی یقال لها نرمقه، منها احمدبن ابراهیم.[۱]»

یاقوت ذکر کرده :

«نَرْمَق بالفتح ثمّ السّکون وفتح المیم و قاف و اهلها یسمّونها نَرْمَه، من قری الری...[۲]»

ظاهراً رستهٔ نرمه یا بازار نرمهٔ ری بدین دیه منسوب بوده است[۳]. راه ری به قصران داخل ازدولاب ونارمك می گذشته ، وتا این اواخر ازشهر طهران نیزازآنجا بقصران داخل یا رودبار قصران فعلی ولواسان می رفته‌اند.

نرنمین :

این نام درمنتقلة الطالبیه درج افتاده، وصاحب جنة النعیم نیزاز آن کتاب بصورت ذیل نقل کرده است، که گاه مدغماً نرمّین کتابت می شده است :

«... نرنمین من رستاق الری ...[۴]»

نوبهار (ظ : د ـ ۵*) :

یاقوت بضم اول ضبط کرده است، وآن دیهی در دومنزلی ری بوده، که درسر راه اصفهان پس از ورامین قرار داشته است .

ازمضمو نهایی که مخالفان سبك مُتَکَلّف صاحب عبّاد وولع وی به سجع پردازی

(۱) الانساب ، ورق ۵۵۸ ص ۱ س ۲۹.

(۲) معجم البلدان، ج ۴ ص ۷۷۵ س ۷.

(۳) مجلد اول کتاب حاضر، ص ۲۱۸.

(۴) منتقلة الطالبیه ، نسخهٔ عکسی ، ص ۱۹۲ ، ۱۹۵ ، نسخه خطی، ص ۱۴۳، ۱۴۷، دراین نسخه باشتباه الری ، النهر نوشته شده ؛ جنة النعیم ، ص ۵۰۳ س ۱۵.

نقل کرده‌اند، یکی قول ابوالفضل‌بن‌عمید است که در آن ذکر نوبهار دیده می‌شود؛ یاقوت درمعجم‌البلدان ومعجم‌الادبا والمشترك آورده که ابن عمید گفت:

«صاحب‌بن عبّاد از ری بقصد اصفهان بدر آمد. منزل نخستین او ورامین بود وآن دیهی آباد وهمچند شهری است؛ لکن او از آنجا گذشت وبقریهٔ نوبهار که‌آبی شورداردفرود آمد، تنهابدین منظور که بمن‌بنویسد: کتابی‌هذا من‌النوبهار، یوم‌السبت نصف‌النهار[1].» 5

حرف «و»

وارنا(ظ : ه ـ ۳، یا ج ـ ۵) :

این‌محل آبادیی بسیارقدیمی‌بوده‌است. دراوستادروندیداد،فرگرد اول بند ۱۸ مذکور است: 10

«چهاردهمین کشور بانزهت که من اهورامزدا آفریدم وارنا (Varena) چهار گوش است که در آن فریدون قاتل آزی دهـاك زائیده شده است. اهریمن پرمرگ برضدّ آن آفت بی‌قاعدگی غیرعادی زنانه وتجاوزات بیگانه پدیدآورد[2].»

کنت‌گوبینو درتاریخ ایرانیان، دربیان «زندگانی اجتماعی آریان» نوشته:

«... ازقرارمعلوم محل شهرهای اولیهٔ آنها به نیّت قلعه‌سازی انتخاب شده، 15 چنانچه راگای سه‌ارکی (ری)، وشخرهٔ محکم، و وارنای مربع برصدق این تصور گواهی مثبت هستند ...[3]»

هم وی درتعیین این محل گفته:

«وارنای (Varena مربع) ظاهراً دماوند شهرکوهستانی باشد، که در بسیار کهنگی وقدمت آن‌تردید نمی‌توان کرد، ویا ساری که درمقابل‌دریا واقع‌شده‌است... 20

---

(۱) معجم‌البلدان، ج۴ ص۸۱۷ س۱۶؛ معجم‌الادبا، ج۶ص۲۲۰،۲۲۱؛ المشترك، ص۴۲۲ س۱۱. نیز، رك: کتاب صاحب بن عباد، ص۲۰۴س۱۲.

(۲) وندیداد دارمستتر، ترجمهٔ دکتر موسی‌جوان، ص۷۱س۱.

(۳) ترجمهٔ تاریخ ایرانیان، کتاب اول ص۲۸س۷.

درهرحال مسألهٔ عمده این است که نه شخره و نه وارنا هیچکدام از طول جغرافیائی طهران تجاوز نمی کنند...[۱]»

وارنا درمرآت‌البلدان با ورامین وقلعهٔ ایرج و رامین منطبق گردیده[۲]. دسته‌ای نیز آنرا دیلم وگیلان دانسته‌اند[۳].

۵ **واریان (ظ : الف ـ ۱) :**

درتاریخ طبرستان مرعشی، درذکرهجوم امرای ایغور به‌ری ونواحی آن بعهد سلطان جلال‌الدوله از آل بادوسپان بسال ۷۵۹ هجری ـ کـه شرح آن درص ۲۲۰ مجلد حاضر برفت ـ چنین ذکر گردیده :

«... موکب همایون ملك اعظم جلال‌الدوله نـور قبره در آن وقت بمـوضع

۱۰ واریان اقامت داشت ...[۴]»

ظاهراً واریان‌همان است که‌امروزنیزدردهستان‌ارنگه موجود است، ودر کتاب اسامی دهات کشور ثبت افتاده[۵].

واریز (ظ : الف ـ ۳، ۴*) :

نام این دیه درفرمان سال ۹۶۱ شاه‌طهماسب درج آمده :

۱۵ «... مزرعهٔ سینک وده واریز ازتوابع شهریار...[۶]»

ورام :

یاقوت درمعجم‌البلدان ذکر کرده :

«وَرَام بالفتح ، قال‌العمرانی : بلد قریب من‌الری اهله شیعة[۷].»

---

(۱) ترجمهٔ تاریخ ایرانیان، کتاب اول ص۱۴ س‌آخر.

(۲) مرآت‌البلدان ، ج۱ ص ۵۹۶ س۱۴.

(۳) وندیداد دارمستتر، ترجمهٔ دکترموسی جوان، ص۷۲ ذیل۱۴.

(۴) تاریخ طبرستان‌مرعشی، ص۱۱۶.

(۵)کتاب اسامی دهات کشور ، ج۱ص۲۶۴ رقم۷۵۴.

(۶) آستانهٔ ری ، ص۳۱ س‌آخر.

(۷) معجم‌البلدان ،ج۴ص۹۱۸س۱۳.

گویا ظاهراً می‌توان احتمال داد که این نام صورتی از همان کلمهٔ ورامین باشد، ویا آبادیی دیگر درهمان نزدیکیها بوده است.

ورامین (ج ـ ۵):

ورامین از آبادیهای قدیمی ناحیهٔ ری است، ودریك منزلی آن درسر راه قدیم اصفهان واقع است، ودرقرن چهارم صورت شهری داشته، واصطخری آنرا در ردیف دیه‌هائی ذکر کرده که ازشهرهای کوچك خوار و ویمه وشلنبه بزرگتر بوده، وبیش ازده هزار تن جمعیت داشته، بدینقرار:

«ولِلرّی سوی هذه المدن (ویمة، شلنبة، الخوار) قری تزید فی الکبر علی هذه المدن کثیرا، مثل سدّ و ورامین و ارنبویه... بلغنی انّ فیهـا مایزید اهلها علی عشرة آلاف رجل[1].»

مفاد این عبارت درترجمهٔ فارسی این کتاب ـ که ازقرون پنجم یاششم بجامانده ـ چنین است:

«... ودرناحیت ری دیه‌هاست بزرگتر ازین شهرها، چون ورامین و ارنبویه ... شنوده‌ام که درهردهی ازین قرب ده‌هزارمرد زیادت بود...[2]»

این مطلب درصورة‌الارض ابن‌حوقل نیز بهمین تقریب مذکور آمده است[3]، واختصار را ازنقل آن خودداری می‌شود. دراحسن‌التقاسیم به‌منزل دیگری میان‌ری و ورامین بنام کسکانة اشارت رفته:

«... ثم الی ورامین مرحلة، ثم الی کسکانة مرحلة، ثم الی الری مرحلة[4].»

در الانساب سمعانی از مؤلفات حدود سال ۵۵۵ هجری در باب این آبادی آمده، که بدان‌عهد صورت شهری داشته است:

(۱) المسالك، ص ۱۲۳ س ۷.

(۲) ترجمهٔ فارسی المسالك، ص ۱۷۱ س ۹.

(۳) صورة الارض، ص ۳۲۲ س ۶.

(۴) احسن‌التقاسیم، ص ۴۰۱ س ۸.

«... ورامین قریة کبیرة من‌قری‌الری یشبه البلاد، خرج منهاجماعة..[۱]»

در کتاب النقض ازمؤلفات حدود ۵۶۰ هجری ازورامین بدین شرح یادشده :

«ورامین اگرچه دیهی است، بمنزلت ازشهرها بازنماند، آثارشریعت وانوار اسلام ازطاعات وعبادات وخیرات واحسانی که آنجا ظاهر است،ازبرکات‌رضیّ‌الدین ابوسعید اسعده‌الله فی‌الدارین وپسران او ازبنیاد مسجد جامع وخطبه ونماز ومدرسهٔ رضویّه وفتحیّه با اوقاف معتمد...[۲]»

ورامین بعهد یاقوت نیز شهرکی معروف بوده، ووی‌درمعجم‌البلدان نوشته :

«ورامین ... بلیدة من نواحی الرّی قرب زامین، متجاورتین فی‌طریق‌القاصد من‌الری الی‌اصبهان، بینها وبین‌الرّی نحوثلاثین میلاً .ینسب‌الیها عتاب‌بن محمد.[۳]»

ورامین دراوائل قرن هشتم ازمعظم قرای بهنام‌بوده، ودرنزهة‌القلوب درشرح نواحی ری چنین ذکرگردیده :

«ناحیت اول‌بهنام، ودر اوشصت پاره دیه است، ورامین وخاوه ازمعظم‌قرای آن ناحیه است.[۴]»

درهمین کتاب‌آمده :

«... اکنون‌که ری خراب است، ورامین‌شهر آنجاست...[۵]»

ونیز: «ورامین درماقبل دیهی بوده‌است ، واکنون قصبه شده و دارالملك آن تومان‌گشته، طولش ازجزایرخالدات: عزکه (= ۷۷ درجه و ۲۵ دقیقه)، وعرض‌از خط استوا: له‌کط (= ۳۵ درجه و۲۹ دقیقه) . درآب وهواخوشترازری‌است ، ودر

(۱) الانساب، ورق ۵۸۰ ص۱ س۲۹.

(۲) النقض ص ۱۷۱ س۱۲.

(۳) معجم‌البلدان،ج۴ ص۹۱۸س۱۴.

(۴) نزهة‌القلوب ، مقالهٔ ثالثه ص۵۳س۱۸.

(۵) » » » » ص۵۲س۱۱ .

محصول پنبه وغله ومیوه‌ها مانندآن. اهل آنجا شیعهٔ اثناعشری‌اند و تکبّر برطبعشان غالب بود.[۱]»

بنابراین روایات که از نزهة‌القلوب درج افتاده، توان دریافت که در قرن هشتم ورامین معمورترین و بزرگترین آبادیهای نواحی ری بوده است ، لکن درقرن نهم طهران از آن پیش افتاد، چنانکه امین‌احمد درهفت اقلیم نوشته:

«ورامین... درزمان سابق حاکم‌نشین بوده، وقلعه‌ای درغایت حصانت‌داشته، الحال بعداز طهران در ری محلّی از آن شگرف‌تر نیست ، وازمیوه انگورش برتمام ولایت ری رجحان دارد...[۲]»

از ورامین بزرگانی همچون عتاب‌بن محمد ورامینی[۳] و دیگران برخاسته‌اند که نامشان بجـای خود درج افتاد. ورامین را در قرون اخیر به‌پنج بهنام منقسم ساخته‌اند : ۱- بهنام بوربوریابهنام سوخته،۲- بهنام قَرْچ، ۳- بهنام پازکی، ۴- بهنام عرب ، ۵- بهنام سیل سپُر[۴] .

ورزنین :

این آبادی گویا ظاهراً همان برسنین است، که درص۵۰۷ مجلد حاضرمذکور آمد ، واخبار مربوط بدان درآنجا ثبت افتاد .

وزیق :

نام این دیه در مروج‌الذهب درج آمده است. مسعودی صاحب الزّنج را از اهل این دیه دانسته ، ودراحوال وی چینن نوشته :

«قال المسعودی وکان خروج صاحب الزّنج بالبصرة فی خـلافة المهتدی ،

---

(۱) نزهة‌القلوب، مقالهٔ ثالثه ص۵۵ س۴.

(۲) هفت‌اقلیم، ج۳ ص۴۹س۸.

(۳) مجلدحاضر، ص۳۲۵.

(۴) مطلع‌الشمس، ج۳ ص۳۶۲ س۷.

وذلك فی‌سنة خمس وخمسین ومِأتین... وکان من‌اهل قریة من اعمال الرّی یقال لها وزیق...[۱]»

وسفنارد (ب ـ ۳) :

نام این‌قریه درفرمان صادر ازسوی شاه‌طهماسب صفوی بسال ۹۶۱هجری در باب رقبات موقوفهٔ ری چنین ذکرشده :

«... یك قطعه باغچه واقع درقریهٔ وسفنارد بلوك غار ری...[۲]»

این آبادی اکنون نیز بجای است[۳].

وسقند :

نام این‌دیه درمعجم‌البلدان یاقوت درج افتاده؛ وابوالقاسم وسقندی وابوحاتم وسقندی ازآنجا بوده‌اند، یاقوت نوشته :

«وسقند بالفتح‌ثمّ السّکون وفتح‌القاف وسکون النون‌ودال، من‌قری الرّی،منها ابوالقاسم‌الوسقندی، مات‌فی‌رجب سنة ۳۱۷، وابوحاتم محمدبن عیسی...[۴]»

ونداد :

ونداد درمعجم‌البلدان بدون هیچگونه شرح و توضیحی درباب آن بدینگونه درج آمده :

«ونداد من‌قری الرّی.[۵]»

ونك (ب ـ ۲،۳) :

این دیه که امروز نیز موجود است، ودرشمال طهران وجنوب غربی تجریش افتاده است، آبادیی است قدیمی ؛ ونام‌آن در کتاب منتقلة‌الطالبیه در شرح احوال

(۱) مروج‌الذهب مسعودی، جزء۲ص۳۴۴س۱۰.

(۲) آستانهٔ ری ، ص۳۲س۸ .درکتاب فرهنگ‌آبادیهای ایران‌بصورت وصفنارد نوشته شده : فرهنگ‌آبادیهای ایران ، ص ۴۸۷ رقم ۳۳۸.

(۳) کتاب اسامی دهات کشور ، ج۱ ص۲۶۳ رقم ۶۶۸.

(۴) معجم‌البلدان ، ج ۴ ص ۹۲۸ س ۱۲.

(۵) معجم‌البلدان ، ج۴ ص ۹۴۱ س ۱۲.

مهاجران ازسادات درج آمده[۱]؛ وسمعانی نیز درالانساب درنسبت ونکی نوشته :

«الونکی بفتح الواو والنون وفی آخرها الکاف؛ هذا النسبة الی ونک وهی احدی قری الری، اجتزت بها فی خروجی الی القصرالخارج[۲]، منها السیدابوالفتح نصربن المهدی بن نصر...[۳]»

سمعانی چنانکه خود اشارت کرده آنجا را بدید. وی قریب چهل روز در ری بود[۴]. ۵

صاحب النقض درپاسخ طنزآمیز خود بخصم، ازاین دیه ودو دیه مجاور آن که زیدی مذهب بوده‌اند چنین یادکرده :

«...بایستی که این ملحدی ازری برداشته بودندی، و ونك وکن وبرزادخراب کرده بودندی ...[۵]» ۱۰

یاقوت درمعجم البلدان نوشته :

«وَنْك بفتح اوّله وسکون ثانیه والکاف من قری الری[۶].»

نسّابه ابوالقاسم علی بن محمدبن نصربن مهدی- که ابوالحسن بیهقی دراوائل لباب الانساب درتحت عنوان «فی ذکرمن صنّف فی علم الانساب فی البلدان» وموارد دیگر نام وی را بیاورده - از اینجاست ۱۵

وهبن (ظ : درجنوب شرقی) :

این دیه ازناحیت قَرْج ری بوده است، ویاقوت آن را ذکر کرده، ومغیرة بن یحیی بن مغیره را بدانجا نسبت داده است، بدینقرار:

---

(۱) منتقلة الطالبیه، نسخهٔ عکسی، ص ۱۹۵، نسخهٔ خطی، ص ۱۴۹؛ جنة النعیم، ص ۵۰۳ س ۱۹.

(۲) کذا، ظ : القصران الخارج.

(۳) الانساب، ورق ۵۸۶ ص ۱ س ۱۶.

(۴) الانساب، ورق ۲۴۲ ص ۲ س ۲۸؛ مجلهٔ یادگار، سال اول شمارهٔ دوم ص۱۶ «ونك» بقلم مرحوم اقبال.

(۵) النقض، ص ۴۶۰ س آخر.

(۶) معجم البلدان، ۴ ص ۹۴۱ س آخر.

وَهْبَن علم مرتجل بفتح اوّله و سکون ثـانیه و باءٍ موحدة ونون ، من رستاق القَرْج بِالرَّی؛ ینسب الیها مغیرةبن یحیی‌بن المغیرة السُدّی الرازی الوَهْبَنی وابوه یحیی‌بن المغیرة صاحب جریر...[۱]»

وهرنداران (ب، ج ـ ۴*) :

۵ وهرنداران دیهی بزرگ بدر ری بوده، ویاقوت نوشته :

«وَهْرَنْدازان قریة کبیرة علی‌باب مدینة الری، لها ذکر کثیر فی‌التواریخ، کان الملوك اذا سفروا برزوا الیها[۲].»

وهشتاباد :

درمعجم‌البلدان درج افتاده :

۱۰ «وهشتاباذ من‌قری الرّی.[۳]»

ویمه (هـ ـ ۳) :

ویمه‌شهری کوچك‌ازری‌درحدود دماوندبود، که ظاهراً‌در‌این‌عهدبجای‌نیست، ذکرویمه درمنابع همه‌جا باذکر شلمبه همراه است، واخبار مشترك آن دو درتعریف شلمبه‌گذشت[۴]واعادت‌رانیازی‌نیست. نام‌ویمه‌درمنتقلة‌الطالبیه‌نیزدرج آمده، وبموجب ۱۵ آن‌امامزاده محمدبن علی‌بن احمد درآنجامدفو نست[۵]. یاقوت درتعریف ویمه‌گفته :

«وَیْمَه بلیدة‌فی‌الجبال بین‌الرّیّ وطبرستان، ومقابلهاقلعة حصینة‌یقال‌لهاپیروز- کوه من اعمال دُنْباوند ، رأیتها انا وقد استولی علیهـا الخرابُ ، وهی فی وسط الجبال عندها عیون جاریة[۶].»

---

(۱) معجم‌البلدان ، ج ۴ ص ۹۴۲ س ۱۰ .
(۲) معجم‌البلدان ، ج ۴ ص ۹۴۳ س ۱۵.
(۳) معجم‌البلدان ، ج ۴ ص ۹۴۳ س۱۷.
(۴) مجلد حاضر، ص۵۷۱-۵۷۳.
(۵) منتقلة‌الطالبیه، نسخهٔ عکسی ، ص ۱۹۷ ، ۱۹۸ ، نسخهٔ خطی، ص ۱۴۹، ۱۵۱؛ جنة‌النعیم بنقل‌از منتقلة‌الطالبیه، ص ۵۰۳ س ۲۴.
(۶) معجم‌البلدان، ج ۴ ص ۹۴۴ س ماقبل‌آخر.

ذکر قلعهٔ فیروزکوه، و این اشارت که ویمه درشمار ربض آن قلعت بوده، در جای خود گذشت[1]. منسوب به‌ویمه‌راویمی‌نوشته‌اند، ودراین باب سمعانی گفته:

«الویمی هذه‌النسبة الی ویمه ... بلیدة بین‌الرّی وطبرستان ...[2]»

ظهیر مرعشی درتاریخ خود نوشته :

۵

«... این ویمه موضعی است قریب بقلعهٔ فیروزکوه ...[3]»

چنانکه درشرح‌شلمبه مذکورافتاد، ویمه وشلمبه بنزدیکی هم قرار داشتند، و بنابقول ابودلف وادیی بنام «هبر» آن دورا ازهم جدا می کرد. چون شلمبه که اکنون باقی است درمشرق این رود افتاده‌است، بناچار ویمه درمغرب آن واقع بوده‌است ، مینورسکی نیز درتعلیقات خود برالرسالة‌الثانیهٔ ابودلف گفته :

۱۰

«ویمه ممکن است درسرچشمهٔ غربی رودخانه بوده باشد[4].»

بااین حال مطالعهٔ مجموع اخبـار دماوند وشلمبه و ویمه این فکر را بوجود می آورد، که‌ظاهراً گویا شهردماوندکنونی‌همان ویمه باستانی است، ودماوند درقدیم نام‌رستاق بوده نه شهر یا دیه.

مینورسکی درمعنی ویمه گفته :

۱۵

«... درایران مرکزی بمعنای تخته سنگ است ...[5]»

حرف «ه»

هاشمیه (درجنوب شرقی) :

این‌آبادی در سر راه ری به‌خوار قرار داشته ، ویاقوت در ذکر این نکته، که

(۱) مجلد حاضر، ص۵۹۸.

(۲) الانساب ، ورق ۵۸۷ ص ۱ س۲۳.

(۳) تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۳۳۸ س۱۱.

(۴) سفرنامهٔ ابودلف، ترجمهٔ فارسی‌الرسالة‌الثانیه ، ص ۱۳۴ س‌ماقبل‌آخر.

(۵) سفرنامهٔ ابودلف، ترجمهٔ‌الرسالة‌الثانیه، ص۱۳۴س۲۲.

به‌اعتقاد گروهی ری قدیم در دوازده فرسنگی ری فعلی واقع بوده و ویران گردیده، و ری عهد اسلامی پس از آن ساخته شده،[۱] چنین گفته است :

«فیقال انّه خسف بها، وهی علی اثنی عشر فرسخا من موضع الرّی الیوم علی طریق الخُوار بین المحمدیّة وهاشمیّة الرّی...[۲]»

بموجب این قول هاشمیه بیش از دوازده فرسنگ از ری فاصله داشته است. وی در جای دیگر معجم البلدان و نیز در المشترك در ذکر هاشمیه، به‌هاشمیهٔ ری چنین اشارت کرده :

«... والهاشمیة ایضًا قریة قرب الری...[۳]»

هوشیر (درمغرب) :

هوشیر دیهی بود میان ری وقزوین ، وبگفتهٔ یاقوت بنقل از حمزهٔ اصفهانی این نام فارسی آن دیه بوده است، وعرب زبانان آن را مدینة جابر می گفتند، قول وی چنین است :

«هرشیر قریة بین الرّی وقزوین، هذا اسمها الفارسی ، وتسمّی مدینة جابر، قاله حمزة الاصبهانی[۴].»

هوشیر برطبق این نشانی ظاهراً درپهنهٔ دشتپی افتاده بوده[۵]، و جابر نامی که در آن حدود بنا یا آبادیی بنام وی باشد، جزجابر یك تن از بنی زمان بن تیم الله بن ثعلبه بنظر نرسیده است، بلاذری درفتوح البلدان ، و ابن فقیه درمختصر کتاب البلدان از قصروی در دشتپی یاد کرده‌اند، درفتوح البلدان چنین ذکر گردیده :

«... قال الکلبی : نسب قصر جابر بدَسْتَبَی الی جابر احد بنی زیبان [کذا، ظ : زمان] بن تیم الله بن ثعلبه ...[۶]»

(۱) رك : مجلد اول کتاب حاضر، ص۲۴.

(۲) معجم البلدان ، ج ۲ ص ۸۹۵ س آخر.

(۳) معجم البلدان ، ج ۴ ص ۹۴۷ س ۱ ؛ المشترك ، ص۴۳۷ س ۱۴.

(۴) معجم البلدان ، ج۴ ص ۹۶۰ س ۱۳.

(۵) ذکر دشتپی درص ۵۳۸ - ۵۴۱ مجلد حاضر گذشت.

(۶) فتوح البلدان ، ص ۳۲۰ س ۱۶ .

درمختصر کتاب البلدان آمده .

«...وقصر جابر بِدَستَبَی منسوب الی جابر احدبنی زِمّان بن تیم الله بن ثعلبة...[۱]»

هسنجان یاهسنگان (ظ : ب ـ ۴) :

هسنجان دیهی معتبر از ری بوده است ، و دانشمندانی از آنجا برخاسته‌اند ؛
سمعانی درالانساب ذکر کرده : ۵

«الهِسَنْجانی بکسرالهاء والسین المهملة وسکون النون وفتح الجیم وفی آخرها النون بعدالالف،هذه النسبة إلی قریة من قری الرّی یقال لها هِسَنْگان، فعرّبت وقیل لها هِسَنْجان، والمشهور بالانتساب الیها ابواسحاق ابراهیم بن یوسف بن خالدالهسنجانی[۲].»

یاقوت درمعجم البلدان آورده :

«هِسَنْجَان بکسر اوّله وفتح السّین المهملة ثم نون ساکنة وجیم و آخره نون ، ۱۰
قریة بالری، ینسب الیها ابواسحاق ابراهیم بن یوسف بن خالد الهسنجانی الرازی.[۳]»

ظاهراً گویا می‌توان احتمـال دادکه دیه سنگان کـه هـم اکنون درشهرستان شمیران موجود است، همان هسنگان قدیم است که تخفیف یافته است، ازمقولهٔرشکان وآرشکان، ولاسگرد و بلاسگرد، ورنبویه وآرنبویه، وفریدون وآفریدون، وفراسیاب وآفراسیاب، و مرداد وآمرداد[۴]ـ که درمجلد اول کتاب حاضر به‌بعضی ازآنها اشارت ۱۵
رفت- وغیر اینها[۵].

هشتاد رودان (د ـ ۴) :

این نام درالاعلاق النفیسه درج افتاده، وبرپهنه‌ای درسرراه ری به‌خوار اطلاق

---

(۱) مختصرکتاب البلدان، ص ۲۷۰ س ۱.

(۲) الانساب، ورق ۵۹۰ ص ۲ س۱۴.

(۳) معجم البلدان ، ج ۴ ص ۹۷۴ س ۲۱.

(۴) رك: مجلد اول کتاب حاضر، ص۲۸۴ - ۲۸۶؛ تاریخ بلعمی ، ص ۱۴۶ س ۱۷.

(۵) ونیز چون‌مزدآباداز نواحی‌اردستان‌وزواره، که‌برطبق گفتهٔ‌دانشمند بزرگوار آقای سیدعلی‌اصغر نیری استاد دانشگاه‌ملی ایران، نام اصلی آن در وقفنامهٔ احمدبن محمد بن‌رستم المطیارالقرشی-که بسال ۳۱۶ هجری در باب آن‌فراهم‌آمده ـ بصورت هرمزآباد درج است.

می گردیده، که نهرهای‌متعدد ومتفرع ازرود جاجرود از آنجا می گذشته است. روایت مربوط بدین قول درذیل افریدون گذشت[۱].

هفتاد بولان (درمغرب) :

در این دیه طغرل اول سلجوقی بربرادر خویش ابراهیم ینال دست یافت ، و ویرا ازمیان برداشت، یاقوت گفته :

«هَفْتاد بَوْلَان من‌قری الرّی، و هوالموضع الذّی ظفرفیه طُغْرلبك باخیه لأمّه ابراهیم اینَال فقتله خنقًا بوَتَرقوسه[۲].»

این‌دیه‌بنا‌بنقل‌محمدبن‌علی‌راوندی‌درراحة‌الصدور،بنزدیکی‌مزدقان– که شرح آن بجای خویش برفت[۳]– قرارداشته ، وی درذکر سلطان طغرل‌بن ارسلان نوشته :

«... روزدیگر سرهنگ بیزك لشکرسلطان رسیده بوذ، که به‌هفتاذ بَوْلان با در مزدقان می‌بوذند...[۴]»

مصحّح کتاب در ذیل این کلمه نوشته : در نزهة‌القلوب بصورت «هفتادپولان» با پاء فارسی آمده است[۵].

هنزك یا حنزك (د – ۳) :

هنزك اکنون درشمار دیه‌های لواسان کوچك است[۶]، ودرجنوب سینك افتاده است، لکن درسابق ازتوابع قصران داخل (رودبـارقصران فعلی)بود، وسند ایـن دعوی درذیل‌سینك[۷] بنقل ازتاریخ طبرستان مرعشی درج آمده. ونیازی به‌اعادت آن

(۱) مجلدحاضر ، ص۴۹۳.

(۲) معجم‌البلدان، ج ۴ ص ۹۷۷ س ۲۰.

(۳) مجلد حاضر ، ص ۶۲۳ .

(۴) راحة‌الصدور، ص ۳۴۹ س۸.

(۵) راحة‌الصدور، ص ۳۴۹ ذیل ۸.

(۶) کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۶۶ رقم ۸۸۵.

(۷) مجلد حاضر ، ص ۵۶۸.

نیست . این‌نام درنسخهٔ مطبوع تاریخ طبرستان مرعشی بصورت «خزك» است ، که باحتمال قوی دراصل «حنزك» بوده، و درکتابت نساخ ویا درطبع تحریف یافته[1].

مزرعهٔ هوسنه :

نام این مزرعه در فرمان شاه طهماسب که بسال ۹۶۱ هجری درباب رقبات موقوفهٔ آستانهٔ حضرت عبدالعظیم صادرگردیده ضبط آمده است، بدینقرار: ۵

«مزرعهٔ هوسنهٔ بهنام، که آن‌نیز ازموقوفات سید شرف‌الدین حسین‌می‌باشد[2].»

حرف «ی»

یزدآباد (درمغرب) :

یزدآباد دیهی ازرستاق دشتپی ری بوده است، ودرسر راه میان‌بُر ری‌بزنجان قرار داشته است، وکسانی که می‌خواستند ازری ازراه نزدیکتر بزنجان بروند واز ۱۰ قزوین نگذرند ازیزدآباد می‌رفتند ، وبدین معنی درالمسالك اصطخری و صورة‌ـ الارض ابن‌حوقل درذکر راه ری بحدود آذربایجان چنین اشارت رفته :

«... ومن‌اراد الطریق القصد، لم بدخل قزوین، ومضی‌علی یزدآباذمن‌رستاق دشته[3].» ۱۵

یاقوت درمعجم‌البلدان آورده :

«یَزْدَاباذ من‌قری الرَّیّ علی‌طریق أَبْهَر ، وهی من‌رستاق دَسْتَبَی[4].»

(۱) رك: مجلهٔ یادگار ، سال ۵ ، شمارهٔ ۱۰ ، خرداد ۱۳۲۸، قصران ری بقلم‌دکتر منوچهر ستوده، ص ۶۰.

(۲) آستانهٔ ری، ص ۳۲ س ۱۹ . نیز،رك : مجلد حاضر ، ص ۶۲۰ مزرعهٔ مافتان.

(۳) المسالك ، ص ۱۲۶ س ۳ ، ترجمهٔ فارسی‌آن ، ص ۱۷۳ س ماقبل‌آخر ؛ صورة الارض، ص ۳۲۵ س ۱۶.

(۴) معجم‌البدان ، ج ۴ ص۱۰۱۷ ؛ س ۲۰ .

خاتمه

تحقیق در باب کوه البرز ودماوند ، وبازنمودن این حقیقت که درگذشته البرز برکوه قاف اطلاق داشته نه کوه دماوند ری

طرح این مبحث بدین مناسبت است که ری در دامن کوه دماوند ـ که سلسلهٔ آن فلات ایران را از دریای خزر جدا می‌سازد ـ قراردارد، و در کتب مسالك وغیر آنها همه‌جا نام ری بانام این کوه همراه است.

تعریف کوه دماوند :

این سلسله کوه را بدین زمان البرزگویند ، لکن درگذشته بشرحی که بیاید هیچگاه آنرابدین نام نخوانده‌اند، بلکه ازعهدآشوریان‌تادیری‌بنام کوه بیکنی،وبعهد اشکانیان وساسانیان مجموع سلسله راکوه پتشخوارگر،وبعهد اسلامی کوه دماوند، و کوه بیوراسف[1]؛وگاه مجموع آن رشته را ازحدگیلان تاجاجرم کوه بنی‌قارن، موز، ماز ، جبال دیلم، جبال طبرستان می گفته‌اند ، وآن قسمت کـه درحـدود ری افتاده است، درتمام منابع عهد اسلامی بنام کوه دماوند شناخته شده است؛ اینك بیان این دعوی :

قدیمترین منبع که ذکر این کوه بنظر می‌رسد سالنامه وتاریخ دولت آشور، دربیان تاخت وتازها و مهاجمهٔ سرداران آشوری بماد ، قبل از استقلال یافتن ایران است؛ درایران باستان دروقایع حدود ۷۴۴ قبل ازمیلاد ذکرگردیده :

«... یکی ازسرکردگان آسوری ازمادگذشته تابیکنی (Bikni) یاکوه‌لاجورد

---

(۱) الرسالة‌الثانیه ، ص ۳۴س۰۷

(دماوند کنونی) راند. آسوریها اینجارا آخردنیا پنداشتند ...[۱]»

گیرشمن درتاریخ ایران آورده :

«سلاطین آشور درسالنامه‌های خود فاتحانه اعلام می کنند که، آنان بنواحیی وارد شده‌اند که هیچیك از اسلاف آنان نتوانسته‌بود دست یابد. مکرر ذکر کوه بیکنی (Bikni) به‌میان آمده، و آن همان کوه دماوند نزدیك طهران است.[۲]» ۵

ذکر این کوه درتورات ، در کتاب ژودیت[۳] باب اول بند پانزدهم (بشرط اصالت داستان وصحت انطباق) نیز بدین شرح بچشم می‌خورد:

«همچنین آرفاکساد[۴] را در کوههای راگو[۵] بگرفت[۶]، و وی‌را باتیرهایش‌بزد، ودرهمان روز کاملاً ازمیان برداشت[۷].»

۱۰ اين‌سلسله‌جبال‌را چنانکه گذشت بعهداشکانیان وساسانیان پتشخوارگرمی گفتند (پتش = پیش، خوار = بخش معروف در ری، گر = کوه ؛ وبر روی هم یعنی کوهی که پیش خوار واقع است) ، واسترابون جغرافی‌دان یونانی این‌نام‌را بسلسله جبال البرز فعلی داده است[۸]. مرحوم دهخدا درلغت‌نامه درذیل این کلمه نوشته :

«نام سلسله جبالی‌ازدرهٔ خوارری تاسوادکوه ودماوند، وسلسلهٔ البرز تارودبار ۱۵ قزوین... سلسله جبال مذکور در دورهٔ ساسانی بهمین نام معروف بوده... و همان پتیشوارش‌است که درکتیبهٔ دارا دیده می‌شود...»

---

(۱) ایران باستان، ج ۱ ص ۱۷۰ س ۶ ببعد.

(۲) ایران‌گیرشمن، ترجمهٔ فارسی، ص۷۶ س ۹.

(۳) برای اطلاع درباب این کتاب، رك : ج ۱ کتاب حاضر، ص ۵۳ – ۵۸ .

(۴) شاه ماد ، رك : ج ۱ کتاب حاضر، ص ۵۷ ذیل ۳ .

(۵) ری ، رك : ج۱ کتاب حاضر، ص ۵۸ ، ۵۹.

(۶) یعنی نبوکدنضر ، رك : ج ۱ مجلدحاضر، ص ۵۷،۵۸.

(۷). Judith 1 : 15 , The Apocrypha p. 47

(۸) لغت‌نامهٔ دهخدا ، ذیل پتشخوارگر ، اسناد ونامه‌های تاریخی واجتماعی دورهٔ صفویه، ص ۲۱ ذیل ۱ .

این کوه راشاخه‌ای ازسلسه جبال اوُپائیری سَئِن(Upāiri Saēna = برتراز پرش شاهین، شعبه‌ای ازهندوکش) مذکوردراوستا(یسنا،ها ۱۰ فقرهٔ ۱۱، وزامیادیشت فقرهٔ ۳)[۱] و اپارسن قدیم دانسته‌اند. این نام درکارنامهٔ اردشیر پاپکان نیزدرج آمده،[۲] و در منابع اسلامی مُحرّفاً بصورتهای مختلف مانند: فرجوارجر[۳]، فدشخوارگر[۴]، فدشوارگر[۵]، فرشواذگر[۶]، فرشواذجر[۷] وغیراینها ضبط افتاده است. ۵

در دورهٔ اسلامی درتمام منابع که نمونه‌هایی از آنها درج افتد، آن قسمت ازاین کوه که‌درحدود ری‌واقع است اکثربنام کوه دماوندثبت آمده، ودرهیچ‌جا آن‌را البرز نگفته‌اند. درتاریخ بلعمی یا تاریخ طبری ذکرشده:

«... [گیومرث] برخاست وبافرزندان خویش به‌کوه دماوند آمدند...[۸]»

ونیز: «... پس گیومرث بر کوه دماوند بسیار بگریست...[۹]» ۱۰

ابن‌فقیه درمختصرکتاب‌البلدان شرحی مبسوط در باب این کوه وافسانه‌های مربوط‌بدان ذکر می کند[۱۰]، وازآن جمله‌است:

---

(۱) یسنا، ج ۱ ص ۱۷۲ ها ۱۰ فقرهٔ ۱۱، وص ۱۷۳ ذیل؛ یشتها، ج ۲ ص۳۲۶، ۳۲۷ ذیل ۳؛ لغت‌نامه، ذیل پتشخوارگر.

(۲) کارنامهٔ اردشیر، ترجمهٔ هدایت، ص ۱۸۴ س۱، ترجمهٔ کسروی، ص ۲۷ س ۱۲.

(۳) الآثارالباقیه، ص ۳۹ س ۸.

(۴) مجمل‌التواریخ، ص ۳۶ س ۱۰.

(۵) تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار، ج ۱ ص۱۴ س۲۲، وص ۱۵ س ۷، وص ۳۸ س ۹، وص ۴۱ س ۱۱

(۶) تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، ج۱ص ۵۶ س ۴، وص ۱۴۰ س آخر.

(۷) « « « ص ۵۶ س ۷، وص ۸۲ س ۱۰.

(۸) تاریخ بلعمی، بتصحیح مرحوم بهار، ج ۱ ص ۱۱۴ س ۲.

(۹) « « « « « ص۱۱۶ س ۱.

(۱۰) مختصرالبلدان، ص ۲۷۵ - ۲۷۹.

«... عن القاسم بن سلیمان قال: ابجد وهوز وحطی و کلمن وسعفص وقرشت کانوا ملوکا جبابرة، فتفکّر قرشت یوماً، فقال: تبارك الله احسن الخالقین. فخلقه اژدهافله سبعة رؤوس و هو بدنباوند محبوس . و زعم بعض المحدثین ان المحبوس بدنباوند صخر الجنیُ الذی اخذ خاتم سلیمان بن داود . فلمّا ردّ الله جلّ وعزّ علی سلیمان ملکه ، حبسه فی جبل دنباوند...[1]» ۵

مسعودی درمروج الذهب آورده :

«... جبل دباوند بین بلد الرّی وطبرستان ، یری من مائة فرسخ...[2]»

درالتنبیه والاشراف مسعودی درذکر ضحاك درج افتاده :

«... وانفذه افریدون الی اعلی جبل دباوند بین الرّی وطبرستان...[3]» ۱۰

اصطخری درشرح بلادجبل، درباب این کوه چنین نوشته :

امّا الجبال، فانّ من حدّ عمل الرّی دنباوند ، وهو جبل رأیته أنا من وسط روذة بالری، وبلغنی انّه یری من قرب ساوة وهو جبل وسط جبال یعلو فوقها کالقبّة، ویحیط بالموضع الذّی یعلو علی الجبال نحو اربعة فراسخ، ولم یصحّ عندی أنّ احداً ارتقی اعلاه، وفی حماقات الاولین انّ الضحّاك الملك مقیدّبها، وان السحرة یجتمعون الیه فی اعلاه، ویرتفع من اعلاه دخان دائم الدهر کلّه... القلّة التّی ترتفع عن هذه البقعة جبل اقرع، لیس علیه کثیر شجر ولا نبات، ولا یُعلم بسائر الجبال ونواحی الدیلم جبل اعظم منه[4].» ۱۵

ابن حوقل نیز درصورة الارض بیانی مشابه گفتهٔ اصطخری دارد ، که اختصار را از نقل آن خود داری می‌شود[5].

(۱) مختصر البلدان، ص ۲۷۸ س ۱۹.
(۲) مروج الذهب ، طبع ۱۳۰۳ ، ج ۱ ص ۳۹ س ۳۰.
(۳) التنبیه والاشراف مسعودی ، ص ۸۶ س ۷ .
(۴) المسالك اصطخری ، ص ۱۲۳ س ۱۲ ، ترجمهٔ فارسی آن، ص ۱۷۱ . نیز، رك : ص ۱۱۹ س ۱۳ ، ترجمهٔ فارسی، ص ۱۶۷ س ۲ .
(۵) صورة الارض ، ص ۳۲۲ س ۱۴ . نیز،رك : ص ۳۱۶ س ۱۲.

مقدسی دراحسن التقاسیم ذکر کرده :

«... جبل دماوند ممتنع جداً، یری من نحو خمسین فرسخا...[۱]»

ابودلف درالرسالة الثانیه سخن را دراین باب بسطی داده (اگر پرداختهٔ تخیّل وی نباشد) ومطالبی جالب ذکر کرده، که مزید فائدت را قسمتی از گفته‌های وی از ترجمهٔ فارسی آن کتاب نقل می‌افتد :

«زمین ری به کوههای «بنی‌قارن» و «دنباوند» و کوههای دیلم وطبرستان متصل است. دریکی از کوههای آن دریاچه‌ای دیدم که محیط آن درحدود یك جریب است، و درزمستان و بهار آب رودخانه‌ها وسیل کوههای آنجا در آن می‌ریزد. درعین حال آب این دریاچه درزمستان و تابستان کم وزیاد نمی‌شود. مقدار آبی که دریك روز زمستان یا بهار باین دریاچه می‌ریزد باندازه‌ای است که اگر روی زمین ریخته شود دریای خروشانی را تشکیل می‌دهد. اطراف این دریاچه را نرگس‌زارها وچمن‌های پراز بنفشه وگل سرخ فرا گرفته. درنزدیکی آن بقایای یك کاخ قدیمی دیده می‌شود که فقط قسمتی ازدیوارها وگنبد دروازهٔ آن باقی مانده است، ومن کسی‌را که دربارهٔ این کاخ اطلاعاتی بدهد نیافتم[۲].»

ونیز: « در دنباوند کوه بسیار مرتفع وعظیمی است که زمستان وتابستان قلّه آن ازبرف پوشیده‌شده، وهیچکس نمی‌تواند برفراز ویانزدیکی آن برسد. قلّهٔ مزبور کوه بیوراسف (بیوراسب) نام دارد، ومردم آن‌را از «مرج القلعه» واز گردنهٔ همذان بچشم می‌بینند. وقتی انسان آن‌را ازری مشاهده نماید خیال می کند کوه باو بسیار نزدیك است، ویك یادو فرسخ فاصله‌دارد؛ درصورتی که فاصلهٔ میان اوو کوه سی‌وپنج[۳] فرسخ است. مردم عوام معتقدند که سلیمان بن داود (ع) یکی ازدیوان سرکش را که «صخرالمارد» (سنگ سرکش) نام‌دارد در آنجا زندانی نموده است. برخی دیگر عقیده دارند که

(۱) احسن التقاسیم ، ص ۳۹۸ س ۱۳.

(۲) ترجمهٔ فارسی الرسالة الثانیه ، ص ۷۶ س ۳ ، متن عربی آن، ص۳۳ س ۶ ببعد .

(۳) متن عربی : ثلثون فرسخاً .

شاه افریدون «بیوراسب» را [در آن] زندانی کرده است. ازدهانه‌های غاری در این کوه دودی بیرون می آید که (عوام می گویند نفس اوست، وازاین رو آتشی نیزدر آن غار مشاهده می کنند[۱]) می‌گویند آتش چشمان اوست، وخرخر ونفیر او نیز ازغارمزبور شنیده می‌شود... دریکی از رشته‌های این کوه آثاری ازیك ساختمان قدیمی یافتم که دراطراف آن قبرهایی وجود داشت، ونشان می‌داد که محل ییلاقی بعضی ازپادشاهان ۵ ساسانی بوده...هیچکس درهیچ‌زمان قلّهٔ این کوه‌راخالی‌ازبرف ندیده‌است، وچنانچه وقتی بدون برف بماند، درجهتی که کوه بی‌برف نمایان‌گردد فتنه و آشوب برپا و خونریزی خواهد شد... الخ[۲]»

ابودلف آن قسمت ازاین کوه راکه درشمال ری در قصران افتاده، بنام جبال قصران نامیده وچنین نوشته : ۱۰

«... ومن الرّی الرستاق یقال‌له قصران، وهی جبال شامخةٌ عالیة...[۳]»

ابوریحان در الاثارالباقیه ذکر کرده :

«... فی بعض‌الکتب انّ کیومرث... نزل جبل دنباوند وتملك به...[۴]»

درگرشاسب نامهٔ اسدی، درگرفتاری ضحاك بدست‌فریدون ذکرگردیده :

سرش را بگرز کیی کوفت خرد ببستش بکوه دماوند برد[۵] ۱۵

ونیز درحبس ضحاك آمده :

ببردش بکوه دماوند بست بجایش بتخت شهی برنشست[۶]

---

(۱) یك‌سطر ازمتن نسخهٔ اصلی افتاده، و مینورسکی آنرا ازیاقوت، ج ۲ ص ۶۰۶ تکمیل نمود (ترجمهٔ فارسی‌الرساله ص ۷۷ ذیل ۱).

(۲) ترجمهٔ فارسی‌الرسالةالثانیه، ص ۷۷ س ۵ ببعد، متن عربی الرسالةالثانیه، ص ۳۴ س ۵ ببعد.

(۳) الرسالةالثانیة، ص ۳۳ س ۱.

(۴) الآثارالباقیه، ص ۲۴ س ۱۳.

(۵) گرشاسب‌نامه، ص ۳۲۹ بیت ۳.

(۶) « « ص ۳۶۶ بیت ۲۱.

فردوسی نیز درذکر بند کردن فریدون ضحّاك را، از زبان‌سروش سروده :

که این بسته را تا دماوند کوه ببر همچنین تا زیان بی گروه

☆☆☆

بیاورد ضحاك را چون نوند بکوه دماوند کردش بیند[۱]

۵ ناصرخسرو درسفرنامه آورده :

«... میان ری و آمل کوه دماوند است مانندگنبدی ، و آن را لواسان گویند ؛ وگویند برسر آن چاهی است که نوشادر از آنجا حاصل می‌شود ، وگویند که کبریت نیز؛ ومردم پوست گاو ببرند و پر از نوشادر کنند واز کوه بغلطانند، که از راه نتوان فرود آوردن[۲].»

۱۰ مؤلف البدء والتاریخ درذکر فریدون نوشته :

«... خرج افریذون فی طلب الضحّاك، فظفر به وشدّه وعقله فی جبال دماوند، و کان ذلك الیوم یوم المهرجان...[۳]»

درمجمل التواریخ والقصص،درباب مساحت عالم و کوهها ودریاها درج آمده :

«... و کوه دماوند است که از صد فرسنگی زمین پیدا بُوَد ، و برف هرگز ۱۵ برو نگسلد، وجایها هست که گوگرد بندد از بخار بربالای کوه دماوند ، ومانند دود بخار همی خیزد، وگوگرد از هرجنس سرخ و زرد باشد، اما راه برشدن وبکف او آمدن عظیم دشوار است، وهیچ آهن بدان فراز نتواند بردن که بگدازد از تف آن... واندران روایت است که قیس لهوب ضحاك برآنجا بسته است ، واز مرتضی علی علیه السلام روایت است که صخرجنی صاحب خاتم سلیمان علیه السلام آنجا محبوس ۲۰ است... الخ[۴]»

---

(۱) شاهنامه ، ج ۱ ص ۶۱ بیت ۴ ، ۶.

(۲) سیاحت نامهٔ ناصرخسرو ، ص ۸ س آخر .

(۳) البدء والتاریخ ، ج۳ ص ۱۴۳ س۱.

(۴) مجمل التواریخ ، ص ۴۶۶ س ۷ .

درعجایب نامه ثبت افتاده :

«دمباوند کوهی است شاهق بحدود ری، برف ازسر وی خالی نبود.[۱]»

درجهان نامه ذکر گردیده :

«دنباوند ـ درحدود ری باشد؛ وگویند کوهی عظیم بلندست . گویند که او را از پنجاه فرسنگ بتوان دید، ازبلندی؛ وگویند که او را از شیراز پارس بتوان دید، وگویند ازساوه ؛ و او متمیز است ازجبال قارن که بعد از این گوییم، و او بر کوههایی که مشرف باشد چون قبه‌ای [کذا] ؛ وپیوسته از زبر او دودی برمی آید؛ وگرداگرد سر او دیه‌هاست؛ وبرسر او نتوان شدن؛ وهرگز برف ازسر اوبرنخیزد.[۲]»

ابن اسفندیار درتاریخ طبرستان درذکرعجایب آنجا نوشته :

«یکی کوه دماوندا ست که علی بن ربّن الکاتب در کتاب فردوس الحکمه آورده است که: از دیه آسْك تاقلّه بدو روز شوند ، واو همچون گنبدی مخروط است ، وبر همهٔ جوانب او ابداً برف باشد الاّ برسراو ، مساحت سی گری زمین هیچ جای برف نایستد بزمستان وتابستان، وآنجا ریگ بود چنانکه چون پای بروی نهی فروشود ، وچون برسر کوه ایستی برآن ریگ همهٔ کوهها چون پشته نماید ، و دریای خزر در مقابل او راستاراست ، سی سوراخ درسر این کوه باشد که دود کبریت از آن بیرون آید، وآوازهای عظیم باسهم ازین سوراخها شنوند ازلهیب آتش، که حقیقت شود که درجوف ومیان کوه آتش است، وهیچ حیوان قرار نتواند گرفت ازسختی باد که جهد ؛ ومی گویند کبریت اصحاب کیمیامی شاید یافت ... الخ[۳]»

یاقوت گفته :

(۱) عجایب‌نامه ، ورق ۲۱ ص ۲ س ۱۷.

(۲) جهان‌نامه ، ص ۵۷ س ۴.

(۳) تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار ، قسم ۱ ص ۸۲ س آخر.

«دنباوند ... لغة فی دُبَاوند وهو جبل من نواحی الرّی ...[۱]»

درعجایب المخلوقات زکریای قزوینی نقل شده :

«دماوند کوهی است عظیم بنواحی ری درغایت بلندی. از ذروهٔ او برف خالی نبود نه در تابستان نه در زمستان. بعضی گویند سلیمان صخرهٔ جنّی[کذا] را آنجا محبوس کرده است، و بعضی گویند که افریدون بیوراسب را که ضحاك باشد آنجا محبوس کرده است ؛ و آنجا معدن کبریت احمر است ... بربالای او هفتاد سوراخ بود که دخان کبریت از آن بیرون می آید، وحوالی آن سوراخها کبریت احمر جمع شده... الخ[۲].»

در آثار البلاد قزوینی ثبت آمده :

«... جبل دماوند، وهو بقرب الرّی، يناطح النّجوم ارتفاعاً ويحكيها امتناعاً، لايعلوه الغيم فی ارتفاعه ولا الطير فی تحليقه... علی رأسه أبداً مثل السحاب المتراكم لاينحسر شتاء ولاصيفا... وجدوا قلّته نحواً من مائة جريب مساحة ، على انّ الناظر اليها من اسفله يراها كالمخروط ... الخ[۳]»

در نخبة الدهر دو بار ذکر کوه دماوند بدون شرحی در آن باب بچشم می‌خورد[۴].

ابو الفدا در تقویم البلدان نوشته :

«جبل دباوند وهو حدّ عمل الرّی، و ربما يری من ساوة ، وهو فی وسط جبال يعلوها كالقبّة ، ولم يشتهر ان احداً ارتقاه ، و يطلع من اعلاه دخان علی الدّوام وهو

---

(۱) معجم البلدان ، ح ۲ ص ۶۰۶ س آخر . چون قول وی دراین باب طولی داشت از ذکر آن خودداری شد نیز، رك : ص ۵۴۴ س ۲۰ دباوند .

(۲) عجایب المخلوقات، طبع ۱۳۰۹ ،ص ۱۰۳ س۱۴ ببعد.

(۳) آثار البلاد ، ص ۳۴۵ س ۴ ببعد .

(۴) نخبة الدهر ، ص ۱۸۷ س ۷ ، و ص ۲۵۵ س۹.

حیث الطول خمس وسبعون ونصف، ویری من مسافة بعیدة[۱].»

درنزهة القلوب درج گردیده :

«کوه دماوند مشهور است، وسخت بلند ، ازصد فرسنگ بازتوان دید ، وبر شرقی ملك ری افتاده است... برقلّهٔ آن هامونی است مقدارصدجریب، و ریگی است که پای فرو می‌رود... درصورالاقالیم آمده که ضحّاك در آن کوه محبوس است...[۲]» ۵

مؤلّف رشته کوههای شمال ری وجنوب طبرستان را نیز، که سرچشمهٔ رودجاجرود از آن حدود است دماوند نامیده ، و در تعریف این رود ـ چنانکه درص ۴۵۶ مجلد حاضر درج افتاد ـ گفته :

«آب جاجرود از کوه دماوند بر می‌خیزد ، و به ولایت ری می‌ریزد.»

حافظ ابرو درجغرافیا نوشته :

۱۰ «کوه دماوند، وآن درموضعی است که طول آن هفتاد وپنج درجه ونیم است وعرض چهل وهفت درجه[۳].»

درذیل ظفرنامهٔ نظام الدین شامی درج گردیده :

«حضرت صاحب قرانی انارالله برهانه (تیمور) ... ازحدودگیلانات بموضع لار فرود آمد درپای کوه دماوند، که پادشاه ارغون در آن موضع کوشکی ساخته ۱۵ است...[۴]»

درحبیب السیر ذکرفته :

«... فریدون چندگاهی ضحاك را درجبل دماوند محبوس گردانیده ، بالاخره اورا بزندان لحد فرستاد...[۵]»

---

(۱) تقویم البلدان، ص ۷۱ س ۸.

(۲) نزهة القلوب ، مقالهٔ ثالثه ص ۱۹۴ س ۹ ببعد.

(۳) جغرافیای حافظ ابرو ، نسخهٔ خطی متعلق بکتابخانهٔ ملك، ص ۲۹a.

(۴) ذیل ظفرنامه ، ص ۱۹ س ۱۷.

(۵) حبیب السیر ، جزء دوم ازجلد اول ص ۵ س ۱۴.

درخاتمهٔ حبیب‌السیر ثبت افتاده :

«جبل دماوند درحدود طبرستانست ، وچهار فرسخ ارتفاع دارد، وبر قلّه آن جبل قطعه زمینی است که ده‌گز مکسّر مساحت دارد، ودر وی سوراخهاست که بشب از آن شعب شعاعی چون نور آفتاب ظاهرشود ، چنانچه بروشنایی آن مسافتی بعید توان دید... الخ[۱]»

امین احمد رازی درهفت اقلیم(که درپایان‌عهدآبادی ری، بزمان‌صفویان،در سال ۱۰۰۲ هجری تألیف یافته) نوشته :

«جبل دماوند کوهی است درغایت بلندی که هرگز برف ازسر آن خالی‌نمی‌شود، وازصد فرسنگ پدیدار بود . بعضی گفته‌اند که سلیمان بن داود علیهما السلام صخرهٔ جنی‌را درآنجامحبوس گردانیده ؛ برخی گویند که فریدون ضحاك را درآنجا مقیّد ساخته ... الخ[۲]»

این بود نمونه‌ای از روایات مربوط به‌کوه دماوند مذکور در منابع مختلف ازدیرباز تاپان عهد آبادی‌ری که نامش‌درهمه‌جابانام‌این‌شهرهمراه‌بوده‌است،و چنانکه مشهود می‌افتد درهیچیك ازآنها این کوه به‌نام البرز خوانده نشده است، ونیز اخبار مربوط بدین کوه ـ که شمتی‌ازآنها درج‌افتاد ـ بهیچ روی مشابهتی‌بااخبار کوه البرز ـ که بدانها نیز اشارت رود ـ ندارد.

اینك نامهایی که برمجموع سلسله‌کوه واقع درجنوب طبرستان و شمال عمل ری ـ که کوه دماوند بخشی ازآن‌است ـ اطلاق شده.

اصطخری درذکرحدود دیلم گفته :

«... وقد ضممنا الی‌ذلك مایتصل بها من جبال الرُّوبَنْج وفادُوسبان وجبال قارن وجرجان ...»

---

(۱) حبیب‌السیر ، خاتمهٔ جلد سوم ص ۳۲ س ۱.

(۲) هفت‌اقلیم، ج ۳ ص۸۵ س۱۸. نیزرجوع شود به‌مطلع‌الشمس ، ج ۱ ص۱۵-۱۷ درباب کوه‌دماوند.

درذکر جبال روبنج آورده :

«وامّا جبال الرُّوبَنْج[1] فانّها کانت ممالك ... وهم من الرّی و طبرستان ، فما کان فی‌وجه الری فمن حدودالری، وماکان فی‌وجه طبرستان فمن طبرستان.[2]»

قول ابن‌حوقل نیزدراین باب باتقریبی مشابه‌گفته اصطخری است[3]. واختصار 5 را ازنقل آن خودداری می‌شود.

مؤلف حدودالعالم معظم این‌سلسله‌کوه‌را کوه قارن نامیده وچنین ذکر کرده:

«کوه قارن - ناحیتیست کی مراورا ده‌هزار وچیزی دهست، و پادشاهی اورا سپهبد شهریار کوه خوانند ، واین ناحیتیست آبادان، وبیشتر مردم وی گبر کانند، واز روزگار مسلمانی باز پادشاییی این ناحیت اندر فرزندانِ باو است[4].»

10 درجهان نامه نیز این سلسله‌کوه ، جبال قارن نامیده شده‌است، بدین قرار:

«جبال قارن - کوهی بزرگ است میان طبرستان و میان ری و میان بسطام و دامغان ، واین کوه رانیز جبال رونج نویسند یعنی رونه، ومعنی آن معلوم نیست ، و دنباوند ازاین کوه جداست[5].»

درنخبة‌الدهر بنام‌جبال دیلم، وبدین صورت ذکر گردیده :

15 «و اما جبال الدّیلم فجبال معمورة بالقری‌والضیاع ، وهی جبال الدرنونج و جبال بادمسان [کذا ، ظ : الرونج وفادوسبان] وجبال قارن...[6]»

ابن‌اسفندیار درتسمیهٔ مازندران‌مجموع این‌سلسله راکوه‌موز نامیده، وچنین گفته:

---

(۱) کذا ، صورة‌الارض : الروینج که بقرینهٔ منابع دیگر مذکور در متن اصح بنظر می‌رسد.

(۲) المسالك ، ص ۱۲۱ س ۴ ، وص۱۲۲ س ۲.

(۳) صورة‌الارض ، ص ۳۱۸ س۵ ، وص ۳۲۰ س ماقبل‌آخر.

(۴) حدودالعالم ، ص ۱۴۷ س ۵.

(۵) جهان‌نامه ، ص ۵۸ س ۹.

(۶) نخبة‌الدهر ، ص ۲۲۶ س ماقبل آخر.

«... موز نام کوهیست از حدّ گیلان کشیده تابلارو قصران که موز کوه گویند، همچنین تابجاجرم ؛ یعنی این ولایت درون کوه موزست.[۱]»

ظهیرمرعشی بجای موز ماز نوشته بدین‌قرار :

«... ماز نام کوهی‌است ازحدّگیلان کشیده است تابلار [و] قصران، وهمچنین تا بجاجرم.[۲]»

۵

درتقویم البلدان حدود این سلسله جبال چنین تعیین شده :

«جبل‌طبرستان وهوفی‌الجنوب والشرق عن‌بحرالخزر، وطرف جبل‌طبرستان الغربی حیث‌الطول‌ست وسبعون والعرض ست‌وثلثون ؛ وطرفه الشرقی حیث‌الطول ثمان وثمانون والعرض‌خمس وثلثون.[۳]»

اختصار را دراین باب ازنقل روایات دیگر منابع ـ که درآنهـا نیز ذکر این مهم بهمین تقریب است ـ خودداری می‌شود ، وچنانکه گذشت درهیچ یك ازمنابع بدین‌سلسله کوه، البرزاطلاق‌نگردیده ،وهمانگونه که درسابق اشارت‌رفت وشرح آن بیاید ، البرزکوه قاف است، و بنزد قدما عظمت واهمیت البرز ازتمام کوههای کرهٔ ارض بیشتر بوده ، و امور عظام و معانی و مفاهیم خـارق‌العاده بتفصیل ذیل بدان نسبت‌داده‌می‌شده‌است.

۱۰

۱۵

تعریف پاره‌ای ازداستانهای وابسته به البرز:

البرز در ترجمهٔ پهلوی « هر بُرز » و در اوستا « هرا » و « هرائیتی » گفته می‌شود،[۴] و دراوستایی برزئیتی بمعنی بلندی وپشته وکوه‌است، وبُرز که درفارسی

(۱) تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار ، ج ۱ ص ۵۶ س ۱۴ .

(۲) تاریخ طبرستان مرعشی ، ص ۲۱ س۱۱.

(۳) تقویم‌البلدان ، ص ۷۱ س۶.

(۴) یشتها ، ج ۱ ص ۱۳۱ ذیل۱ بقلم استادپورداود.

بمعنی بلندی است[۱] بتنهائی نیز بمعنی البرز آمده ، فردوسی گفته :

چو خورشید بر زد سراز برز کوه   میانها ببستند توران گروه[۲]

وگویا ظاهراً هرّه جداگانه نیز نام کوهی است ، روحی ولوالجی گفته :

کوهش بسان هرّه در آورده سر بهم

دشتش بسان شلّه[۳] نهاده زهار باز[۴]   ۵

دراوستا دریشتها، مهر یشت بند ۵۰، مذکور است که اهورامزدا برای فرشته یا ایزد مهر (یکی ازفرشتگان دین زردشتی) دربالای کوه بلند هرئیتی آرامگاه قرار داد، بدین‌صورت :

«کسی که ازبرای او آفریدگار اهورامزدا در بالای کوه بلند و درخشان وبا سلسله‌های متعدد آرامگاه قرارداد، درآنجائی که نه شب‌است نه تاریکی ، نه‌باد سرد   ۱۰ است ونه‌گرم، ونه ناخوشی مهلك ونه‌آلودگی دیو آفریده ، وازبالای کوه هرئیتی‌مه متصاعد نگردد.[۵]»

« آرامگاهی که امشاسپندان باخورشید هم اراده بطیب خاطر وصفای عقیده ساختند، تاآنکه او(مهر) ازبالای کوه هَرَئیتی بسراسرجهان مادی تواند نگریست.[۶]»

مهرفرشتهٔ فروغ ، نخستین ایزد مینوی پیش ازبرآمدن خورشید ازکوه‌البرز   ۱۵ (هرا) بسراسرممالك آریایی می‌تابد ، درمهریشت بند۱۳ ذکرشده :

«(مهر)نخستین ایزدمینوی که‌پیش‌ازخورشیدفناناپذیرتیزاسب‌دربالای کوه‌هرا

(۱) برهان قاطع ،ج ۱ ص ۲۵۴ ذیل ۲.

(۲) شاهنامه، ج ۲ ص ۴۵۶ س ۱۱.

(۳) نام محلی‌است.

(۴) لباب‌الالباب ، ج ۲ ص ۱۷۱ س ۱۵.

(۵) یشتها ، ج ۱ ص ۴۵۱ س ۱.

(۶) یشتها ، ج ۱ ص ۴۵۱ س ۵.

برآید[1]، نخستین کسی که با زینت‌های زرین آراسته ازفراز (کوه) زیباسربدرآورد، ازآنجا (آن‌مهر) بسیار توانا تمام منزلگاهان آریایی‌را بنگرد.[2]»

دراوستا محل‌طلوع وغروب خورشید البرز دانسته شده، درمهریشت‌بند۱۱۸، درج آمده :

«باستایش پسین، باستایش پیشین، من‌تقرّب می‌جویم مادامی که خورشید از بالای آن (کوه) بلند هرا طلوع کند وغروب نماید...[3]»

دروندیداد فرگرد ۲۱ بند۵ ذکرشده :

«برخیز، برخیز ای‌خورشید بااسبان‌تندرو ازمیان‌کوه البرز عبورکن، وجهان را منور وروشن‌گردان...[4]»

ستارگان وماه وخورشید گرداگرد قلّهٔ‌کوه البرز دورمی‌زنند، دریشتها، رشن یشت بند ۲۵، درج افتاده:

«اگرهم تو ای رشن پاك دربالای قلّهٔ‌کوه‌هرایتی، درآنجائی که‌گرداگرد آن ستارگان وماه وخورشید من دورمی‌زنند باشی،ماترا بیاری می‌خوانیم.[5]»

هوشنگ پیشدادی برای‌ایزدناهید(فرشتهٔ نگهبان‌آب) دربالای کوه البرزاسب وگاو وگوسفند قربانی کرد، دریشتها ، ابان‌یشت بند۲۱، ذکررفته :

«ازبرای او (ناهید) هوشنگ پیشدادی دربالای (کوه) هرا صد اسب، هزار گاو، ده‌هزارگوسفند قربانی کرد.[6]»

---

(۱) ازاین جمله بخوبی برمی‌آیدکه مهر غیرازخورشید است (ذیل استاد پور داود – درهمین مورد) .

(۲) یشتها، ج۱ ص۴۲۹س۱۲.

(۳) یشتها، ج ۱ ص ۴۸۹ س۳.

(۴) وندیداد دارمستر ، ترجمهٔ دکترموسی جوان، ص ۲۷۵ س۶.

(۵) یشتها، ج ۱ ص ۵۷۷ س ۱۲.

(۶) یشتها ، ج ۱ ص ۲۴۳ س ماقبل‌آخر.

بنـا بروایتی زردشت پس از عمرطولانی درکوه البرز درگذشت[۱]، درتاریخ ساسانیان فروغی اشارت رفته :

«زردشت بعد ازعمر طولانی بکوه البرز رفت ودرآنجا درگذشت ، وبرخی را عقیده اینست که دروقت هجوم قبایل تورانی درقلمروگشتاسب وغارت بلخ اورا کشتند.[۲]» ۵

سری ازپل چنوت (پل‌صراط) به‌البرز پیوسته است[۳]، دروندیداد، فرگرد ۱۹ بند ۳۰ چنین ذکر شده :

«... [دخترجوانی] روان پارسایان‌را ازبـالای کوه (البرز) عبور می‌دهد ، و دربالای پل چنواد همراه ایزدان آسمانی جای می‌دهد.[۴]»

سیمرغ دربالای کوه البرز لانه داشت، فردوسی درشاهنامه درذکر زادن زال ۱۰ آورده :

یکی کوه بُد نامش البرز کوه بخورشید نزدیك و دوراز گروه

(۱) کریستن‌سن درکتاب کیانیان، ص۱۴۲ س ماقبل‌آخر، بنقل از دینکرت وبندهش و بهمن‌یشت نوشته: زرتشت درهفتاد وهفت‌سالگـی بدست توربرات رریش(یارکرش: مؤلف) (Tūr ê Bratrōkreš) کشته شد. استاد پورداود دریشتها، ج۲ص۲۷۸س‌ماقبل‌آخر،ذکر کرده‌اند: «بسنت‌کهن وبشهادت‌کلیهٔ‌کتب دینی پهلوی پیغمبر ایران... درآتشکده بلخ‌بدست یك تورانی موسوم به‌برات روکرش... درسن هفتادو هفت‌سالگی شهید گردید، و تاآن روز شهادت چهل‌وهفت‌سال از رسالتش گذشته بود.»

(۲) تاریخ ساسانیان فروغی ، ج ۱ ص ۴۲ س آخر.

(۳) استادپورداود درجلد۲ یشتها، ص۳۲۴ س۹ ذیل نوشته‌اند : «بقول دینکرد سری ازپل چنوت (پل‌صراط) به‌البرز پیوست‌است. در فرگرد ۱۹ وندیداد فقرهٔ ۳۰ نیزبآن اشاره شده است.»

(۴) وندیداد دارمستتر ، ترجمهٔ دکتر موسی‌جوان ، ص ۲۶۴ س ۴.

بدانجای سیمرغ را لانه بود[1] که آن خانه از خلق بیگانه بود

***

(۱) دراوستا آشیانهٔ سیمرغ در وسط دریای فراخکرت (دریای بزرگ ، بحراعظم. این دریا را برخی‌ازمستشرقان‌دریای‌خزر و یا دریاچه‌آرال‌پنداشته، و بعضی اقیانوس‌جنوب ایران دانسته‌اند: یشتها ج ۱ ص ۱۳۵ ذیل‌صفحه. استادپورداود دربیشترمواردآنرابادریای خزر یکی‌شمرده‌اند: بیژن و منیژه، ص ۷۴؛ فریدون ص ۱۰۵ و ۱۱۰؛ یسنا، ج۱ ص۵۵ س۱۹،وج۲ ص۴۴ ذیل۲) ودربالای درختی‌ذکر گردیده و در رشن یشت‌بند ۱۷ (یشتها،ج ۱ ص ۵۷۳ س۴) نوشته شده : «اگرهم توای رشن‌پاك دربالای آن درخت سیمرغ که دروسط دریای فراخکرت برپاست (باشی) آن (درختی که) دارای داروهای نیك و داروهـای مؤثر است و آنرا ویسپوبیش (همه را درمان بخش) خوانند ، ودرآن تخمهای کلیه گیاهها نهاده شده است، ماترا بیاری می‌خوانیم». در زند وهومن‌یسن (بهمن‌یشت) ص ۷۴ س ۸ آمده: «آن دیوان و دروجان بدریا شوند ؛ سین مرغ بانگ‌کند وسست بباشند»

سهروردی در رسالهٔ عقل سرخ ص ۶ می‌نویسد : «گفت سیمرغ آشیانه بر سر طوبی دارد ، بامداد سیمرغ از آشیان خود بدرآید و پر برزمین بازگستراند ، از اثر پر او میوه بردرخت پیدا شود و نبات برزمین». فردوسی نیز در چاره ساختن سیمرغ رستم را در نبرد بااسفندیار اشاره می‌کندکه ، رستم‌سیمرغ را درکنار دریابدید، وآنجا سیمرغ بردرخت گزی نشست و براهنمایی او رستم شاخی ازآن برای‌کشتن اسفندیار برید :

همی راند تا پیش دریا رسید ز سیمرغ روی هوا تیره دید
چوآمد بنزدیك دریا فراز فرودآمدآن مرغ گردن فراز
گزی دید برخاك سر برهوا نشست از برش‌مرغ‌فرمان‌روا
چو ببرید رستم بن شاخ گز بیامد ز دریا بایـوان و دز

(شاهنامه ج ۶ ص ۱۷۰۶ س ۴ ببعد)

درغررالسیرثعالبی نیزدراین‌مورد ذکر شده که سیمرغ زال راگفت که: چاره آنست،که رستم بر پشت من‌سوارشود تاوی را به‌جزیره‌ای برم‌که درخت «طرفاء» درآنجاست، تاشاخه‌ای ازآن ببرد و تیری سازد و درنبرد بااسفندیار بچشم وی زند وکار اورا بسازد؛ و رستم چنین کرد و سوارسیمرغ شد و برفت وشاخه راببرید:

«... ورکب‌ظهرالعنقاء فطارت به‌الی‌الجزیرة ... ودلتـه علی‌الغصن‌من‌الطرفاء فقطعه و احتفظ به‌محتاطاً علیه وکرت به‌العنقاء راجعة الی‌منزل زال ..» (غررالسیر ص ۳۶۸) ←

فرود آمد از ابر سیمرغ و، چنگ   بزد برگرفتش از آن گرم سنگ
ببردش دمان تا بـه البرز کوه   که بودش در آنجا[ی] کام گروه[1]

جم در البرز کوه قصری بنا کرد[2]، و کاوس نیز در آنجا دژی بساخت[3].

این بود تعریف موجزی از امور خارق العادهٔ وابسته و منتسب به البرز، که چنانکه معلوم است مشابهتی با افسانه‌های مربوط بکوه دماوند ندارد، و بموجب آنها به آسانی ۵ روشن می گردد که اهمیت و عظمت البرز بنزد قدما بمراتب بیش از کوه دماوند بوده، و بهیچ روی کوه دماوند قابل مقایسه با البرز، و یا البرز طرف نسبت با کوه دماوند نبوده است؛ بلکه بنزد ایشان کوه دماوند و همهٔ کوههای دیگر جهان ـ چنانکه اشارت رود ـ هریك فرعی از فروع بی‌شمار البرز هستند.

→ درفرهنگها ازجملهٔ آنندراج (ج ۲ ص ۴۹۲) در ذیل سیرنگ این بیت بفردوسی نسبت داده شده :

از آن جایگه بازگشتن نمود   که نزدیك دریای سیرنگ بود

این بیت درشاهنامه نسخهٔ مورد استفاده بنظر نرسید، ولف آلمانی نیز کلمهٔ سیرنگ را در شاهنامه نشان نداده، وبه فرهنگ شاهنامهٔ عبدالقادر بغدادی ارجاع داده است.

فزونی در بجیره ص ۵۵۰ س ۲۸ درج کرده :

«زمخشری آورده که : خداوند عالم او [عنقا] را بجانب بحر محیط بطرف شمال انداخت ...»

ازاین مجموع چنین استنباط می‌شود که سیمرغ را بادریا ودرخت واقع درآنجا نیز سروکاری بوده است (نیزرك : یشتها ج ۱ ص ۵۷۵ ذیل ۱ بقلم استاد پورداود) واین منافاتی با افسانهٔ منزل داشتن او درکوه البرز ندارد.

(۱) شاهنامه، ج۱ ص ۱۳۳ س ۱۶ ، ۱۸، وص۱۳۴ س ۱۲، ۱۳.

(۲) ترجمهٔ کیانیان ، تالیف کریستن‌سن ، بنقل از فصل ۳۲ بندهش ، ص۹۳ ، س۶، نیز : ص ۱۵۴ س ۴ ببعد، که ذکر هفت کاخ کی‌اوس (کاوس ، کیکاوس) در کوه البرز آمده است .

(۳) ترجمهٔ کیانیان ، ص ۱۲۶ س ۲.

ممیزات و خصائص البرز پیش قدما

بموجب اوستا البرز نخستین کوه زمین و محیط برهمه ممالک است :

در زامیاد یشت بند ۱ آمده :

«نخستین کوهی که ازاین زمین برخاست ، ای سپنتمان زرتشت، هرئیتی‌بلند
5 (البرز)است که‌همهٔ‌ممالک‌غربی‌وشرقی‌را احاطه کرده‌است.[۱]»

البرز درخشان و کثیر السلسه است :

در رشن یشت بند۲۳ ذکر گردیده :

«اگرهم توای رشن‌پاك دربالای هربُرز درخشان کثیرالسلسله باشی ، در آن
جائی که نه‌شب است ونه تاریکی ، نه باد سرداست نه‌گرم، نه‌ناخوشی بسیارمهلك،
۱۰ نه کثافت دیو آفریده، وآن هربرزی که از آن مِه برنخیزد، ماترا بیاری می‌خوانیم[۲].»

کوههای دیگر روی زمین از البرز منشعب است :

استاد پورداود دریشتها دراخبار البرز نوشته‌اند :

« بندهش مفصل‌تر ازاین کوه صحبت داشته ، درفصل ۱۲ گوید که : درمدت
۱۸ سال کوهها نموّ نمودند ، اما البرز درمدت هشتصد سال بدرجهٔ کمال درآمد .
۱۵ درمدت ۲۰۰ سال بکرهٔ ستارگان رسید، درمدت ۲۰۰سال بفلك ماه رسید ، در ۲۰۰سال
بعد بفلك خورشید رسید، ودر ۲۰۰ سال دیگر بچرخ فروغ بی‌پایان (انیران) رسید،
و دوهزار ودویست وچهل و چهار کوههای دیگر روی زمین از البرز منشعب شده
است .[۳]»

کوه البرز همان کوه قاف است

۲۰ اکنون که بازنموده آمد، که البرز کوه دماوند واقع در شمال سرزمین ری

---

(۱) یشتها ، ج ۲ ص ۳۲۴ س ۲ .

(۲) یشتها، ج ۱ ص ۵۷۷ س ۵.

(۳) یشتها ، ج ۱ ص ۱۳۱ س ۱۳ ذیل .

نیست، وقدما هیچگاه این سلسله کوه را البرز نگفته‌اند ، بـذکر دلائلی که بموجب آنها کوه البرز راهمان کوه قاف باید دانست می‌پردازد، بدین قرار:

۱ـ هرچند قدماء مورخان وارباب مسالك دراین باب تصریحی ندارند، لکن درپاره‌ای از کتب تاریخی وجغرافیایی بالنسبه‌متأخر صریحاً قیدگردیده که این دوکوه یکی هستند ؛ درکتاب البدء والتاریخ مطهربن طـاهر مقدسی متوفی بسال ۵۰۷[۱] در ذکرجمشیددرج افتاده :

«... فامره‌الله أن یأتی جبل أَلْبُرزَ وهوجبل قافٍ محیط بالارض...[۲]»

یاقوت درمعجم‌البلدان نوشته :

«قافٌ بلفظ القاف‌الحرف من حروف المعجم... تسمّیه القدماءُ البرز[۳].»

قُدسی باکوئی درتاریخ داغستان‌آورده :

«اکثر مورخین اسلام جبال قافقاس (قفقاز) راکوه البرز می‌نـامند... بعضی آن راکوه قاف پنداشته‌اند ...[۴]»

فزونی دربحیره ذکرکرده :

«کوه البرز... بعضی اوراکوه‌قاف نامند.[۵]»

۲ـ درص۶۵۶مجلّد حاضرذکرگردید که در اوستا البرزمحل طلوع وغروب خورشید شناخته شده ، وآن روایت ازمهریشت و وندیداد نقل افتاد ، یاقوت‌نیز در ذکر قاف‌گوید :

«... الشمس تغرب فیه (قاف) وتطلع منه...[۶]»

---

(۱) رك : پشت جلد این کتاب.

(۲) البدء والتاریخ، ج ۳ ص۱۴۰ س۱۲.

(۳) معجم‌البلدان ، ج ۴ ص ۱۸ س ۱ .

(۴) تاریخ داغستان ، ص ۱۳ س ۹. نیز، رك : ص ۱۲ س ۱۷.

(۵) بحیرهٔ فزونی، ص ۴۶۷ س ۲۱.

(۶) معجم‌البلدان ، ج ۴ ص ۱۸ س۹.

از اینجا توان دانست که درباب پایان یافتن شب و آغاز روز، آنجا که فردوسی درشاهنامه درداستان گرفتن سهراب دژ سپیدرا، سروده :

چوخورشید برزد سراز برز کوه میانهـا ببستند توران گروه[1]

ومنوچهری درقصیده‌ای درمدح علی بن عبیدالله صادق گفته :

۵ سراز البرز برزد قرص خورشید چوخون آلوده دزدی سرزمکمن[2]

ونظامی درخسرو شیرین آورده :

سراز البرز برزد جرم خورشید جهان را تازه کرد آیین جمشید[3]

مرادشان از البرز کوه دماوند ری نبوده‌است، بلکه به‌همین‌روایت مذکور در باب قاف و البرز نظر داشته‌اند ، وگرنه معقول نمی‌نماید که یکی درطوس ودیگری ۱۰ دردامغان وسومی درگنجه هرسه از طلوع صبح بیك صورت یاد کنند، و آغـاز آنرا وقت سر بر زدن خورشید از کوه دماوند ری بدانند .

۳- درص ۶۵۷ درج افتاده که سیمرغ درالبرز لانه داشت، دربسیاری‌ازمنابع قاف‌را جایگایگاه سیمرغ دانسته‌اند ؛ درگرشاسب‌نامهٔ اسدی آمده :

بر آنگونه زد نعرهٔ کوه کاف که‌سیمرغ بگریخت‌از کوه‌قاف[4]

۱۵ عطّار درمنطق‌الطیر یا مقامات طیور، که طرح اصلی آن براین اساس است که مرغان جملگی اجتماع می کنند، و براهنمائی هدهد سیمرغ را بپادشاهی و پیشوائی خویش برمی‌گزینند، از زبان هدهدگوید:

هست مـارا پادشاه بی خلاف در پس کوهی که باشد کوه قاف

---

(۱) شاهنامه ،ج ۲ ص ۴۵۶ س ۱۱.

(۲) دیوان منوچهری ، بکوشش محمد دبیرسیاقی ، ص ۵۷ س ۱۷.

(۳) خسروشیرین، به‌تصحیح وحید دستگردی، ص ۵۹ س۲.

(۴) گرشاسب نامه ، ص ۴۴۹ س۳۴ .

نام او سیمرغ، سلطان طیور　　او بما نزدیك و ما زو دور دور[1]

دراین باب که سیمرغ شاه مرغانست ودرسر کوه قاف منزل دارد درعجایب نامه نیز شرحی مذکور است[2].

حافظ بتعریض و تلمیح ـ چنانکه شیوهٔ وی است ـ بدین معنی اشارتی کرده و چنین سروده :

ببر ز خلق و چو عنقا قیاس کار بگیر

که صیت گوشه نشینان ز قاف تاقاف است[3]

از قاف تا قاف، یعنی از یکسوی جهان تاسوی دیگر آن.

ونیز :

باز ارچه گاه گاهی بر سر نهند کلاهی

مرغان قاف دانند آیین پادشاهی[4]

داستان سیمرغ یا عنقا و کوه قاف دربسیاری از منابع آمده است، و به سبب کثرت شهرت به‌نقل شواهد بیشتر نیازی نیست[5].

اینکه پاره‌ای ازمستشرقان ومحققان خارجی، مانند کرپرتر ولسترنج وغیره البرز را کوه دماوند گمان برده‌اند، وآشیانهٔ سیمرغ را در کوه دماوند پنداشته‌اند صحیح نتواند بود.

کرپرتر درسفرنامهٔ خویش دربحث ازطهران، ازکوه‌البرز فعلی یاد می کند، واین حدودرا که همان کوه دماوند قدیم است باشتباه جایگاه پرورش زال پدر رستم

(۱) منطق‌الطیر ، ص ۳۷ س ۶.

(۲) عجایب نامه ، ج ۲ ورق ۹۵ ص ۲ س ۱۰.

(۳) دیوان حافظ، باهتمام محمد قزوینی ودکترقاسم‌غنی، ص ۳۲ س۲.

(۴) » » » » » » » ص ۳۴۸ س۴.

(۵) رك : حبیب‌السیر ، جلد سوم ، خاتمه ص ۴۳ س ۲۶ ببعد.

بوسیلهٔ سیمرغ می‌پندارد، واین افسانه را یکی از اسباب شهرت آن می‌شناسد[۱].

ونیز دربحث ازری، قلهٔ دماوند را بلندترین نقطه‌ازسلسلهٔ البرز ذکرمی کند[۲].

لسترنج نیز درسرزمینهای خلافت شرقی گوید:

«... کوه دنباوند، چنانکه جغرافی نویسان آنرا نام داده‌اند ، در داستانهای باستان ایران آشیانهٔ سیمرغ ، آموزندهٔ زال پدر رستم وحامی آن پدر و پسر، بوده است...[۳]»

۴- درص۶۶۰ بنقل از زامیاد یشت ذکرشد که البرزهمهٔ ممالك غربی وشرقی را احاطه کرده است، چنین وصفی را درباب قاف نیزنوشته‌اند، در مجمل‌التواریخ ذکرگردیده :

«دورجملهٔ زمین آنك کوه قاف [و] پیرامون قافست ، وبحر اعظم پیش کوه قاف، پنج هزار وپانصد هزار وسی وسه هزار فرسنگ کم سی وسه فرسنگ، وخط قطر جملهٔ عالم ازقاف تابقاف هزارهزار وهفتصد هزار وهفتاد هزار فرسنگست[۴].»

درعجایب‌نامه درج افتاده :

«بدانکه کوه قاف[که] آنراجبل‌الاخضرخوانند، ازآن‌سوی ظلمات گرد زمین درآمده است، ودیگر کوهها عروقهای ویند[۵].»

یاقوت در ذکر قاف گفته :

«قاف... هذالجبل یقوف اثرالارض فیستدیر حولها...[۶]»

---

(۱) سفرنامهٔ کرپرتر بانگلیسی، ج ۱ ص ۳۰۶ س ۲۷، وص۳۰۷ س ۵ ببعد.

(۲) سفرنامهٔ کرپرتر، ج۱ ص ۳۵۷ س ۱۶.

(۳) ترجمهٔ سرزمینهای خلافت شرقی ، ص ۳۹۶ س۶.

(۴) مجمل‌التواریخ ، ص ۴۶۹ س۷.

(۵) عجایب‌نامه ، ج ۱ ورق ۲۱ ص ۱ س ۴ . نیز، رك : ورق ۲۲ ص۲ س ۷.

(۶) معجم‌البلدان ، ج ۴ ص ۱۸ س۱ .

در رسالهٔ عقل سرخ منسوب به سهروردی نوشته شده :

«... کوه قاف گرد جهان در آمده است، و یازده کوه است...[۱]»

۵- درص ۶۶۰ درج افتاد که البرز بچرخ فروغ بی‌پایان (انیران) رسید ، قدما قاف را نیز به آسمان نزدیک و یا بدان متصل می‌پنداشتند، یاقوت در ذکر قاف گفته:

«... ذکر بعضهم انّ بینه (قاف) و بین السّماء مقدار قامة رجل، وقیل بل السّماءُ مطبقة علیه...[۲]»

۶- درص ۶۶۰ مذکور شد که ۲۲۴۴ کوههای دیگر روی زمین همه از البرز منشعب شده است ، در باب قاف نیز گفته‌اند که همهٔ کوهها از آن انشعاب یافته ، یاقوت نوشته :

«... قالوا : و اصول الجبال کلّها من عرق جبل قاف ...[۳]»

قول صاحب عجایب نامه نیز درباب قاف که: «دیگر کوهها عروق‌های ویند» در سابق گذشت[۴].

مولانا در کتاب مثنوی سروده :

رفت ذوالقرنین سوی کوه قاف — دید او را کز زمرّد بود صاف
گرد عالم حلقه گشته او محیط — ماند حیران اندر آن خلق بسیط
گفت تو کوهی دگرها چیستند — که به پیش عظم تو باز ایستند
گفت رگهای من‌اند آن کوهها — مثل من نبوند درحسن و بها
من بهرشهری رگی دارم نهان — بر عروقم بسته اطراف جهان[۵]

۷- هستهٔ اصلی کوه البرز و کوه قاف در یك محل در قفقاز است، و شرح (آن بیاید) .

(۱) عقل سرخ ، ص ۳ س ماقبل آخر.
(۲) معجم البلدان ، ج ۴ ص ۱۸ س ۶.
(۳) « « ص ۱۸ س ۵.
(۴) مجلد حاضر، ص ۶۶۴.
(۵) مثنوی ، دفتر چهارم ص ۸۰۹ بیت ۳۷۱۱ ببعد.

این بود دلائل انطباق کوه البرز بر کوه قاف .

ریشهٔ اصلی کوه البرز یا قاف درقفقاز است :

قدما ریشهٔ اصلی کوه قاف یا کوه البرزرادرقفقاز می‌دانستند، که شاخه‌های آن ازآنجا بدیگر نقاط جهان گسترده می‌شده است. این معنی را از قدیمترین آثار قوم ۵ آریائی‌یعنی‌اوستا تا مؤلفات و آثار واشعار متأخران استنباط توان کرد؛ ومزیدفائدت را بذکرنمونه‌هایی دراین باب (الف: ازآنهاکه این‌مطلب‌را بروشنی بیان می کنند، ب: از منابعی که با برسنجیدن روایات یکی بادیگری این مهم روشن می‌گردد بدون رعایت تقدم و تأخر زمانی منابع) می‌پردازد.

الف: نظامی درشرفنامه درذکر رفتن اسکندر بکوه البرز ازقول وی سروده:

۱۰ نخستین خرامش‌دراین کوچگاه — بالبرز خـواهم برون برد راه[۱]

ودربیان گشودن اسکندر دژ دربند را بدعای زاهد، آورده :

چو لشکر سوی کوه البرز راند — بهر نـاحیت نایبی را نشاند

بدهلیزهٔ رهگذرهـای سخت — زشروان‌چوشیران‌همی‌بردرخت

در آن تـاختن کارزومند بود — رهش برگذرگاه دربند بـود[۲]

۱۵ این ابیات‌درتعیین محل البرز درقفقـاز، در حدود دربند یا بـاب‌الابواب در ایالت شروان ظهوری دارد .

درمسامرةالاخباو ومسایرةالاخیار ازمؤلفات سال ۷۲۳ دراحوال صدرالـدین خالدی وزیر ایلخانی درج آمده :

«درقشلاق أران برکنار آب کُر ... شهری اساس نهـاد ..: ازآب کُر جوی ۲۰ آب درشهر روان کرد... چون فصل بهار درآمد، همین‌که‌آب روی در زیادتی نهاد وبرفهای کوههای البرز وابخاز بگداخت وآب بالاگرفت، سیلاب دربنیان آن شهر

(۱) شرفنامه ، ص ۳۱۰ س۱۲.

(۲) شرفنامه ، ص ۳۱۶ س۱۰.

ناصواب افتاد، وهرچه دریکسال بعمارت پیوسته بود بیك ساعت بازمین برابرشد.[۱]»

دراین‌سخن واقع بودن البرز درقفقاز بوضوح معلوم ست.

درنزهةالقلوب ذکرگردیده :

«کوه البرزکوه عظیم‌است متصل [به] باب‌الابواب است[۲]؛ وکوههای‌فراوان [بدان] پیوسته ، چنانکه از ترکستان تاحجـاز کمابیش هزار فرسنگ طول دارد ، و بدین سبب بعضی آنرا ازکوه قاف شمارند. طرف غربش که بجبال گرجستان‌پیوسته است کوه لگزی خوانند... وچون بشمشاط و ملطیه رسد قالیقلا خوانند، وچون بـه انطاکیه ومصیصه رسد لکام‌گویند... وچون بمیان حمص ودمشق رسد لبنان‌خوانند، و چون به وسط مکه ومدینه رسد عـرج‌گویند، وطـرف شرقیش‌که با جبال ارّان و آذربایجان پیوسته قفق خوانند ، و چون بحدود عـراق و گیلان رسد طرقل درکوه خوانند ، وچون به وسط قومس ومازندران رسد موز خـوانند و مازندران دراصل موزاندرون بوده ، وچون بدیار خراسان رسد سونج خوانند ...[۳]»

فزونی دربحیره‌گفته :

«کوه البرزکوهی‌است متصل بکوه دربند وکوههای بسیار متصل باو.[۴]»

(۱) مسامرةالاخبار ومسایرهالاخیار ، ص ۲۳۵ س۱ ببعد.

(۲) بـاب‌الابواب‌یا در بند در آخرین نقطهٔ شمالی ایـالت شروان واقع است : سرزمینهای خلافت شرقی ص۱۹۳ س۱۷. در پاره‌ای ازکتب مسالك‌کوه متصل بباب‌الابواب قبق خوانده شده ، ابن‌فقیه درمختصرالبلدان، ص ۲۵ س ۱۰ در ذکر جبل‌العرج واقع بین مدینة و مکه گفته :

« ...ثم یتصل بجبال ملطیه وشمشاط وقالیقلا الی‌بحرالخزر، وفیه باب‌الابواب، یسمی هناك‌القبق ... » قول ابن خرداذبه نیزدرالمسالك ص۱۷۳ دراین‌مورد بهمین صورت است. یاقوت درمعجم‌البلدان، ج ۱ ص ۴۳۹ ذکرکرده :

« باب‌الابواب افواه شعاب فی‌جبل‌القبق ...»

(۳) نزهةالقلوب ، مقالهٔ ثالثه ص۱۹۱ س۲۰ .

(۴) بحیرهٔ فزونی، ص۴۶۷ س ۲۱.

ذکر کوه البرز درقفقاز، دربیان حملهٔ امیر تیمور بدان‌حدودنیز بچشم‌می‌خورد؛ درظفرنامهٔ شرف‌الدین علی‌یزدی اشارت رفته :

«... چون خاطرخطیرصاحب قران جهانگیر ازمهمات ولایت روس‌وچرکس بپرداخت، باتمامی‌عساکرگردون مآثربصوب البرزکوه بازگشت...[۱]»

5 دراخبار نادرشاه نیز ذکر البرز درقفقاز ـ که مأوای طوائف لگزیه بوده، و آن طایفه درشوامخ جبال البرز واماکن صعب‌المسالك داغستان مقیم بودند ـ بچشم می‌خورد[۲].

اروپائیان اکنون نیز بلندترین قلّهٔ جبال قفقاز را البروز(Elbrous) که‌بی‌گمان صورتی ازهمان البرزباستانی است می‌نامند[۳].

۱۰ **ب: دراوستا وشاهنامه :**

حال‌که باتوجه بمطالب مذکور درفوق دراطلاق البرز بکوه قفقاز تردیدی نمی‌ماند ، بدین حقیقت مهم اشارت می‌رود، که دراوستا و شاهنامه نیزکه نام البرز درهرکدام مکرردرج افتاده، هرجاکه قرینه‌ای درتعیین محل‌آن توان یافت، آن‌قرینه محل البرز رادرقفقاز و آذربایجان نشان می‌دهد.

۱۵ دراوستا درانتقام‌کشیدن کیخسرو ازافراسیاب، دریشتها(درواسپ‌یشت‌بند۱۷ و ۱۸) ذکرشده :

«(بند۱۷) ازبرای او (درواسپ فرشتهٔ نگهبان چارپایان) هوم (عابدی ازنسل فریدون) درمان بخش و سرورنیك بـا چشمان زردرنگ، دربلندترین قلّهٔ‌کوه هـرا (البرز) فدیه‌آورد، و از وی برای این‌کامیابی درخواست نمود.

(۱) ظفرنامهٔ شرف‌الدین یزدی ، طبع ۱۸۸۸،ج۱ ص۷۶۴ س۲.

(۲) جهانگشای نادری در وقایع سال ۱۱۵۴ هجری، ص۳۶۷ س‌آخر؛ درهٔ نادره، ص ۵۴۵،۵۴۶ ، نیزص۳۵۴ س‌آخر.

(۳) اطلس کلاسیك ، ص۴۲-۴۳ (J-f).

البرز در اوستا و شاهنامه ومنابع دیگرقدیمی با کوههای قفقاز قابل انطباق‌است.
بنا بروایت بندهش (فصل ۱۲) ۲۲۴۴ رشته کوههای دیگر روی زمین از البرزمنشعب شده است



نامهای باستانی

۱ــ بیکنی، راگو، پتشخوارگر،دماوند، بیوراسف، بنی‌قارن، موز، ماز، جبال‌دیلم، جبال طبرستان .
۲ــ هرائیتی ، البرز، قاف ، جبل الاخضر. ۳ــ دریای فراخکرت .
۴ــ دریای چئچست . ۵ــ بردع . ۶ــ هنگ افراسیاب .
۷ــ سرچشمه اروندرود یا دجله . ۸ــ کوه زیتون ، جبل سراندیپ .
۹ــ کوه قاف سرداران اسکندر، یا قفقاز هندی.

(بند ۱۸) این کامیابی را بمن ده ای نیک ، ای تواناترین درواسپ ، که من افراسیاب مجرم تورانی‌را بزنجیر کشم، وبزنجیربسته بکشم و بسته برانم ، ودر بند بنزد کیخسرو برم تا اورا روبروی دریاچهٔ چئچست عمیق وباسطح وسیع بکشد[۱].»

دریاچهٔ چئچست‌دریاچهٔ رضائیه(ارومیه) کنونی‌در آذربایجانست[۲]،وافراسیاب نیز بتفصیلی که بیاید بدین هنگام در آذربایجان بود، وبغاری در کوهی نزدیک بردع ۵

(۱) یشتها ، ج ۱ ، درواسپ یشت، ص۳۸۳ س ۷ ببعد .
(۲) برای اطلاع بیشتر به این نام وانطباق‌آن با دریاچه رضائیه(ارومیه)، رك : یسنا، تالیف وتفسیر پورداود ،ج۲ طبع ۱۳۳۷ ص۱۴۵-۱۵۷ ؛ کتاب‌فریدون، حواشی‌پورداود، ص۱۰۵-۱۰۷.

پناه برده‌بود، وهوم پارسا درهمان کوه خدا را ستایش می کرد[1].

گرچه ازسیاق عبارت‌فوق بآسانی‌استنباط توان کرد که باید کوه هرا ودریاچهٔ چئچست را ازهم چندان فاصله نباشد، اما این نظرچون باقرائن‌موجود درشاهنامه و غررالسیرثعالبی- که بیاید- دربیان‌این‌داستان‌ضم گردد، قوتی‌بیشترمی‌یابد، وظهوری ۵ زیادتر پیدا می کند.

بنزد اهل فن بثبوت پیوسته‌که بخش عمدهٔ داستانها و رجال شاهنامه، در اوستا وبویژه دریشتها موجود است، ونیز بسیاری از داستانهای مذکور درشاهنامه درکتابهای پهلوی عهد ساسانیان همچون بندهش ویادگار زریران وجاماسب نامه و کارنامهٔ اردشیر و نظائر اینها درج است؛ و بی‌گمان‌گردهٔ اصلی رجال و افسانه‌های ۱۰ شاهنامه بطور کلی از اوستا وکتب متأخرتر زرتشتی مأخوذ است[2].

درشاهنامه ملخص این‌داستان چنین است: کیخسرو نبیرهٔ کیکاوس برای انتقام کشیدن ازخون پدرش سیاوش بجنگ افراسیاب رفت، و بسوی‌گنگ دژ رو نهاد. افراسیاب چون وقوف یافت شب هنگام بگریخت، و سالها از بیم جان سرگردان می‌گشت؛ تا آنکه دربالای کوهی‌نزدیك بردع بغاری‌پناه‌برد. قضارا درهمان کوه‌عابدی ۱۵ بنام هوم ازنژاد فریدون مسکن داشت وبه پرستش اهورا مزدا سرگرم بود. هوم از اثر نالهٔ افراسیاب برخاسته نزدیك غار که آنرا هنگ افراسیاب گفته‌اند آمد. هوم افراسیاب‌را شناخت، وبدرون غار رفت وبازوانش‌را محکم‌ببست وازغاربدرآورد. درراه افراسیاب فرصتی‌بدست‌آورد، وخودرا بمیان‌آب (چئچست) انداخت‌ومخفی شد. بدین هنگام‌گودرز وگیورا گذربدانجا افتاد، وهوم را درکنار دریامتحیرایستاده ۲۰ بدیدند وسبب بپرسیدند. هوم واقعه‌را بازگفت، وبیان داشت که افراسیاب دراین

---

(۱) کتاب فریدون، تعلیقات استاد پورداود، ص۱۰۸ س۴.

(۲) رك: مجلهٔ مهر، سال دوم (۱۳۱۳) ص ۴۴۲، مقالهٔ شاهنامه و اوستا بقلم استاد دکتر شفق.

آب خنجست (چیچست) پنهان شده . سرانجام افراسیاب گرفتار و کشته شد[1].

اینك لخت‌های مورد استناد :

غاری که افراسیاب بدان پناه برد، وآنرا هنگ افراسیاب گفته‌اند ، بنزدیکی بردع ازشهرهای ارّان ومستقر پادشاه آن ناحیه[2] واقع بود :

بنزدیك بردع یکی غار دید — سر کوه غار از جهان ناپدید

ندید از برش جای پرواز باز — نه زیرش پی شیر و جای گراز

ز هر شهر دور و بنزدیك آب — که خواهی همی هنگ افراسیاب

بشد شاه بیچاره نزدیك کـوه — چو دیدش بدان گونه دوراز گروه

خورش برد، ازبیم جان جای ساخت — بغار اندرون جای بالای ساخت[3]

کوه مذکور دربیت اول همان کوه است که درآنجا هوم بپرستش حق اشتغال داشت، وآن همان کوه البرزاست ، وهوم درآنجا صدای افراسیاب را از درون غار بشنید، وبنزد وی رفت واسیرش کرد.

یکی نیك مرد اندر آن روزگار — ز تخم فـریدون آمـوزگـار

پرستنده بـا فرّ و برز کیـان — بزنّار کی شاه بسته میان

پرستش گهش کوه بودی همه — زشادی شده دور و دوراز رمه

کجا نام آن نامور هوم بود — پرستنده دور از بر و بوم بود

یکی غاربود اندر آن «برز کوه» — بدوسخت نزدیك ودور از گروه

---

(۱) شاهنامه ، ج ۵ ص ۱۳۷۵ - ۱۳۹۶ ؛ یشتهـا ، ج ۱ ص ۲۰۹ س۲۱ مقالهٔ استاد پورداود .

(۲) حدودالعالم، ص۱۶۱س۶: «بردع- شهریست بزرگ وبا نعمت بسیاروقصبهٔ ارانست ومستقر پادشای این ناحیتست ...»

(۳) شاهنامه ، ج ۵ ص ۱۳۸۶ س۱۷ . نیز، رك : حواشی استاد پورداود بر کتاب فریدون ، ص ۱۰۸ .

همی رفت روزی بر آن کوه بر ز بهر پرستیدن دادگر
نیایش کنان هوم بر کوهسار به پیش جهاندار پروردگار
پرستش همی کرد پشمینه پوش ز غارش یکی ناله آمد بگوش

***

۵ بترکی چو آن ناله بشنید هوم پرستش رها کرد و بگذاشت بوم
چنین گفت کین ناله هنگام خواب نباشد مگر بانگ افراسیاب
چو اندیشه شد بر دلش بردرست در غار تاریك چندی بجست
بدید اندر آن هنگ افراسیاب درو ساخته جای آرام وخواب[1]

هوم افراسیاب را ببست واز غار بدر آورد.

۱۰ ثعالبی در غرر السیر در بحث از دنبال کردن کیخسرو افراسیاب را و قتل افراسیاب گفته :

«... فوجد اثره بحدود آذربیجان ، فسار الیها کیکاوس و کیخسرة ... فاتّفق انّ رجلاً من عبادالله الصالحین یقال له هوم ظفر یوماً بافراسیاب وحیداً شریداً ذلیلاً متغیّراً متنکّراً، فقبض علیه... وقد افلت افراسیاب من یده هوم ببقیّة سحره و
۱۵ دخل غدیراً من ضحضاح البحر... فرماه جوذرز (گودرز) بالوهق حتی صار کالقلادة فی عنقه و جذبه الی نفسه ... ورأی کیخسرة افراسیاب ... فعاجله بالسیف و قدّه نصفین ...[2]»

بیان این داستان در این کتاب باتقریبی همانست که فردوسی گفته است.

درهمین کوه بود که بموجب بند ۱۷ درواسپ یشت ـ که درصحیفه ۶۶۸ مجلد
۲۰ حاضر درج افتاد ـ هوم عابد بمنظور دست یافتن بر افراسیاب برای درواسپ فدیه آورد.

---

(۱) شاهنامه ، ج ۵ ص ۱۳۸۷ س ۶ ببعد.
(۲) غرر السیر، ص ۲۳۲، ۲۳۳.

موضوع قرار داشتن هنگ افراسیاب در کوه البرز در منابع دیگر نیز بچشم می‌خورد، ازجمله درعجایب نامه درج افتاده :

«... گنگ افراسیاب قصریست عظیم برسرکوه البرز، آنرا افراسیاب کَرد ملکِ ترکان، ازجانبی آب وازجانبی کوه ، هشت فرسنگ بالای آن ، وتختی زرین در آن بنهاد ، و عقاب بدشخواری برسرگنگ پریدی ... بعاقبت کیخسرو بستد ؛ و افراسیاب را درآب غرق کرد، واین گنگ‌را بستد[1].»

بنا بمطالب گذشته ، آنجاکه درعبارت فوق آمده « ازجانبی آب » مراد آب چیچست است .

دربند ۲۱ ،۲۲ ازدرواسپ یشت نیزدراین باب شرحی بدین مفهوم آمده :

«ازبرای او (درواسپ) ، یل ممالك آریائی، استوار سازندهٔ کشور، کیخسرو روبروی دریاچهٔ ژرف و پهن چئچست صداسب هزارگاو ده‌هزارگوسفندقربانی کرد، و زَوْر نیاز کنان ازودرخواست : ای درواسپ نیك، وتوای‌تواناترین، این‌کامیابی را بمن ده که من افراسیاب مجرم تورانی را درمقابل دریاچهٔ عمیق و وسیع چئچست براندازم.[2]»

درباب اینکه هنگ افراسیاب قصری بوده، استاد پورداود نوشته‌اند :

«از اوستا و کتب پهلوی بخوبی برمی‌آیدکه هنگ قصری بوده . این کلمه در اوستا هَنْکَنَ آمده است، یعنی چیز کنده شده، ازریشهٔ لغت کن .[3]»

دربرهان قاطع ضبط افتاده :

«دژآهنگ افراسیاب غاری بودکه افراسیاب بدانجا گریخته بود.[4]»

---

(۱) عجایب‌نامه، نسخهٔ عکسی،ورق۵۶ ص ۲.

(۲) درواسب یشت، بند ۲۲،۲۱ ؛ یشتها ، ج ۱ ص ۳۸۵ س ۳ . نیز، ج۱ ص ۲۱۳ س ۳ ؛یسنا، بخش ۲ طبع ۱۳۳۷ ، ص۱۴۶ س آخردرذکر چیچست، بقلم پورداود.

(۳) یشتها ، ج ۱ ص ۲۱۱ س۱۶ .

(۴) برهان قاطع ، ج۲ ص۸۵۲ س۱۷ ستون‌راست .

استاد دکتر معین درذیل این کلمه نوشته‌اند :

«اصلاً هنگ افراسیاب قصر آهنین زیرزمینی افراسیاب پادشاه تورانی بوده است، ولی درشاهنامهٔ فردوسی بصورت غاری در بالای کوه معرفی شده:

ز هر شهر دور و بنزدیك آب — که خوانی‌همی هنگ افراسیاب

۵ از اوستا و کتب پهلوی بخوبی برمی‌آید که هنگ قصری بوده . این کلمه‌در اوستا Hankana آمده، یعنی چیز کنده شده ازریشهٔ Kan که دراوستا وپارسی باستان بمعنی کندن است.[۱]»

ازموارد دیگرذکر البرز درشاهنامه، که قرائن‌موجود در آن‌موردنیزمحل البرز را درقفقاز و آذربایجان نشان می‌دهد ، داستان فریدون و قیام وی جهت برانداختن ۱۰ ضحاك‌است. برطبق‌آن‌فریدون را درشیرخوارگی‌مادرازترس‌ضحاك به‌البرزکوه برد وبه‌مردی دینی سپرد[۲]، ووی پرورش طفل را متعهد شد . فریدون بالیده‌گشت، وظلم ضحاك بمردم بغایت رسیده بود . کاوه بنزد فریدون آمد، وهردو جنگ باضحاك را بسیجیدند ، و باتفاق کیانوش و پرمایه برادران فریدون براه‌افتادند . فریدون در منزلگاهی‌شبی دردامن کوهی در نزدیکی البرز خفته بود ، و برادران ببدخواهیش ۱۵ برخاستند، وبرفراز کوه شدند و سنگی‌گران بکندند وفرو غلطاندند تاسر فریدون را خرد کنند. اما بخواست خداوند فریدون ازصدای‌آن سنگ بیدارشد، وبافسون آن‌را برجای ببست، واین‌واقعه را بروی برادران نیاورد؛ وازآنجا حرکت کردند و روی باروندرود (دجله) نهادند، وبکنار دجله منزل کردند[۳]. این افسانه‌این حقیقت را می‌رساند که البرز درجائی‌واقع بوده، که‌اروندرود یادجله درآن نزدیکیها جریان‌داشته، ۲۰ اینك ابیات مورد استناد :

(۱) برهان قاطع ، ج۲ ص۸۵۲ ذیل ۴ .

(۲) شاهنامه ، ج۱ ص۴۲ .

(۳) شاهنامه، ج ۱ ص۴۹-۵۱.

«یکی کوه بود از برش «برز کوه» | برادرش هردو نهان از گروه
بپائین که شاه خفته بناز | شده یك زمان از شب دیریاز
بکه برشدند آن دو بیدادگر | وزیشان نبد هیچ کس را خبر
چوایشان از آن کوه کندند سنگ | بدان تابکوبد سرش بی‌درنگ
از آن کوه غلطان فروگاشتند | مر آن خفته را کشته پنداشتند ۵
بفرمان یزدان سرخفته مرد | خروشیدن سنگ بیدار کرد
بافسون‌همان‌سنگ‌برجای خویش | ببست و نغلطید یك ذرّه بیش
برادر بدانست کان ایزدیست | نه‌ازراه‌بیکار[کذا]ودست‌بدیست
فریدون کمر بست واندر کشید | نکرد آن سخن‌را بدیشان پدید ۱۰

☆☆☆

باروندرود آندر آورد روی | چنان چون بود مرد دیهیم جوی
اگر پهلوانی ندانی زبان | بتازی تو اروند را دجله‌خوان[۱]»

بدین موجب البرز و دجله ازیکدیگرچندان متباعد نبوده‌اند، چنانکه امروز نیز کوههای آذربایجان ودجله درچنین فاصله‌ای قراردارند ، قدما سرچشمه دجله را کوههای آمد وچشمه‌های خلاط وارمنیه نوشته‌اند ، ابن خرداذبه درالمسالك گفته : ۱۵

«ومَخرج دجلة من جبال آمد ، وتمرّ بجبال السلسلة وتستمدّ من عیون کثیرة من نواحی ارمینیّة.[۲]»

مسعودی درمروج الذهب گفته :

«... دجلة تخرج من بلاد آمد من دیار بکر، من اعین بلاد خلاط من ارمینیة.[۳]»

درمجمل التواریخ آمده : ۲۰

(۱) شاهنامه ، ج۱ ص۵۰ س۱۷ ببعد .

(۲) المسالك ابن‌خرداذبه ، ص۱۷۴ س۱۰ .

(۳) مروج‌الذهب ، طبع ۱۳۰۳، ج ۱ ص۴۴س۲۹.

«دجله: مخرج آن از کوههای آمد است، وبکوههای سلسله بگذرد وبسیاری از چشمه‌ها درآن فرو آید وجویها، واز ارمنیه بشهر آمِد و میافارقین بگذرد...[۱]»

استاد پورداود دریشتها درجائی بقرینهٔ بند ۱۳ ازمهریشت ـ که عبارت آن در صحیفهٔ ۶۵۵،۶۵۶ مجلد حاضر درج آمده، وبموجب آن مهرپیش از بر آمدن خورشید از البرز برمی آید ـ احتمال داده‌اند که بایستی کوه مذکور درطرف مشرق واقع باشد[۲]، لکن درجای دیگر آنرا یك کوه مینوی ومذهبی دانسته وچنین نوشته‌اند :

«هَرَئیتی(Haraiti) که‌غالباً هرا(Harā)وبساهر ابرِزَئیتی(Herā berezaiti) آمده، اساساً یك کوه مینوی ومذهبی بوده ، بعدها این اسم را بکوه معروف ایران اطلاق کرده ، البرز یا هربرز گفته‌اند...[۳]»

این مهم ، که قدمامحل کوه قاف را نیزدرقفقاز می‌دانسته‌اند درپاره‌ای ازمنابع درج است، واختصاررابنقل بعضی‌ازآنچه عباسقلی قدسی‌ـ که خود پروردهٔ آن دیار و اهل باکو بوده ـ درتاریخ داغستان (یاگلستان ارم) آورده بسنده می کند ، در این کتاب مذکور است :

«... لفظ قافقاس (قفقاز) همانا از نام طایفهٔ قاسبی و از کوه قاف که درقرآن مجید وارد و محل عجایبات و درکتب افسانه نگاران آرامگاه دیوان و پریانست مرکب شده... گلستان ارم درقرب قاف نوشته‌اند ... بعضی‌گویندکه گلستان ارم موضع گلستان درقراباغ است ... درقرب دربند دوشعبه در کوه است که یکی آنرا قاف بزرگ ودیگری را قاف کوچك می‌نامند ، ودرجغرافیای قدیم عرب این‌سلسله جبال همانا بسبب جنگها و فتوحاتی که درآن روی داده است به جبال‌الفتح موسوم شده ...کوه قاف همین جبال قافقاس بوده...[۴]»

(۱) مجمل‌التواریخ، ص۴۷۷ س۵ . نیز، رك : معجم‌البلدان ، ج۲ ص۵۵۱ س۱۱ .
(۲) یشتها ، ج ۱ ص ۱۳۱ س ۷ ذیل.
(۳) یشتها ، ج ۲ ص ۳۲۴ س۶ ذیل.
(۴) تاریخ داغستان ، نسخهٔ خطی ، ص۱۲-۱۴ .

اطلاق نام البرز وقاف برفروع البرز وقاف اصلی

تردیدی نیست که بسیاری از اخبار مربوط به‌البرز دراوستا جنبهٔ مینوی ومعنوی ومذهبی دارد ، لکن بموجب مطالبی که درصحائف پیشین درج آمده کوه البرز همان کوه قافست ، وهستهٔ اصلی البرز نیز کوه قفقاز است ، که به‌اعتقاد قدما همهٔ کوههای دیگرجهان شاخه‌های آن هستند . ۵

اطلاق این‌نام بر کوه معروف ایران از نوع اطلاق کل برجزء خویش است ، چنانکه برخی‌از کوههای دیگررا نیز بهمین‌اعتبار بنام البرزوقاف‌خوانده‌اند؛ فی‌المثل درعجایب نامه درباب سرانديب درج آمده :

«سرانديب شهریست‌بزرگ درهندوستان... حدی‌تا[کذا،ظ: با]دریادارد ...، حدی دیگر باظلمات ...، وحدی دیگر کوه قاف بود، وحدّ چهارم مطلع آفتاب .[۱]» ۱۰

اما درهمین باب دریکی‌از کتب مسالك بنام «کتابی در جغرافیا » درذکرجبل زیتون درسرانديب چنین ذکررفته است:

«جبل زیتون : و آنرا کوه سرانديب نیزگفته‌اند ، و اثر قدم آدم علی نبینا و علیه‌السلام برین کوه است ... ویك رکن از ارکان او البرز باشد .[۲]»

همچنین‌سرداران‌اسکندر کوه هندو کش‌را قاف نامیدند، درکتاب دررالتیجان نوشته‌شده: ۱۵

« هندو کش یا هندو کوه ، که سرداران اسکندر محض تملّق بآن پادشاه این کوه را قاف نامیدند، وقاف همان قفقاز است، وازآن پس مورخین‌وعلمای‌جغرافی یونان و روم آنرا قفقاز هندی گفتند[۳].»

بدرستی روشن نیست که آغاز اطلاق البرز بر کوه دماوند ازچه تاریخی‌بوده است، آنچه مسلم‌است آنست که درهفت اقلیم ازمؤلفات عهد صفویان بسال ۱۰۰۲ ۲۰

---

(۱) عجایب‌نامه ، ورق ۴۰ ص ۲ س‌آخر ببعد .

(۲) کتابی درجغرافیا ، نسخهٔ خطی متعلق به‌کتابخانهٔ ملی، ص۷۵ س ۱.

(۳) دررالتیجان ، ج ۱ ص ۴۷ ، حاشیهٔ سمت چپ.

هجری قمری درذکر دماوند این کوه جبل دماوند نامیده شده، وبیان آن درص ۶۵۲ مجلد حاضر گذشت[۱]؛ و کرپرتر سیاح انگلیسی که بعهد فتحعلیشاه بایران آمده درسفر-نامه خود - که آنرا بسال ۱۸۲۱ میلادی مطابق ۱۲۳۷ هجری قمری در لندن بطبع رسانیده این کوه را البرز خوانده، ودرص ۶۶۳،۶۶۴ مجلّد حاضر بقول وی اشارت رفت ؛ از آن پس اطلاق البرز بر کوه دماوند رواج یافت[۲]. ۵

کتاب ری باستان بدینجا پایان می‌پذیرد

و آخر دعوینا أن الحمدلله رب‌العالمین

ربنا لا تواخذنا ان نسینا أوأخطأنا ربنا ولا تحمل علینا اصرا

آمین یارب العالمین

۱۰

بتاریخ سه شنبه ۱۷ محرم‌الحرام‌سال ۱۳۸۸ هجری‌قمری

مطابق ۲۷ فروردین ۱۳۴۷ هجری شمسی

۱- درهفت اقلیم ، ص ۱۲۳ س ۱۱ درذکر طبرستان ازاین کوه بنام «کوهستان ری» بدینگونه ذکر رفته : از حوالی جرجان و حدود دامغان تا کوهستان ری و طالقان همه طبرستانست .

۲- فی‌المثل درجهان نمای خطی مسیو ژان ، ورق ۱۰۳ ص ۱ س ۳ درشرح طهران درج افتاده : «... شمیرانات که دردامن کوه البرز است ...»

فهرست عام کتاب مشتمل بر :

۱ـ آیات قرآن کریم

۲ـ احادیث

۳ـ پاره‌ای از مصطلحات و تعبیرات و کلمات که تعریفی از آنها شده است .

۴ـ امثال و لطائف و ظرائف و طرائف که بیشتر آنها بر «ری» مبتنی است[1].

۵ـ صدور ابیات عربی .

۶ـ صدور ابیات فارسی .

۷ـ مذاهب و فرق دینی .

۸ـ اعلام رجال و طوایف .

۹ـ بلدان و اماکن .

۱۰ـ اسامی کتب .

۱۱ـ مآخذ و مشخصات آنها .

علائم :

ج=مجلد، ح=حاشیه، ص=صفحه، س=سطر، نخ : نسخه بدل ، رك = رجوع کنید .

عدد سیاه نشانی آنست که موضوع در آن شرح داده شده‌است .

۱ـ طرح این فهرست دراین مجلد بدان سبب است که فصلی از آن به تمثیلات وضرب‌المثل‌ها ولطائف وطرائف وظرائف ری اختصاص دارد .

۱- فهرست آیات قرآن کریم

۲- فهرست احادیث

موضوع	صفحه
أَللّٰهُمَّ إِنّي أَعُوذُبِكَ ...	۱۲۰
إِنَّ اللهَ يَبْعَثُ لِهٰذِهِ الأُمَّة ...	۳۸۵
قَدَرِيَّةُ هٰذِهِ الأُمَّةِ مَجُوسُهٰا ...	۴۹
مَنْ حُوسِبَ عُذِّبَ ...	۳۲۸

۳- فهرست پاره‌ای از مصطلحات و تعبیرات و کلمات

۴- فهرست امثال و لطائف و ظرائف و طرائف

که بیشتر آنها بر «ری» مبتنی است

موضوع	صفحه

موضوع	صفحه

موضوع	صفحه
مُوتُوا بِغَیظِکُم	۵۵۳
نصول (پیکانها) ری	۲۶۲
نقاشان چین	۲۴۸
نقب رازی	۲۶۲
نَقَصَتْ ریح سوخرا وهبّت لمهران ریح	۲۶۹،۲۶۴
نگین سلیمان	۲۶۵،۲۴۸
وَلِلْبِقاع دُوَلْ	۴۴۴

۵ - فهرست صدور ابیات عربی

موضوع	صفحه
أ أترك مُلْكَ الرّی	۲۶۲
اَبْكي لِذِكْرِكَ	۳۸۹
إن كان حب الوصی	۴۹
اُوَدّعكم واتی	۲۷۴
او كالمدينة شطّاها	۳۶
ثمّ انقضتْ	۲۰۶
جلالُكَ بادٍ	۱۹۹
خلتْ منازلهُمْ	۴۴۴
رَأَيْتُ رَأْساً كَدُبّه	۵۷۳
رسولك ذاك	۲۴۹
فلو كنت ذا نطق	۱۵۰
فيا بؤس قومٍ	۴۶۹
قد كُنْتُ اَبْكي	۳۸۹
كَأَنَّ ابنَ زيدٍ	۴۶۹
لو كان رَفْضاً	۷۸
مدارِسُ آياتٍ	۴۴۴
واحمر يحكی الشمس	۱۶۴
وَإنّ فراقكم	۲۷۴
وشادنٍ غَنِجٍ	۲۶۰
وشرّدوني عَنْ صَحْبی	۴۹۸، ۶۰۳
هب البرد	۲۴۹
يا اهل بيت رسول الله	۷۹
يا مُنْيَةً هيّجتْ	۲۷۲
يكفيكم من عظيم الفخر	۷۹

٦ - فهرست صدور ابیات فارسی

۷ـ فهرست مذاهب و فرق دینی

۸- فهرست اعلام رجال و طوایف

موضوع صفحه

موضوع	صفحه

موضوع	صفحه

موضوع	صفحه

موضوع	صفحه

موضوع — صفحه

موضوع	صفحه
عبدالله مامون	۱۳۶ ، ۱۳۴
عبدالمطلب	۴۰۸
عبدالملک بن محمد بن عبدالملک ورامینی	۳۲۵
عبدالملک بن مروان اموی	۵۹۷ ، ۱۲۴
امیر عبدالملک بن نوح بن نصر سامانی	۱۵۸
میر عبدالملک سیفی	۲۳۲
عبدالمؤمن بن علی زعفرانی	۲۹۷
عبدالمؤمن خان ازبک	۲۳۹
عبدالوهاب بن مسلم بن واره	۳۷۰
مولانا عبدی	۳۲۵
عبیدالله بن حسن ، پدر شیخ منتجب الدین	۳۳۲
عبیدالله بن زیاد	۱۲۳ ، ۱۲۲
عبیدالله بن سلیمان وزیر المعتضد	۱۴۱
عبیدالله بن عبدالکریم بن یزید بن فروخ ، ابوزرعهٔ رازی	۳۲۵
عبیدالله بن فضالهٔ نسوی	۳۸۲
عبیدالله بن موسی عبسی	۳۸۱ ، ۳۴۹
عبیدهٔ سلمانی	۱۲۰
عتاب بن محمد بن احمد ، ابوالقاسم ورامینی رازی	۶۳۳ ، ۶۳۲ ، ۳۲۵
عتاب بن ورقاء	۴۸۷ ، ۱۲۴ ، ۱۲۳
عتبی ، ابوالحسین	۱۶۱
عتبی ، محمد بن عبدالجبار ، ابوالنضر رازی	۳۶۹
عثمان	۲۴۸ ، ۱۲۲ ، ۱۱۹ ، ۵۴
عثمان بن حامد بن احمد ، ابوسعید ثلاج رازی	۳۲۶
عثمان، قزل ارسلان	۲۰۴
عجم	۱۹۴ ، ۷۷
امیر عجیبی	۳۲۶
عدی بن زیاد	۱۲۵

موضوع	صفحه
عرب	۷۷ ، ۱۱۳ ، ۱۱۴ ، ۱۲۰ ، ۱۳۱ ، ۱۹۴ ، ۲۶۸ ، ۳۵۶
عرقوب	۲۴۸
عروة بن زید الخیل الطائی	۵۳۹
عزالدوله ، ابوشجاع علی	۱۶۸
عزالدوله بختیار	۱۵۸
مولانا عزالدین	۳۲۶
عزالدین صنماز	۲۰۱
عزالدین ، محمدشاه ورامینی رازی	۳۸۶
عزالدین یحیی ، نقیب مرتضی	۳۹۵ ، ۴۰۲ ، ۴۰۳
عزالدین ، یوسف بن محمود طهرانی رازی	۴۰۶
عزیز بن اسحاق ، ابوالقاسم جعفری رازی	۳۲۶
عزیز مصر	۱۶۸
حضرت امام عسکری علیه السلام	۳۴۸ ، ۳۸۲
عضدالدولهٔ دیلمی	۱۵۶ ، ۱۵۸ ، ۱۵۹ ، ۱۶۰ ، ۱۶۱ ، ۱۶۲ ، ۳۱۹ ، ۳۳۰ ، ۴۱۹
عطاء بن ابی رباح	۳۳۹
عطاءالله بن علی	۳۷۲ ، ۳۳۷
قاضی عطاءالله ورامینی رازی	۳۸۸
شیخ عطار	۶۶۲ ، ۴۰۴ ، ۴۰۳
عطار ، عمر بن محمد بن اسحاق	۳۳۷
عطاف بن قیس زاهد	۵۱۷
عطیة بن نجیح، ابومطهر رازی	۳۲۶ ، ۵۰
عقیل بن ابی طالب (ع)	۴۰۸
عقیلی	۳۳۰
میرزا علاءالدوله	۲۲۹
علاءالدوله اتسز	۲۵۹
علاءالدولة بن کاکویه	۲۷۴ ، ۱۷۹ ، ۱۷۸
اصفهبد علاءالدوله، حسن بن رستم	۲۰۲
شیخ علاءالدولهٔ رازی	۴۹۹ ، ۳۲۷
امیر علاءالدوله گرشاسف	۱۹۴

موضوع	صفحه

موضوع	صفحه
علی بن طلحة	۱۳۷
علی بن عباس جـراذینی (خراذینی ؟) رازی	۵۲۰ ، ۳۳۱
علی بن عبدالجبار بن عبدالله بن علی رازی	۳۳۱
علی بن عبدالعزیز بن حسن ، ابوالحسن جرجانی	۴۱۹ ، ۴۱۰
علی بن عبدالله بن ابی منصور ، ابوالحسن رازی	۳۳۱
علی بن عبدالله بن منصور ، مذکر رازی	۳۳۱
علی بن عبیدالله بن حسن بـن حسین بن بـابویه ، ابوالحسن ، منتجب الدین رازی	۳۳۱
علی بن عبیدالله صادق	۶۶۲
علی بن عیسی بن ماهان ۱۳۴ ، ۱۳۵ ، ۶۰۶ ،	۶۲۵ ، ۶۱۲ ، ۶۰۷
علی بن قاسم بن عباس ، ابوالحسن رازی	۳۳۲
علی بن کامهٔ دیلمی ۱۵۷ ، ۱۶۳ ، ۱۷۹ ، ۴۸۹ ،	۶۱۷ ، ۵۲۳ ، ۵۱۹ ، ۵۱۸
علی بن کتامه (کامه؟)	۴۸۹
علی بن لیث	۴۲۰ ، ۱۴۰
علی بن مجاهد بن مسلم ، ابن الکابلی ، ابومجاهد رازی	۳۳۲
علی بن محمد بن ابراهیم بن ابان ، ابـوالحسن علان کلینی رازی	۳۳۳ ، ۳۲۷
علی بن محمد بن علی خراز رازی	۳۳۳
علی بن محمد بن عمر ، ابوالحسن بن قصار رازی	۴۰۱ ، ۳۳۳
علی بن محمد بن نصرونکی رازی	۶۳۵ ، ۳۹۸
علی بن محمد ، زین الدین ابـوالحسن رازی	۳۳۳
علی بن محمد طنافسی	۲۹۴
علی بن محمد قصار	۳۱۵
حضرت علی بن محمد الهادی ، ابوالحسن ثالث	۲۷۷
علی بن محمد ورزنینی ، صاحب الزنج	۵۰۸
علی بن محمود بن حسن حمصی ، جمال الدین رازی	۳۳۴
علی بن مختار	۳۷۲
علی بن المدینی	۳۹۲
علی بن معتضد ، المکتفی عباسی	۱۴۱
علی بن مقتدر	۱۴۵
حضرت علی بن موسی الرضا ، ابوالحسن امام ثامن	۴۶۸ ، ۴۶۷ ، ۲۷۵
علی بن وهسودان	۱۴۶
علی بن یوسف بن جعفر کلینی رازی	۳۳۴
میرزاعلی خلقی طهرانی رازی	۳۳۴
علی رازی	۳۳۴
علی ، شیخ شهاب الدین رازی	۴۹۹ ، ۳۳۴
علی ، عزالدوله	۱۶۸
میرزا علی کارکیا	۳۹۳ ، ۳۹۲ ، ۲۳۲
علی کامه ، رك : علی بن کامه	
علی مرادخان زند	۲۴۲
امام علی النقی ، ابوالحسن هادی (ع) ۵۱ ، ۵۲ ،	۳۹۴ ، ۳۵۴ ، ۳۵۱ ، ۳۱۰ ، ۳۰۲ ، ۲۶۵
علی هندو	۲۱۹
عمادالدوله	۱۵۶ ، ۱۵۵ ، ۱۵۴
عمادالدوله ، فرامرز بن شهریار	۳۳۶
عمادالدین غزنوی	۳۳۵ ، ۳۳۴
عمادالدین ، محمد بن عبدالکریم : ابوعبدالله وزان رازی	۳۶۹
عمادوزان	۴۹۵
عمادی شهریاری	۳۴۳ ، ۳۳۶ ، ۳۳۵ ، ۳۳۴ ، ۵۷۶
عمادی غزنوی	۳۳۴
عمار بن ابی الخصیب	۱۳۱

موضوع	صفحه
محمدبن اسماعیل بخاری	۳۱۲
محمدبن اسماعیل‌بن‌زیاد ، ابوبکردولابی رازی	۳۴۹
محمدبن اسماعیل‌بن موسی ، ابوالحسین رازی	۳۵۰
محمدبن اسماعیل ترمدی	۲۷۲
محمدبن اسماعیل وراق	۲۸۲
محمدبن اشعث	۱۳۰ ، ۱۲۹
محمدبن البسان ، ابوعبدالله‌جیلی	۴۲۱
محمدبن ایلدگز ، رك : محمد جهان پهلوان	
محمدبن ایوب‌بن هشام رازی	۳۵۰
محمدبن‌ایوب‌بن‌یحیی‌بن‌ضریس بجلی ، ابوعبدالله	۳۷۰ ، ۳۵۰ ، ۳۲۴
محمدبن ایوب رازی	۲۷۰ ، ۲۷۸ ، ۲۸۲ ، ۳۰۰ ، ۳۱۳ ، ۳۴۸ ، ۳۵۰
محمدبن بابویه	۲۲۳
محمدبن‌بدران (بکران ؟) بن‌عمران ، ابوجعفر رازی	۳۵۰
محمدبن‌بشار ، بندار	۳۴۷
محمدبن بکیر	۳۱۸
محمدبن تکش خوارزمشاه ، رك : محمد خوارزمشاه	
محمدبن جعفر ، ابوبکر اشنانی رازی	۳۵۱
محمدبن جعفر ، ابوالحسین اسدی رازی	۳۵۱
محمدبن جعفربن حمکویه ، ابوالعباس رازی	۳۵۰
محمدبن جعفربن‌محمدبن فسانجس ، ذوالسعادات	۲۷۴
محمدبن جعفربن محمد قصار ، ابوجعفر رازی	۳۵۰
محمدبن جعفررازی	۳۵۱
محمدبن جعفر طبری	۳۴۰
محمدبن جعفر علوی	۱۳۷ ، ۱۳۸
محمدبن جمعه ، ابوقریش	۳۲۹
محمدبن حسان ، ابوعبدالله رازی	۳۵۱
محمدبن الحسن	۲۲
محمدبن حسن (امام فخر رازی ، منسوب‌بجد دوم خود)	۳۷۷
محمدبن حسن‌بن عبدالرحمن ، ابوبکر ، ابن‌وارث رازی	۳۵۱
محمدبن حسن رازی	۳۵۱
محمدبن حسن شیبانی	۸۶ ، ۲۲۵ ، ۳۶۸ ، ۳۹۵ ، ۴۱۹ ، ۴۲۰ ، ۴۲۱ ، ۴۳۹ ، ۴۸۳ ، ۵۵۵
محمدبن حسن طوسی ، ابوجعفر ، شیخ‌الطایفه	۳۸۴
محمدبن حسن لباسانی	۶۲۰
محمدبن حسین ، ابومعین طبرکی رازی	۳۵۲
محمدبن حسین‌بن ابی‌الحطاب	۳۸۲
محمدبن حسین‌بن حسن رازی	۳۵۲
محمدبن حسین‌بن محمد ، تاج‌الدین کیسکی	۳۵۲
محمدبن حفص مهرقانی	۳۷۰
محمدبن‌حماد ، ابوعبدالله حافظ طهرانی رازی	۳۰۹ ، ۳۵۲ ، ۳۵۳ ، ۵۷۹ ، ۵۸۲ ، ۵۸۳ ، ۵۸۴ ، ۵۸۵ ، ۵۸۶
محمدبن حمدان ، ابوبکر رازی	۳۵۴
محمدبن حمیدبن‌حیان ، حافظ ابوعبدالله رازی	۲۷۱ ، ۲۷۹ ، ۲۸۴ ، ۳۱۴ ، ۳۲۳ ، ۳۴۵ ، ۳۵۴ ، ۳۸۶
محمدبن خالد	۳۰۰
محمدبن خالد ، ابوالعباس رازی	۳۵۴
محمدبن خالدبن یزیدبن مزید شیبانی	۱۴۱ ، ۴۲۲

موضوع — صفحه

موضوع — صفحه

موضوع — صفحه

۹ـ فهرست بلدان واماکن

موضوع	صفحه

موضوع	صفحه

موضوع	صفحه

موضوع	صفحه

موضوع	صفحه

۱۰-فهرست اسامی کتب

موضوع — صفحه

موضوع | صفحه

موضوع | صفحه

موضوع صفحه

موضوع صفحه

۱۱ ـ فهرست مآخذ و مشخصات آنها

آتشکده ، تالیف لطفعلی بیک بیگدلی آذر ، بخش سوم ، بتصحیح حسن سادات ناصری ، انتشارات امیرکبیر ، ۱۳۳۹ ، ۱۳۴۰ هـ . ش .

آثار ایران ، از نشریات ادارۂ باستان‌شناسی ، جلد اول ، جزوۂ دوم ، ۱۳۱۶ ه.ش.

الآثار الباقیة عن القرون الخالیة ، تالیف ابی الریحان محمد بن احمد البیرونی الخوارزمی ، باهتمام زاخو ، لیپزیگ ، ۱۹۲۳ م .

آثار البلاد و اخبار العباد ، تالیف زکریا بن محمد بن محمود القزوینی ، بیروت ، ۱۹۶۰ م .

آستانۂ ری ، مجموعۂ اسناد و فرامین ، فراهم آوردۂ دکتر محمد علی هدایتی ، طهران، ۱۳۴۴ هـ . ش .

آصف اللغات ، تالیف نواب عزیز جنگ بهادر ، حیدر آباد ، ۱۳۲۵ هـ .

آنندراج، تالیف محمد پادشاه متخلص بشاد ، درسه مجلد ، هند، ۱۸۸۹ ـ ۱۸۹۲ م.

آیینۂ آیین مزدیسنی ، تالیف کیخسرو پورشاهرخ کرمانی ، ۱۳۲۴ هـ . ق .

احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم ، للمقدسی المعروف بالبشاری ، لیدن ، ۱۹۰۶ م.

احسن التواریخ ، تالیف حسن روملو ، بتصحیح چارلس نارمن سیدن ، کلکته ، ۱۹۳۱ م .

احیاء الملوک ، تالیف ملکشاه حسین بن ملک غیاث الدین محمد سیستانی ، باهتمام دکتر منوچهر ستوده ، طهران ، ۱۳۴۴ هـ . ش .

اخبارالطوال ، تـالیف ابی‌حنیفه احمدبن داود دینوری ، تـرجمهٔ صادق نشأت ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، (۲۷) بدون تاریخ طبع .

ادب‌الکتّاب ، تالیف ابی‌بکر محمدبن یحیی الصولی ، عنی بتصحیحه محمد بهجة الأثری ، القاهره ، ۱۳۴۱ هـ . ق .

ادیان بزرگ جهان ، تالیف هاشم‌رضی ، طهران ، ۱۳۴۴ هـ . ش .

اسامی دهات‌کشور ، فراهم آوردهٔ ادارهٔ آمار ، طبع دوم ، ۱۳۲۹ هـ . ش .

الاستبصار ، تالیف شیخ‌الطایفه ابی‌جعفرمحمدبن الحسن الطوسی ، الطبعةالثانیة ، نجف ، ۱۳۷۶ هـ. ق.

اسدالغابةفی‌معرفة الصحابة ، للامام عزالدین علی‌بن محمدالجزری ، المعروف‌با‌بن الاثیر ، طبع بالمطبعة الوهبیه ، ۱۲۸۰ ـ ۱۲۸۶ هـ . ق .

اسرارالتوحید فی‌مقامات‌الشیخ ابی‌سعید ، تالیف محمدبن‌منور ، طبع پطرزبورغ ، ۱۸۹۹م . ، و طبع طهران،۱۳۳۲ هـ . ش .

اسکندرمقدونی، تالیف هارولدلمب ، ترجمه وحواشی‌ازاستاد دکتر رضازاده شفق، از انتشارات کتابفروشی زوار ، بهمن‌ماه ۱۳۳۵ هـ . ش .

اشکانیان ، بخشی‌ازکتاب تاریخ ایران باستان ، تالیف م . م . دیاکونوو (M . M. Diakonov) روسی ، ترجمهٔ کریم‌کشاورز، طهران ، ۱۳۴۴ هـ . ش .

الاصابةفی‌تمییزالصحابة ، تـالیف احمد بن علی‌العسقلانی ثـم‌المصری (الشافعی) المعروف‌با‌بن‌حجر ، فی‌ثمانیة اجزاء ، مصر ، ۱۳۲۳ ـ ۱۳۲۵ هـ . ق .

اطلاعات ماهانه درشش مجلد، ۱۳۲۷ ـ ۱۳۳۲ هـ . ش.

الاعـلاق النفیسه ، تصنیف احمدبن عمر ، ابن رسته ، جلد هفتم بهمراه البلدان . یعقوبی ، لیدن ، ۱۸۹۱م .

الاعلام ، تالیف خیرالدین الزرکلی ، در ۱۰ جزء، طبع ثانی

اعلام النساءفی‌عالمی العرب والاسلام ، تالیف عمررضا کحاله ، طبع دمشق در پنج مجلد ، ۱۳۷۸ هـ. ق.

اعلام الوری باعلام‌الهدی ، تالیف فضل‌بن حسن طبرسی از اعلام قرن ششم ، طبع کتابخانه اسلامیه طهران ، ۱۳۳۸ هـ .

الامامة والسیاسة ، رك : تاریخ الخلفاء الراشدین .

امل‌الآمل ، تالیف شیخ حرعاملی ، ضمیمهٔ منهج‌المقال آغامیرزا محمد ، ۱۳۰۶ هـ . ق .

اناهیتا، پنجاه گفتار پورداود ، بکوشش مرتضی گرجی . ۴۳ـ۱۳۴۱ . هـ . ش .

انباه‌الرواةعلی أنباه‌النحاة ، تالیف الوزیر جمال‌الدین ابی‌الحسن علی‌بن‌یوسف القفطی ، قاهره ، ۱۳۶۹ هـ. ق.

الانساب ، تالیف احمدبن علی‌بن حسین‌بن علی‌بن مهناه‌بن عتبه‌حلی ، نسخهٔ خطی متعلق به‌مدرسهٔ عالی‌سپهسالار، تحت شمارهٔ ۲۷۰۲ .

الانساب ، لابی‌سعد عبدالکریم‌بن محمد السمعانی ، طبع عکسی ، لیدن، ۱۹۱۲ م.

انساب الاشراف ، لاحمدبن یحیی‌بن جابر البلاذری ، (المتوفی سنه ۲۷۹)الجزءـ الخامس ، اورشلیم ، ۱۹۳۶ م .

ایران از آغاز تا اسلام ، تالیف ر.گیرشمن ، ترجمهٔ استاد دکترمحمدمعین، طهران، ۱۳۳۶ هـ . ش .

ایـران از نظرخاور شناسان ، تالیف استاد دکتررضازاده شفق ، طهران، ۱۳۳۵ . هـ . ش .

ایران باستان، تالیف حسن‌پیرنیا (مشیرالدولهٔ سابق) چاپ‌اول درسه‌جلد، طهران، ۱۳۱۱ـ۱۳۱۳ هـ . ش .

ایران در زمان ساسانیان، تالیف پرفسور آرتور کریستن‌سن ، ترجمهٔ رشیدیاسمی، ۱۳۱۷ هـ . ش .

ایرانشهر ، نشریهٔ شمارهٔ ۲۲ کمیسیون ملی یونسکو در ایران، جلد اول و دوم ، طهران، ۱۳۴۲ ه. ش.

ایرانیان درگذشته و حال ، تالیف مادام ا . س . وولفسن بزبان روسی ، در ۱۹۰۹ میلادی ، ترجمهٔ میرزا حسین‌خان انصاری، فروردین ۱۳۰۹ . ه . ش .

ایران قدیم ، تالیف حسن پیرنیا، طبع چهارم، ۱۳۱۳ ه . ش .

باستان‌شناسی ایران باستان ، تالیف لوئی واندنبرگ ، ترجمهٔ دکتر عیسی بهنام ، انتشارات دانشگاه طهران ، ۱۳۴۵ ه . ش .

بحارالانوار ، تالیف علامه محمد باقرمجلسی، طبع امین‌الضرب ، ۱۱ - ۱۳۰۵ ه .

بحرالانساب (= ریاض‌الانساب)، درانساب آل‌ابی‌طالب ، تالیف حبیب‌پور مظاهر ، بمبئی، ۱۳۳۵ ه . ق.

بحرالجواهر ، تالیف محمدبن یوسف هروی ، هند . ۱۸۶۳ م .

بحیره ، تالیف فزونی استرابادی ، طبع اول ، طهران ، ۱۳۲۸ ه . ق .

البدء و التاریخ ، لمطهربن طاهر المقدسی ، المنسوب الی ابی‌زید احمد بن سهل‌البلخی ، طبع کتابخانهٔ اسدی ، طهران ، ۱۹۶۲ م .

براهین‌العجم ، تالیف محمد تقی‌سپهر ، ۱۲۷۲ ه . ق .

برهان قاطع ، تالیف محمد حسین‌بن‌خلف تبریزی‌متخلص ببرهان، باهتمام استاد دکتر محمد معین ، طهران ، ۱۳۳۰ - ۱۳۳۵ ه . ش .

البستان ، تالیف شیخ عبدالله بستانی ، بیروت ، ۱۹۳۰ م .

بغیة الوعاة فی‌طبقات اللغویین والنحاة ، تالیف جلال‌الدین عبدالرحمن‌السیوطی، المتوفی سنة ۹۱۱ ، مصر ، ۱۳۲۶ ه . ق .

البلدان ، تالیف احمدبن‌ابی‌یعقوب،ابن واضح الکاتب،المعروف بالیعقوبی، ضمیمهٔ الاعلاق النفیسه ، لیدن ، ۱۸۹۱ م .

البلدان، تالیف احمدبن ابی‌یعقوب، ابن‌واضح یعقوبی، ترجمهٔ دکتر محمدابراهیم آیتی، طهران، ۱۳۴۳ هـ . ش .

بوستان، سرودهٔ شیخ سعدی، ضمیمهٔ کلیات سعدی، از انتشارات کتابخانهٔ مرکزی، ۱۳۲۷ . هـ . ش .

بوف‌کور . تالیف صادق‌هدایت، طبع چهارم، طهران، ۱۳۳۱ هـ . ش .

بیست مقالهٔ قزوینی، جزء ۱، بااهتمام پورداود، ازسلسله‌انتشارات‌انجمن‌زرتشتیان ایرانی بمبئی، طبع بمبئی، ۱۹۲۸ م. ؛ وجزء ۲، باهتمام عباس اقبال، طهران، ۱۳۱۳ هـ . ش .

تاج‌العروس من‌جواهـر القاموس، لمحب‌الدین ابی‌الفیض السید محمد مـرتضی الحسینی الواسطی الزبیدی، جزء ۱ و ۲، مصر ۱۳۰۶_۱۳۰۷ هـ . ق.

تاریخ آداب العرب، تالیف مصطفی صادق الرافعی، الجزء الاول، مطبعة‌الاستقامة بالقاهرة، ۱۳۷۳ هـ . ق .

تاریخ آل سلجوق، رك : تاریخ دولت آل‌سلجوق .

تاریخ آل‌سلجوق در اناطولی، نسخهٔ عکسی از روی نسخهٔ منحصر بفرد کتابخانهٔ ملی پاریس (مؤلف آن شناخته نشده، و بزمان علاالدین کیقباد تـالیف یافته‌است .)

تاریخ آل‌مظفر، جلداول، تالیف دکتر حسینقلی ستوده، طهران، ۱۳۴۶ هـ . ش .

تاریخ ابن‌خلدون، طبع بولاق مصر، ۱۲۸۴ . هـ . ق .

تاریخ ابن‌خلکان، رك : وفیات الاعیان .

تاریخ اجتماعی‌دورهٔ مغول، مشتمل بر بخش سوم از تاریخ غازان‌خان و مقدمهٔ‌جامع التواریخ‌وزندگانی رشیدالدین فضل‌الله‌بقلم‌خودوی، بکوشش امیرحسین جهان بکلو، اصفهان، ۱۳۳۶ هـ. ش.

تاریخ ادبیات در ایران، تالیف دکتر ذبیح‌الله صفا، جلد دوم، طهران ۱۳۳۶هـ.ش.

تاریخ ارمنستان ، تألیف موسی خورن مورخ شهیر ارمنستان ، متوفی بسال ۴۸۷ میلادی ، ترجمهٔ ابراهام ـ آوآساپیان ، اراك ، ۱۳۳۱ هـ . ش .

تاریخ اعثم کوفی ، ترجمهٔ احمدبن محمد مستوفی هروی، طبع افست ، از نشریات کتابفروشی ادبیه ، طهران ، بدون تاریخ طبع در پشت کتاب .

تاریخ الامم والملوك ، لابی جعفر محمدبن جریرالطبری ، الطبعة الاولی بالمطبعة الحسینیةالمصریة ، علی نفقة السید محمد عبداللطیف الخطیب وشرکاه، بدون تاریخ طبع. (درکتاب ری باستان ، مواردی که درذکر سند درذیل کتاب، صفحه وسطر ذکر نشده، وبذکرسال حادثه قناعت گردیده، روایت آن از طبری تصحیح دخویه نقل شده است .)

تاریخ ایران، تالیف سرجان ملکم، ترجمهٔ فارسی، چاپ افست ازروی طبع ۱۸۸۶ میلادی ، ۱۳۰۳ هـ .

تاریخ ایرانیان ، تالیف کنت گوبینو : رك ترجمهٔ تاریخ ایرانیان .

تاریخ بخارا، تالیف محمدبن جعفرالنرشخی (۲۸۶ ـ ۳۴۸)، ترجمهٔ احمدبن محمدبن نصرالقبادی ،تلخیص محمدبن زفربن عمر، تصحیح مدرس رضوی، بدون ذکر تاریخ طبع .

تاریخ برمکی (یا براکمه) ، تالیف ضیاءبرنی، طبع میرزامحمد ، ملك الکتاب ، بدون تاریخ طبع .

تاریخ بغداد (اومدینةالسلام) ، للحافظ ابی بکر احمدبن علی الخطیب البغدادی ، طبع للمرة الاولی ، ۱۳۴۹ هـ . ق.

تاریخ بلعمی،ازابوعلی محمدبن محمدبلعمی،تکمله و ترجمهٔ تاریخ طبری ، بتصحیح مرحوم بهار، ازانتشارات وزارت فرهنگ ، طهران ، ۱۳۴۱ هـ . ش .

تاریخ البیمارستانات فی الاسلام ، تالیف الـدکتور احمد عیسی بك ، دمشق ، ۱۳۵۷ هـ . ق .

تاریخ بیهق ، تالیف علی بن زید بیهقی ، متوفی در ۵۶۵ هجری ، بتصحیح احمد بهمن‌یار ، ۱۳۱۷ ه . ش.

تاریخ بیهقی ، تصنیف ابوالفضل محمدبن حسین بیهقی دبیر ، باهتمام دکترغنی و دکتر فیاض ، ۱۳۲۴ ه . ش .

تاریخ پیامبران و شاهان (سنی ملوك الارض والانبیاء)، ازحمزةبن حسن اصفهانی، ترجمهٔ دکتر جعفر شعار ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، ۱۳۴۶ه.ش.

تاریخ جرجان (اوکتاب معرفةعلماء اهل جرجان) ، لابی‌القاسم حمزةبن‌یوسف‌بن ابراهیم السهمی، المتوفی سنة ۴۲۷ ه. ، حیدرآباد دکن، ۱۳۶۹ ه . ق.

تاریخ جهان آرا ، تالیف قاضی احمدبن محمد غفاری قزوینی بسال ۹۷۱ ، از نشریات کتابفروشی حافظ ، ۱۳۴۳ ه . ش .

تاریخ جهانگشا ، تالیف علاءالدین عطاملك‌بن بهاءالدین محمدبن الجوینی درسنهٔ ۶۵۸، باهتمام محمدبن عبدالوهاب قزوینی ، لیدن ، ۱۹۱۱_ ۱۹۳۷ م .

تاریخ جهانگشای نادری، تالیف میرزا مهدی‌خان استرآبادی ، باهتمام‌سیدعبدالله انوار ، طهران ، ۱۳۴۱ ه. ش.

تاریخچهٔ وقف در اسلام ، تالیف دکتر علی‌اکبر شهابی ، طهران، ۱۳۴۳ ه . ش.

تاریخ خانی ، تالیف علی‌بن شمس‌الدین‌بن حاجی حسین لاهجی ، باهتمام برنهارد دارن ، پطرزبورغ ، ۱۲۷۴ ه . ق .

تاریخ الخلفاءالراشدین ودولة بنی‌امیه ، المعروف بالامامة والسیاسة ، تالیف‌ابی‌-محمد عبدالله‌بن مسلم قتیبةالدینوری، المتوفی سنة ۲۷۶ هجریة ، مصر، بدون تاریخ طبع .

تاریخ الخلفاء، من‌تصنیفات جلال‌الدین السیوطی ، ۱۲۷۳ ه . ق .

تاریخ داغستان (یا گلستان ارم)، تالیف عباسقلی الشهیر بقدسی ، سال تالیف ۱۲۵۷ ه.
نسخهٔ خطی متعلق به کتابخانهٔ ملی، شمارهٔ ۲۳۶۸ ،

تاریخ دولة آل سلجوق ، من انشاء عمادالدین محمد بن محمد بن حامد الاصفهانی ،
اختصار الشیخ الفتح بن علی ، مصر ، ۱۳۱۸ ه . ق .

تاریخ روضة الصفا ، تالیف میرخوند بلخی، متوفی در ۹۰۳ ، طبع سال ۱۲۷۰ ه . و
سال ۱۲۷۱ ه .

تاریخ روضة الصفای ناصری ، تالیف رضا قلیخان هدایت ، ۱۳۳۹ ه .

تاریخ روضة المناظر فی اخبار الاوائل والاواخر ، للعلامه ابی الولید ابن الشحنة ،
مصر ، ۱۳۰۳ ه . ق .

تاریخ رویان، تالیف مولانا اولیاءالله آملی، بتصحیح عباس خلیلی ، بسرمایه و اهتمام
کتابخانهٔ اقبال ، ۱۲۸۲ ه .

تاریخ ساسانیان، تالیف محمد حسین ادیب اصفهانی متخلص به فروغی ملقب به ذکاء
الملك مستوفی اول دیوان اعلی، با استفاده از کتاب مستر رلنسن انگلیسی
معلم علم تاریخ ، طبع ۱۳۱۳ ، ۱۳۱۴ ه . ق .

تاریخ سنی ملوك الارض والانبیاء ، تالیف حمزة بن الحسن الاصفهانی ، لپزیگ ،
۱۸۴۴ م .

تاریخ سیاسی پارت «اشکانیان» ، تالیف نیلسون دوبواز ، ترجمهٔ استاد علی اصغر
حکمت ، از انتشارات کتابخانهٔ ابن سینا، ۱۳۴۲ ه . ش .

تاریخ سیستان ، تالیف در حدود ۴۴۵ ـ ۷۲۵ هجری ، بتصیح ملك الشعراء بهار ،
۱۳۱۴ . ه . ش .

تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، از ا . ت . اومستد، ترجمهٔ دکتر محمد مقدم، طهران،
۱۳۴۰ ه . ش .

تاریخ شهاب الدین محمد خرندزی (ترجمهٔ سیرة جلال الدین) ، باهتمام استاد مجتبی
مینوی ، ۱۳۴۳ ه . ش .

تاریخ طب ایران ، تالیف دکتر محمود نجم آبـادی ، جلد اول ، طهران ، ۱۳۴۱ ه . ش .

تاریخ طبرستان، تالیف بهاءالدین محمد بن حسن بن اسفندیار کاتب بسال ۶۱۳ هجری، بتصحیح عباس اقبال، و باهتمام محمد رمضانی ، طهران، ۱۳۲۰ ه. ش.

تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، تالیف سید ظهیرالدین مرعشی، باهتمام برنهارد دارن ، پطربورغ ، ۱۲۶۶ ه . ق .

تاریخ الطبری ، رك : تاریخ الامم والملوك .

تاریخ طهران ، تالیف عبدالعزیز جواهر کلام ، ۱۳۲۵ . ه . ش .

تاریخ عالم آرای عباسی ، در تاریخ مفصل و مبسوط شاه‌عباس اول ، تـالیف اسکندر بیك منشی ، ۱۳۱۳ ، ۱۳۱۴ . ه . ق .

تاریخ عضدی، تالیف شاهزاده احمد میرزا عضدالدوله، باهتمام حسین کوهی کرمانی، ۱۳۲۸ ه .ش.

تاریخ الشیخ زین الـدین عمر بن الـوردی ، واسمه تتمة المختصر فی اخبار البشر ، مطبعهٔ وهبیه ، ۱۲۸۵ ه . ق.

تاریخ عمومی هنرهای مصور قبل از تاریخ تا اسلام ، تالیف علینقی وزیری استاد دانشگاه طهران در دو مجلد ، ۱۳۳۷ - ۱۳۴۰ ه . ش .

تاریخ غازانی - قسمت سوم ، مشتمل بر تاریخ اداری و اجتماعـی ایران در عهد سلطنت غازان، تالیف رشیدالدین فضل‌الله بن عمادالدوله ابوالخیر، بسعی و اهتمام کارل یان ، طبع ۱۳۳۶ ه .

تاریخ غزنویان و سامانیان و آل بویه از جامع التواریخ، تالیف رشیدالدین فضل‌الله، بکوشش محمد دبیرسیاقی ، ۱۳۳۸ ه . ش .

تاریخ قم ، تالیف حسن بن محمد بن حسن قمی بسال ۳۷۸ هجری قمری بعربی ،که

در سال ۸۰۵ ـ ۸۰۶ بوسیلهٔ حسن بن علی بن حسن بفارسی ترجمه شد ، بتصحیح سید جلال الدین طهرانی ، ۱۳۱۳ هـ . ش .

تاریخ کردستان یاشرف نامه ، تالیف شرف خان بن شمس الدین بدلیسی ، پطرزبورغ ۶۲ـ۱۸۶۰ م .

تاریخ کرمان (سلجوقیان وغز در کرمان)، تالیف محمد بن ابراهیم ، بکوشش باستانی پاریزی ، طهران ، ۱۳۴۳ هـ . ش .

تاریخ گردیزی، رك : زین الاخبار.

تاریخ گزیده، تالیف حمدالله بن ابی بکر مستوفی قزوینی درسنهٔ ۷۳۰ هجری، باهتمام ادوارد برون انگلیسی ، طبع ۱۳۲۸ هـ .

تاریخ گیلان ، تالیف عبدالفتاح فومنی ، پطرزبورغ ، ۱۲۷۴ هـ .

تاریخ گیلان و دیلمستان، تالیف میرظهیرالدین بن سید نصیرالدین مرعشی، باهتمام هـ . ل . رابینو، رشت، ۱۳۳۰، هـ . ق .

تاریخ مآثرالسلطانیه ، تالیف عبدالرزاق بیك دنبلی بزمان فتحعلی شاه ، بنام نایب ـ السلطنه عباس میرزا ، تبریز، ۱۲۴۲ هـ . ق .

تاریخ المآثر والآثار ، در آثار و اخبار و تواریخ ابنیه و مؤسسات و شرح احوال مشاهیر معاصران ناصرالدین شاه قاجار تاسال ۱۳۰۶ ، تالیف محمد حسن خان اعتمادالسلطنه ، طهران ۱۳۰۶،۷ هـ . ق .

تاریخ ماد، تالیف ا . م . دیاکونوف (I.M.Diakonov) روسی، ترجمهٔ کریم کشاورز، طهران ، ۱۳۴۵ . هـ . ش .

تاریخ مختصرالدول ، تالیف ابن العبری، بیروت ، ۱۸۹۰ م .

تاریخ معجم ، طبع ۱۳۱۸ هـ . ق .

تاریخ مقیاسات و نقود در حکومت اسلامی، تالیف محمدعلی امام‌شوشتری، طهران، ۱۳۳۹ هـ . ش .

تاریخ ملل قدیم آسیای غربی ، تالیف دکتر احمد بهمنش ، انتشارات دانشگاه شمارهٔ ۶۱۵ ، ۱۳۳۹ هـ . ش .

تاریخ نگارستان ، تالیف احمدبن محمد غفاری ، مولف تاریخ جهان آرا ،۱۲۷۵هـ.

تاریخ نیشابور، تالیف الحاکم ابوعبدالله محمدبن‌عبدالله نیشابوری، تلخیص احمدبن محمد معروف بخلیفهٔ نیشابوری ، بکوشش دکتر بهمن کریمی ، طهران، بدون تاریخ طبع .

تاریخ هردوت ، ترجمهٔ دکتر هادی هدایتی ، انتشارات دانشگاه طهران ، ۱۳۳۶- ۱۳۴۱ هـ . ش .

تاریخ یعقوبی ، تالیف احمدبن ابی یعقوب‌بن جعفربن وهب الکاتب المعروف بابن واضح الاخباری ، المتوفی ۲۹۲ ، نجف ، ۱۳۵۸ هـ . ق .

تاریخ یمینی ، تالیف ابوالنضر محمدبن عبدالجبار العتبی ، لاهور، ۱۳۰۰ هـ . ق .

تاریخ یهود ایران ، تالیف دکتر حبیب‌لوی ، چاپ اول ، ۱۳۳۹ هـ . ش .

تبصرة العوام فی‌معرفة مقالات الانام ، منسوب به سید مرتضی‌بن داعی‌حسنی‌رازی، بتصحیح عباس اقبال ، طهران ، ۱۳۱۳ هـ . ش .

التبیان ، تالیف ابی‌جعفر الشیخ محمدبن الحسن‌بن علی‌الطوسی ، بکوشش مرحوم آیة‌الله‌حجة ، ۱۳۶۴ ، ۱۳۶۵ هـ . ق .

تتمة‌المختصر فی‌اخبارالبشر ، رك : تاریخ زین‌الدین عمربن الوردی .

تجارب الامم ، تصنیف ابوعلی مسکویه ، جزء ۵ و ۶ مصر ، ۱۳۳۲ ، ۱۳۳۳ هـ . ق .

تجارب السلف ، تالیف هندوشاه‌بن سنجر نخجوانی، به تصحیح عباس‌اقبال، ۱۳۴۴ هـ . ش .

تجریدالاعتقاد تالیف محقق حکیم طوسی (متن کشف المراد)، قم، بدون تاریخ طبع.
تحفهٔ سامی، تالیف سام میرزای صفوی فرزندشاه اسماعیل، به تصحیح و مقابلهٔ وحید دستگردی، ضمیمهٔ سال شانزدهم ارمغان، ۱۳۱۴ هـ. ش.
التدوین فی شرح علماء قزوین، تالیف رافعی، نسخهٔ عکسی، متعلق بکتابخانهٔ ملی.
تذکرة الاولیاء، تالیف فریدالدین عطار نیشابوری، از روی چاپ نیکلسون، ۱۳۳۶ هـ. ش.
تذکرة الحفاظ، تالیف شمس الدین ابی عبدالله الذهبی، المتوفی سنة ۷۴۸، هند، ۱۳۳۳ هـ. ق.
تذکرة الشعراء، تالیف دولتشاه سمرقندی، بتصیحح محمد عباسی، از انتشارات کتابفروشی بارانی، طهران، ۱۳۳۷ هـ. ش.
تذکرهٔ شاه طهماسب، در برخ وقایع و احوالات زندگانی شاه طهماسب صفوی، بقلم خود او، برلن، ۱۳۴۳. هـ. ق.
تذکرة المتبحرین، نام قسم ثانی از امل الآمل.
تذییل، تالیف حاج زین العابدین خان کرمانی در رد هاشم شامی، بضمیمهٔ کتب دیگر، تبریز، ۱۳۲۸ هـ. ق.
ترجمهٔ تاریخ ایرانیان، تالیف کنت دو گوبینو، کتاب اول، مترجم خواجه نوریان، طبع چاپخانهٔ شرکت مطبوعات، ۱۳۲۶ هـ. ش.
ترجمهٔ تاریخ سرگذشت سیروس یا کورش کبیر، تالیف گزنفون، طبع ۱۳۳۴ هـ.
ترجمهٔ رسالهٔ قشیریه، با تصحیحات واستدراکات بدیع الزمان فروزانفر، طهران، ۱۳۴۵ هـ. ش.
ترجمهٔ تاریخ طبری، به‌انشای ابوعلی محمد بلعمی، حوادث سالهای ۱۵ تا ۱۳۲ هجری، چاپ عکسی از روی نسخهٔ محفوظ در آستان قدس، انتشارات بنیادفرهنگ ایران، طهران، ۱۳۴۴ هـ. ش.

ترجمهٔ تاریخ یمینی (تاریخ عتبی)، مترجم ابوالشرف ناصح بن ظفر بن سعد جرفادقانی، بتصحیح و تحشیهٔ علی قویم، ۱۳۳۴ ه. ش.

ترجمهٔ تمدن ایرانی، تالیف چندتن از خاورشناسان فرانسوی، مترجم دکتر عیسی بهنام، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۷ ه. ش.

ترجمهٔ الرسالة الثانیهٔ ابودلف، رك : سفرنامهٔ ابودلف در ایران.

ترجمهٔ سفرنامهٔ دروویل (Drouville) در ایران در سال ۱۸۱۲ - ۱۸۱۳ م.، مترجم جواد محیی، ۱۳۳۷ ه.

ترجمهٔ سلطنت قباد و ظهور مزدك، تالیف آرتور کریستن‌سن، مترجم نصرالله فلسفی، طهران، ۱۳۰۹ ه. ش.

ترجمهٔ سیاحتنامهٔ فیثاغورس در ایران (رساله‌ای است نامعتبر و مجعول)، مترجم یوسف اعتصامی، طهران، ۱۳۱۴ ه. ش.

ترجمهٔ سیرت جلال الدین، رك : تاریخ شهاب‌الدین محمد خرندزی.

ترجمهٔ عیون اخبار الرضا، از ابی جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی المشتهر بالشیخ الصدوق، مترجم محمد تقی اصفهانی المشتهر بآقا نجفی، طبع اول، بدون تاریخ طبع.

ترجمهٔ کشف المحجة لثمرة المهجة، رك : راهنمای سعادت.

ترجمهٔ مأموریت ژنرال گاردان در ایران، تالیف وطبع پسرش کنت آلفرد دوگاردان، مترجم عباس اقبال، طهران، ۱۳۱۰ ه. ش.

ترجمهٔ فارسی مروج الذهب و معادن الجوهر، جلد اول، تالیف ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، طهران، ۱۳۴۴ ه. ش.

ترجمهٔ مسالك وممالك ابواسحق ابراهیم اصطخری، بتصحیح ایرج افشار، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۰ ه. ش.

تطبیق لغات جغرافیایی، تالیف اعتمادالسلطنه محمد حسنخان، ضمیمهٔ جلد ۳ درر التیجان، طبع سال ۱۳۱۱ ه. ق.

تعلیقات حدیقة‌الحقیقه ، تالیف مدرس رضوی، طهران، ۱۳۴۵ هـ . ش .

تعلیقات مینورسکی بر الرسالة الثانیهٔ ابودلف، ترجمهٔ سید ابوالفضل طباطبائی ، ضمیمهٔ سفرنامهٔ ابودلف در ایران ، طهران، ۱۳۴۲ هـ . ش .

تفسیر گازر (جلاءالاذهان و جلاءالاحزان)، تالیف ابوالمحاسن الحسین بن‌الحسن الجرجانی، بتصحیح میرجلال‌الدین حسینی‌ارموی، طهران،۱۳۳۷هـ. ش.

التفهیم لاوائل صناعة التنجیم ، تالیف ابوریحان محمدبن احمد بیرونی ، بتصحیح جلال همائی، طهران، ۱۳۱۶ ـ ۱۳۱۸ هـ . ش .

تقاسیم البلاد ، نسخهٔ خطی از مؤلفی نامعلوم، سال تالیف حدود قرن پنجم تاهفتم، تاریخ کتابت قرن سیزدهم هجری ، متعلق به‌کتابخانهٔ ملی، تحت شمارهٔ ۲۲۶۷ .

تقویم البلدان، تالیف عمادالدین اسماعیل‌بن‌الملک‌الافضل نورالدین علی‌بن‌جمال‌الـدین محمودبن محمد بـن عمربن شاهنشا بن ایـوب صاحب حماة ، قداعتنی بتصحیحه وطبعه، رینورد مدرس العربیه، والبارون ماک‌کوکین دیسلان ، پاریس ۱۸۴۰ م .

تقویم التواریخ، تالیف ایکنجی خلیفه (ظ) ، از مؤلفات عهدصفویان، نسخهٔ خطی متعلق بکتابخانه ملی، تحت شمارهٔ ۲۰۸۷ .

تلبیس ابلیس؛ رک: نقدالعلم والعلماء .

تمدن قدیم ، تالیف فوستل دوکولانژ فرانسوی ، تـرجمهٔ نصرالله فلسفی ، طهران، چاپ‌دوم، بدون تاریخ طبع.

تمدن هخامنشی ، تالیف علی سامی ، شیراز، ۱۳۴۱ هـ . ش .

التنبیه والاشراف ، تالیف مسعودی صاحب مروج الذهب ، لیدن، ۱۸۹۳ م.

تنقیح المقال فی احوال الرجال، تصنیف حضرة العلامة الثانی آیة الله المامقانی، نجف، ۱۳۴۹ـ۱۳۵۲ هـ. ق.

تورات، ترجمهٔ فارسی، لندن، ۱۹۱۴ م.

تهذیب الاسماء، تالیف ابو زکریا یحیی نواوی، گوتینگن، ۴۷ ـ ۱۸۴۲ م.

ثمار القلوب فی المضاف والمنسوب، لابی منصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیل الثعالبی النیسابوری، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، مصر، ۱۳۸۴ هـ. ق.

جام جم، تالیف فرهاد میرزا معتمد الدوله بسال ۱۲۷۲، طبع ۱۲۷۳ هـ. ق.

جامع التمثیل، تالیف محمد جیله رودی، بمبئی، بدون تاریخ پشت جلد.

منابع جامع التواریخ، بکوشش دبیر سیاقی، رك: تاریخ غزنویان وسامانیان وآل بویه.

جامع التواریخ رشیدی، ج ۱، بتصحیح دکتر بهمن کریمی، ۱۳۳۸ هـ. ش.

جامع شاهی، تالیف ابوسعید احمد بن محمد بن عبدالجلیل سنجری در علم هیئت، نسخهٔ خطی متعلق بکتابخانهٔ مجلس شورای ملی.

جامع الشواهد، تالیف ملامحمد باقر شریف اردکانی، ۱۲۸۱ هـ. ق.

جغرافیای تاریخی ایران، تالیف استاد و. بارتولد، ترجمهٔ حمزه سردادور (طالب زاده) طهران، ۱۳۰۸ هـ. ش.

جغرافیای حافظ ابرو (جلد سوم زبدة التواریخ)، نسخهٔ خطی متعلق بکتابخانهٔ ملی ملك.

جغرافیای درهٔ رودبار قصران، تالیف حاج محمد میرزای مهندس بسال ۱۲۹۶ هجری قمری، نسخهٔ خطی متعلق بکتابخانهٔ ملی، تحت شماره ۸۰۸.

جغرافیای شهرستان قم (منضم بکتاب قم را بشناسید)، تالیف دکتر حسین کریمان (مولف کتاب حاضر)، قم، ۱۳۲۸ هـ. ش.

جنة‌النعیم ، تالیف محمدباقربن مولی محمد اسماعیل‌بن عبدالعظیم بن محمدباقر مازندرانی طهرانی، ۸ ـ ۱۲۹۶ هـ . ق.

جواهرالاسرار، منتخب‌مفتاح الاسرار، تالیف علی‌بن حمزة‌بن علی‌طوسی، منسوب باحمدبن‌محمدالزمجی‌که درسنهٔ ۸۴۰هـ. انتخاب شده، بهمراه چندکتاب دیگر ، ۱۳۰۳ هـ . ق .

الجواهر المضیئة‌فی‌طبقات‌الحنفیه، تالیف‌محی‌الدین‌ابی‌محمدعبدالقادربن‌ابی‌الوفاء متولد ۶۹۶ متوفی ۷۷۵هـ. ، هند ، ۱۳۳۲ هـ . ق .

جهان‌نامه ، تالیف محمدبن نجیب بکران بسال ۶۰۵ ، بکوشش دکتر محمد امین ریاحی ، طهران ، ۱۳۴۲ هـ . ش .

جهان‌نما (جغرافیا) ، تالیف فلوغون رفائیل، ۱۲۶۷ هـ . ق.

جهان‌نمای موسیوژان ، فراهم آمده در اوائل سلطنت ناصرالدین‌شاه ، بامرمیرزا تقی‌خان امیر کبیر، بوسیلهٔ موسیوژان و به تنقیح عبارات محمد حسین فراهانی، مکتوب بسال۱۲۷۳ هجری قمری، متعلق بکتابخانهٔ ملی،تحت شمارهٔ ۵۵ .

جهان‌نما ، تالیف‌کاتب چلپی حاج خلیفه صاحب کشف الظنون ، بزبان ترکی ، قسطنطیه ، ۱۱۴۵ هـ . ق .

چهار مقاله ، تالیف نظامی عروضی سمرقندی ، بکوشش محمد قزوینی و بتصحیح مجدد دکتر محمد معین، از انتشارات‌کتابفروشی‌زوار، طهران چاپ‌سوم، ۱۳۳۳ هـ . ش .

حبیب‌السیر فی اخبار افرادالبشر ، تالیف غیاث‌الدین بن همام‌الدین خواندمیر ، طبع ۱۲۷۱ و ۱۲۷۳ هـ . ق .

حدایق السحر فی دقایق الشعر ، تالیف رشیدالدین وطواط بلخی ، بتصحیح واهتمام عباس اقبال ، طهران ، ۱۳۰۸ ه . ش .

حدودالعالم من المشرق الی المغرب ، از مؤلفی نامعلوم ، سال تالیف ۳۷۲ هجری ، بکوشش دکتر ستوده ، طهران ، ۱۳۴۰ ه . ش

حدیقة الحقیقه ، سروده ابوالمجد مجدود بن آدم سنائی غزنوی ، بتصحیح استاد محمدتقی مدرس رضوی ، ۱۳۲۹ ه . ش.

حواشی و تعلیقات مرحوم قزوینی بر جهانگشا ، منضم بمجلد سوم جهانگشای جوینی ، باهتمام خود وی .

حواشی و تعلیقات استاد دکتر معین بر برهان قاطع ، ذیل صحائف برهان قاطع ، باهتمام خود وی .

حواشی و تعلیقات مینورسکی بر حدودالعالم ، ضمیمهٔ حدودالعالم ، ترجمهٔ میرحسین شاه ، کابل ، ۱۳۴۲ ه . ق.

خاطرات اسقف سلطانیه (سفیر تیمور بنزد پادشاه فرهنگ) راجع به تیمورلنگ ، ضمیمهٔ کتاب «منم تیمور جهانگشا».

خاندان نوبختی ، تالیف عباس اقبال ، طهران ، ۱۳۴۵ ه . ش .

کتاب الخراج و صنعة الکتابة ، لأبی الفرج قدامة بن جعفر الکاتب البغدادی ، بهمراه المسالك و الممالك ابن خردادبه ، لیدن ، ۱۳۰۶ ه . ق.

خسرو و شیرین ، سرودهٔ حکیم نظامی قمی گنجوی ، باهتمام وحید دستگردی ، طبع دوم ، طهران ، ۱۳۳۳ ه . ش.

الخطط المقریزیه ، تالیف تقی الدین احمد بن علی المعروف بالمقریزی ، مصر ، ۱۳۲۶ ه . ق .

الخلاف ، تصنیف ابی‌جعفر محمدبن الحسن الطوسی ، طهران ، ۱۳۷۰ ه . ق.

دائرةالمعارف ، تالیف البستانی ، مجلدتاسع، بیروت ، ۱۸۸۷ م .

دائرةالمعارف الاسلامیه ، مجلد اول، تالیف عبدالعزیز صاحب جواهر ، طبع سوم (الف ـ دال)، ۱۳۳۲ ـ ۱۳۳۹ ه . ش.

داستان شهربانو ، تالیف رحیم زاده‌صفوی ، طبع دوم ، ۱۳۲۷ ه . ش .

دررالتیجان فی‌تاریخ بنی‌الاشکان ، تـالیف اعتمادالسلطنة محمد حسن خان وزیر انطباعات، ۱۳۰۸_۱۳۱۱ ه. ق.

درة‌نادره، تالیف میرزا مهدی‌خان استرآبادی، باهتمام دکتر سید جعفر شهیدی، طهران ، ۱۳۴۱ ه . ش .

دستورالوزراء، تالیف غیاث‌الدین‌خوندمیر ، بتصحیح ومقدمهٔ سعید نفیسی،طهران، ۱۳۱۷ ه . ش .

دمیةالقصر و عصرةاهل‌العصر ، للادیب علی‌بن‌الحسن الباخرزی، المتوفی‌سنة ۴۶۷ ه . ، حلب ، ۱۳۴۹ ه . ق.

کتاب دیاربکریه یا تاریخ حسن‌بیك آق‌قوینلو واسلاف او ، از مؤلفات سال ۸۷۵ هجری قمری ، تالیف ابوبکر الطهرانی الاصفهانی ، بتصحیح نجاتی لوغال و فاروق سومر، چاپخانهٔ انجمن تاریخ ترك ،آنقره ، ۱۹۶۲ م .

دین‌قدیم ایرانی،کتاب اول، دیانت وفرهنگ پیش از زردشت، تالیف هاشم رضی، ۱۳۴۳ ه . ش.

دیوان اثیرالدین آخسیکتی ، تصحیح همایون فرخ ، طهران ، ۱۳۳۷ ه . ش .

دیوان امیرمعزی ، بسعی و اهتمام عباس اقبال ، ۱۳۱۸ ه . ش .

دیوان انوری ، بکوشش سعید نفیسی ، ۱۳۳۷ ه . ش .

دیوان شرف‌الشعرا بدرالدین قوامی رازی ، از گویندگان نیمهٔ اول قرن ششم ، بتصحیح دکتر محدث ارموی ، ۱۳۳۴ ه . ش .

دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ ، باهتمام محمد قزوینی و دکترقاسم‌غنی، طهران ، ۱۳۲۰ ه . ش .

دیوان خاقانی شیروانی، بکوشش دکتر ضیاءالدین سجادی ، از انتشارات کتاب فروشی زوار ، طهران ، ۱۳۳۸ ه . ش .

دیوان رشیدالدین و طواط ، تصحیح سعید نفیسی ، طهران ، ۱۳۳۹ ه . ش .

دیوان حکیم سوزنی سمرقندی، باهتمام دکتر ناصرالدین‌شاه حسینی ، مشتمل‌بر اشعارجدی وی، طبع دوم ، بدون تاریخ طبع.

دیوان شمس یا دیوان‌کبیر، سروده مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، باهتمام استاد بدیع‌الزمان‌فروزانفر ، در هشت جزء، انتشارات دانشگاه طهران،۱۳۳۶- ۱۳۴۲ ه. ش .

دیوان ظهیر فاریابی ، باهتمام هاشم رضی ، انتشارات کاوه ، بدون تاریخ طبع .

دیوان ظهیر فاریابی ، نسخهٔ مصحح باهتمام دکتر امیرحسن یزدگردی ، که هنوز بطبع نرسیده است .

دیوان‌السید الامام ضیاءالدین ابی‌الرضا فضل‌الله راوندی القاسانی ، عنی‌بتصحیحه السیدجلال‌الدین الارموی المشتهر بالمحدث ، طهران ، ۱۳۳۴ ه . ش .

دیوان حکیم فرخی سیستانی ، تصحیح علی‌عبدالرسولی، طهران، ۱۳۱۱ ه . ش .

دیوان حکیم قطران تبریزی ، باهتمام محمد نخجوانی ، تبریز ، ۱۳۳۳ ه . ش .

دیوان مجیر بیلقانی ، نسخهٔ خطی ، مکتوب بسال ۱۰۱۲ ، متعلق بدکتر نورانی وصال، استاد دانشگاه پهلوی شیراز .

دیوان منوچهری دامغانی ، بکوشش محمد دبیر سیاقی ، طهران ، ۱۳۲۶ ه . ش.
کتاب الذخائر والتحف ، للقاضی الرشیدبن الزبیر ، الکویت ، ۱۹۵۹ م .
ذیل تجارب الامم، للوزیر ابی‌شجاع محمدبن‌الحسین، الملقب ظهیرالدین‌الرون-
راوری، من‌سنة ۳۶۹ الی ۳۸۹ ، مصر، ۱۳۳۴ ه . ق .
ذیل جامع التواریخ رشیدی ، تالیف شهاب‌الدین عبدالله‌بن لطف‌الله‌بن عبدالرشید
الخوافی‌المدعو بحافظ ابرو، بخش نخستین، بامقدمهٔ دکتر خانبابابیانی،
۱۳۱۷ ه . ش .
ذیل سلجوقنامهٔ ظهیری نیشابوری ، تالیف ابوحامد محمدبن ابراهیم (که بسال
۵۹۹ تالیف شده) ، ضمیمهٔ سلجوقنامه ، ۱۳۳۲ ه . ش .
ذیل‌ظفر نامهٔ نظام‌الدین‌شامی، تالیف عبدالله‌بن‌لطف‌الله‌بن عبدالرشید المدعو بحافظ
ابرو ، بتصحیح دکتر کریمی ، بدون ذکر تاریخ طبع .
ذیل‌مرآة الزمان ، تالیف موسی‌بن محمد الیونینی ، متوفی سنه ۷۲۶ ه. ، هند ،
۱۳۸۰ه . ق .
راحة الصدور و آیةالسرور، تالیف محمدبن علی‌بن سلیمان الراوندی ، بتصحیح
محمد اقبال ، طهران ، ۱۳۳۳ ه . ش .
راهنمای دانشوران، تالیف سیدعلی اکبر برقعی قمی ، قم، ۱۳۲۸ ه . ش .
راهنمای سعادت، یا ترجمهٔ کشف‌المحجة لثمرة المهجة ، تالیف سیدبن طاووس ،
مترجم سید محمد باقر شهیدی ، ۱۳۴۱ ه . ش.
راهنمای شهر طهران ، نشریهٔ شهربانی کل‌کشور، دائرهٔ جغرافیایی ستاد ارتش ،
طهران ، ۱۳۲۸ ه . ش .
راهنمای همدان ، نشریهٔ دائره جغرافیائی ستاد ارتش ، بدستور انجمن آثار ملی،
۱۳۳۱ ه. ش .

رجال ابوالعباس احمدبن علی بن عباس نجاشی ، بمبئی ، ۱۳۱۷ هـ . ق .

رجال کبیر ، رك : منهج المقال .

رجال کشی ، رك : معرفة اخبار الرجال .

رحلهٔ ابن جبیر ، تالیف محمدبن احمدبن جبیر کنانی آندلسی ، متوفی در ۶۱۴ ، بغداد ، ۱۳۵۶ هـ . ق.

رسالةالارشاد فی احوال الصاحب الکافی اسماعیل بن عباد، تالیف احمدبن محمدقوبائی، ضمیمهٔ محاسن اصفهان مافروخی ، طهران ، ۱۳۵۲ هـ . ق .

الرسالة الثانیه ، لابی دلف مسعر بن المهلهل الخزرجی ، عنی بنشرها و ترجمتها و تعلیقها بطرس بولغاکوف وأنس خالدوف، مسکو ، ۱۹۶۰ م.

رساله‌ای در جغرافیا ، ازمؤلفی نامعلوم، نسخهٔ خطی متعلق به کتابخانهٔ ملی، تحت شمارهٔ ۲۶۲۸ ، سال تالیف ۹۳۰.

رسالهٔ عقل سرخ ، ازشیخ شهاب‌الدین سهروردی ، چاپخانه عرفان ، ۱۳۱۹ هـ.ش.

روزنامهٔ اطلاعات ، شمارهٔ ۱۲۷۶۴ ، بیست و سوم آذر ۱۳۴۷ .

روزنامهٔ شرف ، سالهای ۱۳۰۰ ـ ۱۳۰۹ هـ . ق .

روزنامهٔ کیهان، شمارهٔ ۷۶۲۰، بیست وششم آذر ۱۳۴۷ ، و شمارهٔ ۷۶۳۱، دهم دیماه ۱۳۴۷، و شمارهٔ ۷۷۶۳، بیستم خرداد ۱۳۴۸ .

روضات الجنات، تالیف میرزا محمد باقر خونساری (متوفی در۱۳۱۳)، ۱۳۰۷ هـ .

روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات، تالیف معین‌الدین محمد زمچی اسفزاری ، با تصحیح و حواشی و تعلیقات سید محمد کاظم امام ، ۱۳۳۸ ، ۱۳۳۹ هـ . ش .

الروضة البهیةفی شرح اللمعة الدمشقیة ، المسماة بشرح اللمعة ، تالیف شهیدثانی، طبع عبدالرحیم ، ۱۳۱۰ هـ . ق .

روضة‌الشهداء ، تصنیف ملاحسین واعظ کاشفی ، بمبئی ، بدون ذکر تاریخ طبع .

ریاض الانساب ، رك : بحرالانساب .

ریاض‌السیاحة ، تالیف حاجی زین‌العابدین شیروانی ، بتصحیح اصغر حامد ربانی ، ۱۳۳۹ هـ .

ریاض‌العارفین ، تالیف رضاقلی هدایت ، چاپ دوم ، طهران ، ۱۳۱۶ هـ . ش .

ریاض‌العلماء ، تالیف افندی شاگرد مجلسی ، نسخهٔ خطی متعلق بکتابخانهٔ ملك .

ریحانة الادب ، تالیف محمدعلی تبریزی معروف به مدرس، ۳۲ ـ ۱۳۲۷ هـ .

کتاب زندگانی حضرت‌عبدالعظیم‌بن عبدالله‌الحسنی، تالیف محمد رازی ، طهران، ۱۳۶۷ هـ . ق .

زندگانی شگفت‌آور تیمور ، رك : عجایب‌المقدور .

زند وهومن یسن (بهمن یشت)، بهمراه کارنامهٔ اردشیر بابکان، ترجمهٔ صادق‌هدایت، طهران ، ۱۳۴۲ هـ . ش.

زین‌الاخبار، تالیف عبدالحی‌بن ضحاك‌گردیزی درحدود سال ۴۴۰ هجری، بتصحیح سعیدنفیسی ، ۱۳۳۳ هـ . ش .

زین‌الاخبار ، تالیف عبدالحی‌بن ضحاك گردیزی ، بتصحیح محمد ناظم، برلن ، ۱۹۲۸ م .

زینت‌المجالس ، تالیف مجدالدین محمد حسینی متخلص بمجدی، تاریخ تألیف ۱۰۰۴ هـ . ق. ، قم ، ۱۳۴۲ هـ . ش ؛ ونسخهٔ خطی آن ، متعلق بکتابخانهٔ ملی، تحت شمارهٔ ۹۷۷ .

السامی فی‌الاسامی ، تالیف محمدبن احمدالمیدانی بهمراه چندکتاب دیگر ، ۱۲۷۴ هـ . ق .

سبك‌شناسی ، تالیف استاد مرحوم ملك‌الشعرا بهار (محمد تقی) در سه مجلد ، طبع دوم ، ۱۳۳۷ هـ . ش .

سرّالانساب للعلویة ، تصنیف الشیخ ابی نصر سهل بن عبدالله البخاری النسابة، نسخهٔ خطی بهمراه کتب دیگر، متعلق بکتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار، تحت شمارهٔ ۲۷۰۰ .

سرزمینهای خلافت شرقی ، تالیف لسترنج ، ترجمهٔ محمود عـرفان ، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، طهران ، ۱۳۳۷ هـ . ش .

سفرنامهٔ احمدبن فضلان، ترجمهٔ ابوالفضل طباطبائی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵ هـ . ش .

سفرنامهٔ ابودلف درایران، ترجمهٔ فارسی، باتعلیقات ولادیمیر مینورسکی، مترجم ابوالفضل طباطبائی، ۱۳۴۲ هـ. ش .

سفرنامهٔ دکتر فووریه ، رك : سه سال در دربار ایران .

سفرنامهٔ کلاویخو ، ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا ، طهران ، ۱۳۳۷ هـ . ش .

سفرنامهٔ مادام دیولافوا، ترجمه و نگارش فره‌وشی (مترجم همایون سابق)،طهران، ۱۳۳۲ هـ . ش .

سفرنامهٔ ناصرخسرو ، رك : سیاحت نامهٔ ناصرخسرو .

سفینة‌البحار ومدینة‌الحکم‌والآثار، تالیف حاج‌شیخ عباس‌قمی، ازانتشارات‌کتابخانهٔ سنایی ، ۱۳۵۵ هـ. ش.

سلجوقنامه ، تالیف ظهیرالدین نیشابوری (متوفی بسال ۵۸۲)، ۱۳۳۲ هـ . ش .

سندبادنامه، نگارش محمدبن‌علی‌بن محمد الظهیری‌السمرقندی ، باهتمام‌وتصحیح و حواشی احمد آتش ، استانبول ، ۱۹۴۸ م .

سه‌سال در دربار ایران (از ۱۳۰۶ تا ۱۳۰۹ قمری) ، تالیف دکتر فووریه طبیب ناصرالدین‌شاه ، ترجمهٔ عباس اقبال ، طهران ، ۱۳۲۶ هـ . ش .

سیاحت‌نامهٔ شاردن فرانسوی (۱۶۴۳ـ۱۷۱۳م.)، ترجمهٔ محمد عباسی در ده مجلّد، طهران ، ۱۳۴۵ ـ ۱۳۳۵ هـ . ش .

سیاحت‌نامهٔ ناصرخسرو علوی، طبع حاجی سیدمحمود تبریزی، طهران، بدون ذکر تاریخ طبع.

سیاست‌نامهٔ خواجه نظام‌الملك، از روی نسخهٔ شفر، پاریس ۱۸۹۱ م.، وبکوشش مرتضی مدرسی چهاردهی، طهران، ۱۳۳۴ هـ. ش.

سیرة‌السلطان جلال‌الدین منکبرتی، لمحمدبن احمدالنسوی، نشر و تحقیق حافظ احمد حمدی، ۱۹۵۳ م.

السیرة الفلسفیة، تالیف محمدبن زکریای رازی، بتصحیح و مقدمهٔ پول‌کراوس، همراه با ترجمهٔ عباس اقبال، بانضمام شرح احوال و آثار و افکار رازی از دکتر مهدی محقق، ۱۳۴۳ هـ. ش.

شاهکارهای هنر ایران، تالیف آرثر اپهام پوپ، اقتباس و نگارش دکتر پرویز ناتل خانلری، طهران، ۱۳۳۸ هـ. ش.

شاهنامهٔ فردوسی، در ده‌مجلد از روی‌چاپ وولرس، طبع کتابخانه‌ومطبعهٔ بروخیم، طهران، ۱۳۱۳ ـ ۱۳۱۵ هـ. ش.

شاهنامهٔ فردوسی، بسعی وولرس(Vullers) لیدن، مطبعهٔ بریل، ۱۸۷۷ م.

شدالازارفی‌حط‌الاوزارعن‌زوارالمزار، تالیف معین‌الدین ابوالقاسم جنیدشیرازی، بتصحیح و تحشیهٔ محمد قزوینی و عباس اقبال، طهران، ۱۳۲۸ هـ. ش.

شذرات الذهب، للمورخ الفقیه عبدالحی‌بن العماد المتوفی سنة ۱۰۸۹، مصر، ۱۳۵۰، ۱۳۵۱ هـ. ق.

شرح جنگها و تاریخ زندگانی شاه اسماعیل صفوی، تـالیف رحیم زادهٔ صفوی، باهتمام یوسف پورصفوی، ۱۳۴۱ هـ. ش.

شرح حالات امامزاده عبدالله و امامزاده حمزة بن موسی (ع)، نسخهٔ خطی تالیف اعتضادالسلطنه در۱۲۹۵ هـ. ق.، متعلق بکتابخانهٔ ملی، تحت شمارهٔ۳۵۲.

شرح حسب و نسب حضرت عبدالعظیم ، تالیف اعتضادالسلطنه درسال ۱۲۹۵هـ. ق.، نسخهٔ خطی متعلق بکتابخانه ملی ، تحت شمارهٔ ۴۷۹ .

شـرح رسالـهٔ قشیریه ، از افادات سید محمد حسینی گیسو دراز ، هند ، ۱۳۶۱ هـ . ق .

شرح لمعه ـ رك : الروضة البهیة .

شرح مشکلات دیوان انوری ، تالیف ابوالحسن حسینی فراهانی، بتصحیح مدرس رضوی ، انتشارات دانشگاه ، ۱۳۴۰ هـ . ش .

شرح نهج البلاغه ، تالیف ابن ابی الحدید ، طهران ، ۱۳۰۲ هـ . ق

شرح نهج البلاغه ، تالیف محمد صالح بن حاجی باقر قزوینی ، تبریز، ۱۳۲۱هـ. ق.

شرح الیمینی ، المسمی بالفتح الوهبی علی تاریخ أبی النضر العتبی ، للشیخ احمد المنینی ، مصر ، ۱۲۸۶ هـ . ق .

شرف ایران و افتخار ایرانیان ، تالیف هاشم بن حسن ، ۱۳۲۱ هـ . ق .

شرف نامه ـ رك : تاریخ کردستان .

شرفنامه، سرودهٔ حکیم نظام گنجوی، بتصحیح و تحشیهٔ وحید دستگردی، طهران، ۱۳۱۶ هـ . ش .

شهرسازی و طرح ریزی شهر در ایران ، تالیف سرگرد مهندس سعدالدین رشدیه، طبع اوّل .

الشیعة وفنون الاسلام ، تالیف سیدحسن صدر ، صیدا ، ۱۳۳۱ هـ .

صاحب بن عباد، شرح احوال و آثار، تالیف مرحوم احمد بهمنیار ، انتشارات دانشگاه طهران ، ۱۳۴۴ هـ . ش .

صراح اللغه (یاالصراح من الصحاح) از تصانیف ابوالفضل محمدبن عمربن خالد ، المخاطب بجمال قرشی ، هند ، بدون ذکر تاریخ طبع .

صفة المغرب وارض السودان و مصروالاندلس، ماخوذة من کتاب نزهة المشتاق فی-

اختراق الآفاق، تالیف الشریف الادریسی، طبع فی مدینة لیدن المحروسة بمطبع بریل ، ۱۸۶۴ م .
صفیر سیمرغ، منسوب به‌سهروردی، نسخهٔ خطی متعلق بکتابخانهٔ مجلس شورای ملی .
صورة الارض، لابن حوقل ابی القاسم بن حوقل النصیبی ، بیروت ، بدون ذکر تاریخ طبع .
صورة الارض من المدن والجبال والبحار و الجزائر والانهار ، استخرجه ابوجعفر محمدبن موسی الخوارزمی من کتاب جغرافیا الذی الفه بطلمیوس القلوذی، وقداعتنی بنسخه و تصحیحه هانس فون مژیك، طبع فی مدینة ڤینا الجلیله، ۱۳۴۵ هـ . ق .
ضحی الاسلام ، تالیف احمد امین ، مصر ۱۳۵۳ هـ . ق .
طب اسلامی ، اثر ادوارد براون ، ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا ، طهران ، ۱۳۴۳ هـ.ش.
طبرسی ومجمع البیان ، تالیف دکتر حسین کریمان ، دردومجلد ، انتشارات دانشگاه طهران ، ۱۳۴۰ ، ۱۳۴۱ هـ . ش .
طبقات سلاطین اسلام ، تالیف استانلی لین‌پول ، ترجمهٔ مرحوم اقبال ، ۱۳۱۲ ، هـ . ش .
طبقات الشافعیه ، لابی‌بکر بن‌هدایة‌الله الحسینی، المتوفی سنه ۱۰۱۴ ، بغداد ، ۱۳۵۶ هـ. ق.
طبقات الشافعیة الکبری، تالیف تاج‌الدین ابی‌نصر عبدالوهاب بن تقی‌الدین السبکی، الطبعة‌الاولی بالمطبعة الحسینیة المصریه ، ۱۳۲۴ هـ . ق .
طبقات الصوفیه ، لابی‌عبدالرحمن السلمی، مصر، ۱۳۷۲ هـ. ق.
طبقات الصوفیه ، امالی شیخ‌الاسلام ابواسماعیل خواجهٔ عبدالله هروی انصاری، بتصحیح و تعلیق و تحشیهٔ عبدالحی حبیبی قندهاری ، ۱۳۴۱ هـ .

طبقات الفقها ، لابی اسحاق الشیرازی، المتوفی سنة ۴۷۶ بغداد ، ۱۳۵۶ ه . ق .

الطبقات الکبری ، تالیف عبدالوهاب الشعرانی، مصر، ۱۳۴۳ ه . ق .

الطبقات الکبری ، لابن سعد ، بیروت، ۱۳۷۶ ، ۱۳۷۷ ه . ق .

طبقات المفسرین ، للعلامة جلال الدین الاسیوطی الشافعی ، لیدن ، ۱۸۳۹ م .

طبقات ناصری ، تالیف منهاج الدین عثمان بن سراج معروف به قاضی ، از مؤلفات سال ۶۵۸ ه. ، کابل ۱۳۴۲ ، ۱۳۴۳ ه .

ظفرنامهٔ تیموری ، تالیف شرف الدین علی یزدی ، بتصحیح محمد عباسی ، ۱۳۳۶ ه . ش .

ظفرنامه ، تالیف شرف الدین علی یزدی ، کلکته، ۱۸۸۸ م .

ظفرنامه ، تالیف نظام الدین شامی، بیروت ، ۱۹۳۷ م .

ظهرالاسلام ، تالیف احمد امین ، قاهره ، ۱۳۷۱ ه . ق .

عبدالعظیم الحسنی، حیاته ومسنده، یا زندگانی حضرت عبدالعظیم حسنی وروایات او ، تالیف عزیزالله عطاردی قوچانی ، طهران ، ۱۳۴۳ ه . ش .

العبرفی خبر من غبر، لمورخ الاسلام ، الحافظ الذهبی الکویت ، ۱۹۶۰-۱۹۶۳م.

عجایب المخلوقات، تالیف زکریابن محمدبن محمودقزوینی (متوفی در ۶۸۲)، ۱۳۰۹ ه . ق .

عجایب المخلوقات ، تالیف محمدبن محمودبن احمد طوسی ، رك : عجایب نامه .

عجایب المقدور فی اخبار تیمور، تالیف ابن عربشاه، ترجمهٔ محمدعلی نجاتی، بنام زندگانی شگفت آور تیمور ، طهران ، ۱۳۳۹ ه . ش .

عجایب نامه، تالیف محمدبن محمودبن احمد طوسی بسال ۵۵۵ هجری، جهة طغرل بن ارسلان بن طغرل ، نسخهٔ عکسی در دو مجلد متعلق بکتابخانهٔ مرکزی دانشگاه طهران ، تحت شماره‌های ۱۴۵ و ۱۴۶ .

(نام اصلی این کتاب عجایب المخلوقات است، و بسال ۱۳۴۵ ه.ش. باهتمام دکتر منوچهر ستوده در طهران بطبع رسیده است، لکن چون استفاده نگارنده از نسخهٔ عکسی و پیش از طبع آن بوده است، لذا بهمان نام که در دفاتر کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه ثبت آمده درج افتاده است)

عرایس الجواهر و نفایس الاطایب، تالیف ابوالقاسم عبدالله کاشانی در سال ۷۰۰ هجری، انتشارات انجمن آثار ملی شمارهٔ ۵۳، طهران، ۱۳۴۵ ه. ش.

عمدة الانساب، ضمیمهٔ منتقلة الطالبیه، نسخهٔ خطی متعلق بمدرسهٔ عالی سپهسالار.

عمر الخیام، تالیف احمد حامد الصراف، بغداد، ۱۹۶۱ م.

تاریخ غرر السیر، المعروف بکتاب غرر اخبار ملوك الفرس وسیرهم، لابی المنصور الثعالبی، طهران، ۱۹۶۳ م.

فارسنامه، تالیف ابن بلخی، بکوشش علی‌نقی بهروزی، شیراز، ۱۳۴۳ ه. ش.

فتوحات الاسلامیه، تالیف سیّد احمد بن سید زینی، مصر، ۱۳۳۰ ه. ق.

فتوح البلدان، تالیف احمد بن یحیی البلاذری، مطبعهٔ بریل، ۱۸۶۶ م.

فجر الاسلام، تالیف طه حسین، احمد امین، عبدالحمید عبادی، مصر، ۱۳۴۷ ه. ق.

فرهنگ آبادیهای ایران، تالیف دکتر لطف‌الله مفخم پایان، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۳۹ ه. ش.

فرهنگ شاهنامه، تالیف استاد دکتر رضازاده شفق، ۱۳۲۰ ه. ش.

فرهنگ عبری بفارسی، تالیف ی. بن داوید، از نشریات «کورش»، تل آویو، ۱۳۳۱ ه. ش.

فصل الخطاب فی تحریف کتاب رب الارباب، تالیف فاضل نوری طبرسی، ۱۲۹۸ ه. ق.

فقه اللغة، تالیف ابی منصور عبدالملك بن محمد الثعالبی، قاهره، مطبعة الاستقامة، بدون تاریخ طبع.

فهرست کتب الشیعة، للشیخ الطوسی ، کلکته ، ۱۸۵۵ م.

الفهرست ، لابن الندیم ، مصر ، ۱۳۴۸ هـ . ق .

الفهرست ، تالیف ابن ندیم ، ترجمهٔ رضا تجدد، طهران ، ۱۳۴۶ هـ . ش .

فهرست شیخ منتجب الدین نسخه‌ای، که‌در اول جلد۲۵ بحار طبع کمپانی نقل شده‌است، ونسخهٔ خطی آن ، متعلق بکتابخانهٔ مجلس شورای ملی، شمارهٔ موقت ۸۲۸ .

قابوسنامه ، تالیف امیرعنصر المعالی کیکاوس بن اسکندر ، بـا تصحیح و مقدمه و حواشی دکتر امین عبدالمجید بدوی، ۱۳۳۵ هـ. ش.

قاموس عبری و عربی ، تالیف ابراهیم المالح ، اسرائیل ، ۱۹۵۹ م .

قاموس کتاب مقدس، ترجمة و تالیف مستر هاکس آمریکایی ساکن همدان ، بیروت، ۱۹۲۸ م .

قصص العلما، تالیف میرزا محمد تنکابنی، طبع طهران، بسرمایهٔ کتابفروشی علمیه، بدون ذکر تاریخ طبع .

کارنامك اردشیر بابکان، ترجمهٔ احمد کسروی، انتشارات کتابفروشی پایدار، طهران، بدون تاریخ طبع .

کارنامك اردشیر بابکان، ترجمهٔ صادق هدایت، ضمیمهٔ زندوهومن یسن (بهمن یشت)، طهران ، ۱۳۴۲ هـ . ش .

الکامل ، للامام العلامة ابی الحسن علی بن ابی الکرم محمد بن محمد بن عبدالکریم المعروف بابن الاثیر الجزری المتوفی سنة ۶۳۰ هـ. ، مصر، ۱۳۴۸ _ ۱۳۵۷ هـ . ق .

کتاب پهلوی ، نشریهٔ مخصوص مؤسسهٔ اطلاعـات، بمناسبت تاجگذاری شاهنشاه آریامهر .

کتاب سال کیهان ، جلد دوم، سازمان چاپ و انتشارت کیهان، ۱۳۴۲ ه . ش .

کتابی در جغرافیا ، از مؤلفی نامعلوم ، نسخهٔ خطی مکتوب بسال ۱۲۲۵، متعلق بکتابخانهٔ ملی، تحت شمارهٔ ۲۶۴۸ .

کراسهٔ المعی ، نسخهٔ خطی متعلق بکتابخانهٔ مجلس شورای ملی ، جمع آورنده غلامحسین افضل الملك المعی مستوفی .

کشف الظنون ، تالیف حاج خلیفه ، طبع فلوگل ، لیدن ، ۱۸۳۵ م .

کشف المحجوب ، تصنیف ابوالحسن علی بن عثمان الجلابی الهجویری غزنوی ، متوفی بسال ۴۶۵ ، بتصحیح و تحشیهٔ قویم ، ۱۳۳۷ ه . ش .

کشف المرادفی شرح تجریدالاعتقاد، تصنیف آیةالله العلامة الحلی، قم، بدون تاریخ پشت جلد .

کلیات شیخ سعدی شیرازی، انتشارات کتابخانه مرکزی، ۱۳۲۷ه.ش.

کلیات مفاتیح الجنان ، تالیف حاج شیخ عباس قمی ، ۱۳۲۹ ه . ش .

کلیدنقض و تعلیقات آن (یا فهرست بعض مثالب النواصب و مقدمه و تعلیقات آن)، استخراج میرجلال الدین حسینی ارموی معروف به محدث ، ۱۳۳۶ ه . ش .

الکنی و الاسماء ، تالیف محمدبن احمدبن حمادالدولابی، هند ، ۱۳۲۲ه . ق .

کیانیان ، تالیف کریستن سن ، ترجمهٔ دکتر ذبیح الله صفا ، طهران ، ۱۳۴۳ ه . ش .

گرشاسب نامه ، سرودهٔ حکیم ابونصر علی بن احمد اسدی طوسی ، باهتمام حبیب یغمایی ، طهران ، ۱۳۱۷ ه . ش .

گزارش باستان شناسی، فصولی از مجلد سوم ، ۱۳۳۴ ه . ش .

گزارشهای باستان شناسی ، مجلد چهارم بقلم علی سامی ، ۱۳۳۸ ه . ش .

لباب الالباب ، تصنیف محمد عـوفی ، باهتمام ادوارد برون ، مطبعهٔ بریل لیدن، ۱۳۲۱ ـ ۱۳۲۴ هـ . ش .

لباب الانساب (بنام نهایة الانساب)، تالیف ابوالحسن علی بن زید بیهقی بسال ۵۵۸، نسخهٔ خطی متعلق بکتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار .

لب التواریخ ، تالیف امیر یحیی بن عبداللطیف حسینی قزوینی، که بسال ۹۴۸ قمری فراهم آمده، باهتمام سیدجلال الدین تهرانی، ضمیمهٔ کاهنامهٔ سال ۱۳۱۵ هـ . ش .؛ و نسخهٔ خطی آن مکتوب بسال ۱۰۳۰ هجری، متعلق بکتابخانهٔ ملی ، تحت شمارهٔ ۲۰۱۰ .

لسان المیزان، تالیف ابی الفضل احمد بن علی بن حجر العسقلانی، المتوفی سنة ۸۵۲، ۳۱ ـ ۱۳۳۰ هـ . ق .

لغت فرس ، تالیف علی بن احمد اسدی طوسی، بکوشش محمد دبیرسیاقی، طهران، ۱۳۳۶ هـ . ش .

لغت نامه دهخدا ، تالیف دهخدا .

لمعهٔ دمشقیه ، تالیف شهید اول ، مقتول در ۷۸۶ ، مطبوع در متن شرح لمعه، تالیف شهید ثانی، طبع عبدالرحیم ، ۱۳۱۰ هـ .

المآثر والآثار ، تالیف محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، مطبوع در دار الطباعهٔ دولتی بسال ۱۳۰۶ هـ . ق .

مآخذ قصص و تمیثلات مثنوی ، تالیف بدیع الزمان فروزانفر ، انتشارات دانشگاه طهران ، ۱۳۳۳ هـ . ش .

متاجر جواهر الکلام ، تالیف شیخ محمدحسن، طبع سوم ، ۱۲۸۷ هـ . ق .

مثنوی معنوی، سرودهٔ جلال الدین محمد بن محمد بن الحسین البلخی، از انتشارات

مؤسسهٔ مطبوعاتی امیرکبیر ، ۱۳۳۶ هـ . ش .

مجالس المؤمنین، تالیف قاضی نورالله شوشتری، ۱۲۶۸ هـ . ق .

مجلهٔ ایران‌امروز، نامه‌ماهانه، دارندهٔ امتیاز محمد حجازی، سال سوم، ۱۳۲۰هـ.ش.

مجلهٔ باستان‌شناسی و هنر ایران ، از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر ، شمارهٔ دوم ، بهار ۱۳۴۸ هـ . ش .

مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران ، شمارهٔ مخصوص یادبود خاورشناسان فقید، خرداد - امردادماه ۱۳۴۶ هـ . ش .

مجلهٔ راهنمای‌کتاب، بمدیریت ایرج افشار، جلد هفتم، طهران، ۱۳۴۳ هـ . ش .

مجلهٔ طوفان هفتگی ، دورهٔ جدید، سال ۱۳۰۷، شماره‌های ۱و۲و۳و۴ .

مجلهٔ‌کاوه ، منطبعهٔ برلن ، شماره های سالهای ۱۳۳۴ - ۱۳۴۰ هـ . ق .

مجلهٔ مهر ، سال سوم ، خرداد ۱۳۱۴ - خرداد ۱۳۱۵ هـ . ش .

مجلهٔ یادگار ، بمدیریت عباس اقبال ، ۱۳۲۳ ـ ۱۳۲۷ هـ . ش .

مجلهٔ یغما، بمدیریت حبیب یغمائی، سال هفدهم، شمارهٔ ۹ آذر ۱۳۴۳ هـ . ش .

مجمع‌البحرین و مطلع النیرین ، للشیخ فخرالدین‌بن محمدبن علی‌بن احمدبن طریح ، طهران ، ۱۲۶۶ هـ . ق .

مجمع البیان فی‌تفسیر القران ، لمولفه الشیخ ابوعلی الفضل‌بن الحسن الطبرسی، صیدا ، ۱۳۳۳ ـ ۱۳۵۶ هـ . ق .

مجمع‌التواریخ سلطانی ، تالیف حافظ ابرو در قرن نهم، جزء سوم ، نسخهٔ خطی متعلق بکتابخانهٔ ملی ، تحت شمارهٔ پشت جلد ۲۵۲۷ ف .

مجمع الفصحا، تالیف‌رضا قلیخان هدایت ، بکوشش‌مظاهرمصفا ، طهران، ۱۳۳۶ - ۱۳۴۰ هـ . ش .

مجمل‌التواریخ والقصص، از مؤلفات سال ۵۲۰ هجری، ازمؤلفی نامعلوم، بتصحیح ملک‌الشعراء بهار ، ۱۳۱۸ هـ . ش .

مجمل فصیحی ، تالیف فصیح احمدبن جلال‌الدین محمد خوافی ، متولد ۷۷۷ هـ ، بتصحیح و تحشیهٔ محمود فرخ ، مشهد ، ۱۳۴۰ ـ ۱۳۴۱ هـ . ش .

محیط زندگی و احوال واشعار رودکی ، تالیف سعید نفیسی طهران ، ۱۳۴۱ هـ.ش.

مختصر کتاب البلدان، تالیف ابی بکراحمدبن‌محمد الهمدانی‌المعروف بابن‌الفقیه، لیدن ، ۱۳۰۲ هـ . ق .

المختصرفی اخبارالبشر ، تالیف الملك المؤید اسماعیل ابی‌الفدا صاحب حماة ، قسطنطنیه، ۱۲۸۶ هـ . ق .

مرآت البلدان ناصری ، تالیف محمد حسن‌خان صنیع‌الدولـه ، ۱۲۹۴ ـ ۱۲۹۷ هـ . ق .

مراصد الاطلاع علی‌اسماء الامکنة والبقاع ، تالیف عبدالمؤمن صفی‌الدین، لیدن، ۱۸۵۲ م.

مرصادالعبادمن‌المبدأ الی‌المعاد، تالیف نجم‌الدین رازی متوفی‌بسال۶۵۴، باهتمام شمس‌العرفا، طهران، ۱۳۱۲ هـ . ش .

مروج الذهب ومعادن الجوهر فی‌التاریخ، للشیخ الامام العالم العلامه ابی‌الحسن علی‌بن الحسین المسعودی، مصر، ۱۲۸۳ هـ . ق؛ و ۱۳۰۳ هـ . ق؛ و۱۳۶۷ هـ . ق .

مزداپرستی در ایران قدیم، ماخوذ از دو رسالهٔ ارتورکریستن‌سن ، ترجمهٔ دکتر ذبیح‌الله صفا ، انتشارات دانشگاه طهران شمارهٔ ۳۹۹ ، ۱۳۳۶ هـ . ش .

مزدیسناوادب‌پارسی، تالیف استاد دکترمحمدمعین، انتشارات‌دانشگاه طهران۵۵۳، ۱۳۳۸ هـ . ش .

مسافرت در ارمنستان و ایران ، از پ . آمده ژوبر (P.AM.Jaubert) ، ترجمهٔ علیقلی اعتماد مقدم، انتشارات‌بنیاد فرهنگ ایران۳۹، طهران، ۱۳۴۷ هـ . ش .

المسالك و الممالك ، تالیف ابن اسحق ابـراهیم بن محمدالفارسی اصطخری ،
المروف بالکرخی ، قاهره، ۱۳۸۱ ﻫ . ق . ؛ و لیدن ۱۸۷۰ و ۱۹۲۷ م .
المسالك و الممالك، تالیف ابن‌خردادبه، لیدن، ۱۳۰۶ ﻫ . ق .
مسامرة‌الاخبارومسایرة الاخیار،تالیف محمودبن محمد المشتهر بالکریم‌الاقسرائی
در سال ۷۲۳ هجری ، با مقدمه و تصحیح دکتر عثمان توران ، آنقره ،
۱۹۴۴ م .
مستدرك الوسائل ، تالیف فاضل نـوری طبرسی ، متوفی در ۱۳۲۰ ، طبع ۱۳۲۱
ﻫ . ق .
المشترك وضعاًوالمفترق صقعا، تالیف ابی‌عبدالله یاقوت‌بن‌عبدالله‌الحموی،گوتنگن
آلمان ، ۱۸۴۶ م .
المضاف و المنسوب ، رك : ثمارالقلوب .
مطلع‌سعدین ومجمع‌بحرین،تالیف‌کمال‌الدین عبدالرزاق‌سمرقندی، طبع‌چاپخانه
گیلانی لاهور، ۱۳۶۵ ـ ۱۳۶۸ ﻫ . ق .
مطلع الشمس، تالیف محمد حسن‌خان صنیع‌الدوله، ۱۳۰۱-۱۳۰۳ ﻫ . ق .
معارف ، مجموعهٔ مواعظ و سخنان بهاءالدین محمدبن حسین خطیبی بلخی‌مشهور
به بهاء ولد، باهتمام بدیع‌الزمان فروزانفر، طهران، ۱۳۳۸ ﻫ . ش .
معالم‌العلماء، تالیف محمدبن علی‌شهر آشوب، متوفی در۵۸۸، طهران،۱۳۱۳ﻫ.ش.
معجم‌الادباء ، تالیف شهاب‌الدین ابی‌عبدالله یاقوت‌بن عبدالله الحموی در۲۰جزء ،
مصر، ۱۳۵۵ - ۱۳۵۷ ﻫ . ق .
معجم البلدان ، تالیف ابی‌عبدالله یاقوت‌بن عبدالله الحموی‌الرومی‌البغدادی، طبع
افست، باهتمام کتابخانهٔ اسدی، از روی طبع ۱۸۶۶ ـ ۱۸۷۰ م. اروپا .

معجم‌المؤلفین ، تالیف عمر رضاکحاله ، طبع دمشق در ۱۵ مجلد، ۱۳۷۶ ـ ۱۳۸۱ ﻫ . ق .

معرفة اخبار الرجال ، تالیف ابی‌عمرو محمدبن عمربن عبدالعزیز کشی ، بمبئی ، ۱۳۱۷ ﻫ . ق .

مغنی‌اللبیب ، تالیف ابی‌محمد عبدالله جمال‌الدین بن یوسف ، ۱۲۷۳ ﻫ . ق .

مقدمهٔ بارتولد برحدود العالم، ترجمهٔ میرحسین شاه، ضمیمهٔ حدودالعالم، کابل ، ۱۳۴۲ ﻫ . ق .

مقدمهٔ پورداود بر کتاب بیژن ومنیژه، زیرنظر خود وی ، هدیهٔ شرکتهای عامل نفت ایران ، ۱۳۴۴ ﻫ . ش .

مقدمهٔ نقض و تعلیقات آن ، گردآوردهٔ میرجلال‌الدین حسینی ارموی معروف به‌محدث ، ۱۳۳۵ ﻫ . ش .

ملحقات روضة‌الصفا : رك : تاریخ روضة‌الصفای ناصری .

الملل و النحل ، تالیف ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی ، لیپزیگ ، ۱۹۲۳ م .

منتخب اسرارالتوحید ، انتخاب احمد بهمنیار ، طهران، ۱۳۲۰ ﻫ . ش .

منتخب التواریخ ، تالیف حاج محمد هاشم خراسانی ، انتشارات جاویدان علمی طهران ، بدون ذکر تاریخ طبع .

منتقلة‌الطالبیة، تالیف‌ابواسماعیل‌ابراهیم‌بن‌عبدالله، بضمیمهٔ چندکتاب‌دیگر، نسخهٔ عکسی‌ازروی‌نسخهٔ‌خطی‌کتابخانهٔ‌مجلس، مکتوب‌بسال ۹۴۰هجری؛و نسخهٔ خطی‌متعلق‌بکتابخانهٔ مدرسه‌عالی‌سپهسالار، تحت‌شمارهٔ ۲۷۰۰،که‌بموجب قرائنی‌چند ازروی نسخهٔ خطی‌مجلس درنیمهٔ دوم قرن۱۳هجری کتابت شده .

المنجد ، تالیف الاب‌لویس معلوف الیسوعی ، الطبعة التاسعة ، بیروت، ۱۹۳۷ م.

منم تیمور جهانگشا، شرح حال تیمور لنگ بقلم خود او(؟)، فراهم آورنده بزبان فرانسوی مارسل بریون فرانسوی، ترجمه واقتباس ذبیح‌الله منصوری، طهران ، بدون تاریخ طبع .

منهج المقال فی تحقیق احوال الرجال ، المعروف بالرجال الکبیر تالیف آغامیرزا محمد ، طبع ۱۳۰۶ هـ . ق .

منیة المرید فی آداب المفید والمستفید ، تالیف شهید ثانی مقتول در ۹۶۶، بمبئی، ۱۳۰۱ هـ . ق .

میراث ایران، تالیف سیزده تن از خاورشناسان، ترجمهٔ چند تن از نویسندگان بزرگ ایرانی، بنگاه ترجمه ونشر کتاب، طهران، ۱۳۴۶ هـ . ش.

میزان الاعتدال فی نقد الرجال ، تالیف ابی عبدالله محمد بن احمد الذهبی ، مصر ، ۱۳۸۲ هـ . ق .

ناسخ التواریخ ، تاریخ قاجاریه، تالیف لسان‌الملك سپهر، طهران ، ۱۲۷۳ هـ . ق .

نامهای شهرها و دیه‌های ایران، نوشته احمد کسروی ، طبع اول در ۱۳۰۸ هـ.ش. ، و طبع سوم در ۱۳۳۵ هـ . ش .

نتیجة المقال فی علم الرجال ، تالیف شیخ محمد حسن بارفروشی ، ۱۲۸۴ هـ . ق .

نخبة الدهر فی عجایب البر والبحر ، تالیف الشیخ شمس‌الدین ابی عبدالله محمد بن ابی‌طالب الانصاری الدمشقی متوفی ۷۲۷ هجری ، باهتمام اغشطس بن یحیی المدعو مهرن ، پطرزبورغ ، ۱۸۶۵ م .

نزهة القلوب ، تالیف حمدالله مستوفی ، المقالة الثالثة ، بسعی لیسترانج ، لیدن ، ۱۳۳۱ هـ .

نسائم الاسحار من لطائم الاخبار، تالیف ناصرالدین منشی کرمانی بسال ۷۲۵، هجری

بتصحیح آقای دکتر محدث ارموی، انتشارات دانشگاه طهران، ۱۳۳۸ ه. ش.

نضدالایضاح، لعلم‌الهدی محمد بن محمدبن مرتضی، بضمیمهٔ فهرست کتب الشیعه، تالیف شیخ طوسی، کلکته، ۱۸۵۵ م.

نفثةالمصدور، انشاء شهاب‌الدین محمد خرندزی زیدری، تصحیح و توضیح دکتر امیرحسن یزدگردی، طهران، ۱۳۴۳ ه. ش.

نفحات الانس من‌حضرات القدس، تالیف مولانا عبدالرحمن بن احمد جامی، بتصحیح مهدی توحیدی‌پور، ۱۳۳۶ ه. ش.

نفح‌الطیب من‌غصن‌الاندلس‌الرطیب، لفرید زمانه، احمدبن‌محمدالمقری‌المغربی، مصر، ۱۳۰۲ ه. ق.

نقدالرجال، تالیف آقامیر مصطفی تفرشی، تاریخ تالیف ۱۰۱۵، طهران، ۱۳۱۸ ه. ق.

نقدالعلم والعلما، اوتلبیس ابلیس، للحافظ‌ابی‌الفرج عبدالرحمن‌بن الجوزی، مصر، ۱۳۴۰ ه. ق.

نقشهٔ اطراف طهران، فراهم آمده در شعبهٔ نقشه برداری رکن‌دوم ارکانحرب کل‌قشون، ۱۳۰۶ ه. ش.

نقشهٔ دارالخلافهٔ طهران، بسعی اعتضادالسلطنه و اهتمام موسیوکرشیس، بتاریخ جمادی‌الاولی ۱۲۷۵ ه. ق.

نقشهٔ دارالخلافهٔ ناصری (طهران)، ترسیم عبدالغفار نجم‌الملك بسال ۱۳۰۹ ه. ق.

نقشهٔ شهرری، درده‌قطعه به‌مقیاس ۱/۲۰۰۰، فراهم‌آمده بوسیلهٔ سازمان نقشه‌برداری کشور.

نقشهٔ شهر ری، فراهم آورده ادارهٔ آمار عمومی به مقیاس ۱/۵۰۰۰ بدون تاریخ طبع،

نقشهٔ طهران ، مطبوع درگوشهٔ نقشهٔ ایران ، از تـالیفات میرزا عبدالرزاق خان سرتیپ مهندس ، ۱۳۱۶ ه . ق .

نقشهٔ عمومی شهر طهران، فراهم آمده بوسیلهٔ سازمان نقشه برداری کشور بمقیاس $\frac{۱}{۳۰۰۰۰}$ ، ۱۳۴۲ه . ش .

نقشهٔ محدودهٔ پنجساله شهر طهران ، شهرداری طهران بمقیاس $\frac{۱}{۵۰۰۰۰}$ ، طهران ، ۱۳۶۸ ه . ش .

نقشهٔ هوائی شهرری در چند قطعه ، فراهم آوردهٔ سازمان نقشه‌برداری کشور بسال ۱۹۵۷ م . و ۱۹۶۲ م .

النقض ، معروف به بعض‌مثالب النواصب فی نقض بعض‌فضایح الـروافض ، تالیف عبدالجلیل رازی قزوینی، بتصحیح دکتر محدث ارموی، طهران، ۱۳۳۱ ه . ش .

نهج البلاغه، شرحه الشیخ محمد عبده، وزادفی‌شرحه محمد محیی‌الدین‌عبدالحمید، مطبعة الاستقامة بمصر ، بدون ذکر تاریخ طبع .

وزارت درعهدسلاطین بزرگ سلجوقی، تالیف عباس اقبال، طهران، ۱۳۳۸ ه . ش .

وسائل‌الشیعة‌الی‌تحصیل مسائل الشریعة،تالیف الشیخ محمدبن‌الحسن‌الحرالعاملی، المجلدالسابع، طهران، ۱۳۸۴ ه . ق .

وفیات الاعیان وانباء ابناءالزمان (تاریخ ابن‌خلکان) ، تالیف شمس‌الدین احمدبن محمد بن خلکان، المتوفی سنة ۶۸۱ ، طبع ۱۲۸۴ ه . ق .

وندیداد، ترجمه از سانسکریت وپهلوی، بقلم جیمس دارمستتر مستشرق معروف فرانسوی متوفی در ۱۸۹۴ ، ترجمه‌ازفرانسه‌بفارسی‌بوسیلهٔ دکتر موسی جوان ، ۱۳۴۲ ه . ش .

وندیداد، ترجمهٔ آقاسید محمدعلی‌حسینی لاریجانی داعی‌الاسلام، مؤلف فرهنگ نظام ومعلم جامعهٔ حیدرآباد دکن ، ۱۳۲۷ ه. ق.

ویسپرد ، گزارش ابراهیم پورداود، بکوشش دکتر بهرام فره‌وشی، طهران،۱۳۴۳ ه . ش .

ویس ورامین ، تالیف فخرالدین گرگانی، به اهتمام محمد جعفر محجوب، ۱۳۳۷ ه . ش .

هدیة الاحباب فی‌ذکرالمعروفین بالکنی‌والالقاب والانساب، تالیف حاج شیخ‌عباس قمی ، نجف ، ۱۳۴۹ ه . ق .

هدیةالعارفین ، اسماء المؤلفین و آثار المصنفین ، مؤلفه اسماعیل باشاالبغدادی، استانبول ، ۱۹۵۵ م .

هفت‌اقلیم، تالیف امین احمد رازی، بتصحیح جوادفاضل، طبع‌اول، طهران، بدون تاریخ طبع ، و نسخهٔ خطی‌کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار مکتوب بسال ۱۰۲۵هجری، تحت شمارهٔ ۲۷۳۳، ونسخهٔ خطی کتابخانهٔ مجلس‌مکتوب بسال۱۲۷۳، تحت شمارهٔ ۴۵۶ فهرست .

یادداشتهای پورداود درکتاب فریدون، برگزیده از شاهنامه، یادبودجشن فرخندهٔ تاجگذاری ، طهران ، ۱۳۴۶ ه . ش .

یادداشتهای قزوینی ، باهتمام ایرج افشار ، انتشارات دانشگاه طهران ۱۳۳۲ - ۱۳۴۲ ه . ش .

یادگار جاماسپ(یاجاماسپ‌نامه)، بهمراه زند وهومن‌یسن، وکارنامهٔ اردشیر بابکان، ترجمهٔ صادق هدایت ، طهران ، ۱۳۴۲ ه . ش .

یتیمةالدهر، للامام ابی‌منصورعبدالملك الثعالبی الینسابوری، المتوفی سنة ۴۲۹، مصر، ۱۳۵۳ ه . ق .

یزدگرد شهریار ، یادگار جشن سال هزارم فردوسی ، بقلم پورداود ، بمبئی ، ۱۹۳۳ م .

یسنا (منقول از آن درمجلد اول ری باستان)، تفسیر و تالیف پورداود، ازانتشارات انجمن زرتشتیان بمبئی، ۱۳۱۲ ه. ش.

یسنا(منقول ازآن درمجلد دوم ری باستان)، تفسیر و تالیف پورداود در دوجلد، جلد۱ طبع طهران، آبان ۱۳۴۰ ش.، و جلد ۲ طبع طهران، فروردین ماه ۱۳۳۷ ش.

یشتها (ادبیات مزدیسنا)، قسمتی از اوستا، تفسیر و تالیف پورداود، از سلسله انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی، ۱۹۲۸ م.

مآخذ خارجی

Bachelet, *Bible*, Dictionnaire de Biographie et d' Histoire, première partie, Paris, 1869 .

Barbier de Meynard, *Dictionnaire de la Perse*, Paris, 1861.

* Benjamin, S. H. W., *Persia and the Persians*, London, 1887.
* Breasted, J. H., *Ancient Times*, Boston, 1935.

Christensen, A., *Etudes sur le Zoroastrisme de la Perse antique*, Kobenhavn, 1928.

Christensen, A., *L' Iran sous les Sassanides*, 2 – ième édit., Copenhague, 1944.

Cruden A., *A Complete Concordance to the Holy Scriptures*, London, 1824

Ghirshman, R., *Iran*, from the earliest Times to the Islamic Conquest, translated from French, Reprint, Baltimore, 1961.

Sir P., Harvey *The Oxford Companion To English Literature*, Oxford, 1642

Hazard, H. W., *Atlas of Islamic History*, Princeton, 1954.

Hedin Sven, *Genom Persien Mesopotamien och Kaukasien Reseminnen*, Stockholm, 1887.

Huart, C., *Reï*, la Grande Encyclopédie, Paris, Tome 28, p. 305

Jackson, A. W. *Persia Past and Present*, New York, 1909.

Jackson, A. W., *Zoroaster*, The Prophet of Ancient Iran, New York, 1901 .

* Jackson, A. W., *Zoroastrian Studies*, New York, 1928.

Kerporter, R., *Travels in Georgia, Persia, Armenia, Ancient Babylonia*, London, 1821.

Kraus, P. et Pines, S., *Al – Rāzi*, Encyclopédie de l' Islam, Paris, 1936, Tome 3, pp. 1213–1215.

Lehugeur, *Tobie*, Dictionnaire de Biographie et d' Histoire, deuxième partie, Paris, 1869, p. 2637 - *Judith*, Dictionnaire de Biographie et d' Histoire, première partie, Paris, 1869, p. 1451.

* Lenczowski, G., *Russia and West in Iran 1918 - 1948*, New – York, 1949.

Le Strange's, G., *The Lands of Eastern Caliphate*, Cambridge, 1930.

* Millspaugh, *Americans in Persia*, Washington, 1949.

Miles, G. C., *The Numismatic History of Rayy*, New York. 1938.

Minorsky V., *Masmughan*, Encyclopédie de l' Islām, Leiden, 1936, Tome 3, pp. 452_453

Minorsky, V., *Raiy*, Encyclopédie de l' Islām, Leiden, 1936, Tome 3, pp 1182—1185, Encyclopaedia of Islam, Leiden, 1936, Volume 3, pp. 1105_1108.

Morier, J., *Second voyage en Perse*, traduit de l' anglais, Tome 1, Paris, 1818.

Olmstead, A. T. E., *History of Assyria*, New York - London, 1923.

Olmstead, A. T. E., *History of the Persian Empire*, Chicago, 1948.

Ouseley Knight, W., *Travels* in various countries of the East, more particularly Persia 1810, 1811, and 1812, London, 1823.

Pakravan, E., *Vieux Téhéran*, Téhéran, 1962.

* Pope, A. Upham, *Masterpieces of Persian Art*, New York, 1945.

Schmidt, E. F., *Flights over Ancient Cities of Iran*, Chicago, 1940.

Schmidt, E. F., *The Persian Expedition at Rayy*, Bulletin of the University Museum of Pennsylvania, (Monthly), January 1935, p, 25, March 1935, p. 41, March 1936, p. 79.

Schrader, F. et Gallouédec, L., *Atlas Classique* de Géographie ancienne et moderne, Paris, 1929.

* Shuster, M., *The Strangling of Persia*, London, 1912-1913.

Stahl A. F. *Karte der Umgegend von Teheran*, Gotha, Jahrgang, 1900

Vernes, M., *Judith*, la Grande Encyclopédie, Paris, Tome 3, p. 346, Tome 21, p. 236- *Bible*, la Grande Encyclopédie, Tome, 6, p. 586-598.

Vollet, E.H. *Asmodée*, la Grande Encyclopédie, Paris, Tome 4, p. 144.

* Wilber, D. N. *Iran. Past and Present*, Princeton, 1950.

Wolff, Fritz, *Glossar zu Firdosis Schahname*, Berlin, 1935.

* Young, C., *Near Eastern Culture and Society*, Princeton, 1951.

فرهنگها و لغات و جنگها

The Apocrypha, Oxford University Press, (n.d).

Dictionnaire de Biographie et d' Histoire, Paris, 1869, *Asmodée*, Tome 1, p. 156,

Gabélus, Tome 1, p. 1125,

Ragau, Ragès, Tome 2, p. 2250.

Dictionnaire Général de Biographie et d' Histoire, de Géographie, ancienne et moderne comparée, etc. Paris, 1869, *Ragès* deuxième partie, p. 2250, *Rei*, deuxième partie, p. 2272.

Grand Dictionnaire universel du XIX^{e} siècle, par Pierre Larousse, Paris, *Bible*, Tome 2, p. 676–682, *Ecbatane*, Tome 7, p. 54, *Tobie*, Tome 15, p. 252.

La Grande Encyclopédie, Paris, *Deutérocanoniques*, Tome 14, p. 350, *Tobie*, Tome 31, p. 135.

Guide to Biblical Iran, Rome, 1956. (تألیف کشیشی امریکائی)

Judith, The Apocrypha, Oxford University Press, pp. 47–59, (n.d.).

Larousse du XX^{e} siècle, en six volumes, Paris, *Asmodée*, Tome 1, p. 384, *Bible*, Tome 1, p. 690, *Deutéronome*, Tome 2, p. 822, *Ragès*, Tome 5, p. 911, *Septante*, Tome 6, p. 362.

Nouveau Dictionnaira National, par Bescherelle Aîné, Paris, *Judith*, Tome 3, p. 143, *Ragau, Ragès*, Tome 4, p. 1168, *Tobie*, Tome 4, p. 1764.

Nouveau Larousse Universel, en deux volumes, Paris, *Asmodée*, Tome 1, p. 114, *Tobie*, Tome 2, p. 931.

Nouveau Petit Larousse Illustré, Paris, 1946, *Judith*, p. 1468.

Tobit, The Apocrypha, Oxford University Press, pp. 39–46, (n d).

Webster's New Twentieth Century Dictionary, Second edition, Cleveland and New York, 1962-3, *Apocrypha*, volume 1, p. 86, *Bible*, Volume 1, p. 179, *Judith*, Volume 1, p. 990, *Septuagint*, Volume 2, p. 1655, *Tobit*, Volume 2, p. 1927.

تذکار

۱ ـ نام برخی از منابع خارجی که تنها از ترجمهٔ آنها استفاده شده، در ذکر منابع فارسی درج آمده.

۲ـ منابعی که درمقابل آنها علامت ستاره (✿) گذاشته شده، به ترجمهٔ فارسی آنها درکتاب ایران از نظر خاور شناسان، تالیف استاد دکتر شفق استناد شده است.

استدراکات و اضافات و تصحیحات

فائت استدراکات مجلد اول

صفحه	سطر	موضوع
۲۶	۱۴	ص ۱۲۲
۲۸	۹	داشته‌اند[۲]»
۵۲	۱ ذیل	تاریخ جرجان
۵۵	۱۶	بعد از «توبی» نویسند اضافه شود: و باقتضای ریشه کلمه در عبری، بفارسی و عربی باید «طوبی» باطاء نوشت.
۵۶	۱۸	بعد از این سطر اضافه: (جزاین موارد یکی دومورد دیگر نیز نام ری در کتاب توبیت درج آمده.)
۵۹	آخر ذیل	اضافه شود: از جمله بطلمیوس است که آنرا «راگیا» (Raguj-a) نامیده است، رك: ترجمهٔ سفرنامهٔ شاردن، ج ۳ ص ۵۶ س ۱۷.
۷۳	۵ ذیل	اضافه شود: در زینت المجالس خطی از مؤلفات سال ۱۰۰۴ هجری ص ۷۱۵ س ۹ درج آمده: «... شهر کهنهٔ ری موسوم به راز بوده ...»
۱۰۳	۱۴	بیرون‌آمد [مؤید الدوله]
۱۰۶	٤	قول‌منت
۱۰۸	۲ ذیل	افزوده شود: دکتر فووریه در سفرنامهٔ خود بنام سه سال در دربار ایران (۱۳۰۶ - ۱۳۰۹ قمری) (ص ۱۹۵ س ۱ ترجمهٔ عباس اقبال) نوشته:

صفحه	سطر	موضوع
		«[ری] در قرن ششم هجری نزدیك به‌یك ملیون سكنه داشته ، تا آنكه بدست چنگیزخان زیر وزبر گردیده است .»
۱۲۵	آخر ذیل	بدنبال سطر اضافه شود : در نسخهٔ مطبوع هفت اقلیم كه بابی وقتی بطبع رسیده در باب قائل این بیت آمده : و حكیم انوری می‌گوید . لكن در نسخهٔ خطی مجلس بجای حكیم انوری نوشته شده : و دیگری
۱۲۶	۴ ذیل	اضافه شود : دیوان ظهیر ، نسخهٔ مطبوع ص ۱۶ س ۶ .
۱۳۲	۴ ذیل	اضافه شود : درج در این قول بمعنی پلهٔ‌نردبان یا هر نوع پلهٔ سنگی و گلی است .
۱۳۳	۳ ذیل	اضافه شود : قول‌شستن شمشیری كه حضرت یحیی‌بن زیدبدان شهید شده در نهر سورین ری ، در قاموس فیروزآبادی نیز در ماده «س‌ور» ذكر گردیده .
۱۷۶	۵ ذیل	افزوده شود :گویا ظاهراً در ترجمهٔ مسالك اصطخری اشتباه‌از مترجم است، زیرا اصل عربی آن چنین نیست ، و در رسالهٔ ابودلف و مجمل التواریخ نیز با روی غربی مراد تواند بود .
۱۸۶	بیت دوم	اذعز
۱۸۶	بیت چهارم	من‌الحیوة بقزوین
۱۸۶	۲ ذیل	نوشته شود : فولاد مذكور در آخرین بیت این صفحه كه نسخه بدل آن در مختصر كتاب البلدان‌بصورت فولارد است ،ظاهراً باید همان دیه فورارد باشدكه شرحش در مجلد دوم در ذكر آبادیهای باستانی ری ص ۵۹۶ گذشت .
۲۲۶	۱۲	این قریه در شمال شرقی

صفحه	سطر	موضوع
۲۳۷	۶	اضافه شود : بغداد را نیز بروایت احسن‌التقاسیم ص ۱۲۱س۵ در آغـاز چهاردروازه در داخل و چهار در خارج قرار داده بوده‌اند .
۲۴۷	۹	اضافه شود : ظاهراً گویا صحیح این کلمه درعتاب و منسوب‌به عتاب‌بن‌محمد ازحفاظ صدوق ورامین است که ذکرش درمجلد دوم در شرح رجال ری ص ۳۲۵ گذشت .
۲۶۱	۲ذیل	اضافه شود : استاد پورداود در یسنا پخش دوم طبع ۱۳۳۷ ص ۱۳۰ س ۱۱ در بحث از آتش نوشته‌اند : «جزء «کان» که بنام سرزمین پیوسته : اتـورپاتکان (معرب آن آذربایجان) ،همانست که دربسیاری از نامهای سرزمینهای‌دیگر ایران هم دیده می‌شود ، از آنهاست گلپایگان ...»
۲۶۶	۸ ذیل	اضافه شود : دیاکونف روسی درتاریخ ماد ، ترجمهٔ فارسی‌ص ۱۲۱ س ۱۴ گفته : «بزبان مادی «هنگ متنا» یعنی‌جای تجمع.»
۲۷۹	۱ ذیل	اضافه شود : از این نوع است چیستی وچیستا مذکور دراوستا بمعنی ایزد علم (یشتها ، ج ۲ ص ۱۵۷ تحقیق استاد پورداود)، وکینونو وکانونو بابلی بمعنی اجاق (یسنا ، ج ۲ ص ۱۲۴ ذیل ۲ تحقیق استاد پورداود) ،و بال در عربی که همال‌بیل فارسی‌و وسیلهٔ‌کار کشاورزان است (باستان‌شناسی وهنرایران، شمارهٔدوم بهار ۱۳۴۸ ص ۲۱ مقالهٔ سیدمحمدعلی امام‌شوشتری) .
۲۸۰	۷ ذیل	اضافه شود : این نکته نیز ،که بموجب روایت ایران باستان‌در همین مقام تیرداد برادر او در مسافرت خود بروم راه‌خشکی‌را اختیارکرد تااز ملوث‌کردن آب در سفر دریایی احترازجوید،

صفحه	سطر	موضوع
		می‌رساند که خانوادهٔ بلاش اول مذهبی بوده‌اند .
۲۸۵	۱۱	بدنبال این سطر اضافه شود : این نوع در عربی و ترکی نیز سابقه دارد همچون سیوطی واسیوطی نسبت دانشمند معروف مصر ، و غُز وأُغز نام قبیلهٔ معروف ترک .
۲۸۷	۱۱	بدنبال این‌سطر اضافه شود : وگویا ظاهراً آبادیهای : رشك‌در بیرجند، رشکان در رضائیه، رشکان اسماعیل درمهاباد ، رشك‌بالا و رشك‌وسطی ورشك پایین در کرمان ، رشکوئیه در یزد ، رشگان دربروجرد مذکور در کتاب فرهنگ آبادیهای ایران‌ص ۲۲۶ نیز نسبت بدان خاندان دارند .
۳۲۱	۲ ذیل	اضافه شود : بحیره ، ص ۶۲۶ س ۱۸ . شاردن فرانسوی در سفرنامهٔ خود ، ترجمهٔ فارسی ج ۳ ص ۵۷ س ۲۳ آورده : «حکایت می کنند که در دورهٔ عظمت و آبادی ری ، تمام شبهاتا صبحگاهان بسیاری از مساجد کوچك شهر باصد شعله چراغ فلزی گوناگون روشن بود ، و پانصد شعله نیز به مسجد های بزرگتر اختصاص داشت .»
۳۳۲	۳ ذیل	اضافه شود : درترجمهٔ تاریخ ماد تالیف دیاکونف ایران‌شناس روسی ، ص ۴۴۷ س ۱۳ درج افتاده : «حتی یك خانهٔ مادی‌ـ که‌از خشت‌خام ساخته می‌شده ـ هنوز در ضمن حفریات کشف نشده است ...»
۳۴۰	س ۴	بدنبال این سطر اضافه شود : در فهرست شیخ منتجب الدین (نسخه خطی‌ورق ۱۰ ص ۲ س ۸) ، و امل‌الآمل شیخ‌حرّعاملی (قسم‌ثانی ص ۴۸۸ س۱۶) در احوال علی‌بن عبدالجلیل بیاضی

صفحه	سطر	موضوع
		ذکر گردیده: «نزیل دارالنقابة بالری». یعنی در ری در دارالنقابه فرود آمد. بموجب این قول دارالنقابه نیز- که بی‌گمان به نقیب سادات مقیم ری تعلق داشته - از بناهای با ذکر و نام ری بوده است.
۳۴۳	۱	احداث آتشکده را به فریدون
۳۴۷	۱۴ ذیل	اضافه شود: داستان حمل آتش مقدس بوسیله یزدگرد، در تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۶۲ س آخر ببعد نیز درج است.
۳۶۹	۱	بخاك سپرده می‌شد
۳۸۰	۱٤	وجه الغلط فیه
۳۸٤	۸	نیمهٔ غربی ری به‌شیعیان و نیمهٔ شرقی به اهل سنت و جماعت
۳۸۷	۱۰	ثلثة [ظ: ثمانیة] اشیاء
۳۸۹	۱۰	مجدالملك اسعد بن محمد.
۳۹۷	۹	امامزاده مطهّر (بااحتمال ضعیف در باب مطهّر) نیز
۴۴۷	۱۱	[کذا، ظ: کوسان]
۵۳۸	آخر ذیل	افزوده شود: عبدالجلیل روزهای دوشنبه مجلس داشت، رك: النقض، ص ۷۵ س ۵.
۵۸۵	۱ ذیل	افزوده شود: در جهای‌نمای چلپی حاج خلیفه صاحب کشف‌الظنون ص ۲۹۲ س ۱۲ نیز بنقل از هفت اقلیم مذکور است: «... و امرودنیك نظیری ...»، لکن در نسخهٔ خطی هفت‌اقلیم متعلق بکتابخانهٔ مجلس شورای ملی نطنزی درج است. چون در فرهنگ آنندراج نیز وصف امرود نظیری در محل ذکر

صفحه	سطر	موضوع
		گلابی آمده ، توان گفت‌نظری یا نظیری درست است نه‌نطنزی هرچند احتمال تصحیف در تمام این موارد می‌رود .
۵۸۷	آخر ذیل	افزوده شود : درثمارالقلوب ثعالبی، ص ۵۳۹ وص۵۴۱ نیزاز انار و شفتالوی ری ونفاست آنها، و اینکه بجای خراج بدربار سلطان می‌رفته تعریفی رفته است .

مجلد دوم

صفحه	سطر	موضوع
۲	۱۴	آشوری بجامانده
۷	۹	صرف ساذج لایدین
۱۴	۳ ذیل	ترجمهٔ دکتر موسی جوان
۱۵	۱۲	بعهد ساسانیان
۱۵	۱ ذیل	یسنا ، ج ۱ :
۲۵	۶	در آتشکده بمیانجی
۲۶	۱٤	سنگ خرد
۳۲	۱۳	تاریخ اشکانیان
۳۷	۱۰	این دو آتشکدو آن حدود
۵۶		جای اعداد سمت راست‌صفحه از ۱۰ ببعد یك سطر اشتباه‌شده اصلاح شود .
۵۹		جای اعداد سمت چپ صفحه از ۱۵ ببعد یك سطر اشتباه شده اصلاح شود .
۶۳	۹	و غیر اینها
۸۴	۲۰	ویوم للشفعویین .
۹٤		جای عدد ۵ سمت راست صفحه اشتباه است اصلاح شود .
۱۲۳	۱۴	الیهم عامر

صفحه	سطر	موضوع
۱۲۷	آخر ذیل	ابن‌اثیر ، ج ۴
۱۲۸	۳ ذیل	معجم‌البلدان
۱۲۹	۴ ذیل	اولیاءالله
۱۴۶	۱	حکومت ری را بوی داده
۱۵۱	٤ ذیل	بدنبال سطر اضافه شود : در باب شیرهمدان در آثار البلاد قزوینی ص ۴۸۵ - ۴۸۷ نیز مطالبی مذکور آمده ، از جمله اینکه مرداویج خواست تا آنرا به ری حمل کند امّا امکان نپذیرفت، پس فرمان داد باپتك دودستش‌را بشکستند،موضوع تصمیم المکتفی خلیفه بنقل این شیر ببغداد و عدم توفیق وی ، در این کتاب نیز درج است .
۱۵۵	۵ ذیل	بدنبال سطر اضافه شود : نیز ، رك : جامع شاهی ، ورق ۲۹۱ ص ۲ .
۱۵۶	۱۴	سریرش هرچند
۱۵۸	۵ ذیل	بدنبال سطر اضافه شود : نیز ، رك : جامع شاهی ،ورق ۲۹۷ ص ۱ .
۱۶۶	۱۳	دارالامارهٔ وی
۱۷۵	۱۵	بگویند کین
۱۸۹	۱۱ ذیل	حکایت که سنائی بدین مطلع
۱۸۹	۱۲ ذیل	حدیقهٔ سنائی
۱۹۹	۵	ومنضمّ بولایت
۲۰۴	۱۳	قلعهٔ دزمّار

صفحه	سطر	موضوع
۲۰۹	۱۹	پسر سلطان ، جلال‌الدین
۲۴۴	۱۲	قوامی رازی
۲۴۶	۴ ذیل	بدنبال سطر اضافه شود : نیز ، رك : جامع شاهی ، ورق ۲۹۷ ص ۱ ، درباب مرگ ابوعلی و پسرش در ری .
۲۴۸	۱۱	افراد و جمعیت‌ها را
۲۶۳	۱۴ ذیل	در حدیقة الحقیقه سنائی ، ص ۶۷۴ س ۱۴
۲۶۷	۲ ذیل	آبادیهای ایران
۲۷۷	۱	در ذکر فضل خواری واقعهٔ وی را باسلطان تکش
۲۸۲	۱۴	بدنبال‌سطر اضافه شود : ازمشکلات‌کار درفراهم آوردن‌احوال رجال ری شباهتهایی است که‌گاه در ترجمهٔ حال دو یا سه‌تن مشهود می‌افتد، که سبب آن در پاره‌ای از موارد خلطی است که بگذشت زمان بسبب بی‌دقتی پاره‌ای از روات دراحوالشان‌رخ داده ، و دربرخی از مواضع نیز هردو یا هرسه شرح‌حال از آن يك‌تن است که بسبب حذف‌نام پدر یا بعضی از اجداد در یکی و یا اشتباه درولادت و وفات ویا موطن در دیگری سبب‌تصور تعددشخصیت‌شده‌است، که تمیز آنها مستلزم تحقیق‌کافی‌وصرف وقت فراوان است وگاه مطلقا امکان پذیرنمی‌نماید، وبدین‌نکته در هرموردی که دراین‌کتاب پیش آمده اشارتی رفته است ،در اینجا نیز احوال احمدبن فارس رازی همانندی کامل با احوال احمدبن فارس قزوینی مذکور در ص ۴۱۰ همین مجلد دارد ، بااین‌تفاوت که‌اصل احمدبن‌فارس‌مذکوو درمنابع آنجاازهمدان

صفحه	سطر	موضوع
		دانسته شده که بقزوین و زنجان و ری رفته ، اما این احمدفارس را ذهبی درالعبر- که قولش دراین صفحه مذکور افتاده- رازی دانسته که نزیل همدان بوده است ، و بموجب شواهد و قرائن دیگرهردویکی هستند، تنهارعایت احتیاط را دردوجاثبت افتاد، وگرنه عدم‌تعرض بنام وی‌در این مورداولی بود . چنین‌مشکلی در باب پاره‌ای از نواحی و اماکن ری نیز وجود دارد .
۲۸۷	آخر ذیل	بدنبال سطر اضافه شود : نیز ، رك : الکنی والاسماء محمدبن احمد بن حماد دولابی ، ج ۲ ص ۱۶۵ س ٤ .
۲۹۳	۲	پس از این سطر ، در حرف ث ، نام ثابت‌بن یحیی‌بن یسار ، ابوعباد رازی مذکور در ص ۱۷۱ ، ۱۷۲ تجارب‌السلف قابل درج است . وی کاتبی جلد در دربار مامون بود ، و حساب بغایت نیکو می‌دانست ، جز آنکه سریع‌الحرکات و تندخو و تیز و سریع‌الغضب بود .
۳۰۱	۱۱	بدنبال سطراضافه شود :گمان می‌رود وی‌همان ابوعمرمهرقانی مذکور در ص ۲۷۳ باشد (به شرح مهرقان در ص ۶۲۷ همین مجلد نیز رجوع شود) .
۳۰۱	آخر ذیل	افـزوده شود : نیز ، رك : الکنی و الاسماء محمد بن احمدبن حماد دولابی ، ج ۲ ص ۶۵ س ماقبل آخر .
۳۰۵	۴ ذیل	س ۶ مقالهٔ . بدنبال همین سطر اضافه شود : صادق هدایت در ص ۱۲۶ - ۱۳۴ کتاب زند و هـومن یسن قسمتی از منظومـهٔ زراتشت نامه را بیاورده است ، و توضیحی در آن بـاب داده است .

صفحه	سطر	موضوع
۳۰۸	۱ ذیل	اضافه شود : نیز ، رك : الکنی والاسماء محمدبن احمدبن حماد دولابی ، ج ۱ ص ۱۹۶ س ۷ .
۳۰۸	آخر ذیل	اضافه شود : نیز ، رك : الکنی والاسماء محمدبن احمدبن حماد دولابی ، ج ۲ ص ۵۶ س ۶ ، و ص ۶۳ س ۲۳ .
۳۲۹	۱۲	و جزء فی التجوید
۳۳۴	۳ ذیل	ص ۵۷ س ۱۲ . بدنبال همین سطر افزوده شود : محتمل است وی همان شهاب‌الدین مذکور در ص ۳۱۱ باشد .
۳۳۶	۶	صف‌زدست .
۳۳۹	٤ ذیل	بدنبال سطر اضافه شود : نیز ، رك : الکنی والاسماء محمدبن احمدبن حماد دولابی ، ج ۱ ص ۱۳۴ س ١٤ .
۳۵۳	۷	من‌اهل‌الطلب
۳۶۶	زیرعکس	در چال‌ترخان .
۳۶۸	۱۵	بدنبال‌سطر اضافه شود: اصولاً محتمل است نسبتهای «زراری» در پاره‌ای‌ازمنابع در اثر بی‌دقتی‌کاتبان بصورت «رازی»نوشته شده باشد ، لکن چون اثبات این دعوی در منابع متعدد بظاهر بسادگی امکان پذیر نمی‌نماید ، برعایت نسخ نام آنها در این کتاب درج آمد .
۳۷۵	۷	یوردالشبهة
۳۸۳	۳	واقع است .[۱]
۳۸۶	۱۲	بتعریف دهانت
۳۹۸	۴	لطیف تو

صفحه	سطر	موضوع
۴۰۱	آخر	آه کز دیدن
۴۰۱	آخر ذیل	بدنبال سطر اضافه‌شود : این بیت در آتشکده به لطفی طهرانی نسبت داده شده ، رك : ص ۳۴۳ مجلد حاضر .
۴۰۴	۱۲	بگور رسیده‌اند
۴۱۱	۷	درگذشت
۴۱۷ و ۴۱۸		عکس (عمل‌علی ...) لچکی جناغ سردرگوشهٔ راست ،وعکس (ولة ابوالفضل) قسمتی از کتیبهٔ سردر است .
۴۳۹	۲	در سر راه خراسان
۴۴۶	۱۶	حسن و قبح
۴۴۹	۲	ذکرگردیده :
۴۵۹	۱ ذیل	پس از رجوع شود به : نوشته شود : مقالهٔ سیف‌الله کامبخش رئیس هیأت حفّاریهای قیطریه در مجلّهٔ «باستان شناسی وهنر ایران» ، از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر ، شمارهٔ دوم بهار ۱۳۴۸ ص ۵۸ - ۶۸.
۴۶۰	۲ ذیل	فارسی ص ۱
۴۷۲	۳ ذیل	اضافه‌شود: قول ده‌هزار تن جمعیت در پاره‌ای از دیه‌های بزرگ‌ری با توجه بصورت روایت منقول از اصطخری در معجم‌البلدان ج۲ ص۸۹۴ س ماقبل آخر ، و بخصوص ترجمهٔ مسالك اصطخری بازمانده از قرن پنجم یا ششم در همین مورد ص ۱۷۱ س ۱۰ (شنوده‌ام کی در هردهی ازین قرب ده‌هزار مردزیادت بود) نقل افتاد .
۴۸۳	۲	گویا جمعیت
۴۹۰	۵	«أستوناوند ...

صفحه	سطر	موضوع
۴۹۳	۱۴	حسن بن حسن [حسن مثنی]
۴۹۷	بالای عکس	قلعه امامه
۵۰۸	۱۱	وا لِسّن
۵۳۳	۷ ذیل	الخراج
۵۳۴	۷	درمیه
۵۴۳	آخر	«دُبْاوَنْد
۵۵۳	۱۸	عادیٔ
۵۵۴	۲	کجین
۵۵۸	۹	ابن خرداذبه
۵۶۱	۱۸	کثیراً
۵۶۲	۱۲	منضمّ به سدّ
۵۶۳	۷	یبخسون [کذا ، ظ : ینسجون] الاکسیة
۵۶۳	۱۲	مینگ برتی
۵۶۳	۱ ذیل	بدنبال سطر افزوده شود : و نیز در ص۳۹۶ س۳ احسن التقاسیم در ذکر تجارت اقلیم جبال آمده است : ومن سُرّ الطیالسة الرفیعة والاکسیة الحسنة .
۵۶۴	۹	وقد نسبوا
۵۶۸	۱۷	این مزرعه یکی
۵۷۹	۷	پس از این سطر اضافه شود : در قاموس فیروزآبادی نیز در ذیل این کلمه نام این دیه درج آمده .
۵۸۶	۸	همانند قاموس فیروزآبادی ، ظفرنامهٔ تیموری ،
۵۹۶	۳ ذیل	بدنبال سطر اضافه شود : در باب ذکر این دیه در قصیدهٔ ابن

صفحه	سطر	موضوع
		کربویه، به‌فائت استدراك ج۱ ص۱۸۶ س۲ ذیل، مذکور درص ۸۵۸مجلد حاضر رجوع شود . بموجب آن قصیده فورارد یا فولارد با راهی شیب‌دار به بلیسان شهرری می‌رسیده ، پس در شمال غربی این شهر واقع بوده است .
۶۰۴	۱	بقصرانست
۶۱۹	۶	ذمّ آلی‌الخُوار
۶۳۴	۲	بدنبال سطر اضافه شود : زرکلی درالاعلام صاحب الـزنج‌را، چنانکه در ص ۵۰۸ مجلد حاضر گذشت، از دیه ورزنین دانسته است .
۶۵۲	۱۳	تا پایان عهد
۶۵۷	۴ ذیل	پیغمبر ایران
۶۷۹	آخر	در آن صفحه شرح
۷۱۷ و ۷۱۹		عنوان سرلوحهٔ صفحه چنین اصلاح شود : فهرست‌اعلام رجال و طوایف .
۷۵۵	۸و۹ستون‌راست	هشام بن عبیدالله وهشام‌بن‌عمار در اینجا زائد است.
۷۷۳	۲۳ ستون راست	سواته کوه
۷۸۳	۲۰ ستون راست	کوه‌هرا (=البرز)

تکمله

بسیاری از منابع این کتاب، چنانکه در مطاوی هردومجلد و فهارس آنها مشهود می‌افتد، مؤلفات ارباب مسالك و مورخان عربی زبان قرون اسلامی است، و مطالب مورد نیاز مقتبس از آنها جهة مزید اعتبار کار و اعتماد خواننده ـ هم بدین اطمینان که این امر برای اهل فن و آشنایان بدین نوع تحقیقها دشواریی در برنخواهد داشت ـ اغلب بصورت اصلی یعنی عربی درج آمده، لکن چون محتمل است پاره‌ای از مطالعه کننده‌گان بدین زبان آشنا نباشند ازین‌رو تتمیم فایدت را در این تکمله مراد ومفهوم اشعار و عبارات بالنسبه مبسوط عربی متن هردو مجلد عموماً (باستثنای آنچه به مفاد آنها در متن بفارسی نیز اشارتی رفته)، و عبارات و جمله های کوتاه در آن مورد که فهم مطلب بدانها بستگی تام دارد بفارسی برگردانده می‌شود، و برای پرهیز از تضاخم کتاب از ترجمهٔ عربیهای ذیل صحائف وجمله هائی از متن که معنی آنها با تاملی در مطالب قبل و بعد و ترجمه‌های گذشته روشن خواهد شد خودداری بعمل می‌آید؛ و بمناسبت یادآور می‌شود که مطالب منابع خارجی عموماً در متن ترجمه شده‌است. اینك مقصود ومنظور نظم و نثر عربی کتاب بفارسی با اندك تقریب.

مجلد اول

ص ۳ س ۱۲ : ابوسعد آبی در کتاب خویش در اخبار ری نام وی را ذکر کرده، وگفته، بمرگ او ابهت وزارت و سروری منقطع، و نشانهای مهتری و رعیت‌داری ناپدید شد.

ص ۴ س آخر : و چنین گمان می کنم وزیر ابوسعد منصور بن حسین آبی، بدین قریه (آبه) منسوب باشد، او مشاغلی بزرگ را عهده‌دار بود، و با صاحب عباد مصاحبت داشت. و برای مجدالدوله رستم بن فخرالدولة بن رکن‌الدولة بن بویه وزارت کرد. وی ادیب و شاعر ومصنف بود، و مؤلف کتاب نثرالدرر و تاریخ ری و غیر اینهاست، و برادرش ابومنصور محمد نیز از اعاظم نویسندگان و اکابر وزرا بود، و برای پادشاه طبرستان وزارت کرد.

(در این صفحه جمله‌های عربی کوتاه چندی درج است، که معانی آنها برای تسلط‌دارندگان بزبان فارسی نیازی به ترجمه ندارد).

ص ۵ س ۱۵ : احمدبن علی‌بن ابراهیم‌بن هاشم‌بن جلیل قمی ابوعلی نزیل (فرودآینده درجایی جهةاقامت) ری است ، ابن‌بابویه در تاریخ ری نام وی را ذکر کرده است .

(با تقریبی برهمین قیاس است ترجمهٔ جمله های عربی بعد از این جمله تا ص ۷.)

ص ۱۸ س ۲ : ما را بجرجان می‌خوانند وحال‌آنکه ری درپیش روی آن واقع وازآن نزدیك‌تر است، کشت‌زارها ودیه‌هائی داردکه قبایلی‌راکه در آنجا هستند راضی نگاه می‌دارد .

بکشت زارهای ری راضی هستیم وری‌آبادی‌است که او را در زندگی یامعاش‌بی درپیش آراستگی است .

او راکوهه وجای بلندی است(ظ : دزرشکان) که درهرآخر شب مهمانیهای عروسی‌شاهان بزرگ را بیاد می‌آورد .

ص ۱۸ س۸: برمدینه‌یا شارستان ری‌کوهی بنام طبرك‌مشرف‌است، و در آن ساختمانهای پیش از اسلام ایرانی و استودانهائی وجود دارد ، این‌کوه‌کانهای طلا و نقره داردکه‌دراستخراج دخل آن بخرجش وفا نمی‌کند .

ص ۲۱ س ۱۵ : طول (درازاوپهنا) شهر ری یك فرسنگ ونیم در مثل آنست و بنای شهر ازگل است .

ص ۲۲ س ۵ : بزرگترین شهراین ناحیه (دیلم و طبرستان) ری است که ذکرش‌گذشت، از این باب‌که طولش یك فرسنگ ونیم در مثل‌آنست .

ص ۲۴ س ۷ : ترجمهٔ این عبارت و عبارت بعد از آن در ترجمهٔ عربیهای صفحهٔ ۵۱۳ مجلد دوم بیاید .

ص ۲۶ س۲۰ ـ ۲۳ : ترجمهٔ این سه بیت درترجمهٔ اصل قصیدهٔ ابن‌کربویه مذکور در ص۸۸۲-۸۸۴ بیاید .

ص ۲۷ س ماقبل‌آخر : و خبر معبد بزرگ‌که در سرزمین هند است معروف به سرزمین ری ، و هندیان از بلاد دوردست قصد آنجا می‌کنند .

ص ۲۸ س ۲ : عمرانی‌گفت : ری‌شهری است‌که فیروز پسر یزدگرد بساخت ، و آنرا رام فیروزنام نهاد ، وی سپس ری معروف را بعد از آن ذکرکرده ، و آن دو را دوشهر قرار داده ، و من‌آن ری دیگر را نشناختم .

ص ۳۱ س ۱۴ : در اخبار آل‌محمد (عم) است : ری رانده از رحمت حق است ، وآنجا درکنار دریای غران و خروشان (دریای خزر) واقع است، وخاکش خاکی دیلمی است .

ص ۳۲ س ۱ : اما ری را ما بدیلم ضمیمه می‌کنیم ، هرچند قائم بخویش و مجزاست ، زیرا پیوستن ری به‌دیلم پیوستگیی واحداست، ومیان‌آن دومانعی وجود نداردکه ایجاب کندکه ری از دیلم جدا باشد .

ص ۳۲ س ۴ : و هماناکه ری‌و قزوین و ابهروزنجان از جبال جدا وبدیلم ضمیمه‌شدند، چون اینها حلقه‌وار بکوه قوسی دیلم احاطه دارند .

ص ۳۲ س ۱۱ : و نخستین‌کس‌که این سرزمین را بتمامی بتصرف آورد ، اسماعیل‌بن احمد است بسال ۲۸۷ ... والمکتفی بسال ۲۹۰ ری و جبال را تا گردنهٔ حلوان بدان منضم ساخت .

ص ۳۳ س ۱۰ : کشور خویش را به چهار بخش‌کرد ... بخش دوم شهرستانهای جبل ، و آن ری و همدان و نهاوند و دینور و کرمانشاهان و اصفهان وقم وکاشان و ابهروزنجان‌وارمنیه و آذربایجان وگرگان و طبرستان بود .

ص ۳۴ س ۷ : و در این فاصله (میان زمان اسکندر واردشیربابکان) پادشاهی اشکانیان را بود ، و ایشان‌اندکه عراق و سرزمین‌ماه (= ماد) راکه همان جبال است بتصرف‌آوردند .

ص ۳۷ س ۷ : بیشتر سرزمین جبال‌کوهستانست مگر میان همدان تا ری و تا قم‌که‌کوه کمتراست . اما آنچه‌کوهستان فراز می‌گیرد، ازحد شهر زورکشیده‌تا حلوان و صیمره‌وسیروان و لرستان تاحد اصفهان و فارس ، و از آنجا بازگردد به‌کاشان و همدان ، تابرسد به قزوین و سهرورد بحدود آذربایجان تا بازآید به شهرزور ،که همه‌کوهستانست ، و هیچ‌جا نیست که‌کوه نتوان دید .

ص ۳۸ س ۱ : خلیل‌گفت : عراق بمعنی‌کرانهٔ دریاست ، عراق را بدان سبب عراق نام داده‌اندکه‌کرانهٔ اروندرود وفراتست ،کشیده تا بدریا می‌رسد .

ص۳۸ س۸: مرزسواد، چنانکه پهناوریش‌را برآن‌حد نهاده‌اند، از نزدیکی حدودموصل است‌که در مشرق دجله در امتداد آب تا ساحل دریا و سرزمین آبادان‌کشیده می‌شود، واین طول آنست ؛ اما عرض آن از سرزمین حلوان است تامنتهای‌کنار قادسیه پیوسته به عذیب .

ص ۵۰ س ۱۰ : بازرگانیهای ارمنیه و آذربایجان و خراسان و خزر و شهرهای برجان جملگی بری‌می‌رسد، زیرا تجار دریا ازمشرق به مغرب و از مغرب به مشرق سفرمی‌کنند، و دیبا وخز ممتاز از فرنگ به فرما حمل می‌کنند، و از قلزم بکشتی می‌نشینند وآنرا به چین می‌برند ... اینها تجار یهودند وایشانرا راهدانیه می‌گویند ، بفارسی و رومی و عربی و فرنگی تکلیم می‌کنند .

ص ۵۱ س ۱ : یکی‌از دانشمندان‌گفت‌که : در تورات مکتوبست‌که ری دری از درهای زمین است و بازرگانی مردم بدانسوست .

ص ۸۱ س۱۹ ببعد : جعفربن محمد رازی برای‌من‌روایت کرد، و‌گفت: مهدی‌امیرالمؤمنین در خلافت‌منصور بری‌درآمد ، وشارستان ری راکه امروز مردم در آنجا ساکنند بساخت وبگرد

آن خندقی بوجود آورد ، ودر آن مسجد جامعی احداث کرد ، این کار بدست عمار بن ابی الخصیب انجام پذیرفت ؛ وی نام خویش را بردیوار مسجد بنوشت ، و تاریخ آن بنا را سال ۱۵۸ ضبط کرد ، و برای شارستان ، کهن دژ یا قلعه‌ای طرح افکند که فارقینی ۱ (خندقی) دیگر آن رادر میان داشت . و این مجموع را محمدیه نام داد .

مردم ری [شارستان را] مدینه داخله و کهندز را مدینهٔ خارجه می‌خوانند . دژ زینبدی در داخل محمدیه واقع است ، و مهدی فرمان داد تا آنرا تعمیر کنند ؛ این دژ برمسجدجامع و دارالاماره مشرف است ، و از آن پس آنجا را زندان قرار دادند .

ص ۹۳ س ۱ : جاحظ گفت : اقلیم چهارم گوهر میانین گردن‌بند ، و مکان ناف در بدن ، و سرسینه (یا جای گردن‌بند) در سینهٔ زنان ، و جای افسار (یا نشان جای افسار) در رخسار اسب ، وزرده از تخم‌مرغ ، وسرنوشته از کتاب است .

ص ۹۳ س ۵ : ابتدای آن جایی است که بهنگام تساوی شب و روز ، سایه در نیمروز چهار قدم و سه‌پنجم و ثلث یك‌پنجم قدم ، و انتهای آن جایی است ، که بهنگام تساوی شب‌وروز در نیمروز پنج‌قدم و سه‌وپنجم و ثلث یك پنجم قدم می‌شود ... و طولش از مشرق تا مغرب هشت هزارودویست و چهارده میل و چهارده دقیقه ۲ ، و عرضش دویست ونودونه میل و چهار دقیقه است .

ص ۹۵ س ۱۳ : آب این شهر در داخل شهر جاری است ، اما از آلوده ترین آبهاست ، چه مردم شهر هرگونه نجاسات را در آن می‌شونید ، وآبهای حمامها بدان می‌ریزد؛ و مردم شهر جز نیمه‌شب که آب از کثافتهایی کـه در آن می‌ریزند پاك و صاف می‌شود از آن برنمی‌دارند .

ص ۹۷ س ۶ : هوای شهر در فصل پاییز به تیرهای بزهر آب داده شده می‌ماند ، وکم اوفتد که چنین نباشد ، بویژهٔ در حق بیگانگان ؛ و انواع میوه‌ها در این فصل فراوان و ارزانست ، همچون انجیر و شفتالو و انگور .

ص ۱۰۳ س ۶ : در ری خانواده‌ای هستند که آنها را حریش گویند و پس از بنای شهر (یاشارستان) بدانجا آمدند .

ص ۱۰۳ س ۱۲ : ای قوم من ، مرا با ری واطراف آن، میان ترك و دیلم چکار .

---

۱ ـ این کلمه معرب پارگین فارسی و به معنی خندق است .

۲ ـ برای اطلاع بر کیفیت محاسبهٔ دقیقه دریایی ، رك : لاگراندآنسیکلپدی ، ج ۲۳ص ۱۰۸۱ ، ذیل کلمهٔ (Minute) . این کلمه در آثار البلاد در موارد دیگر نیز بکار رفته ، رك؛ ص ۱۵ س ۱۳ ، و ص ۷۳ س ۱۰ ، و ص ۱۳۷ س ۹ ، و ص ۴۹۱ س ۱۰ ، و ص ۵۷۵ س۸ و ص ۶۰۹ س ۱۱ .

ص ۱۰۴ س ۵ : برای وی کفن طلب کردند و نیافتند ، و بسبب تباهکاری و فتنهٔ دیلمیان رفتن بشهر سخت دشوار بود ، پس از متولی مسجد جامع جامه‌ای خریدند و او را در آن کفن کردند .

ص ۱۰۴ س ۱۲ : بهنگامی که تابوت او را برای نماز بروی بیرون آوردند ، دیلمیان بخضوع برو در افتادند .

ص ۱۰۵ س ۱۱ : خداوند برمسلمانان در ری بمقدار غنیمت مدائن غنیمت داد .

ص ۱۱۰ س آخر : در خبر است که ری دری از درهای زمین است و بازرگانی مردم بدانسوروی دارد، ودرآنجا صورت می‌گیرد .

ص ۱۱۱ س ۴ ببعد : در اخبار آل محمد (ص) آمده است که : ری دورمانده از رحمت حق است ، و این سرزمین برکنار دریای خروشان (بحرخزر) قرار دارد ، و خاك آن خاکی دیلمی است، واز قبول حق سرکش دارد .

(دراین‌صفحه روایات دیگری نیز هست که بازگشت همه بهمین حدیث است.)

ص ۱۱۲ س ۴ : از جعفر بن محمد علیه‌السلام نقل است که فرمود : شانزده صنف از امت جدم ما را دوست نمی‌دارند، و دعوت ما را بسوی مردم اجابت نمی‌کنند.. مردم شهری که ری خوانده می‌شود ، ایشان دشمن خدا و دشمن رسول او و دشمن خاندان رسولند . جنگ باخاندان رسول را جهادمی‌پندارند .

ص ۱۱۳ س ۵ : آیا حکومت ملك ری را ترك گویم وحال آنکه ری خواسته و حاجت من است ، یا بسبب قتل حسین سزاوار نکوهش و خوارمند بازگردم .

در قتل او آتشی است که در پیش روی آن حجابی نیست ، و ملك ری مایهٔ قرار وسرور چشم من (یا سردی و خنکی چشم من، که کنایه است از اشك نریختن و مسرور بودن) است .

ص ۱۱۳ س ماقبل آخر : مردم ری اهل سنت و جماعت بودند ، تا آنکه احمد بن‌حسن ماردانی برآنجا دست یافت و تشیع را ظاهر گردانید .

ص ۱۱۴ س ۳ : چون کار بنی‌العباس در ری قرار یافت ، بیشتر مردم بسبب میلی که به بنی‌امیه داشتند از شهر بگریختند، زیرا ایشان سفیانی بودند .

ص ۱۱۴ س ۹ : مردم ری بیشتر میل به‌سوی بنی‌امیه داشتند ، و ابومسلم املاکشان را بگرفت ، تا سفاح پس ازچندی باز داد .

ص ۱۱۴ س ۱۷ : پس بدان که دور نمی‌نماید این حالت برای برخی از شهرها چون ری مربوط بهمان زمانها باشد نه تابقیامت .

ص ۱۱۵ س ۱۴ : « شگفت آورتر از این آنکه ری مدخل دنیاست .. » و «محمدبن

اسحق گفت : ری ... راه راست دنیا و واسطهٔ خراسان و جرجان و عراق و طبرستانست» .

ص ۱۱۶ س ۴ : «ری از بزرگترین ممالك ایشانست» و نیز «در آنجا (جبال) است ری بزرگ» و نیز «آن شهریست بزرگ» و نیز «ری شهری است شکوهمند و نیکو و بامزیت و کثیرالمفاخر و پرمیوه ، با بازارهای ، وسیع و کاروانسرا های خوب و حمامهای پاکیزه ، و خورشهای فراوان . حیوانات موذی آن کم و آبش فراوان و تجاراتش مفید است» و نیز «اما ری شهرستانی نیست با نزهت و پر آب، بادههای بزرگ ، نیکو میوه ، پهناور زمین ، بارستاقهای مهم...» و نیز «ری یکی از مفاخر اسلام است» .

ص ۱۱۹ س ۱۲ : ری پاکیزه‌تر ومسکون‌تر ومعمورتر از همدانست ، مردمش (همدان) جلای وطن کرده‌اند و در آن دانشمندان کمند ، وری اعتبار ودولت او را برده است .

ص ۱۱۹ س ۱۶ : ری شهری است که چون از عراق بمشرق بگذری ، شهری آبادتر و بزرگتر و با مردم متمکن‌تر از آن تا آخر بلاد اسلام نیست مگر نیشابور ، که این شهر در پهناوری گشاده‌تر است ، لکن در تداخل بناها و آبادی و ثروت ، ری بر آن برتری دارد .

ص ۱۲۰ س ۱ : رك : ردیف قبل .

ص ۱۲۰ س ۷ : بدان که بغداد بروزگار پیشین بزرگ و با شکوه بود ، لیکن اکنون بخرابی افتاده ، و تباهی بدان راه یافته و ظرافت وحسنش رفته است ، و من آنجا را نیکو نیافتم ، و از آن خوشم نیامد ، و اگر آنرا ستوده‌ام برای تعارف بوده است .

ص ۱۲۰ س ۱۵ : روزی بر ابی‌العباس یزدادی وارد شدیم ، و ناصرالدوله او را بموضعی با نزهت در نیشابور فرود آورده بود ، وگفت نمی‌دانم که نیشابور بدین پاکی و خوبی آیاری مانند آن هست. هر کس چیزی گفت، و من گفتم : خداوند شیخ را مؤید گرداند ، نیشابور بزرگتر و مردمش متمکن‌تر ، وری با حسن و ظرافت‌تر و با نزهت‌تر و آبش بیشتر است .

ص ۱۲۱ س ۹ : هارون الرشید می گفت : دنیا چهار سرای است ، به سه سرای از آنها فرود آمدم ، یکی دمشق و دیگری رقة وسوم ری ، در اینجاها جایی را نیکوتر از سارابانان ـ خیابانی در ری ـ ندیدم، در میان آن نهر آب جاری و در دو کنارش درختان سردرهم کشیده و پیوسته است ، و در بین اینها بازار است ، سرای چهارم سمرقند است .

ص ۱۲۲ س ۵ : هرگاه سائلی از نیکوترین شهرها بپرسد بوی بنگرند . . . اگر از کسانیست که نعمت واندوخته وارزانی ومیوه می‌جوید، ویرا گویند: هرشهری که خواسته‌ترا تامین کند ، والا برتو بادکه پنج شهر را بگزینی : دمشق و بصره و ری و بخارا وبلخ .

ص ۱۲۴ س ماقبل آخر ، از شاهان ایشان بدین زمان که سال سیصد وسی‌ودو است ، از جملهٔ ایشان احوم داوان صاحب شهرری و طبرستان و غیر این دو از جبل است .

ص ۱۲۷ س ۸ : معنی این عبارت در ترجمهٔ مطالب عربی صفحهٔ ۶۰۲ همین مجلد بیاید .

ص۱۲۷ س‌آخر، ترجمهٔ بیت اول درص۸۷۴ س‌آخر گذشت، ومعنی‌بیت دوم چنین‌است : سرزمینی که گنگها در آن زبان‌آور ، و زبان آوران گنگ هستند .

ص ۱۲۸ س ۴ ببعد : ری از حیث قیمت کالاها گرانترین شهر است ، نه درهمی باقی می‌گذارد نه دیناری .

غریب را در بازار حیران رها می‌کند، ووی سرگردان می‌رود ، و واله‌وترسان و سست باطراف می‌نگرد .

در هر روز سزاوار است فقط بفکر غذای چاشت همان روز باشد ؛ اگر قنطاری ۱ هم برای غذای چاشت داشته باشد .

دراین شهر مردمی هستند که‌در بسطت و کرم بدترین خلقند ، اصول همسایگی را درباب غریبان حفظ نمی‌کنند .

راست نمی‌گویند ، و راستی گفتار در میان ایشان عاراست ، و همه نیکوکاران را دشمن می‌دارند .

اگر بیایی و ازایشان جرعهٔ آبی بخواهی‌که بتودهند تا بیاشامی ، می‌گویند : دورشو واز بدان کناره گیر .

و هرآینه ما جامهٔ عار بتن کرده‌ایم ، و ما را جز رسوائی‌ها لباس و پوششی نیست .

ص ۱۲۸ س ۱۳ ببعد: در ری در همی ارزش دانگی ۲ دارد ، و نان در آن پایه از بلندی و عزت است که خداوند آن پایه را آفریده ومرتبه‌ای از آن بالاتر نیست .

گوشت در بلندیها آویخته است . در آنجا از دزدان وقاطعان طریق چه بسیارند .

از عقعق‌ها (نوعی‌پرنده)دانه‌ها را سریعتر می‌ربایند، وآنکه رفاقت و مدارا می‌کندمورد اعتماد نیست .

بکوه‌طور و به مشارق سوگند یادمی‌کندکه من بطریق حقم ، اما راست نمی‌گوید .

و او آنگاه‌که ترا برای دوستی برمی‌گزینند عین یك نابکار است .

ص ۱۳۰ س ۱۱ : در ری آبیست‌که آنرا سورین گویند ، دیدم‌که مردم آنرا مکروه می‌شمارند و شوم می‌پندارند وبدان نزدیك نمی‌شوند ، سبب را پرسیدم، پیری‌گفت : دلیل آن

---

۱ ــ قنطار در حدود هزار دینار بوده است (قاموس) .

۲ ــ شش یك درهم (قاموس) .

اینکه شمشیری که یحیی بن زید علیه‌السلام با آن کشته شد در این آب شسته شد.

ص ۱۳۱ س ۲ : ایشانرا در شهر برای شرب دو نهر است : یکی سورقنی نامیده می‌شود که در روده جاری است ، و دیگری جیلانی که در ساربانان جاری است ، و آشامیدنشان ازین دونهر است .

ص ۱۳۴س ۹ : زیدبن علی‌علیه‌السلام بنزد ما بزرگ‌قدر و بلند پایه وعظیم منزلت‌است، و آنچه درباب آن حضرت خلاف این وارد شده مطرود و یا محمول برتقیه است .

ص ۱۳۴ س۱۲ : زیدبن‌علی‌بن حسین پس از ابی‌جعفر باقر علیه‌السلام افضل برادران و عابد و پارسا و بخشنده‌و دلیر بود، و بطلب خون حسین باشمشیر خروج کرد و مردم رابرضا (برگزیدن) برآل محمد می‌خواند ؛ ایشان‌گمان بردند که مراد وی از این امـر دعوت بخود است؛ و حال‌آنکه او این دعوت‌را برای خود نخواسته بود ، زیرا باستحقاق برادر خویش‌باقر علیه‌السلام واقف بود .

ص ۱۳۵ س ۱ : بیعت حضرت زید که مردم آنرا پذیرفتند چنین بود :

ما شما را می‌خوانیم به : کتاب خداوند ، و سنت پیامبر وی صلی‌الله‌علیه وسلم ، وجهاد ستمکاران ، و حمایت از ناتوان بشمارآمدگان ، و عطاکردن بمحرومان ، و برابربخش‌کردن این غنیمت و خراج میان اهل آن ، ورد مظالم ، و بازگرداندن سپاه بازداشته در سرزمین دشمن ، و یاری ما اهل بیت رسول بزیان آنکه ما را دشمن می‌دارد و حق ما را نمی‌شناسد. آیا براین دعوت بیعت می‌کنید ؟

چون می‌گفتند : آری ، دست خود را بردست بیعت‌کننده قرار می‌داد ، سپس‌می‌گفت: برتست عهد خداوند و میثاق و پیمان وی و پیمان رسول وی که البته به بیعت من وفا کنی و با دشمن من نبردکنی و در نهان و آشکارا ناصح ودوست یکدل من باشی .

پس چون می‌گفت : آری ، دست بردست وی می‌مالید ، سپس می‌گفت :

خدایاگواه باش .

ص ۱۴۴ س ۱۰ : بری از سوی مشرق جایگاهی است که آنرا جیلاباد می‌نامند، و در آن بناها وکاخها و طاقهای بلند و آبگیرها وگردش‌گاههای پاکیزهٔ شگفت انگیز است، وآنرا مرداویج بنا کرد .

ص ۱۴۶ س ۱۶ : ترجمهٔ این عبارت وعبارت بعد از آن در ذکر ترجمهٔ عبارات‌عربی ص ۱۳۲ مجلد دوم بیاید .

ص۱۴۸ س‌آخر : معنی این بیت درترجمهٔ قصیدهٔ ابن‌کربویه ص۸۸۴س۱۰ بیاید .

ص ۱۴۹ س ۳ : نصرآباد ... محلتی است‌در ری درحدود ری برین، منسوب به‌نصربن

عبدالعزیز خزاعی ، و در ایام سفاح ولایت ری بوی واگذار بود ، و تا بدان هنگام که ابومسلم کشته شد برسر کار بود . منصور اززبان ابی‌مسلم بوی نامه کرد که ولایت را به ابی‌عبیده واگذارد و او پذیرفت ؛ ابوعبیده سپس ویرا حبس کرد و بعداً بفرمان منصور بکشت .

ص ۱۵۴ س ۲ : (امان‌نامهٔ نعیم‌بن‌مقرن بزینبی‌درفتح‌ری) .

بنام خداوندبخشندهٔ مهربان. این‌است‌آنچه [بصورت‌پیمان وعهد] نعیم‌بن‌مقرن زینبی‌بن قوله را عطامی‌کند : بوی براهل ری و هرکه از غیر ایشان با ایشانست امان مـی‌دهد براین شرط‌که همهٔ افراد بالغ بقدر قدرت در هرسال جزیه بدهند ، و بر این شرط‌که خیرخواهـی و رفق‌ومدار کنند ، و خیانت نکنند و رشوت ندهند (یا درنهان سرقت نکنند) ، و براینکه یك شب و یك روز مسلمانان وارد بدانجا را ضیافت دهند، و براینکه مسلمانان راگرامی بدارند ، پس‌هرکه مسلمانی رادشنام دهد ویاسبك بشمارد بعقوبت‌سخت شکنجه داده خواهد شد ، و هرکه مسلمانی را بزندکشته خواهد شد ، و هرکه از ایشان [این عهد را] عوض‌کند ، پس به تمامت آن تسلیم نشده ، پس جماعت شما تغییرکرده [واز قیدذمه بیرون رفته است] .

ص ۱۵۵ س ۶ : گویا دیگر میان کوه حجون تا صفا همدمی نیست ، و دیگر داستان سرایی در مکه داستان نمی‌سراید .

ص ۱۵۶ س ۶ : عمربن‌خطاب پس از دوماه‌از واقعهٔ نهاوند به عماربن یا سرعامل‌خویش درکوفه نامه‌کرد، و ویرا فرمان دادتا عروة‌بن زیدخیل‌طائی را با هشتاد هزار تن به‌ری‌ودشتپی بفرستد . عروه بدان سوشتافت . مردم دیلم برای جنگ در برابر وی‌گرد آمدند و اهل ری‌نیز ایشان را یاری دادند ، و باعروه بقتال پرداختند . خداوند عروه را چیرگی بخشید و ایشانرا بکشت و هلاك کرد ... آسیب‌کارزار عروه‌کار دیلم و مردم ری را یکسره‌کرده بود . سردارعرب (سلمة‌بن‌عمرو) در دژ فرخان‌بن زینبدی‌ــ که عرب ویرا زینبی گویدــ اقامت‌گزید ... پسرزینبی پس از نبردی با وی صلح‌کرد براین شرط‌که ایشان ذمی‌شوند و جزیه و خراج بپردازند، وبوی از سوی مردم ری وقومس‌پانصدهزاردرم پرداخت براین شرط‌که‌کسی را ازایشان نکشد و اسیر نکند و آتشکدهٔ ایشان را منهدم نسازد ...

ص ۱۵۷ س‌آخر : چون نعمان بن‌مقرن‌کشته شد، برادرش سویدبن مقرن بجایش‌نشست. بس به ری آمد وآنجا را بگشود ، سپس بقومس‌لشکر کشید و آنجا را فتح‌کرد ، و بعد جرجان را فتح‌کرد .

ص ۱۶۱ س ۸ : ری پس از آنکه در ایام حذیفه فتح‌گردید ، پیوسته پیمان می شکست و از نوگشوده می‌شد ، وآخرین‌کس‌که آنجا را بگشود قرظة‌بن‌کعب انصاری در ولایت‌ابوموسی درکوفه ازسوی عثمان بود ، بعد از آن‌کار ری سامان‌گرفت .

ص ۱۶۱ س آخر : اما زمینهایی که با اجازه امام به قهروجنگ از دست کفار گرفته می‌شود ، و بوقت فتح آباد است ، بجملگی مسلمانان تعلق دارد .

ص ۱۶۲ س ۴ : و نه زمینی که عنوة فتح می‌شود ، بفتح عین یعنی بقهروغلبه ، (بیعش جایزاست) مانند زمین عراق وشام، زیرا این زمین بعموم مسلمانان تعلق دارد وتملك خصوصی آن روانیست .

ص۱۶۳ س۱: ونه آباد کردن زمینی که عنوة گشوده می‌شود ، بفتح عین یعنی بقهروغلبه بر اهل آن ، مانند زمین شام و عراق و بیشتر سرزمین اسلام ، زیرا قسمت آباد آن بهنگام فتح متعلق بعموم مسلمانان است ، بدین معنی که حاصل آن بمصرف مصالح ایشان می‌رسد نه آنکه بهرگونه که بخواهند در آن تصرف کنند .

ص ۱۶۳ س ۶ : چون مسلمانان سواد [عراق] را فتح کردند ، بعمر بن خطاب گفتند : اینجا را میان ماتقسیم کن، وی نپذیرفت ، پس گفتد : ما اینجا را بقهر بگشودیم، گفت: پس برای آنهایی که پس‌ازشمامی آیند چه‌می‌ماند ؟ من می‌ترسم برسرآب میان شمافسادپیش‌آید، و می‌ترسم اینکه قتال کنید . پس مردم سواد را در زمین خویش مستقر گردانید و بر ایشان سرانه جزیه قرار داد و برزمینشان خراج وضع نمود ، و آنرا میان مسلمانان قسمت نکرد .

ص ۱۶۳ س ۱۳ : برای امام جایز است که با قومی از کفار مصالحه کند براین قرار که برزمینشان بهرمقدار که صلاح بیند جزیه وضع کند ، اما چون مسلمان شوند جزیه ساقط و زمین تابع قرار پرداخت ده‌یك می‌شود .

ص ۱۶۴ س ۱۱ : برای ترجمهٔ این عبارت به ص۸۷۵ س ۶ رجوع شود .

ص ۱۶۴ س ۱۴ : برای ترجمهٔ این عبارت به ص۸۷۹ س ۲۰ ببعد رجوع شود.

ص ۱۶۵ س ۱ : بخط ابوعبدالله نساج بنقل از پاره‌ای علما دیدم که قزوین و ری‌عشریه (ده‌یك پرداز) هستند ، زیرا بصلح گشوده شدند . آیا نمی‌بینی که آتشکده در این دومکان بجا مانده است . و مردم آنجا جهة سود و کمك بیشتر بخود اراضی را خراجی قرار دادند ،در کتب فقهی در باب جزیه ذکر شده که ری بصلح گشوده شد ، چنانکه وی نقل کرده.

ص ۱۷۰ س ۱۴ : نعیم شهر ایشان را ویران کرد ، و آنجا همانست که آنرا عتیقه(شهر باستانی)گویند یعنی شهر ری (ری‌برین) و بزینبی فرمان داد تا ری جدید (ری زیرین) را بساخت .

ص ۱۷۰ س ۱۷ : در ری از عجم نشانی بجا نیست زیرا عرب نشانهای ایشانرا محو کرد ، و بناهای ایشان را از میان برد .

ص ۱۷۴ س ۸ : نام شهر ری محمدیه است ، واز آن‌رو این نام را بدان دادند که‌مهدی

(محمد) عباسی در خلافت منصور ، بهنگامی که برای جنگ با عبدالجبار بن عبدالرحمن متوجه خراسان بود بدانجا در آمد و آنرا بساخت .

ص ۱۷۴ س ۱۲ : [ابن کلبی] گفت : مسجد جامع ری را مهدی در خلافت منصور بساخت، و نیز شارستان آنجا را با خندقی بدور آن بنیاد نهاد ، و این مهم بدست عمار بن ابی الخصیب انجام پذیرفت ، و نام وی بر دیوار مسجد جامع شهر نوشته شد . این بنا بسال ۱۵۸ پایان یافت.

ص ۱۷۵ س ۵ : در میان شهر ری شارستانی شگفت آور نیز وجود دارد ، که دارای دروازه‌های آهنین و باره‌ای بزرگ است ، و مسجد جامع در داخل آن است .

ص ۱۷۵ س ۸ : جعفر بن محمد رازی گفت : چون مهدی در خلافت منصور وارد ری شد، شهری را که اکنون (زمان جعفر بن محمد) مردم در آن ساکنند بدست عمار بن [ابی] الخصیب بساخت ، و بنای آن بسال صدوپنجاه‌وهشت بپایان رسید .

ص ۱۷۵ س ۱۴ : این روایت یاقوت بیش و کم مشابه است با آنچه در ص ۸۷۳ س ماقبل آخر در باب ورود مهدی به ری و بناهای وی در این شهر گذشت ، بدانجا رجوع شود .

ص ۱۷۶ س ۶ : محمدیه محلتی است بزرگ در ری فرودبارو ، مهدی محمد بن منصور ابی‌جعفر آنجا را در حیات پدر بساخت و بنام خویش موسوم ساخت .

ص ۱۷۷ س ۱۳ : [مهدی] برای شهر کهن دژی بساخت که پارگینی [خندقی] بدان احاطه داشت... واین کهن‌دز را شهر بیرونی می‌نامند .

ص ۱۷۷ س ۱۶ : ری راقلعتی نیکو و مشهور است ... ری را شارستانی و بربالای آن قلعتی است .

ص ۱۷۷ س آخر : به ری کهندژی وشارستانی است ... و مسجد جامع برکنار شارستان نزدیک کهن دژ واقع است .

ص ۱۷۸ س ۲ : و ری را پیش روی مسجد جامع دژی است بربالای کوهی که بالارفتن بدان دشوار است ، و چون بدین دژ بالا روی برتمام بامهای شهر مشرف خواهی بود .

ص ۱۸۰ س ۴ : عاملان آنجا در دژزینبدی فرود می‌آمدند ، و در مسجدی که درمقابل آن تعبیه شده بود نماز جمعه می‌گزاردند ، و این مسجد در داخل قلعه تازه بوجودآمده قرار داشت .

ص ۱۸۰ س ۱۰ : دژ زینبدی در داخل محمدیه (مختصرالبلدان ، شارستان) قرار داشت ، و مهدی بتعمیر آن فرمان داده و بدانجا فرود آمده بود ، و این دژ برمسجد جامع و دارالاماره اشراف داشت .

ص ۱۸۳ س ۱ : دژ خراب وشهر بیرونی مسکون و بدون بازار است و بازارهاوعمارات در ربض است .

ص ۱۸۴ (این قصیده‌راگویا ظاهراً ابن‌کربویه رازی‌که از اصحاب حسین‌بن احمدعلوی بود ، در اشتیاق بازگشت‌بری در سال ۲۵۳ هجری یا کمی پس ازآن سرود، زیرا حسین بن احمد دراین‌سال ازموسی‌بن‌بغا شکست یافت، ویارانش پراکنده شدند، واومنهزماً بدیلم رفت،۱ ولابدابن‌کربویه نیزموردتعقیب ویاتبعیدازطرف‌عمال‌خلیفه ومرزبان ری‌واقع‌بود ،که نمی‌توانست بری بازگردد و در قزوین متواری می‌زیست ، و در آتش حسرت ری و دیدار یاران و کسان می‌سوخت ۲ .)

ای آرزوای‌که شوق واندهان مرا برانگیخته‌ای ، از من دورمشوکه دوری منزل مرا رنجورگردانیده است .

ای آرام‌جان ، من با چشمان تراز توپناه می‌طلبم (و ترا بحفظ خود می‌خوانم)که مرا با نیاز و در دواندوه رها نکنی .

چون دورمی‌شوی نزدیك می‌آیدکه اشتیاق مرا بکشد، تا چون خیال تو درخواب بسراغ من می‌آید مرا جان می‌بخشد.

ای وای ازدست محبوبی‌که جگرم را زخم‌دارکرد . چرا نوحه‌نسرودی برای دورماندهٔ از خانمان سرگردان .

خونین چشم ، نزارتن ، سوخته ، عاشق ، حزین ، دلریش ، شدیدالعطش .

بقزوین بی‌اراده مانده و میان غمها واندهان‌گرفتار آمده .

روز دیدار در حالتی که دو کبوتر بردو شاخه از درخت بان سجع سرایی می‌کردند می‌گفتم . ۳

اکنون می‌دانم که این شاخه اندهان ، و این درخت‌بان دوری‌آنی و نزدیك بود .

ومن قیام‌کردم ، سرزمینی مرا فرود می‌آورد و دیگری بالا می‌برد ، وگذشت‌شبانگاهان ارکان اراده مرا می‌شکست وسست می‌کرد .

مراچه افتاده‌که [در اینجا] جوانی را می‌خوانم و او از پاسخ دادن تن‌می‌زند ،که اگر در ری بود لبیك فدایت شوم می‌گفت .

---

۱ ـ مروج‌الذهب ، طبع ۱۲۸۳ ، ج ۲ ص ۳۲۴ ؛ ابن‌اثیر ، ج ۵ ص ۳۳۰ ؛ تاریخ جهان‌آرا ، ص ۷۳ س ۷ .

۲ ـ برای‌آشنائی بوضع سیاسی‌ری دراین عهد ، رك : مجلد حاضر ، ص ۱۳۷ ، ۱۳۸ .

۳ـ در اصل «اقول» (می‌گویم)که ازماضی ـ بقصد تصویرحال برای مخاطب ـ به مضارع عدول کرده است .

ای نفس از این‌امر بی‌تابی مکن ، پیراهن سوکواری ببر کن که غایب گناهکار است(زیرا آن شخص در اینجا حاضرنیست تا جواب دهد، ازین‌رو گناه می کند).

من آن کسم که دوبیتی کـه گوینده‌ای گمراه کننده و در نادانی بی‌مانند بسرود ، ویـرا بفریفت :

«علاقه و اشتیاق به‌کسان و اوطان ترا از آسایش و رفاه زندگی در شهری باز ندارد .

بهرشهری‌که درایی ومقیم شوی بجای‌کسان و همسایگان خـویش کسان و همسایگانـی دیگر بیایی .»

تا آنکه زندگی خوش را در شهر خویش تـرک گفتم و سرای مـن از کسان و دوستانم دور بماند .

و آرزوهای باطلی شوق مرا بسوی قزوین برانگیخت و مرابدانجا کشاند ، تـا آرام و خواب را از من سلب‌کرد و اشك در چشمانم روان ساخت .

ای وای چه پشیمانیی بدنبال داشت که طلبش سخت و دشوار بود و جان و جسم مـرا بباد داد .

ای قوم‌گوش بمن‌فرادارید وگفتار پندآمیز بی‌خیانت مرا بشنوید که من شما را بیم‌دهنده وتحذیرکننده‌ام .

هرآینه مرگ در ری برای‌مقیم بدانجا از زندگی در قزوین و زنجان بهتر است .

ازکجا قزوین را مثل‌باغهای‌ری است‌که در هربوستان و میدانی‌پر ودرختانش سردرهم فرو برده‌اند .

یا همانند شارستان ری و دونهر [سورینی و جیلانی] جاری در آن و شارع[ساربـانان] آن از مصلی تا صحرای ازدان‌کجا دارد .

امروز بهارگاهی همچو ساربانان ری در فاصلهٔ باب‌حرب و پهنهٔ اراضی عفان پیداکن و نشان بده .

چهارجوی روان پوشیدهٔ [از اشجار وگل] صافی دارد ،که چشمان هر انسان در آنها حیران می‌ماند .

وشارع‌سر که دوسوی‌راست وچپش‌بجوبهای‌آب وشاخه‌های درخت‌محصوروپوشیده‌شده‌است.

و قصر اسحق‌که ازدیه فولاد ۱ از راهی شیب‌دار بدرب قلیسان می‌رسد .

و در رودهٔری تا آنجاکه براهی تنگ از باب باطان می‌رسد چه بناهای رفیع است .

۱ - نخ : فولارد ، که‌گویا همان دیه فورارد است‌که ذکرش بجای خویش درص ۵۹۶ مجلد حاضر برفت .

و چه سراهایی در ناهك است که بدانها عاشقم ، و آهوانی که در دامن حوضها وغدیرها می‌چرند (زیبایانی که می‌خرامند و آب می‌برند .)

و آهوبچهٔ عشوه گری که طلعتش ماه را می‌ماند ، در جامه‌های دیبا با تبختر گام برمی‌دارد و فریفتگان خویش را سرگشته می‌کند ، و دست می‌اندازد .

ای ری ، درود خدای برتو باد که شهری کاملی و خدای باران ریزندهٔ پرخیر را از تو کم مگرداناد .

زنده بداراد قبائل و ساکنان بدانجا را از زنان وپیران و جوانان .

مگر بازماندگان ستمکاران روی زمین را ، که دین خدایرا از روی کفر وعدوان انکار کردند .

چه بسیار کسان بعرصهٔ نصرآباد (دارالامارهٔ ری) درآمدند.[1] که عموماً از زنازادگان محض وقلتبانان بوده‌اند .

و چه بسیار در کوچهٔ ساسان (ازمحلهٔ نصرآباد) که اگر یادکرده شوند ، از فرزندان زنان بدکار و دیوثانند .

ایشان آن کسانند که مرا از نزدیکی بخانهای خویش بازداشتند و از اهل و دوستانم دور کردند .

و مرا از نزد یاران و فرزندان براندند ، تا آنکه بکوههای قصران التجا بردم وآنجا را پناه گرفتم .

ص ۱۹۲ س ۱ : بری از سوی مشرق جایگاهی است که آنرا جیلاباد می‌نامند ، ودرآن بناها وکاخها و طاقهای بلند و آبگیرها و گردشگاههای پاکیزهٔ شگفت انگیز است ، و آن‌را مرداویج بساخت ، هرکه آنرا بنگرد تردید نخواهد کرد که آن از بناهای باستانی خسروان ساسانی است ، و در آنجا زندانی بزرگ و مخوف است که دریایی گود آنرا در میان دارد ودر آن بیشه‌ای ازنی است ، و آن زندان ازگل است و بربالای آن دکانچه‌ای دژمانند هم از گل ساخته‌اند که نقبی‌درآن نمی‌توان بوجودآورد وبهیچ صورت تبه‌کاری‌ازآن بفرارخلاص نمی‌یابد.

ص ۱۹۹ س ماقبل آخر : بری‌فرود آمد وحسکاخوانده می‌شود فقیه وثقه ومعتمداست ، و برشیخ موفق ما ابی‌جعفر که خداوند روانش را پاکیزه گرداناد تمام تصانیف او را درنجف که درودبرساکن آن بادبخواند .

ص ۲۰۳ س ۱۳ : گوری است در ری برین که ضریحش برای عزیزی شکافته شده که مرگ وی را هنوز بسن کامل خویش نرسیده ناچیزگرداینده است .

---

۱ ـ ظ : مراد حکمرانان ری ، منصوب از قبل خلیفه بوده‌اند .

ص ۲۰۴ س ماقبل آخر : ترجمهٔ ابن‌عبارت در ترجمهٔ عربی ص ۴۱۳ مجلد دوم بیاید .

ص ۲۰۸ س ۴ : فخرالدوله پسر رکن الدوله پسر بویهٔ دیلمی قلعهٔ قدیمی ری را تجدید عمارت کرده ، وبنای آنرا استوار و قصرها و خزائن آنرا بزرگ گردانیده ، و باسلحه وذخائر استوار و پرساخته ، و آنجا را فخرآباد نام نهاده بود ، فخرآباد بربستانها و آبهای جاری اشراف داشت ، وبا نزهة وباصفاترجایهای ممکن بود ، وگمان می‌برم که آن قلعهٔ طبرك باشد .

ص ۲۱۰ س ۵ : در تاریخ ری ابی‌سعد آبی خواندم که چون مهدی عباسی بری‌درآمد ، مسجد جامعی در آن بنانهاد ، وذکر کرد که چون کندن پی مسجد را آغاز کردند ، به پایهٔ قدیمی دیوار درخانه‌هایی‌رسیدند ، خانه‌هایی که در آن زمین بنیاد یافته ، سیل آنها را در هم‌فروریخته وکور کرده و مدفون ساخته بود . پس مهدی از این امر آگاه‌شد ، و فرمان داد تانداکنند: هر که اورا دراین مکان خانه‌ای بوده بیاید ، و اگرمایل است بفروشد و اگر می‌خواهد خانهٔ دیگر بجای آن بگیرد .گروهی انبوه بنزد وی حاضر آمدند ، جمعی قیمت اختیار کردند وگرفتند ، و دسته‌ای عوض خواستند ، جهة این دسته محلت معروف بمهدی‌آباد را بساخت . تاریخ پایان تمام این‌بناها (محمدیه و مسجد) سال ۱۵۸ بود .

ص ۲۱۱ س۵ : معنی این بیت درترجمهٔ قصیدهٔ ابن کربویه ص۸۸۴ س۱ گذشت .

ص ۲۱۲ س۱۰: معنی این بیت نیز درترجمهٔ قصیدهٔ ابن کربویه ص۸۸۴ س۱۰ گذشت .

ص ۲۱۳ س ۱۶ : سردابیه گروهی از غلاة رافضیانند ، که خروج مهدی را درسردابی که در ری است انتظار می کشند ، و در هرروز جمعه پس از نماز اسبی لجام‌زده حاضر کنند ، و سه‌بارگویند : یا امام بسم‌الله .

ص ۲۱۴ س ماقبل‌آخر : آن بازار (ساربانان) شارستان ری را می‌شکافد ، در وسطش نهرآب جاری است ، بر دوسویش درختان سردر هم‌کشیده و پیوسته است، و در میانشان بازار ها از هرسو احاطه دارد .

ص ۲۱۵ س ۲ : وآن بازار (روده) خیابانی است پهن‌دارای تیم‌ها و بناها وضیعه‌ها و مساکن متداخل .

ص ۲۲۰ س ۳: معنی این بیت درترجمهٔ قصیدهٔ ابن‌کربویه ص۸۸۳ س‌آخر درج است .

ص ۲۲۳ س ۵ و ۱۳ : برای ترجمهٔ این عبارات ، رك : ص ۸۷۶ س ۲۱ .

ص ۲۲۴ س ۵ : معنی این بیت در ترجمهٔ قصیدهٔ ابن کربویه ص۸۸۳ س۲۱ گذشت .

ص ۲۲۶ س ۱۰ : نرمقی ... این‌کلمه نسبت به آبادی نرمق است و آن دیهی است از دیه‌های ری که نرمقه گویند، احمدبن ابراهیم نرمقی رازی از آنجاست .

ص ۲۲۸ س۷ : ترجمهٔ این عبارت در معنی عبارات عربی ص ۳۲۸ همین مجلد بیاید .

ص ۲۲۸ س ۱۸ : معنی این بیت در ترجمهٔ قصیدهٔ ابن کربویه ص ۸۸۴س۱۲ گذشت .

ص ۲۳۱ س ۹ : معنی این بیت در ترجمهٔ قصیدهٔ ابن کربویه ص۸۸۳ س۲۵ گذشت.

ص ۲۳۳ س ماقبل آخر : چون عروه بازگشت ، حذیفه بر لشکر وی سلمةبن عمروبن ضرارضبی وبقولی براء بن عازب را بگمارد ، و آسیب کارزار عروه کار دیلمیان و مردم ری را یکسره کرده بود ، سلمةبن عمرو در دژفرخان بن زینبدی اقامت گزید .

ص ۲۳۴ س۱۷: معنی این دو بیت در ترجمهٔ قصیدهٔ ابن کربویه ص۸۸۳س۱۷و۱۹ درج است.

ص ۲۳۵ س ۵ : معین این بیت » » » » » » » » ۲۳ » »

ص ۲۳۹ س ۴ : » » » » » » » » » » » ۲۱ » »

ص ۲۵۲ س ۱۲ : گفته‌اند آنرا سیلحون نامیده‌اند از آن روکه در آنجا مسالح یا سپاهیان پادگان کسری قرار داشتند، و ایشان گروهی مسلح وآماده برای حفظ سرحدها و دفاع بودند و یك تن ایشان مسلحی نام دارد و عامهٔ مصلحی گویند که غلط است .

ص ۲۵۵ س ۵ : ترجمهٔ این عبارت در ضمن ترجمهٔ عبارت عربی ص ۵۴۰ همین مجلد در باب مدرسهٔ راوندی بیاید .

ص ۲۵۸ س ۱۶ : آنچه از شهرها گرفته بود ، بوی بـازگرداند بجزری ؛ وقصدش از بدست داشتن ری آن بود ، که آنجا در این دیار او را باشد تا محمود را هوس طغیان و خروج بسر نیفتد .

ص ۲۵۹ س ۱۰ : معنی این بیت در ترجمهٔ قصیدهٔ ابن کربویه ص ۸۸۳س ۱۹ گذشت .

ص ۲۵۹ س ۱۵ : [رویان] در ازمنهٔ گذشته از مملکت دیلم بود ، پس به عمربن علا صاحب کوشك در ری در صحرای ازدان تعلق گرفت .

ص ۲۷۰ س ۱۳ : معنی این بیت در ترجمهٔ قصیدهٔ ابن کربویه ص۸۸۳س آخر گذشت.

ص ۲۷۳ س ۱۶ : » » » » » » » » » » » ماقبل آخر »

ص ۳۰۷ س ۳ : اصمعی گفت آنجا (عراق) معرب ایران شهر است ، و این تعریف در این لفظ بعید است ، هر چند عرب را در تعریب این نوع کلمات دخالت تکلف آمیزی است .

ص ۳۰۹ س ۱۷ : قباد بشاپور رازی نامه کرد ، واین شاپور اصفهبد سرزمین جبل بود، وخاندانی راکه وی ازآن برخاست مهران می‌خواندند . قباد وی را احضارکرد و سپاهیانش با او بودند .. شاپور روزی به پیش قباد شد و سوخرا آنجا بود، پس کمندی بگردنش انداخت و وی را بگرفت و زندانی ساخت ، سپس قباد او را خفه کرد .

ص ۳۱۳ س ۱۵ : اردشیر از اشکانیان بی‌اندازه بکشت ، سبب آن سوگندی بود که

جدش ساسان یاد کرده بود که اگر روزی بشاهی رسد از نسل اشك بن حره کسی را باقی نگذارد ، اجرای این سوگند بر بازماندگان وی واجب آمد ، و اولین ایشان اردشیر بود ، بدین سبب جملگی اشکانیان را از زن و مرد مقتول ساخت .

ص ۳۱۴ س ۲۰ : فرار خسروپرویز از پیش پدر موافق افتاد با رسیدن خبر ورود بهرام چوبینه بری ویکسو زدن او پرده مخالفت و دشمنی را ؛ دارالملك بشورید ، و آتش فتنه شعله کشید ، مردم بهیجان آمدند، کارها اضطراب گرفت، و زندانها شکسته شد .

ص ۳۱۵ س ماقبل آخر : و تاج برسر نهاد و برتخت نشست ، وگفت : هرچند من از خاندان شاهی نبوده‌ام ولی خداوندامروزبمن سلطنت بخشید ، و پادشاهی بدست اوست وهر که‌را خواهد شاهی می‌بخشد .

ص ۳۲۱ س ۱۲ : آخرین کس که ری را بگشود قرظة بن کعب انصاری در ولایت ابوموسی در کوفه از سوی عثمان بود ، کار ری راست شد ، و عاملان آنجا در دژ زینبدی فرود می‌آمدند، و در مسجدی در مقابل آن قلعه نماز جمعه می‌گزاردند ، و این مسجد در داخل فصیل یا قلعهٔ تازه بوجود آمده قرار داشت .

ص ۳۲۲ س ۲ : برای ترجمهٔ این عبارت به ص ۸۷۳ س ماقبل آخر رجوع شود .

ص ۳۲۲ س ۸: مفاد این عبارت پیش وکم همانند عبارت سطر دوم این صفحه ازمجلد اول است.

ص ۳۲۴ س ۱۷: ری را در پیش روی مسجد جامع، در قلهٔ کوهی که برشدن بدان دشوار است دژی است ، و چون بسوی این دژ بالا روی به همهٔ بامهای شهر مشرف خواهی بود .

ص ۳۲۵ س ۶ : ترجمهٔ این عبارت در ص ۸۸۵ س ۷ گذشت .

ص ۳۲۸ س ۳ : شیخ مفید ابومحمد عبدالرحمن بن احمد بن حسین نیشابوری که رحمت خدای بر او باد با لفظ خویش در ری در مسجد خود بسال چهارصد و هفتادوشش برای ما روایت کرد .

ص ۳۲۸ س ۷ : ابوالفضل بن طاهر گفت : دروازهٔ حنظله در ری است ، ابوحاتم محمد بن ادریس بن منذر حنظلی وپسرش عبدالرحمن بن ابی‌حاتم بدانجا منسوبند، و من خانه و مسجد ابوحاتم را در این دروازه بدیدم و بدانها داخل شدم .

ص ۳۲۹ س ۶ : شیخ فقیه ابوالنجم محمدبن عبدالوهاب بن عیسی رازی درری در دروازهٔ زامهران در مسجد غری در صفرسال پانصدوده برای ما روایت کرد .

ص ۳۳۰ س ۸ : معنای این بیت در ترجمهٔ قصیدهٔ ابن کربویه ص ۸۸۳ س ۱۹ گذشت .

ص ۳۳۰ س ماقبل آخر : نماز عیدین در نمازگاه بهتر است از نماز عیدین در مسجدها مگر در مکه که در مسجدالحرام افضل است ... ابوعبدالله علیه‌السلام فرمود : برامام لازم است

که در عیدین بسوی بیابان بیرون رودجایی که کرانه های آسمان را بتوان دید .

ص ۳۳۳ س ۱۲ : اما ری مشهور را من بدیدم ، وآن شهریست شگفت انگیز ، نیکوکه با آجر های منقش محکم برنگ آبی آمیخته و رنگ و روغن زده مانند ظروف چینی، ساخته شده است .

ص ۳۳۴ س ۲ : خانه‌های‌ایشان را دیدم که بتمامی در زیرزمین ساخته شده است ، وراه عبور درهایی که بخانه ها می‌رسد در نهایت تاریکی و دشواری عبور است . این کار را برای جلوگیری از تهاجم شبانه و غارت عساکر می کنند، واگرخانه های چنین نمی‌بودکسی درآنجا باقی نمی‌ماند .

ص ۳۳۴ س ۶ : خانه های این شهر بتمامی در زیرزمین ساخته شده و خانه‌ها [کذا ، ظ : درها] در نهایت تاریکی و سختی عبور است ، این‌کار را بجهة کثرت ورود عساکر بخانه های خویش می کنند ،که اگر از مخالفان‌باشند خانه‌ها را غارت می کنند، و اگراز موافقان‌باشند بنصب درخانه‌ها فرود می‌آیند ، پس ایشان راه ورود بخانه ها را تاریك می‌سازند تا از این گرفتاری آسوده باشند .

ص ۳۳۵ س ۹ : مردم ری را هنرنقب‌زدن است که در آن هیچکس بدیشان نمی‌رسد ، می‌گویند : بعض از ایشان چندین فرسخ و در زیر آبها مثل دجله ونهرهای بزرگ نقب می‌زند، و نقب رازی مثل است .

ص ۳۳۶س ۱۴ و ص ۳۳۷ س۳: برای ترجمهٔ عبارت‌نخستین به ص۸۷۴ س۱۶وعبارت دوم به ص ۸۷۳ س ۲۱ رجوع شود .

ص ۳۳۸ س ۱۸ : در آنجا . . . میدان خربزه (میدان میوه فروشان) شگفت انگیز است .

ص ۳۳۸ س ۲۰ : خربزه‌خانه (میدان میوه فروشان) نزدیك مسجد جامع است .

ص ۳۴۰ س ۱۷ : بسبب فراوانی آب ، میوه ها و باغهاو درختان این شهرزیاداست... و درآن ضیاع اسحاق بن‌یحیی‌بن معاذ و ضیاع ابی‌عبادثابت‌بن یحیی‌کاتب مامون‌واقع است واین هردو اهل ری هستند .

ص۳۴۱ س۱: معنای این‌بیت درترجمهٔ قصیدهٔ ابن‌کربویه ص۸۸۳س‌ماقبل‌آخر گذشت .

ص ۳۴۴ س ۱ : نخستین روایت‌که در باب احداث آتشکده شده است از فریدون ملك است ، و آن چنان است‌که وی در جایی آتشی یافت‌که آتش پرستان‌آنرا بزرگ می‌داشتند، و خود را بعبادت آن آتش باز داشته بودند ، فریدون از ایشان در باب آتش و مصلحت وحکمتی که در پرستش آن است پرسش‌هایی‌کرد ، ویراگفتند :

آتش واسطهٔمیان خداوند و مخلوق ویست ، و از جنس آلههٔ نوریه است ... و برای‌نور مراتبی قراردادند، وبین طبع‌آتش وطبع‌نور فرق‌گذاردند ، واینکه حیوان مجذوب‌آن می‌شود و حود رامی‌سوزاند، همچون پروانه در شب هنگام ... و غیر اینها از آنچه در شکارشبانگاهان از آهوان و مرغان و وحوش‌واقع می‌شود ... و اینکه نورصلاح این جهان است ، و شرف آتش بر تاریکی و تضاد و مخالفت آن با تاریکی .. پس چون این خبرها بـرای فریدون‌گفته شد ، فرمان داد تا پاره‌ای ازآن‌آتش رابخراسان حمل‌کنند ، و در طوس‌آتشکده‌ای برای‌آن‌بساخت.

ص ۳۴۵ س ۱ : این‌آتشکده های دهگانه پیش از ظهور زردشت‌بن اسبیمان پمبرمجوس بوده است .

ص ۳۴۶ س ۹ :گفته‌اند: اسکندر چهارده سال شاهی‌کرد ، و آتشکده هـا را ویران ساخت ، و هیربدان را بکشت ، وکتاب دینی ایشانراکه زردشت‌آورد بسوزاند .

ص۳۴۶س۱۳؛ قزوین وری ده‌یك پرداز بودند، زیرا این دوشهر بصلح‌گشوده شدند ،آیا نمی‌بینی‌که آتشکده ها در این دو شهر بجامانده است .

ص ۳۵۲ س ۱۶ : آن جماعت در دارالاماره گرد آمـدند ، و در حجرهٔ رکنیه خلوت کردند .

ص ۳۵۲ س ۱۸ : طغرل فرمان داد تا ری را آبادکنند ، چون‌خراب شده بود ، و در دارالاماره مرکبهای طلای جواهرنشان بیافت .

ص ۳۵۳ س ۱۵ : برای ترجمهٔ این‌عبارت به ص ۸۸۵ س۳ رجوع شود .

ص ۳۵۴ س ۱۰ : سیدآبادکوشکی است در ری ، ودیهی است از دیه های آن ، و هر دوراسیده شیرین دختراصفهبد رستم مادرمجدالدولةبن فخرالدولةبن بویه بوجود آورد،کوشك را بسال سیصدونودو چهار احداث‌کرد .

ص ۳۵۶ س ۱۳؛ آیا روزگار (یامرگ) دلیران را اینچنین به‌بلیه وداهیه می‌افکند ؟ آیا زمانه‌کوهها را اینچنین پست و خراب می‌کند؟

ص ۳۵۶ س‌ماقبل آخر : معنی این بیت در ص ۸۸۴س‌آخرگذشت .

ص ۳۵۷ س ۹: [سیدرضی]مرثیهٔ خویش‌را بهنگام استماع خبر مرگ‌صاحب درسوك وی بسرود ، چنانکه با مرکب سرخ درصدر قصیده نوشته شده است ، و دفن بی‌فـاصله پس از نقل تابوت صورت می‌گیرد ، و آنچه بیشتر مشهور و رائج و معروف است همزمان بودن‌مرگ و دفن است ، وسیدرضی نیز بناء رثاءخویش را براین قرارگذارد .

ص۳۵۸س۱۰: ای درگاه ، ازچه‌رو رفعت ترا اندوه گرفته ؟آن پرده و آن پرده‌داران کجایند ؟

بدون‌ترس و شرم بگوکه سرور من‌مرده است، بدین سبب بدحالی‌و اندوه مرا فروگرفته است.

مرد آنکس که روزگار از وی حساب می‌برد ، وی اکنون در خاك خاك شده است .

ص ۳۵۹ س ۸ : صاحب عباد چنان بود که احدی از هرصنف وطبقه در ماه رمضان پس از عصر بمنزل وی در نمی‌آمد مگر آنکه افطار را آنجا بنزد وی می‌ماند و پس از افطار بیرون می‌رفت ، و سرای وی در هیچ شبی از شبهای ماه رمضان از هزارتن افطار کننده خالی نبود.

ص ۳۵۹ س ۱۷ : تابوت صاحب‌را پس از تجهیز وی بیرون بردند ، و ابوالعباس‌ضبی برای نمازبراو و سوکواری بنشست ، وچون تابوت‌بروی دست حاملان پیدا شد، جمعیت‌باحترام وی برخاستند و زمین را بوسه دادند ، سپس بروی نماز بخواندند و تابوت را بزنجیر ها در اطاقی بیاویختند ، تا آنکه باصفهان بردند و در قبری‌که در آنجاست مدفون ساختند.

ص ۳۶۰ س۱۶ : ابوالعباس ضبی‌بخانهٔ خویش ، و ابوعیسی بخانهٔ علی‌بن‌کامه که‌دراختیار او و درکنارشهرواقع‌بود بازگشتند . خبر دستگیری‌ابن‌حموله شایع شد ودیلمیان بهیجان‌آمدند و قصد سرای ابوعیسی‌کردند که براو هجوم ببرند ، وی دیواری از خانه راکه از پشت بسوی صحرا بود خراب‌کرد ، و از آنجا بیرون رفت .

ص ۳۶۲ س ۶ : در محرم این سال بزرگوار ابوسعدکفیل بصره در دربار سلطان در ری درگذشت .

ص ۳۷۱ س ماقبل آخر : ترجمهٔ این عبارت در ص ۸۸۰ س ۲۷ گذشت .

ص ۳۷۲ س ۶ : آیا بشاهان دیلم نمی‌نگری‌که چگونه برگور های خویش قبه‌های رفیع برآوردند، و آنها را تاآنجاکه می‌توانستند استوار و بلند ساختند تاکهنه نشود و از آن غیر ایشان‌کوچك‌تر است .

ص ۳۷۸ س ماقبل آخر : او (یزدگرد دوم) را دو پسر بود ، یکی را هرمز و دیگری را فیروز می‌گفتند . هرمز سجستان را داشت ، وپس از پدرش یزدگرد برکشور استیلا یافت ، و فیروز بگریخت و بسرزمین هیاطله رسید و از شاه ایشان مددخواست ، و پس‌از آنکه طالقان را بوی‌داد یاریش‌کرد . فیروز با این مدد متوجه برادر شد ، و او را در ری بکشت ، و هردو برادر از یك مادر بودند ، وگفته‌اندکه او را نکشت بلکه اسیرش‌کرد و شاهی را از او بگرفت .

ص ۳۷۹ س ۴ : [فیروز] بسوی برادرش هرمزبن یزدگرد که در ری بود شتافت . مادر هر دو یکی و نامش دینک بود ، و در مدائن تدبیر کارهای آن طرف از سوی وی می‌رفت، فیروز بر برادر دست یافت و وی را زندانی کرد .

ص۳۷۹ س۸: پس از او (یزدگرد) هرمزبن یزدگرد (بن بهرام) شاهی یافت، برادرش فیروز بنزاع برخاست و او را بکشت و شاهی را بدست گرفت .

ص ۳۷۹ س ۱۳ : در ذکرپادشاهی فیروزبن یزدگردبن بهرام ، پس از کشتن برادرش هرمز و سه‌تن از خاندان او .

ص ۳۷۹ س آخر : [تبع] برادر زادهٔ خویش شمرذوالجناح را بسوی قباد فرستاد، وی با قباد مقاتله کرد ، و او را فراری ساخت تا به‌ری رسید، شمراز دنبال بیامد و قباد را در ری بیافت و بکشت ، و تبع‌شمرذوالجناح را بخراسان گسیل داشت .

ص ۳۸۰ س ۱۱ : من می‌گویم : آنچه ابوجعفر [طبری] در باب قتل قباد در ری ، و دست یافتن تبع برشهر هاپس از قتل وی یادکرده ، از منقولات زشت و اغلاط فاحش است و فساد این خبر مشهورتر از آنست که نیازی بذکر داشته باشد ، و اگر ما شرط نکرده بودیم که مطالب‌کتاب وی را بدون اندك اخلال همه را نقل‌کنیم صرف نظرکردن از آن اولی بود . و وجه‌غلط درآن اینستکه وی‌گفته قباد در ری بقتل رسید ، و حال‌آنکه میان اهل تاریخ در این مهم خلافی نیست‌که قباد در سالی معلوم و معین بمرگ طبیعی درگذشت ، و مدت پادشاهی وی نیز چنانکه قبلاً ذکرکردیم روشن است ، واحدی نقل‌کرده‌که وی‌کشته شده است مگر در این روایت‌درج‌است، وچون وی بمرد انوشیروان پادشاهی‌یافت واین‌مطلب‌ازقصیدهٔ قفانبك امرءالقیس مشهور تراست .

ص ۳۸۰ س‌ماقبل‌آخر : قباد پس از آن با روم جنگ کرد ، و شهرآمد را بگشود ، و شهرهای ارجان‌وحلوان راپی‌افکند ، بعد درگذشت ، وپسرش خسرو انوشیروان پس از اوبشاهی نشست .

ص ۳۸۱ س ۳ : ابن‌خلدون در تاریخ خودگفته : تبع بسرزمین عراق‌که ملوك الطوایف بودند درآمد ، و خردادبن شاپوربدین هنگام وکیل طوائف بود، وی به ملکی از ملوكالطوائف بنام قباد برخورد و این قبادبن فیروز نبود . قباد منهزم شد ، و ابوکرب (تبع) عراق و شام و حجاز را بتصرف آورد .

ص ۳۸۱ س ۸ : تا آنکه پهلو بربستر بیماری نهاد، و بآزاردل مبتلی‌گشت وبه‌پادشاهی انوشیروان وصیت‌کرد ... سپس بزاری درگذشت .

ص ۳۸۵ س ۷ : (رسالهٔ صاحب عباد در احوال حضرت عبدالعظیم ،)

صاحب عباد رحمة‌الله علیه گفت : از نسب عبدالعظیم حسنی مدفون در شجره صاحب بقعه ـ که خدای روان ویرا پاکیزه گرداناد ـ و ترجمهٔ حال و اعتقاد و میزان دانش و پارسایی وی سؤال کردی، ومن اکنون بدانها پاسخ می‌دهم، وتوفیق درکارها با خداست.

وی ابوالقاسم عبدالعظیم بن‌عبدالله بن علی بن‌حسن بن زیدبن‌حسن بن‌علی بن ابی‌طالب است، که درودخدای براو وپدرانش باد. اوصاحب‌ورع‌ودین‌وعابد ومعروف به‌امانت‌وراستی گفتارودانا باموردین‌وقائل بتوحید وعدل‌وبسیارحدیث وکثیرالروایه بود؛ وازابوجعفرمحمدبن‌علی بن‌موسی‌وپسروی ابوالحسن صاحب عسکر علیهم‌السلام روایت حدیث کند، و از ایشان بسوی وی تعلیقه ها و رساله‌هائی است ، و ازگروهی از یاران موسی‌بن‌جعفر و علی‌بن موسی‌الرضا علیهما‌السلام روایت می‌کند . او راکتابی است‌که آنرا کتاب یوم‌ولیلة نام نهاد ، وکتابهای دیگر است که ترجمهٔ ۱ آنها روایات عبدالعظیم‌بن عبدالله‌حسنی است .گروهی از رجال شیعه از وی روایت‌کنند، همچون احمدبن ابی‌عبدالله برقی ، و احمدبن محمدبن خالد ، و ابوتراب رویانی .

وی از خلیفهٔ وقت اندیشه‌مند بود ، از این‌رو بدین عنوان‌که پیك و قاصد است بطوف بلادپرداخت ؛ و سرانجام بشهر ری رسید ، و در ساربانان در سکة‌الموالی در سرای مردی شیعی مسکن‌گزید ، و در این مأمن خدای‌عز وجل‌را عبادت می‌کرد ، روزها روزه مـی‌داشت و شبها بنماز می‌ایستاد ، و پوشیده بیرون می‌آمد و قبری راکه اکنون مقابل قبر اوست ، و راهی آن دو را بهم می‌پیوندد ، زیارت می‌کرد ، ومی‌گفت : این‌قبر مردی از فرزندان موسی‌بن‌جعفر علیهما‌السلام است .

خبروی به‌شیعیان‌ری یکی پس از دیگری رسید ، تا آنکه بیشترایشان وی را بشناختند. پس از چندی یکی از شیعیان بخواب دیدکه رسول خدا صلی‌الله علیه وآله باو می‌فرماید که فردامردی از فرزندزادگان‌من از سکة‌الموالی‌حمل وبنزد یکی درخت سیب درباغ‌عبدالجبار بن عبدالوهاب بخاك سپرده می‌شود .

این مرد رفت تا آن باغ را بخرد ؛ و صاحب باغ نیز خود چنین خوابی دیده بـود . پس محل درخت با تمامت باغ را براهل شرف و تشیع وقف‌کرد تا پس از مرگ در آنجا مدفون شوند ، حضرت عبدالعظیم رحمة‌الله علیه بیمار شد و درگذشت و تابوتش در همان روزبه محلی‌که بقعه‌اش آنجاست حمل‌گردید .

---

۱ ـ متن عربی این عبارت را تعقیدی است ، و بصورتهای دیگرنیز قابل توجیه است .

فضل زیارت وی : یك تن از مردم ری برابی‌الحسن صاحب عسکر (امام علی‌النقی) علیه‌السلام وارد شد، آن حضرت فرمود ، کجا بودی؟ گفت، حسین‌صلوات‌الله علیه را زیارت کردم. فرمود : اگر قبر عبدالعظیم‌را که نزد شماست زیارت می‌کردی ، همانند آنکس بودی که حسین صلوات‌الله علیه را زیارت‌کند .

وصف علم‌وی: ابوتراب(عبیدالله بن‌موسی) رویانی روایت کرد که ازابی‌حماد رازی‌شنیدم که گفت ، درسامره برحضرت امام‌علی‌النقی وارد شدم و پاره‌ای مسائل حلال‌وحرام پرسیدم‌وجواب فرمود ، و چون وداع‌کردم مراگفت : ای حماد اگر برتو درسرزمینت چیزی از امر دین‌مشکل شود، ازعبدالعظیم‌بن عبدالله حسنی سؤالی‌کن وسلام مرا بوی برسان .

آنچه ازوی در توحید روایت شده‌است : علی‌بن حسین‌سعدآبادی از احمدبن‌ابی‌عبدالله برقی روایت کند که عبدالعظیم حسنی در خبری طولانی برای من حدیث گفت و فرمود که : خداوند تبارك و تعالی یکی است ، ویرا مثل و مانند نیست ، و جسم و صورت و عرض وجوهر نیست ، بلکه او جسم‌بخشندهٔ اجسام و تصویر دهنده صورتها و آفرینندهٔ عرضها و جوهرهاست .

عبیدالله‌بن‌موسی (ابوتراب) رویانی از عبدالعظیم (ع) از ابراهیم‌بن ابی‌محمود نقل کند که به رضاعلیه‌السلام عرض‌کردم ، چه می‌فرمائیددر حدیثی‌که مردم روایت‌کنند باینکه خداوند بآسمان دنیا فرود می‌آید ؟ پس فرمود : خدا تحریف‌کنندهٔ‌کلام را از موضعش از رحمت خویش دور داراد ، بخدای سوگندکه رسول خدا صلی‌الله علیه وآله چنین نفرمودند بلکه فرمودنـد ، خدای عزوجل هرشب جمعه ملکی را بآسمان دنیافرو می‌فرستد وندامی‌کندکه آیا سائلی‌هست تا اورا عطاکنم، و این حدیث را تا بآخر ذکرکرد .

و بهمین اسناد ، از رضاعلیه‌السلام درقول خداوند ، وجوه یومئذ ناضرة الی‌ربها ناظرة، روایت‌کندکه‌فرمود : [صورتهای‌اهل بهشت در روزقیامت] درخشان است و منتظر ثواب‌پروردگار خویش عزوجل هستند .

آنچه از آن حضرت درعدل روایت شده است : علی‌بن حسین سعدآبادی از احمدبـن ابی‌عبدالله از عبدالعظیم‌بن عبدالله حسنی از علی‌بن محمد از پدرش محمدبن علی از پدرش‌علی‌بن موسی‌الرضا علیهما‌السلام روایت‌کندکه[آن‌حضرت] فرمود : ابوحنیفه از نزد صادق‌جعفربن‌محمد علیهما‌السلام بیرون می‌آمد و موسی علیه‌السلام با وی مواجه شد ، [ابوحنیفه]گفت ای پسر گناه ازکیست ؟ فرمود از سه‌حال بیرون نیست ، یا از خداوند است و حال آنکه از او نیست ،که‌از کریم نمی‌زیبدکه بندهٔ خویش را بگناهی‌که‌کسب نکرده عذاب‌کند ، یا هم از خداوند و هـم از بنده است ، پس از شریك قوی شایسته نیست‌که بشریك ضعیف ستم‌کند ، و یا از بنده است‌ـ که

از وی نیز هست ـ پس اگر خداوند او را مورد شکنجه‌قرار دهد بسبب‌گناه اوست و اگر ببخشد بکرم وجود خویش است .

عبیدالله‌بن موسی (رویانی) از عبدالعظیم از ابراهیم‌بن ابی‌محمود روایت کند که گفت‌رضا علیه‌السلام فرمود : هشت چیز است که تحقق نمی‌یابد مگر بقضاء خداوند و قدر وی : خواب و بیداری و نیرومندی وسستی و تندرستی و بیماری و مرگ و زندگی .

خداوند ما را بسخن ثابت ودائم دوستی محمد وآل وی پابرجای بداراد، و درودخدای برسرور ما رسول او و جملگی‌اهل‌بیتش‌باد .

ص ۳۸۸ س‌آخر : ابوالقاسم عبدالعظیم‌بن عبدالله‌بن علی‌بن حسن‌بن زید از راه‌طبرستان به ری در آمد ، و او محدث زاهد صاحب مشهد (بقعه و بارگاه) در الشجرهٔ در ری است ، و قبرش زیارتگاه است .

ص ۴۰۱ س ۳ : اما عباس‌بن عبدالله شهید فرزندانش کمند، ابیض شاعراز ایشان‌است، و او ابوعبدالله حسین‌بن عبدالله‌بن عباس مذکور است ، شیخ ابوالحسن عمری گوید : ابیض ، عبدالله‌بن عباس است، اما ابونصر بخاری‌گوید‌که : او حسین‌بن عبدالله‌بن عباس است ؛ وگوید ، در ری بسال سیصدونوزده درگذشت ، و قبرش پیدا و زیارتگاه است .

ص ۴۰۵ س ۴ : از فرزندان حسین (ع) بودند : علی‌اکبر ،که نسلی از او نماند، در واقعهٔ کربلا شهید شد ، و مادرش‌لیلی دختر ابی‌مرة‌بن عروة‌بن مسعود ثقفی بود ، و علی‌اصغر که مادرش حرار دختریزدگرد بود ، و حسین (ع) او را غزاله نامید .

ص۴۰۵ س ۸: مادرش (علی‌بن حسین(ع)) حرار دختر کسری یزدگرد بود، بدین‌قرار که چون دودختر یزدگرد را بنزد عمربردند یکی را به حسین‌بن علی‌علیه‌السلام بخشید ، پس ویرا غزاله نام داد ... و می گویند که مادرش از اسیران‌کابل بود .

ص ۴۰۶ س ۲: مادرش (حضرت سجاد) ام‌ولدو نامش غزاله و بقولی سلافه و بقول‌دیگر ام‌سلمه و بقول دیگر شاه زنان بود .

ص ۴۰۶ س۴ :او (حضرت امام حسین)راشش فرزند بود: علی‌اکبر‌بن حسین‌زین‌العابدین علیهما السلام ،که مادرش شاه زنان دختر خسرو یزدگردبن شهریار بود .

ص۴۰۶س۷ : نام مادرش(حضرت‌سجاد) شاه زنان وبقولی شهربانویه بود. امیرالمؤمنین علیه‌السلام حریث‌بن جابر حنفی را بسویی در خاور زمین والی گردانیده بود . وی دو دختر یزدگردبن شهریار را بنزد آن حضرت فرستاد . آن حضرت یکی از آن دو را بفرزند خویش

حسین علیه‌السلام بخشید ، که زین‌العابدین را بزاد ، و دیگری را به محمدبن ابی‌بکر بخشید که قاسم‌بن محمدبن ابی‌بکر را بزاد ، و ایشان پسرخالهٔ یکدیگر بودند .

ص ۴۰۷ س آخر : علی‌بن‌الحسین (ع) می‌گفت : من فرزند دو گزیده هستم . چون جدش رسول‌الله (ص) و مادرش دختر یزدگرد ملك بود ، و ابوالاسود سروده :

وهمانا پسری از نسل کسری وهاشم بزرگوار ترین کس‌است که‌بروی تعاوید (دعاهای‌حفظ) آویخته شده است .

ص ۴۰۸ س۵ : از ابی‌جعفر علیه‌السلام روایت شده است که فرمود : چون دختر یزدگرد را بنزد عمر بردند و بمدینه درآوردند ، دختران مدینه از بالای بامها برای تماشا چشم بوی بردوختند و مسجد از روشنی صورت او روشن شد . . . عمر وی را گفت همسری برگزین . فرمود: پس‌آمد و دست خویش را برسر حسین‌بن‌علی علیه‌السلام قرار داد. آنگاه امیرالمؤمنین علیه‌السلام از وی پرسید نامت چیست ؟گفت جهانشاه ، فرمود بلکه شهربانو .

ص۴۰۸ س۱۰: [عمر] فرمان‌داد تا جهة فروش‌او(دختر یزدگرد) ندا کنند. امیرالمؤمنین فرمود: بیع‌دختران پادشاهان هرچندکافر باشند جایز نیست، لکن بوی پیش‌نهادکن تا همسری از مسلمانان جهةخویش برگزیند . پس آمد و دست خویش را برکتف حسین گذارد . حضرت فرمود : ای‌کنیزك چه‌نام داری ؟گفت : جهانشاه ، فرمود بلکه شهربانویه ... پس علی‌بن حسین (ع) را بزاد .

ص ۴۰۸ س ۱۵ : مادر حضرت سجاد شهربانویه دختر یزدگردبن شهریارکسری است، و ویرا شاه‌زنان و جهان بانویه و سلافه وخوله نیز نامیده‌اند ؛ و می‌گویند وی شاه زنان‌دختر شیرویه پسرخسروپرویز است ؛ ونیز می‌گویند وی برةدختر نوشجان است و قول‌نخستین درست است ؛ و امیرالمؤمنین او را مریم نامیده بود ، و می‌گویند فاطمه نامیده بود ، و سیدةالنساء (سرور زنان) خوانده می‌شد .

ص۴۰۹ س ۴: مادرش (حضرت سجاد) شاه زنان دخترشیرویه پسرکسری پسرپرویزاست وگفته‌اند دختر یزدگرداست ... و درکتاب تذکره آمده است ... و مادرش شاه زنان دخترشاه کاشانست ، وگفته‌اند دخترکسری یزدگرد پسر شهریار است و می‌گویند نامش شهر بانویه‌بوده است ... مبردگفت: نام مادر علی‌بن‌حسین سلافه و از فرزندان یزدگرد بودکه نسبش معروف و از برترین زنان است ، وخوله نیزگفته‌اند .

ص ۴۱۴ س ۱ : درباب‌مدفن‌سر حضرت سیدالشهدا اختلاف کرده‌اند ، گفته‌اند بمدینه فرستادند و درکنار مادرش مدفون گردید ،وگفته‌اند درکنار باب فرادیس در دمشق بخاك‌سپرده

شد ، وگفته‌اند خلفاء مصرسری را از عسقلان بقاهره نقل و در آنجا دفن‌کردند، و برروی‌آن بقعهٔ معروف به مشهدالحسین را بساختند .

ص ۴۱۴ س ۹ : بزرگوار مرتضی ،که خدای از او خشنودباد ، در پاره‌ای از مسائل خویش ذکرکرده ، سرحسین بن‌علی (ع) از شام بکربلا ببدنش برگردانده شد و بدان ضمیمه گردید .

ص ۴۲۲ س ۱۳ : سلطان محمد در دوم ذی‌القعده (سال ۴۹۲) به‌ری وارد شد ؛ وزبیده خاتون مادر برادرش برکیارق را دیدکه پس‌از پسر درآنجا بجای وی مانده است ، مؤیدالملك زبیده را بگرفت و درقلعهٔ طبرك محبوس ساخت و از وی به مبلغ پنجهزاردینارخط بستد، وعزم قتل وی‌کرد ، معتمدان مؤیدالدوله اورا از این‌کار برحذر داشتند ، لکن از ایشان نپذیرفت... ویرا به قلعه بالا برد و خفه‌کرد؛ و چهل و دوسال از عمرش‌گذشته بود .

ص ۴۲۲ س ماقبل‌آخر: در این سال (۴۹۲)کار محمدبن ملکشاه برادر برکیارق‌رونق یافت و قوت‌گرفت، و او برادر پدری و مادری سلطان‌سنجراست، ومادرشان ام‌ولد بود؛ سپاهیان بگردش فراهم آمدند ، و محمد مـؤیدالملك عبیدالله‌بن نظام‌الملك را وزارت بخشید ، و قصد برادرش سلطان برکیارق‌که در ری بودکرد . برکیارق از ری بیرون شد و محمد بدانجا رسید، و زبیده‌خاتون مادر برادرش برکیارق‌را بدیدکه در ری بجای پسر مانده است ؛ پس‌مؤیدالملك زبیده را بگرفت ، و از وی درباب اخذاموال خط و حوالت بستد ، سپس او را خفه‌کرد .

ص ۴۲۳ س۱۰ : چون سلطان برکیارق‌مؤیدالملك را اسیرکرد ، خط او را درتذکره‌اش بمبلغ پنج هزار دینار بدید ، و این بزرگترین علل در قتل او بود .

ص۴۳۱ س ۱۹ : ابراهیم خواص در ری بیمار شد ، درمسجدجامع‌آنجا ، او را بیماری اسهال بود ، و باهربار برخاستن داخل آب می‌شد ، و غسل می‌کرد ، و به مسجد بازمی‌گشت ، و دورکعت نماز می‌گزارد ، یکبارکه برای غسل داخل آب شدهم در میان آب روح از تنش مفارقت‌کرد .

ص ۴۳۳ س ۱ : ابراهیم‌بن احمدبن اسماعیل ، ابواسحاق خواص از مردم سرمن رأی بود ، وی یکی از شیوخ صوفیان است ، و ازکسانی است‌که بتوکل و سفربسیار به تنهائی بمکه‌و غیر آنجا یادمی‌شود ، و او را مصنفاتی است .

ص ۴۳۳ س۱۳: و بدانجا (هراة)منسوب است ابراهیم ستنبه از ابراهیم های‌چهارگانه که ایشان را بدرگاه خداوند شفیع می‌آورند؛ و ایشان : ابراهیم‌بن ادهم در مکه ، و ابراهیم خواص در ری ، و ابراهیم شیبان درکرمانشاه ، و ابراهیم ستنبه در قزوین هستند .

ص ۴۳۴ س۳ : این خواص چنانکه کلام‌ذهبی مفهم است زاهد مشهور نیست ، و اسم پدر

خواص زاهد احمد است ، وابن جوزی در موضوعات نسب او را چنین ثبت کرده ، و گفته که خواص زاهدثقه است ، و این یکی به‌تلبیس نام خواص برخود نهاده است .

ص ۴۳۵ س ۶ : از علم محمدبن حسن باندازهٔ شترباری برداشتم .

ص ۴۳۵ س ۸ : هیچ کس را ندیدم که مسأله‌ای از او بپرسند ودر آن مسأله بنگردمگر آنکه در چهره‌اش آثار کراهت آشکار شود ، جزمحمدبن حسن .

ص ۴۳۵ س ۱۱ : اگر بخواهم بگویم قرآن به لغت محمد بن حسن نازل شده از جهة فصاحب وی توانم گفت ؛ و از او بقدر شترباری کتب برداشتم .

ص ۴۳۷ س ۱۴ : فقه‌وادب عرب را در ری بخاك کردم .

ص ۴۴۰ س ۲ : رنبویه ... و آن دیهی است بنزدیکی ری ، علی‌بن‌حمزهٔ کسائی ومحمد بن‌حسن شیبانی یارابی حنیفه در آنجا در گذشتند ، و همانجا مدفون شدند . این دوتن بهمراه رشید بیرون آمده بودند ، و رشیدگفت : امروز فقه و نحو را در رنبویه مدفون ساختم .

ص ۴۴۱ س ۴ : ترجمهٔ این عبارت ، در ترجمهٔ عربیهای صفحهٔ ۴۷۲ مجلد دوم بیاید .

ص ۴۴۲ س ۱۱ : چون بیماری کسائی در ری سخت شد ، رشید پیوسته بنزد او می‌رفت و عیادت می کرد .

ص ۴۴۴ س ماقبل آخر : و نیز در این سال [۴۹۶] ابوالمظفر بن خجندی در ری کشته شد ، او برای مردم موعظه می کرد ، و چون از کرسی وعظ فرود آمد ، مردی علوی او را بکشت و علوی نیز کشته شد ، و خجندی در جامع ری مدفون گردید .

ص ۴۴۵ س ۱۰ : چون مرداویج مقتول شد ، یاران دیلمی وجیلی وی بگرد هم فراهم آمدند و بشور پرداختند ، وگفتند : اگرما بدون رئیس بمانیم هلاك خواهیم شد . پس باطاعت برادر وی وُشمگیربن زیار ــ که پدر قابوس باشد ــ و در ری بود اجتماع کردند ، و تابوت مرداویج را برداشتند و رهسپار ری شدند ؛ و هر که از یاران مرداویج در ری بود بهمراه برادرش وشمگیر از شهر (باستقبال) بدرآمد ، و در چهار فرسنگی (به‌آن جمع که از اصفهان می‌آمدند رسیدند و) با تابوت مرداویج پیاده و با پای برهنه ملاقات کردند، و این روز روزی پرهیجان وپرجوش وخروش بود .

ص ۴۴۶ س ۶ : معنی این عبارت در ص ۸۹۰ س۲۱ گذشت .

ص ۴۴۶ س ۱۱ : تختی برای او ازطلا بساختند و برآن می‌نشست ، و تختی برای‌اکابر سران لشکرش از نقره بساختند، و چون بتخت می‌نشست سپاهیانش از دور بصفها می‌ایستادند ، و هیچکس باوی سخن نمی‌گفت جز حاجبانی که بخصوص این‌کار ترتیب داده شده بودند .

ص ۴۴۶ س ۱۵ : به‌تجبر و شکوهمندی شاهی می کرد ، برای یاران خویش تختهایی از

نقره و برای خود تاجی جواهرنشان برصفت تاج‌خسرو انوشیروان بساخت .

ص ۴۴۸ س ۵ : پس از ری رهسپار اصفهان شد و در جمادی‌الاولی سال سیصدوشصت و پنج بدانجا رسید ، و فرزند خویش عضدالدوله را از فارس بخواند ، و دیگر فرزندانش نیز بنزدش گرد آمدند ... ورکن‌الدوله فرزندان را بوقاق و تـرك خلاف سفارش کرد و ایشان را خلعت بخشید سپس در ماه رجب از اصفهان عازم ری گردید ، و مرضش دیر کشید تادر گذشت .

ص ۴۵۵ س ۱ : برای او کفن خواستند و نیافتند ، و از شدت شور و تباهکاری‌دیلمیان رفتن بشهر امکان نداشت ، بناچار از متولی مسجد جامع جامه‌ای خریدند و او راکفن کردند ، و آشوب لشکریان افزون شد چنانکه نتوانستند او را دفن کنند ، پس چندان بماند تابوی ناك شد ، سپس دفنش کردند .

ص ۴۷۲ س ماقبل آخر : در این سال ایلدگزشهر ری و بلادی راکه بدست اینانج بود بتصرف خویش گرفت ، و سبب آن بودکه ایلدگزرا با اینانج درباب ملك داری قراری‌رفته‌بود که بموجب آن همه ساله مالی از وی دریافت می‌کرد ، اینانج دو سال از پرداخت آن تن زد . ایلدگز برای مطالبه‌کس فرستاد ; وی کثرت غلامان و حواشی را عذر خویش کرد ، پس ایلدگزاسباب کار رابساخت وعازم ری شد . اینانج را باوی‌تلافی دست داد و نبردی عظیم‌رفت. اینانج شکسته و منهزم شد و قلعهٔ طبرك را پناه گرفت وایلدگز ویرا در آنجا بحصار آورد ، و پوشیده گروهی از مملوکان او رابه اعطاء تیول ومال واحسان خویش بفریفت و بفرستادتااینانج را بکشتند ، و ایشان که‌کثرتی داشتند شهر را بوی تسلیم کردند .

ص ۴۷۳ س ۷ ؛ در این سال (۵۶۴) میان اینانج صاحب ری وایلدگز جنگ بـود ، وایلدگز پیروزی یافت وری‌را بدست آورد ، و اینانج بگریخت و بیکی ازقلاع(طبرك)حصاری شد ؛ ایلدگزکس فرستاد وغلامان اینانج‌را باعطاءتیول بفریفت تااینانج سرور خویش‌رابکشند، پس او را بکشتند و به ایلدگز پیوستند ، ولی ایلدگز با ایشان بوعده وفانکرد .

ص ۴۸۳ س ۸ : معنی این دوبیت در ص ۸۷۲ س ۶ گذشت .

ص ۴۸۵ س۲ : طبریه ... میان‌کوه ودریا نهاده‌است ... گورهادر بالای‌کوه‌واقع‌است... کوه‌بلند و برشهر مشرف است .

ص ۴۸۸ س ۱۱ : طبرك بفتح اول و دوم ورا وکاف در آخر ، دژی است برسر کوهکی در نزدیکی شهر ری ، درسمت راست مسافری‌که بخراسان می‌رود ودرسمت چپ وی‌کوه بزرگ ری واقع‌است ، و طبرك بقسمت ویران ری متصل است . این قلعه را سلطان طغرل بن ارسلان... بسال ۵۸۸ خراب کرد ... (طغرل گفت)هربارکه ازآنجا بگذرد دستورخواهدداد‌که‌آنچه از آن بجامانده خراب‌شود.این‌کار چندان ادامه یافت‌که قلعه بزمینی ساده مبدل شد .

ص ۴۹۳ س ۸ : ترجمهٔ این عبارت در ص ۸۸۷ س۱۶ گذشت .

ص ۴۹۸ س ۱۴ : طبرکی بفتح طاءبی‌نقطه و باءیك‌نقطه ورا و در آخر آن کاف است، نسبت است بجائی در ری که طبرك می‌گویند ، و قلعه طبرك بدان‌منسوب است . ابوعبدالله‌محمد بن‌حسین‌بن علی طبرکی رازی ازآنجاست . کتاب حسان‌بن حسان را از وی‌روایت کند ، وابوبکر محمدبن عبدالله‌بن یزداد رازی نزیل بخارا ازاو روایت حدیث کند .

ص ۴۹۸ س آخر : بطبرك منسوب است ابومعین حسین‌بن حسن ، وگفته می‌شود محمد بن‌حسین ، در دمشق از هشام‌بن‌عمار و در مصر از سعیدبن‌حکم‌بن ابی‌بکربن نعیم‌حدیث‌شنید... از او ابوعبدالله محمدبن احمدبن مسعود بزتینی ، و ابویعقوب یوسف‌بن ابراهیم همدانی واحمد ابن‌جشمرد روایت کنند... وحافظ ابوعبدالله‌حاکم گفت که ابومعین از بزرگان‌حافظان‌حدیث است.

ص ۵۰۰ س آخر : ترجمهٔ این عبات در ص۸۷۲ س ۱۰ گذشت .

ص ۵۰۱ س ۳ : و بریك سوی شهرکوهی بی‌گیاه است که در آن چیزی نمی‌روید وآنرا طبرك‌گویند . گفته‌اند : این‌کوه معدن طلاست ، جز اینکه نفعش بخرجش وفا نمی‌کند و بدین سبب ترکش کرده‌اند .

ص ۵۰۵ س ۱۲ : چون منوچهر درگذشت و نوذر روی‌کار آمد ، پادشاه ترکان بدبن هنگام پشنك از فرزندان توزبود ، وی‌سه پسر داشت که مهمترین وساحرترین و دلیرترین و مردوارترین ایشان افراسیاب بود ، پشنك ویرا ولی عهد وکاردار و سالار سپاه خویش گردانید، و دستش را به‌گنجهاوخزینه‌ها بگشاد، واو را به حرکت بصوب ایران شهربخونخواهی سلم‌وتوز بخواند، و این مهم وی را ـ بسبب حرص شدید در رسیدن بمزایا و رتبتهایی که باو اختصاص می‌یافت و آمادگی برانگیختگی در پیشدستی و سبقت و سرعت در ستیزه وکوفتن دلیران و سروپنجه‌نرم‌کردن با ایشان ـ موافق افتاد .

ص۵۱۵ س ۱۷ : طغرل (بن‌ارسلان) طبرك را بدست آورد ؛ امیران‌خویش را بخواند وگفت: این قلعه را بچه‌چیز تشبیه توانیدکرد، هرکدام چیزی‌گفتند. طغرل‌اظهار داشت: هیچیك در وصف‌آن سخن‌صواب نگفتید. این‌قلعه ماری دوسر راماندکه سری بعراق وسردیگر بخراسان دارد، و یکدهان باین‌سو بازکرده واین قوم را می‌خورد و دهان دیگر بدانسوبازکرده و آن گروه را می‌خورد . من صواب چنان دیدم‌که آنرا خراب‌کنم . امرا ویرا نهی‌کردند و گفتند : ببالای آن برشو وآنرا ببین سپس هرچه خواهی بکن . طغرل‌گفت : جمعی از شاهان همت بتخریب آن می‌گماردند، اما پس‌ازآنکه‌آنرا از فراز می‌دیدند دلشان بدین‌کار رضا نمی‌داد ؛ و اما من‌آنرا نخواهم دید ، پس از تخریب‌آن چاره‌ای نیست ؛ و فرمان داد تا هرچه از سلاح و آلات حرب در آن بود بیرون برند ، پس از این‌کار مردم ری را فرمود تا آنچه از ذخائر

در آن بجامانده غارت کنند ، و ایشان نیز تا چند روز همه را ببردند . چون آسوده شدند ، ایشان راگفت : ای کسانیکه غارت کردید ، اکنون خراب کنید . ایشان نیز کلنگ در نهادند وآنجارا نابود ساختند ، وگفت: وی قرب سالی می‌ماند ؛ [و] هربارکه بدانجا گذر کند خواهد گفت : لازم است آنچه از آن بجاست خراب شود ، این کار همچنان دوام‌یافت تاآن قلعه بزمینی مبدل شد ، و این بسال ۵۸۸ بود .

ص۵۱۷ س‌آخر: دژ زینبدی در داخل‌محمدیه (مجموع‌شارستان وکهن‌دژ ری)قرارداشت، ومهدی بتعمیرآن فرمان داده ، و بدانجا فرودآمده بود ، این دژ برمسجد جامع و دارالاماره اشراف داشت، و در سالهای بعدآنجا را زندان ساختند .

ص ۵۱۸ س ۴: آخرین کس که ری را بگشود قرضة‌بن‌کعب انصاری در عهد ولایت‌ابی‌موسی درکوفه از طرف عثمان بود . پس ری آرام شد وکارگزاران آنجا به دژ زینبدی فرود می‌آمدند ... قرضه بعدها از طرف علی علیه‌السلام والی کوفه شد .

ص ۵۱۸ س ۹ : دژ زینبدی در داخل شارستان ری واقع بوده است ، و مهدی فرمان داد تا آنرا مرمت کنند ؛ و این دژ بر مسجد جامع و دارالاماره اشراف داشت ، و از آن پس آنجا را زندان ساختند سپس خراب شد؛ و بعدها رافع‌بن‌هرثمه بسال ۲۷۸ مورد تعمیر قرارداد، لکن پس از خروج رافع از ری مردم ری‌آن را خراب کردند .

ص ۵۱۹ س۶: ترجمهٔاین عبارت با اندك اختلاف همانست‌که در عبارت فوق وسطورپیش از آن گذشت

ص۵۲۲ س ۱۸ : بجان خویش سوگند می‌خورم ، که پهنه‌ای از پهنه‌های سویقه که زمین پست‌آن نرم وبلندآن ریك هموار بی‌گیاه است .

در آنجایندآهوان و شترمرغان نر وگاو ماده وحشی که می‌چرد و مادر جوجه‌های شترمرغ و شترمرغ طویل .

وگاووحشی صاحب دوشاخ ،که‌گویی چون بمکانی مرتفع بالا می‌رود اسب نفیس برقع پوشیده‌ای است .

بنزد ما محبوب‌تر است‌که در آنجا مجاورکسان خویش باشیم، و آن پهنه دید نگاه و شنید نگاه ما باشد .

از جوسق لعن شده در ری ، که هروقت بآن می‌نگرم داعی مرگ خود نمائی می‌کند . می‌گویند: شکیبا باش‌وسازگاری کن، می‌گویم: دیرگاهی است که صبرمی‌کنم‌ولیکن‌نمی‌بینم

که صبر سودمند باشد.

ای کاش عطا و جایزه من میان ایشان تقسیم شده بود، و ناقهٔ قوی من مرا در صحرا می‌تازانید.

ناقه‌ای که گویی بدان هنگام که دو دستش در دویدن سخت می‌کوشد دودست شناگری‌است که در آبی‌انبوه به‌پیش رانده می‌شود.

آیا خویش را همسنگ‌کافری قرار دهم، که هرگاه ایشان بتمامی‌بمیرند چنانست که‌سگی در آن قلعه مرده باشد.

جوسق ملعون که در اینجا یادکرده دژ فرخان است.

ص۵۲۷ س‌ماقبل‌آخر: [درری]دانشمندانی فرزانه‌اند... و در آنجا مجلس‌ها ومدرسه‌ها و استعداد هاست ... واعظ ازفقه و رئیس از علم ومحتسب از شهرت و خطیب از ادب خالی‌نیست، آنجا (ری) یکی از مفاخر اسلام وامهات بلدان است؛ در آن مشایخ و بزرگان و قاریان و پیشوایان و زاهدانند ... واعظانشان را هنر سخندانی است.

ص ۵۳۸ س ۱۰: شیخ واعظ نصیرالدین عبدالجلیل‌بن ابی‌الحسین‌بن ابی‌الفضل‌قزوینی عالمی فصیح و دین‌دار است؛ اوراست: کتاب بعض مثالب‌النواصب فی‌نقض بعض‌فضائح‌الروافض، کتاب البراهین فی‌امامة امیرالمؤمنین (ع)، کتاب السؤالات والجوابات در هفت مجلد، کتاب مفتاح التذکیر، کتاب تنزیه عایشه.

ص ۵۳۹ س ۳: ولادتش بسال پانصدوچهار بود، و بعد از سال پانصدو هشتاد وپنج درگذشت.

ص ۵۴۰ س ۵: ابن‌قناد درسیرهٔ خود روایت‌کندکه جدش امام شمس‌الدین محمدنعمانی در مدرسهٔ سلطان محمد شاه در ری مدتی دراز درس می‌گفت. چون شاه درگذشت و مردم را اختلاف افتاد ببغداد بازگشت.

ص ۵۴۰ س ۱۶: چنین گوید بندهٔ ناتوان گناهکار نیازمند به‌رحمت خدای تعالی، علی پسراحمد مشهدی عروی معبرمعروف به‌ابن‌کاشانی، که خداوند پایان‌کار او را نیکوگرداناد بحق محمد و اهل بیت‌پاك او، که: مرا حدیث‌گفت استاد و سرورم شیخ پیشوای عابد زاهد پشتیبان ملت و دین حجةالاسلام و المسلمین عماد حاج و حرمین باز ماندهٔ استادان مبرز، ابوالفضل محمدبن شیخ قطب‌الدین راوندی‌که خدای او را رحمت‌کناد، و مرا در مدرسهٔ خود در شهر ری در محلت باب‌المصالح در یکی از ماههای سال پانصدو نودونه بقراءت بنزدخویش اجازت فرمود.

ص ۵۴۲ س ۱۱ : خاندان وزان در ری خاندان دانش و فضیلت است ، اصل ایشان ابوسعد عبدالکریم بن احمد وزان رازی است ، یکی از اجداد ایشان چیزها را وزن می کرد و بوی منسوب شدند .

ص ۵۴۴ س ۳ : در آنجا (ری) کتابخانهٔ نوبنیاد است .

ص ۵۴۴ س ۵ : کتابخانه در پایین روده درتیمی (کاروانسرائی) است .

ص ۵۴۴ س ۷ : صاحب آنجا راکتابخانه کرد ، کتاب زیادی ندارد .

ص ۵۴۵ س ۷ : نیازمن تنها برای حمل کتابها به چهارصد شتر یا بیشتر است .

ص ۵۴۵ س ۹ : کتابهای من به هفتصد شتر نیاز دارد .

ص ۵۴۵ س ۱۱ : از کتب چندان گرد آورد که جز او هیچکس بدان حد فراهم نیاورده بود ، چنانکه برای نقل آنها به چهارصد شتر احتیاج داشت .

ص ۵۴۵ س ۱۵ : کتابخانهٔ من مشتمل بر دویست و هفده هزار مجلد کتاب است .

ص ۵۴۶ س ۶ : ابوالحسن بیهقی گفت : و من می گویم کتابخانه‌ای که در ری است بر این مطلب (حمل کتب با چهارصد شتر) دلیل است ، پس از آنکه سلطان محمودبن سبکتکین آنرا بسوزاند ، من آنجا را مشاهده کردم ، فهرست باقی آن کتابها را ده مجلد یافتم .

ص ۵۴۷ س ۴ : صاحب عباد در همان روز درگذشت ؛ و ابومحمد کتابدار (بظاهر) جهة خدمت در خانهٔ او بود و (بحقیقت) جاسوس فخرالدله بود ، و خبر درگذشت صاحب را بفخرالدوله برد ، وی معتمدان و خواص خویش را بفرستاد تا مراقب خانهٔ صاحب وخزائن وی باشند ... تمامی آنچه در خانه و خزینه‌های صاحب بود به سرای فخرالدوله منتقل شد .

ص ۵۴۹ س ۷ : معنی این بیت در ترجمهٔ قصیدهٔ ابن کربویه ص ۸۸۳ س ۱۹ گذشت .

ص ۵۵۲ س ۱۶ : ترجمهٔ شش سطر اول این عبارت در ص ۸۷۳ س ۲۱–۲۵ گذشت ، و باقی چنین است :

آن تاجران از فرما خارج می‌شوند و مشك و عود و تمامی آنچه را که از ملك فرنگ با خودآورده بودند معامله می کنند . پس به انطاکیه می‌آیند . سپس ازآنجا به بغداد و پس‌از آن به ابله می‌روند . اما بازرگانان صقالبه (= اسلاو، مردم سرزمینهای شمال غربی بحرخزر ، قبایل بین جبال اورال و دریای‌آدریاتیك) پوستهای روباه وخز از دورترین نقاط صقلبه حمل می کنند و بدریای روم می آیند وصاحب روم‌از ایشان‌عشریه می‌ستاند ، سپس در دریا سیرمی کنند تا به سمکوش یهود می‌رسند ، بعد به صقالبه نقل‌مکان می کنند ، یا آنکه از دریای صقالبه از راه نهرصقالبه طریق حلیج خزر را در پیش می گیرند و صاحب خزر از ایشان عشریه‌می‌ستاند، پس‌ازآن به بحرخراسانی می‌روند ، و چه‌بسا بسوی جرجان خارج می‌شوند و همگی‌آنچه راکه باخویش دارند معامله می کنند ، و بزودی همهٔ اینها به ری می‌رسد .

ص ۵۵۵ س ۱: همانا که آنجا (ساربانان) شارعی‌است که شارستان ری را می‌شکافد، در میانش نهرآب جاری‌است ودر دوسویش درختان سردرهم کشیدهٔ پیوسته‌است، ومیان آنها بازارها احاطه دارد.

ص ۵۵۵ س ۸ : برشهر ری کوهی معروف به طبرك مشرف است . . در آن معادن طلا و نقره است که دخلش بخرجش وفا نمی‌کند.

ص ۵۵۵ س ۱۱ : به ترجمهٔ عربی ص ۴۵۷ مجلد دوم رجوع شود .

ص ۵۵۵ س ۱۴ : پس ذکر کانهای طبیعی وشگفتیهای معدنی‌راآغاز می‌کنم که سود آن عام است ... چون‌برفن شریف و تجارت پرسود تصعیدها و تقطیرها وانواع حل‌کردنیها وآهکی کردنها دست یافتم در بارهٔ سنگهای معدنی وگیاههای طبی در دلشکی پدیدگردید، واشتباهی پیش‌آمد ، پس لازم دیدم بدنبال سنگهای خام معدنی و منابع بروم و باکسب خبر و وصف‌مراد به شیز رسیدم .

ص ۵۵۶ س ۴ : برای ترجمهٔ این عبارت به ص ۸۹۹ س۱۲ (لخت‌اخیر) رجوع‌شود.

ص ۵۶۰ س ۹ : برای ترجمهٔ این عبارت به ص۸۸۸ س ۲ (لخت اخیر) رجوع شود .

ص۵۶۱ س۱ درآنجا(کشورچین) ظروف چینی است که‌آنها را خواصی‌است. این‌ظروف برنگ سفید شفاف و غیر شفاف است‌که از آنها بکشور ما چیزی نمی‌رسد ، وآنچه بنام ظروف چینی در اینجا معامله می‌شود ساختهٔ هند است در شهری‌که آنراکولم می‌گویند . ظروف چین از آن محکم‌تر و در برابر آتش با دوام‌تر است ، سفال‌چین سفید است ، می‌گویند ازآن زهر می‌تراود ، و سفال‌کولم بسیاهی می‌زند .

ص ۵۷۱ س ۶ : از ری ... جوالدوز و سوزنهای‌کلان حمل می‌شود .

ص ۵۷۱ س ۲۱ : معنای این عبارت بتقریب قبل از آن در متن درج افتاده است .

ص ۵۷۲ س ۱۶ : ایشانرا جامه‌های رازی است‌که در هیچ نقطهٔ دنیا جز شهر ایشان بدین نوع بعمل نمی‌آورند ، جامه‌ای از آن راکـه تکسیر (= مساحت) آن دویست وجب (= بدست) مربع بود دیدم‌که به ده‌هزار درهم معامله شده بود .

ص ۵۷۴ س ۱ : ایشان (اهل‌ری) راکساهای سفید شاهانه و طیلسانهای سفید ممتازاست.

ص ۵۷۵س ۳ : افزارهای بسیاری از چوب ، از شانه‌ها و جز آن از نمکدانها و کفگیرها می‌سازند .

ص ۵۷۵ س ۶ : شانه سازان را در ری، صنعتی ظریف است ، شانه‌هایی در نهایت خوبی می‌سازند که آنرا(می‌خرند،و) بشهرهای‌دیگرهدیه‌می‌برند. افزارها ووسائل‌فراهم‌آمده‌ازچوب‌خلنج (خدنگ)است.اصل چوب آنها در طبرستانست و درآنجا ازآن می‌گیرند ، و آن چوبی‌است که

ظرافتی ندارد و بری می‌برند، و مردم ری باردیگر در دستگاه خراطی قرار می‌دهند و لطیف و ظریف می‌کنند و سپس با نواع نقشها می‌آرایند ؛ و از ری بهمه شهرها حمل می‌شود .

ص ۵۷۶ س ۶ : برای معنی این عبارت رجوع شود به ص ۸۸۸ س ۲ .

ص ۵۸۱ س ۱ : معنی این عبارت در ص ۸۸۸ س۱۴ گذشت.

ص ۵۸۳ س ۹ و ۱۲ : از ری‌محصولاتی برداشت می‌شودکه برای فروش بشهرهای‌دیگر می‌برند، مانند پنبه‌که بشهرهای عراق وآذربایجان حمل می‌شود .

ص ۵۸۴ س ۹ : معنی این بیت در ترجمهٔ قصیدهٔ ابن‌کربویه‌ص۸۸۳ س۱۷ گذشت.

ص ۵۸۶ س ۲ : و اینکه انگور را تا فصل زمستان نمی‌توانند بدست بیاورند ، و در ری نوعی از انگور است‌که ملاحی می‌نامند ، دانه هایش مثل دانه های غورهٔ خرما و خوشه‌اش مانند خوشهٔ خرماست ، بساکه صدرطل می‌شود . این نوع تا زمستان می‌ماند ، و در سراسر زمستان از ری بقزوین حمل می‌شود . با وجود درشتی دانه ها پوستش نازك و طعمش‌نیکوست. در ری نوعی دیگر از انگور است شبیه رازقی ، جزآنکه‌کنجاره و تفل آن بسیار ناچیزاست، چون آنرا می‌چینند در سایه می‌گذارند تا بصورت مویز درآید ، و مویز آن بسیار نیکوست، و بشهرهای دیگر می‌برند .

ص۵۸۷ س۱۷: وازخصائص‌ری... انارمعروف به‌تهرج ومعروف‌به‌املیسی‌است. وبهمراه خراج‌ری از انار صدهزار و از شفتالوی خشك‌کرده هزار رطل‌بسوی سلطان (خلیفه) می‌برند.

ص ۵۸۸ س ۱۵ : در ری یك تن مجوسی مقیم بودکه بسال سیصد وسی‌وسه درگذشت ، و من او را بدیدم ومی‌شناختم . وی از سالی تا بسال بعد لشکر خراسان و همراهان وفرماندهان ایشان را شرابی در نهایت خوبی با لوازم و توابع آن می‌داد .

ص ۵۸۹ س۱۸ : غالب‌کار مردم جبال جملگی‌گوسفندداری است ، وغذای ایشان بیشتر شیر و مشتقات آن است ، و حتی پنیر ایشان ببلاد دیگر حمل می‌شود .

ص ۵۹۰ س ۴ : برمردم جبال پیشهٔ‌گله‌داری و برسفرهٔ غذای ایشان شیر و فرآورده های‌آن غالب‌است ، ایشان را از محصولات شیر همانند ماستینه (ماست ودوغ وروغن وکشك و غیره) و پنیرکه به بسیاری از بلاد می‌برند وبخوبی ستوده شده، انواع معطر ولذیذ است .

ص ۵۹۱ س۹ :کامکار دهقانی بود در نواحی مرو، وگل‌کامکاری بوی منسوبست– و این گل سخت سرخ است – و آن همانست که در ری قصرانی و در عراق و جزیره و شام جوری گویندکه منسوب است‌به قصران وآن قریه‌ای است در ری، و به شهر جور (= گور)که ازشهر های فارس است .

ص ۵۹۳ : ترجمهٔ عربیهای این صفحه در متن همین صفحه باتقریبی درج آمده است .

ص ۵۹۸ س آخر : منهای ایشان مختلف است . من ری ششصد (ششصد درم سنگ) ورطل ایشان سیصد است و من جاهای دیگر این اقلیم چهارصد است ؛ در ری گوشت را برطل و افزار های عقاقیری و داروبی‌را به من خراسان وزن می کنند .

ص ۶۰۰ س۴: مردم ری(درخصلت) به‌صفت‌مردانگی باز می گردند، و ایشانرا زیرکی و تجارب است .

ص ۶۰۰ س۹ : شریفان و بخشندگان از اهل ری وخارجیان مقیم درآن شهر به‌اصناف مردانگی و انواع سروری و ریاست مخصوص و ممتازند .

ص ۶۰۰ س ۱۴ : و نیستند تیزخاطرتر از مردم ری ... و نه زیرك‌تر و چرب سخن‌تر از مردم فسا ونابلس سپس ری بعد بغداد .

ص ۶۰۱ س ۱: (ری را)دانشمندانی شریف وعوامی زیرك وزنانی باتدبیراست، این‌شهر دارای محلت‌هائی نیکو و وسیع ، لطیف ، نیکو هیأت و تمیز است. مردمش را جمال وخرد و آیین و فضیلت است . درآنجا مجالس و مدارس و استعدادها وهنرها و طرحگاهها و مکرمتها و ویژگیهاست، مذکر (پند دهنده و واعظ ویاد دهنده) از دانش فقه ، ورئیس از علم ومحتسب از حسن شهرت و خطیب از ادب خالی نیست... درآنجا مشایخ و بزرگان و قاریان وپیشوایان و جنگیان و صاحبان عزم‌استوار است ... واعظانشان صاحب این‌فنند .

ص ۶۰۲ س ۱ : مردم‌آنجا (ری)راپلیدی وغفلت و ذکاءاست . . . و با ایشان دلیری درریختن خون وکشتن است .

ص ۶۰۲ س ۵ : سپس در شما (مردم همدان) . . . بخل مردم اصفهان و بی‌حیائی (یا احمقی) (یاقوت : بی‌شرمی) مردم ری است .

ص ۶۰۲ س ۸ : و ری بالاتر از آنست‌که ما وصف‌کردیم ، جز آنکه آبشان اسهال می‌آورد و خربزهٔ ایشان می کشد و عالمشان گمراه می کند ، بیشتر کشتارهاگاو است، هیزم کم‌و فتنه‌انگیزی بسیار،گوشتها پیر و ناپذاست ودلها سخت و افراد جماعت منکرانند .

ص ۶۰۲ س ماقبل آخر : ری سرایی است راحت و آرام ، آنجا را سایه‌های گستردهٔ دلکش است .

بر بزهای نری (مردم ری) که ایشانرا کسی نیست‌که در بخشندگی خودی نشان بدهد .
شعر در آنجا بازاری ندارد وسودی نمی‌رساند، ولو اینکه نابغه بدانجا بیاید .

ص ۶۰۳ س ۳ : از خشم خداوند دوری‌گزین و بسوی‌کسی (از مردم ری) میل مکن .

و در ری کسی نیست که شایستگی نام احد را داشته باشد .

ص ۶۰۳ س ۱۵ : نیکوترین ایشان (مردم جبال) از جهة رنگ مــردم ری هستند ، و باقی سبزه‌اند .

ص ۶۱۰ س ۷ : مردم ری نامهای خویش را تغییر می‌دهند ، و علی و حسن و احمدرا علکا و حسکا و حمکا می‌گویند .

ص ۶۱۰ س ۱۰ : زبانهای ایشان (مــردم جبال) مختلف است ، امـا در ری راء بکار می‌برند، می‌گویند راده راکن.

ص ۶۱۰ س ۱۲ : در زبانهای اعجمیان قریب المأخذتر از زبان مردم ری دیده‌نمی‌شود.

مجلد دوم

ص ۷ س ۸ : اما مجوسان (مغان) باستانی ، ایشان فرقه‌ای پیش از زردشت بوده‌اند ، و از ایشان تعلیم خالص و بسیطی که زردشت در شریعت خویش آنرا نیاورده باشد بدست نیست بلکه ایشان خود قوم وی و یا از مهرپرستان بوده‌اند ، لکن بچند اصل قدیم معتقدند و آنها را بدین خویش می‌افزایند ، این اصول از شرایع مهرپرستان و یا قدماء حرانیان مأخوذ است.

س ۱۶ س ۱۱ : این کتاب در دوازده‌هزار پوست باطلا نوشته شد ، و در آن وعد ووعید و امرونهی و غیر اینها از شرایع و عبادات درج بود . . و اسکندر قسمتی از این کتاب را بسوزانـد .

ص ۱۶ س ۱۵ : اسکندر کتاب دینی ایشان را که زردشت آورد بسوزانید ، وگفته‌اند که آن کتاب در دوازده هزار پوست گاو نوشته شده بود، و در آن همهٔ اموری که درگذشته بود ودر آینده تا قیامت اتفاق خواهد افتاد مذکور آمده بود .

ص ۲۰ س ۱۸: کسانیکه ایمان آوردند وکسانی که یهودی‌شدند وصابئان ونصاری‌ومجوس وکسانی که شریك برای خداوند قرار دادند ، هماناکه خداوند میان ایشان در روز قیامت‌حکم می کند ، خداوند بر هرچیزی شاهد وگواه است .

ص ۲۱ س ۲ : پیروان‌دینهائی که‌ذمی‌هستند چهارند: یهود ، نصاری ، مجوس، صابیان.

ص ۲۱ س ۶ : هرگاه ذمیی از دین خویش بدینی‌که پیروانش بشرط پرداخت جـزیه می‌توانند بر آن دین بمانند برگردد ، مانند اینکه یهودیی نصرانی یا نصرانیی یهودی یـا مجوسی شود، وی نیز برآن دین باقی‌گذارده می‌شود.

ص ۲۱ س ۱۱ : با آنانکه‌بخداوند ایمان نیاوردند کارزار کنید ... از کسانی که بایشان کتاب داده شد تا جزیه بپردازند ... تا آخر آیه.

ص ۲۱ س ۱۴ : و ایشان (اهل کتاب) یهود و نصاری هستند ، و اصحاب ما گفتند کـه مجوس حکمشان حکم یهود و نصاری است .

ص ۲۱ س ماقبل آخر : جاحظ گفت : از سخنان زردشت است که «خداوند تنها بود» چون تنهائیش دیر کشید اندیشه کرد ، و از اندیشه‌اش ابلیس (اهریمن) بزاد ، و چون در پیش او ظاهر شد و قصد کرد که ویرا بکشد ، از وی امتناع کرد و خودسری نشان داد ، پس چون امتناعش را بدید تا مدتی او را بحال خود بازگذارد .

ص ۲۲ س ۵ : از او (محمدبن حسن) ، از محمدبن سنان ، از حضرت رضا علیه‌السلام روایت است که گفت ، از آن حضرت از نکاح زن یهودی و زن نصرانی پرسیدم ، فرمود: باکی نیست ، پس گفتم : نکاح زن مجوسی ، فرمود : ضرری ندارد ، یعنی به‌نکاح متعه .

ص ۲۲ س ۸ : از او (محمدبن‌حسن) ، از ابی‌عبدالله برقی ؛ از ابن‌سنان ، از منصور صیقل از ابی‌عبدالله علیه‌السلام روایت است که فرمود : باکی نیست اینکه مرد زن مجوسی را بنکاح تمتع در آورد .

ص ۲۲ س ۱۰ : از او (محمدبن حسن) ، از برقی ، از فضیل‌بن عبدربه ، از حمادبن عیسی ، از یکی از اصحاب‌ما ، از ابی‌عبدالله علیه‌السلام مثل آن حدیث روایت شده است .

ص ۲۲ س ۱۴ : درخبر است که : مجوس را پیامبری بود که او را کشتند ، و کتابی بود که آنرا بسوختند ، پیامبرشان کتابشانرا در دوازده هزار پوست‌گاه آورد .

ص۲۳ س۲۰: مذاهب‌جهانیان (ترکیب یافته) .. از مذهبی که پیروان‌آنرا کتاب‌آسمانی محققی است مثل یهود و نصاری ، و از مذهبی که دارای شبه‌کتابی است مثل مجوس ومانویان، وازمذهبی که‌پیروان آنرا کتابی‌نیست‌اما تعاریف واحکامی‌دارند مانند‌صابیان‌نخستین، وازمذهبی که آنرا کتابی و تعاریفی و احکام شرعیه‌ای نیست همچون فلاسفه .

ص ۲۴ س ۲ : مسائل مجوس جملگی برمحور دوقاعده دورمی‌زند : یکی بیان سبب آمیختگی روشنی بتاریکی ، دوم بیان سبب رهایی روشنی از تاریکی .

ص ۲۴ س ۷ : خیروشر و صلاح وفساد و پاکی و پلیدی از آمیختگی روشنی و تاریکی حاصل می‌شوند؛ واگر این دو باهم درنمی‌آمیختند جهان را وجودی نبود ؛ و این دو درکارزار و نبرد با یکدیگر خواهند بود تا آنکه روشنی برتاریکی و خیربرشر پیروز شود .

ص۳۶س۱۰: معنی‌این‌بیت درترجمهٔ قصیده ابن‌کربویه مذکور درص۸۸۳ص۱۹ گذشت.

ص ۳۶ س‌آخر: آتشکده‌ای دیگرواقع درپهنهٔ سیروان وری ، که بتهایی درآن بود وانوشیروان آنها را بدرآورد ، وگفته‌اند انوشیروان این آتشکده را بدید ، و در آن آتش مقدس‌عظیمی بود ، و آن آتش را بمحل معروف به‌برکه (درتپه‌میل‌فعلی . زمین اطراف این‌تپه‌پست است ، وهنوزهم درمواقع‌بارندگی‌درآن‌آب‌جمع‌می‌شود وصورت برکه‌ای‌را پیدا می کند)منتقل گردانید.

ص ۴۲ س ۱۵ : مردم ری پیروطریقت سنت و جماعت بودند ، تا آنکه احمدبن‌حسن

ماردانی بری دست یافت و تشیع را در آنجا ظاهر گردانید ... این‌مهم بروزگار المعتمد عباسی و تسلط احمد بری بسال ۲۷۵ هجری بود .

ص ۴۳ س۶ در ری غلبه باحنفیان است ، و ایشان نجاریه‌اند ، مگر دهستانهاوروستاها که ایشان زعفرانیه‌اند و درمسألهٔ خلق قران سکوت دارند... ودر ری حنبلی زیادند و مردم‌را بسوی ایشان کششی‌است ؛ و عوام در خلق قران از فقها پیروی می کنند(با این‌نسخه بدل‌اضافی: معظم‌فقیهان بـرمذهب شافعیند)

ونیز: پیش‌نمازهای جامع مهدی مختلفند: یك روز حنفیان‌راست و یك روز شافعیان را.

ص ۴۳ س ۱۲ : مردم شهرری سه‌فرقت بوده‌اند : شافعی، که شمارهٔ ایشان‌کمتر؛ وحنفی، که شمارهٔ ایشان بیشتر ؛ و شیعه ،که شمارهٔ ایشان بسیار زیاد بوده است ، زیرا نیمی از مردم این شهر این‌مذهب داشتند؛ و مردم دهستانها درمیانشان جزشیعه واندکی ازحنفیان نیست، واز شافعیان یك تن‌هم در میان مردم روستا وجود ندارد .

ص ۴۳ س ۱۶ : مردم ری شافعی و حنفی هستند ؛ و شمارهٔ پیروان شافعی از پیروان حنفی کمتر است ؛ و در میان‌ایشان منازعات و کشمکشهای دینی بسیار رخ می‌دهد چنانکه منجر بجنگهای بزرك می‌شود ، و در همهٔ آنها پیروزی پیروان شافعی راست باوجود کمی شمارهٔ ایشان .

ص ۴۹ س ۱ : هرگاه دوستی وصی رسول ، علی علیه‌السلام رفض و شیعه بودن‌است، پس من رافضی‌ترین بندگانم .

ص ۵۰ س ماقبل آخر : پس قبری‌راکه اکنون مقابل قبر اوست ، و راهی آن دورا بهم می‌پیوندد ، زیات می کرد و می گفت : این قبر مـردی از فرزندان مـوسی‌بن جعفر علیهما السلام است .

ص ۵۱ س ۱۰ : سپس بری‌درآمد، و در ساربانان در سکةالموالی درخانهٔ مردی شیعی مسکن‌گزید .

ص ۵۱ س ۱۵ : خبروی بشیعیان ری یکی پس از دیگری می‌رسید ، تـا آنکه بیشتر ایشان وی را بشناختند .

ص ۶۱ س ۱ : در ری در باب خلق قران ، و نیز در قزوین بین فریقین (شیعه و سنی) منازعات و مدافعات دینی رخ می‌دهد .

ص ۶۱ س ۸ : در شهرری نیز فتنه‌ای بـزرگ میان سنی و شیعه روی‌داد ، و مـردم آنجا بپراکندند ، و گروهی کشته شدند ، و این شهر و پاره‌ای از شهرهای دیگر بـدین سبب خراب شدند .

ص ۶۲ س ۳ : منازعات‌و کشمکشهای دینی میان مردم ری رخ می‌دهد چنانکه‌بجنگهای بزرگ می‌کشد ، و در همهٔ آنها پیروزی پیروان شافعی راست ، با وجودکمی شمارهٔ ایشان .

ص ۶۵ س ۲ : زیرا غیرممکن است‌که خدای تعالی بصفتی زائد برذات خویش متصف شود ، اعم از اینکه آن صفت را معنایی ، یاحلول‌کننده‌ای و یا صفتی جز این دوقرار دهیم ، زیرا وجوپ وجود مقتضی بی‌نیازی از تمام چیزهاست .

ص ۶۵ س ۶ : آنچه از اعتقاد در میان طایفه معتزله عمومیت دارد این قول است‌که : خداوند تعالی قدیم است ، و قدیم بودن مخصوص‌ترین صفات برای ذات اوست ؛ وصفات قدیمه‌را از اصل نفی کنند ، وگویند : خداوند بذات خویش عالم است ، بذات خویش تواناست ، بذات خویش زنده است ، نه‌بعلم و قدرت وحیاتی‌که صفات قدیمی باشند .

ص۶۵ س‌آخر: واز مذهب اشعری است اینکه هرچه موجودباشد پس‌رواست‌که دیده‌شود، وآنچه دیدن وی را جایز می‌کند وجود است ، و خدای تعالی موجود است پس این‌درست است که دیده شود .

ص ۶۶ س ۴ : فرقهٔ مجسمه رؤیة خدای تعالی را جائز می‌پندارند ، چون معتقدندکه وی جسم است ، و اگر بتجرد وی عقیده میداشتند رؤیت او را در طریقت خویش روا نمی‌دانستند .

ص ۶۶ س ۱۷ : دلیل برامتناع رؤیة خداوند آنکه وجوب وجود مقتضی تجرد وی‌ونفی جهة ومکان از وی است ، پس ناگزیر رؤیة از وی منتفی خواهد شد .

ص ۶۷ س ۱ : برنفی رؤیة خداوند بچشمها در جهان و نفی تشبیه از وی اتفاق‌کردند.

ص ۶۷ س ماقبل آخر : جبر بدرستی و واقع نفی فعل از بنده و نسبت دادن آن به پروردگار تعالی است .

ص۶۸ س۸: گفت : خدا آفرینندهٔ‌کارهای بندگانست ، خیرآن و شرآن ، نیکوی آن و زشت آن ؛ و بنده کسب‌کننده آنست ، و برای قدرت بوجود آمده و حادث شده دربنده تاثیری ثابت می‌کند ، و نام آنراکسب می‌نهد بروفق آنچه اشعری ثابت می‌کند .

ص ۶۸ س ۱۲ : هماناکه خداوند است‌که بوجود آورندهٔ‌کار هاست ، وبنده‌کسب کنندهٔ آنست ، و برای قدرت بنده درکار اثری قرار نداد ، بلکه قدرت و مقدور بقدرت خدای‌تعالی واقع می‌شود، واین اقتران همان‌کسب است .

ص ۷۰ س ۹ : اتفاق دارند براینکه بنده قادر است ، بوجود آورندهٔ‌کارها خویش از نیك وبد است ، و در سرای دیگر ، از ثواب و عقاب سزاوار آنست‌که‌کرده است .

ص ۷۰ س ۱۱ : اتفاق دارندکه حکیم جز صلاح وخیرکاری نکند ، و برحسب حکمت رعایت مصالح بندگان واجب است .

ص ۷۰ س آخر : (مشبهه) گویند: پیشینیان اجتماع کردند که قرآن کلام خدا غیرمخلوق است ، وهر که گوید قرآن مخلوق است او کافر است .

ص ۷۱ س ۴ : یکی از دعاة صاحب را شنیدم که می گفت : مردم سواد ری در همه چیز نسبت بمن نرم شده‌اند جز درخلق قرآن .

ص ۷۱ س ۹ : شگفت است که زعفرانیه گویند : کلام خدا غیراوست ، و هرچه غیرخدا باشد مخلوق است ؛ و با وجود این گویند : هر که بگوید قرآن مخلوق است ، اوکافر است .

ص ۷۲ س ۱۵ : اما اشعریان براین راه رفته‌اند که حسن وقبح مستفاد از شریعت است ، و آنچه راکه شرع بآن امر کرده حسن ، و آنچه راکه نهی کرده قبیح است .

ص ۷۳ س ۱۲ : مذهب او (ابوالحسن اشعری) در وعد و وعید واسماء و احکام وسمع و عقل از تمام جهات مخالف معتزله است .

ص۷۳ س ۲۱ : آن‌دو(حسن وقبح)عقلی است، برای علم به خوبی احسان و نیکوکاری وزشتی ستم و بدکاری بدون شرع .

ص ۷۸ س ۱۷ : هرگاه دوستی خاندان محمد رافضی گری است ، پس جن و انس گواهی بدهند که من رافضیم .

ص ۷۸ س آخر : درودفرستادن برپیامبر درهردو تشهد واجب و رکنی از ارکان نماز است ، و شافعی در تشهد اخیر بر این قول است ... مالك و او زاعی و ابوحنیفه و یاران وی غیر واجب دانند .

ص۷۹ س۴: ای‌خاندان رسول‌خدا، دوستی شما ازسوی خداوند در قرآنی که فروفرستاده است‌واجب آمده‌است، از افتخار بزرگ همین برای شما کافی‌است که شما کسانی‌هستید که هر که در نماز درود برشمانفرستد ویرا نمازی نیست.

ص ۸۰ س آخر : چنین اتفاق افتادکه من بسال ۶۱۷ که از پیشاپیش تاتار می گریختم برویرانهٔری گذشتم، ودیوارهای‌ویرانهٔ آنجارا بپادیدم ..(سبب‌را)ازمردی ازعقلاء آنجاپرسیدم.. گفت ... مردم این شهر سه دسته بوده‌اند : شافعی ،که شمارهٔ ایشان کمتر بوده است ؛ و حنفی ، که شمارهٔ ایشان بیشتر بوده است؛ و شیعه ،که شمارهٔ ایشان بسیار زیاد بوده است .. پس آتش کشمکش و منازعات‌دینی بین‌سنی وشیعه درگرفت ... واین محلت‌های خراب که می‌بینی محلتهای شیعه و حنیفه است ، و این محلت معروف بشافعیة بجامانده که کوچکترین محلتهای ری است .

ص ۸۴ س ۲۰: پیشنمازهای جامع ری مختلفند : یك‌روز برای حنفیان و یك‌روز برای شافعیانست .

ص ۹۰ س ۱۰ : مردم در آنجا زمین را می کنند و تکه‌های طلا و جواهر نفیس بدست

می‌آورند، و در آنجا گنجهایی است که در هرزمانی چیزی از آن ظاهر می‌شود، زیرا آنجا پیوسته تختگاه مملکت بوده است؛ و بسال ششصد وچهارده در زمان اغلمش کوزه‌هایی در آنجا پیدا شد که در آنها دینارهایی عجیب بود و شناخته نشد که ضرب کدام پادشاه است.

ص ۹۲ س ۱۳ : چون اختیار برزو [بن‌طهماسب از فرزندان فریدون = زاب] افتاد، زال و قارن و طوس وگستهم وگشواد و دیگر پیشوایان و بزرگان باوی بیعت کردند، وایشان بـدر ری مقابل افراسیاب بودند . . . سفیران میان زو و افراسیاب شد آمد داشتند . . . و افراسیاب بسبب نایابی وگرانی طعام وکمیاب شدن علوفه ناگزیر بترك ری شد و بطبرستان نقل کرد ... و زو در لشکرگاه خویش در ری بماند.

ص ۱۱۵ س ۵ : [یزدگرد] با آن مقدار سپاهی که با وی‌بود بگریخت و به‌اصفهان‌رسید، سپس راه سرزمین ری را در پیش گرفت.

ص ۱۱۵ س ۷ : چون خبر هزیمت اهل جلولا ومصیبت مهران به یزدگـرد رسید، از حلوان بسوی ری بیرون رفت.

ص ۱۱۵ س ۱۰ : یزدگرد از ری بسوی اصفهان خارج شد ... سپس عزم کرمان کرد و بدان‌سو شتافت، وآتش مقدس با او بود، خواست که آنرا درکرمان بگذارد، پس قصدخراسان کرد و بمرورسید و فرود آمد و آتش را نیز بیاورد، و آتشکده‌ای برای آن ساخت.

ص ۱۱۶ س۵ : چون خبرفرارلشکریان‌بیزدگرد رسید، از حلوان بسوی ری‌براه‌افتاد.

ص ۱۱۷ س ۷ :گفته‌اند : یزدگرد از مدائن به حلوان سپس بـاصفهان بگریخت، و چون مسلمانان از کار نهاونـد فراغ یافتند از اصفهان باصطخر فرارکرد . . . و بسوی کرمان رهسپار شد.

ص ۱۱۷ س ۱۰ : خره‌زادبن‌خره هرمز برادر رستم فرمانده سپاه ایـران در قادسیه، با یزدگرد خارج شده بود، تا آنکه او را باصفهان و از آنجا بکرمان، و سپس بمرو وارد کـرد.

ص ۱۲۰ س ماقبل آخر : نصربن مزاحم گفت : مردم جملگی به علی (ع) جواب‌موافق دادند جزاینکه ... دسته‌ای دیگر از یاران عبدالله‌بن مسعود بنزد وی آمدند، و ربیع‌بن خثیم از جملهٔ ایشان بود، این‌گروه در این روز چهارصدتن می‌شدند، پس گفتند، ای‌امیرالمؤمنین ما با وجود معرفت بفضل‌تو در این جنگ تردید داریم، و اگرما وشما و همهٔ مسلمانان با دشمن بجنگیم بازهم کم است، پس ما را به یکی از این سرحدها بفرست و مأمورآنجاکن، تـا آنجا باشیم و باکفارآن جنگ کنیم. پس علی (ع) ربیع‌بن خثیم را بحدری فرستاد، و نخستین رایتی که آن حضرت درکوفه بست رایت ربیع‌بن خثیم بود.

ص ۱۲۲ س ۱۰ : معاویه او (کثیر بن شهاب بن حصین بن ذی‌الغصة حارثی) را مدتی بر ری و دشتپی از سوی خود و زیاد والی گردانیده بود .

ص ۱۲۳ س ۱۲ : دراین سال (۶۴ ﻫ .) پس‌از مرگ یزید ، مردم ری بخلاف برخاستند، و فرخان رازی‌در راس‌ایشان قرار داشت . عامر بن مسعودامیر کوفه ، محمدبن عمیر بن‌عطاردبن حاجب بن زرارة بن عدس تمیمی را بسوی ایشان فرستاد ، مردم ری را با وی تلاقی افتاد ، و محمد بگریخت ؛ پس عامر ، عتاب‌بن ورقاء ریاحی تمیمی را اعـزام داشت ، و جنگی سخت درگرفت ، و فرخان کشته شد و مشرکان بگریختند .

ص ۱۲۴ س ۱۱ : خوارج قصد ری‌کردند ، و آنجا را یزیدبن حرث‌بن رویم شیبانی داشت ، و با ایشان بجنگید . مردم ری خوارج را یاری دادند ، ویزید کشته شد و فـرزندش حوشب بگریخت .

ص ۱۲۶ س ۱۴ :کار ابومسلم بالاگرفت ، و بر بیشتر خراسان دست یافت ، و نصربن سیار بسبب نرسیدن‌کمك ضعیف شد ، و ازخراسان بیرون آمد و بری رسید ، و از آنجاخارج شد و بساوه بین همدان و ری فرودآمد و همانجا درگذشت .

ص ۱۳۲ س ۱۳ : مـوسی هادی در زمان حیوة پدر بـدان هنگام که بری می‌رفت بقزوین آمده بود ، و فرمان داد تا شهری در مقابل آن بسازند ، و این شهر به مدینهٔ مـوسی (شهر موسی) معروف شد .

ص ۱۳۲ س ماقبل آخر : موسی‌آباد دیهی است در ری ، منسوب به موسی هادی، زیرا بگفتهٔ آبی وی آنجا را احداث‌کرد .

ص۱۳۵ س ۱۱ : بنام خداوند بخشندهٔ مهربان نامهٔی است از من بسوی‌امیرمؤمنان ، در حالی‌که سرعلی‌بن عیسی در پیش من و انگشتریش بدست من است ، و لشکرش بفرمان من درآمده‌اند . والسلام .

ص ۱۵۲ س ۱۷ : تابوت مرداویج بسوی ری حمل شد . [ابو مخلد]گفت : روزی را بزرگتر از روزی‌که تابوت وی به ری رسید ندیدم .

ص ۱۵۴ س ۱۹ : اما ماکان مانند نامش (یعنی: نبود) شد .

ص ۱۵۹ س ۳ : ستایش خداوندیراکـه بوسیلهٔ جانوران دشت، عوض لشکرها کفایت و کارگزاری می‌کند .

ص ۱۶۴ س ۶ : زر سرخی‌که در شکل و صورت خورشید را ماند ، و اوصافش از صفات‌آن گرفته شده است .

ص ۱۶۷ س ۱۵ : صاحب‌بن عبادبهمان روز درگذشت ... فخرالدوله معتمدان وخواص

خویش را بفرستاد تا مراقب سرای صاحب و خزائن وی باشند .. و تمامت آنچه درسرا وخزینه های صاحب بود بسرای فخرالدوله منتقل گردید .

ص ۱۷۵ س۴: ازیاران او(مجدالدوله) وباطنیان گروهی انبوه را بدار آویخت،معتزلیان را بخراسان فرستاد ، وکتب فلسفه و مذاهب اعتزال و نجوم را بسوخت ، و ازکتابها جزاینها بمیزان‌صدبار برگرفت .

ص ۱۷۸ س ماقبل آخر : چون ابوسهل بری‌راند ، با مردم نیکویی وعدل کرد ، و مطالبات و مصادرات رابرداشت ، در حالی که تاش‌فراش بلاد را ازظلم وجور پر کرده بود.

ص ۱۸۷ س ۶ : و بخراسان بازگشتند ، و قصد نیشابورکردند ، و ملکشاه به ملوك و صاحبان بلاد اطراف نامه فرستاد و ایشانرا بخواندن خطبه بنام خویش و انقیاد و اطاعت دعوت کرد ، و ایاز ارسلان ببلخ بماند ، و سلطان ملکشاه بهمراه سپاهیان از نیشابور بری اسب راند .

ص ۱۹۹ س ۱۵ :عظمت و بزرگی‌تو در خراسان پیدا وآشکار است، وبراقران‌پیروزی یابنده است . و یاد و شهرت تو شب وروز در دهنهاست ، و در عراقین سیر کننده است .

ص ۲۰۶ س ۱۶ : سپس روزگار سعادت ایشان بپایان آمد . و دولت دنیا مایهٔ‌گول و فریب است .

ص۲۱۲ س ۱۳ :واین درست است ، چه فقیه بدین هنگام اسیر بود ، و این تاجران خبردادندکه خود بهمدان بودند ، و خوارزمشاه رسید ، سپس از دنبال‌کسی آمد و خبرآوردکه تاتارها در رسیدند ، پس خوارزمشاه همدان را ترك گفت .

ص ۲۴۴ س ۱۰ : در این سال در ری زلزله‌ای شدید رخ داد که خانه ها را خراب کرد ، وگروهی انبوه‌که بشمار در نیامدند در زیر آوار بمردند ، و این زلزله تا چهل روز تکرار می‌یافت .

ص ۲۴۵ س ۵ : در سال ۲۴۲ درکومش ونیشابور وآن نواحی‌زلزله‌هایی بود، چنانکه درکومش خلقی انبوه بمردند .

ص ۲۴۵س۸: در سال ۴۲[۲] در تونس[کذا ، ظ ، قومس]و نواحی‌آن و ری‌وخراسان و نیشابور و طبرستان و اصفهان زمین سخت بلرزید ، وکوهها خرد شد و زمین شکاف برداشت باندازه‌ای‌که مردی در آن شکاف داخل می‌شد .

ص ۲۴۵ س ۱۶ : در این سال مردم ری را آسیب زلزله‌ای سخت و جنبشی زمینی که خانه را خراب‌کرد برسید ، و گروهی از مردم شهر بمردند ، و باقی بگریختند و بخارج شهر فرود آمدند .

ص ۲۴۶ س ۳ : در این سال در ری و طبرستان آبها بخوشید ، چنانکه ارزش هرسه رطل آب بیك درهم رسید، و قیمت‌ها فزونی گرفت .

ص ۲۴۶ س ۱۱ : در این سال در ری و بایی عظیم بیامد و جمعی بی‌شمار بمردند ، و از جملهٔ درگذشتگان در این مرض ابوعلی‌بن محتاج صاحب جیوش خراسان و پسرش بودند ، و تابوت ابوعلی به چغانیان حمل شد ، و از رؤسا کسانی که باوی بودند بخراسان بازگشتند .

ص ۲۴۶ س ۱۷ : در اول ذی‌الحجه [سال۳۴۶] در ری و نواحی آن زلزله‌ای آمد ، که بیشتر شهر را خراب کرد ، و از مردم آن بسیاری هلاك شدند .

ص ۲۴۷ س ۴ : در این سال در بلاد جبال وبائی عظیم رسید که بیشتر مردم آن حدود بمردند ، و اکثر کسانی که در این بیماری درگذشتند زنان و کودکان بودند ؛ و بسبب کثرت، عیادت بیماران و تشییع جنازه‌ها بر مردم دشوار شد .

ص ۲۴۷ س ۱۰ : در این سال در ربیع‌الاول زلزله‌ای عظیم در عراق وجبل وموصل و جزیره بیامد ، و خرابی بسیار ببار آورد .

ص ۲۴۷ س ۱۶ : در این سال سرزمین عجم از سوی عراق تا ماوراءالنهر بلرزید ، وگروهی انبوه در آن بهلاکت رسیدند ، وخانه‌های بسیار خراب شد ، وآسیب این واقعه بیشتر در ری و قزوین بود .

ص ۲۴۹ س ۵ :گاه کشمش هرات وانجیر حلوان .. وانار ری ... از طرائف‌میوه های شهرها بشمار می‌آید .

ص ۲۴۹ س ۷ : از خصائص ری جامه های نیکو ... وانار معروف به هبرج [کذا] و معروف به املیسی است ؛ و باخراج ری به پیش سلطان حمل می‌شود .

ص ۲۴۹ س ماقبل آخر: انگار که در ری برد نبافتند و در جامه‌دان ننهاند (تاتو برای من بیاوری).

این فرستادهٔ تست که مرا گفت : بهنگام سپیده خواهی آمد . چرا نمی‌آیی ؟

ص ۲۵۰ س ۹ :[در مثل] می‌گویند ، زمستان بغداد ، بهار ری ، پاییز همدان ، موضع تابستانی اصفهان .

ص ۲۵۲ س ۴ : تدبیر را در آن سوی گردنهٔ حلوان بازگذاردی .

ص ۲۵۲ س آخر :ابومسلم بازگشت ... و راه مقابل‌خویش را در پیش گرفت تاازحلوان گذشت .. و پیوسته فرستادگان ابی‌جعفر می‌رسیدند تا آنکه اورا از رای خویش‌بازگرداندند، و بسوی عراق روی‌آورد. چون‌از گردنهٔ حلوان گذشت مالك‌بن‌هیثم راگفت: تدبیر چیست؟گفت: تدبیر را در آن سوی گردنهٔ حلوان بازگذاردی .

ص ۲۵۳ س ۵ : ابومسلم راه حلوان در پیش گرفت ... [چون نامه‌هایی از سوی خلیفه و بنی هاشم در حلوان بوی رسید] ابومسلم به نیزك کس فرستاد، گفت: ای نیزك بخدای سوگند من خردمندتر از تو ندیدم ، این نامه‌ها رسیده است ، و این گروه گفتند آنچه گفتند . گفت : مصلحت نمی‌بینم که بنزد وی بروی و مصلحت چنین می‌بینم که بری بروی و آنجا بمانی ... [فرستادهٔ خلیفه چون از بازگشتن ابی‌مسلم مأیوس شد ویرا گفت : امیرالمؤمنین ترا می گوید که اگر بنزد من نیایی من از نسل عباس نباشم اگر کارترا باحدی جز خودم واگذارم ، اگر بدریا درشوی ، آنجا فروخواهم شد تا ترابکشم ، پس دیرگاهی خاموش بماند] پس ابومسلم به ابی‌جعفر نامه کرد که بنزد وی بازمی گردد ... وبا سه هزار مرد بمدائن وارد شد ، و مردم را در حلوان سپس خوش بازگذارد و برابی‌جعفر [منصور] وارد شد [ودید آنچه دید] .

ص ۲۵۳ س ۱۶ : ابومسلم از جزیره برفت ، وعزم مخالفت منصور کرد ، و بقصد خراسان رهسپار آن دیار شد و عراقرا پشت سر گذارد ... [منصور] با بی مسلم نامه فرستاد که: می‌خواهم در باب اموری چند باتو مذاکره کنم ... ابومسلم نامه را بخواند و همچنان براه خویش ادامه داد . منصور جریربن یزید را بسوی وی روانه ساخت... پس‌خواست پاسخ موافق بباز گشت دهد، مالك بن هیثم ویرا گفت : این کار را مکن. مالك را گفت: وای برتو ، من به ابلیسی گرفتار آمدم... [یعنی جریر] . و (جریر) پیوسته بوی اصرار می کرد تا او را بپیش منصور برد .

ص ۲۵۴ س ۳ : ابومسلم به قصد بازگشت به خراسان درماه رجب بدانسو نقل کرد. در روز پنجشنبه سیزده شب از شعبان گذشته بحلوان فرود آمد . فرستادگان ابی‌جعفر بنزد وی رسیدند . پس بسوی وی بازگشت و شبانگاه روز سه‌شنبه پنج‌روز مانده از شعبان بمدائن وارد شد ، و صبحگاه روز چهارشنبه چهار روز مانده از شعبان سال صد و سی و هفت ویرا بکشت .

ص ۲۵۴ س۱۵ : [ابومسلم] باسه هزار مردبمدائن وارد شد، و مردم را درحلوان‌سپس خویش بازگذارد .

ص ۲۵۵ س ۱۵ : چون ابومسلم راه جبال در پیش گرفت ... ترس ابی‌جعفر بینفرود ... پس تدبیر اندیشید ومکرها بکار برد .. ابومسلم بهنگامی که او در رومیه بود بنزدش آمد ... ابومسلم از وی بترسید ، ابومسلم بهنگام ورود فرستادگان ، از مردی از یاران خویش بنام بانویه صلاح کار را بخواسته ، واو بادامهٔ راه بسوی خراسان نظر داده بود ... پس ابومسلم گفت: می‌بینم این مرد مرا بزمین خواهد افکند تدبیر چیست ؟ گفت رای و تدبیر را در ری بازگذاردی. ازآن پس این سخن مثل شد .

ص ۲۵۶ س ۵ : رای‌وخرد را در ری بازگذاردم .

ص ۲۶۰ س ۱۲ : معنی این بیت در ترجمهٔ قصیدهٔ ابن کربویه ص ۸۸۴ س۳ گذشت .

ص ۲۶۲ س ۵: معنی این بیت در ص ۸۷۵ س۱۷ گذشت.

ص ۲۶۲ س ۱۴ : به تیرهای ترك مثل می‌زنند ، و با تیرهای ترك نیزه‌های عرب ، و نیزه‌های کوتاه هند و رایتهای دیلم و پیکانهای ری نیز ذکر می‌شود .

ص ۲۷۲ س آخر : معنی این بیت در ترجمهٔ قصیدهٔ ابن کربویه ص ۸۸۲ س۹ گذشت .

ص ۲۷۳ س ۱۵ : ابوطیب رازی از بزرگان متکلمان است . وی را در امامت‌وفقه و غیراین دو موضوع در اخبارکتب بسیاری است ، و اوراست کتاب زیارت رضاعلیه‌السلام وفضیلت و معجزات آن حضرت که در حدود دویست ورقه است.

ص ۲۷۴ س ۲۰ : شما را وداع‌می‌کنم در حالی‌که صاحب اندوهی شدید هستم ، و شما را ترك می‌گویم، در صورتیکه دلم (از رفتن) سرباز می‌زند .

و هماناکه جداشدن از شما در هرحال دردناك‌تر است از جدا شدن از جوانی .

ص ۲۸۰ س ۸ : این بازگشتهٔ از دین یعنی رازی می‌پنداردکه او بفهم و زیرکی‌خویش چیزی را توانست دریابدکه‌کسانی‌که پیش از وی بوده‌اند در نیافتند ، وگفتار سبك خویش را بوجود آورد ؛ و می‌پندارد کـه او همپایهٔ بقراط درطب و سقراط در استخراج نکات دقیق و لطیف است .

ص ۲۸۰ س ۱۳ : تحمل ناراحتی بخاطر دوستان یکدل دو ثلث زیرکی و کیاست در آداب‌دانی است .

ص ۳۰۷ س ۹ :کافی ابوالمعالی سعدبن احمد .. نام او را وزیر ابوسعدآبی در تاریخ ری‌که تصنیف‌کرده بیاورده وگفته : او از خاندان ریاست و سروری بوده است .

ص ۳۰۹ س ۷: سندی بن عبدویه دهکی ،ازابی‌اویس واهل مدینهٔ و عراق روایت‌حدیث کند ، و محمدبن حماد طهرانی از او روایت‌کند .

ص ۳۱۰ س ماقبل آخر : شامی از مردم ری و ازوکلاء امام قائم‌علیه‌السلام بوده‌است ، درکتاب ربیع‌الشیعه چنین مکتوب است .

ص ۳۱۵ س ۱۴ : شیخ مفید عبدالجباربن عبدالله‌بن‌علی مقری رازی ، فقیه اصحاب (شیعیان) در ری بوده است، و بزمان وی عموم‌متعلمان ازبزرگان و دانشمندان براوبخواندند، و او نیز برشیخ ابوجعفر طوسی‌تمامی تصانیف او را بخواند ، و همچنین بردوشیخ بزرگ‌سالار و ابن براج بخواند . او را درفقه بفارسی و عربی تصانیفی است .

ص ۳۲۲ س ۷ : عبدالله بن‌جعفر... عالمی فاضل وصدوق بود... از جد خویش ابی‌جعفر محمدبن موسی‌بن جعفر ، از جدش ابی‌عبدالله جعفربن محمد دوریستی (درشتی) از مفید روایت حدیث‌کند .

ص ۳۲۵ س ۱۰ : پیشوایی خدایی استوارکار و بسیار حدیث‌دان و راستگو بود ، چندبار به بغداد درآمد و با احمدبن حنبل مجالست و مذاکره داشت و حدیث می گفت .

ص ۳۲۵ س ۱۳ : ابوزرعه بمنزل ما فرود آمد ، پدرم مرا گفت : پسرکم مذاکرهٔ این بزرگ راار نوافل نماز و مستحبات خویش عوض می گیرم.

ص ۳۲۵ س ۱۶ : صدهزار حدیث حفظ کرده بود ، و می گفتند : هرحدیثی که ابوزرعه آنرا نمی‌شناسد اصلی ندارد .

ص ۳۳۳س۱۶ : شیخ زین‌الدین ابوالحسن علی‌بن‌محمد رازی کلام‌دان واستاددانشمندان طایفهٔ شیعه بزمان خود بود ، اورا نظمی خوش و شگفت‌آور در مدائح خاندان رسول‌علیه‌وعلیهم السلام ، و مناظراتی معروف با مخالفان بود ، و این کتابها از وی است : مسائل فی‌المعدوم و الاحوال ، وکتاب‌الواضح ، و دقایق الحقایق .

ص ۳۳۹ س ۱۶ : کتاب الاحکام ابی‌علی حسن‌بن علی‌طوسی را بسال سیصدوهفتادوهشت در قزوین از علی‌بن صالح شنید .

ص ۳۵۱ س ۱۶ : بروزگار[ابی] عمربن مهدی برماوارد شد ، و از ابی‌عبدالله‌محمدبن احمدبن بانیاك ارجانی حدیث بگفت . من از وی احادیثی نوشتم

ص۳۵۳ س۶:ابوعبدالله محمدبن حمادطهرانی رازی‌بدانجا منسوبست . وی ازعبدالرزاق بن‌همام و غیره استماع حدیث‌کرد . پیشوایان حدیث از وی روایت کنند . وی امامی فاضل و مشهور و اهل طلب و سفر و از معتمدان مسلمانان بشمار بود... وی طوف بلاد بسیار می کرد و بری و بغداد و شام حدیث بگفت ... عبدالرحمن بن‌ابی‌حاتم رازی‌گفت ، من با پدرم از وی در ری و بغداد و اسکندریه حدیث شنیدم ، وی راستگو و موثق بود .. وفاتش درعسقلان سرزمین شام بسال ۲۶۱ هجری اتفاق افتاد .

ص ۳۵۳ س ۱۲ : محمدبن حماد طهرانی رازی ابوعبدالله حافظ ، از یعلی‌بن‌عبیدوابی علی‌حنفی و ابی‌عاصم روایت کند ، و ابن ماجه وثقه‌ابن ابی‌حاتم از او روایت کنند .

ص ۳۶۱ س ۱۰ : اگر ما را در فلسفه قدرتی جز توانائی برتالیفی مانند این کتاب نبود ، بازهمین قدرمانع بود از اینکه نام فیلسوف از ماسترده شود ... و اگر حدمن در دانش بدان میزان نباشدکه سزاوار باشم‌که فیلسوف نامیده شوم ، کاش می‌دانستم که بروزگار ما کی سزاوار آنست .

ص ۳۶۱ س ۱۶ : نزدیك دویست‌کتاب و مقاله و رساله تا بدین هنگام‌که این مقاله را می‌نویسم در فنون فلسفه از علم طبیعی والهی از زیرقلم من بیرون آمده است .

ص ۳۷۲ س ۱۵ : محمدبن علی‌بن عمر ... یکی از نیکان ری و دانشمندان بارزآنجا

و نیک‌آشنا بلغت ، و بسیار زیرك و چیزدان و یگانه عصر ودریای دانش بود .

ص ۳۸۳ س ۵ : کلین از ری برای آنکه از راه حاجیان به خوار می‌رود منزل نخستین است .

ص ۳۸۹ س ۹ : من [در فراق تو] گریه می‌کردم در حالیکه منزلم بتو نزدیك بود، اکنون‌که دورشده‌است گریه سزاوارتر است .

بیادتو در نهان و آهسته و سپس آشکارا وباشیون گریه می کنم ، پس مرا دو نوع گریه است: آشکارا و پنهان .

ص ۳۹۹ س ۳ : دانشمندی بسیاردان و عالم بنحو بود ، باکسائی می‌نشست و نحورا از وی فراگرفت ، و قرآن را براو بخواند ، وی را مؤلفاتی نیکوست ، ابوالهیثم رازی آنها را از وی‌بشنید و از او درهرات روایت‌کرد . نصیرراست گفتار، پرادب ، بسیار حدیث دان بود ، وأصمعی وابازید انصاری را بدید واز ایشان حدیث شنید

ص ۴۰۳ س ۹ : وی استاد زمانه ، و در پندادن وقبول نزدمردم‌زبان‌آور ویگانه‌بود .

ص ۴۱۳س ۱۲: درذی‌القعدهٔ این‌سال خاتون همسر سلطان‌طغرلبیك درزنجان‌درگذشت، وطغرل را سخت‌گران افتاد ، تابوتش بری‌حمل و در آنجا بخاك سپرده شد .

ص ۴۱۴ س ۸ : و در این سال سلم‌بن‌قتیبه باهلی در ری درگذشت ، وی مشهور و بلند منزلت بود .

ص ۴۲۰ س ۴ : [سال دویست‌وهشتاد] رافع باقی این سال را در ری بماند ، و علی‌بن لیث‌که با او بود در ری درگذشت .

ص ۴۲۰ س ۹ : و دراین سال شرف‌الدین علی‌بن ابی‌القاسم منصوربن ابی‌سعد ساعدی قاضی نیشابور در شهر رمضان درگذشت ، و مرگش در ری اتفاق افتاد ، و در مقبرهٔ محمدبن حسن شیبانی‌یاراِ ی‌حنیفه‌که خدای ازآن دو خشنود باد بخاك سپرده شد ، قاضی نیز حنفی‌بود .

ص ۴۲۲ س ۱ : فقه وعربیت را در ری بخاك کردم.

ص ۴۲۴ س ۱۶ : آنجا [ری]شهری است بزرگ مقداریکفرسخ در یك فرسخ، جزآنکه اطراف‌آن خراب شده است .

ص ۴۲۵ س ۴ : [ری] شهری بزرگ بودکه بیشتر آن خراب شد ؛ و چنین اتفاق‌افتاد که من بسال ۶۱۷ که از پیشاپیش‌تاتارمی‌گریختم برویرانهٔ ری‌گذشتم، و دیوارهای خرابهٔ‌آنجا را بپاومنبرها را بجادیدم و آرایشها و نقاشیهای دیوارها بحال خود بود چون ازآغاز خرابی آنجا چندان نمی‌گذشت، جزآنکه بناهای سقفها همه فرودآمده بود .

ص ۴۲۵ س۹: گفته‌اند ری بدفعات با شمشیر یا فروشدن درزمین(در اثرزلزله) ویران گردید.

ص ۴۳۲ س ۱۱ : این نوع انگور تا زمستان می‌ماند، و در تمام‌مدت این فصل از ری بقزوین حمل می‌شود.

ص ۴۳۳ س ۷ : ری، دارالملك فرزندان بویه بود ... ورام فیروز و ری اردشیرنامیده می‌شود. ... و محمدیه نیز خوانده می‌شود.

ص ۴۳۳ س ۱۱ : از عراق تا خراسان پس از ری شهری بزرگتر از اصفهان نیست.

ص ۴۴۴ س ۹: خانه‌ها و قرارگاههای ایشان از ایشان خالی ماند، آیا در این دنیا هستندگروهی که خانه های ایشان از ایشان تهی‌نماند.

ص ۴۴۴ س ۱۳ : مدرسه‌هایی که در آنجا آیات قران تدریس می‌شد از خواندن آن خالی ماند، و جایگاه نزول پیام الهی پهنه‌هایش بیابانی خشك و بی‌آب وگیاه شده است.

ص ۴۴۸ س۱۴ : بازارها را در شارستان ساخته بودند، سپس آنرا ترك کردند.

ص ۴۴۹ س۹ : فرمان او چون ارادهٔ چیزی کند جز این نیست که ، آنرا می‌گوید باش پس می‌باشد.

ص ۴۴۹ س ۱۲: خداوندآنچه [از نعمت]گروهی را هست تغییر نمی‌دهد، تا آنکه ایشان‌خود آنرا تغییر دهند.

ص ۴۵۳ س ۶ : ری شهرستانی نزه ، پرآب ، بادیه هایی با عظمت ، میوه های نیکو، زمین پهناور، روستاهای باقدر و منزلت است.

ص ۴۵۳ س ۸ : و اعظان ایشان را در سخن روشی و راهی است ، و دهستانهای‌ایشان را منزلت و قدری است

ص ۴۵۷ س ۱۵ : در آنجا چشمه های‌معدنی کوچك آب‌گرم است‌که در علاج جرب سودمند است ، وکانهای نهانی است.

ص ۴۵۸ س ۱ : و از نواحی ری دهستانیست‌که آنـرا قصران نـامند و آن‌کوهساری مرتفع است ... و بیشتر میوهٔ ری از این‌کوهسار است.

ص ۴۶۶ س ۱۲ : اطروش در بلادطبرستان و دیلم ظهورکرد... و مسوده (سیاه‌پوشان) را از آنجا براند ، و این‌واقعه بسال سیصدویك بود ، و چند سال در دیلم و گیل‌بمانـد ، و ایشان به‌آیین جاهلیت وازجمله‌جمعی‌مجوس بودند. پس‌آنها را بشناختن خدای تعالی‌بخواند، و پذیرفتند و ایمان آوردند ، جز اندکی‌که در پاره‌ای اماکن سخت‌گیل و دیلم درکوههای‌بلندو دژها وکناره‌های رودها بطریقت خویش بماندند.

ص ۴۶۶ س آخر : دیلم کافرستان بود، بندگان آنجا تا روزگار حسن بن‌زید ببردگی گرفته می‌شدند ؛ پس علویان بمیان ایشان درآمدند، وگروهی از ایشان اسلام آوردند ، و در میان ایشان تا بروزگار ما درکوههای متصل بدانجا کافرانی بجا هستند .

ص ۴۶۹ س ۵ : در این سال [۲۳۶] متوکل فرمان داد تا آرامگاه حسین بن‌علی علیه‌السلام را خراب کنند ، و منازل و سراهای اطراف آنرا منهدم سازند ، و محل قبر رابذر بکارند وآب بدهند، ومردم را اجازت‌ندهند تابدانجا بیایند؛ ودرآن‌حدود ندا دردادندکه: هرکرا پس ازسه‌روز بنزد قبروی بیابیم درزندان زیرزمینی‌محبوس خواهیم ساخت . پس‌مردم بکریختند و زیارت آن حضرت را ترك گفتند و آنجا نیز خراب و کشت شد ، متوکل را نسبت به علی‌بن ابی‌طالب علیه‌السلام و خاندان وی دشمنی و کینهٔ سخت بود، و هر که را می‌شنیدکه دوستدارعلی وکسان وی است قصد مال و جانش می‌کرد .

ص ۴۶۹ س ۱۹ :گویی پسرزید بهنگامی‌که بمیان قوم خویش است بدرهای آسمانیست که بدورش ستارهایی درخشانند .

ای سختی برای قومی‌که‌صبحگاهان سواران‌وی برسرایشان بتازند ، وای راحت وخوشی برای قومی‌که بخشش وسیع فراگیرندهٔ وی بدیشان برسد .

ص ۴۷۰ س ۱۰ : در میان مردم دهستان جزشیعه و اندکی حنفی نیست ، و ازشافعیه یك‌تن هم وجود ندارد .

ص ۴۷۱ س ۴ : پارسیان از رستاق (روستا) هرجا راکه در آن‌کشتزار ها ودیه‌هاباشد اراده می‌کنند ... و این‌کلمه بنزد پارسیان بجای سواد بنزد بغدادیان است .

ص ۴۷۱ س ۶ : استان بچند رستاق (روستا)، و رستاق بچند طسوج ، وطسوج بچند دیه تقسیم می‌شود .

ص ۴۷۱ س ۱۰ : ری را رستاقها و ناحیتهاست .

ص۴۷۱ س۱۳: ری هفده رستاق است، ازجمله آنها خوار ودماوند و ویمه‌وشلنبه‌است، و در این اماکن منبرهست .

ص ۴۷۱ س ماقبل‌آخر : خوار شهرکی است حدود ربع میل ، و آباد است و در آن مردمی صاحب شرفند ، و ایشان را آب جاریی است‌که از ناحیت دماوند می‌آید ، و آب وزمین ورستاقها دارند . واماویمه وشلنبه از ناحیت دماوندند ، واین دو شهراز خوارکوچکترند ، و بزرگتر این دو ویمه است .

ص ۴۷۲ س ۸ : ری را جز این شهرها دیه‌هایی است‌که از این شهرها بسیار بزرگترند، همچون سد و ورامین وأرنبویه و ورزنین وذراه وقوسین و جزاینها ازدیه‌هائی‌که بمن‌خبررسیده

است که در آنها آبادیی است که شمارهٔ مردمش برده هزار تن بالغ است. (به ترجمهٔ مسالك اصطخری، ص ۱۷۱ س ۱۰ نیز رجوع شود).

ص ۴۷۲ س ۱۳ : از رستاقهای مشهور ری قصران داحل و خارج وبهزان وسن وبشاویه و دماوند ورستاق قوسین و جز اینهاست.

(در صفحهٔ ۴۷۳ چند سطر عربی درج است که اکثر آن نام اماکن است و برای فارسی زبانان نیازی بترجمه ندارد).

ص ۴۷۹ س ۱۳ : آبه سه موضع است : اول شهر کی که فاصلهٔ میان آن و ساوه قرب پنج میل و میان ری و همدان واقع است ، مردمش شیعه‌اند ، و وزیر ابوسعد منصوربن حسین آبی و برادرش ابومنصور محمد آبی از آنجایند ، و عامهٔ مردم آنجا را آوه می‌نامند ، و بسیاری از اوقات میان مردم آنجا وساوه بر سر مذهب جنگ روی می‌دهد ، دوم ... از دیه‌های اصفهانست ، سوم آبه از دیه‌های مصر است.

ص ۴۸۱ س ۱ : أذون بفتحه بعدضمه وسکون و او که در آخر آن نون است ، دیهی از نواحی پهنهٔ قصران خارج از نواحی ری است ، و ابوالعباس احمدبن حسین بن بابازیدی بدانجا منسوبست ، و ابوسعد از وی حدیث شنید.

ص ۴۸۲ س ۲ : اردهن بفتحه بعد سکون وفتح دال بی نقطه وهاونون، دژی استوار از نواحی ری از ناحیت دماوند ، میان دماوند و طبرستان است . بین آن دز و ری سه روز راه است.

ص ۴۸۲ س ۸ : استوناوند واردهن را براو(رکن‌الدین) عرضه کردند ، و بنظروی با وجود استواری اردهن استوناوند برتر آمد . گفته‌اند: اگر در اردهن تنها یك مرد باشد ، آنجا را هرگز از او بغلبه نمی‌توانند بستانند ، مگر آنکه آب وی تمام شود.

ص ۴۸۲ س ۱۳ : و از آن جمله است اردهن، و ابوالفتوح خواهرزاده حسن صباح آنجا را بدست آورد.

س ۴۸۳ س ۴ : ورامین وارنبویه و ورزنین ... بمن خبر رسیده است که در [هر] یکی از آنها مقدار جمعیتی است که از ده هزار تن بیشتر است (بروایت یاقوت ج ۲ ص ۸۹۴ س ۲۰ ببعد نیز رجوع شود).

ص ۴۸۳ س ۷ : أرنبویه بفتح حرف اول و دوم وسکون نون وضم باء یك نقطه وسکون واو و یاء مفتوح و هاء مضموم در حالت رفع ـ و مانند نفطویه و سیبویه نیست ـ از دیه‌های ری است ، و ابوالحسن علی بن حمزه کسائی نحوی مقری و محمدبن حسن شیبانی بدانجا درگذشتند

ص ۴۸۵ س ۱ : أستناباد بضمه بعد سکون وضم تاء دونقطه ونون والف وباء یك نقطه

والفوذال نقطه‌دار ، دژی است که بین ری و آن دژ ده فرسخ فاصله است واز ناحیت طبرستانست، واین دژ همان استوناوند است .

ص ۴۸۶ س ۳ : و از ایشان بعضی آنجا را چنانکه گذشت استناباد گویند ، و آن نام دژی معروف در دماوند از اعمال ری است وآنرا جرهد نیز گفته‌اند ، آن قلعه از دژهای باستانی و حصار های استوار است . گفته‌اند این دژ را مدت سه هزار سال و چندی است که بساخته‌اند، وبروزگار پارسیان پناهگاه مصمغان، پادشاه آن حدود بوده است که در حوادث اعتماد و تکیهٔ بدانجا داشت ، معنی مصمغان مس‌مغان ، و مس بزرگ و مغان مجوس است، وبرروی هم یعنی بزرگ مجوس ؛خالدبن برمك ویرا محاصره کرد وبرسرزمینش دست یافت ودولتش را برافکند، و دودخترش را بگرفت وببغداد برد ، و مهدی آن دو را بخرید و از ایشان صاحب‌فرزندشد؛ و یکی ازآن دو مادر منصور بن‌مهدی است .

ص ۴۸۷ س ۱۱ : مصمغان برای درخواست صلح بنزد نعیم پیام فرستاد که چیزی برسم فدیه یاسربها بفرستد، بدان شرط که اگرمسلمانان راحرب افتدنعیم ازمصمغان سپاه ومددنخواهد ویاری نطلبد ؛ نعیم پذیرفت و میان ایشان عقدصلحی رفت و قراری بشرط عدم مطالبهٔ کمك و معونت از مصمغان کتابت یافت ، و صلح برقرار شد .

ص ۴۸۷ س ماقبل آخر : بنام خداوند بخشندهٔ مهربان این نامه‌ای است از نعیم‌بن مقرن برای مردانشاه مصمغان دماوند ، و مردم دماوند و خوار ولارز وشرز . تو وهر که‌باتست در امان هستید بدین شرط که با مسلمانان در پی جنگ نباشی و مردم سرزمینت را نیز ازاین فکر بازداری ، و بدادن دویست هزار درهم در هرسال بقائم امر مسلمانان از خلاف باوی در پرهیزباشی . تا آنگاه که براین قرارهستی مورد تهاجم سپاه اسلام قرار نگیری ، وجز باجازه برتووارد نشوند ، مگر آنکه توخلاف کنی ، و هر که قرار را تغییر دهد و یا آن پول را تسلیم نکند ویرا عهدی نیست (وذمه ما ازوبری است) (مراد ازوزن سبعه در متن عربی این نامه‌وزن هفت مثقال است، وچون بگویند : ده درهم بروزن سبعه، منظورشان ده درمی است که وزن آن هفت مثقال باشد .)

ص ۴۹۰ س ۵ : استوناوند . . . رکن‌الدین غورسایحی [کذا ، ظ : غورسانجی] پسر خوارزمشاه بهنگام ورود تاتار بسال ۶۱۸ بدانجا پناه برد ... وآنجا را حصار گرفت ، تاتارها چون این بدانستند بدانجا فرودآمدند، و باطراف آن هیزم گرد کردند، و آتش در زدند ، پس آن صخره بشکافت و ریزریز شد، و استواری قلعه‌زایل گردید، سپس ببالای آن برشدند، وپسر خوارزمشاه بجنگید تاکشته شد .

ص ۴۹۲ س ۴ : ازری تا برزیان یك منزل سبك، وازبرزیان تا نامهندیك منزل‌سنگین، و از نامهند تا اسك یك منزل است .

ص ۴۹۳ س ۱ : از ری تا افریدون نه‌فرسنگ است ، راه در میان مزارع و آبادیهای ری است تا در سمت راست بدیه کرمانه می‌رسد ، و سمت چپ کوه است ، و از آنجا از نهرهائی که شمارهٔ آنها قریب‌هشتاد استوآنرا هشتاد رودان می گویند می گذرد و به همهٔ آنهادرمی‌شود و به افریدون منتهی می گردد ، و از افریدون تا خوار هشت فرسنگ است .

ص ۴۹۳ س ۷ : از ری تا افریدین که دیهی است یك منزل ، و از افریدین تاکهده‌یك منزل ، و ازکهده تا خوار یك منزل است .

ص ۴۹۴ س ۱۶ : أنبا به بضمه و تکرار باء یك نقطه از دیه‌های ری است . در ناحیت دماوند و بنزدیکی آن دیهی است موسوم بدین‌نام .

ص ۵۰۸ س ۱ : ری را جز این شهرها (خوار و ویمه وشلمیه) دیه‌هایی است‌که مقام و شکوه آنها از این شهرها افزون است ... مانند سد و ورامین وارنبویه و ورزنین .

ص ۵۱۱ س ۵ : [بکربن هیثم] گفت : عمروبن معدی‌کرب زبیدی در نخستین غزوهٔری حرب‌کرده بود . وچون باز می گشت درگذشت و در موضعی بـالای دیه روده و «بوسنة» بنام کرمانشاهان مدفون شد .

ص ۵۱۱ س ۱۶ : از ری‌که راه‌رابگیری تاکشتانه یك‌منزل، سپس تا مشکویه یك‌منزل، بعدتا وبرور [کذا] یك منزل ، بعد تا ساوه یك منزل ، و ازآنجا تا سونقین یك منزل ، بعد تا مصدقان یك منزل ، سپس تا روده یك منزل است .

ص ۵۱۳ س ۵: بهزان بسکون وزاوالف ونون‌موضعی است بنزدیکی ری، گفته‌اند: شهر ری‌آنجا بود ، و مردمش بموضع کنونی نقل مکان کردند وآنجا خراب شد ، وآثارش تاکنون بجای است ؛ ومیان آن و شهرری شش فرسنگ است .

ص ۵۱۳ س۱۳ :[جعفربن‌محمد] گفت : ری‌بعهد جاهلیت (پیش از اسلام) ازاری‌خوانده می‌شد ، و می گویند : بزمین فروشد ، و آن محل در دوازده فرسنگی ری کنونی در راه خوار میان محمدیه وهاشمیهٔ ری واقع است ، و در آنجا بناهایی برپاست‌که می‌رساند شهری بـزرگ بوده است ؛ و نیز در آنجا در یکی از دهستانهای ری بنام بهزان خرابه‌ای است‌که میان آنو ری شش فرسنگ فاصله است، و می گویند ری آنجا بوده است .

ص ۵۱۶ س ۱۵ : بیستی بکسر باوسکون یا ... این‌کلمه نسبت است به بیستی ، و آن دیهی است از دیه های ری ، گمان می‌کنم ابوعبدالله احمدبن مبارك بیستی از آنجا بوده است .

ص ۵۱۶ س‌آخر : بیستی بکسره بعدسکون ، ابوسعد [سمعانی] گفت گمان‌زا می کنم(؟(

دیه‌های ری است و ابوعبدالله احمدبن مدرك بیستی بدانجا منسوب است ، و ازعطاف بن قیس زاهد روایت می کند .

ص ۵۱۷ س ۷ : بیل بکسره ولام، ابوسعد گفت :گمان‌می کنم که این آبادی از دیه‌های ری باشد ، نصرگفت : بیل ناحیه‌ای است در ری و عبدالله بن‌حسن بدانجا منسوب است .. نیز بیل از دیه‌های سرخس است .

ص ۵۲۹ س ۶ : خشاب از دیه‌های ری است و بفارسی معنای آن آب پاك است .حجاج بن‌حمزهٔ خشابی عجلی رازی بدانجا منسوب است ... ابوسعد [سمعانی] خشابی (مشددا) گفت ، و حجاج را ذکرکرد ، من این را جزاشتباهی از وی نمی‌بینم .

ص ۵۳۰ س ۵ : خوار شهری کوچك در حدود ربع میل است ، وآباد است ، و درآن مردمی می‌زیندکه شریف گوهر و اصیل هستند ، و ایشان راآب جاریی است که ازناحیت دماوند خارج می‌شود ، و آب وزمین و دهستانها دارند .

ص ۵۳۲ س ۶ : خیل بلفظ خیلی که سوار می‌شوند، کوره‌ای و شهرکی میان ری وقزوین است ، واز اعمال ری بحساب‌می آید، و بقزوین نزدیك‌تر است ، میان‌آن و قزوین ده فرسنگ است ، و آنجا را چند دیه و منبر و بازارهاست .

ص ۵۳۳ س ۶ : داشیلوادیهی است که میان آن وری دوازده فرسنگ است ، و قتل تاج‌الدوله تتش‌بن‌ارسلان در صفر سال ۴۸۸ در آنجا رخ داد و خدای داناتر است .

ص ۵۳۵ س ۱۵ : رك : ص ۹۲۴ س ۱۱.

ص ۵۳۹ س۳ : ابوعبدالله جیهانی ذکرکرده ... دهستانی ازهمدان بزرگ منزلت‌وبسیار مال‌که دشتپی‌همدان‌گویند بدانجا (قزوین)ضمیمه شد ، سپس دهستانی از دهستانهای ری‌که‌آنرا دشتپی ری‌گویند بدان منضم‌گردید . پس قزوین بصورت شهرستانی جداگانه و بزرگ درآمد ؛ آنکه دشتپی ری را بدان ضمیمه ساخت موسی بن‌بغابود .

ص ۵۳۹ س ۹ : برای ترجمهٔ این عبارت رجوع شود به ص ۸۷۹ س۱۵ تا س۱۹.

ص ۵۴۰ س ۱۱ : دشتپی ... شهرستانی بزرگ است‌که میان ری و همدان تقسیم شده است ؛ بخشی از آن را دشتپی رازی‌می‌نامند، که نزدیك به‌نود دیه‌است ؛ وبخشی رادشتپی‌همدان می‌خوانند ،که شامل چندین دیه است؛ وگاه در پاره‌ای از اوقات بسبب اتصال به اعمال قزوین بدانجا نسبت داده می‌شود .

ص ۵۴۳ س آخر : دباوند ... و آنرا دنباوند بانون پیش ازبا نیزگویند ، ودماوند نیز نامند ، شهرستانی است از شهرستانهای ری‌که‌میان آن‌شهر و طبرستان واقع است ،درآنجا میوها و باغستانها و چندین دیه‌آباد و چشمه های بسیار است و در میان‌کوهها قرار دارد .

ص ۵۴۵ س ۱۶: دوریست بضم‌دال وسکون واو وراباجتماع دو حرف ساکن ویاءفتحه‌دار وسین بی نقطهٔ ساکن وتاء دونقطه‌دار در بالا، ازدیه‌های ری است، عبدالله بن‌جعفربن محمد . . . دوریستی ... بدانجا منسوب است .

ص ۵۴۷ س ۱۲ : دولاب بفتح‌اول وباء یك نقطه در آخر ، و بیشتر حدیث دانان‌بضم اول روایت کنند ، و بفتح نیز گفته‌اند ، وآن در چند موضع است و ازآن جمله است ... دولاب از دیه‌های‌ری ، وقاسم رازی از پیشینیان مشایخ ری بدانجا منسوب است ، که بمکه درآمد و همانجا درگذشت .

ص ۵۴۹ س ۱۵ : دهك بفتح حروف اول و دوم، دیهی است در ری. گروهی از راویان حدیث بدانجا نسبت دارند ، و از جملهٔ ایشانند علی‌بن‌ابراهیم دهکی ، وسندی‌بن عبدویه‌دهکی که از ابی‌اویس روایت کند ... و بخط عبدالسلام بصری دیدم که دهکی بکسر حرف اول‌وفتح حرف دوم است .

ص ۵۵۵ س ۲۰ : رنبویه بفتح اول وسکون دوم وباء یك نقطه و واو وفتح یاء دونقطه در زیر ، دیهی است نزدیك ری ، علی‌بن‌حمزه کسائی نحوی ومحمدبن‌حسن شیبانی یارابی‌حنیفه در آنجا درگذشتند و همانجا مدفون شدند .

ص ۵۵۶ س ۶ : برای ترجمهٔ این عبارت رك ص ۹۲۴ س۱۳ .

ص ۵۵۶ س ۱۷ : روذه (= روده) بضم اول و سکون دوم و ذال بانقطه وهاءآخر ، محله‌ای است در ری ، و نیز روذه دیهی است در ری . گفقه‌اند : عمروبن معدی‌کرب بهنگام بازگشت از ری در روذه درگذشت ... وگفته‌اند : در موضعی بنام‌کرمانشاه مدفون شد ... خبر متواتر از علما این است که وی در ضمن راه درگذشت و در روذه برسویی از راه (یابربالای راه) مدفون شد . حارث بن مسلم بدین قریه منسوبست .

ص ۵۵۸ س ۶ : ساوه رابساکه بحساب نواحی جبال برمی‌دارند ، و بساکه بری‌ضمیمه می کنند .

ص ۵۶۱ س ۱ : [سال ۶۱۷] تاتارهای ترك‌کافر بدانجاآمدند، و مرا خبر دادندکه‌آن قوم آنجا را خراب‌کردند ، و هرکه درآنجا بود بکشتند ، واحدی را زنده نگذاشتند .

ص ۵۶۲ س ۴ : اصطخری‌گفت : در ری دیهی است مشهور به‌سد ، که از آن دوفرسخ فاصله دارد؛ می‌گویندکه‌کلیدهای باغهای معروفش دوازده هزار است، و در این دیه درهرروز صدوبیست‌گوسفند و دوازده‌گاو ماده‌ونر می کشند .

ص ۵۶۳ س ۷: سر، به‌کویر نزدیك و ناحیتی‌آباد است، و بیشتر مردمش کساهای‌ممتاز وطیلسانهای نیکو می‌بافند .

ص ۵۶۳ س ۱۴ : چون دهندهٔ خبر بیم آور بنزد وی (غیاث‌الدین) آمد ، بعزم قلعهٔ سلوقان باسب نوبتی برنشست ، وجلال‌الدین به‌خیمهٔ وی درآمد .

ص ۵۶۴ س ۸ : سن درموضعی‌از نواحی ری است ، ابراهیم‌بن عیسی سنی بدانجامنسوب است ... و نیز هشام بن‌عبدالله سنی را بسن‌ری نسبت داده‌اند .

ص ۵۶۷ س۱۷ : وسیروان جایی‌بنزدیکی‌ری‌است، مهدی بهنگامی‌که درحیات‌پدروبامر وی ماموریت خراسان یافت‌بدانجا فرودآمد ، ودر آنجا بناهائی بساخت‌که آثارش تاحال‌بجای است ؛ و هادی بسال [صدو] چهل‌وشش بدانجا ولادت یافت .

ص ۵۷۱ س ۱۶ : رك: ص۹۲۱ س۲۲.

ص ۵۷۲ س ۱ : اما ویمه‌وشلنبه هردو از ناحیه دماوندند، و دو شهر کوچکند وازخوار کوچکترند ، ویمه بزرگتر از شلمبه است ، این‌دوشهرك دارای‌کشتها وآبها و باغهای میوه، و انگور فراوان وگردو هستند ، این منطقه سردترین آن نواحی است .

ص ۵۷۲ س ۱۳ دماوند دو شهر است : یکی به ویمه و دیگری به‌شلمبه معروف است ، و در هریك از آن دو مسجد جامع وجود دارد ، و میان‌آن دودیه‌های بسیار، و کوههای بلند است، واز میان دو شهر رودی بیرون می‌آید بنام رودهبر ،که شگفت‌آور و پردرخت و دارای چشمه های معدنی و آبها و بیشه‌هاست، وآب آن به‌خوار می‌رسد .

ص ۵۷۳ س ۴ : شلمبه ... شهری است از ناحیهٔ‌دماوند، نزدیك بویمه ،آنرا کشتزارها و باغها و انگور فراوان وگردو است ؛ این شهر سردتر از دیگر نقاط آن حدود است . مردم گرگان و طبرستان بقاضی‌آنجا در پریشانی وناموزونی و تشویش‌خلقت مثل می‌زنند، یکی از ایشان در این باب گفته :

سری دیدم همچون ماده خرس ، وریشی همانند مگس‌پران

گفتم : این بزنر کیست ؟گفتند : قاضی شلمبه

ص ۵۷۵ س۱۶: شنشت ازدیه‌های ری از ناحیت‌قهاو مشهور وبزرگ همانند شهری‌است، در آنجا میان یاران خلیفه و علویان ، از زمان متوکل تا روزگار معتضد وقایعی رخ داد که معروف است .

ص ۵۸۱ س ۱۱ : از دهستای معروف ری قصران داخل و خارج و بهزان وسن‌وبشاویه و دماوند ... است .

ص ۵۸۳ س ۷ : و نیز طهران دیهی است در ری ، وانار خوب بدانجا منسوب است ... اما عالمان منتسب به طهران ری -که از طهران اصفهان مشهورتر است- : ابوعبدالله محمدبن حماد طهرانی رازی از این دیه بیرون آمد .

ص ۵۸۴ س ۲۱ : طهران بکسره و سکون و راونون آخر ، این کلمه عجمی است و ایشان تهران گویند زیرا در زبان آنها طاء وجود ندارد . (ترجمهٔ باقی قول یاقوت در این مورد در متن درج است) .

ص ۵۹۳ س آخر : علیاباد معنای آن آبادی علی است ، نام چندیه در نواحی ری است، که از آن جمله یکی زیر قلعهٔ طبرك است ، و باقی در نواحی ری پراکنده است ، ابن‌رازی چنین خبر داده است .

ص ۵۹۶ س ۱۴ : فهرمد ازدیه‌های ری است ، درآنجا میان یاران حسین‌بن‌زیدعلوی [کذا] و ابن‌میکال آسیب کارزاری رخ داد ؛ و ابن‌میکال از سوءالظاهر بروزگارالمسیعتن بود.

ص ۵۹۷ س ماقبل آخر : مفاد این عبارت در متن کتاب درج است .

ص ۶۰۱ س ۱ : قسطانه بضم ــ و بکسر نیز روایت شده ــ و بعد از الف نونست ، دیهی‌است در راه ساوه، ومیان آن و ری یك‌منزل فاصله است وآنرا کشتانه‌گویند. ابوبکرمحمد بن‌فضل ... رازی قسطانی بدانجا منسوب است .

ص ۶۰۳ س ۱ : ترجمهٔ این بیت در ص ۸۸۴ س۱۶ گذشت .

ص ۶۰۳ س ۹ : مفاد این عبارت در متن درج است .

ص ۶۰۴ س ۸ : قصران داخل و قصران خارج ... دوناحیت بزرگ است در ری در کوههای آنجا، [آن کوه] در میان آن دومحل‌حصار ومانعی‌سخت استوار است که والیان ری را از رسیدن بآنجا بازمی‌دارد تا چه‌رسد بغیر ایشان ، ازینرو پیوسته رهینه‌هایی از ایشان بنزد صاحب ری است ؛ بیشتر میوه‌های ری از آن نواحی است .

ص ۶۰۷ س آخر : برای ترجمهٔ این عبارت به ص ۹۲۱ س ماقبل‌آخر، و ص۹۲۲ س ۲۳ و ص۹۲۴ س ۱۱ رجوع شود .

ص ۶۰۹ س ۱۳ : قوهذ بضمه وسکون و هاء مفتوح و ذال نقطه‌دار ــ و عامه قوهه‌باها گویند ــ ، این‌کلمه نام دودیه بزرگ است که میان آن دووری یك منزل فاصله است : قوهذ بالاو آن قوهذ آبست ، چون در نزدیکی آن آبهای نهرهائی که در نواحی‌ری پراکنده می‌شودتقسیم می‌گردد ، و آشنائی واطلاع من در باب این ده که بزرگ و صاحب بازارها وکاروانسراها و خانقاه نیکو برای صوفیان است از سال ۶۱۷ پیش از ورود قوم تاتار بدانجاست . وقوهذپایین که به قوهذخران معروف است، و میان آن و قوهذ بالا یك فرسنگ است، و این دیه‌میان‌قوهذ بالا وری واقع است، و شناخت و اطلاع من در باب آن نیز آنستکه آباد و دارای بازار و باغها و اموال است .

ص ۶۱۰ ص ۱۶ : نعیم‌بن‌مقرن باگروهی ازمردم ازواج‌رود ــ که آنرا خراب کرده‌بود ــ

بسوی دشتپی بیرون آمد ... وزینبی پدر فرخان نیز [از ری] خارج شد ، وزینبی در مکانی که آنراقها می‌گفتند نعیم را ــ در حالی که با او موافق و با پادشاه ری مخالف بود ــ ملاقات کرد .

ص ۶۱۲ س ۱۵ : [طاهر] از ری بیرون آمد ... بر پنج فرسنگی ری بدیهی که بدان کاواص می‌گویند .

ص ۶۱۶ س۴ ؛ کیلین بکسره وسکون وکسرلام و نون آخر از دیه‌های ری و در شش فرسنگی آن، و نزدیك قوهۀ بالاست، آنجا را بازاری است که کیلین گفته می‌شود. ابوصالح عبادبن احمدکیلینی بدانجا منسوب است .

ص ۶۲۲ س ۱۲ : مفاد این عبارت در متن درج است .

ص ۶۲۳ س ۱۰ ؛ مزدقان شهرکی است معروف از نواحی ری ، که گروهی از اهل علم بیرون داده است ، ومیان ری و ساوه واقع است ؛ و مزدقان شهری کوچك از شهرهای قهستانست، این قول را سلفی درکتاب معجم السفر گفته است . شهیق بن شروین بن محمدبن فرج ارموی که بمزدقان در رباطی خدمت صوفیه می‌کردگفت : از قهستان طرف جبل اراده می‌شود ، پس هردو یکی خواهند بود .

ص ۶۲۴ س ۶ : مشکاذین یکی از دیه‌های ری است ، و در آنجا آسیب کارزاری میان یاران حسن بن زید علوی و عبدالله بن عزیز صاحب الطاهره رخ داد ، و علویان منهزم شدند . این واقعه بسال ۲۵۱ بود .

ص ۶۲۸ س ۴ : نرمقی ... این کلمه نسبت است به نرمق، وآن دیهی از دیه‌های ری است که آنرا نرمقه گویند ، احمدبن ابراهیم از آنجاست .

ص ۶۳۱ س ۸، برای ترجمۀ این عبارت رك: ص۹۲۱ س ماقبل آخر و ص۹۲۲ س ۲۳ وص۹۲۴ س ۱۱ .

ص ۶۳۲ س ۸ : ورامین ... شهرکی ازری نزدیك زامین است ، که با هم مجاورند ودر راه مسافر عازم از ری باصفهان واقعند ؛ فاصله میان ورامین و ری حدود سی میل است . عتاب بن محمد بدانجا منسوب است .

ص ۶۳۳ س آخر ، مسعودی گفت ، خروج صاحب الزنج در بصره در خلافت المهتدی بسال دویست وپنجاه پنج بود ... وی اهل دیهی از نواحی ری بود که آنرا وزیق گویند .

ص ۶۳۵ س ۲ ، ونکی بفتح واو ونون وآخر آن کاف است، این کلمه نسبت به ونك است و آن یکی از دیه‌های ری است ، من بدان هنگام که بقصر (قصران) خارج بیرون شدم از آنجا گذشتم. سید ابوالفتح نصربن مهدی بن نصر از آنجاست .

ص ۶۳۶ س ۱ : مفاد این عبارت بتقریب در متن درج است.

ص ۶۳۶ س ۱۶ : ویمه شهرکی است در میان کوهها میان ری و طبرستان، و برابر آن قلعتی استوار است که آنرا فیروزکوه گویند از نواحی دماونداست. من آنجا را بدیدم وخرابی تمام بدان راه یافته است . این شهرك در میان کوهها واقع است، و نزدیك آن چشمه‌های آب جاری است .

ص ۶۳۸ : مفاد عبارات این صفحه بتقریب در متن درج است .

ص ۶۳۹ س ۶ : هسنجانی بکسرها و سین بی‌نقطه وسکون نون و فتح جیم و در آخر آن نونی پس از الف است ، این کله نسبت است به‌دیهی از دیه‌های ری بنام هسنگان ، که معرب‌شده وهسنجان گویند ، و معروف بـه انتساب بدین دیه ابواسحاق ابـراهیم بن یوسف‌بن خالـد هسنجانی است .

ص ۶۴۰ س۶ : هفتاد بولان از دیه‌های ری‌است ، وآن محلی است که درآنجا طغرلبیك بر برادر مادری خویش ابراهیم اینال دست یافت، و ویرا با زه کمان خویش خفه کرد .

ص ۶۴۵ س ۱ : از قاسم‌بن‌سلیمان نقل است که گفت : ابجد وهوز وحطی وکلمن وسعفص وقرشت پادشاهانی‌جبار بوده‌اند. قرشت روزی اندیشه کرد ، پس گفت : پاك است و دوراست از ناشایستهاخداوندی که بهترین آفرینندگانست. پس [بسبب غرورش] اورا بصورت اژدها بیافرید که هفت‌سر داشت و او دردماوند زندانیست. یکی‌ازمحدثان گفت که محبوس‌در دماوند صخرجنی است که‌انگشتری سلیمان‌بن داود را بگرفت ؛ و چون خدای عزوجل پادشاهی سلیمان را بوی بازگردانید ، او را درکوه دماوند محبوس ساخت .

ص ۶۴۵ س ۱۱ : اما کوهها ، درحد ناحیت ری دماوند است ، و آن کوهی است که من از وسط روده در ری آنرا بدیدم ، و بمن گفته‌اند که این کوه از نزدیکی ساوه دید می‌شود ، و آن کوهی است در میان کوهها که قست فوقانی آن چون گنبدی بالا رفته است ، و در آن محل که برکوهها بالا رفته و اشراف می‌یابد برپهنه‌ای قرب چهار فرسنگ احاطه دارد . و بنزدمن بصحت نپیوسته که کسی بقلۀ آن بالا رفته باشد . در داستانهای بی‌اساس پیشینیان است که ضحاك شاه درآنجا به‌بند است ، و اینکه جادوان در بالای کوه بسوی وی گرد می‌آیند . از بالای کوه پیوسته دودی بلند می‌شود ... قله‌ای که در این موضع ارتفاع یافته کوهی است بی گیاه ، که در آن درخت وروییدنی چندانی نیست ، بین دیگرکوهها و حـدود دیلم بزرگتر از آن شناخته نشده است .

ص ۶۴۸ س ۱۱ : فریدون در طلب ضحاك بیرون شد ، و بدودست یافت و ویرا به‌بند کرد و درکوه دماوند ببست ، و این روز روز مهرگان بود .

ص ۶۵۰ س ۱۰ :کوه دماوند ، بنزدیکی ری است ، و در بلندی بستارگان سرو زند، و در مناعت بدانها ماند ، ابر ببالای آن راه نیابد ، و مرغ در تدویر پرواز بلند همگروه خویش بدان نرسد ... برسرآن پیوسته توده‌ای فشردهٔ ابرگون است که زمستان و تابستان از آن برهنه نشود ... قلهٔ آنرا بمساحت حدود صدجریب‌هامون یافته‌اند ، با وجود آنکه بیننده از پای‌کوه‌آنرا همچون مخروط می‌بیند.

ص ۶۵۰ س ماقبل آخر :کوه دماوند حدناحیت ری است، و بساکه از ساوه‌آنرا ببینند و آن در بین کوههایی که از میانشان برخاسته همچون گنبدی است ، و شهرت ندارد که کسی ببالای آن رسیده باشد ، و همواره از بالای آن دود سر برمی‌زند، و از جهت طول هفتادوپنج درجه و نصف درجه است ، و از مسافت دور دیده می‌شود .

ص ۶۵۲ س‌ماقبل‌آخر: بدین‌حد(دیلم)ضمیمه می کنیم‌آنچه ازکوههای روبنج‌وفادوسبان وکوههای قارن وجرجان بدان متصل است .

ص ۶۵۳ س ۲ : اما کوههای روبنج شامل چند مملکت بوده است . . . آنها از حساب ری و طبرستانند ، بهری‌که در سوی ری است از حدود ری و بهری‌که در سوی طبرستانست از طبرستانست .

ص ۶۵۳ س۱۵ : اما جبال دیلم‌کوههایی است معموربدیه‌ها وکشتزارها ، و آن‌کوههای درنونج وکوههای بادمسان [کذا، ظ : رونج وفادوسبان] وکوههای قارن است .

ص ۶۵۴ س۷ :کوه طبرستان، وآن در جنوب ومشرق دریای خزر افتاده است، وسمت غربی‌کوه طبرستان از جهة طول هفتادوشش و عرض سی‌وشش؛ و سمت شرقی ازحیث طول هشتاد وهشت و عرض سی‌وپنج درجه است .

ص ۶۶۱ س ۷ : خداوند او را بفرمود تا به‌کوه البرز بیاید، وآن‌کوه قاف محیط به زمین است .

ص ۶۶۱ س ۹ : قاف بلفظ حرف قاف از حروف نقطه‌داراست . . . قدما آنرا البرز می‌نامیدند .

ص ۶۶۴ س آخر : قاف ... این‌کوه بدنبال اثر زمین در می‌آید و بگرد آن دور می‌زند .

ص ۶۷۲ س ۱۲ : پس نشان او را در حدود آذربایجان بیافت ، وکیکاوس و کیخسرو بدان سو رهسپار شدند ... چنین اتفاق افتادکه یکی از بندگان نیکوکار خداوند که ویرا هوم

می‌گفتند روزی به افراسیاب– درحالی‌که تنها ودربدر وزبون و ازحالت گشته ودگرگون بود– دست یافت ، و ویرا بگرفت ... و افراسیاب بمدد سحری‌که ویرا بمانده بود بناگاه از چنگ هوم بگریخت وبگودال‌آبی ازپایاب وکناره‌دریا فروشد ... وگودرز کمندی بسوی وی بینداخت که چون قلاده‌گردنش را در میان‌گرفت و او را بسوی خویش بکشید ...کیخسرو افراسیاب را بدید ... و بدون مهلت اورا بشمشیر بزد و به دو نیم‌کرد.

ص ۶۷۵ س ۱۶ : بیرون شو اروندرود از کوههای آمد است ، و بکوههای سلسله می‌گذرد و از چشمه‌های فراوانی از نواحی ارمینیه مدد می‌گیرد .

ص ۶۷۵ س ماقبل آخر : اروندرود از سرزمینهای آمد از دیار بکر، از چشمه‌های سرزمینهای خلاط از ارمینیه بیرون می‌آید .

پایان

فائت استدراکات مجلد دوم

صفحه	سطر	موضوع
۳۵۳	۱۰	من ارض الشام
۴۶۶	۱۳	فی الدیلم والجیل
۵۵۷	۳	زامین (د ـ ۵ ✿)
۸۵۳	۹	Millspaugh
۸۵۵	۲۰	Dictionnaire
۸۶۳	۵	۱۲ ۳ ذیل

شماره	فهرست انتشارات انجمن آثار ملی	تاریخ انتشار
۱	فهرست مختصری ازآثار وابنیهٔ تاریخی ایران	شهریورماه ۱۳۰۴
۲	آثار ملی‌ایران (کنفرانس پرفسور هرتسفلد)	مهرماه ۱۳۰۴
۳	شاهنامه وتاریخ (کنفرانس پرفسور هرتسفلد)	شهریورماه ۱۳۰۵
٤	کشف دو لوح تاریخی در همدان (تحقیق پرفسورهرتسفلد ـ ترجمهٔ آقای مجتبی مینوی)	اسفند ماه ۱۳۰۵
۵	سه‌خطابه در بارهٔ آثار ملی و تاریخی ایران (از محمد علی فروغی و هرتسفلدوهانی‌بال)	مهرماه ۱۳۰۶
٦	کشف الواح تاریخی تخت جمشید(پرفسور هرتسفلد)	بهمن ماه ۱۳۱۲
۷	کنفرانس‌محمدعلی فروغی راجع بفردوسی	بهمن ماه ۱۳۱۳
۸	تحقیق مختصر در احوال و زندگانی فردوسی (بقلم فاطمه سیاح)	۱۳۱۳
۹	تجلیل ابوعلی سینا در پنجمین دورهٔ اجلاسیه یونسکو در فلورانس	اسفند ماه ۱۳۲۹
۱۰	رسالهٔ جودیه ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر محمود نجم آبادی)	اسفند ماه ۱۳۳۰
۱۱	رسالهٔ نبض ابن‌سینا (بتصحیح آقای سید محمد مشکوةاستاد دانشگاه)	اسفندماه ۱۳۳۰
۱۲	منطق دانشنامهٔ علائی ابن سینا (بتصحیح آقایان دکتر محمد معین و سید محمد مشکوة استادان دانشگاه)	۱۳۳۱
۱۳	طبیعیات دانشنامهٔ علائی ابن سینا (بتصحیح آقای سید محمد مشکوة استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۱٤	ریاضیات دانشنامهٔ علائی ابن سینا (بتصحیح آقای مجتبی مینوی استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۱۵	الهیات دانشنامهٔ علائی ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر محمد معین استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۱٦	رسالهٔ نفس ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر موسی عمیداستاددانشگاه)	۱۳۳۱
۱۷	رسالهٔ در حقیقت و کیفیت سلسله موجودات (بتصحیح آقای دکتر موسی عمید استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۱۸	ترجمهٔ‌رسالهٔ سر گذشت ابن سینا (از آقای دکترغلامحسین صدیقی استاد دانشگاه)	ـ
۱۹	معراج نامهٔ ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه)	ـ

شماره	فهرست انتشارات انجمن آثار ملی	تاریخ انتشار
۲۰	رسالهٔ تشریح اعضاء ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه)	-
۲۱	رسالهٔ قراضهٔ طبیعیات منسوب به ابن‌سینا (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه)	-
۲۲	ظفرنامه منسوب به ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۲۳	رسالهٔ کنوزالمعزمین ابن‌سینا (بتصحیح آقای جلال الدین همایی استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۲۴	رسالهٔ معیارالعقول، جرثقیل از ابن سینا (بتصحیح آقای جلال الدین همایی استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۲۵	رسالهٔ حی بن یقظان ابن سینا با ترجمه و شرح فارسی آن از یکی از معاصران ابن‌سینا (بتصحیح آقای هانری کربن)	۱۳۳۱
۲۶	جشن نامهٔ ابن سینا (مجلد اول ـ سر گذشت و تألیفات و اشعار و آراء ابن سینا) تألیف آقای دکتر ذبیح الله صفا استاد دانشگاه	۱۳۳۱
۲۷	ترجمهٔ مجلد اول جشن نامه بفرانسه (بوسیلهٔ آقای سعید نفیسی استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۲۸	ترجمهٔ اشارات وتنبیهات (بتصحیح آقای دکتر احسان یارشاطر استاد دانشگاه)	۱۳۳۲
۲۹	پنج رسالهٔ فارسی و عربی از ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر احسان یارشاطر استاد دانشگاه)	۱۳۳۲
۳۰	آثار تاریخی کلات و سرخس (تألیف آقای مهدی با مداد)	بهمن ماه ۱۳۳۳
۳۱	جشن نامهٔ ابن‌سینا مجلد دوم (حاوی نطقهای فارسی اعضاء کنگره ابن سینا)	۱۳۳۴
۳۲	جشن نامهٔ ابن سینا مجلد سوم (کتاب المهرجان لابن سینا) حاوی نطقهای عربی اعضای کنگره ابن‌سینا	۱۳۳۵
۳۳	جشن‌نامهٔ ابن‌سینا مجلد چهارم (شامل خطابه‌های اعضای کنگره ابن‌سینا بزبانهای آلمانی وانگلیسی و فرانسوی)	۱۳۳۴
۳۴	نبردهای بزرگ نادرشاه (بقلم سرلشکر غلامحسین مقتدر)	۱۳۳۹
۳۵	جبرومقابله خیام (بتصحیح وتحشیهٔ آقای دکتر جلال مصطفوی)	۱۳۳۹

شماره	فهرست انتشارات انجمن آثار ملی	تاریخ انتشار
۳۶	شاهنامهٔ نادری تألیف مولانا محمد علی فردوسی ثانی (بتصحیح وتحشیهٔ آقای احمد سهیلی خوانساری .)	۱۳۳۹
۳۷	اشترنامهٔ شیخ فریدالدین عطار (بتصحیح و تحشیهٔ آقای دکتر مهدی محقق)	۱۳۳۹
۳۸	حکیم عمر خیام بعنوان عالم جبر تألیف آقای دکتر غلامحسین مصاحب	۱۳۳۹
۳۹	نادرشاه تالیف آقای دکتر رضازاده شفق استاد دانشگاه	۱۳۳۹
۴۰	درهٔ نادره تألیف میرزا مهدی‌خان (باتصحیح وتحشیهٔ آقای دکتر سید جعفر شهیدی)	۱۳۴۰
۴۱	شرح احوال ونقل وتحلیل آثارشیخ فریدالدین عطار تألیف آقای فروزانفر استاد دانشگاه	۱۳۴۰
۴۲	خسرونامه تألیف شیخ فریدالدین عطار (به تصحیح و اهتمام آقای احمد سهیلی خوانساری)	۱۳۴۰
۴۳	نامه‌های طبیب نادرشاه ترجمهٔ آقای دکتر علی اصغرحریری (باهتمام آقای حبیب یغمائی)	۱۳۴۰
۴۴	دیوان غزلیات و قصائد عطار (باهتمام و تصحیح آقای دکتر تقی تفضلی رئیس کتابخانهٔ مجلس شورای ملی)	۱۳۴۱
۴۵	جهانگشای نادری تالیف میرزا مهدی خان (با تصحیح و تعلیقهٔ آقای سید عبدالله انوار)	۱۳۴۱
۴۶	طربخانه (رباعیات حکیم عمر خیام نیشابوری) تالیف یار احمد بن حسین رشیدی تبریزی (بامقدمه و تصحیح وتحشیهٔ آقای جلال الدین همایی استاد دانشگاه)	۱۳۴۲
۴۷	نادرهٔ ایام ، حکیم عمرخیام و رباعیات او بقلم آقای اسمعیل یکانی	۱۳۴۲
۴۸	اقلیم پارس (آثار باستانی وابنیهٔ تاریخی فارس) ـ تألیف سید محمد تقی مصطفوی	۱۳۴۳
۴۹	سفارش نامهٔ انجمن آثارملی	اردی‌بهشت ۱۳۴۴
۵۰	یادنامهٔ شادروان حسین علاء	۱۳۴۴
۵۱	ذخیرهٔ خوارزمشاهی، تألیف زین‌الدین ابو ابراهیم اسمعیل جرجانی ـ سنهٔ ۵۰۴ هجری ـ (باهتمام وتصحیح وتفسیر دکتر محمدحسین اعتمادی دکترمحمد شهراد ـ دکتر جلال مصطفوی) (جلداول)	۲۵ شهریور ۱۳۴۴

شماره	فهرست انتشارات انجمن آثار ملی	تاریخ انتشار
۵۲	دیوان صائب، با حواشی و تصحیح بخط خود استاد ـ مقدمه و شرح حال بخط وخامهٔ استاد امیری فیروز کوهی	۱۳۴۵
۵۳	عرائس الجواهر ونفایس الاطایب تألیف ابوالقاسم عبدالله کاشانی بسال ۷۰۰هجری بامقدمه و کوشش آقای ایرج افشار	۱۳۴۵
۵۴	ری باستان ـ مجلد اول مباحث جغرافیائی شهری بعهد آبادی تألیف آقای دکترحسین کریمان	۱۳۴۵
۵۵	خیامی نامه جلد اول تألیف استاد جلال الدین همائی	آبان ۱۳۴۶
۵۶	فردوسی وشعراوتألیف آقای مجتبی مینوی استاد دانشگاه	آبان ۱۳۴۶
۵۷	خرد نامه تألیف ونگارش ابوالفضل یوسف بن علی مستوفی بکوشش آقای عبدالعلی ادیب برومند	فروردین ۱۳۴۷
۵۸	فرهنگ واژه های فارسی در زبان عربی تألیف آقای سید محمد علی امام شوشتری	تیرماه ۱۳۴۷
۵۹	کتاب شناسی فردوسی فهرست آثار و تحقیقات دربارهٔ فردوسی وشاهنامه تدوین آقای ایرج افشار	مردادماه ۱۳۴۷
۶۰	روز بهان نامه بکوشش آقای محمد تقی دانش پژوه	اسفندماه ۱۳۴۷
۶۱	کشف الابیات فردوسی جلد اول بکوشش دکتر محمد دبیر سیاقی	اردیبهشت ۱۳۴۸
۶۲	زندگی ومرگ پهلوانان درشاهنامه نگارش دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن	خردادماه ۱۳۴۸
۶۳	آثار باستانی کاشان و نطنز تألیف آقای حسن نراقی	مهر ماه ۱۳۴۸
۶۴	بزرگان شیراز تألیف آقای رحمت الله مهراز	آبان ماه ۱۳۴۸
۶۵	آثار شهرهای باستانی سواحل و جزایرخلیج فارس ودریای عمان تألیف احمد اقتداری	آذرماه ۱۳۴۸
۶۶	تاریخ بناکتی بکوشش دکتر جعفر شعار	دیماه ۱۳۴۸
۶۷	عهد اردشیر برگرداننده بفارسی سید محمد علی امام شوشتری	دیماه ۱۳۴۸
۶۸	یادگارهای یزد تألیف ایرج افشار	اسفندماه ۱۳۴۸

Title Aslul Usool.

Author Abdul Syed Shah.

Accession No. ~~297~~ 18255

Call No. 297 Ab 32 A

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date
	500		
	596		
	206		
	438		
	646		
	530		
	3076		

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

Title Aslul Usool.

Author Abdul Syed Shah~~h~~.

Accession No. ~~297~~ 18255

Call No. 297 Ab 32 A

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date
	3500		
	596		
	286		
	938		
	646		
	530		
	3076		

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date